

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232137

UNIVERSAL
LIBRARY

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهَبَنَّ لَهُمْ سُبُلَهُ

درین احوال بکینسان قرآن سر از عجز و طغی و دقایق غریب و شریف را عین



حضرت میرزا آقایی نوری و تفسیر تمام با تمام انصار الانام شیر محمد خان جهری مخبر السلام

بمطبع محمدی در حاجیه طبع یون

۲۰۵	کتوب صد و هفتم برزاحام الدین در بیان انکار قربانان	دو حاجه عبدالرحمن
۲۰۶	کتوب صد و هشتم بیان محمد صادق و درجائش	کتوب صد و نهم بنحو محمد شریف و شهادت و شتم
۲۰۸	کتوب صد و نهم میر نعمان و دل بعضی عبارات معلوم	بنحو محمد شریف و دل مسائل
	رساله سبزوکاری	کتوب صد و نهم شریف الدین حسین در بیان انکار
۲۱۲	کتوب صد و دهم بکلیله و دل عبارت لغات	یا فخر ابا و در کفر و کفر
۲۱۴	کتوب صد و یازدهم بکلیله محمد و درجائش	کتوب صد و نهم بیکه از فرزندان میر نعمان و درجائش بر
	کتوب صد و دهم بکلیله محمد و درجائش	دوام ذکر الیه بکلیله
۲۱۶	کتوب صد و دهم بکلیله محمد و درجائش	کتوب صد و نهم بنحو بنیاد بکلیله
۲۱۸	کتوب صد و چهاردهم بنحو خانان در بیان انکار دنیا	کتوب صد و نهم بنحو بنیاد بکلیله
	مرز عارف است	کتوب صد و نهم بنحو بنیاد بکلیله
۲۱۹	کتوب صد و یازدهم بنحو ارباب و درجائش	کتوب صد و نهم بنحو بنیاد بکلیله
۲۲۰	کتوب صد و شانزدهم برزاحام الدین در بیان کثرت ظهور خوارق	کتوب صد و نهم بنحو بنیاد بکلیله
۲۲۲	کتوب صد و هفتم بکلیله بنیاد بکلیله	انیم بکلیله هفت گام است
۲۲۵	کتوب صد و نهم بنحو بنیاد بکلیله	کتوب صد و نهم بنحو بنیاد بکلیله
۲۲۶	کتوب صد و نهم بنحو بنیاد بکلیله	کسی است که دلش از دنیا سرده باشد
۲۲۸	کتوب صد و نهم بنحو بنیاد بکلیله	کتوب صد و نهم بنحو بنیاد بکلیله
	طریقه علی	فخر باعتبار بسیار متعسر است
۲۳۶	کتوب صد و بیست و دوم بنحو محمد شریف و درجائش	کتوب صد و نهم بنحو بنیاد بکلیله
۲۳۸	کتوب صد و بیست و سوم بنحو محمد شریف و درجائش	آنجای اطلب نمود و بود
۲۴۰	کتوب صد و بیست و چهارم بنحو محمد شریف و درجائش	کتوب صد و نهم بنحو بنیاد بکلیله
۲۴۱	کتوب صد و بیست و پنجم بنحو محمد شریف و درجائش	کتوب صد و نهم بنحو بنیاد بکلیله
	در بیان انصاف	کتوب صد و نهم بنحو بنیاد بکلیله

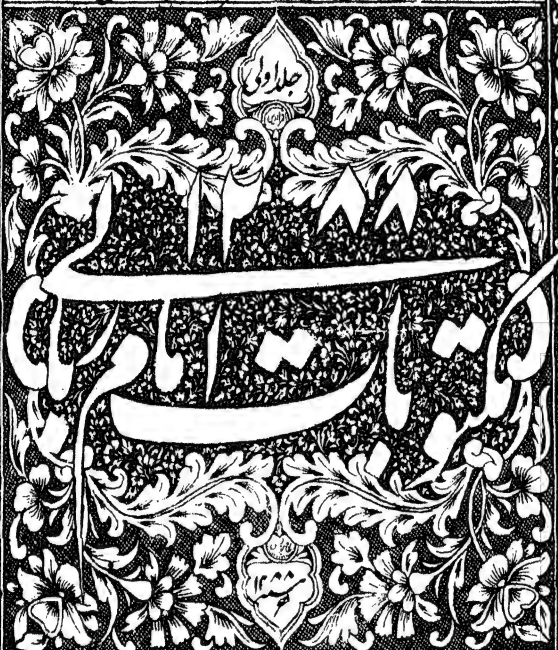
۲۳۲	مکتوب صد بست و ششم میر نعمان در فغاير	دلیل بر وجود آن
۲۳۳	مکتوب صد بست و نهم ميرزا احسان الدین بیان آنکه طریق آن	مکتوب صد چهل و هشتم ميرزا احسان الدین در بیان آنکه مکمل
۲۳۴	مکتوب صد سی و هشتم يوسف در علوهت	تا بیان آن
۲۳۵	مکتوب صد سی و یکم مير نعمان در جواب اول	مکتوب صد چهل و نهم در بیان فضایل متابعت سید ولید و الاخرین
۲۳۶	مکتوب صد سی و دوم میرزا نعمان در حقیقت دنیا و دین	مکتوب صد پنجاه و پنجم و یکم علاء احمد و مولانا محمد اشرف
۲۳۷	مکتوب صد سی و سوم بشیر فرید در بعضی فهاير	مکتوب صد پنجاه و دوم و سوم بشیر بدیع الدین و شیخ
۲۳۸	مکتوب صد سی و چهارم بشیر محمد صادق در بیان آنکه حقیقت	سامانی در جواب انتشاره
۲۳۹	واجب الوجود	مکتوب صد پنجاه و چهارم و پنجم علاء احمد و ملا طاهر در
۲۴۰	مکتوب صد سی و پنجم و ششم بشیر محمد صادق در بیان بعضی اسرار	تحریرین احیای سنت
۲۴۱	مکتوب صد سی و ششم علاء محمد طالع ترغیب متابعت سنت	مکتوب صد پنجاه و ششم بیان بدیع الدین در جواب اول
۲۴۲	سینه صلح	مکتوب صد پنجاه و ششم میر نعمان در بیان طرق طریق جمال
۲۴۳	مکتوب صد سی و ششم و نهم میر نعمان و علاء احمد برگه	مکتوب صد پنجاه و ششم و نهم بشیر خان و علاء محمد سعید
۲۴۴	در جواب کتابت او	مکتوب صد شصت و یکم بشیر محمد صادق در بیان طریقه خواص
۲۴۵	مکتوب صد چهل و یکم بشیر يوسف در بیان بی نهایتی این راه	مکتوب صد شصت و یکم میر نعمان در بیان فضایل نماز
۲۴۶	مکتوب صد چهل و یکم و دوم مولانا صاحب محمد و بدیع الدین	مکتوب صد شصت و دوم و سوم مولانا محبت علاء
۲۴۷	در جواب بعضی اسرار	میان تاج الدین
۲۴۸	مکتوب صد چهل و یکم علاء ارباب محتسب ترغیب بطریق	مکتوب صد شصت و چهارم ابید باقر در بیان آنکه بیان
۲۴۹	علیه نقشبندیه	خود را بحیرت آن
۲۵۰	مکتوب صد چهل و یکم علاء احمد صاحب در جواب کتابت آن	مکتوب صد شصت و پنجم بشیر عبدالهادی بایک در بیان
۲۵۱	که در خرابی خود نوشته بود	ضایع نشود
۲۵۲	مکتوب صد چهل و یکم و دوم علاء احمد صاحب در بیان آنکه	مکتوب صد شصت و ششم میرزا عبدالودود بیان بعضی
۲۵۳	مکتوب صد چهل و یکم و دوم علاء احمد صاحب در بیان آنکه	از عقاید کلامیه
۲۵۴	مکتوب صد چهل و یکم و دوم علاء احمد صاحب در بیان آنکه	مکتوب صد شصت و ششم میرزا احسان الدین در بیان
۲۵۵	مکتوب صد چهل و یکم و دوم علاء احمد صاحب در بیان آنکه	اسرار و قالیق

۳۳۶	مکتوب و صد و شصت و ششم بجای خانان در بیان انکاء علم و ارادت انبیا صلیت	۳۳۶	مکتوب و صد و شصت و چهارم بلاء عبد القادر
۳۳۹	مکتوب و صد و شصت و نهم بر بقیه خان در غیب بر امانت اعدا سے دین	۳۳۷	مکتوب و صد و شصت و پنجم بسید محمد لند در بیان احکام سماع و وجود
"	مکتوب و صد و شصت و دهم بشیخ نور محمد در ترجیح بعضی صحبتهای غزلت	۳۳۸	مکتوب و صد و شصت و ششم مولانا امان الدین در بیان عقاید صحیح
۳۴۰	مکتوب و صد و شصت و یکم بشیخ حسن و صلح انتشار واقع	۳۳۹	مکتوب و صد و شصت و هفتم میان غلام محمد در بیان جلوس و ک
"	مکتوب و صد و شصت و دوم بسید محمد لند در بیان میان بغیب	۳۴۰	مکتوب و صد و شصت و هشتم بسید انبیا در منزه از ادبی
۳۴۱	مکتوب و صد و شصت و سیوم بر اقسام الدین	۳۴۱	مکتوب و صد و شصت و نهم مولانا بدر الدین در بیان احوال و قضاء قدر
۳۴۲	مکتوب و صد و شصت و چهارم بشیخ یوسف بر سگ	۳۴۲	مکتوب و صد و شصت و دهم بلاء احمد در جواب بقیه
۳۴۳	مکتوب و صد و شصت و پنجم بلاء احمد در جواب انتشار	۳۴۳	مکتوب و صد و شصت و یازدهم بشیخ حمید در بیان دانش و بر مریض
۳۴۴	مکتوب و صد و شصت و ششم بشیخ بدیع الدین در حکایت و منشا بابت	۳۴۴	مکتوب و صد و شصت و بیستم بشیخ محمد عجمی در جواب سوله
۳۴۵	مکتوب و صد و شصت و هفتم بلاء عبد سحر در بیان علم الیقین	۳۴۵	مکتوب و صد و شصت و سی و یکم بخواجه محمد مصوم در عارف
۳۴۶	مکتوب و صد و شصت و هشتم بلاء عبد الکریم	۳۴۶	مکتوب و صد و شصت و سی و دوم و سفر در طریق خلوت و مخبر
"	مکتوب و صد و شصت و نهم بلاء حسن کشمیرے در ادراک شکر	۳۴۷	مکتوب و صد و شصت و سی و سوم در ششم در بیان طبع صفات حق جل و علا
"	مکتوب و صد و شصت و دهم بجای محمد و محبت این طائفه	۳۴۸	مکتوب و صد و شصت و سی و چهارم مولانا ابوالدین در تحقیق احاطه و بیان
۳۴۷	مکتوب و صد و شصت و یکم بر لیوان در شکر نعمت	۳۴۹	مکتوب و صد و شصت و سی و پنجم بسید محمد و بیان وصول بنیاد ک
۳۴۸	مکتوب و صد و شصت و دوم و یکم بیان بدیع الدین در بیان ملاقات	۳۵۰	مکتوب و صد و شصت و سی و ششم بشیخ فرید در غزل و نصیبت
"	مکتوب و صد و شصت و سیوم بصوفی قربان در بیان رویت حضرت خاتم الرسل	۳۵۱	مکتوب و صد و شصت و سی و هفتم بخواجه محمد مصوم در بیان اراغاضه
		۳۵۲	مکتوب و صد و شصت و سی و هشتم مولانا امان الدین در بیان قرب نبوت
		۳۵۳	مکتوب و صد و شصت و سی و نهم بخواجه محمد مصوم در بیان فرق و ملائیک

۴۳۸	مکتوب صد و سی و دوم بمولانا حاجی یوسف کشمیری	۵	مبشر حاصل میشود و چون اینست اهل نظر و استدلال را
۴۳۹	مکتوب صد و سی و سوم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	نیز میسر است فرق در بیان علم یقین صوفیه و علم یقین
۴۴۰	مکتوب صد و سی و چهارم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	ارباب معقول چه بود و علم یقین صوفیه چه در کل کشف
۴۴۱	مکتوب صد و سی و پنجم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	و مشهود باشد و علم یقین علما بکدام وجه از ضیق نظر
۴۴۲	مکتوب صد و سی و ششم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	و فکر برآید بدو نیست که در علم یقین هر دو طائفه
۴۴۳	مکتوب صد و سی و هفتم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شهود و اثر لازم است تا از انجائی مبشر برده شود
۴۴۴	مکتوب صد و سی و هشتم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	و غیر مشهود است غایت ثانی الباب ارتباط یکدیگر و نیاز
۴۴۵	مکتوب صد و سی و نهم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	اثر و مشهود حاصل است و سبب انتقال است و از وجود
۴۴۶	مکتوب صد و سی و دهم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	اثر و وجود و مشهود در علم یقین صوفیه آن ارتباط نیز کشف
۴۴۷	مکتوب صد و سی و یازدهم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	و مشهود است و در علم یقین اهل استدلال آن ارتباط
۴۴۸	مکتوب صد و سی و بیستم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	نظری است که فکر و دلیل محتاج است پس بناچار انتقال
۴۴۹	مکتوب صد و سی و سی و یکم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	نظری فاسد بود پس یقین طائفه اعلیٰ در کل کشف مشهود
۴۵۰	مکتوب صد و سی و سی و دوم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	باشد و یقین طائفه ثانی از ضیق استدلال نه برآید
۴۵۱	مکتوب صد و سی و سی و سوم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	الطاف استدلال در علم یقین صوفیه بمنتهی بظاهر و صحت
۴۵۲	مکتوب صد و سی و سی و چهارم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	است که متضمن انتقال است از اثر مشهود و فی حقیقت
۴۵۳	مکتوب صد و سی و سی و پنجم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	کشف و مشهود است بخلاف علم یقین علما که هر
۴۵۴	مکتوب صد و سی و سی و ششم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	حقیقت استدلال است و چون این فرق و تمیز بر
۴۵۵	مکتوب صد و سی و سی و هفتم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	اکثر بر پوشیده مانده است ناچار در مرتبه حجت
۴۵۶	مکتوب صد و سی و سی و هشتم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	مانده اند و مجبّر از اینها از انار مالی خود زبان علم را
۴۵۷	مکتوب صد و سی و سی و نهم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	را در از ساختن اندر این مسئله اند که علم یقین صوفیه
۴۵۸	مکتوب صد و سی و سی و دهم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	را تفسیر استدلال را از مشهور کرده اند کل ذلک لعل
۴۵۹	مکتوب صد و سی و سی و یازدهم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	الاطلاع علی حقیقه الامر و اندکی حق و هویت
۴۶۰	مکتوب صد و سی و سی و بیستم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	السبیل و استخدام علی من اتبع الهدی
۴۶۱	مکتوب صد و سی و سی و سی و یکم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	تا دم
۴۶۲	مکتوب صد و سی و سی و سی و دوم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۶۳	مکتوب صد و سی و سی و سی و سوم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۶۴	مکتوب صد و سی و سی و سی و چهارم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۶۵	مکتوب صد و سی و سی و سی و پنجم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۶۶	مکتوب صد و سی و سی و سی و ششم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۶۷	مکتوب صد و سی و سی و سی و هفتم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۶۸	مکتوب صد و سی و سی و سی و هشتم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۶۹	مکتوب صد و سی و سی و سی و نهم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۷۰	مکتوب صد و سی و سی و سی و دهم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۷۱	مکتوب صد و سی و سی و سی و یازدهم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۷۲	مکتوب صد و سی و سی و سی و بیستم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۷۳	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و یکم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۷۴	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و دوم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۷۵	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و سوم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۷۶	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و چهارم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۷۷	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و پنجم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۷۸	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و ششم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۷۹	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و هفتم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۸۰	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و هشتم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۸۱	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و نهم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۸۲	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و دهم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۸۳	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و یازدهم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۸۴	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و بیستم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۸۵	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و سی و یکم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۸۶	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و سی و دوم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۸۷	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و سی و سوم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۸۸	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و سی و چهارم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۸۹	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و سی و پنجم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۹۰	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و سی و ششم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۹۱	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و سی و هفتم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۹۲	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و سی و هشتم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۹۳	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و سی و نهم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۹۴	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و سی و دهم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۹۵	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و سی و یازدهم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۹۶	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و سی و بیستم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۹۷	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و سی و سی و یکم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۹۸	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و سی و سی و دوم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۴۹۹	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و سی و سی و سوم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد
۵۰۰	مکتوب صد و سی و سی و سی و سی و سی و سی و چهارم بمولانا حاجی محمد صالح	۵	شد

وَالَّذِي جَاهَدُ فِينَا لَنَهْدِيكُمْ سُبُلَكُمْ

الحمد لله والاسحاق كرمه واليه يرجع القرآن كتاب الانام في اسرار



طلب حمداني حضرت مجدد الف ثاني عليه الرحمة بآية الله الامام مير محمد خان جهره

بخطه من على حجر طبع في

خصوصیات لطافت و محاسن عجاب که درین لباس مینموده از هیچ منظره خطا نمیشده پیش ایشان تمام
 گرداخته آب شده میفرمود همچنین در هر طعانی شترانی و کسوفی جدا جدا متجلی شد لطافتی جسمی که در طعام لذیذ
 برتخلف بود و در اوزان نبود و در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذت نیز
 یک خصوصیت کمال علی تفاوت درجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلی تجربه بر بعضی نمی توانست
 اگر در مازست عید می بود شاید معروض میداشت اما در اشارات این تجلیات از روی رفیق اعلی دستم و با اینها
 هماکن لطافت نمی شدم اما مغلوب بودم چاره ندانستم درین اثنا معلوم شد که این تجلی آن نسبت تشریفیه
 جنگند و در باطن همچنان گرفتاران نسبت است بطا بر اصلا لمقت نیست و ظاهر را که از نسبت خالی و محض
 باین تجلی مشرب ساخته اند و الحق همچنان باقیم که بطن اصلا بر نیز بصیرت باینست از جمیع معلومات و ظهورات
 معروض است و ظاهر که توجه کثرت و اشیائیه بود باین تجلیات متعده گشته است بعد از چند گاه این تجلیات
 رو و خفا آورد و همان نسبت حیرت و نادانی بحال خود ماند و صدادت تلك التجلیات كان
 لم یکن شیء کمذکور و بعد از آن یک فنار خاص و داد و بهای آن که یقین علمی که بعد از دعوت یقین
 پیدا شده بود درین فنا گم شد و اثری از بظان انا ماند درین وقت آثار اسلام و عدل و انبیا معلوم
 شرک خفی بظهور آمدن گرفتند همچنین دید تصور اعمال معصوم داشتن نیات و خواطر بجهت بعضی امارات
 عبودیت و نبوتی از آن بالا ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالی بر کثرت و توجه حضرت ایشان بقیقه بندگی رساند
 و عروجات بر فوق محمد بسیار واقع میشود و هر مرتبه اول که عروج واقع شد بعد از طی ساختن چون بر فوق
 محمد رسید و از خلد از اینجا با تحت مشهود گشت در آن اثنا اینجا طرآمد که مقامات بعضی مردم را در اینجا نشانایم
 چون متوجه شدم مقامات آنها در نظر آمد و آن اشخاص اینها در آن محالید علی تفاوت درجات هم مکانها و مکانها
 و شوقا و ذوقا **و مرتبه دوم** باز عروج واقع شد مقامات مشایخ عظام و ائمه اهل بیت و خلفا را شدند
 و مقام خاصه حضرت رسالت بنا و صلی الله علیه و آله و سلم و بارک و همچنین مقامات سایر انبیاء و رسل علی التقادیر
 و مقامات ملائکه طار اعلی فوق محمد مشهود گشت و فوق محمد آن مقدار عروج واقع شد که از هر کز خاک تا میزدند آنکه
 کثرت ازین و اما مقام حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الا قدس منتهی شد و فوق آن مقام چندین از
 مشایخ بودند بلکه همان مقام با فوقیت تقلید مثل شیخ معروف که فی کون شیخ ابوسعید خدری و باقی مشایخ

بعضی در مقام مقامات و هستند و بعضی در همان مقام بودند اما در تحت مثل شیخ علاء الدوله و شیخ نجم الدین کمر
و فرق آن مقام اهل بیت بودند و فوق آن خلفای اشدین ضمدان الله علیهم اجمعین و مقامات
سایر انبیا علیهم الصلوٰت و السلام که طرف علیهم از مقام انور بود و همچنین مقامات ملائکه عالین صلوات
الله علیه علی انبیا و علیهم اجمعین در طرف دیگر جدا از آن مقامات اما مقام انور را از جمیع مقامات فوقیت سرور
بود و الله سبحانه و اعلم بحقائق الامور کما هو که گاه بنوعی هم بنیابت الله سبحانه و عروج واقع میشود و در بعضی اوقات بخواب
هم واقع میشود و بعضی دیگر میخوابد و در بعضی عروجات انیم تترتب میشود و اکثر چیزها فراموش میشود و چندین بار هم که بعضی عروج
را بنوعی که در وقت عروج نیست کردن پیدا میدیدند و نیز که در نظر محرمی در آید جای ندارد و کار از آن استغفار کرد
شود و چنانکه تولید در آثار اعلیٰ و بعضی هم بعضی چیزها پیدا بود تا آخر فاکند و نوشته شود و زیاده گشتن نمیخورد و حال ملا
تجسم علی تترتب غلبه است و استغراق است و از جمیع مقامات جبر یفوق قدم نهاده و صفات را که احوال را بر آن
حالا با وجود الصفات را از خود جدا میکنند و خود را خالی محض بیاید احوال یا لایق دیگر هم روز بروز در پی است و بعضی
و گاه آثار الله عزیز بتفصیل عرض داشت خواهد کرد و مکتوب و موم در بیان حصول ترقیات بسیار
بنیایات خداوندی جل سلطانیه به پیر بزرگوار خود نوشته اند و قدس سر
عرض داشت کتوب بندگان احمد بذروه عرض میرساند و مستحق و متصل به مبارک رمضان مولانا شاه محمد سیاه
آنقدر فرجه نیک که ماه رمضان خود را بعبودت بوسی شرف تواند ساخت بضرورت برضعت آن خود را شکر داد و انبیای
خداوندی جل علایک برکت تو جهات علیه حضرت ایشان علی التواتر و التوالی فایض و وارد اند و عرض نماید
من تمام کنم که اگر نوبهاری بکنند از لطف بر سن قطره باری بیاگر بر روید از تن صدر با نغمه چه سبزه شکر لطفش
کی توانم بهر جنبه اظهار کنم احوال موم جماعات و گشتن می است و شعر افتخار مقامات است و دل چون شمع را
برداشت از خاک به شمع را بگذرانم سوز افلاک به ابتداء عالم بصورتها از او خرامه ربیع الآخر است و احوال بیجا
خاص بر یک تنی مشرف میسازند ابتدا از انجلی ذاتی حضرت شیخ نعمی الدین است قدس سره و دعوی آرنده با
موم نذر در نزول عروج علوم غریبه معارف عجیبه فایده میفرمایند و با حسان و شهنشاه هر مرتبه که کنایه بقی
آن مقام است مشرف میسازند تا پنج ششم مبارک رمضان بیجا شرف ساخته و احسانی میشود که چه عرض نماید که
هنایت استعدا و تا آنجا بود و صلی که مناسب حال بود هم اینجا میرگشت و چه خبر که کنون تمام شد و شرح در سیر فی الله

بسیار از این صفات است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

در بیان فضائل از آن که در این کتاب مذکور است

کوناسب مقام جذبه است واقع شد هر چند فائز باشد بقا مسترب بران اکل خواهد بود و هر چند صوم شیر باشد افشانه
علوم موافق شریعت غزالی اند که کمال صحابیان را بود و به هم صلوات و سلام و معارفه از ایشان سر بر زده اند و از
است و صفات مذکور در ذات و صفات بیان فرموده اند و در مخالفت ظاهر آن از تفسیر سبب احوال مبارک که این کینه نشان
اکثر تفصیل معارف شرعی است و بیان آنها و علم استدلال کفنی و ضروری میگردد و محمل مفصل می شود و هر کس که میسر این
چیز شود بهی ترسم مبارک است و کتب معجم در بیان محبوبان یاران بتمام
مخصوص و گذشتن بعضی از آن رسیدن بقامات تجلی دانی نیز بهر سبب و گوار
خود نوشته اند و در فضیلت آنکه یارانی که بخوانند و همچنین یاران آنجانی هر کدام بقای محبوبان اند طریق برادران
آنها از ان مقامات متعسر است نقد قدرت که مناسب آن مقام است و در خودی باید قریب سحابت برکت توجهات عیاض
ایشان تشریف بخند یکس از خوشان این کمیند از ان مقام گذشتن بقامات و تالی رسیدن حالس یادوست
قدم بر قدم جعفر دارد و باره دیگران هم امید دارند دیگر بعضی از یاران آنجا بطریق مقربین مناسبت ندارند موافق حال
آنها طریق برار است فی الجمله یعنی که حاصل کرده اند هم نیست است همان طریق امر باید فرمود هر کسی که بر کاری
ساخته و تفصیل آسانی آنها جز آن نمود که از ایشان مخفی نخواهد بود و زیاده گستاخی نمود و در نوشته عرض داشت بر
سینه جبین ششوی خود بخوانید که گویند و از آنجا رسیده است میگویند که در روز جزاست درون آن که نظر کنیم
حضرت ایزد از برای بسیم و هر چند کسی می کند که خود را در و اندازد و بایستی یاری نیکند مکتوب چهارم در بیان
فضائل شجر عظیم القدر شهر رمضان بیان حقیقت محمدی علیه السلام
والسلام نیز بهر سبب و گوار خود نوشته اند و در نوشته احتوا اند که در آن است که از راه معافه و غیره
از احوال ایشان شنبه علیه السلامی ندارد و گمان می باشد قدم ماه مبارک رمضان مبارک باشد این ماه را با قرآن مجید که
همچو کمال ذاتی شریفی است و دل از راه اصل است که چه غایتی با و راه نیافته است و تقابلیت اولی ظل است که
تمام است آن سینه بنو نعل آن دین ماه واقعه شجر رمضان الذی انزل فیہ القرآن مصداق این سخن است ایشان
مناسب این ماه طبع جمیع خیرات و برکات است هر برکتی که در تمام سال می گویند بهر سبب و گوار که می آید قطره است از دریا
بی نهایت برکات این شهر عظیم القدر و حکمت این ماه سبب است تمام علی سبب و تفرقه اینجا سبب تفرقه تمام سال فطوری
لن بعضی علیه السلام مبارک ضعیف و دل من خطایه نموده من البرکات و در من خیرات و فضیلت است تمام قرآن دین ماه

آن تواند بود که جمیع کمالات اصلی بر کات غلی می شود و من جمیع بنیادی این لاجرم من بر کات و لایمنج من خیر است بر کات
 که با هم شیخ است اندر دیکر اندر خیر است که بیالی آن متعلق اندر دیکر و از جهت این سر تواند بود که حکم با و لویه و تحمل افکار تا خیر شود
 اما این زمان بین اخرا و اولین حاصل آید قابلیت اولی که بالا ذکر شد و حقیقت محمدی عبارت از آن است علی مظهر صلو و
 استقامت قابلیت ذات و ملائقت جمیع صفات اما حکم بعضی بلکه قابلیت ذات و غرض طایفه در اعتبار علم را که متعلق
 جمیع کمالات ذاتی و شریعی که حاصل حقیقت قرآن مجید است و قابلیت اتمان که نسبت به این صفات است و مزج است
 ذات جل شاد و صفات و حقایق انبیا و یک است علی بنیاد علیهم صلو و تسلیات و العیات همین قابلیت بلا فطره اعتبار است
 که سر بر اندر وی مطابق متعدد گذشته قابلیت حقیقت محمدی است علیه صلو و آنچه که در خطرات او اما این صفات با و مزج
 نموده است و چون با علی در میان نیامد و حقایق جماعت محمدی انشرب طایف ذات است و غرض از اعتبار علم را که متعلق شود بعض
 آن کمالات قابلیت محمدی بر مزج میان ذات جل سلطان در میان این قابلیت متعدد و حکم آن بعضی بود که
 در اول و ثانی است که با هم است و این نهایت مزج آن خانه تا با قابلیت است لاجرم آنرا آن سرور نسبت کرده علیه صلو و السلام و
 و چون قابلیت انشرب بر مزج نمی توان بعضی نیز حکم کرده و آنکه حقیقت محمدی همیشه حاصل است و الا قابلیت محمدی را علی مظهر صلو
 و آنچه که بر اعتبار است و ذات جل شاد از ارتفاع از نظر حکم است بلکه واقع است و قابلیت انشرب اعتبار است اما بر طایفه
 بر مزجیت رنگ صفات گرفته که در خارج موجود و اندر وجود از ارتفاع از نظر حکم برآمده لاجرم حکم میکند بر وجود حاصل آنرا مثال این
 که در میان جامعیت اصالت طلیت است بسیار واقعی شود که اکثر آنها در چه جا کاخ نوشته میشود مقام فطرت و مشارق علم
 مقام علم است و تبه فردیت و سطر و در معارف ابدی از علم اصل بی اجتماع این دو دولت نیست اندر بعضی از صفات
 قابلیت اولی را که بین اهل مکتوبند زائد بر ذات اندر و تحمل فانی ظهور و قابلیت علی بخارند و با حقیقت و الا و اما و از جهت
 سجا و عین الحق و هر یک که پس از سال که بتوید آن مانده بود با تمام آن موفقی نمی شود و همان سوا فاد و اندر حکمت الهی علی
 و این توقع چه بوده باشد زیاد که سخنی از ادب و درست مکتوب و مخم در سفارش خواصه برهان لیدین کنی
 از مخلصا بود و بایان بعضی احوال و نیز بر سر بر گزار خود نوشته اند و حضرت استحقاقی را نگ
 رساله در بیان حقیقت حضرت خواجهان قدس الله تعالی سر هم نوشته ارسال داشته است نظر مبارک خواهد درآمد هنوز نوشته است
 خواصه برهان بسوخت لیسند مذکره با بعضی آن نشد و بعضی علوم دیگر هم آن مثنی شوند و زری رساله سلسله الاخر و نظر
 او را در مشاغل خاطر فرسیده که با بیان حضرت داشت که با خود چیزی در باب بعضی علوم آن رساله نویسد یا بقیه امر کند تا چیزی

دران باب فرید این خاطر خلیه قوی گشت تحصیل آن بعضی از علوم این مسوده فایض گشتند و از جمیع حدت بعضی علوم آن
رسال و فنی آن بین گشت اگرچنین مسوده را که از سازندگانیش دارد و اگر بعضی علوم مناسبه ازان انتخاب نموده بآن
ملح سازند و بعضی و از زیادت جرات از ادب و درست خواج بران درین مدت کار خوب کردند و از سیر بیوم که در سابق معلوم
است نیز بعضی یافتند خاطر بواسطه هم دره مایش هو به الود شوش وقت دیند و ملازمت رسیده اند هر چه خواهند و فرمودند که
مکتوب ششم در بیان حصول اجزای بسوگ تربیت یافتن بهر دو صفت جمال
و بیان فنا و بقا و متعلق بندگان بیان فوقیه نسبت نقشبندیه تیر پیر بزرگوار
خود نوشته اند و عهده گشت کترین بندگان احمد انکه مرشد علی الاطلاق جل شانیه برکت توجه عالی بهر دو طریق
اجزای بسوگ تربیت فرموده بهر دو صفت جمال جلال ربی خست حالا جمال عین جلال است و جمال عین جمال بعضی خوا
رساله قدسیه این عبارت را از مفهوم صریح خود مخرف ساخته بر مفهوم موهوم خود حمل کرده است و عبارت معمولی ظاهر خود است
قابل اخراج و تاویل نیست و علما این تربیت تحقیق شدت محبت ذاتی پیش از تحقیق ان امکان ندارد و محبت و تعلق علما
فناست و فناء عبارت از بیان با سوگت کترین از انکه علوم تمام از حدت رسیده رفته نشود و محمل مطلق تحقیق نشود از فنا بهره ندارد
و این حیرت و جمل اتمی است امکان ندارد و الی این حدت که گاهی حاصل شود و گاهی نایل گردد و غایتی فانی الباقی پیش از بقا است
مختص است و بعد از بقا بهایات علم با هم جمع اند و عین نادانی اشعور است و در عین حیرت محضه کاین موطن حق البصیر است
و علم در عین حجاب یکدیگر نیستند و علمی پیش از چنین جهالت حاصل شود و نیز اعتبار خارج است با وجود ان اگر علم است
و خود است و اگر شهوت است هم در خود و اگر معرفت است یا حیرت نیز در خود است تا زمانی که نظر دیر و دست حاصل است اگرچه
در خود هم نظر داشته باشد نظر از بیرون بالکل منقطع میاید که شود و حضرت خواج بزرگ قدس سره میفرماید که اهل البعد از فنا
و بقا هر چه می بینند در خودی بینند و هر چه می شناسند در خودی شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است از بیجا هم صریحا
مفهوم میشود که شهوت و معرفت و حیرت و نفس است و این برین هیچکدام اینها نیست تا زمانی که یکی ازین ثلثه دیر و دست
اگرچه در خود هم و از آن فنا بهره ندارد و کیفیت بقا نهایت مرتبه در فنا و بقا نیست این فنا مطلق است و مطلق فنا عام است
و بقا با اندازه فناست لهذا بعضی اهل البعد از تحقیق بقا و بقا دیر و دست نیز شهوت دارند اما نسبت انفریزان فوق بهر
نسبت است نه هر که آئینه دارد و سکندری اند نه هر که سر تراش قندری دارند نه هرگاه از اکا بران سلسله
بعد از قرون بسیار یکی یا دو تنی این نسبت مشرف سازند از سلسله دیگر گوید این نسبت حضرت خواج عبدالخالق

عجده ای است قدس سره و متمم و مکمل آنحضرت خواجہ خواجہ است اعنی حضرت خواجہ بہاؤ الدین المعروف بقبشہ علی سرما
و از خلفا ایشان حضرت خواجہ علاء الدین باین دولت شرف شده بودند و اینکار دولت است کنون تا اگر دیند عجیب
کار است اولاً ہوا و مصیبت کہ واقع شدی باعث سرور و فرحت می شود بل من مزید سیگفت و ہر چه از امتعدونیو کم شد خوش
می نمایم قسم آرزو میکردم حالک را عالم باب فرود آردند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لایحق می شود و اول
نوعی از غن از رسیدہم چند بعزت زائل می شود و ہمچنین اگر دعا میکردی برای دفع بلا و مصیبت مقصود از تو زمین
بکمال تشال امر دعوی بود حال مقتضای دعا رفیع بایضا نیل است و خوف و ترسید زائل شدہ بود و باز رجوع کرد و معلوم شد
کہ آن از سکر بود و صحرای عالم انسان است این را بہت از عجز و افتقار و خوف و ترس و غم و شادی و در بندہم کہ مقصود
از دعا در بلا نبود و این غرض نمی لیکن حال غالب و مخاطب میگذاشت کہ دعا را بنیاز این قبیل نبود کہ حصول امر و خواہند
حالاکہ آن حالت شرف ساختہ حقیقت کار او ہم گردانیدند و معلوم شد کہ دعا بای انبیا علیہم الصلوٰت از سر عجز و افتقار
خوف و ترس بود و نحو امثال امر بعضی امور کہ رسیدہ بحسب اہم گاہ گاہ بعضی آن امور گشتائی نماید کہ متوجہ مفہم
در بیان بعضی از احوال غریبہ خود با بعضی استفسار بای ضروری بہ پیرزنگور
خود نوشتہ اند عرض داشت کہترین بندگان احمد آنکہ مقامیکہ فوق محد بود روح خود را بطریق عروج و انجائی بہت
و آن مقام حضرت خواجہ بزرگ قدس سره الاقدس اختصاص داشت بعد از زمانی بدن عنصری خود را نیز در همان مقام یافت
و در آن مقام جنان تجلی گشت کہ این عالم تمام از غصریات و فطریات تہہ فرو رفت و نام و نشان از آن نماند و چون دان
مقام نبودند الا بعضی از اولیا ربکار این زمانکہ تمام عالم را بہ خود درجا و متفاثریک میا بہجرت دست میدہد کہ با وجود بیگانگی
تمام خود را بایشان می مید الغرض حالیکہ گاہ گاہ دست میداد کہ در آن خود میماند و نہ عالم نہ در نظر چیزی می آمد نہ در علم
آن حالت تسمہ بہت و وجہ خلقت عالم از دید و دانش برآمدہ بعد از آن در همان مقام یک کہ شکال علی ظاہر شد کہ زینہا
نہادہ اند از جا برآمد و آن مقام ہم در رنگ عالم تبدیجہ فرو رفت و ساعتی فاعلہ خود را منضا عدمی یافت اتفاقاً
نماز شکر و وضو میگذازد کہ تعالی بس عالی نمایان شدہ و اکابر اربعہ نقشبندیہ اقدس اند تعالی اسرار ہم در آن مقام
و شایخ دیگر ہم مثل سید الطائفہ و غیرہ در آنجا بودند و بعضی دیگر از شاہجہ بالائی آن مقام ہشتاد و اقامیم آرزو گزشتہ
نشتہ اند و بعضی بایان علی تفاوت درجا ہم و خود را بسیار دور از آن مقام یافت بلکہ مناسب ہم ندید این
واقعہ اضطراب تمام میداشت نزد یک بود کہ دیوانہ شدہ و برایہ و از فرط اندوہ و غضب قالب ہتی کند

چندگاه بین پنج ارشد از توحیدات علیه حضرت ایتان خود را در مقام دید اول سر خود را می بینم مقام است
 بتدریج رفت و با اهای آن مقام شسته اعداد و توحیدان مخطوط شد که مقام تکمیل تمام است که بر این توحیدی سلوک
 با مقام هر سر مجذوب سلوک تمام کرده را از آن مقام بهره میمنت نیز در آن وقت جهان تمیز گشت که در
 باین مقام از توحید آن وقت است که در ملازمست حضرت ایشان دیده بود و بپوش رسانید که حضرت هر چه در
 وجه میفرمایند که در مقامات معلوم کنم از آن چون یک جبهه در مقام مخصوص حضرت بهره میسر است
 خلفه از توحید یعنی اسبقانی تمام معین یافت و اسبقان عالم و یک جهان ظاهر شود که اخلاق علیه اسبقان است
 می بر این بعضی در ملک شسته از وجودی بر این در گاهای در ملک آید و بعضی اوقات شغل می شود که تمام نامه اند
 و نالی احوال یعنی دیگر با ظاهر شود می بر این توحید موضوع می شود که توحید از برای غیر بعضی اهر من و شایسته
 با آنست که اول یعنی حق سبحانه و اله نه شود که در آن توحید است یا شرط نیست آنچه از عبارت شفا است که از دست
 خورشید در آن مقام نقل میکند و هر چه می شود که در آن توحید است یا شرط نیست آنچه از عبارت شفا است که از دست
 ثانی از بعضی بر این توحید حضرت مطالبان را یا از دیگران بدین توحید و هر یک که در آن توحید است یا نه که در
 مرتبه حضور است که در آن ذکر نکند لیکن بعضی هستند که از اول تا آخر ذکر گفته اند و صلا از ذکر موعظه کرده و گاه در
 بهایت رسانیده اند و حقیقت کما حقیقت بهر توحید میفرمایند را با موضوع آنکه حضرت خود به فقرات میفرمایند تا هر که
 امر میکند که بعضی مقام است که بی آن مقام نشود یعنی آن مقام خاصه ناما از بعضی قدر میسر است که بعضی
 طالبان آنها را طلب میفرمایند لیکن در مقام حقیقتی توان کرد با وجودی توحیدی حضور خود هستند آن
 می کند و اگر توحید در مقام کرده میشود از دست طلب کمال میکند و بیجا حکم است بعضی دیگر هستند که در مقام
 باین سلسله از طریق اراده میگویند که طالب توحید در کنش این مقام احوال هم توحید است یا نه که در توحید است
 آن حقیقت یا دست نمی بی ادبی تمام است که توحید هم در بیان هر یک که به توحید تعلق دارد بهر توحید که در
 نوشته اند عرض شد که در بنده کمال از آن زمان که توحید آورده اند و توحید توحید اند و علوم غیره و معارف
 غیره توحید توحید توحید توحید توحید توحید توحید توحید توحید توحید توحید توحید توحید توحید توحید توحید توحید توحید
 و صحت وجود و توحید آن گفته اند و اول توحید حال مشرف ساخته اند و توحید و صحت در گشت میرسد از مقام
 درجات باله و از انواع عام درین ضمن نهاده فرموده اند اما صدق آن مقامات و صفات از کلام قوم مصرع

یافته نمی شود اشارت و در و از جمله کلام شریف بعضی از بزرگان اینهاست لیکن گوید عدل محبت آنها را موقت نماید
 و جمیع علماء ابراهیل سنت است و هیچ چیزی مخالف بطاشر لغت نخواهد زد و هیچ موقت بکمال و اصول معتق را نخواهد
 نذرند بلکه علماء اسلام هم که مخالف گفت که باطل بسته دارند با اصول اینها نیز موافق نیست استماع الفعل مشکفت
 است پیش از فعل مشکفت در قدرت بقایه فعل می بخشد و تکلیف برکلا است و اعضا میدهند که در علماء ابراهیل بسته
 و در مقام خود را بر قدم حضرت خواجه نقیذ قدس الله تعالی عنده است با برایشان در مقام بوده اند حضرت
 خواجه علاء الدین نیز در مقام نصیبی است و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبد الحاق اند قدس الله تعالی
 سر الافند سلسله ایشان را مقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام داود طائی حسن بصیر و خجسته قدس الله تعالی
 اسرار علم قدس است حاصل کمال بعد از ایشان است کار از عا بگویند که از انانی که حجب دل بوده اند سلسله اینها هم خائض
 آنها داشت اکنون بزرگی را حجاب دوست فلاطیله و لاراقی گویند و بی سنا سبقت را وصل اتصال از منهد
 اندر پیهات پیهات است یوسف را اینجا موافق حالت است و در فکند و در این آرزو دوست که در
 بدست و در بیان بود پوست بدست و کجا است و شاد بکویت و شهود و بیت خلق روی کی نماید مالا
 و رب الارباب خود را بنده مخلوق غیر قادر بر سید و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر حق را و جل سید و خیر این
 نسبت ایشان نمی کند غیبت و امریت خود که در آئینه در آید و صلا ظاهر ابراهیل بسته در حجب بعضی حال عصر با ما
 درستی عقاید اینها و ذات و صفات آنقدر نورانیت دارد که آن تقدیر حجب آن ضعیف را بجز در نظری دارد
 بعضی مصروفه با وجود ریاضات و مجاهدات و ذات و صفات آنقدر درستی عقاید دارند که اینها یافته نمی شود
 علماء و طلبه علوم بسیار پیدا شده و در شان ایشان خوشش آید و آرزو دارد که در جگر اینها باشد و توفیق لازم خدا را بعد
 بطلان علم سباحت سکینه و در آیه تفسیر مذکور شود و در غیبت و لحاظ علمی علماء شکرست و همچنین حق سبحانه و تعالی عالم میداند
 و در متصل عالم و در متفصل منزه با عالم و در جلال عالم و در محیط و در ساری و ذرات و صفات و افعال و حقوق و سید و در آن صفات
 اینها صفات است و افعال اینها افعال و بلکه افعال مؤثر قدرت و سید قدرت و مخلوقات را آفرینی نماید
 که از هر یک از اینها که در این صفات سید موجود سیدند و حق سبحانه و تعالی در سیدند و قدرت را بعضی محبت
 فعل که بعضی تصور نماید یعنی آن ریشا و فعل و آن کم ریشا را بفعل که در طبیعتی متنوع باشد که افعال و حکما و بعضی
 الصوفیه زیرا که این سخن را بجا نیست و موافق اصول حکماست و سلسله تصاویر و قدر را بطور علمایند و نذرند فلاک

کمال شده نقص علم فوقی است به آن که شریعت و نقص تصدق شود صاحب این علم مخلوق باخلق است
 تعالی شاده و تقدیر این علم هم از جمله نعمت آن مخلوق است شریعت و نقص را در انمولن چه مجال جز آنکه این مثل
 این علم بود و معلوم بود که محض است که در جنب آن همه شریعت باید این بعد از خود آمدن نفس طاعت است بتمام خود
 لهذا این قسّم را بر زمین نرسد و کاش تا باین محکم رسد از کمال الای خود جل شانه فی نصب است طاعت که
 خود را برین موی و اندوختن خود را صفات او انکار و تعالی است و کمال او که او این اتحاد در هر دو صفات
 است ارباب این در زمره و در الدین بخود و بی همتا و در این که هر که جذب او بر سر کمال مقدم است و بجهت
 است لیکن تقدیم جذب بر طاعت در محبوبیت آری در جذب بخوبی از همه محبوبیت حاصل است که در جنب آن بی شریعت
 و آن معنی او را پیش پیداشده است ذاتی نیست یعنی ذاتی غیر معلول است لبی من الاشیا چه آنکه هر شریعتی را آخر
 جذب بر است را داخل زمره همان است بواسطه حاضر محبت پیداشده است و در لایکن فی زمان حاضر که
 و تقدیم است و بعضی بتدیان تباع اسرود و لو باجملا باعث حصول آن معنی فی جهنت بلکه در منتی هم تباع
 است و بی و در میان ظهور آن معنی ذاتی فضل نیز در بسته است آن سر و است عید الصلوة و السلام تحیه بلکه گوئیم آن
 معنی ذاتی هم بواسطه مناسبت فیه ان حضرت است عید الصلوة و السلام می که در این است مناسبت همیکه رب آن
 حضرت است عید الصلوة و السلام تحیه واقع شده است در حق این خصوصیت و از اینجا این مساوت است که آن
 و آنکه بجهت علم الصلوة الیه المرحوم و المآب و استحقاق و بجهت الی السبیل مکتوب هم در حصول قرب بعد فرق
 و وصل به عالی غیر متعارف به بعضی علوم منار البیان نیز بر پر زگار خود نوشته اند و عده داشت هر آنکه آنکه
 مدتی است که آنجا اول خدمت آن متبصّر اطلع ما را دیگر نیست و عجب نیست اگر نده شود جهان عزیز به چون آن
 یا جدا نده چنانچه میسر میسر آنکه نمایان دولت خصوصیت و این بسکه رسد و در باب کتب هم و محاکم و کمال
 نهایت بعد از و بنای آن و رعایت فراق را وصل گفته اند که یانی الحقیقه و ضمن این اشارت نبی قرب وصال کرده
 شعر کینه العمل الی سعاد و دونه تامل احوال و درین خوف و بخت ای و شک و دلی لا هم مناسبت که در او
 تیر خواهر را داده میزباید و در محبوبیت محبت می با کشت آن سرور و عید الصلوة و السلام و التبرکات
 فضلها با خود و مقام را در محبوبیت بجهت آنکه او می بین کشت لا هم انصال و چنین خرداده اند که کائنات است
 صلوات علیه و سلم و صلواتی بر او و هم الفکار و السرور فرموده عید الصلوة و السلام و اودی بی مثل او دینت هم با محبت

توانند کشید بمحوبات را محال این بار شواست این قصه پایانی ندارد و قصه عشق لا انضمام لها محال عرض شد
شیخ الکبیر شریعی انجذاب محبت دارد با هر چه بد کلمه بخوان ایشان نویسانند العوض که شوق ملازمت ظاهر است آنچه
نجد و گذشته است بول بعضی را و ظاهر ساخت چون دلان باب این تحقیق قطعاً عرض نمودم که بجز دو ملاقات یعنی شده چند
کلمه نویسانند یا نه گستاخی از ادب نیست مکتوب یا زخم و بیان بعضی کشوف حصول مقام در بیان قصه خود و ختم
دشمن خود را در جبهه اعمال توان نمود و کلام شیخ ابوسید البوخی که گفته است عین بنی انداز که با ماند بیان احوال بعضی
یا لان به پیر بزرگوار چنین نوشته اند عرض شد که کترین بندگان چون که مقایسه را با خدا خود را دران دید بود چون حساب الامر
العالی باز ملاحظه نمود و عو خفا گفته ضوان الله تعالی علیهم در مقام در نظر آمد اما چون مقام مستقر را ندیدند و
دفعه اولی نظر را در آنجا نکردند و لم یصلوا لمراتب غیر از این و اما در مرتبه العالیین محض الله تعالی علیهم جمیع در مقام مستقر
و شبات نداشتند و لیکن عو بی دلان و قهر شده است برقت نظر می توان یافت و انکه اول خود را در مقام بناسانست پس در مقام
دو لغز است یکی آنکه بواسطه عدم ظهور طریقی از طرق طاری میشود و چون پایه او نمودن ان بی مناسبتی بر طریقه بنیاد دیگر
بینا سستی مطلق است که چه وجه قابل زوال نیست و با هر چه وصل آن مقام اند و اما که ثالث ندارد یعنی در نظر وای
آن در طریق طریق دیگر ظاهر میشود یکی در نقص و قصور است و نیات خود را تمام دشمن است و خیرات با قوت جنب دیگر
محببت شیخ فکلی مجذوبی سر که تمام کرده حق مجاهد و تعالی لطیف غایت حضرت ایشان طریق اول را بقدر استعداد و رعایت
فرموده است بهر عملی از محال نیست و تو عوئی نیکو نگار و دران عمل آید پس از آنکه تا نماند که بوجه همت نهند بقدری از ارام
یاباشد و خود بخوان میداند که هر عملی از وی صادر نمیشود که قابل کتابت نماند که عین باشد و میدانند که صحیفه عین از اعمال خیر
خالی است و کتبه ان سهل و بیکارند و خود نمایان آن حضرت جل جلاله بوده باشد و هر که در عالم هستی که کافر و کفر کند و
آن خود بوجه بهتر میدانند و بدین اهل بهر با خودی انکار و وجه بهر حقیقتی میسرالی الله تمام شده بود اما بعضی از لوازم و
کتابه ان انده بودند که دشمن فغانیکه در هر مقام میری الله قهر شده بود تا مگر در حال ان خدا و عرض شد که
په تفصیل نوشته است و میدانند که حضرت خود را احراز که بنیت این کار را فغان گفته اند همان خدا بوده باشد که همه در تحلی ذات حق
میرینی استحق شده و فغان اراده هم از جهات عیب همان نیت است و هیچکس را نماند و او قیامت را در با کاف
کبریا و انساب ان مقام هر که در ملاحظه اند در نظر اند و جماعت خود را در مقام هر عملی ان محول است و طاعت و
ان مقام اند و خود حضرت ایشان در طریق موم از ان مقام شیشه ظاهر شده و مقام همان طایفه بنیادین است

و مقام این معرفت نیز در نظر اندیش عالیه فوق مقامی که حضرت شیخ و متابعان ایشان فرمودند این دو جهت است که
 هیچ متابعت و جنگ ندارد و یکی از جای است و دیگری از جای دیگر بقصیل عرض داشتن و قطب بی ملال است و انصاف آنچه
 حضرت شیخ از دولتمحمدیه فرموده اند نیز ظاهر است که حدیث عبارت از آنچه بود و دو اول آن چه بود و خود نیز از حدیثی است
 یافت اگر چه از دور است و دیگر کتاب صلاوحشی است که اگر کسی که در اقامت عالمه که در مقام واقع شده اند جای ثبت کرده باشد
 خوش است که آنرا بنویسد و چه بود و در احوال مشایخ متقدمین بیشتر خوب است که بتفاوت معارف علی الخصوص شیخان توجه کنند
 در این باب نیز در نظر اندیش که خود در این باب حضرت شیخ علاءالدین یار نسبی یا در ذوق و حال درین سلسله شیخ
 متفق است اما علم سابق تا باخبار و شدت آن نمی دهد و یک چند تنه زبری دفع معنی را مضیقه کرده شده و اثر آن ظاهر است
 و همچنین بعضی از عالم نیز خیریت ظاهر شده بود نیز از برای منع آلام و شدت آنها توجه کرده شد اما با قدرت بر توبه است
 است که به شیخ خیر خود را معنی توکم ساخت بعضی شد از مردم به تفرقه شدند و مستهان نمودند و جمیع کثیر از متفانان اینجا
 را باقیان ایران ساختند و جلادین خود را صلاحتا غبار و کلفت راه نیافت چنانکه به عالم کرد و بعضی از ایران که از مقام
 جدید به معرفت پیدا کرده اند تا غایت قدیمی در منازل سلوک نهاده اند و از احوال آنها معروض میداد و امید است حق
 سبحانه و تعالی بعد از تمام جهت جذب بدولت سلوک شرف گردانند شیخ نور جهان مقام بندت بنقطه فوق که در مقام جدیت
 نرسیده و در کلمات و سخنان آراسته بدو قیاس نموده خیر است که او در توقف می افتد چنانکه اکثر ایران بواسطه عدم
 آداب کار آنها در توقف افتد و در میان بیانست که ازین طرف هیچ اراده توقف نیست بلکه اراده ترقی آنهاست خواه
 در کار است و توقع می شود و الا راه اوست و لا نامعنه بنقطه پایان فرورفته است و کار جدید را انجام رسانیده و در
 آن مقام رسیده و فوق این وجه نهایت رسانیده اول صفات را که نوری که صفات آن قائم اند از خود جدا
 و خود را شیخ خانی یافته بعد از آن صفات را از ذات جدا کرده و باین بیابانیت مقام جذب رسیده حالا عالم و خود را جهان
 گم ساخته است که در باطل قائل است و در بیعت و جهان باطن بطول متوجه است که از حیرت و نادانی حاصل
 و سیدنا حسین بن محمد بن کتبه پایان از مقام جذب رسیده است و به شرح بنقطه رسیده است و همچنین صفات از ذات جدا
 دیده و لیکن ذات احد را در همه جامی باید و از ظاهر محط است و همچنین میان جمیع ترقی که بنقطه پایان رسیده و علی بن
 و مولانا هارمی شود و در این که هم تفاوت ظاهر شد و میان ایشان شیخ و شیخ علی و شیخ کمال بن عبد
 بنقطه فوق رسیده اند و شیخ کمال نیز ترقی بدولت است و شیخ ماکوری در بنقطه فوق است و انبیا علی سافه پیش از او از

[illegible]

گشته و سابقا بر بعضی از اخبار و حدیث بود و حال امیر سید را که بر صحت و سقم متنبه خواهند ساخت و دیگر چنان بنمایند
که مولانا می دانست که از مقام تکمیل نصیبی نیست و همچنین بدان اینجائی را نیز از القام نصیبی معلوم می شود و الله سبحانه
اعلم بحقیقه الحال مکتوب و در آخر هم در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظهور و جفا خاص هر
و حقیقتی فی الله و تجلی ذاتی برقی و حب آن نیز بر پریر گوایند و نوشته اند که خداست که ترین بنده
احمد بن بره و عرض میرساند از تفصیلات خود و محض نماید یا شاء الله که آن مالک الشیاء کمین و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العلیم معلوم می کند معنی به مقام فنا فی الله و البقا و از دست خود سبب بر بغایت خود
سنگش ساخت و هم چنین معلوم کرد که وجه خاص هر شیء صفت و سبب الله به معنی است و تجلی ذاتی
برقی چه می باشد و همی الشرب کیست و اشال آن در بر مقامی لازم و ضروریات آن می نمایند و می گویند
و که چیزی مانده باشد که اولیا الله از نشان داده اند و راه فرار ندانند و نمایند قبل من کل بلا بعد چنان
ذوات اشیا را بمحلول می دانند اصل قالیات و مستلزمات از مجهول و مصنوع می دانند و سبحان قلوب و لسان
نیست و شاید که چیزی بری حاکم باشد و زیاده گسافی زلوده بناید که خدا خود دانسته و مکتوب نیست و هم
در بیان بی نهایتی راه و سلب ابقیت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز بر پریر گوایند و نوشته اند خدا
کترین بنده گان احمد و عرض میگردد آنرا و از بی نهایتی این سیر با بن سرعت ارادات و صفات با بن
کثرت اینجاست که شایع خطام فرموده اند سیر الی الله بجاه هر رساله است تعجب الملائکه و الروح الیه فی یوم کا
مقدور همین الفتنه مگر ایامی با داشته اند چون کار بیاس رسید و امید را منقطع گشت و هوای
غیر الغیب من بعد اقل و نیز شریعت هر کارش چند روز است که سیر در شایا واقع شده است و مردم
مستحقند باز فکر کرده اند فی الجمله شریعی در کار ایشان کرده شده است اما هنوز خود را قابل مقام نمی یابند
لکن این را بر مردم بواسطه موت و حیات چیزی می گوید و در سلسله توحید که سابقا متوقف بود و چنانکه
بعض رسائیده بود و افعال و صفات را باصل سید و چون حقیقت کا معلوم گشته است توقف بر او و بلیه
بر آن دست را بر چافت و کمال در آن بنیته و یاد قوله همه دست و افعال مستلزم هم برگ می گیر معلوم کرد
و هر یک یک بنده بنفوق اگر نمایند و نیز شیوه با کمال بطرفه تمام کشفیات مطابق ظاهر شریعت می دانند
و سروری ظاهر شریعت مخالفت ندید و آنچه بعضی صوفیه مخالف شریعت گشته اند را بیان می کنند

یا از جهت یا اسکالین از ظاهر هیچ مخالفت نیست در وسط راه مخالفت در نظری آید و محلی که موصوفه و محلی که موصوف
 از جهت حقیقی موافق ظاهر شریعت باطن باید و سیان بزرگواران همین قصد تفاوت است که علامه سلسله آثار
 میدهد و ایشان گفتند و قاضی باید و وی دلیل علی صحیح حال اول این نه المطالبه یعنی صدی و لایضی که
 نقد وقت است یعنی در هر چه عرض نمایم توفیق بر توفیق یعنی حوال ندارد و در عرض شد تا هم گمانش بخیریت شایع
 حکمت دین بوده باشد این محرم جوهر را از توجه غریب هر وی محرم ندارد و در راه نگذارد و این سخن را
 چون توجه آید به کافرون که در توفیق افروخته به نیابت که شایع نمود رعایت باید که حدود و مذهب
 چهارم به بیان حصول قایلیم که در انرا راه رود و بود و بیان احوال بعضی است نشان تیر به بر بزرگوار خود
 نوشته اند و عرض شد که این بنده کمالی که در مراتب کوان ظاهر شده بود و به از ان در عرض شد
 سالی معروضه شد بود بعد از ان به موجب جامع صفات کلیه است ظاهر شد بصورت زن غیر جمیده است و المون
 گشت و پس از ان مرتبه حیات بصورت مرد دراز بالا که دیو بار یک پهن بستهاده است و این هر دو
 تجلی عنوان حقانیه ظاهر شد به اختلاف تجلیات سالی که نه باین عنوان بودند و در همین انشا از روی است
 پس به در جهان در نظر آمد که این که با شخص نام برکنار و ریای محیط بستهاده هم باراده آنگاه خود را در دیا اندازد و از ان
 عقیده آریانی مصبوط کرده اند که نمی تواند به ریای درون رفت و ان رسیان عبادت از تعلقات بدن غنی
 خود دیدم و نرم و زو میگردم که این رسیان که شده و انضا کیفیتی خاص رود و که در انوقت بطریق فوق است
 که در این هیچ بایستی غیر از ان سحانه نماده است بعد از ان صفات کلیه و جوهریه که با اعتبار محال و نظام خصوصیات
 پیدا کرده بودند و نظر آمد پس از ان خصوصیات تمام از آنها فرو میخیزند و باقی نماند الا الهوان الیکه الوجود
 و صورت تجلی آنها از خصوصیات نیست و در نظر در انداخته شدند معلوم گشت که اکنون حقیقت صفات با
 باصل دای و پیش از تجلی از خصوصیات جهل اوان سخنند نیست که آنکه بطریق تجویز باشد که اهو
 حال اباب التخلیه الصوره و فاعلی حقیقی این زبان متحقق گشت بعد از تحقق این حالت صفاتی که در
 خود و در غیب خود بود و یک هیچ یافت و به بنابر محال بر خاست درین وقت از بعضی و قاطبی الواح
 شکر خفی خلقت میسر شد و چون به عرض ما ند و نشه بش نه زبان و نه مکان نه جهات نه
 جسم و ده که خفیه خفا سلسله افک کنیم هرگز در عالم نرسید که یک ذره از جسم الم مخلوقی گشته

است بعد از آن چنین خود در نظر که دو وجه خاص خود نیز و لغین در رنگ صابر بود که نه باره پاره شده که کفشی پوشیده
 باشد آن شخص را وجه خاص داشت اما الجوان تقاینه منصرف گشت بعد از آن بالاسه آن شخص متصل پوست بین
 در نظر آمد و خود را همین آن پوست یا قسم و این به نعلین و الا خود بیکانه دیدم و نوریکه در آن پوست بود در نظر
 آمد بعد از سعی آن نور از نظر غایب گشت و این پوست و صابنه نیز از نظر مرغم گشتند و همان جهالت سلب
 ماند تغییر این صورت و قهقه مذکوره بجه در علم آمد برض میسر اند که ناصحت و تنعم او معلوم شود و آن است که این
 صورت مذکورین ثابت است کالبرق بین الحوب و الامکان که هر طرف او از یکدگر جدا گشته اند و بکافی
 متحقق شده اند و آن پوست که در میان آن جابر گشته و آن نور واقع شده است در نفیست بین الوجود و لا وجود
 و خود را که در آن آن پوست یافتیم شارت است بر وصول به زخمت و ساقا و قالیق نیز خود را بر زخمت بین الوجود
 و عدم می یافتیم اما ظاهر آن بر لبه اتفاق بود این نظر نفس است و یک فرق دیگر هم در الوقت ظاهر شده بود
 اما در وقت نوشتن و اموش گشت بدانجه و ایم حاصل است حیرت و نکات سه گاه گاه همین طریقه شده
 پیدا میشود و هر طرف میگرد و معرفت آن می ماند و بقیه بعضی و قالیق در می ماند و اگر چنینی و علمی می آید
 افتاد که نمی همان تقریب در عرضد اشتباهی می نیلاید باشد که با علام حضرت ایشان یقین بر مای پیدا
 شود امیدوار است توجهات علیه از کفای تعلقات حویه نجات میسر شود و الا کالایبیا شکل است
 سه بینایات حق خاصان حق که ملک باشد سیمایش حق که شایع باشد سیمایش عباد می آید که از افکار
 شایع میسرند و ضلالت عبادی عبد الیزیزه تفریع با نشان شننا اند فلهوی و نیازمند می عرض کرده است
 است و او را در عبادت باین طریق عید شریفه پیدا شده است و بصدق و نیاز تجوی شده است اتحاد بین
 گفته ام که بکنه ظاهر انبیا نه دارد و یارانی که اینجا تعلیم ذکر گرفته اند اکثر بطریق رابط مشغول اند بعضی از آنها
 در وقت دیده رابط گفته همراهی آیند و بعضی پیش از آمدن از وسط رابط دهنشند و او را به حضور و تهنیت
 میروند بعضی از آنها صفات هم مهمل میسرند و بعضی نه الا بیکس بر او توحید و الزام روشن میروند اما قاسم
 و علامه و در محمد و عبد المون ظاهر این نقطه فوق رسیده اند از مقام حبه اما قاسم علی رونبول دارد و آن
 معلوم نیست که نور و این روشنی نور هم نزدیک است اما نسبت به سلاطین حق اندوین نقطه است که آنقدر قلیل و بسیار است
 اما در خصوص حق و این که است نیز بگوید که سطلی نیز در جلدش با حفت نیز می بینم و فعال هم در وقت نیمه است

ایشان است که بعد از این دوستان فاضل بشود و این کمینه را در فاضله آن بر حسب نصیحت است
 و هر یک که ستم ستم روزی فرموده بودند در میان واقعند و قانع اگر کسی محبوبی روی بود و توفیق بسیار
 در وصول به مقصد و امان می شد محبوبیت و انصاف بر غایت خود هم بیان فرموده بودند از آن مصلحت سید واری
 تمام است و این جرات و گستاخی از آنست که کتب پانزدهم در بیان احوالی که مناسبات بهبوط و نزول است
 با بعضی احوال که در نزد هر یک از خود نوشته اند و خداست که ما را در این طبع فاضل و قابل به بعضی آنکه در میان او
 نیست خود را می یافت بعد از آن کار و با نجا انجامید که اگر چه محبت او را می یافت اکنون او اگر در خود را می یافت
 با وجود کم کردن جوایمی او نیست با تحقیق فقدان خلایان او را از روی علم حاضر و بعد و در تبیین است و از روی توفیق
 غایب و فاقده و موضوع ظاهرش بقا است و بافتش فناء در صحن بقا فانی است لیکن فناء علمی است و بقا فناء
 کار و بارش بهبوط و نزول و از این فاقده و از صعود و عروج باز نماند و همچنانکه او را از قلبی مقرب قلب بوده و در آن
 باز از قلب مقرب مقام قلب فرو داد و در باز وجود مخلص روح از نفس خروج نفس بعد از اطمینان از بقا انوار روح
 او را جامع بود و جبر روح و نفس ساخته اند و بر خیزت این چهره را در شرف گردانیده اند و مقادیر توفیق و فاقه
 بهجت از اسرار اصول این بر خیزت عطا فرموده اند در صحن مقادیر مفید است و در صحن فاقه مستفید
 اگر بگویم شرح این می شود و معروض میگردد که دست چپ عبارت از مقام قلب است که در پیش چپ و مقرب قلب حاصل است
 بعد از صعود از فوق از مقام قلب فرود می آید که بر پنج چپ و راست است است که احوالها است
 علی ارباب و مجز و با آن ناگزیر از ارباب خلق بریدن به قلب العلوب و البته بسبب است و تعلیق
 به شخصی که نیت از حصول نشان خاص است و در این مقام امتیاز طایفه است و از ارباب این مقام از جمله
 آن امتیاز آن سبقت انحصار است و در این فیه و قیام خاص است که نشان علوم و معارف مناسبه
 شده تحقیق علوم مقام قلب حقیقت حقیقه و سلوک و قیام و بقا و امثال آنها در رساله موعده به تفصیل مرقوم
 است میرسد تا همین باضطراب واهی شده در خدمت بیاض آن نشسته و قیام بقا و انشاء الله تعالی شرف از
 سلطان خود بدیافت غریز توفیق از فوق فرود آمده است و مقام جذبه بارونش به عالمیت توجه مبعوض دارد
 چون عروج فوقانی بقدرت بود و بالطبع مناسبه میریزد داشت در وقت نزول از فوق عروج و جوی می کمتر
 آورده است باین سبب که از توجه به سر و در عروج از آن توجه به سر و باقی است و نسبت به جذبه که در وقت

در وقت نزول

در وقت نزول

فی ابره دست و کانی فی الطلعه لیکل بنجدیه حال خیریه خواجهاست قدس الله تعالی امرهم جلیبت
 که حضرت خواجها را از آبی کرام خود ریزد دست و شان خاص ایشان در مقام بوده است و در واقع که بعضی
 طایفان نموده بودند که خواجها را بنجدیه آورده اند از غیر متوقف خورده است ظهور ایشان در مقام است بنجدیه
 مقام فاده ندارد و همیشه در مقام روغبوت است که دایمی لازم است بعضی از مقامات بنجدیه بنانی سلوک است بعد از
 دخول در آن و بعضی دیگر بنانی سلوک نیست بعد از دخول از برای سلوک است و غیره بنان بنجدیه بنانی سلوک است
 بعد از دخول و آن وقت توحید و توحید به مقام شده بود و بعضی فانی آن ظاهر است تا باعث نباشد توحید
 میست نمی شود و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال بنجدیه است که آن غیر فرود آمده است تا تمام داخل مقام بنجدیه
 شده مانع عدم است ایشان از مقام یا توجیهات برگشته اند امید است که در وقت مطالعات کلمات نام
 دخول تمام و تمام می شود بعد از آن حضرت خواجها را تمام فرود خواهد برد مکتوب است فرود آمدن
 عروج و نزول و غیر آن نیز بنجدیه بر گوار خود نوشت تا آن وقت خود است احقر الطلعه لیکل بنجدیه بنانی سلوک است
 رسانیده کشف هر یک از مقدمات مذکوره مقتضای وقت رسیده کرده است بعضی تبتها و مکملات آن معلوم
 نیز محقق شده بود فرصت تحریر نماند که حاصل عرض داشت ای شاد انشاء الله تبارک و تعالی متعالی
 خواهد فرستاد الحال رساله لیکل که به بیاض رسیده بود فرستاد و آن رساله با التماس بعضی یاران
 التماس نموده بودند که انصایح نویسنده که طریق نافع باشد و مقتضای آن زندگانی کرده شود و آن رساله
 محکم که کشید البکت نیست از آن جهت جهان معلوم شد که حضرت رساله علیه الصلوٰۃ والسلام و النعمه
 اکثر از شاخ است خود حاضرند و همین رساله در دست مبارک خود دارند و اکمال کرم خویش از ابوس
 گفتند و بدین شاخ میمانند که این نوع معتقدات می باید حاصل کرد و جماعه که باین علوم مشغول
 نورانی و مبتدیان و غیره بوجود روبروی آن سر و علی الصلوٰۃ والسلام و التبتیه ایستاده اند
 بطولها و در حال محبس باشاعت نیز واقعه حقیر الامر فرمودند ع بالکریان کار باد شرافت
 و از آن روز که از ملازمت بریده است بواسطه میل نفوق بمقام ارشاد و جلالی مناسبت ندارد و بنجدیه گاه
 خود هست آن بود که در گوشه بنجدیه شود و مردم و صحبت همچو بنجدیه و بنجدیه می آمدند غم غزلت
 مصمم شده بود اما استخار و طوفان فی افتاد عروج در طریح قرب بقایه الغایت بنجدیه غایت ندارد

میست و می شود می برود می اندک میوم می شان بر مقامات مجسمه مشایخ الانشا و الله تعالی گذاریند
سه کعبه بر غنایین و بیرونه لوبیت + بدان درگاه و الادسته دست + دین بیان اگر توسط روحانیان
مشایخ را قدا و تعظیم قبول بچند با بکار از جمیع مقامات حیل در رنگ مقامات ظل گذاریند از غنا و عبادت چه از
قبل من قبل بلا حله چندان وجوه و ولایت و کمالات آزاد نمودند که چه در تخریر آرد و در مشهوری هیچ و در باج
زول تا مقام قفسه آرد و در این مقام مقام تکمیل و ارشاد است اما هنوز چیزی را از تمام و تکمیل از برای این مقام
و کما است تا کی پیشتر و اعتراس نیت با وجود مرادیت بخندان قطع منازل کرده میزند که میدان را در عمر
لوح هم معلوم نیت که میسر شود بلکه این وجهی مخصوص بهر اوست میدان اینجا قدا که اند اند نهایت عروج فر
تا بدایت مقام حیل است پیشتر از اوست که گذرانند و تکمیل فضل الله یوتیر من ایشان و الله و فضل العظیم چه
و جود لطف و در مرتبه تکمیل و ارشاد این است و عدم توانیت بود مطهر و لوظلمت غیب است چیزی دیگر که نیت و
و تحلیلات خود چیز را می پذیرد اعتبار نباید که در دنیا بدایت بخانه بیخ خام به پس سخن کوتا و باید السلام
و در این که این تمام غلیظ است تمام ضرر غالب است بجماعه را فرایند که از احوال این بسته بال نظریاتی خود پیش
مجال نظر احوال دیگر بسیار است من که من شده هم معلوم میاید + باکم شد کان سخن گویند + از غیر خداوند
جل سلطان باید اندیشه امری را که حق سبحانه و تعالی کمال میجواید و تحقیق است که گفتن لیسانا نسبت به
الحقیقه محاضره است با و تعالی و زول در مقام غلبه حقیقت مقام فوق است که مقام ارشاد است و فوق دین
مردن عبارت از اعدا شدن نفس است از روح و نفس جدا و انکه نفس داخل بود در نور و روح و آن جمیع
بود از جمیع و فوق پیش از این هر چه میفرمود می شود از سر که حق را از خلق جدا دیدن که مقام فوق می الکازند
حقیقت ندارد همین روح را می بیند و جدا دیدن او را از نفس جدا دیدن حق می دانند تعالی و الله
انطق و کلامه الیاس فی اکثر علوم اباب که لان حقیقه الامر ثم مقوده و الامر عند الله سبحانه در
و دیگر تفصیل علوم و اباب جذب و سلوک و تحقیق این هر دو مقام تحریر یافته است نیز نظر شریف خواهد
گشت مکتوب هم در بیان بعضی از احوال که خلق را عروج و زول دارند و غیر آن نیز بهر برزگوار
خود نوشته اند عرض است حق را از احوال که غیر از این که متوقف بودند و در تخریر جهان ظاهر شد که آنان
مقام خود را از روح نموده بایان فرود آمدند لیکن تمام زول نکرده اند و نه ایما حکم که ذریه تمام

بود و نیز عجز نموده از راه همان مقام فوق رو تزلزل آورده است بعد از این هر چه کیفیت روح را بداد و در عرض ظهور
خود را در معرض فساد و نیستی اگر صاحب حاصل نماید بعد از آنکه آن حال خود چنانچه از لایله و خواب نزدیکتر است چون وقت
این قضیه نزول بر نهد بود حقیر را بواسطه تناول صلابت خفای طاری شده بود انجام کار این نزول نبرد و نیستی
انسان و اعدا و قالی خطاب خواهد شد مگر آنکه یک هم در میان تکلیف است که بعد از آنکه این حاصل میشود باین است که گاه
ولایت و در میان آنکه خود واجب تعالی زاید است بر ذات او تعالی و غیر از آن نیز و بر سر کار خود نوشته اند
عضد شمس کسرنی بنده کائنات محمد بن عبد الله که از انانی که از قسمل و حال و موارد و بیداد و بعضی آن که تانی
می نمود و جرات میکرد چون حق سبحانه و تعالی بمرتکب تو جهات عیله اند رفعت و حال محو ساخت و از تملو و تکلیف
مشرف نموده حاصل کاخ خیریت و برپایی این بدست نماید و از وصل خیر و اقرب جزیره حاصل نشد و انصاف
جزیره و از علم چهل نیر و دلاهرم در عضه بهشتها توقف واقعه شد و مجرد عرض خنجر در نمره جرات نمود و حق
و کمال را در دست پنج ستونی شده است که پنجاه امر سر کبی ندارد و در رنگ یکباران بکای نمی تواند پرداخت
س من محرم و کم تر هیچ بیاری و از هیچ و کم تر هیچ بناید کای و بر سر میل سخن آرم تعبیر است که حال را بقیه
مشرف نشد اما در آن ملین علم عین حجاب یکدیگر نیستند و فدا و بقا و انجا چه اند عین حیرت و بی نشانی العلم
شعور است و نیز غیبت حضور است با وجود علم و معرفت جز از و با چهل و نکت نیست سه عوالم نیست کس و محال که در هم
است تعالی بعضی عنایت بنیایت خویش و صلاح کمالات ترقیات از زانی و بهشت است فوق مقام ولایت
مقام شهادت است و نسبت ولایت به شهادت نسبت تجلی صوری تجلی ذات است بل بعد از اینها اکثرین اهلین
التجلی است که امر و فوق مقام شهادت مقام صدیقیه است و تعالی و کایان این دو مقام است اهل این عینه
لبا و عطرین ان ایشا الیه باشا و فوق آن مقامی نیست الا البیوة علیها الصلو و السلام و انانی که
میان صدیقیه و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محال است و این حکم جمالی است او که بکف حیرت و محرم است و بهیچ
از اهل امد و سطه بیان این دو مقام ثابت کرده اند و لقب زانیده الملبان نیز نوشته و ساخته و بر حقیقت
آن مقام اطلاع دادند و بعد از توجیه و تفسیر بسیار و لاها ان طریقه که بعضی الکابر و فرموده اند ظاهر شد از الامر
حقیقت را معلوم نمودند و آنی حصول آن مقام بعد حصول مقام صدیقیه است در وقت خروج او و سطه بود و محال
سائل است به این امر است صوری ان شاء الله تعالی حقیقت را به تفصیل عرض خواهد کرد آن مقام بسی عالی است

و منازل عروج فوق آن مقام معلوم نیست و لذایت وجود بر ذات جل و علا و رفیع مقام ظاهر میشود چنانکه
مقرر علماء اهل حقست شکر الله تعالی معینم و نیجا وجود هم در راه میماند و فوق آن عروج واقع میشود و اهل حکام
رکن الدین شیخ علاء الدین و بعضی مصنفات خود می فرمایند فوق عالم الوجود عالم ملک الوجود و در مقام
صدیقیه رسامات بقا است که در عالم دارد بایان تر از آن مقام مقام نبوت است کنی الحقیقه بالاتر است و
کمال محو و بقا است مقام قرب لیاقت بیزخیت مقام ندارد که در پیش بر تشریف صرف است تمام مع
است نشان ما بینها و در پس آن طوطی صفت داشته اند بهر چه تا ازل گفت بگویم بگویم، علوم
نظریه استدلالیه را ضروری کشف ساخته اند هر چه مخالف با اصول عبادی شریعت نیست بهما معلوم اجمالی
تفصیل ساخته اند و از نظریه ضروری کرده اند شخصی از حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی علیه السلام
پرسید که بعضی از سلوک چه است فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیل شود و استدلالی شخصی نگردد و نفرد و که علوم
و دیگر سوای آنها حاصل شود آری در راه علوم و معارف بسیار رسیدند که از آنها می باید گذشت و آنهاست
الذبات که مقام صدقیه است پس ازین علوم بهر فی باید رسد فیات شریعیان من الله تعالی علیه السلام
محصل ذل مقام الشریف و پس بهم مناسبت بعد از مقام و معارفه فواجبه و فوق کل فی علم علم و بهر
سند قضاء و قدر نیز اطلاع دادند و از این علم فرمودند که هیچ وجه اصول ظاهر شریعت غایت
لازم نیاید و از تفصیل احیاب و شائبه جبر میر و منزه است و در ظهور و تبارقه لیه البدر است محبت که با وجود
عدم مخالفت با اصول شریعت این سند را چرچ پوشیده داشته اند اگر تائبه مخالفت سید شریعت
و شریعت است بود الا سیال عالم فعل که از زهره آمده از بیم تو، کنایه بان جز بسم تو، علوم و معارف
در ملک بر فیضان سیرت مذکرت در گذر تحمل آن عاجز میشود و قوت مذکرت موجود تعبیر است و الاصل علمای الملک
الاعلیاء ادا اهل شوق آن بعد از این علوم عریضه در کتب آورده شود اما توقیف نمی یافت و از
مروارید و آثار الامثال فرمودند که بعضی از افاضه این علوم حصول ملکه است نه یاد کرد و این علوم
چنانچه طلب علم تحصیل علوم اری آن می کنند که ملکه مولیت بهم رسانند تا آنکه خط حصول تصور و نحو و غیره بکنند
بعضی علوم بعضی سیرت افعال بعد مجازت تبارک و تعالی است کنایه و بواسطه این افعال کلام نباتات نیز محض است
که بواسطه این علوم سبانه و بواسطه این تعبیر و کمالش نیز بیان است که چون سمع و بصیرت عالم را می بیند

مما شکست و لونی ایتمه نفی اتمه سجاده علم السمع والبصر و فی ذلک یوم یعنی سمیع و بصیر است مثل شانیه و سمع و
بصر که در مقابل مخلوق است در رویه و سمع و بصر یعنی درونی دارد همچنانکه سمع و بصر و معانی خلق سمع و بصیرت
خلق سمع و رویه میکند بعد خلق آن و صفت بطریق جری العاده من غیر ثابت بصفتانهم و لولذلک الباقی فی الشانیه
فیها الباقی مخلوق پس چنانکه ذوات ایشان جماد صفت است صفات ایشان نیز جماد صفت است در رنگ آنکه قادری
مخضض قوت خویش در رنگ کلام خلق کند نمی توان گفت که رنگ نه الحقیقه معتمده است و صفت کلام دارد و چنانکه
سنگ جماد است این صفت هم در روی اگر ضامن وجود و جماد است در ظهور حزن و صوت از روی هیچ و در خلقی از روی
هیچ صفات ازین قبیل است غایبه فی الباطن این دو صفت ظاهر تر بود نه صفتها الله تعالی فیها و یکون اعم
نفی الباقی منه بال طریق الاولی حتی سجاده اول صفت علم خلق کرد بعد از آن توجه به او بعد می خلق کرد بعد از آن
معلوم را بر روی مخفف ساخت پس انخشاف در روی خلق کرد بعد خلق صفت علم بجز جری العاده و پس معلوم است
که علم او انخشاف چه خلطی باشد چنانچه اول خلق صفت سمع کرد بعد از آن اصفا و توجه به سمع بعد از آن سمع
بعد از آن اول سمع همین ظهور اول خلق بصر کرد بعد از آن تعقیب حدقه و توجه به بصری بعد از آن رویه بعد
او را که مرئی علی ذلک القیاس سمیع و بصیر کسی است که بعد از سمع و رویه و این دو صفت با او افلاک و زمین و کدنگ
فلا سمیع و البصیر است یعنی شست که صفات ایشان در رنگ صفات ذوات جماد صفت ذلک لقصه من آثار الکلام
نفی الصفات غیره لاسا الا ان لهم صفات و ملک الصفات ثابتیه و مد سجاده لیکون جماد این التزمیه و التزمیه
تمام الا انهم لیکونون صفات التزمیه و نفی الماده لاسا علم اول یعنی اثبات صفات اینها من جماد و تعالی و ذواتها
را جماد صفت ذلک من و رنگ نام و دان گزیده یافتن که آب از اینجا ظاهر است علوم من مقیاس و ولایت
و علم نام یعنی صفات اینها از نیز در رنگ جماد یافتن تمامی در امتیاز انفس که انکس است و انهم یتون
از علوم من مقیاس شهادت است اینها هم تفاوت اما و بیان مقایس مفهوم می شود و القلیل بدلیل
الکثیر و الجوهه تنبی عن البحر العذیر ع سالی که کدوست زیهارش پدایت و همچنین با ربانی مقیاس
عالی فعال مخلوقات را حیثیت و الجمادی باینکه انفعال اینها را جماد است جماد بریند و فاعل این افعال
او را سجاده اندانند تعالی الله سجاده عنی الکلیه و در رنگ آنست که شخصی سنگ راغباند و حرکت
نمی توان گفت که انشخص متحرک است بلکه موجود حرکت است در رنگ سنگ متحرک است و در آنجا که

بعد از آن خلق بعد از خلق کرد

شک جادو محض است حرکت و نیز جادو صفت است اگر بالفرض بآن حرکت شخصی بآلک شدن می گویند که شک گشت
بلکه میگویند آن شخص گشت و قول علماء و شریعت نشان الله تعالی سیمیم هو لوق انعم است میفرمایند که با وجود
صدور افعال و ولو بالارادة و الاختیار انخوقات مفعول آنها مفعول حق است بجهان و فعل آنها بآر
مصنوع و تکریم و فعلی فی افعال ایشان حرکات چند است سخن بآن کیون لها تاثیر فی مجولات العوم
اگر گویند که برین تقدیر افعال انسان و انوار و عقایب آن غیر مفعول است و بآن گشت که گشت را که
مکلف سازد و بفعل امر و مع دوم ترسیان را گویند که زنی است و در آن شک و تکفیف بدینا تکلیف است
و ازلت است و در شک اوست نیست لیکن چون اداة اینها نیز مفعول حق است بجهان و غیر تاثیر فی
حصول الامر و آن اداة نیز کمالیت همین کار که او را واجب تحقیق آن مخلوق می شود بطریق جری العادة
و اگر قدرت مخلوق را محو نمی شود و بجهان عمار ماولا الهی است الله تعالی سیمیم گفت که بآن تاثیر
در وی مخلوق کرده و بجهان قدرت را فرمود و از نفی تاثیر و اختیار افعال کیون تاثیر و انشاء کماله و انشاء
سینک لود که از بالا بیان آمد تهریک محرکی و جوی را لاک ساخت تا مشخص بجهان که آن شک جادوی دامن
فعل و اگر که نیست نیز جادوی دامن و از مرتب و آن فعل که بآن است نیز جادو سید فالات و الصفات
و الانفعال که با مادات منفعة و اسوات صفة فوکی اقوم و هو المصمم البصیر و هو العظیم الخیر و هو المفضل الملی و یقل
و کان الخیر و الکلمات ابلی الخیر قبل ان تنفذ کلمات ربی و لو بنا بنشد و اگر گشتی بسیار نمود و جرات
بیش واقعت چه توان کرد جمال سخن را که جمیل مطلق است آن داشت که هر چند سخن دراز کند زیاده آید و
بر چه را گوید عا نماید با وجود و از هیچ مناسبتی بدارد از انتخاب سخن گشت و یا نام او بر زبان آورد
نزدیک است تم دهن بنگ و کتاب و هنوز نام تو گفتن را نمی شاید عم بنده باینکه خود خواند و اسید و توجه
و عنایت است از برای خود به عرض نماید و به خود می باید از عنایات و بدار آن توجه عالی است الا
حق سن همان امد باینکه که است هم و میات نشانده سین بطریق توحید و در در آن محموله است
بخاطمی آید که انتخاب آید و شود و با جرات رسد که مقصود است متحد صادق از خودی خود را ضبط می تواند
کرد اگر در سفری تلمه می شود و زیات بسیار میکنند و سین کوه ملو بود و تنی بسیار نمود و در مقام
میرت غوطه خورده است و حیرت به نقیر سبب تمام دارد و شیخ فخر نیز در عقیم است خیلی ترکی کرده است

عليه صلى الله عليه وسلم من الصلوات اقتباس التحيات ايها الذي اقتبى الذاتي الذي الاعتبار فيه للاسما والصفات
والشيدون والاعتبارات لا بالاجاب ولا بالسلب مخصوص بولاية علي عليه الصلوة والسلام فخر جميع الموجودات
والاعتبارية علما وعينا يتحقق في هذا المقام في محصل الوصول عرنا وحق الوجود حقيقة لاحدا وكل من ساء بهينة
والتي نصيب كل وحطوا فوسن في المقام العزيز وجوده عليك بانه صلى الله عليه وسلم ان كنتم تتوجهون الى
تحصيل هذه الولاية القسوى وتكمل هذه الدرجة العليا والالتجاء الذاتي برقي تحت كافر المشايخ جميع الله تعالى سبحانه
يعني ان خرق جميع المحجب عن حضرة الذات جلست سلطان يكون في زمان يسير كالبرق ثم لم يبدل حسب الاسما والصفات
وتيسر طولات انوار الذات كما يكون المحصول الذي هو كالبوق والغبية الذي كثيرة جدا وعندها كالمشايخ الغفينة
قد انشئت على اسرارهم هو المحصول الذاتي واسما ولا عجرة عندهم المحصول الاصل المتبدل بالغبية فيكون كمال هو لار
الاكابر فوق جميع الكمالات ونسبتهم فوق جميع النسب كما وقع في عبا رتهم ان نسبتنا فوق جميع النسب اراد
بالنسبة المحصول الذاتي الذي وعجب من ذلك ان النهاية في طريقة هو لار الكمل مندرجة في البداية واقد رتهم في
ذلك ما به رسول الله صلى الله عليه وسلم عليهم وسلم وبارك فانهم في اول صفة النبي عليه الصلوة والسلام والتمحيه
نالوا ما يتيسر في النهاية وذلك بانهم في البداية فلما كانت ولاية محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم
فوق جميع ولايات الانبياء والرسل عليهم الصلوة والتسميات لذلك كانت ولاية هو لار الاكابر فوق جميع ولايات
الاولياء قدس الله تعالى اسرارهم كيف وان ولايتهم منسوبة الى المصدق الاكبر لم لا فادرس كل المشايخ قد
نهو نسبة لكل بقا من ولاية المصدق الاكبر رضي الله تعالى عنه كما اخبر ابو سعيد عن ابي امامة الحديث وقد
حبته لمصدق الاكبر رضي الله تعالى عنه ابراهيم الى سيد كان نقل صاحب النفحات والغرض من هذا البعض
كمالات هذه الطريقة العالية الغفينة ترغيب الطلاب في هذه الطريقة والآيات في وشي كما قال المولوي
في المغنوي
شعر او حيفت ابل جهان بهجور از عشق بايد در جهان ، ليك تيم وصف او تاره
پيش از ان كه رفت ان حسرت خورند ، والسلام عليكم وعلى جميع من اتبع الهدى مكتوب است
ودوم ارسال الى الشيخ عبد المجيد الشيخ محمد المقي الاهورى في بيان وجه التعلق بين الروح والنفس
بيان عروجها ونزولها وبيان الغفار الجسد والروحي وبقاها وبيان مقام الدعوة والفرق بين المستعملين
من الاولياء والراغبين في الدعوة سبحانه من جميع بين النور والظلمة وقرن الامم في التبري عن الجبهة

مع المكلف الحاصل في التجربة بحيث انطلق في التفرقة بين ما لا يتصور بها كمال الخيرة في هذه المعلق جلازه وكل
 بجواررة الظلة صفاء كالأرة اذا ارى صفاءها وقصد ليدخلها فها ترتب اولاً ليدخلها ووزة الظلة الشراعية صفاءها
 وزير او يتعلق الكشافات الطينية بهار يا فني في تلك النور احصل له اولاً من شهوده القديس بل جبل العرش وتوابعه الوجوه
 باستغراقه في شهود معشوقه والظلمة وتعلقه بالبحر الهولاني فصا من اصحاب الشكامة في مصاحبه وضاع من
 كرات اليمين في مجاوزة فان لم يكن في مضيق هذا الاله مقترق ولم يتخلص من صفاء الاطلاق فاقول لكل العبد
 كماله ليس له بالمتصور منه وضاع جوهه مستند بفضل ضللا لا بعيد وان سبقت الحسنى اذ العناية القصوة
 رفع لرسد في ارضه عنده فخرج القهرى قايلاً **اليك شيتي حجة وتسمى** ان جوهه في الترتيب حجارة واجتصم
 والاستغراق انما في شهود المطلوب قد سئل احسن طريق وتيسر للتوجه الى الجباب قدس بأكمل وجوه تبعه
 اطلق روحه واندرجت في غيبات النور فادخل في الاستغراق الى ان نسي المتعلق له الظلمة في راسا جبل نفسه وتوابعه
 وجوهه كائنه فاستهلك في مشاهدة نور الانوار وحصل الحضور المطلوب لارلا استشار شرف بالشار العبد والرو
 وان حصل له بقائه بذلك الشهود ايضا اجل الفان فيه فقد رقت اجتهاد الفان والتمتع وصم عليه لطلب اسم المولوية
 ح فحينئذ لا يجح في عين من انما الاستغراق في مشهده وبكيفية الاستهلاك في عالم الدوله واما الجمع الى دعوة
 الخلق الى الحق عز سلطان ان يصيبه بان يذبح لندس جمانه وطاهر مع الحق فتخلص النور من الظلمة
 المندرجة فيه للتوجه الى المطلوب يصيبه التخص من اصحاب اليمين وهو ان لم يكن له في الحقيقة يمين
 ولا شمال لكن اليمين اولى بحاله اسب بجلالها معقبة الوجهة الخيرة مع اشراكها في اليمين والذكر كما وقع في
 شأنه عز شأنه فكانت يد يمينه تحت يمينه الظلمة من تلك النور في مقام العبادة واداء الطاعة ونسي بالنور
 الا كما يحكي في الروح بل خلاصة بالظلمة المفيدة بالهجة النفس كذا الاراد بالباطن المطهر فان قال قائل
 ان الملا وليا المستهلكين ايضا لشعوب العالم وتوجها اليه اختلاط مع بني نوعهم فما معنى الاستهلاك بالروح
 باكتفية على الدوام والافرق بينهم وميز الزوجين الى العالم للدعوة قلنا ان الاستهلاك التوجه بالكتابة عبارة
 عن توجه الروح والنفس معا بعد ان يرجح النفس في انوار الروح كما مرث الاشارة الى شعوب العالم ونحوه بان
 يكون بالحواس والقوى والحواس التي هي كالتفصيل للنفس فالجمل المخصص تهلك في ضمن نور الروح في
 المشهود وتنفصل باق على الشعوب السابق من غير طريق فتور في شكلات المرح على العالم فان نفعية بقاء

طهيته يخرج من تلك الانوار للمحودة وتحصل له المناستج مع العالم فيقع الدعوة بسبب المناستجة
 في معرض الاجابة وانما النفس محبة والحواس ومحور انما صليها فلان النفس تفتقر
 بالقلب الضنوبى وهو التعلق للروح توسط الحقيقة الجمالية والقبول للروح من الروح وادراجها
 اولاً عليها ثم توسلها الى سائر القوى والحواس تفصيلاً فخلاصة موجودة في النفس اجلاً فلهذا الفرق بين القدر
 وما يتبع ان يعلم ان الطائفة الاولى من ارباب السكر والثانية من ارباب الصو الشارقة الاولى والفضيلة
 للآخرى والمقام الاول مناسب للولاية والثاني للنبوة شرفاً الله سبحانه بركات الاوليات وثبتنا على كما
 تنبأه الانبياء صلوات الله تعالى وسلامه على نبينا وعليهم على جميع اخوانه من العاركة المتقين والعباد الصالحين
 الى يوم الدين امين المحرر الداعي وان لم تحين العربية ليجي لكن لما كان مكتوبهم الشريف محرراً بالكمالات العينية
 القهاس على نحو ما هم مكتوبين وسوم ارسل الى عبدالرحيم المشتهر خان خانان في جواب كتابته في المنع
 عن اخذ الطريق من المناصر وبيان مشرته والمنع عن الانقاص بهتة بل الكفر بخان الله سبحانه واكرام
 المقال الخالي عن المحال العلم المعبر عن الاعمال بحرية الشبه المبعوث الى الاسود والاحمر عليه على الله سبحانه
 انصافها ومن التسمية المكملها ورحم الله عبد الله قال ما بلغ رسالتكم الا ان اصحاب الصادق عليه السلام في خفاكم
 ببيان التبركان ما كل فاشدت بالاسعد والرسول من جبريل رسول الله صلى الله عليه وسلم بهما الا ان القابل لم يفر
 الكلمات فلهذا سبحانه وتعالى فكم من القوة ان الدنيا زنة الآخرة فويل لمن لم يفرع فيها وعطل انفسه
 وانصاع بيزر الاعمال فما ينبغي ان يعلم ان اساعة الارض وتعليقها بان الانبياء فيها شياؤه القوي فيها
 بذراخيها فاسلوا هذا القسم من الاضاحه شدة مضرة واكثر فسادا من القسم الاول كما لا يخفى وحسب البذر
 وفساده بان اخذ الطريق من السالك الناقص وسلك مسلك الاناقص صاحب هو
 شيخ وما يشوب بالهوى لا يؤثر وان اشعان على الهوى فيحصل الخلة على طلبة ولان الناقص لا يميز
 بين الطرق الموصلة الى الله سبحانه وبين الطرق التي لا توصل اليه سبحانه فانه يغيره اصل فلهذا
 لا يميز بين الاستعدادات المختلفة للطلبة اذ الميزان في اخذ الطريق الى الله سبحانه وانما كان استعداده المطالب
 مناسباً بطريق اخذته غير مناسب بطريق السلوك بل قد وادنا فسر لعدم فهمه بين الطريق وبين الاستعداد
 المختلفة سائر الطريق السلوك بل قد فاضل عن الطريق كما فصل فاشيع انما كل ذلك لا روية فلا عاب

قلبه حب الاله سبحانه ولم ير الا وجهه سبحانه وتعالى فيكون هو مع الله جل سلطانة وان كان ظاهره
 مع الخلق واشتغل بهم صورة وهو شأن الصوفي الكائن الباطن اسمى الكائن مع الله سبحانه والباين من
 الخلق حقيقة والادراك من مع الخلق صورة والباين من حقيقة القلب لا يتعلق بحجة اكثر من حجة فاعلم ان
 يتعلق المحيى بذلك الوجه لم يتعلق باسوة محبة وما يرى من كثره مرداة وقدره لتعلقه محبة بالاشياء المتكثرة
 كالجمال والولد والرياسة والوجع والرفعة هذا سبب فتم ايضا محبوبه لا يكون الا واحدا وهو
 محبة هو لا رفعة محبة لنفسه فان هذه الاشياء لا يريد الا لنفسه لا لنفسه فان الله يحب من يحب نفسه فزالت محبتهم
 بانفسه ايضا فلذلك قيل ان المحباب بن العبد والرب هو نفس العبد لا العالم فان العالم في نفسه غير
 للعبد فيكون محبابا وانما المراد العبد هو نفسه فلا جرم يكون المحباب هو العبد لا غير فاعلم ان المحباب هو
 نفسه لا يكون الرب مراده ولا مع محبة سبحانه في قلبه هذه الدولة القصوى لا تتحقق الا بعد الفناء والناطق
 المنوط بالحق الذي فان رفع الظلمات راسا لا يتصور الا بطلوع الشمس بانتهى فاذ حصل كمال المحبة
 المعبر عنها بالمحبة الذاتية مستحقة المحب انعام المحبوب والباسم فحصل الاخلاص فلا يعبد به الا بالانفس
 من طلب الانعام ورفق الا بالام لانها عذبه سور وانه رتبة المقرئين فان الارباب انما يعبدون الله خوفا
 وطمعا وبها ليجان الى انفسهم لعدم فوزهم بسعادة المحبة الذاتية فلا جرم يكون حركات الارباب رسيات
 المقرئين فحركات الارباب رسيات من وجوه رسيات من وجوه حركات المقرئين حركات محبة
 نعم من المقرئين من يعبد الله خوفا وطمعا ايضا ليعتقدتهم بالبقا والاكمل وتزكهم بعالم الاسباب لكن
 وطمعه غير اصيل في انفسهم انما يعبدون طمعا ايضا سبجانه وخوفا عن سطت تعالى وكذا انما يطلبون
 اجتهاد انما يحمل رضا سبجانه لا يحطوا انفسهم وانما يستفيدون من اننا لانها تحمل سخط تعالى لا يدفع
 الا ليلام عن انفسهم لان هولاء الاكابر يحزرون عن رقية الانفس صارا وانما يصيروا بسبجانه وهذا الزينة
 اعلى من بين رتب المقرئين ولصاحب هذه المرتبة نصيب تام من كمال مقام النبوة بعد تصفيتها
 والولاية الخاصة ومن لم يفتزل الى عالم الاسباب فهو من الاولياء المستبكرين فلان نصيبه من كمال
 مقام النبوة فلا يكون بالاكتمال بخلاف الاول رتبة الله سبحانه محبة هولاء الاكابر جبروت البشير
 عليه على الولا تابعين الصلوة افضلها ومن التسليم اكملها فان المراد من حب السلام ولا دأرا

مكتوب لبست ونجتم سلك الى خواج جهان في التمرريض على متاع سيد المسلمين ومتاع خلفاء
 الرشدين عليه عليهم السلام صلوات الله عليهم من التسيات انهاء سلام الله تعالى عليكم وشيخ صدركم وولي تفكيركم
 ولان بكم كل ذلك بل جميع كالات الروح والشر اخصي والاخصي منوط بيا بتمسيد المسلمين عليه على الصلوات
 افضلها ومن التسيات اكلها فليكم متاع بعد متاع غطاء الرشدين البادرين المهديين من بعده فانهم
 نجوم الهداية وشموس الاولانية من شرف متابعتهم فقد فازوا عظيمها ومن جعل في الفقه فضل ضلال
 البغية من المقصود انهم الاضطراب وضيق العيشة لاني لرحوم الشيخ السلطان فالتتم من خباكم دروهم
 واعانتهم فانكم لو بذلك بل في قوله لفضا ارجو ان الناس طرأ اراؤنا دعاؤنا فليكم حبيل الخير فليكم والاسلام
 عليكم وسائر من اتبع الهدى مكتوب لبست ثم ارسل الى شيخ العالم مولانا حاجي محمد في بيان
 ان الشوق يكون للابرار دون المقربين مع علوم تأسس لهم مقام بيننا الدنيا واما كل عمل عبادة
 الشريعة المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والتسبيح والذكر في الحديث القدسي الا ان الشوق الابرار
 فغاي واما اليهم لا شوقا انيت بسببها الشوق للابرار لان المقربين لو هم الذين الشوق هم لان الشوق
 يقتضي الفقد والفقد يقتضي فقهه ولا يرى ان الشخص لا يتأق الى نفسه في الفقه في حبه لعدم تحقق الفقه
 ففقهه فالمقرب الوصول اليها بالمدح سببها الفاني عن نفسه لسم الله سبحانه كمال الشخص ففقهه
 لا يكون اشتاق الا الابرار لا محبة فافقه بالابرار غير المقرب لواصل هو كان في الابرار والواصل
 ولو بقي من فقد احب من خرد ونعم ما قيل في الشعر الفارسي **هـ** ذاق دوست اگر گذشت از دل نيت
 درون يده اگر نه دوست ياريت نقل عن الصدوق الاكر رضى الله تعالى عنه له في فانيه القرآن و
 يكي فقال كذا كذا فعل ولكن قست قلونا من قبل الجمع بانه يلزم وصحت عن محمد بن يعقوب
 ابن ابي عمير الاواصل بانه يمتد الشوق والطلب الذي كان له في الابرار ولفقه الشوق مقام فو ان
 الاول وانتم منه وهو مقام الياس العجز عن الابرار فان الشوق تصوير في شوق فحيت الا توقع الشوق
 واذا رجع الى الكمال اصابه نهاية الكمال الى العالم جميع القهري لا ينفك اليه الشوق وهو وجود الفقه بالرحم
 لان زوال شوقه كان لوجود الفقه بل حصول الياس وهو وجوده بعد الجوع ايضا ففقه الكمال لا
 فانه يعود اليه الشوق بزرع الى العالم حصول الفقه الذي زال من قبل فحينئذ جدد الفقه بالرحم

احمدی و زینک بدری النبی المصطفی علیه و علی اله من الصلوات افصلها و من التحیات اکملها انیدانم چه نویسم
 اگر سخن از جناب مقدس مولای خود تعالی و تقدس بزبان می آیم تخص کذب و افتر کرده باشم جناب
 کربایی و از آن بلندتر است که زبان زده مثل سن بر زه گوی گردد و چون از چون چه گوید محدث از تعلیم چه
 جوید مکانی در لامکانی تا چند بود عیال و از بیرون خود بجزی زرد و و را و رای خود گزری نذر د **ع**
 ذره گریس نیک و پس بد بود اگر بجزی یک زرد و خود بود و انیعنی هم در سیر نفسی که نهایت کار میر شود
 است حضرت خواج بزرگ خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الا قدس فرموده اند بل بعد از فنا و
 بقا چه بپند و خودی بپند و هر چه می شناسند و خودی شناسند و حیرت ایشان در وجود است و فی انفسکم
 افلا تبصرون پیش ازین هر یک که هست و اضل پیروانی است که حاصلش سجا صلی است اطلاق لغظ بجا
 نسبت به حصول اصل مطلب و الا ان نیز از جمله شریک و متحد است از شهود انفسی که در تو هم نفی و از از
 رنگ شهود تجلی صورتی که در نفس تجلی است تخیل گشت حاشا و کلا تجلی صورتی که هر کس باشد داخل است
 آفاقی است و در مرتبه علم الیقین حاصل است و شهود انفسی در مرتبه حق الیقین است که نهایت مرتبه کمال
 است و اطلاق لغظ شهود در مقام از تنگی میدان عبارت است و الا همچنانکه طلب ایشان همچون
 و بچگونه است نسبت ایشان آن مطلب نیز همچون و بچگونه است چون را همچون را نیست مکتوب
 اتصالی بی تحیف بی قیاس است و التماس با جان ناس و لیک گفته ناس را ناس را ناس را ناس
 غیر از جان جان شماس نه و نشا و تو هم اتش و شهود انفسی باشد و صورتی که در حصول بقای شخص
 است در هر دو مقام تجلی صورتی معنی نیست اگر چه فی الجمله رفع قیدی از قیوس نماید اما حد فنا
 نیز ساند پس بقیه وجود سالک در آن تجلی حاصل است و سیر انفسی بعد از فنا ایتم و بقای اکمل
 پس لاجرم از قلت معرفت و فقر در میان این دو بقائی تواند کرد اما جابر حکم اتحادی نمایند اگر معلوم
 اند که بقای ثانی نزد ایشان معبر به بقای بالله است و آن وجود را وجود موهوب حقانی می
 گویند شاید ازین توهم خلاص شود و اینجا کسی گوید که بقا بالله عبارت از یافتن خود است معین شمس
 و تقدس چنین است اگر انیم می از بعضی عبارت انیم تو هم است خدا شود و از اجواب گویم که این بقا
 مقام مذ بعضی را بعد از است هلاک و اضحی الی که شبیه فنا است دست میداد و کلا بقا بقا بقا

قدس الله تعالی مرتبه تغییر احوال بوجود عدم می کنند و این پیش از فنا است این از زوالی متصور است
 بلکه واقع است گاهی او را از وی می ستانند و گاهی باز می بینند و بقای کعبه از فنا می آید است از زوال
 مصنون و از خلل محفوظ است فزایشان فنا می است و عین بقا فاقیت و در عین بقا باقی فنا
 و بقا از زوال پذیرد از جمیع احوال و قویات و در این معجزه نه چنین است حضرت خواجه بقصد قدس الله
 فرموده اند وجود عدم بوجود بشریه عود می کنند اما وجود فنا بوجود بشریه عود نمی کنند
 پس هر چند وقت ایشان دائمی باشد احوال ایشان شریقی بل لا وقت لهم و لا حال کار ایشان با مقت
 اوقات است و معاد ایشان با تحول احوال پس قبول زوال مخصوص نبوت و حال گشت و آنکه از حال
 و وقت گشت از زوال محفوظ ماند آن فضل الهی بود پس ایشان را الله و الفضل العظیم کسی گمان نکند
 که دوام وقت باعتبار بقای از آن وقت از تعیین غیره اطلاق کرده اند لابل الدوام بعین الوقت و الاستمرار
 نفس الحال ان النفس لا یقی من التحول شیاً بل نقول ان بعض النفس انهم سخن تطویل انجامید پس
 اصل سخن آنیم گوئیم که چون مجال سخن و فضای قدس از وی جل شانته نیست پس از مقام بندگی
 و ذل و انحسار و سخن کنیم مقصود از خلقت انسانی با او لطیف بندگی است و اگر در ابتدا از وسط فخر
 و مجتذاه اند مقصود قطع تعلق اوست از مادی و دنیا و جانی پس جل سلطان عشق و محبت هم از مقام
 نیست از برای حصول مقام عبودیت از بندگی خلاص نشاء و قی شود که اگر فزای و بندگی
 غیر او تعالی تمام خلاص شود و عشق و مجتذاه وسیله قطع پیش نیست پس از اینها نهایت مرتب ولایت
 مقام عبودیت است و درجات ولایت فوق عبودیت مقامی نیست و مقام خود را با موالای خود هیچ
 مناسبتی باید الا الاحتیاج من جانب و الاستغفار الا انهم ذاتاً و صفه من جانب الموعود
 تعالی و تقدس نه آنست که ذات خود را با ذات او تعالی و صفات خود را با صفات او و سلطان
 و افعال خود را با افعال او سبحانه به هیچ وجه مناسب و اند اطلاق غلبت هر چه مناسب است از این منزه
 بیند او را سبحانه خالق و خود را مخلوق میداند پیش ازین هیچ چیز برات نمی نمایند توحید فعلی که هیچ
 را در آثارش راه دستی دهد و فاعل خالق را سبحانه نمی یابند این بزرگواران میداند که خالق
 این افعال کمیت نه مباشرت افعال که این سخن خود زوکیست که بزرگواران را بشانی و احوال

افضلها و من التیات الکلماء مکتوب است و نعم شیخ نظام تائیسری صدور یافت در بیان
تغییب و ادا و ایضی رعایتیست از آداب تلبیسات و ادا و افا که جنب و ایضی و منع نمودن ادا و ایضی
نصف از شرب منع کردن از تجوید نمودن خوردن آب است من وضو و منع کردن از تجوید نمودن مردان که سجده
کنند عمن الله سبحانه و ایاکم عن التعصیب و التفسف و حانا و ایاکم عن التذیب و التأسف بجزیه الیستر
المنفی عن ربی البصر علیہ علی الزین الصلوات تمها و من التسلیم اکملها مقربات افعال یا و ایضی از افعال اول
را و جنب و ایضی هم معتبار نیست از حیثی از ایضی و وقتی از اوقات یا از ادا و ایضی نوافل یا از اوقات یا از
نیست فاعل ادا شود هر فعلی که باشد از صلوة و صوم و ذکر و فکر و امثال اینها بلکه گوئیم رعایتی از منوع
آداب و جعین ادا و ایضی نیز همین حکم دارد و متفق است که روزی امیر المومنین حضرت فاروق رضی الله
عنه نماز ادا را بجماعت کرد و بعد از فراغ صلوة و قوم نگاه کرد و شخصی را از اصحاب در آنوقت نیافتند
فرمود که فلانی بجماعت حاضر شد حاضران عرض کردند که او اکثر شرب بیدار باشد و عیال که در بیوت خود
برده باشد و فرمود که اگر تمام شرب خواست کرد و نماز ادا را بجماعت اگر در بهتر بود پس رعایت و احتیاط
مکروهی اگرچه تنهائی با حکم است که تنهائی بر آب از کار و کار و مرقیه و توجه بهتر باشد از این امور این رعایت
و احتیاط اگر مکرم کند بقدر روز و روز و در نه خط اعتقاد مثلاً تصدق دانی در حساب زکوة همچنان
که از تصدق جبال عظام از ذهب بطریق فعل بر آب بهتر است رعایت دانی از آداب و تصدق آن در آن
مثلاً از این فقیر قریب ادا و ایضی بر آب از این بهتر است پس نماز نغز و نصف از شرب اگر ادا و آن تأخیر
را و سید الیه قیام لیل یا منقرضی است که باشد چنانچه در حدیثی است تعالی علیه السلام ادا و نماز نغز و در آنوقت
مکروه است لها الزین اگر است که است خود را ادا و دارند زیرا که ادا و نماز نغز و نصف لیل و سید
اذا و نصف انظر مکروه است نه پس مکروهی که تعادل میان است مکروه تنهائی است و در آنوقت
آنوقت ادا و نماز نغز و چنانکه پس بواسطه قیام لیل و حصول آنوقت و جمعیت و آنوقت و تکبیل بر
گشتن بیدار است از این انی عرض تأخیر را و ترک کیفیت و آن تأخیر است پس هم و در وقت
تکبیل ادا و یاب و در غرض قیام لیل بیداری وقت مسجد و در پس ترک نعل یا بنوع و وصله اگر چه
راقصا بیک و ایاکم عن ربی الله تعالی عمنه بواسطه ترک نعلی از آداب صغیر و چهل ساله و قضا و غیر

و ایضا آب تمیل که از احدث نموده باشد یا بخت قوت استعاش کرده باشد در وضو تجویز کند مگر در آن
 آب را بخورد که آن آب نیز با علم غیبت و غفای منج خوردن آن آب کرده اند و خوردن آن را کرده اند
 اندک از آن آب و وضو را خوردن شفا گفته اند اگر از اعتقاد کسی طلب نماید از آن آب بهیچان غیر از این فقه
 و بی مثل این ابتلا واقع شده بود بعضی از یاران در واقع نموده بودند که آب تمیل وضو فقیر را بخورد و از حضرت
 الا حق نموده شد و چند دفعه کرده اند و مگر و کتب فقہیه رجوع نمود و خلصی میدادند که اگر بعد از شکست غسل نیت میکنند
 در مرتبه چهارم آب تمیل نمیشود و این جیده بخور نموده آب غسل چهارم را بی نیت قربت بخور داشت و او ایضا در مرتبه
 نعل کرده اند که بعضی از خلفا را در این ایستاد سجد میکنند زمین بوس هم گفتند که گفتند ناعت نعل
 از هر من شمس است شش شان بکنید و ناک و رستم نماید این کتاب این قلم فعال از هر کس بطلاب است غنی بود
 شکی باقی است از خلق خود را بر آورده باشد این کتاب بقیه فعال و از ایشان سر ریخته است که بدان اعمال را
 اقدس از این که در دور ملائکه و ملائکه و ایضا علوم انسانی و علوم کمال است اعمال اند و کسی اندک عمل
 میراث بد که اعمال درست کرده باشد و بقیه آن قیام نموده و اعمال را تصحیح و قوی می شود که اعمال را بشناسند
 و کیفیت عمل بلد و آن علم حکام شمس است از کار و روز و سائر از فضل علم سلطنت و کمال طلاق و سائر
 و علم هر یک از این سبانه و تقار و واجب ختم است و اول از این دعوت فرموده است و این علوم کتب است
 آنست که آن بهیچان چهار فیه است و علم میان دو مجاهد است یکی مجاهد و طلب آن قبل از مجاهد
 دوم در استمال آن بعد از حصول پس باید بچاکد و بعلین شریف از کتب تصوف مذکور شود و از کتب فقہیه
 نیز مذکور شود و کتب فقہیه عبارت فارسی بسیار از شمل مجموعه خاصه و عمده الاسلام و کتب فارسی بکار
 کتب مذکور شد و پاک نیست که آن با حال تعلق دارد و در قال و معنی آید و از کتب تصوف مذکور شد از احتمال
 نیز در این زمان و در حقیقت بسیار از کتب فارسی بکار از شمل مجموعه خاصه و عمده الاسلام و کتب فارسی بکار
 و در سخن بسیار است و در قضا و کتب بسیار و از کتب تصوف و کتب فارسی و کتب اسلام و کتب فارسی بکار
 در میان نمود و فانی و الفی تصوف و میان شمس و الفی تصوف و کتب فارسی و کتب اسلام و کتب فارسی بکار
 و سلبه علوم مقام علوم شرعیه و این سبب است که تصوف و کتب فارسی بکار از شمل مجموعه خاصه و عمده الاسلام و کتب فارسی بکار
 میفرمودند که این کتب نیز از شمل مجموعه خاصه و عمده الاسلام و کتب فارسی بکار از شمل مجموعه خاصه و عمده الاسلام و کتب فارسی بکار

و ایضا

حاصل الشوق الذي زال بزواله يقال ان مراتب الوصول لا يقطع بها الا بدین فيتوقع بعد تلك المراتب منتهى
 الشوق لا ناقول عدم انقطاع مراتب الوصول منتهى على السبيل القصبي الواقع في الانسواء والصفات والاشيوان
 والاعتبارات وبذلك السالك لا يتصور في حقه نهاية ولا يزول عنه الشوق بل هو ما نحن بصدد به هو المنتهى الوصول
 الذي قطع تلك المراتب بطريق الاجمال وانتهى الى ما لا يمكن التعبير عنه بعبارة ما ينبغي ان يدعى بالاشارة فلا يتصور
 منه توقع اصلا فلا يزول عنه الشوق والطلب في حال الخواص من الاولياء والاهلهم الذين هم جوهر منتهى
 الصفات ووصولهم الى حقائق الذات فحقا وتقدس بخلاف السالكين في الصفات مفصلا والساكنين
 في اشياء مراتب فانهم محبوبون في التبعيات اصفائية بالاديين مراتب الوصول في حقه لم يستل الا
 الوصول الى الصفات والعروج اخفرت الذات مع لا يتصور الا بالسبل الاجمالي في الصفات والاعتبارات
 ومن وقع في غير في الانسواء بالتفصيل حبس في الصفات والاعتبارات ولم يزل منه الشوق والطلب لم يفارق
 عنه الموجودات واجزاءها صاحب الشوق التوحيد ليس الا اصحاب التبعيات اصفائية وليس من التبعيات لذلك
 هم نصيب او امل في الشوق والوجدان قال قائل معنى الشوق من ان يدسجانه وليس من سبجانه فيفق
 شكا قلت ذكر الشوق هنا يحتمل ان يكون من قبيل صفته المشاككة وذكر الشدة فيه باعتبار ان كل
 ما ينسب الى الغزير الجاهل فهو شديدا وغالب على ما ينسب الى العبد الضعيف به الجواب على طريقة العلماء للعبد
 الضعيف في جوابه وجه اخر تناسب طريقة الصوفية ولكن تلك الاجابة تخصه خوفا من السكود والفساد
 لا يحسن بل لا يجوز لان السكاري معذرون وارباب الصحو مسؤولون وحالي الآن الصحو الصرف فلا يلتزم
 بحالي ذكر هذا الحمد لنداء الاوتار والصلوة والسلام على نبيه وآله وسرمد مكتوب بسبب منتهى
 بخواجه عك صدور يافت در بيان ملامح طريقة نقشبندية وعلوي نسبت اين بزرگواران قدس الله تعالى
 اسرارهم الله عليهم السلام عباده الذين اصطفى حضرت نامه اكرمي كه از زوى كرم نامزدان منحصرا خسته بودند به
 ورود آن متبجح و سرگرد و در سلامت نه بنى خواب كه تصديق ايشان بد بهر ايك كه ملامح اين سلسله عقليه بنده
 نمايد خود و مادر عبارت كابر اين سلسله عقليه سر الله تعالى هر چه واقع شده است كه نسبت ما فوق
 چنين تهافت نسبت به حضور و اكايسى نوبسته اند حضورى كه بزرگوار ايشان معتبرت حضورى غيب است
 بياكرو داشت نموده اند پس نسبت اين عزيزان عبارت افزا و داشت باشد و يا داشت كه نفهم قاصر منتهى

قرار یافته است بنی برین تفصیل است تجلی ذاتی عبارت از ظهور حضور حضرت ذالست تعالی و تقدس حضور آن
 سحرا بجای احاطه با صفات و شئون و اعتبارات آن تجلی را برقی گفته اند یعنی لم یسیر ارتفاع شئون و
 اعتبارات متحقق میشود و باز در پاره شئون و اعتبارات ستوری می گردد پس برین تقدیر حضور بی غیبت
 نباشد بلکه هم و حضور است و اعتبارات غیبت پس این نسبت را این عزیزان معتبر نباشند و حال آنکه این نسبت
 مشلخ سلاسل دیگر بنهایت انبساط گفته اند و هرگاه این کلام را بپذیرد و اصلا استتار قبول نکند و ملاحظه می فرماید
 اسما و صفات و شئون اعتبارات تجلی شود حضور بی غیبت خواهد بود پس نسبت این کار را با نسبتها دیگر
 قیاس نماید و در بی تکلف فوق همه مایه داشت این تقسیم حضور اگر چه پیش از آن در دم متعبد نمیداد اما
 بنا را بر بابالغیم نمیداد و عاشق الکسین مایه جمع این نسبت علیه نبی عزایت پیدا کرده است که اگر فرضا
 پیش از بابالغیم سلسله بزرگ گفته شود میل که اکثر آنها در مقام نکالند و با و سازند نسبتی که اعمال در میان
 در باب این خانواده بزرگ متعارف شده است عبارت از حضور است همان و شبهه او اعتبار و بی کار و صفاتی
 و شبهه بی منزه باشد و قوی است معراج است شتعارف از غیبت فوق تنوم باشد و بطاهر و دام پذیرد و این
 در مقام جذب نقطه نیز متحقق میگردد و فواید از او بی ظاهر است بخلاف ادوات یعنی سابق که حصول آن
 بعد از تمامی جهت جذب مقامات سکوت و علو و جلال بر هیچ حدی مخفی نیست اگر مخفی است در حصول آن
 و برین حدی اگر از خدا نکالند و ناقصی نقص خود را نمیدانند و دست قاصری اگر گزند طائفه را
 طعن تصور حاش الله که بر آرم زبان این نگار همه شیران جهان بسته این سلسله و ربه از جیبها بگردد
 این سلسله و السلام و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 تحریر یافته است که موعود تنزل است رحمت نامگذاری کار روی کرم نامزد و بیخلص ساخته بود و در میان
 مبین گردید و بطالع شریف چندی است که از اوان یاد گرفت و آن کسند و چه ولایت که سیدگان نمودند
 همچون نمایندگی چاره همچون خود را شایانصال نیافت بعزرت محمول از هر چنان گشت و از دریا
 که غیبه نمودم آرام گرفت و از انصال انفصال قرار یافت و چون در دنیا از آدمی گرفتاری می بیند گرفتاری
 گردید چون این خود برین سلطانین خاک برفرق قناعت بعد ازین معالجات نام بود و انشای
 برگزیده زیاده و برین چه قصد ایمان ناید متینا الله تعالی وایا که علی متابعت سید الشهدا علی بن ابی طالب

این را بشای و انبیا و ائم و غیره در این مکتب شریفی در پرده نشسته و صورت های جاوید را در حرکت می آرد و افعال
 غیره در آنها ایجاد می نماید و هر یک را در این مکتب می آید که جاعل این افعال در آن صورت های جاوید آن
 شخص پرده نشین است اما به نظر این افعال همان صورت میگویند که صورت تحرکت نمی گویند که شخص
 محرک است نفس الامر درین حکم نمی گذرانند اما علی علم الصلوات و التسلیم بهمین حکم مطلق اند و حکم و حجت
 فعل از بهر سبک ریات است بل اتمی الصریح ان الفاعل متعدد و خالق الافعال واحد و بهم چنین است علوی
 کرد و توحید وجود و گفته اند منبای آن شک و وقت و غلبه حال است علامت درستی علوم از بهر مطابقت
 با صریح علوم شریعه اگر چه در بعضی از سبک است و اتمی لم یحققه العلم من اهل السنة و الجماعة و ماسوی ملک
 اما در ذلک الحاد و شک و وقت و غلبه این تمام مطابقت در مقام عبودیت نیست در اتمی توحی از
 شک تحقیق است سبک اگر گوئیم شرح این چه میشود شخصی از خود به تحقیق در سبک سوال کرد که در
 از سبک چیست و نمودند ما معرفت اتمی تفصیل کرد و دست انداز کشی نشود و فرمودند که ما معرفت زائد
 بر معارف شرعی حاصل کند اگر چه در راه امور زائده پیدا شوند اما اگر نهایت کار رسانند آن را زائد بر معارف
 میگویند و همان معارف شرعی و به تفصیل معلوم میگرداند و از ضیق استدلال به فضای اطلاق شریعت
 این پنج کلامی علیه الصلوة و السلام آن علوم را از حق می گویند و بزرگواران بطریق الهام از اصل
 اخذ میکنند و این علوم را از شریعت اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند همان علوم چنانکه انبیا را علیه
 الصلوة و السلام حاصل بود تفصیلا و کشف ایشان را نیز بهان هیچ حاصل نشود و اصل و نتیجه در میان
 انقیاد کمال از اولیاء الله بعضی ایشان را بعد از دوران تسلط و له دارند متابعه و انتخاب میفرمایند و خاطر
 بود که ملک اتمی استدلال را مفصل به نویسم اما گفتگو تا بهی کردنش بیکت خداوندی علی بطاعت
 درین بوده باشد و السلام مکتوب سی و یکم به شیخ صوفی صدر و یافته در میان تحقیقات ظهور
 توحید و جدی و قرب و معیت ذاتی و تعالی و تقدس و کثرت این تعظیم و بعضی امور را به
 که تعلق تحقیق انقیاد دارند نسبتا الله سبحانه و تعالی علی تنایقرب یلله سبیل علیه السلام و علیه
 من الصلوات افضلها و من التسلیم اکملها شخصی که در محبت شیخ ریف ایشان بود و نقل کرد
 که یکی از روشنان میان شیخ نظام تها نیرسی در آن مجلس از فیض نیکو ساخت و گفت که او

اولاً کار وحدت وجود نماید آن شخص ناقل ازین فیض الهام شود که هیچ حقیقتی در نیایب بخلم ایشان نباشد
 ازین نقل تا چه فرنگی نبرد و در سوط بنفید که آن بعضی اهل حق را اجابت نمود و چون کلام مندرج گشت خود را مکرر استغفر
 از خودی و با شرب سابل توحید بود و الذی قد سوسه و بظاہر بر همین شرف و اندر سبیل دوام برین طریق اشتغال
 داشته تا به وجود حصول نگرانی تمام در باطن که بجانب مرتبلی که می داشته اند و حکم این بقدر نصف الفقهیه
 از این شرب رب روی علم خط وافر بود و لذت عظیم داشت تا آنکه حق سبحان و تعالی بعضی کرم خویش بخیرت رساند و بپای
 حقایق و معارف آگاهی موی الدین الرئی شیخنا و مولانا و بقدرت انوار الباقی قدسنا الله تعالی سر رسانید و
 ایشان را فیض طریق علینقتند تیر تعلیم فرمودند و توحید بلخ حال این مسکین عمر داشتند بعد از مرگ این طریقه
 علیمه از یک مدت توحید وجودی سنکشف گشت و علوی درین کشف پیدایش علوم و معارف انیقان در آن
 طافا سر گشتند و کم و کیف از وقایع ایزتیر مانده باشد که از سنکشف زکوانید و وقایع معارف شیخ محمدی
 ابن العربی را که منبعی الایح ساخته و تجلی ذاتی که صاحب مصوص آری بیان فرموده است و نهایت عروج
 جز آنرا نمی داند و در شان آن تجلی می گوید و ما بعد از الالعدم بعضی آن تجلی ذاتی شرف گشت و طریقه معارف
 آن تجلی که شیخ مخصوص خاتم الالایم سید اندر تیر تفصیل معلوم شد و سکونت و غلبه حال درین بود
 بعدی رسید که بعضی عوایضها که حضرت توحید نوشته بود این و تنبیه که سر سر سکه است نوشته بود و بپای
 ای در عین شریعت اعمای است + ملت کافری ملت ترسای است + کفر و ایمان زلف و روی آن
 بری زیبای است + کفر و ایمان هر دو اندر راه مکتبای است + و انحال تاملت وید کشید و از شهر و سنین
 انجا سید ناگاه عیانت بیغایت حضرت اجل سلطان از در محراب نبی عرصه ظهور آمد و پدید روی و پوش
 به چونی و بچگونه که از این ذات علوم سابق که بنابر اتحاد و وحدت وجود بوده اند و بزوال و زدن
 و احاطه و سران قدر و میت و انبیه که در مقام سنکشف شده بود سر گشتند و بریقین یقین معلوم
 که صانع راجل شانه با عالم ازین سبتهای مذکوره هیچ ثابت نیست تا حلقه و قرب و تنگ علی است
 چنانچه تقریر است شکر الله تعالی سیم اوس سبحان و با هیچ چیز بنیاد است تا الله تعالی
 و عالم عالم و سبحان به چون بچگونه است و عالم سر سبز و بچگونه است و بچگونه است و بچگونه است
 نتوان گفت و واجب تعالی اعین ممکن نتوان خواندیم هرگز عین حادث نشود و متغی عدم

عین جایز عدم نگردد و نقاب حقایق محاسن عقلا و شرعاً محتمل یکی بود یکی ممنوع است اصلاً و رسماً
 عجیب است که شیخ محی الدین بن تاجان اوقات واجب نقاب الجمول مطلق نه گویند و محکوم علیه حکمی نمی
 دانند مع ذلک حاظه ذاتی و قرب سمیت و امتیاز ثبات می نمایند و آنها را حکم علی الذات تعالی و تقدس
 فاصولوب، قال العلماء من اهل السنه من القرب العلمی الا احاطه العلیه و در زمان حصول علوم و معارف
 شرب توحید وجودی این تغییر را اضطراب تمام بود که در این توحید سر دیگر عالی تر نیست و تبصره
 در لای و عا سیکه که انیسرت زائل گردد و آنکه موجب تمام زوی کار زائل شده و حقیقت که انیسرتی شریف
 معلوم گردد که برای کمالات صفاتی است و محالی ظهورات اسمای اما سطر عین طاهر نیست و ظل عین
 اصل نه بلکه مناسب ال توحید وجودی است این محبت بنیالی و انشع کرد و مثلاً عالمی و ذوقی خود است که
 کمالات توحید خود را در عرصه ظهور ظهور و در فضا یابی تسخیر خود را در عرض ضیوض خود را بجا آورد
 و اصولت نمود و در برای آنها آن کمالات مخفی را ظاهر ساخت و بصورت نتوان گفت که انیسرت
 و اصولت که محالی و برای آن کمالات مخفی شده و از عین آن کمالات اندکی محیط آن کمالات بالذات
 یا قریباً مذکور بالذات با سمیت دارند بلکه نسبت در میان الدیته و دولیته است حروف و صوالت
 و اوانش نیستند آن کمالات و آن کمالات بر طرفت اطلاق خود از آن نسبتها که پدیدارند است
 از روی او بوم و فایالاتست فی حقیقت از آن نسبتها هیچ ثابت نیست لیکن چون در میان آن
 کمالات و انیسرت و اصولت مناسبت ظاهر است و منظریه و دولیته و الدیته تحقیق است همین مناسبت
 بعضی بواسطه بعضی بواسطه باعث حصول آن نسبتهای و همیه میگردد و نفس الامر آن کمالات انجیل است
 سر و سر است انیسرت نیز غیر علاقه الدیته و دولیته و ظاهریه و منظریه نیست عالم علم بوجود و صانع خود است
 تعالی و تقدس منظر است منظر کمالات اسمای و صفاتی و از اسما و همین علاقه بعضی بواسطه بعضی
 علوی است بعضی حکام و همیه میگردد و بعضی کثرت مراقبات توحید بر این احکام می رود که صورت آن کمالات
 و صفاتی نیستند و بعضی دیگر علم توحید و تکرار آن نحوی از ذوق آن حکام می بخشد و این و صورت
 توحید معلوم است و اصل و این علم محال کاری ندارند و بعضی دیگر افشا را این احکام مندرجه است که بواسطه
 استیلائی حسب مجموع انظر محبت خیر و در مجموع هیچ نمی بینند که اولی الامر غیر محبت است

نیست که آن مخالف حق عقل و شرع است و گاهی همین محبت باعث مکر با ملامت و تلبیس گردد و تقسیم تو جلیل علی
 دو قسم سابق است و داخل آن است چنانچه مطابق نفس الامر و مولفانی شریعت نیست و تطبیق آن بر شریعت
 نفس الامر مختلف محض است در رنگ تکلفات بازده فلسفه کلاسیک اینها شیوه خود را قبول فاسد خود را انحراف
 شیوه مطابق سازد کتاب اخوان الصفا و مثل آن ازین قبیل است غایه مانی ابا نظامی کشف حکم خطا یعنی
 دارد که ملامت عقاب از آن منورع است بلکه یک درجه ز درجات صلوات حق و محقق است نه قدر تفاوت است
 که مقلدان مجتهد محکم مجتهد دارند و در جزد درجات صلوات تقدیر خطای میان بد بخلان مقلدان این کشف
 که معذور نیستند و از درجه صلوات تقدیر خطا مومنان و سنجیده الهام و کشف نیز محبت نیست و قول مجتهد نیز محبت است پس
 تقلید اول بر تقدیر احتمال خطا بنا نباشد و تقلید ثانی بر تفکیک احتمال خطا بنا نیست بلکه واجب بشود و بعضی از اصحاب
 که در مایه تعینات گویند که نیست نیز تقلید احکام سابق است و این شهر را شهر وحدت و کثرت نامید و اند
 زیرا که در تقیالی و تقدیر که چون دیگران نیست برادر مایه چونی گنجی و در محالی چندی نیاید لامکانی
 مکان گنجایش ندارد چون این و آن و چون باید حسب لامکانی را و ارای مکان باطلید و آنچه در احوال
 و انفس برده میشود آیات ایند سبب جاذبه و تعاد و تقدیر قطب و ارض و ولایت یعنی حضرت نور بقشیده قدس
 تعالی مفرموده اند که هر چه یزد و شد و شنیده شود دانسته آن همه غیرست بهجتیه که دانستی آن بیکر و بیت
 و رنگهای صورت منی بگوید و بگوید که گویان سلطان چه کار دارد صورت برست مایل سعی و جاذبه آخر
 گویا جمال جانان بهمان چه کار دارد اگر گویند که در عیالات اکثر شایع بقشیده چه خواشیاں واقع شده است
 که صریح است در وحدت وجود و قرب و صمیمت ذاتیه و در شهود وحدت و کثرت و صریح در کثرت جلال و کبریا
 که این احوال و شهود در توسط احوال ایشان را روی داده باشد و بعد از آن از تعینات که گرانیده باشند چنانچه
 این غیر از احوال خود در انقدم نوشته است جواب یک آنست که جمعی با وجود لامکانی تمام در باطن بجا نباشد
 صرف ظاهر ایشان را که کثرت بین است بان احکام و آن شهود و شرف میانه در باطن بکرات احسن
 و در ظاهرش به مصلوبه در کثرت چنانچه احوال و احوال خود را در دست در احوال انکتوب و تحقیق انجواب
 تفصیل در رساله که در تحقیق مراتب وحدت وجود نوشته شده است انقیام عمل را باونی بر آنچه گویند
 گفته شود که چون و نفس لام وجودات متعدد باشند و قرب حاله ذاتیه نباشد و شهود و وحدت

و کثرت مطابق واقع نباشد چه کم این بزرگواران کافوب باشند چه مطابق واقع نفس الامرست زیرا که جواب گویم
 که این بزرگواران بانزه شهود خود انجیم کرده اند در رنگ آنکه شخصی کم کند بانه صوت زید را و در است دید ام
 این کم نیز مطابق واقع نیست چه در است انصاف اندیده است چه صوت در است اصلا نیست تا دید و شود
 آن شخص را و حکیم خاک کاذب گویند به خدای مطابق نفس الامر نباشد که او در محلی معذرت و علامت کذب از روی
 است تمام سابقا مقصود از اظهار احوال که شایان است از آنست تا دولت شود که اگر قبول وحدت وجود بود است
 از کشف برده است نیاز روی تعلیم و اگر انکار است هم از الهام است بگنجایش انجیز از او به چند خبر محبت نیست جواب
 دیگر از برای دفع شبهه بآنست که او را عالم با دیگر بعضی مواضع را دارند و در بعضی امتیاز و همچنین است از آنکه ممکن
 واجب تعالی و قدس بعضی امور عرفیه به چند بآلات متناهی پس بر تعریف علی محبت مابا لامتناهی از آن نظر محقق میگردد و کمال
 در نظر مبادی پس بنصورت اگر حکیم بعینه دیگر کند مطابق آنچه خواهد بود و کذب اصلا محال خواهد ماند و احاطه ذاتی و
 شش از اینجهت قیاس باید کرد و السلام مکتوب سی و دو هم به مزاج سالم الدین احمد و دریافتند در این
 کمالی که مخصوص صاحب کرامت رضوان الله تعالی علیه هم از اولیا که گفته بان کمال مشرفه است در حضرت
 مهدی و بر حاتم خواهد یافت و آن کمال فوق سببه جذبه و سلوک است و در بیان آنکه کمال صناعته بتلاخی
 است و زایدی آن بتسلیح انظار نیست بیکریر همان طرفت بماند موجب نقصان است مریضی تواند که از کمال
 سازد و مایه اندک بآفتاقت نامه گرامی و دریافتند سجده از او بلند کرد و افتادگان از باور فداوند
 و به تقریبی مذکور میگردد و در باره سبب خاطر خود شادی کنیم از عدم دریافت سببه خاصه به دستگیر علی احمد
 نوشته بودند و سبب از ابرید و مناجات و ماشاء امثال این سخنان بطریق تحریر بلکه تقریر منصفی نماید تا
 در فهم کسی چه در آید و از استیجاب نظر اگر محضو شریف حسن من با طول صحبت بهر هیچ باشد در کرامت و بدون فوط
 اقتضای آسوده شی بایر خوش همنایی تا با تو حکایت کنم از سر بهاء الهی حکیم سوالی را جوابی بایر انقدر
 و امی نماید هر مقامی از علوم و معارف دیگر است و احوال و موجب دیگر در مقامی مناسب ذکر و توجیه است و در
 مقام دیگر تلاوت و نماز است مقامی مخصوص بجزیه است و مقامی بسلوک و مقامی باین هر دو دولت متوجه
 و مقامی است که از جهت جذبه و سلوک جلالت نه جذبه را با وسوسه سلوک را بآن تعریفی بنیامین گنیم
 است اصحاب آنست و موعود علی آل و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها با نیت تمام متناهی و با نیت

و باین دولت علمی شرف صاحب بنیام را امتیاز تمام است از باب مقامات دیگر شایسته با یکی
 اکثر از این مقامات دیگر با یکی دیگر شایسته دارند و لو چه درون وجه این نسبت اگر گشت اصحاب کرام حضرت
 مهدی علیهم السلام بر وجهی که ظهور یافت انشاء الله تعالی از شاخ طبقات و هم اندک جانی که کسی از بنیام
 خبر داده تکلیف کار علوم و معارف آن سخن کرده با ذکر فضل الله تعالی بر ایشان و الفضل العظیم غایتی باقی
 اصحاب کرام را این نسبت غریز الوجود در اول قدم بر ظهور آورده و در کمال میرسد و دیگری را اگر باین دولت شرف
 و بر قدم نسبت به کرامت رتب و در بعد از قطع منازل جذبه سلوک علمی علوم و معارف آنها باین دولت عظمی
 خواهد گشت و در این ظهور این نسبت مخصوص یک صحت سید الشیخ علی علیه السلام و التوابع و البرکات
 و التبعات اما تواند بود که از استبعاد نیز کسی باین بکثرت شرف سازند اصحاب و نیز در رتبه سبب ظهور این
 نسبت علیه که در فیض روح القدس از باز مدفن طبریه دیگران هم میکنند پنج سیما میگوید در ذوق است
 نسبت به علم لایزال الهیاتی البدییه تحقیق شود چنانکه در صورت تقدم جذبه بر سلوک تحقیق است زیاده برین جنبش
 ندارد و مشهور من بعد از ایدق صفاته و اما که احلی الدیة اهل بعد از الایمانات و اقلند و از جانب متعالیان
 سطحت حسن تمام دریافت شد از بنیام انشاء الله تعالی در عرض ظهور خواهد آورد و هم باین الموفق در باب
 یاران قلمی فرموده بودند این تغییر از زلات ایشان و گزاین حق سبحانه و تعالی ارحم الراحمین است عفو نماید
 یاران نصیحت نمایند که در حضور نصیبت در مقام آزار نباشد و تغییر وضعی که گذران الله الی غیره یا بقیوم حتی
 ما بانفسهم و اذا اراد الله یقوم سورا فلام و لا و ما هم من و نه من ال در باب میان شیخ الهیاد و خصوصاً
 نوشته بودند تغییر هیچ مضائق نیست اما در است از تغییر وضع خود را الیه و کار است که اندکم تو به شهادت
 نوع از است بهر تقدیر فقیر از جانب خود در مقام گشت است جانب دیگر ایشان دانند و دیگر سیر از منزل خود
 تصور نمایند علاقه محبت است هم بیکدیگر از ان قبیل است که با موعظه گنجینه گرد زیاده چه فرمود و بسیار
 مخدوم زاد و اسرار اهل بیت بعد از خصوص از سبب از تسویدین رقیه بخاطر ریخت که علمی در باب زلات یاران
 و حضور از ان واضح تر نبود که در احوال بهام است تا چه مخدوم شود و ما خوب تقدیری را مطلوب و مقصود است
 که آنجا که ان وضع را بداند و در مقام ندانست باشد و الا غصه گنجایش ندارد و نوشته بودند که بر وجهی که
 این مقام را شهادت انجا که شیخ الهیاد پیرده بودند این سخن بیانی سبب طبع اگر بگردان با معنی گفته اند

[illegible]

بخ

چون بزورخت + هر چه بمشوق باقی جلد و سخت + تیغ لاد قتل غیرتی برزند + در گزافان پس بعد از این
 باشد الا بعد باقی جلد رفت + نشاء باش ای عشق شرکت سوز رفت + مکتوب ششم نیز به این
 لایه وری صدور یافت و بیان آنکه شریعت متکفل جمیع سعادات و نیویر و اخرویت و مطلبی نیست که
 و حصول آن با واری شریعت تصدیق یافت و طریقت حقیقت خدا دان شریعت را و مانیان بک
 حقیقتا آنکه سبحان و ایا که حقیقت الشریعه المصلطیه علی صاحبها الصلوات و السلام و التحیه و بزم الله عبد
 قال دنیا شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص تا این جزو سه و تحقق شوند شریعت متحقق نشود و در
 شریعت متحقق شد رضای حق سبحان و تعالی حاصل گشت که فوق جمیع سعادات و نیویر و اخرویت و مطلبی
 من الله اگر پس شریعت متکفل جمیع سعادات و نیویر و اخرویت و مطلبی نیست که با واری شریعت در آن مطلبی
 افت و طریقت حقیقت که صوفیه آن ممتنا گشته اند هر دو نام شریعت اند و ترکیب جزو ثلث الاخلاص
 است پس مقصود از تحصیل آن هر دو ترکیب شریعت است و دیگر واری شریعت احوال و موجد و علوم و معانی
 که صوفیه و اشعار و دست و دهن در از مقاصد مذکور و احوال و معانی و تزیین بها اطفال الطریقه از جمیع
 اینها گزیده شده مقام رضا باید رسید که نهایت مقامات کوچک و بزرگ است چه مقصود از طی منازل
 طریقت و تحقیق و تحصیل اخلاص نیست که مستلزم مقام رضا است از تجلیات گانه و شهادت عارفان
 از زانیه از زلفان یکبار و ثلث اخلاص مقام رضا می رسد که نوزاد نشان احوال و موجد از مقاصد
 شمرند و شهادت تجلیات از مطالب انکارند لایم گرفتار زلفان هم و خیال بیان و از کمالات شریعت
 محروم میگردد که بر علی الشکرین با تحمید الیه الله تعالی الیه من یشاء و یهدی الیه من یشاء آری حصول
 مقام خلاص و وصول بترتبه رضا منوط بطی این احوال و موجدی است مربوط به تحقیق انعلوم و معانی
 سعادات مطلوب باشند و مقدمات مقصود تحقیق بقصد و حبیب الله علیه علی الاصول و السلام
 برین تغییر بعد از ده سال کامل در هیچ موضوع انجامید و نشاء شریعت که انبغی جلوه گر گشت
 چند از اول گرفتاری احوال و موجد داشت و غیر از تحقیق و تحقیق شریعت مطلبی نظر نبود که بعد از
 مشغول به تحقیق و مکتوب شد علی ذلک کثیر الیه مبارکانه مبارک علیه قوت مغفرت پناهی میان
 شیخ حال جمیع اهل اسلام را باعث خزان و فقر و تهت و زاری ایشان از جانب فقیر بنامش

فان خود خواند و السلام مکتوب سی و هشتم شرح مخمیری صدور یافت در توفیق اتباع سنت حسینه
 علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام والتمیزه ترغیب بوصول نسبت نقشبندیه قدس الله سرهم در سلسله لغیر
 بحکایت طریقه که از روی کرم صدر فرموده بودند بطالع آن سرور و متوجع گردید استقامت ثبات خود بر
 طریقه علی نقشبندیه نوشته بود و از لایحه سجد علی ذلک حضرت حتی جماعه و تعابیر کت که از طریق علییه
 ترقیات نهایت کرامت فراید طریق ایشان کبر حجت هر چه برسانا بخت علی مصداق الصلوٰۃ
 والسلام والتمیزه این فقیر از نقد وقت خودی نویسد که مدتها از علوم و معارف احوال مقامات و کتب
 این بنیان تحقیق و کاری بایک در لغات الله سبحانه و از حال از روی نامده است الا انکلا حای سینه
 از من بصله علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام التسلیم نموده آید و احوال و ملحجه در باب ذوق را کلمه
 می بایک بالمرئیه خواهی قدس الله تعالی سرهم صدور است ظاهر حکمت و تامله مندرج ظاهر
 و تیزین اندر مصرعه کالینت بخوانیم همه هیچ نام را بچکار در وقت اول ادا نماید الا انکلا از سنا
 که تا شش شب تاخیر در آن سنجید درین لغت بجهت است که بکار سر تاخیر ادا و از صلوات بخوانش باشد
 و جزئی نیست متنی است مکتوب کوشش شرح مخمیری صدور یافت در گفتاری بذات حق تعالی و
 تقدس که از صورت از اعتبار اسماء و صفات و اعتبارات و در ذریعت جماعه نارسیدگان که چون بچون
 تصور کرده بان گرفتار مانده اند و تفاوت اقسام اهل فناء که در سنا آن تفاوت علوم و معارف و اشکال
 آن مکتوب در لغت رسید موجب حجت حتی جماعه و تعابیر همواره با خود دارد و یک کلمه با خود نگارد و هر
 مادون ذات بحت است تعابیر نشانه تعبیر نیست اگر چه باوصفا باشد و انکه تکلیفیات را لا بود و لا غیر گفته
 دیگر دارد و از غیر مصطلح نموده بان معنی نمی کرده اند معنی مطلق و لغی خاص سترم لغی عام است
 و از ان ذات غریب سلسله تعبیر نمی توان کرد و از تریه سرحه ثبات است احوال است و بهترین
 تعلیلت و جامع ترین عبارات نیستی است که زبان فاضل و جری آن بچون و بچگون است معلم
 و ظهور و رسد را با سجد از نیست هر چه بیدارند و میشناسند غیر مستطال و ناگفتاری لغی است
 پس نمی آن لازم باشد در تحت کلام لا آله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 کرد و این اثبات و لا بتعلیل است بخارج حق و بعضی را باب کلمه نهایت کار نارسیدگان بچون

تصور کرده اند و معروف را باور کرده و اذرا با تقلید بر آتش ازینها بهتر اند و تقلید اینها مقبول
از شکوه نور نبوت علی صاحبها الصلوات والتسلیمات که هر خطا را باور نیست مقتضای اجتماع تائیدات
کشف غیبه است مصرحه بین تفاوت راه انجاست تا بحجاب و فی استخفا جماعه مذکور اند که اگر چنانچه
شبهوات میکنند و نمایند که نفس انبیاء صلی الله علیه و آله است اما مسلمین ایا علم کونی رضی الله تعالی عنده
است بجهانک ما بعد از آن حق عبادت و لکن عرفناک حق معرفت ادا می عدم حق عبادت خود ظاهر است
لیکن حصول حق معرفت عدم ادای حق عبادت خود ظاهر است لیکن حصول حق معرفت نیاز نیست که
نهایت معرفت در ذات تعالی باشد جز آن نیست که به پیروی و به جملگی بشناسند سار و دل گمان نبزر که
در معرفت عام و خاص مبتدی منتهی مستوی الا قدر اند که کم که از فوق نکرده است ساری علم و معرفت است
را علم است و منتهی را معرفت معرفت خبری فانی باشد و این دولت جرفانی را میسر نمی شود مولوی سینه زاید
مشهور است که بهر کس را تا نگردد ولی فناء نیست راه در بارگاه کبریا پس چون معرفت و رای علم باید نیست
که امر است و رای و نفس معارف که تعبیر از آن معرفت میکنند و ادراک بسیط نیز سگونی شعور فرایده حفظ
آخر بهره نیست به هم تصدیق حدیث عجیب است: «الصلی فی تحیف بی قیاس» هست رب الناس
یا جان ناس، لیکن گفتم ناس ناس ناس عزیز جان جان همناس، و چون در قیاس اقدام
متفاوت اند لا جرم منتیان را نیز در معرفت تفاضل باشد کسی فانی می آید که معرفت کامل است
و کسی دون اوست و فنا دون اوست و معرفت کامل را القیاس بجهان الله نمی بخارفت بایستی
از بجا صلی نامردی ولی استقامتی ناشانی خودی نوشته و از دوستان دردی سوختی طلبی کردم
مرابا مثال این سخنان چه نسبتی است اگر از خواستین جوینست چنین، چه در دار از جهان حقیق
اما جهت بلند پایه طینت طریقی که از کبریا بهر دین و مذهبهای سفیه و دود بکار اشتغال نماید اگر
سیکود از و سیکود اگر چه هیچ نیکوید اگر چه سید را و سید اگر چه هیچ نمی یابد اگر چه اصل دارد و اگر
و اگر چه هیچ ندارد و اگر و اصل است و اگر و اصل است اگر چه بجا اصل است و عبادت بعضی که با
قدس الله تعالی السرم العلیه که شهود ذاتی واقع شده است معنی آن بر خیزد از کمال نماز نیست
ناریدگان را فیم آن معنی محاسن است در شایه حال بجهت هیچ خام، پس سخن کوتاه باید و السلام

عنوان نامه بحکمیه الطاهر هو الباطن مبین کرده بودند و ما هو الظاهر هو الباطن در مقام امانت است
 که تغییر ازین عبارت معنی توحیدنی فهمید و بعد از فهم معنی آن موافق است و درستی اینها فوق درستی ارباب
 توحید معلوم گشت که هیچکس را خلق از صفر هر کسی را بهر کاری ساختند. انچه برین کس است و لا بد است
 و بان حکمت اشغال و امر و نهان از او ایست ما انکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانتهوا و انقوا الله
 چون امور باخلاص است آن بیفنا صورتی بنزد دینی محبت ذاتیه متصور شود و اگر تحصیل مقامات
 که مقامات عشرت است باید که اگر چه فنا صورت محض است اما سقوت و سبادی آن بحسب تعلق دارد اگر بعضی
 باشند که حقیقت ایشان از مشرف سازند بی آنکه سقوتات آن نمایند و بر ریاضات مجاهدات حقیقت لا بعضی
 سازند و مع حال و از دو صورت خالی نیست یا با توقف المواقف و یا باز دارند یا با اتمام اقصان بعالم باز
 گردانند بر تقدیر اول سیر و در مقامات مذکوره واقع نمی شود و از تفصیل تجلی اسمای و صفات بنحویست
 بر تقدیر ثانی چون در عالم باز گردانند سیر و بر تفصیل مقامات واقع میشود و تجلیات بنیاد و ایشان
 میسازند صورت مجاهده و ایدامانی الحقیقه در کمال فوق و لذت بطاهر ریاضت است و بیاطمینان
 و لذت متصور هر یک از دو لذت است کنون ناگوار شد گفته نشود که چون اخلاص از مجاهدات و از
 الامتنان باشد حقیقت آن بیفنا تحقق نمیشود پس علماء را بر او صلوات و اخبار که حقیقت فاش است
 شده اند به ترک اخلاص عاصی باشند زیرا که گوئیم کف نفس اخلاص ایشان حاصل است اگر چه در ضمن بعضی
 افراد اخلاص باشد و بعد از فکمال اخلاص تحقق نمیشود و جمیع افراد و اوقات مکن باشد و لهذا گفته شد
 است حقیقت اخلاص فنا صورتی بنزد دینی است که نفس اخلاص فنا تحقق نمیشود و مکتوب است بنحویست
 بر شیخ محمد خیری صدور یافت در بیان آنکه مدار کار بر قلب است از مجود اعمال صوری و عبادات
 رسمی کاری نمی کشاید و امثال آن حق سبحانه و تعالی از یادون خود اعراض بعباد قدس خود
 اقبالی از ازانی فرماید بجهت سید الشیخ المرحوم زین العابدین علیه آله الصلوات و التسلیات
 مدار کار بر قلب است اگر اول بغیر از سجاده گرفتار است خراب است از مجود اعمال صوری و عبادات رسمی
 کاری نمی کشاید سلامت قلب از تلفات باطلی و اتکال و اعمال صالحه که بدین تعلق دارند و شریعت
 باینکه در فرموده و در کار است دعوی سلامت قلب باین اعمال صالحه بدین مایل است

همچنانکه درین فشار روحی بدن خیر تصور است احوال قلبی بای اعمال صالحه بدنی محاسبت باری از محمد ان
 انبوت انیقم دعوی انما یندجانا الله سبحانه عن معصاة الله الصلوة علی الصلوة والسلام
 والتحیة مکتوب چهلم نیز شیخ محمد خیری صدور یافت در بیان تحصیل مقام خلاص کبرویت از
 اجزای شش شریعت و در تکمیل انچه در طریقت حقیقت خادمان شریعت آورده اند انچه در فقه
 علی بن ابی طالب مخدوم و ابی انطی منازل سلوک قطع مقامات خدیه معلوم شد که مقصود ازین سیر و سلوک
 تحصیل مقام خلاص است که مربوط بقای الله تعالی و انفس است و این خلاص جز نیست از برای
 شریعت چه شریعت راسته خیر است علم و عمل خلاص پس طریقت و حقیقت خادمان شریعت
 اند و تحصیل خیر و اذ که خلاص است حقیقت کافیت ما هم که کنانچه از عالم غیب و خیال آراستند
 و مجوز و موزون کفای نموده از محالات شریعت چه دانند و حقیقت حقیقت حقیقت چه دانند شریعت
 پوست خیال میکنند حقیقت را نیز میدانند و فی انچه که حقیقت چیست بهر طاعت صوفیه معروفند و
 احوال مقامات مقنون بایتم الله سبحانه و الا طریق و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
 مکتوب چهلم و یکم نیز شیخ در ویش صدور یافته در غایت بیست و نهمین صطفویه علی صاحبها الصلوة
 والسلام و التحیة و در بیان انکه طریقت و حقیقت همان شریعت اند و در بیان علوم شریعی و علوم
 صوفیه در مقام صدقین که اعلامی مرتب و لایست فایض میگردد اصلا صفت نیست و مایه سبب
 ذلک حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن برستاق نیست سید صطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
 و التحیة متحلی و شریعتی گردانانچه بنده البنی و آله الامجاد علیه علیهم الصلوات و التحیات محمد رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم محبوب العالمین است بجز کبر و غرور است از برای مطلوب محبوب
 لذت حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید ای ملک اعلی خلق عظیم و نیز میفرماید تعالی تقدس انک
 من المستغنی عن کل احد و نیز فرموده تعالی و تقدس انک لا یطعمک شیء من خلقه و لا یغنی عنک شیء من خلقه
 السبلت او اعلی الصلوة و السلام صراط مستقیم خوانده ما سوا ی اورا و اخل سبل گردانیده از
 اتباع ان منع فرموده و آنسور فرموده علیه الصلوة و السلام اهلها را لشکر و اعلا المخلوقین علیه السلام
 خیر الابدی بدی محمد و نیز فرموده علیه الصلوة و السلام او حق ربی فاحسن ادبی و باطنی هم ظاهر

مومنان سرمدی با یکدیگر مخالفت ندارد و مثلاً در بیع زبان نامفهوم شرعیت و از اول بیع خاطر کذب نمودن
 طریقت تحقیقت اگر این بیع مختلف و فصل است طریقت است اگر بی مختلف نیست پس به تحقیق طریقت
 اگر طریقت تحقیقت است مومنان با یکدیگر شرعیت است پس سالکان سبیل طریقه تحقیق را اگر آشنای راه
 امور یکدیگر با شرعیت و جنگ انداخته شوند و طایفه سازند یعنی بر سر کثرت و غایت است اگر از آن مقام
 گزینند و بیرون از آن مقام با کلیه دفع می شود و آن علوم متضاده تمام به افتخار میگردند مثلاً جمعی از سکر
 با حاطه ذاتی قائل گشته اند و بالذات حق را تعالی و تقدس محیط عالم میدانند و هیچ مخالفت آری علمای
 اهل حق ایشان را با حاطه علی الی مدنی تحقیق آری علمای اصول و کتب هرگاه هر صوفی قائل باشد که
 ذات تحقیق تقدس است هیچ حکم نمیکرد و پس کم روی با حاطه و سران نمودن مخالفان خویش و غیر
 که ذات او تعالی چون هیچکس نیست هیچ حکم بوی راه نیست خجاست و نادانی است آن مومنان چهل نفر است
 سکر و دانی محض حاطه و سران او در آن جناب پس چه را اگر آنکه از جانب صوفیه که قائل این احکامند
 تقدیر نموده شود که ایشان از ذات تعالی و است و چون آنرا از این تعیین نیندازان تعیین نیندازان
 میگویند و آن تعیین الی که تعبیر وحدت در جمیع کمالات ساریس پس حکم با حاطه ذاتی در دست انداخته
 ایست باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علمای اهل حق چون هیچکس نیست ماسوی او هر چه است
 بروی زدن است آن تعیین هم اگر از ایشان ثابت شود نیز باید خواهد بود و از دایره حضرت ذات بی چون
 خواهند داشت بل حاطه او را حاطه ذاتی خواهند گفت پس نظر علمای از نظر آن صوفیه باند ذاتی که نزد آن
 صوفیه است نزد این علمای داخل ماست و بمن قیاس است و بسمعت ذاتی و موافقت معارف با
 با علوم شرعی تمام و کمال یکدیگر تغییر و تغییر مجال مخالفت ندارد و مقام صدیقیه است که بالاتر مقام ولایت
 است فوق مقام صدیقیه تمام نبوت علمی که نبی را علیه الصلوٰه و السلام بطریق وحی آمده
 است صدق و بی طریق الهام محکم گشته است و میان این دو علم غیاز فوق وحی و الهام است
 این مخالفت را چه مجال باشد و در یادون مقام صدیقیه هر مقامی که باشد خواهی که مستحق است صحت
 در مقام صدیقیه است و پس فوق دیگر در میان این دو علوم نیست که روحی قطع است و در الهام
 زیرا که روحی تبسوط ملک است و ملائکه معصوم از احتمال خطا در ایشان نیست و الهام اگر چه مجمل عالمی دارد

آن قلب است و قلب عالم است اما قلب لا عقل نفس نوری از تعلق متحقق است و نفس چندین مرتبه
 سطحت گشته است اما چندین که سطحت گشته است و در هر یک از صفات خود که در هر جنس را در آن سوطین مجال پیدا
 میابد است که در اعتبار صفات نفس با وجود اطمینان او نمود و سماع است اگر نفس با کمال از هر صفات
 خود منوع باشد راه ترقی مسدودی گردد و روح را کمال یک پیدا شود و مجبور است مقام خود میگرد و ترقی او
 بواسطه مخالفت نفس است اگر نفس مخالفت نماید ترقی او کمال شود و در هر کلمات علییه من الصلوات است
 و من التسلیمات است که از اجزاء و کفار و اجابت میفرمودند و جبرائیل الیها الاصلوات الیها السلام
 چهارده نفس را چهارده که فرمودند و مخالفت نفس در عین ترک غنیمت اولی است بلکه اولی آن است که
 چهارده نفس را ترک میفرمودند و همان را آنقدر زیادت پشیمانی و التماس و قرض بجناب خداوند
 جل سلطان است و بلکه کار بسیار دشوار است که میفرمودند و بر اصل سخن رویم مقررات در هر مرتبه
 که اخلاق شامل محبوب یافته میشود و آنچه به تبعیت محبوب محبوب میگردد و میان این در مرتبه ذکر و در مرتبه
 بحکم الله تعالی متابعت علیه الصلوة والسلام کوشیدن منتهی مقام محبوسیت است یعنی کل عاقل فی السبع
 الکمال است اما صید علیه الصلوة والسلام ظاهر باطن است و بطول الیها صید و در نیت جمال سخن چون
 از جمیل مطلق است چند دراز میگردد و زیارت میاید که کان البحر یلک و الکماکان لکن الله یجوز الی ان یغفر
 کلمات ربی و وصایا بنده را سخن بجای گیر باید و در حال توبه عاقلان و اما محمد جفا بل علم است و توبه
 از قاتل باب عیث متوجه عسکر گشته اگر توبه نموده از کفر نصرت آثار زیادت و نقابت بجای شیخ جو
 و طیفه یاد ای از برای شاد الیها صل کنند عین که خواهد بود و زیاده تصدیق نمود و مکتوب جمیل دوم
 نیز شیخ در و شش صد در یافته در بیان آنکه بهترین مصطفیها از برای نزد و دن رنگ محبت او دن سخن جفا
 از حقیقت علیه الصلوة والسلام است صاحبها الصلوة والسلام بحکم الله تعالی و سبنا و الیها کرم و ذکر
 تازیانی که در نیت تعلقات برگزیده شلشت خود و محبوب است تصدیق طریقت حقیقت تابع از رنگ حیات
 ما دون و غرض لا بد است و بهترین مصطفیها را از آن رنگ اتباع سنت سید مصطفی است
 مصد علیه الصلوة والسلام و التوحید که در این بر رفیع عاقلان نفسانی و دفع رسوم طمانی است و ظاهر
 لمن تریب بهذه الصلوة و طی و بل من من نده الله و الله تعالی بقیه الامم و الکجانب الخوی اعمی

که بظاهرش برعکس تشخص الف یابند و به توحید وجودی بعضی مردم آنها را فردی انتم مثل قول ابن منصور
 الحلیج اما الحق را بی زیو البسطای سبجا و امثال اینها اولی و الثانی که بتجسید وجودی در ذوات و در مقام است
 را دور باید ساخت هرگاه ماسوی حتی سجا را از نظرشان محقق شد و علیک امثال باین الفاظ حکم نمودند
 و غیر از حتی سجا را اثبات نمودند و معنی اما الحق آنست که حتی هست در سن چون خود را نمی بیند از اشیا که
 کند تا خود را می بیند و از اشیای دیگر که نیست اینجا کسی گوید که از اشیا تا کردن نمی بیند
 و آن بعینه توحید وجودیت زیرا که گویم که از عدم اشیا که لازم نمی آید بلکه در انمولن چیست احکام تمامها
 ساقط شده اند و در سخانی نیز تشریح حتی در تشریح خود که او تمامه از نظر مرتفع شده است محلی با و تعلق نمی
 گیرد و امثال این سخنان در مقام عین الیقین که مقام حیرت بعضی را رو میدارد و چون از مقام
 اگر از آن و به حق الیقین میرسانند از امثال اینکلمات می باشد و اینها در مقام اول تجاوز نمودند
 در بن زمان بسیاری از نظایفه که بر بی صوفیان خود را و امینان توحید وجودی را شایع است
 اند و کمال چنان نمیدانند و بعد از همین باندند و آنرا قول شایع را بعد از تخیله خود فرو آورده
 استدلالی روزگار خود ساخته اند و از آنکه در این تخیلات رایج داشته اند و اگر بالفرض معیار
 بعضی از شایع را مقدم الفاطمی که تصدیق توحید وجودی دارند واقع شده اند چنان که باید کرد و ارتباط
 در مقام علم الیقین با اینکلمات تکلم فرموده اند و در کار ایشان را از ان مقام که رانیده اند و از ان علم
 برده و اینجا کسی نگوید که اگر باب توحید وجودی نیز همچو آنکه یک می دانند که می بینند پس از علم الیقین
 نیایی نیز که در جواب گویم که باب این توحید صورت مثالی توحید وجودی را دیده اند و آنکه بآن
 توحید تحقق شده اند و توحید وجودی را باین صورت مثالی اوفی از تصدیق است مناسبت نیز که در وقت
 حصول آن توحید حیرت است که باری در انمولن نیست و صاحب حیرت وجودی با وجود شهو
 صورت مثالی آن توحید وجودی را از باب علم است چنانچه وجود ماسوی کند و نفی حکمیت از ان حکام
 از نظر علم حیرت و علم باید که جمع نمیشوند پس ثابت است که صاحب توحید وجودی از مقام علم الیقین
 بهره ندارد و آری صاحب حیرت وجودی را بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود و مقام معرفت که
 حق الیقین است میرسانند و در انمولن علم و حیرت جمع میشود و علمکی سیر است و پیش از حیرت علم الیقین

است انجواب بشأله واقع گردد مثلاً شخصی در خواب بواسطه مناسبتی که بتمام بادشاه است وارد خود را نماید
دید و لازم بادشاه است و در دیوار معلوم است که آن شخص بادشاه نشده است بلکه بصورت مثالی باشد و بجا
و خود دیده است الحقیقه بادشاه است با بصورت مثالی هیچ مناسبت نیست آری آن شخص اگر چه
بصورت مثالی باشد از دست تدارک آن شخص به تحقیق شدن حقیقت آن صورت خبر میدهد اگر عالمی بخندد و عادت
خود ندی جل سلطان شامل حال او شود با مقام بسیار قوت تا فصل فرق بسیار است بسا این که قابلیت
را تشریف است به تأمل است خود بدست پادشاهان رسد و از حصول جمال شان بهر دنیا بجا افتاد و کم
گویم که سبب تخریب معلوم غاصد آن باشد که اکثر انبیا ی نبوت بعضی تقلید و بعضی مجرد علم و بعضی
دیگر علم متبحر و ذوق و لونی الهی و بعضی بالحد و در نزد دست باین این توحید وجودی زده اند و همه
انتم می دانند که بقی می دانند که در نهانی طود از رتبه تکلیف شریع بالحد می کشانند و بداهات
احکام شرعی بنمایند و بنمایند از حقوق و خوشنودی ایشان و امر شریعی اگر اعراف و از انضباط
میدانند مقصود است و از شریعت خیال میکنند حاشا و کلام حاشا و کلام نعوذ بالله سبحانه من ذل العاقل
الصوره قریب است عین یکدیگر اندر سر موی از مخالفت در میان ایشان واقع نیست فرق بسیار
و تفصیل است و استدلال و کشف هر چه مخالف شریعت است مذکور است کل حقیقه در سلسله معتزله
شرعی است بر جاد است و طاعت نمودن کار و دانستن رزق الله سبحانه و ایا کم الاستقامه علی شأ
سید الشریع علی صلاک المصلوات و التسلیمات و التسمیات ظاهر و بالذات معرفت بنیای قیله گاهی حضرت
خواجه بقره سلسله شریعت حیدر وجودی و مکتوب و در رسائل و مکتوبات خود آنرا اظهار
فرموده و آخر کار حق سبحانه و تعالی بحال عنایت خویش از انتقام تیری از زانی فرموده بنیاده انداخته
از ضیق انبیرت خلاصی و او میان عبد الحق که یکبار از مخلصان ایشان نقل کرده اند که من از منظر
موت ایشان بیک سفته فرموده اند که هر چه معلوم شد که توحید که چه است تنگ شده و دیگر است
پیش ازین هم میدانستم اما اکنون یقینی دیگر حاصل گشت و این حقیقه خندگاه و حضرت ایشان
انهم شرب توحید داشت و مقدمات کشف در تائید لایح گشته بود و با معانیست
جل سلطان از انتقام گراننده میقامی که خواست مشرف گردانید و زیاده برین موجب طاعت است

میان شمع ذکر یا زکریا نمود مگر میزیدند نسبت نیاز زندی باستانه علی ایشان و این نیز از دعا مکرر
 کردی هر سال از التجار و اعتقاد در عالم کجای قدس ایشان دارند بطاهر مادی و بجمعی غیر از
 توجیه علی مذکورند و از هیچجا نماند الی الاخره و تاخته اند تا آخر و شکری فرمایند و از گران حوادث محفوظ و از
 واکمال ادب بجز نیست جز آنکه بنام بی فقیر رجوع نموده اظهار احوال خود میخوانند پس دست
 رسول ایشان با جاست مقرون گردد مکتوب چیل و چهارم نیز بیاد است پناهی فریاد
 صد دریافت و ریاضی خیر البشر علیه علی الصلوة والسلام در بیان آنکه صدقان شریعت انجیر
 الامم و مکرمان آن بهترین نبی آدم و در غایت بخت نسیب او علیه علی الصلوة والسلام
 رحمت نامد که گرامی سامی و از غرض شریف و رود یافت بطلان آن مشرکت الحمد لله بحانه
 والله که ایشان را رفیع مسمی علیه علی الصلوة والسلام بخت آورده اند که محبت نفوذ از انبیا
 باو نشان تجر است زیرا که این مفسر میر و برگ در جواب آن چه نویسد که آنکه تفرقه چند بعبارت
 انور و فضائل چند بر گوار ایشان که خیر العرب است بنویسد علیه علی الصلوة والسلام و من التقی
 اکمل و آن سعادت نامد و سید نبیجات اخروی خود سازد آنکه مداحی او علیه الصلوة والسلام سبب یک
 مقوله خود آن است که آن رحمت محمد امین و تقی الحسن و محمد باقر و علی و ابی طالب
 العصمة و التوفیق ان محمد رسول الله و اولادهم و اکثر الناس تبعوا یوم القيمة و اکرم الاولین و الاخرین
 علی الله و اول من یشتق عدو القدر اول شافع و اول مشفق و اول من یفرع باب انجینه فیفتحه
 و در حال اول و آخر یوم القيمة خود آدم من و نه و هو الذی قال علیه الصلوة والسلام عن الاخرین
 و نحن اسما یقول یوم القيمة فی قائل قول لا غیر غیر و اما حبیب الله و انا قائد المرسلین لا فخر و انا قائم
 و لا فخر و اما محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق یجعل فیهم من یشکر ثم جابر و یقین یجعل فی
 غیرهم ثم جابر فیما یجعل فی غیرهم قبیله ثم جابر فیما یجعل فی غیرهم بنیفا و غیرهم بنیفا و غیرهم بنیفا
 و اما اول الناس من یؤمنوا و انا قائم یؤمنوا و انا خلیفه یؤمنوا و انا خلیفه یؤمنوا و انا خلیفه یؤمنوا
 حبیب الله و انا یؤمنوا و انا خلیفه یؤمنوا و انا خلیفه یؤمنوا و انا خلیفه یؤمنوا و انا خلیفه یؤمنوا
 آدم من ربی یطوئ علی الف فادم کانهم یقین کنون و انا کان یوم القيمة است انهم یقین

و خطیب و صاحب شایسته غفر له لاله لما خلق الله سبحانه و خلق لما اظهر الربوبية وكان من اول ما اودع في
 المار و الطين شهر نادر و بصيان کسی گرو کردار چنین سید شیر و پس ناچار مصداق
 پیغمبر سید البشر علیه الصلوٰۃ و السلام تیر لام باشد که نمیزد از خجبت نقد وقت ایشانست که زبان
 علیه الصلوٰۃ و السلام بدترین بی آدم الامارات که کفر و فسادشان حال ایشان تا که ام صاحب
 را با تبع غت سید و بنوازند و متابعت شریعت و سوز سازند و از نام و نام قلیل که مرقون تصدیق
 حقیقه دین و علیته الصلوٰۃ و السلام بعمل کشیدند و از صاحبان نه جات که یافتند و بواسطه یک
 است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحانه و تعالی بنوعین ایامی در وقت استقامت و معارفان
 سبب این در وقت غلبه دشمنان و استقامت ایشان اگر اندک تردیدی کنند نقد نمایان می شود
 و اعتبار می کرد و وقت اسن اضعاف آن در اختیار نمی آید و این چون آنکه محبوب العالمین
 متابعان او بواسطه متابعت به محبوبیت می رسند و محبوب در هر کار شامل و اخلاق محبوبی بیند که
 محبوب خود و سید از مخالفان از قیاس باید که مشعر محبوبی که بکار وی هر دو سر است و کسی که
 خاک در شش خاک بر سر او اگر حجت ظاهر می بیند شود و هجرت باطنی که بکار می باید داشت با
 ایشان سبب ایشان باید که عمل صدیقت بعد از آنکه مروت و نور زریده است که آن با مایل
 آنما که در تصرف و سیر و بعد از رضی آنکه سبب اگر اراده خداوندی جل سلطان مسامت نمود و سبب و اراد
 که شرف ملاقات اگر می رسد و زیاده الحباب موجب مال است مکتوب چیل و پنجیم نیز سبب
 و نقابت پناهی شیخ فرید و دریافت این مکتوب از آن حال به و سبب خود از دنیا رفتی نوشته
 بودند و چون تقویت ظاهر می قرار خافاه و سبب سبب سیادت پناهی بود و اینها است که آن نمود
 چه جایست انسان که سبب کمال و سبب سبب نقصان و غیر آنکه کرده اند با و نقصان
 شهر مبارک رمضان و مایه است که بتکمیل الله سبحانه علی جاده ابدا که ام و سبب که سبب
 التلطف و التماسف که در شهر و الا یام و در کتان خدی غرض از تکمیل سبب و سبب خداوند
 تعالی تقدیر سبب سبب نخوی از موانع آن معیت و اتصال است که است و سبب سبب
 الی الحبیبین ان یعنی است و در مین کان رجوع القادره فان اجل صدقات که تسکین است

۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵۱۲
 ۵۱۳
 ۵۱۴
 ۵۱۵
 ۵۱۶
 ۵۱۷
 ۵۱۸
 ۵۱۹
 ۵۲۰
 ۵۲۱
 ۵۲۲
 ۵۲۳
 ۵۲۴
 ۵۲۵
 ۵۲۶
 ۵۲۷
 ۵۲۸
 ۵۲۹
 ۵۳۰
 ۵۳۱
 ۵۳۲
 ۵۳۳
 ۵۳۴
 ۵۳۵
 ۵۳۶
 ۵۳۷
 ۵۳۸
 ۵۳۹
 ۵۴۰
 ۵۴۱
 ۵۴۲
 ۵۴۳
 ۵۴۴
 ۵۴۵
 ۵۴۶
 ۵۴۷
 ۵۴۸
 ۵۴۹
 ۵۵۰
 ۵۵۱
 ۵۵۲
 ۵۵۳
 ۵۵۴
 ۵۵۵
 ۵۵۶
 ۵۵۷
 ۵۵۸
 ۵۵۹
 ۵۶۰
 ۵۶۱
 ۵۶۲
 ۵۶۳
 ۵۶۴
 ۵۶۵
 ۵۶۶
 ۵۶۷
 ۵۶۸
 ۵۶۹
 ۵۷۰
 ۵۷۱
 ۵۷۲
 ۵۷۳
 ۵۷۴
 ۵۷۵
 ۵۷۶
 ۵۷۷
 ۵۷۸
 ۵۷۹
 ۵۸۰
 ۵۸۱
 ۵۸۲
 ۵۸۳
 ۵۸۴
 ۵۸۵
 ۵۸۶
 ۵۸۷
 ۵۸۸
 ۵۸۹
 ۵۹۰
 ۵۹۱
 ۵۹۲
 ۵۹۳
 ۵۹۴
 ۵۹۵
 ۵۹۶
 ۵۹۷
 ۵۹۸
 ۵۹۹
 ۶۰۰
 ۶۰۱
 ۶۰۲
 ۶۰۳
 ۶۰۴
 ۶۰۵
 ۶۰۶
 ۶۰۷
 ۶۰۸
 ۶۰۹
 ۶۱۰
 ۶۱۱
 ۶۱۲
 ۶۱۳
 ۶۱۴
 ۶۱۵
 ۶۱۶
 ۶۱۷
 ۶۱۸
 ۶۱۹
 ۶۲۰
 ۶۲۱
 ۶۲۲
 ۶۲۳
 ۶۲۴
 ۶۲۵
 ۶۲۶
 ۶۲۷
 ۶۲۸
 ۶۲۹
 ۶۳۰
 ۶۳۱
 ۶۳۲
 ۶۳۳
 ۶۳۴
 ۶۳۵
 ۶۳۶
 ۶۳۷
 ۶۳۸
 ۶۳۹
 ۶۴۰
 ۶۴۱
 ۶۴۲
 ۶۴۳
 ۶۴۴
 ۶۴۵
 ۶۴۶
 ۶۴۷
 ۶۴۸
 ۶۴۹
 ۶۵۰
 ۶۵۱
 ۶۵۲
 ۶۵۳
 ۶۵۴
 ۶۵۵
 ۶۵۶
 ۶۵۷
 ۶۵۸
 ۶۵۹
 ۶۶۰
 ۶۶۱
 ۶۶۲
 ۶۶۳
 ۶۶۴
 ۶۶۵
 ۶۶۶
 ۶۶۷
 ۶۶۸
 ۶۶۹
 ۶۷۰
 ۶۷۱
 ۶۷۲
 ۶۷۳
 ۶۷۴
 ۶۷۵
 ۶۷۶
 ۶۷۷
 ۶۷۸
 ۶۷۹
 ۶۸۰
 ۶۸۱
 ۶۸۲
 ۶۸۳
 ۶۸۴
 ۶۸۵
 ۶۸۶
 ۶۸۷
 ۶۸۸
 ۶۸۹
 ۶۹۰
 ۶۹۱
 ۶۹۲
 ۶۹۳
 ۶۹۴
 ۶۹۵
 ۶۹۶
 ۶۹۷
 ۶۹۸
 ۶۹۹
 ۷۰۰
 ۷۰۱
 ۷۰۲
 ۷۰۳
 ۷۰۴
 ۷۰۵
 ۷۰۶
 ۷۰۷
 ۷۰۸
 ۷۰۹
 ۷۱۰
 ۷۱۱
 ۷۱۲
 ۷۱۳
 ۷۱۴
 ۷۱۵
 ۷۱۶
 ۷۱۷
 ۷۱۸
 ۷۱۹
 ۷۲۰
 ۷۲۱
 ۷۲۲
 ۷۲۳
 ۷۲۴
 ۷۲۵
 ۷۲۶
 ۷۲۷
 ۷۲۸
 ۷۲۹
 ۷۳۰
 ۷۳۱
 ۷۳۲
 ۷۳۳
 ۷۳۴
 ۷۳۵
 ۷۳۶
 ۷۳۷
 ۷۳۸
 ۷۳۹
 ۷۴۰
 ۷۴۱
 ۷۴۲
 ۷۴۳
 ۷۴۴
 ۷۴۵
 ۷۴۶
 ۷۴۷
 ۷۴۸
 ۷۴۹
 ۷۵۰
 ۷۵۱
 ۷۵۲
 ۷۵۳
 ۷۵۴
 ۷۵۵
 ۷۵۶
 ۷۵۷
 ۷۵۸
 ۷۵۹
 ۷۶۰
 ۷۶۱
 ۷۶۲
 ۷۶۳
 ۷۶۴
 ۷۶۵
 ۷۶۶
 ۷۶۷
 ۷۶۸
 ۷۶۹
 ۷۷۰
 ۷۷۱
 ۷۷۲
 ۷۷۳
 ۷۷۴
 ۷۷۵
 ۷۷۶
 ۷۷۷
 ۷۷۸
 ۷۷۹
 ۷۸۰
 ۷۸۱
 ۷۸۲
 ۷۸۳
 ۷۸۴
 ۷۸۵
 ۷۸۶
 ۷۸۷
 ۷۸۸
 ۷۸۹
 ۷۹۰
 ۷۹۱
 ۷۹۲
 ۷۹۳
 ۷۹۴
 ۷۹۵
 ۷۹۶
 ۷۹۷
 ۷۹۸
 ۷۹۹
 ۸۰۰
 ۸۰۱
 ۸۰۲
 ۸۰۳
 ۸۰۴
 ۸۰۵
 ۸۰۶
 ۸۰۷
 ۸۰۸
 ۸۰۹
 ۸۱۰
 ۸۱۱
 ۸۱۲
 ۸۱۳
 ۸۱۴
 ۸۱۵
 ۸۱۶
 ۸۱۷
 ۸۱۸
 ۸۱۹
 ۸۲۰
 ۸۲۱
 ۸۲۲
 ۸۲۳
 ۸۲۴
 ۸۲۵
 ۸۲۶
 ۸۲۷
 ۸۲۸
 ۸۲۹
 ۸۳۰
 ۸۳۱
 ۸۳۲
 ۸۳۳
 ۸۳۴
 ۸۳۵
 ۸۳۶
 ۸۳۷
 ۸۳۸
 ۸۳۹
 ۸۴۰
 ۸۴۱
 ۸۴۲
 ۸۴۳
 ۸۴۴
 ۸۴۵
 ۸۴۶
 ۸۴۷
 ۸۴۸
 ۸۴۹
 ۸۵۰
 ۸۵۱
 ۸۵۲
 ۸۵۳
 ۸۵۴
 ۸۵۵
 ۸۵۶
 ۸۵۷
 ۸۵۸
 ۸۵۹
 ۸۶۰
 ۸۶۱
 ۸۶۲
 ۸۶۳
 ۸۶۴
 ۸۶۵
 ۸۶۶
 ۸۶۷
 ۸۶۸
 ۸۶۹
 ۸۷۰
 ۸۷۱
 ۸۷۲
 ۸۷۳
 ۸۷۴
 ۸۷۵
 ۸۷۶
 ۸۷۷
 ۸۷۸
 ۸۷۹
 ۸۸۰
 ۸۸۱
 ۸۸۲
 ۸۸۳
 ۸۸۴
 ۸۸۵
 ۸۸۶
 ۸۸۷
 ۸۸۸
 ۸۸۹
 ۸۹۰
 ۸۹۱
 ۸۹۲
 ۸۹۳
 ۸۹۴
 ۸۹۵
 ۸۹۶
 ۸۹۷
 ۸۹۸
 ۸۹۹
 ۹۰۰
 ۹۰۱
 ۹۰۲
 ۹۰۳
 ۹۰۴
 ۹۰۵
 ۹۰۶
 ۹۰۷
 ۹۰۸
 ۹۰۹
 ۹۱۰
 ۹۱۱
 ۹۱۲
 ۹۱۳
 ۹۱۴
 ۹۱۵
 ۹۱۶
 ۹۱۷
 ۹۱۸
 ۹۱۹
 ۹۲۰
 ۹۲۱
 ۹۲۲
 ۹۲۳
 ۹۲۴
 ۹۲۵
 ۹۲۶
 ۹۲۷
 ۹۲۸
 ۹۲۹
 ۹۳۰
 ۹۳۱
 ۹۳۲
 ۹۳۳
 ۹۳۴
 ۹۳۵
 ۹۳۶
 ۹۳۷
 ۹۳۸
 ۹۳۹
 ۹۴۰
 ۹۴۱
 ۹۴۲
 ۹۴۳
 ۹۴۴
 ۹۴۵
 ۹۴۶
 ۹۴۷
 ۹۴۸
 ۹۴۹
 ۹۵۰
 ۹۵۱
 ۹۵۲
 ۹۵۳
 ۹۵۴
 ۹۵۵
 ۹۵۶
 ۹۵۷
 ۹۵۸
 ۹۵۹
 ۹۶۰
 ۹۶۱
 ۹۶۲
 ۹۶۳
 ۹۶۴
 ۹۶۵
 ۹۶۶
 ۹۶۷
 ۹۶۸
 ۹۶۹
 ۹۷۰
 ۹۷۱
 ۹۷۲
 ۹۷۳
 ۹۷۴
 ۹۷۵
 ۹۷۶
 ۹۷۷
 ۹۷۸
 ۹۷۹
 ۹۸۰
 ۹۸۱
 ۹۸۲
 ۹۸۳
 ۹۸۴
 ۹۸۵
 ۹۸۶
 ۹۸۷
 ۹۸۸
 ۹۸۹
 ۹۹۰
 ۹۹۱
 ۹۹۲
 ۹۹۳
 ۹۹۴
 ۹۹۵
 ۹۹۶
 ۹۹۷
 ۹۹۸
 ۹۹۹
 ۱۰۰۰

مرشدان و افاضی ازین بیان سفرهای لیکن حال واپس ماندگان بیدلت حضور بزرگان و
 و تبریکات و محاضرات روحانیات اکابر قدس الله تعالی امر بهم شد و در شهر اصفهان گشت که هر کس را در
 اقصای آن بحال نعمت امام محمد مهدی و الانعام و المنة که با وجود اینها در آن واقع شده
 این فقراتی سر و بار مرید و معین هم از اهل بیت آن سرور دنیا و دین بود علیه علی اکرم صلوات
 و التسلیمات که سبب انعام این سلسله علیه و واسطه جمعیت به تقدیر گشت آری این نسبت علیه
 کورین و یار بسیار نیست و اهل آن دنیا کس اقل قلیل چون نسبت اهل بیت مرید آن هم از اهل
 بیت مناسب و نشان نفوذ آن هم از اهل آن اوست تا تکمیل آن دولت عظمی و اعظمی را بخواهد
 همچنانکه شکر این نعمت قصوی بر فقر لازم است که نیکو دولت برزخ ایشان نیز لازم میباشد
 جمعیت باطنی محتاج است به جمعیت ظاهری احتیاج دارد بکل این احتیاج مقدم است بلکه محتاج ترین
 خلایق انسانست این شدت احتیاج او را بواسطه جامعیت آدموست و نه بجهت درک راست و از آنها
 و کار است و بهر محتاج است تعلق دارد باین تعلقات و از همه پیش آمد و بهر تعلق مستلزم لغو احتیاج
 از خالق است خداوندی جل سلطان محسوس مردم ترین جمیع خلایق ازین راه انسان گشت
 باینکه آدموست و آدمی گشت محسوس مردم از مقام محسوس بگذرد و باز سکین زمین غریب است از او
 بهر یک محسوس مردم و حال آنکه سبب افضلیت از جمیع خلایق هم همین وجه جامعیت است ازین راه آینه
 او تمام آمد و آنچه در مایه جمیع خلایق ظاهر است و یک مرات اولایع است بهر این خلایق
 از جمیع انسان گشت و بدترین جمیع موجودات از آنچه هم او از کان منه محسوس علیه السلام
 و التسلیمات و اوجیل علیه اللغنه و شک نیست که توفیق خداوندی خود جل فیض جمعیت ظاهری این
 فقر ایشان و در جمعیت باطنی نیز یک المولد سر لایب واری تمام است و چون عنایت باشد
 و جمیع که ای و راه مبارک رمضان کثرت و رو یافت و غلظت گرفت که شمه از فضایل این ماه
 عظیم القدر بخوبی باید دانست که ماه رمضان بزرگست عبارت ناقله از سنار و ذر و صدف و اشغال
 آنها که گویا ماه صاد شود و برابر دای و رض از ایام دیگر است و ادای فرض ریناه برابر ادای هفتا
 فراغیست در آنها که دیگر کسی که افطار بخاند صامه را درین ماه در اینجند و رقیه و اراش

و فرخ از سازند و او را شهادت بر آن صایم عطا فرمایند پس آنکه از احوال صایم نقصان کنند و بجهنم
 می گردند و دست مسکوک بخفیف نماید پس سجانه و تکیا و راجعش و آزاد گرداند از آن پیش و در ماه رمضان
 تحفه علی الصلوة و التحفه بر کسی که هر چه از ایشان سوال بکند میداند اگر کسی در دنیا
 خیرات و اعمال صدق و موافق نشود تمام سال از استغفار و توبه و نیکی گرداند و اگر توبه نکند از تمام سال و توبه
 است بهما المکن بر فردا که میشود و جمعیت باید که بشید و انبیا و انبیاء باید که در هر شب چهار شبهای
 انبیا به چندین بار بر کس که لایق و فرخ از آدمی سازند و در دنیا و در پای بهشت را بیکشانند و در سال
 و فرخ را بوی بند و شیطانی را بجز می کنند و در پای رحمت بیکشانند و تعجیل افطار و تأخیر تسبیح از من
 است و در نیایان و در علی الصلوة و السلام به الفقه می فرزند و اما که در تأخیر توبه و تعجیل افطار و عجز
 و اعتدال با خود هست که نسبت به نام بنگیت و در نماز افطار کردن سنت است و در وقت افطار این
 بخور و در شب افطار و ابتلا و در وقت الا بر انشاء الله تعالی و از تاریخ و در نماز
 رستن مکرر است و در نماز کثیره و در نماز سجده و سجده علی الله الصلوة و التسلیات و التوسلات
 بیا تصدیق انچه اینست نامه عین ماه رمضان رسید و الا در وقت افطار و در نماز و در نماز
 بعد از نماز که گفتیم حکم بغیب گرفت و مبنی از قول مل باجماع و آنچه بر من است ایشان خوب بود و
 به خود و در نماز خود داشت که حقوق نمازی و باطنی ایشان بر زاری ما تو را نبیند
 قبله که ای قدس الله تعالی و در نماز که حقوق شیخ جویری به شهادت و مقررت باعث
 این جمعیت است از سجده و تکیا به طوره و توفیق اعمال مرضیه و توفیق گرداند و بجهنم و الا لا اجزا
 علیهم الصلوات و التسلیات زیاده برین تصدیق تمام است مکتوب چهل و ششم نیز
 بسایه و لغات پناهی شیخ فرید و دریافت در میان آنکه وجود باری تعالی و تقدیر
 و همچنین حدیث و تکیا بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلکه جمیع اجداد بن عبد الله
 بدیهی اند و محتاج هیچ فکر و دلیل نیستند و در تصدیقات بسیار و کور ساختند و نمک الله
 سبحانه علی عباده انما هم الاکرام علی اولهم و افضل اولهم علی بواقیهم ثانیاً الصلوة و السلام
 و وجود و تکیا و حدیث و تکیا بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

اولاً مسلم بلکه جمیع اجاب برین عند الله بدی اندر تقدیر سلاست مذکور آفات رویه و امراض مغویه
محتاج بهیچ فکر و دلیل نیست نظراً و فکر آنها از آن وجود علت و شئوت آفت است اما بعد از آنکه از اثر
قلبی و دفع غشا و بصری غیر از این است هیچ نیست مثلاً صفای زمانی که معلبت بصفه گرفتار شده
مقدورات نذر احتیاج بدلیل است لیکن بعد از ظاهر علی بنیسی احتیاج بدلیل ندارد احتیاجی که نشان
آن وجود آفت است بدلیل جگ نذر و بیچاره احوال که شخص واحد از اینین است بنید و حکم بعد
و حدت اشخص که در مغرب است وجود آفت در احوال حدت شخص را بدلیل برادر و در طبیعتی
کنند و محقق است که جواب الگام است مثال بسیار تنگ است و یقینی که از راه دلیل پیدا شود پس بدلیل تعدد
پس تحصیل ایمان یقینی نکر از امراض قلبی نمود ضروری است صفای از امراض صفه مغویه
تحصیل یقینی بشیر چه نیات ضروری تر از آنکه دلیل یقین حلاوت نیات فاست نماید بدلیل
چطور یقینی حاصل شود که بدان ارباب طب صفه یقینی نیات حاکم است همچنین ما نحن فی غیر
بالذات مثلاً حکام شرعی است بالطبع بقا صفت آن حاکم پس تحصیل یقین باین حکام صادق بدلیل
انکار و حدان سئل بسی دشوار است پس نفس نفس که ساختن ضروری یقین بدون ترکیب اصل
نمودن دشوار نمود خداوند من ربکا اوق غاب من دستها پس مقرر شد که منکالین شرعیست با هو و
ملت ظاهر و در رنگ منکال حلاوت نیات است معصم خورشید نه مجرم کسی بدیانت پس
از سیر سلوک و ترکیب نفس و تصفیه قلب از آفات مغویه است و امراض قلبیه که می توانیم مرض
از آنست تا حقیقه که آن تحقق شود با وجود این آفات اگر ایمان است بحکایت پس در چ
و بدان راه خدا و آن حاکم است و حقیقت کفر و تشکیک ایمان و تصدیق صوری ایمان صفه
بملاوت نذر و نیات که و بدان و خلاف آن شایه است یقین حقیقی بجای است که بعد از و ال مرض
صفه صورت بند پس بعد از ترکیب نفس و طمیان آن حقیقت ایمان صورت و وجدانی میگردد و این
قسم ایمان از و ال صفه است که از ایمان او یا را الله الا خوف طمطم و سلام و نون و در ایمان و حق است
شرفنا الله عما یشرک الذلایمان الکمال حقیقی بحسبنا البیوان الله الله الله علیه علی الرحمن
الصهارت و خداها و من التسلیم اکملها کملو بچهارم و پنجم نیز زیادت پناهی شیخ زید

و شکر است از توفیق سابق که کفار را ستمناپذیر کرده بود و خدا جل و اهل اسلام خواری بی اعتبار گشت و در پیش
 آنکه در ابتدا و پادشاهت اگر ترویج دین میسر شود بهتر است و میباید انسانی و خشن در میان آنکه دخل در
 کارخانه اهل اسلام اندازد و در رنگ توفیق سابق سازد و بنحکم است که همان علی جاد و ابا که اکر اسلام
 علی انصهرمید الکونین اولاد علی بواقیم ثانیاً الصلوة و التوحید السلام بادشاه نسبت به عالم در رنگ ل
 است که بت بدن که اگر اول صالح است بدن صالح است و اگر فاسد است فاسد صالح بادشاه صلاح
 عالم است و فساد او فساد عالم میدهد که در قرن نهم از اهل اسلام چهار گشت است زبونی اهل اسلام
 با وجود کمال غربت و در توفیق سابق نیز نگذاشته بود که سلمانان بر دین خود باشند و کفار کبریش
 خود که میگویند که در قرن نهم یعنی است و در قرن نهمی کفار بر ملا بطریق استیلا اجزای
 احکام که در اسلام میگذرد و سلمانان از اظهار احکام اسلام عاجز بودند و اگر میگردیدند بقبل میزدند
 و او را و اسید و با و احقر و آخر نامه رسول الله صلی الله تعالی علیه آله وسلم که تصوب رب العالمین
 است مصدقان و دلیل بنور بودند و سلمانان و اذیت و اعتبار سلمانان با دلهای دیش و قنق
 اسلام بودند و همانند بیخوبی و ستم از هر چه اهل ایشان نمک باشند و آفتاب بدست است
 تحقق ضلالت مستور شده بود و نو حق حجب باطل میزدی و خورال بود که نوید و مال مانع دولت
 اسلام و بشارة جلوس پادشاه اسلام بپوشش خاص عام رسید اهل اسلام بخود لازم داشتند
 که ممد و معاون بادشاه باشند و بر ترویج شریعت و تقویت ملت و دلاکت نمایند این ملاد و تقویت
 خواه بزبان میسر شود و خواه بدست سابق ترین دولت مدو یا بنیکر مسائل شرعی است و اظهار
 عقائد کلامیه بر طبق کتاب و سنت و اجماع است تا بنیادهای وضائی و میان آمده از راه سیر
 کار و فساد نه انجا بدین مقام مخصوص معلما اهل حق است که رو به تفرج دارند علماء دنیا که محبت ایشان
 نیای و نبیه است صحبت ایشان زیر قائل است و فساد ایشان فساد متعددی است عالم که
 امرانی و تن پروری کنند و خوشی گم است که بر بی کندی و در قرن نهمی هر بلای که بر
 سر دناشوی انجامد و پادشاهان را ایشان از راه میرند و صفاد و دولت که از راه ضلالت
 تیار کرده اند و مقتدایان اینها علماء جور بودند و غیر علماء که فضیلت رفت که است که ضلالت

رو بدگری تعدی کند و اکثر جهل صوفی نمایان زمانه حکم عمار سوروارند فساد اینها نیز فساد متعبدی
 است و طایفه اگر کسی با وجود سبب طاعت امداد هر قسم مدعی که باشد تقصیر نماید و یکا خدا سلام متوجه
 واقع شود و آن تقصیر معاتب گردد و بنا بر علی فلک این بقول فیصل البصاعت نیز خواهد که خود را در کارهای
 دولت اسلام اندازد و درین باب دست و پای بزند بکار من کفر شود و قوم فقه منجم محکم که این بی سبب است
 داخل انجاء که ارم ساند نشل خود و استل آن زایل می نگارد که ریمان چند تنیده خود را در سنگت یار آن
 حضرت یوسف علی نبینا وعلیه الصلوٰه والسلام ساخته بود امید است که درین نزدیکی انشاء الله العزیز
 بشرف حضور شرف گردد و متوقع انجاء بشرف ایشان است که چون سبب طاعت و قرب بادشاه
 بر وجه تمام ایشان را حق سبحانه تعالی ساخته است و خدا ملا در هیچ شریعت محمدی علیه علی آن
 الصلوٰه و الصلوات و من التسلیمات حکمها گوشه و سمان از غیبت برآمد حاصل رقیه نیاز نامه
 و علامه از سر کار اقبال آنار و طیفه مقروءه در بار سال طایفه از حضور یافته بود مهسا نیز امیدوار
 است دولت بقی و مجازی بیشتر با مکتوب **چهل و ششم** تزیینات و نقاشی و
 شیخ فرید و درین دست غایت تعلیم عمار و طایفه علوم که حاملان شریعت اند که نعمت که الله سبحانه تعالی
 بر او عطا کرده است سید الانبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و النجیات رحمت نامه اگر می که قرار با آن
 بخانه بودند بطلان آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد قلیچ پو قوی مرقوم فرموده بودند جزوی
 از بی بی طایفه همان فرستاده شد که تقدیم طایفه همان بر صوفیان در نظر است
 پس از یاد آمد بکار اطباء عفو ان الباطن امید است که در باطن شریعت نیز انجاء که ارم تقدیم بر
 کرده باشد کل آنرا بیشتر بهمانیه **ع** از کوزه همان برون تراود که دروست و در قله یکم طایفه
 همان ترویج شریعت حاملان شریعت ایشان و ملت مصطفوی علیه علی الاصلوات التسلیمات
 همان بر پاست و دای قیامت از شریعت خواهند پرسید بر صد و خصال حجت
 آنحضرت از مار و سبب باقیان شریعت انبیا صلوات الله تعالی و تسلیما علیکم که بهترین کائنات اند
 بر این رحمت که او اند و در انجاء بر آن مانده اند و مقصود از بعثت این کار تبلیغ شریعت است پس
 بزرگ ترین خیرات می در ترویج شریعت و احیای حکمی از احکام آن علی الخصوص در زمانیکه شعایر

اسلام بندهم شده باشد که در راه خدا می فروزد و عداوتی کردن برادران نیست که سزاوارست
 شریعت را و این چه دین فعلی است با بنیاد است که بزرگ ترین مخلوقات علیهم الصلوات والسلام
 و مشایخ است آن کار بر سرست که کافرین حیات با ایشان سلم فرموده اند و هیچ کردن که در راه
 غیرین کار بر سرست و ایضا و ایشان شریعت نمی گفت تمام است با نفس که شریعت بر خلاف نفس
 دارد و هست و اتفاق اموال کار هست که نفس موافقت کند با اتفاق اموال را که برای تأیید شریعت
 باشد و ترجیح ملت و وجه علی است و اتفاق عقلی باین نیت خرج کردن بر اخرج الکهاست و غیرین است
 اینجا کسی سوال کند که طلب علم گرفتار صوفی و ارسنه چون مقدم این جواب گویم که اگر چه تحقیق
 فحش و دنیا فست طلب علم با وجود گرفتاری بسبب نجات خلائق است چه تبلیغ حکم شرعی از
 بیست اگر چه خود بآن متفق نشود و صوفی با وجود و ارسنه نفس خود را خلاص ساخته است بخلائق
 کاری ندارد شخصی که با کثرت نجات و ایستد باشد شریعت که بیشتر باشد از آن شخصی که به نجات خود و از
 باشد از صوفی را که بعد از فنا و بقا و معنی الله و باشد بعد از آنکه او نیند باشد و دعوت خلق فرود آورد
 از مقام نبوت نصیبی دارد و اصل سلفان شریعت حکم علم شریف و از ذکر فضل الله و شرفه و الله و الله
 مکتوب چهل و نه نیز سیادت پناهی شیخ فرید صمد و یافته در غایت جمع کردن این دولت
 که ظاهر را با حکم شریعتی ساختن است و باطن را از گرفتاری مادی و عیسی از آزاد کردن خود
 بدولت صوفی و سعادت معنوی مستعد گرداند و فی تحقیق دولت صوفی تجلی شدن ظاهر است
 با حکم شریعتی صوفی علی صاحبها الصلوة والسلام و التهنیه سعادت معنوی خلاصی باطن است از گرفتاری
 درون خود و سیادت که در محراب دولت لایق و کرامت شرف سازند کرامت خیرین بهر سبب زیاد
 تصدیق است اسلام مکتوب پنجاهم نیز سیادت پناهی شیخ فرید و زنت و نیای دلی خود شریعت
 و تعالی از قیادت دون خود و ادنی کرامت فرموده و تمام گرفتار خود گردانده و برستید الشرح عن النبی
 علیه علی آله الصلوات والسلام نیاید با هر سبب است و بصورت طراوت دارد و فی تحقیق معنی است
 فاعل و متاعی است باطل و گرفتار است لاطایل مقبول و مخدول است مفتون و مجنون است حکم او
 حکم نجاسته است زانوده و مثل و مثل زهر است شکر آلوده عاقل است که با چنین تناع کار

و فیروزه و همچنین کالای فاسد گرفتار نگردد و گفته اند اگر شخصی بهیبت کرد که مال مریع باقی مانده
 زیاد میاید و او که از دنیا می رفته و آن بی غیبتی از کمال فطانت دست زیاده برین لطانت بهیبت
 آن فضا علی آب شیخ ذکر ایدین سن سال گرفتار گوری گری هست با وجود این گرفتاری همواره اینجا
 عابد که در کمال آسانی هست نسبت بحاجه آبله برسانست و توفیق عظمی در عالم اسباب توجه شریف اند
 اسید و است که بدیدان جدید نیز بیافزود که ایشان از نادمان آن درگاه عالی اندک توکل و
 دلیری بین و ربوبیتش خوان و شیری بین و دولت مدوری و عنوی محصل باو بجزه البنی الامی
 الامجد علیهم السلام افضلها و من التبت استیجابها مکتوب چناه و یکم نیز بیاد است پنا
 شیخ فرید صد و ریافته در ترغیب ترویج شریف است علی صاحبها الصلوٰه والسلام از حق بجا و در
 خوشی است ای که توسل وجود شریف آن سلام عظمی ارکان شریعت و احکام ملت زهر قوت گیرند
 و رواج پذیرند ع کار یافتن خیر این همه هیچ و هر روز با اهل سلام را در بطور گرداب ضلالت است
 نیات هم اینضیال است خیر الشریست علیه علی الرحمن الصلوات استقامت و استیجابات و تسلیمات
 احکام فال علی الصلوٰه والسلام مثل علی بن ابی طالب مثل سفینه نوح پس که با نجات و منجی آنها ملک همت
 علیا را تمام بر آن کار گذارین سعادت عظمی ایدست آند بعبادت است سبنا از قسم جاه و جلال و عظمت
 شوکت همه میسر است با وجود شرف ذاتی الکریم علاوه بر آن خضم شود گوی سبقت بچکان سعادت
 از همیشه پیش برده باشند این حقیر را زاده اطهار انشالی بن سخنان و تائید و ترویج شریعت قدس توجه
 ایشانست لاله و رضای و حضرت علی دیده شد مرض حضرت والده بزرگوار در توقف مقوم
 بضرورت تا استماع ختم قرآن توقف نمود و الا بعد از آنکه سجده سعادت و ابریز محصل باو مکتوب
 پنجاه و دو هم نیز بیاد است پناهی شیخ فرید صد و ریافته در دست نعل لاله و بیان مرض قدس
 او و علاج از آن مرض حضرت نامه گرامی که از روی شفقت و مهربانی داعی مخلص خود را بر آن
 ممتاز فرموده بود ندید بطالع مضنون آن شرف است عظمی الله سبحانه و اعزکم و رفیع قدر کم و شرح صدر کم
 ویت ابر کم بحمت جدکم الامجد علیهم السلام افضلها و من التبت استیجابات احکام شریف است
 سبحانه علی متابعه ظاهر و باطن و رحیم الله عبداله قال ینا تم نیا فقر چند در شایسته مصداق

نیمی بنویسوده و بنا بر بیع قبول شلی خوانند فرمودند و ما که نفس را مایه انسانی بهیول است چنانچه
 ریاست و مملکتی است و از ترنم برقرار است و بالذات خوانند که خلائق همه بوی محتاج بایش و منتقاد او را در
 او گرد و از هر یکس محتاج نباشد و محکوم اعدی نبود این عوی الوهیت از وی و شرکت است بخدا
 بی محتاجی و سلطان بلکه آن بی سعادت بشرکت هم رضی نیست بخدا که حاکم او باشد و پس همه محکوم و
 باشد فقط در حدیث قدسی آمده است عاقلها انتصبت بمعاداتی یعنی دشمنان نفس خود را
 زیرا که بدستی آن نفس ایستاده است بدستی من پس ترتیب نفس نمودن تحصیل اداست و از جاه و ریاست
 و ترنم و مکر فی البقیه که اگر در دست دشمن خدای غو و جل و تقوی نه دوست مراد شد عدت این امر را نیک باید دانست
 و حدیث قدسی وارد است الکبر یا دای و العظی یا زاری من تا زنی فی شئی منها و اخذته فی النار لا اله الا
 و نیای دینی که معونه و معوضه حق است بجای تعالی که حصول دنیا و معاد و حصول اداست
 است پس بر که دشمن بدو نماید بچا لعنت را شاید و فقر فخری محمدی گشت عیبه علی آل الصلوٰت السلیما
 زیرا که در فقر را دوی نفس است و حصول عجز آن قصود از رعیت ابتدا عیبه علیهم الصلوٰت السلیما و حکمت
 و حکایات شرعیه غیر تخریب بهمین نفس الهیه است شایع برای رفع هوای نفسانی و اداست و مانع فقر که به
 مقتضای شریعت بعمل آید همان قدر هوای نفسانی روز و ال و روزه ایان یک کم از آنکه شرم عیبه
 هزاران هوای نفسانی بهیست از ریاضات و مجاهدات هزار ساله از نزد خود گرفته شود بلکه این ریاضات مجاهدات
 که مقتضای شریعت غر و اوقع نشدند سود و تقوی هوای نفسانی اندر بهیمنان و جوگیان در ریاضات
 مجاهدات تعصیه کرده اند اما هیچ از اینها سودمند نگشته و غیر از تقوی نفس و ترتیب آن ننموده و شکایت نام در
 ادای زکوات که شریعت آن امر فرموده است و تخریب نفس سودمند است از آنکه نزد دنیا از پیش خود
 صرف کن و طعم خود را در عید فطر بیک شریعت نافع ترست در دفع هوا از آنکه از نزد خود سالها صام باشد
 و در رکعت نماز باد و جماعت ادا کردن که لقی از شستن بجا آورد و شست بمرتبه بهتر است از آنکه تمام شب
 بصلوة نافذ قیام نماید و نماز را در ای جماعت ادا کند یا بجای آن نفس نری که نشود و از خفتن و خویای بهتر
 پاک نگرود و نجات محاسن فکرا را از این فرض ضروری آید تا بهوت بدی نرسد بلکه طبعیه لا اله الا الله که گفته شود
 است از بر اینجی آمده آتی و انفسی در ترک این نفس و طبعیه آن انفس و انفسی اکابر طریقت قدس اند و تعالی

اسرار هم از برای تکریم نفس میسر یک طبع را اختیار کرده اند تا مجاروب لازم نباشد از برای هر کسی در امری الهی الهی
 بهرگاه نفس در مقام کثرت آید و نفیض عهد نماید به تکرار این کلمه تجدد ایمان باید نمود تا علی الصلوة و السلام
 بقدره و ایضا بگوید لا اله الا الله بلکه وقت از تکرار این کلمه چهاره نمود زیر که نفس اماره مبهوره در مقام کثرت
 و در حدیث آمده است در فضایل انجیکه اگر آسمانها و زمینها را در پی بندند و انجیکه در دگر و دیگر آینه این پندار جمع
 آید بر یکدیگر و اگر اسلام علی سن اتبع الهدی و انتم متابعة المصطفی علیه علی الصلوة و السلام مکتوب
 پنججاه و سیوم نیز بیاید تا شایع فریصد دریافت در بیان آنکه اختلاف علماء رسول موجب فساد عالم
 است و اینها سبب آنکه شیعتم الله سبحانه علی ما جاءه اباکم السلام شنیده شد که پادشاه اسلام فرض نشاء است
 که درینا خود دارند ایشان فرموده اند که چهار کس از علماء دین را پیدا کنند که کلامم باشد در بیان مسائل
 شرعی و هر یک که باشد اختلاف شرعی امری واقع نشود و الحمد لله سبحانه علی ذلك سلمان را بر این چنین چوینتر
 و تمام دهگان را بر این چنین چون حقیر بواسطه همین عرض تنویر به خیرت علیهم است چنانکه در اخبار
 آن فرموده بصورت دینا بآن نفس و نوشتن معارف خواهد داشت امید است که بعد و خواهند فرمود
 صاحب الفرض همچون معروض میگردد اندر علماء دین را خود اقل قلیل اند که از حسب جاه و ریاست گرفته باشند
 و طبعی غیر از ترجیح شریعت و تأیید قلت اندر شت باشند بر تقدیر حسب جاه هر کلام ازین علماء طرفی نخواهد
 گرفت و علماء فضیلت خود خواهند نمود و بخوان اختلافی در میان خواهند آورد و از احوال و قریب پادشاه
 خواهند ساخت تا چهارم درین نیز خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در ملا انداخت و همان
 صحبت در پیش است ترویج چگونگی ایشان را و که باعث تحریک این خواهد شد و العباد الله سبحانه
 من ذلك و من فتنه العلماء السوء اگر یک عالم را از برای اینغرض انتخاب کنند بهترینها را اگر از علماء آخرت
 پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریت احمر است و اگر پیدا نشود بعد از تأمل هیچ بهترین این خیر را اختیار
 کنند اما لایزال که لا یرک کل منید نم چه نویسم همچو آنکه خلاصی خلاص بوجود علماء است خسران عالم
 نیز ایشان مربوط است بهترین علماء بهترین عالم است و بدترین ایشان بدترین خلائق بدترین و
 اضلال ایشان مربوط ساخته اند غرضی البیس لعین بود که فاع و بیچاره شده است زیرا که بر پدید
 گفت علماء را این وقت کارهای کنند و در اغوا و اضلال کافی اند عالم که کارهای درین بود و

او خوشتر است که بر سر می کند معوض که درین باب فکر صحیح و تأمل صادق مرغی داشت تا اقدام ننمود
 نمود چون کار از دست برود عاقلی نمی پذیرد و هر چند شرم می آید که کسی ایشال برین سخنان بار باب فطرت
 صحیح اظهار سازد اما بمعنی را وسیله سعادت خود دانست متصدیع میگردد مکتوب پنجاه و چهارم نیز
 بیاد است و نقابت پناه شیخ فرید صدر یافته در بیان آنکه اجتناب از صحبت بدترت لازم است ضرر
 صحبت بدترت فوق ضرر صحبت کافر است و بدترین فوق مبتدع فوق ضرر صحبت کافر است شیعه
 شیعیه این کتاب عظیم الله تعالی اجر که در رفع قدر کم و میل امر کم و شرح صدر کم بجز تریب البشر المظهر عن
 رفیع البصر علی علیهم الصلوٰۃ افضلها و من التسلیمات اکملها من کم شکر الله اناس کم شکر الله هر کس
 که شکر آدمی بخانیادش بخند خدای عزوجل بخانیادش برافقیان شکر احسانهای شما لازم است او کتاب
 جمیع حضرت خواجه ما شما بوده اید بطفیل شما و آن جمعیت طلب حق سجان و تقا کردیم و خطبای و
 پریم نیا چون بحکم کبریت بهوت الابد نوبت باین طبقه رسید واسطه اجتماع فقر و باعث انتظام طالبان
 نیز شما نیز بخاکم الله سجان و غایب از آرزو اگر پتن من زبان شود هر سوی یک شکر توان از هزار توان کرد
 آرزو دانست که حق سجان و تعداد دنیا و آخرت غما از آنچه نباید و نشاید بخوف دارد و بجهت جدکم علیه السلام
 علیه السلام الصلوٰۃ و التسلیمات لمتها و اکملها این فقیر از صحبت گرامی شما و افتاده است
 معلوم ندارد که در مجلس شریف که قسم دوم را گنجایش است و انیس خلوت و جلوت کیم است
 خوابم بشنازیده درین فکر بیک سوز کاغوشش که شد منزل و آسایش خلوت و یقین قصور و یابند
 که فساد صحبت مبتدع زیاد از فساد صحبت کافر است و بدترین جمیع مبتدعان جماعت اند که باصحاب
 پیغمبر علیه السلام الصلوٰۃ و السلام بغض دارند الله تعالی در قرآن مجید خود ایشان را کفار می نامد
 انکفار قرآن و شریعت را صاحب تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون باشند طعون قرآن و نبوت
 لازم می آید قرآن مجمع حضرت عثمان است علیه الرضوان اگر عثمان مطعون است قرآن هم مطعون
 است اعاذنا الله سجان و عاصق و الا و الله خلائی و زراعی که در میان اصحاب علیهم الرضوان واقع شده
 بود محمول بر ولای نفسانی نیست و صحبت خیر البشر نفوس ایشان بترکیده رسیده بودند و از آنکه
 آزادگشته اند بقدر رسید که حضرت میر در آن باب بر حق بوده اند و مخالفت ایشان بر خطا بود اما خطا

خطا، اجتهادیت تا بحد فساد نرسد بلکه ماست همدین طوطی گنجایش نیست که مخطی از یک برگ
 است از قلوب و نیز بید دولت از اصحاب نیست در برخی که اگر سخن است کاری که آن بخت کرده بهر
 کار فرنگ کند بعضی که از علماء اهل سنت در بعضی او توقف کرده اند و اگر از وی راضی اند بلکه رعایت
 احوال رجوع توبه کرده اند و میباید که در مجلس شریف از کتب معتبره قطب زمان بنگذارد و هر چه این
 هر روز چیزی خوانده شود و تا معلوم شود که اصحاب پیغمبر علیهم الصلوٰۃ والسلام چه طور استایش کرده
 اند و بکدام او یاد نموده اند تا مخالفان بدانند ایشان شمرنده و مخدول از اندرین ایام ابطایفه بدانند
 بسیار غلو کرده اند و بر طرافت و جانب نشتر گشته اند و بواسطه آن درین باب چند کفر نوشته آمد و صحبت
 شریفیاقی تقسیم بدانند ایشان را جاننا شد **بسم الله تعالی** علی الطریقۃ المرضیۃ مکتوب **بسم** نیز
 بسیار است نهایی شیخ عبد الوهاب نجاری صدور یافته و اظهار محبت چندگاه است که دل اجماعی نسبت
 به ملازمان شایسته است بخوان از تباطلی که سابقا متحقق بود و بنا علیه بدعا طهر الغیب اختیار
 است و چون سرور کائنات و منور موجودات علیه علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیات فرموده اند
 که من بحسب شأنه فلیعلم ایاه اظهار حب خود نمودن اولی و انقب و انست و باین محبت که نسبت بقرآن
 آنحضرت علیه الصلوٰۃ و السلام پیانده است رشتن امید واری تمام بدست آورده است و حق سبحانه
 تعالی بجهت ایشان استقامت ارزانی فرماید بجهت سید البشر علیه الصلوٰۃ و السلام
 مکتوب **بسم** ششم نیز به شیخ عبد الوهاب صدور یافته و در سفارش سید جناب قدس سادات
 کثیر الکرامات بواسطه تفریک آن سرور دین و دنیا علیه علی آله الصلوة و التحیات قرآن برتر است
 که بزرگان قاصد بیان منقبت محبت آن توفیر کرد و اگر آنرا وسیله سعادت خود دانسته و درین باب
 نماید بلکه خود را بچشم آن می نماید و اظهار سعادت ایشان که بآن مسموم است نماید التعلیم جفا من مجید محبت
 سید المرسلین علیه الصلوٰۃ و السلام حامل عن فیض نایز سید احمد زادات سامانند و طالع و طالع و طالع
 از مضمیق رعیت است موجه آنکه در سرکار عالی گنجایش باشد رشد الایق و سواد آنست و الا کتب
 یکی انحصار نمود سفارش نماید که از مکرر حدیث خاطر جمع سازد چون یقین بود که خادمان ایشان
 فقر و محتاجان توجه تم دارند علی الخصوص در امدادات عظام بجهت کرامات نمود و در وقت فتن

چند بیجاوت رخصت شد گشت اما داخل بر آن مخلصانست حق سبحانه و تعالی را خلاص محبت تبارک
 استقامت از زانی فریاد زیادت گشتاخی زلفت مکتوب پنجاه و نهتم پیشین محمد یوسف صاحب
 یافته و نصیحت حق سبحانه و تعالی را جاده آگاه کرام خودست مقامت از زانی و آگاه بجز توبه و توبه
 و علی آل من الصلوٰه افضل با وسالت سید اکمل بزرگی و خاندان شاموروشی است بزنجی نگار
 نمایم که استحقاق این داشت و دیگر در ظاهر اظهار بشعریت و باطن باطن شریعت که عبارت از حقیقت
 حقیقت است و از این حقیقت و طریقت عبارت از حقیقت شریعت است و طریقت آن حقیقت است
 از آنکه شریعت شری و دیگر است و طریقت و حقیقت دیگر که آن اتحاد و توحید است زعم فقیر داده شما بسیار
 است یعنی قیام از بعضی شایه و در این نیز احوال نیز گوارش علی بن ابی طالب را داده بود و بهیچ مقصود
 مشایخ عبد الغنی مدنی بسلاح آسمانیت و یک نه با اگر بخند علیه امری از امور جوی نماید التقات
 خوانند فرمود و السلام و الاکرام مکتوب پنجاه و هشتم سیادت باقی سید محمد و و با قدر و بیان
 اکابرین در مدینه قطع آئیم بکلی هفت گام است در بیان آنکه مشایخ نقشبندیه از سید عالم اختیار کرده اند
 نجابت مشایخ سلاسل دیگر از این بزرگواران اصحاب کرام است و اینها سبب کمال التقات است
 گرامی و دریافت از آنجا شوق استماع خندان این طایفه علیاً مفهوم گشت لاجرم حق چند خبر آورد و اجابت
 لاسرور و توفیق الی الله و من و این که داده و قطع آئیم بکلی هفت گام است بعد از هفت
 طایفه انسانی در دو قدم در عالم خلق که کمال و نفس تعقل دارند و پنج قدم در عالم اند که کمال و روح و نفس
 اخفی مربوط اند و در قدمی ازین قدم بعد از هر واجب خرق بنیان نورانیت گشت ملک الجواهر و ملک
 ان محمد سبعین الف حجاب من نور و طمعه و گام اول که در عالم سرخسین تحببه افعال و سید به
 و گام دوم تحلی صفات و گام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد و در ششم علی تفاوت و جراتها
 لایحیی علی اربابها و بر خطوه از سطوات سبع از خود دور می افتد و حق سبحانه نزدیک حق تعالی
 القرب تمام نهاده الا قدم محشر و بافتن البقا و بطن الی وجه الاولایت الخاصة مشایخ طریقه علیهم
 نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتدا در این سیر عالم اختیار کرده اند و عالم خلق ازین سیر
 این سیر قطع میانید غلاف مشایخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرارهم ابتدا در این سیر

اقرب طریق مدلاجرم نهایت دیگران و برایت ایشان سنج گشت مصرعه قیاس کن گشت
 من بهایر طریقی این بزرگواران بعینه طریقی اصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چه
 این بزرگواران را در اول صحبت خیر البشر علیه علی الاصلوة و التسلیمات بطریق مدراج نهایت
 برایت آن میسر شد لکن اولیای راست را در نهایت کم است که دست دهد و بند و خشی قاتل خمره علیه
 المرتبه که یکبار و صحبت خیر البشر رسیده بود و از و پس رفتی که خیر التا بعین است فضل آن در شمس علی
 بن مبارک رضی الله تعالی عنه و اهل الفضل معا وینه امیر ابن عبدالعزیز فقال انصار الذی علی علی الف
 و س معا وینه مع رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم خیر من عمر بن عبدالعزیز که امره پس باید میشد
 گروهی که در برایت ایشان نهایت دیگران سنج کرد و نهایت ایشان چه خواهد بود و درک دیگران
 چه طور خواهد گنجید و ما بعد جمیع در یک الا هو قاصری اگر اندیشه ای فیه الطعن قصود حاشی که لایزم
 بزبان این کلام به مشیران جهان بستن این سلسله اندر و به انجیل چه سان بگشاید سلسله
 رزق الله سبحانه و ایاکم محبته و الطایفه الغریبه وجود پاک خدای چند مقتضای فدا است اما معارف بلند و
 حقایق راجع به در آن مدراج یافته اند غریز خوان داشت مکتوب پنجاه و نهم نیز بود و صد و
 یافته در بیان آنکه آدمی را از سنج چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد و در بیان آنکه نجات بی اتباع
 اهل سنت و جماعه مقصود نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص نه طریقه بلکه
 طریق صوفیه است و در بیان آنکه اخلاص عمل را و دیار و جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکات است
 حضرت حق سبحانه و تعالی را عاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰه و السلام و النجیة استقامت
 که است فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد و مفاوضه شریفه و مرسله لطیفه و روایت
 موجب فرحت گشت و مقدمات محبت فقر و اخلاص اینطایفه بود مضمون انجاسید الهم زود طلب
 فواید رفته بود و خدا و آدمی را از سنج چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد و علم و عمل اخلاص
 علم و قسم است علمی است که مقصود از آن عمل است که علم فقه شکی نیست و علمی است که مقصود از آن
 بهر اعتقاد و یقین قلبی است که در علم کلام به تفصیل ذکر یافته به مقتضای آرای صایه اهل سنت
 جماعت که فوق ناچیه اند و نجات بی اتباع این بزرگواران ممکن نیست و اگر سر و مختار گفت است

شطر من شطر من ان يخرج من تحت يمينه ويضع يده على قلبه
 وقتئذ يفتحه من شرف قلبه ثم يدير يده على قلبه ثم يدير يده على قلبه
 واضلوا فاما الرواية والشفا فمضى عليه فضله الصالحة وحرمانه محبت ابن
 الرسول وموالاته والادب والبول فمضى عن كثير من اهل البيت وافقت الصالحة على ان فضله
 ابو بكر الصديق قال الشافعي هو اعلم باحوال الصالحة اضطر الناس بعد رسول الله عليه السلام
 فلم يجدوا تحتها وبعثوا الصالحين من ابي بكر فلوهم رقا بهم وبما التصريح منه بان الصالحة يتفقون على فضيلة
 الصديقين فيجعلونهما في الصدور الاول على فضيلة فيكون قلبا لا يسوع الخاره واهل بيت الرسول
 يشك في فضيلة فمضى من كتبها بما دس خلف عنها فلك قال بعض العارفين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 تعالى عليه على الدوام اصحابه بسم الله جل واصحابه كالنجوم وبالنجوم هم بيته وان وشبه اهل بيته بسفينة نوح
 الى ان انكسبت السفينة فلك من رعايت النجوم لئلا يهلك وبدون رعايت النجوم النجاة فمضى
 قطعاً وما ينبغي ان يعلم ان الاشعار عن بعض النجاة من جميعهم فانهم في فضيلة حجة خير البشر شرفاً وكون
 الصالحة فوق جميع الفضائل والكمالات ولهذا لم يبلغ وليس القرني الذي هو خير التابعين مرتبة في
 عليه الصلوة والسلام فلما عمل الفضيلة الصالحة شيكاً كائناً كان فان ايمانهم بركت الصالحة وزاد
 بصيرتهم واداء لم يتفق احد بعد الصالحة بده الغريرة من الايمان والاعمال تنفر عنه على الايمان كما لها
 على حسب كمال الايمان وما جرى بينهم من المنازعات والمجاريات فمضى على ما علم وصالحه وحكم بالعبادة
 كانت عن هوى وجبل ولكن عن اجتهاد وعلم وان اخطأ بعضهم في الاجتهاد فمضى على ما علم وصالحه وحكم بالعبادة
 سبحانه هو الطريق الوسط بين الاطراف والفرط الذي اختاره اهل السنة وهو الطريق الاسلم واسهل
 الاحكام بالجملة علم وعمل مستغفار وارشاد وتبصير وتصحيح اخلاص كنهه روح هت مر علم وعمل وابسته بسبل
 طريق صوفية هت تيسر الى الله قطع تنميد وبسيرة في الله مستحق يشود اذ حقيقت اخلاص ورويت و
 اذ كمالات مخلصان مجبور آري عامه مومنان را نيزه تم وتكلف وبعض اهل اعمال اخلاص موفى الجملة
 مستحق يشود لما اخلاصه كد ما وصدور بيان آخيم اخلاص وجميع اقوال وافعال وحركات وسكنات
 في تعمل وتكلف واين اخلاص منوط بانتهاء الهية فاقى وانفسى هت كلفنا وبقا رب هت

است بر تبه ولایت خاصه اخلاصی که بتوکل و تکلف محتاج است دوام نمی پذیرد بی تکلف بودن در حصول
 دوام در کار است که در مرتبه حق البیعت است پس لایزال الله هر چه میکنند برای حق می کنند جل و علائمه
 نفس خود چنان ایشان فدای حق شده است در خصوص اخلاص ایشان از تصبیح نیست در کار نیست نیست
 ایشان بد فنا فی الله و بقا بالله تصبیح یافته است مثلاً شخصی که گرفتار نفس خود است هر چه میکند برای
 نفس خود میکند نیست کند یا نکند و چون این گرفتاری نفس را بیل شود و گرفتاری حق جل و علا
 بجای آن نشیند تا جایی که برای حق کفایت دست و پایی از فیت و محمل و کار است و
 متعین احتیاج بتعین نیست و آنکس فضل الله یوتیرین میثا و الله ذوالفضل العظیم صاحب دوام اخلاص
 مخلص است بفتح لام و آنکه دوام ندارد و کسب اخلاص مینماید مخلص است بکلام شتان ما پناه و نفوس که
 از طریق صوفیه بعلوم و عمل میرسد آنست که علوم کلامیه است لایکشف نمیکند و میر تمام ادای اعمال
 بپایند و کسلی که از جانب نفس و شیطان بود زایل میگردد و عین بخار دولت است اکنون تا
 اگر رسد اسلام و لا و آخر مکتوب است صفت نیز میایدت بنایمی سید محمود صد دریافت
 در بیان نفسی خاطر و دفع وسوس با کلیه مایه سبب ذلک حتی سبب آنکه بخار و دوام گرفتاری حجاب
 قدس خود مشرف گرداند که حقیقت رشکاری درین گرفتاری نیست منبع خاطر و دفع وسوس
 و طایفه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرار هم بر وجهی هم حاصل است حتی که بعضی ایشان
 این خانواده بزرگ که پدر خاطر کشیده اند تمام آن اربعین باطن خود را از ورود خاطر باز داشته
 اند حضرت خواجگاه قدس الله تعالی بر سر مقام فرموده اند که مرا از دفع خاطر خواطر است که
 مانع دوام توجه بطلونند دفع خاطر مطلقاً در روشنی از مخلصان این سلسله علیهم السلام و آنکه
 درین حال خود چنین خبر میدهند که خاطر از قلب بحدی منتفی می گردد که اگر فرضاً حضرت
 نوح علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام صاحب آن قلب بپند هرگز خاطری بر قلب عبور ننماید
 نه آنکه او درین دفع مستکلف باشد چه هر چه تکلف است موقت است دوام نمی پذیرد بلکه او را تیان
 خاطر اگر سبب تکلف نماید هم میسر نشود تعین اربعین از متصل و تکلف خبر میدهند و متصل در مرتبه اول
 است حقیقت آنست که از متصل و تکلف و از پنداریا و کرد و در طریقت است و یادداشت و حقیقت

پس سخن شد که بقدر شرف و کثرت که موقت بتوقیر است از پیشه و اربابین دوام توجیه مطلوب محالست
 چه مختلف در مرتبه طریقت است و در طریقت دوام مقصود نیست این که دوام در حقیقت است بواسطه آنست که
 مختلف از ادیان و موطن و مجال نیست پس و در خاطر در مرتبه کثرت البتة دفع دوام توجیه است و دوام نگارانی که
 قلوب بندیان این سلسله علییه دست و پا می دیگر است و دوام توجیه که ماصد در بیان انیم عبارت
 از یادداشت است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواججه عبدالحق نجی روانی فرموده اند قدس سره
 سره که در ای یادداشت پذیرا است یعنی مرتبه و کیفیت مقصود از اظهار انیم سه احوال ترغیب بیان
 انیم ترغیب علییه است هر چند که مشرکان از غیر از انکار نخواهند فرود ماثومی هر کس افسانه بخواند افسانه است
 و انما بدیش نقد خود مردانه است آب نیل است و قبط خون نموده قوم موسی بخون آب بود
 و اسلام والا کرام مکتوب است و یکم نیز سیادت بانی سیح خود صد میافته و ترغیب است
 شیخ کامل کمال و اجتناب از صحبت ناقص مایه ناسب ذکاوتی سجان و تعالی از یادی و طلب خود
 اگر است فرموده از هر چنانی وصول به طلب است اجتناب تمام میگردانند و چنانچه سید البشیر عمر بن ربیع
 البصر علیه علی الاصلوات و التسلیمات گفت نامه اگر کسی مشرف ساخت چون از طلب شوق داشت
 در وقتش بود و نظر بسیار بیا و آید چه طلب بیشتر حصول مطلوب است و وقت و صول مقصود غری
 بیضا را که بخواستی و اندازی خواست حصول دولت طلب انعم علی و دانسته از هر چه مخالف است
 احتراز باید نمود و با وفور روی روی را باید و بروفتی در آن حرارت ناشی نماید و معطر ترین با طریقت
 آن قیام بشکر است حصول آن دولت لمن شکرتم لازیم کم دوام تضرع است بجناب قدس
 خداوندی جل سبطانه تا وجه طلب و اگر کعبه جمال لایزال خود مصروف نه گواهد که حقیقت التجا
 و تضرع میرسد و صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و آن کم بشکوا افتابا بیان
 انیم یعنی است این محافظت تا زمان وصول به شیخ کامل و مکمل است بعد از آن تطویر و اوقات
 خود است بآن بزرگ و در رنگ بیت شرفست در دست عثمان بنی اول فدای فی الشیخ
 است و آن فغانیا وسیله فدای الله میگردد و زان روی که چشم مست لعل مضمون تو
 بپرست اول و زیر کافرق افاده و استفاده مبنی بر مناسبت طرفین است ابتدا از ملک

توجیه که در مرتبه کثرت
 و در مرتبه طریقت

بواسطه کمال ناهت و خواست مناسبی بحجاب قدس غر سلطانیت برزخی ذی جنتین در کار
 و آن شیخ کامل گنجل است و قوی ترین فتور و طالع است است شیخ نافص که سلوک مجذبه کار را
 تمام نکرده پسند شیخی خود را کشیده است طالع را بصحبت هم قائل است و انابت و مرض مملک
 استعدا و بلند طالع اینچنین صحبت پرستی می آرد و از زوده بخصیض می آید و مثل لام ریغی که
 از طبیب نافص دار و خرد در یاد مرض خودی گوشت و قابلیت از لام مرض خود ضایع می شود
 هر چند آن دار و دلت باغوی از تخفیف بخش را فی الحقیقه نفس مضرت از بیضی اگر ضایع طبیب
 حافظ برسد آن طبیب اول فکر از تاثیر آن دار و میناید مبهلات معالیم سیر یا به عبار اول
 آن تاثیر فکر از لام مرض میکند و از طریق این بزرگواران قدس الله تعالی هم صحبت است
 بجفت و شنود و کاری نمی کشاید بلکه سستی و طبعی ای آرد احتمال دارد که بعد از چند گاه سجا
 دلی و اگر سیری واقع شود اگر صبریده خود را سازد و مشافهت چیزی اندخوده بعسرت باز گردد
 گنجایش دارد زیاده برین قصد بعید است یقیناً الاجوبه السؤل منها آنکه جانت چیست پناهی
 معارف آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه متعلم نزد بزرگ اما استعدا و شمارا بطریق ایشان
 مناسب است کم سببی را بقصد مناسب حصول مطلوب مقتضیست و الا امر عند کم اگر گاه خبری از
 احوال خود می نوشته باشد تا بآن تقریب از پیجانب چیزی نوشته شود مناسب است
 چه سلسله خلاص ازین راه موار و در حرکتی باشد تا مقصود شخصیت و دو هم بجای بیاید
 حاتم الدین احمد صمد و یافته در میان آنکه جذبه که پیش از سلوک است از مقاصد نیست بلکه رسید
 ایت از برای قطع منازل سلوک سهولت و جذبه که بعد از سلوک است از مقاصد است و مایه انسلیک
 الحمد لله و سلام علی عباد الدین اصطفی طریقه وصول را دو جزو است جذبه و سلوک بعبارت دیگر
 تصغیر ترکیه جذبه که مقدم بر سلوک است از مقاصد نیست و تصغیر که پیش از ترکیه است از ممالک
 جذبه که بعد از تمامی سلوک است و تصغیر که بعد از حصول ترکیه است که در سیر فی الله است از مقاصد
 مطلوب است جذبه و تصغیر سابقه از برای سهیل مسالک سلوک است سلوک که می کشاید
 بی قطع منازل جهان مطلوب نماید جذبه اولی که بصورت است مر جذبه اخیری را فی الحقیقه باید یک

مناسبت ندارند پس ملازم اندراج نهایت در باریت که عبارت مشایخ این سلسله علیه السلام است
اندراج صورت نهایت است در باریت والاحقیقت نهایت در باریت نمی گنجند و نهایت باریت
نسبت ندارد تحقیق این بحث در سאלه که تحقیق حقیقت جذب و سلوک و امثال آنها تحریک یافته
بتفصیل ذکر یافته است الفقه عموماً از صورت به حقیقت ضرورت و کمالاً از حقیقت به صورت
از و در نیست تحقیقاً الله سبحانه بالتحقیقة الحققة و جذبا عن الصور الباطلة بوجوه الفقه الخمار
والا لایر علیه علیهم من الصلوات اکملها و من التجات افضلها مکتوب **شخصت سوم**
بسیادت پناهی و تعالی و شکاهی شیخ فرید صوریافت در بیان اکتانیا صلوة الله تعالی
و تسلیم علیه در اصول دین متفق و اختلاف این بزرگواران در فروع دین است و در بیان
بعضی از حکام متفق ایشان بتنا الله سبحانه و اما کیم علی جادة الباکرم الکرام علی افضل الخصال و
علی بواقیهم متابعه الصلوة و السلام انبیا صلوات الله تعالی علیهم و برکاته علی آله و عیالهم
و علی افضل خصله صواباً رحمتها اندک توسط این بزرگواران عالمی به نجات بدی مستعد گشته اند
و از گرفتاری کسری خلاصی یافته الوجود شریف شان نمی بود حق سبحانه و تعالی که غنی
است عالم از ذات و صفات خود تعالی و تقدس خبر نمیداد و بان راه نمی نمود و هیچکس
اورا نمی شناخت و با و ام و نواهی که عباد را بر شخص کرم از برای نفع ایشان حکمت خفته
است تکلیف نمی فرمود و در ضیای او تعالی زمان ضیای جلال نیکست پس بکار این نعمت
عظمی به کدام زبان است آید و کمال مجال آنکه از عهد آن بزرگوار محمد صلی الله علیه و آله و سلم
الی الاسلام و جذبا من صدیقی الانبیا علیه الصلوة و السلام و این بزرگواران در اصول
متفقند کلام ایشان واحد است در ذات و صفات تعالی و تقدس و حسن و نشر و ارسال
رسل و قبول ملک و رد و وحی و نفع جنب و عذاب جمیع بطریق خلوص و قسیر اختلاف ایشان
در بعضی احکام است که فروع دین تعلق در و حق سبحانه و تعالی در یک زمانی بر سر غیر اولی
انبیا آن زمان را بعضی احکام مناسب آنها و وحی فرستاده و با حکام خصوصاً تکلیف
فرموده و نسخ و تبدیل و احکام شریعیه حکم و مصالح حق است سبحانه و تعالی است که بکار

پنجم صاحب رعیت و اوقات مختلفه حکام متضاده بطریق نسخ و تبدیل وارد شوند و از جملک
 استحقاقین بزرگواران نفی عبادت غیر حقست بجز آنکه است با وفاق و تقدس و اگر گفتن
 بعضی مخلوقاتست در بعض دیگر ارباب غیر از حق اسماء این حکم مخصوص بانبیاست غیر از انبیا
 ایشان برین دولت مشرف نشده اند و غیر از انبیا کسی بانیکلمات تکلم نموده است منکران نبوت
 اگر چه چنان اسماء و امید میگویند حال ایشان از واد خالی نیست یا تقلید اهل اسلام نمی کنند
 یا در وجوب وجود واحد میدانند و مستحق عبادت و زوال اهل سلام هم در وجوب وجود واحد
 و هم مستحق عبادت را و از کلیه طایفه الا الهه نفی عبادت الاله باطله است و اثبات معبود
 حق است بجز آنکه دیگر مخصوص باین بزرگواران است که خود را پیش میدانند مثل سایر
 مردم و آنکه معبودی را میدانند بجز آنکه مردم را دعوت با و میکنند و تقاضا و او را سجده از حصول و اتحاد
 میگویند و منکران نبوت چنین اند بلکه روسای ایشان مدعیان الوهیت اند و حق اسماء
 در زوال اثبات میکنند و از استحقاق عبادت و المطلق اسم الوهیت بر خود و محتاشه نمی
 نمایند لاجرم با از بندگی برآورده و منکرات افعال و مستحقات اعمال می افتند و راه آفت
 بدینها گشاده میگرد و گمان می برند که الله هیچ جز منوعیت هر چه میگویند صواب است و اند و هر چه
 میکنند مساج می انکارند و بگویند فاضلو قوی لهم و لا تبعاعهم و لا شیاعهم و کلمه دیگر که انبیا علیهم
 الصلوة و التبیات بر آن متفق اند و منکران ایشان را از آن دولت نصیب نیست است
 که این بزرگواران بزوال ملائکه که محصور مطلق اند و هیچ تعلق و ملوث ندارند قابل اند
 و استوار و محکم کلام ربانی و تعالی و تقدس ایشان را میدانند باین بزرگواران هر چه میگویند
 از حق میگویند تعالی و تقدس هر چه میسازند از حق میسازند و احکام اجتهادیه ایشان نیز میگویند
 اندک از فرض زنتی و قیاسی اند و فی الحال حق اسماء را که آن بومی قطع میفرمود و میان منکران
 که مدعیان الوهیت اند هر چه گویند از خود و همان اصول و دارند و بواسطه الوهیت باین انصاف
 در کار است شخصی که انکار میزدی خود را و اگر مستحق عبادت اند و افعال نامائیه باین علم
 فاسد به وقوع آید سخنان او را چنانکه است و بر اتباع او چه در مضرر عسالی که نکوست

[illegible]

و شخصیت طعام و صاحب طعام می نمایند و صاحب طعام را از بنی شکی که دل حاصل میگردد
و بنی شکی که صاحب طعام غلطی را که در طعام رفته بود بواسطه عدم خلوص نیت از ازمی نماید و در
معرفی قبول می آید اگر شکوه آنجا عهده نمی بود و انحراف قلب صاحب طعام نمی شد طعام اسیر
پیر غلظت و کدورت بود احتمال قبول را در تصور چگونگی پیش پس مدار کار بر شکی و
آزادی آمد و نام از پرورگان جوین عیش و تنعم را مشکل کار است و مکتفیت و لاج و کلا این
عبدی که نص قانع است و عبادت عبارت از تذلل و انحراف است پس مقصود از خلقت این
نوعی اوست علی الخصوص سلمان و دینداران که دنیا سخن ایشانست و در زندان عیش و
بودن را عقل و درست پس آدمی را از شوق محنت کشی جاره نبود و از ورزش بار برداری گذشت
حضرت حق سبحانه و تعالی طاق را از بنی استقامت است فرمایند بجهت جرم الامجدیه
و علی آل من المصلوة انتها و من التیمات اینها مکتوب شخصیت و میهم برخان اعظم
صدور یافته در تاسف و تهنیت بضعف اسلام و زبونی مسلمانان و تیر وین و اعراض تقویت
اهل اسلام و ابرار احکام آید که الله سبحانه و تعالی در اسلام فی اعلا الاحکام
خبر صادق علیه السلام من الصلوات افضلها و من التیمات اکملها فرموده است الاسلام
بافروها و سبیه و کما بدو فطوبی للفرار عن بیت اسلام تا بعدی رسیده است که کفار بر ملاطین اسلام
و دم مسلمانان می نمایند و بی تحاشی ابرار احکام کفر و ملای اهل آن در کوچ و بازار می کنند و
مسلمانان از اجزای احکام اسلام ممنوع اند و در ایشان شریع مذموم و مطعون پرست
بر می نهفتن رخ و دیو در کشته نماز و بسوخت عقل خیرت را این چه بود البجی است سبحان الله
و بحمد الشریع تحت السیف گفته اند و در وقت شرع شریف را بر سلاطین وابسته اند تقضیه
سنگرش تمهت و معامله انقلاب پیدا کرده است و احسن تا و نامتا و او میا امر و وجود شریف
شمار اسفتم می شمریم و مبارز در نیمه کضعیف و شکست خورده جز شمار اندیم حق سبحانه و تعالی
مؤید و ناصر شما باد بجهت النبوی و اله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التیمات التیمات
و البرکات و غیر وارد است کن یوسن احدکم حتی یقال انه یجوزون منه یوقت آن جنون

کونیای آن فرط غیرت اسلام است و نهاده شما محسوس است الحمد لله سبحانه علی ذلک امر و زان
 است که عمل قلیل را با جرجیل با اعتنا تمام قبول میفرمایند از اصحاب کهف نیز از هجرت علی دیگر نمایان
 نیست که این عمل اعتبار پیدا کرده است پاسبانان در وقت غلبه اعدا اگر اندک تردومی کنند اعتبار
 بسیار پیدا می کنند بخلاف در وقت امن و تسکین اعدا و این جهاد قوی که امر و زان شما را پیشرفته است
 جهاد اکبر است مقسم دانید و بل من فرید بگویند و این جهاد گفتن را با جهاد کشتن دانید مثال ما
 مردم فخر ابرید است و از این دولت محرومیم **ه** بنا کار باب النعم فیها و لا عاقل تسکین
 تیجوع و ادیم تر از گنج مقصود نشان که از رسیدیم تو شاید برسی حضرت خواجہ احرار قدس الله
 تعالی میفرمودند که اگر من شیخی کنم هیچ شیخی در عالم پیدا نمیکند و دیگر فرموده اند و آن ترویج
 شریعت و تأیید است لاجرم صحبت لاطین میرفتند و تصرف خود ایشان را مسافرومی ساختند
 و تبوسل ایشان ترویج شریعت میفرمودند ملتفت است که چون حق سبحانه بکرت محبت شما
 با کار این خانواده بزرگ قدس الله تعالی هر چه سخن شما را تا شیری بخشنده است عظمت
 مسلمانی شما و فطر قرآن ظاهر گشته سعی فرمایند که الاقل احکام کبیره اهل کفر که در اهل اسلام
 شوخی پیدا کرده اند سبند و مندرس گردند و اهل اسلام از آن سنکرات محفوظ مانده جزاکم الله
 سبحانه عنا و عن جمیع المسلمین خیر از اراد سلطنت پیشین عنادی بدین مصطفوی علیه الصلو
 و السلام مفهوم میشود و درین سلطنت حاضر آن عناد نیست اگر هست از عدم علت ترس
 است که بسا و انجام کار بعد از انجام و بر مسلمانان معامله تنگ تر افتد مصهر ع
 بید بر سر بیان خویش میگذرم متبنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعت ید المرسلین علیه
 علی آلاء الصلوات و التسلیمات فقیه بقرچی انجام داده بود و خواست که از آمدن خود ایشان را
 اطلاع ندید و بعضی سخنان نافعه ننویسد و از محبت غریزی که بواسطه مناسبت فطریست
 خبر بخند قال علیه السلام من احب ابا خاه فلیعلم ایاه یعنی کسی که دوست دارد برادر مسلم خود را
 پس که اعلام کند او را از آن محبت و السلام علیکم و علی جمیع من اتبع الیه مکتوب
 شخصیت و مکتب ششم نیز بخان اعظم صدور یافته و بدایحی طریقه علیقه نشاند به قدس

قدس الله تعالی ابراهیم و مناسبا بنظر قری بطریق اصحاب کرام علی صاحبهم و علیهم الصلوٰۃ و السلام
و بیان افضلیت اصحاب کرام بر دیگران اگرچه و بیس قری باشد یا عمر وانی الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفیٰ طریق حضرت خواجه کان قدس الله تعالی سر برهم یعنی بر اندراج نهایت قدس
است حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سر برهم و نهاده اند که ما نهایت را در بدایت و هیچ یک
و بنظر قری بعد بنظر قری اصحاب کرام است رضی الله تعالی عنهم چنان بزرگواران را در اول محبت
آن سر و علیهم و علیهم الصلوٰۃ و التسلیما ان میسر شد که اولیای است را در نهایت نهایت
شماره از آن کمال و سبب بداند و حشی قاتل حضرت خضر علیه الرحمة که یک مرتبه بدو سلام خود
شرف صحبت میداد و این و آخرین علی الصلوٰۃ و التسلیما و التحیات شرف شده
بود از و بیس قری از خیر التابعین است افضل از آنچه حشی را در اول صحبت خیر النبی علیه
السلام و السلام میسر شد و بیس قری را بان خصوصیت و انتهایی سر شد ابراهیم بهترین قری
قرن اصحاب رضوان الله تعالی علیهم کلمه ثم کار دیگران را در بیس انداخت و اشارت به
بعد درجه بنود شخصی از عبد الله بن مبارک قدس سره سوال کرد ایها الفضل معاونت م عمر بن
عبد العزیز قال الغبار الذی دخل الفوس معاونت بن رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله
و سلم خیر من عمر بن عبد العزیز که امر قری بن جابر سلسله از حضرت سلسله است و در مرتبه
انظر لقیه عالی رسید بطریق در رنگ مرتبه قرن اصحاب کرام بر سر قری و بیس قری است
که از کمال فضل را آغاز شرفی از انجبار از زانی دارند اطلاع بعضی کمال ایشان و غیر
راستند در نهایت ایشان غرق نهایت و دیگران خواهد بود به هر چه قری بیس کنی که بیست
من بهار در مصر عمر سالی که کر سن از بهار شش بهار است. انک فضل الله تعالی
بنار و الله و الفضل العظیم حضرت خواجه نقشبند میسر شد که افضلیت بنیم جلال الله
را یک من محی مولد الاکابر و تابعی آثار هم بر مته العینی الفرسه علیه السلام و السلام
افضلها و من التحیات اهلها مکتوب است حضرت و متفق به خان خانان صد
یا نشه و سفارش محتاجی تمیذنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعت سید المرسلین علیه

اول الصلوات والتسلیات طاهر و باطن و بر حرم الله علیه و آله قال مناد و امرهم فی اختیار بر آن آوردند
که بر تصدیق ایشان خبرات نباید اول اخبار رفع مطهه از راست بلکه حصول سعادت و اخلاص و امان
ثانی ایستاد احتیاج محتاجی است که بفضیلت و صلاح متحسسه است و بمعرفت و شهود متعین از
روی نسب کریم است و از روی حبش یف من و مادر اخبار حق نوعی از امر است اگر چه بحسب
شدت و ضعف متفاوت باشد فی سعادته مندی می باید که این مراتب را در رنگ عمل
بیا شاند و بل من مندی گوید تلونیات احوال از لوازم صفت اسکان است جماعه که به تکمیل رسید
اند نیز از تلویح سرشته اند بچاره ممکن گاهی مغلوب سلطان صفات جلالیه است و گاهی محکوم صفات
جہالیه است و وقتی محض است و وقتی بسط و بسط و هر دو را احکام جلاله است و در آن بود
و روز انیت قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقیلها کیف ایشار و السلام مکتوب
شخصت و هفتم نیز به خان خانان صدور یافته در بیان که تواضع از ارباب غنای می زیبد و
استغنا از ارباب فقر و کمینا فلک فیما صنع الله مخدوم است من آنچه شرط طماع است با تومی
گویم و تواضع از غنم پندگی خواهد ملال و تواضع از ارباب غنا زیاده است غنا از اهل فقر لان
المعاجنه بالاضداد و در کتاب ثلثه ثلثه غنا می سفهم و فتنه هر چند مقصود شما تواضع
بود مثلاً و مکتوب اخیر بطور بود بعد الحمد و الصلوة نموده می آید این عبارت را نیکت یا باید
که در کجا باید نوشت آری خدمت فقر ارباب کرده اند ما را عارینا آداب خدمت هم ضرورت
ماثره بر آن مترتب شود و بدو تهازل و القاد و بل القیاس است و علیه علی الاصلوات و تسبیح
انها و اکملها از تکلف بری اند ما التکلیف مع التکلیف و بعد مقدمه حضرت خواجه نقشبند راقده
الله تعالی سره شخصی گفت که متکبر است و منورند که گنیم از کبر بای اوست و انما یفیه اولی
خوارانه انکار مذرب اشعث مدفوع بالادب و اوقسم علی الله لا یزله حدیث نبوی است علیه الصلوة
و السلام اند که پیش تو گفتم غم دل ترسیم که دل آزرده شوی و نه منسوب به یار است
محبان عزیزی و مخلصان صمیمی است و باید که ملاحظه نفس امر داشته باشد و بنمای هر چه رسانند
از نفس الامر رسانند و هر گاه کسی که بدین صلاحتنما را بدید که منظور دارند در مصداق

۴
کتابخانه جامع امام خمینی
تهران - ده کدکات مجتمع
پشت دراز کتب خطی

خود را که آن خیانت محض است بعضی از منافقان نیز از علل غایب این سفر خود را در عالم سبب محبت
 و مخلصان شاکه کنند تصدیق از این طرف ندانند چه این مقدمات تمام انداخته باشند که گویند
 شما بیا این جهان با کفایت کنند مقصود از شماست نفسی اطلاق عجیب مکنونه است و ظهور زایل
 محض و لیکن بدانند که انهار انقسم سخنان نه از روی آزار است بلکه از روی نیک خواهی و دل
 سوز نیست یقین تصور نمایند خواهی که صدیق اگر یک روز غیبت می آمدند تمایل که فقیر خود را به حال
 بشمار میرساند و او را نشان راه برسد ملاقاتی شد و بعد و نخواهند داشت این فیما بین الله سبحانه
 مکتوب شخصیت و نه هم نریز به خانانان صد و ریاضه در میان تو اضع که موجب لغت
 و این است و در میان آنکه بجالت و ابست متابعت اهل سنت و جماعت است که فوق اینها
 الحمد لله و الصلوة والسلام علی رسول الله التفات نامه اگر می که بر صحیح بخاری مولانا تصدیق
 ارسال داشته بودند و وصول یافت کرم فرمودند که اتم الله سبحانه عنایه الیها چون رعایت آن
 قدر نمودند و تواضع سخن را نه اندامید است که حکامین تواضع الله رفیع الله این منزل است
 رفعت دینی و دنیوی گرد و بلکه گشت بشری لکم چون الفاظ انابت و رجوع در میان آورده
 اند چنان تصور فرمایند که این انابت بر دست درویشی از درویشان واقع شده است متر
 نتایج و ثمره آن باشند اما حقوق آری باید که همه اهل کسب و کارند از وصایا و نصایح چه نویسد و از علوم
 و معارف چه و انساید که علم را بجهت دین و صوفیه محققین شکر الله تعالی سعید هم سبط و تفصیل
 سخن تفصیل جایز نیست نه اند و باره از رسوبات این کم بضاعت را نیز ظاهر بعضی از اربابان سجد
 شماره ده اند نیز بشرعین گذشته باشد باجماع طوایف النجات متابعت اهل سنت و الجماعة کفر هم الله سبحانه
 فی الاقوال و الافعال فی الاصول غنی الفروع فانه هم الفقه الشافعی و ماسوی هم من الفرق
 هم فی عرض الزوال و شرف الهلاک علی الیوم اجد و لم یجد لانی الله فیله کل احد و لا یفیع الیهم
 بهنما قبل ان یهینها الموت سیادت مانی سید الیهم از قدیم چون انتسابی آن است
 علیه را در و در سلک دعا گوینان بنفیس هم است بر فتنه کرم لا ارم هم است از تنگی می فرمایند که از آن
 فقر و بری با اهل و عیال خود بفرانغ خالی گردانند و بدعای سلامتی دارین ایشان مشغول

باشد و السلام مکتوب بهفتاد و نه خان خانان صدور یافته و بیان انکاد می رسانید
 و بسبب بعد اوست همچنانکه همین جلالیت او بهشت اوست و اینها که بندگانند
 علی بابا و انشعاع المصطفوی علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التمجید جمیع العباد کمال است
 را همچنانکه جلالیت است و قرب و تکریم و تفضیل است بسبب و تعالی و تجلیل نیز همان جلالیت
 قرب بواسطه اتمیت مراتب اوست و قابلیت ظهور جمیع اسماء و صفات بلکه تجلیات ذرات
 از غیر حدین قدسی لایسمی ارضی و لاسمای و لکن بسبب قلب محمد المومن رمزی ازین جلالیت
 و بعد اولیت احتیاج اوست بهجری انجریات عالم جاویده و کرامت خلقی که
 فاعلا و خیرین بواسطه این احتیاج او را جمیع شایگان قاری هست که سبب و تفصیل
 او گشته است ۱ اخیرت او گشته است محو و از مقام محرمی و گریه کرد و باز سکین برین سفر
 نیست از وی هیچکس نمی تواند پس بهترین همه موجودات انسان بود بدترین هم او و گمان
 منه محمد حبیب العالمین علیه السلام و التبیان و التبیان و ابوبهل اللعین و رب السموات
 و الارضین پس انبارت از گرفتاری همه غبات میسر نشود و گرفتاری یکی که فخر و شرفی نیز حاصل نماید
 خرابی و خرابی است لیکن مقتضای ملاحظه هر یک که در کانی چند روز و بار و فوق اتباع صاحب
 شریعت علیه السلام و الصلوٰۃ و التبیان باید بسبب و که شدگاری از عذاب اخروی و فوتمات است
 و البته سعادت این اتباع است پس در اموال نامیده انعام سائر از زکوة و محاصره باید شود و
 از او سیده عدم گرفتاری با اموال و انعام باید ساخت و در طعومات و ملبوسات لذت و
 نفیض نفس منطو نباید داشت بلکه و الطعمه انشعاع غیر حصول قوت بر ادوات نیمی دیگر
 نماید که و جانه نفیس حکم کریمه خداوند عز و جل می داند که صلوٰۃ بنیت تزیین امور باید
 و شوب بنیت دیگر نباید ساخت و اگر حقیقت بنیت میسر نشود خود را به تکلف برین بنیت
 آورد فان لم تکنوا افلاکوا و دایم حق سبحان و تعالی و متضرع با او که حقیقت نیست و بیشتر
 و از تکلف و پیرایه میگوید که هر یک که در حق سبحان و تعالی ساخته است قطره بارانی را علی بنی
 و جمیع امور مقتضای فتوی علماء دین و اگر راه غریبت اختیار نموده اند و از فرصت اشتیاق

زندگانی باید کرد و وسیله نجات باطنی باید داشت تا بفعل ^{بشیر} بعد از آن شکر تو را هم میگویند
 نهفتاد و یکم بهیزاد اربابین خانخاندان صد و یافته در بیان آنکه شکر نعم بر نعم علی حبیب
 و حصول شکر باینکه شکر نیست الا غیر که الله سبحانه و تعالی شکر نعم بر نعم علی واجب است عقلاً
 و شرعاً و معلوم است که وجوب شکر با اندازه وصول نعمت است پس هر چند وصول نعمت است
 وجوبش کمزیر از حد پس بر اعتبار علی تفاوت در جاهتم نسبت به فقر اضعاف مضاعف شکر تو را
 آنکه بعد از فقر اولین است پیش از اغنیاء به پانصد سال در بهشت خویش درآمد و شکر نعم تو را
 اولاً بتصحیح عقاید است بمقتضای ارای فرقه ناجیه که اهل سعادت اند و ثانیاً باینکه آنکه
 شرعی عملیه است بروفق ارای مجتهدین بنیفر و علیّه ثانیاً بتصفیه و تزکیه است بر طبق سلوک صوفی
 علیه بنیفر قدسینه و وجوب این رکن اخیر استحضاری است بخلاف رکنین سابقه چهل سلام
 مرلوب باین دو رکن است و کمال سلام منوط بآن یک رکن عملی که در مخالفان این رکن
 نفع است اگر چه از جنس ریاضات شاقه و مجاهدات شدید باشد داخل معصیت است و منافقانی
 و ناسپاسی نعم جل سلطان بهر همه هند و فلاسفه یونان در ریاضات و مجاهدات خود را
 سعادت ندانسته اند اما آن ریاضات چون بروفق شریع انبیا صلوات الله تعالی و سیدنا
 علی امجمع عموماً و علی انضام خصوم و واقع نشود اندر و داند و از نجات انزوی بی نصیبی باینکه
 سیدنا و مولانا و شفیع فلو بنی و طیب قلوبنا محمد رسول الله تعالی علیه علی السلام و ستا بقدر خطا
 الازیدین المبدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مکتوب نهفتاد و دوم به خواج
 جهان صد و یافته در بیان آنکه جمیع ساختن دین با دنیا و شوار است پس طالع آخرت را
 از ترک دنیا جاره نه باشد و اگر ترک حقیقی میسر نشود از ترک حکمی جاره نه و ایناسب و پاک سنگ
 الله سبحانه و عاقلک ما حسن الدین و الدنیا لواء جمع ساختن دین و دنیا را از قبیل جمع
 اضداد است پس طالع آخرت از ترک دنیا لا بد و چون دین آوان حقیقت ترک آن میسر
 نیست بلکه تعصیب است بصورت به ترک حکمی باید قرار داد و ترک حکمی عبارت از آنست که از امور غیر
 به مقتضای حکم شریعت غرض محکوم باید شد و در طعام و مشرب و مسکن حد و شرعیه را

رعایت باید نمود و تهاورات از آن حدود تجاوز نباید کرد و در اسوال نامیده انعام ساعیه که گفته اند منصرفه او باید کرد
و چون تقبی با حکام شرعی پیشتر از حضرت دنیا بجای حاصل گشت و باختره جمیع شد و اگر انقیصا ترک نکرد
هم می نشود و از سبخت خارج است حکم سائق دارد که صورت ایمان در آخرت سودمندش شود و اگر با گشت
نیجه او عصمت و مال و موال دنیوی است **نقطه** من اینچه شرط بلاغت باتومی گویم تو خواه از پنجم
پند گیر خواه ملال + تامل مال صاحب دولت باشد که باین ملطاف دنیاوی و باین خدمت خوشم و باین
طعامهای لذیذ و جرب و باین لباسها فاخره و بر شوق کمال حق را بسمع قبول استماع نماید **ع**
گوشش از راه و گر آن شده است بشنود ناله و فغان مراد و قضا الله سبحانه و اما که بتابعیت
الشریعت المصطفویه علی صاحبها الصلوٰه و السلام و التیمه بقیة المراد میان شیخ زکریا که سابق
کردی بود و در عالم فاضل است بشومی اعمال بدعتیت که بزدان مجبوس است بواسطه
ضعف پیری و ضیق معیشت و تمادی مدت حبس بوده آمده است بفقیر نوشته بود که در عسکر
آمده امی در مخلص با نمایندگرت مسافت راه مانع آمد چون انوی خواجیه محمد صادق بخدمت
ایشان میرفتند بضرورت بچند کلمه مقصد و گشت امید است که توجیه عالی درباره آن ضعیف
مرعی خواهند داشت که عالم است و پیر و السلام و الا آخر **مکتوب مهتاد و سوم**
به قلیچ الله بن قلیچان صدور یافته در دست دنیا و انبای آن و در مکتوبش تحصیل علوم غیر
نافع و در اعتبار افضول سیاحت و تجولین بر خیرات و اعمال صالحه علی الخصوص در زمان غلو
جوانی و مایناسن لک حق سبحانه تعالی جاده شریعت سینه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰه و السلام
و التیمات الابدیه السردیه استقامت ازانی فریادای فرزند دنیا عمل از انبایش و ابتلا
ظاهر و با انواع مخرجات موه و فرزند گردانیده است صورت او را بحال خط و زلف و خد
موه و در سرب ساخته اند و نمودن شیرینیت و بطراوت و نصارت تمییز است لیکن فی الحقیقت
جیفه ایست عطر اندوده و زینت ایست پراز ذناب و دوده سرب ایست آب نما و شکر است زهر آسا
بالمن او سرخواب و ابرویست معالما و با بنای خود باین همه گفتگی از هر چه گوی بدتر
ز نفیته او دیوانه و سحر است گرفتار و مجنون و مخدوع است هر که بظاهر و مفتون گشت

پنج خسارت ابدی متهم شده و هر که جلالت و طراوت نظر کردند است سردی نصیب او و اگر سرور
 کائنات حبیب رب العالمین علیه علی آله الصلوٰه والسلام فرموده است **بالدنيا والآخرة**
الاضربان ان ضیبت احدیها سقطت الاخری پس هر که دنیا را راضی ساخت آخرت از وی
 در سقط است پس ناچار از آخرت بی نصیب آید **اعاذنا الله سبحانه وایا کم من معبها و محبت لها ای**
فرزند من میدانی که دنیا چیست آنچه ترا از حق سبحانه باز دارد پس از زن و فرزند مال و
 جاه و ریاست و مهر و لعب و اشتغال بالا یعنی همه داخل دنیا است علمی که با آخرت کاری ندارد
 هم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم و منطق و هندسه و حساب و امثال آنها از علوم لاطاعی و کجای
 فلاسفه از اهل نجات می بودند قال علیه الصلوٰه والسلام علامتنا عارضه تعالی عن العبد **فلا**
بالاعینه هر چه عشق خدای حسن است اگر شکر خورده بود جان کندن است و اگر گفتم
 اند که علم نجوم از برای معرفت اوقات صلوٰه در کار است نه یا یعنی است که معرفت اوقات بی معرفت
 نجوم حاصل نمیشد بلکه یا یعنی است که علم نجوم یکی از طرق معرفت اوقات است بسیاری از مردم
 هستند که از علم نجوم خبر ندارند و اوقات صلوٰه را به از عالمان نجوم می شناسند قریب این
 سخن است و چنانکه در تحصیل علم منطق و حساب و مانند اینها که فی الجمله بعضی علوم شرعی
 در کار اند گفته اند باجمعه بعد از غلات بسیار وجه جواز از برای اشتغال باین علوم پیدا میشود
 اما اگر مقصود از اینها غیر از معرفت احکام شرعی و تقویٰ اوله کلامیه امری دیگر نباشد و الا لا يجوز
 اصلا انصاف باید کرد و انتخاب امری که مستلزم قوت امور واجب باشد از حد اباحت می
 برآید یا نه شک نیست که اشتغال باین علوم نفوت اشتغال معلوم شرعی ضرورت ای
 فرزند حق سبحانه و تعالی از حال غنایت خویش نژاد این جوانی توفیق توبه کرات
 فرموده بود و بدو ولت یکی از رویشان سلسله علیه نقشبندیه قدس الله تعالی سر برهم
 انابت داده و نیز نام از دست نفس و شیطان ترانبات بر آن توبه میسر شده باشد یا نه
 استقامت شکل مینماید و هم عفتوان جوانی است و حساب نبوی همه میسر و بغیر از قرنا
 بی مناسب و ناملازم همه اندر زمین توفیق است که توفیق و خانه رنگین است ای فرزند

کمالیت که از فضول مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت الکفا باید کرد این
 بنیت جمعیت از برای کوفت طغایف بندگان است مقصود از خوراک قوت بر ادای طاعات است
 و از پوشاک شحوت و دفع حر و بر دوشی بذر القیاس سایر المباحات الضروریه کما یقرب الیه
 قدر کس الله تعالی اگر هم عمل بعزیمت اختیار کرده اند و از خصلت مباحات اجتناب فرموده اند
 از جو غایم الکفاست بقدر ضرورت و اگر اندولت میسر نشود باز دایره مباحات بیرون نمایند
 و مجربات و ششبهات نباید رفت تنغات با سوء مباحات برو جاتم و اکل حی سجان از کمال کرم
 تجویز فرموده است و دایره این تنغات را بر وسیع ساخته قطع نظر ازین تنغات که ام عیش را
 است که مولای این کس از کردار این شخص راضی باشد و که ام حجاب را است که سید او از
 اعمال او در سخط باشد رضا الله تعالی فی الجنة خیر من الجنة و سخط الله تعالی فی النار شر من النار
 این کس بنده است محکوم بحکم مولی او را پس خود ساخته اند و در هر چه افتاده و نگذاشته اند
 باید کرد و عقل و دراندیش را کار باید فرمود و فراغ از زنداست و خسارت هیچ بدست نخواهد آمد
 وقت کار موسوم جوانیت جو انداخت که این وقت را از دست ندهد و فرصت غنیمت شود
 بیکم که در امانان بری نگذارند و اگر گذارند جمعیت میسر نشود و اگر میسر شود بهنگام ضعف و سستی
 کاری تواند کرد حال آنکه سیاب جمعیت همه میسر است و وجود والدین هم از جهات نعمات حق است
 سجان که نعم معیشت این کس بر سر نهان است و موسوم فرصت است و زمان قوت و استقامت
 بیکم عذر امر و فریب فرا باید انداخت و زحمت تبسلیف باید کشید قال علیه الصلوة و السلام ملک
 المسعودی آری اگر بهجات دنیای دنی را بر فردا اندازند و امروز با اعمال آخرت پردازند پس
 است چنانکه عسل این سبب است و زیوت عنفوان جوانی که استیلا دشمنان دین است از نفس
 و شیطان اندک عمل را نقد اعتبار است که در وقت عدم استیلا آنها انصاف مضاعف
 از اعتبار نیست در توره سپاهی گری سپاهیان کار گزار و وقت استیلا را عمل اعتبار
 بیشتر است اندک تردد هم اعتبار می کرد نمایان میشود و در وقت اسیر شدن اعدا و قیام قناری
 ماندای فرزند مقصود از خلقت انسانی که خلاصه موجودات است نه لهو و لعب و خوردن و خفتن است

این کس بنده است محکوم بحکم مولی او را پس خود ساخته اند و در هر چه افتاده و نگذاشته اند

مقتضای زوی ادا می و طایف بندگیست و ذل و انکسار و عجز و افتقار و دوام التماس و تضرع بجناب پر
خداوندی جل سلطان عباداتی که شرع محمد علیه الصلوٰۃ والسلام آن مطلق است و مقتضای ادا
آن ستاف و مصالح عبادت و عجب تقدس خداوندی خوشتر از هیچ از آن عاید می شود بجان
ممنون گشته می باید و اگر دو به انقیاد تمام در مثال او امر و انتها از مناسی باید که نشود حق سبحانه و
عنا و طلق عباد را و امر و نواهی سر از ساخته است اما محتاجان را شکر این نعمت بر وجهی که باید کرد
و منیت داری تمام در مثال احکام باید که شیدای فرزند سید اند که اگر از انبای دنیا که بشوکت و جاه
صوری متحقق است اگر از متعلقان زیر دست خود را بخدمت می سر فرزند سازد و در آن خدمت نفسی
با منزه نماید است این زیر دست حکم او را چه ملاغز می رسد و رسیدند که شخصی عظیم القدر انچه است را
فرموده است به منوره تمام بجا باید آورد و چه بلاست عظمت خداوندی چنانکه عظمت این شخص
هم در نظر کثیری آید که در مثال احکام خداوندی جل عظمتی که کوشش مردم باید کرد و از خواب
خوگوشش خود را باید بیدار آورد و عدم مثال او امر الهی جل سلطان از در چرخانیست یا آنکه اخبارات
شعوبه را در رفع میدانند و باور نمی کنند یا عظمت امر تعالی و تقدس و در نظر حقیر از عظمت انبیا و
می آید شاعت این امر را باید ملاحظه نمود ای فرزند شخصی که کذب او را بارها تجربه کرده اند بگو
که خدا با سبیل تمام بر همان قوم شب خون خواهند ریخت حق را از ان قوم از بی محافط خود
می شود و فک و دفع آن بلیه بدینا بیند با وجود میدانند که آن خبر کذب است هم پس این سبک بیند
که هر محصل تو هم خطر تر از عقلا اخر از لازم است خبر صادق علیه الصلوٰۃ والسلام بسیار اعتبار
تمام از عذاب اخروی خبر دار ساخته است هیچ متاثر نمی شوند اگر متاثر شوند فک و دفع آن بکنند
و حال آنکه علاج دفع آن را خبر صادق علیه الصلوٰۃ و التحیه معلوم کرده اند پس چنانست
که خبر خبر صادق در رنگ خبر دروغ گو اعتبار ندارد صورت اسلام نجاستی بخشد یقین می
باید حاصل کرد یقین کجاست که یقین هم نیست بلکه هم نیست چه عقلا و خطرا و هم را نیز اعتبار
می نهند و همچنین حقیقتی در کلام مجید خود میفرماید قل الله لا اله الا هو اعلمون با وجود
این اعمال قبیحه بوقوع می آید اگر بدانند که شخص حقیری را اعمال اینها مطلع است هرگز عمل

شنیخ در نظر او نمی گشتند بر حال دنیا از دولت مالی نیست جز حق را سحانه باور نمی گشتند یا اطلاع نمی یافتند
 تعالی را اعتبار نمی دهند بل بن تقسیم کردار از ایمان است یا از کفر پس بر یقین زندانم است که از سبب
 ایمان بکنند قال علیه الصلوة والسلام جید و ایاکم بقول لا اله الا الله و از نام رضیات حق سبحا
 تو بر نصوح از سر عاده نماید از امور یکدیگر فرموده است و محرم ساخته مجتنب باشند پنج وقت نماز
 به جماعت گردانند اگر قیام لیل و تنهار از تهجد پیشه شود و زی سعاد و اوار زکوة مال نیز از حله ارکان
 اسلام است از البتة او کند طریقی که ادای آن اسهل باشد آنست که از مال خود آنچه حق فقر است
 جلد سازد و بر بنیت زکوة بگذارد و در تمام سال مصارف زکوة خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه بجهت
 نیت ادای زکوة لازم نیست و فعیه جلد کردن کفایت کند معلوم است که در تمام چه قدر خرج
 میکند به فقر و استخوان ماهیون بنیت زکوة نیست محسوب نشود و در صورت موقوفه که در آن
 فقه او شود و هم از خرج بی تقریب خلاصی است و اگر بالفرض بقدر رسال خرج فقرانه شود
 و بقیه بماند از ایمان طوطی جلد از مال خود بگذارد در هر سال همین قسم عمل بکارد و چون مال
 جلد میشود اگر روز توفیق ادای آن روزی نشد شاید که فردا موقوف سازد ازای فرزند چون فقر
 بالذات بغیر است و در امتثال احکام الهی جل سلطان سرکش بضرورت سخن بصرفه گفته میشود
 و الا اسوال املاک همه رزق است بجا ناین کس چه مجال است که از آن کشاید باید که نسبت تمام
 او کند و همچنین در سایر عبادات خود را بهیچ وجه معاف نذر و در ادای عبادت سعی بلیغ نمایند
 باید داشت و کوشش باید نمود که حق بچکس فردی نماند اینجا ادای آن حق آنست که بکمال
 و تعلق هم رفع میشود در آخرت کار شکل است علاج پذیر نیست احکام شرعی از علماء آخرت باید
 استفسار نمود سخن ایشان را تاثیر می هست شاید بکرت انقاس ایشان بعمل آن موقوف شود
 از علماء دنیا که علم را وسیله مال مجاه ساخته اند و باید بود که اگر علماء رتقی پیدا نشود و ضرورت
 بقدر ضرورت بایشان باید در لخت انجام میان حاجی محمد آثره از علماء دینداران و شیخ
 آثره خود آشنای شما اند غرض این بر دوغریان در آن نواحی مفتی اند و تقییر
 مسائل شرعی بایشان رجوع نمودن آنست است ایفرزند نافق را به انبار دنیا

مناسب است که از یک و بد ایشان سخن کنم نصایح شرعی در نیاب بر وجهی اتم و اکمل وارد شد
 اند فلشما بحمد الباقه اما فقر زنجون از راه انابت به فقر رجوع آورده بود و دل باطل
 آن مناسب است و اکثر اوقات توجه بحال فقر زنده میبود و همان توجه باعث این گفتگو شده است
 میدانم که اکثر این نصایح و مسامک بگوشش فقر زنده ریده باشند اما مقصود عمل است نه مجرد
 علم بیماری که علم بداری مرض خود دارد اما آن دار و دار خود صحت نمی یابد علم بداری و فایده نفع
 کس را این همه ابرام و مبالغه برای عمل است علم خود حجت را درستی سازد قال علیه الصلوة
 والسلام ان الله الناس عذابا یوم القيمة عالم البقیة الله بعد ان فقر زنده اند که انابت
 بواسطه قنص صحت ارباب جمعیت اگر چه زنده باشند اما از فاست جوهر است و فقر زنده
 خیر سید عالم است که بی سبب است که آن انابت و آخر بتوفیق مضیات خویش مرفق
 گرداند و از اهل نجات سازد و بهر حال رشته محبت اینطایفه را از دست نهد و التماس فقر
 بانی قوم شعار خود سازد و منتظر باشد که حق سبحانه و تعالی بتوسل محبت اینطایفه محبت خود نسبت
 و تمام بجانب خود کند و ازین بخشها با کمال خلاص سازد و مقنومی عشق آن شعلست
 که چون بر فروخت + هر چه بدمشوق باقی جمله سوخت + تنج لا وقتل عریق بزند +
 در نگز ان پس که بعد لاچاند + ما لا اله الا الله باقی جمله رفت + شاد باش ای عشق شرک
 سوز رفت + مکتوب هفتاد و چهارم به میزاید مع الزمان صد و یافته در تحریر
 بر محبت فقر و توجه بد ایشان و النصیح با تباع صاحب الشریعت علیه الصلوة
 والسلام را سده شریفه و مفاد و طایفه در و یافت حمد الله سبحانه که از فحشای آن
 محبت فقر و توجه بد ایشان مفهوم گشت که سرایه سعادت است لا اله الا الله جل جلاله
 و هم قوم الاشیقی علیه السلام و کان رسول الله علیه السلام فی شانهم رب اشعث مدفوع
 بصعایک المهاجرین و قال علیه الصلوة والسلام فی شانهم رب اشعث مدفوع
 بالا بواب لواقسم علی الله لا یبره سعادت آثار فقره و صحیفه که در لاج یافته بود
 که خدایونش آتین این کیفیت که مخصوص محضرت واجب الوجود است جل سلطانه ع

صحت
 باطنی و عقلی
 ۱۱۰

مکول لا یقدر علی شئی را چه رسد که بوجاز وجه بخداوند جل سلطانیه مشارکت جوید و در راه
خداوندی بود علی الخصوص در فشار اخروی که الکیته و ملکیت چه بطریق حقیقت وجه بطریق سبیل
مخصوص حضرت الکیتم الدین است حضرت می سجانه و تعاکر روز قیامت ندارد
که لمن الملک الیوم و خود جواب آن فرماید الله الواحد القهار عباد و آن روز غیر از
بهول و دهرت متحقق نیست و حضرت و فرست متصوره الله تعالی در قرآن مجید ازشت
آن روز و از غایت اضطراب خلائق خبر میدهد حیث قال تبارک و تعالی و لک الساعة
شیء عظیم یوم تزلزل کل مرصعة عما آتت صفت و تفتح کل ذات حیل
تخلفا و کذا الناس سکر و ما هم یسکری و لکن عذاب الله شدید
۵ در آن روز که فعل پسند قول + الوالغرم اول یزد و بهول + بجایکه دهرت بزرگ
تو غدر گشته چه داری بیا + بقیة النصیح اتباع صاحب الشریعت علیه الصلوة و السلام
و التحیة لازم فان النجات بدونها محال و عدم التفات الی رخاوت الدنیا و عدم الاعتناء
بوجودها و عدمها فان الدنیا سبغوضیه الله سبحانه لیس لها قد غدره تعالی فیغنی عن الیوم
عدمها خیر من وجودها عند العباد و قصه عدم و فاسها و غشیز و الیها مشهوره پیش مشهوره
فاتحها و بانیاها الذین مضوا من قبل و تقنا الله سبحانه و الیاکم متابعه سید المرسلین
علیه علی الآ الصلوة و السلام مکتوب مقتدا و پیغمبر یزید علی الزمان صدر
یافته در توضیح متابعت سید کونین علیه علی الآ الصلوة و السلام اولاً تصحیح عقائد و ثانیاً
بدانستن احکام ضروریة فقد و بیان آنکه از حق سجانه و تعاکر بوسیله یابی و سیاه و ارتعاش
می یابد تلخیص سبک الله سبحانه و عافاکم فقد سعادت دارین منوط متابعه سید کونین است
علیه علی الآ الصلوة و التسلیمات تنها و اکملها بنحیکه علماء اهل سنت شکر الله سبحانه
بیان فرموده اند و الا تصحیح عقاید مقتضای ارای صائبه این بزرگواران باید که در ثانیاً
علم حلال حرام و فرض و واجب سنت و مندوب مباح و مشتبیه حاصل یابد مودود
عمل مقتضای انعمیم نیز که است بعد از حصول این دو جنح اعتقادی و عملی اگر

السعادت انلی مدفر بایطین ان عالم قدس میسر آید و بدو نهما حظا نصفا و دنیا می دینی که راستی آن
 نمی کند که آنرا از طلب شمرند و حصول مال و جاه او را از مقاصد کار نماند بنبذ محبت باید بود و از حق
 سبحانه و تعالی بپوسید یا بی وسایل و افعالی باید طلبید و مصرعه کار نیست غیر این همه هیچ
 چون التفات ننموده و محبتی خواسته اند بشری که سالما و غائما را محبت خواهند نمود اما یک
 شرط را می درند و آن وحدت قبله توحید است قبله توحید متعدد ساختن خود را در تقسّم
 انداختن است مثل شهوت است هر که یکجا بپای و هر که همه جا هیچ صاحب حضرت حق سبحانه و تعالی
 بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰه والسلام و الخیرة استقامت کرامت
 فرماید و السلام علی من اتبع الهدی و التزم سابعه المصطفیٰ علیه علی آله الصلوٰه و التحیات
 مکتوب هفتاد و ششم به قلیچ خان صدور یافته در بیان آنکه ترقی و سبب توجع
 و تقوی است و در ترحیص بزرگ فصول سباحتا اگر سیر نشود اجتناب از محرمات اخته و این
 فصول مباحات را تنگ تر باید گرفت و در بیان آنکه اجتناب از محرمات نیز دو قسم است محرمات
 سبحانه و محرمات صلاحتکم و صلاحتکم محرمات سید البشر المنقذ عن ذریع البصر علیه علی الرحمن الصلوٰه
 اکملها و من التسلیمات اکملها ملاک دیگر الوع و فضیلت انسان بر ملک ازین جزو متحقق است و در
 مدارج ترقی و در جزو امثال الدار و انبیا از نواهی و معظم ترین این دو چیز و اخیر است که معبر الوع
 و تقوی است ذکر اجل عند رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بعباده و اجتهاد و ذکر
 بر تعاد فقال النبی صلی الله علیه و سلم لا تعدل بالرعیت یعنی الوع و قال ایضا علیه من الصلوٰه
 انبیا و من التسلیمات اکملها ملاک دیگر الوع و فضیلت انسان بر ملک ازین جزو متحقق است و در
 مدارج ترقی و در جزو امثال الدار و انبیا از نواهی و معظم ترین این دو چیز و اخیر است که معبر الوع
 است پس رعایت جزو درع و تقوی از این هم مهم است سلام آمد و از اندر دیات دین رعایت
 این جزو که مدار آن بر اجتناب از محرمات است و در وجه کمال وقتی میسر شود که از فصول سباحت
 اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از سباحتات که تها کرده شود زیرا که اگر عار عنان و ارتکاب
 سباحتات با مومنین و مشبه بهم میسر سازد و مشبه بهم نزدیک است من حام حول الحمی و مشک

سباحتات
 سباحتات
 سباحتات

ان یقیم قیاس بر حصول کمال روح و تنوی کشف از سیاحت بقدر ضرورت لابد و ان هم
 مشروط بر نیت ادا و طاعت بندگی و الا آنقدر هم وبال است و قیاس آن نیز حکم کثیر دارد و
 چون اجتناب از فضول مباینا با تکلیف هر دو قیاسات خصوصاً در وقت بسیار عزیز الوجود است چنانچه
 از تحرکات لازم ساخته میماند اگر چه از کتاب فضول سیاحت را رنگ تر باید ساخت و در
 ارتکاب همواره نادم و مستغفری باید بود و در سیر از برای دخول عوالمی محرمات در آنست
 حتی سحابة یمنی مستغرق باشد ازین ندامت و مستغفار و التجا و تضرع تحویل کار آن اجتناب
 بکنند که فضول سیاحت تعلق داشت و از وقت آن مصون و محفوظ و از غریزی سینه
 انحرار العاصیین حسب الی من صولته لطیفین اجتناب از محرمات نیز و قسم است قسمی
 است که حقوق الله سبحانه تعلق دارد و قسمی است که حقوق عباد تعلق است و رعایت
 قسم ثانی هم تر است حتی سحابة یمنی مطلق است ارحم الراحمین و عباد و قرا و محتاجان
 و بالذات نبیل و لیکم ان قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من کانت له مظنة
 الاخیر من عرفة و شئ فی حلاله الیوم قبل ان لا یكون ینازل اولاد و حاکمان کان العمل صالحا لحد
 بقدر مظنة ان لم یکن احسن خد من سیات صاحب محل علیه قال ایضا صلی الله علیه
 علیه و آله و سلم ان المؤمن المفسد فی الناس لا یرحم له الامتاع فقال صلی الله
 تعالی علیه و آله و سلم ان المؤمن من اشی من یاتی یوم القيمة بصلوة و صیام و زکوة و
 یاتی قد شتم بادر و خد و اکل مال بادر و سفک دم بادر و ضرب بادر فیعطی بادر من سنانة
 بادر من سنانة فان فیت حسنة قبل ان یقضی علیه خد من خطایا هم فطرح علیه
 ثم طرح فی النار صدق رسول الله صلی الله تعالی علیه علی الیوم ثم ثانیاً اظهار محمد
 و نیک گزاری ایشان میماند که در بلده معطل لا هو بوجود ایشان بسیار است از احکام
 شرعی در بطور زان و راجی پیدا کرده است و تقویت دین و ترویج ملت در آن بقدر حال
 گشته است و آن بلده نزد فقیر و محقر قطب ارشاد است نسبت بسیار بلا و پند و ستان
 خیر و بکشت آن بلد و جمیع بلاد هندستان ساریت اگر اخبار دین ترویج است و غیر

نوحی از روح متحقق است خوش بجا و تعالی مودید ناصر ایشان باد قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم لا یزال طایفه من امتی ظاهرین علی الحق لا یضرهم من خذلهم حتی یامی امر الله و هم
 علی ذلک چون ایشانرا ریشه تارتباط جوی بحضرت معرفت پناهی قبله گاهی خواجها محکم بودند
 به تسوید کلمه محکم آن نسبت جوی گشت زیاده برین طایفه است حامل رقیقه که از مردم یاب و
 صلحا است و آدمی زاده است حاجتی بجناب ایشان آورده است میدست که توجیه شریف در
 باره او معرفی فرشته را می حاجت افروخته فرمود دولت تحقیق و سعادت سیدی محصل باد
 بحضرت النبی و آله الامجاد علیهم علی آله الصلوٰة و التسلیمات مکتوب به مقام و مقام
 بجباری خان صدور یافته در بیان آنکه عبادت خدای بیچون و بیچگونگی میسر شود و
 مایاسب فلک الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی بعد از خدای هر چه بر
 پیغمبر نیست بی دولت آنکه هیچ اختیار کرد عبادۀ خدای بیچون و بیچگونگی جل سلطان
 و قش میسر شود که از رفیت تمام ماسوی آزاد شده قبل توجیه جز ذات احدیه هیچ نماز و مصداق
 این توجیه است و انعام و ایلام و است تعالی بلکه در ابتدا حصول ای مقام ایلام مرغوب ترمی آید
 از انعام اگر چه در آخر کار به تفویض میکند و هر چه میرسد اولی و انفس میرسد عبادتی غریب
 و بهت تعلیق دارد فی الحقیقت آن عبادت عبادت خود است مقصود از آنجا نجات و سرور
 خویش است ۵ تا نوید خوشین باشد عشق گوی دروغ زن با حصول این دولت
 و البته بقدر اسطلاح است و این توجیه به محبت ذاتیه است و مقدمه ظهور ولایت خاصه
 علی صاحبها الصلوٰة و السلام و التحیة حصول این نعمت عظمی متوقف است بر کمال اتباع
 شرفیت و علیهم الصلوٰة و السلام و التحیات کما بها چه شرفیت بهر نری علیهم الصلوٰة و التسلیمات
 که از راه بنوة بروی عطا فرمودند مناسب لایت اوست چه در ولایت روحی است بجا
 با کلمه چون به نبوت فردمی آید همان نور فردمی آید و همان کمال را با توجیه خلق جمیع
 میکند و سبب حصول کمالات مقام نبوت هم همان نور است و لهذا گفته اند ولایت
 افضل است از نبوت و لاجرم شرفیت بهر چه غیر مناسب لایت او باشد و اتباع

آن شرعیست مسلم و وصول است بان ولایت و اگر سوال کشید که بعضی متابعان شرعیست آنست
 را علیه الصلوة والسلام از ولایت آنسر و نصیبی نیست بلکه بر قدم انبیاء و دیگران از ولایت ایشان
 نصیبی از وجوب گویم که شرعیست پیغمبر علیه الصلوة والسلام جامع جمیع شریع است و کتاب
 که بروی منزل شده است مثل تمام کتب سماویست پس اتباع این شرعیست گویند اتباع
 جمیع شریع است پس باز از دست خدا و خود مناسبتی به نبی از انبیاء دارد که ولایت او را
 اخذ میکند و لا یخذ و رفیه بلکه گویم که ولایت او علیه الصلوة والسلام حاوی و لا ینتاز جمیع انبیاء
 است علیه الصلوة والسلامیات کس وصول بان ولایت با وصول بخبر ولایت از اخبار
 انبیا ولایت خاصه سبب عدم الوصول الی تلك الولايت القصوى فی کمال متابعت علیه
 الصلوة والسلام و للقصود درجات فلما جرم حصل التفاوت فی درجات الولايت و لتوسیر
 کمال الاتباع لا یکن الوصول الی تلك الولايت اعتراض و قتی وارد میشود که متابعان شرعیست
 انبیا و دیگران ولایت خاصه محمدی علیه السلام و التسلیمات و التبعات حاصل میشود و لیس
 فیلسوفی که الذی انعم علینا و هدانا الی الصراط المستقیم و الدین القویم صراط مستقیم عبارت
 ازین طریق است و شرعیست پس است آنکه کون المفسدین علی صراط مستقیم و لیس انما یجوز
 است از قنای الله سبحانه و ایا کمال اتباع شرعیست علیه الصلوة والسلام مجتبه کمال اتباع و مسلم
 او لیس رضوان الله تعالی علیهم اجمعین امین حامل رقبه عاصم و لا یخدر و لا یجذبه و لا یجذبه و لا یجذبه
 محبت گشت و السلام علیکم ورحمة الله سبحانه و لکم مکتوب به قیام و شرف
 نیز بجباری خان صدر یافته در بیان معنی سفر و وطن و سیاحتی و انفسی و در بیان آنکه
 حصول این دولت و البتة اتباع صاحب شرعیست علیه السلام و التبعات و التبعات
 حق سبحانه و تعالی بر جاده شرعیست حقه علی مصدر با الصلوة والسلام و التبعات
 از زانی فرمایند چندی و زست که از سفر دلی و اگر مر اجبت واقع شده است و بوطن با لوف
 آرامی حاصل گشته حب الوطن من الایمان نقد وقت است بعد از وصول بوطن اگر
 سفر است و وطن است سفر و وطن از اصول مقرر و اکابر خاندان علیه نقشبندیه است

قدس الله تعالی اسراریم چنانچه ازین سفر درین طریق ابتدا میسر کرد و در بطریق اندراج
 انبیهات فی البدایه حاصل می شود و جمعی را از نیطایفه اگر خواهند مجدداً ملک گردانند و
 سیر بر روی می اندازند بعد از تمام آن سیر فانی و سیر الغنی که سفر در وطن عبارت از آنست آرامی میزند
 مصغر عهده اینجا دولت است کنون مالک رسد و بعداً لاریاب النعم نعيمها وصول باین نعمت
 عظمی و البسته با تباع سید اولین و آخرین است علیه علی الله من الصلوٰه افضلها ومن تحیت
 اکملها تا تمام خود را در شریعت کم ناسد و با مشال او امر و انتها از نوای تحبب که گردد بوی ازین
 دولت بشام جان او رسد با وجود نعمت شریعت اگر چه برابر سر موی باشد لاریاب الفرض احوال
 موجود دست و پا داخل استدراج است آخر او را رسد و خاند ساخت خلاصی بی اتباع محبوب رب العالمین
 علیه علی الله من الصلوٰه افضلها ومن التسلیات اکملها ممکن نیست حیوة چند روز در دنیا
 حق سبحانه باید صرف نمود و چیز دیگرانی است و کلام عیش است که مولای اینکس از کردار او را
 باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال جزوی و کلی او مطلع است و حاضر و ناظر شرم باید کرد و بالفرض
 اگر اندک شخصی از عیوب و افعال ناپسندیده ایشان اطلاع خواهد یافت و حضور او امر ناخوشایند
 بوقوع نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا باشد با وجود علم حضور حق سبحانه
 هیچ یک نمی کنند این چنانکه است حق سبحانه را بر آن شخص اعتبار نمی دهند نفوذ یافته
 سبحانه من سرور انفسا ومن سبایات اعلیٰنا بحکم حدیث جدد وایما لکم بقول لا اله الا الله
 در آیهی تجید یلایان باین قول عظیم ایشان میباید کرد و قویه و انابت حق سبحانه از جمیع افعال
 ناپسندیده و باید نمود نباید که فرصت توبه تا وقت دیگر نماند بلکه المستوفون حدیث نبوی
 است علیه علی الله الصلوٰه و التسلیات یعنی لاک گشتند سوف افضل گویندگان یعنی
 تأخیر کنندگان فرصت را غنیمت باید شمرد و در راضی حق سبحانه صرف باید نمود و توفیق
 توبه از عنایت حق سبحانه است همیشه از حق سبحانه خدایان انیمنی باشند و در ویشانی
 که قدم را بر سر و در شریعت دارند و از عالم حقیقت نیک است شما سائلان از ایشان همی باید
 طلب نمود و مددی باید جست تا عنایت حق سبحانه از در بر ایشان ظاهر شده

تمام بجانب جناب رس خود تعالی جذب نماید و مخالفت را در حق تعالی نماید تا سرسوی الهی باشد
شرعیت کشاده است محل خطر است تمام این مخالفت را باید سد و ساخت بیت محال است
سعدی که راه صفا - توان رفت جز در پی مصطفی + صلوة الله و سلامه علیه علی الاقرض
بر اهل الله خصوصاً لاسم پیری و مرشدی در میان باشد و راه افاده گشاده شده باشد نباید
کرد و آنرا ستم قائل باید انگاشت زیاده برین اطنابست اینچیز و ت بواسطه ارتباط محبت و
اخلاص و تبحر آورده امید است که موجب ملال نشود ثانیاً مصدع میگردد که ملا و شاه حسین
آدمی زاده اند و اهلان ملازمت ایشان اند امید است که داخل ملازمان خاصه گردد و مدعیان
بهمن - الاماره بخدومت آمده است اگر چه پیاده است امیدوار است که فواید و حالت خود بهره
یابد و زیاده تصدیق نداد و السلام والا کرام مکتوب و نهیم نیز بجایان
صدور یافته در بیان انگیزین شرعیت خواج مع شریع ما تقدم است و اتیان بقصد قاضی
این شرعیت اتیان است به مقتضای جمیع شریع و ما یناسب ذلک الله تعالی جواد
شرعیه مصطفوی علی صاحبها الصلوة والسلام و النجاة ثبات و استقامت ارزانی فرموده
با کلیه متوجه جناب قدس خود گردانید و بفرموده است که محمد رسول الله صلی الله تعالی
علیه و آله وسلم جامع جمیع کمالات اسمائی و صفائی است و منظم جمیع انبیاست بر سبیل
اعتدال کتابی که بر وی منزل شده است خلاصه جمیع کتب سماوی است که بسیار انبیاء و کلم
علیهم الصلوة و التسلیات منزل شد و اندوایضا شریعتی که آن سرور اعطا فرموده اند
زیده جمیع شریع ما تقدم است و اعمالی که بمقتضای این شریعت حق است منتخب از
اعمال شریع سابقه است بلکه از اعمال ملائکه نیز صلوة الله تعالی و سلامه علیه و علیهم جمیع
بعضی از ملائکه سور بر کوع اند و بعضی دیگر بر سجود و بعضی بقیام و همچنین ائم سابق بعضی
بنابر بار و مامور بودند و بعضی بگینه زبانی دیگر درین شرعیت از اعمال ائم سابقه و ملائکه
مقرر خلاصه زیده از انتخاب کرده مامور ساخته اند پس تصدیق باین شرعیت و اتیان
اعمال بمقتضای آن فی الحقیقه تصدیق است جمیع شریع و اتیان است باعمال

مقتضیات آن شرعی پس لاجرم مصداقان این شریعت خیرالامم باشند و همچنین تکذیب این شریعت
 و عدم ایمان آن مقتضای آن تکذیب است و مرجع شرعی تقدم را عدم ایمان است به
 مقتضای آنها و همچنین است انکار از آن شرعی علیه الصلوٰۃ والسلام انکار از مرجع کمالات است
 و صفاتی و تصدیق او تصدیق است بجمع آنها پس ناچار منکران سرور و مذنبان این شریعت
 بدترین ائم باشند از نجاست الاعراب اشرف و ثقات **محمد** عری کابروی هر دو درست است
 کسی که خاک در شن نیست خاک بر سر او ای محمد ذی الانعام و المنة کحسن اعتقاد و کحسان
 ایشان است باین شریعت و صاحب آن شریعت علیه الصلوٰۃ والسلام و التیحه با حسن
 وجود مشهور شده بودند و مذمت بر او ضاع نامائمه همواره دانستگیشان بوده حق سبحانه و
 تعالی از یاد بر آن عطا فرماید تا نیا آنکه حامل رتبه دعایان شیخ مصطفی از نسل فاضل خیر اند
 دین و یار بزرگان ایشان بزرگ شده آمدند و جوده معاش و وظائف بسیار داشتند
 شمار الیاذی معاشی متوجه بشکر شده است و بناد و فرائین همراه آورده اسید و است که
 تبوس ایشان جمیع پیدا کنند زیاده متصدع نشمار الیه را بصد و عظام برنجی سفار شتر
 فرمایند که کارگشود و سبب جمیع آریاب تفرقه گردد و السلام والا کرام مکتوب
هشتاد و همیز فتح الله حکیم صد و یافته در بیان آنکه فرقه ناجیه از هفتاد و سه
 فرقه اهل سنت و جماعه اند و در نکویش فرق مبتدعه و مائنا ذلک حق سبحانه و تعالی
 بر جاود شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التیحه استقامت ازانی فرمایند
 مصهر عه کالیت خیر این همه سیج + هر فرقه از هفتاد و سه گروه مدعی اتباع شریعت است
 و جازم نجات خود کل حزب بالذیمن و چون نقد وقت شاست اما لیسکه پیغمبر صادق
 علیه من الصلوات انصافها و من التسلیمات کلمات بر تیر فرقه واحده ناجیه از آن فرق متقدم
 فرموده است آنست الذین هم علی ما انا علیه اصحابی یعنی آن فرق واحده ناجیه آنست
 که ایشانان بطریق اند که من بر آن طریق و اصحاب من بر آن طریق مذکر اصحاب با وجود
 کفایت مذکر صاحب شریعت علیه الصلوٰۃ والسلام و التیحه در نمیگویند بر اینی آن تواند بود

گویند متابعت بعضی وقتی سودمند افتد که انکار بعضی دیگر باین منفعتم نشود و بر تقدیر انکار از بعضی
متابعت بعضی دیگر مستحق نمی شود زیرا که حضرت امیر شمس التوقیر و تعلیم خلفا رتبه رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین کرده اند شایان اقتداء این ایشا زاده است با ایشان جمیع منوره اندرین با وجود
انکار خلفا رتبه او عامی متابعت حضرت امیر نمودن محض انکار است بلکه آن انکار فی حقیقت
انکار حضرت امیر است و درست صریح مرآت اول و افعال ایشان را و احتمال تقیید و راد و اسد الله
راه و ادون نیز از سخافه عقل است عقل صحیح هرگز تجویز نمی کند که اسد الله با وجود کمال معرفت
و شجاعت نبض خلفا رتبه ای سال مبلغی از دلهای خلاف آن ننماید و صحبت نفاق با ایشان
دارد از ادای اهل اسلام نهضم نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریانت که به
حضرت امیر چه قسم بونی و چه نوع خلایع منتسب شود و اگر بطریق نوض محال تقیید راده
اسد الله مجوز باشد تعلیم و توفیری که حضرت پیغمبر صلی الله علیه آله وسلم خلفا رتبه
میکردند و از ابتدا تا انتها ایشان را بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا حقیقت گنج
ندارد و تبلیغ حق بر پیغمبر واجب است نصیه اتجار راه و ادون بزرگه سیکند قال الله تعالی
﴿لَا تَقْرَأُ الْكِتَابَ طَرَفًا لَّنَبِيٍّ لَّا يَكُونَ لَكَ حِلٌّ فِي الْقُرْآنِ﴾ و الله یعلم و یخبر و انکس کفار میگفتند که محمد از
و می آنچه موافق است اظهار میکند و آنچه مخالف است اظهار نمیکند و می پوش و مقرر
است که نبی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست و الا ضللی در شریعت او پیدا می شود
پس چون خلاف تعلیم و توقیر خلفا رتبه از آن حضرت بظهور نیامد معلوم شد که تعلیم ایشان
خطا مصون بود از زوال محفوظ بر سر اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منقطع
نمیکویم که متابعت جمیع اصحاب در اصول معین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند
اگر اختلاف است در فروع است شخصی که طاعن بعض است از متابعت جمیع محروم است
به چند کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین و اختلاف می اندازد و از اتفاق
می برد و بلکه انکار قایل بانکار و قول او میرساند و ایضا سبلغان شریعت جمیع اصحاب اند
کما ترون ان السعایه بکلمه عدل از هر یکی چیزی از شریعت بیار سیده است و همچنین قلن

زانبر واحدی آمده فو قها گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعض انکار است از مبلغ او پس ایشان
 جمیع شریعت را داده مگر تحقق نکشت کیفیت النجات و الفلاح قال الله تعالی اقلی المؤمنین
 و کثیر من یخرجون منکم لعلکم تتقون و انما یرید الله لعلکم تتقون و انما یرید الله لعلکم تتقون
 عثمان است بلکه جامع حضرت فی الحقیقه حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمیع حضرت امیر
 سوامی قرآن است پس باید اندیشید که انکار این کار بر سر فی الحقیقه با انکار قرآن می کشد عیاذاً
 بالله سبحانه و تعالی از آن جهت اهل تشیع سوال کرد که قرآن جمیع حضرت عثمان است در حق این
 قرآن چه اعتقاد دارد بر گفت و انکار او مصلحت نیست بنیم از انکار او دین تمام بر هم می شود
 دیگر عاقل هرگز تجویز نمیکند که اصحاب آن سرور علیه السلام و التسلیمات و التسلیمات و التسلیمات
 آن حضرت برابر باطل اجتماع نمایند و مقر است که در روز حلت آن حضرت سی و سه هزار صحاب
 آن سرور حاضر بودند و بطور رغبت بحضرت صدیق بیعت کرده اند این هم اصحاب
 پیغمبر بر صلاکت جمیع شدن از خود محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوٰة و التسلیمات
 فرموده لا یجتمع اثنی علی الصلوة و توفیقی که در ابتدا از حضرت امیر واقع شده است بواسطه آن بود
 که در آن مشورت حضرت امیر را طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند اغضبنا الا اننا خراعن
 المشورة و اما النعمان ابابکر من انهم و اطلبیدن شانان منی بر صلاکت خواهد بود کالتسلیم
 لاهل البیت موجود الا من عند هم فی الصدقة الاولى من لم یصیب او خود دلک و اختلافی که در میان
 اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰة و التسلیمات واقع شده ناز هوای نفسانی بود چه نفوس
 شریفه ایشان تنزیه یافته بودند و از آمارگی باطینان رسیده بهوای ایشان تابع
 شریعت شده بود بلکه آن اختلاف یعنی بر جهاد بود و اعلامی حق پس مخطی ایشان نیز
 درجه واحد و از دعه الله و صییب را خود درجه است پس بان را از جنای ایشان
 باز باید داشت و هم را بنحیه یاد باید کرد قال الشافعی رحمه الله سبحانه ملک و مارطه الله
 ایدینا فلیطعها السنن و نیز شافعی فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلی
 تعالی علیه و آله وسلم لکم مجده و است ویم السامخیر من ابی بکر فلو نه رفاهیم این قول صحیح

به نفی تقیه و رضا حضرت امیر به بیعت حضرت صدیق نقیه المصطفیٰ اکمل میان سیدان و لایق
 شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است ملازمت شما بسفر و کن بهر رفته بود امید و ارضایت
 و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد ملا بود بتقریب
 مدد معاش آمده تو جبر را امیدوار است و السلام و الا کرام مکتوب هشتاد و یکم
 به لایلا یک صدور یافته در ترجمین بر ترویج اسلام و بیان ضعف و زیونی اسلام مسلمانان
 و استیلا کفار نگونا زاده اند سبانه و ایام کم حمیه الاسلام غریب اسلام نزدیک
 بیک قرن است برخی تواری یافته است که اهل کفر بجز و اجامی احکام کفر بیلا در بلاد اسلام
 راضی نمی شوند میخوانند که احکام اسلامی با کفایت ایل گردند و انری از مسلمانان و مسلمانان
 پیدا نشود و کار را تا آن سرحد رسانیده اند که اگر مسلمانان را شعار اسلام اظهار نماید بقتل میرسد و بجز
 بقبره دریند و مسلمانان را عظم شعار اسلام است گفتا بجزیره دادن شاید راضی شوند اما بتذبح
 بقبره هرگز راضی نخواهند شد و ابتدا را با دشمن است اگر مسلمانان رواج یافت و مسلمانان ضبا
 پیدا گردند فیها و اگر عیاذ بالله سبانه در توقفت قد کار بر مسلمانان بسیار شکل خواهند
 الغیاث الغیاث ثم الغیاث الغیاث تا کلام صاحب دولت باین سعادت شمع
 گرد و کلام شما بسیار باین دولت دست برد نمایند وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَهُوَ أَفْضَلُ الْغِيَاثِ
 شیتا الله سبانه و ایام علم شایسته سید المرسلین علیه و علی الله من الصلوة افضلها و سزا
 التسلیمات اکملها و السلام مکتوب هشتاد و دو و دوم بکنده خان کوه
 صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب نیان ماسوی حق جل علا صوت نه بند و
 و این نیان معبره فداست حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد و بغیر خود نه اگر از تجربه سید البشر
 المطهر عن زین البصر علیه و علی الصلوة و التسلیمات انچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب
 است لازم و این حق سبحانه و این سلامتی میسر گردد که غیر حق را سبانه بزل عبوری نماند و
 عدم عبور غیر و البته بر نیان ماسوا است که معبر فضا است نزد این طایفه علیه الفرض اگر غیر
 را بکلف و در دل گزارانند بر گزارند و تا کار با غیر تیر نرسد سلامتی محال است اما روز

این نسبت عقدا رقاف است بلکه اگر گفته شود باور بخند **س** بنا لا رباب البعیر یعنی بهاء و لعلها
 المسکین بجمع در یاد برین چه نوشته آید و السلام و لا و آخر **مکتوب**
هشتماد و سیوم بهیاد خانی صدر یافته در تحریریں بجمع کردن جمعیت ظاهر
 و باطن را بشریعت و حقیقت حق سبحانه تعالی از تعلقات شتی بخانی ارزانی فرموده با کلیه
 گرفتار جناب من خود گردانده بترتیب المرسلین علیه و علی آلهم من الصلوة افضلها و من
 التسلیات اکملها بیت هر چه عشق خدای حسن است و اگر شکر خود را بود جان کنان است
 ظاهر را بهیاد بشریعت غرا است و باطن را بهیاد باقی جل علاه شکر که عظیم است تا که نام
 صاحب دولت باین دو نعمت عظمی شرف سازند و در صیقلین دو نسبت بلکه استقامت
 بر ظاهر و بر غیرش بهانه بسیار غریز الوجود است غرض من الکبری الا امر حق سبحانه و تعالی از کمال کرم
 خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الاخرین ظاهر و باطن اگر است فرمایید علیه و علی
 آل الصلوة و التسلیات **مکتوب هشتماد و چهارم** بید حد قدوری صدر و
 یافته در بیان انکه بشریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامه و طول بحق الیقین مطابقت
 علوم و معارف آن مقام است بعد از معارف شرعی مابینا تسلیات حق سبحانه و تعالی را در بشریعت
 استقامت ارزانی در گشته بکمی است متوجه جناب من خود گردانیده و ما را تمام از استقامت
 و بکلیت اعراض از ما و من خود میسر گردانده بجمت سید البشر المقدس عن زلیخ البصر علیه
 من الصلوة افضلها و من التسلیات اکملها و علی آلهم اجمعین آمین **مصرع**
 از هر چه میروند سخن دوست خوشتر است و هر چه هر چه گفته می شود از دوست دشمن تر است
 لیکن چون این سخن پسگوی از مناسبت با جناب تعالی و تقدس ثابت آن معنی
 مناسب را منقسم نموده و آن باب جرات و زبان درازی می نماید المقصود شریعت
 حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند فرق حال تفصیل است و لا
 و کشف است غیبت و شهادت و فعل عدم عمل است احکام و عمل که بموجب شریعت
 غرض من و معلوم شده اند بعد از تحقیق بحقیقت حق الیقین همین احکام و علوم بعینها

به تفصیل مکتشف میگردد و از غیبت بشهادت حق می آیند و تختم کتب و تحمل عمل از میان برخیزند
 و علامت وصول بحقیقت حق البقیین مطابقت علوم و معارف آن مقام است معلوم و
 معارف شریعیه تا سرحدی مخالفت است دلیل است بر عدم وصول بحقیقت الحقایق و
 هر خلافی که شریعت در علم و عمل از بر کرده واقع نموده است از شاخ طریقت مبنی بر سکوت
 است و سکوت واقع نمی باشد الا در آثار راه منتهیان نهایت انبیهات را هم میجو
 است وقت مغلوب ایشانست حال و مقام تابع کمال شان چیست صوفی این را
 آمد و مثال + لیک صافی فارغ است از وقت و حال + پس متحقق شد که خلاف شریعت
 علامت عدم وصول است بحقیقت کار عبارت بعضی از شاخ واقع است که شریعت
 پرست بحقیقت است و حقیقت مغیر شریعت این عبارت به چند از بی استقامتی شکم
 این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که محمل نسبت به فصل حکم
 پوست دارد نسبت به مغیر استلال در کشف در رنگ شریعت است به لب اما اگر بگویند
 الاحوال ایتان امثال این عبارت موهمه تجویز نمی نمایند و فرق خبر به اجمال و تفصیل
 استلال و کشف مذکور می سازند تا کلی از خواجه نقش بند قدس الله تعالی سر و
 الاقدس سوال کرد که مقصود از سیر سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجماع تفصیل گردد
 و استلالی کشفی شود و زقنا الله سبحانه الثبات والاستقامت علی الشریعیه علما و عملا صلوات
 الله تعالی و سلامه علی صاحبها یقیناً تصدیق آنکه حامل رقیه عاشق مصطفی محمد بنی از نسل
 قاضی شریعیدان ایشان بزرگ بودند و طایف و وجوه مدو معاش بسیار داشتند
 اسناد و فزاین همراه گرفته متوجه شکر شده است الیه از فقدان سباب معاش
 مضطربت التفات نموده برخی توجه فرمایند که سبب حصول جمعیت شود و از اضطراب
 و تفرقه نجات یابند باده مصدع نشد مکتوب هشتم و دهم به مرتفع آمد
 حکیم صدور یافته در ترغیب بر ایتان اعمال صالحه خصوصاً ادای صلوات به جماعات و
 مایناکب اولاد و فاعلم الله سبحانه لمصریاته آدمی را همچنانکه از درستی اعتقادات

بودند که در هیچ کاری اگر چه جوع افتد یا هوا بی نورشت بنا بر علی ذلک متصرف گشت که شیخ
 عبد الله صفوی از نیکان است بواسطه بعضی حوائج قرضه گذشت تهست امید است که مددی بفرماید
 ذمه و خواهند فرمود والسلام مکتوب هشتم و نهم به پهلوان محمود صدور یافت
 در بیان آنکه چه سعادت است که دوستان خدا جل و علا کسی قبول نمایند بسکرم الله تعالی
 و شکرناک الله علی جاده الشریعه علیه صاحبها الصلوة والسلام والتمیته نخستین بشارت خدا را
 ایشان را قدم میان شیخ فخر علی است برکات صحبت ایشان را شرح دهد چه سعادت که دوستان
 خدا جل و علا کسی را قبول نمایند چه جای آنکه صحبت و قربت ممتاز سازند هم قوم لا یشقی علیهم
 با همه صحبت ایشان را غنیمت شمرند و آداب صحبت را رعایت نمایند تا موثر افتد زیاده چه نوبت
 والسلام اولاً و آخراً مکتوب هشتم و نهم به پهلوان محمود صدور یافت
 در بیان آنکه چه نعمتی است که کسی با ایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید کرده باشد و حوائج
 خوف را بجا بد و در پیری رجا و حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد چه نعمتی است که کسی
 با ایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید سازد و حدیث بنو لیت علیه الصلوة والسلام
 من شابه بعدی الاسلام عقر له جانباً امید را ترجیح دهند و وطن مغفرت را غالب سازند و حوائج
 خوف را بشیر و کارست و در پیری رجا غالب تر نماید والسلام اولاً و آخراً مکتوب هشتم و نهم
 و نهم به مرزا علی جان صدور یافت در غرض از آنکه حق سبحانه و تعالی چه شریعتی
 علی صاحبها الصلوة والسلام والتمیته استقامت از زانی فرماید آدمی را بجز کل نفس الفتنه الموت
 از مرگ چاره نیست فطوبی لمن لم یلک عمره و کثر علمه همین موت است که شتابان را بآن
 تسلی می دهند و رسیدن وصول دست بدو شتابان سازند من کان یرجو لقاء الله فان
 اجل الله لات اری حال و ابرین نامگان و گرفتاران بیدولت حضور طلب رسیدگان
 و آزادگان خراب و اتبرست ولی نعمت مرحومه شهادتین آن بسی منتقم بودند الحال
 بر شما بآن لازم است که کفایات احسان با احسان بکنند و بعداً صدقه ساعت فساعت
 مدد نمایند فان المیت کالغریق یلقطه دعوة تمته من آب ادام اوخ و صدیق و نیز می

باید که از هر گلی ایشان بزرگ خود عبرت بگیرند و به نام خود را بر اضی حق سپردند و حیات دنیا را نیز از مشایخ غریب و شایسته
 اگر نتوانستند و نبوی را از آنکه اعتبار می بود برابر بر سر می بر گرفتار بردارند و بجز نیزه نشین خود ندانند و رزقنا الله
 سبحانه وایا کم الاعراض عن ماسوی الله سبحانه و الاقبال الی جناب قدس بحضرت سید المرسلین
 علیه علی آله من الصلوة افضلها و من التبیات اکملها و السلام و الاکرام مکتوب و م
 بخواجه قاسم صدور یافته و در غایت آنکه بکلیت متوجه حق سبحانه باید بود و امر و حصول این
 دولت و وابسته متوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی سر بر حضرت
 حق سبحانه و تعالی دنیا می و نیت و در نظر حق خوار و بی اعتبار گردانیده حسن جمال آخرت را در دست
 باطن متجسس و متزین گردانند و بجهت سید البشر المطهر عن زلف البصر علیه علی آله من الصلوة و
 و من التسلیم اکملها التفات نامه گرامی معه بدایه متوجه حصول یافت کرم نمودند و بزرگوارم الله سبحانه
 خیر البرا فی صیحه که بحجاب و مخلصان کرده میشود همه آنست که بکلیت اقبال بجناب قدس خداوند
 غرضشانه میسر گردد و اعراض از مادیات او تعالی حاصل آید مصرعه کار نیست خیر این همه تسبیح
 امر و حصول این دولت عظمی و وابسته متوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است بر اینهاست
 و مجاهدت شاقه آن میسر گردد که بیک صحبت ایشان حصول یابد و در طریق این بزرگواران اندک
 نهایت در بدایت است و اول صحبت آن می بخشند که منتهیان را در نهایت بدست افتد و در
 این بزرگواران طریق اصحاب گرام است ایشان را در اول صحبت خیر البشر علیه و علیه السلام و التسلیم
 آن کمالات میسر نمید که اولیای است را شاید در نهایت میسر شود و این طریق اندک نهایت در
 برایت است تعلیم محبت هوایا را الا کایه فانها ملاک الامر و السلام علیکم و علی سائرین استیجاب
 و التزم من تباغت المصطفی علیه علی آله الصلوة و السلام مکتوب شود و بیک شیخ کبیر
 صدور یافته در بیان آنکه تصحیح عقاید و اتیان اعمال صاحب بهر دو جناح انداز بر می گیران
 عالم قدس و مقصود از اعمال شریعت و احوال حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است
 رزقنا الله سبحانه وایا کم الاستقامته علی متابعت السنه السیه علی صاحبها الصلوة
 و السلام و التمیمه کار نیست که اولایه تصحیح عقاید و رفیق ارای علما اهل سنت و جماعه کرده

ناجیه را باید کرد تا نیا علم و عمل مقتضای احکام فیه لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو صلاح
 اعتقادی و علمی قصد طیبان عالم قدس باید نمود و منصرف کار نیست بخیر این همه هیچ
 مقصود از اعمال زینت و احوال الحقیقت و حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است تا نفس
 نرکی نشود و قلب سلامتی پیدا نکند ایمان حقیقی که نجات و بسته بآنست دیر نشود و
 سلامتی قلب و قبی صورت بند و در آخر او تعالی اصلاً بدولت ظهور نکند اگر نرسد اگر نرسد
 غیر از دل عبور نباشد زیرا که این زبان دل را نیسان ما سوا تمام میسر شده است که اگر
 به تکلیف یا دشمنی و منهدم یا در کجای خجالت معبر لغت است و قدم اول است درین راه و بدونه
 زیر الطفا و السلام اولاً و آخراً مکتوب **نود و دوم** نیز شیخ کبیر صدور یافته
 در بیان آنکه اطمینان قلب بذکر است نه بطریق استدلال **ثبت الله سبحانه و ایاکم علی القیامه**
المصطفی علی صاحبها الصلوٰه و السلام و التیمه الا بذکر الله تطمئن القلوب راه اطمینان
 قلب ذکر الله است سبحانه نه بطریق استدلال است بهیت پایسته لایان چونین
 پای چونین سخت بی تکلیف بود چه در ذکر کسب مناسب است با جناب قدس حسب
 بهیج مناسب نیست مالتکرب و رب الارباب لیکن یک قسم علاقه در میان ذکر و تذکره
 پیدا میشود که موجب محبت میگردد و چون محبت مستولی شود غیر اطمینان بهیج نیست و
 چون کار باطمینان قلب رسید دولت ابدی نقد وقت او گشت **ذکر گوذر آثار**
ترا جان هست پاکی دل در ذکر زدن است **و السلام اولاً و آخراً مکتوب**
نود و سیوم بکنند رخا نودوی صدور یافته در بیان آنکه در جمیع اوقات تذکر
 الهی جل نشاند باید برداخت بعد از ادای نماز پنجگانه جماعت و ادای شنیدن روایت اوقات
 خود را مصروف ذکر الهی جل سلطان باید ساخت و بهیج آن نباید برداخت چه در خوردن و
 چه در خفتن و چه در آمدن و چه در رفتن طریق ذکر را بشناسم کوه شده است بر همان طریق
 استعمال نمایند اگر در جمیع وقت و یا بنده اول باید تعیین سبب فتور کرد بعد از آن ملاقاتی تقصیر
 آن باید نمود و بالتجاول تقصیر تمام حضرت حق سبحانه و رو باید آورد و دفع غلبت آن است

و شیخی را در وی ذکر یافته باشند و متوسل باید ساخت و اندک سجاده السیر کل البی و السلام **مکتوب**
نود و چهارم بخضر خان لودی صدور یافته در میان آنکه آدمی را از تصحیح عقاید و آیتان اعمال
 چاره نیست تا این دو جناح طیاران عالم حقیقت نماید حضرت حق سجاده و تقابل جاده شریعت مصطفی علی تعالی
 الصلوة والسلام و التوحید استقامت است و باید آنچه را بخت و نایا تصحیح عقاید است اولاً بموجب
 ارای صایب بل سنت و جماعت که قوه تاجیه اند و ثانیاً آیتان اعمال است بموجب احکام فقهیه بعد از آن
 آن احکام را فیض مندرج و اجابت و مستجابات و حلال و حرام و مکروه و مستحب چون این جناح اعتقاد
 عملی میسر شد اگر توفیق خداوندی جل سلطان مساعدت نماید میتوان که بعالم حقیقت طیاران نماید ولی
 حصول این دو بازو طیاران و وصول بعالم حقیقت محال است بیست محال است بعد که در صفا
 توان رفت بخیر و بی مصطفی + مبتدا الله سبحانه و ایداکم علی متابعت علیه علی الصلوة والسلام +
مکتوب نهم و پنجم بسیار هم جویده صدور یافته در میان آنکه آدمی فسخ جامع است و قابل زیر
 جامعیت مخلوق است و احوال بعضی از شایخ که در مرتبه شک واقع شده است در وسعت قلب مثال آن
 محمول بر توهمات اند و در میان آنکه بعضی فضل است از شکر و مایا شکر + آدمی فسخ است جامع هر چه در
 تمام موجودات است و انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت از مرتبه وجود
 بطریق صورت آن الله خلق آدم علی صورته در همین جامعیت قلب انسان که هر دو کلیت انسان
 است و قلب تنها است لهذا از حقیقت **امید** بگویند و بجهت همین جامعیت بعضی از شایخ از
 وسعت قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش مافیة زراویه قلب رفت باز نماند هیچ محسوس نشود
 زیرا که قلب جامع عناصر افلاک است و عرش و کرسی و قفل و نفس شامل مکانی و لامکانی است
 پس آفرین عرش مافیة بوسیله شمول لامکانیة در قلب مقدری نباشد و عرش مافیة با وجود
 وسعت داخل در لامکانی است مکانی هر چند وسیع است تنگ است و جنب لامکانی قدری تنگ
 و اما راجع از شایخ قدس الله تعالی سرهم میدانند که این حکم یعنی بر سرکان است و محمول است
 عدم تمانین میان حقیقت و انوار عرش مجید که محل ظهور تام است از آن رفیع تر است که
 در قلب تنگ از آن گنجایش باشد آنچه در قلب از عرش مینماید آن انوار عرش است نه

حقیقت عرش و ملکیت که آن انواری و هیچ مقاری نیست و جنب قلب که او جامع انوارات بی
 نهایت آئینه که در وی آسمان باین بزرگی با نیای دیگر نایدنی توان گفت که آئینه از آسمان و وجه
 تر است آری مثال آسمان که آئینه است و جنب همان سعادت و حقیقت همان این محبت بشاکی روش
 گردد و بخاک انسان انواری از که غرض خاک کمون است نظای جامعیت انسان نمی توان گفت که وجود
 انسان از لوله خاک اوسع است بلکه وجود انسان را و جنب که خاک هیچ مقاری نیست جز جوهر شمس
 بلکه انواری چهره شمس را شمس دانسته این حکم بوقوع می آید از همین قبیل است کلام بعضی از مشایخ و علیهم
 السلام گفته اند مجمع محمدی اجمع انوار الهی علی سلطان چون محمد علیه الصلوٰه والسلام و الیهمه جامع
 حقیقت و امکان و مرتبه و جوی آنست اندک کرده اند که جامعیت محار جامعیت الله تعالی است و از
 است اینجای صورت حقیقت تصور نموده این حکم کرده اند محمد علیه السلام و الیهمه جامع
 صورت و مرتبه و جوی حقیقت و جوب و الله تعالی و تقدس واجب بوجود حقیقی است و اگر فرق
 میکرد بین حقیقت و جوب و صورت و جوب چنین حکم نمی کردند چنانکه کلامش ایشال نه
 الا حکام الکریه محمد بنده است محدود و در تنهایی و او تعالی و تقدس غیر محدود است و
 اینست که باید دانست که هر چه از احکام ساری است از مقام و لایه است و هر چه از خصوصیت مقام نبوت
 دارد که حاصل ایمان انبیا علیهم الصلوٰه و التسلیات بواسطه صحو از عیاق بطریق جمعیت نیز نصیب
 است بسلامیه ساری و تفصیل میکند از این شیخ ابو زینب **بمقام** درس سر سیکوید و ای ارفع من الواسع
 و ان نور الواسع و الایات میداد و الواسع محمد علیه الصلوٰه و التسلیات و ای نبوة الواسع الایات که در بکر
 دارد و جمیع سیدان و ای نبوت که در وجود دارد و از این عالم است سخن بعضی گفته اند الواسع افضل
 من النبوة میدانند که در ولایت روحی دارند و در نبوت روحی و خلق و شک نیست که روحی افضل
 است از روحی و بعضی در وجه این سخن گفته اند که ولایت افضل است از نبوت و از این جهت
 ایشال این سخنان در دراز کار میانی در نبوت روحی و خلق و تفصیل است بلکه این توضیح روحی نیز در
 دانش باقی است بجهان و ظاهرش با خلق و اگر تمام روحی دارد از در بابت انبیا علیهم الصلوٰه
 و التسلیات بهترین جمیع موجودات اند و بهترین دولت با ایشان سلم داشته اند ولایت از و

بخت است و نبوت کل است لاجرم نبوت افضل باشد از ولایت خواه ولایت نبی باشد خواه ولایت شیعی
 پس صحت افضل شدن از سکر چه صحت سکر مندرج است همچو اندراج ولایت در نبوت صحتها که علوم انان
 است از نبوت خارج است بر آن محتوی و ادون معنی ندارد و صحتی که متضمن سکر است البته افضل است
 از سکر علوم شرعی که مصدر آنها مرتبه نبوت است سر صحت و مخالف آن علوم هر چه از سکر است
 صاحب سکر معذور است شایان تقدیر علوم صحت نه علوم سکر یعنی الله سبحانه و تعالی تعلیم العلوم
 الشریعیه علی مصدر الصلوة والسلام و التمسک بحکم الله تعالی قال امینا و آنچه در حدیث قدسی
 واقع است لایستی اضی و لاسامی و آن سیر معنی قلب محمد المومن بر دوزین گنجایش صورت
 مرتبه جو سبب در حقیقت که حلول و آنجا محال است چنانکه بالا گذشت این ظاهر شد که شمول قلب
 لاسکانه را باعتبار صورت لاسکانه است در حقیقت آن تا عرش مافیه در وی مقداری نباشد
 این حکم مخصوص تحقیق لاسکانه است مکتوب نو و ششم به محمد شریف صدر و یافته
 در منبع و در تبرک و توفیق و تائید و در تحلیص و متابعت شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام
 و التحیمة و اینها در کتاب ای فرزندم و ذکر او ان فرصت و اسباب جمعیت همه یا گنجایش
 و تائید شریعت بهترین اوقات که زمان غفلت و غفلت و بهترین اعمال که طاعت و عبادت است
 تعالی تقدیر می باید بر صرف و در شتای محرومات و مشقتات شرعی چنانچه نمودیم وقت نماز عبادت
 لازم باید ساخت و ادا رکوع بر تقدیر وجود و حساب نیز از ضروریات اسلام است از هر جهت که نیست
 می باید ادا نمود و آنحال که مردم خود حق تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادت معین ساخت
 و از اسوالات میباید انعام سایه در پنج عشر تحقیقا و نظریا از برای نظر تعیین فرموده و میدان تصرف
 بر تمام اوقات که از این نوع است که در شصت گهری روز و شب که هر صفت طاعتی است
 نشود و از چهل سهم یک سهم به نظر ادا نماید و از اید و وسیع مباحات بایرون که بیجورات و شبیهها
 در وقت شود و در هر روزی که او ان سلطان نفس الهی است و قهرمان شیطان بعین قلیل عمل
 بکثیره می بردارد و فراد که از دل عمر رساند و حواس و قوی شسته پیدا کند و اسباب حقیقت شست
 نمایند عیاز ذلست و شبیهانی حاصل نخواهد بود و بسیار است که تا فراد آنرا از روز و وقت نداشت و شبیهانی

که خودی از تو به دست بر نشود و عذاب ابدی و عقوبت سرحد که به غیر صادق علیه من الصلوة افضلها و
 من التسلية اکملها از آن اخبار فرموده و عصاة از آن ابعاد نموده و پیش است تخلفی ندارد و در شیطانی
 بنزد و در کرم پروردگار جل سلطان در دست است اندازد و عفو را سبحانه بهانه ساخته و کتب معاصی می سازد
 باید دانست که در دنیا که محل آزمایش و ابتلا است دشمنی و دوست را تمییز ساخته اند و هر دو را مشمول
 رحمت گردانیده که میوه رحمتی و سعادت کلی شایسته قرآن مشتمل بر در روز قیامت دشمن از دوست جدا
 خواهند شد **وَيَوْمَئِذٍ يَكُونُ لِلْمُتَّقِينَ كُفْرًا** که در آنوقت قیامت دشمن را بنام دوستان خواهند
 انداخت و دشمنان را محروم مطلق ملعون متحق خواهند فرمود **وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ يَكُونُونَ فِيهَا وَلَدًا** و در آنوقت
 شایسته معنی است یعنی تحقیق اثبات توهم کرد آن رحمت ابدی آن جماعت که به نیمی گنهار کفر و معاصی
 و ادا میکنند که در ابرس کم و رحمت را آخره مخصوص با برادر و اهل اسلام نیک کردار داشت آری
 مطلق اهل اسلام را به بقای رحمت خاتم از رحمت نصیب اگر چه بعد از از منتهای طهارت و از عذاب و نجات
 نجات یابند باطلات متعادم مساللات با حکام فرستاده و کی بگذارد که نوایان را بست و بر عباد فرمود
 اند که اصرار بر بغیر و کبیر و میرساند و اصرار بر کبیر مقتضی به کفر است عیاد با الله سبحانه و
 اندکی پیش تو لغو غم دل رسیدم که دل از زنده شوی و زنده نمی بسیار است حق سبحانه و تعالی
 توفیق مرضیات خود را توفیق گردانند بجز من محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقیة القصد اند
 مولانا اسحق عامل قدیم شاد و مخلص فقیر است و حق جوار قدیم نیر و اگر دو واعانتی طلبد توجرا
 مرغی خواهد داشت مشارالیه فن کتابت و انشاء بعد از اطلاق دارد و اسلام مکتوب
لَوْ وَفَّقْتُمْ بَشِيخَ دِرْوِيشٍ صَدْرًا یافته در بیان آنکه مقصود از عبادات مأمور و تحصیل
 یقین است و ایناسکب ذلک حق سبحانه و تعالی مفسدان بحقیقت ایمان شرف گردانند بجز
 سید سلیمان علیه السلام الصلوة آنها و من التسلية اکملها همچنانکه مقصود از خلقت انشاء
 ادا عبادات مأمور است مقصود از ادای عبادات تحصیل یقین است که حقیقت ایمان است
 تواند بود که **وَيَوْمَئِذٍ يَكُونُ لِلْمُتَّقِينَ كُفْرًا** یعنی باشد چه کلمه حق سبحانه و تعالی بر می
 فایده می آید از برای معنی علمیه نمی آید از برای لاجل این یا نیک الیقین گویند ایمانی که شایسته

استخرج على صحفه استنساخ من نظم عظيم وهو يبيد على ان ينفذه دعاه الله على رسول الله
 يوم القيمة حتى يجيره في اى الحور اشار ان رجلا قال لنبي صلى الله تعالى عليه على انه وسلم
 اوصنى قال لا تغضب لم قال لا تغضب الا بغيركم باهل الجنته كل ضعف شغف لو اقسم على الله
 لامره الا بغيركم باهل النار كل غيظ الا بغيركم باهل الجنته كل ضعف شغف لو اقسم على الله
 عنه الغضب الا بغيركم باهل النار كل غيظ الا بغيركم باهل الجنته كل ضعف شغف لو اقسم على الله
 ربه الله فهو في نفسه غير وفي اهل النار عظيم ومن تكبر وضعه الله فهو في عين الناس صغير
 في نفسه كبير حتى هو من عليهم من كلب خنزير قال موسى بن عمران على نبينا وعليه الصلو
 والتسليم يا رب من غر عبادك قال من اذافر غفر وقال ايضا عليه الصلو والسلام وادخل
 من خزان لسانه سر الله عورته ومن كف غصه كيف الله عنه عذابه يوم القيمة ومن اغتر بالى
 قبل الله عذره وقال ايضا عليه الصلو والسلام من كانت له مظلمة لآخر من عرضه ونسى غلظتها
 منه اليوم قيل ان لا يكون دنيا ولا دهر ثم ان كان له عمل صالح اخذ بقدر مظلمته وان لم
 يكن حسنت اخذ من سيئات صاحبه فحمل عليه قال ايضا عليه الصلو والسلام انما روي
 بالمفلس قالوا المفلس من لا درهم ولا شاة فقال ان المفلس من انتهى من ياتى يوم
 القيمة بصلوة وصيام وزكوة وياتى قد شتم بذا وكل مال بذا وسفك دم بذا وضرب بذا
 فيعطى بذا من حسنة فان فعلت حسنة قليل ان يقض ما عليه جز من خطاياهم وطهرت
 عليهم ثم طرح في النار وعن معاوية رضى الله عنه انه كتب الى عائشة رضى الله تعالى عنها
 ان اكبرى الى كتابى فوضنى فيه لا اكتبه فكتب سلام عليكم اما بعد قالى سمعت رسول الله
 صلى الله تعالى عليه على انه وصحبه سلم يقول من المفلس من رضى الله بسخط الناس كفاه الله
 مؤنة الناس من المفلس من رضى الله بسخط الله وكلم الله الى الناس والسلام عليكم صدق
 رسول الله صلى الله تعالى عليه على انه وصحبه سلم وبارك رزقنا الله سبحانه واياكم التوفيق
 بالعلم بما اخبر الخبر الصادق والسلام اين احاديث الكرى ترجمه نوشته شده است اما
 بخود مستخرج جوارج معاني اينها را انبىد سحر خوانم كرد كه عمل مقتضاي اينهاست

و گرفتاری آن فی الحقیقه از قبیل هیچ بایشب الذم است پس بواسطه آن سبب رنج نماند و خود را
 ابعالم نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخت و تمیز خود و نفس را از
 این طاعت دیگرست و نهاده رنج کار محال طاعت بهر روی اگر حکم اوی گیرد پس هرگاه خود را فراموش
 کرده باشد از چنان نسبت آگاهی سابق خود را که بر تبه و جوب تعالیت و تقدست داشت نیز فراموش
 گرداند و تمام خود را لغفلت بدارد و حکم غلظت گیرد و الله تعالی را محال مهربان و بنده نوازی اینها
 علیهم الصلوٰۃ و التسلیم سبوح ساخت و او را بتوسل این کار بخود دعوت فرمود و بجا گفت
 نفس من را که معشوقه دوستا من و من راجع القهر قری تقدیر از نور اعطیا و من لم یرفع رأسه
 اختار الخ و والی بالارض من یفصل ضللا لا یبید له احواب ان اشکال گویم که ازین منقاد اختیار
 روح بانفس معلوم است بلکه فضای آن و نفس بقرار آن بدو پس اجار تا زمانیکه این اجتماع نظام
 برپاست غفلت ظاهر عین غفلت باطن من نوم که غفلت ظاهر است عین غفلت باطن من چون
 این نظام خلل نگیرد و باطن را بر محبت ظاهر اعراض نموده و بر محبت باطن البطلان آرد و
 قنار و بقاء که بد فانی پیدا گردد بود و زوال آورده قنار و بقاء به باقی حقیقی تعالی و تقدیر
 حاصل کند ازین زمان غفلت ظاهر در حقیقت باطن تاثیر کند چرا تا نکند باطن را تمام نیست
 بجانب ظاهر گشته است و از ظاهر به باطن به هم در می رود پس است که ظاهر غافل باشد و باطن آگاه
 و لامحدود و مشاؤون من بادم تا زمانی که بخواهد متمیز و مختلط است حکم هر دو متحد است چون
 روغن از فجا ده جدا گشت احکام متمایزه پیدا نشد پس حکم یکی بر دیگری متمایز نشد و اینچنین چنان
 دولتی را اگر خواهند تعالیم باز گردانند و عالمی را بتوسط وجود شریعت و از ظلمات نفس
 و اربابند او را بطریق سعید عن الله باند فرودی آرند و می او تمام خلق میگردد بی آنکه گرفتاری
 باینها پیدا کند چه او بر همان گرفتاری سابق خود چنان اختیار او را در شیاعلم آورده اند پس
 این منتهی با سایر مبدء بیان و اعراض از جناب حق تعالی و تقدس و اقبال خلق در
 صورت شرکت دارد اما فی الحقیقه هیچ مناسبت ندارد از گرفتاری تا عدم گرفتاری و تفاوت
 فاحش است لکن اقبال خلق در حق این منتهی بی اختیار است یعنی درین ندارد

بجز رضایندی حق سبحانه تعالی درین اقبال نیست و در معجزه و زمانت و در محبت و نامرضی حق
 سبحانه و تعالی دیگر گوئیم بدی میسر است که از عالم او گردانیده و در حق تعالی و نفس آرد و منتهی ماحول
 از خلق محال است و اول اقبال خلق لازم مقام است مگر آنکه کار دعوت او تمام شود و او را از دنیا بدر بقاء
 حقان بندگان زمان ندای اللهم الزینق الاعلی نقا وقت است و شیخ طریقت قدس اندر تعالی
 اسراریم در تعیین مقام دعوت سخنان فرموده اند مجموعی جمع توجیه بین الحق و الخلق گفته اند اختلاف
 آن مبنی بر اختلاف احوال و مقامات است کسی از مقام خود خبر داده و الا محض دانسته سبحانه و باخبر
 سید الطایفه جنید رضی الله تعالی عنه فرموده است که انبیا علی الرجوع الی البلیة فی توفیق مقام خود
 که درین سوره تحریر یافته چه در بابت تمام روخلق است حدیث تمام عینهای و لایانام قلبی که تحریر
 یافته بود اشارت بدوام گاهی نیست بلکه اختیار است از عدم غفلت انجریان احوال خویش و استیلا
 لهذا قوم در حق آن سرور علیه الصلوة والسلام تا قیامت گشت و چون نبی در رنگ شایسته و طهارت
 است خود و غفلت ایشان منصب نبوة او نباشد و حدیثی که مع الله وقت لایسعی فیها مکتوب است
 و الا نبی مرسل بر تقدیر صحیبت شارت تجلی ذاتی برقی تواند بود و آن تجلی نیز مستلزم توجیه بآفتاب
 خداوندی جل سلطان نیست بلکه این تجلی از آن جانب است که از آن صفی ملیت از قبیل است
 معشوق و عاشق است عاشق از سر بر گشته بمیت آمینه صورت از سر و دست + کان
 پذیرای صورت از نور است + باید دانست که بر تقدیر جوع بخلق محبت نفعه عود نمی گرسد
 با وجود بی بزرگی او را بخلق مشغول داشته اند و فلاح خلائق را با مروط ساخته مثل این گویا
 مثل شخصی است که کمالی تقرب بپادشاه دارد و میان او و پادشاه عالمی از صورت و معنی
 نیست مع ذلک از بندگان آریاب جوارح مشغول داشته اند این فرق دیگر است در میان پادشاه
 و منتهی ماحول چه بدی صاحب محبت است و منتی مرقم المحوی السلام علیکم و علی سائرین
 البدی مکتوب صدم نیز سلا حسن کثیری صد و یافته و جواب سوالی که فرموده بود
 که شیخ عبد الکریم مینه گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم بغیبت است - التفات نامه گرامی شریف
 ساخت انچه از روی گرم مرقوم بود بوضوح انجا سید نوشته بود که شیخ عبد الکریم مینه

گفتند که حق سبحانه و تعالی عالم بی‌نیست منزه و مافیه را نامناسب شمع استمال بن سخنان بزرگ
 نیست بی اختیار گفتم و قیام در حرکت آید و فرصت تاویل و توحید آن منید باطل آن سخن
 شیخ بگیرنی باشد یا شیخ اگر بنامی کلام محمد عربی علیه السلام در کار است
 کلام محمدی الدین عربی و صدر الدین قونوی و عبد الرزاق کاشی مارنقص کلاست بلفص
 فتوحات مدینه از فتوحات مکیه ستغنی ساخته است حق تعالی کلام محمدی خود را علی غریبه
 و خود را عالم الغیب فرماید نفی علم غیب کردن از وجهان بسیار متعجب و مسکونه است و تحقیق
 تکذیب و حق کلام غیب یعنی دیگر گفتن از شاعنی بر او کبریت کلمه بیخ من انهم فی الیت سحر
 ما علموا علی السفوه با مثال نهاده الکلمات الصریحیه فی خلاف الشریعیه منصور اگر انا الحق گویند و بسط
 سبحانی لغو و زائد و مغلو و غلبات احوال ما این قسم کلام منی بر احوال نیست تعلقی بعلم دارد و
 مستند تاویل است عبد زانی شاید و هیچ تاویل و تفسیر مقبول نیست فان کلام الکتاب
 یحل و یصرف عن الظاهر و الاغیر و الاستحکام این کلام مقصود از اظهار استکلام ملامت خلق داشته باشد
 و نفرت اینها آن نیز مسکونه است و ستمی از برای تحصیل خلق را بها بسیار است بجهت و رت
 تا بسره کفر سازد و چون در تاویل استکلام سخن کرده اند و تفسیر نمودند بحکم سوالی را جوابی
 باید ضرورت و آن باب سخن از علم الغیب عند الله سبحانه و الله گفته اند که الغیب و هم با
 علم بعد و مبنای یعنی چون غیب است بخیل سبحانه و مطلق است و لا شئی محض تعلقی
 علم را بوی معنی نباشد چه معلومیت و از عدمیت مطلق و لا شئی محض بر آوردن توان
 گفت که حق سبحانه و تعالی عالم شریک خود است چنانکه حق تعالی و تقدس اسلام وجود نیست
 و لا شئی صرفت آری مفهوم غیب و مفهوم شریک تصور کردن ممکن است اما کلام دایم
 اینها است زده مفهوم همچنین است حال جمیع محالات که مفهومات آنها ممکن تصور اند و باقی
 متعین تصور معلومیت از استمال می برد و لا اقل وجودی می بخشد و اعراضی که بر وجه
 سوا لا محمد و جی کرده اند و نیست نفی نسبت علمیه در مرتبه احدیت مجوده مستلزم نفی مطلق
 علم است تخصیص نفی علم غیب کردن و جی ندارد و اشکال دیگر بر توحید و لا آنت که

آنچه در مرتبه حدیث مجرود نسبت علییه متوقف است اما علمیه او تعالی بر حال خود هست چه بذات
 عالم است نصف است که صفت آنجا مستغنی است نفاذ صفات حق را بجهان عالم میگوید با آنکه
 علم را از وی تعالی معلوم است سازد آنجائی که بر صفت مرتب می شد به ذات مرتب و دانند
 فکر را بذات توحیدی که خود کرده اند و از غیب غیبت تعالی و تقدس را درده نموده اند و تعلق علم را
 بآن جایز ندانسته اند اگر علم واجب باشد تعالی و تقدس اقرب توجیهات است مانع از علم
 بواجب تعلق علم واجب تعالی از آن محبت و اسباب محبت چه وجهی که در عدم جواز گفته اند نقصان
 حقیقت علم است در محاط معلوم اوقات مطلق تعالی مقتضی عدم احاطت است فلا یجتماع بین
 التعلق است اینجا محل خدش است زیرا که در علم حصول نیمنه در کار است که آنجا حصول صحت
 معلوم است و قوت علیا در علم حضوری هیچ در کافیت و در باطن فیه علم حضوری است
 نه حصول فلاحی در فی ان معلق العلم الواجب سبحانه بذات تعالی بطریق حصول لا بطریق حصول
 والله سبحانه عالم حقیقه الحال و صلوات الله تعالی علی سیدنا محمد و آله الطاهین و سلم و بارک
 و السلام و لا اله الا هو و لا اله الا هو و لا اله الا هو و لا اله الا هو و لا اله الا هو و لا اله الا هو
 کامل ناقص تصور کرده زبان اعتراض در آن میانید احسن الله سبحانه حاله و اصباح بالکم
 مضافه شریفه مولانا محمد صدیق رسانیدند محمد الله سبحانه که در اول قیامت و کان را از او شوش
 ساخته اند محاط با فی که بنفوس خطاب بر او نموده بودند فی الجملة بوضوح بهیست آری بهر عمر حاضر
 که بنفوس اندر زمان امارگی مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست بقرین
 درین موطن از حق سبحانه راضی است و حق سبحانه از وی راضی پس مرضی و مقبول است
 مقبول اعتراض نمید و در او امر و حق است بانه زیرا که حصول این دولت در زمان مخلوق
 با خلاق الله است ساحت قدس او از اعتراض ناپست فطران بلند است بهر چه میگویم با جماع
 است بهیست اگر از خویشین چون نیست چنین و چه خبر دارد از جنان و جنین و بیاس است که
 باطلان از کمال جهل نفس مطمئنه را با مارگی تصور میکنند و احکام مارگی بر طمینه اجرامی غایب
 چنانکه کفار انبیاء علیه السلام و السلام در رنگ سایه شب و انست که کلمات نبویه انکه

نموده اند اما علماء سبب ازین گفتار معلوم است که اگر چه در اخبار و آثار متاخرین علمای اصول و التعمینات
 مکتوب صدور دوم بلا مظهر صدور یافت در بیان آنکه مردم را در قرض بسود مجموع مبلغ
 است و زیادتی فقط استلا شخصه و تنگداری قرض گرفت بدوازده تنگداری صورت مجموع دوازده
 تنگه در هر یک است و در تنگه زیادتی و ما يتعلق بذلك الحمد لله و سلام علی عباده الذین هم طیفی شما
 آنروز نیز باید که بار قرض بسو همان فصل است و محسوم در قرض ده تنگه بدوازده تنگه همان
 دو تنگه زیادتی است چون بعضی کتب فقهیه رجوع کرده اند ظاهر گشت که در شریعت بعید است
 در فصل است نیز راست است پس با این عقد محرم باشد و هر چند نسبت محرم تحصیل نمایند محرم نخواهد
 بود پس آن ده تنگه نیز باید محرم تصور از فرستادن کتاب جامع الامور و روایات کتاب
 البریه شما همی اظهار انچه بود باقی ماند صورت احتیاج محرم و محرم است را بنص قطعی ثابت
 شده است که شامل محتاج و غیر محتاج است تخصیص محتاج از آنجا نمودن نسیم حکم قطعی است و آن
 قسمیه رتبه آن ندارد نسیم حکم قطعی است و حال آنکه مولانا جمال الهموری که اعلم علماء لاهور اند
 میفرمودند که بسیاری از روایات ائمه ی اعتماد را نشان نیست و مخالف است با روایات کتب معتبره
 و نسیم صحت ندارد و این پس احتیاج را با ضطرر و محصره باید فرد آورد و آن محصره آن حکم قطعی است
 فخری که ضطرر و محصره باشد که مثل است و قوه رع که رستم را کشد هم خوش رستم و اینها
 اگر احتیاج عام تر گرفته شود پس باید که موردی از برای حکم حرمت باید پذیرفت و چه هر که زیادتی
 قبول میکند علتش از احتیاجی از احتیاجهای خواهد بود بی احتیاج هیچکس بضر خود اقدام نخواهد
 نمود فلذا بقی این حکم المنزل من الحکام المحمیدین و فایده تعالی کتاب الفزیزین اشغال باین نسیم
 و نسیم عموم از احتیاج و توسل سبیل فرض الحال گوئیم که احتیاج از جمله ضروریات است و ضرورت
 بقدر بقدر با پس طعام از آن مبلغ بود و بختن و مردم خوراندن داخل احتیاج نیست و ضرورت
 بآن متعلق نه اند و هر که میست احتیاج نیست متشکی است و آن مقصود بر کفن ساخته اند و طعام
 بروحانیت از بختن داخل احتیاج نداشتند اما با آنکه محتاج ترست بقصد پس در صورت نیاز نسیم
 ملاحظه فرمایند که مستقر ضمان بسود محتاج اند و باید بقدر احتیاج طعام ایشان از برای طعام

از آن بل نپندارن جماعه را آن طعام خوردن حلال است یا نه جماعه داری و سپاه گری
 را حیل احتیاج ساختن و قرض سپردن باین علت گرفتن و از اجایز و حلالی استن از زمین و
 است بایر که شیوه امر معروف و نهی و سکر امری داشته جماعه که باین بلا گرفتار باشند نعم نمایند
 و بعد صدق انجیل گاه سازند چاکسی بایر اختیار کرد که اگر بار کتاب تقسیم خطو مبتلا بایر شد
 و جود عیشت بسیار است منحصر سپاه گری نیست چون شما از اهل صلاح و تقوی اید و است
 طیب بآهل فرساده شده فروش می نمودند که درین زبان بی شبهه پدید می شود راست است اما
 امکان از شبهه بایر تر از نمودن از بعضی طبقات که منافعی طیب شده اند و درین دوستان اجتناب
 از آن ممکن نیست الا یکم الله نفسا الا وسعها اما ترک طعام سپردن نمودن و کمال سالی
 است حلال حلال دانستن و حرام حرام دانستن و حلال حرام قطعی است که انکار آن کفری
 کشد و خطیبات نه چنین است بسا امور مجامع اندر وضعی که شافعی از مسباح پدید آید و یا بعکس
 و یا سخن فیه اگر کسی در حلیت قرض سپردن محتاج مشکوک که بطایفه مخالف حکم نص قطعی است
 نماید غیثوان و اتصیل نمود و تکلیف با اعتقاد حلیت و فرمود بلکه صواب بجانب او رجعت
 متیقن بمخالف او و خطریست بعضی از ارباب شرافت نقل کردند که روزی مولانا عبد الفتاح و حضرة
 شافعی گفت که اگر قرض سپردن باشد بهتر است چاکسی سپردن که شما او را زجر کردید و گفتید که از
 حلال نکار سکنی نمی و اما مثال این بخان و حلال قطعی گنجایش دارند و اگر حلال باشد شک نیست
 که ترک آن اولی است اهل و بر خصصت امر میکنند و بغیریت دلالت نمی نماید غیثان لاهور
 احتیاج را داخل داده حکم بر حلیت کرده اند احتیاج را دامن فواح است که همین کنند هیچ با نماند
 و حکم نص قطعی بر حلیت را باعث می افتد چنانکه بالا گذشت اما انقدر ملاحظه بایستی می نمود که
 دیگران را طعام خوردن چه قسم محتاج است مرت قرض سپردن را است قنیه بعد للقی
 والنی مجوز است قرض سپردن محتاج را دیگران را اگر کسی گوید که محتاج این طعام را
 شاید بربیت کفارت یمن یا اظهار یا صوم نخبه باشد و شک نیست که او با دای این کفارت
 محتاج است گوئیم اگر استطاعت طعام نارد و روزه دارد آنکه قرض سپرد بگوید و اگر قسم

احتیاج ازین تسبیل دیگر هم پدید شود باندک توجه به برکت تقوی منفعه خواهد شد و من تقوی الله محصل
خوبجا ویرزنده من حیث لا یحسب زیاده اطباء نفوت والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی
مکتوب **صد و سیوم** بیاد است و نقابت پناه می شیخ فرید صمد که ریافته در بیان معنی عافیت
و طایفه کن قاضی از برای سر نهی است بجهت تعابا عافیت طارده آن عافیت خواستیم که اگر غریزی
همواره دعا میکرد و تمنای عافیت میکرد می نمود شخصی از آن عزیز سوال کرد این همه میگزاردی مگر عافیت
نمیگفت آن میخواست که روزی از صبح تا شام مگر معصیتی از معاصی می ستجانه نداشتیم که سر نهی
قاضی ندارد و از برای بعضی احکام شرعی که بفرموده شد باریکه در زاد و میم و در یکم از باره و باره میشت
مانده است می ندارد و تصرف آن مال را در آن شرع منوط است اگر قاضی باشد با دلان و کار می شناید
علی هذا القیاس **مکتوب صد و چهارم** بقضاه برگزیده منکن صمد ریافته و غلام محمد مصطفی
از نفوت مغفرت پناه می رسیده بسیار شدیدی است متعصبا بحد گیت غیور از رضی بودن فعل خود تعابا
و تقدیر علی نیست از برای بودن نیارده اند از برای کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کرده
باکی نیست بلکه او شاه است الموت جبر و تسلیم است باین انانیت صیبت بر رفتن نیست بحال
الی بیت تابا چه معاکم کند عا و استغفار و تصدیق را و باید بود قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم ما الی شیئ القبر الا کالغری المفقوت فیطرد عوده و تلحقه من اب او ام و اخ او و سدیق فاذا تحققت
احییت لمن الدنیا و ما فیها و ان الله تعالی یغل علی اهل القبور من دعا اهل الارض امثال الجبال
من الرخمة و ان بدینا الاحیار الی الاسوات الاله تعالی لهم النقات نامه رسید بهای ستر فقر بسیار
شد بدست و الا خود را معان می داشت سفارش بتاکیه نوشته است انشاء الله تعالی
سودمند گردد و زیاده تصدیق محبت شعاری قاضی حسن و سایر غره دعوت فراوان مطایع
و از حق تعالی در جمیع امور رضی و شاکر باشد **مکتوب صد و پنجم** به حکیم عبدالقادر صمد ریافته
در بیان آنکه بعضی تازمانی که از مرض پنهان خود هیچ غذا و اسود مندیگ اگر چه مرغ قنچن با شیر
بلکه مقوی مرض است ع هر چه که در معده علت شود بلبل فکر از آن مرض و میانه بعد از
بغذا می مناسب ریج و ارباقوت اصلی اومی آرند پس آدمی تازمانیکه مرض قلبی است مثلا

مکتوب صد و چهارم بقضاه برگزیده منکن صمد ریافته و غلام محمد مصطفی

فی قلوبهم مرض سیح عبادتی و طاعتی او را مانع نیست بلکه مضرت رب مال القرآن و القرآن طبعه
 حدیث معروف است در باب صایم لیس من صیامه الا الجموع و الطاهر صیحه الهیای اراض قلبه نیز اول
 باز آنکه مرض امری نیست و آن مرض عبارت از گرفتاری بغیر حقست بجان بلکه گرفتاریست بنحو و وجهی
 هر چند که بنحو بد برای خود میخواهد اگر فرزندان دوست دارد برای خود دوست دارد و همچنین اموال و ریاست
 و حب جاهه فی تحقیق معبود و هوای نفس است تا زمانیکه ازین گرفتاری خلاص نشود امید بجات
 بسی متعبد است پس علماء الوالیه اباب حکمار ذوی الالبصار فکر از الانیض لازم است مصرعه
 در خانه اگر هست یک حرف نیست **مکتوب صد و ششم** به محمد صادق کشمیری
 صدور یافته در بیان آنکه محبت انبیا آنکه متفرع بر معرفت ایشان است از اجل نعم خداوند است
 جل شانزه مکتوب مرغوب که مبنی از فطر محبت و کمال داد بود وصول یافت الله سبحانه و تعالی
 علی ذلک محبت انبیا ایفکه که متفرع بر معرفت است از اجل نعم خداوند است جل سلطان ناکل احسان
 دولت را باین نعمت شرف از تشیخ الاسلام بروی میفرماید الهی چیست نیکه و نشان خود
 کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا آنرا یافت ایشان را شناخت بغض انبیا ایفکه ستم قاتل
 است و لعن ایشان موجب حرمان ابدی است بخانه الله سبحانه و یا ای کم نذل الانبیاء تشیخ الاسلام
 فرمود الهی هر که انوائی بزندازی او را با مادر اندازی **بیت** بی عنایات حق و خاصان حق
 اگر ملک یا سیاستش ورق و این رجوع و انابت که حق سبحانه و تعالی بیدار است و مودده است
 نعم عظمی تصور فرمایند و آنحضرت حق سبحانه استقامت بر آن طلبند و السلام علی من اتبع الهدی
 و التزم متابعت المصطفی علیه علی الاصلوات و التسلیم **مکتوب صد و هفتم** به محمد صادق
 کشمیری صدور یافته در اجوبه واسوله چند که نوشته بود و از آنجا بوی خود می آید و این **مکتوب**
 مشتمل است بر فوائد ضروری که در بیان انبیا آنکه علیه نافع آید حق سبحانه و تعالی بسعادت
 ایمان انبیا آنکه علیه شش عدد گزافا و کتبی که ارسال داشته بود و در مشتمل بر سوله چند بسید
 هر چند رسوالی که شایسته تعنت و تعصب داشته باشد متقی جواب نیست مع ذلک تنزل نموده
 در جواب اقدام نماید اگر لکنی رافع نمکند شاید که دیگری را نافع آید سوال اول آن بود

سبب چیست که از اولیاء متقدمین کرامات و خوارق بسیار ظهور میکردند و بزرگان این زمان
 کم ظاهر میشوند و اگر مقصود ازین سوال نفی بزرگان این وقت است بواسطه قلت خوارق از ایشان چنانکه طاهر
 از قوی عبارتست فالعیاذ بالله سبحانه من تسوئیت الشیطان ظهور خوارق نه از ارکان ولایت
 است نه از شرایط آن بخلاف آنچه مرفی علیه الصلوة والسلام که از شرایط مقام نبوة است
 لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شایع و ذایع است کم است که تخلف کند اکثر ظهور خوارق بر این
 ولایت ندارد و تفاضل آنها با اعتبار درجات قرب الهی است جل سلطان تواند بود که از ولی او ظهور
 خوارق قلیل باشد و از ابعده اکثر خوارق که بعضی اولیای این است بطهور آمده از اصحاب اگر
 رضوان الله تعالی علیه عشره ثقیین بطهور نیامده با آنکه افضل او کیا کمترین انبیای صحابی تر
 نظیر ظهور خوارق از کوفه نظر نیست و دلیل است بر تصور استعداده تعلیمی شایان قبول نبوة
 نبوة و ولایت جماعه اند که استعداده تعلیمی در ایشان غالب باشد بر قوه نظری ایشان صدیق
 اکبر نبی الله تعالی بواسطه قوه استعداد تعلیمی در صدیق نبی علیه علی الاصلوة والسلام
 اصلا متعالی علم گشت و اوج بل بعین بواسطه تصور همین استعداد با وجود ظهور چنین آیات باهر
 و معجزات قاهره بدولت تصدیق نبوة شریف نشد و حضرت حق سبحانه در شان این دو ولایت
 سیف را برین روایت فرمود **وَمِنْ آيَاتِهِ خُرُوجُ الْفَجْرِ** و **لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ الْغُيُوبَ** **لَعَلَّمْنَا الْغُيُوبَ** **لَعَلَّمْنَا الْغُيُوبَ**
 با آنکه گوئیم که ظهور خوارق از آنکه متقدمین در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق نقل نموده اند چند
 که سبب تطایفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت حق سبحانه تعالی
 از حال کلید خود علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام چنین خبر داده است **حَيْثُ قَالَ غُرُوجُ**
وَقُلْتُ لَيْسَ كَمَا تَقُولُ لَيْسَ كَمَا تَقُولُ و از شاخ انبوت از کجا معلوم شد که اشال بن خوارق بطهور
 نمی آید بلکه اولیاء الله است و چه متاخر و چه ساعد ظهور خوارق است و از آنکه اندام
 محصر غور شیدنه مجرم کسی بنیافست و دوم آن بود که کشف و شهود طالبان
 صادق القادش یحیى را داخل باشد یا نه اگر نیست و ضوح کیف کشف شیطان چگونه است و اگر
 نیست سبب آنکه در امور دینی بعضی غلطها یافته میشود و حقیقت جویش نیست و الله سبحانه اعلم بالصواب

پس چنانکه ان شاء الله تعالی میفرماید هرگاه که در دنیا تصور باشد که تحقق در اولیا بطریق اولی خواهد بود و طالب
 صادق چه باشد غایبانی را با باب بنیاد علیهم الصلوٰۃ والسلام بدان اقامت نمیدهند و باطل را از
 حق جدا نمایند که در حدیثی که کمالی الشیطان بحکم الله ایضا مذکور است بر معنی و در اولیا این
 لازم نیست که او متعالی نبی است هر چه مخالف نبی خواهد یافت و خواهد کرد و باطل خواهد داشت اما در
 صورتیکه در غایت آن ساکت و اثبات و نفی آن حکم نیکند اما این حق از باطل بطریق قطعیت
 و سوار است چه ابراهیم طریقی است لیکن درین عدم تمایز هیچ قصور و ولایت راه نمی یابد چه چنان
 شریعت و متابعتی متکفل نجات و این است و امر کثرت عندها از غیر رعیت اند و ما مکلف
 بر امور از آن دست بر باید داشت که فقط کشف منحصر اقامت شیطانی نیست بسا است که در متخیل احکام
 غیر صریح و قصوری پیدا کنند که شیطان را در آنجا هیچ مدخلی نباشد ازین قبیل است که بعضی بنام
 حضرت پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام می بینند و بعضی احکام را اخذ میکنند که فی الحقیقه خلاف
 آن احکام متحقق است در صورت انهای شیطانی متصور نیست که آنجا علماء و علم ثقیل شیطان
 است بصورت خیر البشر علیه علی آلا الصلوٰۃ والسلام هر چه که باشد پس نیست نیست است
 تصرف تنجید که عیون واقع و واقع و نیز است پیغمبر آن بود که چون تصرف کرامات تاثیر
 است تدلیج در نمایش بر برست بندی چگونه شناسد که این کی صاحب کرامات است و این عیون صاحب
 است تدلیج جواش آنست و الله سبحانه عالم بالصواب و طالب بندی را درین تفرقه دلیل و ضم
 است آن و جدا کردن صحیح است که اگر دل خود را در صحبت او حق سبحانه و تعالی جمع خواهد یافت خواهد بود
 که آن ولی صفا کرامات است و اگر خلاف این معنی خواهد یافت معلوم خواهد کرد که امری صاحب است
 است و اگر خدای تعالی است عوالم کالانعام است نه طالبان را و خدای عوالم نذر خواص
 از غیر اعتبار ساقط است که فاشی آن مرض قلبی است غشاوه و مصیری جز برای بسیار عوالم مخفی
 مانده که دانستن آنها از دانستن این تفرقه ضروریست و تخم ذالک مکتوب بعضی المعارف است
 فی الزائده الشکوک و التبهات بلکه معنی تحقق و خلاق الله که در ولایت با خود نیست
 که حاصل شود و در اولیا الله را صفاتی که مناسب با صفات واجب را الله لیکن آن مناسب

در اسم بود و مشارکت در عموم صفات در خواص معانی که آن محالست و مستلزم قلبی است
 در تحقیقات خواص محمدی با رسا قدس سر و سیر باید در مقام بیان معنی تخلیق با خلاق الله صفت
 دیگر ملک است و معنی ملک تصرف بود بر همه چون روزه را بر نفس خود متصرف شود و استقامت
 تواند داشت و تصرف در دلهای نفاق یا بدیدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع
 معنی سمیع شنواست و چون روزه را در سخن حق را از سر کن باشد بی گمانی قبول کند و سایر
 غیبی حقایق گوشش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیرت
 و معنی بصیر بینا است چون روزه را بصیر بصیر او بینا شده باشد و بنور است همه عیوب
 خود بدین و کمال حال دیگر آن همه کس را بر خود دید و نیز بصیرت حق منظر نظر او شده باشد
 موجب پدید آمدن کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی است و معنی محی نماند
 کند بود چون روزه را با حیا است منتز که قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
 صفت دیگر مشیت و معنی مشیت میل نماند بود چون سالک بدین که حیا است منتز گرفته اند
 وی منع آن با عینها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس علوم معنی مخلوق
 اینک بگویند که اندک از اجزای در تفسیر ضلالت و فرشته اند و خیال کرده اند که ولی را احیای
 جسدی در کار است و شبیای غیبی می باید که اکثر وی شکست شود و امثال اینها و همکاران
 سرای الطنون انفسا و ان بعض الطریق و ایضا عوارق منحصرا و احیای و امات نیست علوم
 معارف آنها را از اعظم آیات است و از رفیع عوارق لهذا سجد و قرانی از سایر معجزات توحیدی است
 چشم بکنانید که این علم و معارف که در رنگ این بیان میریزد از کجاست معلوم باین کشت
 بتامها ملوق علوم شرعی اند سر موی مخالفت الگیا این نیست این خصوصیت علامت علوم
 است حضرت خواجهاقا قدس سره نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فایده که شخص
 خواجهرشما محبت نیست هر چند در اسم است نام زیاده چه نوشته اند و این اسوله شما چند
 گران نمود اما چون باعث چندین علوم و معارف گشته و این همه سخن تفریب نباشد گفت
 آمده است نیک است بیعت استخراشتی نیست که را خوبی هم نیست از نیک شب رنگ

و بدان چو در گوهر هست همچو کلبه است که در کتاب سابق اخلاص سیار ظاهر ساخته بودیم
 و سبب آنرا ظهور و واقعیتی در پی نموده نوشته بودند که از آزاد اقامت نیز یافت شد
 که بدست تمام از وضع سابق مستحق گشت و به توبه و انابت آورد و بتجدید ایمان مشرف گشت
 یکما و دیگر نشسته بود که تغییری درین وضع مفهوم گشت و رجوع مقتضی بوضع سابق انتقال حاصل
 آمد و در صدر آن آمدید که آن دو واقعه را چه می باید شود که باقی شیطانی منجر گردد و یا بباطل
 کشنی بکشد آن چه بود و این چیست بمبیت بگفتا فلا فی چه میسکند نه با من که با نفس خود
 میسکند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه علی الاله الصلوٰه و السلام
 مکتوب صدر و هشتم بیان سید احمد صدر یافته در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است
 بعکس آنچه گفته اند که ولایت افضل از نبوة است بمبدأ الله سبحانه و الیا کم و جمیع السید علی متابعت سید
 المرسلین علیه علی الاله الصلوٰه و السلام و من التسمیات الکلمات بعضی از شایخ و سرگشت گفته
 اند که ولایت افضل از نبوة است و بعضی دیگر ازین ولایت و ولایت نبی خواسته اند و او هم فضیلت
 ولی بر نبی رقم شود اما فی الحقیقه کار بعکس است زیرا که نبوة نبی از ولایت و افضل است و ولایت
 از تنگی سینه و بخلق نمی تواند آورد و در نبوت و کمال الشیخ صدر گفته بود حق سبحانه و تعالی
 است و نه توجیه خلق آنم توجیه من است و نبوة تنهار و بخلق نیست تا ولایت اگر در حق دارد و ترجیح بر نبی
 عیان و امانت سبحانه و تعالی و بخلق تنها تیره عوام کالانعام است شان نبوة از آن برتر است فهم نمینی آری بایک
 از دشوار است که برستقیم الاحوال انیمعرفت متنازلند مصرعه سیدنا الارباب النعمیم نعمها بقصیه المقصود
 بیان شیخ عبداللہ ولد سیدان شیخ محمد الرحیم باین فقرات و ثابت دارند و الا لایان مبتدیان
 بهادر خان بودند و حاجت نم بحال غدر بصارت دارند و خبر خود را فرستاده اند که پیش بهادر خان
 نوکرش و درین باب اگر از جانب ایشان نیز شایقی رود نموند خواهد بود و السلام مکتوب
 صدر و نهم به حکیم صدر صدر یافته در بیان سلامتی قلب بنیان او و مردون حق سبحانه
 اهل الله الطبار المرضی قلبیة از اهل طایفه منوط توجیه این بزرگواران است کلام ایشان در حق
 و نظر ایشان شفاعت قوم لا یستقی طایفه و هم جبار الله و مطرون و هم برزقون راس المرضی

باطنیه رئیس علم معنویه گرفتاری قلب است بمادون حق سبحانه و تعالی و نمازین گرفتاری به تمام
 ازادی و نشود و سگاحال است چه شرکت در آن حضرت جل ساطعانه از نسبت الله الله الدین العلم
 کلیف اکثر باب غالبه باشد نهایت یحیای محبت غیر حق سبحانه نبوی غالب ساختن که محبت
 او تعالی در حب آن سعد و گردید مغلوب الحمیا ترغیبه من الایمان مگر این جبار گفته باشد علما
 عدم گرفتاری قلب زیان است و سوا اکلینه و ذبول و ست از انشای رحمت که اگر به تکلف یا دشواری
 کند مگر زیاده اش نیاید پس گرفتاری اشعار از آن موطن چه مجال انخیالت نزد اهل معرفت نیست
 و قدم اول شستن در و سبیل رهنمون ارقم است و نشر و در و معارف و حکم بد و نه از خط القضا
 مکتوب صدور و هم بشیخ صدر الدین صدور یافته در بیان آنکه مقصود از خلقت انسانی اوست
 و طایف سلوک است و کمال اقبال است بجناب حق سبحانه و تعالی حق سبحانه و تعالی بندهای متناهی
 ارباب کمال رسانند مقصود از خلقت انسانی کدای و طایف بندگیست و دو عالم اقبال است بجناب
 سبحانه و انیمینی بی تحقیق شدن کمال اتباع سید الاولین و آخرین ظاهر و باطن علیه السلام و تعالی
 و من التعمیات اینها نیست برزقنا الله سبحانه و الیکم کمال اتباعه صلی الله تعالی علیه و سلم و لا یفعل
 ظاهر و باطن عملا و اعتقادا آمین رب العالمین بعد از خدای هر چه پرستند بی نیست و بی
 آنکه هیچ اختیار کرد و هر چه بخیزد حق سبحانه مقصود است معبود است از عبادت و غیو فنی نجاست باید بخیزد
 خداوند جل و علا مقصودی نماید اگر از مقاصد اخروی و تعالی بهشتی باشد بر چندین مقاصد از
 حسان است از و مقر بان از سیئات است هر گاه در امور اخروی حال بدینوال باشد از امور
 دنیویه بگوید که دنیا مقصود حق سبحانه و تا آفریده است هرگز بجناب او نگاه نکرده و حسب اکثر
 است و طایبان آن شوق اعم و طراند الله دنیا لغوته و ملعون ما فیها الا ذکر الله تعالی بخواند
 سبحانه عن شرا و شر فیها بحسب محسب سید الاولین و الاخرین علیه الصلوه و السلام
 مکتوب صدور و یازدهم بشیخ حمید سنبهلی صدور یافته در بیان آنکه توحید عبارت از
 تخلیص قلب است از مادون حق سبحانه و تعالی و مایه ناله + الحمد لله و سلامه عباد الله الدین
 توحید عبارت از تخلیص قلب است از توجیه مادون او سبحانه تا زانیکه دل را گرفتاری با سوا حق

اگر چه اهل طویل باشد از ارباب توحید نیست بی تحصیل این دولت واحد گفتن و واحد دانستن نزد
 ایشان بسیار از فضول است که از واحد گفتن دانستن کرده تصدیق ایمان معتبر است لابد است از این سخن
 دیگر گفته و در میان لامعهور الله و در میان لاموجود الله بودن است تصدیق ایمان علم است
 و احوال و جلالی حالتی شخص از حال سخن از آن زندن مخلوق است از شایخ که در بیان سبب سخن از
 اندازد و حالت خالی نیست یا مقرر اند و در غایت استواری مقصود از نوع سخن اظهار احوال نمودن
 آن بوده باشد که دیگران را محال احوال شود و استقامت احوال را و عواید آن را نیز آن احوال ایشان
 تسخیر می این دولت افشای امر منوع است حق سبحانه شمه از احوال ارباب کمال نصیب می برد
 که از این به استقامت بر توانا بعضی سنیو صطفوی علی مصداق با الصلوة والسلام و التمجید و ذکر
 گردان و نجرته البنی و آلہ الامجاد علیہ الصلوة والسلام بقیتہ التصدیق اند که حاصل رفیع عامیان شیخ
 عبد القیام حافظ از مردم دی وادی زاده اند و کشید اعیان ابواب اقلیت سبب بدست آن درود
 که خود را کبریا و رساند میدست که مقصود برین زیاده تصدیق است که محبوب صد و هزار
 بشیخ عبد الحلیل صد و یازده بیان آنکه که است که بر عقاید این ذرات است تحقیق که در میان
 دولت اگر احوال موجب عطا فرماید نیست میداریم و الا همین دولت را نمی میداریم چون این
 همه است حق سبحانه و تعالی شانه ما مفسدان را به تحقیق نتوانست فعل حق یعنی این نیست
 تحقیق ساخته توفیق اعمال مضیقه وقت گردانید احوال که از استوارت اعمال اند که نیست و سرود تمام
 بخوابد پس حل سلطان جذب فرمایند کار نیست تخمین هر چه در احوال و موجب که می تحقیق
 به تحقیق معقولات این فتوح تاجیه شود و جز استراج هیچ نمیداریم و نیز خدای حق می بخوابد این
 دولت اتباع و تاجیه هر چه برین نیست میداریم و شک و بجای آوریم و اگر کسی را بپوشد و در احوال
 و مواجید ندید بآن نداریم و راضی ایم و بعضی شایخ تمسک است که اگر چه در احوال
 و شک و وقت بعضی از علم و معارف متضاده آرای صاحب حل حق بطریق آن چه چون می
 آن کشف است معذور و رساند میدست که در و آنان موافقه نمایند که هر چه غلطی را که در
 او را نمی گوید این عظم بود و حق بجانب علم اهل حق است شک الله تعالی می بینیم را که علم

مقدر است که مکتوبه نبوده است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحية که مؤید است بوجهی قطعاً مقتدری
 سعادت این صوفیه کشف والهام است که خطا را بوی راه است و مصداق صحت کشف والهام
 است با علوم علما را هل سنت اگر نبوی مخالفت است از دایره صواب بیرون است باینکه علم
 الصبیح النقیضی صریحاً مفاداً بعد از حق الا الضلال رزقاً الله سبحانه وایاکم الاستقانة علی من استیلت علیهم
 ظاهر و بالذات علما و اعتقاد علی علیهم السلام علیهم السلام و التسلیمات افضلها والسلام علیکم
 من اتبع الهدی مکتوب حد و مسیر و هم بحال الدیج بین کولابی صدور یافته در بیان فوق
 در میان جاییست که جنبه یکتایی و انکسار شهود مجذوبان در تلبس نیت الارواح که فوق قلب است همان
 شهود را شهود الهی من نشانه تخیل میکنند و التمسک و سلام علی عباده الذین استغفم من خراب و کشف نه باشد
 الا بمقام فوق نه نفیون فوق و کذا الحال فی الشهود و خود پس مجذوبان سلوک ناکرده را که در مقام
 قلبی است انجا نیست الا بمقام روح که فوق مقام قلب است انجا ابی در جنبه یکتایی است
 که فوق آنها مقام دیگر نیست و شهود در جنبه بدایت نیست الارواح منفتح و چون روح بصورت اصل خود
 موجود است ان الله خلق آدم علی صورته شهود روح را شهود حق میدانند تعالی و تقدس و چون روح
 را با عالم اجسام غوی از مناسبت نیست گاهی آن شهود را شهود واحدیت در کثرت میگویند و گاهی
 قابل میشود شهود حق جل و علانی حصول فحای مطلق که نهانیتش کوک متحقق است متصور نیست
 بیکس که ناکند و این فحای نیست در یکگاه که بیاورد این شهود را با عالم هیچ کاری نیست فوق میا
 شهودین است که اگر با عالم بوجهی من الوجود مناسبت دارد شهود حق نیست تعالی و تقدس اگر
 بی مناسبت است علامت شهود است الهی جل و علامت شهود بوسطه متکی عبارت اطلاق می یابد و الا
 نسبت در رنگ منتسب الیه چون و چگونه است چون از بجهت راه نیست الا لعل علیها السلام
 الاسطیاه مکتوب حد و چهاردهم بصورتی قربان صدور یافته در توحیف مناسبت
 سید المرسلین علیه علی الصلوة والتسلیمات سبحانه ما فسان سر و برگ ابد و است اتباع سید
 اولین و آخرین که لطیف و دوستی و کمالات اسمای و صفاتی خود را در صفت خود آورده و او را بهترین
 جمیع کائنات خلق کرد علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات افضلها شرف گران و بر آن است

بخشاد که در این متابعت مرضی از جمیع مذکورات دنیاوی و نعمات اخروی برتر است
 فیض است منوط بتابعیت سلف است و عزت و مروت و باریان شریعت و علی علی آلاء الصلوٰه و السلام
 و التبیحه مثل خواب نیروزی که از روی این متابعت واقع شود از کر و کر و احیای دنیا که ناز نیست
 بلکه و افضل است همچون این روز مظهر از شریعت مصطفوی بآن امر مودود است از صیام با آباد
 که نه مأخوذ از شریعت اند بهرست اعطای جلی بامر شایع از اتفاق کوهر که از نزد خود باشد فاضل است
 امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روزی نماز یاد بجماعت ادا کرده و اصحاب نگاه کرد یکس که حاضر
 نیافت پرسید اصحاب عرض کردند که آنکس تمام شب زنده بیدار شداید در نوبت خوابش برده باشد
 امیر المؤمنین فرمود که اگر او تمام شب خواب کردی و نماز یاد بجماعت کردی بهتر بودی اهل
 ضلالت ریاضات و مجاہدت بسیار کرده اند ما چون موافق شریعت حق نیستند اعتبار و خوارند
 اگر اگر جری بدان اعمال شاقه تر است بنیوادم مقصود بعضی منافع دنیاویست تمام دنیاچیت تا بعضی
 منافع او که کسی اعتبار چند مثل ایشان مثل کثافتی است که ریاضت از همه شیش و آن ترش از همه
 کثرتش را بعد از شریعت مثل آنجا معتقد که در جواهر فیه بالماسات لطیفه کار کین عمل آنها در میان
 قنیت و اجرائیان در غایت رفعت عمل کماست تواند بود که با جود هر اراد بر بود و آنست عمل
 که موافق شریعت واقع میشود مرضی حق است مجاز و خلاف آن نامرضی است و است تعالی پس نامرضی
 چه جای ثواب بلکه متوقع عقاست این معنی را در عالم مجاز باشد و وضع است باینکه التفات بطهور
 آید میست هر چه که در غایت علت شود و فکر که کمالی ثبات شود و پس رای جمیع سعادات متابعت است
 است و هوای جمیع فسادات خلاف شریعت بتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعت سید المرسلین
 و علی آلاء الصلوٰه و التسمیات و السلام مکتوب صد و پانزدهم تلاعب الحق و دلیلی
 صد و یافته در بیان انگیزه و صد و قطع آنیم یکی هفت گام است مصرع از هر چه در سخن دوست
 خوشتر است این راه که مادر صد و قطع آنیم یکی هفت گام است دو گام در عالم خلق است پنج گام
 عالم حکام دل که در عالم مرز بنیوادی افعال زدیم و یک گام دوم تجلی صفات و یک گام سوم سر
 و تجلیات ذاتی می افتد و غم و غم علی تفاوت درجات الکمال کمال یعنی علی را با باینکه ذلک

مشروط بر اینست که اولین و آخرین عیب من الصلوة الکملها و من التسلیحات افضلها و انکم
 گفته اند که این راه دو خطه است مراد از آن عالم خلق و عالم المرد است نه اندکی برین دلیل الاجال
 للام علی نظر الطلاب تحقیقه الامرا حققت تبون فی الله سبحانه و تعالی مکتوب صد و
 شانزدهم بسم الله الرحمن الرحیم صد و یافته در بیان انکه سلاسل موقوف برین
 ماسوی است از قلب دور ستم کردن از کثرت تعالی انبوی سباد از غیبی در دنیا پیدا شود و مکتوب غوی
 اخوی رسید و از سلاستی قلب که تحریر یافته بود بوضوح انجا رسید بی سلاستی قلب موقوف بر
 نیان ماسوی است از قلب یکبارگی که تکلیف یا دشمنی دهند یا دنیا را در برین تقدیر خطا را بر
 راستی نیاندانند نیالت معبر بقای قلبی است و قدم اول است درین راه و پیش کلمات مرآت
 است علی تفاوت درجات الاستعداد و مهت را بلند دارند و بخوری و موسیقی قناعت و گفتن کثرت
 یحسب لمحال ایام از کثرت تعالی ماسوی در غیب غیبت درین راه و درین راه ان سلاسل قلب
 غره نشو که امکان بوجه است و در شتغال نبوی بها اکن اقلیم نماید که با غیبی پیدا شود
 و در خسارت نازد و عیاذ الله بجماعه کناسی و تقیرم راتب بهرست از صد نشینی در عیالگی است
 آن باشد و فقیر و نامردی زندگانی چند روزه بسروده شود و فرس الغنا و ارباب انرا فقر
 و السلام مکتوب صد و هفتادم بسم الله الرحمن الرحیم صد و یافته در بیان انکه در
 ابتدا قلب باین حسن است و در انتها این تعبیه اند مولانا یار محمد و اسمش کرده باشد حد گاه قلب
 کایع حسن است پس چهارم چار حسن و در است از قلب نیز دوست حدیث من ام کلثم قلبی
 عفو ایضا بهرست و در نهایت کار چون که قلب تبعیتی حسن نماند و در این امر در قلبی تا
 کند اندونانی طریقت مبتد و متوسطه اسفاقت انصاف شمع کامل مکتوب صد و هفتادم
 لایدرک کلامی که طایر برهان طریق باشند و از محبت ماضی بوجایغ احسانا بینه قدم و
 شیخ منزل مقدمه سعادت و انسته صحبت ایشان را غیبت خمره و از اوقات با ایشان صحبت
 دارند که بسیار غریب و العجوب و اندو السلام مکتوب صد و هفتم و بیستم بسم الله الرحمن الرحیم صد و
 یافته در بیان خسارت جماعه که اهل الله تعالی گفتند که گمانی که محبت آنرا می مولانا قاسم

سنتی نوشته

فرستاده بودند رسید و مضمون بوضوح پیوست قال الله تعالی ^{وَمِنْ اَسْمَاءُ فَعَلِيهَا}
 خواجہ عبداللہ انصاری میفرماید الہی ہرگز خواہی از ندرازی بابا از ندرازی پیوستہ تمام انعم کہ بر
 درویشان پیچندند و در کار خرابانست ندایان را بحق سبحانہ و تعالیٰ کافہ اہل اسلام را از ننگ فقر و
 طعن درویشان بگاہ برد و بر دست میداد بشریہ علی آلاء الصلوٰۃ و استیتا و اسلام مکتوب ^{صحب}
 و نور و ہم ہمیر نعمان بخشی صدور یافته و ترغیب بر جمعیت بخش مقید و در بیان آنکہ گاہ
 است کہ کمالان بعضی از مردان ناقص خود را ہم تعدیل طریقت اجازت مینمایند بطریق بعضی نیات
 مکتوب شریعت خدمت میوصول یافت این راہ دیوانگی میطلب و زجر آید بہ کن بوسن احدکم
 حتی یقال فی محبت و چون جنون آید از تدریز و فرزند فارغ گشت و از اندیشہ آید و کلام جمعیت
 بیشتر شد این دیوانگی در نہاد شماست اما بعوض اللہ ایل از اخس بوشش ساختہ اید چہ توان کرد
 کہ بے مناسبتی بسایر مفہوم میگردد و در تارک نمایند ولی استطاعت دانستہ رفع بعد حصول
 نمایند جمعیت اینطایفہ را و برای جمعیت خلق است بہاب جمعیت خلق باعث فقر و نیاز است
 در بہاب فقر خلق باید تا جمعیت حاصل آید و اگر فساد جمعیت خلائیق اینطایفہ را جمعیت
 از آن جمعیت باید رسید و بہاب حق سبحانہ التجا باید آورد تا آن جمعیت بلای جان نگردد و
 قیاس بحول فلان فلان نباید کرد کہ پیش از تمامی ہمہ مراتب نقص است تفاوت در جہاننا ع
 فراق دوست اگر اندکست اندک نیست بہ مشایخ طریقت پیش از تمامی بعضی مردان را اجازت تعلیم
 طریقت داده اند حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ شہر مولانا یعقوب چرخچی را بعد از تعلیم
 طریقت و تسلیک بعضی از منازل و مودہ بود کہ اسی یعقوب ہزار بانوریدہ است بخلق
 و حال آنکہ مودہ بود کہ بعد از سن در خدمت علاء الدین خواجہ بود و اکثر کار در خدمت علاء الدین
 کردہ اند و حضرت مولانا عبدالرحمن جامی در نصائح ایشان را اول در مردان خواجہ علاء الدین
 میفرماید و ما نیا بحضرت خواجہ نقشبند نسبت می دہند بالجملہ علاج این تفرقہ صحبت را با جمعیست
 مکرر و مکرر نوشتہ شدہ است و شنیدہ شد کہ مولانا محمد صدیق نورکری اختیار کردہ وضع
 را اگر اشتہاف افسوس ہزار افسوس کہ کسی از اہل علمین یا فضل سافہین ہزار افسوس و ہزار افسوس

بیرون نخواهد بود و در کوی محبتش خواهند دایر خواهند و او اگر جمعیت خواهند داد و بدو اگر خواهند داد و بدو
 رزق را از هیچ خلق و بعد از دنیا و دنیا پس از آن که از آنکه است و او ابوالسلام مکتوب صد و
 بیست و نه مجروحان صد و یازده در تفتیب و صحبت از صحبت تا که خدمت ریز از او شوی گردیدند
 که سلامی بپایمی هم یادآوری نمی نمایند و دست به دست و صرف آن در اسم بهام ضرورت است آن
 ارباب جمعیت است لا تعدل بالصحة یا ایها کان الا ترى ان اصحاب بول الله صلی الله تعالی
 علیه وسلم و بارک فصول بالصحة علی من خدمهم سوی الا بیار علیهم السلام و انکان وینا قرننا و عودا
 و در این اسع بلوغها نهایت الدرجات و وصولها غایت الکمالات سوی الصلوة فلاحهم صاخرطوا و عا
 خیر من صلوا بها بکرت الصلوة و سهو عمل بن العاصی افضل من صحو بها لان ایمان الاراکبر رضای
 شهو ما بر و تیر الرسول و حصو الملک مشهود الوحي و معانیه المعونات و الفوق لمن خدمهم و الکمالات
 التي هی اصول سایر الکمالات کلها و لو علم و لم یفصله بصحبه نهیة الخاصیة لم یفصل من الصلوة
 و ما اثر شیا من الاستیاد علی و الفاضل و الله یختص برحمته من یشاء و الله و الفضل العظیم
 بمیت سکندر انی خشنه زلی + بزور وزیر میسر است اینکار + اللهم وان لم تحلفنا فی هذه الفتارة
 فی وزن هولاء الاراکبر فاجعلنا فی الفتارة الاخرة مختورین در تهم مجرم است بید المرسلین علیه علیهم
 الصلوة و التحیات و التسلیمات و السلام مکتوب صد و بیست و یکم نیز بهر فرمان
 صد و یازده در بیان آنکه این که همگی بهفت گام قرار یافته است بعضی از ایشان پیشتر گام بر دارند
 خدمت میر و عورت فراوان مطالعه فرمایند و رعیت که از احوال خود اطلاع نداده اند و از فقر و تنگدستی
 خبری نگرفته اند و الحمد لله سبحانه و المنة که فقر و الجوال اندیشه بطریق احتمال در معرض بیان می آرد
 محبت آنرا این که همگی بهفت گام قرار یافته است جمعی از ایشان کار را شش گام رسانیده اند
 و جمعی تا پنج گام و طایفه چهار گام و قریه تا سه گام علی تفاوت درجات و صاحب گام هم
 بر دم فادرت مینا غلیف جماعه که پیش قدم باشند بزمینی در کار است تا بجهت و فقر که نشود
 نهاده برین گنجایش وقت نبود و السلام مکتوب صد و بیست و دوم بلا طاهر
 صد و یازده در تفتیب بر بلند می و عدم التفات به هر چه دست افتد مولانا محمد طاهر

از مولانا یا محمد وجه اشتغال را خواهند گفت چون اراده سفر جانب هندوستان معصوم دارند و بنده
از اهل عیال خبری بگیرند الباقی عند التلاقی مثل شهو است دوام حضار و اجتناب از اختلاط با غیایا
است همت را بلند باید داشت و بهر چه بدست نیاید پرداخت نیست با این نوزیکه بود مشرق انوار
از مغرب و کوکب کوه گدشتیم و فقر را این زمانه اکثر مقام روی و انگفا قامت دارند صوب ایشان هم
قاتل است و زمین هم کاغذ من لاسه بهین طریق ملازم باشند و اوقات را بچندان اعتبار نهند که محال
تاویل امیدان و وسیع است زنها بخواب و خیال کول بشوند شهر کیف الوصول سعادت و دنیا فلفل
البحال و در ضمن خیر و السلام مکتوب صد و گشت و سوم نیز بمطالعه هر چه صد و گشت
در بیان آنکه ادراغ اگر چه باشد اگر مستند باشد فوت و رضی از فیاض و اعلیٰ یعنی هست
مکتوب شریفی خوانی ارشی لازال کا طه لعن نفس التعلقات رسدای برادر در آخر دست علامته
اعراضه تعالی عن العبد اشتغال بالابعدیه اشتغال به نقلی از و اقل با عرض رضی از فیاض و اعلیٰ یعنی
است بقیش احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال و بهر چه نیست بغفل است یا بقر
بواسطه ادای یکسج نقل مرکب چندین خطرات باید شد نیک ملاحظه نمایند العاقل کیفیه الاشاره و السلام
علیکم و عملی رفتار که مکتوب صد و گشت و چهارم نیز بمطالعه هر چه صد و گشت و بیان
آنکه استطاعت را نه شرط و موجب است ادای حج با وجود بی استطاعتی نسبت بمحصل مطلب داخل
تضییع و قات است مکتوب شریفی استخوانی خواجهم طاهر شیر سید سید سحانه احمد المنة که فتوری
در اخلاص و محبت فقر را نه نیافته است با وجود تنادی ایام مهاجرت این علامت سعادت و طبله
محبت اما چون شما نصحت طلبید و بر قطن غم صبر گوید و در وقت و داع انقدر نگوشت
بود با تمکال که شاید با هم نباشد درین سفر مخرج شویم بهر چه قصد کرده اند استخار با موفقی نیاید و تجویز
در غیاب بمفهوم گشت بضرورت تقاعد و زید صلاح نظر از اول در رفتن نماند و انشوق شما را
ملاحظه نموده منع صریح نکرد استطاعت شرط است استطاعت تضییع اوقات را هم گذارند
با مخرج ضروری برداختن مناسبت در چند کتاب شما این مضنون را نوشته است رسید باشد
یا نه سخن انیت بیشتر بخواند مکتوب صد و گشت و پنجم میر صالح نیشاپوری صد

نخستین حاجی بنده
از آب و فواید از آب و فواید
و فواید از آب و فواید
در کتاب که در کتاب
از آب و فواید از آب و فواید

یافته در بیان آنکه عالم جوهری و کبریا و صفات الهیه اند تعالی شانه عالم را باصانع خویش
نسبتی نیست الا مخلوقیه و الطهریه و انیالی و الکلیه اللهم انما حقایق الاشیا را که ای عالم جوهری و
کبریا و صفات الهیه نسبتی نمی باشد و مرایای شیون و کمالات ذاتیه و غیر سلطانگی نبوی بود
مخفی و سری بود مکنون خواست که از ظلالها عرض به درازا جمال تفصیل آن در عالم ابربر نبوی غنی
فرمود که بذات و تقاطعش دوال باشد بذات و صفات او سبحانه پس عالم را باصانع خویش به نسبت
نیست الا آنکه مخلوقات وی اند و الله برهما شیونات و تشاکلها با تمام و غنیت و کثرت
احاطه و سراین و معیت ذاتی اینجا از غلبه حال و سکوت است اگر چه تعلیم الاحوال که از قبح
صحو انیالی از شری از زانی در است نه اند عالم را باصانع هیچ نسبتی ثابت نگذارد الا مخلوقیه و الطهریه
و احاطه و سراین و معیت میسرند مطابق علم ارباب حق اند که الله تعالی معیهم عجیب است که محاسن
که اثبات بعضی نسبت ذاتیه بنیان کلا احاطه و المعیت مثلا متعقد با آن ذات جمع نسبت مسلوب
حتی که صفات ذاتیه را بر سلب نمایند قبل از الا تناقض در ذات را نسبت اثبات نمودن از برای
رفع این تناقض تکلف است و رنگ بدقیقات فلسفه است ارباب کشف صحیح ذات را تعالی چه بسط
حقیقی بنیانند و او را می او هر چه باشد داخل آنها نشود و فر و فراق دوست اگر اند که است ثابت
درون دیر اگر هم مویست یا است مثالی از برای تحقیق این بحث بیان کنیم مثلا عالمی بخیر
ذو فنونی خود که کمالات مکنون خود را در عرض صفا ظهور آرد اینجا حروف و اصوات نمایان دارد و
آن آن کمالات را صوره در پس در صورت این حروف و اصوات دوال را بمعانی مخزنه به هیچ نسبتی
نیست الا آنکه این حروف و اصوات مثلا در آن معانی مخفی است مرایای آن کمالات مخزنه و حروف
و اصوات را عین آن معانی مخفی گفتن معنی ندارد و همچنین حکم با احاطه و معیت در صورت حیوان
است معانی جهان طرف مخزنه اند هیچ تغییری در ذات و صفات آن معانی راه نیافته است
لیکن چون در میان معانی این حروف و اصوات دوال خوی از ما نسبت و الیه در اولی تغییر
است بعضی معنی زانده از آن و تخیل می آید فی الحقیقت آن معانی مخزنه از آن معانی زانده
منزه و مبرا است آنچه معتقد ما است درین مسئله نیست اثبات امر زانده و مرایای سطره و مبرا

نمودن از اتحاد و عینیت و احاطه و معیت از کسرت ذات او تعالی فی الحقیقت از نسبت محال است
 مناسبت مبرکات و کرب و رب الارباب با بقدر و تناسب ظاهریه و مظهریه و حده وجود گویند یا کمونی
 فی الواقع وجودات متعدد است لیکن بطریق اصالت خلطیه و ظاهریه و مظهریه یا کمیک جمع وجودات
 ماسوی و او دایم و خیاالات است این در سبب بعینه در سبب سوسطای است ثبات حقیقت در وی نمودن
 از او دایم و خیاالات و اینی برآورد که قصه سوسطای است **مثنوی** چون بدانستی تو او را ز نخست
 سویی آنحضرت کسری در دست و او انکه دانستی که کل کسیتی و فارغی گرم دی و گزلبستی مکتوب **صد**
بست و ششم نیز میسر حاصل پوری سر یافته در بیان انکه طالب باید که اتهام در نفی الهیه باطله نماید
 چه آفاقی و انفسی و احاطه ثبات معبود بحق حل سلطان هر چه در حوصله نفهم و در حیطه ادراک دیگر از این دور
 تحت غشی داخل ساخته گفتقا به وجود نیاید اگر وجود را نیز دانم و حق گنجایش نیست مابینا و کس
 سیادت و نقابت و نگار طالب باید که اتهام در نفی الهیه باطله آفاقی و انفسی نماید و در جانب حق
 معبود بحق حل سلطان هر چه در حوصله نفهم و در حیطه نفهم دیگر از این دور تحت غشی داخل سازد و گفتقا به
 موجودیت طلب نماید **مصرع** پیش ازین نه برآورد اند که هست + اگر چه وجود را نیز در آن گنجد
 گنجایش نیست تا و رای وجود باید طلبی و علم ارباب نیست که الله تعالی معین نماید که الله تعالی وجود
 واجب تعالی را نیست بذات او سبحانه وجود را عین ذات گفتن مایه و رای وجود را دیگر ثبات نا
 کردن از قصه و نظر است قال الشیخ علاء الدین فوق عالم الوجود عالم المکان و الدین در ویش از این
 مریه وجود بالا از این تا چند گاه که مغلوب محال بود خود را از روی ذوق و وجدان از ارباب غلبه
 می یافت و حکم بوجود واجب جل شانعه نمی کرد چه وجود را در آفریده بود و مرتبه ذات وجود را
 گنجایش نمی یافت اسلام او در آنوقت اسلام تقلیدی بود نه تحقیقی با جمله هر چه در حوصله ممکن
 در آن طریق اولی ممکن یافت لیکن من لم یصل للمخلوق الله سبیلا الا بالعجز عن معرفته از خصوصاتی
 الله و البقا را با آنکه گنجی آن ممکن که ممکن واجب گردد که آن محال است تا نزد خدا حق پس چون
 ممکن واجب نگردد نصیب ممکن غیر از عجز نباشد و عجز شکا کس نشود دایم با چنین + کانیجا همیشه
 با و بدست دایم را بدین نهستی همین طور مطالبی خواهد که هر چه از بدست آید و هیچ نام و نشان از او

پدید نشود و جمعی هستند که مطلبی را خواهند که از اعیان خود بیاورند و بزرگ است با و بسیار از هر صحرای آن
 من چنین را با طلبیام اولاً و آخراً مکتوب صد و بیست و هشتم کتاب صفی الخرد می صد و بیست
 و سیان اگر خدمت والدین چند احسان است اما در جنب وصول مطلب حقیقی بیکاری محض است
 و تعطیل صرف بلکه داخل سیرت ثبات الابرار سیات المقربین و اینان را مکتوب مرغوب رسید
 غرض که باب توقف نموده بودند صحیح است زیاد از آنچه بوقوع می آید باید کرد و غرض انقضا است قال
 الله تعالی وَصِيَّةُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَمَا كَانُوا وَصَّيْتُكُمْ كَمَا كَانُوا وَفَالِ اللَّهِ سَجَانَهُ لَئِنْ
 لَمْ أَتِكُمْ بِآيَاتٍ لَآتَيْتُكُمْ بِآيَاتٍ لَئِنْ كُنْتُمْ كَانُوا كَمَا كَانُوا وَفَالِ اللَّهِ سَجَانَهُ لَئِنْ
 بَلَّغْتُكُمْ غُرُطَى مَنَازِلِ سُلُوكِ تَرْغِطِ لِحَسَنَاتِ الْأَبْرَارِ سَيَاتِ الْمُقَرَّبِينَ شَيْئاً وَبِأَنْزِلِ سَبَبِ
 جَزَعِ شَوْقِ خَدَى احْسَنَ سَبَبِ أَكْرَمِ خُرُونِ بُوْدِ جَانِ كُنْدِ نَسَبِ حَقِّ اللَّهِ سَجَانَهُ بِحَقِّ جَمْعِ خَلْقِ
 مَقْدَمِ سَبَبِ اِدْوایِ حَقِّقِ انبیا امثالاً لامرهِ سَبَبِ سَجَانَهُ وَالْأَكْرَمِ اِحْصَالِ آن بُوْدِ كِهْ خَرِست و اگر ارشته
 بخند نیست یگر می اشتغال نماید پس خدایات اینها باین تقریب از جمل خدایات حق است جانان از خدمت
 آن خدمت فرق بسیار است مزارعان و قلایه نان نیز خدمت پادشاهان میکنند اما خدمت مقربان
 دیگر است آنجا نام زراعت و قلایه فی برون عین معیشت و مزد به کار باز آید آن کار است قلایه
 با محنت تمام در روزی یک تنگله حرکت یکگزیند و مقرب در ساعت خدمت حضور متقی که با سیکر و
 مع ذلک او را باین که با هیچ تعلقی نیست اگر قرار ترش است و پس شتان اینها فرج حسیل نمون
 است خاطر از جانب او جمع دارند زیاده چنانچه و السلام مکتوب صد و بیست و هشتم
 خواجیه قیوم صد و ریافته در ترغیب باین معنی و عدم گفتا باین مطلب و خدمت خواجیه قیوم و اوقات
 او موقوفه شمس نوازند بلکه و زلزله اندک در معین حجاب انفس و تسکینات طویل است و مطلب
 غایت کمال رفعت هم در نهایت نقص منازل سطی همچو سرب مطلب نماست غیاذ ابا
 سجان و سطر اینها بیت انباشته یکبار غیر مقصد مقصد اند چون را چون تصور نماید و از
 وصول مطلب حقیقی باز ماندیمت را بمنزله بیاید ساخت و هیچ حاصل سرفروشی باید کرد و در این
 المرامی باید حجت حصول اینچنین حجت وابسته بوجهی است و مقتدر است و توبه و انقیاد را خلاص

کابلی صدور یافته در بیان علو شان طریقه حضرت خواجهاقدس الله تعالی اسرارهم و شکایت از
حال جماعه که در طریقه علییه حدیثات نموده اند و از تکمیل این طریقه بدست آمده الحمد لله رب العالمین الصلوة
والسلام علی سید المرسلین الامامین نوی ارشدی خواجهمحمد شرف شرف الله سبحانه و تعالی بشارت
اولیاء الکرام باشد که در طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم اقرب طرق موصد است و
نهایت دیگران در ولایت این بزرگواران مندرج و نسبت ایشان فوق همه است این همه
بواسطه آنست که در طریقی التزام نموده است اینها که عمل بر خصلت تجویز نموده
اگر چه بظاهر و باطن نافع باشد و عمل بغیریت از دست نهند اگر چه بصورت دسیرت متضررند
احوال موجود را تابع احکام شرعی ساخته اند از اوق و معارف خادم علوم شرعی دانسته اند جوهر
نفیسه شرعی در رنگ طفلان تجویز و مویز وجود و حال عوض نمیکند و بر ترات حروفیه غور و
مفتون نمیکند و از نص بغض نمیکارند و از فتوحات مدینه یقوتحات مکیه انتقادات نمی کنند حال ایشان
بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار تجلی ذاتی که دیگران را کالریق است این بزرگواران را و این
مضمون یک کیفیت و تقاضای آن باشد از این عزیزان از اعتبار ساقط است جلال الایم تجارت
و لایح عن ذکر الله انهم هر کس بخلاقین اکابر نزدیکیست که قاصران این طریقه تعلیم نیز از بعضی
کمالات ایشان انکار نمایند بیک قاصری که اندک لطایف الطریق قصور حاش الله که بر
زبان این گلزار آری بعضی از خلفای متاخرین این طریقه علییه در طریقی از احداث ناموده اند
و روش اصل کار از دست داده جمعی از مردان ایشان اعتقاد آن دارند که باین حد تکمیل این طریقه
نموده اند و حاشا و کاکبرت که خرج سن انوار هم ملایه تحریب و تضعیف آن گویند و اندام فاسدش را از نور
بعضی از بدعتها که در سلسله دیگر اسلام موجود نیست در طریقه تعلیم حدیث نموده اند و نماز و غیره را حجت
سیگار انداز اطراف و جوانب و از وقت مردم از برای نماز تجویز میگردانند و حج بیتام و امنیاند و این
عمل کرده است بکراهت و تحریم جمعی از فقها که تداعی شرط الکرامه است و از جماعه فضل انصاف بنا کرده
ساخته زیاده از کس و اتفاق مکرر گفته اند و اینها نماز و غیره را بنا بر موضع سیده رکعت میکنند
که دوازده رکعت و اینها و دیگران دوازده رکعت را داشته تا حکم یک رکعت پیدا کند و آن نیز

کرد و ترجمین است حضرت پیغمبر علیه السلام و التسلیمات که گاهی سیزده رکعت داده اند
 و گاهی یازده و گاهی نه و گاهی هفت بنابر تجمیع هر دو ترک و هر سیه پیکار کرده است و آنکه دو رکعت تفرقا
 حکم یک رکعت قیام داده اند فشار اشغال انیم و عمل عدم تنق سنت ندیم مصطفی علیه السلام صاحبها الصلوة و السلام
 و التجهیجست خود بلا علامه کاوای این مجتهدین است علیهم الرضوان این قسم محدثان را هیچ یافته اند که آنکه
 علوم اسلامی از برکات ایشان استفاضه نمایند و الله سبحانه الله للعلم للصلوات و فروانند که پیش تو گفته
 غم دل ترسیم و کردل آزرده شوی و در نه سخن بسیار است و السلام مکتوب صدوسی و دووم
 بلامحمد صدیق خبری صدیافته و لعناب رحمت ارباب غنا و ترغیب و تحبب فقر اگر کسی
 فقر را از صدر نشینی اغنیاست نه با لا آخر قولینا بعد از هدایت او هینا ملایقه
 ای روز غنا را از صحبت فقر اول تنگ گشته مجلس اغنیاء اختیار کرده ای بسیار کرده اید روز اگر چشم شما
 بپوشیده است و خواهند کشاد و غرازندست فایده خواهد کرد و خبر شرط است ای بود الهوس امر تو را دو حال
 خالیست و مجلس اغنیاء جمیع خواهند داد و آنکه اگر بدید بدید اگر بدید بدید است ترجیح است
 بالله سبحانه من ذلك و اگر بدید بدید و الاخرة نشان حال است کسی فقر را از صدر نشینی اغنیاء
 امر و این سخن معقول شما شود و باشد آخر معقول خواهد شد و فایده خواهد داشت آرزوی طعام چرب
 و تنهای لباس فاخره شمار درین بلا انداخت هنوز هم هیچ نرفته است فکر ارباب بکنید و هر چه از حق بخواهد
 تعالی مانع آید از دشمن دانسته از وفرا نماند و خدا را کنایت صان و احکم و اولاد که عظمای
 نص قاطع است حقوق صحبت بر آن داشت که یک مرتبه بنمایم حتی کرده شود بعد از آرنیایین
 از اول میل استم از فضولیهای شما که استقامت فقر را این وضع دشوار است شعرو قد کان الله
 ان مکوننا و اما الى الله اجوعنا و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه السلام
 الصلوة و التسلیمات و التحیات و التها و اکملها من انظرت و استعداها لوقع و دیگر داشتیم جوهر نفیس
 شما در سرگین انداختید و اما الیه اجعون مکتوب صدوسی و سوم نیز ملائق
 صدور یافته در میان آنکه فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را غریز باید داشت و مکتوب یکدیگر
 فاصدا رسال داشته بود و رسید فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را غریز باید داشت

از رسوم و عادات کاری نمی کشاید و از تحمل و تحمل خجاست و حرمان نمی فراید بخیر صادق علیه السلام
 آنها و من التبتیات اکملها تلك المسوفون سون افضل گویندگان هلاک شدند عمر موجود در صرف امر
 موهوم نبودن و موهوم را از برای موجود نگاه داشتن بیست و شش است باید که نقد وقت مرفوع
 اما هم کرد و دفع از برای مخزفات لا یعنی مذخر باشد حق سبحانه تعالی که بی آرامی بدیده که از آرامی
 او تعالی بخانی میگرد و گفت و گویا حاصل نبرد و سلاشی قلب طبع فکر باصل باید کرد و از مالا یعنی علم
 نام باید نمود و میت بهر چه عشق خدائی احسن است اگر کش خوردن بود جان کندن است و ما تاملی
 الا البلاغ مکتوب صدوسی و چهارم نیز کلام محمد صدیق صدور یافته در منع از توفیق حضرت
 حق سبحانه و تعالی در مدح قرب و عوجات اندازد که ایت فرماید بجهت میدالرسلین علیه السلام
 و التبتیات آنها صحبت آرا از الوقت سیف فاطم معده نیست تا فرو افست و هندیدانه امر هم را در
 باید کرد و غیر هم را فر باید انداخت حکم عقل نیست در عقل محاش بلکه عقل معاد زیاده برین چون بود
 و السلام مکتوب صدوسی و پنجم در المکتوب است ان الله المصل الصدیق محمد الصدیق فیها
 مرتب الولاية عاثة كانت او خاصته مع بعض خواص الخاصة علم ان الولاية عبارة عن الفناء والبقاء
 و هي اما عامة او خاصة و لغني بالعامية مطلق الولاية و بالخاصة الولاية المحمية على صاحبها الصلوة
 و السلام و التحية الفناء فيها اتم و البقاء اكمل و من شرف بهذه النعمة العظمى فقل ان جلده للطاعة
 و الشج صدره للاسلام و الطمانت نفسه و ضمير عن مولا با و رضی مولا با عنها و سلم عليه تعالی و تحية
 کلیة الى کاشفنة حضرت صفات الام هوت و شاد هیره مع ملاحظه الشیون و الاعتبار و فی هذا المقام
 شرف بالتجدي الدتیه البرقیة و توجیهة کمال التفر و التقدر و الکبرایة و الفصل اخفاء الصلا بالکلیة
 و ضرب من المثال هذا مصرحه هنیالار باب النعمیم نعمیه و ما ينبغي ان يعلم ان الولاية الخاصة
 المحمية على صاحبها الصلوة و السلام و التحية متميزة عن سایر مراتب الولاية فی طرفی العروج
 و النزول فی طرفی العروج فلان فناء الاخصی و بقائه مختصان بتلك الولاية الخاصة و عروج
 سایر الولايات الى الخفی فطرح تفاوت درجاتها یعنی ان عروج بعض ارباب الولايات الى مقام
 الروح و عروج البعض الى الشرح و عروج البعض الآخر الى الخفی و هو اتمی درجات الولايات العالیة

انی طرف التذکره فلان الاجساد الاولیاء المحمدی علیہ السلام والقیمة نصیباً من لایح
 تلك الولاية لما فی الله تعالی علیه والرد سلمی لیلته المواجه بالحدیث انما فی الله تعالی وعرض علی
 والنار وادی الیه ما وادی وشرف منه بالرویت البصریة وذل القسم من المعراج مخصوص بعلیه الصلوة
 والسلام والاولیاء المتابعون بکمال المتابعة الساکون تحت قدمه لم یضایع من
 هذه المرتبة المخصوصة مع ولا یرض من کاس الکرام نصیباً غایة فی البابان وقوع
 الرویت فی الدنیا مخصوص بعلیه الصلوة والسلام والحال التي حصلت لاولیایه الذین تحت
 قدمه لیس بروتیه والفرق بین الرویت وذلک الحال کالفرق بین الاصل والفرع والشخص والظن ولس
 احدهما بین الآخر مکتوب صدوسی وشمشیر بکلام صدیق صدریافته وسمع از
 تسلیف تأخیر تحصیل مطلوب حقیقی مکتوب مرغوب صوابی چون قاصداً از عشره تبرک برید
 از صفی آن جواب کتابها وراخت جواب کتابت خانمان و جواب کتابت توحید عبد الله فی
 نوشته فرستاده است ملاحظه خواهند نمود رفتن شمارین وفعلاً کرم معقول فیه نمی شود حکمت
 باشد والا عند الله سبحانه ملاحظه فرمایند که حضرت حق سبحانه وتعالی اکمال کرم قوت برید عطا نمود
 است این را غنیمت شمرده فکر کا خود باید کرد تا از او سیده قوت دیگر بایست ساخت که کار تسلیم میکند
 در روشنی طول امل کفر است و معاند تخلص از فرض معلوم نیست که از خویشگی صواب بکند و اگر
 اشتباهی دارند باید بخوانی چیزی نوشت منتفع و صریح اگر در جواب هم منتفع بنویسد و وعد نمود که
 مفهوم شود باین نیت برود اما علاج تسلیف و تأخیر باشد هر چه بکنند زودتر بکنند که در صواب
 غنیمت است مکتوب صدوسی و منتقم توحیدی حضرت افغان صدر یافته در عالم
 نماز که منوط است کمال آن به نهایت النهایت و باین دلیل مکتوب مرغوب برید صواب و منتقم
 چیست التذکره و عبادات و دفع کلفت و ادای آنها از اجل نعم حق است بجهان خصم او را
 صلوة که غیر منتقمی از غیر منتقمی مخصوص و ادای و ایض صلوة زیرا که در این نهایت با و صلوة
 نافله متعدی سازند و نهایت النهایت این نسبت بفرایض منوط میگردد و ادای و انوافل خود
 بیکدیگر ندارد و این منوط است و این منوط است و این کار دولت است کنون اگر

باید دانست آنرا که درین ادوار صلوات دست و نفس را صلواتی محلی نیست درین اربع المیزان و اولاد
در آن و فغان است سبحان الله چه رتبه است مصرع بنیالارباب انعم فیها به امثال مردم و باطنش را گفت
و شوق و این سخنان هم مستقیم است مصرع باری هیچ خاطر خود نشا و سیکتم و نیز بدانند که رتبه نماز در رتبه است
است در آخرت نهایت قرب و دنیا در نماز است و نهایت قرب آخرت در عین و میده است و بدانند که ساء
و عبادات و سائلند از برای نماز و نماز از مقاصد است و اسلام و الا لام مکتوب صدق و شتم
بیشتر بهاد الدین سرشک صد دریافت و در دست و نیای وینه و اجتناب از صحبت ارباب دنیا و فرزند
و رخصتی باین و نین بفرموده خرسند نباشند و سرایه و دام و اقبال اینجا بخلق از مدی جلد سلطان از دست
ندم فلک باین و که چه چیز میفر و شد و چه چیز آخرت بدینا عوض نمودن از حق سجده بخلق بدانند
سفاهت و بجزوی است جمع دنیا و آخرت از قبیل جمع ضد است ما حسن الدین الدینا لو جهان از این و ضد
هر کدام را اختیار کنند و هر که خواهد در الف و شد و غلبه آخرت ابدیت و متاع دنیا قلیل است دنیا شوق
حق است سبحان الله و آخرت در دنیا و تعالی و تقدس عرش با شست فاکت است و در الزم با شست فاکت است
و آخرت و فرزند را باین گذشت و تدبیر اینجا باین سبحان الله باین سر امر و فرزند را در ده باین گذشت و مهلت
اینجا را با تعالی باین تقیض نمود و آو کاد که عذ و کله قاحد و رهم نص طالع است
مگر شنیده باشند خواب هر گوش تا چند خواب بود و آخر چشم باین که شود و صحبت اهل دنیا و خطا با ایشان
سم قائل است کشته این هم موت ابدی گرفتار است و اقل کیفیه الاشارة کیفیه التفریح مع المبالغة و الا
و التفریح برب ملوک و راز و با در مرض قبی میگوشت و تکلیف الفلاح و الهیات بخدا بخدا رسد و این نیز شرط
بلاغت بگویم که تو خواه از سخنم بگری خواه طالع فرعون و مجتبی اکثر باقر من الاسد فانه یوجب الموت الذی یزید
و هو قلیف فی الاخرة و الخطا و الملوک یوجب الهلاک الابدی و بخساره اسیری فایک و مجتبی و ایاک میفر
و ایاک و مجتبی و ایاک و در و تیم و قدر و فی الخبر و صبح من تواضع غیا الغناه و حسب ثلثا و مینه باید دانست که باین
تواضع و یا بپوشی جهت خدا و ایشان است یا چیز دیگر شک نیست که از جهت غنا ایشان است و سبحان الله
و این مثلث دین است فاین مثلث من الاسلام و این مثلث من النجات این هر سه بانه و این را هم سه است که
میدانند که التفریح برب و صحبت اهل انفس و نذر از فکر و عظم و تفصل مضایح در پرده انداخته بکلام و کلام

موانع از این خطبه

نخواهد شد فایز را فایز از من صحبت و بجز از من و بستم و اندک سخنان به من و اندک سخنان به دیگران
 یعنی عذر به امتثال بحسب سید الشهدا و در بالا هم بر علیه علی الهی صلوات فضلها و من استیانت
 الکلمه باسلام مکتوب صبی و سبی و فخر بفریب تها بی حد و ریافته در بیان آنکه جا عجبی و در بیان
 که لعل و رطل اندک اندک خود و کوشش جماعه مجربست بلکه شش و الفات نامگذاری شرف ساخت خود
 و لکن ایشان را اسلامت دارد و کفایت حال فقر است و بفرمانند و حضور غیبت اکیسان میلان در خود و کافران
 چون آنکه کمال بی سعادتی بود و کوشش اهل اسلام با آنکه نمودند حضرت پیغام علیه علی الهی صلوات
 جبهه از شورا اسلام فرمودند که کوه کافران را ندان شاعر و حضور کن سر و علیه علی الهی صلوات
 فضلها و من استیانت الکلمه باسلامی سبی برآمد و شجره جو یکبار با سخنان آنکه و سرفرو بود و کوه
 القدر علی دوست اما میگوید که کوه است و از اذ و خلق از نعمات عشق است اللهم علما من جنت
 سید المرسلین علیه علی الهی صلوات استیانت مکتوب صبی و چهل و یکم و بعد موصوم کالی حد و ریافته در
 بیان آنکه و محنت از لوازم محبت است و محبت آنرا رخ و محنت از لوازم محبت است و خفا فضل
 در و غم لابد است محبت غرض از عشق توام چاشنی در و غم است و در زیر فلک سبب تمام چشمت
 دوست او را گنج خود را تا از غبار و کلیه قطاع حاصل گردانید آرام در به آرامی است و ساز و ساز
 و قرار در بقراری و رحمت در جرات و عیاق و غرخت ملیدین و را و محنت از خدمت است تمام خود
 محبوب بدید و در جرات و بیاید باشد رضا با قبول کرد و ابرو بنا به چید طریق زندگانی در و غم
 تا تواند مقامات و زید و ملا فتور و مقامات مشغول به شغور شده بود اما پیش از قوت بضعفت
 غم نیست اگر اندک خود را ازین تر و دات جمع سازند بهتر از شتر خود میزند باید که این سبب بفرموده
 اسباب نیست مانند تا تواند کاری کرد و اسلام مکتوب صبی و چهل و یکم و بعد موصوم حد و ریافته در
 آنکه همه این کا محبت و خلاص است حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات که است فرما بدید محبت سید
 علیه علی الهی صلوات استیانت از احوال قلبه گاهی نمیونسند که چه صورت دارد و البته الزان با نیست
 میوشت باشد که موجب جنایانه است همه این کا محبت و خلاص است اگر احوال ترقی میوشت
 نشود غم نیست چنان مقامات و خلاص است امید است که کاشین با عات میگرد و در اسلام

۱۵۰
 مکتوب و چهل و دویم با حجاب القوم سر قدی صدور یافت در بیان آنکه از نسبت این بزرگوار
 اگر آنکه بدست افتد آنکه نیست بکتابت ثلثت که از روی التفات ارسال شده بود و در حدیث
 نقار و تو جابین طائفه از اهل نعم خداوندی است جلوه آن از حضرت حق سبحانه و تعالی استقیات
 بر آن سؤل مرعوبت نیاز که بدو ایشان فرستاده بودند و وصول یافت فاتحه سلامت خواند
 شد طریقه که آنکه رده بودند نسبتی که از آنجا فرستاده بود و از آن موقوفه بود و کفر نیافته معاذ الله و الا
 فتوری رفته باشد نسبت کچشم زن خیال و پیش نظر بهتر وصال خبر و بیان همه عمر از نسبت
 این بزرگوار آن اگر آنکه بدست افتد آنکه نیست زیرا که نهایت و دیات ایشان مندرج
 مبرع قیاس کن گشتان من بهار و اما ازین فتور غفیت چون رشته محبت بجملا این نسبت
 قومی است فربی که مکرر پوشیده شده است ارسال شده شد که گاه آنرا پیشند و با دیگران اظهار آنکه
 بسیار این فتور است هرگاه آن جامه را پوشند یا وضو بپوشند و فکر اسبق نمایند است که جمیع تمام
 رود و در هرگاه پیشانی نایسند یا که اهل احوال باطن خود بپوشند که احوال باطنی احوال باطنی ظاهر است
 ساقط است مصرع از هر چه و چون دوست خوشتر است نسبتاً سبحانه و یایم علی بالتبلیغ
 المظهر عن زلیله البطلان علی الهبوط و السلام ظاهر و باطن مصرع که نیست غیر این همه چه مکتوب
 و چهل و سیوم با سلسله صد دریافت در بیان آنکه موسوم جوانی را غنیت شمرده بود و بعد از
 ننگد و محب فقر را با شمس فق باشد که موسوم جوانی را غنیت شمرده بود و بعد از فقر و محب
 انانی که از غیر از نسبت پیشانی اموی و دیگر خواهد بود و سود خواهد داشت خیر شرط است بخیر حق مال
 بجماعت او نایم و صلاح الزام امیاز کند طریق خجالت اخروی متابعت صاحب بر لیت است علیه
 و علی الهبوط و السلام تکررات نایم و تخفات اما که منظور نظر باشد و الله سبحانه و فوق البغیرات
 مکتوب صد و چهل و چهارم با فاطمه محمود لا هری صدور یافت در بیان منی سیر و سکون بیان
 الله و غیر الله و در سیر و دیگر که بعد ازین و در سیر است حضرت حق سبحانه و تعالی و مدارج کمالات
 بی اندازه که است و فایده جبرمت سیلابش المظهر عن زلیله البطلان و علی الهبوط و السلام مصرع از هر
 مبر و چون دوست خوشتر است به سیر سکون عبارت از حرکت و علم است که از قول که یکبار حرکت این

انما ائین نادر و پس سیر الی الدجبارت از حرکت علمیت است که از علم عقل معلوم و معلول علم با علما
 دیگران نبوی الی علم الحجب تعالی الجدی علوم الکلمات کلاما و ذوالها با سیرا و فهم بحالته و موعود البقا و سیر
 فی الدجبارت از حرکت علمیت در مراتب جویانها و صفات و شئون و اعتبارات و تقدیرات
 تنزیهات الی ان نبوی الی المراتبه التي لا یکن التفرع عنها البارت ولا یشترک الیها باشارة و لا تنسب الیه الا کتب
 کلماتیه و لا یعلمها عالم ولا یدرکها مدک و هذا الیسری بالبقا و سیر الی الدجبارت کثیرات است نیز عبارت
 از حرکت علمیت است که از علم عقل معلوم و معلول علم با علما و سیر الی الدجبارت کثیرات است نیز عبارت
 الفقهی و فی منزل عن علوم مراتب اوجب کلاما و هو العارف الذی لشی بالمدیر الدجبارت و هو من القدم و الله
 هو الواجد الفاعل و هو الوصل المجر و هو الفریق بالبعید و سیر الی الدجبارت کثیرات است عبارت از حصول علوم
 اشیاء است شیا فشیاء العز و ال علوم الاشیا و کلاما فی السیر الاول فالسیر الی الدجبارت کثیرات است
 السیر الی الدجبارت و سیر الی الدجبارت فی تحصیل الفنون لایات است عبارت از انفا و ابقا است و کثیر
 ثالث و الی الدجبارت فی حصول مقام دعوت است که مخصوص بانبیاء مرسل است سلوات الله تعالی و تسلیما علی
 جمیعهم و علی فقیههم خصوصا و تسلیما علی کل الزعماء و الی الدجبارت کثیرات است عبارت از تسلیما
 قل هذیه سبیل اذ غفر الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی ائت
 حدیث بدایت و نهایت که مقصود از ذکر ان تویه و تشویق خلافت است بر شکر و طهارت و صفات و احوال
 کوری و سواد و انبان و و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه علی السلام سلوات و تسلیما
 مکتوب صدور و جیل و شیخ ملا عبدالرحمن شتی صدور یافت در بیان انوشیروانی طریقت نقشبندی
 قدس الدجبارت الی اسرار سیر از عالم اختیار کرده اند و در بیان سر عدم آثار بعضی از بتدیان
 این طریقت بر حجت و نبی الله سبحانه و و الیکم علی جاده الشریعیه المصطفویه علی صاحبها الصلو و السلام
 و الخیر و یرحم الله عبد القال و دنیا مشایخ طریقت نقشبندی قدس الدجبارت الی اسرار سیر از عالم اختیار
 کرده اند و عالم خلق را و فیض ان سیر قطع دنیا و بخلاف مشایخ سائر طرق که از جمله سیر ایشان از عالم خلق
 است بعد از طی عالم خلق قدس و عالم امری نهند و مقام جذب بر بندند و از طریق نقشبندی باقر بطریق
 و ملازم نهایت دیگران در بدایت ایشان مذهب برگشت و مقیاس کنن رنگستان من بهار و لایحه

از عالم این طریق علی که با آنکه ابتدا بر ایشان از عالم امر است بر حجت متاثر نشوند و انشا و حلاوت
 که مقدمه جذب است بر وی پیدا کنند و پیش آنست که عالم امر در ایشان نسبت به عالم خلق ضعیف افتاده
 و بمن ضعف سدره بر حجت متاثر نشود و این بطور متاثر زمانی متحقق است که عالم امر در ایشان عالم
 خلق قوت پیدا کند و اثر نکلس گردد و علاج این ضعف مناسب این طریق علی تشریف نام است مرصع
 انقرو نام را و علاج دیگر مناسب قی و دیگر این است تقدیم ترک نفس است و ریاضات و مجاهدات شایسته
 که موافق شریعت واقع شوند علی صاحبها الصلوة و السلام و آنچه باید دانست که بطور متاثر علامت نقصان
 استخوانیست که هر چه باشد تمام الاستقامت که باین ملامت که در دست کلام مکتوب و چهل و ششم
 اشرف الدجین حد و ریاضت و نصیحت بر تکرار سبق و مکتوب بر نزدی شریف الدجین حد و ریاضت
 حد سجده محمد ملت که سعادت یاد فقر و مستعد اندستی که گرفته بودند تکرار آن وقت را مسمود و اندک
 و فرصت از دست ندهند و با دوازده و فرغانه زجایر و موطاق را یلبی عداوت ساز و صیت
 همانند زمین جو ایست که که طفل و خانه رنگین است چه یعنی است که حضرت حق سبحانه و تعالی اندک
 و در عنوان شایسته قیوم توبه که است فرامید و بر آن استقامت بخشد توان گفت که نعمات تمام دنیا و جیب
 آن نعمت حکم شنیده دارد و در جنبه دنیای عینی چه آن نعمت موجب ضایعی مولی است سبحان که در
 جمیع نام است چه دنیوی و چه اخروی و عنوان من الدکبر و السلام علی من تبع الهدی و التزم متابعت
 المصطفی علیه علی الدلوله و استیارات التها و الکلمها مکتوب و چهل و هفتم بخوابه شریف الدجین
 حد و ریاضت و بیان آنکه گشتن بر پیوستن مقدم است یا پیوستن بر گشتن و حق سبحان و تعالی
 در ارج کمال ترقیات که است فرامید و بر است سیار المسلمین علیه علی الدلوله و استیارات التها و الکلمها
 از شایسته طریقت قدس الله اسرار گشتن را بر پیوستن مقدم داشته اند و جمیع دیگر از این بگوید
 پیوستن را بر گشتن مقدم داده اند و طالع ثالث بتوقف رفته اند ابو سعید خدری گوید که کسی که بر پیوستن
 نیایی و دنیایی نهی ندانم که در پیش بود و اتم این سطر گوید گشتن و پیوستن در یک زمان متحقق میگردد
 جاویدیت که گشتن را پیوستن جدا باشد و پیوستن که گشتن جدا گردد و نیت انی الالباب که خدا
 است و مقدم ذاتی است و تعین علیه یکدیگر و چندی را شیعیه الاسلام هر وی تدکس را مغبنا و شایسته

در این کتاب است نقصان
 و در این کتاب است

بنیاد و غیره را بدک سبقت از ان طرف نکوست بل اما جمیع کسستن مقدم و شسته اند تا ان کاین سبقت را
 مراد ایشان از پیوستن ظهور نام است و ان سنانی سبقت بر ظهور مطلق نیست ظهور مطلق مقدم باشد پس
 و ظهور نام موخر از ان برین تحقیق نزاع ایشان لفظ لجه میگردد و اما لفظ طالع اولی بلند است که قبل از حقیق
 اعتبار نمی آید باید دانست که برین توجیه مقدم زمانی نیز پیدا گشت فافهم و اندک جان المذللیم و اب
 بهر حال مظهر کسستن و پیوستن باید شد که مرتبه ولایت منوط باین دو مرتبه است و بدو نه اخطا گرفته
 اولی مربوط بسیر الی الهدیست و مرتبه ثانی بسیر فی الدن و مجموع این دو سیر مرتبه ولایت و کمال میرسد علو
 تفاوت درجات و دو سیر دیگر از برای تحصیل تکمیل است و وصول بدرجه دعوت مصرع ابان کرد
 اگر در کس است مکتوب صد و چهل و هشتم بلامصادق کابلی صدور یافته در بیان آن
 صاحب را بجا اصل است و در بیان آنکه زنهار توسط روحانیات مشایخ و اعداوات ایشان مغرور
 شوند که صورت مشایخ فی تحقیق الطائف شیخ مقتداست و دو مکتوب پی در پی رسیدند مکتوب اول در
 و سرخی بناموده و مکتوب ثانی از تشنگی و بجا علیه محمد بن سید جانه که عبیره مرغام است صاحب نجی اصل
 است و آنکه خود را بجا اصل دانست و اصل است که زنهار توسط روحانیات مشایخ و
 اعداوات ایشان مغرور نشوند که آن صورت مشایخ فی تحقیق الطائف شیخ مقتداست که بان صدور
 نموده است قبل از توجیه را و حدت شرط است توجیه را بر آگنده با خشن موجب خیران است عیاد از آگنده جان
 ثانی آنکه مکرر و مکرر آگنده ایم که سرشته کا مختصر بگردان سیرت مبارک جام باید با ضروری آگنده
 باور لاطال بر دشمن از عقل و راندیش بسیار سنجیده است اما شما مقتدرای خود اید و حق کس شما کم است
 که مکرر آگنده شما و اندا علی الرسول السلام مکتوب صد و چهل و نهم نیز بلامصادق کابلی صدور
 یافته و در بیان آنکه هر چند مسبب السبب الی اشیا را بهر سبب ترتیب ساخته است اما چه در کار که نظر
 بر سبب تعیین دوخته شود و اخوی مولانا محمد صادق عجب است که این همه خود را بهر عالم بسیار آگنده
 است هر چند مسبب السبب الی اشیا را بهر سبب ترتیب ساخته است اما چه در کار که نظر بر
 معین دوخته شود مصرع کر دی بسته شد ای دل و کرمی بختناید این قسم که نظری بسیار بی سنجیده
 مطلب را نشان شمارم بسیار تهنیت است ساعی جمال خود فرو باید رفت و این شتاعت را با نهمید

در کسوت فقر این مه فاش تحصیل مغفرت حق باشد چه بلاست که است محبت اکابرین متکرر در نظر
شما چه طور بیان نموده اند تحصیل او ضروری بقدر ضرورت باید که شیدا تمام محبت را بان مصرف ساختند
و هر را در پی آن گذرانیدن سفارت محض است فرصت بسیار غنیمت است هزاران فوس که از آن کس
و تحصیل علوم اطفال صرف که خبر شرط است ماعلی ایسوال لبلاغ اگر گفت و شنود مردم را از کشتن چیز دیگر
بشمار نیست می کند هر گاه در شما نباشند هیچ غنیمت چه دولتی است که مردم کینه بداند و فی حقیقت
نیک باشد اگر کسی این قضیه تحقیق شود محض نظر است و اسلام مکتوب و پنجاه هم بخوابد چه تمام
یافت و میان آن مختصات این مطلقیت جز حضرت واجب الوجود و لقا و تقدس نسبت و انظاف ناما و خوی
خواججه قاسم و معانی است و آنچه در گشت از شدت او نماند و نیوی و تصرف احوال و دور
و لنگ نشوند که لای آن نیکند زیرا که این شماره در عرض فنا است بلضی حق سبحانه و تعالی باید بر
درین ضمن عسر باشد یا سیر شما این مطلقیت را بذات واجب الوجود نسبت به شما نه انشال شما
غیر از اسم و آکا که بخدمتی و کاری اشارت نمایند نیست در سنی آن خواهد که شیدا تمام مکتوب و
پنجاه و یکم میرمون لمجی صد و سیصد در بیان بزرگی طریقه حضرات خواجهان قدس الله اکابرهم
و بیان سنی یاد داشت که مخصوص بن اکابر است سلسله از هر چه می رود و سخن و دست خوشتر است و یاد داشت
از طریقه حضرات خواجهان قدس الله تعالی المرهم عبارت از حضور بی غیبت است یعنی دوام حضور است
ذات است تعالی و تقدس محض تجلی محبت یونی و اعتباراتی و اگر گاهی حضور است و گاهی غیبت یعنی قریب
حقیق مرقعه شوند و وقتی دیگر در میان آیند چنانچه و تجلی ذاتی برقی که کالبرق حقیقی از پیش خضر
ذات تعالی و تقدس مرقعه میگردد و در سرعت باز و پرده شیلون و عبارات می آید پس نزد ایل کابر
از غیر اعتبارات فقط است احوال حضور غیبت آن گشت که تجلی ذاتی بر فیکه عبارت از ظهور حضرت
ذات است بنی توسط شیلون و اعتبارات که در نهایت این لایه میگردد و زمانی که احوال و اعتبارات
میکنند و نمی گردد و موجب هرگز رجوع نمیند و اگر رجوع کند حضور غیبت مبتدل خواهد گشت و یاد داشت
نخواه این گشت که مستحق گشت که شهروان اکابر بر وجهی تم و اکمل است و اکلیت فنا و تهیت بقا
با نازده است و اکلیت مشهور است ع قیاس کن رنگستان من بهار ایشا مکتوب و پنجاه و دوم

بساوت و طاقت پناهی شیخ زید صمد و یافته در بیان آن اطاعت رسول علیه طاعت حق است سبحان
 و این است که قال الله سبحانه و تعالی من اطاع الله فقد اطاع الرسول فقد اطاع الله حضرت حق سبحان و تعالی
 اطاعت رسول را عین طاعت خود فرموده پس طاعت خدای عز و جل که غیر طاعت رسول علیه
 طاعت او نیست سبحان و تعالی را یکی در تحقیق این معنی کلمه قد آورده تا بفرموده و سبحان این دو طاعت
 جلای پیدا کنند و یکی را بر دیگری بگزینند و در جای دیگر حضرت حق سبحان و تعالی سکایت میکند از حال
 جماعت که در میان این دو طاعت تفرقه بینا نمیکند قال سبحانه یریدون ان یرفعوا من الله رسلا
 و یقولون ان من بعضکم مفضل بعضهم یریدون ان یخضعوا بین ذلک سبیلا اولئک هم کفار و
 حقاً به آری بعضی از شاخ کبار قدس الله تعالی عنهم در سکر وقت و فلج حال سخنان گفته اند که در اول
 تفرقه اندر میان این دو طاعت و شعر اند با اختیار محبت یکدیگر و یکی منقول است که سلطان محمود
 غزنوی در ایام بادشاهی خود نزد یک بزرگواران خود آمده بود و از بچها و وکلای خود از چند بیت شیخ
 ابو الحسن خرقانی فرستاد و التماس نمود که حضرت شیخ بدین و بیایند و وکلای خود گفتند که اگر از شیخ
 توقعی فهم کنید که میسر آید و الطبع الله و الطبع الرسول و اولی الامر منکم بر خوانید چون وکلای شیخ توقی
 فهمیدند که میسر نکرده را بر خواندند شیخ در جواب فرمودند که چندان گرفتار الطبع الهام که شکرشند الطبع رسول
 ام و با طاعت اولی الامر چه رسد حضرت شیخ طاعت حق را سبحان و غیر طاعت رسول و نیست
 این سخن از شقاوت و ورست مشایخ مستقیم الاحوال از بن قسم سخنان تیره بینانید و در جمیع مراتب
 شریعت و طریقت و حقیقت طاعت حق سبحان را و طاعت رسول و میلند و طاعت حق سبحان
 که و غیر طاعت رسول است علیه الصلوٰه و السلام همین ضلالتی انکارند و نیز منقول است که شیخ
 و شیخ ابو سعید الایوبی مجلسی و شهند و سید اجل از اکابر احوال خراسان نیز در مجلس ایشان شهادت
 اتفاق در آن اثبات نمودی مخلوق احوال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم دادند و سید اجل
 آمد بعد فرمودند که تعظیم شما بوسط محبت رسول است علیه الصلوٰه و السلام و تعظیم این مخلوق بوسط
 محبت حق سبحان این قسم تفرقه را نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نمی نمایند و غلبه محبت حق را سبحان
 بر محبت رسول علیه الصلوٰه و السلام اگر سکر حال پیدا کند و جز فغولی نمی کارند اما انقدر هست

کرد مقام کمال که تبه ولایت است محبت حق سبحانه غالب است و در مقام تکمیل انضباطی از مقام تبه است
 محبت رسول غالب است تا الله سبحانه علی طاعت الرسول التبی حی علیین طاعة الله سبحانه مکتوب است و
 اینجا و معلوم بیان شیخ نزیل صدور یافته در بیان خلاصی تمام از قیست ماسوی که بر کربا بنابر
 مطلق است و کتا بتیکه رساله شسته بود در رسید محمد مدعو علی الانعام و لهنت که طالبان خود را طلب
 بقرار دین آرام میدارد و درین بی آرامی زارام بغیر خود نجات می بخشد اما خلاصی تمام از قیست
 وقتی میسر شود که انسانی مطلق مشرف شود و نفوس ماسوی را با کمال از آئینه دل محو سازد و تعلق
 علمی و جستی او را هیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه و تعالی و انصاف و درادی نباشد و در غیر
 القضا و هر چند یکمان بی تعلقی دارد اما ان لطفن لا یزنی عن الحق شیا مصحح این کار دولت است کنون
 تا اگر رسیده گرفتار احوال مقامات گرفتار غیر است از چیزهای دیگر چه گوید بهر چه از دست
 و امانی چه کفران حرف چایان بهر چه از راه دور رفتی چه رشت آن نقش چه زیاده غریب شما تعلق
 اینجا هر فرصت غنیمت است اگر بایان اهل اندر حضرت چون توقف خواهند و اگر اهل چه چیز
 حضرت در حق سبحانه را می باید تا خط که دایم عالم راضی باشند یا نباشند عدم رضای ایشان
 چه خواهد بود و غفلت دست باشند چه باشند مقصود حق را سبحانه باید دانست با او هر چه می شود
 مسودا که شود گوشت و در رضای اینجا و تو در کل کفری و در سلام مکتوب صدور و اینجا و چه می نام
 نیز بیان نزیل صدور یافته در بیان آنکه از خود باید گذشت و خود باید گرفت بهت سبحانه و تعالی
 با خود و در یک خط با غیر خود که از الله اکملنا الله انفسنا طرفة عین فتنک الله ان منها نصیب
 هر طایفه که هست از گرفتاری بخود است چون از خود خلاص شد اگر گرفتاری مادی و ان و سبحانه خلاص
 اگر بت بیستند حق حقیقت خود را بیستند که از دست من خدا اله الهه از خود چگونه شسته هر چه
 و خدشی مع الفسک قال اینجا از خود گذشتن فرض است و خود رفتن هم لازم است که ریافت
 اینجا است و درون خود ریافت نمی باشد با تو در زیر یکم است هر چه هست و اینجا میان هر چه
 دست و سیرا فانی با خود و بدست و سیرا فانی قربت قربا که شود دست و خود دست و اگر معرفت
 است هم از خود و اگر معرفت است هم در خود و در خود که می نیست سخن بجا ریافت مبادا ساده و

از اینجا حلول آنجا می‌کند و بوسیله طهارت و اینجا حلول کفر بود و اتحاد می‌باشد از تحقیق باقی تمام است و از
 ممنوع است زرقا الله سبحانه و ایاکم الاستقامت علی الطریقه المرفیة علی صاحبها الصلوة و السلام و تحقیق
 از احوال خود می‌نویشت باشند که وصل تمام دارد و با وجود و علایق صورتی آنرا باشند و وجود و عدم آنرا
 سادی دارند و السلام و الاکرام مکتوب صد و پنجاه و پنجم نیز بیان شیخ مرسل حد و ریافت و تحقیق
 رجوع باصل خود حق سبحانه و تعالی با خود دارد و بعد از آن می‌رسد به پیوسته پیوسته است به پیوسته
 آنچه به پیوسته اختیار کرده غده ماه جمادی الاول روز جمعه بطواف حضرت دلی مشرف گشت و بعد از آن
 نیز همراه است چند روزی که راه داده شد و کدو افقی است اینجا بر سر راه بر عتبت متوجه وطن جمعی خواهد
 حساب و لطف آن را با آن خبر می‌دهم است پیچیده و ناصیه بدست او دارد و ما من ائمة الامم اخذة
 بنا صیته ان ربی علی صراط مستقیم این المفرک آنکه فقر و الی الله گفته در وی بگریزنده حال
 مملکت صلح الشیخ راحل فیله ساخته و باصل می‌آید و در سه هر چه جز عشق خدای حلال است و
 اگر شکر خورن بود و جا کنند آن است به مکتوب صد و پنجاه و ششم نیز بیان مرسل حد و ریافت
 در غریب صحبت الله که تا بیکه بدست قاضی زاده جالند فرستاده بودند و در راه رسانیدند
 و الملت که محبت فقر الله وقت دارند و حکم المرم من احب الی الله انما به حب هر چه جدا و فقا و از امان
 نزدیک است اما بسی دوست است فراق دوست اگر آنکه است اندک نیست به درون دیده اگر محبت
 بسیار است به چون بوسیله رعایت حقوق ارباب حقوق انجمنی را اختیار کرده اند و باطل و کینه فقر
 تا ماه حبس و شایدا اینجا باشد و الله سبحانه و اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب بهر حال چند روزی عمر
 بقضای باید گذرانید و اصبر لفک مع الدین یدعون بهم بالفاخرة والعشی پریدون و جهه خود
 نفس قانع است که حق سبحانه و تعالی حیث و اعلی من لصلوة آنها من الخیات اینها بان مرز و
 عزیز می‌سفر و الیه صحبت انیک و رستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا
 نیافت ایشان را شناخت زرقا الله تعالی و ایاکم محبت هذه الطائفة العلیة المرفیة مکتوب
 صد و پنجاه و هفتم حکیم عبد الواصع و ریافت و بیان آنکه چون کسی پیش درویشان برود
 باید که خود را خالی کرده و دستمال بزرگ و دو در بیان آنکه اول تصحیه عطا باید کرد و در مرتبه شایسته

قدم بچونوده آمده اید و زود برخاسته رفتید و صحت آن نشده که بعضی از حقوق صحبت ادا کرد
 شود و حقش از ملاقات افتاده است یا ستاده و چون مجلس ازین سر و خالی باشد از عهد افتاده
 است پیش این طائفه خالی شده باید آمد تا مملو باز گردد و اظهار و افلاس خود و بایز و قوت ایشان را
 آید و راه افاضه بچشاید سیر آمدن و سیر رفتن مفرقه ندارد و امتلا را بر جملت با بریت و تنگنا از خطی
 کار کرد حضرت خواهد پیش بند قدس الهی که سره فرموده اند اول نیاز خسته بعد از آن توجه خاطر
 پس توجه نیاز خسته را تا مدتی که درین اوان کطالپ علمی مدتی بچشاید بجا نباشد از طاعت
 بنابر طریقت که چون مجرب و اهل ایشان را هم فنی هست پس از جانب خود و هم اکنون ادا حق باید نمود
 زبان علم جهت تدارک ماضی و تلاقی ماضی و قبله که مقتضای وقت و حال مانده و بجا نشد
 از رسالت و اندیشه و المصباح الملمع المصوب الموفق المسد و سعادت آثار آنچه بر ما و شما لازم است نصیحت
 عقاید و مقتضای کتاب سنت بر چه حکما را اهل حق شکر الله تعالی که سعیم از کتاب سنت آن عقاید
 فیه و اندر آنجا اند کرده چه فیه و اند کرده و شما از خیر اعتبار ساقط است اگر موافق اندام ایمان بود
 تبا شد زیرا که هر مبدء و ضمال حکام با طله خود را از کتاب سنت می فهمد و از آنجا اقتضای مبدء و حال
 از لایقین من حق شایا و نایا علم با حکام شرعی است از ضلال و سرام و فوض و احب مثال عمل
 مقتضای این علم است و را بباطریق تصفیه و تزکیه مخصوص بصوفیه کلام است قدس تعالی این علم
 تصفیه عقاید نماید علم با حکام شرعی فایده نمیدهد و تا این سر و تحقق نشود علم فایده نمیدهد و تا این
 سر و سیر مکرر و حصول تصفیه و تزکیه محال است بعد از این چهار رکن با ستمات و کمالات اینها کمال
 مکمله الغرض هر چه است از فنون است و در ضمن آنرا مالا یعنی و من حسن اسلام لمرکز که مالا یعنی
 و شکر خاله با لعین و سلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی الاعمال و التحیات
 مکاتب و پنجاه و هشتم شیخ حمید بن کمالی صد و یافته فی بیان تفاوت مراتب اهل کمال
 تفاوت الاستعداد و اهل کمال تفاوتی به حسب تفاوت الاستعدادات و التفاوت فی
 الکمال قد یكون بحسب الکمية و قد یكون بحسب الکلیفیه و قد یكون بهما معا کمال البعض مثلا التوجه بصفا
 و کمال الآخرین بالتجمل الذاتی مع تفاوت فاحش بین اقران و یکن التعلیمین و بین اربابها ايضا کمال

شایسته طریقت قدس الله تعالی اسراریم طالع انداخته شرح احوال هر کدام اینجا و کمال نقصان هر
 طالع انداخته شایسته طریقت قدس الله تعالی اسراریم طالع انداخته اولی قائلند بآنکه عالم را بیجا
 حق سبحانه در خارج موجود است و هر چه در دست از اوصاف و کمال هر بیجا و حق است سبحانه
 و خود را شایسته پیش نماند بلکه شجاعت هم از دست غر شانه در بخیرستی چنان کم میگرداند که تا عالم
 خبر داند و ناز خود در رنگ شخصی بر سر نه کجا معاریت پوشیده باشند و بدانند که این جامه عاریت
 است و این دید عاریت بر کج چنان غالب است که دیگر دست جامه را باصل میدیدم و خود را بر سر نمی بیند
 و اگر چنین شخصی را از بی شعوری و مسکر نشود و بصورت آرد و ببقا راجع افشا و شرف نماند چنانچه عالم
 با خودی باید ایاقین میلاند که از دیگر است چه آن فدا اکنون در علم مندرج است و گرفتاری ظاهر
 که این جامه در پشت بپوشاند چنانچه است حال شخصی که اوصاف کمال است خود را در رنگ جامه عاریت
 سه انکار و اما میدانند که این جامه در و هم است و خارج هیچ جامه ندارم برهنه نام این و دنیا را به دست
 بحدی که آن لباس و هم را در دست می اندازد و خود را برهنه می یابد و بعد از افاق و صحوان جامه
 و بپوشد نیز همراه خودی باید لیکن فانی شخص و الی آخر است و بقای شربت بر آن کمال که هیچ کس
 قریب نشاء الله تعالی و این بزرگواران و جمیع معتقدات کلامیه بر وفق کتاب سنت و احادیث ثابت
 شده اند و علم اهل سنت و جماعت متفق اند و فرق نیست در میان بختلور ایشان الا با آنکه بختلور
 انبیاء را علما و متدلا آدمی بایند و ایشان کشف و ذوقا و ایضا این بزرگواران عالم را بیجا
 فانیست متوجه نسبت اثبات نمیکند و جمیع نسبت را سلب میکنند تکلیف العینیه و التجزیه تعالی شانه
 الا نسبت مولویه و عبودیت صانعیه و معنویت بلکه در غلبه حال بن نسبت را هم کم میکنند این
 بقای حقیقی شرف شده قبول تجلیات ذاتیه پیدا میکند و مظهر تجلیات بی نهایت میگرداند
 و دیگر عالم را داخل حق سبحانه میدانند اما قائلند بآنکه عالم در خارج موجود است لیکن بطریق خلط
 از طریق اتصال و وجود اینجا قایم بوجود حق است سبحانه که قایم لفظا باصل متلازم شخصی سایه
 نمیشوند و آن شخص از کمال قدرت خود صفات خود را نیز بتکلس ساخت از علم و قدرت و اراده
 و غیر اینها که لذت و الم پس اگر بالفرض این سایه را کش آید و بان تسالم شود و محلا و عرفا نخواهد گشت

که آن شخص ناله نشود و چنانچه طالع ثالث بان قائم علی هذا القیاس جمیع افعال همیشه که از مخلوقات
 صادر میشود نمیتوان گفت که فعل حق است سبحانه چنانکه سایر بار و ده خود هر کس کند نمیتوان گفت
 که شخص متحرک شداری میتوان گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق اوست و متصرف است
 که خلق قیصر محسوب است بلکه فعل و کسب هر قیصر است طالع ثالث قائم بعد وجود یعنی در خارج است
 است و پس آن ذات حق است سبحانه و عالم را در خارج هملا تحقیق نیست ثبوت علم دارند و میگویند اولیای
 داشتند راجحه الوجود و هر چند این جامع عالم را ظل حق سبحانه میگویند لیکن اگر در وظلی ایشان
 در مرتبه جلست فقط در نفس الامر و خارج عدم محض است و ذات حق را غرض و جل تصف بصفات
 وجودیه و امکانیه میدانند و مراتب تنزلات انبیا میکنند و در مرتبه همان ذات اقدس را با حکام ملائکه
 از مرتبه مصطفی مبارز و متلذذ و تالم همان ذات عز شانه را میدانند لیکن هر چه در این نظام محسوس
 متوجه و مضطورات عقلی و شرعی را بر آنها بسیار دارد و میشود که در جواب آنها محتملات و تکلفات دنیا میگذرانند
 این طالع واصل و کامل اند علی تفاوت درجات الوصول الیکمال با خلق را سخنان اینها بصفات
 و کلمات و تموینی کرده و بزرگ قدر سازند و طالع اولی که اتم اند و سلم و وفق اند بکتابت سنت اما
 اهل سیه و اوقافیه ظاهر است و اکملیه و اتمیه بنا بر اینست که بعضی مراتب وجود و انسانی بنایه اظهار داشته
 و تجرد و بهیاد شایع است و نسبت تمام دارند که اخفی پس چرا که با وجود و فانی سری این
 مراتب را از مبارز جدا نمیشدند کرد و با سجت لا در آورده یعنی آن کنند بلکه مبارز و ایشان متفرج
 و مقشابه با ند خود را حق بافتند گفتند که در خارج حق است سبحانه فقط و اما وجودی نیست اما
 چون تعدد آثار خارجیه تحقق بود و بصورت بنیوت علمی قائل شدند و از همین جاست که عیان از خبر
 بین الوجود و عدم میگویند چون بعضی مراتب جوهرات مخلوقات از مبارز جدا نداشتند قائل بود
 وجود و انانیت بر برضیت کویا شدند و رنگ جوهر و رنگ ثابت کردند و دانستند که آن رنگ هم
 رنگ ممکن است مشابه بر حسب و لونی الصورة و لاسم و اگر آن رنگ جدا میکردند و نام ممکن بود
 جدا میافتند هرگز خود را حق عرض نمیدیدند و عالم را از حق جدا میافتند و یک موجود قائل نمیشدند
 و نا آنکه اثری درین کسب باقی نماند خود را حق ندانند هر چند بداند که اثری از من باقی نمانده است

این نیز از کونا و نظری است و طائفه ثانیه هر چند این مراتب را هم از سبب جدا دیند و بکمال آوردند
نفسی آن نمودند اما بوسیله طلیت و اصلات بخوبی بقایای وجود آنها ثابت ماند چه نسبت نظر را
باصول رشته متعلق بسیار قوی است این نسبت از نظر نشان نمودند اما طائفه اولی بوسیله کمال
مناسبت و متابعت حضرت رسالت خاتمه علیین اصولات متما در التجات اکله با جمیع مراتب
مکمل بل واجب جدا ساختند و هر انچه کمال آورده نفس نمودند و ممکن با موجب هیچ مناسبتی
ندیدند و هیچ نسبت را با اثبات نکردند و خود را غیر از عبودیت و مخلوق غیر مقدر نشان دادند و او را غایب
خالق و مولای خود دانستند خود را مولا دانستند و باطل را کاشتن بزرگواران بسیار گران و دشوار
می آید للکتاب رب الاربابین بزرگواران اشیا را با سطر آنچه مخلوق حق اندر جهان و دست
و محبوب نظر نشان می در آید و همین سطر که مصنوع حق اند و افعال آنها نه مصنوع او است جلالت
تام متقا و تسلیم شمایا میگردند و بر افعال نمیتوانند کرد الا با نهار شریعت چنانکه ارباب توحید را
بوسیله منظره تیرگی غیبت اشیا نسبت بجن سبحانه را ازین قسم محبت و انقیاد دست میدهند و
بجز و مصنوعیت و مخلوقیت آنها دست میدهند و همین تفاوت ره از کجاست تا بجای و همین کجاست
با نیک محبت هم دست میتوان داشت اما مصنوعات و مخلوقات و عبید او را نیک محبت
محبوبت اینچند دست میدارد و محبوبی انکار و این طائفه علیه را از مقام عبودیت که نهایت جمیع
مقامات و ولایت است بهره تمام است و کلام دلیل بر صحت حالین برگزیدگان ازین تمام
تر است که تمام کشف ایشان موافق کتاب سنت و ظاهر شریعت است و سر بر علی ظاهر شریعت
برین راه نیافه است اللهم اجعلنا من جمیع و متابعم بوجرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و آله
و سلم و بارک در پیشی که این سطور از وی مستفاد گشت اولی مقصد توحید بود و از زمان جمعی علم
این توحید داشت و یقین پیوسته بود هر چند حال نداشت و چون درین راه درآمد اول راه
توحید شکست شد و مدتی در درازت مقام جولان نمود و علوم بسیار که مناسب نیام بود و در ظاهر
گشتند و مشکلات و واردات که بر ارباب توحید وارد میشدند هر یک شوق و علوم فائده حل شدند و بعد
از مدتی نسبت دیگر بر این در پیش علیه آورد و در غلبان در توحید توقف نمود اما این توقف بجن

بانکار مدنی متوقف بود و آخر الامر کار با کار انجام مید و نمودند که این پایه یا پائنت رخت بقا خلطت بود
 اما درین خاصه اختیار بود و نیز خواست که از این مقام برآید و برسط آنکه مشایخ عظام با مقام تمام قامت دارند
 و چون بمقام خلطت رسید و خود را و عالم را خلل یافت چنانچه طائفه ثانیه بان قایلند از رویان نش
 که کاشکی ازین مقام نبرد که کمال روضت وجود مید نیست و این مقام فی سجد با و سنا سبت دارد
 اتفاقاً از کمال غنایت و غریب نوازی از این مقام هم بالا بردند و مقام عبیدیه رسانیدند این زبان
 کمال نی مقام در نظر آمد و علوان واضح گشت و از مقامات گذشته تائب مستقر شد و اگر آن درویش
 باین طریق نمیرسد و فوقیت بعضی از بعضی نموندند تنزل خود را و نی مقام مید نیست چه نزد او
 بالاتر از توحید و مقام دیگر است نبوده و الیه یحی الحق و هو یهد السبیل باید دانست که نشان اتفاق است علم
 و معارف جدا و مکتوبات و رسائل که ازین درویش بلکه از هر سالک که ما ورشده است اتفاق
 حصول مقامات متفاوت است هر مقام را علوم و معارف جدا است و هر حال را قایل علاحد و پس تحقیق
 مذکور و متناقص معلوم نباشد و رنگ الشیخ حکام شرعی است فلا تکن من الممتزین و علی الله تکیه علی
 سیدنا محمد و آله و سلم مکتوب صلی و شصت و یکم خلاصه بخشی کوالابی صدور یافته و بیان کن
 مقصود از طریقه منازل سلوک حصول بیان حقیقی است که وابسته باطنیان نفس است به مقصود از طری
 منازل سلوک حصول بیان حقیقی است که وابسته باطنیان نفس است تا نفس مطهره و نجات
 تصور نیست و نفس بمرتبه پلهیان نرسد تا سیاست قلب و می نگارند و سیاست قلب قلمی شوی
 که طریقه کاری که پیش خود داشت فارغ گردد و سلامتی را گرفتاری و در حق سجانه حاصل کند
 و علامت سلامتی را گرفتاری نسیان ماسو علی و ست تعالی و تقدس من تاسر مواز غیر اگاه است
 سلامتی گواه است فطوبی لمن سلم قلبه لیه سبی لازم است تا با سلامتی قلب شرف گردد و باطنیان
 نفس بنجاد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و السلام مکتوب صلی و شصت
 و دویم خواجه محمد صدیق بخشی صدور یافته در بیان فضیلت ماه رمضان و بیان سنا سبت
 او با قرآن مجید که سبب نزول آن درین ماه گذشته است و بیان جامعیت امر که فطرا با آن
 است و امتیاز ذلک با سکه سجانه نشان کلام که از جمله شیوات ذراتیه است و جامع جمیع کمالات

ذاتی و شیوات صفاتی است چنانچه در علوم سابق مذکور گشت ماه مبارک رمضان جامع جمیع خیرات
 و برکات است و هم خیر و برکت که هست معاضل از حضرت زهراست تعالی و تقدس من تخیخ شیوات او سبحانه
 چه بر سرش و نقص که بهر وجهی آید بشمار آن ذات و صفات محدثه است ما اصحابک من جمیع شهر رمضان
 ما اصحابک من سید من نفک خود و نقص قاطع است پس جمیع خیرات و برکات این ماه مبارک
 متیج آن کمالات و انیه است که شان کلام جامع اخص است و قرآن مجید حاصل تمام حقیقت آن از
 جامعست پس این ماه مبارک را با قرآن مجید مناسبت تمام است که قرآن جامع جمیع کمالات است
 و این ماه جامع جمیع خیرات که تسبیح و ثمرات آن کمالات و بهین مناسبت باعث نزول قرآن
 درین ماه شد شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن و شب روزه درین ماه خلاصه زنده این ماه است
 آن نسبت و این ماه در رنگ قشمران پس هر که درین ماه جمعیت گذراند از خیرات و برکات
 این بهر مند شود تمام سال جمعیت گذراند و خیر و برکت مملو و محتوی باشد و نقصا الله سبحانه
 الخیرات و البرکات فی هذا الشهر المبارک و زرقا الله سبحانه الهی الا عظم حضرت رسالت حاتمیت
 علیه الصلوٰه و السلام و تحیه فرموده است اذا افطر احدکم فلیطعمه علی تر فانه بکاته السنه و نظام صوم
 بقره کرده اند و در برون آن تیره برکت است که شجره ان تحمل است لبخون جامعیت و صفت
 حدیث مخلوقیت در رنگ انسان لهذا حضرت پیغمبر علیه السلام تعالی علیه و علی الاسلام بخوار عظمی
 فرموده که از طینت آدم مخلوقست کمات قال علیه الصلوٰه و السلام اگر منمکن فخلطه فانها خلقت من طین
 طینت آدم و تمسید و برکت باعتبار بهین جامعیت تواند بود پس نظام شجره ان که تر است جز در
 نظام شود و حقیقت جامعان باعتبار این جزیه جز حقیقت اکمل آن میگردد و اصل این
 اعتبار جامع کمالات بهین است که در حقیقت جامعان تر مندرج اند و میشود و این همه هر چند در کل
 ان حاصلست اما در وقت افطار که او ان خلوصایم است از شهرات و انده و لذات فانیه بیشتر
 تاثیر میکنند و این همه بروج اتم و کمال ظاهر میشود و آنچه السنه فرموده علیه الصلوٰه و السلام تمام
 الکلمه نعم سبحو المؤمن النمر باعتبار ان تواند بود که در غدا بر آن که خبر صاحب امیر و محقق
 درست نه حقیقت ان غذا و جان یعنی در صوم مفقود است از برای تلافی آن بسجود و ترغیب

که گویند اکل فائده اکل جمیع ماکولات دارد و برکت آن باعتبار جامعیت تا وقت افطار میباشد این
 فائده غفلت گذارنده شد بر تقدیری مترتب میشود که آن غذا تجویز شرعی و مقشود و سرسوی حدود و مشرع
 متجاوز نباشد و ایضا حقیقت این فائده وقتی میسر شود که اکل آن از صورت گذرشته بحقیقت
 باشد و از ظاهر باطن رسیده ظاهر غذا مد ظاهراً باشد و باطن غذا اکل باطن و الا بر مدایح ظاهر
 مقصود است و اکل آن درین تصور سعی کن تا القیه را سازی گهر و لعل از آن چند نکته میجویم
 بخورده همین تکمیل خدمت مرصاحتی را و بتجلیل فطار و تأخیر شکر و استقامت مقرب جسد
 و شخصیت و سیوم سیادت و تقابست پناهی شجر فزید و ریاضت در بیان آنچه سلام و کفر
 بخیر و گزند احتمال جمیع شدن این دو ضد محال است و عزت و اعلیٰ یک استلزام خواری آن دیگر
 است آخر احوال سلبه الدنیا تذلیل الکفار و عدم الاختلاط معهم مع بیان مضار غلبه الاختلاط و در بیان
 آنچه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اندر بجهت الدنیا نعم علیها و بها نالنا السلام و جملها من امتیه
 علیه الصلوة و السلام فقد سعادت داین و البسته با تباع سید کونین است و لیس علیه و علیهم
 من الصلوة و تعالیٰ و من تسلیات الکلمها متابعه او علیه الصلوة و السلام باتیان احکام سلام
 است و رفقه و رسوم کفریه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر نشان است یکچه موجب دفع و دیگر است احوال
 جمیع شدن این دو ضد محال است و عزت و اعلیٰ یک استلزام خواری آن دیگر است حق سبحانه
 و تعالیٰ حبیب خود را علیه الصلوة و التحیه میفرماید یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین فاعلم
 پس چه خود را که موصوف خلق عظیم است بجهاد کفار و غلظت با ایشان مرموز و معلوم شد که
 غلظت با ایشان و ظل خلق عظیم است پس غزوات سلام در خواری کفر و اهل کفر است کسی که اهل
 کفر و غزوات است اهل سلام را خواست غزوات حبارت از آن نیست که البته ایشان را
 تقسیم کنند و بالا نشانند و مجالس خود جای داد و با ایشان مصاحبت نمودن بمنزانی که این
 با ایشان ظل اعزاز است و درنگ مکان ایشان را دور باید داشت و اگر عرضی از عرض دنیا
 با ایشان مربوط باشد و بی ایشان میسر نشود و شیوه بی اعتباری را امری آشته بقدر ضرورت
 با ایشان باید پرداخت و کمال سلام است که از آن عرض دنیا و نیز باید گذشت و با ایشان

نباید بدست حق سبحانه و کلام مجید و اهل کفر را دشمن خود و دشمن پیغمبر خود نموده است پس ختم ط
 و مهر است باین دشمنان خدا و رسول و از غلظت جنایات باشد اهل ضرر و مصاحبت و مخالفت
 این دشمنان آنست که قدرت اجرا حکام شرعی و دفع رسوم کفری زبون میگردد و حیای سونست
 انحراف می آید و این ضرر بسیار عظیم است دوستی و الفت با دشمنان خدا منجر بدشمنی خدا می گردد
 و دشمنی پیغمبر او علیه الصلوٰه و السلام میشود شخصی گمان میکند که او اهل اسلام است و قصد این را
 با بد و بر سر او را دامند اند که این قسم حال شنیده دولت اسلام او را پاک و صاف میبرد و خود را
 من شر و نفه نامن و سیات اعدائش خواجندارد که مرد و وصل است حاصل خواجندارد
 و کار این نامجا لان بهتر از خیریت است باسلام و اهل آن که منتظرند اگر قابو بیابند را از اسلام برکنند
 یا هر القبل برسانند یا کفر باز گردانند پس اهل اسلام را هم شرمی و کار است که بچایان ایمان و
 انگ مسلمان ضرورت همواره و مقام خواری ایضا باید و جزیره اهل کفر که در هندوستان طبرستان
 شده است بواسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با سلاطین این دیار و مقصود اصلی از جزیره گرفتن
 از ایشان خواری ایشان است و این خواری بحدیست که از ترس جزیره جابه خویش اندوخته و بجزیره
 نمیتواند بود و همیشه ترسان و لرزان میباشند از اموال با دشمنان را چه میرک منعم جزیره گرفتن
 کنند حق سبحانه و تعالی جزیره را از برای خواری ایشان ضمیمه کرده است مقصود و سواي ایشان است
 و غرت و غلبه اهل اسلام چه دهر که شود کشته شود و سلام است علامت حصول دولت اسلام انقض
 با اهل کفر غنا و دست با ایشان حق سبحانه تعالی در کلام مجید و ایشان را بخش نموده و در
 حبس نموده پس نظر اهل اسلام می باید که اهل کفر بخش بلید و رانند و چون چنین بیند و دان
 لاجرم اوجوب ایشان بر بنبر نمایند و در مجالست ایشان مستکبره بود و نیز از ایشان پرسیدان و
 بقتضای حکم اینها عمل کردن از کمال اغراض این دشمنان است همی که کسی از ایشان طلبه و دعا که
 توسط ایشان خدام چه غلام بود حق سبحانه و تعالی در کلام مجید و میفرماید و ما دعاء کفارین الانفی
 سللا و دعای این دشمنان باطل میجاءصل است اجابت را و اینجا چه احتمال نگیرد و از دعای این
 که اغراض این سگان حق از ایشان اگر دعا خوانند که در تان خود را وسیله خواهند و در خیال این که

فیض حق سبحانه و تعالی در دوام بر خاص معوام دارد و هست تفاوت قبول و عدم قبول آن ازین جهت
 ناشی است؛ حق سبحانه و تعالی بر جاوده شریعت استقامت بخشد مبنی اگر چه فیض حق سبحانه و تعالی
 علی الامام بر خاص و معوام و کرام و فقیام چه از قسم اموال و لا و وجه از جسم و است و ارشاد و
 دارد و هست تفاوت ازین طرف ناشی است و در قبول بعضی فیوض را و عدم قبول بعضی دیگر را
 قلهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون آفتابا بستان بر کافرو جاهل بکیان می تابند روی کافران
 سگردد و جاهل و سفید این عدم قبول بر سطر اعراض است از جناب قدس خداوندی جل جلاله
 معرض را و بار لازم است و حرمان از نعمت واجب نیجا کسے نگوید که بسیاری از مومنان باشند که
 به تمام حاجت مبتلا اند و اعراض سبب حرمان ایشان نگشته است باید دانست که آن نعمت است
 که بصورت نعمت ظاهر گردانیده اند بطریق استدراج از برای خرابی او تا در اعراض و ضلالت
 شهبک گردد و تعالی در سجاده و تعالی محسبون انما ندیم به سبب این زمین سار عدم فی الخیرات بل
 استیرون پس نیا و تفاوت او با وجود اعراض عین خرابی است بخدا بخذر و سلام مکتوب صد
 و شصت و پنجم سیادت و تفاوت بنای شیخ فرید صد و یافته در تغیب متابعت صاحب
 شریعت علیه علی الصلوة و السلام و تعالی و فیض و غلظت با مخالفان شریعت او علیه الصلوة
 و السلام و شریعت الله سبحانه و تعالی علیه المیراث الهنوی من النبی الامی القرشی المهاشمی علیه و السلام
 من الصلوات فصلها در تسلیات اکهار کما شریعت علیه المیراث الهنوی ویرحم الله جل جلاله
 آینه المیراث سوروی آن سرور علیه علی الصلوات و تسلیات لعالی خلق مقلوب دارد و میراث صفو
 لعالی امر که آنجا همه بیان و معرفت در شد و هدایت شکر نعمت علیه المیراث صدری است که میراث صفو
 متجلی کرد و در تجلی علیه المیراث الهنوی لا تسیر لاجال له لا تمام لمصطفوی علیه الصلوة و السلام و تعالی
 فعلیکم با تمامه لاطاعة فی و ابره و نوا سید و کمال متابعت فخر کمال محبت است علیه الصلوة
 و السلام مصحح ان الحب لمن هواه مطیع و عداست کمال محبت کمال بغض است با عدا و اعدا و صلوات
 علیه و سلم و انهار عدا و است با مخالفان شریعت او علیه الصلوة و السلام و محبت عدا است که آنجا
 ندارد و محبت یوانه محبوب است تا ب مخالفت ندارد و با مخالفان محبوب هیچ و خبری نماید و محبت متاخر

همه نشوند مگر ضعیفین را محال گفته اند بحسب یکم تسلیم مداومت و هیچ نسبت نیکایا با یزید و کرم و غیره
 کار از دست گرفته است تدارک ماضی نبوده و فواید کار از دست برو و غیر از دست حاصل
 نخواهد بود و برقت صبح شود و هیچ روز مملو است و که با که باخته عشق در شب بخور و متاع دنیا و غرور
 و غرور است سعادته اخروی ابدی بران سترتب است زندگانی چندروزه را اگر متابعت سید
 اولین و آخرین حلیه علی الصلوة و التسلیمات نسیر برده شود امید نجات ابدی است و الا بجز
 و هیچ است هر که باشد و هر عمل خیر که بگذرد محمد عوایه کافر می شود و سرست و کسی خاک و شتر
 نیست خاک بر سر او به حصول این دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی دنیا و بی نیست تا شود
 نماید بلکه اگر زکوة مفروضه بشناسد شود حکم ترک کل کار و در عدم وصول حضرت جمال منکی انفس
 برآمده پس تالاج و غیره را از آن نیاید و خراج زکوة است از آن اگر چه ترک کلی اولی و افضل است
 اما از ادای زکوة هم کار آن میکند آسمان نسبت به پیش آن مدفوع و در نهی علی است پیش خاک و
 پس آن است که بگویم در میان احکام شریعت باید صرف نمود اهل شریعت را از اعمال و صلح و تعظیم
 و توقیر باید داشت و در ترویج شریعت باید کوشید و اهل هوا و بخت را بخوار باید داشت و حق را
 بدست فقدهایان علی هدم الاسلام و افکار که دشمنان خدا و جلال زد و دشمنان رسول می ندانند
 الصلوة و التسلیمات و غیره باید بود و در فعل و خواری ایشان سعی باید نمود و هیچ وجه عزت نباید داد
 و این میدان و تان را در مجلس خود را نباید داد و الحسن نباید نمود و راه شدت و غلظت را ایشان
 باید کرد و مهاکمن و هیچ امری با ایشان رجوع نباید نمود و اگر فرضاً ضرورتی افتد رنگت قضا می شود
 انسانی بکبر و غنم و نظیر اقصاء حاجت از ایشان باید نمود و باید که بخت سبب جبر و گوارش تعظیم و
 الصلوة و التسلیمات میسر نماند است اگر باین راه رفته نشود وصول این بخت سبب دشواری است
 بهیات و بیات کفایت الوصول الی سعاد و دوخت و قتل و احوال و ذهن خفوت و فزاید و
 ابرام نماید آنکه پیش تو گفته غم دل ترسیم و که دل زده شوی و در غنم بسیار است
 مکتوب صد و شصت و ششم بلامحمد امین صد و یازده در بیان آنکه مدارج حیات است
 چندروزه نباید نهاد و فکار از ادم مرض قلبی درین فرصت میسر نماند که اکثر از اسم مهم است باید نمود

مخدومان چند بخود چون مادر صربان مایل زید و آکی بر خود از غصه غم مایل چید خود را و هم را
 مرده مایل نگاشت و جدا چند بی حس و حرکت مایل نداشت انگ میت و انهم میتوان نصرتا طبع است
 نکاز را از مرض قلبی درین فرصت یسیر نیکر کثیر از اسم مهام است و علامت صحت منوی این همت
 قابل جاد و رب حلیل از اعظم مقاصد ولی اگر گرفتار غیر است از وجه نوقم خبر روحی که اهل کجاست
 نفس ماره از بهر است اینجا به ملاستی قلب مطلبید و خلاصی روح بچویند و ماکوته اندیشان هم
 فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم سپهات سپهات چه توان کرد و اطلب الله و لکن کانوا
 انفسهم بطلکون و دیگر از مرصع ظاهر اندیشه نمکند انشا الله تعالی بصحت و عافیت تبدیل خوا
 یافت خاطر اینجا بنابرین رگد جمع است جاسته فکر اگر طلب داشته بودند پیر من و شانه
 خواهند پوشید و مترصد نتایج و ثمرات آن خواهند بود که کثیر الکر است هر کس فایده بخور
 افسانه است و آنچه دیدن نقد خود مراد است و اسلام علی من اتبع الهدی و الترمذی است
 علیه و علی که بصلاة و تسلیمات مکتوبه و شخصیت و تفهم بهر وی رام هند و که اهل
 خلاصین طائفه علیه نموده بود و جد و ریافته و ترغیب بر عبادت پروردگار عالمیان بچویند
 و بیگونه است و اجتناب از عبادت الهه باطله نموده و کلمات شمار سیلان بر و محبت فقر و
 التجا باین طائفه علیه مفهوم گشت چه نمیتست که کسی را باندولت بنوازند تا نیاید و من بچو
 شرط بلاغ است باتو میگویم و تو خواه از سختم بنگیر و خواه طالع بدان و آگاه باش که پروردگار
 و شما بلکه پروردگار عالمیان چه سموات چه الارضین و چه علین و سفلیین یک است بیچون و بیچگون
 از شب و مانند منزه است و از شکل و مثال بهر پدری و فرزندی در حق او تعالی محال است کفایت
 و مثال را در حضرت چنانچه اتحاد و طول در شان و سبحانه است و مطلقه مکنون
 و پروردان جنایه من تقیر زانی نیست که زمان مخلوق ادست مکانی نیست که مکان مصنوع
 ادست وجود او را بدایت نیست و اقبالی و انحصایت نه هر چه از خیر و کمال است با و سبحانه است
 است و هر چه از نقص و زوال است از او تعالی مکتوب پس حق عبادت او تعالی باشد و من را
 پرستش و سبحانه رام و کرشم من مانند آنکه آلهه ننهد و اندازد از کمینه مخلوقات ویند و از یاد و پدر

بنماید اندام پر حیرت است و برادر کلمه می شود بر بنیان کلام و در خود را نگاه تواند داشت
 غیر می آید بدو عاید عقل و در اندیش را کار باید فرمود و تقلید ایشان نباید رفت هر از این است
 که کسی پروردگار عالمیان را با اسم را کلمه کرشن باید کند و رنگ است که با در شاه عظیم ایشان با اسم
 از دل کلمات و کند رام و چون یکی و هشتاد از خدایت بی حقیقت است خالق با مخلوق یکی میشود
 و چون با چون و خدیو دیگر و پیش از خلقت رام و کرشن پروردگار عالم را رام و کرشن نمیکند و از
 پیداشدن اینها چه شد که نام رام و کرشن با و سبحانه و تعالی اطلاق میکنند و با کرشن و رام
 یا پروردگار میداند حاشا و کلام حاشا و کلام بی بیان ما علیه صلوات و تسلیات که فریب یک
 کلمه است و چنانچه از گذشته اند خلایق را عبادت خالق ترغیب فرموده اند و از عبادت غیر
 منع نموده و خود را بنده و عاجز دانسته اند و از بهیست او عظمت او تعالی ترسان لرزان بودند و
 و آله میوند خلق را عبادت خود ترغیب کرده اند و خود را آله دانسته هر چند پروردگار قائلند
 اما او را در خود وصول اتحاد اثبات کرده اند و از خدایت خلق را عبادت خود میخوانند و خود را آله
 گویند و اندو در محرمات بی تحاشی افتاده و برعم آنکه از هیچ چیز ممنوع نیست و خلق خود را بر نفس
 که خود میبندند قسام این تخیلات فاسد بسیار دارند ضلوف ضلوف بخلاف پیغمبران علیهم صلوات
 که خلایق را از هیچ شئ ممنوع نموده اند و در انبیا از ان چیز باز داشته اند بر وجو اتم و کمال خود را بر شتر
 سار بر شتر میگفتند و بین تفاوت ره از کجاست تا بجای مکتوب صد و شصت و هفتم
 بخند و مراده آنکه اعنی خواجه محمد قاسم صدور یافته و بیان علوم سلسله علی نقشبندی و شجایات افعال
 جفا که مخزنات و مخترعات درین طریقه شریقه لاحق کرده اند و اینها سبب کثرت محمد بنده را علیهم
 و صلوات و تسلیات علی سید سلیمان که اظهارین همین مابعد و حیات موفوره و حیاتیات
 اینها بسیار است اشیاء الکریم نتیجه الاولیا را عظام خدمت خود و مراده شقیم بر جا و سلمه الله تعالی
 سبحانه و الباقه تبلیغ نموده اظهار شتیاق دارند و مندی بنیاد بر کف الوصال لیسع و درود
 و تطل اینها و درون جنوف و معلوم شریف خود و مراده که با در علو این طریقه علیه و رفعت علیه
 نقشبندی و بسط التزم سنت است و اجتناب از بدعت لهذا اکابر این طریقه علیه را که در طریقه

باعث است و اجتماع سنت هم بخالفش دارد نماز تہجد را بجمعیت تمام او نمایند و این بدعت را در
 زکات سنت تراویح و تہجد رواج و رونق می بخشد و این عمل را بیک میل تند مردم را بران می کشند
 و حال آنکه او را نوافل را بجای آنکه شکر الله تعالی بسمعیهم مکر و گفته اند شاید که است و جمعی از فقہاء کبرا
 شرط کرده است و جماعت نقل داشته اند جز جامع فاضل امجدینا بنیہ سجده ساخته اند و زیادت آنست
 کسی را اتفاق مکر و گفته اند و ایضا نماز تہجد را باین وضع سیزده رکعت می انگارند که در دوازده رکعت
 استاده می گذارند و دو رکعت ششمه که حکم بیک رکعت پیدا کنند از اینجا گرفته اند که ثواب نصف ثواب
 قایم است و این علم و عمل نیز مخالف سنت است علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و تہجد حضرت خاتم
 که سیزده رکعت ادا فرموده اند همراه و ترس است و فردیت و دو رکعت نماز تہجد از فردیت که است
 پیدا شده است لکن آنرا نعم بوالا و السلام اند که پیش رو گفتیم غم دل رسیدیم که دل از روزه کو
 و روزه سخن بسیار است و عجیب است که در بلاد ما و الانهر که داعی علمای اہل حق است انقسم بدعتی را
 یافته و این نوع تفرعات شیوع پیدا کرده و حال آنکه ما فقہان علوم شرعیہ از این بکار بی اطلاع
 دنیایم و اللہ سبحانہ و العالیین اللہم للصلوٰۃ ثناء اللہ سبحانہ و العالیین علیکم علما و صاحب
 الصلوٰۃ و السلام و التہجد و ریحتم اللہ علیہ و قالینا مکتوب و شخصیت و نعم شیخ عبد الصمد سلطان
 صد و یافیتہ در جاب ال و احوال حمیدی کہ پیرو گفته اگر در وقت خاص من کہ باقی سبحان
 باشد تو در میان و اگر سراسر من جدا کنم پیرو سخن او پسندید و در کنار گرفت و بعد از آن رب العالمین
 و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین و اگر اظهار من جمیع مرا سلسلہ شریفیہ و دعا و ضعیفہ که از رو
 کرم صادر فرموده بودند رسید و بوجوب فرحت گشت سہفتساری رفته بودند و ما مقصد انقضی
 سہنی و حصول جنابت سہض او نیست جلسا طہ لکن قول طالب ابتدا بوسطہ تعلقات شتی
 و کمال الش و تترال است و جنابت سہض و تعالی و در جنابت تنزه و ترفع و مناسبتی کہ سبب جنابت
 و سہفاضہ است در میان مظلوم طالب سہض لاجرم از پیروان راہ بین جاریہ بنوہ کہ بزرگ
 بود و از پیرو طرف خط وافر دارد و سہض و حصول طالب سہض گردد و سہض قدر کہ طالب سہض
 مناسبت پیدا میکرد و همان قدر پیرو را از میان میکشد و چون طالب سہض مناسبت نماید

پیر تمام خود را از میان بر کشید و طالب مطلوبی توسط خود و مهمل گردانید پس برآمد و در توسط
 مطلوب بی آنکه پیر بخواند و دید و در انتهای توسط آن پیر محال مطلوب صوره گردید و در وصل حریان
 حاصل میشود و آنکه گفته که پیر اگر در آنوقت حاضر شود سر ازین حداسازم از دیدگی گفتار باب
 استقامت چنین گویند و بر آیه بی ادبی نمیند و مرادات لازم برکات پیر چون مکتوب و در مقام
 بشیر نور صدور یافته در بیان آنکه آدمی را همچنانکه از امتثال و امر و نهی حق جل علاه باز نه
 از امرعات و حقوق خلق و مواسات بالایشان نیز جایزه و مایه سبب لکث الحمد لله و سلام
 عباده و الذین اصطفی با او شد آدمی را همچنانکه از امتثال و امر حق جل علاه و نهی از نوحی جائز است
 از امرعات و حقوق خلق و مواسات بالایشان نیز جایزه و تعظیم لامر الله و تقیته طریقی است
 بیان ادا این و حقوق میفرماید و رعایت هر دو شرط آن دلالت مینماید بر اقتضای یکدیگر از آن
 دو امر مقصود است و گفتار بر جز و از کل از کمالیه و در پس تحمل و از خلق ضروری آمد و حسن معاشرت
 بالایشان واجب گشت به دعا می نویسد و بر او می نویسد هر که عاشق شد اگر چه از این
 عالم است و نازکی کی رسد آید یا نه یکی کشیده چون مدتها در صحبت بوده اید و موعظه و نصیحت
 شنیده از لطالت سخن و عرض نموده بر فقره چند خصا رافقا و متنا الذی سبحانه و ما یکم علی جاده
 الهی صغیر علی صاحبها الصلوة و السلام و توحید مکتوب و صد و نه مقام و حکیم بلا طاهر بخشی صاحب
 یافته در بیان آنکه آنچه در فقر لازم است و امر غل است و اتفاقا و ادوار و طائف عبودیت و محبت
 حد و شرعیه و متابعت سنت علیه صاحبها الصلوة و السلام و مشا به سبیل از نوب خوف انتقام علام الغیوب
 و مایه سبب لکث الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و الاطهارین از خبر و انقیاد
 لازم است و امر غل است و اتفاقا و انحصار و تضرع و التماس و ادوار و طائف عبودیت و محبت و متابعت
 شرعیه و متابعت سنت علیه صاحبها الصلوة و السلام و توحید و تصحیه نیات و تحصیل خیرات
 و تحصیل لواطین و تسلیم طوایر و در دیت عیوب مشا به سبیل از نوب خوف انتقام علام الغیوب
 قلیل پذیرفتن حسرت خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر انگاشتن سیات خود را اگر چه اندک باشد
 و ترسان لرزان بودن از شهرت و قبول خلق قال علیه الصلوة و السلام بحسب الامر من الامر

بالاصالح فی دین و دنیا الامن جمعه الله و نسیم و شتم و شتم علی فعال منیات خود را اگر چه مثل خلق صحیح باشد
و عدم اعتنا باحوال موجد خود اگر چه صحیح و مطابق باشد اعتماد نباید کرد و متحسن نباید بدست محرو
ناید دین و تقویت ملت را در ترویج شرعیت و دعوت خلق را بجهت جل علاه بنفیس نماید که آگاه
الکاف و فاجر هم آید قال علیه الصلوة و السلام ان الله یؤید الذلین بالرجل الفاجر و یرید یجلب
آید و اراده شوقی نماید از او رنگ بر و شیر باید داشت و باید ترسید که مباد ازین راه خرا
او خوانند و مستدلج او نمایند و اگر فضا و قدوم مرید و خود فرجی و سر و گریانند از کفر و شرک
و اند و نذا رک ان بدین و متفقان چندان نمایند که انحری از ان سر و نماندن فرج خرن
و خود نشیند و نیکت نماید نمایند که طمع در مال مرید و توقعی و منافع و نیوی و پید ان شود که مانع باشد
مرید نیست و باعث خرابی پیر چنانچه دین خالص می طلبند الله الدین انحصار شرک را در حق
هیچ وجه گنجایش نیست و بدانند که هر غلطی که در حق که بر دل حکم کرد و از انان نوبت متفق
و بدست و لقا با سهل و جوه میرست مگر غلطی که در راه محبت دنیای و فی بر دل طاری
منقص میگردد و در استیجین می سازد و در از انان تسبیح است و تقدیر یکمال صدق رسول الله صلی
علیه و سلم حسب الدنیا راس کل خطیة بخالد سبحانه و ایاکم عن محبة الدنیا و محبة الانبیا و اولیها
والاستقامه و الصالحات معهم فانها تم قائل من مرضی الکت بلا عظیم و ادا و عظیم خوی رشتی شیخ
حمید با حسن جوه متروان حد و اند استماع سخنان نو و تازه را از ایشان غنیمت دانند و بکبار
عز و التلانی مکتوب صلی و متفق و دو و یکم شیخ بدیع الدین صد و یافته در بیان بعضی امور
خاص که نصیب قل قلیل است از خواص بیان آنکه درین موطن عارف خود را از او توه شمریت
بر و نخب باید یاد کرد سببان و تطبیق آن با ظاهر شرعیت عوامه مایلیق بذکات لبه بعد و صلوة
معلوم اخوی غری باید که شرعیت را صورتی است و حقیقه صورتش نیست که علامه اهر بر بیان آن
متکفل از حقیقتش آنچه صوفیه طلیبان ممتاز اند نهایت عروج صورت شرعیت تا نهایت سلسله
مکانت است بعد از ان اگر در مراتب و جو کبر واقع شود صورت با حقیقت متعرج خواهد بود و
سلاطین نیز تا عروج ایشان اعلم است که مباد لغتین سلب شرست علیه صلوات الله علیه

بعد از آن اگر ترقی واقع شود صورت و حقیقت هر دو دوام خواهند نمود و معارف بشمار مجموعه
 خداوند و این شان عظیم الشان را با عالم هیچ مناسبتی نیست از شیوانات حقیقت است که
 اگر ادعا و بیان نرسید است تا خلق عالم پیدا کند و این شان در دوازده مقصود است و معلوم
 درین سطرن عارف خود را از دائر شریعت بیرون می یابد اما چون محفوظ است دقیقاً و قاطعاً
 شریعت فرو نمیکند و دجاعت که باین دولت عظیم مشرف شده اند اقل قلیل اند اگر عدولان بیان
 کنند شاید که قیل قلیل قبول کنند و جمعی کمتر از صوفیه اند که بطلال بنیام عالمی رسیده اند چه هر مقام
 عالمی را در سافل ظلمه است از ظلال آن نگاشته اند که قدم از دائر شریعت بیرون نهاده اند
 و پوست را گذشته بهتر رسیده این مقام از منزلت اقام صوفیه است چنانچه از انصافان این باب
 فرزند رسیده اند و سر از رقبه شریعت غایب آورده ضلوا فاضلوا و مجسمه از کمالان که بدرجه از حیات
 ولایت مشرف شده اند و این معرفت را در ظلمه از ظلال مقام عالمی حاصل نموده هر چند باصل
 مقام نرسیده اند اما محفوظ اند و ادبی از ادب شریعت را فرو گذاشت تجویز نمی نمایند هر چند اگر
 معرفت را نمیدانند حقیقت محامه را نمی فهمند و چون برین فقر لبنا تیه الله سبحانه و صدقه قدس
 علیه و علی الصلوة و السلام سر این همانکشف شده است و حقیقت کار کما شیفه بوضوح میست
 شما از آن با جواد و محض بیان می آید و محتمل که ناقصان را بر آرد و کاملان را حقیقت معلوم نماید
 باید دانست که تکلیفات شرعی مخصوص قلب است و قلبی که نفس متفرع بر اینهاست که بخواهد
 لطایف قدم از دائر شریعت بیرون بچند ماسوا می بخواهد پس آنچه بشریعت مکلف است همیشه
 مکلف است و آنچه مکلف نیست هرگز مکلف نبوده غایت مافی لباب پیش از سلوک لطائف با یکدیگر
 مترتب بودند از قلبی ای نداشتند چون سیر و سلوک هر کدام را از دیگر جدا ساخت و بعضی را
 رسانید معلوم شد که مکلف که بود و غیر مکلف کدام سوال اگر گویند و این مقام عارف عالمی
 خود را نیز بیرون دائر شریعت می یابد و چه آن چه باشد جواب گویم آن یافت تحقیق نیست
 تخمک است مشار تخیل انصاف قلبی غالب است بر کمال لطف لطائف که قدم بیرون نهاده اند
 اگر گویند که اگر چه تکلیفات صورت شریعت مخصوص قلب است اما حقیقت شریعت را و او را

بکلمه شسته از ان مقام نصیب است اما بعد از توفیق بصورت شسته نیز در کتب متنی منه شهادت است
 مرتبه و در جمیع اینها صفات الهی است جل سلطان و متعلق بهت سالک حدینه مجوده است که جمیع
 عبادت نیز در ان موطن در سنگ هم آحقان عبادت در راه مانده است لاجرم مقصود خود را در
 یاد اینها و صفات میطلبند اگر قناری بیاورن آن تخاشی می نماید **د** چو دل را دلبری می
 گیرد و در وصل بگری که کام گیرد و نهی صد دسته ریحان پیشین بلبل و نغمه خاطرش جز بگفت
 گلش ز بهر گلش چو در نیلوفر افتد و تماشا می بهش که در خور افتد و چو خواهد تشنه جانی شربت آب
 و نیتقد سودمندش مشک را باث و کمان را اعتبار ثانی که مقصود از ان لغوی مقصود غیر مقصود است و آیت
 که شهود مرتبه و در جمیع نیز در سنگ شهود مرتب مکانی در تحت لادخل شود و در جانب ثبات هیچ چیز
 مخلوط نبود و گفته بکلمه شسته **د** چو گویم با تو از مرغی نشانه که با عفتا بودیم شیان به عفتا است
 نامی پیش مردم و مرغی من بود آن نام هم کم و در حق که فطره علیا و محبت قصوی همین قسم طلب است
 است که هیچ از ان درست نیاید بلکه میجر کردی بدین ادرک ان سدر و تیره اخروی می است
 اما تصور ان مرا از انجایی بر مردم بود و بعد هدایت اخروی مسرور و مخلوط اند و اگر قناری من بخیر است
 نه بکلی بهت خوانان است که سر مو کو از مطلوب غیب بشهادت نیاید و از گوش باغوش نرسد
 رخت از علم بعین نخشد چه توان کرد و این چنین فریده اند **د** هر کس را بهر کاری افتد بهر خدای
 مقام از دیوانگی تا بسیار دارم اما از اولیب توانم چنانچه عجبونی من جلیب پی فنون **د**
 عمر بگذشت و حدیث و در ما آخر نشد و شب بخرشد کنون کو که کنم فسانه راه دلتام علی من تا بهر
 و الترم متابعتی علی علی الهامات و استلیمات آنها و الکلمه مکتوب و مقصود و چنانچه
 بخواجه شرف کلمه صدور یافته در بیان آنکه دیوانگان این راه باین محبت تسلیم نیکند و باین
 قربا تشکین نمی یابند و ترسب بخواجه اند و ناد و صلیح نیز بخواجه آسا و در بیان آنکه و اقرار که فرشته بود
 ظهور من بود و تصرف اطلال و مکتوب غول غوی غری و حصول یافت چون بینی از محبت فقر و تقوا
 باین طائفه علیه بود و موجب فرحت گشت المر و مع من احب نقد وقت دانند اما بدانند که دیوانگان
 این راه باین محبت تسلیم نیکند و باین بود قربا تشکین نمی یابند و ترسب بخواجه اند که بعد نماند

و صلح سبوح که چرخ را سبوح و تعالی است تاخیر را تجویز نمی نماید تطیل تا جلیل است بهر چه ای که از نقد وقت
را بمنبر خانات بهر دو صورت ممکن است و سبوح را بهر دو صورت لا طائل عطف نمیزد و این از شریف ترین سبوح است که این
دار مرضی منصوص لطیف است بنمایند طبعها چرب شیرین خود را تمییز دهند و بجایهای رقیق و رفیع خط
بندگی نمیدهند و دارند از آن تحت شاهی و بقا دورات تعلقات ملوث دارند و تنگ اندازند از آنکه ملک
خداوندی جل سلطانة لات و غری الشکر و منادی برادر اینجا میرین غلصن سطلند الا الله الدین
انخالص و غباری از شرکست تجویز نمیزد لکن ان شرکست بطن عملک ساعتی بحال خود در وید اگر از
وین غلصن میرنده است بشری لکم والا علاج و تفریح با دیگر دوا قه که نوشته بود و نمود
چون بود و تصرف باطل و این قسم ظهور و تصرف و بر طالبان بسیار دوا قه میشود و غم نیست ان که
کان ضعیفا و اگر باز ظهور کند تکرار کلمه تجبیل لاجل الاوت الا بالله العلی العظیم و نعم ان منفکند از
علی بن ابراهیم الهدی و الترمذی متالیه المصطفی علیه علی الصلوٰة و التسلیات امته و کلمه مقتوحه
و منقضا و و پنجم جانف محمود و صدور یافته در بیان تلویات احوال حصول تکمیل معنی حدیث بی اثر
وقت پنهان و ضعیف تر لایه بر ادبی و حصول یافت شد از تلویات احوال خود نوشته بودند و باز که سالک
را چه و بدایت و چه در خفایت از تلویات احوال چاره خود غایت مافی الباب اگران تلویات بر قلب است
سالک را باب قلب است و سبوح این اوقات و اگر قلب تلویات بر جبهه زلفت احوال خود را گذاشت
و بقیام تکمیل پرست این زمان و در احوال تلویات بر نفس است که بقیام قلب بخلاف آن شده است
این تلویات بعد از حصول تکمیل است و صاحب بن تلویات را اگر احوال وقت گویند بخالیش دارد و اگر
بمحض فضل ازیدی جل سلطانة نفس نیز از بن تلویات برگذاشت و بقیام تکمیل الهیانیان پرست
این زمان و در و تلویات بر قالب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است این تلویات دلی است چه
تکمیل و حق قالب معنویت اگر چه منصفه شده باشد بزرگ لطف لطافت زیرا که تکمیل که از راه این
انصاف غماید بطریق تعبیت است و در و احوال تلویات تعزیز الا احوال ملوث بطریق اصالت
و العبره لا اصل للتعزیم و صاحب بقیام از خص حاصل است و فی تحقیق البوالوقت هم از آن
که معنی حدیث است که اندک از ان سر و علی بطریق الاصل و تسلیات فصل کرده اند و معنی وقت

مستمر را دو هفته اند و مجموع وقت نادر را چو این بیان باشد چه نسبت به بعضی اطراف شهر است
 و نسبت به بعضی دیگر نذر ملاطاف باجمالیه ظاهر است نسبت غرض است به نسبت بکار سبق باطن و ادوات
 نمایند **۵** اندرین بحر بی کرانه چون غمک و دوست و پاییز و بزم چو دانی بزم و انوی غری مولانا محمد
 در اگره ملاقات ایشانرا غنیمت دانند مکتوب **صلی و مهتقا** و **وششم** علامه محمد صدیق صد و یازدهم
 در بیان آنکه محافظت اوقات از ضروریات این راه است تا با مولانا طاهر تلف نشود و بعد از آنکه
 سلام علی عباد و الذین اصطفی من حسن اسلام المرثه فقال بالعیینه و اعراضه عالا عینه پس بر محافظت
 اوقات خود چار و پنج و تا با مولانا طاهر تلف نشود و شعر خوانی و تصدیق و از برای انصیب عدا نیست به
 سکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت اجتماع یاران و درین طریق از برای جمعیت باطن از برای
 شست خاطر و لذت آنچنین را بر ضرورت اختیار کرده اند و جمعیت را از اجتماع حسنه اجتماعی که سبب تقوی
 باشد تعارضی باطلان لازم است با جمعیت باطن هر چه جمعه شود مبارک است و هر چه جمعه شود شوم و ناپاک
 نوعی اینند که گاهی نمود که جمعه را در صحبت انگیس جمعیته حاصل شود و آنکه در تفرقه اندازد و دوری
 خود را با دیگران و اگر گفت سکوت آمد وقت مشاعره نیست و هنگام محاوره نه هر چه وقت در صحبت
 کشف و کثافت است **۶** و سلام مکتوب **صلی و مهتقا** و **وشفتم** جمال الدین حسین بخشی صد و یازدهم در
 بقیع عفا و مقصضای آرای صابریل شریف و جماعت شکر الله تعالی سیم **۷** خواج جمال الدین حسین
 عفو ان شهاب غنیمت شمرند و ما اکن من رف ضیانت حق نامید بل علامتی او لا تصحیح عفا و مقصضای
 آرای صابریل شریف و جماعت شکر الله تعالی سیم **۸** لازم دانند و انما عمل به و احکام شرعی فقه و نشان
 سلوک طریقه تعلیه صوفیه قدس تعالی سرزمین فنی لهذا تقد فاضل و از عظام و من خلف عن خلف
 خسران نایب خدا نگاری و فزندان خواج محمد صالح را از مساوت عظمی دانند چنان خدمت فی تحقیق
 امداد و اعانت خواج بشار الدین است که از قبلان است مصرع داوود ترا که بجز قصه و نشان و سلام
 مکتوب **صلی و مهتقا** و **وشفتم** بزرگم نظر صد و یازدهم در سفرارش شخصی و در غریب است **۹**
 عالمیان خلاصه و میان علی الاصلوات و تسلیات و عظم العدا جرم و رفقه قدر کم و بسیار کم و هر
 صد که بجز تسلیه برسلین علیه علی الاصلوات و سلام بخلفان خلاق نبوی علیه علی الاصلوات و تسلیات

چه احتیاج بانکه کسی با حسان حسن با شرف دلالت نماید بکلمه زدیک است که آن دلالت و دخل بود
 او شیخ و غایت مافی الباب دمی در وقت احتیاج هر چه و غیر تشبیه نیاید و از هر ضعیف و نحیف است
 خود بخوبی بنا بر آن تصدیق ده کشته تسلل را بجا نموده آمد مخدوما مکر با حسان و در همه جا محمود
 طعنه مخصوص نسبت بجماعت که قرب جوار دارند حضرت رسالت خاتمت عالم علی الرضایت و تسلیم
 و در ادعای حقوق جوار القدر و بالذمه میفرمودند که ضحاک کرام از آن سباله لکمان بودند که شاید با جمیع
 ارتسام بدانند منشومی چون چنین بایکدی همساییم بودیم و تو چو خوشتر شدی و ما چون بایم بودیم چه بد
 ای ای بے مانگان بگرنگداری حق همسایگان و سلامت مکتوب و مفتشا و ونهم بر پیوند
 این میراثمان صدور یافت و نصیحت و فرزندی غری لا زال کاسه موفقی باشند و هم جانی را
 دانسته بحقیل علم شرعی و عمل بمقتضای آن علوم شتغال دارند و استقام نمایند که این عمر گرانی
 بپایه صرف نشود و بهر و لعبت نگرند و دیگر والد بزرگوار شما بعد از چند روز بشما ملحق خواهند شد و شما
 تعلای تارکین ایشان از تسلطان بر وفق خبر دار خواهند بود و مصرع بدو خویش با من گرمی مکتوب
 صد و هشتاد و م بخدا مراده اینک یعنی خواجا ابوالقاسم صدور یافته و در تفسیر بعضی از اسمای
 پیران که در آن تردد پیدا شده بود و مخدوما که ما اینجا از حضرت خواجا یعنی خواجه محمد باقری علیه السلام
 بپایه رسید است و تحقیق اسمی پیرانیک با من حضرت مولانا خواجه ابی الحسن که حضرت خواجا جلاله شریف
 اندیش است که در بزرگ اندکیه ازین دو بزرگ و آن بزرگوار حضرت مولانا است غنی مولانا درین
 محمد و دومی از ایشان مولانا محمد رام بهت که خال مولانا در پیش محمد است درین نزدیکی شجاعت
 بناسی خواجه خاند محمود و بنام خود و تشریف آورده بودند بادل ملاقات سخن از حضرت مولانا مذکور
 و گفتند که ایشان از کسے مجاز نبودند و انداد و او اهل مرید میگرفتند و در آخر عمر شروع در سخن کردند
 گفته شد که ایشان بزرگ بودند تمام و در شهر بزرگه ایشان قائل بر گزیندنیتوان کرد که با جلاله
 ایشان مرید گرفته باشند و ما ملای در ادعای این قسم عمل و خل خیانت است با و ما مسلم این خبر
 نمیتوان کرد و تکلیف با کابرین بعد از آن خواجه خاند محمود گفتند که یک روز مولانا پیش خواجه جلاله
 ده سید رفتند بودند ایشان خبر بفرمودند و مولانا آنها طلب بر سر بودند ایشان گفتند که خبر بفرموده شما

تمام است مولانا فرمود که شما کو اسی می پید که فریو زده تمام است فرمودند که گواهی میدیم که خبر فرمود
 شما تمام است از آنوقت مولانا فرمود که رفتن شروع نمودند این نقل هم بسیار است بعد از آنکه بجز و این نقل
 مولانا خود را نیز بگریزید و در پی سر دیگر رفتن شوند بعد از آن خدمت خواجہ خاوند محمود و گفتند که این
 دو اسامی بزرگان که بین حضرت مولانا و حضرت خواجہ احرار نقل میکنند و سنی این دو هم میدادند
 خطا است با سامی دیگر با و کردند و نیز گفتند که مولانا در پیش محمد را از خال خود نسبتی نیست از
 شخصه دیگر است ازین بخان ایشان تعجب بسیار حاصل شد بضرورت تقدیر ده گشت که سایر
 آن دو بزرگ را از روی تحقیق نویسد که بحال سخن اصدی نماند و حدیث اجازت را چه چنان است
 که نوشته شود بزرگ ایشان گواه عدل است سه ذلک اگر نویسد قطع لسان طاعان شود دیگر
 معلوم نشد که مقصود خدمت خواجہ خاوند محمود ازین بخان پریشان چه بود اگر مقصود نفی این نقل
 بی بضاعت بود با بجز وجه چنانچه میسر شد از نفی مرید است با که وجه پس نفی این بی بضاعت
 طریقی بسیار بود چه احتیاج به آنکه از برای این عرض نفی بزرگان نموده آید اگر مقصود دیگر
 باشد و نفی بزرگان بالا صلاحتی است نیز مستحسن نیست کما لا یخفی علی من ارادنی و دانید نه ببالا از
 قلوبنا بعد از بدینا و این من لذلک حمته انکانت کو با جمعت سید السلیع و حمید و علی الصلوة
 و تسلیات و سلام علی من تبع الهدی کتب و شتاد و یکم حضرت محمد و مزاده غنی میان محمد
 صادق علیه السلام و الباقه علی مفاصل المحبین صدور یافته در جواب تفسار آنکه صحبت
 که همه از شاخ رومی میگویم که در مراتب قربا اهل جانشان درجه ادنی دارند و ذلک مقامات زهد و تقوا
 و غیره آن ایشان را درجات علیا است و جمعی بگوید از شاخ میگویم که در مراتب قرب تقوا و زهد
 و در مقامات مذکور منزلت ایماست کثرت فرزند و ارشدی محمد صادق برسد که عجب است که جمعی از
 شاخ رومی میگویم که در مراتب قرب اهل جانشان درجه ادنی دارند و ذلک مقامات زهد و تقوا
 و صبر رضا ایشان را درجات علیا میگویم میشود و جمعی دیگر از شاخ رومی میگویم که در مراتب قرب
 علیا دارند و در مقامات زهد و تقوا غیر ما اقدام سفلی و مقرر است که کلیت این مقامات با اینها
 نیست تعیین است و تمیز تعیین بسبب افریده است بجناب نفس اندوزی جانشان از خاندان

خانواریست یا نظر کشنی ملاحظه میکند که قریب بعید میداند و بعید را قریب بسبب کمیت یا مقام
 واری یقین یا ترتیب یقین بر قریب نیست و چرا بگفتیم که ترتیب یقین بر ترتیب قریب بیشتر
 نزد سبب کمیت آن مقامات نیز ترتیب یقین است نه امر دیگر و نظر کشنی هم صحیح است غایت
 مافی الباب حصول قریب لطف لطافت است پس یقین نیز نصیب پیدا باشد و کمیت آن
 مقامات * * * * * چون ترتیب بر ترتیب یقین است نیز ایشانرا حاصل
 پس اندوخته بزرگ با وجود قلت قریب مقامات لطف لطافت اقامت و زریه
 باشد و یا کشف لطافت رجوع نکرده بود و مقامات مذکوره اکمل بود از بزرگ و دیگر که قریب
 بیشتر دارد و با کشف لطافت که لطیفه قالی است رجوع کرده چه لطیفه قالی از آن قریب
 این یقین نیز نصیب و نباشد پس کمیت آن مقامات از کجا پیدا کند و در بزرگ رجوع و این
 لطیفه قالی است حکم این لطیفه پیدا کرده است و یقینات لطافت دیگر که سابقا حاصل شده بود
 مستور گشته بخلاف بزرگ که القالب رجوع او نیافته است حکم او حکم لطف لطافت است قریب
 یقین و حق و استقامت دارد و بهتر پیدا نموده پس ناچار مقامات مذکوره اتم و کامل بود و
 باید دانست که صاحب رجوع همچنانکه در قریب یقین اکمل است در مقامات نیز اکمل است بلکه
 این کمالات او را مستور ساخته اند و برای رحمت خلق و حصول مناسبت بخلاق که سبب نفاذ
 و سهوا و ده است ظاهر و باطنی ظاهر عوام الناس گردانیده ان مقام بالا صالته مقام انبیا و مرسلان
 عظیم صلوات و استیانت لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیہ الصلوٰة و السلام طاعت
 قلبیه و در حصول یقین در رنگ عوام الناس محتاج بر و بیة بصری گشت و حضرت خیر عنین
 و علیہ الصلوٰة و السلام گفت ابی یحیی بن خالد بن یزید و انکه رجوع نموده است از یقین خود گفته تو
 الخطا را از دست یقین این کلام اگر ثابت شود که از حضرت امیر است که در التماس و رجوع پس حلال
 باید کرد که پیش از حصول رجوع فرموده باشند چه بعد از رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس
 در حصول یقین محتاج بدلائل بر این است این مدو لیس را پیش از رجوع جمیع معتقدات کلامیه
 مدعی شده بود و یقین ان معتقدات را زیا و ده از یقین محسوسات می نفی اما بعد از رجوع

مستوفی و درنگ هم الناس محتاج بدان عمل بر این گشت عجب آنکه پروشم میدنمیریم و هم بدو
 مکتوب صحیح و هشتم و دویکم بلاصالح کولابی صدور یافته در بیان حدیث نبوی علیه السلام
 و هشتم که فرموده اند بعضی صحابه در آنکه شکایت از خواطر سود خود نموده اند و آنکه من کمال الایمان
 و انیاسی لک جمع از درویشان نشسته بودند سخنی از خطرات و سادگی لبان در میان
 آوردند و در مصنف حدیثی مذکور شد که روزی بعضی از صحابه خیر بشیر علیه السلام صلوات و تسلیات
 پیش آنسور از خطرات سود خود شکایت کردند آنسور فرموده علیه السلام و هشتم آنکه من کمال الایمان
 این فقر را در آنوقت معنی این حدیث چنین بخاطر گذشت و اندر سجاده اعظم حقیقه محال که کمال الایمان
 عبارت از کمال یقین است و کمال یقین مرتب بر کمال قرب هر چند قلب مافوق او را از خطرات
 قریب جلشاند بیشتر پیدا شود ایمان یقین زیاده تر خام بود و بی تعلیقه و اقبال بفرز و نوزاد
 گشت این زمان خطرات در قالب بیشتر ظهور می یافت و وسایل مناسبت لایح و غیره که در
 پس از چای سبب خطرات سود کمال ایمان بود پس شش نهایت نهایت را هر چند خطرات بیشتر و نا
 مناسبت الکلیت ایمان زیاده تر چه کمال ایمان تقاضای بی مناسبتی تمام دارد و لطیف الطائف را
 بلطفه قالب این مناسبت هر چند افزون تر قالب عالی تر و لطیف و مکرر و در و در
 خواطر و سادگی من در آن بیشتر بخلاف مبتدی و متوسط که این قسم خواطر ایشانرا اسم قائل است و
 زیاده و قیاس بخش مرضی باطن فلائک من القاصین این معرفت از عوارض غامضه این در ویش است
 و هشتم علیه من تبع الهدی و التزم متابعت المصطفی و علی الصلاة و السلام مکتوب صحیح و هشتم و
 و سیوم بلاصالح کولابی صدور یافته در نصیحت حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت و مصلحت
 علی صاحبها الصلوة و السلام و تحمیه استقامت که ممت فرموده حکمت گرفته جیاقی سخن و گردان
 اسیر است که تعلقات شش و توجهات پر از آنکه که بظاہر حسنیلا یافته اند اما نسبت باطن نباشد و آنکه
 سستی نمایند که تحقیق در تفرقه ظاهر میسر آید و با او که در باطن سرایت کند و از وصول بطلیبان دارد
 عیاذ بالله سبحانه و تعالی من و آنکه دنیا و مافیها را ای آن نمیکند که کسی از انصاف عمر گرایی حاصل کنند
 خبر شرط است خواب گوش تا که خوابد و در ۵ لای سرری و باغ و زندان توبه خانان آن تو را

جان تو پیش از مرگ کاسی کرد و فیها والاخرابی و خرابی است سبق باطن را غریز باید داشت و در
 سنانی آن باشد از دشمن باید داشت هر چه جز عشق خدای حق است بگرشنگر خود نبرد
 جانکندن است با علی رسول الله صلب مکتوب صمد و مشتاق و چهارم بفتح الباء صمد
 بافته و زرقینبت متابعت سید المرسلین علیه علی الصلاة والسلام و نتیجه مکتوب مرغ و غریز
 اغوی که از روی محبت و اخلاص فرشته بود و میر سید خواجہ رسانید و موجب رحمت گشت نصیر
 حق سبحانه و تعالیٰ توفیقات مرضیات خود رفیق گردانا و بحر ممتد البقی و الله الامجد و علیه السلام
 و استیلا تها لے فرزند آنچه فرود ابرو ها مدت متابعت صاحب شریفیت است علیه الصلاة والسلام
 و نتیجه احوال و ملجید و علوم و معارف اشارات و رموز اگر این متابعت جمع شوند فیها نعمت الله
 جز فرمایند و مستدام هیچ نیست سید الطائف بنید را العبد از فوت شخصی جواب مید و احوالش سپید
 جنید و جواب و گفت فاحت العبارات و فنت الاشارات و الفعلا الارکیات کعنا ما فی حق
 البلی فغفیکم متابعت و متابعت خلفاء الراشدین علیه علیهم الصلاة والسلام و ایاکم و مخالفه غیر
 قول و عملا و عقدا و افان الاولی من و برکت و اثباته شوم و بلکه نه او بجز رساله که فرستاده بودند
 بعضی جا که خوانده شد و در نظر خوب ادا ما که دیگر از تصنیف اسم ترست و با و در حق منیب
 و اولی است و السلام مکتوب و مشتاق و پنجم بنصیر و صلب و ریافته در سفارش شخصی
 حضرت حق سبحانه و تعالیٰ بر باد و شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلاة والسلام و نتیجه استقامت زاری
 و شسته یکی بهمت توجه جانیب سرخ و گردانا و و پنجه بر او شالام است سلامتی طلب است اگر فساد
 ما و در حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیری میسر گردد که غیر او را سبحانه بر دل خطوری نماید اگر فساد
 هزار سال حیات فکان غیر بر دل گذر و بواسطه نسیانی کردل از ما سود او بجا حاصل شده است
 ع کار نیست غیر این همه چیز ببقیة المرام آنکه مولانا فاضل سر سید که خدمت علیه قیام دارد
 در سر مندر است از روی آن دارد که در پیری و ضعف خود ملاقات پسر خود و پیجو و سرگرد و بنابر
 علیه و کتب فقیر ابرقید لیه اینضه متوسل ساخت و الا مرعند کم بل کل غنم الله و السلام مکتوب
 و ششم خواجہ عبد الرحمن مفتی کابل مد و ریافته و تحویل بر متابعت بند و اجتناب از

دست چپ سخن گفته اند و سنت و فرس ارسال آن بین گفتنیان است بر ظاهر است که این بدعت
 سنت است همچنین است آنچه علماء در نیت نامر سخن داشته اند که با وجود او دارد و قلب بان نیز با
 گفت و حال آنچه از آن سر و علیه علم الهی صلوة و سلام ثابت نشده است نه بر وایت صحیح و نه بر وایت
 ضعیف و نه از صحاب کرام تا بعدین عظام که بزبان نیت کرده باشند بلکه چون اقامت میگفتند بحکم
 تحویله میفرمودند پس نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت را حسن گفته اند و این فقیر میگوید که
 این بدعت چه جای فم سنت که در فم فرض نیامد چه در تجویز ان اکثر مردم بزبان گفتند یا نیت
 و از غفلت قلبی پاک نماند پس بر نفسی از الفرض نماز که نیت قلبی باشد ترک میکرد و بفرمان
 نماز میرساند علی بن اقیاس سائر المعتقدات و المحذرات فانه از یاد او است و او بوجهی از الوجوه
 و الزیاده تسبیح و تحمید و غیره علی الاقتصار علی متابعت سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و علی آل
 و سلم و الاکتفا علی اقتدار اصحاب الکرام فانهم کالنجوم بایهم قد تبیتهم استدیتم و اما لقیاس و الاحتیاط
 فلیس من البدع فی شیء فانه منظم یعنی تصویب مثبت امر را نماند فاقب و اما اولی الالبصار و اما
 علی من تبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و آله و السلامات و استیانت مکتوب و شتاد
 و سفتم بخواجه محمد شرف کالیه صدور یافته در بیان آنکه طریق رابطله اقرب طرق موصله است
 و در بیان آنکه رابطله نافع ترست مرید را از ذکر گفتن او و کتابی که بیار آن نوشته بودند و نظر در
 در احوال مسطور و طلم گشت بدانند که حصول رابطله شیخ مرید را بی تکلف و بی قتل علامت است
 نام است در میان پیرو مرید که رابطله استفاذه است و هیچ طریق اقرب بوصول از طریق رابطله
 تا کدام و گویند را بان معفا و مستعد سازند حضرت خواجہ احقر قدس الله تعالی سره و فقراست
 که سایه رحمت است از ذکر حق گفتن با اعتبار نفس است یعنی سایه رحمت مرید را از ذکر گفتن
 او چه مرید را در نیوتن بگویند و علامت است کامل محفل نیست تا براه ذکر نفس تمام توان گذشت
 و سلام اولاً و آخراً مکتوب صد و هشتاد و سفتم بخواجه محمد صدیق بخشی صدور یافته
 در بیان حل سائل که پرسید بودند مکتوب مغرب خوی غری و وصول یافت از امور سگ و سینه
 بودند محبت آثار احتفای بعضی از لطائف در مرتبه قلب تصور بر آن لطائف است که قلب مشغول

آنست آن لطافت که در او ای قلب محقق دارند که اختفای آنها در مرتبه قلبیست ملاحظه دیگر ملاحظه
 که است و او را تا مرتبه بلای روح است پیر ما حبس فرقا اندازد و مراتب فوق رسانید اما اینجا دقیقه است
 که بعضو تعلیق دارد تجربه بیان آن تعسر است و دیگر چون ظاهر رنگ باطن متلون شود و باطن روشن
 ظاهر منصف گردد و چه دشوار است که احکام ظاهر و باطن و احوال باطنی ظاهر پیدا آید و سلام مکتوب
 صدور و مشتاق و ونهم شرف الدین حسین صدور یافته در بیان آنکه باید فقر را با وجود گرفتاریهای
 لا طائل شدن سبب است با فقر و بطراوت و نیاسی و بی وفوریت نباشد و سبق باطن را غریب
 باید داشت و در بیان آنکه از احکام شریعت هر بنا بر پیچید و سخت و زار و محرم قبول باید نمود و با
 نیاسب کاش احمد بدر عالمین و صلوات و سلام علی سید المرسلین و الاطهار من جمیع کتب
 شریف فرزندی چند می خوردی شرف الدین حسین وصول یافت موجب رحمت و عافیت
 بهجت گردیدیم نموده است که با وجود گرفتاریهای لا طائل فقر او و زار کار از یاد گرفته اند اینچنین
 باید از شدت مناسب میداد که سبب افاده و سهفاده است بعضی از وقایع که اندراج یافته بود
 نیک حاصل است و برار تباطه معنوی دل لیل می فرزند بطراوت و نیاسی و بی وفوریت نشوی
 و بجز و فریب معنی او مفتون بخردی که بی مایه و بی اعتبار است امروز اگر اینچنین معقول نشا نشود
 فردا البته معقول نخواهد شد و فائده نخواهد داشت که گوش از بار و در گران شده است بنشیند
 ناله و فغان مرا باید که سبق باطن را از جل نعم خداوندی جلشانه داشته تباران موع و در بعضی
 و پنجم وقت نماز را بجماعت بی کسل و متوراد و ناخدا و از چهل یک زکوة امانت بفقرا و مساکین
 و از محرمات و شبهات اجتناب از دور خلاص شفق و مهران باشند طریق نجات و رنگابی
 و سلام مکتوب و نو و م بیک از فرزندان میر محمد نعمان بخشی صدور یافته و در بعضی دوام
 ذکر الهی جل سلطان و در غیبت اضیاء نمودن طریق علی نقشبندی قدس الله تعالی اسراریم بیان
 طرز فکر و انیاسب کاش احمد بدر عالمین و صلوات و سلام علی سید المرسلین و الاطهار من
 جمیع انما و آگاه باش که سعادت تو بلکه جمیع بنی آدم و فلاح و رنگاری همه و فکر و ملاحظه
 جل سلطان تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر الهی جلشانه باید ساخت و ملاحظه تجویز خلعت

نباید کرد و الله سبحانه و تعالی که دوام ذکر و طریقه حضرت خواجگان قدس قله اسرار هم در ابتدا میگرد
 و بطریق اندراج الهیاتی فی البدایه حاصل میشود پس اختیار این طریقه علیه طالب الهی و نه باشد
 بلکه واجب لازم پس بر توبه و اگر قبله توجه را از همه سوگردانیده و کلیت بجناب عالی اکابر این طریقه
 اقبال بکنایه از باطن شریف ایشان خواهی و را ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که متوجه فیض
 گردی که آن مضمون همچون حجره است مر قلب حقیقی را و اسم مبارک الله را بر آن قلب بگذرانی و در وقت
 بقصد هیچ عضوی حرکت ندی و کلیت متوجه قلب شینی و در تخلیه صوت قلب جانبدی و بان
 لغت نباشی چه مقصود توجه قلب است نه تصویر صورت آن و معنی لفظ مبارک الله را به چوینی و
 هیچگونه ناخاطمانی و هیچ صفت را بان ضم نسازی و بخاطر ناظر نه لحن و نغمه تا از زور حضرت
 ذات شایسته بخصیص صفت فرود نباشی و از بجا بشه و وحدت و کثرت یعنی دارا گرفتاری همچون
 بشه و چون نام بگیری چه هر چه در مرات چون ظاهر شود چون نبود و هر چه در کثرت نمود اگر در
 واحد حقیقه نباشد همچون را در راسی دایره چون باید جست بسیط حقیقی را بیرون نهاد و ط کثرت
 باید طلبید اگر در وقت ذکر گرفتن صورت پیر بجه تکلف ظاهر شود از انیز قلب باید برود و قلب
 ظاهر شده باید گفت سید پیر کیست پیر کمال است که از طریق وصول بجناب فیض او مدعی طریقت
 استفاده نماید و اعانت او درین طریق یابی مجرد کلاه و دهنی و شجره که عرف شده از حقیقت
 پیر می مریدی خارج است و دخل رسوم و عادات مگر آنکه جامه تبرک از شیخ کامل و مکمل است آدمی
 و با عقدا و اخلاص باورندگانی نامی احتمال ثمرات و نتایج در صورت نیز قبولیت و بدانی که نامان
 و واقعات شایان عتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب و شاه دید یا قطب قوت یافت
 نه حقیقت چنین است بیرون خواب واقع اگر ادشاه شود یا قطب و مسلم است این احوال و امور
 هر چه در سید کرد و افاق ظاهر شود و گنایش اعتماد و دار و الاطلا و بدانی که نفع ذکر و ترتیب آثار بر آن
 مربوط با بیان شریعت است پس ادای فرائض و سنن و اجتناب از محرم و مستهجن و تکلیف خداوند
 کرد و در قلیل و کثیر لعلما رجوع باید نمود و مقتضای فتوی اینها زندگانی نمود و سلام مکتوب
 و نمود و حکم بخان صدور یافته در رعیت متابعت انبیا علیهم الصلوٰه و السلام و در بیان آنکه

در کلمات شریعیه را احاطه است تمام نموده اند و مخفیست نام فرموده و همچو حدیثی بدان مالک و مالک است
 لولا ان بدان الله العبد جارت رسل بنا باجن سعادت ابدی و نجات سرحدی می بود بابت انبیا
 صلوات الله علیهم تسلیاته سبحانه علی جمیع عموماً و علی فضله خصوصاً اگر فرضاً از رسال عبادت کرد
 شود و ریاضات شاقه و مجاهدات شدید بجا آورده اگر بنور متابعت این بزرگواران هنوز گردد
 بجوی نیز ند و نجواب نیز فری که سر غفلت و تحلیل است که با بر این برگزیدگان واقع شود و بر
 نته اندازند و مثل سر با طبیعت بیشتر ند کمال عنایت خداوندی جل سلطان گشت که در جمیع کلمات
 شریعیه ما مرآت و نیز عنایت یسر غایت سهولت را احاطه فرموده است شاد و شربت پشاور
 بهفته که گشت نماز تکلیف فرموده که وقت ادای آن مجموع یک ساعت نیک شود و کمال فواید
 آن بهر چه بیشتر و کفایت نمود و اگر قیام تند شود و قعود و تجویز فرموده و در وقت قعود و قیام
 اشارت فرموده و چون کوع و سجود متعسر شود یا با اشارت دلالت نموده و در طهارت اگر گشت
 بر سه حال است تحقق نشود و تمیم را خدیفه آن ساخته و در زکوة از جبل بکعبه و مساکین یقین فرموده
 و از انیز تنقید با موال نامیه و انعام ساءد گشته و در تمام عمر یک چیز را فرضی ساخته مع ذلک و طریقی
 و احادیث و طرق گردانیده و دائره مباح را وسیع ساخته چهار زن بکاح و از سرای هر قدر که بخواهد
 مباح فرموده و طلاق را وسیله تبدیل نساک گردانیده و از طهر و اشترب و قهقهه اکثر را مباح ساخته و
 اندک از محرم و انیم بوسه مصاحبه عباد اگر چه یک شب یا نیمه بر فر را حرام گردانیده اما چندین نیز
 خوشتر بر نعمت و عوض آن مباح ساخته عرق و فضل و عرق و چینی بان خوشخوری و خوشبو و خنجر
 مسافه و فوائد و دیگر چه نویسد چیز تلخ و بد مزه و بد بوی بد بوی خوش بری بر خطری را بان عرق
 خوشبوی خوشتر چه مناسب است نشان باینها هم ذلک فنی که از راه حرم میزد و جد است
 و تنیری که از رنگ رضای پروردگار جل سلطان و عدم رضا او تعالی پیدا میشود و علاحده و بعضی
 از لباسها اگر بشویم که محرم فرموده چه باک که چندین انواع جامه های منسوب به شاهان فرزند محرم
 آن حلال گردانیده است و لباسهای پیشین که حلقاً مباح ساخته بلباسها لباسهای پیشین
 بهتر است مگر لباسهای پیشین بر زنان مباح فرموده که مسافران نیز عاید میروند و این است و همچنین است

حال است فضیله که طرز زبان را برای متعمر دانست اگر بیاضافه با این سیوه این سهکرت متعمر متعمر
 و اندر مرض قلبی مبتلا است و بعلت باطنی گرفتاری بسیاری نکام است که صحیح بخل این سیر تمام دارد
 و بر بعضی متعمر است بعمر تمام مرض قلبی عبارت از عدم یقین قلب است احکام منزه رسا و تصدیق که
 دارند صورت تصدیق است نه حقیقت تصدیق علامت حصول حقیقت تصدیق ثبوت سیر است
 در اتیان حکام شرعیه و بدو بها خط القضا و وقال الله تبارک و تعالی کیر علی المشرکین ما تدعونهم الیه
 یجب الیه من یشاء و یمدی الیه من یشاء اسلام علی من اتبه الهدی و التزم متابعت المصطفی علی
 و علی که بصولات و تلهیات اتمها و اکملها مکتوب صد و نود و دو و سوم شیخ بدیع الدین سیاح
 صد و ریافته در جواب تفصاری که نموده بود که از مقام نگین بلند تر از مقام حضرت صدیق اکبر است
 رفته بود آخوی اخوی رشدی شیخ بدیع الدین هفسا رفوده بود که در عرض داشت یازدهم که حضرت
 خواجه قدس سره نوشته واقعه است که بمقامی نگین و صول میر گشت که بلند تر از مقام حدیق
 اکبر است رضی الله تعالی عنه منتهی این کلام چه باشد بدان ارشدک الله تعالی انسلم که این عبارت
 است با آنکه لفظ هم نیز واقعه است و لو سلم گوئیم این سخن و سخنان دیگر که در آن عرضه داشت
 واقعه است از جمله واقعات است که بهر خود نوشته و مقرر این طائف است که هر چه از وقایع
 صحیح باشد یا سقیم به سخاشی بهر خود آنها را بنیانید چه در غیر صحیح نیز احتمال تا دلیل و تغییر است
 پس از اظهار آن چاره نبود و در سخن فیه بلا خط این سخن بهر مخطو لازم نمی آید و حل دیگر آنچه مجوز بوده
 اند که اگر در چیزی از جزئیات غیر بنی را بر بنی فضل محقق شود با کسی نیست بلکه واقع است چنانکه
 در ماده شهادت و تها واقعه است که در انبیا نیست عینم بصلوات و تلهیات با آنکه فضل علی
 مرتبی است علیه و علی الهلوة و التجات برین تقدیر اگر سیر غریبی در کمالات آن خبری و
 و خود در مقام بلند تر یا بدیم مجوز باشد هر چند حصول ان مقام اول و بوسط متابعت نبی است و
 نیز از مقام حکم حدیث من سخن است حسنه فلا جرا و اجر من عمل بها نصیب است پس این گفته
 جزئی غیر بنی را بر بنی مجوز گشت بر غیر بنی بطریق اولی مجوز خواهد بود فلا شکال صلا و سلام
 صد و نود و سی و دوم بسبب این شیخ فرید صد و ریافته در ترغیب و ترغیب حق تعالی بر وفق

این کلمات علی
 فی بعضی کلمات
 در این کلمات
 در این کلمات
 در این کلمات

از اهل سنت و جماعت و تخریص و تحکم حکام فقهیه از حلال حرام و فرض واجب و مندوب و
بیان غیبت اسلام و اغرا بر ترویج و تائید آن اندک تا ناکرم و معینکم علی کل العینکم و شیکم شستن
ضروریات برابر باب تکلیف و بصیحه عقائد است بروفق آری علماء اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی
سبیم که نجات اخروی و البته با تباح آرا و صواب شما این بزرگواران است و فرقه ناجیه هم ایشان
و اتباع ایشان بلکه بطریق انشور و در صحاب انشور و از صلوة الله و تسلیمة علیه و علیهم جمیعین و علومیک
از کتاب سنت مستفادند همان معتبرند که این بزرگواران از کتاب سنت اند کرده اند و فهمیدند زیرا که
هر مبتدع و ضال عقائد فاسده خود را بر نعم فاسده خود و از کتاب سنت اند میکنند پس هر معنی از عقائد
مفهوم از اینها معتبر نباشد و از برای تصحیح این عقائد قدر ساله امام حل توشیحی بسیار مناسب است
و قریب بعین مذکور مجلسی نصبت بوده باشد اما رساله مذکوره چون ششستل بر سه تالات و طول و
بسیار دارد اگر رساله که تفصیل مسائل صرف بوده باشد اولی و نسب خواهد بود درین اثنا بخاطر
حقیر نیز خطور کرده که در میان ساله بنویسد که متصرف عقاید اهل سنت و جماعت باشد و سهل الماخذ
اگر میرشد نوشته متعاقب خدمت خواهد فرستاد و بعد از تصحیح این عقائد علم حلال حرام و فرض
واجب سنت و مندوب مکروه که علم فقه متکفل است و عمل بمقتضای این علم نیز ضرورت
بیضیه از طلبه نماید که از کتاب فقه کعبیات فاسی بوده باشد و مجلس میخواهد باشد مثل مجموع
خانی و عمده الاسلام و اگر عیاد بالندم سجانه و رساله از مسائل عقائد و ضروریات نقل از دولت
نجات اخروی محروم است و اگر در عملیات مسالما و در محیل که بتوبه هم در گذرانند و اگر مواخذه کنیم
آخر کار نجاست این عمده که تصحیح عقائد است از حضرت خواجه احقر قدس الله تعالی سره منقول است
که غیر مودند که اگر نام احوال و مواجید را بیاورند و حقیقت ما را بقا اهل سنت و جماعت تحمل سازند
خبر خرابی هیچ نمیدانیم و اگر نام از اینها را بیاورند و حقیقت ما را بقا اهل سنت و جماعت نخواهند
با که نداریم تنها بهر سجانه و ایاکم علی طریقتیم المرصیه سحرمت سید الشریع و علی اهل الصلوة و الصلایا
و من اهتلیات الکلبا در ویشی از جانب الهی آمده بود گفت که شیخ جیو در سبب جابجی سر کنبه از
برای نماز عجب حاضر شده بودند و میان فیء الدین بعد از آنها التفات ایشان لغفته که نوازش جیو

درویش خود صبا معربا کردند بعد از سجده طاعت و آن حضرت حق سبحانه و تعالی فرمودن از برای این
 انقسم اخبار که مخلصان شوند غایب الغایت سرور و تنه میگردند سیادت بنا تا که امروز سلام بسیار
 غریب است چنانکه اگر امروز در تقویم آن صرف میکنند که در این روز تا کلام شاه باز را با این دست و خط
 سازند ترویج و این تقویت ملت و همه قضا و کس که بوقوعی آید زیبا است و عطا المودین
 که غریب اسلام است از امثال شاه جوان مردان اهل بیت زیبا تر و عطا تر است که این دولت
 خاندان بزرگ شما است از شما و نیست و از و بجز آن عرضی حقیقت و ارادت نبوی علیه السلام که از
 اهل صلوات نقیلهای دین الحیات و استیادت الکلیات و تحصیل بن امر عظیم القدر است حضرت شیخ
 صلوات الله علیه سلم صاحب خطاطی است فرمودند که شما و زما فی وجود شده اید که اگر از او امر و از
 و هم حصه ترک کنید پاک شود و بعد از شما اگر وی خواهند که اگر در هم حصه را از او امر و حاجی تو
 آنند مخلص شوند و بعد از شما این آن وقت است و این گروه آن گروه که کوی توفیق سعادت
 در میان افکنده اند که این میلان و نبی آید سوال آن چه شده و در توفیق کشتن کا و این گویند
 بسیار خوب تقدیر و باعث شکست عظیم بر منور و دوست بهر نیست که کشته باشند و بهر عرض
 که پاک کرده خود را کفار خود نقد وقت اسلام است این تغییر پیش از آنکه این کافر انجمنند و در
 دیده بود که بادشاه وقت کاه سرش که را شکسته است و بحق که آن کبرئیل اهل شرک بود و امام
 کفر خدایم الله سبحانه و آن سرور دین و دنیا علیه السلام در بعضی از حیه و اهل شرک
 این عبادت نفرین فرموده اند اللهم شکست تمام و در حق میهم و خرب بنیانیم و خدایم خدایم
 عزت اسلام و اهل آن و خدای کفر و اهل آن متقدما از خدای خدای کفار است و امانت
 بهر قدر که اهل کفر از عزت باشند و است اسلام با تقدیر است این سر رشته را نیک باید نگاه داشت
 مردم این سر رشته را که گروه اند از شوی آن دین را بر باد داده قال الله سبحانه و تعالی ای ایها
 جابر الکفار و المنافقین علیکم السلام و ابکفار و غلظت بر ایشان ضروریات دین است القای
 رسوم کفر که در دین سابق پیدا نشده بود و درین وقت که بادشاه اسلام را آن توجیه اهل کفر
 است و در کفار مسلمانان بریارگران است مسلمانان لازم است که بادشاه اسلام را از شرعی رسوم

ان بکشتان اعلام بخشد و در فرمان کوشندش بدینا یا انهامبشی باشد بر عدم علم باو شاه بخشنه
 آنها اگر نه بکشتان ایش وقت یا بنده بعضی از علما را اهل اسلام و اعلام بخشد که آمده بر شاعت رسوم
 اهل کفر و اعلام نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعیه اظهار خوارق و مکاتات هیچ در کار نیست و بقیا
 غرض از اینست که بدینصورت تبلیغ احکام شرعیه مگردانند و انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات که بهترین
 موجودات اند تبلیغ احکام شرعیه میکردند اگر امتان معجزات بطلبند میفرمودند که معجزات از نزد
 خداست عزوجل بابت تبلیغ احکام است و تواند بود که در آن اثنا شاید حق سبحانه و تعالی امری ظاهر سازد
 که باعث اعتقاد حقیقت این جماعه باشد هر حال از حقیقت مسائل شرعیه اطلاع دادن ضرورت
 تا این واقع نشود و بعد برزور علما و قربان حضرت باو شاه است چه سعادت که درین
 گوهر جمعی باز رسد انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و تبلیغ احکام شرعیه چنانکه از انبیا اند و چنانکه
 ندیده بهترین ایشان علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و فضیلتها و حسن الخیات الکملها فرموده ما و دومی سنی مثل
 ما و دومی سنی عمر بن خطاب و حدیث در و آخر نشد شب با خبر شد کنون کو تکلم فسان را بد
 و اعلام و الاکرام مکتوب و نون و چهارم بعد جهان صدور یافته و ترجمین ترویج
 و تأمید وین و مایعین فلک است ملک الله سبحانه و عفاکم اتمام سخنان ترویج احکام شرعیه بتذیل
 طبع صفحہ علی صاحبها الصلوٰۃ و التسلیمات و تحمیت مسلمانان تمیز و گان فرخ بخش در و حق است
 بحمد الله سبحانه و ولینته علی ذلک است و ان الله سبحانه و الملک الهدی را زباید و ان الله خلیفه
 النبیین و الذریه علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و فضیلتها و حسن الخیات الکملها القیوم است که مقتدران اسلام
 از سادات عظام و علما و اکرام و خلا و ماست و قدی از دایان دین مبین و تکمیل این سر و کلام
 خواهند بود و سر و جگه دین باب چه در انفسی نماید شنیده شد که باو شاه سلام از حسن است و
 اسکا خوانمان علما اند محمد الله سبحانه علی ذلک معلوم شریف است که در قرن سابق هر فرساده
 پیدا شد از شومی علما و رسو و بظهور آمد درین باب متبع تمام مرعیه داشته از علما و دین را انتخاب نوع
 اقدام خواهند نمود و علما رسو و بظهور آمد درین باب متبع تمام مرعیه داشته از علما و دین را انتخاب نوع
 است و الحیا و بالله سبحانه و من قشتم اری بهترین خلایق آتش اند که فوای قیاس میاید ایشان را

بخون شهیدان فی سبیل اللہ دفن خواہند کرد و بله این سیاهی خواهد چید بیشتر الناس غیر از کلمه در خیر الناس
 خیار الکلمه را نیامشند بخوبی نیت بران آورده که خود را بعبر رسا بدقت برجا به مبارک رمضان
 در حضرت دهری توقف و اعتقاد نشاء اللہ بعد از مضی بن به مبارک بخدست اغره خواهد رسید و
 صد و نود و پنجم بعد از جهان صدور یافته در اغره و تخلص برتر و حیرت و لذت و اسفا ضعیف
 اسلام داهل آن سکلم اللہ سبحانه و العاکم احسان سلاطین چونکه نسبت بکافه خلایق حاصل است بطریق
 و کما فی الظاهر محکم جلالت الخلاق علی حسب جنس البیوم بجانب محسان مایل است پس ناچار است
 این ارتباط همه اطلاق و اوضاع بادشاهان بجوم خلایق علی تفاوت درجات الاحسان است
 از خیر و صلاح و فساد مانا که از اینجا گفته اند اناس علی دین ملوکیم کار و بار قرن سابق مصداق این سخن
 است اکنون که انقلاب بل بظهور پیوسته و صورت خدا داهل مل برین شکسته برآمده اسلام از صدور عظام
 و علمای کرام لازم است که تمام مہمت خود را مضرب و راجع شریعت غراساخته و در بنایت امرای کرام
 منہدمه را برپا سازند که در قبولیت خیریت بظاہر نمایند و دلها غریبان ازین تاخیر و مضطرب نشاء
 قرن سابق در دلها مسلمانان بشکون است مبادا تلافی آن نشود و غربت اسلام مقبول بخارج
 بادشاهان اگر می ترسیدند سنہ مصطفوی علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیۃ نباشد مفران ایشان
 نیز در دنیا غم و افسان زنده و حیات چند روزہ را عزیز شمردند که برقرار اہل اسلام بسیار است
 خواهد بود اما بعد و اما اللہ را چون عزیز می نماید آنچه از من گم شده گم از مسلمان گم شدی
 ہم مسلمان ہم پرپی ہم اہل من کبرستی ہ شعہ صبت علم و صایک انها بصبت علی الامام صرنا
 از جملہ شاعر اسلام تعین قضایہ است در بلاد اسلام کہ در قرن سابق موجود بود و سرند کہ غم علم اسلام
 چند سال است کہ قاضی ندارد و حامل قیدیہ قاضی یوسف لایبی و تابد سر نہدست قاضی شہرہ
 چنانکہ سہ سال سلاطین بدست دارد و شاعر الیہ صلوا و تقوی متجلی است اگر صلوا و تقوی اندرین امر
 را با تقوی رض فرماید ثبنا اللہ سجاد و ایاکم علی جادۃ لہ شریعتی حقہ علی مصداق الصلوٰۃ و السلام
 و التحیۃ مکتوب صلی و نو و ششم مضمون صید و ریافتہ در بیان آنکہ راسی کہ ما و صدور
 قطع آنیم بکے ہفت گام است و ہر گامی بن کامہا ساکنان خود و دو مرتبہ و بختی سجاد و نزاکت

صحیفه محبت و تلمیذ حضرت دروغ از من در دیافت الهی سبحانه محمد المنته که خواص زبای و عالم غم
 نیستند و مستبران از غم و اندوه که هر آن خالص نیستند و عالم الهی سبحانه غنائی از غم و اندوه و عالم غم
 سخن و دست خوشتر است و این را که ما در حد و قطع انیم میگویم هفت کام است دو کام به نام خلق و خلق
 و از پنج کام به نام ابر کام اول که سالک است عالم امر نیز به پنج افعال و میرید به دو کام دوم به نام صفات
 و کام سوم شروع و تجلیات و تاتیه می افتد و ثم علی تفاوت و در جات تا که لا یخفی علی ربها کام
 منوط و تالبت سید و لیس و الاخرین علیه علی که من الصلوات فتنها و سلیمات التیجات
 که لها آنکه گفته اند که این راه و خطوه است در ازلان عالم خلق و عالم امر و شسته اند علی سبیل
 و تالی الامر علی نظر الطالب هر کامی از این کامهای هفتگانه از خود دوری و فتنه و حق سبحانه نزدیک است
 علی این کامها فانی اتم است ابقای اکل بران شربت است و این فتنه و با حصول لایست
 محمدی است علی صاحبها الصلوة و السلام و تحیه مصرع این کام دولت است اکنون تا که اراده با فتنه
 نامدار با مثال بن خندان چو بنا سبب است غیر از آنکه کام و روان خود را به لال لال کمال سزا
 و شیرین دایم ربایع که گزیداریم از شک و خرام بهر کام این سبی خوشتر که اندک کام نیز بهر کام نیست
 برش اندر خود و در لبس عالیست پیش خاک تود و و سلام دلا و آخر که متوجع و فود و و فود
 بهر کامان محمود و دیافت و در بیان آنکه سعادت کند که است که دلش از دنیا سروده شده باشد که
 محبت حق سبحانه و قاعی که کم و دانی است که است که تلمیذ الهی سبحانه علی جاده اشرعیه سعادت است که
 که دلش از دنیا سروده باشد و تجارت محبت حق سبحانه تا که کم محبت دنیا سرگنا است و در آن
 سر جمیع عبادات چه دنیا مضبوط حق است سبحانه و تا آنرا آفریده است که است که آن نظر فرموده و او را
 با غر و ملعون موسوند و در خبر است که الدنیا ملعونه و ملعون ما فیها الا فکر الدنیا چون فاکران بلکه
 هر ذرات وجود ایشان بذكر الهی سبحانه مملو است پس اگر آن حق سبحانه ازین و عیال
 باشند و در شمار این دنیا نیندیزد که دنیا چیزی است که دل از حق سبحانه باز دارد و لغیر او شوق
 خواه احوال سبب باشد بخیر و خاه جاه و ریاست و خواه ننگ ناموس و عرض عن من توبی عن
 نقص قاطع است هر چه از دنیا است بلا می این است که این دنیا همیشه و تفرقه اند و در آخرت از این

و حسرت حقیقت ترک آن عبارت و ترک عیب و در آن است و ترک عیب وقتی متحقق شود که در وجود
و عدم آن مساوی شده باشد و حصول این یعنی به نیت ارباب محبت تسلسل محبت این بزرگان
اگر می شود و منتقم باید شود و خود را باین باید سپرد و صحبت ریان شیخ فاضل هر چند شمار اعمام است و ثانی
این عزیز عزیز الوجود و اخوس کبریت الاحمر باشد و هر اهل کرم انیا رست یعنی تقدیم حاجت غیر خدا
خود چند روز اگر گریان شیخ فاضل را در خدمت فرمایند بر محل است بعد از فراغ کار انشاء الله العزیز
باز خواهند رفت خلاصی بمانه هم شمارا که حاضر میکنند زیاده تصدع است زرقنا الله سبحانه و تعالی
الاستقامه علی ما تجت سید البشر علیه و آله من اهل الصلوة و منها و من الحجیات انکها و لم تلام الا که
مکتوب و نود و هشتم بخانمان صدور یافته و در بیان آنکه شناسای فقرا با غنیاء درین کار
بسیار تسلسل و مایسانس لک فتوحات مکینه مقام فتوحات مدینه باو بحر مینه یعنی و الا لا حیا و
علیه علیه الصلوات و التسلیمات الثقات نامه گرامی که نامزد فقره فرموده بود و در حصول این فتنه
از دیا و محبت گشت بشری لکم ثم بشری لکم محمد و انفقرا با غنیاء آشناسی کردن درین مایسانس
اگر فقره محقق یا نوشتن راه تو اهنه و حسن خلق که از لوازم فقر است پیش بیکر مذکوره اندیشا
از سوزن خود می کارند که طامع و محتاج اند لا جرم درین ظن خسر الدنیا و الاخرت میکند و از
کمالات این بزرگواران محروم میمانند و اگر فقر با استغنا گزین از لوازم فقر است حرف خیرند تا
نظران از بد خلق خود قیاس میکنند که تشکر بد خلق اندیشا اند که استغنا نیز از لوازم فقر است که به جمع
انجا است حال بر آمده است البوسید خراسی را بد عرف ربی بحسب الاضداد و هر چند را با بطر انفقرا
قبول نمیکند و محال انگارند لیکن غم نیست طر و لایت و رای طور نظر عقل است باقی احوال نیز
بفصلی تعرض نمایند و هشتم و هشتم علی بن ابی الهدی مکتوب و نود و نهم با جرم این
صدور یافته و در بیان قبول فرمودن آنچه او طلب نموده بود از در و دوشنبه صحیفه گرامی که مبنی بود
فوق محبت خلاص مشعر نمود و اختصاص مرد و یافت موجب رحمت گشت عافاک که بجای
طهارت و بیانی را در آورده بود و در باطن او ذلک خوی ریشی حوالا محمد صدیق را فرستاد
تا بدگری ترین طریقه علیه مشغول سازد و با نچه مدتی در آنجا ماند و در آنجا آن سحر بلین خواند و او مدتی

۱۴
 اکثر متاخر در چون کفایت نیکو و ملحق بصفتی صحبت دشت بابران تصدیق خودی
 شار الیه داده شد دست تمام مکتوب صدوم بلا شکیب صفهائی صدور یافته و صل عبارت لغات
 که اخلاق دشت و طلب شرح او نموده بود و محمد لدر باب العین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین علی
 السلام هرین جمیع عبارت لغات که فی جمله اخلاق دشت فرموده بود و ذکر از شرح باید که تا به
 بنجد کلمه جرات نمود و در ماکم و علی القضا سها میگوید در بیان حال جاده که به راه بر می آید
 تا مسلک فتنه بعضی از ایشان را مغلوب و در پناه خود نگذاشت و مستی سبایان مرلشان شد و
 با تمیز بود و بر سر شش دشتند و از راه مسلک اندک سباجه اعلم طریق سلوک است و طی مقامات
 مشهوره بتدریج تفصیل و درین طریق نزدیکه نفس مقدم است بر تصفیه قلب بابت
 طریقت است و راه مسلک عبارت از طریق جذب و محبت است و تقدیم تصفیه است بر تزکیه راه
 است که شرط بابت نیست و این طریق محبوبان مرطبان است بخلاف طریق اول که طریق
 محبت است و راه مریدین بعضی از ایشان که قوت جذب دشتند و سبیل محبت که مغلوبی و مستی جبار
 از ان است از شر شیاطین اخلاقی و نفسی محفوظ ماندند و از اخو و اضلال ایشان معصون هر چند
 دشتند با فضل نیروی جلسه طاهره تنهونی فرموده ایشان را بطلوب حقیق رسانید و هر که از ایشان
 با تمیز بود یعنی قوت جذب دشت و سبیل محبت و روحی میفقود بود چون راه بند دشت
 دین و از راه بر دند و ملاکش ساختند و موت ابدی گرفتارش گردد و نگیرد و از جبار مغلوبان
 انی و ترکمان بودند که حسین تصاب و نرو اشارت از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راه
 سیر فتنه ناگاه دو ترکمان از میان آن کاروان بیرون شدند و راه نامسلک را و پیش گرفته اند
 القصد را پس که کاروان عظیم بان راه میرفتند راه مسلک است که بقطع مقامات عشره شهره بتدریج
 صورت نبرد و اکثر مشایخ علی الخصوص از متقدمین بهین طریق بمقام خود رسیدند و راه مسلک
 که ان دو ترکمان اختیار کردند و حسین تصاب ایشان در ان راه متابعت نمود طریق جذب و محبت
 که نزد بخت است و بوصول ان راه مسلک مهجود و معتمد بر این طریق التماس و آرام است که سبیل
 از حسن و باعث نهی و مال است از شو و کنایت از انحالت بشت نموده است و چون این نسبت و فتنه

از خلق مستغفر حضور و شوق بخلق است ثانی و تقدس آن حضور و شعور با ماه اشارت فرموده
 این مقام بیان سبط کبکوش برش نایشنید که در جسد روح است و در سبطه قلوب قوا حسی
 کلمات قوت روح است و حواس قلبی مستقفا و از نورانی قلبی پس پا چار و رقت توجه قلبی دوم
 بجای قیاس خلق اندی جلشانه که لازم طریق جذب است در ابتدا حاکم آمان انقض است فتوحی
 در تدبیر جسد و تربیت قلوب می باید که سبب تعطیل حواس و نورانی شود و دیگر در بسته قوی حواس
 میزند و بی اختیار بر زمین می خواباند و این حالت را شیخ اجل شیخ محمدی الدین بن العربی قدس
 در فتوحات مکیه تغییر بسام روحی فرموده است و سماعی که برقص حرکت دوری است آنرا اسماع گفته
 و بیاخذ منم آن نموده پس محقق شد که این غلبت صورت مستغفر حضور معنویت و این موهل حبیب
 شغل بشعور روحی که تعبیر از آن ماه مناسب است بر مصلحت سخن ویم باید دانست که پوشیدن روح
 ماه با برسیه گناه از ظهور صفات شریک است که بلند با نرا با ستارگان حضور و آگاهی بر سیاه اندازد
 استتار تا متوسط احوال است چه تنو سلطان این استتار نیست هر چند به استتار نیست تو اندو که در کار
 سستی گفته باشد که چون نیم شبی باشد و دیگر باره ماه اندازد بر و دل در دوازده قدم آن و جانم و با این
 چه در حالت سبط که او ان حضور سماعی است راه روشن میگرد و قطع مسافت بیشتر نموده
 چون صبح رسید یعنی آن غیبت و در موهل آن شد و ان حضور و آگاهی قوت گرفت تا توجه خلق جمع گشت
 که گناه ازین حضور بطور آفتاب کرده است که عبارت از وجود شریک است که در وقت بر روی سماع
 اند و درین طریق ترکیب نفس بعد از تقفیه قلب است و چون آن دو ترکمان قوت جذب استند و
 و بهینکام محبت لاجرم در داری بر بالای کوه شربت نهادند و یک ساعت بر آن ماباشند و
 نحوی از فاشترکت شدند حسین قصاب چون آن قوت جذب داشت بجهت تمام بالای آن
 برآمد و هر یک متابعت آن دو ترکمان میسر شد و الا سرش بر روی شربت شد و شکرگاه عبارت از شربت
 اعیان نامیده است که جامه تعینات حقایق با کمانه است و تعین علمی و جوی که خیمه بجهت
 گناه از ان تعینات است و در آن خیمه بیان عظیم اشارت تعین علمی و جوی است ثانی
 و تقدس آنرا خیمه سلطان گفته و چون حسین قصاب شنید که آن خیمه سلطان است خیال کرد

که بطلب رسید خست که از مرکب شکوختی که قطره ازین راه بود و آن مرکب نیز نیست خود را بد
 که بوصول مطلوب یا سبب یا پیوست که عبارت از روح است چه درین راه نامسلوک بپا قلب و روح
 میرود و نه بپای علم و حل که آن راه مسلوک مناسب است و در اول زستی که فرومویاید همان روح است
 و ثانیاً قلب که بپای چپ مجازان است از رکاب بیرون آورده بود که الحام بگوشش یک سبب است
 و خیم نیست و محقق که چنین است حسین قصاصین قوت جذبه داشت باندک بشارت انیست
 فرو و آمو آن دو ترکمان چون خدای می داشتند و غلبه محبت با شال این منیرات کول نشدند
 و مردوار بالا آمدند حسین قصاص بگره زار سال انتظار بگذشتند سلطان هرگز در خیمه نخواهد یافت
 که او تنها در راه روح است توله برشته است و بشکاشده یعنی بر جالی و مطهر حبیله بر نشسته است
 و بعد از لبای عشاق شده و این آواز را میخیزد با نوازده فهم و در انیست حسین قصاصی که بطریق
 نتران وی سخن کرده اند و الا آنجا که راست او قائل و تقدس بر نشستن و بشکاشدن
 ندارد و از آن سرکار نور سبزه با بازگشتند و حبیب کدیریه و این عبارت را معنی دیگر
 نیز بخاطر فاتر میرسد که مناسب مقام تفرود و کبریا می است هر چند انیست نیز شایان جانب این مختصر است
 نیست جلسلایان امان معانی دیگر اولی و سبب است و انیست که بروحدت که لغت این اوست
 و فوق مرتبه واحد بر نشسته است و چون در مرتبه وحدت ضمه لای است که کائنات علمی و معنی است
 تنها که سبب یک و وحش و طبع است مناسب مقام دانسته بشکاشده و مودده شبنم محمد مشوق طبع
 و در سبب علی بن ابی طالب که سلطان سیدند و صیدا و کشند اما مشوق طبعی قدم و او سبب است و حسین
 امید گشتن سلطان و خیمای احدیه مانند و اندک بجانه اعلم بحقیقت الماد و مافیة من اصول و سبب
 و خدا را که بر طبق تقدیر تقدیر است که در کتاب ابرار همین راه نامسلوک را اختیار کرده اند و آن را
 انیس و در طریق این نیز گویان راه مود و گشته است و عالم عالم را ازین راه توجیه و تصرف طلب
 میرساند این طریق را وصول لازم است اگر ملاکات آداب پیرفته نموده آید چه درین طریق
 بیرون و در وصول به برادر و نشان و صبیان شاد و بی ملکه موتی نیز از بند زلت امیدوارانند
 حضرت خواجه نقیشتین قدس سره فرموده اند که از حق سبحان و تعالی غرض نیست که این را بگوید و مصلح

و حضرت خواجه علاء الدین عیسی بن علی که خلیفه نخستین ایشان است در سنه ۶۸۰ هجری قمری
 در کاشانی در آن زمان از آن قتل جهازا به کاشانی به تبتا آمدند و به علم و فضل و تقوا و عبادت
 مکتوب و جمع صد و یکم کوچک یک حصا صد و یازده در سنه ۷۰۰ هجری قمری در کاشانی و بعد از آن
 اصطفی خباب کوچک یک حصا برسد که شخصی میگویی که علوم تمام در و در حرف و در حجت و در
 باور میتوان کرد و با نه و جواب گفته شد که ظاهر از آن شخص از روی علم و وسع و مطالعات گفته است
 که از کبار متقدمین امثال ابن سخنان سر بر زده اند حضرت امیر کرم الله شاک و حجت و موده اند که علم
 در بار بسط و مندرج است بلکه در نقطه ان با و اگر شخص برین سخن دعوی کشف میکند پس مرا و در
 خالی نیست اگر برین مشکف ساخته اند که تمام علوم در و در حرف و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت
 در و در حرف و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت
 حرف برین مشکف کرده اند و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت
 است از و با و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی
 آنها و با و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی
 در سلاک راده این اکابر و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی
 اهریقه المستقیمه الرضیه المصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و تحمیه روزی سخن از حضرت
 نقشبنده قدس سره که هر یک از ایشان در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی
 در سلاک راده این اکابر و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی
 فرموده و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی
 انبیا و بزرگان گشته و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی
 که یک لوح کشف شد و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی
 خود است باشد و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی
 که طریق و طریق و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی
 از این و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی و در کاشانی

نهایت دیگران در باریت ایشان مندرج گشته است عم قیاس کنی کلستان نوحی در احوال چون
 آن فلک که توسط قطعه‌های متعدد و بنه دیگر پیدا کرده و نشان آن کشته که از انجا نبهت است دیگر
 ناشی گردد از برای فغان باین چند کلامه قدم نمودار نشانی شما پیغمبری فراموش از عدم آشنایی هیچ
 نقصی راه نمی یابد بخود و منظور خیر اندیشی شما بود اما الرضی بالضر لا یستحق النظر مثل شهرت نقیض
 کاین فقیر ضرر شما خواسته و نخواهد خواست انشاء الله تعالی سخن بود از روی غیرت که در دنیا زانو
 بتقریبی گفته بود بخاطر بارندیدند و دیگر شخصی که خود را از حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه افضل
 امر او از دو حال غایب نیست زنده بقدر محض است یا جاهل صرف این فقیر پیش ازین چند سال
 مکتوب یک بجهت شما نوشته بود و در بیان فرق ناجیه که اهل سنت و جماعت اند عجب است که بعد از
 این بنقصم سخنان را تجویز نمایند که سیکه حضرت امیر افضل از حضرت صدیق گوید از هر که اهل سنت
 بر آن کیف که خود را افضل اند و مقرر این طائفه است اگر سالک خود را از سگ گرسنه بهتر دانند
 کمالات این بزرگواران محروم است جماعه سلف با فضیلت حضرت صدیق بر جمیع بشر بعد از انبیا
 علیهم الصلوٰه و تهلیل است گذشته است حق باشد که تو هم خرقی این جماعه نماید این فقیر در کتب سابقه
 خود نوشته است که حتی قاتل حضرت حمزه که بجز توبه نصیحت خیر البشر علیه علی الصلوٰه و السلام رسید
 از طریق فی کفر التائبین است بهتر است پس حق است بطور شخصی القسم سخنان تجلیل نمودن محض است
 و درست عبارت یکدم و دم این تو هم را از انجا پیدا کرده اند باید دید و تحقیق معاصر و رسید مجروح تقلید
 حسد نمودن چه مناسب است با آنکه شایخ و غلبه سکه خدای نامنا گشت اند شیخ بطام میگوید برای
 سن لوامی محمد را انجالی با فضیلت توان بر دو عین زنده است و در عبارت فقیر حاشا و کلامه
 چیزی مذکور شده باشد و السلام مکتوبی صد و سیوم بلا حین صد و یافه و تخریص محبت
 این طائفه علیه و در بیان آنکه حلیس ایشان از شقاوت محفوظ است صاینا سب کثرت حسن
 احراکم و صلح سبحانه حکما و ما لکم مکتوب شریف چون سنی بر محبت فقر او و بر سیدان آن فرحت
 فراوان روی و ادق سبحانه و کلام محبت این طائفه علیه را روز بروز زیاد کرده اند و نایبند
 نسبت با ایشان سرایه روزگار ساز و حکم المومنین احب محبان ایشان با ایشانند ایشانند

مجلس ایشان شفاعت محفوظ است و حدیث نبوی است علیه السلام منها و من الخیات کلهم
 احصاها تعالی را فرشتگانند و رای کتب اعمال و سرایها و سرگذرهایک و ند و طلب این که میکنند تا آنکه مانند
 ابن طاهر که در ذکر مذکور میگردد که بشتاید سبب حاجت خویش پس کرد و گزید ایشان را با خجسته
 و از بسیاری ناهمان رسند پس خداوند تعالی که دانای تر است بحال بندگان از ملائکه پیرسد چون
 بندگان را فرشتگان گویند که همه خود شای تو میگفتند و ترا به بزرگسای و میکردند و ترا از جمله عیوب
 و نقصان تبرئ می نمودند خداوند تعالی میفرماید ایشان را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اکثر
 چگونه باشند ملائکه گویند بیشتر تجرد و بیشتر تحمید و تحمیر گویند خداوند تعالی فرماید ایشان از من چه میطلبید
 گویند بشت میطلبید خداوند تعالی فرماید ایشان بهشت را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اکثر
 چگونه باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر حرص آن نمایند ملائکه گویند یارب ان طافه از دوزخ میترسیدند
 و بتوبه می جستند حق سبحانه فرماید ایشان دوزخ را دیده اند گویند ندیده اند فرمان میداد اگر
 به بند چگونه باشند گویند اگر میبند بیشتر تعوذ نمایند و راه فرار از آن بیشتر اختیار کنند خداوند تعالی
 فرشتگان را فرماید شما را گواه گرفته ام ایشان را همه یا مرزیدم ملائکه گویند یارب در آن مجلس ذکر را حق تعالی
 از برای ذکر نموده بود حاجت و نیاز و شست برای آن آمده بود حق سبحانه فرماید ایشان طلب
 این جلیس اند مانند حکم آن مجلس من ذکر نمی نهشین ایشان بخت نباشد پس این حدیث را حدیث
 سابق که در رسم من واجب لازم می آید که محبان این طائفه باشند و هر که با ایشان است بخت نباشد
 ثبنا الله سبحانه و ایاکم علی محبت هؤلاء الکرام بحسنه النبی الامی الهامی علیه و سلم و الصلوة و السلام
 و الخیات کما ذکره الذاکرون و کما غفل عن ذکره الغافلون و آنچه از احوال خویش در مکتوبات
 شیخ الرواد قلمی نموده بود را تقسیم عداوت و کم شدن طالبان را بسیار روید و همیت بلند دارند
 و هر چه بدست افتد قاعه کنند پس نه زنگ است یا رنجه ای وافی قائم نشوی پس نه زنگ
 است و دل به صحبت این طائفه از جمیع ضروریات است حق سبحانه و تعالی و صحبت ایشان
 است که درستان کرد اگر کسی رسد بکوی رسد بکوی هم نباشد رویت ایشان پس است و همان طایفه
 که از حضرت قبله کاهی یعنی خواجه عبدالباقی قدس سره افتد کرده اند باشند هم باک الله و یسبح

چوئی و چیکوئی بعد از توجیه با کلیه لفظی که در این معنی حاضر و ناظر تصور کنید چه مصحف محفوظند از این معنی هم
 البتة اگر را بعد از توجیه مذکور بهاره و در دل حاضر دارند بعضی امور ضروری و منوط بحضور و محبت اند اگر ملاقات
 میسر نشد مذکور شد از آن ملاقات احوال مجدد و نویسیان باشند که ملاقاتها باعث توفیقها
 میگردد و سلام مکتوب صد و چهارم بر میر محمد عثمان بخشی صد و ریافت در میان آنکه از توفیق
 اهل خیران محنت نکند و بکار یک در پیش دارند شتول باشند و جمعیت دوستان حصول زقیات ایشان
 خدمت بزرگتر خان پریشان ای باب خیران محنت کشند کل اهل علم و شاکلة لابن آنجه بکافات بجا
 متعین نشوند و در غیر اینست باعث کسادت بازارها کلمات متناقضه آنها خواهد بود و در
 بحمل اعدا نورافغان نوین فکله که در پیش دارند و در آن کوشند و از غیر آن چشم پوشند قل الله اعلم
 خوضم لعیون انوی خواج محمد صادق بوقت رسید بدو عشره عکاف اتفاق بجا آوردند و بقیه حاجات
 مجدد و مشرف گشتند و بعد از سجانه کراوات سار و دوستان نیز مقرون محبت است و زقیات
 به در پی ذلک فضل اعدیو تیرین ایشان را بعد از الفضل العظیم مکتوب صد و پنجم خواج محمد عثمان
 کالبه صد و یازده فی بیان آن متابعه صاحب الشریعة علیه علی الصلاة والسلام و تحیه اهل الکرامه و تحیه
 سجانه بکمال التابیه المصطفویه علی صاحبها الصلاة والسلام و تحیه فانه ملاک الامر و تنبیه اصدیقین موسی
 ذلک و نام باطله و خیالات فاسده بخان الله سجانه و انیکم عنها و السلام علی من تبع الهدی و من
 تسلیه علیه علی الصلاة والسلام و تسلیات و انیکم مکتوب صد و ششم ملا عبدالمعز بن
 صد و یازده در مذمت دنیا و کوشش گرفتاری چشمتان آن اللهم بنینا قبل ان یبیسنا بوجه سید
 علیه علی الصلاة والسلام و تسلیات و تسلیات و ملاطفه شریفه که نامزد این چیز و واقعه
 نموده بودند و وصول آن بهیچ و سرور گردید بزرگم الله سجانه غنا خیر از رای برادر موسی را و دنیا از
 بر سر طعنه های چرب اند و بلا سبهای مزیر بنافیس نیاورده اند و از برای متعین و نعم و موهب و نایب
 منعم از غنای اذن انکار و عجز و اعتقاد و است که حقیقت ندگی است اما ان انخاس و نقصان
 که در این مصطفی علیه صاحبها الصلاة والسلام و تحیه بان اذن فرموده چه بیانات و محاملات
 اهل باطن که منوقت بدین نوعی خوانند و خبر خسارت و فقدان نمی آرد و غیر از حسرت و دامن غم نگارند

باید که بعد از تامل و تریزین با تیان حکام شرعی و علما و ابروفت آرای علما اهل سنت و جماعت نگاه
 نماید و سیم باطن خود را بداند که چه حسیله طایفه معصومانند و سببی که در طریقه علیه کار بخشیده قدس است
 اسرار هم اندک کرده اند مگر فرمایند که در طریق این بزرگواران اندراج نهایت در باب است و نسبت
 فوق نسبت است کونه اندیشان این سخن را باور دارند باین مقصود ترغیب تشویق و دستان است
 مخالفان خارج از محبت اند **۵** هر کس از فساد بخواند فاسد است بدو آنچه دیدش نقد و دروغ
 است و با جملة فلاح اخروی را مربوط بداند که شریسته اند که می و اذکر و اندک کثیر العالکمون شایسته
 است پس این کثیر باید قرار داد و هر چه منافعی ایند و است آرا و دشمن باید و دشمنی علاج و شکار است
 ماعلی الرسول **۶** و ذکر و ذکر تا زحان است و پاکی دل و ذکر همان است و الا ذکر الله
 تطهیر قلب و نفس طبع است المسلم من الله سبحانه التوفیق علی ذلک الثبات والاستقامه علیه
 ملاک الامر و السلام علی من تبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و السلام و استقامت استقامت
 و الکملها جامه فرجی که در اوقات نیک مکر پوشیده شده است در سلسله غواهند پوشیده شده است
 جمیع امور بخیر باد بالبسی و الا لا محابا و علیه السلام مکتوب و صد و هفتصد و هشتاد و هشت
 صد و یافته و در بیان آنکه قرب بدان را در قرب قربت غیر عظیم است و در بیان آنکه و در بیان آن
 تا مینان شرح سخنیم جلیل فرزند محمد و سلام علی عبا و الذین اصطفی مدتی است که از اخبار
 جنابش و حضرت محمد و مراد و فرزندی میان جمال الدین حسین و سایر ائمه و حضرت علیه السلام
 میان شیخ الهداد و میان شیخ الهدیه نرسیده اند آن غیر از ایشان دور افتاد و آنرا اید و آری قرب
 بدان را در قرب قربت غیر عظیم است لهذا هیچ ولی مرتبه صحابه نرسد و پس قرنی بان فوخت نشان
 که شرف صحبت غیر الله علیه و السلام است و استقامت نرسیده بر تبه ادنی صحابی نرسد شخصی از عباد
 بن المبارک رضی الله تعالی عنه پرسید یا نه افضل معاویه ام عمر بن عبد العزیز و روح بن رمود النبی الله
 و غل الف فرسخ و معاویه رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم خیر من عمر بن عبد العزیز که نامه را
 و اوضاح این دو معنی و اوصاف بقرون بعد از نبوت است الله سبحانه و تعالی و الله علیه و آله و سلم
 جمیع النعماء و الا لا و علی و حق و علی و السلام و متابعت السیّد نام علیه و آله و السلام و استقامت

ملال الامر و مدار النجات و مشا و العنوز بالسعادات الدنویة و الاخریة متبعا للهدى سبحانه و اياکم علی ذلک
 بحرمته سلیک مسکن علی الصلوة و التها و الکلمها صرح کما انیت غیر انهم هیچ در از نجات نیست
 چه یکسانید و از احوال ایشان چیزی افزاید و بخا و جد و عال را تا بیزان شرح بخندیم جمیع غیر مذکور
 و الهیات را بر کما کتا رب سوت نزنند بهیم چو می پسندند مقصود از سلوک طریق صوفیه حصول از
 یقین است بمقدمات شرعی که حقیقت ایمان است و نیز حصول یسرت در ادا رکعات فقهیه بهر
 دیگر و رای آن چهره و موعود با خیر است در دنیا البتة و اقر نیت و شهادت و تجلیاتیکه مقصود
 بان خرسندند از احوال است و تسلط بر مثال و تقاضای در ادا و است عجاب کما و با است
 اگر حقیقت شهادت و تجلیات ایشان را کما گفته شود خوف کن دارد که فتوی و طریقه متبایان
 این راه پیدا شود و مقصود در شوق ایشان قد و از ان نیز نرسد که اگر گوید با وجود علم تجلیات
 باطن حق کرده باشد یا دلیل التعمیر و لکنی بحرمته من جملة رحمة للعالمین علیه و علی اهل الصلوات
 و التسلیمات کاه گاه اگر کیفیت احوال علام فرماید موجب ریا و محبت است و السلام علی من
 اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و اهل الصلوات و التسلیمات فهدوا و الکلمها صرح
 و وصود و هشتم حضرت نحد و نراوه عینی میان محمد صافق سلمه الله سبحانه و معارف الحقیقه
 و جواب سوال که نموده بود که سالک این طریق کاه است که خود در مقامات انبیاء علیهم السلام
 و الصلوات بلکه در بعضی اوقات می بیند که از ان مقام نیز بالا رفته است سرانجامه حیات و نیز
 پرسید بود که سالک این طریق در مقامات عروج کاه است که خود در مقامات انبیاء علیهم السلام و التسلیمات
 انتها و الکلمها می یابد بلکه در بعضی اوقات میداند که از ان مقام نیز نفوق رفته است سرانجامه حیات و نیز
 آنچه مفتر است و محیه علیه که فضل انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیمات و اولیای هر جمعی یا بند و کجالات
 متابعت ایشان بر سرند و الاشی که مقامات انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات نهائات مقامات
 عروج ایشان نیست بلکه عروج این بزرگواران برابرت از مقامات بالا رفته است چه مقامات
 از چهار اتم است جلسله که مبادی لغیبات ایشان است و محافل فیوض حضرت ذات شانه
 و نقد صج حضرت ذات را بهیو سطر اسما العالم هیچ مناسبی نیست و غیر از غما هیچ نسبتی حاصل نکند

ان الله لفتي عن العالمين شأنه عظيم است و چون این بزرگواران از مرتبه عروج نزول صغیر یافتند
 انوار بالار با خود گرفته فرو می نهند وین احوال علی تفاوت مراتب که شباهت با اخبار طبقة ایشان
 دارند اما مقام صغیر مانند و لطف و دنیا بندند اگر کسی ایشان را بعد از استقرار جود و جهان احوال بد
 پس بلند است و اگر متوجه حضرت ذلت تباری و تقدیر ناچار در وقت عروج بان احوال و مرتبه
 و از اخبار فوق خام گذشت لایعنا ما شاء الله تعالی اما ان سالکین از بالا فرو آید و با هم
 میگردانند و عروج است نزول نمایند انهم البتة بایان تر از ان اسامی که مقامات انبیاست
 علیهم الصلوات و سلامات خاد بود و تفاوت مقامات اینجا ظاهر خواهد شد که مناط فضیلت است
 هر مقام و بلند است فضل است و تا سالک با هم خود نگردد و هم خود را بایان تر از ان اسامی نماید
 فضیلتشان بزرگواران را بطریق فوق و حال نمواند دریافت تقلید ایشانرا افضل بگوید و بقیه
 سابق حکم با ولایت آنها میکند اما احوال او که بکمال است و در وقت التجا و تضرع و عجز دنیا و آخر
 حق سبحانه در کار است تا آنچه حقیقت کار است ظاهر گردد و ان مقام از نزول اقام سالکان است این مقام
 بنامه و صغیر و انیم ارباب معقول گفته اند که دهان هر کس از اجزای راضی اجزای راضی است و فیکه دهان صغیر
 اجزای راضی بمصاحبت اجزای نامی بالا خواهند رفت و بحصول قمر فاعرج خواهند نو گفته اند اگر دهان
 قوی باشد عروج او تا که تا تحقق پیشود و درین صورت اجزای راضی بمقامات اجزای نامی و اجزای نامی
 که با طبع تفوق دارند خواهند رسید و از اخبار عروج نموده بالا خواهند رفت و در مصیبت نمیتوان گفت که
 اجزای راضی بلند تر است از مرتبه اجزای نامی همان تفوق باعتبار قاهر بوده است
 نه باعتبار ذات و بعد از وصول بجهت ماز چون ان اجزای راضی همبوط نمایند و بمرکز طبع خود برسد و در
 مقام اینها فرو در ترا بمقام آب هوا خواهد بود پس راضی عروج ان سالکان مقامات باعتبار قاهر
 اگر ان قاهر فراط اجزای نامی است و قدرت جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت مقامات
 این جواب گفته شد مناسب حال منتظر است اما در ابتدا اگر این نوع هم پیدا شود و خود را و مقامات
 اکبر باید به پیش است که هر مقام را در ابتدا و توسط طلم مثال است و صغیری و متوسط چون
 آنها پس سوز خیال میکند که حقیقت مقامات رسیدن فرق در میان طلم حقایق نمیتواند که در حقیقت

مشهور و مثال کابر را چون در ظلال مقامات ایشان می یابند خیال میکنند که شکر تو با کابر و مقامات
 پیدا کرده اند چنین است بلکه اینجا اشتباهی است بنفس شے الله اذی حقایق الاشیا که می بیند
 عن الاستفال بالماحی و حوته سلیه لا ولین و الاخرین علیه و علی آله مصلوات و اینک استقامت آنها و کلمات
 مکتوبه صد و نهم میر محمد زمان بخشی صدر یافته در صل بعضی از عبارات مخلق رساله مبارکه
 و حاوی که پرسیده بود و بعضی از عبارات دیگر که تقریب مسطور گشته و در جواب مکتوب با و که مشتمل
 بر بعضی ضروریات این راه احمد لدر رب العلیین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین آله الطاهین
 اجمعین سیادت پناهی و اغوی غری میر محمد زمان بحجیت باشند احوال نیک و مستوجب است
 در وقت و دام و سر فرزند و اغوی خواجہ محمد شرف معنی آن عبارت که در رساله مبارکه
 و اقتضای پرسیده بود و چون وقت مساعدت نکرد و موقوف مانده بود بحال بخاطر رسید که در صل
 عبارت چیزی نوشته شود که موجب تشو و احباب گردد عبارت آن رساله این است که بعد از نماز
 و چند سال از زمان ولایت الشریع علیه و علی آله الصلوة و السلام زانی می آید که حقیقت محمدی
 خود و عروج و فواید و مقام حقیقت که به خود گردد و این زمان حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام
 و مظهر ذات احدی جلایا که گردد و هر دو هم مبارک بنسبت متحقق شود و مقام سابق از حقیقت محمدی
 خالص مانده تا آنکه حضرت عیسی علی نبیا علیه الصلوة و السلام نزول فرماید و عمل بشریت محمدی
 علیه الصلوة و التحیات و لا الوقت حقیقت عیسی از مقام خود عروج فرموده مقام حقیقت محمدی که
 خالص مانده بود و مقرر کند باید دانست که حقیقت شخصی عبارت از تعین و جوبی است که تعیین نگافر
 آن شخص ظل آن تعین است و آن تعین و جوبی است که از انهای که به جلایا که علیم و قادر و
 و التکلم و التالیف و ان اسم الیه جلایا که به آن شخص است و مبداء فیوض وجودی و توابع وجودی و او
 اسم را نسبت بحضرت ذات قداشانه مراتبی است و در مرتبه شان صفت که وجود آنرا بدست
 بر وجود ذات این هم الحاق می یابد و در مرتبه شان که زیاده و قتی آن برفات بحج و اعتبار است نیز از
 هم صادق می آید و فرق در میان صفت و شان در مکتوبیکه در بیان سلوک و جذب نوشته شده
 تفصیل ذکر یافته است اگر خفا می باشد بان رساله رجوع نماید و شک نیست که حصول شان اگر چه

اعتبار است نیز نقض خاصی ان میکند که فوق گفته شد دیگر باشد مناسبان شان که مبداء وجود و اعتبار
او که در پس این هم از ان مترسیه حاصل شده و در فوق ان معنی را که در نیز این جمال علی است اما
توبت بشری از مضطربان عاجز است این فقیه که لایحه است دیگر را هم گذرانیده است اما در فوق
آنترتبه غیر از استیلاک و اضحلال نصیب ارد و فوق کل فری علم علیه شعر بنیالارباب الشیخیه با و لایحه
المسکین یا تجریم و تفاضل فدام الی بعدا اعتباری انیم را تبیستی است علی تفاوت الاستعداد و القو
بلیات و الوصلون الی الاستقامه قلیلون من الاولیاء و ان اکثرهم و حصول الی حل الطلاق و ان الاستقامه
عوجا من المراتب مکانیه باسرها بطریق اسلوک و الیه التفصیل و قد تیوم الوصول الی ذکال اسمی بطریق
الجدید بصرفه انیضا لکنه غیر معتبر و لا یتدبه و الذین عرجو من ذکال اسم و قطوعا مرتبه التفاوت قلت ان
فهره لا اقل قلیل منهم برسر اصل سخن رویم و گوئیم که حقیقت شخصه چنانکه تعین و جوبه او را گویند تعین
او را نیز گویند چون این مقدمات معلوم شد گوئیم که محمد رسول الله علیه و سلم الی الصلوات الخمس
کانه نام مرکب عالم خلق و عالم امر است و اسم الی جلشاید که رب عالم خلق و است شان الهام است و
ترتیب عالم امر او میفرماید انمنه است که مبداء وجود و اعتباری ان شان است که حقیقت محمدی
از شان الهام است و حقیقت احمد کنایه از انمنه که مبداء ان شان است و حقیقت کعبه کنایه نیز همان
است و نبوتی که پیش از خلق حضرت آدم علیه بنیاد علیه الصلوة و السلام انسر در را حاصل بوده و از ان
مرتبه خبر داده و گفته کنست بنیاد آدم بعین الدار و الطین باعتبار حقیقت احمد بوده است که عالم امر قلیل
و بعین اعتبار حضرت عیسی علیه بنیاد علیه الصلوة و السلام که کلمه الامور بوده اند و عالم امر بیشتر است
البشارت قدوم انسر و علیه علم الی الصلوات و التسلیات باسم احمد داده و فرموده و میثرا بر رسول
من بعدکم احمد و نبوتی که بنشاد عنصری تعلق دارد و باعتبار حقیقت محمدی است بلکه باعتبار حقیقت
درک و غیره شان شان است و مبداء ان شان انما دعوت انیم تبیاتی است از دعوت مرتبه
چه در مرتبه دعوت او مخصوص الی عالم امر بوده و ترتیب او مقصور بر روحانیان و غیره دعوت او
خلق و امر است و ترتیب او متصل با جساد و ارواح غایت مافی الالباب بین نشاد و نشاد عنصری و
علیه علم الی الصلوة و السلام غالب خده بودند بنشاد بلکه او را مناسب است که سابقا داده و متفاد است

بیشتر پادشاه و بزرگان که جانب بشریت در ایشان غالب است حضرت حق سبحانه و تعالی حبيب خود را
 علیه السلام را که در دجیم سفیر را بدیدار بشریت خود که اقال سبحانه و تعالی امانا بشریت را که
 آیتان اقدس را که از برای تائید بشریت است و بعد از احوال از نشاء عصری جانب و صانیه علیه
 الصلوٰه و السلام غالب آمد و بنا سبب بشریت را و نقصان و در نورانیت و دعوت و تفاوت پیدا کرد بعضی از
 کرام فرموده اند که هنوز از دفن انبیا و علیهم الصلوٰه و السلام فارغ نشده بودیم که در ولای خود
 یا فقیه بلایان شهیدی بایان غیبی مبدل گشت و ما را از اغوش بگوش کشید و از دیدن شنیدن
 آمد و از زبان رحلت او علیه السلام علم الصلوٰه و السلام چون هر سال گذشت که مدت مدیده است و از
 متطاوله و جانیست بر نهی غالب که جانب بشریت را تمام متلون بلون خود ساخت که عالم
 خلق را منصفه عالم اگر داند پس بنا چارخی از عالم خلق او علیه السلام علم الصلوٰه و السلام رجوع بحقیقت
 نموده بود یعنی تحقیق محمدی عروج فرموده ملحق بحقیقت احمدی گشت و حقیقت محمدی بحقیقت
 احمدی متحد شدند و از حقیقت احمدی و حقیقت محمدی در اینجا تعین بکافی خلق و امارت عالم
 الصلوٰه و السلام تعین و جوی که تعین بکامله اطل است چه و چه تعین جوی را یعنی نیست و
 کشتن بال تعین متعلق چون حضرت عیسی علیه بنیاد علیه الصلوٰه و السلام نزول خواهد فرمود و بنا
 شریعت خاتم الرسل علیها الصلوٰه و السلام خواهد نمود و از مقام خود عروج فرموده بتجلیت مقام حقیقت
 خواهد رسید و تقویت دین او علیها الصلوٰات و تعجبات خواهد نمود و اینجا است که نقل میکنند از شرا که اقدس
 که بعد از هر سال از احوال پیغمبران اولی العزم از انبیا کرام و رسل عظام معورت میشوند که تقویت شریعت
 ان پیغمبر فرمایند و اعلاما و کلاما نمایند و چون دوره دعوت شریعت او تمام میشود پیغمبر ازل پیغمبر
 میگشت و تجدید شریعت خود میفرمود و چون شریعت خاتم الرسل علیه الصلوٰات و السلام تمام
 شد و تبدیل مخل مخطوط است و اعلاما و رامت او را حکم انبیا داده کار تقویت شریعت او را سید طاعت را ایشان
 تقویت فرموده و هر دو که یک پیغمبر ازل پیغمبر است او را ساخته و بیج شریعت او نموده است و احوال
 سبحانه و تعالی را که از آنجا مفلحان بداند که این پیغمبر هر سال بعد از احوال خاتم الرسل علیه السلام
 الصلوٰه و السلام اولیا و رامت او که انبیا را بدیدار و نقل کنند که اکل عریده تقویت این شریعت برود و هر

بر سهان تاخته زمین و زمان را پس از نه به و عبارت دیگر از ان رساله که در مقام و قلم شده بود نیز
 حل شد و ان عبارت اینست که صورت کعبه چنانچه سجد و صور اشیا است حقیقت کعبه نیز سجد و صور
 ان اشیا است چنانچه مقامات سابق معلوم شده است که حقایق اشیا عبارت از سهامی الهی است
 جلساتی که مبادی فیوض جودی و توالع وجودی ایشان است و حقیقت کعبه فوق ان سهام است
 پس بر این حقیقت کعبه متبوع حقایق اشیا باشد آری اگر کمال و لیا را سیر الی ان حقیقت کعبه و متبوع
 و انوار الی الا که در مرتب حقایق خود که شبیه جبار طبعه اشیا است در مراتب عروج فروماند که باریکات
 ایشان توجع خود را بنمود که امسابقا و ایضا در رساله بدر معاد چند فقره نوشته است در بیان فضیلت
 انبیا و آل العزم صلوات الله علیهم و تسلیما علیه من فضیلت ایشان از ان بعض دیگر و چون مستان
 بر کشف و الهام است که ظنی است از ان نوشتن و انظر قد نمودن و فضل نام و مستغفر است چه در ان
 سخن کردن خبر بلیل قطعه جابر نیست استغفر الله و اتوب الیه الدین جمیع ما که الله قولا و فعلا و کس
 خود نوشته بودند که در سر آن فرج پسیم بودم که تعلیم طریقت بر طایفه از ان نسبت بمن فرستاد
 گفته بودی که خاطر غیر نمانده است که نفی مطلق کرده باشد با گفته بود که مشروط بر این است مطلقا
 مرضی نیست و حال هم همین طور میدانم باید که در رعایت مثل اینها چندانها نماند و اما سال گذشته
 باستخارایقین نشود که بایگفت بگویند و اخوی مولانا ریا محمد قدیم را نیز همین دلالت نماند و بنا
 بگویند که در تعلیم طریقت معرفت نماند مقصود کان بهم کردن نیست مرضی حق را بجا نماند باید ملاحظه نمود
 خیر شرط و بجز از مشرکان خود نگذرد و بودند که از وضع خود باید کرد که ان جماعت بنحوی زندگانی میکنند
 که البته عاقبت ان از امر است گفته اند که پیر باید که در نظر مردم خود را متحمل نماید و انکه در خطا و انحراف
 و مصاحبه سلوک کند و بحرف و حکایت نهنگامه گرم دارد و سلام مکتوب و صد و دهم ملاک
 صفهانی صد و یازده در عبارت لغحات که پرسیده بود و در ذکر بعضی از مضامین ضروری که رساله مذکور
 ملاحظه و ملاحظه لطیفه که از روی شفقت و مهربانی نامزد این حقیر قلیل البضاعت فرموده بود
 بر طایفه ان شرف کشته میبهر و سرگردید سلامت باشند و سلامت برزند و اما باشند محبت فقا
 باشند و چون برزند محبت ایشان را سراپا برزند و چون خیزند محبت ایشان خیزند و بجز از ان

و آنکه علی الحارثی علیه علی که اصلیات و تعلیمات تنها و کلمه الهی از روی کرم مرقوم فرموده بودند که حق تعالی
 آن حکایت چیست که در نفحات مذکور است از مرید شیخ ابن اسکین قدس سره که روزی در آن مجلس
 غسل غوطه زده بود و سر از آب نیل برآورده و بصورت او آنجا که مخلصان و فرزندان همسران و پادشاهان
 در مطهر قامت و زریه افتاد فارسی بقریب غسل در آب نیل غوطه زده بود و سر از آب جلوه برآورده و دیگر
 که از وجوه گذشته بود و مجال خود است جامها را پوشیده بخانه درآمد و اهل بیت گفت طعامی که برای شماست
 فرموده بود که طیار است لای اخر قصه بخند و اما که با شکل این حکایت نازان گذشت که در کجای است
 که از سنین بگذریده می شود چنانچه تقسیم معانی بسیار بوقوع آمده است حضرت رسالت خاتمت علییه علی الصلو
 و السلام لتختیه در شب صبح احوال طمع عاج و در طعم مناسیل وصول که با نوبت سنین میسر شود و
 بویاق خود رجوع فرمودند و دیدند که هنوز حرات بستر خواب نایل نشده است و حرکت آید و در این
 بله طهارت جدا کرده بودند تسکین یافت و چشم همان است که در نفحات بعد از نقل آن حکایت گذشت
 که از قبیل بطن زمان است بلکه شکل آن حکایت ازین رنگدشت که در این آوان بکاش شود و در نظر
 آن استاد هفت سال بعد از آنکه شکل اهل بغداد در آن زمان و سال سیصد و شصت باشند از تاریخ
 و اهل مصر و القوت و سال سیصد و شصت و هفت عقل نقل تجویز یعنی نمی نمایند ازین تاریخ
 یا و شخص مجوز است اما نسبت به بلاد مختلفه و اکنه متعدده محال آنچه بخاطر کلیل بن قهر میگردد این است
 آن حکایت ناز عالم لفظه است بلکه از قبیل رویا و اوقات است که استمع رویا بروتیه مشتبه گشته است و نوم
 العباسی فیه تقسیم شنباه بسیار واقع میشود بلکه از مطمان شنباه است و خواب دیده است و در غرض
 بپیر خود گفته و فرزند آنرا آورده و حکایتیکه بعد ازین حکایت از شیخ محمد الدین بن الحری قدس سره
 یکصد و نوزدهمین نقل است و الله سبحانه اعلم بجهات الامور کماها نوشته بودند که شیخ ابراهیم بن ابی
 که در بطن جدر و حرم است و مر به قال قلب محمد و امودا این هر دو عبارت واحد است این برین
 خلق انسان از عالم امر و چون لفظ جدر و حرم بلفظ مردم مطلقا است بسیار واقع میشود و بنابر
 لفظه در میان قال قلب بوده هر کدام را بنا سبت خود جمع کرده تعین عبارت دنیا را داده است
 طایفه ای چرخ رفته بود محمد و اعطوفت آنرا از شرم می آید که با وجود این همه خرابی و گرفتاری که اینها

هم چنانکه در کلام اول و کلام دوم

این حکایت از تاریخ
 است و در نظر

و چنانکه از ان هیچ پستی نوبید و بصیر یا باشارت از ان بقول حضرت ملکین از ان نیز خبر میداد
 از قول مشهور هم خود را ساحت اروها و اکانت و فوارت بخشید و بطبع و بجا ایجاد بنا علی ذلک
 که در جرات نیاید خود را مدت بقا و نیا بسیار قلیل است و از ان قلیل هم اکثر تلف شده و قتل نموده
 مدت بقا آخرت خلود و دوام است معامله خلود را بمقامی چند روزه و مروط ساخته اند بعد از ان
 یا تنم و می هست یا عذاب سر که خبر صادق از ان خبر داده است جمال مختلف است و عقل و اندیشه
 کار باید فرمود و خود را شرف عمر در بر او و بگوشت و براضی خدا اعدا جانشانه بیکر مد و ذل عمر زده
 اگر عمر و از ان هم بهر ضیافت حق جل ساطع صرف بکنم و طاقی شرف بار ذل هم نهایم و محنت طاق و سبیل
 مخلد نسایم و کفارت سیات کثیره را بحسب تعلیم هم نفرا هم و در انجام بر او پیش از ان خواهم وقت کلام
 حیل را پیش خواهم برد و حاجت گوش تا که خواهم بود و نیز غفلت و گوش چند اخر غشاوه را برصارت
 خواهند برد و غفلت از سامع را از ان خواهند نمود و اما سوخواه و دشت و خبر حسرت و دشت
 نقد وقت نخواهد بود و پیش از ورود و موت کا خود باید ساخت و از شوفا کویان باید مرد و اولاد
 عقدا و چاره نبود و از تصدیق با آنچه ازین معلوم شده است بطریق ضرورت و تواتر گذراند و تا نیا عمل
 با آنچه علم فقه تکفل نیست نیز ضروریست و ثنائی سلوک طریق صوفیه هم در کار است نه از برای آن
 که صورت اشکال غیبی را مشاهده نمایند و انوار دلوان را معاینه فرمایند این خود داخل امور و لعبت امور
 حسی چه نقصان دارد که کسی اینجا را گذرشته بر اینیات و مجاهدات بر صورت و انوار غیبی نماید این صورت
 و انواران صورت و انوار هر دو مخلوق حق اند سبحانه و از آیات و احوال برصانیت او تواتر افاق و اشیاء
 که از عالم شهادت است بوجهی در بران انوار که در عالم مثال میندازد چون این دید و می هست
 خواص عوام در ان شرکت دارند از نظر اعتبار ساقط ساخته و پس از ان غیبی نیانید بل بهر آیکرد
 پیش از دستگیره نماید و بلکه مقصود از سلوک طریق صوفیه تحصیل ازواید یقین است و در تبتقات شریع
 تا از مضیق بتدلال تصفیه کشف آید و از اجمال تفصیل اگر ایند مثلاً وجود واجب جو تواتر و تقدس و
 او سبحانه اول بطریق استدلال با تعلیم معلوم شده بود و باندازه اولین بهر سید چون سلوک طریقه
 صوفیه میسر شود ان استدلال تعلیم بخشفت و شهید سبیل میگردد و یقین کمال حاصل میشود و علم غنای

سائر الاقصادیات و ایضا مقصود تحصیل سبب است در احوال حکام فقیهیه از اهل علم که از امارکی نفس منجر و بصره
این فقیر نیست که طریق صوفیه نمی تحقیق خادم علوم شرعیه است نه امری مباحث این شریعت و انجینه را در
و مسائل خود تحقیق نموده است و از برای حصول انفعول ضایا طریقه علیقه تشبیه در میان سائر طریق
اولی است چنان بزرگواران الزم متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند
اگر دولت متابعت دارند و از احوال هیچ ندانند خیر سببند و اگر با وجود احوال متابعت فتور دارند
ان احوال را نمی پسندند حضرت خواجه احقر قدس الله تعالی فرموده اند که اگر احوال مواجید را بجا بیاورند
و تحقیق مالا با عقدا و اهل سنت و جماعت نوازند جز خرابی هیچ پیدا نمی و اگر عقدا و اهل سنت
و جماعت را بدیند و از احوال هیچ ندانند غم نداریم و ایضا درین طریق اندراج نصایت در باب است
پس اول قدم آن می باید که دیگران در نصایت یا ندانند اگر فرق است با جهال تفصیل است قبول
و عدم قبول همین نسبت بعینه نسبت اصحاب کرام است علیم الرضوان چه در احوال صحبت خیر شر
عالیه علی الصلوة و استیانتان آن یافته اند که اولیا است را معلوم نیست که در نصایت می شود
ازین جاست که و پیش سنی قدس سره که خیر التالین است بر تبه حشی قاتل حضرت حمزه علیه الرضوان
که یکجا بصحبت خیر البشر علیه علی الصلوة و استیانتان رسیدند زیرا که فضل صحبت فوق جمیع فضائل
و کمالات است چنانکه ایشان شهرویت و دیگران را هرگز این دولت میسر نشده مصرع شنیده
مانند دیده دلها اتفاق مدحیر ایشان بهتر از اتفاق کوه دهب یگران آمد جمیع اصحاب بن نصیحت
برابر اند پس همه را بزرگ باید داشت و پیکلی یاد باید کرد زیرا که اصحاب همه عدولند و در روایت و تبلیغ
همه را برابر روایت یک را بر روایت دیگر فرقی نیست حاملان قرآن مجید ایشان بوده اند و آیات متفرقه
را با اعتماد و اذات ایشان هر کدام در آید سر آیه که پیش از خود نموده جمع ساخته اند اگر در یکجا هم صاحب
جرحه بدانان جرح خیر قرآن مجید میگردد چه حامل نصیحت آیات تواند بود که او باشد و مخالفان منافق
که در میان این بزرگواران گذشته بر حامل نیک حرف باید نمود و از هوا و تعصب خج و دور باید داشت
قال امیر محمد المدیحانه و مولو علم بحال اصحابه علیه السلام ملک ما ملکم الله عنا ایدینا نالیه عننا
الاستقامه و مثل این مقوله از امام اجل جعفر صادق علیه السلام است و استقامه اولاد اخر اکتو و وصل

و یازدهم باب محمد قدیم بدشتی صدویافته در جواب حال کرده بود از مقوله مولوی علیه الرحمة و در بیان
شرایط ضروری نظام میل ارشاد مکتوب خوب غمی غمی مولانا یا محمد قدیم وصول یافت موجب
گشت حضرت حق سبحانه و تقاضا کرده کمال تمجیل سانا و بجز مته البینی لختا و الا لامجا و علیہ علیهم السلام
و التسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمت پرسیده بودند که گفته اند آن نازنینی که در کنار من بوده حق
بزرگ است ایا این گفتن جاز است یا نه بدانید که انقیاس امور درین ماه بسیار واقع میشود و در بیان
این نوع مسائل تجله صورتی که صاحب مله ان صورت مستحله را حق می نمازد و تقاضا به سخن می آید
که شیخ اجل امام ربانے حضرت خواجہ یوسف ہدائی فرموده اند تا کلمات تربی بہا اطفال الطریقہ
دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم تقیت بشما کرده شده است و درین باب بعضی فواید نوشته میشود و گویند
موشل استماع نمود و عمل خواهند و راورد بدانند که چون طالبی بارادہ پیش شما میاید و تعلیم تقیت او را
بسیار باید کرد و مبادا درین امر دست را ج شما خواسته باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص کلم و آید
مردی فرجی و سرور پیدا شود باید که درین باب با التجا و تضرع خستیا نموده و بتجارا رستد و نمایند تا
یقین بوند که طریق را با و باید گفت و دست را ج و خرابی مراد نیست زیرا که در دنیا حق سبحانه
تصرف کردن وقت خود را در عقب ایشان غارت نمودن اذن سبحانه مجوز نیست که تخریب انکار
من اظلمات الی النور یا ذن سیم و لالت بر شینے دارد و غریزی فوت کرد خطایک که تومی که زده نشد
نوبی در دین من بر بندای من گفت بلے فرمود و لاکت خلفی الی قبلت بعلک علی و اجازتی
که شما و دیگران کرده شده است مشروط بشرط است و مشروط است بحصول علم برضی و شما هنوز
نیامده است که اجازت مطلق کرده شود تا و رد و انوقت شرائط را نیک مرعی دارند و بشرط است
و غیر من شینے نوشته است از اینجا نیز معلوم خواهند نمود با حمله سے نمایند که انوقت برسد و از تنگ و شرائط
دارند و نظام مکتوب صد و دوازدهم مولانا محمد صدیقی بدشتی صدویافته در جواب
بعضی اسو که پرسید بود و حاصل واقعه که دیده بود نوشته و مکتوب پی در پی رسید و حضرت بزرگوار
حضرت حق سبحانه و تقاضا فرمایند بی نهایت کرامت فرماید بجز مته سید سلیمان علیه و سلم الی الصلوات
و التسلیمات تمام که کلمه پر سید بودند که پیر صاحب بصره فرمودند و بتصرف خود بر تکیه فوق

فانک تکتب
انک تکتب

بیخاست و لیست و حسان و دیگر که لایق کفایت او غبطه و تذکر است اگر در معرض قبول از حق طاعت
 تعلات و نجابت و سنگانای خاصه و غبطه و زبده نصایح اختلاط و انبساط با این تدین و ارباب تشجیح است
 تدین و تشعیر و مویط بسکوک طریقه حقه اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند و میان سائر فرق طایفه
 نجات بی متابعت این بزرگواران محال است و فلاح بی اتباع ارامی اینجا مستم و لاکل عقلی نقلی
 و کشف بر نیغنه شاد است که احتمال تخلف ندارد و اگر معلوم شود که شخص بر این و آن غرض از امر طاعت و تقوی
 این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را هم فایده نیست و مجالست او را نیز فایده ای ندارد
 طالب علمان باک از هر فرقه که باشند معصومین اند و اجتناب از صحبت اینها نیز ضروریات است
 فتنه و فساد که در دین پیدا شده است از شوخی این جماعت است که بوسطه طعام و دینی بی خرد خود
 بر باد داده اند و لکن لذین است و الصلوات بالهدی فمارحبت تجارتهم و ما کاتلهم تدین بالهدی
 شخصی دید که اسوده و فاجر البال نشسته است و دست را از اغوار و ضلال کوتاه کرده سر را بر سپید
 علمار سوئی بنیقت کار و کفایت کرده اند تکفل اغوار و ضلال گشته از طلبه نجاشی مولانا عمر بنیاد
 است بشرط آنکه او را ملزمند و در اظهار حق و لیس سازند و حافظ امام نیز جنون اسلام دارد که در اسلام
 از ان جنون چاره نمودن بویسن حکم حق تعالی در مجنون معلوم شریف است که این فقیر کفر حق نوشتن
 در تخریص و صحبت نیک فقیر بکرده است و در مبالغه نمودن از جناب از مصاحبت سور خود و اصناف
 نداشته که از اصل عظیم میداند و قبول کند کم بل کل مرغی نداند فطو لیس من جعله فطره خیر تذکر حسابها
 شمارین گفت و گوی می آرد و ملاحظه تصدیق و اطلاق از میان بری اندازد و کلام مکتوب صد
 و چهار و هم بخانمان صدور یافته در بیان آنکه دنیا مرز آخرت است و در جواب آن سوال
 شهید که ظاهر بوسطه کفر و موقت عذاب بخند چون باشد و سفاقر حلی جنبدی طوبی لمن جعله الله سجدا
 منظر غیر حضرت حق سبحانه دنیا مرز آخرت گردانید و بدولت باشد کسی که تخم را در دست بخرد و در زیر
 سم خدا دیندار و دایر بیکانه مقصد دانه نسا زد و دایر برای روزی که پادشاه را برادر گردید و دایر
 دنیا مرز و غیره بخند خسارت دنیا و آخرت نقد وقت او است و حسرت فدیست دایرین بکف دست
 او صاحب زمان فرصت دنیا را غنیمت بشمارند از برای آن غرض که در آن فرصت نعمات و

فرمانیکه بسیار و مباح است امیر ذاک استیارات محسن و عقبات بلکه تا در آن فرصت گشت و کار فرمایند و اینچنین
 عمل فرمایند که برید و الله تعالی عمن ایشا و ثرات بے خفایت حاصل کند از نجاست که اعمال صاحب خند
 روز و رات به ثلمات بخند خنده بوده اند و الله و فضل العظیم اگر پرسند که تضا عفو چه در حسان است
 و در سیات جزا عفو است پس کفار را بوسطه سیات محدود و عذاب بخند چون باشد گوئیم که مانند
 جزا و عمل مفوض بعلم و اجابت است تعالی و تقدس علم ممکن از او را که فاصرت مثلاً و در وقت خصانت
 جزا و مثل آن است تا در آن زمان فرمود و در حدیث قطع میرسانق جزا از آن نمود و در حدیث در صورت
 بکبر بکبر صد تا زیاده بالغرب عام تقدیر نمود و در صورت شیخ و شجیه حکم بر جم فرمود علم بر آنچه و در
 تقدیرات از طوق بشر خارج است و لکن تقدیر الهی نیز حکم پس ماده کفار حق سبحانه تعالی کفر موقت است
 عذاب بخند و جزا و فاق فرمود معلوم شد که جزا و مثل کفر موقت را بدین عذاب عذاب است و
 خواهد که جمیع حکام شرعیه را معقول خود سازد و با دلائل عقل بر این نماید انکس منکر طوط نبوت است علیه السلام
 با و سخن کردن از بیخردی است سمیت را بخس که لقرآن و خبر و نهی به نیست و البش که جوابش بد
 بولقیه المرام را فرقیه فقر میان شیخ احمد و الله و مغفرت پناهی شیخ سلطان تها سیری است و الاظه
 الطاف احسانهای شمار که نسبت به پدر بزرگوار او بوده نموده بخدست علیه تو تسلیمین و فیض خود
 رسانیده است و از جمله الطاف ایشان موصیعه بود که در پرگنه اندری که فرموده بودند و الله عز و جل
 بل کل من عند الله و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعتهم علیهم و علی الصلوات
 و التسلیات مکتوبه و صد و یائز و مهم بر او را واجب و ریافته و ندست و دنیا و مکتوبه و یاف
 حسن نشان استعدا و نظری به نیاز نام فقر از ربی بضا حمت ارسال شده بودند رسید خبر که الله سبحانه و تعالی
 انجزا و بعد قریه علیه علی الاموال و تسلیات و لے فرزندان باب نبیا و صحاب خند یا عظیم کفر
 اندو با تبار عظیم بمنزله زیاده دنیا موقوفه حق است سبحانه و در ترین جمیع نجاست و در نظر ایشان
 مزین ساخته اند و مزین گردانیده و رنگ آن نجاستی را رسانده و سازند و بهری را شکر آورد
 مع و لکن محفل و در اندیش را بر شناخت این وینه متهد ساخت و بر قباح این نامر ضیعت است
 فرمود و لهذا علما فرموده اند که اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا با عقل خانه بدینند یا بدین مال داد که

جمیع حکام شرعیه را معقول خود سازد و با دلائل عقل بر این نماید انکس منکر طوط نبوت است علیه السلام
 با و سخن کردن از بیخردی است سمیت را بخس که لقرآن و خبر و نهی به نیست و البش که جوابش بد
 بولقیه المرام را فرقیه فقر میان شیخ احمد و الله و مغفرت پناهی شیخ سلطان تها سیری است و الاظه

عبدی بی شائبه است تمام بها خاطر تخلیه کرد و حبیبیت کرد و لیا رگزل بن مهت بسیار گذشت از آنقدر
خوار که آنحضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره ظاهر گشته است از سجدات و آداب و نیایفته اخلاص
حضرت حق سبحان و تعالی بن سمار ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا ربان و فرستاده
و معانی شریف است و تمام روح فرود آمده اند که از علم بسیار تر است مناسب تقیام حکایت خواجسرخ
حبیب عجوبت قدس سره است که فرمودی خواجسرخ بصره یک یا ایستاده بودند و شکر شتی می
کردند از آب بگذرد و درین اثنا حبیبش رسید پرسید که چرا ایستاده ای گفت شکر شتی می برم حبیبش چنانچه
گفته است شما یقین ندارید خواجسرخ گفت تو علم نداری حبیبش اعانت گشتی از آن گشت و خواجسرخ
و از نظر گشتی استاده ماند حسن بصره چون عالم سباب فرود آمده بود با او متوسط سبابا و غیره بودند
حبیب عجیب چون سبابا دست از نظر انداخته بود متوسط سبابا و وزنگانی میگرداند از افضل
حسن است که صاحب علم است و عین یقین با علم یقین جمع ساخته است و حشیا را چنانکه هست و دانست
چه نفس الامر قدرت را در پس حکمت خود ساخته اند و حبیب عجیب صاحب حکمت یقینی با فعل حقیق
و ادبی آنکه سبابا مدخلی بود این دید و طایفه انفس از مرتبه زیر که متوسط سبابا محبت واقع گشت
اما عامل تکمیل داشتند و بر عکس عامله نمود خوارق است زیرا که در مقام نشاندن خفیه را که در ایشان
حصول مناسب است و میان نمیشد و مسترسند و کار است که منوط بر نزول است و مانند انعام است
که هر چند بالاتر و در پائین تر فرود آید از حضرت رسالت خاتمیت علیه السلام و در تمام انجیل و قرآن
رفت و در وقت نزول از همه پائین تر فرود آمد از نجاست که در صورت او انجم گشت و به کاذب نام برسد
چه بواسطه نهایت نزول مناسب به پیدا کرده و راه افاده تمام تر گشته و بیاس است که از ترطاف
این امر انقدر افاده طالبان بود و چنانکه از شهبان غیر مرجع میسر شود زیرا که متوسلان بیشتر است
و از بهر بتیان از شهبان غیر مرجع از پنجاه سی که شیخ الاسلام هرودی قدس سره گفته اگر خرفانی
و محمد تصاب بجای بودنی من شمارا بوی فرستادی نه خرفانی کردی شمارا بهر سوز و جان فراق
یعنی خرفانی بیشتر بود و در یادری بهر که شایسته یعنی بنی غیر مرجع و شتی طایفه که عدم افاده تمام و
او غیر و لغت است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر بود از بهر و حال که افاده

از آنجا که در هر دو پس بر از زیادتی افاده و کمتر آن بر وجود و سبوط اند نه بر آنها انجا دقیقه است باید و
 که چنانچه در حصول لغز لایت متوجه با علم بولایت خود شرط نیست چنانکه شهرست علم بوجود غوارق
 خود هم شرط نیست بلکه بسیار است که مردم از وی غوارق نقل کنند و او را از ان غوارق اصلاً تعلیم و
 که صاحب علم در کشف اندک جاز است که بر بعضی از غوارق خود اطلاع پیدا کنند بلکه صورتی الی اشیا را در
 ستوده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای عجیب و غریب از ان صول ظهور آرد که صاحب صورت
 از انها اصلاً اطلاع نیست ع از ما و شما بهانه بر ساخته اند حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمود
 که غریبی میگفت محاسب را در بار است مردم از اطراف جوانب آیند بعضی میگویند که ترا در مکه
 دیده ایم و در موسم حج حاضر بوده اید و با اتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که ترا در بغداد دیده
 بودیم و آنها را شناسائی نمیند و من هرگز از خانه خود نه برآمده ام و هرگز آن قسم مردم را ندیده ام
 چه نتیجه است که بر من میکنند و الله سبحانه علم تجلیق الامور کما زیاد برین اطلاق است اگر نقش
 ایشان را معلوم ساخت زودتر بیشتر خواهد نوشت انشاء الله تعالی مکتوبی صد و هفتصد هم ملاحظه
 بشوید صد و ریخته و پیمان آنکه نسبت باطن هر چند جهالت و حیرت کشد زیاده تر است و در بیان آنچه
 سبب حیرت است که بعضی از کثوف اولیا را در غلط واقع میشود و خلاف ظاهر میگردد و فرقی بسیار
 فضا و خلط و قضا و برهم و حکم هر کدام اینجا و در بیان آنکه آنچه قطعی است و ثبانیان آنها و کلمات
 است و در بیان آنکه اجازت تعلیم طریقت بعضی مخلصان را علامت کمال تکمیل نیست و تألیف
 بدکات احمد لندرب العلمین صلوة الله علیهم علیه السلام علیه السلیین و علو الالهام برین جمیع مدققت که
 از احوال و مضاع خود اطلاع نداده اند بهر حال استقامت مطلوب است ایست نماید که سروری خلایق
 شریعت محقق و محقق بود و محقق نیست باطن خود از امهم است و هر چند بجا نباشد
 کشند زیاده بود و چنانکه بجا نباشد حیرت بجا نباشد باشد که کثوف الهی و ظهورات الهی و افشای
 راه است بعد از وصول اینجا که هر کس میکند و غیر از جهالت و عدم ایافت مطلوب بگریز نماید و کثوف
 کثوفی چونو اینکه بجا محال خطا بسیار است و منطقه غلط غالب بود و عدم آراست و باید دانست
 اگر پسند سبب حیرت است که در بعضی از کثوف کثوفی که از اولیا را در مکه و غلط واقع میشود

ان المهوری آید شما خبر کردید که طایفه ای از یکه ها خواهم مرد یا از سفر وطن در محبت خواهم بود و اتفاقاً
 از یکاه ازین دو چیز هیچ کدام بوقوع نیامد و جواب گویم که حصول آن کمشوف و مخبر عنه شرط است
 بوده است که صاحب کشف و الزوق بتفصیل آن شرائط اطلاع نیافته و حکم کرده حصول آن شی مطلقاً
 یا آنکه گویم حکم از حکام لوح محفوظ بر عارفی ظاهر شده که آن حکم فی نفسه قابل محو و ثبات است و از قبیل
 قضای معلق اما ان عارف را از تعلیق و قابلیت محو و خبر نه در هیئت اگر مقتضای علم خود حکم کند یا چنانچه
 احتمال تخلف خواهد داشت منقول است که روزی حضرت جبرئیل علی بنیا و علیه الصلوٰة و السلام فرمود
 حضرت پیغمبر علیه السلام الصلوٰة و السلام آمده اخبار کرد و در حق شخصی که این جوان فردا علی الصبح
 خواهد مرد حضرت پیغمبر علیه السلام علی الصلوٰة و السلام بر حال جوان رحم آمد پرسیدند که از دنیا چه
 آرزو داری گفت دو چیز منگو بگو و صلوات فرمودند تا هر دو بهیسا ساختند آن جوان شبیاهم بود
 در خلوتخانه نشسته بود و طبق حلا و پیش از اتفاقاً سائل محتاج بر آورده اظهار احتیاج نمود و چون آن
 طبق حلا و او دست برداشته بان فقیر را چون صبح شد حضرت پیغمبر علیه السلام علی الصلوٰة و السلام
 اظهار خبر فوت آن جوان برد و چون دیر شد فرمودند که خبر بیا رید که آن جوان چه حال دارد و خبر دادند
 که غرق غرق است تخیر ماندند و درین اثنا حضرت جبرئیل علی بنیا و علیه الصلوٰة و السلام آمده گفت
 که قصد حق حلا و دفع بلا می آن جوان نمود زیر بستر او مار کلانی یافتند که مرده و در روی آن مار
 مارا کوفته اند که از بس که حلا و جان داده است و این حقیر این نقل را نمی پسند و تجویز خطا جبرئیل
 بنیا را که حامل حی قطع او است و جمال خطا بر حامل حی تجویز نمودن مستقیم میدانند مگر آنکه گویم که محبت
 و امانت و عدم احتمال خطا او مخصوص بحی است که تبلیغ است از قبل حق سبحانه درین خبر از قسم
 نیست بلکه اخبار است از علیه و مستفاد از لوح محفوظ است که محل محو و ثبات است پس خطا را درین خبر
 مجال پیدا شد بخلاف آنکه مجبور تبلیغ است فاشترقا کالفرق بین الشهادة و الاخبار فان الاول شری
 فی الشریع الا ان الله نے بدان ارشاد کند که تا سبحانه که قضا بر دو قسم است قضا معلق و قضا بر سر
 قضا معلق احتمال تغییر و تبدیل است و در قضا بر سر تغییر و تبدیل و اجمال نیست قال الله سبحانه و
 تعالی ما یبدل القول الحق من قضا بر سر است و در قضا معلق میفرماید یحو الی الله و یثبت و حده

از طاعت و محمل و باین طریق بمقام نیز از جمله غلط کشفیه است باجماع آنچه گفته است و نمایان علم و کتاب
 و سنت است که برخی قطعه ثابت شده است و بزرول ملک مقرر گشته و اجماع علماء و مجتهدین نیز از جم
 باین دو مهمل است و اما در این چهار مهمل شرعی هر چه باشد اگر موافق است باین اصول مقبول
 غلط اگر چه از علوم و معارف صوفیه باشد و از الهام و کشف ایشان بود و بجا و جد و حال تا بمیزان شرع
 منتهی نگردد و غیر منتهی بحد کثرت و کثرت نیز منتهی بحد عینیت نمی پندند و مقصود
 از ملک طریق صوفیه حصول از دیا و یقین است بحقیقت مقتضات شرعیه که حقیقت ایمان است
 و حصول یسر است در دار احکام شرعیه نه امری دیگر و در آن چه رویت موعود با خیر است و در
 واقع نیست و مشاهدات و تجلیات که صوفیایان خرسندند از ارم بطلال است و تسلی بربوبیت و مثال و قضا
 در دارالوراست تیر ستم که اگر حقیقت این مشاهدات و تجلیات را که کسی گویم فتوری و در طلب باین بین
 افتد و مقصود در شوق ایشان پیدا آید و از آن نیز تیر ستم که اگر گویم با وجود علم تجویز التباس حق با باطل
 با شرم بضرورت انعقاد الهام میایم که مشاهدات و تجلیات این راه در محکم تجلی و شبهه و مکره و بی کلام
 علی بنیاد و علی صلوات است اما باید زد اگر درست نیاید یا چار بطلان شود مثال باید بدیده و البته درست نیست
 اما چه دل و فک مقصود است و در دنیا از آن چاره نبود اگر بر باطن تجلی شود و اگر ظاهر در آن فکالت باشد
 خاتم الانبیاء علیه السلام صلوات و تسلیات ازین و همه بر است او را در دنیا رفته میسر شد و سیر
 از جبارت و اکمل تا بجان او را که از مقام مضیق گفته اند بے پره غلط از ظلال خواب بود صاحب
 نهید یا نه هرگاه کلام العبد را از مشاهده این حال بے آنکه تجلی شود و صفه در گرفت و دیگران چه باشند دیگر
 بدانند که مقصود از اجازت بعضی از مخلصان آن بود که درین طور گرد و فضالت جمعی را بر ابراهیم حق جل
 شهنشونه نمایند و خود هم با اتفاق این طایفان شهنشونه کنند و ترقیات نمایند این سرشته و انعام است
 سس نمایند که بقای خود را بر باد داده و کوشش کنند که مترشدان نیز بایند و ملت شرف شوند و انعام
 اجازت و توهم کمال و تحمیل نداشت و از مقصود باز و در اعلی الرسول الایمان و السلام و مقصود
 و هنر و هم بلا و در صد و ریاضت در بیان رعایت سیر طریقت کتب شریف اخوی لغوی مولانا داود
 رسید و چون بجهت گشت حضرت حق سبحانه تعالی ظاهر و باطن را بر فضیلت خود و تجلی و تنزین را در جبر است

در این کتاب
 و در این کتاب

طبیعت است که او در آن عالم است و انزل از خارج فضیلت هر شخصی با اعتبار از قدیمه هم درست که مدار
 انجین او گذشته است ازین قبیل است آنچه بعضی از شاخ گفته اند که گاه هست که عارف مستقامت و جمیع
 برزخیت کبری را حاصل نیابد و به واسطه او ترقی فرماید حضرت خواجہ سیف مودند که را به نیز ازین عالم
 است اینجا که در وقت خروج چون از همی که مدار انجین برزخیه کبری است بغیر گذشته اند و هم که
 اند که برزخیه کبری در میان حاصل نمائده است و از برزخیه کبری حقیقت حضرت رسالت غایتیت
 علیه علی الصلوٰۃ و السلام مراد و گذشته اند و حقیقت معاملت است که بالا گذشته و فضا و آن غلط
 شمس و دیگر را آنچه چون سیر سالک است و قشود که مدار انجین است و آن هم جامع جمیع سہاست سیر
 اہل چہ جامعیت انسان بواسطہ جامعیت همان است پس ناچار و تفسیر است که مبارک تفتیش است
 دیگر است بطریق اہل نیز بان سیر قطع خواهد کرد و از سر کیے گذشته بہتہای آن هم خواهد رسید و تو
 فوقہ خود پیدا خواهد کرد و نمیداند کہ بخود دیده است از مقامات مشایخ و از انما گذشته بود و جمعی است
 از مقامات ایشان حقیقت مقامات و چون و تفسیر خود را جامع یابد و دیگران اجزاء خود را
 لاجرم تو هم او کویتہ خود پیدا می آرود و در مقام شیخ بسطام میگردد و لای رفع من لک الحمد از غلبہ کفر
 کہ از رفیعہ تو امی و زدا لوی محمد است علی الصلوٰۃ و السلام بلکه از نمودن لوی است کہ در ضمن
 حقیقت ہم او شد و گذشته است ازین قبیل است آنچه او گفته از وسعت قلب و کہ اگر عرض من مایه در
 را و یہ قلب رف بہند چہ محسوس نشود اینجا نیز اشتباہ نمودن حقیقت است و الا عرش کہ حضرت حق
 سبحانہ او را عظیم میفرماید قلب رف را در جنب و چہ اعتبار و چہ قدر ظهور یکہ در عرش است و عرش را از
 و طلب نیست اگر چہ قلب رف باشد و ریتہ اخروی بطہر عرش تحقق خواهد شد این سخن امروز چہ
 بر بعضی از صوفیہ کران خواهد آمد اما از مقول ایشان خواهد شد این سخن باطنی و مہم کرد انیم ہا
 کہ جامع عناصر و خلک است ہر گاہ نظر جامعیت خود را قدر عناصر و خلک را اجزاء خود بیند و چون
 دید غائب بود و نباشد کہ بگوید کہ من از کرہ زمین کلان ترم و از سموات عظیم تر و این وقت عاقلان
 سے فہمند کہ عظمت و کلان فی ان اجزاء خود است و کرہ زمین و سموات فی حقیقت اجزاء از نسبتند و خود
 اینہا را اجزاء را ساخته اند و کلانے او از ان نمودن جات است کہ اجزاء و لای مذکر از حقیقت کہ از

[illegible]

و منین خطی محمد مصطفی و علی

جلشان در رسید و حقیقت معامل را کما یبقیه دانمود و وفانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلیه السلام
 اهل صلاه و السلام که رحمت عالمیان است و نیز وقت حضور آن فرمود و تسبیح خاطر خیرین نمود و معلوم گشت
 که آری قریب به موجب فضل که است اما این قرب که ترا حاصل شده است قریب است از غلط است که
 الوهیت که مخصوص با حق است که نسبت پس از حق فضل کلی نباشد و صورت ثانی ای مقام را بر هیچ کس شایسته
 گردانیدند که بجای یزید اند و محل این با کلیه زایل گشت و این در پیش بعضی از علوم که محل اشتباه دارند
 و گنجایش تاویل و توجیه در کتب رسائل خود نوشته بود و دیگر گفته خود است که منشأ از غلطان علوم را که
 فضل خدا و کم جلشان لایحه گفته است بنویسد انتشار دهد که گناه شتم را شتم توبه در کاست نامر
 از ان علوم خلاف شریعت فهم کنند و تقلید در ضلالت نفیض یا تعصب تکلف تعلیل و تحمیل فرمایند
 که درین راه غیب الیغیبین گله بسیاری شکفته جمعی را به هدایت میرود و جمیع دیگر را بضلالت می
 میفرماید از اندر گوار خود شنیده ام قدس سره میفرمودند که اکثر از گروهها نهاد و دولت که
 رفته اند و راه درست را کم کرده منشأ از آن و غل طریق صوفیه است که کار انجام ناسانیده غلطها
 اند و بضلالت رفته و السلام مکتوب صد و بیست و یکم بسید جین ناک پور صد و یازده و بیست
 خصایص کلمات طریقه علیه نقشبندیه مثل فضیلت این طریق و اندراج نهایت و بدایت ان با
 نهایت این طریق و مثل سفر و وطن خلوت و انجمن و تقدیم جذبه بر سلوک ابتداء و سیر عالم از طریق
 اقرب طریق که البته موصل است به دول طریق بر پنج که در ابتداء ان حالات و وجوه است و در استیلا
 به معرکه و فقدان که از لوازم باین است و همچنین در استیلا این طریق قرب شهرت و در استیلا بدو
 و کار این طریقه احلال مواجید را نام حکام شرعیه ساخته اند و اذواق معارف اخادم علوم دینی
 داشته و در طریق بری و سر یک تعلیم و تعلم طریقت است نه بلکه و شجره و درین طریق ریاضات و
 مجاهدات بالغض اماره با بیان حکام شرعیه است و التزام متابعت سنت سینه علوم صاحبها اهل صلاه و السلام
 و تهیجه و درین طریق تسلیم طالب بود و تصرف شیخ مقدس است و این بزرگواران همچنانکه قدرت کمال
 بر احوای نسبت دارند و در سلب این نسبت نیز قدرت تام دارند و درین طریق بیشتر فاعده و
 بسکوست و ان سکوت از لوازم طریق ایشان است و اینا و ملک احمد مدرس علمین اهل صلاه و السلام

نکته در بیان اینها و عدالت
 فضیلت طریقه نقشبندیه
 و غل طریق صوفیه
 که با انجام ناسانیده
 غلطها و از دست

علی سید سلیمان علی الطاهر بن جمیل بن خوی غری سیادت چاه میر سیدین و در افتادگان و در
 نکرده باشند و رعایت ادب بن طرفه علی که از طریق مشایخ کرام بوجه امتیاز دارا در دست نیاورده
 که فرصت ملاقات ثمالی را ندک بود بنا بر ملاحظه اینجانب بعضی از خصائص کمالات بنظر طریقه عملیه و
 علوم بلند و معارف جمند و عرض تحریر می آرد هر چند میداند که ادراک انقیص معلوم معارف بالفعل از
 اذنان سمعان بعید است اما لهذا چنانچه در ملاحظه است یکم آنکه سمع را استعداد این معلوم
 هست اگر چه بالفعل دراز کارا و بنیاد و یم آنکه اگر چه در ظاهر مخاطب معین است اما فی تحقیق
 کسی است که محرم این معاد است اسیف الضارب مثل مشهور است لای برادر طریقه انیضه و سینه
 صدیق کبر است رضوان الله علیه که تحقیق فضل جمیع بنی آدم است بعد از انبیا علیهم الصلوات و السلام
 و همین اعتبار عبارات اکابر بنظر طریقه و نقشه است که نسبت فوق همه نسبتها است چه نسبت به
 که عبارت از حضور و اکابر علی است همان نسبت و حضور حضرت صدیق است که فوق سائر اکابر است
 و درین طریق مذکور نهایت و برایت حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که ما نهایت
 و برایت درجه میکنیم مصرع قیاس کن گلستان هجرن با دراه اگر پرسند که چنان نهایت دیگران نسبت
 ایشان مندرج شد پس نهایت ایشان چه خواهد بود و فیض نهایت دیگران هر گاه وصول بحق باشد
 سبحانه پس سیر ایشان از حق بکجا خواهد شد پس را را العباد و قریه مثل مشهور است جواب یکم که
 نهایت انیضه علیه اگر میر شود وصل عریان است که علامت حصول موصولان است از حصول
 مطلوب فایز نام فایز کلامنا اشاره لایذکرها الا الاقل من الموصول بل من الموصول علامه حصول اندر
 غلبه را برای این مذکور ساخت که جمیع از مطلقه و موصول عریان زده اند و مطلقه دیگر باین موصول
 مطلوب قابل گشته اما جمیع این دو دولت را اگر برایشان عرض کرده شود و ندیکست که جمیع از اخص
 انکارند و از جمله حالات شمارند جمیع که ادعا وصل بنیاد باین حیوان میدانند و جماعت که در
 باین ادو وصل لعین فضل می انکارند اینهمه علامت نارساست بآن منزلت علیا غایت باقی با
 بر روی زان مقام حاکم بر باطن ایشان تافته است جمیع آنرا وصل انباشته اند و جمیع دیگر باین
 تفاوت از راه استعداد هر کدام بنحویکه نسبت تمام و مطلقه و موصول است و موافق است تمام و مطلقه دیگر

نزد این حقیر استعدا و یکس نکوتر از استعداد وصل هر چند بجا وصل مایس لازم بود
 اندر جواب عرض دوم نیز ازین جواب بجز گشت چه وصل مطلق دیگر است و وصل عریان دیگر
 نشان مایسها یعنی بالوصول الی مایس زلفه محجب کلهها در و الی مایسها و لیاکان عظم محجب
 اقوامی تجلیات المثنو و الطهورات المثلثه لابد ان تقضه و تتم تکمل التجلیات و الطهورات تمامها
 سوار کان التجلیه و الطهوره مایا الامکانیه او المجلایه الوجوبیه فانه فی حصول نفس محجب عریانها
 الصفات مینها فی شرف الترتیبه و هو خارج عن نظر الطالب اگر پسند ازین بیان لازم می آید که
 تجلیات را نهایت باشد و حال آنکه مشایخ طریقت تصریح کرده اند که تجلیات انهایت نیست چرا
 گوئیم که بیهامی تجلیات بر تقدیر نیست که میر و سهما و صفات تفصیل و اقشود برین تقدیر وصول بحضرت
 ذات ثناء و تقدیر نیست و وصل عریان حاصل و وصل بحضرت ذات ثناء و تقدیر منوط بطبیعیها
 و صفات است بر سیل احوال پس تجلیات را نهایت باشد اگر گفته شود که تجلیات ذات را نیز بیهامی
 گفته اند چنانکه حضرت مولا که جاسه قدس سره و شرح لمعات بان تصریح نموده است پس تجلیات
 نهایت گفتن بجهل و جبر است آید چرا که می گویند که آن تجلیات ذات نیز بیهامی ملاحظه شیون و اعتبارات
 که تجلیه بیهامی ملاحظه ممکن نیست و آنچه ما در صدد بیان انیم امری است ما در تجلیات صفات باشد
 آن تجلیات یا در چه طلاق تجلیه در آن موطن جابز نیست هر تجلیه که باشد زیرا که تجلیه عبارت از ظهور
 شیئی است در مرتبه ثنائی یا ثالث یا رابع الی ما شاء الله تعالی و اینجاست همه ساقط گشته است و صفات
 تمام طے شده اگر پسند که آن تجلیات را ذاتی بجهل ملاحظه گفته شود گوئیم که تجلیات اگر ملاحظه معانی
 زائده است تجلیات صفات است و اگر ملاحظه معانی خیر زائده تجلیات ذات است لهذا ظهور وحدت را که تیز
 اول است و زائد بر ذات نیست ثناء تجلیه ذات گفته اند و مطلب حضرت ذات است ثناء و تقدیر کسی
 ملاحظه معانی را و انموطن اصل انجایش نیست زائد باشد آن معانی یا غیر زائد زیرا که معانی تمام بطریق احوال
 طے شده بحضرت ذات ثناء و تقدیر حصول میر شده است باید دانست که در وصل انموطن و در رنگ
 سلطان بخت و بیچگونگی است الفصل که عقل انرا فهم کند از صحبت خارج است و شایان آن جناب
 قدس نیست زیرا که چون را به چون را نیست لاجل عطا یا الملک المظاہر به بقال بیهامی

است این را با جان من بچکار از مشایخ انظر لقیه علیا نهایت طریق خود خبر نداده است از ابتدا
 طریقت خود گفته اند که نهایت را در این اندراج است هرگاه بدایت ایشان نهایت این باشد نهایت هم
 باید که مناسب این است باشد و این است که این فقیر با طهاران امتیاز یافت که اگر با دیگران
 پیرزن و بیاید تو می خواجی سبک کنی کسب سجانه محمد و المنت علی و کمال برادر و اصلا این نهایت
 ازین طریق که از طریق دیگر قل قلیل اندا که تعداد افرادان نماید نزدیک است که نزد یکسان دور و نزدیک
 انکار بعد از آن خود چه سبک و نماید کنی کمال الکمال الوصول الی نهایت نهایت بعد از حدیث علی علیه السلام
 اصول و تسلیمات آنها و المکمل و از جمیع فضایل انظر لقیه علیه سرفروطن است که عبارت از این است
 است هر چند سیر انفس و جمیع طریق شاخه ثابت است اما آن سیر و نهایت میسر شود بعد از قطع سیر
 و درین طریق ابتدا ازین سیر است و سیر فاتی و ضمن بن سیر قطعی یا بدین فشار این سیر که در ابتدا
 حاصل میگردد و اندراج نهایت فی البدایت گشت و خاصه دیگر غفلت و این غفلت است که تفرقه است
 بر سرفروطن میسر شد پس در ضمن تفرقه نیز و خلوتخانه وطن سفر نماید و تفرقه فاق حج و نفس را نهایت
 خلوت هر چند منتیان طرق و دیگر را نیز میسر است اما در بطریق چون در ابتدا است میدارد از خلوت
 گشت باید داشت که غفلت و در ضمن بر تقدیری است که در مای خلوتخانه وطن را بسته باشد و در دنیا
 مسدود ساخته یعنی در ضمن تفرقه تلفت است که در دو سکلم و مخاطب نباشد نه آنچه چشم را پوشد و در
 تکلف معطل سازد که آن منافق این طریق است ای برادر اینهمه تحمل و تکلف را بگذارد و در وسط است و
 آنها ازین تحولات هیچ در کار نیست و درین تفرقه جمعیت است و در نفس غفلت حاضر اینجا کس که گمان
 که تفرقه و عدم تفرقه در حق شتی مطلقا مساوی است الا باینکه او نیست که تفرقه و عدم تفرقه و نفس جمعیت باطن
 او برادر اندم و کمال اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه از ظاهر نیز و نماید و این است که بدو قال الله
 سبحانه امر الانبیاء علیهم السلام و الصلوة و السلام و از دیگر هم ربک تبلی الیه تبلیا باید داشت که در بعضی اوقات
 از تفرقه ظاهر بجا نبرد که حقوق خلق ادا یا بدین تفرقه ظاهر نیز و بعضی اوقات مستحسن گشت اما تفرقه ظاهر
 در هیچ وقتی از اوقات جایز نیست که آن خالص از برای حق است سبحانه پس هر چه حاصل از عباد و مسلم
 برای حق شد تعالی باطن تمام و نصف از ظاهر و نصف دیگر از ظاهر از برای ادا حقوق خلق باقی ماند

اما در او ای آن حقوق هرگاه امتثال و امر حق است سبحانه آن نصف دیگر نیز راجع به حق است سبحان
 الیه ریج الامر که فاعله و متوکل علیه مارک بشا فل عملتکون و در نظریق تقدم جذبه است بر سلوک و انذار
 سیر از عالم است از عالم خلق بخلاف اکثر طرق دیگر و قطعه مناسیل سلوک و فصول مجامع جذبه بند است
 و سیر عالم خلق در تحت سیر عالم امر میسر پس اگر باین اعتبار در نظریق اندراج البدایه فی الیهیات هم گویند
 گنجائش دارد پس معلوم شد که سیر پیدا در نظریق در سیر آنها مندرجست آنکه از آنها برای سیر پیدا فرود آیند
 و بعد از آنکه سیر نهایت در بدایت سیر کنند از اینجا باطل شد زعم کسی که میگوید که نهایت نظریق بدایت طرق
 سائر شاخ است اگر کسی گوید در عبارت بعضی از شاخ این طریقه واقعه است که ایشان را میسر است
 و صفاتی از تمام نسبت ایشان واقع میشود پس رست آمد که نهایت ایشان بدایت دیگران شد
 چه سیر و اسما و وصفات بعد از سیر در تجلیات ذاتیه نیست چه سیر در اسما و صفات ابتدایه است بلکه در ضمن
 سیر هم واقع میشود غایت مافی الباطن سیر است و صفاتی بسبب ضل بعضی از عوارض ظهور میکنند غیر از
 ذاتی است و سیر میگرد و تخیل میشود که آن سیر را تمام کرده و دخل تجلیات است و صفاتی بسبب ضل گشته است
 و خیزش است آری بعد از تمامی سیر در مدارج ولایت رجوعی عالم واقع میشود از برای عود خلق بحق
 جل و علا اگر آن رجوع را خاتمیت ایشان دانسته بدایت خود و تصرف کرده باشند بعد نیست اما چه میگوید
 شاخ او نیز در نهایت همین رجوع دارند و ایضا ملو از نهایت بدایت ذاتیه است و ولایت او این
 سیر رجوع بر ولایت تعلق ندارد و نصیب است از مرتبه دعوه و تبلیغ و این طریق اقرب طرق است و البته
 موصل حضرت خواجه قدس سره فرموده اند طریق ما اقرب طرق است و فرموده اند از رجوع
 و تکامل طریق خود حکم که البته موصل باشد و این خود است ایشان با جابت مقرون گشته است چنانچه
 سجات از حضرت خواجه را قدس سره نقل کرده است چرا اقرب باشد و موصل بود که آنها را بتدار
 آن اندراج یافته است خیل بیدولتی باشد که در نظریق داخل شود و مستقامت نور و فی فضیله و
 خورشید مجرم از کسی بدین نیست باری اگر طایفه بدست ناقصه افتد گناه طریق چیست و تقصیر طایفه
 زیرا که غف محقق راه بر نظریق موصل است نه نفس این طریق و در نظریق در اتباع احادیث و وصایا
 و دلالتها به مرکز و مفاد آن که از لوازم یاست بخلاف طرق دیگر که در اتباع مرکز و مفاد آن دارند

از شایسته و متفاده نماید باید دانست که پرستش که برید از حق سبحان و تعالی میسر و در علم و طاعت
بیشتر ملحوظ است و واضحتر است بی تعلیم هم ستاد و شریعت است و هم حکم طاعت بخلاف پر خرقه و کلاه عیانت
او را بپیر تعلیم شیر بجا باید آورد و باسم پیری واقع باشد و در طریق ریاضات و مجاهدات بالفن
اماره بایقان احکام شریعت است و التزام متابعت سنت سنی علی صاحبها الصلوٰه و السلام و تسبیح و ذکر که
مقصود از ارسال سال از ازال کتب فقهیه و احکام الفتنی و این است معاهدات مولا خود جلاله منصف است
است پس فقه مولا الفتنی مربوط بایقان احکام شریعت است هر قدر که در شریعت راست تر باشد از مولا
فتن بعد تر بود پس چه چیز را فتنی ماره شاق تر از انشال و امر و نوا و شریعت نبود و خراج و جز و تقلید
صاحب شریعت متصور نباشد ریاضات مجاهدات که مولا را تقلید سنت احتیاج کند عین شریعت است که حق
و بر همه بند و ملا سفید زبان و درین امر شرکت دارند و ان ریاضات و حق ایشان خبر ضلالت نمی خواند
و غیر خسارت راه نمی نماید و درین طریق تسلیم طالب بود و تصرف شیخ مقدس است بی تصرف و کار
نیکشاید چنانچه در این نهایت و در بابت انرا توجه شریف است و دست و حصول سنی همچونی و هیچگونه نتیجه کار
تصرف و کیفیت بخود می گذارند راه مخفی اعتبار کرده اند حصول آن در اختیار سبک نیست و تویی که
که مولا از شش جهت است وجود آن خود عو صلا طلب است فتنه عجب فایده سالار اند که برین راه
پنهان بجزم قافله را بدین بزرگواران همچنانکه قدرت کامله بر اعطاء نسبت دارند و حضور اکامی را
در اندک وقت بظلال صبا و عطا میفرمایند و سلبان نسبت نیز قدرت تامه دارند و یکسبک اتفاق
صاحب نسبت را منطوق سازند بله آنها که میدهند می ستانند هم عا و لا اله الا سبحان من غنی عن عیب و
الکرام و در بطریق علیه شریف افاده و تفاده و سکوت فرموده اند هر که از سکوت مانع فرزند از کلام
چه نفع خواهد گرفت و این سکوت را تکلیف اختیار نکرده اند بلکه از لوازم طریق ایشانست از ابتدا
این بزرگواران با حدیث مجروده است از اسم و صفت خبر ذات نمیخواهند و معلوم است که سبک توجه
و ملائم به مقام سکوت و خرس است من عرف الله کل لسان مصداق این سخن است و انتم نه به مقالته الله
سبحانه و صلواته و جیه الله در العالمین و صلواته و سلام علی سید المرسلین و الهی السلام و تعین
مکتوب صد و سبست و دویم بخواجه محمد شرف بله صدور یافته در بیان خراب احوال

مقصود منعم و شوق حیات خود را و جمع شدن این بدیه تصور با کمالات ولایت بلکه این بدیه اثر کمال است
 و مایه است کاش اللهم وفقنا لهذا کشف الثنا علی طاعتک بحمد ربنا سلیمان بن ابی طالب علیه السلام
 و التعلیمات دیگر و فرموده است مرید صادق است که مدت بیست سال کاتب شمال و چیزی نیامد که بدو
 بنویسد و این تقصیر مذکور و وجدان حق خود می یابد که کاتب همین معلوم نیست که مدت بیست سال
 حسنه میابد که در صحیفه اعمال او درجه نماید و انا هست جلسا طانه لاین حق البقیع و تکلف نیکو و بد
 بذوق می یابد که کاف و زنگنه وی بهر تبت و اگر کم از این پسند از جانی جز نیاید و انصاف بطریق
 ذوق خود را صحت خطیات میداند و شمول سیات می انکار و وحشاست که بوجود می یابد کاتب شمال
 خود را بکتابت آن حق می بیند و می یابد که کاتب شمال همیشه در کاست و کاتب پیر او مظل و سیکار
 صحیفه همین را خاله و سفید میاند و صفحش مال امل و وسایا همیکه جز رحمت ندارد و دوست او زنی خیر
 مغفرت دعا اللهم مغفرتک سحر من نوبه و رحمتک جی عتد من علی موافق حال دست عجا کاب و باد
 است فیوض و اوقات الهی جلسا طانه که عطا الدوام در مدار کمال و تجمل فائض و اوقات نامید این بدیه
 مقصود نماید و تقویت این حیثیت سیفر مایه کجا عجب نقص است افزاید و در محل تر ضرر و تواضع و در
 سیکند و در آن احد هم کمالات ولایت مشرب است او هم بدیده مقصود تصفیه هر خنید بالاتر میرود و با این تضرع
 می بیند بلکه همان بالا رفتن بسبب پان نردین شده است ظرفا الزا با و دراز نماید و اگر سر از سر معلوم
 نشاید با و درازد و سوال هرین جمع متناهیین چیست و وجود واحد متناهیین بسبب متناهی و بگویند
 جواب تجا لجمع متناهیین مشروط با تمام و محل است و در با سخن فی محل متعدد است بالا روند تا لطاف
 عالم امر است از انسان کمالی و فرودانید از عالم خلق و لطائف عالم از هر خنید بالا تر روند بسبب
 سبک و در عالم خلق و با این مناسبت بسبب این ترا مدع عالم خلق است و عالم خلق هر خنید با این ترا
 می آید ساکت و بیلا و ترمیزان و در وجود حق تعالی از زیاد و زیاده و از اینجاست که مشربان
 از روحی کن از انداد و حلاوت دارند که مابدا ایشا ملا می شده بدو و در انتها از دست رفته و نیز که بجا
 آن نشسته هم اینجا است که کاف و زنگنه عارف از خود بهر میاند و ازیر که کاف و زنگنه است بهر طر
 عالم امر و عالم خلق و در عارفین مترا ج را کل شده است عالم خلق تنها که نا از عارف بر روی فن و حلا

بدیه خلق است که کاتب
 بدیه خلق است که کاتب
 بدیه خلق است که کاتب

مانده است که سر بر این ظلمت کور است و هر چند طالع عالم از فردی نیکو عالم خلق است اما در
 و امری حاصل نمیکند چنانچه در ابتدا مکتوب یک بدست انوی خواجهمحمد طاهر رساله شسته بود و
 رسید حصول ابطله که مبنی بر سببیت نام است و در زمان غیبت از کتب عظیمه شمرند و اما لغز مرتفع
 اتفاقا قریب قریب نید و با وجود این قریب شش قریب بدان را از دست ندهند که نامی نعمت مریدان
 قریب اولین قرصه با وجود قریب چنین قریب بدان نداشت با و نا انجاء که قریب این دست
 لهذا اتفاق که در سلب بدست ایشان که اتفاق کنند بر یک نخل فلاته بلای صحنه شیا کا بنا ما کان السلام
 مکتوب صد و سبست و سیوم بخواجه جمال الدین حسین کولایه صد و یافه و در ترصیع خطها احوال
 و لغات و فون شیخ بزرگوار خود انوی خواجهمحمد جمال الدین حسین نیست که از کفیات حال خود
 اعلام نداده اند نشیده اند که شایسته که و پیر یکدک تا سه و زاز احوال و لغات خود رساله کتب پاک
 سیف و نیکو مضی نامی و یک چنین نمکند و هر چه رود و نویسان باشند قدم مبارک انوی غری
 و نه در خدمت و بجوی کوشند و صحبت گرایی ایشان از غریز داند و هر دویم تر از کج مقصود نشان
 مکتوب صد و سبست و چهارم بر میر محمد نعمان بخشی صد و یافه در بیان رعایت ادا و دفع
 منطقه از کار که توهم نموده بود و اما با حیاط و ناکه و تعلیم طریقت و تحمل نمودن بکفا فقر و نامرد و بعضی
 نصایح و تنبیها که بسلامار محمد قدیم در پشت این مکتوبی شسته شده مکتوبی شسته و بعضی
 سیادت پنا میر محمد نعمان حصول یافت مضمون مقدمه که تربیت داده بودند و فخرای تشکک کافی اند
 بوضوح بخامد بعضی مردم شمار اهل نمان میگردید و انقسم سخنان رعبان که درون بسکیر از کوی و حار
 نباشد چنان است قطع نمیدان کرد و مهارت نمیتوان جهت معذکات شایان کند که ازین نوع سخنان
 بخاطر اینجانبه یافته باشد که باز اینجا مدتی که بیزاری بکنند و بیجا نشاء و نظر است و زلات
 از اعتبار ساقط هیچ گونه خاطر خود را مشوش ندارند و هیچ وجه از اینجا تصور نمایند که بوی بوی
 از راه واقع نیست چرا که از تصور شود که موجب از رفتن است امور که بسهم و نیان مشفقان شریف
 شایان مواظده نیست توهم از راه از خاطر رانده و تعلیم طریقه واقعه طلبه برگرم باشند امر بایست
 از برای نیکوین بدست نماند برای لغی با این مرمر گاه دشمن لعین و نفس تو قریب و کین این مسکین

از احتیاط و تاکید چاره نمود مبادا بکبر و حیل از جای بر نهد و بر تسوّل و توبه سیات را بصورت خست و انداختن
نموده اند که دشمن بعین چون از راه طاعت و نصیحت و آید و فکر کرد آن تن تهرست پس بشیبه طعنه و
مستصرع مایه بود و از حق سبحانه و تکرار کلمات و از ارجی طلبید که ازین راه خرابه استخوانند و ستران
نظایر طریق استقامت نیست که بساوت آید و نهایی فرماید و دیگر فقر و نامردی حال از غلاف است
بسیار که مژین علیه علی که اهل کلمات استیسات حضرت حق سبحانه و تکرار کمال که کم فیل نرق عبا جانی
شده است و ما و شما ازین ترد و ناغ ساخته هر چند شخص مشیت زرق زیاد و تر بجهت مستوجب
حق باشد و تکرار تقدیر و غم متعلقان با کرم او سبحانه و الهامیند و الباقی عند التلانی بعضی یاران
که از انظر که مذکور اند و مذکور هم از در خاطر شکر است بنا بر علی و کتاب کید و مبالغه و شتم
شده که فقر تو هم از انرا نمایند و دیگر کتابی بیا بر محمد قدیم نوشته بود که مضمون نصایح و مواعظ باشد و
مضمون آن کتابت مقبول طبیعتش نیتا و که جواب کتابت نفرستاد بلکه در فرستادنی حاضر خود
معاف داشت که مقبول طبیعتش نیتا و جماعه که این حقیر منسوبند اگر مطلق غلط و مواد خطا را
علام کند و حق از ایاط جلاله و انعامه بگوید و در آخرت چه روز نماید و با بگوید
آنچه بر باغ است تو میگویم و تو خواه از سخنم نیکو بخواه ملائکه ای که انکه تمام شیخی و دعوه خلق حق
بسم الله است ایشان فی خود را لبسته اند و شمشیر باشد هر چه بر برگ را با این نزلت علیه چنین
هر کدای مرد میدان کی شود و ایشان آخر سلیمان که شود علم تفصیل احوال و مقامات و قدرت
بحقیقت مشاهدات و تجلیات و حصول کشف الهامات و ظهور و تعبیرات و اوقات از لوازم تمام
عالم است و در خاطر اوقات و غایت مافی الباب بر طریقت قدس الله تعالی ابرار هم بعضی از مردان
خود را بلا حظ بعضی از صاحب پیش از آنجه مقام شیخی برسد و عموما از اجازت میدهند و خودی تجویف
که با لبان تعلیم طریقت نمایند که با احوال و اوقات معلوم کردند و درین نوع تجویف نیز شرف مقام است
که آن هر چه بخازد امر با حیات و در تکرار فرماید و تاکید و تکرار بر بعضی از آنها ظاهر
و بباله نامی آنها را ظاهر سازد و در خصوص اگر شیخ در ظاهر حق مسائل نماید خامن باشد و اگر مرد
باید بدولت بود و مگر نمیداند که در حق جوی علم منوط بر کمال شیخ است و خطا و تکرار و مبالغه

چه باشد میفهمد که قطع کردن را منتهی بجای میسر و اگر از ماقطع کند بگوید پیوسته و اگر عیاذ بالله بجا نماند
 امری بخاطر او راه یافته باشد میوقوف گویند که توبه کند و استغفار نماید و حضرت قس سجانه ملجی و متضرع
 باشد که باین ابتلا عظیم مبتلا سازد و باین بلا و خطر ناک گرفتار نگردد و اندک سجانه محمد طه که از زمین
 ناپرواحی و خطر آب یاران هیچ عیب کار و آزاری بر خاطر این جانب داده ندهد است از اینجا امیدوار است
 که حواقب امور بجز بگذرد و باقی احوال اوضاع را احوالی ارشدی مولانا محمد صالح تمضیل نموده خوانند
 ساخت و محل بعضی اشتباهات را از ایشان استفسار خواهند نمود و سلام علی من تبع الهدی از التزم
 المصطفی علیه السلام و التسلیمات تمها و کلمات مکتوبه و صد و سبست و پنجم خلاصه احوال را در
 صدور یافته در میان آنکه در بدایت این طریقه علیه حوالیکه دیگران از ادب نهایت میسر میگردد و او را میسر شد و دیگر
 بطریق اندراج نهایت در بدایت که از لوازم این طریقه عالی است و ظهور یحیی احوال بدایت متکثر
 آن نیست که صاحب آن احوال کامل مکتوب گویند و اجازت تعلیم طریقت نمایند و مایه فلک پنجمه
 و فصل علیه السلام علیه السلام را کلام مرسلات شریفه پی در پی وصول یافت از گرمی هنگام طالبان
 و التذوق جمیع ایشان اندراج یافته بود و فرحت بفرحت افزون غایت مافی الباعثین در نظیر
 اندراج نهایت در بدایت است مبتدیان بطریق عالی را در ابتدا احوال و میدهد که شبیه احوال مبتدیان
 بحیثیت فرقی در میان این نوع احوال تواند کرد و اگر عارفیک حدت نظر داشته باشد پسین تقدیر
 اعماد بر حصول احوال نموده ان صاحب احوال اجازت تعلیم طریقت نباید فرمود که در پیشتر مر آن
 صاحب احوال فوق هر مرتبه شدن و است محتمل که تخیل کمال و از اترقیات باز دارد و تواند بود که حصول
 جاه و ریاست که از لوازم مقام ارشاد است او را در بلا اندازد که آماره او هنوز کفر و دهر است ترک زیاده
 نیافته مضبوط مضبوط جمعی را که اجازت داده اند بلا نیست مستقول نهاسانند که این نوع اجازت مبنی بر کمال
 نیست کالسیا هنوز در پیش است این احوال که در ابتدا داده است از قبیل اندراج نهایت است
 است و نصایحی که مناسبند در کار دارند و بر مقتضای اطلاع بخشد و چون اجازت داده اند از تعلیم
 متعشان بخشد که شاید برکت نفس شما حقیقت مقام ارشاد برسد و بیکر چون شروع درین عظیم
 نموده اند مبارک است سعی و اهتمام را در کار دارند و سرگرم باشند که باعث از یاد گرمی هنگام طالبان

کرد و اسلام مکتوبی صد و بیست و ششم برادر واقعی خود میان شیخ محمود و دو نموده اند و بران
 فرصت حیره بسیار قلیل است و خدا باری می تفرع بران و اینها کتب و مکتوبی غایتی غریبی صورتی
 موجب رحمت گشت ای برادر و نعمت الله سبحانه و دایک فرصت حیره بسیار قلیل است و خدا باری
 تفرع بران حیف باشد که کس این فرصت را و تحصیل مولانا لعل حرفت بدو بکنیم الامم خدا کرد و ای
 مردم از اطراف و جوانب تک اسباب نبوی نموده در رنگ کرمی ریزند و شما قدر دولت خانی را
 آشنایند و طلب نیاز دین بدو میدرد و بشوق خوانان حصول آید بحیا رجبته من الامام حیدر
 نبوی است علیه صلوات فاضله و التسلیمات الکلهای برادر این نوع اجتماع اهل اعدا و این
 جمعیت نذقی الله که امر فرد بر سر ندمیر است اگر که عالم کردید معلوم نیست که عشرت شیرین دولت پیدا
 آرید و شمار این ماجرا حاصل کنید و شما این چنین دولت رفعت از دست دادید و از جوارم نفسی شمع
 در رنگ طفلان کشف نمودید عشرت با دانه از شرم با دانه ای او را وقت دیگر شاید فرصت
 و اگر چه این اجتماع بر این نذر زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تلافی بچه چیز حاصل آید غلط
 کرده اید و خطا نهید اید بقیهای چرب شیرین مفتون نشوید و بلباسها نفسین فریب فریبید
 و نتایج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه در آخرت پیچ نیست بوسه رضا طبع اهل عیال
 خود را و بلا از دستم اخذ عذاب خروسی نمودن عقل و راندیش بسیار دور است حق سبحانه و
 تعالی عقل ما و مقننه کند و لای برادر دنیا که در بیوفا مثل است و اهل دنیا که در نارسخت شهر
 حیف باشد که عمر گران خود را از پی بیوفا و سپس صرف نماید علی الرسول الا اله الا الله و اسلام مکتوبی صد
 و بیست و هفتم با طاهر لاجرم صد و یافته درین بعضی از مضامین و موعظه که مقام شیخی تعلق دارد
 بحمد الله و سلام علی عباده الذین صلفه مکتوب شریف و وصول یافت موجب رحمت گشت از صلوات
 و التذاریان نوشته بودند فرحت بر فرحت افزوده برادر حق سبحانه و تعالی که شما این منصب
 فرموده است شکر این نعمت را برود بگویم امانید و محافظت کنید که امری صادر نشود که باعث نفرت
 ضلایق گردد و کمال عظیم است نفرت خلق مناسطیل عامیه است که شیخی و دعوت کار ندارند بلکه
 مقام ملاصحت نفسی شیخی است مبادا این مقام را غلط نمایند و در عین شیخی از روی شاکست

که حکم عظیم است و در نظر مدبران خود را تحمل دارند و در اعتقاد و مونس است با سرش نشان از اولاد نمایند که باعث
استخفاف است که کسانی افاده و استفاده است و در محافظت حدود و شرعی نیکانیت نمایند و هرگاه که
برخصت تجویز نکنند که منافی این سطر لایق علیه است و هم منافع و دعای متابعت سنت سید خیر
فرموده است ریاکاران خیر من اخلص المریدین چه ریاکاران از برای بنده خلق طلب است
بجای قبیله شدن از وی مجلس طایفه پس از چار از خلاص مریدان بهتر باشد و ایضا اعمال عارفان سبب است
است مد طلبان از ادیان اعمال اگر عارفان عمل کنند طالبان محروم مانند علی رافع السجده که گفتند
طالبان بان مقدم نمایند یا عین خلاص است بلکه بهتر از خلاص که از برای نفع خود باشد از اینجا
کسی گمان نمکند که حمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را بعلل احتیاج است
عیان و ابداً سبب آن خود عین اتحاد و زنده است بلکه عارفان را میان اعمال بسیار طالبان
برابر اند و از ادیان اعمال هیچکس را استغنائیت غایت مافی الباب اعمال عارفان گاه است که نفع
طالبان که به بوطه تقلید است نیز ملحوظ است و بان اعتبار از برای مانی مانند باجمعه و قول فعلی که
محافظت نمایند که اکثر ضلایق درین دامن هنگام طلب کاری بوقوع نماید که مانی ایستقام باشد
و جهال الطبع ان کار رساند از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت طلبند و بکار حصول نسبت مشاخر
نوشته بودند و چه از انکه رشتا با مشافیه گفته شده است و اولی آن چیزی نفهمند که در آن خیر است
زیاده چه نور الهدی السلام مکتوبی صد و سبست و هشتم بر میر نعمان صد و ریاضه در بیان بعضی
از مضامین کمال تعلیم طریقت تعلق دارد و اینها سبب اکثر کتب و خواص می سیادت بنابر
موجب رحمت گشت اطمینان و مکرر رشتا گفته شده است که در این سطر بود و اصل است استقامت
بجای هرگز که دنامی و آن را ضعیف نماید و در سوخته و ثبات است محبت و اخلاص شیخ طریقت است
که اصلاً بر و مجال و حاضر نماید بلکه جمیع حرکات و سکنات و زیاده و جورب نظرم بر روی میاید و ابداً
سبحانه و امری را مورد که باین وصل تعلق است بلکه واقعه و اگر گنایت اند سبب این وصل
استقامت سادگی و آخرت نقد وقت است و مضامین دیگر نیز گوش و رویشان شنیده
در ملاقات این احتیاط نمایند بضرع و دراری تلاقی تفصیل نمایند و در عشره این ذیلی بحج و کثرت

به نسبت نقصا مختلف مشرق و ماه رمضان که وقت از ماه ترک شده باشد تا باین نسبت ترک است
 باشد و در آن مشرق و مختلف تصرف و زاری و التجا و نیاز عذر تفصیلت چون فقر نیز در آن مشرق و در آن
 خادم و دانشا و القدر و تحریر اجازت نامه که اینهمه بالذمه و ابرام دارند تصدیق است اجازت تعلیم لغت
 بشمار داده است اگر او کفایت نکند اجازت نامه چه کار خاتم کرد و لازم نیست که هر چه در خاطر گذرد از آن
 سحر باید کرد و چیز را بنحی طریق بگوید که ترک آن او و نسبت النفس بوجوب امر را پیش گرفت سحر
 از آن با ضرر رساند و حقیقت و بطلان آن ملاحظه نمیکند بنحی طریقی تا چند کلمه نوشته شد حضرت
 تا فرمود فکر را خود باید کرد و ایمان بسلکت ببرد و اجازت نامه و در میان کار نخواهند آمد و خود را
 خود اگر شخصی بطلب صدق بیاورد از تعلیم طریقت بکشد نه آنکه تعلیم طریقت را حاصل کند بجز در وساطت
 خود و تا باین سان ندان خود و سر نیز و خضران است مکتوبی که حمد و نسبت و فخر هم بر
 حاتم الدین حمد و دریافت و در میان آنکه طریقی با همان طریق حضرت ایشانست و نسبت هم
 نسبت لیکن تجلیل ضاحت و تقسیم نسبت بتلاحق افکار و تقابل نظرات و محمد و سلام و حق
 الذین صطفی رسالات شریفه که نامر و خلص شایق خود ساخته بودند چه در سپهر رسید و جانی و باری
 فرحت و باعث افواض تحریک گشت جز آنکه الله سبحانه و تعالی بخواهد بخواهد بخواهد بخواهد بخواهد بخواهد بخواهد بخواهد
 اندر لاج یافته بود آنکه طریقی حضرت ایشان است قایل است که سر و القادر و نسبت همان نسبت
 شریفه آنحضرت کدام طریقی باز از طریق که کدام نسبت الان نسبت علی که نسبت اگر کسی در دنیا
 نماید غایت فی باب تسلیم ضاحت و تقسیم نسبت بتلاحق افکار و تقابل نظرات است مثلا خودی
 زمان سیبویه بوده بتلاحق افکار و تا آخر از آن حد و یاد گذشته است و نذر و نکر شده و نکر شده و نکر شده
 سیبویه است که افکار و تا آخر از آن حد و یاد گذشته است و نذر و نکر شده و نکر شده و نکر شده
 بسبب شریف است که باشد که فرموده هم چند و سالی بیشتر بود را و نذر و نکر و روشن تر کرد و تقسیم را کرد
 بر آن نسبت علی که بطریقی شما طریقی و نیزین پیدا شده باشد و گفت آمده جمیع را و تحلیلات
 است حقیقت حاصل نیست که بتکلف لغت نموده آید مکتوبات و رسائل بن فقیر را به بیند که
 طریق را طریقی صحاح الکرام علیهم الرضوان ثابت کرده است و این نسبت را فوق همه مدلل ساخته

ماحی مطربین و کاکا بر طریق را برنجی نموده است که بچکلی آن خلفای این فزاد بزرگ باری و عجب
 آن موفقی بخشیده و ایضا این فقیر در روز مره و در شست و بر خاست رعایت آداب لازم را بر طریق
 اتم نمیداد و سرگرم مخالفت و احداث تجویز نمیکند و عجب است که اینهمه نرا از نظر مستور مانده است و اگر با نظر
 و رایام از آن نسبت بجایه یارانی که در کلام سخن ناملاکم و لغت شده باشد و در نظر و مده عجب است که نشان
 این سخنان با و بر میدارید و بجز و شنیدن این جاسر و دیگر اگر حسن سخن است چه آنحضرت و جماعت است با
 قابل حسن سخن ستم با بعلی اگر در برگرفت و شنود است از دست سخن چندان مصلحت تصور نیست و ظاهر
 متوجه نرا از گفت و شنود بگذرند و از امور گذشته یاد نمند تا خلاص تصور شود و در فقه کلفت و در سیر گردد
 نوشته بودند که وقت تربیت حضرات پیر و دوگان سفید و میگذرد و وصیت حضرت ایشانرا فدا کرد
 یاد داده بودند و خدا و ما که مساحت و مان است که بخدمت خود و نرا دایمی خود فدا کرد و لیکن در وقت
 از خدمت ظاهری بر سر طوطی معلوم خود و اسامی نیست و انظار ظهور زبان نصیحت علیه مکر و حال
 میداند که باغی نیست و راه گفت و شنود مسدود گشته است اشارت فرماید که چند روز مانده با اینجند
 اشتغال نماید و اگر رنگ با خط نمیدارند که در دنیا مجبور و امتثال مر و نصیحت باید نمود و الا تربیت
 و باطن شما ایشانرا کافی است احتیاج دیگری نیست و دیگر اخوی مولانا عبد اللطیف میفرمودند که
 محمد فخری خود و نرا ده کلام را حق تعلیم و تربیت ظاهری بخود گرفته است و ایشان نیز بخود را اینجند نموده
 استماع اینجند و تعجب و اگر ادا نارسا خود چیزی تحیل کند ایشان چون تجویز نمایند ازین تیر سبک
 آنرا محمد فخری با دیگر تربیت کند مکتوب صدوی م بشارت یوسفی که صد و ریافته و بصورت
 و عدم اتقا با آنچه حصول شود و بکافی آنچه میشود معلوم گردد و انبات معبود چون دیگران که با و تربیت
 و دلش است محمد رسول و سلام علی عبادہ الذین یعطی ستمه از حال گرفته شما میان بابو بامر شما نهاد
 و متعنا حقیقت آن فرمودند بار علی ذلک چند کلمه نوشته آمد و خدا تعالی حلال را و اصل را قدم ستم
 این را بسیار دست میدهم و بجز در اعتبار آنرا بکافران میبایند وصل کونایت که نامشخص
 الوصول الی سعاد و دنیا و قتل اجماع و درین حیثیت الله تعالی چون بچگونه است هر چه در مدینه
 و مشهور و مکاشفه را بجزیر است سبحانه را و در دلاور است زندها رجور و سر زین است و در کمال

اول شود به وصول نهایت غرض و بخود و اوقات حال و پیش و پشیمان و قتل هر سازند ایشان را بدارند
 خود قلیل را که بیشتر انکارند و بدایت انصاف میسرند لاجرم طالب تند و در کمال به افتد و فتر و طلب
 راه می یابد چیز کامل یا طلبید و صاحب الامر و از و باید خواست تا زمانیکه شیخ کامل نرسد باید که این
 احوال او تحت لادار و در فو بکنند و اثبات بموقوفی که چون و چگونه است نمایان حضرت خواستند
 قدس سره فرموده اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد انهم غیر است بحقیقت کلامی آن باید
 و بیشتر هر چه بود و فو بکنند که او را و در صورت در جانب ثبات غیر از تکلیف است نه هیچ در دست
 نباشد طریق کار این طریقت اینست و اسلام علی من تبع الهدی و انتم متابعتهم مصطفی علیه السلام
 بصیالات و تسلیمات آنها و اکمالها مکتوب صدوسی و حکم میر محمد نعمان صد و اربع و جواب است که
 نموده و پرسید که فرق در میان حصول و حصول چیست و اسمی که مبارک لغت است انبیاست علیهم السلام
 و تسلیمات همان است مبارک لغت است و ایاست بانه و اگر هست فرق چیست و پرسیده بود که منور از کمال
 جبر می کند که بدست است و حال آنکه ذوق و شوق می بخشد چه از چیزهای دیگر که در زمان منور شود و علیهم السلام
 و تسلیمات منور نمایان مثل لباس هر چه نشان سر و پیل نموده و فصلی علم ندیده و تسلیم علیهم السلام مکتوب
 شریف بتا قسید مکتوب دل هر چند منی از سوزش و خط از منی اما مکتوبی که ملازم همواره بوده است
 و شعر از شوق و سرگرمی محبت آثار از زمانیکه میر سید الدین باقی میشدند طایف است نموند و اوقات
 بی باغ و مقبوض و بحدی که خط و خوش نوشت بولانا یا محمد صدی گفته که بنویسد در وقت بیدار
 اگر کلام ملازم سنجیده باشد نموند و رخا نموند است با آنکه باید که باندک چیزی بجا نکرده و ملازم
 بر من زنده می بماند و دعا نموند که آنرا در میان باشد و با آنکه در بخش اعراض چیزی نوشته آید از
 نصیحت که چیزی نوشته شود و شحال باید بود مکتوبی که شب بسیار مخطوط ساخت حرارت در هر امر
 در کاست پند و گداز و فرستگاری با و نوشته بود که فرق در میان حصول و حصول غنی و فقیر
 است برادر حصول با وجود و بعد تصور است و وصول متوقف بر غنا که بصورت مخصوصه بقوسیم که متوقف است
 که غنا در درگاه حاصل است اما وصول بقضا تحقق نیست زیرا که خلقت که عبارت از ظهور و انوار است
 و مرتبه ثانیه نافی حصول انشی نیست اما وصول بنسب خلقت را بر تابد و فارقا و انبیا بر سید بود

که هم که بر یک تعینات انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات میان هم سادای تعینات و لیاست یا نیز
 اگرست فرق چیست الغیر زیرا که تعینات انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات کلیات است و سادای تعینات
 او لیاست جزئیات آن هم که در تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن هم همان است
 که بقید می فیرو دماغ داشته است کلا روده المطلقه و الاراده المقیده بشی و چون او بر سطح تعینات
 انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات رقی و قعر میشود و رفع آن قید نموده بمحقق مطلق خواهد بود و این فرق را نیز
 حکایتی تفصیل نمیکند که رساخته است ملاحظه خواهند نمود و انصاف پرسید بود که منم از ذکر چه میسکند که حکایت
 یا آنکه ذوق مشوق میبخشد چنانچه از خبر می دیگری که در زمان انسر و نبو علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات
 مثل انفس سحر و شاق مرادیل مخد و اعمال انسر و علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات بود و نوع است بجز
 عبادت یا بر طریق عرف عبادت عملی که بر سبیل عبادت بوده خلاف آنرا از بدعتها شکر میکنیم
 و در متون مبالغه میهایم که احوادث در دین است در آن هر دو است و عملی که بنا بر عرف عبادت
 خلاف آنرا بدعت شکر میکنیم که در متون آن مبالغه نمی نمایم که بدین تلقی ندارد و وجود عدم آن بدینی عرف
 عبادت آن بدین ملت چه عرف بعضی بلاد و خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است همچنین که ملاحظه
 تفاوت از بدعت تفاوت عرف و قعر است مع ذلک عبادت سنت عبادت بدعت است و بدعت سعادت است
 سبجانه را یک عملی است سلیله سلین علیه علیه هم علیه علیه کل من مصلوات فضلهای است تسلیمات که الهام
 مکتوب صدوسی و دویم بنام خان صدر و یافت در بیان حقیقت دنیا و دنیاه و فخر خرافات
 روایان علاج از المحدث این نه دنیای است ملک حضرت حق سبحانه و تعالی حقیقت دنیا و دنیاه و ضعیف
 و فخر خرافات مومنات و در نظر بصیرت منکشف گردانیده حسن جمال آخرت باطلات و خرافات
 و اخبار آن باز یانته قیام و کار و لایح سلطان جلوه گرداناد و بجهت سلیله سلین علیه علیه و علی اله الصلوات
 فضلهای است تسلیمات که الهام از این فخر سریر الزوال بجهت غیبی حاصل گشته بکلیه توفیق عالم بقا که
 از خاصه کمال است جل سلطان میسر کرد و تا فخر این دنیاه ظاهر نشود و خلاصی از گرفتاری آن حال است
 و تا خلاصی از گرفتاری آن میسر نشود فلاح و نجات آخرت و تضرع و تضرع نیاید کل خطیه قفیه تضرع
 و چون ساجد با خدا است علاج از المحدث این نه منوط باشد بعبادت نمودن امور آخرت و تیات

با عظیم است که منور و انوار اسبک سازند چندانکه هست که این غیر اندیش ازین معقول فرجی نموده است
 که مبادی بخوار و مبالغه آن ادب با نازک بن از ابا و سوا رنجیده همچو گلگون زانید صیبا و رنجیده اما
 دوستی و در نمودن کلاه خط کرانے خاطر در مقام سکوت ادب حافظ و طیفه کتود و کافکن است و سر
 و دندان مباحث کشید یا شنید چندانکه هست و اعمیه زیارت حرمین حرمها اند سجاد و الافات
 پیدا شده است و باعث این سفر خانم العیبت و چنان یعنی منوط استخراج و منظره انیسان و در جبهه
 ان اعیاد و تسویف مذمت بخیر فیما صنع الله سبحانه و السلام مکتوب و صد سیمو جیبا و جیبا
 سواد و نگاه عالم ربانے عارف سجادے محروم و مراده کمال غنی اشجیه محمد با صدق سلمه الله سبحانه و تعالی
 و اوصالے غایت با تمیנה صد و ریافت در بیان آنکه حقیقت واجب و در و قلعے وجود حضرت آنکه
 هر خیر و کمال و حقایق ممکنات عدالت اند که مبادی هر شر و نقصان از مضمی مرجع فلفله فقد غرض
 و بیان تجلی دانے که فوق جمیع نسبت و اعتبار است و مضمی و علی که ریالند نور السموات و الارض مابین
 فلک و سوره و اجزیه و متعلق بوضوح و اتمام و تمییزات تمیق تلخیص و اتمام لیسلم الله الرحمن الرحیم مابین
 بیچون و در و غیره منقول معلوم فرزند با و در حقیقت حق سبحانه و وجود صرفت که امری و دیگر باز
 انضمام نیافته است و آن وجود و کمال است و مبادی هر جنم و عالم جزئی است حقیقت
 و بسیط است که ترکیب اصلا بان راه نیافته است لا و نه و لا خارجا و بحقیقت متمنه الله و است و در
 بر ذات تکامل و الاطاعه لا اشتقاق هر چند نسبت محل را نیز و منوط حق حقیقت گنجایش نیست زیرا که
 جمیع مبادی نجاسات گذشته اند و وجود و کمال است از اطلاق آن وجود خاص است و لا و در
 ظل محمول است بر ذات تکامل و تقدس بر شایا بر سبیل تشکیک اشتقاق الاطاعه و در اوزان ظل و حضرت
 وجود است و در مراتب تنزلات از افرادان ظل و علی اقدم و اشرف و در است که محمول بر ذات
 تامل اشتقاق پس هر مرتبه هاله الله و وجود و لا و لا گفت نه الله و لا موجود و در مرتبه تامل الله و لا
 موجود و صادق است نه الله و لا وجود و چون حکما و طایفه از صوفیه که غنیه وجود قائل گشته اند بحقیقت
 انیفرق اطاعه نیافته اند و ظل از اصل جدا ساخته محل اشتقاق محل اطاعه هر دو در یک مرتبه است
 منور و اندر و تعمیم محل اشتقاق محتاج به تجلی و کمال گشته و بحق با حقیقت باللهام الله سبحانه و تعالی

در سنگ صالته و ظلمت سایر صفات حقیقیه است زیرا که در مرتبه اصالت که موطن جمال است محسوس
 لغیب جل این صفات بطریق موافقه است بطریق اشتقاق توان گفت الله تعا علیم و متعین گفت
 الله تعا عالم زیرا که در محل اشتقاق از حصول مناسره جاریه بود و لولا اعتبار و موقوفه فی ذلک الموطن
 اذ التماز یا کمون لانی المراتب الخلیه و الاطلاقه ثمره لانه فوق التعلیم بالاول بدخل لانی النسب لمخوط بطریق
 الاجال فی ذلک التعلیم لا ما خطشی من الی شیا بوجوه من الوجوه فی ذلک الموطن و در مرتبه خلق تفصیل
 آن جمال است محل اشتقاق صادق است نه محل موافقه لیکن عینیه از صفات و در مرتبه فرع عینیه
 وجود است تا که مبداء هر خبر و کمال است و منشاء هر حسن جمال و این فقیر در کتب سائل خود هر جا
 عینیت وجود کرده است مراد از آن وجود ظلمی باید داشت که صحیح محل اشتقاق است و این وجود ظلمی نیز
 آثار ضایعه است پس ایاتی که بآن وجود تصف کرد در مرتبه از مراتب موجودات خارجیه و این
 فاعلم فانه یفکاک فی کثیر من المواقف پس صفات حقیقه نیز موجودات خارجیه باشند و کمالات نیز در خارج
 موجود بودند اما فی فرزندان مضرب نشود که کمالات ذاتیه در مرتبه حضرت ذات تکا و تقدس عین حضرت
 ذات است تا که هیچین قدرت و ارادت و سایر صفات و ایضا در موطن حضرت ذات تمام علم است
 که همچنان تمام قدرت است تا که بعضی حضرت ذات علم است و بعضی دیگر قدرت که بعضی متجلی و بعضی
 است و این کمالات که گویا منتهی از حضرت ذات است تا که فی مرتبه حضرت علم تفصیل یافته است و غیر
 پیدا کرده هم بقا حضرت ذات و تقدس علمی تا که در احوالیت الوجودانیت بعد از آن چه
 و این موطن نده که درین تفصیل غل نشده و نیز بخشه بلکه جمیع کمالات که هر کدام ایشان عین ذات او و
 و در مرتبه علم آمده است و این کمالات مفصل در مرتبه ثانی وجود ظلمی پیدا کرده صفات نام یافته اند و قیام
 ذات که اصل انبیا است پیدا کرده اند و اعیان بیه فروصا فی خصوص علی الرحمن عبارت از این کمالات
 مفصل است که در خانه علم وجود ظلمی حاصل کرده است و نیز در فقر حقایق کمالات عدایان که ما و او
 شرفی و نقصان کمالات که در اینجا منعکس شده اند این سخن تفصیلی میطلبد گوش هوش باید شنید
 از سنگ الله تعا که عدم مقابل وجود است و نقصان است پس ای ذات منشاء هر شر و فقر باشد بلکه هر
 شرف و فساد و بوجایچه وجود در مرتبه جمال عین هر خبر و کمال است و چنانچه حضرت وجود در موطن جمال

در مرتبه خلق تفصیل
 در مرتبه فرع عینیه
 در مرتبه علم تفصیل

محمول بر ذات نشاء بطریق اشتقاق نیست عدم نیز که در مقابل آن وجود است محمول بر ماهیة عدسہ بطریق
اشتقاق نیست و در مرتبہ آن ماهیة را عدم نمیتوان گفت بل هر عدم محض در مرتبہ تفصیل علم که بان
ماهیت عدسہ تعلق یافته است جزئیات آن ماهیت متصف بعدم میگردد و عمل اشتقاق در اخبار است
می یزد و مفهوم عدم که گویا شمره از آن ماهیت اجمالیة عدسہ است و کما نفل است مر آن ماهیت را بر جمیع افراد
مفصلان بطریق اشتقاق حمل می یابد کما شیخ و چون آن عدم در مرتبہ جهال عین هر شر و فساد بوده و در علم
العدسہ بجهان هر شر و از شر و دیگر جدا گشته و هر فساد و از فساد و دیگر امتیاز داشته چنانکه در جانب وجود
جهال حضرت وجود عین هر شر و کمال بوده و در مرتبہ تفصیل علم هر کمال از کمال و دیگر امتیاز یافته و هر شر و
از شر و دیگر جدا گشته پس هر کمال از این کمالات وجودیه و در هر نقصه از این نقایص علمیه که مقابل
و خارج علم متعکس گشته است و صور علمیه یکدیگر با هم دیگر مرتب پیدا کرده است و آن عداوت که عبارت
و تقایض اند بان کمالات متعکس که در مرتبہ حضرت علم تفصیل علم یافته اند اما هیات ممکنات از نقایص
ما فی الباب پنج مادت در رنگ اصل مواد آن ماهیات اند و آن کمالات است همچو صور حال و آن ماهیات
ثابتة نزد این غیر عبارت از این عداوت و از آن کمالات است که با یکدیگر متنبر گشته اند و قاعدتها حسب طایفه
این ماهیات عدسہ را با لوازم اینها و با کمالات ظلال وجودیه که در اینجا و حضرت علم متعکس گشته اند و با
ممکنات نام یافته هر گاه غیبت بان وجود و ظلمت منصف گردانیده موجودات ثابته ساخت و مبداء آثار
خارجیه گردانید باید داشت که منصفه ساختن صور علمیه را که عبارت از لواحقان ثابته ممکنات اند
و ماهیات ایشان را یعنی است که صور علمیه از خانه علم برآمده وجود خارجی پیدا میکند که آن محال است و
متسلم چهل تن تمام اند و حق کمال اکیلا را که با یکدیگر متنبر است که ممکنات و خارج بر طبق آن صور علمیه وجودی
پیدا کرده اند و درای وجود و علم وجود خارجی موافق آن وجود علم حاصل نموده و در رنگ ثابته است و
و در این صورت سر بر طبق بنوده و خارج از آن نماید و در صورت انصورت و فیه سر بر کرده
ماهیت آن هر چه است از خانه علم آن بخارج برآمده است بلکه و خارج آن سر بر وجود و بر طبق آن صورت
و فیه پیدا کرده است ما فیه بدانکه هر عدی بظلال ظلال کمالات وجودیه که مقابل دست و متعکس در منصفه
گشته و خارج وجود و فیه پیدا کرده است بخلاف عدم صریح بان ظلال ثابته بخشه است و در یکی مگر گفته است

چگونه زنجیر و کبک و مقابل این طلال نیست اگر تعالی در وجود حضرت وجود فرما و تعالی در مقابل عارف نام
 الهی و حضرت وجود و ترقی نموده در مقام عدم صرف نال نماید و تسل و این عدم نیز بیان حضرت مضامین
 پیدا کرده منبر بگرد و در تحسین بشود این مان جمیع مراتب علم ان عارف که غنی حقیقه جمیع مراتب انبیه
 اوست چنانکه تفصیل در شرح خیریت پیدا کرده است و کمال محال حاصل نموده است و این خیریت که در جمیع
 مراتب ذاتیه مراتب نماید مخصوص این چنین عارف است و غیر او را اگر خیریت مراتب نموده است یا مقصود
 بر بعضی مراتب تفصیلی عدم ذاتی او یا در جمیع مراتب تفصیلی او و دیده است علی تفاوت الدرجات و این
 اخیر نیز نادر الوجود است اما در مرتبه محال عدم که جمیع مرتبه نقص است هیچ یک از غیر این عارف که
 از خیریت نیافته است و رنگی از حسن پیدا کرده پس این چار شیطانی که عارف که خیریت تمام تصفیه
 نیز حسن سلیم پیدا کند و نفس را ماره او مطهر گشته از ملامی خود و همه گردد از اینجا است که سید سلیمان
 و علیم صلوة است یا نموده سلم شیطانی پس هیچ شکار و غر از وی سبقت نگیرد و مثل شیطانی
 دلالت بخیر نماید بجهان عدم سخنی که ازین حقیر بخیر است بظهور می آید اگر اکثری جمع شده در تصور است
 گوشت معلوم نیست که میر شود اما که خط و افرازین معارف تفصیلی حضرت است که موعود علیه الرضوان علیهم
 بود اگر با دیده بر دیر زن پیدا شود یا حیوانی که سبک مکن و فقا که که اندک این جمیع این همه
 رب العالمین پس ذات ممکنات هدامات باشند که طلال کمالات وجود و از آنها انعکاس گشته نیز با حقیقت
 پس این چار ممکنات بالذات ماولی هر شرف و فساد باشد و ملا فیه سرور و نقص هر خیر و کمال که در آنها انبیه
 اند عاریتی است که از حضرت وجود که خیر محض است فائض شده است که به ما صاحب کرم نیست و حق العبد
 و ما صاحب کرم نیستیم نفس انفسک شایسته نیست و چون از فضل خداوند جل جلاله این عیادت
 استیاریا بد کمالات خود درست الا ان طرف بد خود را شرف محض یا بد و نقص خالص اند و هیچ کمالی
 مشاهده نمند اگر چه بطریق انعکاس باشد و رنگ انفسک بر منته بود و جامه عاریت در بر کرده باشند و این
 غایت بر کمال استیلا باید بر نهجیک درست جامه را و تحلیض صاحب بد به هر آینه خود را بدوق
 بر نه باید اگر چه جامه عاریت و سهله باشد صاحب بد بد شرف بمقام عبودیت یگردد که نوق جمیع کمالات
 ولایت است این اجتماع خیر و شر و نقص و کمال که غنی حقیقت اجتماع وجود و عدم است از قبیل حقیر

نیست که توان از احوال انی زیر که انقیض وجود صرف عدم معرفت و این مراتب تملیک چنانچه در جانب وجود از
 ذروه محل تخصیص تشریفات نزول فرموده اند و چنانچه این مراتب تملیک از تخصیص معرفت عدم ارتقا نموده
 اجتماع اینها در رنگ اجتماع غیاض متضاده است که صورت ضد بر هر کدام را شکر ساخته جمیع فرموده اند و چنانچه
 سن جمیع بین اطلسمه و النور اگر گفته شود که تو در بالا عدم صرف نیز حکم انضام کرده بود وجود صرف که انقیض
 اوست پس اجتماع نقیضین پیدا شد گوئیم که اجتماع نقیض بر یک محل محال است اما قیام یک نقیض
 انقیض و بجز انصاف یک دیگر یکی محال نیست چنانکه ارباب معقول گفته اند که وجود و عدم در مقام و احوال
 بعد محال است پس اگر عدم موجود شود و منصفه بود و در چاه محال باشد اگر گویند که عدم از معقولات
 ثانویه است که ماضی وجود خارجی است پس بود وجود خارجی چگونه متصف گردد و در جواب گوئیم که مفهوم عدم
 از معقولات ثانویه گفته اند اما اگر فردی از افراد عدم متصف گردد بود وجود چه فساد است چنانچه ارباب معقول
 در وجود گفته اند بطریق تمسکال که وجود باید که عین ذات واجب بود و تکلیف و تقدس نباشد زیرا که وجود از
 معقولات ثانویه است که وجود خارجی ندارد و ذات واجب بود و تکلیف و تقدس خارج موجود است
 پس عین نباشد و در جواب این گفته اند که مفهوم وجود از معقولات ثانویه است نه جریات اولیجی
 از جریات و ماضی وجود خارجی نباشد و تقاضا بود که در خارج وجود بود و سوال از تحقیق سابق معلوم شد
 که وجود صفات حقیقه در ذات لطلال است و در مرتبه اصل ایشان از وجود حاصل نیست این سخن مخالف
 راسی اصل حق است شکر الله تعالی چه صفات از هیچ وقوع از ذات تعالی و تقدس جدا نمیدانند و معتقدند
 تصدیق بر ما نیز در آنجا که از این بیان جز از انفکاک لازم نمی آید زیرا که این خلل لازم آن اصل است فلا انفکاک
 غایت مافی الباطن فیکه قبله توجه احدیت ذات تعالی و تقدس از سهام و صفات هیچ ملحوظ نیست
 بر آنکه ذات را می باید که از صفات هیچ ملحوظ اندیشود و آنکه صفات و اوقات حاصل نیستند پس فلا انفکاک
 صفات از حضرت ذات تعالی و تقدس را عذابا ملاحظه عارف ثابت نشدند باعتبار نفس امر تا باطل نیست
 مخالف باشد فافهم ازین بیان لایح گشت ماضی خلل من عرف انفسه قدر عرف به زیرا که کسی که شناخت حقیقت
 خود را بشناسد و انفس و دست که هر خبر و کمال که در کتب تعبیه کرده اند مستقار از حضرت واجب بود
 تا به تقدس پس این چاره را سبحان بخیر و کمال حسن جمال خدا در شناخت ازین تحقیقات واضح گشت

نفس حق عرف انفسه
 عرف به

مستحق تدلی کریمه الله علیه صلوات والارضین زیرا که بسین شد که کمالات با سر و حد ذات مذکور است و کمالات
 است و خیر که امان حسن علی را اینجا از حضرت وجود است که نفس راسته تعالی و تقدس و عین هر خبر و کمالات
 بسین با چار و نوزدها در بینها حضرت وجود باشد که حقیقت او حجت تعالی و تقدس و عین این نور و ابراهیم
 و نیزین به وسط ظلال موده است از برای نعم و هم و امان که می تواند فهمد مثلی از برای این نور و در حقیقت
 تعالی مثل نور مشکو و فیها صبا هم صبا حق در جباله اخرا لا بلکه میثاق ثبوت و سایر طر و اید و تفصیل
 این کریمه انشا الله تعالی در جای دیگر ثبت خواهد یافت که مجال سخن در اینجا بسیار است و این که کوتاهی
 تفصیل آن ندارد و آنچه گفتیم که معنی تا و بیچ کریمه است زیرا که معنی تفسیری مشروط بقول مساعدت هر چه
 القرآن برای نقد کفر شنیده باشند و تاویل مجر و احتمال کافی است بشرط آنکه مخالف کتاب نیستند بنا
 پس مقرر شد که فوات وصول کمالات صفات و تقاضی رزایل ایشان و تقاضیات ایشان
 که با بجا و قادر و مختار و جبار و قاهر و متعالی و مملو از صفات کامله و ایشان مستعار از ظلال کمالات حضرت وجود
 تعالی و تقدس که بطریق انعکاس ظهور یافته با بجا و قادر و مختار و جبار و قاهر و متعالی و مملو از صفات کامله و ایشان مستعار از ظلال کمالات حضرت وجود
 ایشان است که هر چه با خیرت دارد و برای خیرت مساعدت حسن است اگر چه با بجا و قاهر و متعالی و مملو از صفات کامله و ایشان مستعار از ظلال کمالات حضرت وجود
 دنیا و دیر بر لیس دنیا مساعدت قبیح است اگر چه با بجا و قاهر و متعالی و مملو از صفات کامله و ایشان مستعار از ظلال کمالات حضرت وجود
 که از خرافات که نموده از اینجا است که در شریعت مصطفی علیه صابها الصلوة والسلام و تهیه منم فرموده اند
 از نظر کردن بعلل خدای سبحان را در دنیا و بعد از وفات دنیا که این حسن طر و اید از تقاضیات عالم
 است که او ای بر شر و فساد است اگر انشا را این حسن طر و اید از تقاضیات عالم
 که تو بنودن اهلان با وجود اصل تهیج است و این منم منع احماسه است نه وجوبی بخلاف منم سابق حسین
 که در ظاهر جمیله بنویسند هر چه بود است نه از ظلال حسن و است که با بجا و قاهر و متعالی و مملو از صفات کامله و ایشان مستعار از ظلال کمالات حضرت وجود
 حسن و ظاهر هر چه بود است نه از ظلال حسن و است که با بجا و قاهر و متعالی و مملو از صفات کامله و ایشان مستعار از ظلال کمالات حضرت وجود
 را زنده اند و نمایند و آنچه تجویز متعانت نسا جمیله کاجیه و اما جمیله فرموده است بر سه طر تحصیل اولاد
 و بقا و نسل است که مخلوق است و بقا و نظام عالم پس بعضی از صوفیه که جمیله نعمات متعانت متعانت گرفته اند
 به تحصیل این جمال حسن متعارز کمالات حضرت اوجب وجود است که تقدس و عین این ظاهر ظهور فرموده

نسخه از مجلس تصنیف حضرت
 ملا محمد

وقف معصیان تامل فی

و این گرفتاری نیست و محسن بخارند بلکه راه وصول تصور نمایند نزد این حقیر خلاف آن ثابت شده است
 چنانچه شماران بالانگور شده است عجب کار است بعضی از بخار و آن مطلب غیب این قول اسندی نذر
 اگر گفته ای که عالم و زمان همه نونا کلون اند کلون اند ایشانرا در شبانه می نواز و می نوازند که این قول شما
 مطلب ایشان است و می دیند حضرت این ویش زیر که کلمه تجزیه آورده است منع توجه بالایشان نموده است و شما
 غلط را بیان فرموده که ایشان مشاخر حسن جمال حق است سبحانه نه حس را و او غلط فکرتی قال علیه السلام
 و معلوم مال دنیا و الاخرت الاخرت ان صلیت احدیها سقطت الاخری و این حدیث نیز تصریحی است
 در میان حسن جمال خدوی نقاضه و مبارزیه است و مقدر است که حسن نبوی نامی باشد حسن خدوی
 پس شرازه حسن نبوی باشد و خیر لازم حسن خدوی پس این چار نشا اول مدم بود و نشا ثانی وجودی
 از شیا هستند که کوی بد دنیا دارند و وجود دیگر با خیرت این شیا از وجهی است و شیا حسن و متیاز
 و میان این دو وجود در میان حسن قیصر که ادم اینجا مغضول علم شریعت است قال علیه السلام بانه ما انکم الرسول
 نموده و ما نسکرم عنه فاقهوا و خبر آمده است که از آنوقت که دنیا آفریده شده است حضرت حق سبحانه
 بر آن نظر کرده است و مخصوص حق است سبحانه این همه بوسط قیوم و شرات و فساد است که از مقتضیات
 اگر او که هر شر و فساد است حسن جمال نبوی جلالت طراوت آن که لطر و ح فی بطریق اند و منظور
 نیستند جمال آن خیر است که شایان نظر است و مرضی حق است سبحانه قال علیه السلام شکایتی عن عالم برید
 عرض دنیا و الدنیا و الاخرت صغر الدنیا با عیسننا و کبر الاخره فی قلوبنا بجهنم من ان تجزیه الفقر و تجبیل
 علیه علی الیصلوات تمها و اکملها و جعل شیخ اجل شیخ محمد الدین العربی نظر حقیقت شرات و نقص فساد
 اینجا نینداخته است حقایق کمالات را صو علمیه حق جل علاه است که آن صورت و مراتب حضرت
 و تقدس کس و خارج جز او موجود نبیند انکاس می یابد اگر نه و خار حجه حاصل کرده است و آن صو علمیه
 از صورت شئون و صفات لایمی نداشت است جلیطانه لاجرم حکم بوجدت موجود کرده است و دو وجه کمالات
 را معین بود و کیفیت تامل و تقدس و شرف و نقص نیستی گفته نفو شرات مطلق و نقص محض کرده است
 که هیچ چیز را قیالذات نمیدانند و کفر و ضلالت نسبت ایمان و هدایت بدیدارند نسبت بذات خود که از
 عین خبر و صلاحه انکار و نسبت بار با غیبه اینجا را با استقامت حکم نمیدار و کریمه و ماسن ابته الا هو قلد

بما یشاهد ان علی طر و مستقیم است بر نیغین میا زاری هر که حکم بوجده وجود نماید ز مثال این سخنان و در اینجا
فرماید چه برین حقیر ظاهر ساخته اند است که مایات ممکنات عند مایات لایکالات وجودیه که در اینجا شکر
است و متعمر شده که امر مفصلا و لکن سبحان حق و هو بهک اسبیل لے فرزند این علوم و معارف که سچ
اولی بعد بدان حکم فرموده است بصریح و نه بشارت از اشر و ستا فرزند و کل علوم که بعد از نه سال در نظر
آمده و حقیقت واجب و تقدس و خالق ممکنات را که ممکن یقین بیان فرموده اند مخالف کتاب سنت
و از اندونده بمانیت با قول اهل حق مانا که مراد از دعا ربوی علیه صلوات و سلام کم کو یا از ربی تعلیم
است فرموده اند اللهم اننا حقائق الاشیا رکما سی این حقائق اند که ضمن این علوم پهلین گشته اند و ستا
مقام عبودیت اند و بلفض فل و انحصار که مایم حال بگیست دلالت دارند بنده عاجز که خود را عین مولا
خود و اندوه طائفه را در آن کمال بی ادبی خبر میدهند لے فرزند این ان بقست که در ام سابقه در نظیر
بر از ظلمت پیغمبر اولی العزم سبوت بگشت و احیای شریعت جدیده میگو و درین است که خیر الامم است
و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه علی الصلوات و تسلیات علما مرتبه انبیا ربی مریل داده اند و بوجود
از وجود انبیا کافیت فرموده اند و بر سر مانه از علما این است مجددی یقین بنمایند که احیای شریعت
فرماید علی مخصوص یعنی از مضی الف که در ام سابقه وقت بعثت پیغمبر اولی العزم است در بر پیغمبری الوقت
الکفای نموده اند و در نظیر وقت عالمی عانی نام الموقت و کار است که قایم مقام اولی العزم هم سابقه باشد
شعر فیض و در القدس را زار مد فرماید و دیگر ان بکشدیم سچا سیکر و ای فرزند وجود صرف مقابل علم
صرف و بالا گذشت که وجود صرف حقیقت واجب بود و است تمام و تقدس و عین هر خبر و کمال هر خبر
این معنی هم اگر چه بسبیل احوال باشد و در موطن گنجایش ندارد که شایع بطلیت دارد و عدم صرف که کمال
ان وجود است ان علم است که هیچ نسبتی و اضافتی با و راه نیافته است و عین هر شریعت و نقص است هر خبر
این جنیت نیز در اینجا بگنجد که بوی رضافه دارد و معلوم است که ظهوری بر وجهی که مقابل حقیقت است
صورت بند و بعد از متبیین الاشیا پس ناچار ظهور وجود صرف و جرات و صطت عدم صرف حاکم است
و غیر است که زوالی ندارد و در است ایس که عروج او بغایت اند سچا به حضرت وجود صرف متحق
شود و زوالی و ناچار بعد صرف که مقابل دست خواهد بود و لیکن در وقت عروج آنجا است که عازف است هر خبر

لازم است و در وقت نزول بصورت محقق است که مقام علم معرفت است و در مقام صعود و استجالی ذاتی که بر سر است
 از شایسته بطلیت و منزله است از ملاحظه شیون اعتبارات ذاتیه شرف میا زندوی و اما مانند پیش ازین
 هر تخیلی که محل شده بود و در پرده ظلم از ظلال مساوی صفات و شیون اعتبارات بود و هر چند عارفان و عابدان
 را بنی ملاحظه می نمودند و تخیلی حضرت وجود صرف شمر و سبحان الله ان عدم که ما وای هر شمر و نقصان
 بود و هر نام حضرت وجود که معنی حسی است اگر و دان یافت که هیچکس نیافت قبیمه از آن بهر سبب حس و عباد
 مستحق گشت نفس اماره انسانی که بالذات بشر است و اهل است از بهر مناسبت تمام این علم دارد و الله
 در تخیل حاصل همه فایده آمد و بهر ترقی که رسید که مستحق که است گناهکارانند باید دانست که عارف
 تمام معرفت بعد از این مقامات عروج و مراتب نزول می یابد و آنند داری حضرت وجود و نامید که بهر
 کمالات است و صفاتی در وی ظهور خواهد یافت و تفصیلا هم در و خواهد نمود و باطن فیکه مقام حجاب تنصیب
 است که اندولت غیر او را میسر نیست و این آینه داری لباسی است فاخر که بقا و دوخته اند و خزینه حضرت
 علم هر چند این تفصیل صوت یافته است اما آن آینه داری و در مرتبه علم است و آینه ان عارف در مرتبه
 فاخر که در خارج جمیع کمالات و انموده است سوال منته مراتب عدم چیست و عدم که لاشی نیست
 کدام اعتبارات وجود گفته اند و اعظم با اعتبار خارج لاشی محض است اما در علم و اعتباری پیدا کرده است
 بلکه وجود و علم نیز حاصل شده و در وقتنا ان وجود منتهی و اول مراتب وجود بان اعتبار گفته اند که در مرتبه عدم
 هر چه از نقص شرات که ثابت شود از وجود که نقص است و است لاجرم سلو شیا بود و هر که لایک در مرتبه علم
 سلو گنج و در حضرت وجود و مثبت خواهد بود پس با چار عدم سبب کمالات وجود گشت و لاشی ان
 الاندافهم فانه یفکک الله سبحانه اللهم لے فرزندان معارف که سوده یافته است امید که الیه است
 رحما باشند که اسلا شایسته و اس شیطان را در اینجا محال نبود و دلیل یغنی از آن که چون رصد و تحریک
 این علوم شود و متعجب نباشد پس او ندی جلد سلطان گشت و بد که کو نیا ملا که کرام علی بنیا ان علی صلوات
 و السلام از لاهی ان مقام دفع شیطان میگرد و ند و نیگد اشتد که در حواله ان مکان مجرود و و لهد سبحانه علم
 بحال چون انظار نعم حلاله از اعظم حماد است با انظار این نعم غنی جرات نموده که امید است که از نعم عظیم
 میرا باشد و عجب که گنجایش باشد که انعامیت الله سبحانه نقص شرات ذاتی خود بهر وقت تعظیم است

وکلمات مهمه منسوب الی محمد بن محمد سجانه در ایام المین دلا و آخره و الصلوة و السلام علی رسول دایما و سرمد و علی
 الزکرام و صاحبها و السلام علی سائرین تبع الهدی و التزم متابعتی المعطی علیه و علی الصلوات و السلام و استقامت
 و الکلیات مکتوبه صدیقی و پنجم بلا عیاد و غیره و مرقندی و حاجی بیگ و کینی و خواجہ شرفک بله صدر و یا
 در بیان آن حضرت ابن طائفة سرایه سعادت و نبویه و خرویه است و توفیق آیتان احکام شرعی و تحصیل
 منفذ از غرات آن محبت است مایه سبب لکثرت کجای محمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم شریف و ستاره
 حقیقه و شفا قان تحقیق با و اگر مکاتبات شریکه که منبی از فرط محبت و شکیان بوده و وصول آن منتهی و
 گردید و تکلم الله سبحانه علی هذا المحبة این محبت سرایه سعادت و نبویه و خرویه و الله است از حضرت حق سبحانه
 و مکاتبات و استقامت بران مسالت باید نمود و توفیق آیتان احکام شرعی نتیجه این محبت است تحصیل
 جمعیت باطن این مودت اگر عالم غلظات و کدورت را و باطن بریزند و این محبت را بر پا دارند
 غم نبایند و بکمال امید دار باید بود و اگر کوه انوار و احوال را در باطن فاضله کند و سرگوز این محبت
 بر دارند و خبر از این هیچ نباید داشت و استدراج باید شود و این ششتره را نیک محکم شسته متوجه کار خود
 باشند و با مورا طامل عمر گرانمایه را تلف نماند ۵ هم اندر زمین تو نیست که تو طفله و خانه را بگوش
 و السلام علیکم و علی سائرین تبع الهدی و التزم متابعتی المعطی علیه و علی الصلوة و تبلیغ الدعوات
 الکلیات مکتوبه صدیقی و ششم محمد و فرادگه میان شیخ محمد صادق علیه السلام در بیان بعضی از
 اسرار صدور یافت که محمد و الصلوة معلوم فرزندلی رندی با و اگر مکتوبه که در شرح احوال نوشته بود
 چنان مفهوم گشته بود که شما را مناسبتی بولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة و السلام و محبتی بایمان
 از نبیین شکر خدا و خدا جل سلطان بجا آورده که از مدتها از روی بندولت مشته که در حق شما محصل بودند
 و این مان میدار گشته متوجه آن باشد که شما را بایز ولت جذبات و اتفاقا درین جست و جو شما را خط و
 مرسو یافت علی بنیاد علی الصلوة و التلبیات و انما کاشیده و دخل از ره ولایت خاصه یافت
 محمد و المنة علی ذلک چون شما را بقدر و برین لایت در آورده اند و زیاده از نسبت رفت است که در کنار
 نگاه داشته پرورش میناید معلوم نیست که از ضعف این نسبت معلوم نشا شده باشد و حالا چون و غیر
 آورده است امید است که معارم شما نیز گردد و از اتعانات حضرت حق سبحانه چون نویسد که در باب این معاصی

علم التواضع و التواضع است **س** من آن طایفه که اگر بخواهی بکنند از لطف حسن طهره باری و اگر بخواهی
 از تن صد باغ و چو سوسن کز لطفش که تو آنم و دیگر فرزندی غری محمد سید که در مکتوب و طایفه اهل حق
 نموده بود بسیار صیقل است این خصوصیت از باران کم کس را روداده است امیدوار است که حضرت
 و تلک او را نیز بولایت خاصه شرف گرداند و فرزندی محمد معظم خود و افضل خداوند جلایا را بالذات قابل
 اندوخت حضرت حق سبحانه و تلک از قوه فعلی او و بعد بقیه جمیع علی علیه السلام و ملکات و تسلیم مکتوب و وصل
 و سی و محقق به احوط الیایا که صدور یافته و ترغیب متالیه سنت نبیه علیه صاحبها الصلوة و السلام
 و التوحید و ملاطی طریق علیه نقشبندی قدس الله تعالی سر هم تنبأ الله سبحانه و ایاکم علی جاده انبیا و ائمه
 لم یصطفو علیهم صاحبها الصلوة و السلام و التوحید و علی اهل الکلام و صحابه اطعام اغوی از بندگی کا بطریق علیه
 قدس الله تعالی سر هم التزم متالیه سنت سید نموده اند و اختیار عمل بفرموده اگر باین التزم او
 ایشان را باحوال مواجید شرف سازد نعمت عظیم میداند و اگر احوال مواجید ایشان به بند ویران التزم
 و اختیار فتوری بندها احوال لایمی پسندند و آن موجب را میخواهند و در آن فتور خزیله خود چه میداند
 زیرا که بر همان جوکیان هند و فلاسفه یونان از قسم تجلیات صور و مکاشفات شالی علوم توحیدی
 دارند اما غیر از خزیله و رسوا نتیجه آن ندارند و جز بحد و حلقه وقت شان نیست آن برادر چون
 آله جلایا خود را در سلک راه این کار و دخل ساخته است ناچار است که متابعت ایشان را التزم نماید
 و سر موخالفات را گنجایش نداند از کمالات ایشان سودمند و بر فرودار گردد و الا تصحیح عقاید بر وفق
 اهل سنت و جماعت کمتر مسمی است سبحانه فرماید و نایا علم و فضل سنت و واجب مندوب طایف حرام و مکروه
 و مشنبه که علم فقه مذکور است و عمل بقیع تقاضا این علم حاصل نماید ثابوت به معلوم صوفیه برسد تا آن دو ضمیمه
 مختلطه را علم قدس حاصل است و اگر احوال مواجید به حصول آن و مواز و میرشد خزیله خود را در آن بید
 دانست و از آن احوال مواجید استاده بایزود و کار نیست و غیر این همه چه بطل علیه السلام لایبلغه خود
 میان شجر داو و آنجا آمده اند صحبت ایشان انتقم شمرند یا پی نصیحت و دلالت نماید و تفیاد نماید که صحبت
 مردان این کار بسیار بوده اند و در روش ایشان معلوم نموده یارایکه بجا اند و بتوسط حضرت سید
 و دخل این طریق علیه گشته باید که صحبت مشایخ را غنیمت شمرند و در حلقه بجا نشینند و در یکدیگر فانی باشند

همچنین صحیفه ای که از روی شفقت مقرر شده است و در این عالم مضامین آن منتهی و مشرق گردیده است
 بودند که عرض حال بقله بر احوال است و نه بخود و مقتضای حصول حال گرفتاری بحال است و چون
 این گرفتاری حاصل است حصول حال گوناگون نوشته بودند که در حضور کور شده بود که در حق شما غم
 بسیار کردیم و نه بخود و الا واقعاً که لکن حصول الثمرات منوط به در آمد بود و الا زمان حال حیوة و دلالت
 الثمرات و لا تجل از مقدار و الا ما هم صالح نوشته بودند چون مولانا مذکور حاضر نبود که مراد او فهمیده شود و الا
 متعوض نشده اما اخیر است بخاطر پیچ و پارسا نداشتن سولی و یک رفته بودند نوشته بودند و خلاصان است
 به خاطر پیچ و پارسا نداشتن سولی و یک رفته بودند نوشته بودند و خلاصان است
 قبل بلا عتبه نوشته بودند که دو نفر را ده انده بودند که تلقین نکردیم که بخود و مقتضای حصول
 و مبارک لیکن در کافایت که بعد از استخاره امری ظاهر شود و در خواب و در واقع یا در عید که در دلت
 بر فعل ترک نماید بلکه بعد استخاره رجوع بقلب بدین خود اگر در اقبال آن امر زیاده انبیا است و دلالت
 دارد اگر اقبال هافقد است که سابق و پشت و نقصان پیدا کرده هم منتهیست و در صورت استخاره را که
 ساز و آفرین و اقبال مفهوم شود و نهایت تکرار استخاره تا بهشت مرتبه است و اگر بنا بر ادای استخاره
 در اقبال سابق مفهوم شد و دلالت بر منتهیست و در صورت نیز استخاره را که ساز و آفرینش دارد بلکه بر تفرید
 استخاره که ساختن دلی و نسبت و احیاء است و اقدام و عدم اقدام و در این امر عبات رسال
 مبداء و کد و بیان جدید کتب و حقایق یافته است پرشید بودند و مقتضای مبادی است و در اقبال که استخاره
 افعال اجسام است و بر سطح همان جدید که است ازین قبیل است مدد که از روحانیت اکابر قدس
 انوار اسلام که استخاره اجسام است که لاک الاعداد و انصرت الاحیاء و جوته مختلفه و غار شتی طالبان
 از رفته غلظت رفته بود و حضرت حبیب الله که استخاره را از شران طایفه محفوظ ساخته است بفرمان
 خاطر متوجه بنات پس دل و با شد و نقد من امید است که این خفیه را وقت بزینت نداشتن از این باب
 و هم مقرر اما اهل ان بقدر الضیقت و مانید که تغییر و عدم صلاح و خیر ازین مسلمانان بجز نال
 سبحانه و تعالی است و لا یغیر لغیر حق تغییر و اما بایستهم در کلام مکتوبی صد و چهلیم بنی برین
 و در این است و در بیان شما بنی این راه و بعضی از قول کلمه طیب لا اله الا الله محمد بنده سلام علیها و

هفتی رساله که مشتمل بر احوال خیرال تنابور و سیوطی که آن باعث مسرت گشت و عوین حق چنین و همچنین با شرف
 آتا باید که از احوال گذشته بحوال احوال بد رسیده بخانه جمیع احوال و نه نیست بعد از آن اگر عوین مسرت
 سازند هیچ دولت با بجهل هر چه در بد و دلش و باید قابل نفوس است اگر چه هنوز وحدت و کثرت باشد
 چون حدیث او در کثرت احوال گنجانش نیست آنچه بنیادش و مثال آن حدیث است او پس سبیل شام و
 فکر کلید طبع الله است و تحریر این کلمه تا بجای که در بد و دلش هیچ نگذار و درخت را بجزین و جهان
 نیز و معالیه را بقضا انداز و تا بجزین و جمل برود از فضا نصیب نیست آنچه شام و الله است او بدیدم است
 نه فضا چون بعد از وصول بجهل فضا دست و پا اول قدم درین نهاده باشند و معلوم احوال که است
 کیفیت الوصول الی مساود و نه فضا بطلان احوال و درین حیثیت و احوال شام و الله است او اما گذشتن از آن
 لازم است و السلام علی من تبع الهدی نصیحت دیگر استقامت بر تزلزل است و تطبیق احوال است
 شریع اگر عیان و الله سبحانه و تعالی فعل خدائی باشد یعنی بداند خدای خود و آن بد نیست طبق
 استقامت اینست و السلام مکتوب صدی چهل و یکم بجانب لانا صاحب محمد صد و یافیت در بیان
 بعضی یاران ابو محمد و صلوة معلوم خوبی شدی با و اگر احوال بخیر و دست و جیب است یا از آن
 خرم و خوشوقت اند علی الخصوص لانا محمد صدیق درین باب بنیاد است و بولایت خاصه شریف
 و السلام جز با هم کلیه شریف شدیم و ملک نظر نفوق دارند از آنجا نصیب فرماصل کرده شایسته
 نمایند و الله بخیر بر جنت من ایشان گاه گاه از احوال خود یا را نیکه و خلی طریقه شده اند و نوشته اند
 و چند روز از آنجا استقامت و در دولت سلام مکتوب صدی چهل و یکم بجانب لانا محمد صد و یافیت در بیان
 یافته در جواب بعضی سوالها نموده بودند و صلوة و تبلیغ الدعوات معلوم خوبی غری با و که درین
 کمال حیفه شریف رسانید و نصیحت گشت از دیه قصود و تمهید شرف نیات و اعمال خود نوشته بودند
 و بضمون آنجا میداد حضرت حق سبحانه و تعالی فرمایند و بدست و سلام این تمام معلوم که درین باب
 این هر دو دولت از ملک امور است نوشته بودند و شرف نمودند که شغل سم ذات تمام و فضا شام و الله است
 و چه مقدار حجبی در احوال این هم مبارک بطرف میگردند و نه نهایت نفوذ ثبات تا بجهل حدیث و نیز
 کلمه نیز که چنانچه بنیادش است آید و چه مقدار حجب به تفرقه میشود بدانند که ذکر عبارت از طریقه غفلت است

در جلوه انفعالت چاره نیست چه در ابتدا و چه در انتهای این هر سه وقت محتاج بدگر است غایت فواید
 و بعضی اوقات در کمالات غرض و جلوه انفعالت است و در بعضی دیگر از اوقات فکر و اثبات انسابی مانند
 باطنی را نیز تا زمان قطع انفعالت بالکلیه از فکر و گفتن چاره نبویانقدر هست که در ابتدا این فکر و
 است و در توسط و انتهای این دو فکر تعیین نیست اگر تبادلات و اوضاع اصوله نیز در غفلت نبوده
 گنجایش دارد و لیکن تامل و تفرس آن بحال توسط مناسبات و نماز و افعال مناسباتی نیستی است باید
 که حضور حضرت ذات تعالی و تقدس کی بلاخط و صفات باشد اگر چه در یکی بود و در دیگری همان حدیثی که
 است این غفلت را نیز طریقی باید بود و بار الورا باید رفت و فراق دوست اگر اندک است ایک
 نیست و درون دیده اگر نیم دوست بسیار است و از و قایل که در رسیدن نوشته بود و ندیش ازین بیشتر دعا
 نوشته بود که اینها بیشتر از تنه و نور وقت ظهور اینها رسیدن منتظر باشند و کار کنند و کیف اوصول
 و رضا و قتل و حیال و زمین غیوت و اسلام مکتوب و صد و چهل و سیوم و پنج باب و محتسب و ریافت
 در غریب بطریق حلیه نشیند و بعد از صلوة و تبلیه الدعوات معلوم اعلی غریبی که چند دفعه در کتابها
 متعدد و طلب نصائح نموده بودند اما این حقیر نظر بر خرابیهای خود انداخته اقلای در اجابت آن استدل
 نمود و چون طلب کرد که اگر گشت بضرورت چند فقره نامر بوط نوشته آمد تا خواند و بداند که آنچه بر نگیس
 و لا بد است و بیان تکلف امتثال و امر است و انتهای از نواهی کریمه ما انکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فاجتنبوه
 شایسته است و چون ما را خلاص است الا الله الذین انجوا من آل فیه فاصوات یخبر بند و بی
 فایده تصور نمیشود و لا جرم که هر یک صوفیه که حاصل قنای و محبت فایده است نیز ضروری که در تحقیق مقام
 صورت بند و طرق صوفیه در مراتب کمال تجلیل و چنانچه متفاوت و اتصال است پس هر طریق که مقرر شد
 سنت سنیه باشد و وفق باتیان حکام شرعی از برای اختیار اولی و منسب بود و آن طریق را که تقدیم
 است قدس الله تعالی علیه چه این بزرگواران درین طریق التزام سنت نموده اند و اجتناب بد
 فرموده ما لکن محل بر خضعت تجویز نمیکند اگر چه بطریق و باطنی یا فیه یا بند و عمل بفرمیت از دست
 اگر چه بیشتر و در سیرت متصرفانند احوال مواجید را تا به حکام شرعی ساخته اند و افاق معارف خام
 علوم و بیند دانسته چه این نصیحت شرعی و در رنگ خطایان مجوز و موز و جود و حال عوض نمیکند و تبرات

منور و مفتون نمیکردند از انصاف و انصاف نمیکردند از فتوحات و دین بقوت حاکم الی الفاسق نمائید از نیجات
که حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر تهر نفوس ماسوی را بطن ایشان بر نیمی تلاشی میگردد
که اگر نزد رسال مختلف و احضار اسوانا نیند میر نشود و آن بخله ذاتی که دیگر از کالبر است این
دانش است حضور که غیبت و رها آن باشد نزد این عزیزان از خیر اعتبار ساقط است رجال الایم
تجارت و ملائمتی که در البیان مثال است من و کمال طریق ایشان به طریق است و البته موصل است
و غایت و دیگران مدبایات این بزرگواران مندرج است و نسبت ایشان که حضرت صدیق فکرت
رضی الله تعالی عنه فوق همه استبکاشا سخن است اما فهم که کمال این کار بر سرزد یک است که قاهران
طریق علیزیر بعضی کمالات ایشان کار نمایند قاصری که گذارین طایفه اهل حق ظهور حاشی که
بر ارم زبان این کار را به شاعر عرب فرماید **قد کالابی محتو شلم** و او اجنبا ماجر المجا به حضرت
خواجہ احرار قدس سره فرموده اند که خواجگان این سلسله علیہ السلام بعد از ائمه اربعین هم بر راقی و رفاقی
نارند کار خانه ایشان بلند است **حیف** شد شرخ او اندر جهان چه مجبور از عشق باید و نهان یک
گفتم و صفی تاره بند پیش از آن که خوفان حسرت خوند اگر فائز در میان خصایص کمالات این
برگزیدگان ثبت نموده آید حکم قطره باشد در بای نهایت عودیم ترا گنج مقصود نشان و سلام علم
من ابتر الهدی و التزم متابعت المصطفی علیہ السلام اصول و فصولها و من التسلیمات المکملها مکتوب و مکتوب
چهل و چهارم بلاحرم صانع کولابی صدور یافته و جوایبی که نوشته بودند در بیان خرابه خود مکتوب
اغوی رشدی خواجہ صاحب وصول یافت از خرابه احوال خود نوشته بودند امید است که از آن هم حجاب
گردد و نهایت این خرابه مکتوبه که بهم فرزندی رشدی درین ایام نوشته اند راجع یافته است از خرابه
معلوم خواهند فرمود اگر میدانند که بولن شما آنجا چند روز سبب محبت یا لان است اگر صلاح دانند چند روز
و دیگر کم گشت نمایند این فقیر نیز درین نزدیکی اراده سفر حضرت دسله دارد که تجارت و توجیهات و بحث
آن سفر اند و ای مقام الغیر زندی رشدی غایت فرموده اند و دخل ملایات ایشان ساخته اند فقیر اینجا
درنگ سازان و ملایات ایشان نشسته است یا لان که دخل طریق علیہ شده اند علی خصوص که
مرغی نمولانا شکر الله سر نظم و دعوات فراوان مخصوص اند فرزندی خواجہ محمد صادق مسافر بود

تمام وجه بیان را در عامیانه مکتوب صد و چهل و پنجم بلا صلاحت صدور یافت در جواب استفسار که از کوزه
 بود و کوزه و علم و تبلیغ الدعوات نباید که مکتوب شریف است که کتب صحیفه صدر سالده شده بود و در سید و جیب
 فرحت گشت نوشته بود که ذکر نفع و اثبات تأیید و کایت و رسانیده است اما ما دست نیست و غلبه
 هم گاه که رویدیم محبت آثار و ذکر گفتن ظاهر اثرش بر اثر اثر لطیف و دست استیجریان عدد و ترس گشت
 بالمشاء انشاء الله تعالی استفسار خواند و دیگر استفسار نموده بودند و این قول او نوشته بودند که حضرت
 صدیق ضی الله تعالی که خود را تمام کرده فرمودند که ذکر اللسان فلسفه ذکر القلید و سوره ذکر الورد
 و ذکر الکفر بلایند که چون ذکر یعنی از فا کو دست هر ذکر یکی باشد و مقصود فانی اگر ذکر است و ذکر
 لاجرم ذکر فلسفه و سوره شکر و کفر فرموده بهر چهار دست و اما فی چه کفر خرف چه ایمان بهر خیر
 راه و انقی چه زشت و خجرت و جزیایه اما فکر و عرض این اسامی پیش از حصول فناء و بقا باید دست
 بعد از حصول بقا و ذکر و ثبوت ذکر از دینی مومنیت اگر در پیشه جفای مانده باشد و حضور استفسار خواند
 که در صمد کتابت نگاشت پس این قول نسبت حضرت صدیق نمودن خصوصاً بعد از تمامی که سخن نیست
 استفسار و ویم آن بود که نوشته بودند که شیخ ابوسعید ابوجنی طلب لیل مقصود از ابو علم سینا نموده بودند از
 جوابی نوشته که دینی کفر حقیقه و بلای از اسلام مجازی و شیخ ابوسعید عین القضاة نوشته که اگر کلاه سال
 عبادت میکردم بخیر این کلامی علی سینا حاصل شد از ویش عین القضاة نوشته که اگر بفرموده مثل
 بیچاره طعون و ظلم گری شد نباید دست که کفر حقیقه عبارت از فرقه شنیع است باطل و هشدار کثرت
 است تمام که مقام فاسد و فوق آن کفر حقیقه مقام اسلام حقیقه است که مطلقاً نیست کفر حقیقه نسبت
 باسلام حقیقه منقصت تمام دارد و از کوه نظری بن سینا است که باسلام حقیقه دلالت نموده دینی است
 او را از کفر حقیقه هم نمیدانده از روی علم و تقلید گفته نوشته بلکه او از اسلام مجازی هم خط و افکار گرفته
 و در خشتها فلسفه مانده امام غالی مخیر از نیاید و حق که اصول فلسفه او سانی اصول اسلام است و دیگر شیخ
 ابوسعید از علقیات بسیار مقدم است با و چون نویسد اگر شایسته از شتابه باقی مانده باشد و حضور استفسار خواند
 نمود و اسلام مکتوب صد و چهل و ششم میر محمد نمان صدور یافت در بیان حصول مقام که متوقع و حاصل
 بوده است و در باب کمال تکمیل بیان و چه ترافقه که در بعضی اوقات ظاهر میگردد و لیس الله الرحمن الرحیم

الحکم فی العلمین معلومه علی سید سلیمان که در صاحب الطاهرین معین صحایف تشریفه که تواتر دولتی سید و خدای
 فردان رسانید قاصدی متوجیان جلو و نبوده تا جواب هر یک علی حده می نوشت منذر و طایفه داشت
 بعد از وصول کتب که بمصوب میر و ادار سال داشته بودند زوری بعد از نماز باید در حلقه یاران شایسته بود
 بنحویست با نخواستن و بجهت بجا نشد پیدا شد و در صدور و فعلیای نامر که بنظر می در آمد گشت استقامت
 ظلمات و که در وقت که محسوس گشت نمود تا آنکه نال کمال نماید و کمال گشت و آنچه در اوقات عبادت و عبادت
 انصافه بودند مردم در آن بدین حکم گشتند که در جانب کمال هیچ متوقی و منتظری ننهاد الا ان میم و طریقت
 از کتب یا خدای قدر و رحمت شایسته تا و تا زمان طویل صورت مشابهی نمیشد را در نظر داشت تا بقیتی که مصدق
 صدق است حاصل آمد بعد از سجانه علی و کمال حصول این دولت تا در آن واقعه است که شایسته بود
 و حصول آنرا بسیار اندک و کمال بسیار می نمود و بدین حکم سجانه و البته که در اتمام او ایستاد و معوج و بنحویست
 موفی گشت امید و است که تحویل نماز این کمال حاصل می در وقت و صحران حدود و وجود و کثرت
 شامانگر و در این متوقف و خود نوشته بودند ظاهر اسباب این قبض منظر است و چون قبضه شامانگر طویل
 الدلیل است سبب نیز با نماز و سبب طویل غلبه بود مع و کمال و در تکلیف برایتان اعمال ادا عبادت
 دارند و متعلج میباشند دیگر درین حال علوم بلند و معارف جمیع ظهور یافته است از جمله و مسوده
 اخوان و ملا احمد امین همراه آورده اند یک و اصل شرح یعنی زربا حیات حضرت خواجه است قدس که در
 وقت قنات یا ران فیروز آبادی نوشته شده است و در آن سال علوم توحید را نیز تقریر این رابعیات
 اندراج یافته است و تطبیقه و داده و میان علماء و صوفیه که بر حدت وجود قائم اند و برخی تحریر یافته است
 که نزاع و فتنین بلقظ را چه گشته و در آن مسوده مکتوبه است که بغیر زندگی ارشدی باطنی و باطنی
 یافته است عدد و رجان علوم و مقام مطالعه خواهند یافت اگر امری ران باشد پس نمایند مکتوب و صد
 چهل و هفتیم بر فغان پناهی مرزا حسام الدین احمد صدور یافت در میان آنکه دلیل بر وجود حق است
 و تقدس آن حق وجود است جلایه آنکه ماسوی و تنها و مایه است که عفت برلی بضمخ الزام لایل
 عرفت فسخ الحایم بر بی حلیه علامه سبانه الدلیل علیه ماسواه لاله کس فان الدلیل ظاهر بر بی مادی و بی
 نیست لکن منتهی سبانه لالان را نشانها طهرت بر منتهی سبانه و تنها فهو الدلیل علیه فسخه و علم ماسواه فلاحه

انبیا بر خزان این نعمت علی بن ابی طالب علیه السلام صلوات الله تعالی علیهم اجمعین و علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام
 طفیل تا خود او و شرف و رفیع بسیار است انقیاد از زلات قدام است و تحقیق آن شبه الزلزل بن فقیر
 مکتوبات رسالت خود و جوشی ذکر کرده و بحق ما حقیقت فی نهاده و سوخته افضل اندر جان و کردار تا کمال
 شریف بوده باشد که هر چند جمیع انبیا را علیهم السلام صلوات الله تعالی علیهم اجمعین و علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام
 از ان تجاوز نصیب فرست اما معلوم میشود که این ولایت خاصه اولیا امتان ایشان سرایت نکرده است
 و ازین تجاوز نصیب وافر نگرفته اند چه هرگاه در اصول آنها اندوخت طفیل و العکاسی باشد بفرع بطریق علی
 چه رسد مصلحت اینجانب کشف صریح است نه استدلال عقلی آنچه سابقا مذکور شده که کمال بجان تمام کمال
 متبوعان اجزب نماید و از ان کلمات اصلیه متبوعان است نه مطلقا تا آنجا تصدیق نشود بکمال ایشان
 از ولایت مخصوصه هر کدام انبیا خود تیریمیت بهر درگشته اند و در میان ایشان همین است تیریمیت با این
 مخصوص اند و باندولت عظیم شرف بلند اخیر الا هم گشته و علما را اینها در رنگ انبیا ربی المیراث شده و
 افضل الدیوبتین است و الله و افضل العظیم خوست که از فضائل و خصایص این ولایت خاصه شیشه و بسند
 وقت مساعدت نکرد و کاغذ کوشی آورد و لیسانیت اندر سجانه علوم و معارف در رنگ باران نیشان
 می ریزد و بر عجاایب غرائب سر از اطلاعی بخشند محرمان این راز خزان کرامی را مدخلی قدر است و
 یاران دیگر چند روز در حضور اند و چند روز دیگر غیبت از سبب آنکه اندر هر چند ولی می باشد اما بر تیریمیت
 فرس شوق و یافت ملازمت فوق العاده است صحیفه که است که با و این حقیر فرموده بود و بدو و اذن
 گشت دید حضور اعمال از جل نعم است اما توسط احوال و جمیع امور محمود است افراد و در رنگ تیریمیت
 اعتدال میرفت و السلام علیکم و علی سائر من تبع الهدی التزم متابعه المصطفی علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام
 مکتوب صمدی جل و نیم و بیان فضائل متابعه سید الاولین و الاخرین کلمات مرتبه بران در این
 ان نمراد اولی و یافت محمد و سلام علی عباد الله الذین اصطفی نجات اخروی فلاح هر که منوط است
 سید الاولین و الاخرین است علیهم السلام صلوات الله تعالی علیهم اجمعین و علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام
 جلالتی بهر سید و متابعت او تجلوات کمال و تقدس شرف سیکو و ندوینا لیتا و بر تیریمیت که فوق
 مراتب کمال است و بعد از حصول مقام محبوتیه است سرور از بسیار و و متابعان کمال و راشن انبیا ربی المیراث

و توفیر صواب کلام علیهم رضوان در بیان محال صحیح از ارباب سادات و مشایخ ایشان است متعلق بمذاهب
 بعد محمد و معلول و تسلیه الاموات معلوم آخری رشتی فاجه شرف با بعضی زعموم غیره و اسرار عجمیه
 مواهب لطف و معارف شریفه که اکثر آنها تعلق بقضائ کمالات حضرت شیخین و ذی النورین حیدر کار
 رضی الله عنهما و جمیع انشاء بحسب فهم قاصر و مینویسد گوش هوش ستاع فرمانید که حضرت صدیق
 و حضرت فاروق رضی الله عنهما با وجود حصول کمالات محمدی حصول ابرجاء و ولایت مصطفی
 علیه السلام و اهل الصلوات و السلام در میان دنیا را تقدم در طرف الایت مناسبت بحضرت ابراهیم صلوات الله
 علیهما و تسلیما علیه بنیاد و علیا و زید و در طرف نبوت مناسبت بحضرت موسی از صلوات
 الله علیهما و تسلیما علیه بنیاد و بعد بحضرت ذی النورین و در طرف مناسبت بحضرت نوح دارند صلوات الله
 علیهما و تسلیما علیه و علی بنیاد و حضرت امیر مومنین و در طرف مناسبت بحضرت عیسی دارند صلوات الله علیهما
 علی بنیاد و علی بنیاد و چون حضرت عیسی و سلم است و کلام و لاجرم طرف ولایت و انشاء غالیست از احوال
 نبوت و در حضرت امیر مومنین مناسبت طرف لایست غالیست و مناسبت خلفاء اربعه صفت الله
 انفسهم از بحجاب اجالا و تفصیل دادن صفت باعتبار اجمال بحسب است و باعتبار تفصیل حضرت غفرلهم
 باعتبار بر خیزت اجمال تفصیل حضرت نوح است چنانکه در حضرت موسی صفت لکلام است و در حضرت
 صفت القدرت و حضرت آدم صفت التکون بر اصل سخن و در حضرت صدیق و حضرت فاروق رضی الله
 عنهما و محمدی از حضرت ذی النورین با اعتبار بر خیزت حملی بر و در طرف فرموده اند و توانید و که باین
 اعتبار نیز ایشان را و النورین گویند و چون حضرت شیخین حملی بر نبوة فرموده اند مناسبت بحضرت
 موسی بیشتر دارند چه مقام دعوت که ناشی از مرتبه نبوت در میان سائر انبیاء بعد از نوح و از ایشان تمام
 است و کما ایشان بعد از قرآن مجید بهترین کتب منزله الهی است ایشان در ارم تقدم بیشتر و بیشتر است
 رفت هر چند شریف حضرت ابراهیم و ملت او و جمیع شریعه و ملل افضل کمال است از نجاست که غیر افضل
 الرسل ابراهیم الباقی علیها و فرموده که یایا و حبیب الیک تبو علیه ابراهیم صفتنا ما یخفیست و حضرت
 موعود که از نبی صفت الله است در رنگ حضرت امیر مناسبت بحضرت عیسی دارند که یایا که تمام حضرت

علیه بر حضرت امیر است و قدم دیگر بر هر کس که باندگه ولایت موسی جانب میری ولایت محمد علی تقدست
 و ولایت عسکری جانب خلیفان آن ولایت و چون حضرت امیر عامل ولایت محمدی بوده اند اکثر سال
 اولیا ایشان متبکشت و کمالات حضرت امیر پیش از کمالات حضرت شیخین بر اکثر اولیا و عظام
 که کمالات ولایت مخصوص از ظاهر شد اگر جماع اهل سنت از فضیلت شیخین بود کشف اکثر اولیا را
 با فضیلت حضرت امیر حکم کردی بر آنکه کمالات حضرت شیخین شبیه کمالات انبیاست علیه الصلوات
 دست ارباب ولایت زودمان آن کمالات کوتاه است کشف را بکشف و بیستم طوطی جات نهاد
 کمالات ولایت جنبه کمالات کامل و در فی الطریق اند کمالات ولایت زینب انما از برای حور
 بر کمالات نبوة پس مقامات را از مقام صدیقه بود و مبارک را از مطالع شورامر و این سخن بود
 بعد از نبوت بر اکثری گزشت و از قبول و لیکن چه توان کرد و پس آنکه طوطی صغیر ساخته اند
 هر چه او ستاد از آن گفت همان میگوید اما آنچه بعد از آنکه و البته که درین گفتگو بعد از اهل سنت نگارند
 سعید و موفقم و با جماع ایشان تحقق استدلالی ایشان را بر سر کشفی ساخته اند و جمالی از تفصیل این فقیر است
 که کمالات تمام نبوت مبتدا بجهت پیغمبر و زسانند و از آن کمالات بهر و تمام ندانند و فضائل شیخین
 کشف اطلاع نبخشیدند و غیر از تقلید را می نمودند و بعد از آنکه اندامان الهامی بولان هدایت
 تقدیر است که با حق روزی شخصی نقل کرد که نوشته اند که نام حضرت امیر بر پیشانی ثبت کرده اند
 بخاطر رسید که حضرت شیخین از انحصار آن موطوع باشند و از توجه تمام ظاهر شد که و فعل این است
 به تصویب تجویز این دو کار خواهد بود و گویا حضرت صدیق بر در حجت الیاده اند و تجویز و فعل
 میفرمودند و حضرت فاروق دست گرفته بودند و میگردید و گویا تمام بهشت نبوت حضرت صدیق
 مملو است و نظر این حقیر حضرت شیخین را در میان جمیع صحابه شان علمیده است و درجه منوره گویا هیچ
 شاکر ندارد حضرت صدیق با حضرت پیغمبر علیه الصلوات و التسلیمات گویا همچنان است اگر تفاوت
 معلوم و فعل است و حضرت فاروق بطیف حضرت صدیق نیز باند دولت مشرفند و سایر صحابه که نام بر
 علیه الصلوات و التسلیمات نسبت هم سر دارند و یا هم شهر با ولایت است خود چه رسد عین این
 زود و یا هم بر سر و پس از آن کمالات شیخین چه در باند این هر دو بزرگوار از بزرگی و کفایتی و انبیا

و بفضل نبی خفوف قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لو کان کعب بنی لکحلان عمر امام عزالی نوشته کرد ایم
 خانی حضرت فاروق و ابی الدرداء و عمر بن الخطاب گفت ما تسمیة عثمان العلم چون در بعضی روزها پیغمبر توقف کرد
 گفت مراد من علم بالهدیة نه علم حیض نفاس حضرت صدیق چه گوید که جمیع جنات حضرت عمر کس
 اوست چنانچه خبر صادق از آن خبر داده و محسوس میگردد و خطاطی که حضرت فاروق را از حضرت صدیق
 زیاده از آن خطاط است که حضرت صدیق از حضرت پیغمبر علیہ السلام و الصلوات المستطیبات پس نقل کن
 که خطاط دیگران از حضرت صدیق چه قدر خواهد بود و بخین بعد از موت نیز از حضرت پیغمبر جدا نشدند و حضرت
 نیز در میان ایشان خواهد بود چنانچه فرموده پس از فضیلت برسطه اقرست ایشان را بود این تحقیر قلبی است
 از کمالات ایشان چه گوید و از فضایل ایشان چه بیان نماید ذرة را چه یار که سخن را از آن گوید و فطره را
 چه مجال که حدیث بحر عمان بر زبان آورد اولیا که برای محوت خلق هر چه اندازند و هر طرف که بایست
 بنهره م دارند و علما مجتهدین از تابعین و تبع تابعین بنور کشف صحیح فوارست صادق و اخبار شایسته
 فی الجمله کمالات شیخین را دریافته اند و شکر از فضائل ایشان شناخته ناچار حکم با فضیلتشان نموده اند
 و بر بعضی جماع فرموده اند و کشفی که بر خلاف این اجماع ظاهر شده بر عدم صحت حمل نموده اعتبار نکرده
 کیف و قدر صحیح و صدق اول فضیلتها کماری بخاری عن ابن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنهما قال کثرت فی زمن
 صلی اللہ علیہ وسلم لاعداء ابی بکر احد اعم عمر عثمان ثم شرک اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 لا تفاضل بینهم فی رایتہ لابی داود قال کنا نقول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی افضل اصحاب النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم بعدہ ابو بکر ثم عمر ثم عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہم و انما گفته الولایت فضل من النبوة
 از ارباب کرامت و اولیا و غیر مرجع که نصیب فراتر کمالات مقام نبوة ندارند و نظر شما در آمده باشد که
 فقیر و بعضی از رسائل خود تحقیق نموده است که نبوت فضل از ولایت است اگر چه ولایت آن نبی باشد و حق
 همین است و آنچه بر خلاف آن گفته از جهالت کمالات مقام نبوت است چنانچه بالا گذشت معلوم
 که سلسله علیقت بنده در میان سایر سلاسل ولایت نیست بجز حضرت صدیق است پس صحیح و راستان غالب
 باشد و دعوت ایشان تمام بود کمالات حضرت صدیق بر ایشان پیشتر ظاهر شود و ناچار نیست ایشان را
 فوق جمیع نسبتها سایر سلاسل باشد پس بجز آن کمالات ایشان چه بی برند و از حقیقت معامله ایشان را

نوشته فضائل و کلمات
 و آنچه خلاف گفته و احادیث
 کمالات است

است باشد اهل سنت بر خلاف آن که اندیشا نگذاشت در کتاب القوم تنجیه با خطا و الاجتهاد و بی صرح
 لا مال غیر له و القاضی قال ابو بکر و غیره بالیقین و یضلیل حق جابران حضرت شام جابر نباشند
 قاضی فرستاد قال لک رضی الله تعالی عندهم شتم احد من اصحاب النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم با کرم
 و عمر و عثمان و معاویه و عمر و ابن العاص رضی الله عنهم فان قال کافر بطلان کفر و ان شتم غیر و ان
 شتم اناس کلهم کمالا شدیدا فلا یکون محارب علی کفره کما زعمت الخلاه من الرضیه و لافقه کما زعم
 البعض و نسب شارح المواقف الی کثیر من اصحاب کیف و قد کانت تصدیقه و طایفه و الزبیر و کثیر من اصحاب
 الکلام منهم و قد نقل الطحطی و الزبیر فی قال الجعل قبل خروج معاویه ثمانه عشر الف من القتل فی تضلیلهم و قتل
 ما لا یجوز علیه السلام الا ان یجوز فی باطنه ثبت و آنچه در عبارات بعضی از فقهاء الفقه و در
 معاویه و آفته است و گفته کان معاویه اما جابر اما از جوع عدم حقیقت خلاف او از زمان خلافت
 حضرت امیر معاویه برونه جو یکیش مالش فسخ و ضلالت است تا بقول اهل سنت موقوف باشد و کما یاب
 استقامت از ایشان لفظا و معنی خلاف مقصود جناب میماند و زیاده برخلاف توجیه میکنند کفایت
 جابر او قد صح انه کان اماما معاویة و لافی حقوق المدسحانه فی حقوق المصلین کما فی بعض الحق و ثبت
 مولانا عبدالرحمن بجای که خطا نگرفته است نیز زیاده ای کرده است بر خطا هر چه زیاده است که خطا است
 و آنچه بعد از آن گفته است که اگر او حق گفته است بخیر یا مناسبت گفته است چه جای زیاده است و محض
 اگر این سخن در باب بیگفت گنجایش و ثبت اما در معاویه حضرت معاویه گفته شاعت و در و انباشت
 نبوی پس بنا و ثقات آمده که حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة و السلام رضى معاویه عما کرده اند اللهم علیه الکتاب
 و حسنات القادح جاد و دیگر در معاویه آمده اند اللهم جعله دایا و مهدیا و عا و حضرت مقبول ظاهر این سخن
 از مولانا بسبیل سهو نسبان هر برزده باشد و الا فیما مولانا در بیان ابیات تصریح باسمه نکرده گفته است
 آن صحابه و دیگر این عبارت نیز از ناخوشی خبر میدهند بنا لا تو اخذنا ان نبینا ان خطانا و آنچه از امام شریع
 در فهم و فیض کرده اند و کثیرش و از انشقاق بالا گذرانیده اند ثبوت نه پیوسته است اما خطا که در کتاب
 اوست بقدر صدق آن ادا حق بود و این نقل امام مالک که از تابعین است و معاویه و اعا و علم
 مدینه شاتم معاویه و ابن العاص بالقتل حکم کرده است چنانچه بالا گذشت اگر او حق شتم بود و جرم حکم

انقبل شام او ميگر و پس معلوم شد که شام احوال کبار و شمس که قبل شام او را و ايضا شمس او را و درنگ شمس او را
 و عرض همان ساخته است چنانکه بالا گذشت پس معاويه سختي زد و مکتوبش بنابشدي برادر معاويه بن معاويه بن
 نيسبت نصفي از صحاب کرام کم و بیش و دين معاويه با و شريک نديگر بران امير اگر کفره با فسقه باشند
 اعتماد از شرط دين بخير و کار راه بليغ ايشان با رسیده است و تجويز نموده اين معنی را مگر نديگر که مقصود
 ابطال دين است اے برادر عثمان را تا راه اين فتنه قتل حضرت عثمان است رضي الله عنه و طلب قصاص
 نمودن از قتل او و طوطی و زير که اول از مدينه برآمد و بوسطه تاخير قصاص آمدند و حضرت صديق زير ايشان
 دين امر از وقت نبود و جنگ جمل و اسجاسين و نه برادر او مقبل سيدند و طوطی و زير که از عشره مدينه آمدند
 زير اقبل سيدند و بوسطه تاخير قصاص حضرت عثمان بوده و بعد از ان معاويه را شام مير و ان مدد با ايشان
 شريک شده و جنگ صفين نمودند اما موعود تقريه کرده لکان مناعت بر امر خلافت بوده بلکه دستيفار
 قصاص بود و خلافت حضرت امير بوده و شيجه ابن حجر نيز اين معنی را از حقايق اهل سنت گفته است
 و شيجه ابو شمس سلمی که از کابر علماء حقيقه است گفته است که مناعت معاويه بر امر خلافت بود
 که پيغمبر عليه الصلوة و التسليم معاويه را فرموده بودند و اما ملک الناس فاروق بهم از حجاب معاويه را
 طوطی و خلافت پيدا شده بود و اما او مخطی بود و دين اجتهاد و امير محقق زير که وقت خلافت حضرت امير بود
 و نو فتنه و ميان اين دو قول آنست که منشا مناعت تواند بود که تاخير قصاص باشند و بعد از ان طوطی
 نيز پيدا کرده باشد بغير تقدير اجتهاد در محل خود و قشده است اگر مخطی است ليکن جهت و محق را در وجوب
 بلکه در وجوب برادر و طريق سلم در دين موطن سکونت از ذکر مشاجرات صحاب پيغمبر است عليه الصلوة
 و التسليمات و عرض از تکرار منازعات ايشان پيغمبر فرمود عليه الصلوة و التسليم را با کم و ما شجر بين صحاب
 و نيز فرموده عليه الصلوة و التسليم اذا و اگر اصحاب با مسکود و نيز فرموده عليه الصلوة و التسليم را با کم و ما شجر
 لا تتخذوهم عرضا يعني برتر سيد از خدا جل و علا در حق صحاب بن ليتر برتر سيد از خدا جل و علا در حق ايشان
 ايشان را نشاند تا غير خود سازيد قال الشافعي و هو منقول عن عمر ابن عبدالعزیز الفياض که ما را بطر العدي بن ابی
 طلحه عن ابی استمنا از بن حبارت مفهوم ميشود که خطا ايشان را هم بزبان نبايد آورد و غير از ذکر نيز
 ايشان نبايد کرد و ما نيز يدي دولت از مفره فسقه است توقف و لکنه او بنا بر محل مقرر اهل سنت است

که شخص معین اگر چه کافر باشد بخیر اخلاقی نکرده اند مگر آنکه بعضی معلوم کنند که ختم او بر کفر بوده کالی نسبت
واما زنه آنکه او شایان اخلاقی نیست ان الذین یوفون الله ورسوله وعلیهم السلام الدنیا والاخره با نند
که درین میان چون اکثر مردم بحث امامت را پیش داشته همواره سخن از خلافت و مخالفت صحاب کرام
علیهم السلام را نصیب عین ساخته اند و تقلید جمعی را بآب مرده اهل بدعت اکثر صحاب کرام را نیکای نمیکند
دامونا ما سبجنا بایشان منتسب سازند فی صورت شمل از آنچه معلوم داشت در قد کتاب آورده بود
مرسله است قال علیه السلام علیه الصلوة والسلام وانه من اقرت الفتن او قال البدع وسببت شیخی فلیطهر العالم علیه
من لم یفعل فی الک فلیغتنم العمد والملاکمة والناسل جمیع القلیل السهل صر فاولا عدلا امام محمد بن حنبله
که سلطان وقت خود را خفه نمیدید و از اهل سنت میدانند و الا کار بر مسلمانان یا تنگ نداشتند تا چون
غلیطه بجای آید او پس بایک کار عاقلانه و در آنچه معتدل است سنت است دارند و بخان دید و عمراد و کون
نیا زندمار کار را بر افسا خصامی روغ ساختن خود را ضایع کردن است تقلید فرقه با جیه ضرورت اما هیچ
پیدا شود و بدو در خلافت و السلام علیکم وعلو سائر من تبع الهدی التزم بقول المصطفی علیه السلام
و السلام مکتوب صد و پنجاه و دو و یکم جناب شیخ بیدیه الدین صد و یازده و جواب استفسارهای
که رفته بود محمد و سلام علی عباده الدین المصطفی مکتوب خوب خوی رشدی سید فرحت فراوان رسانید
استفسار رفته بود معلوم شریف بوده باشد که سید العین حضرت نوح و حضرت ابراهیم صادات الله تعالی
و تسلیما بنسبها علی دنیا و علیها صفت العلم است چنانکه سید العین محمد علیه الصلوة والسلام نیز همان صفت
است تفاوت بیجا و اعتبارات است چه نصف را و چه بعالم است و وجه دیگر معلوم وجه او بود
ملازم است و وجه نایب جبر و نصف را نیز بحال است تفصیل هر یک را اعتبار سید العین بر کرده است
و بجز معانی نقلی بحال نبوت و ولایت داشته و مکتوب یکم بنحوا جمیع شرف نوشته تفصیل اندک با نداشت
تکرا نوشته از انجا طلبند و دیگر نعمت در جواب استفسار فرق میان قطب غوث و غلیطه نویسی را فزون
بر وقت دیگر موقوف نازد و السلام مکتوب صد و پنجاه و سی و سوم شریف است و شیخ ادیس سامانی
صد و یازده و بیان جواب سولا و در بیان بی خجاستی این راه و تفصیل بعضی از مقامات سنان
طریق رسیدن منزه بحال بعد از صلوات و تبلیغ الدعوات برسانند که احوال او ضاعف فقر را بخند و

مستوجب است اسلول مانع استجاده سلاطین و عاقبت کم و تا کم دستهاست کم علی لطفه لطفه لطفه لطفه
 علی صاحبها الصلوة والسلام و تحت بیان احوال او جید که بلسان مولانا عابد المومن حواله نموده بود و در
 جواب آن فرموده مولانا مقبول همه را و نمود و گفت که فرموده اند که اگر بجانب بین نظر کنی زمین را
 و اگر بجانب آسمان نظر کنی آسمان را و اگر از این زمین یا هم پیش کسی که میرودم و از این وجود من یا هم چنین عرض
 و اگر کسی بخت و روزی را نیز وجود من یا هم وجود را نیز وجود و نیز وجود و حق جلشانه بے پایان است
 نهایت او را هیچکس نیافته است بزرگان نیز تا همین جا گفته اند و تا اینجا آمده از سر مانده شده اند و از
 بر شقیه افتضای رنموده اند اگر تا نیز زمین را کمال میدانند و در بین مقامات پسین پیش شما برای عظیم
 و تقدیر بچشم و تقدیر بدیدم و اگر امری بگردانی بن کمال است پس علامت نبشتن ما و یاد و دیگر که در طلب
 بسیار دارد و بجانب پسین سال توقف و آمدن بوسط حصول این تردید و عدم و این احوال است
 این احوال انونیات قلبت مشهور میگردد که صاحب این احوال مقامات قلبی و از هر طریقی بخرد
 است سه حصه دیگر از مقامات قلبی باید کرد و اما ملکیات تمام شده کرده باشند گذشت قلبی است
 و از گذشت روح سر است و از گذشت سر خفی است بعد از آن حقیقی هر کدام از این چهار باقی مانده احوال
 و ملکیات علوی و در هر جدا جدا ملکی باید کرد و به کمالات هر کدام متجلی باید شد که از گذشت این جهان
 عالم اوسطی منازلی اصول نه مرتبه و مرتبه و قطعه مدار خطال سما و صفات که اصول این اصول است و در
 بعد و جبهه تجلیات سما و صفات و ظهورات شیون اعتبارات از گذشت این تجلیات تجلیات است
 کما و قدس این مانع اما باطنیان نفسی افتد و حصول صافی و در و کار حلسطانه میری یکدکانه
 و بنویس حاصل میگردد و در جنبین کمالات سابق حکم قطره دارد و جنبی بای محیط بیکرانی و
 شرح صدر میگرد و به هلام حقیقه متعرف شود و کار این است علیه انیمه و تجلیات سما و صفات که پیش
 از قطعه منازلی این چنگانه عالم احوال اصول اصول متوهم شود ظهورات بعضی از خواص عالم است
 و نصیب از چو بی و بهر از لامکانی و در تجلیات سما و صفات سالکی و مقام گفته است که سال
 روح را بجای پرستید پسین اصل کجاست و سیری که لا شعور کف الوصل لی سواد و دهنای پندار
 و در ضمن خیو و چون التفات نموده ملاکین حقیقت این مانده فرموده بودند شما از بهر این

نوشته اند و الا بعد از این که بخواهد اسلام علیکم و علی من اتبع الهدی مکتوب صد بنیاده و چهارم بلا اسرار
 صد در ایالت و جرات و شجاعت که بر سر او و محمد و سلام علی عباده الذین مصطفی نوشته بودند که بعضی
 اکابر فرموده اند که اگر من هر چه که بفرمان صاحبان کند تا بقیه بدید اگر چه کار ما شروع باشد اگر این سخن
 صحیح است امیدوار فرمایم است و کل شروعات بخدا و ما سخن را که صحیح است و شما را ازین حال دور
 ما زدن ساخت اما بدانند که در این نتیجه فتنه بسیار است نه مطلقاً نوشته بودند که در سال تحریر یافته است
 که حضرت خواجہ اطرقدس سر فرموده اند که قرآن بحقیقت از مرتبه بنی جمیع است یعنی از احدیت ذات
 تک و الهی پس منتهی آنچه در سال مبداء و تحریر یافته که حقیقت کویر باشد فوق حقیقت قرآنی است
 چه باشد خود ما را از احدیت ذات احدیت مجرور نیست که هیچ هفت و شان و دوازده مخطوط باشد
 چه حقیقت قرآن ناشی از صفت کلام است که یکی از صفات نماید است و حقیقت کدنیائی از مرتبه است
 که از کمالات صفات و شئون است برتر است پس تفوق از انجالیست شده نوشته بودند که در بعضی از تفاسیر
 نوشته اند که اگر کسی گوید که من کعبه را سجده میکنم کافر میشود چه سجده را طرف کعبه یا بدینجه که در جاکویر نوشته
 اند که در اول اسلام در سجده رک سجدت میگفتند که اول ضمایض فرائض است تکلیف است پس منتهی آنچه
 رساله مبداء و تحریر یافته که صورت کعبه همچنانکه سجد و صورتهاست حقیقت کعبه نیز مسجد هاشمی است
 است چه باشد خود ما این رساله است عبارت است چنانکه میگویند و هم مسجد ملاک است سجده و خانات
 است جلای سلطان و مخلوق و مضمون او را هم مخلوق بیک باشد و اسلام علیکم و علی صاحبکم و احبابکم علی خفص
 ملا یا بنده و شیخ حسن مکتوب صد بنیاده و پنجم بلا طاهر لاسوری صد دریافت و تحریر است احکام
 سنت سیند و نه بدعت نامرغیه که محمد و سلام علی عباده الذین مصطفی مکتوب است که مسجد و طاهر لاسوری
 از سال گذشته بودند رسید فرحت فراوان ساندید چنانست که بحال مخلصان بگویم که خود در حدیث
 سنتی ازین مصطفوی علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و تحیة باشند و بکلیه خود خوانند و بدعتی اند
 نامرغیه بودند سنت و بدعت خدا یکدیگر ندو و یکدیگر نکلند نقص و دیگر نیست پس چنانکه تلامذات
 دیگری بود احیاء سنت مرعبات بدعت است و بالعکس پس بدعت راحیه گویند با ستم تلامذات
 سنت است اگر حسن سبلی اعتبار کرده باشند که حسن مطلق بنی انجالیست ندارد و جمیع سنن بنی

و انقدر اذخار ضیاء شیطان مرفوز این سخن به طبع شیوع بدعت بر اکثری اگر هست اما خود معلوم خواهند
 که ما بطریق با ایشان منقولست که حضرت محمد در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نهاد و احباب داشت
 فرمایند عالم مدینه که عادت لعل بدعت گرفته بود و از احسن نبی داشته ملحق بدین ساخته انجمن گردید که این
 رنم و دین ناموه و امانت ملت مافرموده حضرت محمد اگر پیشین آن عالم فرماید حسن و اسید
 و کذا فضل اندوخته من ایشار و الله و الفضل العظیم و السلام علیکم و علی سائرین الذین یؤمنون بکتاب
 آمده است معلوم شد که مکتوب را بکلیه پاره بود تا جواب برستفسار را نویسد و خود فراموشیست میان
 احمد و منی از حجاب است چون در جانشنا و اتم است التفات و توجه در ما و مشا را الیه می خواستند
 مکتوبی صدیخا و ششم بیان بدیع الدین صد و یافیت در جواب او که کرده بود و برسد بود
 که معنی قطب قطب قطب غوث و خلیفه حبیبیت و متعلق بذکات پرسید بود و تحقیق حدیث ابو تراب
 ایمان ابو بکر خیر ذلک احمد و السلام علی عباد الله الذین ائمتهم کتوب شریف که مصحوب و شیخی سالک
 بودند رسید و فرستاد و او ان ساند برسد بود و مذکری قطب قطب قطب غوث و خلیفه حبیبیت و السلام
 بچه خدمت مامور اند و از خدمت خود و اطلاع دارند و یانه و بشارت قطب قطب که از عالم غیب سیر
 دارد و یا اختراع و هم و خیال است باید دانست که کمال ان نبی علیه و علیهم صلوات و تسلیات چون تبعیت
 کمالات مقام نبوة را تمام کند بعضی ایشان را بمنصب امامت مرفوز میسازند و بعضی را بجهت حصول کمال
 الکفایه میسازند این هر دو بزرگ و نفس حصول کمال برابرند تفاوت در منصب عدم منصب است و او را
 تعلق با منصب دارند و چون تا بان کمال کمالات لایت را تمام کنند بعضی را بمنصب خلافت مرفوز میسازند
 و بعضی را بجهت حصول کمال الکفایه میسازند چنانکه بالا گذشت این هر دو منصب تعلق بکمالات حلیه دارند
 و در کمالات طلاییه این منصب امامت منصب قطب شاد است و در منصب خلافت منصب مدار کوریا
 این دو مقام که در تحت اند و ظلال آن دو مقام اند که در فوق اند و غوثان و شیخ محمد الدین العربی سابق قطب
 مدار است نزد او غوثیت منصب علیا حدیث از منصب قطبیت و آنچه معتقد فقیر است آنست که غوث غیر
 مدار است بلکه همه و معاون و زکا است قطب مدار و بعضی امور مد و از وی میخواند و در منصب حقایق مدار
 نیز از داخل است و قطب با اعتبار احوال انصاف و قطب قطب نیز گویند چنانچه احوال انصاف قطب قطب

حکمه اندازنیجاست که حاجت فیه حیات مکیه می نویسد ما من قرئتموه منته کانت او کافرة الا و فیها قطب بائنه
که صاحب البیت صا عجیب است و آنکه کمال منصفی را در این نیست که از ارباب علم بود و از حق
خود مطلع باشد و بشا رتیکه از عالم غیب پیرسد بشا رت حصول کمالات تمام است نه بشا رت منصب مقام کم
منوط به علم است و ایضا پرسید بود که مراد از ایمان که در حدیث است و از آن ایمان بکبریا ایمان استی و او
است چیست که سبب حجاب آن کدام است بدانند که حجاب ایمان بوسطه حجاب مومن است و چون
متعلق ایمان حضرت صدیق فوق متعلق ایمان مرت است هرگز نمی راجع باشد بخدا و مادر و جات
تا بجای میرسد که اگر یک نقطه بالاتر رود که مالیکه عجیب جات آن نقطه حاصل شده است از جمیع کمالات
ما تقدم افزون تر بود زیرا که آن نقطه از جمیع آنچه ماتحت اوست افزون تر است همچنین است حال آن
که فوق آن نقطه ما تقدم است چه نقطه ما تقدم با آنچه در تحت اوست در حقیقت فوق تیره و تیره است علم
سپهر که متعلق ایمان کمال فوق بود هرگز نمی راجع خواهد بود از جمیع آنچه ماتحت آن بود از نیجا گفته اند که مگر
عارف بجا می رسد که در ظرفه لعین کسب جمیع کمالات ما تقدم نماید و با نذر تحقیق تیره و تیره که تحصیل نماید
از جمیع کمالات ما تقدم می نماید که فضل الله و الله و فضل الله و ایضا پرسید بود که شیخ
ابن العربیه و تالیان ایشان نوشته اند که الله طفل که حبس است موسی علی بنیاد و علیه صلواته و سلام
گشته شد مستقادات جمیع آن متوالان حضرت موسی متفعل گشت علی بنیاد و علیه صلواته و سلام
حقیقت این سخن با تفصیل نویسد بدانند که این سخن جلیل است زیرا که تحقیق نوشته است که چنانچه یک
شخص سبب حصول کمالات جهان میگردد و آنده بخوان جماعه را نیز سبب حصول کمالات یک شخص می باشد
پیر بر چند سبب کمالات مرید است لیکن می یارن پیر اسباب کمالات پیر را نیز سبب تیره و تیره و شریفات
که از ارباب غیب و میساخت نیز حساس میگردد که هر طعامی شریک که تناول میکرد سبب جامعیت است و او
و قابلیت دیگر پیدا میکرد و بعضی اوقات که قصد ترک ماکولات لذیذ و فنیوم و منعمه میشد بوسطه تحصیل
جامعیت و ترک آن طعام لذیذ و فنیوم و منعمه سبب علو مقام و جامعیت و بسا است که استعداد یکدیگر
انتقال کرده است کما و بعضا محسوس شده است که آن یک خاله مانده است و دیگری جامعیت هر دو
پرسید بود که شیخ نجم الدین کبری مرید خود را پیش غریزی فرستاده بودند تا بتوسل و معلوم کنند که ایشان

از قدیم که امام غیر از ائمه اربعه بود و هر چه که است شیخ ازین عبارت نمیداند که از قدیم حضرت موسی
 صلوات الله علیه و سلمیات علی بنیاد علی بن جابر شایسته چه طور مفهوم گشت بدانند که جوید و جو را گویند که
 حضرت موسی بود علی بنیاد علی الصلوٰه و السلام پرسیده بودند که دفعات منبر سید که ولایت جمیع اولیاء
 بعد از من و من سلب میشود مگر چرا کسی بدانند که او از ولایت تصرفات ظهور و کرامات داشته باشد
 ولایت که عبارت از فرجی است جلاله و نیز از او سلب کثرت ظهور و کرامات خواهد بود
 اصل آن ظهور با آنکه این سخن گفته است و در کشف محال خطایا است تا چه دیده باشد و چه نمید
 طلوع بعضی از کرامات اولیا نموده بودند منظر باشد سجده عبدی غیر سیر رسید بودند که دنیا را
 میزدند آن شایسته مولا را و با تحقیق چیست بهتر است یا با بهره است و آنکه یا نوشته ترائی
 خواهد بود و غیر مشهوره نوشته بودند که بعضی عورات طلب شولی بنیاد اگر محارصه باشد و الا در
 بنشیند و طریقه را خدایانند پرسیده بودند که در هر ماهی را بایست ایام منی قرار داده اند و حدیثی در بنیاد
 نقل میفرمایند باید که در والافیه قدس میفرمودند که شیخ عبداللہ و شیخ رحمت اللہ که از اکا مجتهدین
 بودند و در جری ایشان مکتب بخین بودند بقری میهندوستان مده بودند میفرمودند که آن حدیث را
 اگرانی شاعر بخاری نقل کرده است اما ضعیف است حدیث صحیح در بنیاد ایام ایام اللہ العباد و عباد اللہ
 نیز میفرمودند که نحو است ایام بوارت رحمت عالمیان علیہ السلام و سلمیات را ازل گشته است ایام
 غمسات نسبت به هم القدم بوده و عمل فقیر نیز همین است و پیچ و دور را برور و بجز ترجیح میدهند تا آنکه جمیع
 آنها از شایع معلوم کنند که مجمعه و رمضان نحو همان نوشته بودند که حارثی که محل را بر نبوة تعلق دارد و مکتوب
 خواهد بود شرف نیافتم بجا باینکه آن مکتوب من ایام نوشته شده است و نقل این زمان رسیده مکتوب من
 است ناده ان یک چه خواهد بود که نقل از او رسیده و السلام مکتوب من صد شجاء و فقیر بنیاد
 در بیان طرق طریق جمال الیکم و الصلوٰه و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب من را بکم میجویش و شیخ احمد
 ارسال داشته بودند رسیده رحمت و اوان رسانید طلب را بیان طریق نموده بودند من و ما افتاده است
 اگر توفیق یافت بریاض سانیده خواهد فرستاد و محال چند فقره در بیان طریق بطریق جمال نوبت گذشت
 بهوش تمام خوانید سیادت پناه طبعی که افاضت کرده ایم انبار سیران قلب است اما عالم است

از شدت فلسفیه و طرب و جبهت که فوق است و از شدت روح این عالم با سرست که فوق است
 و کما الحال فمخف و الاغنی بطلانی نازل بر این اطفال پنجگانه و بعد از حصول علوم و معارف تلقین کرام
 اینجا علاوه بر علامه دارد و بعد از تحقق احوال و واجد که هر یک از این پنجگانه جلای خاصه است
 حصول این پنجگانه است که در عالم کبر است چه هر چه در عالم صغیر است اصل آن عالم کبر است ملوک
 صغیر انسان است و از عالم کبر مجموع کائنات و شروع و سر و اصل این پنجگانه از عرش مجید است که اصل
 قالیب است و فوق آن اصل روح است و فوق آن اصل هر انسانی است و فوق اصل هر
 اصل خود است و فوق اصل نخی اصل اغنی است و چون این پنجگانه عالم کبر را بتفصیل طے کند و فقط از
 بر صدها هزاره که آن تمام کرده باشد و قدم در اول منزل نماند و فضا خواهد بود و بعد از آن اگر توفیق
 سیر و طلال سما و صفات و جمیع جلاطین خواهد بود و این طلال کمالی از این پنجگانه خواهد بود
 این پنجگانه عالم کبر را و سیر درین طلال نیز بهمان ترتیب خواهد بود و در وقت آنجا که از اقیانوس است و اگر بعضی
 از وی جلای نازل نشاند این طلال را نیز طے کرده و فقط از آن برسد شروع سیر به صفات سما
 جلاطین خواهد بود و تعلیمات سما و صفات و خواهم بود و ظهورات شیون اعتبارات جلوه خواهد بود
 این مایه پنجگانه عالم را تمام کرده باشد و حق اینجا را داده بود و بعد از آن اگر بعضی خداوند
 جلای از انعام نیز توفیق و اغنی و معالیه به المیمان نفس اغنی و در حصول مقام رضا که نهایت مقام
 سلوک است سیر خواهد شد و این مایه شرح صدر حاصل میگردد و بشری سلام حقیقه شرف و شرف کمال
 و نیز مایه اصل میشود و جنبه این کمالات کمالی که عالم را متعلق بوده است حکم قطره دارد و جنبه
 محیط این کمالات که ذکر یافته است تلقین باسم الطاهر دارد و کمالات که با اسم الطاهر دارد و دیگر است
 که بهتر است و طبق مناسب است و چون کمالات این و دهم مبارک تمام حاصل شود و باز وی طهران از برای
 سالک میرسد که در کبروت آن و باز و طهران عالم قدس را بدو توفیق نماید و توفیق آنرا نماید و توفیق آنرا نماید
 و بعضی مسوالت تحریر یافته است فرزند علی رشد میجوینج است و دیگر اگر میرشد و خود را کبریا
 رساند و با شرف طهران مقام را خالص کند و از ان شرف را بر زمین خود بنمایاند و از باران هر که را
 پیش قدم و اندیشه ای ایجاد ساخته شود و بخیر و در دهر شجانه عالم تا وقت دیگر فرصت و نه پناه

و السلام مکتوب صد و پنجاه و هشت شریف خان هند دریافت و بیان فرستید حتی کتابچه که در
 سلام علیک و عبادہ الذین اصطفی صحیفہ شریفہ که از روی کرم نامہ و فقرہ انجید و ساخته بودند و در آن پنج
 گشت و سرور گردید چرا که اندک سجده خیر بخوار نمود و ما هر چند اقربیت او کتابها را منبص قطع نمائیم شد
 اما چه توان کرد که او کتابها را عقل نام فہام ما و از علوم و ادراکات ما و از الوہیت با آنکه دائم کہ این نسبت
 در جانب فریبست از در جانب بعید کہ او سبحانہ از سر نزدیکتر است حتی کلمات حدیث او را سبحانہ
 نزدیکتر می یابیم از صفاتی یا افعال او اما آن صفاتیم این معرفت و در احوال نظر عقل است زیرا کہ عقل از غیر
 نزدیکتر را نتواند تصور نمود و مثالی کہ توضیح این بحث نماید سر چند متعین نموده آمد پیدا شد مستند این معرفت
 نفس قطعی است و کشف صحیح مشایخ طریقت از توحید و توحید سخن گفته اند و از قرب معیت بیان فرمودند
 اندام از اقربیت او کتاب سکوت زبیدہ اند و بیان سخنان در آن باب فرمودہ عجایب و با سبب این
 او سبحانہ سبب بعیدیت مانگشہ است بدلائل ان سلیقہ الکتاب جلد فہم فان کل ما اشارت و اثبات
 و السلام علیک و علی سائر من تبع الہدی التزم متابعتہ اصطفی علیہ علی الصلوات و التسلیمات تمام کہ ما
 مکتوب صد و پنجاه و نهم بعد از آن گے خواجہ محمد سعید کہ جامع علوم عقلیہ و نقلیہ اند و صاحب سبب علیہ
 در بیان فوائد ارسال رسول عدم انتقال عقل و معرفت و جبر علیہ و تقدیر و حکم خاص کہ و ما و ما
 جمل و مشرکان ان فان فطرۃ رسول لطفال مشرکان و از حریبان فرمودہ اند و بیان تحقیق بحث انبیاء و
 ہند از اہل ہند و از ہم سابق مانیان بیک احمد لہ الذی ہذا اندام کان لہ ہندی لولا ان ہذا لہ
 جارت رسول بنا با حق شکر نعمت ارسال سل علیہم الصلوات و التسلیمات بجد از زبان بجا آورده شود و بکلام
 و لہم حق و نعم ان نموده اید و جوارح کہ با جماع حسنہ مکافات این نعمت عظیم نماید اگر دو شریف است
 بزرگواران بچہ بود ما قاصر نہ از اوج و صانع تمام و حدت و جملہ احوال و دلالت نمونہ قدا و فلاسفہ
 یونان با وجود زیر کیہا بے بوج و صانع جلالت مہدی کشند و وجود کائنات با وجود شربا خند و چون
 روز بروز انوار دعوت انبیا علیہم الصلوات و التسلیمات طم گشت ساخران فلاسفہ بیکت ان نوار
 نہ ہستی ما رخ و نموده بوج و صانع جلالت قابل گشتند و اثبات وحدت او کتاب نمودند پس عقلانی تاکید
 انوار نبوہ ازین کا معزول است ما فہام ما میسر و بوج و انبیا علیہم الصلوات و التسلیمات ازین معاملہ و ذریت

شرعی ذوالاوصافا الماتریدین استقلال عقل فی بعض الامور کاتبات وجود مصانع تعالی و وجود
 تکلفوا الشاق الجبال العالی المصنوع بها وان لم تبلغه دعوة الرسول وکلمه تبرک نظیر فیها کفره و خلوه فی انما
 ونحن لانفهم حکم الکفر و خلوه فی انما را لا یلد البلاغ الیین من حجة البالغة لیسوطه ارسال ارسال لیسوطه
 من حج الله تکالیف لیس حجة بالغته فی الحجة لیس ترتب علیه شد العذاب سوال اگر شاق جیل که عا جزم است
 در ورزخ مخلد نباشد و بهشت خواهد بود و این جائز نیست زیرا که دخل بهشت بشکران حرام است و
 ما و ای ایشان در ورزخ است که ما قال الله تکالیف حکایا عن حبیبی علم دنیا و علیه الصلوة و السلام انه من لیس
 فقد حرم الله علیه حجة و ما و له نار و وسط میان جنت و نار ثابت نشده است صحاب عارف بعد از
 چند روز بهشت خواهند رفت پس خلوه و جنت است یا در نار این سوال بسیار است صحبت آن فرزند
 ارشدی میداند که معتبرین فقیر تکرار این سوال میکرد و جوابشانی نیافت و آنچه صاحب حالت
 در حل این سوال گفته و بعثت پیغمبری در روز قیامت از برای عوت انیقوم ثابت کرده و باندا و کار
 قبول ایشان آن عوت یا حکم در ورزخ و بهشت نموده و در این فقیر سخن نیست چه آخرت و اخیر است
 تکلیف تا بعثت پیغمبری نموده اید بعد از مدت مدید غایت خداوندی جسطانه ستمونی فرمود و حل این
 معما نمود و شکاف ساخت که جماعه در بهشت متخلد خواهند بود و در ورزخ بلکه بعد از بعثت و احبابی
 از روی ایشان بود مقام حساب شده با اندازه جرمیه حاجت بخدا میهند ساخت و استیفای حقوق نموده
 در زنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز میزد و مطلق و لاشی محض خواهند فرمود پس خلوه و کار بود و خلوه
 باشند این معرفت غریبه با چون در محضر انبیا و علیم لصلوات الله علیهم ضمه نموده شد بعد تصدیق آن فرزند
 و مقبول استند و لیس عذرا لیس عذرا برین فقیر بسیار گران میاید که حکم کند با که حضرت حق بجهان و تالی
 با کمال است و رحمت خود بنده را بجز عقل که بحال خطا و غلط در وی بسیار است بی آنکه بلاغ منبر
 توسط انبیا و علیم لصلوات الله علیهم و تمجیات فرماید و آتش مخلد دارد و به عذاب بدی گرفتار سازد و چنانچه
 حکم کردن او را با وجود شرک بخلو و جنت که لازم منبر است شرعی عدم بقول او به سطرین یا حجة و له
 فاق الحق الله ربی عذرا بعد استیفا و محاسبه بوم کثر کام و همین حکم است نزو فقیر و لطفال شکران
 و اگر هر چه دخل بهشت منوط با بیان است با صالت یا بتعبیت اگر چه تعبیت در سلام باشد چنانچه

در بیان نسبت غایت
 شد است احباب عزت
 بعد از چند روز بهشت

الخصال اهل مدینه است و حق ایضا مطلق معقود است پس خراج بهشت ایضا مستقود است و در
 و در نزد و مملو و در آن مرد و برادرش که بعد از نبوت تکلیف آن نیز در حق نبی معقود است حکم حکم البیان
 اول بعثت و انشور الحجاب استیفاء حقوق و همین حکم است در شترکان مان مقرر در سبک دعوت پیغمبری
 با ایشان رسیده است لے فرزندان فقیر هر چند ملاحظه نماید و نظر را سرید و پیچ جانے یا بد که دعوت
 پیغمبر علیه علی الصلوات و السلام با بخار رسیده است بلکه محسوس میگردد که در ملک فانیست جانور در حق
 علیه علی الصلوات و السلام رسیده است حتی در یا جوهر ماجور نیز که سد حاصل در اندو در ام سابق
 میکند که بقعه می یابد که در اینجا بعثت پیغمبری نشده باشد حتی که در زمین هند که در ازین عالم دنیا نیز
 می یابد که از اهل هند پیغمبر این بعثت شده اند و دعوت بصالحه جلشانه فرموده اند و بعضی از ارباب
 محسوس میگردد که انوار انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و ظلمات شرک در رنگ شعله افروخته اند و اگر
 لعین آن بلاد هند نماید و می بیند که پیغمبری است که سچا پس را نگریده است دعوت او را قبول کرده و
 پیغمبر است و دیگر که یک کس بی ایمان در ده است و دیگر است که دو کس بگردیده اند و بعضی را که
 ایمان در ده اند و یاده از سه کس نظر نیاید که در هند پیغمبری ایمان آورده باشند تا چهار کس است پیغمبر
 بودند و پنج روستا کفر هند از وجود واجب تنها از صفات و سجانه و از تنزهات و تقدسیات او تنها
 نوشته اند و معتقدین انوار شکاه نبوت است چه در هر یک عصری و در ام سابق نبی انبیا گذشته است و از حق
 واجب تنها از صفات نبوت و سجانه تنها و از تنزهات و تقدسیات او سجانه تنها خبر کرده و اگر در وجود
 این بزرگواران بود عقل انکس کور این بید و نشان که کلوث بطلمات کفر و حاصی است کی باطن است
 مهتدی عقول ناقصین بید و نشان فی حد و تها بالهیهیت خود حکم اند و غیر خود اهل اثبات گشته
 چنانکه در هن مصر گفته است که من نمی دانم که پیغمبری نیز گفته لعین اخذت البها غیر لای جلدانک المسمون و
 و چنانچه اخبار انبیا علیهم الصلوات و التسلیات معلوم کرد که عالم را صانع است واجب بود و تمام بعضی از
 بید و نشان بر قهر اعداء خود و اطلاع یافته بتقلید و تسبیح اثبات صانع نموده اند و او را خود حلال ساز
 دانسته اند و باین حیل مردم را به پرستش خود خوانده تنها الله عاقل الظالمین علو گیر انیخا که از ایشان
 سوال نمیکند که اگر در زمین هند انبیا بعثت میشدند سر که نیز خبر نبوت ایشان نیز عا میر رسیده بلکه آن خبر نبوت

در این پیغمبر این بعثت
 شده اند

نموده می تواند مشغول گشت و پس طبعی را اگر گوئیم که دعوت این پیغمبران سبوت عام نبود بلکه دعوت بصورت
 مخصوص میقوم بوده و بعضی دعوت مخصوص یک قبیله و یا یک بلده بود و تواند بود که حضرت حق سبحانه
 و تعالی در قریه شخصی را یا بدولت شریف ساخته باشد و شخص انعموم یا اهل آن قریه را
 * * * * *
 صافه جلشاند کرده باشد که ستم از عبادت غیر او نمانده و آن قوم یا اهل آن قریه انکار و کرده باشند
 و تفصیل تجلیل فرموده و چون انکار و نیکویشان بجای نرسیده باشند دعوت حق چنان علامه ایشان
 ظاهر کرده باشد و همچنین بعد از مدتی پیغمبری یک قریه یا قبیله سبوت شده باشد و حامل حکم عام را
 لقوه و فعل هم اعلیٰ ما ولیم و بعد از آنکه ما اشارت کردیم که ما ملک قریه و بلاد عزیزین بسیار است و این
 هر چند ملک شده اند اما حکم دعوت در میان اهل آن بخلافی مانده و جعلها کلمه باقیه فی عقیده هم چون
 خبر نبوه انبیا و سبوته و قبیله بار و سبوت کثیر بر ایشان گردیده باشند و قوی پیدا کرده یکس که مدد و
 دعوت کرد و گذشت و یکس را قبول نکرد و دیگری مدد می کرد و یکس را که دید و دیگر را که
 یا کسی که گردید خبر آنجا منتشر شود کفار همه در مقام انکار بودند و مخالفین با او خود را در میگردانیدند
 که بود و بر کفایت کند و دیگر الفاظ رسالت و نبوت و پیغمبری از لغات عربی است که در سبوتها دعوت
 علیه علیه جمیع الانبیا و رساله و التسلیم و این الفاظ در لغت هند بوده تا انبیا و سبوت هند را نبی یا رسول
 یا پیغمبر گویند و این اسلامی ایشان را یاد کنند و اینها در جواب ان سوال بطریق محاوره گوئیم که اگر در سبوت
 سبوت نشده باشند و هم زبان ایشان با ایشان دعوت نکرده باشند هرگز حکم انبیا حکم نبوت حق
 بود و با وجود دعوی الوهیت بدو زخم نه در آمد و هذا بخلاف ایشانرا نشود و اما لا یقتضیه تعالیٰ السلام
 و لا یأیدیه الکشف لیسیم فانما نشاء بعض من تفرقی وسط الحجیر و العبد سحانه علم ختمه لیسیم مکتوب و وصل
 و شهنشتم سبحان اگاه معارف سنگاه طهر فیض الهی منبر رحمت ناقص هر چند و در اکی میان حق و باطل
 سلمه اند سحانه و قافله صدور یافت در میان طریق که حضرت ایشانرا با طریق متمنا ساخته اند از تعجب
 لکن بیان در بیان ولایت گانه را که ولایت صغیر است و آن ولایت اولیا است و ولایت کبری که بی است
 انبیا است و ولایت حاکما که ولایت ملامت است و شتم است و در بیان فضیلت نبوه بر ولایت نبوت

که باشد و بیان لطائف عشره اشائی که بجز از این عالم امر است و پنج دیگر از عالم خلق که نفس و غیره است
 با کمال اتیکه مخصوص هر کدام از این لطائف است و بیان تفصیلت عالم خلق بر عالم امر و بیان کمال اتیکه
 بر غیره خاک است و بیان علوم و معارف غریبه که مناسب هر مقام است و اشائال ملک بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین الصلوة والسلام علی سید المرسلین علیه وعلیه وسلم علی روح البیتین الطاهرین بدان که
 هکذا الله تعا و سجاده که بچگونه عالم امر طلب دم و سر خود خفی که اجزا علی علم صغیر انسانی است اصول اینها
 در عالم کبر است حدیث غنا هر راجعه که اجزا انسان است اصول خود و عالم کبر دارد و ظهور اصول آن بچگونه
 فوق الرش است که با کسانیت موصوف است از اینجا است که عالم امر را امکا لے گویند دائره امکان خلق
 و چه امر و صغیر و چه کبریه نهایت این لاسول تمام شود و امتزاج عدم بود که منتشر کما است در بیرون
 گرد و چون سالک شد محمدی الشریع بچگونه عالم امر را بر تریب طبعی کرده سید و اصل اینها که در عالم کبر
 است فرماید و بلند فطرته بکلیه بچگونه فصل لیزی جلسطانه انهم را بر تریب تفصیل طبعی کرده بلفظه آخر
 آن برسد هر آنکه دائره امکان را بر سیر الله تمام کرده باشد و اطلاق اسم قنار خود حاصل کرده شروع در
 صغیر اگر ولایت او بیست نموده بود و بعد از آن اگر سیر و ظلال سمار و جوی ثنات و قد است که حق
 آن ظلال سوال این بچگونه عالم کبر است و شباهت عدم است و انجرا نه نیافته و لغت و انهم را الفضل خلاصه
 جلسطانه بطریق سیر لعدلی کرده نهایت آن برسد دائره ظلال سمار و جوی را نیز تمام کرده باشد و در
 بر تریب همار و صفات و آنچه جلسطانه حاصل نموده بود نهایت عروج ولایت صغیر تا اینجا است و ظهور
 شروع در حقیقت فنا حقیق میگردد و قد می باریت ولایت کبریه و ولایت انبیاست علیه السلام و
 نهاده می آید و نیست که این دائره ظل متضمن مبادی ثنات خلاص است سوا انجرا که لازم و در
 عظام علیه الصلوة والسلام ظل هر اسم مبادی ثنات شخصی است از شخاصی که مبادی ثنات حضرت خدا
 که فضل شریعت بعد از انبیا علیه الصلوة والسلام است نفقه فوق این دائره است و آنچه گفته اند که چون سالک
 با سحر که مبادی ثنات و دست برسد سیر الله تمام کرده باشد و از آن هم ظل اسم الله جل جلاله باشد
 و جزئی از خیریات آن اسم نه حل آن هم و این دائره ظل نه حقیقت تفصیل مرتبه همار و صفات است
 انجلا علم صغیر است حقیقه که خیریات و در تفصیل آن خیریات ظلال آن صفت است که با جمال خدا

این کتاب
 ولایت کبری و ولایت
 صغیر

دارد و هر چیزی که در صفت حقیقت شخص است از شخص غیر از انبیا کرار و ملائکه عظام علیهم الصلوات و السلام
و سایر اعیان انبیا و ملائکه اصول این لطال است یعنی کلیات این جزئیات مفصله است اما صفت اول صفت
القدرت و صفت الاراده و غیره را در بسیار از اشخاص در یک صفت که مبدأ یقین است شرکت دارند و اینها
مختلفه است اما مبدأ یقین تمام ارباب نشان اعلم است و همان صفت اعلم با صفتی است که یقین حضرت ابراهیم
علیه نبیا و علیه الصلوات و نیز آن صفت با اعتبار مبدأ یقین حضرت نوح است علی نبیا و علیه الصلوات و
یقین این اعتبارات در کتب و اخبار و غیره مذکور است و در کتب بعضی از اشخاص گفته اند که حقیقت
یقین این است که حضرت اجمال است و مستقیم است بوجه مراد ایشان بخیرین نفی ظاهر ساخته اند و گفته
اعلم مرکز همین دایره ظل است این دایره ظل یقین اول نگاشته اند و مرکز او اجمال است بوجه مذکور
اند و تفصیل آن مرکز را که محیط این دایره است واحدیه که آن برده اند و مقام فوق دایره ظل که در کتب
اسما و صفات است از آن بیچون که هر یک از یقین تصور نموده اند و چنین است بلکه گوئیم که مرکز این دایره
ظل ظل مرکز دایره فوق است که اصل است و سببی است بدایره هما و صفات و شیوه اعتبارات حقیقت
حقیقت محمدی مرکز این دایره اصل است که اجمال است و شیوه است تفصیل اسما و صفات و حدیث در دایره
مرتب و وحدت است و اطلاق وحدت و احدیت در مرتبه لطال اسما و در این مبنی بر شتاب ظل است باصل
ازین قبیل است اطلاق سیر فی الدور و چون چه فی حقیقت آن سیر ظل سیر لایه است نه ابدال از
اگر عروج و در دایره هما و صفات که در اصل این دایره ظل است بطریق سیر لایه و اقصا و شروع در کمالات
ولایت کبری خا و در دایره ولایت کبری مخصوص با نبیا است علیهم الصلوات و استیانتا بالاصالت و
ایشان با حجاب کرام ایشان نیز اند و در رسیده صفت سافلین دایره متضمن اسما و صفات است
و نصف آن مشتق از اعتبارات و انتمیه نهایت عروج و چنانکه عالم اتمیه نهایت این دایره اسما و صفات
است بعد از آن اگر بعضی فضل انروی چنانکه از مقام صفات و شیوه است ترقی و اقصا و سیر در دایره
صول اینها خواهد بود و اگر گذشت این دایره اصل است که اجمال است بعد از آن فی الدور
دایره فوق ظاهر خواهد شد از انتمیه نظم باید نمود و چون از آن دایره فوق بگذرد ظاهر شد جهان توین
مقتضای نموده آمد و در اینجا سیر فی الدور که در آن ظاهر خواهد شد از انتمیه نظم باید نمود و چون از آن دایره فوق بگذرد ظاهر شد جهان توین

مجرد اعتبار از قدرت ذاتی که تقدیر کن مبادی صفات شئیوات گشته حصول کمالات این مصلوح
 مخصوص نفس مطهره است و حصول اطمینان هر او را در بیوطن میسر میگردد و در همین مقام شرح صدر حاصل
 میشود و سالک باسلام حقیقی مشرف میگردد و همین مصلوح است که مطهرین بر تخت صدر جلوس میگردانند
 بهقام رسالت تعالیا یا بیوطن بنشاند و ولایت کبری است که ولایت انبیا است علیه صلوات و تسلیما
 و چون سیر را تا اینجا رسانیدیم شد که مگر کار را تمام کرده باشد ندارد و اندک انسیه تفصیل این مقام ظاهر
 بوده که یک بازوی طهران است و هم باطن هنوز در پیش است که بازوی و هم است از برای طهران عالم
 قدس چون از تفصیل انجام رسانای دو جناح از برای طهران طیار کرده باشی و چون بغایت
 سبحانه سیر اسم باطن نیز انجام رسیده و جناح طهران میسر شد الحمد للہ الذی تبارک و تعالی ان شاء اللہ
 ان ہما لہد لہد جبارت رسل بنا باحق لے فرزند اندک سیر اسم باطن چه نویسد که مناسب حال این سیر
 استوار و بطن است انقدر از ان مقام می نماید که سیر اسم باطن سیر در صفات است بی آنکه در ضمن این
 ذات ملحوظ گردد که تقدیر سیر در اسم باطن نیز چه چند سیر در اسم است اما در ضمن این ذات فانی
 ملحوظ است و آن ہما در رنگ سیر اندک در پیش حضرت ذاتی که تقدیر گشت شد و در صفت علم نام
 تعالی صلا ملحوظ نیست و در اسم باطن ملحوظ است که در پس پرده صفت زیرا که علیم ذاتی است که در
 علم است خالص علم سیر اسم باطن و السیر اسم باطن فی علم اسم باطن و فی علم اسم باطن و فی علم اسم باطن
 و این ہما و باطن باطن باطن و از ند مبادی تعینات ملائکہ ملائکہ است علم نفعنا و علیم بصلوات
 و شروح سیر درین ہما نمودن قدم نهادن در ولایت طیار که ولایت طیار علم است و فرقی که در میان
 علم و علیم و میان اسم باطن و اسم باطن نموده اند که آن فرق را اندک خیال کنی و نموی که از علم نام
 اندک راه است لا بلکہ فرقی که در میان مرکز خاک و معدن شری است نسبت با فرق حکم فطرۃ
 نسبت بدو یک محیط و گفت نزدیک است و در حصول و در این قبیل است ذکر مقاماتیک بر سید اجمال
 بیان آید شما گفته شده است که چنانکہ عالم امر را علمی کرده سیر در صلا انہا نماید تا در امکان تمام شود
 درین عبارت سیر اللہ تمام فکر یافته است و حصول این سیر را تقدیر بحدت پنجاه ہزار سال را نموده
 کہ میر نور محمد الملائکہ والروح فی ہوم کان مقلدہ حسن الف سنۃ رضی عنہ فیما یزید فی الالباب

در حضرت جلاله با اعتبار تشریف نظیر است زیرا که صفاتی که وجود آنها از ذات است بر وجود ذات تبارک و تعالی
علم غنا سبب حصول است و اعتبارات ذاتیه که اصل از ذاتی آنها بر ذات تبارک و تعالی منصوصیت علم غنا
سبب علم حصولی و الاغلیس نموده الاغلیس بعلوم من غیر ان یحصل من المعلوم فی شیء فافهم و این تعین از
آن شهر جامع نهایت از دست جامع جمیع ولایت انبیا کرام و ملائکه عظام است علیه الصلوات و التحیات
و منتهای ولایت علیا است که مخصوص بعلی است بالا صلا و بی مقام ملاحظه نموده یاد کرد یا این تعین اول
حقیقت محمدی است باین معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته است و آنرا تعین اول گفتن
با اعتبار است که آن بر کمال این تعین اول است با اعتبار جامعیت همه صفات و شئون اعتبارات و غیر
که فوق آن شهر و لغت و شروع در کمالات نبوة خواهد بود و حصول این کمالات مخصوص بعلی است علیه الصلوات
و التحیات و ناشی از مقام نبوت است مکتل بلبان انبیا را نیز تجسیت از این کمالات نصیبت و در میان الملائکه
انسانه خط و افر این کمالات بالا صلا و غیره خاک است و سایر اجزای انسانی چنانچه عالم و روح را عالم
خلق همه بر بی مقام تا بعد از آن عنصر پاک اند و بطیفیل و باند دولت مشرفند و چون این عنصر مخصوص بکمال
ماجا و خاص بکمال خاص ملک فضل کشنده چه بخواهد این عنصر را میسر شده است هیچکس را میسر نشده و بعد از
و نه حقیقت تملک ازین موطن البهوسه آید و سر قاف حسین و اودنی اینجا بختناش می آید و درین معلوم
سیک و در کمالات جمیع ولایات چه ولایت صغری و چه ولایت کبری و چه ولایت علیا به نظر کمالات
مقام نبوة اند و آن کمالات نیز و مثال اند که حقیقت این کمالات را ولایت میکود و کلفه که در ضمن این
مقامی یا بزیاده از جمیع کمالات مقام ولایت است پس قیاس را یاد کرد که جمیع این کمالات را نسبت بود
جمیع کمالات را مقدم دریا محیط را نیز نسبت است بقطره در اینجا آن نسبت هم مقصور است مگر آنکه گوئیم
نسبت مقام نبوة مقام ولایت همچون نسبت غیر متناهی است به متناهی سبحان الله جالبه ازین سبب بود
الولایت فضل من النبوة و دیگر یکی عدم آگاهی این مقام در قیاس و سبب ولایت یعنی فضل من النبوة
کبریت کلند و غیر من کتبهم و چون نهایت الله سبحانه و صدقه حبیب علیه علی الصلوات و التحیات
نیز با تمام رسانیده شهادت که اگر بالفرض قوم دیگر در سیر قول الله عدم محض خواهد آمد و اولیس با را
افضل من غیر من این ماجرا در توهم نیست که عقدا در شک آمد و سیر در دام قناره خفاش که کیش در دام

باز چنانکه چنانچه بدست است و ام را هم سجانده بعد از انوار و تم و از انوار و هنوز انوار است
 ملاک هر کسی سیدان ناپسند است آن در سیت نه باعتبار وجود و حجب آنچه حجب هم مرتفع گشته است بلکه باعتبار
 شورت عظمت و کبریا می است که مانده او را که است و منافی وجدان فهو سجانده اقرب الوجود والوجود الوجود
 و آری بعضی از کس ملوان باشند که در ان سر اوقات عظمت و کبریا می لطیف الی انما علی علم بصورت و
 البشائر با و هند و محرم با رگاه سازند و قول معوم ماحول معوم لے فرزندان معامله مخصوص معیت و جدا گشت
 است که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته است معذاکے فی مطلق نیز پسین معضض خاک است و آنکه گفته
 لیس من لاره الاله عدم محض زیرا که بعد از تمامی مراتب موجود خارج و وجود علی حصول عدم است که فیض و
 وفات اند سجانده و در این وجود و عدم است اینجا که عدم را بخار نیست وجود را نیز اینجا پیش از یک
 و خودیکه عدم بر تقاضاست او بر پا باشد چه شایان آنحضرت است جسطان و اگر اطلاق موجود از غیر
 از یک عبارت وجود خواهد بود و عدم را با و بحال تقاضاست نباشد و اینجا این قیور و بعضی حکایت و نوشته است
 که حقیقت حضرت حق سجانده و وجود محصل است از امر سامی خود نوشته است بحقیقت این جمله و در این
 بعضی از محارف که در توحید وجود و غیر آن نوشته سرش عدم طلاع بوده است و چون از حقیقت
 آگاه ساختند از آنچه در ابتدا و در وسط نوشته است و گفته اند مستغفر گشته است متغفر الله و اتوب الیه
 جمیع ما کره الله سجانده و لغایه این بیان لایح گشت که کمالات نبوت و مراتب صعود است و ایضا در
 نبوة ربی است سجانده اینجا که اکثری کمان برده اند که در ولایت ربی است سجانده و کما فی ذروة
 ربی خلق و ولایت در مراتب عروج است و نبوة در رابع نزول اینجا تو هم کرده اند که ولایت فضل نبوة
 بوداری هر کدام ولایت و نبوة را عروجی است و سقوط و عروج هر دو را ربی است سجانده و کما فی ذروة
 ربی خلق و ولایت ربی عروجی است و سقوط نبوت بکلیه و خلق نیست بلکه باطن حق است و ظاهرش بخلق
 سرش است که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام ناکرده نزول نموده است لاجرم هر آنه فوق همه
 و انگیز دست و مانع و جاد است بکلیت بخلق بخلق و صاحب مقامات عروج را تمام کرده سقوط
 فرموده است لهذا بکلیت خود متوجه دعوت خلق است حق جل علایا فهم فان لم یفرقه انفسه
 و انما لایمالا لیکلیمها احدا باید دانست که در مراتب عروج چنانکه عنضض خاک از همه بالا نرود و در زمان

در فضیلت نبوة و ولایت
 و نشان فیض ولایت

ان منقصر همه باین تفر و روی بد چرا باین تفر و دنیا بد که کان طبعی ان از همه باین ترست و چون از دنیا باین
 فرو دادید ناچار دعوت صاحبان تم بود و افاده آن کل باشد بدان سلفی فرزند چون در طریقه تشنید
 ابتداء سیر قلبی ده که از عالم مرست ابتداء سخن از عالم امر نموده اند بخلاف سایر طرق مشائخ که ارام تر
 و زکریف منیایند و نظیر فالسب فرمایند بعد از ان به عالم احرار و آید و لایعاشا رتبه عالمی به عروج
 نیامیند از نجاست خات و دیگران در بلیات این بزرگواران اندراج یافته است و این طریق اقرب طرق
 گشته است چه حصول ترکیه و نظیر در ضمن این سیر ایشان بوجه حسن میرشده است که سافت کرنا گشته
 الاجرام این بزرگواران سیر عالم خلق را قصد اضماعه و النسته اند و یکباری شمرده اند بلکه ضرر و مانع حصول
 مطلبین نموده اند زیرا که اسکان طریق بقدم ترکیه و بریاضات شاد و عبادات شدید و قطع با وسایط
 صورت عالم خلقت نموده چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در اخذ ثوابی و التذلل و روحیه قد بسیار است که باین
 اخذ ثواب عت کند و باین التذلل و کفایت و زرد و مطنه لامکانی این عالم و انگیزان شود و شایسته بچو
 ان عالم از بچون حقیقه باز دارد و دیگر مقام سالک گفته است سی سال روح را بخدای پرستیدم و دیگری
 گفته که سر استوار و ظهور تریز فوق العرش از معارف عاصمه است و از میان سابق معلوم شده است که از
 تریز نیز در خل امره همان است تریز غاست فی حقیقت تشبیه بخلاف بزرگان این طریقه علیا که شروع از مقام
 جذبه نیامیند و بعد از التذلل و تریز بیاض این اخذ ثواب التذلل و روح ایشان در رنگ ریاضات و عبادات
 است و روح دیگران پس آنچه دیگر از امانه و حصول است این بزرگواران را از امد و معاون لامکانیت عالم
 عین سکانتیه تصور نموده بلا سکا ————— حقیقه توحید میفرمایند و بچو فی ان عالم را عین چون
 و النسته به بچون حقیقه ارتقا میانیند لاجرم لغز و رعب و حال در رنگ بچران مفتون نمیکند و در بچون و موسیز
 این راه بر شال مظان کول نمیشوند و بر ترات صوفیه مباحات نمیکند و شبهه طیحات مشایخ فخرانند و میانیند
 متوجه احدیت صرف دانهم و صفت خدات مقدس نخواهند باید داشت که این عروج و راتاقم و کرامت
 است مخصوص من محمدی المشرقت که نام است و است که از کمالات جام خمره عالم امر نصیب ملع از روح عالم
 صغیر و چه عالم کبیر و همچنین از موصول آن چکا که اطلال تا و جوی است خط و افرا و در چنین اوصول از
 اطلال که مقام سما و صفات است و از آنکه گفته که نام الاستعداد و بوزیر که بیاست که لفظ هر محمد المشرقت و

نست
 نهایت بزرگان باین
 بزرگواران تفر و دنیا بد

از کلمات حق که نهایت مرتبه نیست نیز نصیب شده باشد اما معانی حق را باجمام سازد و نقطه آخر شود
 نشود بلکه در ابتدا و در وسط و در آخر و در حق کوهی کند و اصول آن نیز با اندازه آن کوهی خواهد کرد
 و کار را باجمام نخواهد رسانید همین نسبت در باقی چهار گانه عالم امر که تمامی است و در مرتبه اولیه و در مرتبه
 نقطه آخر مرتبه ابتدا و وسط انقضای هر سید اگر چه برابر بر مواضع است کوهی کند و در فراق دست اگر که
 اندک نیست و درون یدیه اگر هم هست بسیار است و این کوهی در اصول اصول اصول نیز مرتبه خواهد کرد
 و از اصول مطلب این خواهد شد و آنکه گفته که این میان مخصوص محمدی و مشرب نیز که محمدی است
 کسی باشد که کمال و مقصود بر درجه اولی باشد از درجات و ولایت و در اول مرتبه تدبیر و در
 کمال و مقصود بر درجه ثانی باشد از درجات و ولایت که مقام رحمت و شخص ثالث باشد که نهایت عروج
 کمال و درجه ثالث بود که مقام سرست و شخص رابع بود که نهایت عروج کمال و تا درجه رابع باشد که مقام
 خفیه است درجه او را نسبت تجلی صفات اشغال است و درجه ثانی از تجلی صفات ثبوتیه و تیر و درجه
 ثالث بیشترین اعتبارات و تیریه نسبت و درجه رابع بصفا سلبیه که مقام تقدیس نیز تیریه نسبت
 و درجه رابع و جات ولایت زیر قدم تجلی است از انبیا و اولی العزم و درجه اول از ولایت زیر قدم حضرت
 آدم است علمی بنیاد و علیه الصلوٰه و السلام و درجه صفت التلویین است که تشریع و درجه اول است و درجه
 ثانی زیر قدم حضرت ابراهیم است حضرت نوح نیز و درجه شاکر است دارند علمی بنیاد و علیه الصلوٰه و السلام
 و درجه شان صفت العلم است که چهار صفت است و درجه شان نیز قدم حضرت موسی است علمی بنیاد و علیه
 الصلوٰه و السلام و درجه مقام شیوانات شان الکلام است و درجه رابع نیز قدم حضرت عیسی است علمی بنیاد و علیه
 علیه الصلوٰه و السلام و درجه رابع صفات سلبیه است نه ثبوتیه که موعظ تقدیس نیز تیریه است و اکثر ملائکه از علم
 و علیه الصلوٰه و السلام و درجه شان شاکر است حضرت عیسی دارند و شان عظیم الشان از ادب مقام حاصل است
 و درجه شان نیز قدم خاتم الرسل است علیه السلام علیه الصلوٰه و السلام و درجه شان الکلام و درجه رابع
 است که جامع صفات و شیوانات و تقدسیات و تیریهات است و مرکز دار کرده این کلمات است و درجه
 صفات و شیوانات تعبیر از آن است بمثل ان العلم شاکر است که این شان عظیم الشان جامع جمیع
 است و همین نسبت ملک علیه الصلوٰه و السلام ملک حضرت ابراهیم است و قبل از تقدیس الصلوٰه و السلام

باید دانست که تفاضل اقسام ولایت نه باعتبار تقدم و تاخر در جاست اما صاحب غنی فضل ان شاء و دیگران
 و علی هذا القیاس بلکه باعتبار قرب باصل و بعد است از اصل و طی منازل جات ظلال کثرت
 پس و او بود که صاحب با اعتبار قرب باصل فضل ان شاء از صاحبی که آن قریب انکده است کیف و
 ولایت النبلی التي فی الدرجة الاوئی من الاولایة فضل قطعاً من لایة الولی والذی فی الدرجة الاخری
 پوشیده ماند که سلوک لطائف بر ترتیب مذکور که از قلبی و در دوزخ و از سر بر خفی و از خفی با
 نیز مخصوص بمحمدی مشرب است که بر ترتیب این پنج گانه عالم امر را تمام ساخته بر ترتیب حصول اینها سیر نماید
 بعد از آن حصول حصول چنین ترتیب را معری و شسته کار را با انجام میدهد این راه بر ترتیب مذکور شاه
 است هر دوصل و اصول مستقیم است هر دو وجهان احدیت را بحال و ظالیات دیگر که را سنجایان
 هر دو لقبی کننده اند و نامعلوم رسانیده اند مثلاً از مقام قلمب نقبی کننده اند و بصفت فضل اکمل
 اوست رسانیده و همچنین از مقام روح کوکبا نقبی کننده اند و بصفت و انیر رسانیده و علی هذا القیاس
 و شک نیست که انفال و صفات اولیا از ذات و متکافیت اگر انفاک است و ظلال است این فی غیبه
 و اسرار انفال صفات را نیز نصیب از تجلیات ذات چون تک و تقدس حاصل خواهد شد چنانچه صاحب
 انفع را بعد از تمامی کارانید و است میر خواهد شد اگر چه تفاوت باعتبار علو و سفلی و باقی خواهد ماند و صاحب
 قاصد صاحب انفع را بری نخواهد جست اما اینجا غلط کنی که این تفاوت در میان اولیا را یکدیگر متصور
 که صاحبیت قلبی است از صاحبیت انفع بعد از حصول هر دو مرتبه کمال مآ و اولیا را نسبت
 بانیا علیهم الصلوات و تسلیات این تفاوت منقود است زیرا که ولایت نبی که از مقام قلمب شسته
 فضل است از ولایت ولی که از مقام انفع ناشی گشته است اگر چه آن ولی کمالات اخفی را با انجام
 باشد و سر این صاحبیت همیشه بر قدم نبی آن ولایت است قال الله سبحانه و تعالی و لقد سبقت
 کلماً لعلادنا المرسلین انهم هم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون اگر چه این تفاوت در میان انبیا با یکدیگر
 تصور است و صاحب فضل است از صاحب غل لیکن این تفاوت را انبیا علیهم الصلوات و تسلیات
 نیز با خبر دانه کمالات عالم امر است بعد از آن تفاضل مربوط باین علو و سفلی است و از آنکه صاحب
 سفلی را غیظ فضل باشد و صاحبین علو کمالات این تفاوت فی ذلک الموطن بین نبی و علی و غیره

وعلیه صلوات و تسبیحات فان سجدت بر سر ایشان علم بر علی علیه السلام و صلوات و سلام متکلیف است و
 ایشان غفلت از تفاوت فی ذلک الموطن امر از خود را در ذلک العلو و سفلی و اما انما این مع بعضی مصلحت است
 تعالی جبر و تنقیح و کمال منه و کرمه و کماله و کذلک جدا تفاوت بین تحلیل الرحمن و سایر انبیاء و غیره غافل
 علیهم صلوات و تسبیحات فی الکلمات التي تتعلق بحقیقت الکعبه الالهیه التي هی فوق جمیع حقایق البشریه و
 الملکیه فان تحلیل ثم شانا عظیم و مرتبه رفیعہ لم یسیر لاحد ذلک نشان و المرتبه و رفیعہ متعارف که
 مناسبت من ظهور بر مرقعات عظمت و کبر و بلای است کلمات مرکز مقام که مقام جمال است نصیحتی که از اسرار
 و باقی جمله فصل حضرت خلیل سلم بر کرد و دیگر است و اینجا تحلیل ایشان است از انبیا و کمال و ایدیه
 صلوات و تسبیحات مانا که حضرت منبر علیه علی السلام و صلوات و سلام تفصیل آن حال طایف بروده اند
 اینجا که تکرار و یاد و اند صلوات و برکات رسول غر و درایه صلوات و برکات حضرت ابراهیم علی نبیا و علیه
 و تسبیحات و برین فقیر ظاهر است که بعد از مضمون هر سال از تفصیل ایشان را نیز می رسد و رسول مجتبی است
 احمد مد سجد علی و ذلک علی جمیع نمایه و کلمات مقام عالی فوق کلمات و ولایات و کلمات نبوت
 رسالت چنان فوق نباشد که تحقیق سجود الیه است مرا انبیا و کرام و ملائکه عظام را علیه صلوات و تسبیحات
 و آنچه این فقیر در سال رسد و مصاد نوشته است که تحقیق محمدی از مقام خود و خروج نموده بمقام حقیقت که
 که فوق اوست رسیده شد که در و حقیقت محمدی حقیقت احمد نام با بدان حقیقت که علی را اطلال حقیقت
 بوده و وقت عدم ظهور این حقیقت همه را حقیقت نگاشته این استباه بسیار واقع میشود و کمال در وقت
 عدم ظهور اصل اصل می انکار و حقیقت منی را از نجاست که بمقام چند مرتبه ظاهر میشود و سرش است
 که ظهورات مقام باعتبار اطلال ان مقام است فی حقیقت حقیقت مقام است که در مرتبه اخیر ظاهر شده است
 اگر گویند که با معلوم شود که این مرتبه مرتبه اخیر ظهورات اوست تا حقیقت دانسته شود که
 که حصول علم تحلیل ظهورات سابق شایع است بر اخیری از ظهور این علم در وقت ظهورات سابق
 حاصل نیست بلکه ظهور حقیقت رسد که چه یک را اطلال نمی انکار و اگر چه بدان که اختلاف در میان
 از کجا آمده است فافهم ای فرزند از معارف سابق میاوم شد که کلماتیکه بعالم مرتب و دارند مقامات
 و مباح کمالاتی را که بعالم خلق متعلق اند و کلمات اولی از طلب است که نیستند و مخصوص بمقامات و مقامات

معارف تفاوت ایشان است

نسبت
کرامت و حقیقت خداوند
نسبت اند

ملاکات ثانیه از شایستگی که مناسب مراتب این نشان و نبویان ذکر کرده اند و از مقامات نبوة نصیب گاه
پس بر لایق و حقیقت که ولایت مربوط اند و امان باشند و شریعت را که ناشی از مرتبه نبوة است و ولایت
ازین باشد و عروج نبوة را ازین بیان معلوم شد که سیری که اگر بقیسندیه قدس الله تعالی اسرار هم خدایا
کرده اند و ابتدا از عالم مرئوسه اولی و مناسب است چه ترقی از ادنی که عالم امر است باعلی که عالم مخلوق
است باید و نمود از علی با دنی چه توان کرد این معانی را بهر بخشوده اند و دیگران بصورت نظر انداخته عالم
خلق را پس دیده شروع از پیچیده بلندی صورت را تقاضا نموده اند و دانسته اند که حقیقت کار دیگرگون است
و سستی نمی حقیقت بلندی است و بلندی سستی بلی فقط آخر که عالم خلق است نزدیک افتاده است فقط
اولی که اصل الاصل است این قریب فقط دیگر را بهر نشده است که مستحق کرامت گناه گمانند از این
مقتضی از حکما نبوة است از باب لایق ازین معرفت قلیل انبیا علیهم الصلوات و تسلیات
شروع سیر از عالم مرئوسه اند و از حقیقت بشری که آمده اند غایت مافی الالباب لیا و کمال که سیر از
موافق سیر انبیا علیهم الصلوات و تسلیات افتاده است و ابتدا صورت شریعت است و در وسط طریقت
و حقیقت که ولایت تعلق دارند و مناسب عالم امرند و در آخر حقیقت شریعت است که ثمره نبوت است
پس مقرر شد که حصول طریقت مقدم است بر حصول حقیقت شریعت ازین آیت اولیا و کمال و ولایت
انبیا و در اصل حقیقت شد و نهایت هر دو شان شریعتیه فلا منتهی لعل من قال آیت الاولیا و انبیا
الانبیا و از بدایه اولیا و نهایت انبیا شریعت هر دو است ازین آیه چاره چون حقیقت کار گاهی
لاجرم باین نظم کلام نمود این طرف هر چند گفته است بل اکثری برعکس آن گفته اند و مستعدار او
است اما منصفی که ازین گفته انبیا علیهم الصلوات و تسلیات ملاحظه نماید و عظمت شریعتیه بر وی مستعد
بود و محال قبول این سراسر خامضه نماید و این قبول را وسیله زیادتى ایمان خود نماید و فرزند نبوت که انبیا
علیهم الصلوات و تسلیات دعوت را مقصود بر عالم خلق ساخته اند نبی الاسلام علی غرض و چون قلب را
بجای خلق بیشتر بود و بدلیق او نیز دعوت فرمودند و از راه را قلب سخن فرمودند و از راه کلام و در آخر
ساختند و از مقاصد شمرند بله نعمات بخت و کلام دوزخ و دولت و دیار و سید و جلال است
بجای خلق است عالم امر را بان تعلق نیست و دیگر جمله که فرمودند و در جبهه است انبیا و قلب تعلق را در کلام

نسبت
تعلق میان عالم
اولیا و نبی و انبیا

خلق است و آنچه نصیب عالم است از اعمال مالهست پس قریب که شمره ادا این جهال است باندازه اعمال
 خاتم بود پس با چار و سه که شمره ادا و افضل است نصیب عالم خلق باشد و قریب که شمره ادا و نازل است
 نصیب عالم از هر یک نیست که نفل را باندازه فرض هیچ اعتدای نیست که شمره حکم قطره داشت نسبت
 دنیای محیط بکافل را باندازه محنت نیز همین نسبت است اگر چه در میان سنت و فرض نیز نسبت قطره
 و دریا است پس تفاوت در میان قریب و نجا قیاس را بدید که در مرتبه عالم خلق را بجهال امرا ازین نشان
 باید داشت اکثر خلایق چون از معنی نصیب اند و افضل را از سبب است و در هر دو وجه نازل میگوشند و شمره
 خام و کد را از این هم مقام داشتند و ایشان و افضل سنن مساوات نیامیزد و از اینیات و ریاضات
 اعتبار نموده ترک جمیع جماعت میکنند و مانند کد را در کجی فرض جماعت از هزاران بعد از ایشان
 آری و کد و فکر با رعایت ادب و عریضه بهتر و هم تر است و علمای به سر انجام نیز در هر دو نفل سر و کار
 و افضل خراب است بر میان زشتانمانا زشتی که از حضرت پیغمبر علیه السلام و اولاد صلوات الله علیه است
 نیز پیوسته جماعت و جمعیت تمام میکنند و حال آنکه میدانند که روایات نقدی که است جماعت
 ناطق است و در ادا و افضل هر کس است و در نفل است که فرض در وقت سحر بایماند با از اصل وقت هم
 تجاوز میکند و جماعت نیز خدایت نقدی ندارد نزدیک کسی بدو کس و جماعت نتاعت دارند بکلی است
 که تنهایی کنایه است که هرگاه مقتدا این ملام این حال نمایند از عوام جگویی از رسولی بن علی شهن
 و اسلام پیوسته و از ظلمت بن کردار عوام و بیعت هر یک از اندکی پیش تو گفتیم غم دل ترسیدم و کد
 از رده شکر و در غل بسیار است و الاضیا ادا و نفل قریب از غل از غل است و دای و افضل قریب اصل
 که شایع است و کد و نفل که برای تحمیل و افضل داکره شود آن نیز همد و معاون قریب اصل است و از
 محنت فرض پس با چار ادا و افضل مناسب عالم خلق بود که اصل متوجه است و ادا و نفل مناسب عالم
 کرد و شایع است و افضل همه بر خدای اصل و شمره نازل و افضل نفل اینها صلوات است اصل
 معراج المومنین شایع باشد و اقریب که در العبد بر له ربه صلوات و وقت خاص که حضرت پیغمبر ابو
 علیه علی اله صلوات و است لام که غیر از ان بیلی سواد وقت و موده و زود و فقیر و زود و نماز است که
 کفر یا است و نماز است که نبی از فخر و زکات و فیما بدید نماز است که پیغمبر علیه صلوات و اسلام حجت است

نفل و میان عالم
 و نفل

دلان همچو پادشاه را در خنجر بدان نماز است که ستون زمین است و نماز است که عارف اسلام و کافر را
 اصل سخن بر ویست و از نیرت عالم خلق بر عالم گویم که عالم امر اینجا خط خود را در آن گرفته است و شما به بنای
 جلال کرده و در اینست معادله عالم خلق و قدر و رتبه ملکوت و راحیه را بدو الصفا متعلق باشد و علم است
 از ظلال جریب میری در آخرت واجب الوجود پس هر قدر که فرق و میان مشاهده و رتبه است و در
 طلیعت در آنقدر فرق عالم امر و عالم خلق بدان نیز بدان که مشاهده و رتبه و ولایت و رتبه و رتبه
 که نسبت انبیا علیهم الصلوات و تهلیات عامه تا بدان نیز میسر خواهد شد از اینجا تفاوت و میان ولایت
 و نبوت نیز دریاب تمهید بر عارفی را که عالم امر را نسبت بیشتر باشد قدم او در کمالات ولایت زیاده
 خواهد بود و هر که عالم خلق را نسبت بیشتر است قدم او در کمالات نبوت افزون تر از نبیاست که حضرت
 عیسی علیه نبیا و علیه الصلوة و السلام در ولایت قدم بیشتر دارند و حضرت موسی را قدم و نبوت زیاده
 علی نبیا و علیه الصلوة و السلام چه چنانست که در حضرت عیسی غالب است لهذا حق بر روحانیان گشت و جام
 خلق در حضرت مسیح غالب است نبیا و علیه الصلوة و السلام لهذا نبیا در کمال نبی و طلبیج نیز بعضی
 نیست بیان سبب تفاوت اقدام انبیا در کمالات نبوة که ما تقدم و بعده میان این دو بودیم و معلوم
 لطائف و غفل آن که تفاوت کمالات ولایت معتبر است و الله سبحانه و تعالی الصلوات امی و فرزندان
 علوم نبوت که تالیف و حکام است تعلق بقالب نبوت و انبیا علیهم الصلوات و تالیف نبیاست که عالم
 خلق بیشتر بود و از اینجا گمان برده اند که نبوت عبارت از نزول روح است خلق است لهذا روح و مقامات
 قریب بولایت تعلق دارند و البته اندک نهایت عروج و غایت قریب نبی و طبع است قریب سابق حال
 شده بود ظلی از ظلال این قرب بوده که بعین نبوت تصور میگردد و عو و حیکه اول میسر شده بود و حیکه
 این عروج بوده که ظاهر نزول نبیا نبی نبی که در دایره بود لفظ است نسبت محیط دایره و حال آنکه
 فی حقیقت هیچ نقطه اقرب محیط نیست از نقطه مرکز زیرا که محیط تفصیل آن نقطه جلال است و این نسبت
 نقطه دیگر را میسر نشده است عوام صریح بر این قرب نخواهند داشت حکم به البعد آن نقطه میسر است حکم
 اقرب است آن نقطه را چهل مرتبه تصور میکنند و حال این حکم را تجلی و تحقیق میسرند و الله سبحانه و تعالی تقصیر از
 باید نیست که ملاحظه نمود از حصول شرح صدر که از نوازم کمالات ولایت کبری است از مقام عروج و عروج

از این باب در بیان
 و جریب میری

بر تخت صدر اقصایا بید و بجا علی بن سلطنت پیدا میکند و ستم را بر ممالک قریب و باین تخت نشیند
 فوق جمیع مقامات و در مرتبه ولایت کبری است بر آینه این تخت را نظر باطن بطون نفوذ میکنند و
 غیب با غیب است میانید بلکه سیکه از خدا مکنه صدور نماید بصرا و تا بالبدایه و نفوذ خود نمود و بعد از عین این
 مطیع عقل نیز از مقام خود برآمده با ملحق خواهد شد و عقل سعاد نام خواهد یافت و هر دو با اتفاق بلکه حکما
 متوجه کا خود خواهند بود ای فرزندان این مطیع را گنجایش مخالفت نمانده است و مجال سرگشته نه یکیت
 خود متوجه مطلوب است و به تاهی گرفتار مقصود پیش چیز برضای پروردگار نیست جلایه و مطلبش جز
 طاعت و عبادات او و تکیا بر سبحان الله اما ره که اول بدترین خلائق بوده و بعد از اهل ایمان و حصول
 رضا و حضرت سلطان ربیع لطائف عالم گرفته است و دلیل قرآن خود شده بلکه خبر صادق فرموده
 علیه السلام علیه السلام و السلام حیا کم فی الجالبیه حیا کم فی الاسلام او افعی العبدان اگر صورت خلافی
 و سرگشته است منشای را ان مطالبه مختلفه عناصر برده است که اجزای فالانجی اگر وقت غصیه است از حجاب
 است اگر شهوت است هم از انجا و اگر حرص شره است هم از انجا خاسته است اگر خست و زاری است
 هم از انجا یعنی سائر حیوانات که فضل ماره اندازند این و صاف فرائض را بخواه و جام و کل حال
 است پس بقی اندو که راه از انجا و اگر که حضرت پیغمبر فرموده علیه و علی الصلوات و التسلیات و انجا
 الی الامجد و الاکبر جهاد با قال یعنی نهجه و بالفن کما فی کل نفس با اهل ایمان بخامیده است و ارضی و سر
 گشته پس صورت خلاف سرگشته از وی متصور نباشد و صورت خلاف سرگشته از اجزای فالانجی
 از ارادت ترک اولیت و ارتکاب مورد خصه و ترک غریمیت نه از او ارتکاب بشایا محمود ترک فرائض
 و واجبات که آن دخول و نصیب اگشته است ای فرزندان هر چند کمالات عناصر را به فوق کمالات مطیع
 است چنانکه گذشت اما مطیع را به سزا آنکه مناسب بمقام ولایت دارد و ملحق با عالم گرفته است حجاب
 سکر است و مقام است عرق لاجرم مجال مخالفت در و نمانده و عناصر را چونکه مناسب بمقام نبوت نیز
 است محمود ایشان غالب است با چار صورت مخالفت را در ایشان باقی مانده اند از اجزای تحصیل بعضی
 منافذ و فوائد که آن مربوط است فافهم باید دانست که منصفیست ختم بر خاتم الرسل شده است علیه
 الصلوات و التسلیات اما از کمالات آن منصف بطریق جمعیت متابعان و انصیب کامل است این کمالات

مراد از جهاد و طاعت
 جهاد با قلوب است
 با نفس

و ضرورت است مدال و نظری فکر بعضی مقدمات از برای همیشه است و تقریباً بنام عوام بکار می آید و بیشتر
برای واکاوی خاص الم نیست بیان طریقی که حضرت حق سبحانه و تعالی این حقیر را بان طریق ممتاز ساخته
است از برای تانها و بنیادش نسبت نقشبندیه است که مستغنی از ابراج نهایت و درایت است بجز
بنیاد و عمارتها ساخته و کنگره ها بنا فرموده اگر این بنیاد نباشد و معالمانه با نباشد نمی آید و تخم از خار شود و
اورد و در زمین هند که مایه اش از خاک شراب بهیاست گشتند و با نبض سالها از اسیران باشند و تیر
چنان مژگانند چون آن لشت و کار بکمال سبک این علوم و مخاف ثمرات خشنید محمد و اندکی
و گمانا نهندی لولا آن دانا المصطفی جارت رسل بنا با حق باید نهست که سلوک این طریق مالی بدو
برای محبت شیخ مقتدا که سیر مرا کو این راه رفته باشد و بقوت انجذاب این کمالات منصبه گشته نظاره
شانی امراض قلبیه است و توجها و فراموشی مغنیها حب این کمالات امام و قسیت و خلیفه و کمال
و بدلائل مقامات او خرسندند و او را و عجا از عجا کمالات او بقطره فانه نور هدایت و ارشاد او در
نور آفتاب پیوسته است و بر کبریا نقص است تکلیف که بخدا هر چند که خواش او در اختیار او نباشد چه نیست
که طلبش امری نماید و آن خواش در وی پیدا نشود و لازم نیست جماعه که بنده او هستند شوند و در
او رسیده پیدا کنند اینچنین را بداند بلکه بسیار است که اصل هدایت و رشد و تیر کشیده دانسته و بکمال
شیخ مقتدا متحقق شوند که عالمی را هدایت نمایند چه علم کنند و معرفت تفصیل سیاحت هدایت
اوستی شیخی که مادیات را خصوصیت طریقی از طرق و حصول منوط بود و تیر اف اوست البته صاحب علم است
و انقضیل سیر گاه و دیگر از اعلوم و کفایت نموده توسط او بر تیر کمال تحصیل می رساند و بقفا و بقاش
میانزدخ فاص کند بنده صحت عام را با فاده و متفاده و انکسای و نهضای است هر دو را بطریق
که شیخ مقتدا و دارو ساعت فراغت بزرگان منصبه میگرد و در بطریق انکسای با فاده و منوط و در
علم چه در کار بود و در فاده و در متفاده و در تیر که تیر کشیده ساعت فضا عتیه پیچیده میگرد
و در و لایم می برود و در کار است که در علم پیچیده خود بود و با آفتاب که تیر کشیده میسر از برای علم
سلوک انبیک است و در کار است که بسلاسل پیچیده بود و در طریق که در تیر صاحب کلام است
علیه السلام از جوان علم سلوک و تسلیک چه در کار نیست هر چند شیخ مقتدا که هم چنان فی آن طریق است بکمال علم

معرفت تحقیق است پس با چار و فی طریق عالم و حق وصول حیا و املوت و صبیان شیخ و جوان کبیر
 مساکو باشند که باطن محبت یا توحه صاحب است به یکجا مقاصد برسد و کمال فضل صدق و سیرت و شایسته
 و فضل العظیم اما بدانند که منتی هر چند صاحب علم بود اما از ظهور خوارق چاره نباشد گاه باشند و در اول
 ظهور اختیاری نبود و بلکه با است علم ظهور آن نیز نباشد مردم از وی خوارق میبندد و از آن اطلاع نه در
 آنجه گفته شد که منتی صاحب علم نبود و مردم از عدم علم عالم تفصیل احوال است نه عدم علم مطلقا بخشی که
 احوال خود چه بگوید کلمات الاشارة الیه بیان نور عبادت او و در بیان اولی و سطره و بوسطه و بواسطه و کما
 ساریست که طریقه مخصوصه و املوت غیرات و تبدیلات موش ساخته و باحق مختصات و مقدمات
 خراب گردانیده ان الله لا یغیر ما یقوم حتی ینقر و اما بالنفس هم محبب کجما عارین تبدیلات را نگین
 انطریق گمانش بر فردان احکامات را تقبیات ان نسبت تقصودینا می نمایند که تدریج تکمیل آن را
 بهر طریقی بجای می آید و باحق و اختراع فراختر هر مبرور و برکته نه هزار نکته باریکتر از مواجبات
 نه هر که سرتر باشد قلندری دانند و نورسنت سنیه را علی صاحبها الصلوة والسلام و تحیات طامات عتبا
 مستور ساخته اند و در وقت است مصطفوی را علی صاحبها الصلوة والسلام و تحیات که درات امور محدثه
 ضائع گردانیده و عجب آنکه محذرات را امور تحسنة میدانند و آن عتبا را احسان است اظهارند
 و تکمیل این تدریج نیست از آن حسانت میجویند و در ایتان آن امور ترغیبات می نمایند و اعم از همه بجا می آید
 که نمیدانند که این پیش ازین محذرات کامل شده بود و نعمت تمام گشته و رضا حضرت حق سبحانه و تعالی
 بموصول پیوسته کما قال الله تعالی انهم کلمت کلم و یکو و تمست علیکم نعمتی و نسبت کلم الاسلام دنیا کمال
 دین ازین محذرات جستن فی حقیقت انما نودن است بقتضا این کریمه بیت اندک پیش از که تمغ
 دل ترسیم و که دل زنده شوی و نه سخن بسیار است و اما مجتهدین اظهار حکام دین فرموده اند و علم
 بالیس تنبیل حکام اجتهاد و یا از امور محدثه نباشد بلکه از اصولین بوندان الاصل الاربعة و العتبات
 معرفتی در سه ساله بعد از معا و در باب فاده و تمقاده که فطرب نشاء و تعلق دارد نوشته است چون
 بانجام دشت و سودمند بوده این معرفت را و این کتاب نیز نوشته از اینجا اعتبار نمایند و فطرب نشاء
 که جامع کمالات فردی نیز باشد بسیار غریب از امور دشت و بعد از قروا بسیار روانه و بیشتر از تقسیم که هر یکی

ہے ایدو عالم ظلماتے از نور ظهور و نورانی میگردد و نور ارشاد و ہدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرض
 مرکز فرش کہے لکہ رشد و ہدایت و ایمان معرفت حاصل میشود و از راہ او کی یہ دوازستفا و دیگر دو بیست و
 او چکران بند دولت میرسد نشانوار و در رنگ یا محیط تمام عالم را فروگرفته است و ان ریا کو یا سنجہ است صلا
 حرکت ندارد و شخصے کہ متوجہ آن بزرگ است و با و خلاص را و یا آنکدان بزرگ متوجہ حال طالبی شدہ وقت
 توجہ کو مینار و زنی در دل طالبی وہ میشود و از ان راہ بقدر توجہ و خلاص از ان دریا سیرت یکدو و تین
 شخصے کہ متوجہ ذکر الہی ہے جل شانہ و بان عزیز صلا متوجہ نیست نہ از انکار ملک و انہی شناسد حق
 افادہ انجام حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از صوت ثانیہ است اما شخصیا مکنان بزرگ است و یا ان
 بزرگ از دور بارہست ہر چند ذکر الہی لکھا و تقدس شغولست اما از حقیقت رشد و ہدایت محروم است
 چنان انکار و از راہ سداہ فیض او سگارد و بے آنکہ اغریز متوجہ عدم افادہ او شود و قصد ضرر او نماید
 حقیقت ہدایت از وی معقودہست صورت رشد است صورت بیعتے قلیل النفع است و جامعہ کہ خلاص حق
 اغریز دار نہم خیزاز توجہ مذکور ذکر الہی لکھا جل شانہ خالی باشد نیز انشا از بسط محبوبت نور رشد و ہدایت
 میرسد لیکن فہرہ لغت آخر المکتوب ۵ بس کہم این زیر کا زرا این اسلست ہا بگن کہم اگر
 درو کہ است ہا محمد مدد العین الرحمن الرحیم اولاً و آخر الصلوات و السلام علی رسولہ محمد و آلہ ما وصوہ
 مکتوب صد شخصت و حکیم بسیار تاب میرنمان صدویافت در بیان فضائل نماز و کمالات
 مخصوصہ ان در ضمن حارف بلند و حقانق از جہد بعد الحمد و الصلوۃ و تبلیغ الدعوات معلوم اخیری اخیری شہاد
 سبحانہ باو کہ نماز کن دویم است از ارکان پنجگانہ سلام و جامعہ عبادتست خبر و بی انست کہ از جامعیت
 حکم کل میدا کردہ است و فوق جمیع مقربات اعمال مدہ دولت رویت کہ سر و عالمیان را علیہ و علی الصلوات
 و التسلیمات شش ہزار و بہشت میشود بود بعد از زول و دنیا مناسبت نشا راہ اندولت انشا از
 میرشد لکہم از فرمود علیہ السلام الصلوۃ معراج المؤمن و نیز فرمود علیہ السلام الصلوۃ و السلام
 اقرب ما یجوز العبد من الرب الصلوۃ و کل لسان اورا علیہ علیہم الصلوات و التحیات از ان دولت و رزق
 و نماز خط و فہست و نصیب کل اگر چہ رویت کہ این نشاہ انرا برتا بد اگر نماز کن فرمود و نقاب
 از چہرہ مقصود کہ میشو و طالب را بطلب کہ دلالت نمود نماز است کہ لذت بخش و محکم است انست نماز است

اولم خیرام و سلم چنانست از راه اول بیشتر دیده که محل نزد گشته و در حدیث دیگر فرموده علیه
 و علی الصلوة و السلام که بهترین این است اول دست یا آخر و در میان آن که نه است آری در مشاخران
 این است اگر چه نسبت حاصل است بل نقل و در مشاخران هر چه نسبت بآن حدیث است که این
 است بل کمتر و کل منتهی کینه که باقیست آن نسبت مشاخران را در جات علیا رسانیده و باقیه آن
 نسبت داده و در مشاخره قال علیه علی الصلوات و السلام بدو غریبا و بیو و کما بدو غریبا
 لغزبار و در مشاخره این است از باب الف ثانی است از آن حال آن سرور علیه علی الصلوة و السلام
 زیرا که معنی الف را خصیصه است عظیم و نیز امور و تاثیر است قوی و تبدیل نماید چون درین است
 و تبدیل نموده تا چنانست سابقان بهمان طراوت و تقصیر در مشاخران جلوه گرفته است و تا
 شریعت و تجدید است در الف از فرموده گوانان حدیث عیسی علیه السلام و علیه الصلوة و السلام
 و حضرت مهدی است علیه الصلوات و السلام فیض روح القدس را از بدو نماید و دیگران هم بکنند و میسجیان
 و ای برادر این سخن را در اکثر خلاصی کران است و از فاضلین و در و در اگر بر بلضاف میاید
 معارف دیگر را با او کند و صحبت و تقوا احوال را باطله عدم ترغیب و عدم مطالبه آن ملاخط نماید و عظیم
 و توقیر شریعت نبوت را به نمید که در کدام یک بیشتر است شاید از بهاء و برانیده باشند که فقیر و کتب
 و رسائل خود نوشته که طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت است اگر چه ولایت
 آن نبی باشد و نوشته که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت هیچ مقدار نیست کاش که حکم قطعی
 و حقیقی نسبت بدو را محیط و اشکال این بسیار نوشته است خصوصا در مکتوبه که بنام فرزندی بریار
 طریق نوشته است اینجا ملاخط نماید مقصود از این گفتگو اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب بطلبان این
 طریقت بتفصیل خود در دیگران معجزه خدا جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کاف و فرنگی بترساند
 حلیف از اکابر دین اعیان ولی چون شده و در پشت از خاک و سرور که بگذرانم سر از خاک و سران
 خاکم که بر تو بیا که کند از لطف بر من قطره ببارد اگر بر ویدار ترن صد زبانم و چه سوسن شک لطفش که
 توانم بعد از مطالع این مکتوب که شوقی به علم ناز و حصول بعضی از کمالات مخصوص آن شایسته پیدا شود
 و می آرام سازد بعد از استخاره متوجه این حد و در گذرند نظری بر عمر عظیم نماز صرف نماید و در سنجی ابدان

السبيل الرشاد و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه السلام و الصلاة و السلام علیهما و آلهما
 و سلم و فی صدر شجاعت و دویم بولانا محبت صدور یافت و بیان انکله ارتباط ماضی است
 و نسبت بالانکاسی مرقب بعد تفاوت ندارد و این است که احمد و سلام علی عباد الله الذین اصطفی
 صحیفه شریفه که نزدیکی تفاوت مرقوم فرموده بودند و حصول آن متعجب گردید چون معنی از فرط محبت کمال
 اختصاص بود و از دیار و محبت بخشد سخن از وفاء عهد سابق اندر جا یافته بود و محذور با هر وضعی باشد از
 اوضاع شرعی محل مضایقه نیست بشرط آنکه رشته این محبت گسسته نشود بلکه روز بروز قوت پیدا کند
 و نایز این اشتیاق سرزد کرد و بلکه ساعت فاعله در التماس بغير اندجاء ارتباط صاحبی است و نسبت
 الانکاسی البصافه و مرقب بعد تفاوت ندارد و مگر در سرعت و بطور علم بعضی از خصوصیات طریق علم
 علم بران تحقیق اخینیه از انفاخته مکتوبی که بنام فرزندی رشدی در بیان طریق نوشته است طالع بنید
 نقل آن مکتوب را بلال سیادت پناه اخوی میر محمد عثمان آورده اند اینجا طبعند زیاده چنانکه بنام
 مکتوبی صدر شجاعت و سیوم بجا بیارند گاه میان تاج الدین صدور یافت و در بیان فضائل
 که تنق کجبه ربانی دارد و در بیان فضائل صلوته و این است که احمد و سلام علی عباد الله الذین اصطفی
 خبر قدوم مرت ازم حجاب اشتیاق را و حجت فواوان ساندند سحانه محمد و نه عیله و کمال انصاف به
 السبیل فلک مبنای قام تا بن دو کلام خبر که در ظم خورشید جاستاق از جانب شرق با ماه جهان گردون
 شام چون قدم رنج فرموده اند و در تشریف آنند که شتاقان یر بار انتظارند و از روی تمام غبار
 بیت الدوارند و زو فیقر خیا نچه صورت کبیر ربانی سجد و الهیاست مر سوز خلائق را چه بشر وجه ملک حقیقت
 آن نیز سجد و الهیاست مر حقایق آن صوره لاجرم حقیقت فوق جمیع حقایق آمده است و کمالات متعلقه
 آن فوق کمالات متعلقه سایر حقایق گشته که بویا این حقیقت بر خیزد و میان حقایق کوئی
 حقایق آیه جلسلایه مراد از حقایق آیه مراد و قات غطیت و کبریا و شته که هیچ رنگه و کفر و ایمان
 قدس آن تر سید و بیچ طلیته بان له نیافته نهایت عو جبات و فیه و ان نامتبا می خالق
 کوئی است نصیب از حقایق آیه جلسلایه مخصوص آن خورشست الادناز و معراج مومن است و در آن معراج
 که کوئی از دنیا با خرت رفتن است خطی از پنج در خرت میسر خواهد شد میسر نگردد و انکارم که عمده در

این دولت در نماز و مصلحت است چنانکه موطن ظهورات خالق الهی است ثالث تقدست پس کعبه
 اعجاز است و در دنیا بصورت از دنیا است و فی الحقیقت از آخرت نماز بر سلطان نیز بنسبت پیدا کرد
 است و بصورت و حقیقت جامع دنیا و آخرت گشته و تحقیق پیوسته است که حالتی که در او نماز بر سر
 فوق جمیع حالات است که در هر دران نماز حاصل میشود چنان حالات از دائره نظر برآمده اند هر چند بطریق
 و این حالت نصیحت از اصل اردو قدر فرق که در میان ظن اصل است همانقدر فرق در میان آن حالات
 و این حالات باید دانست و مشاهده میکرد که حالتی که لغایت الذی بجای در وقت موت و دعا و
 فوق حالات نماز خواهد بود چه موت از مقدمات احوال آخرت است و هر چه با آخرت نزدیک است تم
 و اکمل است چنانچه ظهور صورت است و چنانچه ظهور حقیقت نشان مانیها و همچنین حالتی که بکرم آیه جلوس
 در بزم صغری میسر خواهد بود فوق آن حالت خواهد بود که در وقت مرگ میسر شده بود و همین نسبت
 کبری را که در دنیا است یا بزم صغری که ششم آنجا اتم و کمال است و شهود و جنات انعم نسبت میشود
 بزم کبری نیست و اکملیت دارد و فوق جمیع دنیا آن موطن است که خبر صادق علیه علی که اعیان
 و استیلاست از آن خبر داده فرموده آن الله جلوسه لیس فیما عور و لا قصه تجلی فیما بنا صاحبک لیس فیما بنا
 جمیع ظهورات دنیا و مانیها اند و بالاتر جمیع افعال آن جنه بلکه دنیا اصلا از موطن ظهور است ظهورات ظلال
 و نمودار مثال مخصوص نیست است نزد فقیر من و داز امور دنیوی اند و فی الحقیقت داخل دایره امکان
 ظهورات را خواه تجلیات صفات گویند و خواه تجلیات صفات گویند و خواه تجلیات ذاتی که بعد
 عما یقولون علوا کبیرا فقیر دنیا را تمام ملاحظه مانیها خالصه مخصوصه یا بدو سچ از مطلق انجا بنشاند و سید
 نایه مانی باب بر عدالت و آخرت را مطلقا به انجا جستن خود را بر نشان کردن یا غیر مطلقا
 مطلقا و البته چنانچه اکثری بان گرفتار اند و خواب خیال را مگر فتنه نماز است و موطن که خبری از
 دارد و بآن مطلقا آرد و در موطن انقا و مکتوبی صد شخصیت و چهارم به سید باقر سید
 صدور یافت و در بیان که معال خود را بحیرت و جهالت باید برد و اعتماد بر احوال کشوفنا بدید و در ضمیر
 که بعضی از مشایخ نوبه انما بنوده بودند ذکر یافته و تعمیر آن فرموده که محمد و سلام علیهما و در این
 صیغه شریفه که از موطن محبت و کمال شتایق صادر فرموده بودند فرحمت فرادان سائید متوجه کار خود

مکتوب صد شصت و پنجم شیخ عبدالکبیر دلاوانی صد دریافت و بیان آنکه در اختیار غزلت با
 که حقوق مسلمانان نمایند نشود باین حقوق و مایهات الکلیه و صلوات و تبلیغ الدعوات و میانه که گفته
 مرغوب می باشد می سید رحمت و اوان سائیدند سباجان محمد و البته که تا مدتی بام شرافت تا شریفی
 و اخلاص و مروت و خصائص و کرده مع و کمال اگر بر سید و سائیدند بوده و بجز فیاض و اندک سباجان از روی غزلت
 نموده بودند بلیه غزلت مدینه و یقین مبارک باشد غزلت اختیار کنند و از واکر میزند لیکن مرادات
 مسلمانان از دست ندهند قال علیه علی الصلاة والسلام علی سلم علی سلم خمس و سلام و عیاده و
 و ابنا و سباجان و اجابت الدعوت و شمیمت لطافتش با و اجابت دعوت شریف لطافتش فی الاحیاء و مستقیم
 الاجابة انک ان اطعام طعام شنبه اوله اما تامل علی حقیقت او جالیط او سماعی من انرا تیره و الملامی و
 بنوعین اللهم و العبد کل ذلک ما منته الاجابت و یوجب تحریما و کراهتها و کذلک ان کامل در اعی عالم
 او مبتدع او فاسقا و شیرا و مستکلفا طالب البهائات و الفخر فی شریعت الاسلام و لا یجب طعام ضمیمه یا
 و منه لایحیط لایسته ان یفقد علی المایده اذا کان علیها العبد غنا او قوم لغیا نون او شرف و بی محرم کذا
 مطالبین منین اگر این مولفه همه فقود شوند از اجابت دعوت چاره نبود و هر چند بدین مانع فقدان
 مولفه و شرافت و نیز بدانند که غزلت از غیا را بدین زیاده که صحبت با هم از ان سنت مکتوبه
 طریقه علیه است حضرت خواجیه نقشبند فرموده اند قدس سره که طریق ما صحبت است که در خلوت شهرت
 است و در شهرت آفت مراد از صحبت صحبت موفقان طریق است نه مخالفان طریق زیرا که نفی در یکدیگر
 شرط صحبت و شسته اند که بلی موافقت میسر نشود و عیاده مریض سنت است اگر ان مریض را شخصی
 شهادت بود و یکبار و اگر او ناید و الا عیاده ان مریض را صحبت چنانچه در حاشیه شکاه گفته است و بخانه
 بخانه حاضر شده لا اقل چند قدم در متابعت اجازه باید رفت تا حقیت ادا کرده باشند و حضور
 و جماعتی چنانکه و نماز عیدین از ضروریات اسلام است که از ان چاره نبود باقی اوقات را به تسلیم
 بگذرانند اما اول تصحیه نیست کنند و غزلت را به بلوت هیچ غرض از ان خواص عاجله بلوت ندارند و هیچ قصد
 غیر از جمیع باطن بزرگ است که به جلاله و اعراض از اشتغال باطن ملامی هیچ نبود و در تصحیه نیست نباید
 احتیاط نمایند با غرضی گفت و در ضمن آن منتفی باشند و درین تصحیه التاج و ضروری بسیار ناید و عجز و

فنا
 در آن وقت
 حقین
 در دست است

فنا
 در اجابت دعوت
 شریف لطافتش

واحد و سبب من لا نزل له الا بالقدرة و فیها صلا ان لا یجری علیها زمان لا تقدم ولا تاخر من علم اولها
 اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهم بود که بحکیمه معلومات متعلق گشته است و آن تعلق به سبب
 الکیفیت است و در رنگ صفت علم همچون و بچگونگی است و متجاوز این تصور را بشمارا زایل گردانیم و بگوئیم
 که در وقت که شخصی در یک وقت کلام را باقسام متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او را ندانیم
 در هر آنوقت کلام را هم هم داند و هم فعل هم حرف و هم ثلثه و هم رباعی و هم مرکب اند و هم منی و هم تکون
 و هم غیر شکیک و هم متصرف و داند و هم غیر متصرف و هم معرف و داند و هم مکروه و هم ماضی و داند و هم مستقبل و هم
 امر و داند و هم نهی بلکه جزا است که آن شخص بگوید که اینها قسام و اعتبارات کلامیه و در ذات کلام در یک وقت
 بتفصیل چه بنویسم مگر و علم ممکن بلکه در دید ممکن جمع خدا و تصور بود و علم واجب تک و التمثل الاعلی
 چه مستجاب باشد باید دانست که اینجا هر چند صورت جمع همین است اما فی حقیقت در میان اینها خدایه و غیبه
 زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و صدوم دانسته است اما در همان آن دانسته است که وقت وجود
 او مثلاً بعد از نه سال سنیه بحسبیت و وقت عدم سابق او پیش از آن سال بعد است و وقت عدم لاحق
 بعد از نه سال بعد است و بقا و بینها فی حقیقت التماثل الزمان و علم در القیاس سائر الاحوال فافهم
 ازین تحقیق و آنچه گشت که علم او کلام هر چند بی زیات متغیر و تعلق گیر و شایسته تغییر در وی راه نمی یابد و نمونه
 حدوث و ان صفت پیدا نمیشود که نعمت الفلاسفه زیرا که تغییر بر تقدیری تصور باشد که یک را بعد از دیگر
 دانسته باشد و چون هم در آن احدی را نگنجایش تغییر و حدوث نبوی و پس حاجت نباشد با ثبات تعلقات
 مستعد و مراد تغییر و حدوث را چه بان تعلقات بود و بصفت حکم کما فعل بعض المتکلمین لوفیه شبهة الفلاسفه
 آری اگر تعد و تعلقات در جانب معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد و همچنین یک کلام سبب است که از آن
 تا بدیهان یک کلام گویاست اگر امر است از اینجا ناشی است و اگر نهی است هم از اینجا اگر اعلام است
 هم از اینجا ماضی است و اگر استعلام است هم از اینجا اگر تنه است هم از اینجا مستفاد است و اگر تری است
 هم از اینجا حکیمه کتب منزه و حرف مرسله و قیست از آن کلام سبب اگر توریته است اینجا که از شماخ یافته
 است و اگر تخیل است هم از اینجا صورت لفظ گرفته است اگر یو است هم از اینجا سبب گرفته و اگر فاعل
 هم از اینجا تشریل فرموده و و الی کلام حق که علی حق بحکیت و پس این نیز قول قائلان مذکور و همچنین

یک فعل است و صفات اولین آخرین همان یک فعل بگوید و اما امر الا واحدة کلمه با هم می نریست
 ازین اگر اجاست و اگر است مربوطان فعل است و اگر اعلام و اگر انعام منوط هم بان فعل همچنین اگر ایجاب
 و اگر اعلام ناشی ازان فعل است پس فعل حق سبحانه نیز قدر تعلقات ثابت نبود بلکه یک فعل مخلوق
 اولین و آخرین باوقات مخصوصه خود و خود بوجودی آید این فعل نیز در ملک فعل و متعلق چون
 بیگونه است زیرا که چون رایچه چون راه نیست لاجمل عطا یا المکالمطایا و اشتری چون از حقیقت
 فعل حق جل جلاله اطلاع یافته بگوین را عادت گفت و افعال و سبحانه را عادت داشت و است و است که
 اینها از افعال از سلسله حق سبحانه از افعال و افعال ازین فیصل است آنچه بعضی از صفیه تجلی افعال ثابت
 اند و در مظهر سراسر افعال مکنایه خیر فعل واحد جل جلاله ندیده اند ان تجلی فی حقیقت تجلی افعال
 حق است سبحانه نیز تجلی فعل و افعال را که فعل است که چگونه و قدیم است و قدیم ذات اوست
 بلکه اگر انرا بگوین گویند و در احوالات گنجایش نیست و در مظاهر مکنات ظهوی نیست و در مکنات
 صورت یعنی چگونه و چگونه و در مظاهر مکنات ظهوی نیست و در مکنات
 چه افعال صفات از حضرت ذات تکا و تقدس ان تفکاک نیست تمجید آنها به تجلی ذات مقصود
 و آنچه تفکاک ذات است تکا و تقدس ظلال افعال ظلال صفات است سبحانه پس تجلی افعال
 افعال صفات بود و تجلی افعال صفات اما فهم هر کس باین کمال رسد و تک فعل را بدو تیرین برود
 و بفضل العظیم بر سر اصل سخن ویم او تکا و در هیچ چیز حلول نگیرد و در هیچ چیز و روی حال خود اما او تعالی محیط
 اشیا بود و قرب معیت بالایشان دارد و انرا حاط و قرب معیت که در خود فهم فاعل باشد که از
 شایان جناب پس از نیست تکا آنچه کجاست و شهود معلوم کنند ازان نیز منزه است چه ممکن از حقیقت
 ذات و صفات و افعال او تکا و در هیچ چیز حلول نگیرد و در هیچ چیز و روی حال خود اما او تعالی محیط
 تحت لافض باید ساخت عفتا نکاشتن شود و ام باز چون که کایجا باشد با بدست آدم
 بیشتر آشنوی حضرت ایشان مناسب مقام است هنوز ایوان آشنای بلند است و هر فکر
 ناچند است پس یان آیم که او تکا محیط اشیا است و قرب است ایشان و ایشان است را سخن
 احاطه و قرب معیت او تعالی را فهمیم که چیست احاطه و قرب علم گفتن را و دیات تشابه است

و اما اینها دلیل آنست که ما اولاً بهیچ چیز تشبیه نشود و همچنین بهیچ چیز با و سبانه نیز تشبیه میگردد و آنچه از بعضی
عبارات صوفیه منتهی می شود مفهوم میشود خلاف ادلثان است زیرا که مراد ادلثان از این کلام که مومن
اتحاد است اذاتم فقر فهو الله تشبیه کردن فقر تمام شود نیستی محض حاصل آید باقی نماند مگر الله و
نه آنکه آن فقیر جداست و خدا را در آن کفر و زندگه است تشبیه و عموماً مومن لفظاً مومن معنوی
و حضرت خواجه قدس سره میفرموده اند که معنی عبارت اما نحن نه نیست که من محکم بلکه آنست که من محکم
و موجود حق است سبانه و تفسیر و تبدیل بذات و صفات و افعال و تکرار نیست سبحان من بالتعبیر
بذات و لا بصفات و لا فی افعال و لا بحدوث الا که آن و آنچه صوفیه وجودیه تشریفات محسوسات نموده اند
نه از قبیل تغییر و تبدیل است و در مرتبه وجود کمال کفر و ضلالت است بلکه این تشریفات را در مرتبه ظهور
کمال اولیا اعتبار کرده اند و بی آنکه تغییری و تبدیلی در ذات و صفات و افعال اولیا راه یابد و اولیا
یعنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و بهیچ امری بهیچ چیز محتاج نبود چنانچه در حدیث
مخاطبیت در علم و غیر محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهوم میشود که اولیا در ظهور کمالات آنها
و صفاتی بهیچ چیز است این سخن برین فقیر بسیار گران است میداند که مقصود از فرمایش ایشان حصول
کمالات است مراد ایشان از کمالی که باید چنانچه سلم باشد تشبیه و تقدس که بریده و ماضی است بحسن و لا لاش
الا بعد و ان لم یعرفون لم یصل یعنی نیست پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان
بود که کمال ایشان است نه امریکه یا بدیج باب حق بود سبانه و آنچه در حدیث قدسی و تفسیر شده است
اخلق لاعرف و ارا انما یعرف الایمان است نه آنکه من معرفت شوم و بتوسط معرفت ایشان کمال
حاصل نمایم که الله عن ذلک علو اکبر اولیا که از جمیع صفات نقص سمات حدوث منزله و نیز است
جسم و سبانیست و مکنایه و زانی نه در صفات کمال و ثابت است از تعجب است صفت کمال در
موجود اند بود و لا بد وجود ذات تشبیه و تقدس آن صفات حیاة و علم و قدرت و اراده و بصیرت و سمیع
و کلام و کون است این صفات و خارج موجود نه آنکه در علم موجود بود و لا بد از وجود ذات و در خارج
نفس اند تشبیه و تقدس خارج چنانچه بعضی از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته اند سه از روی تعقل
همه غیر از صفات و با ذات تا از روی تحقق همه یک گران محققیت نفی صفات است چه صفات

مستزاد و فلاسفه نیز لغاری علیهم السلام و اتحاد خارجی گفته اند که مفهوم معلوم عن مفهوم ذات است الهامی و تقدس با عین مفهوم معلوم
 و اولی است باعتبار وجود خارجی گفته اند لکن اتحاد وجود خارجی اعتباری نیز از ذات صفات خارج
 نشود و التماس را با اعتبار لایحییم لغاری گفته اند که معرفت و اولی است و ازلی است و غیره و اولی است و اولی است
 بنوعی که عین عین برین حکم جامع فرموده اند و هر یک که مقدم و اولی است و غیره حق بل مطلقا قائل گشته است
 بیکدیگر و فرموده اند امام غزالی ازین راه تکفیر این نسبت و غزالی و غیره ایشان فرموده است که قائل
 تقدیم عقلی تقدس اند و مقدم سببی و صورت گمان برده اند و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم
 دانسته اند و حضرت خواجه فاضل کسره میفرمودند که شیخ محی الدین بن العربی مقدم ارواح کمال قائل
 این سخن از ظاهر مفسر و باید داشت و مجبور بر تأویل و بد ساخت تا با جماع اهل مل مخالف نشود
 و اولی است و اولی است از اثبات بیجا است مطلقه و مفسر از مفسره و مفسر است فلسفه غیر و کمال اولی است
 لغاری اختیار از واجب تمام نموده اثبات بیجا است و ده اندکین بخیر دان و حسب تعالی و تقدس مطلق و کمال
 داشته اند و خیریک مصنوعه که انهم با بیجا است از خالق سموات و ارض صادر دانسته وجود و اولی است
 نسبت بقبل فعال داده که وجودان جز در قیوم ایشان ثابت نشده است و عزم فاسد ایشان ایشان را
 بحق سبحانه و تعالی چه کار میست تا چار باید که در وقت مظهر الوجود تعالی و تعالی فعل اولی است و مفسر
 سبحانه و تعالی که اولی است که در وجود و اولی است که در وجود و اولی است که در وجود و اولی است که در وجود
 تعالی و اولی است که در وجود و اولی است که در وجود و اولی است که در وجود و اولی است که در وجود
 در حق و اولی است که در وجود و اولی است که در وجود و اولی است که در وجود و اولی است که در وجود
 از اولی است که در وجود و اولی است که در وجود و اولی است که در وجود و اولی است که در وجود
 یک کفر و انکار است با حکام مستزاد و عباد و عباد و عباد و عباد و عباد و عباد و عباد و عباد و عباد
 و طبعی و لایعنی و اولی است که در وجود و اولی است که در وجود و اولی است که در وجود و اولی است که در وجود
 خورده اند و چه فضیله خورده سموات و کواکب که همه وقت بقرار و سرگردانند و در کار و در کار و در کار
 و اوضاع ایشان داشته اند و از خالق سموات و موجد کواکب که همه وقت بقرار و سرگردانند و در کار و در کار و در کار
 و در کار و در کار و در کار و در کار و در کار و در کار و در کار و در کار و در کار و در کار و در کار و در کار

از انظار علی الخازن و دیگران

قطب انکار از علوم مشرق و منظم ایشان علم هند است و الا لینی محض است و اما طائل حرف سادات
 زردیانی نیست شلث هر دو قاعده را بکار می آید و شکل عروضی و ماضی که بناگاه ایشانست بجز غیر
 مربوط است علم طب علم نجوم و عمارت و هندیه خلق که بهترین علوم ایشان است از کتاب بنیاد را تقدم علم
 بنیاد و علمیه الصلوة و السلام سر کرده و ترجیح باطل خود نموده اند که صرح به الامام الغزالی فی المنقذ
 الفضل اهل است و متابعان انبیا علیهم الصلوة و السلام اگر در دلائل بر این مخط کنند یا که نیست
 که مدارک ایشان بر تقلید انبیاست علیهم الصلوة و السلام و دلائل و بر این بر اثبات مطالب عارفان
 بر سیل ترجیحی آرنده ان تقلید ایشانرا که نیست بخلاف این بیرونشان که از تقلید خود را برادر
 اند و در صد و اثبات بدلائل گشته صلوا فاضلوا دعوت نبوت حضرت عیسی علی بنیاد و علیه الصلوة
 و السلام چون با فلاطون که کلان ترین پادشاهان بوده رسید گفت سخن تو هم مستدلین را حاجت بنایا
 من پیدا نهی سفیه اللعینی شخصیکه احیای موات مینماید و ابرار که و ابرص میکند که خارج از طور حکمت
 ایشان است او را میدید و طفلان احوال و میکرو نماید و چنانکه ان کمال عناد و عنایت است
 فلسفه چون اکثرش باشد فلسف کل آن و هم سفا باشد که حکم کل حکم اکثر است و بنجنا ابد سفا
 ظلمات معتقد اتم السورین بایم فرزندی محمد معصوم جواب شرح موقوف را تمام کرده و در اثبات سبق
 او با حجتی این پنج دان بوضوح آمد و فایده ابرار مرتب شد محمد بعد الذی دنا و اما و اما که انستدی
 لولان دانا الله قد جارت رسل بنا باحق و عبارات شیخ محمد الدین بن اعرابی نیز ناظر بایجاب است
 و در منی قدرت موافقت فلسفه دارد که صحبت تر از قادیان تجویز نمی آید و با نبی فعل لازم است
 عجایب و با است شیخ محمد الدین مقبولان در نظر و آید و اکثر علوم او که مخالف ارامی اهل حق
 اند خطا و اصول را هر مشرودا که بخطای کثیف معذور داشته اند و در رنگ خطا را جهاد یعنی سلامت
 مرفوع ساخته این عقا و خاص است این فقیر را و ما و شیخ محمد الدین که او را از مقبولان میدانند
 و علوم مخالفه او را خطا و مضری بیند جمیع مستند از این طائفه که در شیخ را طعن و ملامت میکنند و در
 علوم او را تحقیر مینماید و جمیع دیگر از این طائفه تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را مصلحت
 و بدلائل و شواهد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و نمیک نیست که این هر دو فریق راه خلاف و

اختیار کرده اند و از توسط حال و ماندن شیخ را از اولیا و مقبولان است بواسطه خطا که شکی نبوده و در کفر
 شود و معلوم دارد که از معلوم است که از مخالف است اهل حق اند چگونه تقلید قبل از آن که در فالحین می باشد
 الذی فتنی الله سبحانه و منه و کرمه از می و رساله وحدت و وجود جمیع غیر از بیضا الف با شیخ شریک اند هر چند
 منته و دین مسلم نیز طر فاضل از او اما در اصل سخن شرکت دارند این مسلم نیز هر چند بطایفه مخالف است
 بمعتقدات اهل حق دارد اما قابل توجه است و شاید این جمیع این فتنه لعنایت الله سبحانه و شریع
 شرح با عیانت حضرت الشیخ این مساله بمعتقدات اهل حق جمع ساخته است و نزاع و فقیهین را
 مبطن نماید و شاک و شبهات طرفین را حل ساخته برنجی که محل سبب اشتباه نموده که ما لا یخفی
 علی الناس ظریفه باید است که کمالات با سراج و جواهر و چاه اعراض و چه اجماع و چه عقول چه نفوس و چه
 افلاک چه فضا هر منته باشد با جاد و قادر بخارند که از کتم عدم اینها را بوجود آورده است و چنانچه اینها
 در وجود با و قائل است جند و یقین از او سبحانه محتاج اند وجود اسباب و ساطع را و پوش فعل خود است
 است و حکمت را اقیاب قدرت گردانیده لایکه اسباب و دلائل ثبوت فعل خود کرده و حکمت را در
 وجود قدرت فرموده زیرا که اسباب فطانت که بصیرت الشیخ کجیل متابعت انبیا علیهم السلام است
 مکمل شده است می دانند که اسباب و وسائل که در وجود و یقین با و سبحانه محتاجند و ثبوت و قیام از او
 و بوی دارند که اقدس و فی الحقیقت همه و محض اند چگونه در دیگری که مثل خاص است تا نمی کنند و
 و احداث و اختراع آن نمایند قادی است و لای که می دانند که اسباب و کمالات لایکه او
 نمایند چنانکه عقلائی فعل را از جاد و محض نمایند از انجایی برنده فاعل و محرک او چه میدانند که این فعل و اثر
 حال نیست فاعل است ما و لای که می دانند که اسباب و کمالات لایکه او
 حقیقه نشد بلکه آن فعل نظر همادیه او دلیل شد بر فاعل حقیقه نگذاشتی و فهم اینهمه فعل جاد
 روپوش فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیا و جهل و محض بواسطه فعل صاحب رت و ماست
 است و از فاعل حقیقی که در گذشته بعضی که کثیر و میدی که کثیر این معرفت مقنن است و شکافه فاعل است
 فهم هر کس نیاز نیست به حسی کمال او و فهم اسباب میدانند و ابتدا را شیار را میسر است اسباب
 حق سبحانه و تعالی نیست پس از میدانند که در فهم اسباب فاعل حکمت که در فهم این میدانند

ملحوظ است نسبتاً تا خلفت هذا باطلاً انبیا علیهم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب بنیانند و تقویٰ نیز برای این
 مراعات حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی بنینا و علیها الصلوٰه و السلام ملاحظه فرمائید
 نموده بر این خود را وصیت فرموده و یا نبی لا تدخلوا من باب احدوا و اخلوا من ابواب تنصرفوا با وجود این
 مراعات تقویٰ بعضی امر حق فرموده و جاسطاً گفته و ما اغنی عنکم من العدم شی ان الحكم الاله علیکم
 و علیہ قلیة کل المتوکلون و حضرت حق سبحانه و تعالی این معنی او را تحسین فرموده است و بنسبت
 داده که بعد از آن فرموده و انه لذلوعلم لما علمناه و لکن اکثر الناس لا یعلمون و حضرت حق سبحانه و تعالی
 در قرآن مجید حضرت پیغمبر را نیز بتوسط اسباب اشارت میفرماید یا ایها النبی حبک لداستجاب
 باقی ماند تا اثر اسباب و است که حضرت حق سبحانه و بعضی اوقات در اسباب تا اثر تا نیز تعلق نماید
 تا موثر افتد و در بعضی اوقات تا اثر در آنها خلق میکند پس چنانچه اثر بر آنها مترتب نشود چنانچه شایسته
 بنیم اینجه نظر را در اسباب که وجود و سیات گاهی بر این اسباب مترتب میشود و گاهی هیچ اثری از آن
 ظاهر نمیشود و اینکار از مطلق تا اثر اسباب ظاهر است تا نیز باید گفت دان تا اثر را در هر گاه جوایب
 با سجا و حضرت حق سبحانه و تعالی باید دانست رای فقیر دین مسلم نیست و الله سبحانه و تعالی علم این میان
 لا یحکمت که توسط اسباب فی توکل نیست چنانچه با فاضان گمان برده اند گمان برده اند که در
 توسط اسباب کمال توکل است حضرت یعقوب علی بنینا و علیها الصلوٰه و السلام مراعات سبب با تقویٰ
 امر حق جل و علا توکل فرموده و علیہ توکل و علیہ قلیة کل المتوکلون و او تکامیر خیر و شر است چنانچه
 این امر در واد از خبر راضی است و از شر راضی نه این فرقیست و قیاس و میان را ده و رضا که حضرت
 ضعیفانه و تعالی اهل سخت را بان فرق متد ساخته است سایر فرق بواسطه عدم استدایان فرق
 در فضالته مانده اند و نیز از اینجا عبید را خلق افعال خود گفته اند و اینجا و کفر و معاصی با و منسوب
 ساخته از کلام شیخ محمد الدین و صاحبان و مفهوم میشود که چنانچه ایان و اعمال صالحه مرضی است از علم
 است کفر و معاصی نیز مرضی هم افعال است این سخن نیز مخالف اهل حق است و میل با یجاب را و
 که متعارف ساخته است چنانکه گویند که اشراق و ضلالت مرضی است و تقابلست و حضرت حق سبحانه و تعالی
 عباد را قدرت داده داده است که با اختیار خود کسب افعال نمایند خلق افعال بحضرت حق سبحانه

نموسبت اگر ایشان عبادت الله سبحانه برین جا کرده است و بعد از قصد بر فعل خود را خلق حق سبحا
 و تعالی آن فعل متعلق میشود و چون فعل عبد بقصد و اختیار و صدق و یابینا چار متعلق بدو و دم و ثواب
 و عقاب و آنچه گفته اند که اختیار بعد ضعیف است اگر ضعف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه گفته اند که مسلم
 و اگر ضعف را بیغنی گفته اند که در او فعل موقوف بر نیست پس غیر صحیح است فان الله سبحانه لا یكلف
 بالیسر و سبیل یرید الیسر و لایرید العسر غایت مافی الباب جزا و محله در فعل موقت را لغرض بقدر حق
 کفر موقت را عذاب محله جزا و رفاق فرمود و لذات و کمی را متوسط با میان موقت فرمود و از آنکه
 العزیز یکایم بقدر توفیق الله سبحانه ما هم میدانیم که کفر در زید ان نسبت بحضرت حق سبحانه و تعالی که مسلم
 نعم ظاهر و باطنه است و موجود نعمات و ارض است و هر بزرگه و کمالی که هست مرخا قیاس و انبیا است
 است جزا تران کفر باید که از شداید عقوبات بود و آن خلوص است در عذاب و همچنین با میان آوردن
 همچنین منعمی بزرگه را در است که در شوق او را با وجود و رحمت لغرض و شیطان باید که جزا را و برترین جزا
 بود و آن خلوص است و نعمات و لذات بعضی از مشائخ فرموده اند که دخول بهشت فی الحقیقت مربوط
 بفضل حق است سبحانه و متوسط ساختن آنرا با میان بنابر نیست که جزا و اعمال بود و از این شد و نیز و فقیر
 و دخول بهشت فی الحقیقت مربوط با میان است لیکن با میان فضل و است سبحانه و عطیه او و ثواب و جزا
 نادره بود بکفر است و کفر ناشی است از هوا نفس را ره ما اصاب یک جنس حسنه فمرا بعد و اصاب یک
 حسنه فمرا بیک با بدو است که مربوط ساختن و دخول بهشت را با میان الحقیقت تعلیم با میان است
 بلکه تعلیم مومن بهشت که اینچنین از عظیم القدر بران مرتب شده است و همچنین متوسط ساختن و دخول
 و دخول را یکجه بکفر است و تقبیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است که این طوع و عقرب و بزرگ
 مرتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از مشائخ گفته اند که ازین دقیقه خالی است ایثار و دخول تا که
 عدل است مثل این و در جمعی نیست چه دخول را فی الحقیقت مربوط بکفر است و الله سبحانه العلم
 خدا و حضرت حق سبحانه و تعالی را مومنان و آخر در بهشت خواهند دید چه بهشت کیف و بی شبهه و قابل
 این مسلم است جمیع فرق اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل سنت هم شکر اند و در نتیجه بهم و کمال
 را تجویز نماید و چون که از عمر الدین بران موعوبه نیز رویت آخرت را بیکصد صورت فرمودی و در بعضی از

فوق العقب
انبا عيسى

تخلی جو رشتہ نامدار دروہی حضرت اشیان از سرخ نقل کیا وند کہ اگر تہذیب از رویہ رابر تہذیب تہذیب و تہذیب و تہذیب
و تہذیب نیز قابل گشتند دروہیہ را باین نحو نیز میدہند ہرگز از رویہ انکار نہ کردند و حال انہند
یعنی انکار اشیان از ہیچہ دینی کہستہ است کہ مخصوص ہر تہذیب تہذیب است بخلاف بن جملہ کہ تہذیب
در ان ملحوظ است پوشیدہ نامند کہ رویت آخرت را بجملہ صوری فرو داد و در حق حقیقت انکار
کردن است مر رویت را چنان تجلوی صورت اگر چہ از تجلیات صورتیہ دنیا جہا بود رویت حق نیست
سہ یا ہ ہونان نیز کہستہ ہر ادراک و ضرب بنیال و لغبت انبیا علیہم الصلوٰۃ است یا رحمت
عالیایست اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما گران از معرفت ذات و صفات واجب الوجود
تکا و تقدس کی دلائل میفرمود و مریضیات مولار ما را جلالتہ از عدم مریضیات او سجا کہ تہذیب نوہ
عقلی قصد مایہ نامید نوہ و حوت اشیان از ہنچہ سوال است و افہام نام تمام مایہ تقلیلین بزرگواران
درین معاملہ مخدعان ری عقل ہر چہ چہ است اما و رحمت نام تمام است و ہنچہ تہذیب تہذیب ہنچہ
لغبت انبیا علیہم الصلوٰۃ است یا رحمت انہا کہ غلاب ثواب خروسی دینی منوطہ بہ است سوال چون
غلاب خروسی دینی منوط بہ لغبت شد پس لغبت را رحمت عالمیان گفتن ہنچہ منصف بود جواب لغبت
صلی رحمت است کہ سلب معرفت ذات و صفات واجب الوجود بہ است اما تقدس کہ متضرر عبادات
دنویہ و اذریہ بہ و بدولت لغبت معاد و ہنچہ گشتہ است ہنچہ مناسبتا قبہ سہ و تکا بہ است از ہنچہ
نامنا سجتا قبہ سہ و دست سبحانہ زیرا کہ عقل لکما کہ کوہا کہ باغہ امکان حدوث مقسم بہ چاند
کہ نامنا صغیرت و جہر کہ قدم از لوازم است از ہا و صفات و افعال و کلام بہ نامنا سکام
تا اطلاق آن نمودہ اید و اجتناب بن کردہ شود بلکہ بہ است کہ انقص خود کمال انقصان انقص
با کمال انکار و این تہذیب تہذیب فوق جمیع نعم ظاہر و باطنہ است یدولت تراکانا امور نامنا را سجتا
قدس و تکا لغبت دہد و اشیان نامنا سجتا را حضرت او سجا بہ متسا بہ زولبت بہ کہ باطل را
از حق جلا سائنہ بہ نامنا سجتا عبادت را از حق عبادت تہذیب را دہد لغبت بہ کہ براہ حق جلا
توسط آن دعوت میفرمایند و بندہ را السجادت قرب و وصل کوہ جلا سائنہ میرسانند و بسبب لغبت
اطلاع مریضیات کوہ جلا سائنہ بیشتر شود و کما ہر جہا از حق در کمال انقص عبادان تہذیب تہذیب

این کار بخت بسیار است پس مقرر شد که بخت رحمت است و آنکه شفا و شفا نفس را بکشد حکم سلطان
 لعین کار بخت نماید و بخت بخت عمل کند گناه بخت چیست و بخت چرا رحمت نبود سوال عقل
 منته حد ذات هر چند در احکام الهی جانشان ناقص با تمام است اما چرا نتواند که بخت حصول تصفیه و تزکیه
 عقل را بنا بخت و انفعال غیر تنگید بر توبه و جوب تکلف است پیدا شود که بسبب این غلبه انفعال
 احکام را انفعال نماید و حاجت بخت که توبه و تکلف است نشود جواب عقل هر چند ان ناسبت انفعال
 پیدا کند اما تعلق که این یکدیگر با لایق نیست با کمال این نگر و در توجیه تمام پیدا کند پس این همه پیش از
 بود و تحلیل هرگز خیال در انفعال و قدرت غفیر و شبهه توبه همواره معاصی بودند و در توجیه هر چه
 ندیم و باشند بهر انسان که از او لازم بود انسان است از شک نبود و خطا خطا که از خواص این
 انفعال جدا نباشد پس عقل شایان اعتنا بود و احکام ماغوزه او از سلطان هم و تصرف خیال معصوم
 نبود و از انسانیان و غلبه خطا محفوظ نباشد بخلایک که از این اوصاف پاک است و از این
 ردایل بر این جا را شایان اعتنا بود و احکام ماغوزه او از شایان و هم و خیال منصف انسان و خطا
 معصوم باشند و بعضی اوقات محسوس میگردد و معلوم میگردد بعضی از خطا و خطا است و از شایان
 تبلیغ آن تقوی و جاسس بعضی از مقامات مسلخ غیر صاف و که از راه و هم و خیال با غیر آن محمل شده اند
 به اختیار این عدم فهم میشود یعنی که در وقت اصلا تمیز نتواند کرد و در دنیا حال گاه بود که علم
 تمیز و سنجش و گاه در حدیث این علوم بود خطا ان مقامات تمیز که در حدیث امیکند و از مقامات در حدیث
 یا آنکه گویم که حصول تصفیه و تزکیه منوط است با تیان اعمال صالحه که در ضیاء موی باشند بخانه و تیان
 سقوف بر بخت است چنانکه گذشت پس بخت بخت حصول حقیقت تصفیه و تزکیه میسر شود و دست
 که کار و اهل نفس را حاصل میشود ان مقامات نفس است نه صفای قلب و صفای نفس غیر از صفای نفس
 و بخت از خسارت دلالت نمیدانند کشف بعضی از امور نفسی که در وقت صفای نفس امارات و اهل نفس است
 دست میدهند و اجرام است که مقصود از ان خسارت انجامده است بخانه و سجاده عین و بخت
 بحر میسر و سلیم علیه و علیه صلوة و استیانت و علی که از این تحقیق و هم گشت که تحقیق
 شرفی که از راه بخت ثابت شده است نیز رحمت است نه انچه آنکه مکران تکلیف شرع را ظاهر

در آن وقت که آن برده اند و تکلیف از او گرفت تصدیق نموده غیر معقول نیست اندو که نیکو کلام مهربانی است که عباد
 با او شایسته تکلیف کنند و گویند که اگر مقتضای آن تکلیف عمل کنند بهر جهت خواهند رفت و اگر خلاف آن را
 مرتکب شوند بدوزخ خواهند رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند که بخورند و بنشینند و بطور خود باشند این بیدار
 و بخیر دان مگر نمیدانند که شکر منموجب است عقلا و این تکلیفات شرعی میان ایشان آن شکر است
 پس تکلیف بقبل از حبس باشد و فیض النعمان عالم منوط باین تکلیف اگر هر یک از البعوض و میگو و میگو و غیر
 از شرارت و فساد و بطور خود آمد پس هر چه الهی و دفعش مال دیگر دست و رازی میکرد و بهر جهت و فساد و
 می آمد و هم خود ضایع میشد و هم او را ضایع می ساخت عیاذا بالله سبحانه اگر واجب و موانع شرعی نبود
 و حکم فی انحصار حیات یا لا اله الا الله بکند زکات و کسبی با اگر چه کم نباشد توفی بیا آنکه
 گویند که و الله الا الله الاطلاق است و عباد و مملوک و نیکو سجده پس هر یک و تصرفی که در ایشان خواهد
 عین خیر و صلاح است و از شر و بطل و فساد و منزه و مبر است لایزال عما یفعل کما که هر چه از انیم
 او به کساید زبان خبر تسلیم او و اگر همه را بدوزخ فرستد و عذاب بدی فرماید یا اعتراض نیست و در
 ملک غیر تصرف بی ناشایسته هم پیدا کند بخلاف املاک که فی تحقیق املاک او نیکو سجده و جمیع تصرفات
 از او و انحصار عین هم است زیرا که صاحب شرع بوجهی بعضی مصاحرات املاک را همان نسبت داده است
 و فی تحقیق املاک او نیکو سجده پس تصرف در آنجا همانقدر مجوز باشد که مالک علی الاطلاق آن تصرف
 تجویز فرموده است و مباح ساخته آنچه این بزرگواران علیم اهل سلطنت و تسلیمات با اعلام حق صلوات
 اقتضای نموده اند و بیان احکام فرموده همه صادق اند و مطابق واقع و احکام اجتهاد بیان بزرگواران علیم
 اهل سلطنت و امتیازات هر چند خطا تجویز نموده اند اما تقریر بر خطا در حق ایشان مجوز نیست اند و گفته اند که
 نزد ایشان را بیان خطا متنبه می سازند و مدار آن بصواب بفرمانند فلا اعتدال ندک الخطا و عذاب
 قبر که از آنرا و بعضی از عاصیان اهل ایمان را حق است غیر صادق علیه علی اهل سلطنت و تسلیمات از آن خبر
 داده و سوال نکرد و فکر مومنان را و کافران را و قبر نیز حق است قبر زخمی است و میان دنیا و آخرت عذاب
 او نیکو یک وجه مناسب است لکن این نوعی از و انقطاع بدست و بوجه دیگر مناسب است لکن این نوعی
 از تحقیق علیه است که میمیه انما لعل ضامن علیه با عذاب و عشیائات فی عذاب القبر و محبتین است

غیر نیز در وجهی دارد و ساق و پندگی است که از زلات و سساک و کمال کرم و اوقات و گذرند و صلوات بخند
 نفر مانید و اگر در مقام مواخذه آیند از کمال محبت کفارت گشادان و الا لام و محن و بنوی سازند و اگر بغیر
 مانده باشند بعضی قبر و محنتهای کرد و ناموطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه و مجسمه معبود گردد
 و هر که از چنین نمکند و مواخذه او را بآخرت اندازند عین عدالت است اما و اگر گناه کاران و شر ساران
 لیکن اگر از اهل اسلام است مال رحمت است و از عذاب بدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم بر آنهاست
 نورانی و مقرر لانا کتب علی کل شیء قدیر رحمت سید المرسلین علیه السلام صلوات و تسلیات و توفیق است
 حق است و در آن روز سموات و کوکب باطن جبال و بحار و حیوان و نبات و معادن همه منور و پاکیزه
 خواهند گشت آسمانها منشی گردند و ستارها و انتشار پیدا کنند و بریزند و زمین و کوهها بسیار خوشتر شوند
 این اعدام و افاضات و انبیا و اولی القلق دارد و بنوعی ثانیة از قبرها برانگیزند و مجسمه روند فلسفا اعلام سموات
 کوکب تجویز نمکند و فضا و بر اینها جائز دارند اینها را الی و ابدی گویند مع ذلک شایان الیشیاء
 از بخردی خود را در رفاه اهل اسلام بکیند و تیان بعضی از کلام سلام دنیا نیز عجب است بعضی از اهل اسلام
 این یعنی از ایشان باور میدهند و بپای تجاشی ایشان را مسلمان میدانند عجب است آنچه بعضی از مسلمانان
 اسلام بعضی را که این جماعت اند کامل میدانند و طعن تشنیم اینها را سکر می اندازند و حال آنکه آنها سکر فصر
 قطعه اند و انکار اجماع انبیاء میزند علیه السلام صلوات و تسلیات قال لعلکم اذ انتم سکر رت و اذ انتم سکر
 انکدرت و قال لعلکم اذ انتم سکر و اذ انتم سکر و اذ انتم سکر و اذ انتم سکر و اذ انتم سکر و اذ انتم سکر
 البوابا لے شقت و امثال آنکه انفس القرآن کثیره میدانند که محروقه کلمه شهادت و اسلام کافی نیست
 تصدیق جمیع عالم عجمیه من الدین بالضرورة باید و تبری ز کفر و کافری نیز در کار است تا اسلام صورت
 نبرد و بدو شرط الفت و حساب نیز آن و مطابق است که محض صادق علیه السلام صلوات و تسلیات
 از آن خبر داده است و استناد بعضی از جاهلان طریقه از وجود این امور از اعتبار ساقط است چه طریقه
 و ساقط عقل است اخبار را بر صافه انبیا بنظر عقل موافق ساختن نمی بحقیقت انکار طریقه است
 انجاسا مله تقلید است ندانند که طریقه مخالف طریقه عقل است بلکه طریقه عقلی بپای تقلید انبیا علیه السلام
 و تسلیات آن مطالبی است که نمیتوانند به شدت مخالفت دیگر است و نارسیدن دیگر چه مخالفت بعد از آن

رسیدن مقصود و بهشت و دوزخ موجودند بعد از محاسبه و زیارت گروهی بهشت خواهند فرستاد
 گروهی را به دوزخ و ثواب عقاب بخواهد بیست که انقطاع ندارد و کمالات علیهم الصلوة و تعظیماً
 المودت صاحب صفت مگر یک کمال همه رحمت است ان جمعی وسعت کلمتی کفار و عذاب نیر از عذاب
 ثابت کند بعد از ان گوید که نار در حق ایشان برود سلام کرد و چنانچه بر حضرت البرسم علی نبیا و علی
 الصلوة و السلام شده بود و خلف در وعید حق جان نوار و گوید که یکس از این ل بخل و غلاب
 زنده است درین مسلمانان از صواب افتاده است نه است که وسعت رحمت در حق مومنان
 و کافران مخصوص نیست و در آخرت بوی رحمت بکار نرسد کما قال الله ان الله لا یستخف
 الا لقوم یکافرون و قال ان الله یستجانه و جمعی وسعت کلمتی که تنها الذین یقیقون و یرون
 الزکوة و الذین هم یاتوا یؤمنون شیخ اول آیت را خوانده و آخر را که نفرموده و کبریه و لا تخسین بکلف
 وعده رساله و لا انت ندارد بر خصوصیت خلف وعده تواند بود که انقضای عدم خلف وعده اینجا بود
 آن بود که مراد از وعده اینجا تصرف سل است و غلبه اینجا بر کفار و ان تخسین عدم وعید است و غلاب
 مرسل و وعید است مگر کفار را پس کن میا درین که میهم خلف وعده تنقی شد و هم خلف وعید ظالمان
 مستشهده علیه السلام و ایضا خلف در وعید در رنگ خلف در وعده مستلزم کذب است و ناشایان
 آنحضرت جل لها نه از آنکه در ان الله بود که کفار را غلاب مخلص خودم که در وعده کذب است
 مخالف علم خود گفته که غلاب مخلص خودم که در وعده کذب است تمام دارد و سبحان ربک
 رب العزت عما یصفون و سلام علی المسلمین اجماع اهل ل بر عدم فلو غلاب کفر شیخ است و بحال
 خطا که شرف بسیار است فلا اعتداد به هم گویند مخالف لاجماع مسلمین طاک که نبدای علی الذین جلسلطان
 که از صاحب معصم اند و از خطا و نسیان محفوظ لا یصون الله امرهم و یفعلون ما یؤمران از غروب
 و شام میدان پاک اند و از ناشومی منزله و مبلر و قدیر ضمار و در قرآن مجید در حق ایشان با اعتبار شرف
 صفت و کوه است از صفت نساکما و در سجادند که ایضا بر نه حق لغت و حضرت حق سبحانه و تعالی
 بعضی از ایشان را بر سالت برگزیده است چنانچه بعضی از ایشان را تیر و بند و ملت شرف ساخته
 و بعضی از آنها را که در صلوات و من انسان من جهم و علم اهل حق برانند و خواص بشر فضل اند از خواص ملک

غالی و امام محمد بن رضا صاحب حیات مکیه با فضیلت فاضل مکرر خاص و شرفا لاند و انچه برین فقیر با
 ساخته اند گشت که ولایت مکرر افضل است از ولایت بنی علی علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات اما در نبوة و رسالت
 در ولایت مرتبی را که ملک ثابن زرشید است و آن در جاز را و عنقه خاک آمده است که مخصوص بنی شریست
 و نیز برین فقیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت و انسبیت بحکامات نبوت هیچ اعتدال و نیست گشت
 حکم قطره دشت نسبت بدریا محیط پس مرتبی که از راه نبوة آمده با ضفاف یا دود خواهد بود از آن
 مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس با فضیلت مطلق بر انبیا و بر علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و فضل
 جوی مراد که کم است علی بن ابی طالب علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و فضل و کمال و انچه برین احکامات
 تا سیسم برین تحقیق لایح گشت که هیچ ولی بدرجه بنی از انبیا برسد علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات بلکه سران
 همیشه برین هم کن نبی بود باید دانست که در هر سلسله از مسائل که از علما و مفسرین و اولی اختلاف از جمله
 نیک خطی یا نیکه حق بجانب علمای یا بدترش گشت که نظر علما بر سه طریقه است انبیا علیهم الصلوٰۃ
 و التسلیمات بحکامات نبوة و علوم آن نفوذ کرده است و نظر صوفیه بر کمالات ولایت و مقام
 است برین جای علی که از پیشگاه نبوة اخذ نموده شود و اصول حق خواهد بود از انچه از مرتبه ولایت
 ماخوذ شود و تحقیق بعضی از معارف در کتب سیکه نام فرزند علی رشدی و بیان طریق نوشته است انداز
 یافته است اگر رضا همانا بخارج و باطن ایمان عبارت از تصدیق قلبی است با انچه از دین بطریق
 ضروری و قوتیاریار شده است و اظهارسانی نیز کنایان گفته اند که احتمال سقوط دارد و معلوم است برین
 نیز نسبت از کفر و بیزاری از کافری انچه در کافر نسبت از خصائص لوازم آن همچنان است و زار و شکر
 و اگر بازا باشد بخارج و باطنی بن تصدیق نیز از کفر نمایند و صدق همچنان است که بدین از اندازیم
 پس برین تحقیق حکم و حکم منافق است لایسے بر لایسے و لایسے بر لایسے و لایسے بر لایسے و لایسے بر لایسے
 ظاهر دارد و نامی آن تبری قلبی است و اصل آن تبری قلبی و قلبی و تبری عبارت از دشمنی است
 با دشمنان حق جل و علا آن دشمنی خواه قلبی بود اگر خونی از دشمنان داشته باشد و خواه قلبی است
 بر و در وقت عدم آن خوف که بر یا با اینی جاد و کفار و منافقین و فاسقین و بدعتی است
 چه بجهت شکر عزوجل و بجهت رسول و علیه علی و آلهم صلوات الله علیهم و دشمنان و دشمنان و دشمنان

و تبری بی تبری نیست مگر اینچا صادق است شیعه که این قاعده را در اصول است و جاکر ساخته اند
 و تبری علقه شمشیر و غیر ایشان را در اصول و موالات داشته اند نسبت از برای که تبری از دشمنان و طغیان
 و دشمنان داشته اند تبری مطلق از غیر ایشان هیچ عاقل منصف تجویز نمیکند که صاحب بنوعی علیه السلام
 و تسلیم و احتیاجات دشمن باشند و حال آنکه این بزرگواران در محبت اعلی و علم الامواله و تسلیم و
 و لغزش خود را صرف کرده اند و جاه و ریاسی را بر باد داده چگونگی دشمنی اهل بیت را با ایشان منسوب
 توان ساخت و حال آنکه بعضی قطعی محبت اهل قرابت آنسر و علیه و علیه الصلوات و تسلیات ثابت شده
 است و اجرت دعوت را محبت ایشان ساخته که قال الله تعالی لا اله الا الله و فی القرآن و غیر
 یقرضه من اولادها حضرت ابراهیم علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام و غیره و تسلیات و تسلیات
 یافت و شجره و انبیا گشت بوسیله تبری و دشمنان و تسلیم بوده قال الله تعالی لا اله الا الله و تسلیات
 فی ابراهیم و الذین معه و قالوا لهم انما ابراهیم و صالح و نوح و اهل بیت و اولادها و تسلیات و تسلیات
 و البغضاء ابد است و نمونای و ده و هیچ علیه و نظیر از برای حصول فضا حتی علما را بر این
 نیستی باید که حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کفری عداوت و تبیین و آله افاضی مثل لایات
 غرضی عبد ایشان را در دشمنان حتی اندک سلطان و علو و ناز را بر این عمل شنیده است و آله کفر و کفر
 و سایر اعمال پس این نسبت نادر از برای که عداوت و غضب نسبت با آنها وانی نیست اگر غضب نسبت
 منسوب است و اگر عداوت عداوت با فعالی چه لهذا خود را جزا بر این سب است بکشتن بکشتن و غیرت ایشان
 منوط بشیبت خود داشته باید و نیست که چون بکفر و کفران عداوت وانی تحقیق گشت ناچار محبت
 و رافت که از صفات جمال است و کفرت بکفران نرسد و صفت رحمت رفع عداوت وانی چند
 چه آنچه بذات لعل دارد و اقوی و ارفه است از آنچه بعفت لعل دارد پس تحقیقا صفت تبدیل فضا
 ذات تواند کرد و آنچه در حدیث قدسی آمده است سبقت رحمتی غضبی بر او از غضب صفا
 باید و نیست که مقصود بعباده مومنانست نه غضب فاتی که بیشتر گان مخصوص است سوال اگر گویند که در
 دنیا کافران از رحمت نفیست اینجا که تو بالا تحقیق آن کرده پس دنیا صفت رحمت رفع عداوت
 وانی چگونه نمود و جواب گیم که حصول رحمت در دنیا کافران با عدبا ظاهر و صورت است و فی حقیقت

استدراج و کیست و حق ایشان که می بچسبون تا ندیم بین ال و بین سماع لهم فی نجات بل الشیوعه
و اگر بیستند جرم من حیث لا یعلمون و اهل ایمان کیدی تنین شام غنیست فلیغیم فایده جلیله خدا
دو فرخ برای کفر است پس اگر پرسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر بجای می رود و تقویم مراسم اهل کفر
و علماء کفر او حکم میکند و او را از اهل رند و پشمنه چنانکه اکثر مسلمانان پندایان بلا تبلا اندین لغتوی
علماء باید که انشخص ر آخرت لعذاب بدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار صحاح آمده است که کسی که
در دل او مقدار ذره از ایمان بود از دو فرخ او را برین خوانند که او در در عذاب مغلطه خوانند که از
تحقیق این سلسله نزدیک چیست گویم که اگر کافر محض است عذاب مغلطه نصیب است عاذا بالله
سبحانه مننه اگر با وجود ایمان مراسم کفر ذره از ایمان نیز دارد لعذاب فرخ مبتلا خواهد شد اما بکثرت
آن ذره ایمان امید است از خود عذاب خلاص شود و اگر کفاری و دمی نجات یابد فقیه یکباری
بیمای و ت شخصی فتنه بود که حامله و قریب با خضار رسید بود چون متوجه حال او شدند که قله از ظلمات
بسیار دارد و هر چند متوجه دفع آن ظلمات شدند که آن ظلمات منتهی بظلمت و کفر بود از توبه بسیار معلوم شد که
آن ظلمات ناشی از صفات کفر است که در وی کمین است و فشار آن کمین است مولات و
با کفر و اهل کفر و جهات و فغان ظلمات نمایند تبقیه او از آن ظلمات مربوط لعذاب است که جز از
کفر است و نیز معلوم شد که ذره از ایمان دارد که بکثرت آن خواهد از دو فرخ خواهد بر آورد و چون
این حال در فشار بود و بخاطر گذشت که ایابر خبازه او نما باید کرد یا تبه بعد از توبه ظاهر شد که نماز باید
کرد پس مسلمانانی که با وجود ایمان رسوم اهل کفر نمایند و تقویم ایمان ایشان میکنند بر خبازه اینها نماز
باید کرد و بجای ملحق نباید ساخت که موهمل الیوم دامید و باید بود که آخرین بکثرت ایمان از عذاب
نجات یابند پس معلوم شد که اهل کفر اعم و مختصر نیست ان الله لا یغفران لیکم به اگر کافر و مشرک
عذاب بدی جز از کفر است و اگر ذره ایمان نیز دارد و جز از عذاب بقت است از نار و سار کبار
انشاء الله تعالی غفران شاد و بخت و فقر عذاب فرخ موقت باشد یا مغلطه مخصوص بکثرت و بصفت
کفر که با تحقیق و اهل کبار که گمان ایشان بکثرت نه آمده اند توبه با شفاعت یا بجه و عفو
احسان و نیز آن کبار را بالا م و محن و نیوی باشند و سکرات موت مکفر نفاخته امید است که

مدعا ايضا جمع را بظناب کفر گفایت کند و جمعه دیگر را با وجود محتضای قریب احوال قیامت و شداید از
 روز آنکه فرایدار گناهان باقی انگازند که محتاج بظناب را کرد مذکور الذین استواء لم یلبسوا اما نظم
 اول ملک لهم الامن مودعین است چه در او از ظلم شرکست و اعدای حقیقی الا سوا کلها اگر گویند
 که در جزای بعضی اسیات دیگر کفر خدا بن زخم نبرده است کما قال تلک من قبل سونا شتمنا و نورا
 چشم خال را بظناب و در اخبار آمده است که کسی که یک ز فرض بعد اقصا کند یک حبیه و در او زخم
 عذاب کند پس در زخم مخصوص کجا زخم کشد گوئیم که خدا قیاسی مخصوص محل قتل است و محل قتل
 کافیه است کما ذکره المفسرون و در سیات غیر کفر که عذاب زخم آمده است از شایه بیعت کفر خالی
 نخواهد بود مثل تحقیق ان سیه عدم مبالاة بایمان ان و خوار شدن او و در دلش غریبه را
 در خبر آمده شفا حقه اهل الکبایر من استی و در جاک دیگر فرموده می است مروجون لا فدا لیبانی و لا فدا
 انکم کعبه الذین استواء لم یلبسوا اما نظم اول ملک لهم الامن مودعین نمی است کما مر و احوال افعال
 مشرکان و شافعان جلن مشرکان زبان فقره رسول در مکتوبه که بنام فرزندی محمد سعید نوشته است
 تفصیل ثبت یافته از اخبار علم فراموش و در زیادتی و نقصان مایان علماء اختلاف امام عظیم
 رضی الله عنهما حدیث می نماید الا یان لا ینید و نقص امام شافعی رحمه الله بحدیث می نماید که زیاده و نقص و
 شک نیست که ایمان عبارت از تصدیق و یقین قطعی است که زیادتی و نقصان در اینجا گنجایش
 و آنچه قبول مایان و نقصان که در محل ایزه نظر است نه یقین غایت مافی الایمان بیان اعمال صالح
 بخیر ان یقین می نماید و ممال غیر صالح ان یقین را که در عیاد و یقین مادی و نقصان و جبرائیل
 در بخلا ران یقین ثابت شده و نقصان ان یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن باقیست زیاده و نقصان
 از ان یقین که ان بخلا و روشنی ندارد که یقینا بعضی غیر یقین و یقین و نقصان و ان بعضی تحمل را
 یقین دانسته ناقص گفته و جمعه دیگر که در ظاهر و نقصان دیده اند که ان زیادتی و نقصان را چه نقصان
 یقین است نه بعضی یقین را چه یقین ان یقین را که در ظاهر و نقصان دیده اند که ان زیادتی و نقصان را چه نقصان
 تفاوت دارد شخصی بلند آید و ان یقین را که ان یقین را که در ظاهر و نقصان دیده اند که ان زیادتی و نقصان را چه نقصان
 زیاده است از ان یقین دیگر که ان یقین را که در ظاهر و نقصان دیده اند که ان زیادتی و نقصان را چه نقصان

ولفصان از تفاوت در تجلای و نایبگی است که از صفات آن ذاتیه است پس نظر مختص ما به صاحب
 و حقیقت شی تا قدر نظر شخصی اول مقصور بر ظاهر است و از صفت بذات نرفته و میرنم بعد از این انوار
 منکم و الدین و اولو العلم و درجات ازین تحقیق که این تفسیر با ظهور آن موافق شده است غرض است
 که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند و ایل گشت و ایمان عامه و مومنان و جمیع وجوه مثل مال
 انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات نشد زیرا که ایمان انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات که تمام تجلی و توحید
 ثمرات و شایع با صفاتی او و دارا از ایمان عامه و مومنان که کلمات و مکملات و ادعای تقادرات
 در جاتیم و همچنین ایمان بی کبر و ضلی و تعلقه که در وزن زیاده از ایمان این است با اعتبار
 و نورانیت باید و پشت و زیادتی را راجع بصفات کامله باید ساخت نمی بینی که انبیا علیهم الصلوات
 با عامه و نفس انسانیت برابرند و در حقیقت و ذات همه متحد و تافاضل با اعتبار صفات کامله آمده است و
 آنکه صفات کامله ندارد و کویا از آن انواع خارج است و از خواص فضائل آن نوع محروم با وجود این
 تفاوت و نفس انسانیت زیادتی و نقصان را نه می باید و نمی توان گفت که آن انسانیت قابل
 زیادتی و نقصان است و اندر سبانه الملمم السلولی ایضا گویند که ما را از تصدیق ایمانی نزد بعضی
 منظمه است که شامل ظن یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان و نفس ایمان گنجایش گشت یک
 صحیح است که ما را از تصدیق اینجا یقین از ایمان قلبی است نه معنی عام که شامل ظن هم بود امام
 گوید ناموس و حقا و امام شافعی گوید ناموس انشا الله تعالی فی تحقیق نزاع ایشان لفظی است نه
 اولی اعتبار ایمان حال است و نه یقینی با اعتبار احوال و عاقبت کارا محتاجی از صورت ایشان اولی
 احوط است که ما یقینی علی المنصف و کرامات اولیا و اولیای حق است و از کثرت وقوع خوارق عادت از
 ایشان اینجه از ایشان عاده سمره گشته است و منکران منکر علم عادی ضروری است سمره نبی ضروری
 بدعوی نبوه است و کرامت ولی از نبی خالی است بلکه مقرر است با عترت متابعت آن نبی علی
 شهادت بین لجه و کرامت که علم انکار و در ترتیب و میان خلفا را از شدین ترتیب خلافت
 است از فضیلت شخبین با جماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند از اجماع
 از کابر امیه که کعبه از ایشان امام شافعی است قال شیخ الامام ابوحنیفه لا شعری ان یفضل فی غیر

خداوندی که درین دلی و رسول و نبی و شک ان یوضو و قل عز وجل ان الذین یؤذونکم الله ورسوله لعلهم
 فی الدنیا و الاخره و ان یخیر مولانا سعد الدین و شرح عقائد نسبی درین فضیلت انصاف و انصاف است
 از انصاف و است و ترویجی که نموده است به ما حاصل است چه مقرر علامت است که فضیلت با اعتبار
 ثوابی و خدای جل و علا انجام داده است نه فضیلتی که بخشنه کثرت ظهور فضائل و مناقب بود که نزد عقلا اعتبار
 غار و زیرا که سلف از صحابه و تابعین آنقدر فضائل و مناقب که از حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی
 منقول نشده است حتی قال الامام احمد ما جارا لاحد من الصحابه من الفضائل ما جارا لعلی مع ذلك ثم الشاهد
 حکم کرده اند از فضیلت خلفا و ثلثه پس معلوم شد که وجه فضیلت دیگر است و در این فضائل و مناقب
 اطلاع بران فضیلت مشاهدان دولت و حی را میسر است که بصیرت باقرین معلوم نموده باشند و از
 صحابه پیغمبر علیه السلام و علمای و تسلیمات پس آن شرح عقائد نسبی گفته است اگر مولانا از فضیلت
 کثرت ثواب است پس توقف را جهت است ساقط است زیرا که توقف را وقتی گنجایش باشد که از فضیلت
 بسیار چشم پیریت مرصحا و دلالت معلوم نموده باشد و چون معلوم کرده باشند چرا توقف نمایند و اگر مسلم
 نموده باشند چرا حکم با فضیلت کنند و آنکه همه را برابر دانند و فضل یکدیگر را بر دیگری تفصیل و انصاف
 است عجب انصاف است که اجماع اهل حق را تفصیل و اندک لفظ فضل و در این فضلی برده است و آنچه
 صاحب فتاوی میگوید گفته است که سبب ترتیب خلافت هم مدتی چهارم و دلت بر مساوات و فضیلت یکدیگر
 چهارم خلافت دیگر است و محبت فضیلت دیگر و اسلام این و انشالین ان شملها است و است که شایان
 مشک نیست اکثر معارف کشفیه و که از علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب است این شایان
 نمک آنرا مگر کسی که دلش بر بغض است یا عقده صرف و آنچه در بیان صحابه از مناقات و مشاجرات گذشته
 بر محال نیک صرف باید کرد و از هر دو انتصاف باید داشت قال القناری فی مع افراف فی سبب که مردم
 وجه و ما و قهر و انجافات و الحاربات لم یکن عن نزاع فی خلافت بل عن خطا فی الاجتهاد و فی شایان
 انجالی حلیه فان مساوی و اخرا بغوا علی طاعیه مع اعتراضهم بانه فضل الی مانه و انه لا حق بالامامیه
 بشبهه هر کسی ترک انصاف عن منکر عثمان ضعیف مدینه و نقل فی حاشیه کمال اقری عن علی کرم الله
 وجهه انه قال انما بغوا علینا و لم یؤا کفره و لا فسقه لعلهم من اتوا و یل شک نیست که خطا را جهت

از طاعت و درست دانستن و شنیدن و فهمیدن و مراعات حقوق صحبت خیر البشر علیه و علی الصلاة و طاعت
 نمودن و حبیب صاحب کرامت را بدینگونه یاد باید کرد و بدینوسیله پیغمبر علیه و علی الصلاة و طاعت
 باید داشت تا علی علیه و علی الصلاة و طاعت سلام من جبرئیل حبیب من القیوم یعنی من القیوم یعنی صحبت
 که با صاحب من تعلق کرده همان محبت است که بمن تعلق شده است همچنین بعضی که با ایشان تعلق
 گیرد همان بغض است که بمن تعلق گرفته است ما را بحاربان حضرت امیر پیغمبر استانی نیست بلکه
 است که از ایشان دلدار باشیم ما چون صاحب کرامت پیغمبر بود که با محبت ایشان ما سریم و از بغض و از
 ایشان ممنوع ما چار سهر را درست میداریم بدینوسیله پیغمبر علیه و علی الصلاة و طاعت و از بغض و از
 ایشان گردان که از آن بغض و از یاد پیغمبر این سرور میشود و لیکن محقق الحق گوئیم محقق و محقق حضرت
 بعضی بودند و مخالفان ایشان بنظر زیاده برین فضیلت تحقیق این محبت در کتب و کتب و کتب و کتب
 اشرف نوشته است بتفصیل فکر یافته است اگر فضای مانده باشد این مکتوب جمع فرمایند و بعد از
 تصحیح عقائد از تعلیم احکام فقه چاره نبود و از دشمنان فرض واجب حلال حرام و سنت و منکر و
 دشمن و مکر و گذر و همچنین عمل مبتدیان این علم نیز ضرورت مطالعه کتب فقه از ضروریات است
 و سه بیغ و دلیان اعمال صاحب مرسه دارند شد از فعالان ارکان صلوة و عبادت و سیرت و احوال
 اهتمام فرمایند اول از اسباب و مضو چاره نبود و حضور را سه بار تمام کمال بدشت تاب و بدشت
 و در سه سهریتان باید نمود و در سه کوش و سه رقبه صیاط باید فرمود و تکمیل صایده و جل مخصوص است
 از جانب یکن صایده آمده است از مراعات فرمایند تیان تحویل اندک ندانند تحویل است و
 شده حق است جل و عباد و خواتم اگر تمام دنیا یک فعل مری مجبوری جل سلطان معلوم شود و عمل
 مبتدیان آن میگرد و منتهم است حکم آن دارد که کسی بخیر نیرد مای چند جل و نفیس از خبر و بیجا و
 روح را بدست آورد بعد از ظهور کامل اسباب و مضو قصد نماز که نماز هر مومن است باید فرمود و تمام
 که نماز فرض جماعت ادا نباید بلکه تکبیر (اولی) با امام ترک نشود و نماز در وقت مجتنب باید و در وقت
 مراعاة قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود و از طاعت چاره نبود که فرض است یا واجب قبول
 نماز در قوم است باید ایستاد و بر نیجه که آنخواهنا غیر خود رجوع نمایند و بعد از استیذان طاعت

در کار است نیز باید که فرض است یا وجوب است علم اختلاف الاقوال پنجین در سبب که میان دو سجده است
 بعد از نشستن برست طهینان نیز در کار است چنانچه در قریه نقل تسبیح رکوع و سجود و تسبیح است و اکثر شر
 ما هفت بار یا یازده بار علم اختلاف الاقوال تسبیح امام با ندازه حال معتدیان است شرم می یابد که
 در حال انفراد در وقت فوت استطاعته تقصیر برقل تسبیح نماید اگر نتواند پنج بار یا هفت بار بگوید
 و در وقت سجده رفتن پنج زمین نیز و یک است اعلی زمین نه پس اول و زانو بر زمین نه پس بعد از آن
 هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن چپین در وقت وضع زانو و دست ابتدا از زمین بایستد
 و در وقت رفع راس آنچه با سمان نیز و یک است اول باید بر پشت لب لبان بدارد و زمین بایستد
 و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و دست و در وقت رکوع بر پایها خود نظر باید کرد و در سجود بر خاک
 بینی خود و در طویس هر دو دست خود و یا بر کنار خود ملاحظه باید نمود چون نظر را از بران گذراند و دست
 شود بر موضع مذکور کاشته گردد و نماز جمعیت میسر شود و صلوٰه بخشوع حاصل یابد که ما هو لم نقل ^{عن} علی
 علیه السلام تسبیح تسبیح اصابع و در وقت رکوع وضع ساختن با اصابع و در وقت
 سجود دست است از ملامت فرمایند گشت کشادن باضم ساختن به تقریب نیست فراموش
 ملاحظه نموده صاحب شروع مصلی آورده است ما را هیچ فائده برابر است صاحب دعوت نیست علیه
 و علی الصلوٰه و السلام این همه احکام در کتب فقیهیه مذکورند تفصیل و ایضا مقتضای ارایه و اینجا غریب
 بر اعمال است بمقتضا علم نقد و نقایده سجاده و یا یک علم اعمال الصالحه الموفقه للعلوم الشرعیه بعد از آن
 و نقایده سجاده لمقتضای العقائد الدینیة بحسب سبب السلیح علیه و علیهم و علی کل من اهل الصلوٰه
 و من استسما اکتلهما اگر شوق ایضا کل صلوٰه و در وقت کمال مخصوصه آن در خود یا بنده پس
 که تفصل قریب یکدیگر اندازد اصطافه فرمایند اول مکتوبیام فرزندی محمد صادق نوشته شده است
 و مکتوب دوم بنام میر محمد خان مکتوب بنام شمس الخیر تاج بعد از تحصیل و خارج افتخار
 و علی اگر توفیق از وی جلا سلطان رسیده فرماید سلوک طریقه علیه صریح است نه از برای عملی غرض
 که شی را نمایان عقدا و عمل حاصل کنند و امر محمد و دست آزند بلکه مقتضای است که نسبت بمقتضا
 یعنی و طهینان حاصل کنند که هرگز پیش شکست نماند مگر در دو بار و یا در شب ملاحظه نشود چه با استدلال

چونین است و متدلی بجهت کمین بالا ذکر الله تعالی بطوب نسبت باعمال پسری سهولتی حاصل کنند
و کسل و سرکشی که از اماره ناشی میشود زایل گردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقه صوفیه آنست که
صورت اشکال غیب را مشاهده نمایند و انوار و الوان امعانیه کنند این خود داخل امور واجب تصور و
انوار حسی چه نقصان دارد که کسی اینها را گذشته بریاضات و مجاهدات تناسی صورتها و غایبی
چه این صور همان صور داین انوار و انوار نوریه مخلوق حق اند جل جلاله و از آیات و البر وجود
اولها و در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه علی نقشبندیه اولی و نسبت به این بزرگان از ان
الترام متابعت شصت نموده اند و اعتبار باین بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند و این
احوال بچند اندر نرسند و اگر با وجود و احوال متابعت نمور و اندان احوال مانع پسندند این
که سماع و رقص و غیره نموده اند و احوالیکه بران معترب شود و اعتبار نموده اند بلکه ذکر چهار بدعت
و البته منعم آن فرموده اند و غرض تکیه بران مترتب شود و التفات باین نموده و در مجلس علمای ازم
ما رست حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجها بود و در وقت تمام
طعام در حضور ایشان هم العدا بلند گفت ایشانرا ناخوش آمد سجد یک زجر طیف فرمودند که او را منعم
کنند که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجها نقشبند علما را
راجمه کرده بخانقا حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشانرا از ذکر چه منعم فرمایند علما بحضرت گفتند
که فکر چه بدعت است نخند ایشان و جواب فرمودند که کمینم کار این طریقت هرگاه در منعم ذکر
اینهمه باله نماید از سماع و رقص و جد و توانا چه گوید احوال موجب که بر اسباب شر و معترب شوند
نزد فقیر از قبیل استدراج است چه اهل استدراج را نیز احوال از ذوق دست میدهد و کشف توحید
و مکار شرف و معاینه در راه صوم عالم بطور سهو آید حکما و پوزمان و جوگیر و بر اینهمه نند و بینی شرکایان
علامت صدق احوال و نفقت علوم شرعیست با اعتبار از ارتکاب مومر و مشبه بدعت
که سماع و رقص و محقق داخل امور واجب است که بر و مناس منیشری لایحه حدیث و در شان منبع
سر و زائل شده است چنانچه مجاهد که شاگرد این عباس است و از کبار تابعین گوید که هرگاه در مجلس
سر و دهنی المداک لایحه حدیث اسمر و انوار و کان ابن عباس بن مسعود رضی الله عنه هم میفرمود

انه النار وقال مجاهد في قوله تعالى والذين لا يشهدون كراهم في النار ولا يحقرون النار ولا يحقرون النار ولا يحقرون النار
 الى منصور الماتريدي في قوله تعالى والذين لا يشهدون كراهم في النار ولا يحقرون النار ولا يحقرون النار ولا يحقرون النار
 كل حسنة وكل علة نصير الله يوسى عن القاضي طهيد الدين الخوارزمي من ستم الفنا ومن الشئ في
 اوكي فخلا من كلام فحين في الكتاب عفا واد غير عفا وبعير متعلم في حال بار على انه البطل حكم الشريعة و
 من البطل حكم الشريعة فلا يكون من ستمنا عند كل مجتهد ولا يقبل الله تعالى طاعته واجط الله كل حسنة
 اعاد الله سبحانه من ذلك ايات واحاديث وروايات فقيه در حرمت خنابا است سجد
 ان متعذر است مع ذلك اگر شخصی حدیث منوخر یا روایتی شاذ را در با حقه سرود و بیار و عبادت نماید
 که فقیه در پیچ و قعر و زانی فتوی با با حقه سرود نداده است و در قص و پاکوبی را مجوز ندانسته چنانکه
 در لفظ رساله امام شام ضیاء الدین شامی مذکور است و عمل صوفیه در حل حرمت سندیست بهین
 پس نیست که ایشا از مسعود داریم و ملاست نکنیم و امر ایشا را بر اجتناب سجدانکه منقض داریم اینجا قبول
 امام ابی حنیفه امام ابی یوسف امام محمد معتبر است نه عمل ابوبکر شلیه ابی الحسن اورد صوفیان خام
 عمل پیران خود را بهانه ساخته سرود و قص وین و ملت خود گرفته اند و طاعت عبادت ساخته اند
 الدین آنقدر و نیم لبها و عبادت از روایت سابق معلوم شده است که کیا فعل حرام را تسخیر و اندازند و اول
 اسلام می بر آید و مرتدی گرد و پیش الی دیگر که تعظیم مجلس سماع و قص نمودن بلکه از اطاعت عبادت
 و تسبیح چه شاعت دارد و به بجا نه عهد و امانت که پیران ما باین امر مبتلا نشدند و اما متابعان با از تقلید
 این امر و ارا را نیندیشیده و می شود که مخدوم زاد ما میل سرود دارند و مجلس سرود و قص خوانی و توبه
 جمعه منع می سازند و اکثر اربابان دین در موفقت بینانید و عجب میان سلاسل و بگر حرام است
 خود را بهانه ساخته ارتکاب این امر بینانید و حرمت شرع را بطل پیران خود و فهم میکنند اگر چه بوی حقیقت
 دین امر حق نباشد با ران دین را کجا حج معذرت خواهند نمود و حرمت شرع را بطرف مخالفت
 طریقت پیران خود و بطرف اهل شریعت ازین فعل اضی اند و اهل طریقت اگر حرمت شرعی بود
 میروا حداثت امر و طریقت تنبیه بود و ملکیت که حرمت شرع با ان جبهه شود و بقدر است که چنانچه بگوید
 باین امر اضی نخواهند بود و اما مراعات ادای ایشان نمود و نصیر حرم نمیکنند و یا ارباب ازین چنانچه

و در بعضی نسخ
 و در بعضی نسخ
 و در بعضی نسخ

مسدود گشت پس مخالفت طریقت از هم بهام مدو جناب از مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس
 هر جا که از هر مخالف طریقت خود نبیند و بر مبالغه منع ان فرایند و در تعویج تقویة ان طریقت گشت و احکام
 و الاکرام مکتوبه است شصت و هشتم بخانخانا صدور یافت در بیان لنگه علم و ریاضت بنیاد علم و احکام
 و تسلیمات حبیب و مراد از علما که در حدیث العلماء است که بنیاد بنی اسرائیل واقع شده اند که ام اند و در بیان
 آنکه علم اسرار که از ورانه بنیاد باقی مانده است علیهم الصلوٰة و التسلیمات عزیزان اسرار است که اولیاد
 است بان تکلم کرده اند از علم توحید و وجود و بیان احاطه و بیان و قریب محبت و ایتان بکل نیک
 احمد مد و سلام علی عباد الدین محسنی احوال و اوضاع فقره او این حدود مستوی است لکن اول بن
 بعد سبحانه سلاستیکم و عافیکم و ثباتکم و استقامتکم چون بحث علم داشته در بیان بوده چند کلمه از ان
 متوله بتفضای وقت نوشته آمد در چهار آمده العلماء ورثه الانبا علیهم که از انبیا علیهم الصلوٰات
 و التسلیمات باقی مانده است دو نوع است علم احکام و علم اسرار عالم دانت کسی است که او را از هر دو نوع
 علم بهم بوده آنکه او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که ان منافی داشت است چه وراثت را از جمیع
 الوافه ترک که مورث نصیب است نه از بعضی دون بعضی و آنکه او را از بعضی معین نصیب است و خلل عزایت
 که نصیب و جنس حق التعلق گرفته است و همچنین فرموده علیه و علی آله الصلوٰة و السلام علامتی که بنیاد
 بنی اسرائیل مراد از علما و دانشمندان غیا که نصیبی از بعضی ترک فراد گشت اند چه وراثت را با هر سطح
 قرب و جنسیت هیچ محسوس می توان گفت بخلاف عظیم که ازین علاقه خالی است پس هر که وراثت بنود
 عالم نباشد مگر آنکه علم او را نمایند یک نوع سازیم و گوئیم که عالم علم حکام است مثلا و عالم مطلق ان
 بود که وراثت باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب وافر بود اکثر مردم که ان دارند که علم اسرار عبارت از
 علوم توحید و وجود است و شهود و وحدت و کثرت مشاهده کثرت و وحده و کنایت است از صفات حاطه و سایر
 و وجود و قریب محبت و تعلق به بنییکه کشوف و شهود ادایب احوال است حاصلش و کلام شفا
 و کلام این علوم و معارف از علم و اسرار بودند شایان مرتبه نبوة باشند زیرا که منبای
 این معارف سکر قدرت و غلبه حال که منافی محسوس است و علم بنیاد علیهم الصلوٰة و التسلیمات
 چه علم احکام و چه علم اسرار همه محسوس است و علم بنیاد علیهم الصلوٰة و التسلیمات چه علم احکام و چه علم

اسرار همه محو در صحن است که غنم از سربازان مستخرج گفته است بلکه این معارف مناسب مقام ولایت اند که قدیم
 رایج در سر کار و پس این علوم از سرباز ولایت بودند از سرباز بنوع اینها قیام و صلوات و تهجدات هر چند
 ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مخلوند و در حجب احکام نهوض حاصل می شود بل هر چه باشد و هر چه را به سبب
 جزو بنیان بودن چیرا به تغییر در کتب و رسائل خود نوشته است و تحقیق نموده که کمالات نبوة حکم دیرانی
 میطو و کمالات ولایت و حجب آن خطره است محقر آنچه توان کرد جمعی از سربازانی به کمالات نبوة گفته اند
 که ولایت افضل من النبوة و جمعی دیگر در توجیه آن گفته اند که ولایت بهی فضل است از نبوة لولای هر دو
 فوق حقیقت نبوة را ندانسته حکم بر غایت کرده اند نزدیک باین حکم است که به ترجیح سکره بر حو که حقیقت
 صوحید الشهدا هر دو سکره را به حو است نمی دانند و ع چلست خاک را با عالم پاک همانا صوحی و این نیز مثال
 صوحی و حو است سکره را به سکره و داده اند کاش سکره و حو را مثل سکره و حو دانسته است باین حکم نمی نمود
 چه مقرر و تقاضاست که صوحیه از سکره است اگر صوحی مجازی است این حکم ثابت است و اگر صوحیه است نیز این
 حکم ثابت ولایت را از نبوة افضل گفتن و سکره را بر صوحی ترجیح دادن در تکالیف است که گفته اند با سلام و حو
 و هد و جهل را از علم بهتر دانند زیرا که کفو و جهل مناسب مقام ولایت است و سلام و معرفت مناسب
 نبوة منصوصه و کفایت گفتن باین الله و الکفر و حجب و الهی و عند السلیس تمجید و محمد رسول الله تعالی علیه
 و علیه آله و سلم از کفر است عاده و ینا یا قیل کل لعل علی شاکله چنانچه در عالم مجاز سلام بهتر از کفر است و در حقیقت
 نیز سلام بهتر از کفر باید دانست فان الحیاة فطره الحقیقت اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبه
 جمیع کفو و جهل ثابت است در مرتبه فوق لهذا بحکم سلام و حو و معرفت نیز محقق پس کفو و جهل
 را بمقام ولایت مناسب گفتن بچه معنی بود گوئیم که صوحی و مانند آن در فرق مرتبه انبیا نمودن نسبت برتر
 و محبت است که سراسر سکره است و استوار است و الا حو ان مرتبه نیز قریب است بسکره و سلام آن مختصه بکفو و معرفت
 مشوب بجهل اگر در کتابت کمالش پیدا است احوال و معارف مرتبه فوق را بتفصیل ذکر کرده است و هر چه سکره
 همانند از اولان مرتبه بیان می نمود و باب مظانته شاید آنچه را تا فرس نهد و یا بندهای کمالی را بجهلین تقداید
 فهمید که انبیا علیهم الصلوات و السلام این همه بزرگی و کفایتی که یا فتنه از راه نبوة یافته اند از راه ولایت
 پیش از انصافی نیست از راه نبوة و اگر ولایت را به نبوة منسوب بود ملائکه ملائک علی که ولایت ایشان کمال

از سر ولایات از اینها بعد از صلوات و تسلیمات فاعل میشوند که هر یک ازین طایفه چون ولایت را افضل از بجزه
 دانست و ولایت را افضل از اهل از ولایت اینها بعد از صلوات و تسلیمات دیدند با جبار ملک علین را دانست
 از اینها افضل گشتند حلیه صلوات و تسلیمات و از بهر اهل مستحقان و اعدا و کل ذلک عدم المظالم
 بر حقیقتة البهت و چون در نظر مردم بود بعد از بجزه و حجب کمالات ولایت حقیر می در آید
 لایم سخن را درین باب بسط ساخت و شمه از حقیقت محاله و آموزد بنا بر آنکه لایم از اینها و سرافرازی اینها
 و ثبت افتاد و انصاف علی القوم الکافین خودی ارشدی همان شیخ داود چون سرداران حدود بودند با
 این تصدیق کنند مکتوب ولایت و شخصت نهیم بر تفسیر خان صدویافت و در غیبت امانت رسانیدن
 با صدای دین و تحریف توین اله باطله این بجزوان و بید و لسان و لهما نعمنا و خود ما این لغظیم القدر و
 باینسان لک الحمد و سلام علی عباده الذین مطیعین هر کسی را در دل تمنای امر است از هر و
 تمنای این فقیر شرت نمودن است بشعنان خدا جل و علا و دشمنان پیغمبر او مید و علی الاصلوات
 و التسلیمات و امانت رسانیدن است باین بید و لسان و خوار و نشن اینها را و اله باطله اینها را و لایقین
 سید عالم که علی مرتضی جل و علا این عمل معنی تربیت بنا بران مکرایشان را باین عمل معنی تزیین
 می نماید و اینان باین عمل از هم مبراهم میداند چون بدولت بجا نشد این بده اند و می تخفیر و
 امانت رسانیدن ان بقعه کشفه و اهل آن معین شده اند اول شکر این نعمت بجا بیاورد که جمیع کینه
 قیلم و توقیر مقام و اهل ان میروند سجده و تعالی حمد و المنة که را باین با اقبالانخت و لحد اینان
 نعمت عظمی و تحقیر توین این بید و لسان و اله باطله اینان می بلین بیاورد و هر قدر که میسر شود غنیمه
 یا بهر در تحریف این جماعه بیاورد کوشید و الزامات باین است تراشیده تا همیشه بیاورد رسانید مید است که
 بعضی از اینها است که وقعه شده است باین عمل تلافی اینها نمایند و کفارة رسانید ضعف بدن و شست مسلمانان
 و الا خدمت ایشان رسیده و رغبت باین امر می نمود و باین تقریریه بکارتی همان سنگ می انگشت و از اسلام
 سعادت می ساخت و یاد چه سید عالم نماید و ابام مکتوب و دولت و منتها و هم شیخ از مجموع صدویافت و باین
 ترجیح بعضی صحبتها و غفلت الحمد و سلام علی عباده الذین مطیعین هر کسی را در دل تمنای امر است از هر و
 فراوانی شش اند که ابای و پیامی هم از نیکند تمنای شش غفلت و از او بوده که میسر شد ما بعضی را صحبتها

که بر غارت می چیده تا اس از حال بولس فری نمایند که چون غارت تپید کرده بصحبت فی البشره علیه صل
آله الصلوٰه و التسلیمات رسید از کمالات صحبت بهره نیافت و از العین گشت و از خیریت پایه اولی
در بره دوم رسید بنیابت المدیحانه صحبت هر روز بطرز دیگر است من استوی یونان و فهو مشرق اسلام
علیکم و صلواتی تنق الهمدئے و القزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوٰه و التحیات مکتوب
دولت افتاد و یکم ششم حسن یکی صد و یازده در حل استفسار و فقه که دیده بود و هم مد سلام
صلی عباد الذین مصطفی مکتوب غریب انوی غری شیخ حسن حسن المدیحانه حاله و اوصالی الی کما رسید
و قهر روشن که روداده بود و نوشته بود و بوضوح انجاسید پیدا و ایا شدند و با نچه ما مواند دایمان ان بحان
که بخشد و سر می از ایتان احکام شرعیه تجاوز نکنند و بر حقیقت حقه اهل سنت و جماعت علی باشند
کار نیست و غیر این هم میهم که اگر والدیه تجاوز نکنند و خود ضعی باشند سیه بدستان را منتقم شمرند اسلام
مکتوب دولت و نقد و دوم بر سر سید مجب المدیالکبوری صد و یازده در بیان ایمان الخیریت
ایمان شهودی و بیان توحید شهودی و توحید وجودی و پنجه در حصول فناء کار است توحید شهودیت
توحید وجودی هم دیگرانیت و در بیان آنکه اول کسی که اظهار توحید وجودی نموده است و تصحیر آن
کرده صاحب توحیات یکم است عبارات مشایخ ما تقدم هر چند لا توحید و اتحاد خبر میدهند اما محمول توحید
شهودی اند و اینها نسبت لک بعد از الصلوٰه سیاده نباده نوری غری بر محبت مد معلوم فرایند که
ایمان الخیریت وجود و حجب تعالی و بسیار صفات او سبحانه تعصب بنیات و تعصب اصحاب بنیاء علیهم السلام
و التسلیمات و تعصب اولیای که بکلیت مرجع و نسبت ایشان نسبت حجاب است اگر چه اینها قلیل انزل
اقل و تعصب علما و تعصب امته مومنان و ایمان شهودی تعصب عامه منوجه است از ارباب غارت بوندی از
ایا بکشتن چه ایا بکشتن هر چند مرجع اما بکلیت رجوع نموده اند باطن ایشان همچنان که اگر نیست ظاهر
بخلق نند و باطن حق جل شایع هر وقت ایمان شهودی تعصبشان است و اینها علیهم الصلوٰه و التسلیمات چون
بکلیت بکشتن و باطن حق جل شایع هر وقت ایمان شهودی تعصبشان است و اینها علیهم الصلوٰه و التسلیمات چون
تحقیق نموده است که با وجود رجوع نکردانی فوق علامت نقص است و عدم وصولت با انجام کار و رجوع بکلیت
علامت وصولت به نهایت الهیایه صوفیه کمال و در جمیع بین التوحیدین دلته اند و حجاب تمثیه و تنزیه را از اهل

در بیان صفات اسلام و فضل دارالکلیه و تعصب اصحاب بنیاء علیهم السلام و التسلیمات و تعصب اولیای که بکلیت مرجع و نسبت ایشان نسبت حجاب است اگر چه اینها قلیل انزل اقل و تعصب علما و تعصب امته مومنان و ایمان شهودی تعصب عامه منوجه است از ارباب غارت بوندی از ایاب کشتن چه ایاب کشتن هر چند مرجع اما بکلیت رجوع نموده اند باطن ایشان همچنان که اگر نیست ظاهر بخلق نند و باطن حق جل شایع هر وقت ایمان شهودی تعصبشان است و اینها علیهم الصلوٰه و التسلیمات چون بکلیت بکشتن و باطن حق جل شایع هر وقت ایمان شهودی تعصبشان است و اینها علیهم الصلوٰه و التسلیمات چون تحقیق نموده است که با وجود رجوع نکردانی فوق علامت نقص است و عدم وصولت با انجام کار و رجوع بکلیت علامت وصولت به نهایت الهیایه صوفیه کمال و در جمیع بین التوحیدین دلته اند و حجاب تمثیه و تنزیه را از اهل

او سبحانه می نمایند قال اهدناک وقلنا ینزل الی اهل الکتاب فقالوا الی کلهم وایضا وینکم الا بعد الا بعد
 وانشاء بر شیشه و لایحه بعضا ارباب من دون اصفهان توفیقوا انهم واما با مسلمان بخواهیم
 بی نهایت اثبات می نماییم و همه را ظهورات رب الارباب بخیل میکنند و کتاب دست را که در مطالع خود
 متشبه می آنرا کتاب بر اولی و الاخره النظائر و الباطن و ما سیت اذ سیت و لکن السد می النبی
 یبالیونک نما بهایون السید السدوق ایدهم و السد الدلیمت الاول غیر قبیح شکی و انت الاخر فلیس
 بعد شکی و انت الظاهر فلیس فوق شکی و انت الباطن فلیس دون شکی هیچ شهادت نیست زیرا که این
 عبارت مختصر برای فهم کمال وجود از مساویات است به این وجه یعنی اصل وجود چنانکه فرموده حاصله لا یفیک
 الکتابه فرموده لا ایمان لمن لا الله له و مثال ان در کتاب سنت بسیار است این توجیه بتاییل نصوا
 چنانکه کما ان برده اند بیک محل مخصوص است بر کمال بلاغت و در عرف چون اهامم هر رسالت شخصی بنیایند
 می نمایند که دست او دست من است مقصود بجا حقیقت نیست مجاز است که انظار حقیقت است و چون فعل از
 اندازه قدرت فاعل که بعد و ملوک صاحب است کامله است زیاده بقو عاید و اتفاقات و توجیه ان کما قال در دلها
 ضلع می باشد اما کما سنو که بگوید این فعل را من کرده ام تا تو این سخن را بپذیر و دلائل نیست بر اتحاد فعل در برضات
 اتحاد ذات حاشا و کما فعل عبد ملوک عین فعل ما که مقتضی بود و یا ذات او عین ذات او و بخواه مذاق اینها را
 علیهم الصلوات و التسلیمات که لغزیده اند که ما دعوت ایشان به شهنشیت است و وجود غیر و غیرت جمادات ایشان را
 بر توحید و تجاوز و آوردن از تکلفات بارده است اگر فی الحقیقت موجود یک بود و مساوی او ظهورات بودند
 و عبادت مساوی عبادت او باشد چنانچه اینها که مان برده اند باینها علیهم الصلوات و التسلیمات مبالغه و
 قضا که منع ان نمایند و حق تعالی ابدی و عبادت ما سوبه مترتب سازند و عباد آنها را دشمنان خدا گویند
 چون دشمنان خدا ایشان را اطلاع بخشد و بدین عزیز است را که از اجل دل ایشان تا شیشه شده است زایل
 نکرد و عبادت ایشان را عین عبادت حق جل و علایه انانند بعضی از اینها گویند که پیغمبران علیهم
 الصلوات و التسلیمات بواسطه قصور فهم عموم است که وجود را بر شیشه و بنا بر دعوت را بر عزیز و غیرت
 کرده اند و وحدت را بر شیشه بر کثرت دلائل نموده اند این سخن در تک قیقه شیعه ناموس و است پیغمبران
 علیهم الصلوات و التسلیمات حق اند به تسلیم بجهت نفس الامر است هر گاه نفس الامر موجود یک بود و مساوی او

بنده است باری بجهت و شرف انعام و خلاف نفس امر نماید علی الخصوص حکامی که بذات و صفات و افعال در باب الهی و
 تعالی و تقدس تعلیق داشته باشند با انعام و اعلان حق از گونه اگر چه در فهم آن قاصر بود یعنی آنکه تشابهات
 قرآنی و همچنین در احادیث آمده است تشابهات چه جای عوام که خصوص تیره در فهم آن عاجزند مع ذلک در انعام
 آن منزه است از غلط فهم عالم انعام از تشابهات تشبیحیه که یک به دو وجود قابل است و از عبادات ماسوی او
 تشبیه می نماید و امرش که می نماید و آنکه یک به دو وجود قابل است و امر او حده میگویند که چه عبادت بر او
 تجمل نکند اینها ظهورات حق اند سبحانه و عبادات ایشان عبادت حق است تعالی شانه اضافی باید نمود که این
 صفاتش که کم است و محدود کدام اینها علیهم الصلوات و التسلیمات بصورت وجود و عورت نکرده اند و وجود
 کونینده امرش که گفته دعوت ایشان بصورت محدود است علی سلطان عبادات ماسوی امرش که گفته اند اگر
 صوفیه بگوید ماسوا را بعبادان غیر است ندانند و امرش که نمی کنند ماسوی ماسوی است و اندانند باندان بعضی اند
 متاخران ایشان عالم را برین حق جل سلطان میگویند از نصیبت تحاشه میانند و طعن و تشنیع بقایا ان
 حیثیت میکنند و شیخ محی الدین و ابیجان او را این راه را انکار میکنند می آیند و بیدار میکنند مع ذلک تشبیح عالم
 غیر حق جل سلطان نمی گویند بلکه عین حق و حق جل و علامه اند این سخن انصواب و درست الانسان
 متشابهان تفهیم هر چه است مگر از هیئت مصادم درجه عقل است خایه انی الباطن کلین در صفات و اسبی
 جل سلطان الهی و الا غیر بگویند و اخیر معظم مراد داشته مجاز از انکار که متشابهین مراعات نموده اند
 صفات واجب جل سلطان از حضرت ذات تعالی و تقدس است که تشبیه و مجاز از انکار که در میان
 ذات و صفات تشبیه او تعالی و تقدس متعوضیت پس الهی و الا غیر بود و تشبیه صادق است بجماله عالم که
 این نسبت در وی متعوض است کان الله و کمین معشئی پس نفس غیر است از عالم مودق هم بابت و هم بامطالع
 از صدق و درست تشبیه از انسانی خود عالم را در یک صفات تشبیه انکار شده اند و حکم مخصوص از انجا طلاق
 نموده و تشبیه چون بقیه حیثیت عالم قابل گفته اند لازم است بالایشان که بر غیریت عالم قابل گفته اند و از هر باب
 توحید و حودس باید و در وجودات تشبیه حاکم کوند و تشبیه وجود از عین کفایت چاره نیست چنانچه شیخ محی الدین و
 ابیجان او گفته اند و عین کفایت تشبیه است که عالم با عالم تشبیه است حاشا و کلا بکینه نمی است که عالم معدوم است
 وجود و واجب تعالی و تقدس چنانچه این فیروز و بعضی در سائل خود تحقیق نموده است سوال از منید چویر گویند و بعضی

از تحقیق سابق معلوم شد که اگر چه موجودات متعبد باشند و ماسوی حق جل جلاله موجود بود او است که فناء و بقا متعبد
 شود و ولایت صغری و کبری حاصل این چنان است که ماسوی و ماسوی باید که منقود شود
 نه انکساری معصوم فاجیره بود این سخن با وجود ظهور اکثر نفوس پوینده مانده است از عوم چه گوید توحید شریک
 را بین توحید وجودی خیال کرده معرفت و وحدت وجود را از شرائط راه دانسته اند و وجود گوینده را فعال
 و فصل افکاشه حق که بیای از ایشان معرفت حق را حل سلطان مخصص در معارف توحید و در خیال کرده اند
 و مشهود وحدت را در مایه ای گشت از انجام کار تصدیق نموده اما بعضی از ایشان تصریح کرده که حضرت خیر مایه علیه
 علیه السلام در الصلوة افضلهای او من استیلاهای او که اکتفا بر حصول کمال التوجه در مقام شهود وحدت و کثرت بود
 است که در این افضلهای او که در ایشان با تمام میانه و ترکیب که با این عبارت میماند که باید که او را شهود و وحی
 و کثرت مایه که از مایه او که در میان معرفت کثرت و ثبات افضلهای او که کمال التوجه در مقام شهود
 جلیلی علیه السلام و ولایت بخدای چنان حل سلطان دعوت میماند هر چه در مایه ای چنان که کمالش را در این چنانی طلب
 است و در این چنانی و چنانی قسم حضرت حق سبحان و تعالی ایشان را اضعاف و با و مایه ای را علیه السلام الصلوة و این است که
 کمال التوجه بخنده و کمال ایشان را حاصل کمال التوجه در مقام شهود و کثرت کمال التوجه در مقام شهود و کثرت
 زمان است به بین و همان ادهان است به مایه است او را از این قسم معرفت که او را حاصل شده بود و بدست و متفکر
 است و آن مشهود او را در حصول انضامی از عذاب قدس نفی میباید حضرت خواجہ نقی شریف قدس سره میفرماید هر چه دیده
 شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلامی ان با یکدیگر پس شود وحدت و کثرت نیز
 شایان نفی گشت و هر چه شایان نفی است از عذاب قدس نفی است این کلام حضرت خیر مایه را ازین
 مشهود برآورده است و اگر فایده های مشاهده و معاینه نجات بخشیده درخت را از علم کمال کشیده و از
 معرفت بکثرت برده و نیز از عذاب قدس نفی خیر را از این بیان یک سخن میبرد حضرت خواجہ امام و صلوة بکوش
 ایشان را و کثرت از اولیا که کسی مثل این عبارت را نکرده است و جمیع مشاهدات و معانیات را برین پنج
 لفظ ساخته درین مقام تحقیق این سخن ایشان که فرموده اند معرفت خدای بر هر با و ازین حرام اگر
 ابتداء او نباشد یا نباشد یا نیست چه بازید با آن بر آن که از مشهود و مشاهده مگذشته است و از تنگناهای
 سبحان قدم بر آن نرفته بخلاف حضرت خواجہ ماکر یک کلمه لاف میگوید مشاهدات او فرموده اند و همه را بغیر حق ختم

جل سلطان مشهوره او در ظاهر تشبیه است همچون ابر چون کمال انقص ناجا را بنما و او که از تشبیه نکوست نه است
ابتدا خواهد باشد چه عایت از تشبیه است و نهایت تشبیه هر که یازید را در هر حال برین نقص اطلاع بخشد که
نزدیک اختصاص میکند تا از تشبیه الاغن غفلت و ناخدا تشبیه الاغن فقرت حضور سابق را غفلت داشت که حضور
او بود تعالی بلکه حضور علی بود از ظلال و ظهوری بود از ظهورات پس ناجا را از غافل باشد جل سلطان به او تعالی
و او در است ظلال و ظهورات همه از مبادی و مقدمات اند و از معارج و محلات و کج حضرت خواجہ فرموده اند
ما نهایت را در بدیت و در سیکم مطابق واقع است زیرا که انلا تدرے تو چنان ان بر احدیت صرف است و از سیم صفت
خزوات می خواند تعالی مبتدیان رشید این طایفه علیه را این دولت بطریق انفسا کس از سیم مقدمات کاین کمال
مشرف شده است حاصل میشود اند پس ناجا نهایت کمال بدلیت این بر کوا را ان مندرج باشد غایت مانی
البابین توجه احدیت و ایشان اگر غلبه پیدا کند و ظاهر را نیز برنگ باطن منضم سازد ساک از مشاهدات
سطح که در مایاتی ممکنات ظاهر شود از ادست و لواط تشبیه خلاص اگر این توجه علیه پیدا کند و بر باطن مقصور
گشت بکمال ظاهر شود و وحدت در کثرت متبدل شود و توحید و توحید محظوظ باشند اما این شود و حق ایشان مقصور
نظا هر سه باطن سه است که در باطن شان متوجه احدیت صرف است و ظاهر شان مشاهد وحدت از کثرت
باشد که توجه باطن به وسط غلبه نسبت ظاهر محصور نشود و غیر از شود و ظاهر امر و یک مفهوم بود چنانچه در اوایل حال کمال
این سطر بوده است که بواسطه غلبه نسبت ظاهر از توجه باطن که باحدیت صرف بود اکاهی نداشت و به کلیت خود را
متوجه شود و وحدت در کثرت بیانات بعد اندقی حضرت حق سبحانه بر توجه باطن اطلاع بخشد و باطن بر ظاهر لغت
داد و معامل را تا به پیجا رسانند بعد سحانه علی ذلک ازین قبیل است معاف توحیدی و مشاهدات سطح که از
بعض خلفا این خاندان بزرگ سر زده است نه انکال ایشان بظاهر و باطن توجه این شود و در کف و در این صفت
بجلاف دیگران که بظاهر و باطن کف این شود و در این شود و در اجامه تنه به و تشبیه است از کمال میداند آنچه
هر چند باطن ایشان نیز لطیفی به تنه به صرف دارد اما کف سه دیگر است و بریان دیگر و حال دیگر است و علم
دیگره جماعه که ایمان به تنه به صرف ندارد و در مشاهد سطح و دیگر را متعصب نیستند از ملاحظه اند که از بحث
خارج اند و فیض شهود حق جل و علا در مایه ممکنات که جماعه انصوفیه از کمال می شمرد و جسم بین تشبیه
و تشبیه می انکارند ان شود و شهود حق نیست جل و علا و شهود ان جز تخیل و نعت ایشان نه آنچه دیگران

می بیند و جب نیست تعالی و تقدس و بجز در حادث می یابند قدیم نه در هر چه در تشبیه ظاهر شود تشبیه نه نه باشد
 تشریفات صوفیه منتون نکودی و غیر حق راجل سلطان حق ندانی اینجا صراط فیه نه حال اگر معذور ماند و در رنگ
 مجتهد مطلق از مواخذه مرفوع الما بقدران ایشان تاجه محاله کند کاش در رنگ منتقدان مجتهد مطلق باشند
 و اگر چنین نکنند کاش شکل است قیاس و اجتهاد و صلی است از قول تشبیه که ما به تعلیم ان ماموریم بخلاف کشف
 و الهام که از تعلیم کنان امر مرفوعه اند الهام بر غیر تحت نیست و اجتهاد بر تعلیم است پس تعلیم
 علما و مجتهدین باید کرد و صول دین را موافق آنست ایشان باید حجت و صوفیه بجز بگویند بکنند مخالف آباد
 علما و مجتهدین آنرا تعلیم نباید کرد و بحسن ظن از وطن ایشان لب باید بست و از شیطانیات ایشان باید شتر و
 و از ظاهر صرف باید ساخت عجب است که بسیاری که از صوفیان عوام را با میان هر که تشبیه و الهامیه خود
 آنچه وحدت وجود مثلا دلالت می کنند در غیب به تعلیم آنها می نمایند و بر عدم آن ایمان تهدید بهشت کاش
 دلالت بر عدم الکفر این هور می نمودند و بر سنگران تهدیدات می نمودند و جایمان دیگر است و عدم الکفار
 دیگر ایمان این هور لازم نیست اما از کار اینها محافظت باید نمود تا با و انکار این هور به انکار با
 این هور که در اول حق بل و صلا بچینه و عداوتی پیدا کند بر وفق آراء علمای اهل حق کار باید کرد
 و از تشبیه صوفیه بحسن ظن سکوت باید و در زبید و به لا و نسیم جرات نباید کرد و نه با حق المتوجهین الا افراط
 و التقاطع و سجد سجد اللهم للصواب عجایب کار و باست جمعی از دعیان این راه با این شهود و شاهده
 تخلفات ندانند بلکه این شهود را تشریل انکاشته درین افشا بر و تپه بصیرت قائلان می گویند که ذات یحیی
 واجب الوجود را راجل سلطان می بینیم و میگویند که ان دولت که حضرت پیغمبر را عید الاصلوات و السلام
 یکبار و شصت بار می شنید بود و ما بر زبیر است و گویند مرئی ایشان میشود و از اسفار پیغمبر تشبیه می نمایند و نورانی می نگارند
 و نهایت مراتب عروج را تا الهوان نور تشبیه نمایند تعالی بسجایه عمال قول الظالمون علو که ارضی با نباتات کائنات
 بان حضرت جلالت می نمایند و میگویند که خدای تعالی چنین فرموده است و چنان کاهی و حق و شمس
 خود را آن حضرت غشاء و عید با نقل میکند و کاه و دوستان خود را نباتات می نمایند و بعضی از ایشان که یکبار تشبیه
 را بر تشبیه ناما زبیر با حق سجده و تعالی مکالمه در ختم و از بهر سخنان بر رسیدم جواب یافتم لقد استکبروا
 فرفضهم و عتوا عنوا کبر از سخنان این جامع مفهوم می شود که ان نور مرئی را عین حق می دانند

محفل سلطانه و آن نور را ذات اول تعالی تصور میکنند انکه از ظهوری از ظهورات اول تعالی انکارند و علی از
 ظلال او دانند و شک نیست که آن نور را ذات حق گفتن جل سلطانه اقرا محض است و بجا دعوت و فتنه
 خالص نهایت تحمل خداوندی است چنانکه اگر مثال این مقربان را بعد از ایه که با آن استحال نمی نمایند
 و به اتصال نهانی بنمایند بجا آن علی ملک بعد علیک سبحانه علی عمو که بعد قدس است و حضرت موسی علی نبینا
 و علیه الصلوٰه و السلام بحدو طلبت یه پاک شدند و حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام بعد از طلبت یه
 زخم آن ترانی خورد و بهیوش افتاد و از آن طلبت تا بر بخت و محمد رسول الله علی و آله و سلم که محبوب
 رب العالمین است و بهترین موجودات اولین و آخرین با وجود آیه بدلت معراج بی شرفش و در پیش لری
 در گذشت و از آن مکان و زمان بالارفت علماء و در رویت و علیه آله الصلوٰه و السلام را در پی داشتند تا می توانی
 اختلاف است اکثر علماء اجماع رویت و علیه علی آله الصلوٰه و السلام قابل شنیدن و مثال امام الزوالی و امام
 از علیه علی آله الصلوٰه و السلام مایه ربه سجدات لیلته العزم این بی سجدات از بزم باطل خود هر روز خدای تعالی
 چنانکه و حال آنکه علماء دیکه دین محمد رسول الله علی و آله و سلم قیل و قال دارند و بجهت
 سجدات با اهل علم و ایمان از سخن آنین با عده معام میگرد که آن کلام را می شنوند است از آنحضرت حق سبحانه و تعالی
 کلام میگوید نه و این سخن را دوست حاشا و کلام که از حضرت حق سبحانه کلامی صادر شود و بطریق تکلم که در دو
 ترتیب باشد و تقدیم قضا شود که آن علامات حدوث است سخنان مشابه که با ایشان را در غلط انداخته است چه
 مشابه نیز نشات کلام و مکالمه حضرت جل سلطانه نموده لیکن باید دانست که مشابه نیز نسبت آن کلام را حضرت
 حق سبحانه و تعالی نیست کلام تمسک نمی تواندند بلکه نسبت مخلوق بخالق یقین میکنند در اینجا به محض نسبت حضرت
 موسی علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام که شجره بهار که کلام حق شنیدند جل شانہ نسبت آن کلام حق جل سلطانه
 بهو نسبت مخلوق بود و بجنایه نهانی بهو نسبت کلام تمسک و همچنین کلامی که از حضرت جبرئیل
 علیه نبینا و علیه الصلوٰه و السلام شنیدند نسبت آن کلام حضرت حق سبحانه و تعالی
 بهو نسبت مخلوق بود و بجنایه غایبه ما فی الباب آن کلام حضرت جل سلطانه و سنگ
 کاف و زندیق کوینا کلام حق مشترک است در بیان کلام نفسی و کلام لفظی که بی توسط امر حضرت
 حق سبحانه و تعالی ایجاد آن فرماید پس کلام لفظی نیز بحقیقت کلام حق باشد جل و علا بر ناچار

تا چنانکه امکان ندارد و فایده اینست که فی الحقیقت ممکن است که
 در ممکنات باشد که وجودیت ضعیف در یک سایه صفات ممکن علم ممکن را و جنب علم واجب تعالی چه نظر
 است و قدره عاده را و جنب قدرت قدیم چه اعتبار بخین وجود ممکن در جنب وجود واجب تعالی انشی محض
 است چه جاس آن دارد که ناظر بر هر طه تفاوت مراتب این دو وجود در شک فتنه که یا اطلاق وجود ممکن و وجود
 بطریق حقیقت است یا اطلاق او بر یک فرد بطریق حقیقت است و هر قدر دیگر بطریق مجازی می که جم غفیر از
 صوفیه شریقی ثانی یعنی نموده اند اطلاق وجود بر وجود ممکن پسندیل نموده اند و وجود ممکنات را اثبات
 نگشته اند مگر خود را بهر خصص مراد از خصص اینها اند علیه المصاحبه و مستیامات و انسان ایشان کسی که بولایات
 اصلیه ایشان مشرف شده است و دایره ظلال را تمام طی کرده عموم ظاهرین اند و وجود واجب تعالی وجود
 ممکن را از تمام مطلق وجود میداند و هر دو را موجود تصور نمایند و محض خصوص حدید البصر اند هر دو وجود را
 از افراد مطلق وجودی باین تفاوت مراتب افراد وجود را راجع بصفتان و اعتبارات وجود و نیلاند راجع
 بحقیقت ذات وجود و یک حقیقت شود و دیگر مجاز و جماعتی متوسل است که از تیر عموم قدم فوق آمده اند و انکلا
 حتمی غس کوتاه و درین بدین شکل است که قائل وجود ممکنات کردند و اطلاق وجود بر وجود ممکن بطریق حقیقت
 نمایند ازین جهت که گفته اند که ممکن را موجود بین عادتیکویند که او را نسبتی است به وجود که اقبال را شمس که
 وجودی بوی قائم است تا بطریق حقیقت موجود شود و بعضی ازین جماعه از وجود ممکن ساکت اند یعنی و اثبات
 آن تیر یعنی نمایند و بعضی میانین و موجود و واجب تعالی را نمایند و اطلاق ایشان وجود ممکن را غیر وجود
 نمیدانند چنانچه ممکن نیست آن و کوی از ایشان تیر کرده اند این که وجودی که واجب تعالی آن وجود موجود
 است ممکن تیر همان وجود موجود است پس حرات تیر نفی وجود ممکن نیلایا بجا در اثبات وجود ممکن است
 اطلاق تیر ترین شخصان انوار وجود واجب تعالی تواند آفرید و بیان در روز ابد و شخصان از جناب
 ستارهای بیند و اگر تیر ترین نیست نمی تواند دید پس وجود ممکنات در شک وجود تا ما است در روز که حدید
 البصر است تواند دید که ضعیف البصر است ازین دیدنی ضعیف است اگر است که عوام با وجود ضعیف بر در کوع بر عینه
 چنانچه وجود ممکنات نمیتواند دید و حال آنکه شخصان انوار وجود واجب تعالی را نمیتواند است که عوام ایجاب علم
 انوار ایجاب سخن مادر ایجاب دید است نه در باب علم ایجاب علم از محض خارج اند پس گویا ظهور انوار از محض

واجب حاله و عرض ایشان معقود است پس عالم ربود وجود ممکنات بنام ایشان که گویم که ظهور از ازل عالم شود
وجود ممکنات است نه عالم علم بوجود ممکنات چه علم شایع است که بهاء و تقلید نیز حاصل شود و بعد از آنکه عالم هم صورت
بند چنانچه علم بوجود است و در وصف بصر از ان نیز حاصل است با وجود ظهور از ان نیز عوالم را علم بوجود ممکنات
است نه ظهور وجود آنها چه ظهور و انصاف بعینه است و بعینه ایشان که است مشهور ملک بود یا ملکوت جبروت
باشند یا الهوت ای یزید عوالم چنانچه درین بحث مشارک جنس خود را نداده و عالم دیگر نیز در میان ایشان مشتمل
حاصل است اینهاست که اینها علیه الصلوات و التیمات و بسیاری از احکام در ملک عوالم زندگانی نیامیند و در
معاشرت با خلق و مابل و عیال نیز شایع و جمالی غل ایشان حاصل میفرماید و چنانچه معاشرت خود عید
علیهم الصلوات و التیمات مشهور و زیاده است که روزی سید الشهدا علیه و آله الصلوة والسلام تقبیل امین
میفرمودند و بهتسا تمامه ایشان معاشرت می نمودند شخصی از حاضران گفت یا رسول الله من یارده بهرام
و هر که پیچید را اوسته نکرده ام حضرت نجیب فرمودند علیه و آله الصلوة والسلام که این جنت است که بر بنده
جیم خود عطا میفرماید چون جنس خود را در بعضی اوصاف اجوام مشارک آنچه شرکت با اعتبار صورت باشد و
ناچهارگوشم از انسانی خود را کمالات ایشان قلیل الغیب اند و این از در رنگ خود را خیال میکند و آنکه در
در اوصاف و شمایل از ایشان جدا بدو را میگوید و بزرگ میداند اینهاست که اوصاف و اخلاق اولیا
که از اوصاف و اخلاق ایشان بهر جهت بهر مبدء اند از ان اوصاف و اخلاق که مشابه اخلاق ایشان است
الرحمة ان اخلاق و اینها موجود بودند علیههم الصلوات و التیمات بشو نقل کرده اند از محمد و شیخ فریاد گفت که چون
یکم از فرزندان ایشان می مرو و خبر موت او با ایشان میرسد هر چه تفسیر می و ایشان راه نمیدانفت و میگفتند که
بچه مرده است بیرون تابید و چون فرزند سید الشهدا ابراهیم نام علیه و آله الصلوات و التیمات فوت کرد حضرت
سید الشهدا علیه و آله الصلوات و السلام بر وی کید کردند و مخزون گشتند و فرمودند الا الله تک یا ابراهیم بخود و چون
بتا کید به انبیا ان خزن خود فرمودند و گفتند که هر چه میاید بهر شتر و دعوام کالانعام معامله اول بهر شتر و انانی
تعلق میدهند و ثانی عین تعلق و گرفتاری می الکافران و اعدا الله سبحانه عن متقدم آیهم السلام و چون
این دارد اندک انارش و ابتلاست عوالم را مشبهه شستن و در مشبهه انداختن عین حکمت و مصلحت است
لهم ان کثرت حق و انقضا ابتاه و انما باطل باطل و ازل و انقضا جنتها بهر جهت سید الشهدا علیه و آله چهارمین صلوات

و فضلها و حسن اسمیلات انکسار بر سر اصل سخن و میگویم که ایمان پشیمان علیهم الصلوات و التسلیمات و ایمان جهل با کلمات
 و ایمان اولیا که محقق بر صاحب انده از شهود بر وسطه برادر دعوت بر غیبت قویا یافته است و درنگ نکند شخص فزائت
 در روز برینده و ایمان شهودی بود و افتاب پیدا کند چون شب شود ایمان شهودی او سبدان ایمان غیبت
 کرد و ایمان علامه غیب بر غیب است تا غیب ایشان بر وسطه نوز تا بعثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات حکم مکتوب
 پیدا کرده است و از نظریه برآمده است مراد از علماء را جماعه علماء آخرت است نه علماء دنیا زیرا که علماء دنیا دخل عامه
 مونسند و ایمان غیب که بجا مونسان منسوب است بهترین قسم او ایمانی است که تقلید انبیا علیهم الصلوات
 و التسلیمات بر وسطه و بر قال و فعل و قول رسول الله صلی الله علیه و سلم منوط سوال علماء نموده اند ایمان بتسلیم
 بهترین است از ایمان تقلیدی حتی که بسیاری از علماء استدلالات را بر تسلیم ایمان نموده اند و ایمان تقلیدی را مستحب
 نمیشد و تو ایمان تقلیدی را بهتر گفته جوایب ایمانی که تقلید انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات حاصل شود ایمان
 استدلالات اینست که صاحب تقلید دلیل میداند که انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات در تجلیه رسالت صادق اند
 چنانچه صحت حق مجاز و تعالی بمخبرات تصدیق او نموده است البته صادق است پس دنیا که هر یوم بجز آن
 صادق باشد و علیهم الصلوات و التسلیمات تقلید غیر مستقیم است که در ایمان تقلید را بخود نماید و صدق انبیا
 علیهم الصلوات و التسلیمات و حقیقه تجلیه ایشان هیچ منظر او نموده این ایمان نزدیک بسیاری از علماء منجرب است بآی مانده
 استدلالاتی که بقرائن اباب نظر حاصل کند و بر ترتیب صواب و کسر ایمان نتیجه پیدا سازند ان استدلالاتی
 امریست که بکمال نزدیکیت و از وقوع دور و در مقام استدلالاتی بر اثبات واجب تعالی مثل ملائک و جلال العین
 دوانی از اباب نظر معلوم نیست که کسی که زشت باشد یزید که او هم محقق است و هم متنازع و داناتان به خطبه
 سحر بسیار نموده مع ذلک هیچ مقدمه از تقدمات استدلالات او نشانده که محض ایمان راسل او ان مقدمه بهر منتهی
 برین بنامه باشد و دخلها موجب نکرده باشد وای بر صاحب استدلالات که ایمان را بحدود استدلالات حاصل نماید تقلید انبیا
 علیهم الصلوات و التسلیمات و تسکیر او نماید بنا آسانا با ازالت و تبیین الرسول فکلتنا مع ان الدین مکتوب و هیئت مقصود او
 سوم بر اساس این مصلحت و یافت در بیان انکه سالک باید که متمرکز بر این شیخ خود باشد و بطریق مشایخ دیگر از افتات
 نکند و از قوایم بر خطرات رود و همتها بنگذارد که شیطان دشمنی است قوی از که و کید او داخل بناید شد و انبیا
 ذلک بموجب مسأله داناتانها و اکتانها نهاده لولا ان هانا اصله لغت حاجات پسل بر بنا با حق علیهم الصلوات و التسلیمات

سید الشیخ علیه علی آل الصلوٰۃ و السلام برایشان سوره که میخوانند چون ذکر را باطله ایشان بکلام آن سرور علیه
علیه الصلوٰۃ و السلام میفرمود که هرگاه آن سرور علیه علی آل الصلوٰۃ و السلام گفتند و هیچ
رازی بر ایشان نیافتند که اگر آن کافر که حاضر بود غفلت میکرد و گفتند که محمد با صیقل در دستان ایشان میان آمد و حاضر از
این سلام نیز خوان کلامی بخوانند آن سرور کلام آن لعین اطلاع ندانند و فرمودند چه هست که بجهت آن کلام که فرمودند
که این نفر را در آن کلام شما ظاهر شد آن سرور علیه علی آل الصلوٰۃ و السلام گفتند و مخوف و کشنده دین ایشان را بریل بر
عینینا و عید الصلوٰۃ و السلام آمد و می آید که آن کلام القادری شیطانی بوده و چه بی رسولی نگذشته است که شیطانی
در کلام القادری است پس از آن حق سبحانه و تعالی آنرا رد کرده است و کلام خود را حکم ساخته است پس کلام
و زمان حیات آن سرور علیه علی آل الصلوٰۃ و السلام کلام باطل خود را القادری میگوید و میگوید که بعد از وفات آن سرور علیه
علیه الصلوٰۃ و السلام در حال نام که محل تعطیل جسد است و جای الهیاس شنبه با وجود نهایی عالمی که با کمال
شود که آن وقت آن حضرت شیطان محفوظ است و از تلبیس و مصرون یا آنکه کوه چون در اذن تصدیقت خوانند که
دشمنه کان شکن شد و بود که آن سرور علیه علی آل الصلوٰۃ و السلام این عملی خوانند و در آنجا بود و در آنجا
نفسه از قیام و تخیل ایشان منتقل شد که توان بود که در وقت آن صورت تخیل خود را دیده باشد بی آنکه آن قیام
و یا تخیل شیطانی بود و اینها قیام و دریا و عادات کاهی محمول ظاهر حقیقت آنها است که راضی دیده است مثلاً
صورت را در خواب دیده است و در آنجا حقیقت زید است و کاهی مصروف از ظاهر محمول تعبیر مثلاً صورت زید را
خواب دیده است و در آنجا آن عمر خوانند مثلاً بود مثلاً شناس که در میان عمر و زید بوده است پس این وقایع
یا مانع آنجا معلوم شود که محمول بر ظاهرند و از ظاهر مصروف نیست چرا تواند بود که مراد از این قابل تعبیر بود و آن قابل
باشد از هر دو یک که تخیل شیطانی را بخواند بود و با کمال قیام نماید یا در تخیل خود می باید بود که شیطان
و در طریقه که نشان آنجا است که تخیل تعبیر بود و خیال زید شود و خواب خیال است یا از این تخیل که از
خود خواندنی نموده اند از نام خدا بدست ایشان است اما سرور همان را غیر از اینها چه چاره است عیاناً یا با حسنه
که از بعد از آن وقت نماید که خدا تو حق که ذکر او فرمود که در زمان تخیل و در زمان تخیل طریقت خود است طریقت
طریقت خواه بسام و مقصود خواه نبود و در شرف آن هر طریقی را و صریحت به طلب خاص و وصول
به طلب خاص این طریقی تو سر طریقی این هر که را طلب به طلب این طریقی بود و باید که از مخالفت این طریقی

در حالت غفلت در تخیل ایشان این کلام بود علی آل الصلوٰۃ و السلام

این طریق اعتبار نماید مطالب طرف دیگر شنود نظر او نباشد حضرت خواهر بخت بنده سر و موده اندیشه
 این کار کنیم و نه انکار کنیم یعنی این کار زمانی طریق خاص است پس بکنیم و چون شایخ دیگر کرده اند این
 انکار کنیم تا بهم لکل وجهه بومریم باقی و در آنکه لاجا ملایم فقیه است و قدوه ما پیران هرگاه در وی می حادث
 شود که مخالف این طریقه علیه بود جاع مطرب با فقر است مخدوم زاده حاجی اندک خفت طریق لکن بزرگوار
 خود فرزند آن حضرت خواهر حراق قدس سر و بعد از تیره والد بزرگوار این طریق تمل را ایشان محافظت نمودند
 و باقی کفر کان مجادل فرمودند چنانچه بسمه شریف شایخ سید عباس شریف در شریفی العزب حضرت خواهر نوشته
 بود که آری در اوایل حال بعضی امور رعایت نداشتند نموده محاسبه میفرمودند و ملاست را ترجیح داده ترک عزت
 و بعضی ایشان از کتاب بنمودند و او را از این امور تمنا را شنیدند و ملاست و ملاست می کردند و نظر اوصاف
 بینند و اگر ضاعت ایشان دین اوان در دنیا زنده بودند و این مجلس و اجتماع منعقد میشدند اما این امر
 میشدند این اجتماع را پیغمبر نبیانه یقین فقیه است که هرگز نمی شنود و غیر مودند بلکه انکار می نمودند
 فقیر اعلام بود قبول کینما کینما پیغمبر مصداق نبوت و کجایش شایخ چون اگر مخدوم زاد و ارباب نجای برهان
 و مصدقیم پسندنا فقیه ان لا محبت ایشان عزیزان چاهیت نماید چه تصدیقه دودال امام اول و او را
 مکتوب است متعاقب چهارم پیشچم یوسف کی صد و پانصد و بیست و یکمین و عدم التفات بهودات سفید
 که تعلق بهر طایفه کثرت دارد و اینان سنی لک لک و صد و پانصد و بیست و یکمین و بیست و یکمین و بیست و یکمین
 بودید سید و از وفایم احوال و کرامات که اندر ابر یافته بود و بوضوح بخایید حالیکه در حال شهود و کثرت
 نوشته اند باین عبارت او نموده اند که دیگرا آنها است که بحال اول شود و کم شدن کم کم یعنی بنده هم و خاتم و
 است محمد مصطفی ام صلیه الله تعالی علیه علی الدوم آن حال جیل است و فوق احوال مذکور است اما آنها
 دیگر است و نهایت اذن حال بهر حال بعد از آنکه انرا نتوانستند است بهر فکر و بیان نماند است
 مقصود از آنکه طایفه لاله الله بعد که فقیه و مکتوب سابقینا نوشته بود لفظی این نبود بوده که کثرت
 تعلق داشت مسیحانه که برکت از آن کلمه طیبه این شهود از نشان ازل گشت است مله دانند و
 نیز و سوزین راه انکشاف نمایند ان المسحاة یحب معالی الهم از کوه تنگ توحید آید به شاه راه و افتاده اند
 چه لغت است از آنکه احوال سابقین کنند و یاد از نهاده شود که گشت است نیز نمایند و بهر حال سحر و معجزات

و قسم ثانی غزل علم حقایق و سرایند و چه قدیم و سنان و هاله و انازل که در قرآن و حدیث آمده است بهر
 و تشابهات است همچنین درون مقطعات که در اوایل قرآنی قایم شده اند نیز تشابهات است که تاویل
 آنها بطلان داده اند که علما و کتب رجال کنند که تاویل عبارت از قدرت است که بید تشبیه ان خود را انداخته و درون
 مقطعات قرآنی چه اولی که هر حرفی از آن حروف جز است موله از سران خیمه عاشق و محنت و در غایت این
 از موزون و قیقه محب و محبوب محکات هر چند اینها کتاب اند اما تیا کیم و غرات ان که تشابهات اند از مقاصد و کلمات
 اند اما کلمات و سبیل پیش نیستند از روی حصول تیا کیم بس لب کتاب تشابهات اند و محکات کتاب تشابهات
 تشابهات اند که بر فرد و شاعر بیان اصل نیامد و از حقیقت معانی آن مرتبه نشان میدهد و کلمات محکات
 تشابهات و محکات اند و محکات تشابهات و محکات تشابهات و محکات تشابهات و محکات تشابهات و محکات تشابهات
 و حقیقت را بصورت اول و خود آورده و علما آتش بر قشور خردند و محکات که تقاضا نموده و علما اسحقین علم محکات را
 حاصل نموده از تاویل تشابهات حفظ و اذوا میگرد و جمع صورت و حقیقت را که محکم تشابهات نیامد اما
 کی که محکم محکات و قیاس به تشابهات و محکات تاویل تشابهات و محکات و صورت و حقیقت بود که محکم محکات
 است که تاویل خود نیز نیست و مثال است که از محکات خود بی خود میگرداند که این نشان از محکم صورت و حقیقت است
 اما این نشان است که حقیقت از صورت منفک نیست قال بعد قال و هیچ یک حتی یا تیک الیقین لایعزلت کما
 قال المفسر ان عبارت را از ان موت منتهی ساخت که آنها این نشان از محکم تاویل بن مات فقط قامت
 قیامت و در نشانه آخر و که ظهور حقیقت است انفاک صور از حقایق این حاصل است
 بس حکم هر نشانه علاحد است خط نکسند یکبار دیگر که با جهل بازند لایق که مقصودش
 الباطل مشرک است چه هر حکم که شرعیت را بر تقدیر است همان حکم بر منتهی است عامه مومنان و
 اخضر خرم از اعانان و دین منتهی است و الاقدام اند تصرفان خادم و لایق ان بی سر انجام
 در معد و اند که در نهان خود را از لایق شرعیت بازند و حکام مشرعه را مخصوص لایق میال میکنند
 که خواهی بکلف معرفت اند و بس چنانکه از جهل امر را سلاطین را بخود و الاضاف بکلف نمیدانند
 و میگویند که مقصود از ایتان شرعیت حصول معرفت است و چون معرفت میسر نشد تکلیفات
 شرعی بر ساقط گشت و این کریم را و عبد یک حتی یا تیک الیقین من لایعزلت کما قال

مذاهب است که بر جهان را بر ساقط نموده اند و این نشان از امر را غاصف است که از اخص خویش آن را نموده اند

اما قال بطل الشریع من شریع ایزد یعنی انبیا و عبادت تا حصول معرفت حق تعالی ظاهر است یک
 گروه است یقین را با سجدانه مرادش انبیا گفت عبادت بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق جل و علاه انفس
 عبادت است آن خفیض با جاد و لذت دوست و می انگیزد که عبادت عارفان یا شی است بری آن میکند که
 بتبدیان و پس وان ایشان بان افتد آنکه نه آنکه عارفان محتاج به عبادت و تزیینات این قول
 در شریع نقل میکند که گفته اند پیر سناقی و مرادش میانه از معرفت و خدایم اسجد سجدانه ما هم
 ان قدر ایتنا به که عارفان را عبادت است عبادت ان مرتب بدین را انانان ایتنا به حاصل نیست چه عبادت
 ایشان مربوط به عبادت است و تزیینات ایشان مربوط به تیان احکام و مشایخ اید غرات عبادت که مجموع
 و متوجه است عارفان را غرات هر فردی است پس ایشان حق عبادت باشند و احوال ایشان شریعت
 شریعت بودند باید است که شریعت عبادت از مجموع صورت و حقیقت است صورت ظاهر شریعت است
 و حقیقت باطن شریعت پس قفسه و لب هر دو اجزاء شریعت اند و حکم و تشابه هر دو افراد علمای ظاهر
 قفسه ان کفایت نموده اند و علمای پنهان فقه از ارباب هم ساخته اند و از مجموع صورت و حقیقت خط و اف
 قوا گرفته پس شریعت را در یک شخص که مرکب از صورت و حقیقت است تصور باید کرد جمعی تصور است ان گرفتار
 پیدا کردند و از حقیقت ان انگار نمودند و پیر متقدمان خود را غیر از هدایت و نزود و نالند این جماعه علماء
 قفسه را نه جماعه دیگر گرفتاران حقیقت گفتند اما ان حقیقت را حقیقت شریعت دانستند بک شریعت معتقد
 به صورت و هسته و قفسه انگاشتند اما ان حقیقت را حقیقت شریعت دانستند بک شریعت معتقد
 به صورت و قفسه انگاشتند و لب و را ان تصور نمودند و کمر روی از ایشان احکام شریعت باز نماند
 و صورت را از دست نهاد و تارک حکمی از احکام شریعت باطل و ضال شریعت را از اولیای خود و اولیای سلطان
 و حکمت و تعالی انرا سوسی او سجدانه بریده اند جمعی دیگر انان که شریعت امرک از صورت و حقیقت دانسته و مجموع
 قفسه و لب یقین نمود حصول همه شریعت بی تحصیل حقیقت آن نزد ایشان از حیرت و تباهاست تا حصول حقیقت
 بی ثبات صورت تا تمام مناقض بلک حصول صورت بلکه بی ثبوت حقیقت بود و از اسلام میزدند و میخواستند که کمال ظاهر
 و عوام المؤمنین و حصول حقیقت بلای ثبوت صورت از جمله محالات تصور نمایند و قابل از تزیین و ضال می مانند
 با کمال ان صوری و صوری نزد کوران مخفی و کمالان شریعت و علوم و مساجد و محله مقصود و عقاید گوناگون

که بر سبیل است به نبوت پیوسته است بر ائمه و مشاهدات را یک مسئله بخوبی و بجا می آید و معلوم
 که از سبیل کلامیه است برابر کنی اندازند و حال موجود و تجلیات و ظهورات را که بخلاف حکمی از احکام شرعی
 ظاهر کف در نیم چرخ خردند و ان ظهور را از مظان اشع الهمی شمرند اولنگ الین پس از آنکه فهمیده اند مقدمه
 ایشان علمای جهان اند که بر حقیقت معاد ایشان را اطلاع نغینده اند و برکت مراعات آداب شریعت
 ایشان را بر حقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقانیه که هر چند متوجه حقیقت مذکور قاری بر حقیقت دانند و در
 ایتان احکام شرعی همراهم کن سیر می نماید و نمی نماید اما چون این حقیقت را در می شریعت دانسته اند و
 شریعت را فاشه ان حقیقت تصور نموده ناچار بظلی از ظلال آن حقیقت فرغیده اند و بر حقیقت معادمان
 حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظلمه اند و قریب ایشان صفاتی بخلاف ولایت علمای سنی
 که اصل است در راه حصول اصل یافته و از حجب ظلال بهام گزشته لاجرم ولایت ایشان ولایت اینهاست
 عیدهم الصلوات و التسلیمات و ولایت آن ادلیات و ولایت اینها عیدهم الصلوات و التسلیمات و علمای سنی از اینها
 ایمان به تشابهات انبیا می یافت و می دانست که علمای صوفیه بیان کرده اند اینها را لایق ایشان آن تشابهات
 معنی دانست و از سبب ارسای که قابل استیاضه ان تادلیات را تصور نمیکند چنانچه عین القضاة و تادلیات معنی
 از تشابهات گفته شد اما اذ الف لام هم الم جوهر است که معنی درست که لازم شرف و مجتهد است و امثال آن
 از حکما چون حضرت حق سبحانه تعالی بحض فضل خود شمه از ادلیات تشابهات را برین فقره ظاهر ساخت و
 جدوله از ان دیلمه محیطه برین استعدا و این سکین کشاده گردانید و دانست که علمای سنی از این ادلیات
 تشابهات نفیست و از سبب که الله سبحانه تعالی او را کنانته دی لولا ان مدنا بعد القجات برین نیاور
 تغییرات و قایل مسطوره که طلب نموده بود و در حواله بر حضور داشته ان مقوله بهیچ نوشت چه کتب فلم یعنا
 دیگر جابری گفت و مسامحه دیگر پیش آمد و نخواهند داشت و سلام علیکم و علی سائرین استمرا الله و الترم
 شالجه المصطفی علیه و علی آله و علی آله الصلوات و التسلیمات علیه مکتوب و ولایت است و حق و حق
 بلا حدی صوریات در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این مملوم از علوم سابقه است
 که در توطئه حال تحیر را یافته بود و درین معرفت نهایت شهود مشهود و الفقه است و معانی که در نوشته اند
 مشهود و الفقه را در یک شهود واقعی بے حاصل دانسته و راسه النفس و افاق مشهود و اثبات نموده اند

در رنگ ظهور افاتش به حاصل دانسته و راسته نفس و افات ظهور و اثبات نموده اند بلکه نفس شهود و ادوات
و حصول انستد ان و راسته ان علوم و معارف نوشته اند چنانکه اینجانب در کتاب و رسائل ایشان لایم است
بدان است که الله تعالی که علم یقین در ذات حق سبحانه و تعالی عبارت از شهود و ایالات که در دل اند
قدت او تعالی و تقدس و شهودان ایالات را بر افاتی گویند لا نشود و حضور ذاتی جز در سیر نفسی تصور نیست
و ان خود نفس سالک نمیدانست در هر کس چنگ و چسب بدو بدو اگر چه علم به شک نند در خود بود و در چنگ
قبیرون خود مشاهده میکند همه اقبیل مشاهده آثار و دلائل است بر ذات او تعالی و مشاهده ذات عز و سلطان
قطب الحقیق سید العارفین ناصر الدین غلامی رحمه الله علیه الماتک خود کرده اند که سیر در دوزخ است
سیرتیل در سیرتیل سیرتیل بود در بعد است در سیرتیل در سیرتیل در سیرتیل در سیرتیل در سیرتیل در سیرتیل
طلبیدن است در سیرتیل هرگز در دل خود کشتن است و مقصود ما از خود جستن پس تجدیاتی که در خود جستن باشد
و همچنین در پیوه اندازید باشند چنانکه علم یقین اند هر صورتیکه باشد و هر نوعیکه ظاهر شود ممکن باشد ان نوریا
بیرنگ تنهای باشد یا غیر تنهای محیط کائنات بود یا نه حضرت مخدومی مولوی عبد الرحمن انجالی قدس سره
سره البطلی در شرح لمعات میفرمایند در بیان این بیت سه سلب دولت ترا بهر مکان میستند بهر مزم
خیرت این و آن میستند که این اشیاء مشاهده افاقیت که فیض علم یقین است و این شود چون متوجه
خبر نمیدهد حضور ان نمی باشد الا با الامارات و الاستعمال لاجرم در رنگ نشود و در حرارت باشد که در کائنات
میکند بر ذات تش پس این شهود از دایره علم بر آید و فیض علم یقین نشود و منفی وجود سالک نباشد
عین یقین عبارت از شهود حق است سبحانه بعد ان کان معلوم بالعلم الیقینی و این شهود و مستند فزای
سالک است و غلبه این شهود و تعیین ادب الحکمه کم میکند و در دیده شهود ادب اثری از ان باقی
نماید و در شهود افاتی و ستمک یک گردانین شهود ذر و طایفه علیه قدس الله تعالی را بر سیرتیل
بلوراک بسیط و منفوت تیر گویند درین ادراک عموم و خواص شغلی اندلیکن فرق است که شهود را
شهود خلق مردم شهود حق جل و علانیت بلکه در دیده خود نشان خبر حق جل و علانیت و علوم را غایت
لهذا ان شهود مولی تلمذ دارند و از ادراک خبر ندانند و این عین یقین حجاب علم یقین است که ان علم یقین
اجایه در وقت تحقیق بدین شهود و حیرت و نادانی است علم از ان طعن اصلا انجالی شریف قال لفضل الکبری

محض اسد تعالیٰ سر علم یقین حجاب عین یقین و عین یقین حجاب یقین و قال ایضا و علامه
 سن عین حق السوف ان یطلع علی سر وفاء بعد علامه فذلک الکمال فی المیزان لہی الامور و اما و قال
 لبعضہم ایضا قدس اللہ تعالیٰ سرہم السلام علیہم و علیٰ آلائہم و علیٰ عرشہم و علیٰ عبادہم و علیٰ
 عبادہم ایضا قدس اللہ تعالیٰ سرہم السلام علیہم و علیٰ آلائہم و علیٰ عرشہم و علیٰ عبادہم و علیٰ
 الملک الامطیابہ و این دلچسپا مدکہ تمام فی السیاح و میرست صورت بن و کمال ابداد تحقق لذت
 مطبق کہ نماے ذات و صفات است حق مجاہد تعالیٰ بعض عنایت خویش از خود خود دے می بخند
 و از سبک حال دے خود و لیس و افاق سے آرد و این وجود و وجود موجود حجاب کے کہ پندران
 و علم و عین حجاب یک دیکر کے شعور و عین مشہود عالم و در عین علم شاہ و زمین عین است
 کہ عارف و ان موطن از عین حق سے یا پر عرشان عین کہ نہ جہان سے ان در ویدہ شہود
 او نمازہ است و از تجلیات صوریہ کہ تعینات و صورت و بارحق سے یا بند تعالیٰ شانہ ان تعینات
 کوینہ است کہ فلسفہ باورہ نیافتہ است فاین احد ہا من الآخر اللہ رب الارباب الکریم ظاہر
 عبارت از عوام موم عدم حرق است بیان تجلی صوریہ کہ خود را حق یافتن است و بیان حق یقین
 کہ در اینجا سر خود را حق یافتن است اما در تجلی صوری نام صورت نمیند و حق یقین بر تحقیق و نیز در
 تجلی صوری حق را خود می بیند و درین موطن حق را حق می بیند تعالیٰ شانہ حق وجود نمیتوان دید
 اطلاق مشہود در تجلی صوری بر سبیل تجویز است جہ حق را نیز حق نمیتوان دیدان در مرتبہ حق یقین
 است کہ حقیقت شہود در ان مقام تحقق است و بعض شہود انان لما لم یطلم علیہا الفرق و لم یعلم یقین
 الیقین الکوئی اطلاق ان لطم علیہا الکا بر قدس اللہ تعالیٰ سرہم السلام علیہم و علیٰ آلائہم و علیٰ عرشہم و علیٰ
 قرد و عین ان یقین فی حقیقت صوری الکا ہوا اول القدر فی السک کہ ہم نہ و اب حق یقین الکا
 ہونہا بیت الا قدم فکیف لیستقیم بل حکم ان حق یقین الذی حصل لہم فی النہایہ حصل لہم فی التلی
 الصور سے الکا ہوا اول اقد اسنادا سر ہد سے بن الہ جہا و مستقیم و ہا مکتوب
 و ولایت و ہنقا و شتم ہا بعد الکا ہم سنہای صدور یافت و بیان انکہ لازم بر ہر کسی
 بعد از صحیح عقاید عمل بر مقتضائے شریعت و غایات و شہن قلک نام است از ساد و درین

حق جل و علا که بسیار است و در این طریقه علیه نقشبندیه و در حقیقت باها و واعانته متونی و ایناسب
 و کما بعد و السلام علی عباده الذین مطیعین کتوب مرعوب از سر رسید موجب فرحت گشت یعنی حق که بسیار
 کرده و یکسان گشت که بعد از تعقیب عقاید و فرقی کتب کلامیه اهل سنت و جماعت مشایخ اهل حق علیه السلام بعد از ایشان
 کلام فقیر از فرض و در وجه سنت و مذوب و صلا و حرام و مکروه و منتهی و انشأ الله و انتها و سلامت شریف
 قلب است از گرفتاری و ادون حق سبحانه و تعالی و ساقی قلب قوی میسر شود که در قلب با سوس حق جل و علا
 محفوظ نشود و فوضا که از سال چاه و فاکند نیز حق سبحانه و در اول ظهور نکند زبان منحنی که پیشا در خاطر
 کند و اینها را غیر حق جل و علا سلطانه زیرا که این معنی در ابتدا امر اقبال توحید را نیز تیسر است
 بلکه بیان معنی که پیشا جدا در اول ظهور نکند و این عدم ظهور نشسته بر زبان قلب است و ادون حق سبحا
 بر آنکه که اگر تکلف پیشا را بیا و او بدین یاد نکند این دولت معربینا و قلب است و قدم دولت درین راه
 و سایر کمالات و این متغیر برین دولت اند سه بهجس را نا ناکند و اقفا به دینت و در بارگاه کبیرا
 و اقرب طریق الیه می وصول برین دولت غنی طریقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی اسما و اسماء
 چه لکن بر کواران ابتدا رسید از عالم مرئیه اند و از قلب به قلب راه حبه الله را بجایه رسانند
 و مجاهدات و یکان از راه صحت است و قلب از بدعت حضرت خواهر نقشبندیه قدس سه و فرموده اند
 طریقت اقرب طرق است اما الله است که مشکل فطریه لایمن توسل بهم و اوقات سه هم که لوی
 اجماعی سه نقشبندیه عیب قافله سالارند که به زمانه زره پنهان بحرم قافله را به اذول سالک عاجزیه
 صحبت شان به می رود و سوس خلوت و فکر جلدر به قاصد کر کند این طایفه را طعن قصور و حائز
 که سر راه نهان این کلمه را به همه مخیر از ان جهان بسته این سلسله اند به رویه از جمله جهان بکشد
 این سلسله را تا بیاموزد که صحیفه محبت اطوار قاضی محمد شریف رسید چون چینی از فرط محبت و غلو بود
 سر صحبت گشت و دعا و غیره را ایشان رسانند تا لایم بود که کتوب مرعوب از سر شیخ حبیب الله رسید از
 فوت والد مرحوم خود نوشته بودند انا الله وانا الیه راجعون و بجانب فقیر دعا رسانیده غرای میسرت نمایند
 و گویند که دعا و فاتحه و صدقه و دستغفار و دعا و اعانته و الحمد و هم خود نمایند فان ایست کالیزین نیز دعوت
 بخیرین و والد ادب اولاد و نع اولاد علی راجع الی الله فیهم همی طریقه این به کواران انموده شایسته است

حضرت مخی سبحانه و تعالی استقامت بران کرمست فایده که مشارالیه چون در سلام نو یاد هست او را تعلیم
 عقاید کلامیه که در کتب فارسی مذکور اند نمایند و مجربین تعلیم احکام فقهیه نیز نمایند تا معرفت و فضل و واجبه سنت و
 مندوب و صلاح و حرام و مکروه و مستحب به یاد آید و بمقتضای آن زندگانی نماید و تعلم و تعلیم کتاب و کلمات
 و بزرگان داخل بیکارایت و السلام مکتوب و ولایت و مقتدا و و نهیم مباحث کنش بر سر صدویافت
 و در ادراست کثمت و الاث و بر طریق عید لقی شد و به و تحلیص بر صحت و خدمت حضرت ایشان قدس سره
 الاقدس و در ضمن آن الهام بعنم خداوندی حل سلطان که بموسطان شربت کشته و ذکرافت و بعد
 و السلام علی عباده الیقین مطیع حقیقه شریفه که از روی کرم و التفات نامزدین فقیر ساخته بود و جناب
 مولانا مهمل طبعی رسیدند و موجب فرصت و اوان کثمت سلامت پشت نه استفسار رفته بود این عبارت
 شیخ مخی الدین بن العربی قدس سره که سبب تیب خاطر هم نه چهارم که در کدام کتاب از مصنفات ایشان
 واقع است محدوای فقیر این عبارت را بدست که در فتوحات بیکه دیده بود در پیروالایه حمید تقصیر کرد و تعبیر این
 همسر نشد اگر مرقانیه بنظر و نامه علام خود آمد محمود ان شاء الله تعالی و یک رفیق و اداوار کثمت و الاث شهادت
 بقصود دارد و در مکافات ان احسان شامترت لعل اینهمه کار و بابتی بران نعمت شهادت این همسر و
 در بطراحان بحین توسط ایشان داده اند که کسی دیده است و همین توسل بخان فقیهه اند که کم کسی شنیده
 است از شخص عطایا القدر عطا فرموده اند که کشیده را از علوم عطایا که آن مقدار میرسد فقهه است و
 و مقامات و اذواق و موید علوم و معارف و تجلیات و ظهورات همه را زینده ماه عروج ساخته بواجب قرب و
 و مناد و مول سلیمه و به لفظ قرب و وصول التمسک بید ان عبارت همتا کرده است و الا فلا قرب ثم و لا وصول
 الامارة و لا اشارة و لا شهود و لا حصول و لا اتحاد و لا کیف و لا ابن و لا ائمان و لا امان و لا احاطه و لا سرایان
 و لا علم و لا معرفت و لا اجل و لا حیرت سه چه گویم با تو از مرغی نشانه که با عطا بود هم شهادت مدعنا است
 نامشخ مردم به مرغی بن بود ان نام تکم به چون نه این احسانهای خلونوی جل سلطان که دعا لم به با
 آنها ترست است بران نعمت شهادت است متضمن شاکر نعمت شامترت بوده است در ضمن جند فقهه سدر حقیقت
 بقیده کتابت در آورده بود که کتبی ان شکر ان نعمت شهادت بود و السلام علیکم و علی سائرین تبارک الهی و التبرکات
 العظمی علیه و علم الصلوات و التسلیمات مکتوب است همتا دم بخافظ محمود و یادداشت این لیس ساریه شاکر

و هر که این خشت شریف سازند و مستحاطه دهند هر چه بخواهند داد و بدهد و در تعلیم الیه و تکریم الیه
 که مکتوب شریف که معصوم جناب و امام مهدی علیه السلام نوشته بودند رسید موجب حشمت گشت دستکاه بود که
 محبت حق را که سراسر سعادت و نبوغ و اخرویست و روح تمام دارد و داری ایام غایت تاثیر در آن کرده و در پیش
 محافظت لازم است متابعت صاحب شرفیت علیه و علی آله صلی و سلم و محبت و اخلاص با ائمه مستقیم و با ائمه
 و و جیز هر چه در این است و اگر چه در این دو چیز است که نباشد غم نیست از خواست داد و الیه و آداب که در
 یکی از این چیز خصلت است و در آن اذواق بحال خود است از استیلا باید دانست و در این خود باید دانست
 طریق استقامت نیست و استیلا الفوق و السلام مکتوب است و در این است که باید دانست و در این است که باید دانست
 و دریافت و در این است که باید دانست و در این است که باید دانست و در این است که باید دانست
 انانی و هر که در این طریق بنا کند و در این است که باید دانست و در این است که باید دانست
 کند خاصه و خایب است و این است که باید دانست و در این است که باید دانست و در این است که باید دانست
 بجا که در حضرت حق بجا و تعالی ائمه را بعد از تعقیب تعقیب محبوب ادا و اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی میسر
 بس که در طایفه عیال تعقیب میسر و ساخت و از میران تنبیهان این خاندان بزرگ گردانند و در فقیه که کام
 درین طریق در آن است و در این است که باید دانست و در این است که باید دانست و در این است که باید دانست
 باین طریق مالیت نهاده طریق دیگران نهایت کمالات و ولایت است از اینجا راه به کمالات نرفته گشته اند
 و اینجا است که این فقیر و کتب و رسائل خود نوشته است که طریق این بزرگواران طریق عجب است که تمام انصاف
 جناح عجب است که در آن کمالات خطا و فراموشی نه بینان این طریق نیز از آن کمالات بطریق تبعیت است
 می باید متنبه دان و متوجهان که در این طریق باید محبت کامل تنبیهان این طریق دارند و از این طریق
 از این طریق است و در افتاد که از این طریق خاصه درین طریق کسی است که در این طریق شود و در این طریق
 این طریق بخند و در این طریق خضر و نخلد و به تمام کمالات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام کند و در این
 که در این طریق است و در این است که باید دانست و در این است که باید دانست و در این است که باید دانست
 در این طریق است که در این طریق است که در این طریق است که در این طریق است که در این طریق است
 این طریق است که در این طریق است که در این طریق است که در این طریق است که در این طریق است

حضرت رسالت خاتمت علیه السلام و الصلوات و الطبیقات و شرب سحرآمیز نموده اند قال حجة الاسلام و الامام
 از علیه الصلوة و السلام ما را سه پدیده المعراج و تلوید رسائل خود بوقوع و بیان سر و علیه الصلوة و السلام در
 شب حرام در دنیا همراهم نموده و هر آن که باشد در خواب گویم که ریت ان سر و علیه الصلوة و السلام در شب معراج
 در دنیا و آخرت بهر شکلی که در وقت واقعه شده زیرا که ان سر و علیه الصلوة و السلام در ای شب چون از دایره
 امکان و زمان بیرون میست و از انکی امکان براند ازل و ابد را آن واحد یافت هدایت و نهایت را در یک نقطه متحد
 اهل بهشت که بعد از چندی از ارسال به بهشت خواهند یافت در بهشت دید عبد الرحمن بن عوف که بعد از با فضیلت
 از فقر اصحاب موان آمد تعالی علیهم جمیعین بهشت خواهند رفت دید که بهشت بعد از رضی ان مدت در آمد در ترفیع
 از وی پرسیدند پس وقتی که در آن مملکت شود داخل رفته بهشت خواهد بود و منافات با جماع بر عدم وقوع آن
 نخواهد داشت و ان رفته دنیوی گفتن محمول بر تجوز است و بی نظایر و اندک حجاب علم بخلق الامور که با مکتوبات
 بهشت و چهارم بلا بعد القادریانی صد و بیست و دو بیان اند که احوال و موجدی لصب عالم مرست و علم احوال
 لصب عالم خلق این موصوف انصاف سابقه است تحقیقت معانی است که در مکتوبات حضرت مخدوم از کلام
 علیه السلام در بیان لطیف تجربه یافته است بدانکه انسان مرکب است از عالم خلق که ظاهر است و از عالم که باطل
 است و احوال و موجد و مشاهدات و تجلیات که در ابتدا از وسط ظهور نیاید لصب عالم مرست که باطن انسان
 است و چنان حیرت و جهالت و غیور یا س که در آنها حاصل میشود لصب عالم مرست که باطن انسان است
 ظاهر را بحکم و ملائیس سن کاس الکرام لصب عالم در وقت قوت داد ازین اجزای لصب عالم مرست که هر جنبات در
 است تمامیت انحراف از الصالح و بدکار و دو با صال کاری که بظلم تعلق دارد علم بان احوال است زیرا که
 باطن را حصول احوال است علم بان احوال اگر ظاهر نمی بود راه دانش و تفریق نمی گشت و ظهور و مظاهر
 سبب مقامات از برای ادراک ظاهر است پس حال باطن مرست علم بان حال ظاهر را ازین بیان معلوم شد
 که اولی آنکه صاحب علم اند انانیکه از علم بی لصب اند و نفس حصول احوال فرقی نماند اگر فنی است
 از راه علم بدان احوال است و عدم علم بانها مثلا تشخص که حالت جوع بر روی جاری شده است بی قیودی
 آرام بخند محذوم که بعد از این حالت رجوع می نامند و همچنین دیگر است که بیان آن حالت در حق
 و نه ثابت شده است با نکی دانند که ان حالت بر رجوع است پس این هر دو شخصی و نفس حصول فن است که باطل

فرستی نماز و نماز در علم و عدم علم باید دانست جماعه که علم ندارند دو قسم اند ظالمانه اند که علم حق حصول احوال
 ندارند و اقلونیات آنها صلا وقت نیستند و جمعی دیگر اقلونیات احوال را خبر دارند انشخص احوال نمی توانند که
 این جماعه هر چه تشخیص احوال نمی توانند کرد اند داخل ابواب علم اند و شبان مشیت و تشخیص احوال کاشانه
 نیست بلکه این دولت بعد از وفود شطادله ظهور میابد تا یکس را بان دولت بنوازند و دیگران را بعلم احوال
 فرموده طیفلی اوسانند اینبار الوالغرم صلوات الله تعالی و تسلیمانه علمهم بعد از آنکه هاسه مدیده نبوت
 پیشه اند با حکام نمایره هر کدام از ایشان مخصوص میگشت و اینها دیگر علمهم الصلوات و التحیات نامو نبوت
 انباشتند و در دعوت بهان حکام الکفاسی فرموده م خاص کنندنده مصلحت عام را و السلام مکتوب
 و ولایت و شهادت و پنجسم پیر سید محب السلام که بر سر صدر یافته در بیان حکام سلام و وجه و قصر
 و بعضی از صفات که بر روح مخلوق دارند بسم الله الرحمن الرحیم محمد و سلام علی بنواده الذین صطفی علیهم
 ارشد که الله تعالی طریق الله او و الهناک مرطالارشد و که سماع و وجه جماعه را ناممست که بقلب احوال
 شصت اند و تبدل اوقات ستم وقتی خاصه و وقتی غایب گاه و آنکه فافا ایشانند ابواب قلب که در مقام
 تحیات صفاتی از صفی الصبغی و از وی همی متعل متعل اند و کون احوال نقد و وقت ایشان است و وقت
 امال حاصل مقام ایشان و دوام حال در حق ایشان محال است و استمرار وقت و بر شان نشان مقسم
 زمانی و قبض اند و زمانی در بط فهم اینها الوقت و خلوه مفرقه بعون و انخره بطون ابواب قلبیات فایته
 که تمام از قلب برآمده بمقلب قلب پیوسته اند و بکلیت از قیبت ایشان دیبی است و حال شان سرودی
 لابل لا وقت لهم و لا حال لهم ابا الوقت و ابواب التکلیف و هم الامور الذین لا رجوع لهم و لا فقه لهم
 و قضا من لا نقدره لا و جدره ارسمشی از منتهای اند که سماع با وجود استمرار وقت ایشان از این زمانه ستم پان
 ان تبصیر و از این بحث تیر خواهد یافت از الله تعالی اگر سوال کنند که حضرت رسالت خاتمیت
 علیه و علی آل الصلوات و النجته فرموده است له مع الله وقت لا یسمنه فیه یکم متعرب لای من الله
 حدیث منهوم می شود که وقت دایم نیست باشد جواب گویم که در تقدیر صحت این حدیث بعضی
 از اشخاص ازین وقت و وقت ستم خواسته اند پس له مع الله وقت ستم فلا شکال چهار
 دیگر گویم که در وقت ستم کیفیت خاصه ایها نادست رسیده و تمام اند و در وقت و وقت نادیده و در

و از این کیفیت نادره خواست این زمان نیز کمال مرقم میشود اگر سوال کنند که سما چقدر فاصله از زمین دارد که در کمال
 ان کیفیت نادره غلطی در دست باشد پس شتی نیز برای تحصیل آن کیفیت محتاج به طبع کشت جواب گویم که تحقیق
 ان کیفیت غالباً در همین ادا و نماز است و اگر درین نماز حیا دست در نیز از نماز و نماز است این تواند بود
 که در حدیث قره شنی خط الصلوة هشاقه باین کیفیت نادره باغذ و ایضا در خبر است قرب الیکون ابریکون الیک
 خط الصلوة و قال تبارک و تعالی و بعد از قرب و تنگ نیست که در هر وقتیکه قرب الی حل شانه نیز است کمال نیز
 غیر در ان وقت متقی قر پس ازین غرض را که نمیزن منعم میشود که ان وقت در نماز است دلیل استمرار وقت دوام و استمرار
 اتفاق شانه است قال و انزل المصراجه من هم الامس الطريق من حمل لیجرب و یاد است که عبادت از دوام
 حضور است بجناب قوس خداوند جل سلطان در طایفه حفاظت خواجگان مقدس بعد از او جامه مستقر است باجر
 انکار از دوام وقت علامت نارسائی است و شرف و تمیز از شایع کاین العطاء امثال که بجوار جود و حمل بصفت
 بیشتر قابل گفته اند از اینجا عدم دوام وقت منعم میشود و خالص در جود جود دارند در وقوع چه رجوع
 البته و اتم نیست که انکشی علیه اباب پس اجماع شایع بر عدم جود و حمل ثابت شد و خلاف بعضی باجماع
 رجوع کشت نه اطلایفه از شانه است که بعد از وصول به درجه از درجات کمال و وصول مشاهده جمال الازالی ایشان را
 برودت قوی دست میدهد و نسبتاً حاصل میشود که از عروج بمنازل قبول باز میسر دارد و بعد منازل وصول
 هنوز بیشتر دارند و در قرب تا غایت منظم گفته اند با وجود این مدودت میل عروج دارند و از وی کمال قرب
 و حضورت سما ایشان را سودمند است و در ذات نیز هر زمان که در سما ایشان را عروج بمنازل قوی میسر شود و بعد از
 تسکین از ان منازل فرو می آیند انکی از ان مقامات عروج همراهی آیند و ان رنگ نصیبت میگردانند و بعد از
 قطعیت چنانچه در حق ایشان مقتود است بلکه با وجود دوام و حمل از برای ترقی بمنازل قبول است این تفسیر است
 سماع و وجد نهیسان و در همان ایام فضا و فضا از انرا چه عذبه عطا فرمایند لیکن چون برودت قوت دارد
 عذبهتها و تحصیل ریقات منازل عروج کفایت نمیکند غلام اسماء میگردانند و طایفه دیگر از شانه انقدر مدتها میسر است
 که بعد از وصول به درجه ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرو می آیند و دوام ایشان بی جهت نفوس مقام
 حله خود متوجه جناب تعالی اندر زمان از تمام نظم که در مقام بندگی تنگ و آرام گشته است مددی بر وجه پیش
 روح را بواسطه ان امداد مناسب است خلدی بطلب پیدا میگردانند و آرام این برنگواریان بعبادت است تسکین و رادای

حقوق بندگی و طاعات بعل عروج در نهاد ایشان کم است و شوق نمودن در بطنشان قلیل و بنور الهی
 ملت جدید وقت ایشان لامع است و کجالت تبعافت دیدار بصیرتشان کجالت را چه حد بدیدار و در جبهه
 سے بیند که نمر و یکبار در اربعان عاجزند هر چند عروج کمتر دارند اما نورانی تا که بنور صلی منور و عارفان
 شان عظم دارند و طویل القدر اند ایشان را احیاء سماع و وجد نیست عبادات ایشان را کاسماع میکند و نورانی
 صلی از عروج کفایت می بخشد جماعه متفقدان ازل سماع و وجد که بجمعی شان این بزرگواران حق نیستند خود را
 از عشاق بگیرند و ایشان از الزام و کویا عشق و محبت را منحصر در قصص و حدیث می دانند و طائفه دیگر از مشتاقان
 انانیت که اهل اربعه سالک سیر الاله و تحقیق بقا و بالذات ایشان را جذب قوی غایت میفرماید و اهل طایفه
 کشان شان بر بند و روت انجام از سریت معذوم است و تسلای ایشان را عروج و در عروج محتاج به امور غیر مستقیم
 سماع و رقص و رنگ بازی خلوت ایشان نیست و وجد و تواجد را ایشان کار باین عروج و تخرابی می
 نهایت مرتبه ممکن الوصول میزند و بواسطه متابعت آن سر علیه الصلوات و تهجدات از مقام کمال مخصوص
 انزوست علیه الصلوات و تهجدات لیسب می نمایند نوع وصول مخصوص طائفه افروست و قطب نیز از انقطاع
 ندارند اگر بعضی فضل از وی جل سلطان این نوع وصول نهایت انبساط را عالم را گردانند و تربیت متعلق
 با وجود الهی نفس و در مقام بندگی فرو فرود آید و روح همه نفس متوجه جاذبه سر است اوست که جام
 کمالات فودیت و حاد کنهات قطبیه یعنی بالقطبین قطب الاشراف و قطب الاشراف و علوم مقامات غلطی و
 معارف مدارج صلی و امیر است بلکه آنجا که اوست غلط است و نه صلی و غلط صلی و الا غلط نیست و این کمال
 بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از دوران متطاواران در مقام عارفان و ایدیم معتمد است عالمی انفس و گرد و نظر او شایسته
 اراض قلبیه است و توجه و دفع خلاق روایم ضایع است که مدارج عروج را تمام کرده در مقام بندگی فرو داده
 و آرام و انس و لذات گرفته مقام عهده که فوق آن مقام نیست و مقامات ولایت ازین طایفه بعضی را انتخاب
 نموده و شرفیازند و قابلیت مضرب محرمیت نیز ایشان را مسلم است جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت
 است و حادی تمام مقامات و درجه دعوت از ولایت خاصه نبوت بهره مند است با محب و دشمنان و این
 مصلح صادق است آنچه خوبان همه دارند و تنها واری به ذمابتی را سماع و وجد مضر است
 و منافعی عروج هر چند بشرط واقع شود شمر از شرائط سماع و ران خرابین رساله بنجر خواهد یافت

انشا الله تعالی در جدول معلول است و بال است حرکت او طبیعت است محرک او متوجه به هوا نفسانی است
 بالبدنی من لا یكون من ارباب القلوب ارباب القلوب متوسلون من المبتدین المنتهین المنتهین موقوفین
 فی المد والباقي بالمد وهو الوصول لکامل الانتباه درجات بعضها فوق بعض للوصول مراتب الاکبر
 قطعها بالاولیین بالجدید سماع متوسط انما فهمت قسمی من منتبهین ان الزیر خیا نکه بالاکذشت لیکن بالبدن
 که ارباب قلوب نیز سماع مطلقا محتاج الی غیرت بلکه جماعه است که بدلت جذب مشرف نشده اند به اینها
 و مجادلات شاد و اینجا که قطع مسافت نماید سماع و وجود فیض اینجا عراصده و معاوانه و اگر ارباب
 قلوب را بجد و بان باشد قطع سماع الی سیر نشانی را بعد و جذبه است محتاج لسماع غایت و نیز باید دانست که سماع
 ارباب قلوب غیر مجزوی است مطلقا نا فهمت بلکه انتفاع از ان مشروط بشروط است و بدو نها خط اقتضا
 و از جبهه شرط عدم عقده است بحال غولیش و اگر تمامی خود عقده است محبوب است اری سماع و از غیر خود
 از عروجی بخشد اما بعد از تسکین از مقام فرود می آید و ضرر الی ذکر است که بر تفریق احوال که احوال لغات
 و نحو ما همین شده اند که اکثر آنها در بنای این وقت منقوض است بلکه انقیص سماع و تفصیل در وقت شایع
 شده است و این نوع اجتماع که درین وان متعارف گشته تنگ نیست که مضر محض است و منافعی مضر و
 دلخاسته ندارد و صعود و انقصور متضمنیت امداد و امانت از سماع و درین محل منقوض است مضر و منافعی
 موجود و تنبیه سماع و تفصیل چند نسبت بعضی منتبهان نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز در ارباب عروج
 و پیش دارند از واسطه اند و تا مرتبه عروج ممکن حصول تمام علی نیکند حقیقت انتباه ازینها منقوض است
 نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر الی العدم است و نهایت این تیر اسم است که سالک منظر است بعد از ان سیر
 و طایف هم و متعلق به است و چون از اسم و متعلق برمانیکشف علی ارباب گذشته بسبب حقیقه برسد و درگاه
 فاعلی بقای بی پیکند منتهی حقیقی است و فی تحقیق نهایت سیر الی العدم فیض است نهایت اول که
 نهایت نام است نیز نهایت سیر الی العدم اعتبار کرده اند و باعتبار فاعلی بقای که در ان مرتبه حاصل شده
 اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی العدم انخای نیست این سیر در وقت بقا است و بعد
 از طی منازل عروج یعنی بی نهایتی ان سیر است که اگر سیر در ان اسم و انقصور و تفصیل بشیونات مندرج
 در ان متعلق گردد هرگز نهایت آن نرسد چه هر اسم متعلق بشیونات مندرج ولی نهایت است اما در وقت عروج

اجماع سماع متوسط
 با قدر است فاضل
 منتبهان را بنحوا

اگر خواهند که در ازلان اسم کنند مانند توانا بود که یک قدم آن اسم را طوطی نهد و نهایت الهیاته برسد و اگر
 شکستگشت زنی شرافت و اگر برای تربیت خلق باز شد و در نزدی فضیلت گمان بکنی که میوه
 بان هم امر آسان است چنانکه با بد کند یا باندولت مشرف سازند و تا که ازین میان باین نیست
 سر فراز گردانند و آنچه توانا از تنزه و تقدیر خیال میکنند بسیار است که عین تشبیه و تنقیص است بلکه بسیاری
 مراتب که توانا از تنزه خیال میکنند از مقام روح نیز باین مرتبه تنزیه که فوق العرش ترا تخیل میشود
 نیز در خلق اثره شبیه است و آن که مشوف منزله از عالم ارواح است چه عویش محو درجات و منتها الهی و
 عالم ارواح و ماوراء عالم جہات و العباد است چه روح لامکانی است در مکان نیکنجو و روح را در او را عرش
 اثبات نمودن است و در مقام نیکو از ذکر روح از تو بعید است و مسافت دور دراز و میان تو روح است چه
 روح را نسبت با جمیع المکنه با وجود لامکانیت برابر است ماوراء عرش گفتن معنی دیگر دارد تا با نجاتی بجای
 دریافت طالع از صوفیه که تنزیه روحی سیده اند و فوق العرش از دریافت تنزیه الهی جلشانه تصور نموده
 و علوم و معارف مقام را از غموض علوم گفته و سرستوار از بقیع حاکم کرده و حق نیست که آن نور روح را
 این فقیر را نیز در وقت حصول مقام این نوع شتابه پیدا شده بود اما چون غایت خداوندی حل سلطان
 ازلان رطبه گذرانیده داشت که آن نور نور روح نیز نور الهی جل سلطان محمد و الذین هدانا لهذا بعدد ما کان انما
 لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیچگونگی مخلوق است لاجرم محل شتابه میگرد و در
 سخن حق و بصورت اسبیل جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرو می آیند و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التشریه میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام فرق بود و جمیع
 تصور میکنند امثال این معاطلات صوفیه بسیار است و بسجانه اعاصم عن غفان لا غلاط و محال لا احتیاج
 باید داشت که روح هر چند نسبت به عالم همچون آفتاب نظر به چون حقیقه و فلان اثره چنانست که میانه نبرد
 در میان عالم چون در میان غایت حق پس بنگ هر دو طرف دارد هر دو عباد و در هر دو صحیح است بخلاف
 همچون حقیقه که چون حاکم بخواه نیست لیکن از جمیع مقامات روح عروج نماید بآن هم نزد پس اول از
 جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و به تمام از لوازم مکان باید برآمد بعد از آن مراتب
 لامکانیت عالم ارواح را نیز طی باید نمود از زمان تا بآن اسم رسد خدا چنانکه در هر دو مود و محل است

حاصل خواهد بود چنانچه نسبت به نور و جاذبه و زوایا و ارباب عالم خلق عالم است و دورا عالم مراتب سما و
 شیوات طلا و اصالة و جمالا و تفصیلا و دورا و اربابین مراتب خلق و اصله و کونی و الهی جمالی و قضیای طلب
 حقیقه الهی بایست تا اگر این جست و جو باز نماند و کدام صاحب کمال را این سعادت مشرف سازند
 ذوالفضل المبدی و تیر شایر و الدن و الفضل العظیم هست بلند باید داشت و بهر چه دورا بدست افتد مقام
 نباید کرد و دورا و اربابی بایست که اوصول الی سما و دونه اهل اجمالی و دونه خفوت تنفیه
 و دام وصل و تهر و وقت کسی را سلم است که بعد از تحقق و نامرطوبت باشد مشرف شده باشد و علم حصول و
 اهل حصول که تبدیل یافته این جست را به بیان وضع و لایحه گردانیم بدانکه هر علم که عالم را از اربابین خود
 حاصل میکرد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم است و دونه عالم و بهر علمی که محتاج حصول صورت باشد
 و آن علم ذات خود است علم حصولیت چه ذات بنفس حاضر عالم است و در علم حصول تا صورت معلوم حاصل است
 و دونه متوجه معلوم است و چنان صورت از دونه اهل گشت آن توجه دونه نیز اهل گشت پس دام و
 و علم حصول محال محال است بخلاف علم حصول که غفلت از معلوم و اینجا غیر تصور است چه نشان تحقیق
 آن علم حصول ذات عالم است و چنان این حضور و علمی است علم نیز بذات و علمی بشیء و الی توجه ذات
 خود ممکن نباشد و در بقا با علم علمی است حصول که زوال آن منصوص نیست گمان نمایی که بقا با علم و با علم
 آنرا که خود را عین حق یا به چنانکه بعضی ازین طائفه حق الیقین را این عبارت تعبیر نموده اند چنین است
 بقا با علم که بعد از فنا بر مطلق میسر شود یا این قسم علوم مناسب را در این حق الیقین که بعضی گفته اند مناسب
 بقا است که در جبه دست میاید بقا که مقصود است و بگر است و ذوق این نشانی خدا تا نباشد
 پس تهر توجه و دوام حضور و صورت بقا با علم ثابت شد پیش از تحقق بقا با علم و دوام ممکن است اگر چه
 بسیار پیش از رسیدن با مقام نبیغی توهم میشود و علم مخصوص هر طریقه علیقتبندیه قدس الله تعالی
 انرا هم و حق حقیقت و معلوم الهی و الدن که علم بالصلوب الیه تکالیرج و المالب الحمد لله العظیم
 اولاً و آخراً و الصلوة و السلام علی رسول دایما و سر و مکتوب و صد شتا و ششم بر انا انان الله
 صدور یافت در بیان اعتقاد صحیح ماخوذ از کتاب سنت است بر وفق آرای صاحب اهل سنت و جماعت
 جماعتی که از کتاب سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعت فیهما اند و یا بحسب خلاف اهل حق معلوم است

البسم الرحمن الرحیم بدان روشنگر که در کتاب و الکتب سواد بطوریکه از جمله ضروریات طریق ساکنان عقائد
 صحیح است که علم اهل سنت از آن کتاب سنت و انما سلف متبایط فرموده اند و کتاب سنت از اصول
 و شتم بر معانی که جمیع علم اهل حق یعنی علم اهل سنت و جماعه آنحضرت از آن کتاب سنت فیه بیان
 نیز ضروریست و اگر بالفرض خلاف آن متعسف و متعسف و الیهام امری ظاهر شود از استنباط آنکه
 و از آن استعاذ به یاد نمودن آیات و احادیث که از ظاهر آنها توحید وجود مفهوم میشود و همچنین در حاکم
 و قرب معیت ذاتیه معلوم میگردد و چون علم اهل حق از آن آیات و احادیث این استکشاف
 و موجود جزیکه نماید یا اورا بالذات محیط دانند و قریب دانند یا بدین طریق و در وقت بود که غلبه حال و سکر
 وقت معذور است اما باید که همیشه حق سبحان و تعالی متعسف و متعسف باشد که از این طریق بر آورده ام و
 مطابق آری سایه علم اهل حق است بر و شکاف گردانده و سرسوی از خلاف متعسف و متعسف ایشان
 ظاهر سازد و باجماع متعسف علم اهل حق را صدق کشف خود باید ساخت و حکم الیهام خود را جزای
 و هست چه متعسف از خلاف متعسف و ایشان است از خیر اعتبار ساقط است زیرا که هر متعسف و فضایل متعسف و عقاید
 خود که کتاب سنت میندازد و باز از افهام که خود از آن متعسف و مطالعوی فیه فیضیل بر کثیر او به کثیر او
 و اگر گفتیم که متعسف و علم اهل حق متعسف است و خلاف آن متعسف است بنا بر اینست که آن متعسف از انفسه انما متعسف
 و سلف صاحبین عنوانند که علیهم السلام اند و از انوار نجوم باریت شان قبایس سرسوده اند
 نجات ابد مخصوص بایشان گشت و فلا هم سر و نصیبشان در اول کائنات بدان حد الا ان غیر البسم هم المعلوم
 و اگر بعضی از علماء با وجود حقیقت اعتقاد و دروغیات باریت نمایند و مرکب تفصیل باشند و عملیات انکار
 از مطلق علماء ننمودن همه المعلومون ساختن انصافی مختص است و سکاره صرف بلکه است اگر از غیر
 و درین مقام آن ضروریات ایشان و افاقان جیده از آنرو گیلان ایشان و لا نوع البسم هم المعلوم
 و لا تمیز هم المعلوم و علم الیزین بذل الجبریم اعلا کلمة الذین القوم و هم المعلوم و کثیره من
 علی الصراط المستقیم فمن تابعهم نخی فیهم و من خالفهم ضل فیهم و باید دانست که معتقدات صوفیه بالافراط یعنی
 از تمام شیئی زل سلوک و وصول انقصه درجات الولائیت همین معتقدات علم اهل حق است علماء از انظار
 با استدلال است و صوفیه را کشف و الیهام اگر چه بعضی صوفیه را در شمار راه بود که سکر وقت و غلبه حال

هر چه در کتاب از ایشان آمده است که در کتاب است

مخالفت این عقاید ظاهر میشود لکن اگر اولا از این مقامات گذرانیده نهایت کار رسانند آن مخالفات باطل
منشویکند و الا بر همان مخالفت میانمایا امید است که اولاً بان مخالفت انداخته حکم او حکم محترم و
معتبر در سبب خطا نمود و در کشف از جمله مخالفات بعضی از این طائفه حکم بحدت وجود است و احاطه و
تربیع محبت و آنچه تا آنکه بالا گذشت همچنین است انکار ایشان از وجود صفات سبعه یا ثانیه و خارج بود
از ادب و ذات غرضاً تا زیر که علما را ملئست صفات را موجود میداند و خارج بود و را پذیر وجود ذات
انکار انکار ایشان از این راه پیداشده است که در یوقت شهره ایشان است تا که تقدیر مرآت صفات
و معلوم است که مرآت از نظر رای مخفی میباشد پس بواسطه آن اتفاق حکم بعدم وجود آنها و خارج کرده اند
و گمان برده اند که اگر موجودی بودند بشهره و سیکنه فحش لا شرفی لا وجود و بواسطه حکم ایشان موجود
طعنها کرده اند بلکه بجهت شونیه حکم نموده اعادنا لک سجانه عن الجحوت فی المعون اگر ایشان از این مقام
ترقی یافته باشند و شهره ایشان از این پرده می برآمد و حکم را تیز تر از یک مشت صفات را جدا میداند
حکم بانکار شیکر و نه کار ایشان معلوم که بر علما نیکشید و از جمله مخالفات آن بعض حکم بعضی است که ایشان
ایجاب واجب اند و فاعلی و تقدیر اگر چه ایشان اطلاق میکنند و اثبات ارادت میانیند اما فی
نافی را ده اند و درین حکم جمیع اهل ملل انکار الفندکیه از اینجا است که حکم ایشان است بآنکه حق سبحانه و تعالی
بقدرت بمعنی انشاء فاعل و ان لم یشاء لم یفعل اما غیر طبعی و ولی واجب الصدق میداند و ثانیاً را مستقیم صدق
و این قول ایجاب است بلکه انکار قدرت است نیز بمعنی که مقرر اهل ملل است چه نزد ایشان قدرت بمعنی صحت
فعل ترک است و لازم از قول ایشان وجود فعلی اقتضا ترک است فاین امر فی ملک فاعل ایشان و نیز
مسئله بعینه فاعل حکماست و اثبات اراده نمودن با وجود وجود صدق اولی و امتناع صدق ثانیه و وجود
این اثبات از حکما جدا ساختن با فاعلیت چهار ادت تخصیص امتناع و این است نفیث لانت و الا و الا و
بهنا التنا و معدوم الوجوب امتناع فاعلم و از جمله آن موبایان ایشان است تخصیص صدق و قدرت
که ظاهر تر است و از جمله عبارات ایشان ان حجت است که حکم محکوم و محکوم حاکم قطع نظر از
حق سبحانه را محکوم احکام ساختن حاکمی بر که گاشتن بسیار مستقیم است انهم یقولون منکر من القول و نه
و اثبات اینها از مخالفات بسیار است که قولیم بعدم امکان و بهر حق سبحانه الاتبعی صورت و این قول مستلزم

رویه حق است سبحان ربی که بجای تصور نموده اند فی الحقیقت رویت حق نیست سبحان ربی که است
 مثال شایسته از این عنوان اینست که در ادراک و ضرب بر مثال و قولهم تقدم ارواح الکمل از اینها و از این قول ايضا مختلف
 الال لاسلام فان عندهم العالم بجمیع جزای محدث والارواح من جملة العالم لان العالم هم جمیع ماسوا الله تکافوا
 پس با لک با یک پیش از وصول بحقیقت کار با وجود مخالفت کشف والهام خود و تقلید علما را ملحق دانستند
 و از علما را حق و خود را مخطئ انکار و چه مستند علما تقلید انبیا است علیه صلوات و تسلیا که بوجی و حکم خود
 ما از خطا و غلط معصوم و کشف والهام و بر تقلید مخالفت با حکام ثانی بوجی خطا و غلط است پس کشف خود را قبل
 علما مقدم بر حق فی حقیقت تقدم و حق است بر احکام قطعی تر و موعید ان الصلوات و محض بخسارت
 و ايضا همچنانکه اعتقاد و محبت بکتاب سنت خود را بر عمل بقیعنا آنها برنجی که میجتهدین از کتاب سنت
 استنباط فرموده اند و تراجم احکام از احکام خود از احکام فرض واجب سنت و مستحب و مکروه و مستند علم
 این احکام نیز ضرر است مقلدان نیز بر خلاف را میجتهد از کتاب سنت احکام اندکند و بر این عمل
 و در عمل قول مختار را از مذموب جتهد میگویند و را تابع او ساخته اختیار کنند و از رخصت جنبان ده نفر است
 عمل نماید و ما امکان درجه کردن احوال مجتهدین نمی نماید یا بر قول متفق علیه عمل فاقم شود و مثلاً امام شافعی و غیره
 فرض میگوید به نیت وضو بخند و همچنین تریب و غسل اعضا و لا رانیر لازم میداند رعایت ترتیب و لا اله
 کرد امام مالک مالک و غسل اعضا فرض میگوید لا اله و لا یکند همچنین لبس نسازد و سر نکارد اما قرض ضرر
 گفته اند بر تقلید بری قوه علم بر او سر که تجدید وضو بخند علی هذا القیاس پس از حصول این دو ضحاک و قضا
 و علمی متوجه عروج مدارج قرب نزدی گردد و جلش از کمال طبع مثال حکما و مسالک لانی باشد بیکدیگر
 براند که این قطع منازل عروج مدارج و البته توجه و تصرف شیخ کامل بر کامل بر اهوال و این راه است
 که نظر او شافی امراض قلبیست و توجها و دفعه اخلاق و ریه نامر فی لیل طلب شیخ نماید که بعضی فصل خلایق
 جلش از شیخ را با و دانند معرفت شیخ را نعمت عظمی تصور کرده خود را لازم او سازد و تمام متفاد تصرفات
 او گردانید شیخ الاسلام هر که میفرماید که چه نیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت تر یافت
 و تا از نیافت ایشان را شناخت اختیار خود را با لکله در اختیار شیخ که کند و خود را از جمیع مرادات نبی سائید
 که محبت را در خدمت او بندد و هر چه شیخ او را فرماید سر مایه سعادت خود را در آن الله و امثال آن را محال کند

شیخ محمد اگر انساب خود را و ذکر نماید و بگوید و اگر در مرتبه مرتبه بناسبت ابا ان شایسته خود را
 و اگر در مرتبه صحبت کفایت معلوم نماید و باین مرغ را بنویسد یا بگوید و دریافت صحبت شیخ احتیاجی ندارد
 شرطی از شرط راه نیست هر چه مناسب حال طالب است اما در خواسته خود و اگر در بعضی از شرط راه نیست
 واقع خواهد شد صحبت شیخ از آن گدائی خواهد کرد و توجه او در دفعه اول آن خواهد بود و اگر شرف صحبت
 همچنین شیخ مقدم اشرف نشد اگر از راه او نیست جلالتش خواهد کرد و بعضی عنایت بیعتی کار او را کفایت
 خواهد نمود و هر شرطی را و یک در کارش و اعلام خواهند نمود و در قطع منازل سلوک روحانیت بعضی
 اکابر را سائل راه خواهند ساخت چه بطریق حسی عبادت است بجهان و در قطع راه سلوک توسط طایفه
 مشایخ و کاهن است و اگر از راه نیست کار او به توسط شیخ مستند و نظیر است تا انان صول شیخ نماید که
 بحق سبحانه و تعالی متضرع باشد که او را شیخ مقتدر سازد و نیز باید که رعایت شرط راه لازم باشد و شرط
 مشایخ بتفصیل بیان یافته است از اینجا ملاحظه نمود و مرعی را و در کتب باریت معظم شرط راه مخالفت بافسر است
 و ان موقوف بر رعایت مقام مدبر و تقوی است که عبارت از انساب از محارم است و انتها از محارم متوجه
 تا ان فضول با حاکمیت جناب کهنه چاقا عثمان و در کتاب طایفه طاعت با شایسته نباتات میسرند و شنبه محرم
 نزدیک است و ان حال توفیق و ان توفیق محرم حلال الحقیقی بود که ان شیخ فیلیان خیال با محرمات متوفیق
 شد بر اعتبار با فضول با حاکمیت مدبر و اعتبار با فضول با حاکمیت نیز مرعی شد و ترقی و در مدبر
 مدبر است یا بنسبت که اعمال او در جزو است اشتغال و امر و انتها از انسابی و در اشتغال و امر و قسایان
 نیز شریک اند و اشتغال ترقی واقع میشود قسایان نیز واقع میشود و انتها از انسابی و قسایان نیست
 بالذات معصوم و مجال مخالفت ندارد تا ان نمی کرده شود و لیکن نرم آمد که ترقی و البته بهین جزو
 و ان جناب مدبر مخالفت نفس است چه نوعی برای فو که انسانی و وقیر سوم طایفه و او شده
 زیرا که مقتضای طبیعت نفس را کتاب محرم است یا فضولی که با محرم محرم ساندیل جناب محرم و فضول
 مدبر مخالفت نفس است اگر سوال کند که در اشتغال و امر نیز مخالفت نفس است زیرا که نفس شیخ را که بعبادت
 اشتغال نماید لیکن مثال نیز شریک ترقی باشد و چون ملاک و اشتغال مخالفت معقود است سبب قی
 نشد فاعلیاس مدبرها در جوابش نیست که عدم رضا نفس او را عبادات و به طاعت است که او خواهد ان

فرغت خود است بخواد که خود را بچیزی مقید گرداند و این فرغت و عدم تعلیق نیز داخل محرم است با فضیلت
 پس امتثال و عدم مخالفت با فضل از راه اجتناب ازین محرم یا فضول مذکور از راه آداب و ادا مفقده که در
 نیز دارد با تقیاس صحیح پس هر طریقی که مخالفت با فضل بدان بیشتر است اقرب طریق است و شک نیست
 که رعایت مخالفت با فضل از سایر طرق و طریقه علیه تعلیق بیشتر است چنان بزرگواران عمل اخیریت اختیار
 کرده اند و از رخصت اجتناب نموده و معلوم است که در غرمت هر دو جز را اجتناب محرم و فضول مجرب است
 بخلاف رخصت که اجتناب محرم است و پس اگر گفته شود که تواند بود که سایر طرق نیز غرمت اختیار
 کرده باشند گوئیم که در اکثر طرق سماع و قصص است بعد از تحمل بسیار کار رخصت میسر و غرمت را در این
 و همچنین اگر چه پیش از رخصت در آن تصور نیست و البتة اشباح سلسل دیگری در خود بواسطه بعضی
 نیات حقایق امور محدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن حکم رخصت است بخلاف کار این سلسله علیهم
 که هر گاه مخالفت سنت تجویز نموده اند و با بدع و احادیث روان داشته پس مخالفت با فضل را این طریق تمام
 پس اقرب طریق باشد پس طریقی که اختیار این طریق اولی است باشد چه راه بنیاد اقرب است و مطلب
 و کمال نفع و جماع از متاخرین حلقه ایشان ترک اوضاع این بزرگواران گرفته بعضی امور در
 طریق احادیث نموده اند و قسمی را اختیار کرده مشار آن عدم و وصول است بحقیقت نیات کامل
 این خانواده بزرگ خیال کرده اند که باین محدثات و مباحثات بتیمم این طریقه بنیان نهاده اند
 که در تحریف ضاعت آن میگویند و الدیجی بحق و هو یک السبیل مکتوب و صد و شصت و هفت
 بمطابق آگاه بر او حقیق حضرت ایشان میان غلام محمد صد و ریاضه در بیان ضعیف و سلوک و معارف کردند
 این مقام ان الله المذبح الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله فاجرت
 رسلنا باحق و هم ابا فضلهم و اکلمهم محمد الذی جاور بالصدق صلوات الله علیه و برکاته علیه السلام
 و علموا انهم جميعا علی یوم الدین من چون دیده شد که طالع بان بواسطه ذرات استی فطرت و علم
 دریافت صحبت شیخ کامل کل مسلک طویل و مطلب فیع را بر اقصیه مقصد وضع فرود آورده اند
 و هر چه ایشان را در راه میرشده از حق و فیه الکفا نموده اند و سایر مقصد داشته و خود را بجهول کان
 و منتی نگاشته اند احادیث که منتبیهان او و وصلان او را گاه از انجام کار و نهایت روزگار خود میان

فرموده اند اینجا نیست قطران باستیار قوت تخلیه خود آن حال که در بار احوال قصه خود بطبیق دارد
 از همان قصه است هم خواب اندر که موشی شتر شده از حیوانی بقطره بقطره و از رویاعمال
 بلکه بصورت رخ فاحت کرده اند چون را چون تصدیق کرده از حیوانی چون آرام گرفته اند و مانند رانها
 تخمیل نموده اند و مانند بانه در دیده اند احوال جماعه که تقلید ایمان چون آورده اند و مانند رانها
 از احوال این طایفه ان سلوک تمام نکرده و تشنگان آرام طلب گرفته بر آب بهتر است از محقق تا مطلق
 از نصیحت مخطی فوق بسیار است و امی بر طایفه طلبی رسید که بحث را قدیم میدانند و چون
 به انکار و اگر کجاست صحیح ایشانرا نموده و ندارند و این خطا و غلط مواخذه نمایند و بالا نواختن ایشان
 او خطا باشد که شخص طلب کعبه است و از شوق توجه و وصول آن گشت اتفاقا در شان راه خانه شیعیان
 اندر پیش آن و اگر چه آن شباهت در صورت است آن شخص خیال کرد که گویست و همانجا سنگ گشت و
 دیگر خوب که در از احوال آن کعبه معلوم ساخته تصدیق بکعبه کرد و این شخص هر چند کامی از طلب کعبه
 نزوده است اما غیر کعبه را کعبه دانسته است و در تصدیق خود محقق است حال و از حال طالب مخطی مذکور
 بهتر است آن کسی که طلب کعبه را طلب کعبه است اما غیر طلب کعبه است آنست که است از حال طلب
 شوق که در راه طلب و ده است بهتر است چاره و با وجود حقیقت تصدیق و طلب و قطره مسافت راه
 مطلوب از آن کعبه که در دست پس نرسیده او را تحقق باشد و از انفسه از ایشان باین که باین که و با
 و پس بنور امید بخشی و اقتدار خلق کشیده اند و علمیت منقبت خویش است و او سبک است و این که
 ضایع ساخته اند و بشوی بهودت صحبت خود حرارت طلب با نازا را بل گردانیده اند و از صلافا ضایع
 از صلافا ضایع و این تخمیل کمالات و این توهم وصال مجذوبان سلوک ناکرده از اسکان مجذوب
 ناز و شیرینتر است زیرا که مبتدی بختی در صورت جذب مشار کند و با طاهر و عشق صحبت است و اگر چه
 با یکدیگر نیستند و از احوال یکدیگر جداست عجز نسبت خاک ابا عالم پاک و در ابتدا هر چه
 معلول است و بر غرض محزون در اشتها چون بحق است بر حق است تفصیل این سخن مختصر است که خواست
 و نشاندگان این مشابیهت و این مناسبت ظاهر بی باعث آن تخمیل میشود و چون در طریق طلب
 انفسه جذب سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک شرف نشده اند انفسه تخمیل دارند

پر بسیار است و جمعی از ایشان که تقلید مقام جذبه حاصل میشود از حال بیجا میرود و نظم منازل سلوک را
 سایل میراند و بعضی از ایشان تعلیمات خود را بجز و بنا لکین انداخته و فراطر قرا یافت که فخر
 نوشته شود و بیان حقیقت جذبه و سلوک فرق میان این دو مقام با ذکر بعضی از احوال منزه که
 از دیگر می فرق در میان جذبه و سلوک و حقیقت مقام تکمیل را نشان و معلوم دیگر که مقام
 باشد یعنی حق و بطلان و ابطال و لکن آنچه در این فسرحت فی بحین توفیقیه بیجا و در بعضی از سایل
 نعم لکن نعم الکریم من که موقوف است بر دو مقصد و یک شایسته مقصد اول در بیان معانی که مقام
 مستحق نام و مقصد ثانی در آنچه تعلق سلوک دارد و در خاتمت بیان بعضی علوم و معارف متفرقه است که
 طالبان دانش اینها را کثیر نیست است مقصد اول آنکه بخند بان سلوک تمام نکرده هر چند جذبه می باشد
 باشد از هر طریقی که جذبه شوند و دل جگر که ارباب قلوب بجه سلوک و ترک فیض از مقام قلوب
 گذشت که مقلب قلب پیوست بخدا با ایشان قلبی است شجاعت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است
 نه اسیله چنانچه در دو مقام متفرقه است و ظلمت با نور و درین میان مخطط بالکلیه از ضیق مقام و سلوک
 و مقلب قلب پیوستن به جذبه و بی باطل و بی ابدی تخلص روح از نفس از برای توجیه باطل و جد باشد
 نفس از روح و فرد و امان و در مقام بندگی متصف نیست مادام که این هر دو فی حقیقت مجتهد اند اما
 جامع قلیه حکم و بر بایست بخدا را در صورت متصف نیست و تخلص روح از نفس بعد از نظم منازل سلوک
 مسلک سیر الی الله و تحقیق فی سیر الی الله بعد از حصول مقام الفرق بعد جمیع که رسیدن الی الله و تعلق دارد و مستعد
 بند و هر کدامی مروجان که شود و پشه آخر سلیمان شود و فطر الفرق بین جذبه و سلوک
 شهبان این بخند بان ارباب قلوب پرده کثرت است این یعنی معلوم کنیانه و شهبان این کثرت است
 الاطالع را در کمال لطافت و احاطه و سر بیان موجود و بصورت شبهه ان الله خلق آدم علی صورته و با این
 مناسب است شهبان روح را شهبان می انداخته و تقدس احاطه سر بیان قریب بعین همین قیاس است که
 نظر سالک عبور میکند مگر تا مقام فوق فوق فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظر
 از مقام روح بالا رود و شهبان روح را دیگر نباشد نظر فوق روح موقوف است بر سبب مقام روح و شهبان
 و جذبه هم درنگ شهبان است شهبان معجانه بلکه محبت و جذبه بجا قیاس و ابلیس بجهل قیاس

نشان صفت که دیگر از انانیت و اکو هست نادوست و لهذا بعضی ایشان را در ایقام فی انکو طعمه نشان
 سلوک نمایند و گفتا و بقای بنیة بقای و گفتا ارباب سلوک حاصل میشود و شریک از مقام تکمیل که شنبه بقا
 سیر عملی بعد از بدست نیز بدست آید که آن تربیت مستعدان بنیاد تحقیق این بحث غنیمت تحریر
 یافت انشاء الله تعالی اینجا دقیقه است باید دانست که روح را پیش از تعلق به بدن بخوی از توجه مقصود
 حاصل بود چون بدن متعلق گشت آن توجه را کمال شد اکار این سلسله علی طریقی از برای ظهور آن توجه
 سابق وضع نموده اند لیکن چون روح متعلق بدن است توجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس و دست
 و تکلیف نیست که توجه روحی در توجه قلبی معاد است اما توجه روحی که منتهیان است بعد از بقای و دست
 و بقا و بود و حقانی که معبر به بقا بعد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه روحی که پیش
 از تعلق بدن بود نیز توجه است که با وجود هستی روح است که فنا با و راه نیافته است و فرق در میان
 توجه روح با وجود هستی روح و توجه روح با فنا روح بسیار است پس نیت گفتن آن توجه روحی مندرج
 باعتبار نیست که توجه روح است که در نهایت همین توجه پانزده پس مراد از اندراج نهایت و در بیان اندراج
 صورت نهایت است و در بیان تحقیق نهایت که اندراج او در بابت محال است تا او بود که عدم تالی
 لفظ صورت را می ترغیب این طریق بوده باشد و تحقیق ماحقق بعون الله تعالی و سابقان که بخاطر
 ایشان لعل لعل است بلکه توجه و حضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی است و اثری است از توجه سابق
 روح که با کمال بود متعلق بدن را کمال نشده است که تعلق از طریق توجه سابق جمیع است که بواسطه
 این تعلق توجه سابق را فراموش کرده اند که گنگ یا از برای تنبیه بر توجه سابق است و تذکر است که از
 دولت کم شده و لیکن ناسیان توجه سابق از سابقان کورین لطیف الاستعداد اند و جلیان توجه
 سابق با کمال از توجه کلی متوجه الیه بالفعل که کم شدن آن خبر میدهد و عدم نسیان فی وجه غیریت غایت
 فی الالباب سابقان آن توجه و شمول معبر به کمال ایشان پیدا میکند و بدن ایشان نیز حکم روح نشان
 میگردد و کما هو شان محبوبین المار دین اما فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان در رنگ فرق
 میان حقیقت شئی و صورت شئی است که با ظاهر ظاهر علی را به آری محبان اصل مریدان کامل از تقسیم
 شمول نیز متحقق است لیکن کبار حق است و این نیست شمول نمی خاصه محبوبان است معرفت مجذوبان با

طوطی آن مقام قلب ممکن بصورت پیدا کنند و معنی و صحتی که در آن مقام است ایشان را میسر شود و
 که طایفه از فاعله رسانند و صحبت ایشان از انجذاب تحت قلبی جماع طایف حاصل شود هر چند از ایشان
 کمال نرسند چنانچه ایشان خود بی کمال میمانند و دیگر با واسطه حصول کمال میفانند شده شهسوار است که از
 ناقص کل میمانند فاعله ایشان هر قدر که باشد پیش از فاعله ارباب سلوک است هر چند نهایت سلوک
 رسند و جذب منتهمان پیدا کنند اما مقام قلب ایشان از طریق سیر عین اندام فاعله فرو نیاورده باشند
 چه منتهمی غیر مرجع عالم مرتبه تکمیل فاعله ندارد و چه در عالم مناسبی و توجیهی فاعله فاعله فاعله
 و شیخ نقد را که بزرگ میگویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب فاعله است و
 هر دو جهت روح و نفس خطی و افرا گرفته است از جهت روح از فوق متفاده میکند و از جهت نفس همان
 خود فاعله بنما نیز که او را توجیهی همان با توجیهی جمیع شده است که هیچکدام حجاب دیگری نیست
 فاعله و متفاده مساوی حاصل است بقصد از شاخه ازین برزخیت برزخیت یعنی باطنی و کفایتی میخوانند
 شیخ برزخ را جامع بین التشریفات و التزیینات و نیز پدید آمده اند که انقسم برزخیت که با نماند بر سر است
 مقام شیخ که مبنای آن بر صحت نیست زیرا که نفس آن بر مقام در غایب است و از روح مندرج است و
 اندراج نشاء و سر شده است و در مقام برزخیت قلبی روح از یکدیگر جداست پس چار سکراد و از عالم
 نباشد بلکه آنجا صحت است که مناسب است و دعوت آنرا و شیخ کامل را چون مقام قلب فاعله میخوانند
 برزخیت مناسب عالم پیدا میکنند و واسطه حصول کمالات میشود و مجزوب ممکن نیز چون مقام قلب است
 عالم مناسب دارد و توجیه از ایشان بویژه نماید و از انجذاب تحت اگر چه قلبی باشد نیز نصیبی است
 آورده است لاجرم راه فاعله بر کاشاده است بلکه گوئیم کمیت فاعله مجزوب ممکن پیش از کمیت فاعله
 منتهمی مرجع است و کمیت فاعله منتهمی زیاده از کمیت فاعله مجزوب است زیرا که منتهمی مرجع را هر چند
 مناسبست پیدا شده است اما دعوت است منتهمی حقیقت جایست منتهمی بر کمال است و باقیست باو
 و این مجزوب عالم مناسب فی الحقیقت است و از جمله فاعله عالم است و باقیست بیقا که عالم باقی باو
 پس چار طایبان باو است حقیقتی از مجزوب بیشتر فاعله گیرند و از منتهمی مرجع کمتر گیرند فاعله مرتبه
 کمالات ولایت مخصوص منتهمی است لاجرم و کمیت فاعله منتهمی را چر باشد و ایضا منتهمی را فی حقیقت

هست و توجه نیست و بخود سبب است و توجه است بهمت و توجه که طالب پیش بر سر خندیدگی است
 و ایضا نهایت توجه که در الباز از بخود زبان حاصل میشود همان توجه سابق بود هست که در اموش که توجه
 و در صحبت نشان بیاوریشانی که در بطریق اندازد و توجه فانی حاصل گشته بخلاف توجه که در صحبت
 پیدا میشود توجه حادث است که بیشتر هلاک شود و موقوف بود بر یکا روح بلکه اوج وجود حاقی
 پس بدو توجه اولی حاصل شد و توجه ثانی متعلق بود و هر چه حاصل است بیشتر است و هر چه کمتر
 کمتر از اینجاست که گفته اند که در تحصیل جهت جذبه شیخ مقدار و طه نیست چه آن نسبت اولی حاصل شد
 بود که بواسطه نسیان بتنبیه و تعلیم محتاج گشته اند این شیخ را شیخ تعلیم میگویند نه شیخ تربیت و در جهت
 سلوک از برای قطع منازل سلوک شیخ مقدار و کاست و تربیت آن هر دو شیخ مقدار را نشان یکدیگر
 مجزوب است بکنج افاغده عام رخصت بدو در مقام تکمیل شیخ نشانده بعضی از طالبان باشند که مقدار
 ایشان بلند افاده باشد و قابلیت کمال تکمیل بر وجه تمام داشته باشند و صحبت این مجزوبان که گشتند
 بحکم کمال مقدار و غایب شود و آن قابلیت بر طرف کم و نشان بینی که قابلیت تمام از برای تربیت گشتند
 داشته باشند و اگر تخم جدید در میان مینامانند بار بار استغفار و نیکو می آرد و اگر دران زمین تخم در
 گندم باشد تخم خود را نازد چه جامی که سلوک قابلیت کرد و و اگر الفرض شیخ مقدار مصلحت و رخصت
 او بیندیشی افاده و کویا بر بایک افاده او را مقید سازد و بعضی قیود مثل ظهور و نسبت طالبان
 افاده او و عدم ضاعت مقدار این و صحبت او و عدم طغیان لغزش و درین ریاست و اقتدا چه در
 نقصان از وی زایل نشده است بواسطه عدم ترک لغزش چون معلوم کند که طالب از وی نهایت افاده
 رسیده است و در مقدار طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بواسطه رخصت و اظهار سازد و او را رخصت
 ناکاف و در از شیخ دیگر با تمام رساند و خود را شسته مانا ندانند و این چیداره زنی مردم بخند و مثال این
 شرایط که مناسب است و حال او را ندانند که ساز و بان صیت تمام بخود رخصت بدو آتیه بر وجه
 افاده و تکمیل محتاج این قیود نیست چه او را بواسطه جامعیت بحیثیه طرق و مقدار است مناسب است هرگز
 از وی قیود مقدار و مناسب بهره تواند گرفت هر چه تفاوت در تربیت و بطور بواسطه قوت مناسب
 این رخصت شیخ و مقدار این نیز مقصود است اما در اصل افاده متساوی افاده شیخ مقدار و در وقت

من مقصد نامی و بیان مشفق ملک

[illegible]

و بر کاتبه علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام
 که بر کاتبه است علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام
 شیون احکام است و آن خلل سحر قیامیه است و آن خلل سحر قیامیه است و آن خلل سحر قیامیه است و آن خلل سحر قیامیه است
 اکنون اعتبار شمول شأن علم را بندها را باید دانست که این قابلیت اگر چه بزرگ است میان فاعل و مفعول
 و میان شأن العلم اما چون بجهت او برنگشت و آن جهت ذلت قنای شانه در بزرگ نیز رنگ آن
 پیدا نمیشود پس این بزرگ بزرگ جهت دیگر که شأن العلم است منطبق بر این چنانچه از نظر شأن گفته شد
 خلل شانه عبارت از ظهور شانه است اگر چه شانه و شال بند و مرتبه دوم و چون حصول بزرگ بود حصول شانه
 است لاجرم این بزرگ و وقت مکاشفه در تحت آن شأن منکشف میشود پس اعتبار این ظهور یا باخر طالع
 طبیعت منافی و وطائفه از اولیاء الدنیا که بر قدم و اندام صلی الله علیه و آله و سلم و بارک اسمای
 که ابابا ایشان را در وصول فیض شانه طلال این قابلیت جامع اند و کالتفصیل اند و آن خلل محمل
 و ارباب را بنیاد صلوات الله تعالی و تسبیح علی بن ابی طالب علیه السلام و رسول فیض و آن شانه اشیاء قابلیت
 القیاف است و سطحا بصفت موجوده زائده و طائفه که بر اندام ایشان اند و ارباب ایشان صفات
 و حق وصول فیض و آن ثانی و وسط وصول فیض و اول مرآت و در اعلی الصلوة و السلام قابلیت
 ذلت تمام و تقدس هر جمیع صفات را که یاقا قیامیه است و در سلسله فیض را بنیاد صلوات الله علیه و بر کاتبه علی
 بنیاد و علیهم السلام این قابلیت جامع اند و کالتفصیل اند و آن خلل محمل و طائفه که بر قدم آن سر و در
 الصلوة و التحیة و سائر صلوات و فیض و آن نیز ایشان را جامع است که صفات پس محمدیانه و سائر وصول فیض
 اول جدا از سائر و وصول فیض شانه بخلاف دیگر آنرا که یک است بعضی از شانه قدس و در اعلی
 اسرار هم که بر کتب حضرت اعلی الصلوة و التحیة و قابلیت القیاف مخصوصه است و اندیشه آن علم فرقی است
 میان شیون صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و در حدیث حق و در حدیث حبیب پس محقق شد که این
 علی الصلوة و السلام و التحیة را باینست هم در مقام شیون هم در مقام صفات و وسط و وصل هر دو
 است و نیز معلوم گشت که وصول فیض مرآت کالات و ولایت حضرت اعلی الصلوة و السلام از ذلت
 میسر است و از اندیشه شیون عین و از اندیشه اعتبار زیادتی و ایشان از منزهات عقل است لهذا تجلی ذاتی

[illegible]

با مقید به صفت یعنی فانی در صفت علم یا باقی بآن صفت پس چنانچه محمیان تم آمد و لقا ایشان لکن این
 عروج و جهل بجان نبشون است و شیون را با عالم بیچرناست یعنی نیست چه عالم ظل صفات ظل شیون پس چنان
 سالک شانه شلم نم قضا مطلق او باشد بر نهی که بچو لقا وجود سالک اثر او نماند و همچنین بر تقدیر لقا با
 خود با نشان تباریک و بخلاف آن در صفت که تمام از خود نماند بر آید و اثرش را لیکر و وجه وجود سالک
 اثر همان صفت و ظل آن پس ظهور صلا می دهد و ظل با لکل نباشد و لقا با نماند و فاسد است پس محمد
 از جرحه بصفت بشریت این نباشد و از خوف و محفوظ طهارت و بکلی از خود برآمده است و با و سجا زبانی گشته
 درین محل عود و ممنوع باشد بخلاف در صورت فانی صفا که عود و رجا باو بطبعی اثر وجود سالک ممکن است
 از رجا تو آمد و داخل فیکه و میان شیخ و جواز جرحه و صلح هم جواز آن با قهر است حق نیست لکن اگر گشت
 محفوظ است از عود و الا در خطر است و همچنین است اختلاف فیکه و زوال اثر وجود سالک از فانی و واقع است
 بعضی زوال عین اثر فاعل گشته اند و بعضی دیگر زوال اثر را با نماندند از حق و دین باین تفصیل است
 اگر چه هست عین اثر هر دو را کم میاز و غیره و اثر را لیکر و وجه صلا صفت که صلا و ست با است
 پس لعل لعل ناسا ممکن نباشد اینجا دقیقه نیست باید نیست که مراد از زوال عین اثر زوال شهوت
 نه وجود چه قبل زوال وجود است از هم جدا و زنده است و جماع ازین طبع زوال وجود و تصور کرده اند و با
 اثر ممکن اگر خجسته اند و از اینجا و زنده و نیست اند و حق با حقیقت با علامه شیخ عجب است که با وجود و قل
 وجود زوال عین نیز فاعل گشته اند چه حکم زوال عین وجود در یک حکم زوال اثر است لکن محاذ و زنده است
 با جواز زوال وجود و عین اثر محال است و شهودی دیگر و ممکن بلکه و اما تم لکن مخصوص مجموعی نیست است
 این معنی این تمام از قلب برآید و بقلب می رسد میزند از تقال جمال را و اند و از رفیت ماسک با کلید
 محروم و دیگر از این وجود و این گیر است و تقال جمال نقد و ت مخلصه از مقام فانی زنده وجود
 آثار و تقال جمال از شعب حقیقت جامع قلبیه است پس شهود دیگران همیشه دید و با باشد چه هر قدر که از
 لقا با می وجود سالک ثابت است پرده طلوع با نقد درست و چنان اثر با نیست پرده همان اثر است
 اگر سالک از راه سلوک غیر متعارف و میر تیار از رات فوق آن که کریم است برسد لکن آنکه آن هم رسد و
 مرتبه فانی مستهکم گردد و فانی شهود از صورت گفتن نیز درستی و همچنین است بقا با نماند پس تفصیل

بالان هم عبارت است که انچه اعلی است از مراتب سایر اشیاء هر قدر است سلوک انوع است بعضی را می تقدیم
 جذبه است و بعضی دیگر را جذبه بر سلوکشان مقدم است و جماعه را در اشیاء و قطعه منازل سلوک جذبه حاصل میشود
 و جمیع را ط منازل سلوک میسر میشود اما با جذبه غیر مستقیم جذبه مجبوران است و باقی قضا مجبور
 تعلق دارد و سلوک مجبوران عبارت از ط مقامات عشره مشهوره است بر ترتیب تفصیل در سلوک مجبوران
 مقامات عشره حاصل میشود و بر ترتیب تفصیل بکار می نماند علم بوجاهت وجود و انشاد ان از احاطه و سران
 و معیت ذاتیه جذبه مقدم یا توسط و البته است سلوک خالص جذبه منتها یا از مثال این علوم مناسب
 نیست چنانکه بالا گذشت و حق یقین منتها یا از علوم مناسبه توحید و وجود مناسب نیست هر جایان
 حق یقین با مقام مجبوران مناسب است اما باقی حید وجود کرده اند ان حق یقین مجبوران تنبیه باشند
 است معرفت بعضی شایسته فرموده اند که چون کا ط را جذبه بر سر سیدان را ط هر مان جذبه است و از
 یعنی احتیاج به توسط را بر دیگر ندارد و باقی جذبه بر کافی است اگر از این جذبه بیشتر پیدا کرده نموده اند بلی کافی
 است ان الفاظ را بر منافی این اراده است چه بعد از سر لغت ساخته نیست که در قطعان محتاج به بر این باشد
 و همچنین جذبه مقدم هم مراد نیست چنانکه ما بعد از عبارت است پس با جذبه به توسط اراده نموده باشند
 کفایت او در وصل بطول مستقیم نمیشود و پس از آنکه از توسط ان وقت حصول این جذبه از عروج فوق لقا
 نموده اند و نه ان جذبه را جذبه بنحایت انگاشته اند اگر کافی نبود و در ان راه نیکه شد آری جذبه مقدم
 مجبوران تعلق دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد و ۴۰ مجبور از اطلاق غایت خواسته شد و در ان
 طریق نخواهند گذشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات مقدم هم ممنوع است جذبه که انجام کار او سلوک
 کشنده کافی است و اگر سلوک نماید جذبه بر سر است از مجبوران نیست خاصه طایفه از ان شاخ قدس است
 اسیر هم گفته اند که تجلی فاسد به بل شویست و معطل حس یعنی از ایشان از حال خود چنین گفته اند به
 که در وقت ظهور این تجلی فاسد تمامتی به حس حرکت افتاده بود و مردم دردهای نگاشته و بعضی دیگر
 سنه کلام جز آن در تجلی فاسد کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی ذات در پرده همی است از بهار
 بقا برده بود به طلقا یا از وجود صاحب تجلیست و آن به شوی بود سلطان بقیه است اگر تا بر فانی گشت
 فلقا بعد شرف دیدن ان تجلی هرگز او را به شوی نیاخت شعر بحر قبالا می بیند و در این ان کفایت

بلکه گوئیم آن بجای که در پرده است بجای ذات نیست داخل تجلی صفات است بجای ذات آن خصوص آن حضرت است علیه السلام
 و السلام و البته تجلی بی پرده است و علامت پرده شوری است و بی شوری ز درایت دلیل بی پرده
 شویست و شعور و کمال حضور است بزرگ از حال صاحب این تجلی که با لامالته و الاستقامت چنین خبر داد
 علیه الغفران آنجا که گفت **س** موسی ز روشن فتن یک یک توی صفات بتو عنایت میگردی و منبسطی و منبسطی
 تجلی فانی که بی پرده است محبوبان را و ایمنی است و محبان ابرقی زیرا که ابدان محبوبان رنگ از او چنانست
 گرفته اند آن نسبت و کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبان این سرایت بسبیل ذات و منبسطی و حدیث
 نبوی علیه السلام و آنها و الکلبا واقع شده است همه اند وقت مراد از وقت این تجلی و رقی است زیرا که
 این تجلی و حق آن سرور که با و شاه مراد است علیه السلام و السلام و این است بلکه نوعی از خصوصیت این تجلی
 و ایمنی است آن بسبیل فتن و فتن که لایخی علی را با معرفت مشایخ قدس لند که اسراریم و دیار
 حدیثی می بود وقت لایسنه فیه ملک عرب لاجبی مریض و طالع اندر جمیع از وقت وقت استمرار و
 اندر دیگر جمیع بارت وقت قائل گشته اند و حق آنست که با وجود استمرار وقت و زمان و نیز تحقیق آن
 که امرت الاشارت الیه الفانزادین حق تحقیق انوقت نامور و وقت ادا رنما رست و همانا که انور و علیه السلام
 و السلام و حدیثی قره عینی فی الصلوة بان اشارت فرموده است و الفانزادین انور فرموده علیه السلام و السلام
 و البته اقرب بکون العبد من الارض لصلاته و قال تبارک و تعالی و اقرب بکون من یسجد و اقرب بکون من یسجد
 جلالت بیشتر است گنجایش غیر از وقت منتفی تر است و آنچه بعضی از مشایخ قدس لند که فرموده اند از
 وقت حال و استمرار آن چنین خبر داده است **ح**یث قال سکن فی الصلوة کحالی قبل الصلوة فی الاصل
 المذكور و البعض المذکور فی المساوات و الاستمرار باید دانست که استمرار وقت تحقیق است متعین و انشائی
 که با وجود استمرار حالتی نادر هم واقع است یا نه جمیع را که به ذات و به الملاحه داده اند و بنی این قائل
 و جمیع دیگر را که ان مقام بهره داده اند بان اختلاف خود و اندوختن کسی را که البصیر آن حضرت علیه السلام
 و البته و نماز جمعیت داده اند و از دولت فریاد از اسف داشته اند از قلیل اندر زمانه که سجا
 بجا که در منسوب من بذل مقام بمرتبه علیه السلام و علیه السلام و البته و السلام معرفت منتها را باب
 صفات و علوم و معارف بجنید بیان فرمود و در شهر هم در شان نیز که رنگ چه در و از باب غروب

نایت امانی را باب صفات از تفصیل مطلع اند بخلاف مجذوبان ایضا ارباب صفات بواسطه سکر
 و عروج بنفوق قریب بتر و انداز مجذوبان عروج ناکرده لیکن محبت اصل در انگیزش است اگر چه محبت
 در میان است چه عجب اگر حکم المرحوم واجب در مجذوبان نیز قریب حدیث اصل عباد کرده شود پس
 مجذوبان محبت مناسب مجذوبان دارند چه چنانست و لوم محبت مجذوبان نیز تحقق است
 معصومیت و عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که قطب تجلی صفات و افراد را تجلی ذات و از مجذوبان
 مجالس است چه قطب محبتی شریست محمد یا از تجلی ذات است اری این تجلی نیز تفاد و تهاست قریب
 افراد است قطب نیست اما هر دور از تجلی ذات نصیب اگر نماند گوئیم که از نقطه قطب بدین راه
 باشد که قدم حضرت امیر اعلی است بر قدم محمد معرفت ان الدخول آدم علی صورت الدخول
 و بیچگونگی است روح آدم خلاصه است بر صورت بیچونگی و بیچگونگی افراد این محبت که حق سبحانه و تعالی است
 روح نیز لا مکانی آید و نسبت روح با بدن همچون نسبت اوست تعالی تقدس عالم نه دخل است و ظاهر
 نه متصل نه مفصل پیش از قیومیت نسبتی مفهوم نمیشود هر ذره از ذرات بدن را مقوم رحمت همچنانکه بدن را
 قیوم عالم است قیومیت او کما مر بدن را بواسطه قیومیت روح است هر فیضی که وارد میشود محل در دوان فیض
 اعتبار رحمت بواسطه روح ان فیض بدن میرسد و چون روح بصورت بیچونی و بیچگونگی آفریده شد لازم
 بیچون و بیچگونگی حقیقی را در سبک گنجایش را لا یسخره ارضی لا سما و لکن یسخره فی قلوبهم فی الامون چنانچه
 با وجود و است و ذرات بدن را لا مکانند و با وجود بیچونی و بیچگونگی مشتمل گنجایش لا مکانی که تقدس است
 و چون است ندارد لا مکانی و مکان گنجایش ندارد و بیچون و چون آرام نمیکرد پس با چنان گنجایش قریب
 عبدوس که لا مکانی است و متبرکی از چندی چونی است تحقق گشت تخصیص طاعت عبدوس را چنانست که
 قلب غیر موسی کل الازواج لا مکانی فردا آمده است و گرفتار چندی شده است و حکم آن گرفتاری
 این قول گرفتاری چون که دخل از لا مکان شده است و چونی پیدا کرده است اقلی است رضایع
 است او که لا مکانی است هم دخل از مشائخ هر که از رحمت قلب خبر داده است مرادش لا مکانی است قایم
 باشد چه سبک چه خنجر و سیر است تنگ است عرش با وجود عظمت و ذرات چنان مکانیست هر آینه در جنان که
 در رحمت حکم مانده خردان در دل قل بلکه گوئیم این قلبی که محل تجلی انوار قدم شده است بلکه قلبی که

متحقق است بعضی سانس نامه غیر ماقده و تخیل می آید فی الحقیقت ان عالم و متاخر و اولان را بر این
 منزله و بریت و این هر دو و هوات و خارج موجودند انکا ان عالم و متاخر و اولان را بر این
 و خیالات اندیش عالم که عبارت از اسامی است و خارج موجود است بالوجود الفی و الاکثر الطبیعی انکا عالم
 اوام و خیالات است این چنین نیست فطامی است که عالم را اوام و خیالات میدانند اثبات حقیقت
 در عالم انرا عالم را اوام و خیالات نمی برآید و حقیقت موجود شدن عالم زیر که عالم در امری حقیقت
 است تنبیه را اوام و خیالات و بریت عالم را در اسما و صفات است مبرور اسما و صفات انرا
 و صفات با عیانها پس در سراسر سسی محاط به حرکت میشود و صفت همچون صوف مقید به غیر گردد
 و تنگنای صورت منتهی چو یک کجده و در کلیه گدایان سلطان چه کار دارد و معرفت کمال تابان از غلبه
 الصلوة و السلام اگر چه بواسطه اتباع حضرت علیه الصلوة و السلام که از تجلی ذات که بالا صالته خاصه حضرت
 است علیه الصلوة و السلام نصیب و سائر انبیا را علی بنیا و علیهم الصلوة و التحیات و تحیات و تحیات
 و تحیات و تحیات از تجلی صفات لیکن باید داشت که انبیا را علی بنیا و علیهم الصلوة و التحیات و تحیات
 صفات مراتب و حاصل است که کل تابان این امت را نیست با وجود تجلی ذات بطریق طبیعت شایسته
 صحبت جمال آفتاب چه عروج را طے کرده بافتاب سدر بیان آفتاب او غیر از حایله و قیقه نماید و شخص
 دیگر با وجود محبت ذات آفتاب عروج با نمرات با جز است هر چه در بیان و و آفتاب حایله و در بیان نیست
 که نکست که محض اول نزدیک است بافتاب عالم تر است بحالات و قیقه اولین هر که قرب بیشتر است
 و معرفت زیاده تر فاضل تر است پس چو ولی را اولیا را این است که خیر الامم است با وجود فضیلت غیر خود
 مبرتر به چو ولی را انبیا ز سر گذر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش از مقام بالا فضیلت نصیب حاصل شود
 فضل که انبیا است اولیا فیله اند و لیکن در انرا الکلام چه در شجانه عظمی و ذلالت علی جمیع نعمه و صلوة
 و السلام علیه افضل انبیا و علی جمیع الانبیا و السلام علی من اتبع الهدی و علی الصالحین و الشهداء و علیهم السلام
 مکتوب صدر شهادت و شتم بعد انبیا سار کبیری صدویافته و منزه از ادای صلوة و نفل و جماعت
 و شان عاشورا و شجاعت و غیر او و انبیا سبک اکبیر اسم الله الرحمن الرحیم محمد و آل محمد و آل محمد و آل محمد
 و جناب علی و برحاب المبعثات فی الدین الصلوة و السلام علی من تبع نبیا ان الفضائل من الله و العیوب من الناس

و علی الاطلاق و حجت الاخیار باید نیست که اکثر مردم از خاص و عام و از غیر مانع ادای نوبل است تمام عام و خاص
 و در مکتوبات مسایلات میانیز و ملاقات سنن و مکتوبات را در آنها تمیز نکنند لافل و عزیز میراند و فرقی را
 ذلیل و خاک هم است که در بعضی و اوقات سجدا و نماز و در یکجای جماعت منسوب بکلیه و بعضی جماعت نقد
 ندارد و سجاس و نابل و انفس فی انفس غنیمت می شمارند و روز عاشورا و شبیات و شبست و فترت ماه ربیع
 و اول شب جمعه ماه مذکور که از ائمه الغایب نام نهاده اند که ال استقام را مرعیه داشته جمعیت تمام عام و خاص
 بجماعت بگذرانند و از انبیا و تحسین بگذرانند و از انبیا و تحسین از تسلیات شیطان اگر کسیات را بصورت
 خات می نماید شیخ الاسلام مولانا عمام الدین هر که در حاشیه شرح و قایم غیر باید که تطوع بجماعت کرک
 فرض بجماعت از حایل شیطانست باید نیست که نوبل را بجماعت تمام گذاردن از بعضی مذکور است
 است از ان بعد جماعت که حضرت رسالت خاتمت علیه من صلوات فضلها و من التسلیم الکلمه و نشان
 آن فرموده است من احسن فی دنیا و آخرت و در نوبل بجماعت و بعضی روایات فقیه طحا
 کرده است و در بعضی دیگر که است مشروط بر اعمی جمع است پس اگر چه بداند که در کس نماز بجماعت
 بجماعت گذاردن روا باشد بکراهت و در کس اختلاف مشایخ است و در چهار کس اتفاق مکرره
 در بعضی روایات و در بعضی دیگر صحیح است که کرده است فی النفا و فی السریة که تطوع بجماعت بخلاف
 الزام و صلوات الکسوف فی الفتوی لعیانیه قال الشیخ الامام الشریع رحمه الله تعالی تطوع بجماعت خارج
 رمضان تا یکروزه اذ کان علی سبیل التقی اما اذا اقتدا واحد او ثلثان لا یکره و الثلث بخلاف و فی الاربع
 یکره بخلاف و حکم فی خلاصه التطوع بجماعت اذ کان علی سبیل التداعی یکره و اذا اصابه احد من جماعت
 غیر فان اقامه فی راحه اسجد لا یکره و قال الشیخ الامامیه سجدوا فی اذ کان سجد الامام ثم لا یکره بالاقافه
 و فی الاربع اختلاف اصح امیکره و فی الفتوی الشافیه و لا یصلی التطوع بجماعت الا فی شهر رمضان
 و کما ناکره و اذ کان علی سبیل التداعی یعنی اذ ان اقامت الاموات قدی و اذ ان اقامت علی سبیل التداعی
 فلا یکره و اذ اقتدی ثلثه خلف المشایخ رحمهم الله تعالی فان قدی رجبه که اتفاقا و ثلث الیچ روایات
 بسیار است که سبب فقیهین بجماعت و اگر را می پدید شود که از ذکر عدد و سبب است و مطلقا بجماعت
 ادا و نفل بجماعت از اهل اعلی یکروزه و فقیه که در روایات دیگر واقف است و از مطلق نقد را باید است

و جواز مقتضی چنین باشد باید بود چه علما و فقیه اگر چه در حصول مطلق را بطلاق میگویند و بر مقتضی اصل
 نمیکند اما در روایات حمل مطلق بر مقتضی جائز و شسته اند بکلی لازم دانسته و اگر بطریق فخر بحال حمل کنیم
 اطلاق بگزاریم هرگز این حمل مطلق محارض خواهد بود و مر آن مقتید را اگر در قوت بابر باشد و مساوات
 قوت منوع است چه روایات که است با وجود کثرت تخار و مقتضی به اند بخلاف و امت اباحت و تو لم
 مسا و استا گویم که بر تقدیر تارض و اگر که است و اوله اباحت ترجیح جانب که است است که رعایت حقیقا
 در است چنانچه مقتضی اصل حصول فقه است پس جماعت که در روز عاشورا و شجاعت و ولیده الغایت بجماعت
 میگردان و در است و در است سید سید که امین که در سببی با جمیع میشوند و آن که در و اجتماع و جماعت
 مستحق به چنانکه در تکران مر کرده اند با اتفاق فقها و مکرده استحق اینست از عظم خدای است چه در ام
 مبار و اینست بجز کفر است و مکرده را چنین نیستن یک تیره از ان پامان است شناعت این فعل را نکات
 باید و در دست او را ایشان و در باب فقه که است عدم تعدد است که استی عدم تدعی بمقتضات بعضی
 و فقه که است میکند اما مخصوص احد و چنین است و انهم بشرط است که ناحیه سجد تحقق شود و بعد و نه از
 اتقاد با اگر تدعی عبارت از اعلام بیکدیگر است از برای دای نماز افضل ما نیفتد و این جماعت تحقق است
 چه فیه قیام در روز عاشورا و غیره یکدیگر را اعلام میکنند و بخوانند که در سببی فلان شیخ با فلان عالم می باشد
 و نماز جماعت می باشد که در و این فعل را اعتبار نموده اند و تقسیم اعلام از اذان اقامت هم از است
 پس اجماع ثابت شد اگر تدعی را مخصوص با اذان اقامت داریم چنانچه و بعضی روایات و اقامت است
 و حقیقت اذان اقامت خواهم پس بجماعت بهمانست که بالا گذشت که مخصوص با حد و چنین است باطل و اگر
 که بالا گذشت باید دانست که بنامی اذان و نفل بر انضا و تسبیح است که گفته ریا و معیه است و جماعت است
 است و در اذان و انضالها را و اعلان مطلوب است چه از شایسته ریا و معیه است پس با جماعت باشد
 با آنکه گویم کثرت اجتماع محل حدوث فتنه است لهذا از برای اذان نماز جمعه ضرورت است با نام و بشرط
 کرده اند از حدوث فتنه است تحقق شود و در این جماعات مکروهات هم احتمال ایضا فتنه قوی است
 این جماعت بشرط نباشد و مشکو باشد و حدیث نبویست علیه من الصلوات افضلها و الرکعات الکملها
 اما این من بعد من بغیرها پس لات سلام و مقتضات و اهل جناب لازم است که سنه این را بجا نماند و در

زجر بالبلز وجوه مكرهات اتصال بين مدعيه كبري فقهه يستحق ثنوه والديني حتى فهو همه السباغ
 مكتوب صدره شتا ووشهم مولانا بدر الدين صدرايقت وبيان اسرار قضا وقدر ونايا فليكن
 بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي كشف سر القضا والقدر على اخص من عباده وسر عن العوام مكان الفضل
 عن سوا السبل واقتضاه وعلوه وعلو علم من الكمل ببر كجته البالغة وقطعه بعلة العصاة الهالكه وعلو
 الدومحاج البيرة الاقرار الذين امنوا بالقدر وضو بالقضا ولجود فاما كانت مسلة القضا والقدر فكل
 فية بحيت والفضل وعلو عليه اكثر ناظر بها باطل اليوم والخيال حتى قال بعضهم بحض جبر فيا يصدر من العبد بالاختيار
 ولفظ بعضهم نسبة الى الواحد القهار واخطا لفظه بطرفي الاقتصا وفي الاعتقاد الذي هو لصلط المستقيم فيهم
 القويم والقدر وفق بهذا طريق الفرقه الناجية الذين تعلموا لهنة وبجاعته رضي الله عنهم وعن سلفهم و
 خلفهم فكم ذكر الاذواط والتفريط واختار الوسط واليمين ركوع من له حقيقه رضي الله عنه اذ نه سال جبريل
 محيا لصادق رضي الله عنه عنها فقال يا ابن سول الله اهل فوض الله لك الامور الى اعباد فقال الله لك اهل
 ان يفر من الربوبية الى العباد فقال اهل جبر علمي ذلك فقال الله لك اهل من ان يجرهم على ذلك ثم
 بعدهم فقال وكيف ذلك فقال يا ابن ادم لا جبر ولا تفويض الا كره ولا تسلط لهذا قال اهل الهنة ان الافعال
 الاضحية لله العباد ومقدرة الله تعالى من حيث يخلق والايضا ومقدرة العباد على وجه اخر من التعلق بالعباد
 بالاكساب فحركة العباد باعتبار نسبتها الى قدرته تعالى ليسه خلفا وباعتبار نسبتها الى قدرة العباد كسائر الاعيان
 الاشهر منهم فليست ان لا يدخل لانتقيا العباد في فعلهم صلاحا الا انه سبحانه اوجد الافعال عقيب اختيارهم بطريق
 جبري لما وادنا تأثير القدرة بحادثة عند هذا السبب باطل في الجبر ولذا يسمى بالجبر المتوسط قال الله
 ابو اسحاق الاسفراهي بتاثير القدرة بحادثة في جعل الفعل وحصول الفعل مجموع القادرتين قد جردا لهما
 على اثره فانهما يتبعان فيكون قال فافضه اليك بالانكشاف بتاثير القدرة بحادثة في وصف الفعل ان جعل الفعل
 موصوفا ببل كونه طاعة ومعصية وتجار عند العبد فيضعف تاثير القدرة بحادثة في جعل الفعل وفي وصفه بما
 اذ لا يصفه لثاثيره في الوصف بدون التاثير في الاصل والوصف اثره لا يفرغ عليه لكنه يحتاج الى تاثير
 ترا على تاثير اصل الفعل في وجود الوصف لا مد على وجود الوصل لا محذور في بقول ان تاثيره وان كبر ذلك
 على الاشهر ان التاثير في القدرة ايضا بايجاد الله سبحانه كما ان نفس القدرة بايجادها ايضا وبقول

نتائج القدرة هو الاقرب لمذهب الاشعري وحل في دائرة مجرى الحقيقة اول اختياره عند حقيقة
 ولا تأثير القدرة كما دلت ملاحظته الا ان الفعل لا اختيار عند مجرى لا ينسب للفعل حقيقة بل مجازا عند
 الاشعري ينسب للفعل حقيقة وان لم يكن لا اختيارا بنا له حقيقة لان الفعل ينسب قدرة اعم حقيقة
 سواء كان القدرة موشرة ولو في جهة كما هو مذهب غير الاشعري بل السنة او مدارح منسكما هو مذهب
 بنو الفرق تميز مذهب بل الحق عن مذهب بل الباطل ونفي الفعل عن الفعل حقيقة واثباته له مجازا عند
 المجري كقصر محض الخار عن الضرورت قال صاحب التمهيد من المجري سر قال ان الفعل من العباد لا يجوز
 ان في حقيقة لا استطاعة بها والعباد كشواذ حركاتها الرجح بركت فلذلك لا يجوز كاشعري ولا كقصر
 عقده في العبر كما قال وقال ايضا في مذهب المجري قوله ان ليس للعباد افعال على حقيقة الا في غير افعال
 الشريعة بالعباد افعال مبالغة في سبانه وبذلك كف فان قلت اذا لم يكن القدرة له تأثير في افعال
 ولم يكن لا اختيار حقيقة فما معنى نسبة افعال الى العب حقيقة عند الاشعري قلت ان القدرة وان
 لم يكن لها تأثير في افعال الا ان سبانه جعلها ارا الوجود افعال ان يخلق الله تعالى الله ان عصب قد ينضم
 واختيارهم الى افعال بطريق جرى العادة وكان القدرة علة عادية لوجود افعال فيكون للقدرة
 في صدور افعال عادة لانها لم توجد بغيرها عادة وان لم يكن بها تأثير في افعال فباستثناء العلية العادية
 الى العباد افعالهم حقيقة كما هو النهاية في التصحيح فذهب الاشعري والكلام بعد محل ما لم يعلم ان بل السنة
 بالقدرة قالوا بان القدرة بغيره وشروطه ومزجه من المد سبانه لان معنى القدرة هو الاحداث والايضا ومعلوم
 ليس بمحض ولا سبانه المد سبانه لا اله الا هو خالق كل شئ فاعبدوه ولم تعزله والقدرة انكروا قضا والقدرة
 ان افعال العباد حاصلة لبدرة العبد وحده قالوا لوقض الله سبانه الشريعة لغيرهم على ذلك كان كالحل
 سبانه في هذا اجل منهم لان القضا لا ليل القدرة والاختيار عن العبد لانه قضى بان العبد لا اختيار
 ثابت في الباب لا روي جبال اختيار وهو محقق للاختيار لا منافاة وايضا مشغول في افعال الباري شيئا لان
 بالنظر الى القضا اولا وجب ومنه ان لو تعلق القضا بالوجود فيجب بالعدم فبمعنى فلو كان جبال الفعل بالاختيار
 منافيا لم يكن انكار كماله فتمت وبذلك كف ولا يخفى على احد ان القول باستقلال قدر العبد في الاجابة في
 مع كمال ضعفه في غاية الخفاء ونشأ منها نهاية لها في هذا بانها لا بد من ان الله تعالى في سبانه

فزعمه سجدته قالوا ان المحسوس لا يشهد انهم حيث لم يثبتوا الا تتركوا واجلوا والحق انكم لا تتركوا ولا تتركون
 المحسوسية اذ لا فعل للعبد صلاحا وان حركته تبرز له حركات بجمادات لا قدرت لهم صلاحا ولا قصدا لا اختيارا ولا عواذ
 بشيائهم ولا يقرب ولا يشر ولا كفار ولا عصاة مغدورون خير سالكين لان الافعال كلها من الله تعالى ولا بد من وجودها
 وهذا كفر وهولاء المحسوسية لهم قول الذين يقولون بان المحسوسية لا يضر والعاصي لا يقرب عن النبي صلى الله
 عليه وسلم انه قال اخذت الرحمة على لسان سبعين نبيا وفيهم بالحل بالضرورت للفرق الظاهر بين حركته
 وحركته الا انما فعله لا يعلم قطعا ان لا والى اختياره دون انسانيه وليس به نص قطعية تنفي هذا المذهب ايضا
 لقوله تعالى جازا بها كل العملين وقوله سبحانه فمن شأنا فلا يمس من شأنا فليكن في غير ذلك اعلم ان كثير من الناس
 يسمونهم قصص خيالاتهم لطيف الاعتراف ودفن سوال عن النفس فمليون من ذلك شعري بل المذهب بحر في فارة
 يقولون بان اختيار اللعب حقيقة ونسبة الفعل اليه مجاز وتارة يقولون بضعف الاختيار لسلام الاجابة
 فذلك يسمون كلام بعض الصوفية في هذا المقام من ان الفاعل والحدس لا يوجدان الا تاثير القدرة العبدية انما
 انما وان حركته تبرز له حركات بجمادات بل هو العبد ذاتا وصفته كسرا بغيره سبحانه تعالى اذ احاطه
 لم يجده شيئا ودعا العبد ذاته وامثال الكلام اذ اوزعهم حكمة على المباشرة ولها ما في الاقوال والافعال
 فتقول في حقيقة هذا المقام والند سبحانه علم حقيقة الارام ان الاختيار لو لم يكن شيئا لتاثير حقيقة كما هو المذهب
 لما نسب لنا العلم للعباد اذ لا اختيار لهم ولا تاثير لقدرتهم وانما هي ماحض عنه وقد نسب سبحانه العلم
 اليهم في غير موضع من كتاب الجيد وجزء المداينة دون ان تاثيره ولو في الجملة لا يوجب العلم منهم نعم ان كلامه وبقية
 للعباد من الله من غير ان يكون الاختيار تاثيرا بل ليس العلم صلا اذ هو سبحانه لا كماله الاطلاق فيقرض في علمه
 لمطلق كيف يشاء اما نسبة العلم اليهم لثبوت الاختيار لهم واحتمال المجاز في هذه النسبة فلا يتبادر ولا
 يتركب غير ضرورة واما القول بالضعف الاختيار فلا يتخلوا ما ان لا يول بضعف النسبة الى اختياره كما في علم
 ولا يلزم فيه احد وكذا الضعف يعني عدم الاستقلال في صدور الافعال الصا سلم واما الضعف بمعنى
 المدخلية للاختيار في الافعال ممنوع وهو اول المسئلة وسئل عنه قد مر فصلا فيمنع ان العلم ان الله تعالى كلف
 عباده لبقدر طاقتهم ومقتضى عظمه وخفف في التكليف بضعف خلفهم قال الله تبارك وتعالى يريد الله ان
 يخفف عنكم وخلق الانسان ضعيفا كلف وهو سبحانه حكيم روف رحيم لا يخلق بالجملة ولا رافته والرحمة تكليف

ما لا يستطيع له العبد فلم تكلف برؤسها الصخرة العظيمة التي لا يقدر على رفعها العبد بل تكلف ما هو اليسير على العبد من العمل
 المشتملة على القيام والركوع والجمود والقررة البسيرة وكل ذلك ليس بعبادة غاية البسيرة كما الصوم شتافى نهايته
 السهولة والركوة الضالكة لذلك قد قدر له العشر ولم يقدر له الكل بل نصف مثلاً لنقل على العباد من كمال الرافة
 جعل المأمور خلفاً له في الأصل فجعل للوضوء خلفاً فهو يتم وكذلك ما يحرم من أن لم يقدر على القيام على قاعه
 ومن لم يقدر على الوقوف صلباً مطيحاً وكذلك من لم يقدر على الركوع وسجوداً صلباً وسجوداً على غير ذلك لا يخفى على السالكين
 في الأحكام الشرعية بنظر الاعتبار والاعتصاف فيجب تمام التكليفات الشرعية في غاية البسيرة نهايته السهولة واليسار
 الرافة منه سبحانه على العباد في دعائهم التكليفات وتسهيل تحقيق التكليفات تنفي العوارض في زيادة تكليف
 من المأمورات فإن بعضهم يمتنع الزيادة في العزم والتمسك ببعضهم في الصلوات المفروضة وعلى هذا القياس ما
 في التمسك الأكمل التخصيف وعدم جواز البسيرة إذا راد الأحكام لبعض شئ على وجه ظلمات انسانية وكذلك
 طبيعة انسانية عن كونها المارة المنتهية بمجاورة المكسب جازة قال الله سبحانه وتعالى على المشركين ما يعجزهم الله
 وقال تعالى والله لأكبر على ما يعلنون كما ان مرض الظاهر موجب العمل والأحكام كذلك من الظاهر الباطن انما هو
 لذلك العزم قد ورد في الشريعة لابطال سوط نفس الامارة ورفعه موجباً فهو في النفس متا بقية الشرعية على
 طرفي تقيض فلا يجرى يكون مجرد ذلك العزم ليس جوازاً النفس فقد وجب وهو يوجب البقاء العزم فما لا يتفق اليه
 كلية اتفق العزم ساداً ما كلام بعض اليهودية المذكور سابقاً في نفس الاختيار وضعفه فاعلم ان كلامهم ان لم يكن مطابقاً
 بأحكام الشرعية فلا اعتبار له أصلاً فكيف يصحح المحجة والتقليد وانما الصالح المحجة والتقليد اقوال العلماء من أجل
 استنباط ما وافق اقوالهم من كلام الصوفية لقبول ما خالفهم لا ليقبل على ما يقول ان الصوفية استنبطت الاحوال لم يخالفوا
 ولم يشرعية أصلاً لا في الاحوال لا في الاعمال لا في الاقوال لا في العلوم والمعارف ولا في الدين البغية بخلاف
 مع الشرعية انما هي عن سقم في الحال وتصل فيه ولو صدق بحال ما خالف الشرعية بحجة خلاف ذلك لا ريب في
 الزيادة وعلاوة دعاية ما في الباب ان الصوفية لو تكلم بكلام مخالف للشرعية ناشئ عن المكشوف في غاية السهولة
 وسكروا الوقت فهو مخدور وكشفه غير صحيح وغير صالح للتقليد بل ينبغي ان يحل كلامه ولا يصفى على غيره فان كلامه كان
 يحل ولا يصفى عن الناس بل ما تيسر من هذا المقام ليعلم ان الله سبحانه وتعالى في حق نبيه صلى الله عليه وسلم علم عباد الله
 الصلوة مكتوبة صدق ولو قدم سماحه ما شتم صدقاً في حق النبي صلى الله عليه وسلم الرحمن الرحيم محمد بن عبد الله صلى الله عليه وسلم

آن فرسایه منطبق بر واقعیت است که در دو عالم گشت یافت تا آنکه بقدر کثرت و نمودن آن قطره را هم لغوی باید کرد و چون
 آمد همچنان که در آن نقطه موجود هم از میان ایل شد بهیچرت آنجا میرد و انمولن شو حق بجای خود موجود است
 چون بر فرض ساندیم فرمودند که همین حضور نقشبندی است و نسبت نقشبندی عبارت ازین خصوصیت
 و این حضور را حضور غیبی نیز میگویند و اندراج نهایت و برایت درین موطن صورتی بند و حصول
 ازین نسبت مطالب در انطریق و در آنکه در آن مطالب در سلسله دیگر اذکار و ادوار و سایر باران
 عمل نماید و بی مقصود بر دو قیاس کن گشتان بین بار مراد و این را پیش از این نسبت غریب الوجود و اجاز
 و ماه و چند روز را از اعتبار زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و اجاز تحقیق شد این نسبت و آنچه که آنرا است
 حقیقی بگویند گشت و دل را الله و سبب پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنبان است
 متعارف و دل تقدیر بود اجاز آن خود را و هر فرد عالم را بلکه هر فرد را حق میدیدم صلح علایق از آن هر فرد عالم
 فرد و نفس خود دیدم و خود را عین همه اینها تا آنکه تمام عالم را در یک رخ که یا فتم اجاز آن خود را بلکه هر فرد را
 منطبق و وسیع دیدم که تمام عالم را بلکه اضعاف عالم را در آن انجالی باشد بلکه خود را هر فرد را فردی یا فتم
 منطبق که هر فرد را سالیست صدور و شکل عالم در آن نور و فصحی و متناهی اجاز آن خود را بلکه هر فرد را و تقوم
 تمام عالم یا فتم چون بر فرض ساندیم فرمودند که مرتبه حق البقیین در توحید پیل است و جمیع همه عبارت از توحید
 است اجاز آن صدور و شکل عالم را چنانکه اول حق می یافتم این مان موجود هر فرد را که حق می یافتم به تفاوت
 ولی تمیز همان فرد را معلوم می یافتم نهایت حیرت دست واد این است اخبارت منو که کل اید بر گواهی
 شنیده بود و می آید که فرموده است ان شئت قلت از سلب عالم حق و ان شئت قلت از خلق و ان شئت
 قلت اتفق من جهة خلق من جهة و ان شئت قلت با حیرت ابد التمهید بینها این عبارت فی سبیل ممکن است این خط
 گشت اجاز آن در از است ایشان فته عرض حال خود فرمود فرمودند که هنوز حضور توصیف نشده است که
 مشغول باش تا تمیز موجود از موجود ظاهر شود عبارت قصه صلی که شعور بجمیع تمیز بود خداوند فرمودند که شیخ
 بیان حال کامل کرده است عدم تمیز هم نسبت بیضه ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت جفا
 و تامل بعضی توجیه شریف حضرت ایشان اجاز و در روز تمیز در موجود و موجود ظاهر گردانید تا موجود حقیقی را نیز
 متخیل متناهی فتم صفات و افعال آنرا که از موجود می یافتم از حق سجانه دیدم و این صفات و افعال از تمیز موجود

محض انتم دو خارج جزئیات موبو ندیدیم چون بی حالت را بعضی شرف رسانیدم فرمودند که مرتبه بزرگی است
 همین آیه نهایت سنی را اینجا است پیش ازین آنچه در دنیا و دنیا پرستی و دنیا پرستی و دنیا پرستی
 ملائقت مقام تحصیل گفته اند باید دانست که این درویش را در مرتبه اولی چون از سکر بصحرا آوردند و از خانه
 شرف ساختند چون در سفره از افراط وجود و نظر که در حق را نیافت و سفره را مارت شهوات
 از انعام باز بجهت برود چون بخود آوردند حضرت حقیقا از کمال و با بهره از افراط وجود دریافت
 و بگو مقام را این نسبت با مقام ثانی فرود تر و نظر را بعد از بجهت برود چون بافت آوردند و
 حق را سجا از تسلسل عالم یافت و در مقام فعل غلظت عالم و در خارج نسبت حقیقت و احاطه و سرایان بجزئی
 اولی یافت با کلیه منفی گشت مع ذلک همان کیفیت مشهود شد بلکه در محض عالم نیز درین وقت
 مشهود بود اما با حقیقا از این نسبت ماکوره بجهت بجهت باز بجهت برود چون بصحرا آوردند و معلوم شد
 که حقیقا در کمال عالم نسبت است و از این نسبت ماکوره و آن نسبت مجهول الکلیفیه است اولی که مشهود
 بجهت مجهول الکلیفیه باز بجهت برود و نحو این رقبض را نیز تیره رود و چون باز بخود آوردند و کمال مشهود
 بغیر از این نسبت مجهول الکلیفیه بطوریکه بجهت نسبت عالم ندارد و معلوم الکلیفیه نه مجهول الکلیفیه و در انوقت کمال
 مشهود بود و همان خصوصیت و در انوقت علم خاص غایت شد که بسبب نعلم چه مناسبت در میان غلظت و
 نماند با وجود حصول هر دو مشهود در انوقت معلوم گردانید که این مشهود باین صفت باین تیره تر و غایت
 سبحان الله تعالی عن اکابر که صورت مثالی تعاقب تکوین دست سبحان که در اوقات تعاقبات کونی است معلوم
 باشد آن تعاقب با مجهول الکلیفیه سیاحت بیانات شعر کیف الوصول الی سعاد و در نهایت قتل اجمالی و در
 خیر و بلای عزیز اگر قلم را در تفصیل احوال و تیره ساری جاک سازم به بطول انجام و به کمال کمال
 معارف توحید وجود و علوم غلیظت بیا اگر در بیان اندام که عمر را در توحید وجود گذرانید و معلوم نماند
 که قطره از آن دریای نهایت جمل نکرده اند عجب است که همان جماعت این ویش را از ارباب توحید
 وجود و غنی انکارند و از علما و فکرمین توحید و شایانند و از کوه نظری پیدا شده اند که اصرار بر معارف توحید
 از کمال است و ترفی را در مقام انقراض بخیر و بدی چند زود بخیر و عیب ندر غم نه و متشابه
 در این امر احوال شایع را مقدم است که در توحید وجود واقف شده اند حضرت حقیقا و کمال ایشان را

و داد و بکود و نه اندک آن شایخ را از ان مقام ترقی و ترفع است و محبوب من ان مقام مانده اند و حق
 حصول مناجات توحیدی نیست که آن البته واقع است بلکه سخن در ترقی از ان مقام است اگر حساب
 ترقی را منکر توحید گویند و بر آن مصلحان بنده چنانچه نسبت بر سر اصل سخن ویم و گویم که چون قلیل را
 بر کثیر دلالت است و قطره را بر بحر غدیر اشاره اقتصار بر قلیل نمودم و کثفا بقطره را بے برادر چون
 حضرت خواجه را که در کمال انست اجازت تعلیم طریقه فرمودند و محسن از طالبان را احاطه من نمودند و در
 در کمال تکمیل خود ترقی نمودند و در کمال ترقی و در ذمیت که شایخ عظام ان مقامات را مقام کمال قیل
 فرموده اند اگر ترقی و عظام پیدا شود ترقی و کمالیت انشا الله لازم آید چنانکه مرشد و معلم
 طریقت نمود توجیهات و در کمال ان مرعے ساختیم و مستر نشان اثر ای عظام محو شد حتی که
 سبیل باغات و قریب یافت بچند بیابان مرمر گریه و شتم آخر الامکان علم بقصص و پیدا شد و ظاهر ساختند
 که تجلی ناست ترقی که اگر بوشایخ از نهایت گفته اند چه در این راه پیدا شد و شیر اند و شیر اند و شیر اند
 که حیثیت پس از تحصیل ان مثال بن کمالات چاره نمود این مان علم بقصص و در سر بن گشت طالبان که
 در گردن بوده اند چه کرده حدیث انقص و گفته و داعیه برسانتم اما طالبان انشی را در ترقی اند و محمول است
 از آنچه در ترقی گشته اند بعد از چند کاه حضرت حق سبحانه و تعالی احوال منظره را محمول گردانید بعد از تجدید عالم
 الصلوة و التبتا بمانک حاصل طریقه حضرت خواجه گان قدس الله تعالی اسرار معانی و اهل سنت و جماعت
 و اتباع سنت سنیة مصطفوی علی صاحبها الصلوة و السلام و تحیة واجب است از بدعت و معارف
 و عمل لغیرت امور بها ممکن احتراز از عمل بحدت و استهلاک و ضحاک است و اونا و جبهه خدیه و این است
 عدم تعبیر کرده اند و بقا که در بیخمت پیدا شود و بعد از تحقق این استهلاک معبر بوجو عدم است یعنی در جبهه
 و بقا که ترقی است بر عدم که استهلاک است و این استهلاک و ضحاک عبارت از غیبت اخس است که
 باین استهلاک بعضی را غیبت از حق اتفاق افتد و بعضی دیگر را نه و صاحبین بقا ممکن است که بقا
 بشریت رجوع کند و باخلاق انسانی و نماید بخلاف بقا که بر فائز ترقی است که خود را از این جایی ترقی نماید
 که حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره الا قدس همین معنی فرموده باشند که وجود عدم بوجو بشریت
 میکنند اما وجود فنا بوجو بشریت هرگز عود نمیکند چه باقی بقیای اول هنوز در راه است و جوع از راه اول

و ذاتی و اصل متعین است و اصل را جوهر نمیدانند زیرا که میفرمایند یا بر جوهر من جوهر الاصل بطریق و من اصل اصل
یا بر جوهر یا بدینست که صاحب جمیع عدم هر چند در هست اما از نهایت کار بجز انرا بر نهایت فی کمال
اگر است آنچه منتظر را در آخر میرسد خلاصه کار این که درین جهت جمیع اصل است و این نسبت
چونچه در منتظر شمولی پیدا کرده است و عموم سبب الیه این روحانیت و جسمانیت او اصل گشته و در جوهر
عدم و خاصه قلب است و لونی انجماء و انحال سبیل الاحوال را جمیع منتفی حسب تفضیل است و در جوهر
بصفات جمیع از صفات آن برآورده است و ذاتی ساخته و این تمام است و نسبت مختص است و در جوهر
از موهبت حاصل این پنج است که تقدیر بخلاف حسب وجود عدم در این نسبت
چون انیمه را نسبت به قلبی آن نسبت بطریق تعین در این نسبت به سبب سبب گشته است و از سبب سبب
منطوق ساخته است لیکن تفا و فال بسیارند و لیکن الرجوع منه اول منطوق لغایب بود و این بعضی از بعضی
بعضی از بعضی و از ازل الی بعد و کما مریدانکه بعضی از این سبب سبب علیه قدس است و از اجسام سبب
و منحلالات که در ازل است نسبت الطلاق فنا و بقا کرده اند و تجلی ذاتی و شهود ذاتی تیر و از تیر تیر
نموده و این سبب تیر و اصل گفته اند و یاد داشت که عبارت از دوام اگاهی است بچنانچه من حقها نیز
و اینجا تحقیق پیدا کند و کافی است عباد انرا در نهایت فی البدایه و الاغایضا و البقاء لایکونان الاشیاء
و الباقی صمد و الباقی الاله است مخصوص و دوام مخصوص مع الله سبحانه و لایکونان الاشیاء الاله اول و لا رجوع
اصل اما انطلاق اول هم با اعتبار که در حقیقت است و منتفی بر وجه و جلیله من قبل است فنا و بقا و تجلی و شهود
و شهود و اول و اصل یاد داشت که در کتاب فقرات حضرت خواجه احراق قدس الله سره و الا قدس
است عزیز که میفرمود که اینها من کتاب مکتوبات و رسائل است بعضی از مخلصان ایشان در تیر
و معرفت من رسل الیه است تکلیف الناس علی قدر عقولهم و لا یجزم علیهم و نیز از من قبل است رساله
سلسله الاحاد که بطریق کلام حضرت خواجه احراق واقع شده است و رباعیات مشرک حضرت خواجه ابومیرزا
الرفیعی شیرازی و مولانا محمد القاسمی سلسله المذکات نوشته اند و این بقا و کمال بر بقا که در جهت خدیم پیدا شود
از او در توحید وجود است لهذا بعضی از شیخ حق الیقین را بر نهج بیان کرده اند که دانش بر توحید
وجود است و بعضی را همین بیان و در شباهه انداخت که حق الیقین ایشان عبارت از پنج صورت است

الان کم تر عروج میفرماید و زقیات بے نهایت الے ماشا الله میاید شهر و ملک و امانی و صفاتی که هر
 لایه و چهره و خرد و اصلاح را بر باب سلوک و جهت ثامن الی ان شاکر الله و فی انی الدو البتار بتحقق لیکن
 فتنه که رباب سلوک بر ریاضات و مجاهدات قطع میکنند و در این طریقه پیشه آن بر سنا کار با ریاضی نواده و نزدیک
 بالذو و دولت شهر و ذوق یافت مقصود آن طافت با زبان قلیل نظم میفرماید و بگوید مطلق سبب سندی و عبادت
 تزییات بے نهایت میانند که منتیالیان رباب سلوک الان شاکر الله و قریب قلیل انصیب الے چنانچه خبر بر سلوک خود
 از سبب مجربیت میطلبد اما در این باشد جذب میکنند و بگویند هرگز نزدیکتر از قد و قرب نیست بلکه انداز خود
 و خواهران فرق بسیار است فلک فضل الله و تیرین ایشان را الله و فضل العظیم شومی عشق عشق و انان است
 و سیه عشق و عاشق و دو صمد بل و لغیر و ایک عشق عاشقان تر و کند عشق عشق و انان خوش تر کند
 اگر گویند که در ان لاسل و بحر هم و این شود و قرب تر کند چه خبر بر سلوکشان مقدم است پس تنها طریق طریقه
 دیگر چه باشد و اقرب طریق است که گفته شود جواب است که طرق دیگر موضوع از برای حصول نیستند بلکه
 بعضی ایشان را پسایل اتفاق اند و دست میدهند و این طریق موضوع از برای حصول نیست و باید و دست
 که در عبادات اگر این سلسله طریقه واقع میشود و بعد از تحقیق هر دو جهت خبر و سلوک صورت می بند و نهایت
 او را با احتیاج نهایت مراتب شود و اگر کسی است و الا نهایت مطلق در هر دو جهت تفصیل است که شود و باید
 صورت است یا در مراتب منتهی یا در رصوت و منتهی این شود و بے پروه را بر قی گفته اند یعنی حصول آن شود و بگوید
 است باز و پروه شود و همین شود اگر محض فضل از روی صلح طایفه و او امید و تمام از ضیق بر داری که بگوید
 باید و دست میفرماید که خصوصیت غیبت است چه هرگاه شود و پروه از غیبت تحقیق گشت تا دام که دوام
 بے پروه پیدا کند نام باید و دست بر ان طلاق غیبت و اینجا دقیقه الیت باید و دست که بر و وصل حاصل گشته
 باشد و اگر پیش از این است اما سران آن نیست در کلیه و کالبرقی است بخلاف مجبوبان آن که خبر بر سلوکشان
 مقدم است این سران و دیگر است و کلی ایشان حکم سرگرفته است و کار تر میکنند که مراتب الاشارة الیه است
 احب او هم که مراتب را در اوج حقیقت صارت ظاهر هر دو طریقه و بگویند هر دو طریقه را در کمالی ایشان که
 نباشد پس این نسبت فوق هر نسبت باشد و همین منتهی در کتب رسایل این حضرت ان عبارت شایع
 است که نسبت عبادت از اگا هر دو است و نهایت مراتب اگا هر دو است که بے پروه میسر شود و دوام بریز و دست

انظر لقرآن ان السبع النجوم مخصوص من انما باعتبار وضع طريق است از بر حصول انوار کما در الا انفس
 اکابر سلاسل کبریا هم اگر چه می شود بجای است بلکه قاطعه تدوره اکابر اهل الشیخ ابو سعید الوضوح قدس الله تعالی
 سره این آگاهی رفیعی بنیاد ساز استاد و خود تحقیق آن میفرماید که یکجا که میسر که این حدیث دایمی باشد و تا
 بعد جواب میفرماید بنیاد شیخ باز تکرار آن بسکند می نماید و همان جواب یابد و مرتبه سوم باز تکرار آن سوال
 میکند استادش جواب میفرماید که اگر باشند و درست شیخ بر قصه آمده و گفته که این از ان نادراست
 و آنکه گفته بودم که نهایت مطلق و ارا الواسطه میانش قسمت که بعد از تحقیق این گاهی اگر عروج واقع شود
 اگر اب تحیر می افتد و این گاهی را در رنگ از مراتب عروج و الین بگذارد و همین حیرت است که همیشه حیرت
 کبری است که مخصوص با کمال مایه است کما وقع فی کتب القوم بزرگ و در مقام میفرماید **حسن** بلکه در
 جهان ریو ذریه که خال خط و زلف تو ام نیست خبر و دیگر میفرماید **عشق** بالا کفر و دین و دیم و برتر
 از شک از یقین دیم و کفر و دین یقین شک چاره می باشد عقل شنیدن دیم و چون که ششم عقل صریح
 چون بگویم که کفر و دین دیم و هر چه هستند سدره تواند شد سگندی همین دیم و غزینی میفرماید **دین**
 لا و نه از ان سرافراز می باشد باز شنند حبیب کیستیم و بعد از حصول این حیرت مقام معرفت است تا اگر از ان
 شرف نازد و حصول بیان حقیقه بعد از کفر حقیقه که مقام حیرت است بنوا نزهات مطلوبان بر این بیان
 است و مقام دعوت کمال متابعت حضرت حقا شریعت علی الصلوة و السلام که ادعوا له بعد از دعوت و انوار
 و ان مقام است که از نور دین و یا علی الصلوة و السلام این بیان می طلبد میفرماید اللهم اعطنا امانا صافا و
 لیس فی کفر و ان کفر حقیقه که مقام حیرت است سفاوه میفرماید که اعوذ بک من الفقر و الکفر اتمیر تدربنا فی حقیر
 است اینجا علم و دین جای که بگزینند مشعر طوبی لا یاب النعم نعمها و لا عاشق السکین یا شیخ و یا
 ارشد که است که از جدایان غریزان و دوعه است نوع اول که از حضرت صدیق اکبر رسید و همین است
 ایشان مشرب آب حضرت است الله تعالی و حصول آن بوجه بوجه خاص است که قدیم جمله موجود است و در
 و ضحاک و ان نوع دوم که بعد از ان طریق حضرت خواج نقشبند و ان از راه حیرت فایز میفرماید و ان خبر
 از حضرت خواج غلامی بخشین ایشان خواج علاء الدین رشید و چون ایشان قطب شاد وقت خود بودند
 از برای حصول ان مقام خبر نیز بطریق وضوح کردند و ان طریق در حاکم خانوده ایشان بطریق علانیه شهود

در عبارت ایشان نمی‌شود که از طبقه علی‌المرتبه است هر چند اصل این مرتبه باز حضرت علی‌علیه‌السلام است
 اما وضع طریق از برای تحصیل مخصوص آن پنج سوره علاوه بر این است قدس الله تعالی سر را و همچنین که این طریق که از این طریق که از این طریق
 است اندک این طریق نافع تر از بسیاری طرق دیگر است تا اینوقت خلفا مشایخ خانواد و علائق و احوال
 باین دولت خطی به می‌زد و بطالبان ازین راه تربیت می‌فرمایند حضرت خواجه جابر را به این دولت خطی
 از حضرت مولانا یعقوب بچرخ علیها السلام که از خلفای حضرت خواجه علاء الدین رشید است و خود
 از جمله بزرگواران حضرت صدیق رضی الله تعالی عنده است طریق علیها از برای حصول آن موضع است و این طریق
 و قوی و وی است و سلوک که بعد از حصول این جذب به تحقیق می‌شود و هم در نوع است بلکه انواع است نوعی است
 که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنده از این طریق بمقتضی می‌رسد و حضرت رسالت خاتمیت علی صاحبها السلام
 و کلام استحقاق نیز از این خانه جاری بهین طریق رسید اند و حضرت صدیق رضی الله تعالی عنده به جهت کمال خلایق
 که تا سر در می‌شدند فانی در ایشان بودند از میان سایر صحاب خلایق اند که عظیم جمیع این خصوصیت
 طریق مخصوص گشته اند و بهین نسبت جذب و سلوک تا حضرت امام جعفر صادق همین خصوصیت رسید و چون
 والده امام از اولاد کرام حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنده امام با اعتبار این هر دو فرموده اند و لدلی البکر
 مرتین و چون حضرت امام از ابا کرام خود می‌نست جدا گرفته اند جامع این هر دو طریق گشته اند و آن جذب را
 با سلوک ایشان جمع فرمودند و باین سلوک بمقتضی می‌رسند و فرق این هر دو سلوک است که سلوک حضرت
 امیر بسیر فاتی قطع می‌شود و سلوک حضرت صدیق با فاتی چندانی تعلق ندارد و باین می‌ماند که بقی از خانه خبر
 گزیده باشند و بطریق سبب زیده و سلوک دل تحصیل می‌توانست و در آن غلبه محبت لاجرم حضرت ارباب به
 علم آمد و حضرت صدیق با بلایت خلعت کسری علی الصلوة و السلام بیکرد قال علی الصلوة و السلام که
 لو كنت متخذاً هذا خلیلاً اتخذت اباک خلیلاً و حضرت امام علیه السلام جاسمیت جذب که نسبت آن محبت است و
 سلوک فاتی که شش علوم و صفات است نصیب و از برای محبت و معرفت محفل که بعد از این کامل نیست
 بلکه با طریق و ولایت سلطان المعانی قدس الله تعالی عنده هر چه از اندک با این باب امانت را به نسبت این
 مانده اند تا بقدری که باین برسد و در وجه شان جانب دیگر است پیش از تحمل آن امانت باین نسبت
 مناسب ندانند و درین تحصیل نیز حکمتهاست هر چند حاملان ازین نسبت قلیل اند و این نسبت را

از انرازان نیز گواهی یافت فرست مثلاً نوعی از اسکرودین نسبت مندرجه است از انرازان سلطان العالمین
 آن سکه بمیدان از حریف غایت میلاط و طرموش هر دو بعد از آن تدریجاً دستار مشرق و با اعتبار غلبه طرموش
 نسبت در مراتب صحت دیگر و در ظاهر صحت و در باطن سکون است و در بیان حال ایشان است
 از درون شوم شما و از برون بیکانه و من و این چنین بیاروش کم میجو اندر جهان و علی بن ابراهیم هرگز
 نوری و اگر نه تا بابل خود رسید و آن عارف را حضرت خواجه عبدالحق محمد است که حلقه سلسله حلق
 خواجه است قدس الله تعالی سرار هم در نیوقت باز این نسبت علیاً بر سر طراوت گرفته و عرصه ظهور آمد و بعد از
 ایشان این سلسله جانب ملک افغانی باز مخفی شد بعد جسد خیمه بر سر پا و چکر سلوک نمودند و عمر و درجه پیدا
 کردند تا آنجا حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سر و الا قدس علیهم ظهور آمدندان نسبت آنچند و مسلک آن
 باز ظاهر گشت و آن هر دو جهت جامع کمال معرفت و محبت گشتند با وجود آن که بهر جنبه دیگر که از راه معرفت
 نیز ایشانرا عطا فرمودند چرا که بلا گذشت و اگر کمالات ایشان نسبت با فراتر ایشان را غنی حدیث
 علامتی والدین را حال گشت و بدولت هر دو جنبه و مسلک افغانی شرف گشتند و مقام طهیت ایشان
 رسیدند و همچنین خدمت خواجه محمد پیرا کمالات ایشان هر دو نام یافتند و حضرت خواجه در آخر حیات حضرت
 ایشان فرمودند که هر که پس از من بکشد محمد را به میزند و نیز از ایشان منعقول است که غیر خود و فرقه خود را و در
 بهاء الدین ظهور محمد است و خدمت خواجه پیرا با وجود این کمالات نسبت فرودیت مولانا عارف را
 است و آخر حیات خود عطا فرمودند و علیه همین نسبت ایشانرا مانع شمع و تحویل طلبه گشت والا و کمالات
 درجه علیاً داشتند حضرت خواجه نقشبند در شان ایشان فرمودند اگر او شیخی کند عالم را و میسر شود و مولانا عارف
 این نسبت فرودیت را از مولانا بهاء الدین که پدر ایشان بود یافته بودند نماید و نسبت که نسبت فرودیت
 را تمام روحی است شهاب الشیخ و همچنین دعوت کا می ندارد و اگر آن نسبت با نسبت قطب باشد که گفتار
 دعوت و تحویل خلق است همه شود باید دیگر اگر نسبت فرودیت غالب است پادشاه و تحویل در خصوصیت
 والا صاحب در نسبت و طاعت است ظاهرش تمام با خلق است و باطنش را کلیه با اجتماع و تقدیر
 درجه علیاً و مقام دعوت خلق مقام این و نسبت است هر چند نسبت طهیت ایشانرا و نیز تنها و دعوت
 کفایت میکند اما این بزرگواران را در اول مقام مرتبه دیگر است نظر ایشان شافی را مرض قلبیه است و محبت

احیای طریقت این بزرگواران و شاعت ادب این عزیزان علی الخصوص ملک هندوستان که اهل این
 انکالات ایشان بهر بود و بطریق پناهی معارف آگاهی مودلین الرضی شجنا و مولانا محمد ابا
 سلمه الله تعالی تحقیق گشت خوشت که شمر انکالات ایشان نیز درین مکتوب رج نماید چون رعایا ایشان
 درین باب بنوعی گشت از جرات آن درین باب نقاد نمود و مکتوبی **صد و نود و یکم** مولانا محمد
 صد و نود و یکم در بیان مراتب توحید وجود و شهودی و معارف مستفاد از البسمه الرحمن الرحیم حمد
 رب العالمین فی الصلوة و السلام علی سید المرسلین علیهم السلام و صحابه و تبعین بدان شد که الله تعالی که نشاء توحید
 شمس را که در سمارت مراتب توحیدیت و تعقل منتهی که طیب لا اله الا الله لا اله الا الله موجود و الا الله و لا اله الا الله
 بعد از حق تعالی و تخیل سبط سبط سلطان اشیا است که اکثرین مراد است معنی توحید این صفت و تخیل
 نقش بسته است و چون بحال جامع محمول است هر آنکه معلوم است صاحب توحید از ارباب حلال معرفت
 احوال را باطن بنده و ارقام قلبی یزوت خبری ندارد و علی بنی نیست بلکه علم را و جالت باطنی و
 و جمعی دیگر را نشاء توحید وجود و کمال بخت قلبی است که تبارک و تعالی و ملاقات که خالی از تخیل نیست و حکمت
 اشتغال نموده و بجد و جد با وجود سابقه غایت تمام است و اندوختنی پیدا کرده اند و تمام اگر ایشان
 توحید وجود و ظاهر شود سبب آن غلبه محبت محبوبی بود که ماسوا محبوب از نظرشان محقق ساخته است و
 گردانیده و چون ماسوا محبوبی بیندیشی بنده را در محبت بود و فی دانه اند تقسیم توحید از احوال است
 و از علت تخیل و نشاء توحید پاک و بی پروا که اینجا عدا ربان قلب از تمام مقام عالم را که انداخته و بر سر
 از ذرات عالم شاهده و نیامید و موجودات را را با و محبت حسن جمال محبوبی اند که محض فضل خداوند جل
 از مقام طلب آمده و توجه جانی است و طلب کرد و ندانم معرفت توحید که در مقام طلبی است و در ذرات
 همه آرد و هر چند و حاجت و عروج صعود نماید خود را با معرفت نیماست ترایند و هست را اینها اینجا بطریق
 برسد و باران که معرفت مثل سکن الدین الوهیکام شیخ علاء الدین و بعضی دیگر را بعد از ذرات نیست
 نبوی و اثبات آن که نیامد که تبارک و تعالی از انکار ارباب معرفت شیخ دنیا و دار الطینان خود را در و بدار
 مانا و طبعی وقتی مجال شد که ارباب حال و ظهور آن حال تصدیق اختیار باشد به اراده و انانیت
 و ایشان ظاهر شده است ایشان منسوب جانند پس از این معذرت باشند و در دلائل حق مضمحل و مفسد

شکوه و زلزل چاه عالم را عین ظهور ایشان نمایند و در مراتب عالم را جلوه میدهند و در مراتب عالم را از این جهت
تا اسرار آن را تخفیف یا بنده نشان این قسم است و غیر از حدیث این غیر از طریق گفت و در حق معلوم نبود و همان
میدانست مطلق باقیمانده است و لهذا در سائل و مکتوبات همان وجه بلکه وجه دوم را نوشته است و توجیه در
منحصر در آن است لیکن چون بعد از رحلت ارشاد و پناه قبلا که ای تقرب یا شریک شریف بیدار هر چه
دلالت اتفاق عبور افتاد و در حدیث یاریت من از شریف ایشان رفته بود و در آنرا توجه بمراتب تکامل اتفاق تمام
روحانیت مقام ایشان را هر گشت و از کمال غریب بود و نسبت خاصه بود که آنحضرت خواجہ احرار و شریف
مرحمت فرمود و چنان آن نسبت و مضافت بصورت حقیقت اینمادم و منشا را بطریق ذوق دریافت
گشت که منشا توحید وجود و در ایشان تجلی قلبی و غایب محبت نیست بلکه مقتضای این معرفت تحقیق است
است تا مقرر اظهار شریف را سانسیدید یا چون بعضی رسائل آن وجه سابق مذکور شده بودند و در قیاس
الایان توحید فناء مذکور این بنیاد تقصیل این در کار لازم می آید که طریق ایشان طریق ارباب توحید است یا
توسل باین فتنه انگیزی و در آن ذکر شده که این توحید و بعضی مطالب قلیل الارادت باعث فتور احوال ایشان
بصورت مصلحت و اظهار انقیام توحید و در از برای تشبیه و ذکر آن واقع نیز سالیست و توجیه را در توحید
از خالصان خارج اقل کرد که میفرمودند و در میان آنکه از مطاوعه کتابی را بنیاد حیدر بنی و فراسیگر بنی است
نهایت که ساحتی خود را غافل از این سخن حوید کلام سابق است فضیلت پناهی شیخ عبدالحق که از اخلاصان
خواجہ است نقل کرد که حضرت خواجہ قلیل یام حلت میفرمودند که ما را یقین یقین معلوم شده است که توحید
کوچه تنگ است شاه راه دیگر است هر چند پیش ازین همه میدانستیم اما بهیچ یقین اکنون بطور ابراهیم است
بیزیرموم میشود که در آخر کار شریف ایشان توحید را نسبت نوشت و در ابتدا حال اگر انقسم توحیدیم ظاهر شد
باشد با که نیست بلکه بسیار از نشانها را در ابتدا از آن قسم بطور ابراهیم است با آخر کار از آن آمده اند و اینها را
وصول تمام به بقصد بنیاد طریق حضرت خواجہ نقشبند و طریق حضرت خواجہ احرار از یکدیگر حبس و معلوم و منشا
تیر از هر دو جدا از غلبه توحید حضرت خواجہ احرار بعد از آن نسبت باطنی با جواد و وی خود است که کشتی
آمده اند و این فناء نیست که در بالا مذکور شد اما نام نسبت آن بزرگواران است این غیر از مصلحت
اینها میفوت از برای تربیت طالبان طریق حضرت خواجہ نقشبند از آنجا که در مصلحت و معلوم و منشا آن طریق

تفاوت خود و طوائف ضیای او شناسد بجهت آنکه خود را با بصر متساوی سازد و خبر نبویست علیه السلام که
 در هیئت آنکه ایستاد و کلبه باین برین حکم است که چون جمله قباله اجابت بر زبان ذکر رعایت ادا و صحبت و طریقه
 انضواریات اینچنین است تا راه افاده و سهوا و هفتاد و هشتاد و دو و بدینها نتیجه المصحة و لا فخره للمجلس بعضی از
 و طریقه ضروری و مخصوص این آورده شود و بگویند شیخ این بدینند که اگر طالب باید که روی ل خود را از جمیع جهات
 گردانید و متوجه بر خود سازد و با وجود پیرایه اذن و بطلان او که نیز دارد و در حضور و ابغیر و انتفات نماید
 بکلی خود متوجه نیستند که بزرگتر هم مشغول نشود و اگر نگردد و غیر از نماز و وضو نیست و حضور او را بخواهد
 فصل کرده اند سلطان نیوقت که وزیر شیخ میسر او است و او با اتفاقا درین اثنا ان نیز اتفاقا میسر او است
 خود کرده اند از این دست خود است میساخت و در خیال قطر سلطان این وزیر افتاد و دیگر ابغیر و متوجه است
 بزبان گفت که این را هم نمی توانم که او که وزیر من باشد و در حضور بنده المصحة تمام می نماید و بدین
 هرگاه و مسائل نیار و نیز از ادب فیه و کرامت و ساکن صول المذرا بر وجه تمام کمال عایت این و لایم
 خواهد بود و بها المکن چنانکه ساید و بر جامه یا بر ساید و افتد و بر صفا او باشد و در متوضای و طهارت
 کند و بطریق صلا و محال کند و در حضور آنکه در طعام تناول نماید و بکسی سخن نکند بلکه متوجه احدی نگردد
 و در ضیعت نیز در جای که است یا در آنکه و بلاق درین بجانب دیدار و در هر حیث از هر صلا و در صلا و در
 اگر چه بطاهر صلا نیاید و هر چه میکند از الهام میکند و باذن کاسی که بدین تقدیر عمر رضی الله عنہ انباشد
 و بعضی خود را در لاش خطا راه یا در خطا الهامی در گنا خطای اجتهاد و استیلاست و عمر اصل بر این است
 و البیاض این را محبت بر پیرایه شده است و در نظر محبت چنانکه در مشورت و در استیلاست و عمر اصل بر این است
 مجال نشیند و در کل و خبری اقتضای پیرایه که در خبر و در پوشیدن چه در فتنه حاکم کردن و در طریقه و در
 او که در فتنه از عمل و باید از فتنه و در آنکه در سر نگار است فایده است و از این و در استیلاست و عمر اصل بر این است
 و هر چه عمر اصل در رکات و سکنات و مجال ندید اگر چه آن عمر در خطا و در خبر و در استیلاست و عمر اصل بر این است
 فتنه نیست و بی سناوت ترین جمیع ملائق محبت بین این طایفه علیه است بخانه سجاد علیه السلام و در طریقه و در
 خوارق و کرامات از پیر خود کند اگر چه آن طلب بطریق و طوط و ساد و در استیلاست و عمر اصل بر این است
 طایفه باشد و در طلب کفایت و در اهل نگار است و محبت از پیر فتنه و در استیلاست و عمر اصل بر این است

موجب بیان باشد بجزوات و بوی نسبت کنضیحات و اگر ترمید شود و خط از ابله نوقن و مضمون دیگر
 حل نشود و تعبیر بخود بند و هیچ نقصت را بجناب پیر عاید سازد و واقع که در و دلا پیر چنان نداد و توفیق قابل
 از و طاعت و تعبیر بچراطل منکشف شود و نیز مضمون پیر و صواب خطا را از وجود پیر و برکشوف خود نهان نماید
 نمند که حق باطل درین عالم محض است و صواب خطا خطا و بی ضرورت و بے ادنی فواید انشود که غیر را بر روی
 گردانیدن متجاوز است و اما از خود را بر او از و بلند بخند و سخن بلند با او نگوید که سورا و بیت و نیز مضمون و توفیق حکم
 آنرا توفیق پیر و توفیق ناید و اگر واقع پند که فیه و شایخ دیگر رشید است آنرا نیز پیر و داند و باید که چنان پیر
 و فیه و فیه حاصل از پیر مناسب جدا و خاص میداند که کمال شیخی را بشود که صواب فاعله و خطا غیر است
 و بر پیر رشید است و لطیفه لطایف پیر که مناسبان فیه و در و بصورت آن شیخ ظاهر شده است ابراهیم
 مردان لطیفه را شیخ دیگر خیال کرده است و فیه از آن نیست این خطا عظیم است هتجها از اول قدم که
 در عقدا و محبت پیر تقیم دارد و برست سید الشریعه علی علیه الصلوات و التسلیم با جملة الطریق و مکار و شیل و شیل
 و سچ بے ادبی بخانه رسد و اگر مدد عایت بعضی از ادب خود را تصد و اند و در ادبی فیه نرسد و اگر سچ
 تواند از عهد و بایع عوس اما از عرف متقص یا جاوست و اگر عیاد با الدجانه عایت از انجمن و خود را
 سچ نداند از برکات این بزرگواران محمود است هر که از روی جهل و دشمنی به دیدن و بوی رسد و شایخ
 از می که بکبر است و توجیه پیر و شفا و بقا برسد و الهام و طریقی فرست بر خطا هر شود و پیر از اسلام دارد
 و کمال و گواهی به آن میرد و میرسد که در بعضی امور الهام پیر خلاف کند و بهشت الهام خود عمل کند اگر نیز پیر
 خلاف آن تحقیق بود چه امر و در نوقت از لفظ تقلید برآمده است و تقلید و حق دی خطاست یعنی که صاحب
 پیر صلا علیه علیه الصلوات و التسلیم و در مواجها و در حکم خیر نزل بان هر و خلاف کرده اند و در بعضی
 صوابا بصلح صاحب اثر شده است که لا یخفی علی اواب العلم پس معلوم شد که خلاف پیر میرد البتة و سچ بکمال
 مجوز است و از سوی ادب است بلکه اینجا همین ادب است و اگر صاحب شیخ علیه علیه الصلوات و التسلیم کمال
 او به یوه از غیر از تقلید و دیگر نیکو و اندام یوسف را بعد از زینب برتر اجها و تقلید بے حقیقت و شکی نیست
 خطا است صواب است و ادب است نه لای حقیقتی قتل شود است از امام ابو یوسف که ناعت است
 نه سبب خلق القرآن متهم شمرندیده باشی که تکمیل صناعت تلاقی و کفایت است اگر یک فکر اندکی با پیر و کمال

نحوی که زبان بهیو سه بوده است امروز با اختلاف اوراق انظار و صدیاتی و کمال جدا کرده است
 اما چون بنا را او نهاده است فضل او درست افضل التقهین لکن این را بهیو با مثل است کمال المطهر لاری
 اولم خیر لهم آخرهم کدریت نبوی علیه السلام و السلام نهیست این معنی بهیو بعضی مردمین بدانکه
 گفته اند شیخ بهیو و بیست احیاء و امات از او از مقام شیخ است مراد از احیاء و حی است بهیو
 مراد از امات امات روحی است نه جسمی و مراد از حیوة و موت فنا و بقا است که بقا و ولایت و کمال است
 و شیخ مقدربا فون الله سبحانه و تعالی این دو امر است پیش از این احیاء و امات چاره نباشد معنی یکی
 و بیست یقی و فی احیاء و امات جسمی را بهیو شیخ بهیو کاری نیست شیخ مقدربا حکم گاه را با دو کس که با
 سلسبت و رنگ سخن خاشاک استعقب و سید و و ضعیف خود را از وی متقیانید خواری و کرامات
 از برای جذب بریدان نیست مردان بنا سبت معنوی بهیو میگردد و آنکه با این بزرگواران سبت
 از دولت کمالات ایشان محروم است اگر چه هزار تجربه خواری و کرامات بیند او بجل و ابواب و شایع
 باید گرفت قال الله سبحانه فی حق الکفار و ان یوکل الیه لایؤمنوا به استی اذ انا کما یکجا و لکن کما یقول
 الذین کفروا ان هذا الا ساطیل الاولین و السلام مکتوب صدق و قدیم شیخ محمد جری صدیافته
 و جواب سوله که پرسید بودی هم الله وقت و حدیث نبوی علیه السلام و السلام آمده است و ابوبکر
 غفاری نیز همین گفته و جهان چو شد و پرسید بود که کسی ندیده و ندیده کلن لی الله حضرت شیخ بهیو
 و دیگری نیز همین گفته حقیقت این امر چیست پرسید که مراد از او اینها که قدم ایشان بر کردن اینها
 بود و لیاریان حضرت مایطها احمد و سلام علی عباده الذین یطیعون صحیفه شریفه که ارسال شده بودند
 بود و ان شیخ و سرگردید یعنی است که در میان حق جل و علا و در احوال و فرامانید اندام یافته
 که حضرت رسالت پناه علیه علو الهمم و السلامات و سلمیات فرموده است لی هم الله وقت حضرت ابوبکر
 نیز همین گفته و حضرت پیلان محی الدین گفته که پای منی بگردان هم و دنیا و دیگر منی نیز همین گفته است گاه
 بر این دو لفظ غوامش و ضایت نموده و نهی که این دو سخن هم معنی دارد و در این دو معنی فرق است
 شده تاسی را و غمزه خسته که در میان این خبر باشد ارسال نمایند و این خبر در مسائل خود
 است که انسر و در احوال و بهتر وقت و وقت نادر هم بوده است و انوقت و حین آنکه نماز بوده است

سراج المومن تشنه باشند و احوال کمال شادمانیت علی را ثبات این مطلب بود و غفاری بولایت
 و محبت نیز این دولت شرف شده باشد چه کل تابعان و مشروران را جمیع کمالات و علیه علیهم الصلوات
 و الهیات بطریق ولایت نصیب فرست و خط کامل آن پنج حضرت شیخ عبدالقادر فرموده قدسی نه علی قبه
 کل جمیع اولیای ولی الله صاحب عرف کردید و دیگر آنکه انجیب هم در دست که شمع عجب اند که از شمع
 در برایت احوال بسط بقایای سکر صدور یافته اند و در لغات از شیخ حماد و یاسن از شیخ حضرت شیخ
 نقل کرده است که او بطریق فرست فرموده که این عجم را قدسیت که در وقت وی برگردن همه اولیا و
 و سایر آنکه مامور شود به آنچه گوید قدم در رقبه کل کی اند و هر آنکه از آنکه گوید و همه اولیا برگردن بنده
 حضرت شیخ در این کلام حق اند این کلام خواه از بقایای سکر از ایشان سر بر نهاده باشد و خواه مامور باشد
 با طهارت این کلام چه قام ایشان برگردن همه جمیع اولیا را نوقت بوده است و جمیع اولیا را نوقت زیر قدم
 ایشان بوده اند لیکن باید دانست که این حکم مخصوص و کیا آنوقت است اولیا را مقدم و اما خازین حکم
 خارج آنکه از کلام شیخ حماد مفهوم میشود که قدم او در وقت وی برگردن همه اولیا خواهد بود و نیز غوثی که در
 بوده است و حضرت شیخ عبدالقادر و ابن سقا و عبداللہ زبیر است او رفته بود که آن غوث بطریق فرست
 و حق شیخ گفته که بنیم زاد را که بنبر بر آید و میگوید قدسی نه علی رقبه کل کی اند و می بینم اولیا
 وقت ترا که همه گرد نهایی خود را پس کرده اند اعلان اکرام ایشان از کلام این بزرگ نیز مفهوم میشود که آن
 مخصوص و اولیا را نوقت بوده است و اینوقت نیز اگر کسی را حق سبحا و تعالی چشم بینا عطا فرماید بینا بینا
 آن غوث دیده بود که گرد نهایی اولیا را نوقت زیر قدم وی اند و این حکم تجا و زلیخا اولیا را نوقت کرده است
 و اولیا را مقدم و حکم چگونگی مجبور بود که شامل حجاب اکرام است که بعضی از حضرت شیخ فاضل اند و در تاخیر
 چگونه است که شامل حضرت محمد است که آن سر و علیه و علی الصلوة و السلام مقدم و ابشار داده است
 ذات را بوجود و بنبر ساخته و او را خلیفه الله فرموده و همچنین حجاب حضرت عیسی علیه و علی الصلوة و السلام
 که از انبیا را اولیای ائمه است از سابقا و بعد و بطریق متابعت این شریعت ملحق به حجاب تمام الرسل اند علیه الصلوة
 از بزرگ متاخران این است تواند بود که آن سر و علیه و علی الصلوة و السلام لایزال و ابد خیر ام
 آخر هم با بحال حضرت شیخ عبدالقادر را در ولایت شان غظیم است و درجه علیا است ولایت خاصه محمد را علی

از بزرگان و صاحبان حضرت شیخ عبدالقادر فرموده است این کل را از ان کل را سراسر است

صاحب الفصوله و السلام الحقیقه از راه سر بقطره آخر رسانیده است و سر حلقه آن ایام گذشته اینجاست که تویم حکم کرد
چون شیخ سر حلقه دایره ولایت محمدیه بود باید که از همه ولایات افضل باشد و ولایت محمدیه فوق جمیع ولایات انبیا
است و بنیاد علمیه و صلوة و طهارت زیرا که گویم سر حلقه ولایت محمدیه است که از راه سر حلقه گذشته است چنانکه
گذشت سر حلقه مطلق از ولایات افضل است لازم آید آنچه گویم سر حلقه مطلق ولایت محمدیه بود از سر حلقه افضل
نیست زیرا که فوائد بود که دیگری و کمالات نبوه محمدیه بطریق تجتید و در اشت پایش قدم برد و فضیلت
آن کمالات و اثبات باشد جمعا از مردان حضرت شیخ عبدالقادر و شیخ غلوسیا و فیاضیه و در محنت
افراط میگردد و در سنگسار محبان صغیر حضرت امیر کرم الله لقا و جبار و خواجه کلمه و کلام اینجامه مفهم میشود که شیخ
الانشان از جمیع اولیا را تقدم و تا آخر فضل میدانی و غیر از انبیا علیهم الصلوٰه و السلام معلوم نیست که دیگر یکی
حضرت شیخ فضل بن ندین از اولاد محمد است اگر گویند القدر ظهور خوارق و کمالات که از شیخ وجود آمده است
از هیچ ولی بطور نیامده پس فضل و را باشد گویم که کثرت ظهور خوارق بر فضیلت و کمالات ندارد و تواند بود که
بود که هر چه از وی بطور نیامده فضل باشد از آنجس که خوارق و کمالات از وی بطور نیامده است ایند شیخ اشویر و
عوارف بعد از کمالات و خوارق شایخ زمره است کل بنده را سبب است بجا و قدر یکسان بهما تویم
و بطریق تحقیق و قیاس و ملازمت کیون از شی غنی لان مده کلمات القویه للیقین و من شیخ صرف الیقین حاجه الیه
الشی من مله و کل هذا کمالات و دون ذلک از من تجوز الذکر نه بقلب خود ذاکر الذرات کثرت ظهور خوارق
دلیل بر فضیلت و ساقط است که کسی کثرت فضایل و مناقب حضرت امیر را دلیل بر فضیلت او سازد
بر حضرت صدیق غنی الله تعالی عنهما که القدر فضایل و مناقب وی بطور نیامده است ای برادر شیخ خوارق و مناقب
بر و نوع است نوع اول علوم و معارف الهی است جمل طائفة کبریات و صفات و افعال چه جل و علاقه
دارد و در هر قطر عقل است و خلاف متعارف میاید که بنده را خاصیت و ایمان ممتاز ساخته است و ظاهر
کشف صوخلوقات و اخبار از مغیبات که عالم تعلق دارد و نوع اعلی مخصوص با حق را با معرفت است و نوع
ثانی شامل حق و مطلق است زیرا که اهل استدراج را نیز نوع ثانی محال است نوع اول نه و در علم علامت
و اعتبار دارد که با ولایا خود مخصوص ساخته است و اعتبار دارد لان شرکت نداده و نوع ثانی نه و در علم علامت
معتبر است و در نظر انبیا ان حضرت و غیره اینست که اگر از اهل استدراج بطور کمال و زیاده است که از ادانی و استیلا

بصفات ثانیة در حجاب وجود و کما و تقدس تعلق دارد و در تحقیق مباح و تعینات انبیا علیهم الصلوات و التسلیات
و مباح و تعینات سایر طایف از حقوق جزئیات باطل خود و عدم جواز انتقال جزئیات یکدیگر از یکدیگر و دیگر
فرق میان تجلی و ظهور و انبیا و اولیا علیهم الصلوات و التسلیات و در بیان حصول اصل عربان مکرر تا انبیا
با وجود توسط انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و در تحقیق الفاظ محو و محال که در عبارات متناهی قدس سرایم و
از دمایان مباح و تعینات ثانیة تحقیق واجب بود که و تقدس که اول شان صفت حیوة است و در حجاب
صفت تکوین قسمه علم و قسمه است که تعلق آن با عالم غالب است و صفات آن بخلاف بیشتر کائنات و کونین
که جمیع ارازل صفت و جماعت انکار وجود و دانوده اند و گفته اند که کمون از صفات اضافیه است و تحقیق
از این صفات تحقیق ثانیة تعینات الاضافه و قسمه دیگر است که اضافیه دارد و اما کما در قسم سابق کما در
والا لاراده و قسمه الصبر و کلام و قسم ثالث اعلا اقسام گفته که از اسبوح و جبر عالم تعلق نیست و از انجاء صفات
نظاره که حیوة این صفت ام جمیع صفات و اصل هر آنها و سبق کل اقرب این صفت صفت علم است
که سبیل تعین نام ارسل است علیه علیهم الصلوات و التسلیات آنها و صفات یک مباح و تعینات خلافی دیگر است
و چون هر صفت باعتبار تعلقات متعدد جزئیات دارد مثل کمون که از ان باعتبار تعلقات شئی تخلیق و در نتیجه
و احیاء و امات جزئیات پیدا شده است و این جزئیات نیز در رنگ کلیات خود مباح و تعینات خلافی آمده
و هر که در اعتبار تعینات و کما در تعینات دیگر که مباح و کما در جزئیات آن کلی است تابع آنست که در خود و در
او رنگی غایب و از اینجا است که میگوید فلان زیر قدم محمد است و فلان زیر قدم عیسی و فلان زیر قدم
سوی علیهم الصلوات و التسلیات آنها و کلمها و چون این جزئیات را بطریق سلوک شریقه قدم
ملحق بکلیات خود خواهند شد و ظهور جزئیات شریقه کلیات خواهد بود و فرق با حال و تعبیت خواهد بود
و اعتبار توسط و عدم توسط خواهد شد چه تابع هر چه باید بود هر چه نیست توسط اصل ممکن نیست گاه باشد که تابع
از قسم خود و اصل است توسط فلان مافی تحقیق اصل در بیان تابع و ظهور و داخل است نه حاکمی که ما شریقه
باشد بلکه باعث ظهور در رنگ حین صاف و جای نیست که جزئیات یکدیگر ترقی نهند و از کفر خود خارج
گردد تحت کفر دیگر و در اندیشه و ظهور و الی شان ظهور و ان کما در شریقه و کما در زیر قدم موسی اند و تعلق
زیر قدم عیسی و اصل شوند اما توان بود که زیر قدم محمد آیند بلکه همیشه زیر قدم او آیند و علیهم الصلوات و التسلیات

زیرا که رب محمد را باب است و اصل جمیع ان کلیات پس است بان جزئیات اصل الاصل باشد و این
 ترقی کو کیا بان اصل است نه باصل که میان اصل نه است انقدر فرق و میان جزئیات و کلیات
 افتخا خدا بداند که جزئی را دو حال است یکم اصل خود که گفته است و حاصل یکم اصل الاصل و یکم اصل
 حجاب اصل الاصل است پس اینجا معلوم گشت که شهود محمد رسول الله علیه السلام و علی که و سلم و غیره
 لغیبات است و شهود دیگران در پرده لغیبات لا اقل بر پرده بعین محمدی نیجاست که گفته اند تجلیات
 خاصه محمد رسول الله علیه السلام و علی که و سلم و دیگران در پرده صفات لا اقل بر پرده الارباب
 که رب محمد است که فوق جمیع احوال و صفات است سوأ صفته حیوة اگر گویند که ازین بیان لازم می آید
 سارا انبیا و علیهم الصلوات و السلام در پرده سبیلان محمد است که رب و است و اولیا رامت او که انبیا
 زیر قدم اویند علی الصلوة و السلام شهود ایشان نیز در رنگ شهود سارا انبیا در پرده رب لا باغیا بود
 پس فرق و میان سارا انبیا علی بنیا علیهم الصلوات و السلام است و در میان اولیا رامت او علی الصلوات
 و السلام چه باشد و جواب گویم که انبیا را سوأ این شهود که در پرده حقیقت محمدی است شهود و دیگران
 است که از راه سبیلان لغیبات ایشان پیدا شد و با اصالت تنگای مخصوصه خود را بدیدای بصیرت
 گزاشته باشد و عجب میفرماید باید دانست که این دو شهود را نمیخیزد است که هر دو معا تحقق میشوند
 بلکه با این نیست که اگر ترقی که اصل الاصل برسد شهود او در پرده حقیقت محمد است و رنگ عیسی و بنیا
 و علی الصلوات و السلام که بعد از نزول آمد دولت مشرف خواهند شد و این ترقی بسیار مستقیم نزدیک
 باستحاله است ففضل عظیم خداوند که جلایا نزدکاست و در عالم اسباب شفق پیر محمدی شریست و اگر
 ترقی از اصل خود نموده و از حقیقت خود حقیقتی نرسید شهود او در پرده حقیقت مخصوصه خود است
 بدان و آگاه باش چنانکه بحضرت ذات تعالی و تقدس الهی است از حقیقت حقایق که بعد طی سنا از کثر
 و معلوم میشود و همچنین است از سارا حقایق کایات نیز از حقیقت ذات تعالی و تقدس که بعد از طی مراحل متکثره
 و معلوم حاصل میشود و نهایت مافی الباب در راه حقیقت حقایق و اصل هدایت و در سارا طریق خیر
 و سزاوارت میسر شود و ما برین شعار از منتها علی صول عالی حقیقت حقایق که حقیقت محمدی است و در میان
 منیل است اگر چه جابر حصین نباشد و مانع متین نبوده و منافع جاز نیست اگر مانع اطلاق تخلیفات گشته

با نذر ان جیلو البقیة منیا پس کما خط ان البقیة اطلاق فتا سطلق مجوز باشد بقای ان البقیة بغیر ان محرم
 کیست که و باید دانست ان ان محرمی المشرک اگر یکیه را این حدت نظر پیدا شود هم معتبر است متشیخ طبقات
 اکثر نشان تار و حور و سخن کرده اند کم کسی باشد که از خبری سری گفته باشد تکلیف الرضی و آنچه در دست
 انحضرة غوط زده باشد و بهر ذره از ذرات ان رسید و الطلاء یافته کبریت احمر است و لک فضل الله و تعالی
 والد و الفضل العظیم سوال احتقد تو نیست که هر چه نبی را علیه و علی الاصلوة و السلام اگر کلمات حاصل
 کمال نبایان و در این ترتیب از ان کلمات نصیب پس لازم آید که از وصل عریان نیز نصیب باشد و حاصل
 آنچه جان نبی در میان طایل است جواب جلیله نبی در وصل عریان ضرر ندارد چه از وصل صحت تبعیت است
 با صال پس جیلو را که تبعیت باشد نه منافی چه معنی تبعیت حصول متوسط است نه فیه متوسط لکن میان
 مقام صال است پس هم جیلو باشد و وصل عریان تبعیت میسر شود فافهم سوال فرق چیست که در ما و در
 ان ایان نبی علیه و علیهم الصلوات و التسلیات و وصل عریان تجلیه ذات اطلاق میکنند و در انبار دیگر صلوته
 الصلوات و تسلیات و علی نبیا و علیهم السلام ان اطلاق تجویز میکنند با انکه جیلو نبی را علیه الصلوة و السلام در هر
 ماده حاصل جواب تجویز این اطلاق در ما و در کمال نبایان با اعتبار تبعیت است که توسط نبی منافی ان اطلاق
 نیست چنانکه گذشت و در انبار دیگر علی نبیا و علیهم الصلوات و تسلیات اگر ان اطلاق تجویز باید باعتبار
 اصالة خواهد بود پس این بزرگواران با صال قطع منافی فرموده حضرت ذات الشان و حیدر اندوخت نیست که
 حصول متوسط و صلوته اصالة منافی ان اطلاق خواهد بود پس فرق و تمیز است باید دانست که فرق میان
 و تبعیت در میان نبیا را مقدم و کمال نبایان این است علی نبیا و علیهم و علیهم الصلوة و السلام و تبعیت
 فضلیت انبیا است علی نبیا و علیهم الصلوات و تسلیات و چهل مقصود است و تابع طفیل سرخیز نبایان
 اطلاق وصل عریان و تجلیه ذات صحیح است و در مقبولان این اطلاق نیست اما طفیل را چنانکه مقصود و
 مساوات جوید چگونه مساوات میسر شود که ان دولت در وصل بر وجه انتم و کمال است و در تابع بوجه هم در ان
 است که این نسبت الفصحی نیست منیا و تابع را هم مقبوع میار و لهذا خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و السلام
 است خود را هم انبیا نبی را بر ائمه فرمود پس این بیان لازم آمد که حصول تجلیه ذات در اول این است
 موهم فضل نبایان بر انبار که تجلیه ذات ندارند فافهم فافهم من منزلة الافدام و انصفت فان نه در علم است

سبحانه و العبد بها بعدد حبیب محمد علیه علی الصلوة والسلام سوال میفرست که مقتضای از این پیش خایم
است علیه علیهم الصلوات و تسلیات و دیگران و فرض خود و حصول کمالات طفیلیه او نیز و تعجب او و طبع
علیا میرسد لهذا در روز قیامت ادم و من و نه تحت کوا و علیه علیهم الصلوة خواهند بود و گفته اند
وصول هر سائر انبیاء علی بنیا و علیهم الصلوات و تعجبات لطیفی اصالت است نه بطریق تعجب و طبع آن
چه باشد جواب اینجا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از راه حقیقت خود طریق است
بحضرت ذات تعالی و تقدس را بنیاد دیگر را علی بنیا و علیهم الصلوات و تسلیات نیز را بهاست از حقایق
خود حضرت ذات تعالی نشان درین وصول نمی توانست بخلاف نشان که تعجبات انبیاء را از راه حقایق ایشان
که مناسب جلوه هر کدام است بمطلب میرسد اما در حق ایشان مفقود است غایت مافی الباطن و محال
اگر چه با صلا باشد و وصل عوایلی نیست چه حقیقت خاتم الرسل علیه الصلوات و تسلیات به این شمع
گشته است پس با چار اول فیضه که میرسد با تحقیق اتصال میاید بعد از آن توسط او دیگران میسر
و معنی تعجبات همین حصول توسط است پس از صلا باین تعجبات جنگند و در نیاید دریافت تعجباتی که در
امشان گفته شده است و در این تعجبات است که منافعی اصالت است که ما غیر مره فافرقا اگر گویند که در
عروج از مرتبه صفت کجایه نیز نصیب کل است یا نه گوئیم که هست اگر گویند که و بالا نگویند که نهایت این صفت
ضمحلال تلاشی است در حضرت ذات تعالی و تقدس نصیب کل نظام محو تلاشی چه بود و حال غمی
تو در بالا گفته که تعجبات حقایق از ضحلال عینی نیست اگر هست نظری است که نه ضحلال عینی با محو
میرساند و جواب ضحلال عینی چه در ضحلال نظری کلی نیست اگر چه درین ضحلال مراتب تفاوت باشد
فاهم و اندک سبحانه اعلم بحقیقه جهان اسلام علم برلی جبر الهی و التزم تا بقدر الصلوة علیه و السلام
و تسلیات و انبیا و اکملها مکتوب صد نو و پنجم مجامع یوسف کشمیری صد و راقیه در بیان
نظر بر قدم و روشن روم و سفر و وطن خلوة و سخن که حاصل مقرر طریقه علی نقشبندیه است قدر
الله تعالی اسرار شایعها باید دانست که یک از حاصل مقرر طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار شایعها
بر قدم است مراد از نظر بر قدم آن نیست که باید نظر از قدم تجاوز نکند و پس از قدم میل بغیر نماز
خلاف واقع است بلکه نظر همیشه از قدم لغو میفرماید و قدم را در لیل خود دنیا پذیرد یا عروج بر زمینها

اول نظر است بعد از آن قدم صعودینا دید چون قدم بر تری نظر رسید نظر از آنجا برزید بالای دید و قدم
 بهیئت آن نیز صعود میفرماید بعد از آن باز نظر از آن مقام ترقی میکند طریقه بالا القیاس و اگر او را دست که
 نظر باید که مقام ترقی نماید که آنجا قدم را گنجایش نباشد پس آن نیز غیر واقع است زیرا که بعد از آن
 قدم اگر نظرها نباشد بسیار از مراتب کمال فایده شود باینکه آنست که نهایت قدم تا نهایت تریب
 است و در سالک است بلکه تا نهایت استعدا و سنجی که آن سالک قدم او است لیکن قدم اول با نهایت
 و قدم ثانیه بهیئت آن و فوق مراتب یکی است و او را قدم نیست اما نظر است و این نظر حجت
 پیدا کند نسبت بهی و نهایت مراتب نظر آن خبری است علیه علی که صلوات و تسلیمات که آن است قدم او
 چه کمال لبان نبی اگر از جمیع کمالات او نصیب است لیکن نهایت مراتب است و در سالک است
 او است قدم و نظر و نفیست و از بعد از آن قدم کوتهی میکند و نظر تنها صعودینا دید تا نهایت مراتب نظر
 آن نبی ترقیات میفرماید پس معلوم شد که نظر انبیا علیهم الصلوات و تسلیمات نیز فوق اقدام ایشان صعود
 و کمال لبان نبی نیز گویا از آن مقامات انظار ایشان نیز نصیب است چنانچه از مقامات اقدام
 نصیب است و فوق قدم خاتم الانبیا علیه و علیهم الصلوات و تسلیمات مقام رویت است که دیگر از امور
 باختر است آنچه دیگر از آنست و او را قدم کمال لبان و از این مقام نصیب است اگر چه رویت نیست
 فرایده حافظ این هر چه بفرموده است و هم قصه غریب حدیث عجیب است بر اهل سخن رویم و گویم اگر مرد
 آنست که قدم باید که از نظر خلف نماید جو عیله و پیچ و قی از اوقات بتمام نظر نزدیک است زیرا که این
 مانع ترقی است و همچنین اگر از قدم و نظر قدم و نظر ظاهر مرد و شده شود و گنجایش دارد چه در وقت راه
 رفتن نظر را بگذراند پیدا میکند و محسوسات متکونه امتزاج حاصل میگردد و اگر نظر را بر قدم و وضعه نیز محسوسات
 اقربا بند و این مرد و نسبت است بمنزله دیگر که قرین دست و آن کلمه نیست هوش و در نهایت
 کلمه و الی زبانی دفع فقره است که از افاق میخیزد کلماتی دفع فقره النفس میازد و کلماتی که قرین
 این کلمه است کلمه فرد و وطن است و آن عبارت از سر و النفس است که نشاء حصول اندام انبیا
 البیت است که مخصوص با نظر بقدره علیه است هر چند سر و النفس و جمیع طرق است اما بعد از حصول سیر
 است و درین طریق شروع ازین سر است و سیر فانی و فیضی بن سیر مندرج است و باین اعتبار اگر در نظر تری

عالی ندر ارجاء البلیت فی النہایت نیز گویم لاجلش دارد و کلمہ چہارم کہ قرین این کلمات سہ گانہ است کلمہ اول
 و سہمین است ہر گاہ سفر در وطن میرشد پس انجمن نیز در وطن ماند و تفرق قافان بحجۃ نفس را نہ
 این نیز بر تقدیری است کہ در ایام حجہ را بر بستہ باشند و سفر خاصہ و مسافت پس را یکہ در سہمین تفرق
 مستحکم و محاط باشد و مطلق احد نگرود و اینہم تحولات کلمات در ابتداست و در وسط و در انتہا
 ہیچ از اینہا در کار نیست و عین تفرق جمعیت و دلغی غفلت حاضر از بیجا کسے گمان بخند کہ تفرق و عدم
 تفرق و جمعیت حق نیستی مطلقا مساوی است لاکہ ہر ادہ است کہ تفرق و عدم تفرق و جمعیت باطن را بر
 سر ذلک اگر ظاہر را با باطن جمہ سازد و تفرق را از ظاہر نیز دفع نماید اولی و ثانی ہر دو قال اللہ سبحانہ
 تعالیٰ لبید علیہ علی الصلوٰۃ والسلام و اذکر اسم ربک قبل الہیبتیلا بایزہ است کہ در بعضی اوقات از
 تفرق ظاہر خارجہ نبود کہ حقوق خلق ادا شود پس تفرق ظاہر نیز در بعضی اوقات تحسن باشد اما تفرق باطن ہیچ
 و قہر از اوقات تحسن نیست کہ آن خالص از برای حق بہت سبحانہ پس حصہ از عباد مسلم از برای حق باشد
 جلشانہ باطن تمام و نصف از ظاہر و نصف دیگر از ظاہر از برای دار حقوق خلق ماند و در ادا ان حقوق
 چونکہ امثال و امر حق است سبحانہ ان نصف دیگر ہم نیز راجع حق گشت تعالیٰ و تقدس المیرجہ الامر
 گل فاعبدہ مکتوب صد نو و ششم در بیان بساطت صفات حق جان علانی و نفی تعلق ان
 باشیا بضرر و مزاجی خارج محمد سعید سار اللہ تعالیٰ و القابہ صدور یافت انجمن مدرسہ العلمین و الصلوٰۃ
 و السلام علی سید المرسلین و آلہ الطاہرین جمعین بدان سجد کہ اللہ تعالیٰ کہ صفات و وجہ جلالتانہ و درنگ
 فات اولیٰ سبحانہ و یچگونہ اندوہر بساطت حقیقتہ اند شلا علم یک اختلاف بسیط است کہ معلومات ازل
 و ابد بجان یک اختلاف نکشف میگردد و کیفیت کلام بسیط است کہ مقدرات اولین و آخرین
 ان بوجود و آنہ دیگر یک کلام بسیط است کہ از ازل ابد بجان کلام گویاست علی ہذا الفیاس
 تحقیقہ و تعلق را باعتبار تعلق معلومات و مقدرات پیدا شود نیز در ان مرتبہ مفقود است شیا معلوم
 حق اند سبحانہ اما مصنف علم و قدرت را با اشیا ہیچ تعلق نیست این معرفت در کمال محض است ارباب
 معقول ہرگز مثل اینے تجویز نم نمایند و محال میدانند کہ اشیا معلوم و مقدر حق باشند جلشانہ علی
 اولیٰ انہا تعلق نهند و چنین مقدر باشند و قدرت متعلق نشود و نمیکنند کہ در آخر ازل و ابد ان قدر

بلکه انهم نجایش نذر پیش از تغییر باقری و اوقتی ان نیست و موجودات زان ابد و زان حاضر
 هان ان ضرر زید را هم معلوم میدانند و هم موجود و یحییین میدانند هم جسم و هم جان میدانند و هم بیرون
 می میدانند و هم میت و هم در برنده میدانند و هم در خیرات و جنات و معلوم است که ان فراز این موجودات
 هیچ تعلقی نیست چه اگر تعلقی پیدا کند از انیت خواهد پیرا مرد و زان هم خواهد یافت ماضی و مستقبل
 خواهد گشت پس این موجودات میران ثابت اند و هم غیر ثابت پس اگر انکشافی ثابت کرده شود پس
 حقیقه را در این هیچ یک از معلومات نباشد و جمیع معلومات بان یک انکشاف معلوم کردند و چه چیز را که
 جمیع نندین و نیتو مل بر آنست و بر آمده است که مخصوص آن اتحاد و انست و اتحاد و جهت اینجاست و ان را
 گنجایش نیست اذ لا یجری علیه سحانه زمان و اتحاد و جهت نیز مفقود است که فرق احوال الفصیل است
 در آن که در مرتبه کلمه شخصی بگوید که اسم و فعل حرف که قسم یک دیگرند و در مرتبه و در آن واحد
 می بینم و متصرف را عین غیر متصرف می بینم و مبنی را عین معرب می بینم و بگوید که با وجود این جامعیت که را
 با هیچ یک از این اقسام تعلقی نیست و از این جهت متغی است و هیچ یک از احوال انکشافی نمی دانند و با
 ان نمیکند و ما نحن فیہ و لا اله الا الله چه استعنا و کنته و توقف نماید اگر گویند که مثل این سخن گفته
 است چند اگر گفته است اما مخالف سخن دیگران نیست و نامناسب مرتبه و جهت تعالی و تقدس
 خلیفه بخور را بالغ بر چه کاره مثالیکه و مخلوقات میتوان گفت از برای توضیح این معرفت است گفت
 اند که علم علت مستلزم علم معلول است و در نصیرت بالا صالیه مکرکه متوجه علت است و تعلق علت پیدا کرد
 علم معلول را تعین آن علم علت آمده بی آنکه تعلق ثانی پیدا کرده باشد اما را با بقول نصیرت غیر بی
 تعلق علم در مرتبه ثانی معلومیت معلول تجویز نخواهند کرد اگر چه آن تعلق با صالیه نباشد لیکن شایسته
 از این مثال معلوم نیست که پیدا شود مقصود توضیح است نه اثبات و الله اعلم بحقایق الامور و کلامه و
 و السلام علی من اتبع الهدی و التزم ما قبله مصطفی علیه السلام من المصلوات و التجات المبارکات
 مکتوب صد نو و وفهم هو الانا بعد الدین صد و یافته و تحقیق احاطه و سران حقیقت و توضیح
 باشد و در رعایت حفظ مراتب و جوهری و امکانی علم ان حاطه حق سبحانه بالا شایر و سران فیما بین
 کلامه و ان الفصیل و سران فیه کالکلمه مثلاً ساری فی جمیع قسامها و اسم و فعل و معرفت که اوقتی و قسام

من الماضي والمضارع والامر والنهي ولعدد ردهم الفاعل والمفعول المستثنى المتصل المنقطع وبحال التميز والاختلاف
والرابع وهو كحروف الجار والناصبية وحروف المحقة بالافعال وحروف المحقة بالاسماء وحروف
الداخلية عليها ليس غير ذلك من الاقسام الحاصلة من التفصيلات الغير المتناسبة فبعض الاقسام كلها غير المتكاملة
هو الاراء اعتبارات مندرجة تحت الكلمة في تفصيلها وتبينها عن الكلمة وفي تميز بعضها عن بعض شيء الاعتبار
المقتل في انجاز ليست الكلمة ولهذا صحيح كقولنا كل مرتبة من المراتب ثم تخص موبها بالحكام لا تعبد
غير انما الدال على المعنى بالاستقلال هو الاقران بالزمان فكل من غير الاقران اسم وغير الدال على معنى
بالاستقلال حرف والافقران بالزمان كالمفعول في قوله بالزمان بحال مستقبل مضارع واحد على ما
من العمل المتشبه المشهور غير منصرف والافقصر حروف عملها بحجارة وحروف عملها النصبية صيغة اطلاق
بهم مرتبة على مرتبة اخرى واجزا احكام احديها على الاخرى كاطلاق فعل الماضي على المضارع والمضارع
على غير المنصرف وبجاءة على الناصبة مع كون المراتب كلها ليست الا كلمة فاجزا واحدا على الآخر فضلا
محمدة وخروج عن الصراط السوفيقول لابد من اجادة العلم ان كل مرتبة من المراتب تنزل الوجود ونجاها
واحكام الوجود لا فيها فالوجوب بالذات والاستحقاق بالذات فمختصة بمرتبة كجبر والارادة والاسكان بالذات
والافتقار بالذات فمختصة بمرتبة الكون الفرق المراتب الاولى بمرتبة الروبوتية وبخاتمة المراتب الثانية بمرتبة النبوتية
والخلقوتية فلو طبقنا احديها على الاخرى واجري احكام مختصة بمرتبة على المرتبة الاخرى لكان مذموم
وافسر مختصا المحجب من بعض الملاحظة الزائدة انهم كيف يتخلطون للمراتب ويجوز ان احكام مرتبة علم مرتبة اخرى
فيصغرون لبعثات الوجوب والواجب بصفات يمكن مع علمهم تمايز صفات الممكن الذي هو مرتبة وجود
بعضها عن بعض فخلافا احكامهم وعلمهم لاجرم نوال تمايزهم واختلاف احكامهم سلامتهم في المرتبة الاولى
فانهم يعلمون بالبداهة مثلا ان حلاوة والاشراق من صفات الناصبة فمختصة بالبداهة واحدة منها في الماضي
ولا يوصف بها الباروكا والبرودة التي تخصب بالارسية في النار وكذا يتميزون بالضرورة بين واجهم
وامهاتهم ويحكمون بتفرق احكامهم والامر بنجاء الكمال على سبيل الاشياء والسلام عليهم انهم لمكتوب في صد
نود وشمهم بمرسيد محب لمد الكسبي صدوريات وديان صول تباين كاربطيق اشارات
فهي عبارات لطيفة وبرسوزن مما غير انهم لانه كمال عليه الرحمة والرضوان انهم يحكمون على الامانة

بدان رشک که در تنگه است و سیر زطلان است و وصل بطل عین حصول می یافت حال اگر وصول اصل میسر
 است حصول خبر ظن ندارد که اگر آنکه فی شخص الوصله الیه الانصیب است من شخص الاظه فافهم من کمال
 اشارت بدانند عبارت مناسبان طریق که بطریق و در اشارت تحریر یافته بودند سبیل مقام دانسته
 نیز درین مکتوب بهر سهولت فهم نمایند و در چنان مانده و از پیر راه دان ملاومت بران باگشت بفضل
 حضرت جان صل عریان باقی چه سبب است سلام علی من تبع الهدی التزم متابعتی علی صلی علی علم الله
 من اهل الصلوة اتها من التحیات الکلمها مکتوب صد و نود و نهم شیخ فرید را بهولی صدور یافته و در عین
 مصیبت و دلالت بر صبر و رضا بقضا و فضیلت مرگ طاعون گناه کبیره است و در رنگ قرار بوم حفت
 است بعد حمد و صلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف رسیدار مصیبتها نوشته بودند ان الله و الا
 الرحمن صبر و تحمل باید نمود و رضا بقضا باید داد و من از روی بیجم کرم بیاد کرد که خوش بود و خیر
 تحمل خواهد شد قال الله تبارک و تعالی ما اصحابکم من مصیبت فیا کسبت ایدیکم و حیو عن کثیر قال تبارک و تعالی
 ظم الفاد فی البر و الحیو ما کسبت ابد الناس درین و باز شوی اعمال اول خوشان ملاک شدند که با
 بیشتر و شستند و زنان که در اسفل و بقای نوع انسان بر وجود ایشانست بیشتر از مردان و در هر دو جنس
 از مردان که سخت و سلامت ماند خاک بر حیوة او و آنکه اگر سخت و مرد و طوبی و بشری را به نشاء و در حرم
 الاسلام ابن حجری که نیل الماعون فی فضل الطاعون بان المیت بالطن لیس الی فی نظر العقول
 فی المعركة و بان اصابعه الطاعون محتسبا لعلهم لا یصدیلا ما کتب اذ مات فی غیر المعن الا فیض الا
 نظیر الرابطة ذکره شیخ الاجل لیس فی کتاب شیخ الصد و شرح حال الموتی و له و رقاعه و حجتیه جدا
 همین کسی که اگر سخت و غم و از جمله غازیان و مجاهدانست و از جر که صابران و ملاکشان کسی است
 سیم که گنجایش تقدیم و تاخیر دارد و اکثر گزینان که سلامت ماند و اغلب آنکه اجل ایشان رسید
 نه آنکه در سختن ایشان از اول خلاص ساخت و اکثر صابران که ملاک شدند هم باجل ملاک شدند پس انظار
 پیچیده ملاقات بر ملاکین قرار در رنگ قرار می دهند و گناه کبیره است از اگر خداوندیت جل جلاله
 که گویند سلامت ماند و صبر کنند ملاک ملاک شوند فضل به کثیر و به کثیر شنیده میشد از صبر تحمل شهادت
 و اعانت شهادت ملاکین جزایم الله سبحانه و تریبته لفلان و تحمل و ایشان و لکن نشوند که امیدوار

چیز خیر این که شریک است زباده چو نویسد سلام مکتوب به صدم بخود و فرستد که جامه علوم و علم و فضل
 محمدالدین محمد معصوم علیه السلام صادر یافته در بیان اسرار خافیه و معارف غریبه بیان نموده اشارت
 و ایما از مقام قوسین و اودنی نیز اندر اج یافته بحد و سلام علوم و عبادت الدین لایحه طیفان کل مل جلوه
 بر تفسیر تفصیل مراتب احوال و صفات الطریق کرده جامعیت نام پیدا کند و مرآت کمالات و صفات الهی جلای
 گردد و عدم ذاتی او که مرآت آن کمالات است تمام مخفی شود و غیر آن کمالات و یک پیچ جنبه ظهور و این
 بر طبقا حاصل منوط بان کمالات احوال حصول فنا می نام که هر یو با تحقیق عدم او بوده مشرق گردد و در تمام
 بر بوضوح و قیود و بعد از آن اگر غایت ازلی جلای نهان شامل حال و بود و تواند بود که ثانی این کمالات
 که عارف آن بقایافته بود و در مراتب حضرت ذات تکا و تقدس حکم گردد و ظهور آنجا پیدا کند و در فوق
 سرفرازی سین بطور آید و بداند که ظهور شی و در و در مطلق کنایت از حصول نسبت مجهول است و شی
 با مرتبانه آنجا حقیقت مرآت و حصول شایسته در و در المثل الاعلی و چون آن کمالات که عارف
 بدان یافته بود و در مراتب شایسته بطریق حقیقت و اتصال تنگسنگی و در ظهور آنجا پیدا کند و نسبت مجهول الکفایت
 او را با حاصل شود و لاجرم آنکه با عرف و شریک است آنجا اطلاق یابد و خود را آن کمالات ظاهر و بنیاد
 عروج انا و مقام قوسین تا اینجا است ای فرزند بنود مرآت صورت که در و در حسن جمال منکسر گردد و در
 و در آن مراتب صلوة و علم پیدا کند و ناچار ظهور در آن حسن جمال مانند خواهد شد و خط و افرازد و در
 هر چند لذت و المفقود است که از صفات امکان است اما امری که شایان آن مرتبه طبایست و از صفات
 و در و در بلکاین و ثابست است و زیاد حافظ اینها که خبر نه نیست به هم قصه غریبی حدیث عجیب است
 این کمالات ظاهر و در مرتبه نسبت مجهول الکفایت پیدا کرده اند و حکم اینها در ملک حکم عالم خلق با نسبت نسبت
 به عالم و در سرین عرف نفقه نقد عرف را به اینجا و یارب چون این کمالات ظاهر و در فضل حضرت
 احوال یافتند که تقدس نسبت مجهول الکفایت حضرت جمال پیدا کرده اند و اتصال بلا کین نیست
 اند و آینه داری حضرت جمال نمودند ناچار در حضرت احوال تفصیل بحد و اعتبار و محض توهم نیز پدید آید
 سبب عروج آنکه عارف گشت این کمال البته بمقام او دینی است و قلم اینجا رسیده و در شریک است
 اینست بیان نهایت نهایت و غایت نهایت که در آن از او که خاص مبرطل و در است و از عوام چه

از شخص خاص نیز اصل تحلیل اند که باید دولت و معرفت منزه گشته اند **د** اگر با دست بر سر زن و بیاید و از آنجا
 سلبت کن همان نهایت باعتبار طواریات و تجلیات که بعد از آن قسم تجلی و ظهور هیچ تصدیق نیست **د**
 و من بعد از مایه صفاته و کماله خطی در جدول و سلام علی من تبع الهدی و از سر تم تالیه المصلی
 و علی الرو علی جمیع الانبیاء و اولیائهم علی کل ملائکة المقربین الصلوة و تسبیات و تحیات و البرکات
 انما و الکمالها و اولی با و اعلا با و ادومها و الباقی با و همها و علیها مکتوب میسر و یکم بولانا اما ان الله
 قرب نوره و قرب ولایت و راهها که قرب نوره موصول بعد از صلوة معلوم فرزند می و اولیاء الله
 با و که نبوت عبارت از قرب الهی است جل سلطان از کثرت بظلمات نادر و در حشر و جنت و در جنت و در جنت و در جنت
 و خلق این قرب بالا حد انصیب نیاست علیه الصلوات و تسبیات و این منصب مخصوص با این بزرگواران
 علیه الصلوات و البرکات و خاتم این منصبید البشر است علیه و علی الصلوة و سلام حضرت عیسی علیه
 و علیه الصلوة و التحیت بعد از نزول تالیه شریعت خاتم الرسل خواهد بود علیه الصلوة و سلام غایت تالیه
 تالیه خادمان از دولت و اولیاء صاحبان نصیب پس این قرب با علیه الصلوات و تحیات کمال
 هم نصیب و علوم و صفات کمالات مقام بطریق وراثت نیز نصیب تالیه باشد خاص کند نیز مصلحت
 عام را بدین حصول کمالات نوره تر از طریق تحیت و وراثت بعد از بعثت خاتم الرسل علیه الصلوة و تسبیات
 و الرسل و الصلوة و تحیات و تسبیات او نیست علیه و علی الصلوة و سلام تالیه من هم برین بیان
 اسعد که بعد از راههای که کمالات نوره موصولند و تالیه است که موصول بطریق کمالات نصفا مقام ولایت
 است و موصول به حصول تجلیات ظاهری و معارف مکرر که نسبت به ولایت اند بعد از طریقات کمالات
 این تجلیات قدم در کمالات نوره نهاده و موصول به مقام اصل است و التفات بظلمات و تالیه را
 است که متوسط حصول این کمالات ولایت و وصول کمالات نوره میسر گردد و این راه دوم شماره است
 و در کمال کمالات نوره رسید است الا ما اشارت به با این راه رفته است از انبیا که علیه الصلوة و سلام
 صاحبان تالیه و وراثت التالیه علی اصحابهم الصلوات و تحیت و راه اول مورد وراثت است و در
 و متوجه به حصول جمیع الاولیاء و مقام ولایت که شرف نزول شرف گشته اند که تالیه مقام نزول معلق است
 کمالات نوره خلیل کرده اند و در خلق که نسبت به مقام دعوت است از خصائص مقام نوره نگاشته میسر

است در وصول

بلاین نفل رنگ در هر دو ولایت اندر وجه و نزول دیگر است فوق مقام ولایت که به نبوت اعلیٰ دارد
 و این توجیه خلق غیران توجیه خلق است که به نبوت مناسب است و این عورت غیران عورت است که اگر کالات نبوت
 شمرده اند چه کنند که تمام از او را در ولایت بیرون نهاده اند و حقیقت کالات نبوت در دنیا و فی نصف ولایت
 که جانب عروج است تمام ولایت انکشاف انداخته و دیگران که جانب نزول است مقام نبوت تصور دارند
 چنان که در رنگ نهان است درین دو عالم و همان است که ممکن است که شخصی بر او اولیٰ صواب
 و محرم کالات مفصله ولایت نبوت نماید و تمیز و میان کالات این دو مقام که این توجیه حصول فرماید و عروج
 و نزول هر کدام را جدا سازد و حکم نماید باینکه نبوت نبی بهتر است از ولایت ادبایه و نسبت که بعد از حصول
 بر او و در هر چند کالات مفصله مقام ولایت بهتر است پیوسته است اما زبده و خلاصه ولایت بوجهی است
 گفته است توان گفت که اصل ولایت از کالات ولایت پوست است و در اندوایین اصل و خزان اصل
 کرده از بعضی از علوم سکر و ظهورات ظاهیه که از باب ولایت را حاصل شده است آن اصل از آن علم
 و ظهورات قلیل الشیبه است یعنی موجب غریب نیست بلکائن اصل انون علوم و ظهورات گنگانامه است
 است چنان که دارد که از ذنب سوراخ اندیشه و اصل اصل انکشاف آن اصل که گریزان و مستغفر است گرفتار
 بطل از آن عدم وصول است باصل نفل به حاصل است و توجیه بطل سوراخ نبی فرزند ول کالات
 نبوت مربوط به نبوت محض است منوط بکرمت حرف کسب تحمل را و حصول این دولت عظمیٰ هر چه غائی نیست
 کلام عمل کسب که نتواند دولت عظمیٰ باشد و کلام یا نصرت و مجاهده است که شمر این نصرت استنبی بود و خلف
 کالات ولایت که سبک و مقدمات آن کسبی است و حصول آن مربوط به یا نصرت و مجاهده است هر چند در مقام
 که بعضی را می گویند کسب عمل نیز با نبوت است و در سائر دنیا و دنیا که ولایت حجاب است از نسبت نیز نسبت است
 که بعد از کسب مابقی فضل و کرم هر که را خواهند دولت فنا و بقا مشرف سازند و ریاضات و مجاهدات انشور
 و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی ملائکه المقربین و علی اهل الطاعة جمیع اصوات و استقامت ایشان از
 نصرت و بعد از نصرت نه از برای تحصیل این دولت بود بلکه این فواید دیگر منطوق بود و نفل حلت حساب گفتار
 از کالات بشریت و از مقام حجاب و ملاقات صحبت فرشته مرسل کما زاصل و شریک است و کثرت
 ظهور و خوارق که مناسب است نبوت اند و امثال آن باید دانست که حصول این مرتبت و حق نیاید پس

[illegible]

و در طوایف مقامات و مساکین بخلاف مرتبه نبوت که در انموطن حصول اصل است و متغایف است از تجلیات ظهور
 کمال آن اصل اندر همچنین در وقت طوایف مقامات و مساکین مرتبه نیز احتیاج به آن تجلیات نیست مگر انکار از
 ولایت عروج و اقشود این زمان حصول آن تجلیات بواسطه ولایت نیست در بسط طریقی مسافت راه وصول
 باجماع تجلیات و ظهورات از طلال خیز می دهند و آنرا اگر قناری خلال گذشته است از تجلیات و از دست
 زاهر البصر اینجا باید طلبید پس فرزند و اولاد عشق و طغنه محبت و نورانی شوق و یکزه صبحی در این وجود
 و قصه و قاصی همه مقامات طلال است و در آن ظهورات و تجلیات ظالی بعد از وصول حاصل حصول
 این امور متضمن نیست محبت و انموطن بسط اراده طاعتت چنانچه علمای فرموده اند نه منتهی زاهدان گشته
 شوق و ذوق است چنانچه بعضی صوفیه گمان برده اند که فرزند شوق و در مقام ولایت رفعت نیست مطلق
 ناچار اولاد و اولاد را در دهنی بنیاد شیطانی که باید بدان لا اید و در مرتبه نبوت چنانکه رفعت نیست و کثرت
 زوال نفس را در و طلب بخت چهره مطلوب باشد که اراده صفت است فی حد ذاتها کامل اگر تقصیر براه یافت
 است بواسطه صفت متعلق است پس این یک متعلق او محبت و فاضلی نباشد بلکه جمیع مراتب آن متعلق
 باشد جل و خلاصه همچنین در مقام ولایت و لقب جمیع صفات نسبت می کشند و در مرتبه نبوت مطلوب لقب متعلق
 سوارین صفات است یعنی اصل این صفات که فی حد ذاتها کامل اند مثلا صفت علم نه حد ذاتها صفات کامل
 است اگر تقصیر براه یافته است از او متعلق سوار است پس نفی متعلق سواران ضروری است یعنی اصل آن
 علم مطلق است پس شخصی که مقام نبوت از راه ولایت آمده است او را در آثار راه از نفی اصل صفات
 و آنکه میگوید ولایت به آن مقام رسیده است او را نفی اصل صفات کار نیست نفی متعلقان سوارین صفات
 که باید دانست که در او این ولایت که ماکور شد ولایت ظلی است که بولایت صغری معبر است و ولایت باطنی
 است اما ولایت انبیا که از فضل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی متعلقان سوار صفات بشریت است
 نه نفی اصل این صفات و چون نفی متعلقان سوار صفات حاصل گشت ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
 بحصول هیئت بعد از آن عروجی که واقعه و متعلق بکمال نبوت خواهد بود و این بیان لایح گشت که نبوت
 از حصول ولایت چاره نبود زیرا که ولایت از مساکین و مقامات است اما ولایت ظلی در وصول کمال است
 هیچ در کائنات است یعنی اتفاق افتد و بعضی دیگر را صلا با به آن عروجی واقعه و انهم و شک نیست کفر

اصل صفات تعریف است نسبت به غیر متعلقات سوادان صفات پس حصول کمالات ثبوت است اهلان و قرب است نسبت
 به حصول کمالات و ولایت و همین نسبت بر غیر نسبت است و هر کس که در وصول به اصل دارد نسبت با موی که اصل حاصل
 افتاده اند و می بیند که گویای اصل به سبب است و با قرین حق حاصل از آن اصل آن جایی است
 و در محض است و عمره و تحصیل آن فائز می آید و مع ذلک هر مان نقد وقت است و نه چندی است و در
 بعد دنیا و البته شایسته بان اصل دارد و لباس است آن شایسته عارض از وی را لیل گردد و در اصل خود
 نماید و بقلای به و غلبه نکند بخلاف اصل اصل آنجا با وجود سهولت عمل و نزدیکی راه از خوف قلابی و غلبه
 این است جمیع احوال کل این را که بر این صفات شایسته و مجاهدات شدید و نظایر اظلال پیدا نکند گمان
 که وصول به طلب منوط بر این صفات شایسته و مجاهدات شدید پیدا نکند که دیگر اقرب از این است
 و در اصل صفات الهیات و آن راه اجتناب است که بهر و فضل و کم منوط است و در راه که ایشان خطا کرده اند
 راه انابت است که مجاهدات مربوط است و صلاان این راه قلیل اند و صلاان راه اجتناب هم غیر انابت است
 الصلوة و التسمیات همه راه اجتناب است و صلاان ایشان علیه صلوات و التسمیات نیز بر تبت و ولایت است
 و اصل گشته اند این صفات را بر این اجتناب از برای ادای شکر نعمت و حصول است قال علیه الصلوة و السلام فی
 المسائل من جبر یا ضایع است و هر کون و نوبه المتقینه و المتاخرة مغفوره افلاکون عبد الشکور و الهیات
 اهل انابت از برای حصول اصل است نشان مابین راه اجتناب و بر ولایت و راه انابت را هر قدر
 آزار حق و غلبه است و روی بر بند و ویرسانند و میریزند و در راه میمانند حضرت خواجه نقیب قدس
 فرمودند ما فضلیا نمیبایم تا فضل نباشد صفات دیگران در ولایت ایشان چگونه مندرج گردد و ذلک
 فضل است و بر تبت این راه و الله و فضل انظیم بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که این خضر و هر ضایع است که
 نزدیک او خود قدس است نوشته است که جمیع مرادات مرتفع گشته اند اما فضل را ده هنوز جاست
 و مرتفع نوشته که آن را ده هنوز در یک مرادات مرتفع گشته و چون حضرت حق سبحا و تعالی بولایت انابت علیه
 و التسمیات شرف ساخت و دست که رفیع متعلق سوادان را داده بوده است رفیع فضل آن را داده و بلا نعم نیست
 که رفیع متعلق سوادان رفیع اصل بر وجوتم و کمال حاصل شود بلکه لباس است که بهر و فضل آن میرسد
 بهر متعلق شکر غیر ایشان حاصل نگردد و لایق فرزند و مقام ولایت دست از دنیا و آخرت بایشان متعلق گردد

آخرت را در رنگ گرفتاری نیاید بخیر و در آخرت را در رنگ روضیا محمود نباید پرست امام داود طائی فرمود
ان داود است سلامت سلم علی الدنیا والی ردت اکثر است کبر علی الاخرت و دیگر کسی زین طائفه گوید که مینمکن
بر دلدنیا و نسکن من بر دلد الاخرت شکایت از رفیقین است باجمعا فنکر عبادت از انسان ماست حق است
صلی علی السالم نیا و آخرت است و فدا و بقاء هر دو اجزا و ولایت اندیش بر ولایت انسان آن خرت جاوید
مرتبه کلمات نبوت گرفتاری خرت محمود است و در آخرت مرضی و مقبول بلکه در آن موطن روح خرت
و گرفتاری خرت که برید عیون بهم خفا و ملحا و کبر و پیشکش بهم و خفا و غلبه و کبریه و الذین میخون بهم
بالعیب هم من الساعه منتفقون الله وقت ارباب نظام است گریه و فاله ایشان از ناکر احوال خرت
والم داند و ایشان از ترس احوال قیامت همواره از فتنه قبر و دستها زده اند و همیشه از غلبه ریا ختم مضرت
در حق جل علانوشان در آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرت چاکر نکات
موجود و آخرت است و اگر رضاست کمالش نیز موقوف باخرت دنیا بسبب غرضه حق است جل علان و آخرت
مرضیه اوقافا بمغضیه بامرضیه و چه بر این عنوان ساخت زیرا که مغضیه شایان عرض است و مرضیه شایان
اقبال از مرضیه عرض نمودن عین شکر است و خلاف موعود مرضی اوقافا که برید و الهی عوالمی و الهی
شاید نمیشد حضرت تهنیتا و تهنیتا الله فاکید ترغیب خرت میفرماید پس عرض از آخرت نمودن
معارضه است بحق جل علان و در مرضیه و اگر دانست امام داود طائی بان بزرگه چون ولایت
قدم رنج دشت ترک اگر است گفت که زین است که صحاب کرام علیهم الرضوان هم در آخرت مبتلا بود
و از غلبه خرت ترسان و از ران روضه حضرت فاروق رضی الله عنه شکر سوا که چه میگویند بر تکیه این کلمه
را خداوند عذاب کند لکن ما لکن انما نزل علی ان نبش قد و ان شریخ و درین قفا و انداز خجاست
میوند و قدامی از آن رویا افتاد که مردم لعبیات ایشان سے آمدن کار می و توسط احوال و صفات
انسان از دنیا و آخرت میسر میگردد و گرفتاری خرت را در رنگ گرفتاری نیاید و از احوال بشر فایدا
مشرف گشت و کار با انجام سانی و کلمات نبوت پر شود از لذت خجاست و در آخرت و نهاد از دفع خجاست
منجا بهشت استخار و انهار و حور و غلمان بهشت را با شیامی نبوی همچو سائب است بلکه اینها و طرفه تقصیر
الذو رنگ نقاضت غصبت رضا اشجار و انهار و نبی و در بهشت است تسبیح و ثمرات اعمال صالحان

تو آنکه و در داخل بهشت منوط بان ساخته است تقا و تقدس و بیان اداء شکر و در بیان بعضی از نعمات و از آنکه
 بعد از حمد و الصلوة باین همسک الله تعالی تا به تاز و در بهشت که ایام و از اعمال صالحه که حضرت حق تعالی در آنجا
 اعتبار فرمائی عده و فعل بهشت در هر یو باین ساخته است جمیع اعمال صالحه است یا بعضی اگر جمیع است تعوی
 کم که با تیان جمیع موفق شده باشد و اگر بعضی است مجبور است و تعیین یافته آن شخص فضل خداوند جل جلاله
 بخاطر رحمت که شاید و از اعمال صالحه امکان ختم و السلام باشد که بنا بر سلام بر بهشت امید است که اگر این صول
 پنجگانه سلام و وجه کمال دایا بند خجاست و فلاح و تقدس و قنست چنانچه فی حد ذاتها اعمال صالحه اند و در نهیات
 و منکرات اند که میران الصلوة شمع عن الفخار و المنکرنا بدین شخص است و چون اتیان این پنجگانه سلام میرشد
 امید است که شکر دایاقت و چون شکر دایاقت از عذاب پنجگانه حاصل نماید فعل بعد از آنکه آن شکوتم دانستم
 پس سائیان این پنجگانه بجان باید که شوق علی مخصوص را قامت نماز که عبادین است مها اکمن بکر اولی
 از ادا بان شخص بناید شد اگر تمام ساخت عمل غظیم ز سلام بدست آورد و جل جلاله تین بار برای خلاصی
 حاصل کرد و الله سبحانه و تعالی بوقد بیکه تکبیر اولی و نماز اشارت بهشتنا و کبریا بی اوست تقا از عبادت عادلان
 و انما صلحان و تکبیر آنکه بعد از آنکه اندر روز و اشارت بعد از اقامت ادا هر یک از این عبادت خجاست
 اولی و تسبیح و رکوع و جل جلاله تین تکبیر منوط بوده است و رکوع و تکبیر گفتن فرموده بخلاف سجده تین که با وجود
 تسبیحات آنها در اول آن آخر تکبیر گفتن فرموده تا که در و هم نمیدارد و سجود که نهایت خطاط و تخصص است
 و نهایت تذلیل انحراف عبادت ادا می باید و از برای دفع این هم هم تسبیح سجود و لغو اعلم اختیار فرمود
 و هم تکبیر یکبار سنون گشته و چون نماز معراج مؤمن است و از نماز کلماتی که انسر و علیه علی الصلوة و السلام
 در شب معراج باین کلمات شرف شده بود خواندن فرمود پس مصلی باید که نماز معراج خود ساز و در نهایت
 و نماز جدید قال علیه علی الصلوة و السلام اربا یکون العبد من اربی الصلوة و مصلی چنان متار است
 عرشانه و شایع غفلت و طلال اوست تقا و وقت آنکه نماز جای بهشت که در وی عی بهشتی پیدا شود و از برای
 تسلط و تم ناز تسلیم تین فرموده و آنچه در حدیث نبوی آمده است علیه علی الصلوة و السلام صابر است
 و تحمید و تکبیر تذلیل بعد از نماز فرض معلم فقیر ترش است و در ادا نماز هر چه از قصو و تقصیر و غفرت است
 تسبیح و تکبیر طاقی آن باین بود و اعتراف عدم لیاقت و ناتمام عبادت خود باید فرمود و چون ادا عبادت

انسر علی علیه الصلوٰۃ والسلام نیاید و علی بن ابی طالب علیه الصلوٰۃ والسلام مثل سلام و
 دست علی علیه الصلوٰۃ والسلام بر دو کت نماز فرض چهار کت در طریقی که از وی پیش رفته باشد و در
 و ثمرات دنیوی جز جزیل آخرت بران ترستی باشد بخلاف آنکه سید بنی عامی هر چند نسبت خاک را با عالم بالا
 شکر از خدای تعالی می‌نماید و می‌نماید از انجا قیاسی می‌نماید که هست که هستی نماز و وقت قرآن و آیتان را
 و تکلیف زبان خود را در رنگ شجره موسوی می‌یابد و قوی و جوارح خود را پیش از انکسار و وسایط دنیا و کاف
 می‌یابد که در وقت ادراک از باطن حقیقت تمام از ظاهر و صورت تعلق گرفته و تعالی غیب با حق شده است و نسبت
 مجهول و لکینه غیب پیدا کرده و چون از ظاهر فارغ شده باز رجوع نموده با آنکه جواب اهل سوال گویم که اینها
 امور را بعد مذکور تمام و کمال غیب است و هستی و عامی و در هستی که با آیتان بنی موسی تمام و کمال و موقوف
 بر خدای ممکن حاضر است فاما الکبر و الاعلیٰ یا خاشعین فی السلام علی من اتبع الهدی مکتوب سبع صد و ششم
 بمولانا صلوات الله علیه و ذکر بعضی از مناقب کمالات خالق آگاه و مخلوق و دستگاه و خدای و مراده کلان
 محمد الصادق علیه الرحمة و العرفان و محمد و فرادای خود و در حقیقتی محمد فرخ و محمد علیه رحمة الله علیه
 خاتم این مکتوبیان است که ارباب لایت و در بیان آنکه این فناء و قرب نبوت و چو کار نیست و اینها است و کتب
 آنکه صلوات الله علیه و علیهم و آله و انبیاء و اوقات اهل سرسندار شنیده باشند و فرزند می‌خیزد و غلبه می‌کند
 نیز یاد و برادر و محمد فرخ و محمد علی سحر آخرت اختیار نمود و انالله و انالیه را چون حمد الله سبحانه و تعالی
 باقی مانده از قوت و مظهر و مودت و ثانیه را سر و آواز خوش گفت من انور و کبریا و پیغمبر کرم و باریا که از خود
 بود و عزیزان تحمل خاک که فرزند و جویاقتی بود از آیات حق جل و علا و حقی بود از جنتهای با الهامین و این
 است و چهار سالگی آن یافت که کرم که یافت که موبوت و تدیس علوم و تفهیم و عقیده را بعد کمال رسانیده بود
 حتی که مانند ایشان بهیچا و شرح موقوف و انشال و اینها را بعد تمام و در آن روز حکایات موقوف و خال
 و قصص شود و کشف ایشان است و است از آنکه در بیان از علوم شامست که در این است و سلوک و نبی منقول حال
 شده بود که حضرت خواجه قمریه و صالحی تسکین حال ایشان را بطاعت ما باز که مشکوک و شکی نیست مینمود و می‌فرمود
 که منجمله که محمد صادق است و همچنین محمدی که اولیاست و هیچکس نیست از این سخن بزرگ ایشان
 باید یافت و لایت موسی را نقطه آخر رسانیده بود و عجب آنکه غایت لایت علیه السلام میفرمود و می‌فرمود

مانع و خاص و مجموع و منفرد و منکسر بوده و میسر بوده که هر یک از اولیا از حضرت متقیان و تقویان پیروی
 است و من الجواب و تصریح خواست ام از مجموع فرجه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود و کافیه خوان
 شویس بق میخواند و همواره از غلبه آخرت ترسان و از زبان بود و دعای میکو که در سن خلعت و نیکوایه
 و اوع نماید از غلبه آخرت خلاص شود و در مرض موت یارای که یار و کار او میکو در حجاب غائب از وی
 مشاهده نمود و کرامات و عوارق از محض عیسی است که در دم معاینه کرده اند چه نویسد باجماع افش
 بودند که بود و بعیت سپرده بودند لایحه سبحانه محمد و کرامات را باطل مانات بی کرده بی کاره حواله نمودیم
 لا تحزن اجرهم و لا تقشع البصر بحسب سید المرسلین علیه السلام و تسلیات **ع** از هر چه بود و سخن
 دوست نوشتن است و بلا آنکه قصه از فنا که عبارت از شیایان ماسوا حق است سبحانه است که محبت گرفتار
 مودن و تقابل کرد و چه هرگاه ذوات و صفات و افعال شیایان و دیدنش را یک کوزه گرفتاری محبت
 تا چار روز و ال خواهان و در طریق ولایت از برای زوال گرفتاری دوزخ جل علایان ماسو
 چاره نبود و در علاج قرینیت و زوال گرفتاری شیایان شیایچه در کانیست زیرا که در قرینیت شافیه
 باصل که فی حد ذاتها حسن جمیل است نمیکنند و اگر گرفتاری شیای که فی نفسها قبیح و غیر حسن اندامی و شای
 با شیایان و اموش شوند یا نه زیرا که علم شیای و سطر گرفتاری با شیای که سطر از عرض است از جانب اول
 و صفیسم پیدا کرده بودند و چون گرفتاری شیای را یک گشت علم شیایان و سطر علم شیایان چگونه میسر بود که
 شیایان معلوم حق و جل سلطان و علم اینها از صفات کامل است اگر گویند که هرگاه علم و دوزخ جل علایان
 نشود پس علم حق جل علایان و دوزخ جل علایان و یکوقت چگونه جمع شود پس از شیایان مودن و تقابل
 چاره نبود و گویند که با شیایان تعلیق میگردد و از قبیل علم حصول است و علیکه بجزرت حق سبحانه و تقالی تعلیق پیدا
 شد پس علم حصول هر دو علم و یکوقت جمع شوند و چه چاره لازم نیاید بخود و تقو لازم آید که هر دو علم حصول
 باشند و با علم از قبیل علم حصول است و شاید علم حصول زیرا که اینجا حقیقت حصول است و نه خیال حصول
 علم حضرت حق سبحانه و تقالی که با شیایان تعلیق میگردد و حصول نیست زیرا که عوارض و صفات از آنجا حصول
 و حصول نیست و علم این حرف بر آنکه است از ان علم و علی که متعلق بجزرت حق سبحانه بود و از آنجا حصول
 گفت زیرا که اولیای بزرگوار از علم کم تر است علم حصول نسبت بان علم حصول نسبت نسبت بان علم حصول

منکسر
 منکسر
 منکسر

این معرفت در هر حال ممکن است من لم یق لم یدرس مقرر شد که علم شیائمانی علم حق نشد جل علمای
 انسان شایسته و کار نباشد بخلاف طریق ولایت که زوال گرفتاری شیائمانی بدینان شایسته معرفت
 چه در ولایت گرفتاری بظلال است و گرفتاری بظلال آن قدر قوت نیست که با وجود علم شایسته گرفتاری
 اشیاء را تو اندازد بل گرفتاری پس دل ز انسان شایسته چاره نبوده گرفتاری بظلال اگر دو این هر دو است
 که مخصوص این در ولایت است و دیگری بی آن تکلم نموده که بعد از فی دانا لندا و ما کننا لقتلنا لولا ان
 القدر است سئل بانا بحتی مکتوب صد و هفتم مولانا عبد الواحد لاجور صدور یافته و بیان
 کلمه طیبه سبحان الله و بحمده دانیان سبب کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بعد از حمد و صلوة با این است که عباد
 در وقت اداء عبادت هر چه از جنس کمال عبادت خود یا بکمال هر چه از جنس خود یا بکمال هر چه از جنس خود یا بکمال
 و از جنس بیت و حسان دست تکیا و هر چه از جنس تصور و تاهم و عبادت خود یا بکمال هر چه از جنس خود یا بکمال
 و از شرارت جلیله دانیان شده است و بختا قیاس و تکیا هر چه از جنس تصور و عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت
 و کمال است و همچنین هر چه در عالم بود قومی از جنس کمال آن جمع بختا قیاس و تکیا و هر چه از جنس خود یا بکمال
 عابد بایز کمالات که قدم بر خود عدم دارد که نشان هر چه از جنس تصور و عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت
 ابلغ بیان این دو امر بفرمایند و کمال تنزیه و تقدیس و تکیا نماید از آنچه شایان بختا قیاس و تکیا نیست
 از شر و نقائص و آفات بعبادت حمد که لاس هر شکر است میکند بصفات و افعال جمیده و بر انعامات
 و احسانات جزایا و شجایا از بختا قیاس که در حدیث نبوی مه است علیه علی الصلوات و استیذان که هر شکر
 طیبه ادر فرمایند و بختا قیاس و تکیا نماید از آنچه شایان بختا قیاس و تکیا نیست
 کلمه طیبه اگویی چگونه برابری جوید که هر عمل که عبادت او را در شکر می است از شکرهای نمد و بختا قیاس
 که بجز این کلمه طیبه دایفته است و جز و دیگر او که بیان تنزیه و تقدیس و تکیا نماید علیه الله است فعلیکم
 انهم کلمه طیبه بکل یوم و لیلة مائة مرة و الا سبحان الله و تعالی و حدیث نبوی آمده است علیه علی الصلوات
 و لیلة سبحان الله و بحمده عدد خلقه و رضایه منزه عرشه و ملا و کلماته و آمده است سبحان الله و بحمده
 و او که بعد از اینها حمد و بیست و خلق و قابل غیر از یکبار گفته است و عدد غیر از یکبار و بقرع نبایده از خلق
 بکمال اعتبار گویند و رضایه منزه عرشه چگونه بود و ملا و کلماته چون است و بقرع نبایده از خلق

مستقفا و غیر متبر و جلالت تعلقات و تقدست اگر علم است مستقفا و از علم انفرجه است و اگر قدرت نیز نافذ
 از قدرت انفرجه علی هذا القیاس اما کمال هر مرتبه باندازه انفرجه است علم انسان و جنب علم جنب تکلیف و تقدست
 حکم مروه و دار و کار و ناشی محصل است نسبت بزنده که بحیات ابدی زندگی یافته باشند همچنین قدرت انسان
 و جنب قدرت و جنب تکلیف و حکم حکم و کار و ناشی است خود نماید نسبت به شخصی که کین بدین
 آسمانها و زمینها و جبال و بحار و باره و باره و در و سپهر و نشو و نه و کالات و دیگر را هم برین قیاس باید کرد و این قیاس
 از تنگی عبارات گفته میشود و الا چه نسبت حق چیست خاک را با عالم یک و پس کالات انسان و جدت کالات
 مرتبه و برقیات و تقدست گشت و این کالات پیش از نشاکت است از کالات نه مرتبه خبری گیر حاصل کند
 از حیاست ان لا یخلق ادم علی صورت و منی من عرف نفسه فقد عرف ربه ازین بیان لایح میگو و در هر چه
 نفس است اگر چه صولست همانست که حقیقت آنجی مرتبه و جود بقیالت و تقدست حاصلست از اینجا فرجات
 انسان و ادیاج صورت شے غلیظه شئی است و در تقیام ز اوق و مجسمه گمان برده اند که صلا و رطل با بصورت
 انسان است از چیزی قومی جوارح انسانی را و از خضرت جلاطانه اثبات نموده اند و صلا و فاضلا و انما
 اندک اطلاق صورت و مثل آن در خضرت از قبیل تشبیه و مثل است بر سبیل تحقیق و تثبیت چه حقیقت انصوت
 ترکیب بطلب و بعضی تجزیه بخواند که منافعی و جویست و مانع قدم مشابهاست و از این نظر هر صفت و از این نظر
 محمول علی الله تعالی و عالم و اولاد الهی و تاویل آن مشابهاست بر اینچه پس نباید که خدای عز و جل پس معلوم شد که تشبیه
 نزد خدا جل جلاله محمول بر تاویل است و از ظاهر هر صفت و علما و سخن بر این از علم این تاویل نصیب خطا
 چنانچه بر علم غیب که مخصوص بان است بنجا خلص پس از اطلاع بر خشتان تاویل و خیال نکنند که در برگ تاویل
 درست بقدرت و تاویل جهت بذات حاشا و کالات و تاویل از اسرار است که با خضرت خاص علم ان عظیم سیفا دارد
 و باید دانست که صاحب توحات مکیه و تاویل ان و میگویند که صفات و جبار قالم و تقدست چنانچه عین ذات واجب
 تکلیف محقق این صفات نیز عین یکدیگر میگردند مثلاً علم چنانچه عین ذات عین قدرت نیز عین ارادت است و عین
 سمیع و عین البصر علی هذا القیاس پس از صفات این سخن نیز تفسیر از صولت است زیرا که این سخن مبنی بر نفی وجود
 صفات زائده است که خلاف بر سبیل سنت و جماعت است چه صفات ثانیه یا سبوعه و فوق را و این بزرگوار است
 و خارج موجود را با کمال شوم و عنایت ذات و صفات و جبار قالم و تقدست و ایشان را از اینجا ناشی شده است که قائل

و تباين ان موطن را در گنج تباين تباين موطن جلال كرده اند و چون زاده گشتن تباين و تباين موطن كند و تباين
وصفات ما باشد نيافته و تباين را با تباين مشابه نديدند لاجرم حكم بجهت تباين و تباين نمود و به حقيقت ميگردد
تا يك گشتند و نماند كه تباين را در گنج تباين و صفات و حقيقت تباين همچون بيچگونگي است و تباين را
با اين تباين نماند نيست الا در صورت و هم بر تباين تباين را در موطن تحقق باشد و در كمال عجز باشيم خدا
هر چه در كمال توانيم كرد بفرمان كنيم و مخالف اهل حق باشيم و الله سبحانه و تعالی مكنوس و صديق و صديق
بجز و مژدگي و مظهر فضل الهی و مظهر سرانجامي و خواجه محمد سعيد صدر يافت در بيان سرانجامه و حقايق
ناو و بطريق زير و اشارت اين سرانلقن بجزوف قطعات و اركاز متساهاست و آن است كه سماره
از تاويل ان اطلاع داده اند اللهم هادي و حبيب است مربي. بهيچو الف ب حبيب الله ام نزل خليل الله است
سيم زبير كلمه كه است بمبارك و بار حضرت كلیم علی بنیا و علی الصلوٰه و السلام حقيقت الف است و مبارک
سما و اين حقير تر حقيقت و وارث همان حقيقت الف ليكن با بركت حضرت كلیم علی بنیا و علی الصلوٰه و السلام
تحقيق سيم است و با بركت اين حقير حقيقت ما حقيقت احوال مرجع و ملائسن اهل حقيقت است اين
حقيقت همان است كه تباين را از غيب است ميانا و اين حقيقت گنجينه رحمت است كه در دنيا پس كرده
و دوزخ رحمت كه بر آيه آخرت و خير مانده اند مستور و همه آنها عين حقيقت است كه كواكب چنان مژده
رحمت و نيست و چيز ديگر گنجينه رحمت آخرت صفت ارحم الراحمين از اين حقيقت اتباع ميانا و خير و موطن
جلال و فاست كه شايه از جلال انرا نماند است و دستا زاده دنيا هر چه ارقم محنت و اندوه بدست تبارك
است كه بصورت جلال ظاهر شده است و دشمنان زاده دنيا هر چه از غضب نعمت و سرور بدنيا و جلال است كه بصورت
جلال انموده اند و امواك الالهی جل سلطان الفضل كه كثير او بركت و مبارك و بار حضرت خاتم الرسل عليه
و عليهم الصلوٰه و التباين حقيقت است كه فوق حقيقت الف است و چنين مبارک حضرت خليل علی بنیا و علی
صلوٰه و السلام همان حقيقت فوقاني است غايت مافى لباب حقيقت مبارک حضرت خاتم الرسل احوال حقيقت
است حقيقت مبارک حضرت خليل الفضل حقيقت حليم الصلوٰه و التباين است و امواك الالهی و بار بركت حضرت
خاتم الرسل عليه و عليهم الصلوٰه و السلام حقيقت الف است و بار بركت حضرت خليل علی بنیا و علی الصلوٰه و السلام
حقيقت لا م است بجلال را بوجدت بيشتر مناسب است لاجرم بالف محبت ميگرشت كه فوق حقيقت

و تفصیل بیشتر مناسب است و ثبوت ناجایز بارتشت بلام که نزدیک کثرت اجمال و بی خبرت از این علم
 بنیاد علیه الصلوة و السلام هم در حدیث اکثر است اندویم و در مادی و جراحی است که سید الشریع علیه السلام
 الصلوة و السلام صلوة و برکت که شامل صلوة و برکت حضرت خلیل است علی بنیاد علیه الصلوة و السلام سلام الله
 میا نید و در احادیث که رتبه اینها فوق رتبه صفات است در حضرت خاتم الانبیا علیه الصلوة و السلام و تهلیلات
 هم مبارک که در حدیث تعالی شان در بیان حقیر هم مبارک الرحمن است جل و علا چون این حقیر را در بیان
 مناسب است حضرت کلیم است علی بنیاد علیه الصلوة و السلام ناجایز بارتشت بسیار حضرت باین حقیر شایسته
 بر خیزد ولایت باین حقیر ولایت موسی نیست اما از بركات الان لایت مالم است و ترقیات بسیار از ان
 نموده است فاده که این حقیر از ان لایت نموده است از راه اجمال ان ولایت است و استفاده فرزند می
 علیه الرحمة از راه تفصیل ان ولایت ولایت این فقیر که از ولایت موسی متفاوت است ولایت جل و علا
 که از ان فرعون بوده و ولایت فرزند می علیه الرحمة شبیه ولایت شجره فرعون است که ایان او در دکتوب
 سه صد و دو و از دهم میر محمد نعمان صد و یاف در جواب سو که که پر خیزد بود در اینجا تحقیق است
 سبب است و آنچه مختار علماء رخصیه است در ان باب محمد مد رب العلمین الصلوة و السلام علم سید الشریع علیه السلام
 انوار من الانبیا و المرسلین الملائکة المقربین و عباد الله الصالحین جمعین صحیفه شریفه که مصحح علی محمود
 اسالده است بودند رسید فرحت و روان سانسید رسیده بودند که علماء میگویند که زمین روضه تبرک مدینه علم
 صاحبها الصلوة و السلام ولتجیزه که منظر بزرگتر است با وجود وجود و ان صورت و حقیقت که به منظر بصورت
 و حقیقت محدود علی صاحبها الصلوة و تجیزه زمین روضه تبرک که چون بزرگتر باشد فضا و آنچه از منظر ثابت است
 است که غیر البقا که منظر است بعد از ان روضه مقدس مدینه علم صاحبها الصلوة و تجیزه بعد از ان زمین هم
 حضرت که در سبها الله تعالی لافات اگر علماء روضه تبرک را از منظر بهتر گفته باشند و از منظر منظر سوا زمین
 که منظر مدینه باشد و ایضا پر شده بودند و مادی و تجیزه اشارت بسیار از ان روضه که ان علماء علم الله
 رسال نوشته اند و رساله شده است در بنای هر چه اشارت شود و مادی و احادیث نبوی علم صدر الصلوة
 و السلام مدراج اشارت بسیار بار آورده اند و بعضی روایات فقیر ضعیف تر و دین باب مدیحه
 با وجود انکه این نموده است و چون مکتب نه ضعیف نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود که روایات حواله

محیر روایات اصول است و غیر ظاهر و مرسب است و آنچه امام محمد بن حنیف گفته کان رسول الله صلوات الله علیه علیها
 وسلم بشیر و نضیر و فیض الفیض علیه و علی الصلاة و السلام ثم قال نه اقول و قول حنیف رضی الله تعالی عنهما از روایات
 نو است و نه روایات اصول فی الفتا و الغریب فی الحیط بل بشیر با صیلا سیاتین ید الیه لم ینکر محمدا ^{بشیر}
 فی الاصل قد خلت المشایخ فیه منهم من قال لا یشیر و منهم من قال یشیر و ذکر محمد فی غیر روایت الاصول حدیثا
 عن النجاشی علیه السلام انه کان یشیر ثم قال نه اقول و قول ابی حنیف رضی الله تعالی عنهما و قد قبل
 انه سنة و قبل استحباب ثم قال نه ان فیها ما ذکره ابو بصیر ان الاشارة حرام فی السریة و ذکره ان یشیر با سیات
 فی الصلاة عند قدم الشاهان لا الاصل الله من تحتها و من الکبری و علی الفتوی لان منی الصلاة علی من یسکن
 و الوقوف فی النیاسین الفتا و لا یشیر با سیات عند تشهد مؤمنها و علی الفتوی فی بیجا المروءة لا یقصد من
 فیها اصول احیاناً کان فی الزاری و علی الفتوی کما فی المضمرات و ابی الی و خلاصة و غیره و عن اصحابنا
 حنیف خزانة الروایات من آثاره ثم اذا اذنی تشهد و انتهی الی قوله لا الاصل بل یشیر با صیلا
 البدر البیضاء لم ینکر محمد رحمه الله فی الاصل قد خلت المشایخ فیه منهم من قال لا یشیر و فی الکبری و علی الفتوی
 و منهم من قال یشیر و من انیثیه و لا یشیر با سیات عند تشهد مؤمنها ثم کراهه در روایات معتبره حرمة اشارة
 شده باشد و بر کبریت اشارت فتوی داده باشد و از اشارت و عقده نه کند و از اظا هر اصول اصحاب
 گویند ما مقلدانیم سکه مقتضا احادیث عمل نموده جرات و اشارت نمایم و به فتا و چندین علماء و مجتهدین
 ترکیب مرجم و مکروه و شکی که در ترکیب این مر از حنیف از و حال حاکم نیست یا آنکه علماء و مجتهدین را علم است
 سر زود جرات اشارت انیثیه نماید یا آنکه عالم این احادیث میدانند ما عمل مقتضا این احادیث و در حق
 بزرگواران تجویز نکنند و یا آنکه اگر ما مقتضا را رخصه و بخلاف احادیث حکم جریست و اگر است کرده
 داین هر دو شق فاسد است تجویز نکنند از اگر سفید معاند و آنچه در غیب الصلاة گفته است که گشت تشهد
 بر دشمن و تشهد بر دین علماء و تقدم است اطلاق و تا خبری کرده اند از آنکه چون را قضایان بین غلو کردند سبیل
 ترک کرد از برای نفی تمیز سنی و اقصی مخالف روایات کتب معتبره است زیرا که اظا اصول اصحاب عام
 اشارت و عدم حدیث است پس علم اشارت سنت علماء را تقدم شد و وجه ترک نفی تمیز بحث حسن سخن
 بر این کار بدین است که از ان فی دلیل جریست با اگر است درین باب ایشان ظاهر شده است حکم جریست

یا اگر است مکرره اند که بعد از ذکر سنیت و تحباب شارت گویند اما ذکر او و همچنان اشارت حرام معلوم
 میشود که اول سنیت و تحباب شارت نزد این بزرگواران بصحت پیوسته است بلکه خلاف آن بصحت
 غایت مافی الباطن را بیان دلیل نیست و این بعضی متلزم قدم اکابر نیست اگر کسی گوید که ما علم بخلاف
 آن دلیل را بریم گوئیم که علم فقه و روایات حلال حرمت معتبر نیست در بیان فقهی مجتهد معتبر است و او را
 را او سنن ازین علم بگویند گفتن بسیار جزاوت نمودن است و علم خود را بر علم این کار بر ترجیح داد و این علم
 صاحب ضعیف را باطل ساختن روایات معتبره فقهی بسیار برهم زدن و شواذ فقهی را حدیث را این کار باطل
 قریب چند و نوع علم و حصول معنی و تقوی زنا و در افتادگان بهتر می دانستند و صحت و سقم و نسخ و عدم نسخ
 آنها را بیشتر از نامی شناخته البته وجهی داشته باشند و ترک عمل بقیه فکای این حادث علم صاحبان
 و اسلام ما قاصر همان بقدر می فهمیم که روایات احادیث و کیفیت اشارت و عقاید خلاف بسیار دارند و
 اختلاف ایشان خطر را بر نفس شارت پیدا کرده است از بعضی روایات مفهوم میشود که اشارت بر عقد
 فرموده اند اما نمائند گفته اند بعضی روایت کرده اند که عقد پنجاه و سه بود و بعضی دیگر روایت کرده اند
 که عقد سیست و سه و بعضی قبض خضر و خضر و حلقه ابهام با وسط اشارت سبب روایت کرده اند و در روایت
 بجز و وضع ابهام بر وسط اشارت میفرمودند و در روایت آمده که دست راست را بر فنی چپ ضم کرده و چپ را
 بر پا راست نهاد اشارت میکردند و در روایت دیگر است دست راست بر پشت دست چپ ستر بر ستر
 و ساعد بر ساعد نهاد اشارت میفرمودند و در بعضی روایات آمده است که قبض جمیع اصابع فرموده نشان
 میکردند از بعضی روایات معلوم میشود که اشارت بی حرکت یا با حرکت بوده است و بعضی دیگر انبات بحر حرکت
 میانند و بعضی روایات و طقه شده است که اشارت در وقت قراهت میفرمودند یعنی غیره تعین و در بعضی
 دیگر آمده است که اشارت در وقت تلفظ بکلمه شهادت بوده است و بعضی روایات تمهید بوقت دعا داشته
 است که میفرمود باقلب القلب بقلب علی و نیک چون علما خفیه را بیان اشارت خطر را و طقه
 فعل اند و نماز بخلاف این اشارت نمودند که بنا بر سکون و قمار است و ایضا توقیه اما صاحب
 قبل از آنکه این باشد سنت است که افعال علیه صلوات و سلام علیه من عضایه القلب است طاع اگر گویند که
 اختلاف فقهی مضطرب است که توفیق و بیان روایات ممکن نباشد و واضح فی توفیق ممکن است زیرا که

تواند بود که معیر روایات را در اوقات مختلفه کرده باشند گوئیم که در بسیاری از روایات لفظ کان اقصیه است
که نزد غیر متفقین از ادوات کلیه است فلا یکن التوفیق و آنچه از امام عظم منقول است اگر کسی مخالف
قول بن بلیق نقل را ترک کند و حدیث علی بن ابی حمزه را از آن شیخ حدیثی است که حضرت امام زین العابدین
و بنابر عدم علم اخیرین حکم بخلاف آن فرموده است و احادیث اشارت از آن قبیل نیست احادیثی که
احتمال عدم علم دارند اگر گوئیم که اگر علماء خفیه بر جواز اشارت نیز قوی داده اند بمقتضا کما و متعارضه
که عمل نموده اند مجزاً باشد گوئیم اگر علماء ارضی جواز عدم جواز و دل بر حرمت و اقصیه و ترجیح جانب عدم جواز
راست و جانب حرمت را و الا شیخ ابن امام در فقره بدین گفته است که احادیث رفوعه عدم رفوعه متعارض
بالتیاسل احادیث عدم رفوعه را ترجیح میدیم که بنا بر صلوٰه بر کون و خشوع است که جماع مطلوب مرغوب است
و لم یحب من شیخ ابن الهمام ان قال عن کثیر من المشایخ عدم الاشارات و هو خلاف الروایت و لا بد از کمی
منسب التحلیل الی العلماء المجتهدین لکن من البقیاس الذی هو الاصل الرابع من المشرع و هو ظاهر المذهب فظاهر
الروایت عند الخفیه و هذا شیخ و ضعف حدیث القشیری بالاضطرار لایصل من کثرت اختلاف الروایات
از شد محمد سعید در بنات ساله نویسد چنان میاضی برسد فرستاده خواهد شد اشارت شد و الاضطرار و
که طالبان طریقه ایشان بر طرف جمعی هستند در پی جادیر می گرد و کس گفته که سر حلقه باشد بهر چه
شود هر که انساب باشد فرامیاند که سر حلقه جمعی باشند این امر بصلاح شما مفوض است بعد از تخرار و توجه
از فرامیاند و السلام علیکم وعلیٰ آلکم وعلیٰ من اتبع الهدی صدر و سینه و سیم و چهارم تا ششم صدور یافته و حال وصل
که نوشته بود سوال و الی آنکه کلمات صحاب کرام مربوط به فناء و بقا و ملک و ضربه بود یا نه سوال و بعد آنکه
در طریقه علیه نقشبند از ریاضات منته میکنند و مضرب می دانند و حال آنکه آنقدر در طریقه علی و السلام و السلام
ریاضات شایسته و کشیده اند سوال سوم آنکه این طریق چه امنون حضرت صدیق گشت سوال چهارم آنکه یک
مکتوبی نوشته اند که طالب از ولایت موسکو بولایت محمدی تقریف نمیتوان برود و مکتوبی نوشته اند
که تبار از ولایت موسکو بولایت محمدی در وجه توفیق چیست سماعی هم آنکه پیر بن پیش جاک باندیشید
با پیر بن حلقه گریان سوال ششم آنکه توجه نفی و اثبات بدین گفته شود و الا چرا بر فوق بزرگوار را بجا
بین و در آخر این مکتوب بیان مراعات اداس پیر فرموده اند و فرموده اند که غم و فراق این مکتوبات را

منشی ابن بلیق
احادیث رفوعه
عدم از مخالف اقصیه
حدیث عدم رفوعه
ترجیح عدم جواز

مکتوبات زنده و سید و سیزده را رعایت کنند که موافق حدیث غیرین مرال است علیه الصلوات و السلام
 و نیز عدد اول به سبب رضی الله تعالی عنهم جمیعین فرمودند که در خاتمه این مکتوبات عرض شد شی که حضرت خذرت
 کلان علیه الرحمة و الغفران نوشته اند نویسنده تا خواننده بدعا و فاتحه ایشان را بکنند بچند و صلوات
 و تبلیغ الدعوات بجناب خوی خواجہ محمد باشم میرساند سو که مطلب حل نماید و مکتوب میرسد بحسب
 نموده بودند جواب بنہا آنچه معلوم داشت نوشته فرستاده چنان سوال و آل که قریب الیہ جلاطین
 فحاشی فی المد و بقا را بلند و طی تمام مقامات جذب سلوک است اصحاب کرام کہ یک صحبت خیر الانام علیہم
 الصلوٰۃ و السلام از اولیا است فضل گشتند این امر میرسد و سلوک و فناء و بقا ایشان را در میان یک صحبت
 فضل بود از تمامی سیر و سلوک بگذر فناء و بقا اصحاب کرام را بتوجہ و تصرف آنحضرت بوده حدیث علیہ الصلوٰۃ
 و التحیۃ بالجوہر و سلام و نیز ایشان را علم سلوک جذبہ حال و بقا ما بوده یا نہ و اگر بود و بچنان میخوانند و اگر غیر
 سلوک و نصرت نموده پس اینها را بدعت حسنہ توان گفت بدانند کہ حل این مشکل منوط بہ صحبت او و موقوف
 بخیریت سطحی کردن مدت کسے نگفته است یک نوشتن چگونہ معقول شما خواهد شد اما چون سوال کرد
 از جواب گفتن چارہ ندارد و بضرورت بود اجمال حل این دنیا یا دستاخر نمایند قریب کہ منوط بقا و بقا و سلوک
 و جذبہ بہت قریب لایست کہ اولیا است این مشرف گشته اند و قریب کہ اصحاب کرام را و صحبت خیر الانام
 علیہم الصلوٰۃ و السلام میرشد قریب نبوت است کہ بتبعیت و وراثت ایشان را حاصل یکشت و درین
 قریب فاصلت نه بقا نہ جذبہ بہت نہ سلوک و این قریب براتب از قریب لایست علم و فضل است چنان قریب
 قریب صالح است و آن قریب قریب لیت نشان ما بینہا اما فهم کریم علی این معرفت زریں و حکمت کہ
 خواص فهم انعمت بعباد مشارک باشند اگر بر علی ناسی قلند و خواص و صفو می ہر آنکہ باقی اند
 آری اگر بگذرد کہ لایست قریب نبوت برہ قریب لایست عروج و اقصا و فناء و بقا و جذبہ و سلوک چارہ باشد
 کہ اینها سبب و محلات آن قریب اند اگر این راہ رفتہ نشود و شایرہ قریب است اختیار رفتہ فناء و بقا و جذبہ
 و سلوک ہیچ دو کار نباشد اصحاب کرام بشایرہ قریب نبوت رفتہ اند کہ جذبہ و سلوک فناء و بقا کار دارند
 بیان بخیرت از مکتوب کہ بنام مولانا مالانہ نوشته است طلب این فیروزین فقیر را و مکتوبات و سایر
 خود نوشته است کہ حاصلین با و از سلوک و جذبہ بہت و در این تجلیات و ظهورات بہت مراد از این بہت نیست

در ملازمت حضرت خواجه غرض کرده بودم که برین امری ظاهر شده است که سیرت منی نسبت بان هر چه سیرت منی است
نسبت بر سیرت منی زیاده برین عبارت و خود قدرت تأثیر از ان دولت نمی یافتیم بعد از سالها چون بن حواله
عجیب پیغمبر و حرکات عبارات جمله در تحریر آورده الحمد للہ الذی ہدانا لهذا کان لنتہدی لولائ ان ہذا المذنب
جارت رسل بنا باحتیاج عبارت فنا و بقا و جذب و سلوک محدث باشد و از مخترعات مشایخ بود و سوگو جاک
علیہ الرحمۃ و فیحاشی نویسد کہ اول کسیکہ دم از فنا و بقا زده است ابو سعید خدری است قدس حاصل
سوال دوم آنکہ در طریق تقصید التزام متابعت سنت است و حال آنکہ آنسر و علیہ علی الاصلوۃ و السلام
عجیب و گریگاہی شدید کشیدہ اند و در طریق از ریاضات منع مینمایند بلکہ ریاضات را بویط بطریق
صوریہ مضرب نمایند عجب مینمایند کہ در متابعت سنت چگونہ احتمال ضرر تصور شود و محبت اطوارا گفته است کہ ریاضات
در طریقہ منع اند و از کجا بشنید کہ ریاضات را مقرب میدانند و در طریق دوام محافظت بسنت و التزام
سنت علی صاحبہا الصلوۃ و السلام و تہجد و سعی و ستر احوال اختیار توسط حال مراعات حد اعتدال در
مطاعم و طایرین ریاضات شاقہ و مجاہدات شدیدہ است غایت مافی الباعجا کمالات نام این مورد از ریاضات
نمی شمارند و از مجاہدات مینمایند ریاضت و مجاہدات نزد ایشان منحصر در گریگاہی است و کثرت جوع و زبط شاد
عظیم القدر است زیرا کہ خوردن نزد این بہائم صفات لازم مہم است و از عظم مقام صلیبنا چارک ان ریاضت
شاقہ بود و مجاہدہ شدیدہ باشد بخلاف دوام محافظت بسنت و التزام متابعت سنت علی صاحبہا الصلوۃ
و التہجد و امثال ہذا و در نظر عوام قدر نیست و اعتقاد می نہ تا ترک اینہارا از سنگرات و انسہ تحصیل این امور
از ریاضات شریعین لازم است بکار این طرفیت کہ در ستر احوال یکسانند ترک ریاضت کہ در نظر عوام عظیم
و باعث قبول خلق است و ستلذیم شہرت است کہ تمضی یافتہ است و شمر شرارت نمایند قال علیہ و علی الصلوۃ
و السلام بحسب ما می بین ایشان یثار الیہ الاصابہ فی دین او دنیا الاسن محمد الذکر و فقیر گریگاہی و دراز
از مراعات حد اعتدال و کمالات بسیار اسانت و بر تمام داردی یکہ ریاضت مراعات توسط حال از
ریاضت کثرت جوع زیادہ است حضرت والد بزرگوار قدس سرہ میفرمودند کہ در علم سلوک سال دیدہ ام کہ
در اینجا نوشته کہ در کمالات مراعات اعتدال نمودن حد وسط نگاه داشتن و وصول مطلوب کن فی است
بابین مراعات ہر چه احتیاج بدو فکر نیست و بکن کہ در مطاعم و طایرین ملک و جمیع امور توسط حال میانہ

مردود و در مقام کار
حکایت دولت و در مقام کار
در مقام کار و در مقام کار

چنانچه سیاست در چنان خجور و دانت بر آید نه چندان که از ضعف جانست بر آید حضرت حق سبحانه
 و تعالی حضرت پیغمبر را علیه السلام و صلوات الله علیه و سلام قوت چهل مرد عطا فرموده بود که بآن قوت قتل را بکشتن
 شاق و مینمودند و صاحب کرام نیز برکت صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوٰه و التحیة تحمل این بار میفرمودند
 و هیچ فتویٰ خطبه و عمامه افعال ایشان واقع نمیشد با وجودی که قدرت بر محاربا و عداوت برنجی داشتند
 که قدرت سیر شکمان بجز ایشان نرسد از اینجا بوده که است کس از صاحبان بر و ولایت کس از کفای غالب
 و صد کس هزار کس غلبه مینمودند و جوع کشان غیر از صحابه نزدیکست که در میان ادب سنان عاقلان ملک
 سیاست که از عهد او دار الفرض بکلفت بر آید قدرت درین بر تعلق اصحاب کرام منوف و دوتیان سنان
 و الفرض خود را عاجز با فتن است منقولست که حضرت صدیق رضی الله عنه خطه تقلید آن سرور علیه و
 السلام و صلوات الله علیه و صلوات الله علیه که در انداز ضعف و ناتوانی بی اختیار بر زمین افتادند از نظر
 اعراض فرمودند علیه السلام و صلوات الله علیه که است از شناسل من نزد پروردگار خود مینویست میگویم و طهارت
 از اینجا بخوردم پس قدرت تقلید نمودن سخن نمیشد و الاضاحاب کرام برکت صحبت خیر الانام علیه
 علیهم الصلوٰه و السلام از حضرت های غفیه کثرت جوع محفوظ و مامون بودند و دیگر از این حفظ و امن نیز نیست
 باینست که است که کثرت جوع البته صفای بخش است جمیع را صفا قلب بخشند و جمع دیگر را صفا نفس صفا قلب
 هدایت افرازی نور بخش است و صفا نفس ضلالت نماند و ظلمت افرا فلا سفیونان بر همه و حوکیه منند
 همه را ریاضت گرنگ صفا نفس بخشیده و ضلالت و خسارت دلالت نمود و افلاطون نیز دعا و اعتماد بر صفا
 نفس فرموده و کشفیه خیالیه خود را صفا بخشید و ساخته عجب زید و حضرت موسی علیه بنیاد علیه و
 در آنوقت مبعوث شده بود مذکور و گفت سخن قوم مہدیون لا حاجه بنا الی من مہدی الا اگر این صفا
 ظلمت افرازی نمیشدست صفا کشفیه خیالیه سده او می گشتند و از وصول بطلاب انور نمی افتاد و مبطنه این صفا
 خود را نجات یافت و نیست که این صفا از پوست رقیه اماره او گذشته است و اماره او بر جان خست و خجور
 خود است پیش ازین نیست که نجاست مخط را بشکری علاف قیق نهان قلب فرموده است پاکیزه است و نورانی
 رنگی ربوبی و از نجاست نفس ظلماتی نشسته است باینکه تصفیه بجا اصله رجوع مینماید و نور میگرداند و صفا
 نفس کس فی حد ذاتها نجاست است و ظلمت صفت ذاتی اوست تا زمانی که سیاست قلب بکرمه بالغت نیست

تشریف علی صاحبها الصلوة والسلام را تاجیه بکامحض فضل خداوند جلوساطا منزه کے و مطہر نگرد و خبث دائمی از
ذرائع گردد و فلاح و بہبود و ارضی متصور نیست افلاطون از کمال اجل صفات خود را کہ بارہ اولی خلق و ثبوت
حقا قلب و سوا نکاشت ناچار خود را نیز مہذب مطہر و رنگ و خیال گردان و دولت متابعت اعلیٰ نبیا
علیہ الصلوة والسلام محروم ماند و بالغ خسارت ایک تہمت گشت اعانہ شد شجاع بن البزار و چون بن ہضرة
در نہاد وجہ کہوں بودہ اکابرین طریقیہ قدس لدلکا اسرار کم ریاضت جوہر ترک نمودہ و طعومات پر
احتمال مجاہدہ توہر مصالح لالت نمود و منافع جوہر با احتمال بن ضرر عظیم خطر ترک کرد و دیگران منافع
جوہر را لحاظ نمودہ چشم از مضار ان پوشیدہ نہ بچوہر ترغیب نمود و مقرر عطا است کہ با احتمال ضرر منافع کثیرہ
میتوان گذشت نزدیک بن مقالہ است آنچه علما فرمودہ اند شکر لدلکا سعیم کہ اگر امری ابر یا شریان
و بدعت ترک بدعت بہتر است از انیان سنت یعنی بدعت احتمال ضرر است و دوست توقع منافع پس
ضرر را بوقت منافع ترجیح دادہ ترک بدعت بایمان و یوس عجیب باشد کہ در انیان سنت ضرر را از دیگر مبادی
تحقیق این سخن نیست کہ ان سنت کو یا موقت بان قرن است چون اوقیت از او بہر موقت و فضا حصہ نہ
اند بابت و تقلید ان نمودہ اند و جمع دیگر از اموال و سنت تقلید نورزیدہ اند و الدلکا شجاع علم بحقیقہ بحال
سوال سیدم انکو در کتب اکابران طریقیہ علیہ است کہ نسبت با حضرت صدیق منسوبیت بخلاف بطرق اگر مدعی
گوید اکثر طرق با امام جعفر صادق میرسد و حضرت امام جعفر صادق صدیق منسوبیت پس سلاسل دیگر چو با حضرت
صدیق منسوبیت باشد جواب انکہ حضرت امام نسبت ہم از حضرت صدیق دارد و ہم از حضرت اصغر لدلکا
عنها و با وجود اجتماع این دو نسبت علیہ حضرت امام کلات ہر نسبت و انیان جلالت و از یکدیگر متمیز
جمع ہوسطن نسبت صدیق از حضرت امام نسبت صدیقیہ اخوانودہ اند و حضرت صدیق منسوبیت و مجموعہ
ہم ہوسطن نسبت سری نسبت امیر مراد اخوانودہ حضرت امیر منسوبیتہ انان فقیر تقریبی در پگنہ بنارس
رفتہ بود کہ انجا بکنک اب جمعہ انودا وجود الی جماعہ محمودی گد در کاب کنک علاحدہ است و اب جمن علیہ
بہر حجہ کہ گوید در میان برنجی اندہ انکا سیکہ بدگیری خلط نشود جمعہ کہ جانب بکنک اقد شدہ اند انکا
اب جمعہ اب کنک بخوردہ جمعہ دیگر کہ جانب اب جمن اند از اب جمن بخورند اگر گویند کہ حضرت خواجہ محمد علی
قدس سرہ در سال قدسیہ تحقیق نمودہ است کہ حضرت امیر چاچا از حضرت رسالت نہایت علیہ صلوات

پیران طلقه گریان پوشید طرف کعبه نماید و صحرای عرب پیران توجیل را نیکو پیران تن پوشید است پیران عین
 عرف عادت هم عمل عرب بصلوات باشد و هم عمل هند و اولی هر کس چه اگر نسبت پیران پیش چاک ثابت باشد
 علاضه لباس را از این سر بخورن نه نموده و مخصوص این پیران اهل علم میباشند و چون زمان پیران پیش رفت
 اینجا با من این تا به لباس نان نموده اند حال سوال ششم آنکه چنانچه از ابتدا توجیطا لباس این طریق با حریت
 حضرت باید که نفی و اثبات این توجیه نشود زیرا که در وقت نفی توجیه نیست جواب آنکه توجیه از این توجیه نیست
 توجیه حریت است و مقصود از نفی غیر حصول دام آن توجیه است بی حریت اغیا پس نفی جعفر غیر منافی توجیه حریت
 نباشد منافی توجیه حریت توجیه غیر نیست نه توجیه غیر ایشان مابینها محال حصول معنی آنکه باید که در توجیه بی نظیر
 آنکه در زبان میگویی قلب غیر ایشان میگویی یا در نفی و اثبات تعلق م را میگوئی یا نه اگر تمام را میگوئی پس م که در آن نفی
 و الیه پیران چگونه است جواب آنکه قلب اگر تمام را بگوید چنانچه در اول الفوق پیر و الیه ارجاع پیران مینماید
 و الا الله ارجاع و بجهت آنکه نفی و اثبات در اول طریق تحلیل میگردد از آنکه م در زبان کاری ندارد و ماطحات
 شرط قول نمایند و سوال اخیر شما از تحلیل تکلیفات مخمر از این است اگر تکلیف توجیه میشدند و میباشند بقول الام
 بعضی از ایلان نجای مکر نوشته اند که حضرت میردین ایام باحوال طایبان کم میروانند و مکر قناری بهمارت
 و سبزه نفع بر عمارت خرج میشود و فقر لبه نصیب است مانند این مقدمات را برنجی نوشته بودند که شاید اعتراض شما
 میباشند و بگویند که ای بداند که انکار اصطلاحی است و اعتراض بافعال و اقوال این بداند که از این امر میباشند
 اگر رسانند ملاک سرگردان و تکلیف که این نگار و این اعتراض نماید و سبب نماید پیر شود و مکر اصطلاحی از
 دولت ایشان محروم است و معترض ایشان هر وقت خایه خاستن از آنکه جمیع حرکات و سکنت پیران مکر
 مستحق نریا و ایلا که اکتاف پیر میباشند و اگر باید بداند که عاقبت این خرابی و سبب است مرید و جو و مکر
 و خلاص مکر پیر و اگر در غرض بر سر مکر و غیبتش اعتراض پیر باید بر سر خود میباشند و اکتاف پیر نصیب و اگر
 فرستاد و فصل از فصل پیر شهادت میشود و دفعه شود باید که از استفسار برنجی نماید که از سایر اعتراضات که در
 مخطبه آنکه بر او وقت چون حق محصل مترجم اند اگر اعیان از پیران مکر خلاف شریعت ظاهر شود و باید که مریدان امر
 تعلیه پیر نکند و سخن بیان بها که آنرا مکر طلب و وصیعت خواهد بود و مکر پیران نشود و باید که در دفعه آن طلب
 بخیر حق نجات و تکلیف و دفعه شود و مکر و اگر سلاستی می خواهد و اگر مرید و مکر پیران نشود و باید که مکر

پیدا شود و آن شیبه اعتبار کند هرگاه مالک موجب سلطان و امتیاز باشد و منافع فرموده باشد و منافع خود را بکار برد
لا از خود و غیره که بایست که بعضی از آن که اولی باشد از امتیاز ولی و دیگر نوی امر علیه علی الصلوات
و السلام آن که بایست که بایست که بعضی از آن که اولی باشد از امتیاز ولی و دیگر نوی امر علیه علی الصلوات
باجمال بیان بپردازد و تسلیم خود و بعضی از امور ما بنام خداوند که منافع است و زیوت بعد از مصطفی از آن که خود
مبارک است آن بجز آنکه شکر فرستد بعضی از آن که زیوت است خود و سلام و غیره میفرماید و سلام علی من اتبع الهدی و غیره
ستاقه مصطفی علیه الصلوات و السلام است و اما در آنکه ما حاتم عشر حشمت اول که منصف است و منزه
کمال آن قس سره نوشته بود و در عهد شش کتبندگان محمد صادق و برین شرف میرساند که احوال
اوضاع این حدودین توجهاست علیه جمیع حکم و متفق گذشت است و نیست که از طرف خدا و ان حضرت ظاهر
در ایشان بوده روزی در خبری در میان بدالدین رسید خبری در میان کامل ساندین و حضرت بیدار شد
و گویند که منشی علی و آنکه جماعتی از کثیر از آنکه ما حافظ بهاء الدین شب سیر و هم خرم و آن که بایستی که از آن
حافظ موسی شروع کرده است پیچیدگی بسیار خواندند شب یک شب نوزدهم است ختم میکند و عشر و اخیر
بها الدین قرار داده است که ختم کرده است و حضرت سلام شوی و عزاز تراجم حافظ و آن خواند که شایسته
نور ظاهر شد که یک مقام حقیقت قرار بود هر چند این جزو نیست و آنکه در و جان معلوم شد که حقیقت صحیح است
صاحب الصلوات و السلام احوال انجام است که گویا دریا و غلظت و در کوزه و در آورده باشد و انجام تفصیل حقیقت
است و اکثر از انبیا و اولیا کل بعد خود از بعضی انجام هر روز دارند تمام انجام غیر از غیر از انبیا و اولیا و السلام
نفسیه معلوم نشد و این حقیر نیز دریافت حقیقت و آنکه بوجه عام بعضی کامل رسوگر دارند و او تا زمان تمام خوب
شده است باقی احوال جمیع گذشت و درین ماه ظاهر خلیه بکیت معلوم میشود و آنکه محمد حیدر اوضاع عمل و در
و اوقات جمیع و دیگر میگذرانند و آن شهر نیز در وقت تمام حاضر شوند و غیر از این بسیار دیگر از اخطار است
از روی ظاهر پیچیده یا کند و پس در عهد شش و دویم عهد شش کتبندگان محمد صادق
عرض میرساند که احوال و اوضاع خود و مستحب است که خیر آنکه بجز اوقات و جمیع خدا و ان بخواهد اطلو
و استوار است سر و زنده است و حقیقت آنکه که بخواهد عیال مرسل و بدو احوال و شرف و پیوسته و استوار است
عاطف القبا علیان بکار و احوال سلام و آنکه بایستی که در و در جرمه البنی که الله العالی و آنکه بایستی که بایستی که

قبله کار از حجاب احوال چنانچه که غیاز است و دست بر صدر و احوال انضیم احوال نهی حال مریست دارد و از دست
 هر چه خط و خش بخلاف خدا آید و تقدیر کند و در آن میرنگار که توجها در آن است و درگاه مکتوب نماید و در سنگینا
 اگر کربان کار را به شوازیست که بجهت و نیست که احوال بدین نوعی که شریف بطریقیکام فرموده بودند و دست دارد و
 کم فکوز راه و یا بدینکه روز بروز میوار ترقی و تزلزل است بعد از نوح و نظم و عصر حلقه می نشیند و عافیه بهار الدین چون
 از رزوات فتنه است یا بدین که از نیر سخاوند و این فقیر در بعضی اوقات مقبوض است و دیگر بطریق مقبوض و بسط و توت
 و ذوق قدام و بر آن تعلق بدین دارد و از آنجا و نوح نماید و طایف سنده نیز چند و خفا و اگر است چند و خفا
 مثل علم حیثیت بدین علمین و چون فو و مثل آن هر چه داخل طلال میداند داخل تبار و نمی یابد و طایف و اما
 بدین خط بود و در نظر نیست غیاز بدین امر و دیگر مفهوم نیست چنانچه تصور می شود از شرع و علم که بود و حال زبان
 ستم از می آید و این تمام تمام بقایا و بعد از آن بقایا بازمین و از قیاطایف و نوح و چنان معلوم شد که بی فتنه خط
 بقا شود و چنانکه این نیست و حال بند و نیست که مقبوض معاینه و در کم است تا چنانچه شود و اما حال توجها در آن
 چنانچه در حال خود بود و چنانچه که جرات نموده که با فقیر ترش حضرت را بخواب نیندازد اما الله را چه و کون
 بلکه ترحیم است و بهیچ وجه عرض حضرت سیدوم عرض شد که تیرین بدگان محمد صادق بوقف عرض سنان
 که این فقیر نیست که مقبوض می شود و بود از آخر الامر چنانچه جاد و غایت خدا و دیگر جلا سنان و سید و بسط عظیم که بود
 و در آن بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سالقا یا دو توجها از جانب انیسین بود و حال هر چه هست از جانب او است
 و تقدیر و در پیش از قابلیت قبول نمویفیت کماله الله تعالی علیه شمس فخر حق بکمال طالع کل طایفه و کد و دو
 من ابدن الاطایف و حاصل فیما کلمه و بکینه شیخ فانشخ الصدور و هم تعلق صا الی بدن لیسوا مضیا البغ من
 و لیسوا من قبله انکند حدیث تجا الاکل من بین المطایف علی قلبها فطرت الی انقلب من ان و لیسوا مضیا البغ من
 فلما نظرت فی القایب ظهر ان ذلک قلبا اخر و کذا الی غیر البیات فاعلم فطر قلب بسط الا و قلب خفیه و کم تبویم
 الا ان من یستل الی الله بسط و این مقبوض علم ان بحالات اسلمه من من حیالیه بالنسبه الیه البیات کانت کما کاف
 حضرت و کان یظن انهم فی المقام فما کتبها سواد و بعد کما انهم که تیرین است الا ان توجها در آن که تیرین من من
 هر کوی که یک توجها در آن توجها کرد و حضرت سلامت از دست و دریافت ملازمت خادمانی که راه چشمه و در چو
 شب روز یکبار ساعت تصویب است که کدام وقت نیک ساعت خوش خواهد بود و در کتاب علم و مقصد از عجب

خواهر پرست و غیر ازین هیچ آرزو منکر و تصور نمی آید چنانچه او تمام اجزای خود را وفق طریق این دولت مطلق

میسگرداند و بوجهی که منشی و الی الامثال و علم الدین و علم الاصولات و اعتبارها و الکلیات الهیه بنظر

تقریر و دلپذیر چکیده قلم فیض رقم خواص معانی بحر عرفان منشی حسد البیان محسنان سلسله الرحمن
الصلوات حسب البیان حمد را چه باشد که دنیا و آخرت را عرض کرده اند و چه چرخ یک سر و دو سر آرد و چه چگونه درین نشان

از دست نمیکند و گاهی یاد زقا ایشان از خود میبرد و گاهی گفتار ایشان مثل غمزه را خوش میکند و عجب است

هر که ایشان را یافت خلوه و جهان ریافت و هر که خدا را یافت روان جان جهان برافت و با عجبی که هر که ایشان را

جان آچکند و فرزند عیالی آید آن آچکند و دیوانگی هر دو جهانش بخشد و دیوانه قوم و دو جهان آچکند چون

عمریت که فیه حبیب میرانی که حکم تقدیر بخیر السلا و شاه جهان با و همسر بر دوازده یافت مقصود چون که بخورد

درین ایام که درین بقعه طبع بر سر و راه خدا مالک طبع احمدی مولانا شیر محمد خان سلسله اللہ تکوین و دو خط و فرزند

چاو و دو صاحب دست و در ترک تعلقات فرد و همچون از نشان ملو و نشان و بلکه از سر صدره نشان و در زمانه

روزی که کتاب قطب بانی خدمت محب و الف ثانی علیه الرحمه که آنجس عقیقت طبعی خود برین نمود و در بیان

دیوانگی و اگر فروخته شد که در اسرار صحبت جهان جهان چشیم و در حق پریشم و بیاد حق و گوشت نشینان

بازماندگان خیال یکسان ایشان دست و در هر حال زود و چون نگرفت ناچار بر وقت و گیم و قوف است

خواجده اعجاز کتب است که هر حرفش مجموعه متعلق عرفان افتخار البابت و لفظش شش تر لغت و طریقت ارباب

نوعیه و ایامی الالباب قطع هر نکته سر بسته و آذانه شکست و هر لفظ او شوقی چشم غزال است و فیض قرش

آتش غیب روشن است و قلمش و افق فضل مال است و صد بار بر سر هر حرف گذر ششم و یله است که سر تقدیم

و دلال است و در یوزده گز را وینا در لایان و بچرخ رگ بر قلمش بحر نوال است و سوزان کوکبا و هر گری خواجده

ای سوز خنده ضبط کن ازین سخنهای گرم پس کن قطعه سخن با تایش نیست حاجت بد تو دریا و خروشان

سیاه و بگوشش جوان خود را گردیده و تو بلبل اسرار بیان سیاه و تبار خجست و بختم رجسته نیکه را و در شسته

دشت اتفاق تحریک خجی کلمات افتاد و به ولی لا شاد فقط

قد طبع اسرار استحقاق بعون المدد الواحد القوی

جلد اولیٰ مکتوبات معدن فتوحات حضرت محمد الفشانی



در مطبع احمدی اہل بیتہام شیر محمد خان لوی طبع پویش

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا

درین اوان مجید قرآن سر از عید الطوبه و دقایق غریبه شریفه اعسنه



حضرت مجید العالم فی البصیرة و تفسیر تمام باهتمام احقر الانام شیر محمد خان جهری غفر له

مطبعة محمدی هلالیة طبعه یون

الحمد لله سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد فند نه فرس جلد الثانی من مکتوبات ایمان

۲	مکتوب اول شیخ عبد الغریز جوینوری بیان بحر	نور السموات والارض
۳	شیخ فی الدین بن عربی در مسئله الوجود	۲۴ مکتوب دوم در ممبرات گاهی میان غلام محمد سجاد در
۴	مکتوب دوم بمیر محمد بن خلکانی در بیان آنکه	حضرت ایشان در بیان فرق شده ملک انسان
۵	مکتوبات ادعائی جریه صفاء و سجاة فوق اعتبار	۲۵ مکتوب سیزدهم بمیرزا شمس الدین در جواب کتابت او در بیان
۶	وجود و وجوب است	۲۵ آنکه نصیب علی اظهر حبیب نصیبیه علیه نصیب علی است
۷	مکتوب سوم بخود مراده حضرت خواججه سعید در	۲۶ مکتوب چهاردهم بمولانا احمد در جواب استفسار او که
۸	بر این ملافاق و نفس و لایست صغری کبری است	منصب البتة صاحب علم است
۹	مکتوب چهارم بمیر محمد یحیی بیان علم البتین علی	۲۷ مکتوب پانزدهم بساوت نظام و قضاء و انانی
۱۰	و حق البتین که بعضی صوفیه فرار داده اند	۲۸ گرام بلده مانده در مکتوبش خطیبی آنکه در عید قربان
۱۱	مکتوب پنجم بمیر محمد بن بیان آنکه صفات و افعاله	و ذکر خلقای راشدین مکرده
۱۲	و در اعتبار و از	۲۹ مکتوب شانزدهم شیخ میراج الدین سهارینوری در جواب
۱۳	مکتوب ششم بخود مراده خواججه محمد بن بیان بعضی	استفسارهای او در بیان عجز و غایت غایت
۱۴	مکتوب هفتم بمیر محمد بن بیان آنکه بخله محبت	۳۰ و فضیلت مرگ طاعون
۱۵	و محبت و محبت و حب رضا و مرتبه فوق آنها	۳۱ مکتوب هجدهم بمیرزا احسان الدین در بیان مصیبت
۱۶	مکتوب هشتم به خان خانان بیان آنکه عیب	این عالم که نظایر جراحت اندامانی الحقیقت است
۱۷	خواص ایمان و ایمان و ایمان و ایمان	۳۲ مکتوب نوزدهم بمیر محمد بن بیان آنکه نصیب
۱۸	مکتوب نهم به ملا عارف خراسانی در بیان فضل طایفه لاله	۳۳ علما اظهر حبیب علما در اسخین حیات
۱۹	مکتوب دهم به حاجی آگاهی میان محمد مودود در آرد	۳۴ مکتوب بیستم بمیر محمد بن بیان آنکه نصیب
۲۰	حضرت ایشان در بیان آنکه هر طور که باشد	و احتیاط اندک عات نامرئیه
۲۱	خلیت نیست بخلاف نلوف فوق عرش	۳۵ مکتوب سی و دوم بمولانا طاهر خراسانی در فضائل صلوة
۲۲	مکتوب یازدهم بمیرزا مراده خواججه معصوم در بیان	۳۶ مکتوب سی و یکم به محمد حیدر در بیان آنکه مراد از قلب
۲۳	بعضی از صفات نلوف فوق عرش و بعضی دیگر	

۸۸	مکتوب سی و چهارم بنور محمد تازی در جواب غیبه	۸۸	که در حدیث قدسی لایسته الزام واقع شد و مکتوب
۸۸	مکتوب سی و پنجم به پسرزاده محمد عبداللہ در جواب استفسار	۸۸	مکتوب ببت و دیم مولانا صادق کشمیری بیان
۸۸	که مکتوبه بود و نماز توحید و از عین البقیع	۸۸	شرافت سپردند
۵۰	مکتوب سی و ششم بنور محمد تازی در بحث امامت علیہ السلام	۵۰	مکتوب ببت و سیوم بنجد و فراده خواجہ محمد عبداللہ
۶۳	مکتوب سی و ہفتم بنور محمد تازی در بیان فضائل علیہ السلام	۶۳	بیان اہل سنت مسند و احباب از حدیث شریف
۶۳	مکتوب سی و ہشتم حاجی یوسف کشمیری در بیان انکسار	۶۳	مکتوب ببت و ہمام حاجی محمد دکنی در جواب کتابت او
۶۴	در بیان برادر خود تعلق بونیانیت	۶۴	مکتوب ببت و پنجم بنور شرف الدین علی کموافقی
۶۴	مکتوب سی و نہم بسید عبدالباقی در بیان صحابیین	۶۴	شریعت کردہ ایدہ دخل ذکر است
۶۴	مکتوب چہلم مولانا بدر الدین در بیان خرق حجب	۶۴	مکتوب ببت و ششم بنور احسام الدین در جواب کتابت
۶۴	مکتوب چہلم و یکم شیخ فرید در بیان انکسار بنابر	۶۴	او مکتوب و ہفتم بہ مولانا محمد طاهر بخشیدہ در جواب
۶۸	الہیاتہ مرتبہ پریش سے آید	۶۸	تذکرات شیخ عبدالغیر بنور جوہری در مکتوب
۶۸	مکتوب چہل و دوم بہ خواجہ جمال الدین حسین در بیان	۶۸	اولی کہ نام اوست
۶۸	الخصار سیر و افاق و لہنہ اثبات تخلیہ و تجلیہ	۶۸	مکتوب ببت و ششم مولانا محمد صادق کشمیری در
۶۸	مکتوب چہل و سیوم مولانا محمد فضل در تحقیق اندراج	۶۸	استفسار او
۶۸	الہیاتہ فی البدایہ الخ	۶۸	مکتوب ببت و نہم شیخ علی بنی دہلوی در بیان انکہ
۶۸	مکتوب چہل و چہارم بہ محمد صادق در جواب استفسار او	۶۸	بہترین متعین نشا و خزن و اندوہ است
۶۸	کہ از وحدت وجود پرسیدہ بود	۶۸	مکتوب سی ام بنور محمد شرف و حاجی محمد در جواب
۶۸	مکتوب چہل و پنجم بنور خواجہ احسام الدین در بیان انکہ	۶۸	سوال فلاسف ببت رابطہ و فتور مشغولے
۶۸	عالم تمام مجانی بہا و صفات و جہی است	۶۸	مکتوب سی و یکم بنور شرف الدین حسین در بیان
۶۸	مکتوب چہل و ششم مولانا محمد نجالی در بیان انکہ	۶۸	و غلط و نصیحت
۶۸	کلمہ طیبہ	۶۸	مکتوب سی و دہم بنور رابع الدین در جواب غیبت
۶۸	مکتوب چہل و نہم بنور خواجہ محمد قاسم در نصیحت و تنبیہ	۶۸	مکتوب سی و ہشتم مولانا محمد صالح در بیان
۶۸	مکتوب چہل و ششم بنور خواجہ محمد طالب در غریب مقام	۶۸	انکہ محبوب و نیکو محبت در ہر حال محبوب است
۶۸	مکتوب چہل و نہم بنور خواجہ گدا در بیان انکہ انسان سنی	۶۸	اگر عالم فراموش دگر نام الخ

۱۴۸	مکتوب بنقاد و پنجم بفرز مظفر در بیان آنکه محسن و بلیات مرد وستان را کفارات است	مکتوب بنقاد و پنجم بفتح خان افغان در تصاویر صد و ریافته
۱۴۷	مکتوب بنقاد و ششم بولانا فرخ حسین و بیان حقیقت خوشی	۱۵۷ مکتوب بنقاد و ششم بلامدین در ضابطه مکتوب بنقاد و پنجم سیادت پناه میر محمد اله در
۱۴۶	مکتوب بنقاد و پنجم بولانا حسن برگی در جواب اعترافات او که برکلام صوفیه نموده بود	۱۵۸ مکتوب نود و دوم بمرزا عوب خان در سفارش مکتوب نود و یکم بخواجہ محمد سعید در اسرافاب
۱۴۵	مکتوب بنقاد و ششم بدراپ خان در بیان محبت و اخلاص	توسین او ادا کنی
۱۴۴	مکتوب بنقاد و پنجم بشیخ یوسف در جواب سلاله مکتوب بنقاد و پنجم بشیخ حامد بناری در بیان آنکه	۱۵۹ مکتوب نود و دوم بمیر محمد نعمان در بیان آنکه دینا عبارت از قرب الهی است
۱۴۳	پرسیده بود که عین انصافه	۱۶۰ مکتوب نود و سوم بخواجہ شام بخش در بیان آنکه هر کدام از لطائف عالم خلق و عالم امر هم طایفه اند
۱۴۲	در تمهیدات مینویس تا که خدا میداند نزد ما محبت	مکتوب نود و چهارم بولانا عبد القادر در بیان حقیقت تن و قنات و بقا و جدانشدن عدم
۱۴۱	مکتوب بنقاد و یکم بمحمد ادر در بیان خضاب از مخرافات دنیای دین	۱۶۱ مکتوب نود و پنجم بمقصود علی تبریزی در سوال او از کفر حقیقه صد و ریافت
۱۴۰	مکتوب بنقاد و دوم بخواجہ شرف الدین حسین در اجتناب از دنیای دین	۱۶۲ مکتوب نود و ششم بخواجہ ابو الحسن بدخشه صد ریافت در جواب اعترافات شیعه
۱۳۹	مکتوب بنقاد و یکم بمیرا ه محمود و محبت ابن طائفه علیه	۱۶۳ مکتوب نود و پنجم بخواجہ شام بخش در جواب کتاب او مکتوب نود و ششم بخواجہ شام بخش در جواب محضوم
۱۳۸	مکتوب بنقاد و پنجم بشیخ حمید گالی بیان شکایت عدم رسی پیام و سلام	۱۶۴ مکتوب نود و پنجم بمیر محمد نعمان در جواب سوالها که کرده بودند
۱۳۷	مکتوب بنقاد و پنجم بشیخ نور محمد صد و ریافته مکتوب بنقاد و ششم بشیخ طاهر بدخشه	۱۶۵ مکتوب نود و پنجم بمیر محمد نعمان در جواب سوالها که کرده بودند
۱۳۶	در جواب کتابت او	

در طبع خاص می واقع الی و فوق آرزین طبع دیگر

والمعصية

والعبد من مظهر العبد والوجوب والوجود وان كانت صفته كماله سبحانه فليقل في الجملة لا سيما واصفها وادبها بالحيث
والاعتبار بالشيء الظاهر والباطن في الوجود والكون ووراء الجليات وكبر المشاهدات والكمالات في الوجود
ومعقول الوجود كل موهم في الخيال فهو جاذب وراء الوجود ثم وراء الوجود ثم وراء الوجود ثم وراء الوجود
عاجز في انوار غيبية نشأه في كبرياؤه بوجه شفاء في رفقهاست نام يشي مودم في رغبته في اودان نام هم كثر
فلا يصلح احد الى جهة تكلم في انه من منتهى جميع الحامد دون سائر دقات عزته فهو الذي انشئ
على نفسه وحده ذاته بذاته فهو سبحانه الكامد والحمود ماسوا عاجز عن ادراك المحصور المقصود كنه
وقد عجز عن حمد سبحانه فهو حال الوجود المميز تحت ادم ورجوه وهو افضل الابرار واكمل ظهورا وافضل منزلة
والجبرم كماله في الوجود والافهم قد لا واعظهم اية وشرفا واقوههم ديناً واعدهم مملكة واكرمهم
حسبنا واشرفهم نسباً واعلمهم بيت كماله لما خلق الله سبحانه الخلق ولما ظهر الربوبية وكان بينا
بين الكمال والطيبين واذ كان يوم القيمة كان هولاء المؤمنين وخطيئهم وصاحب شفاعتهم الذي قال الحق عز وجل
ونحو السابقون يوم القيمة وان قال قولاً غير حق وانما حبيب الله وانما تاتم النبيين ولا تخفوا نالوا الله
خرجوا اذا بعثوا وانما تاتمهم اذا قد واوانا خطيئهم اذا الضلوا وانا مستشفعهم اذا حسبوا وانا
مبشرونهم اذا يسوا والمفاتيح يومئذ في رفقنا نذكر اوست وانهم نعموا اين بسكرهم وروايتهم
صلى الله سبحانه وتعالى عليه وتعالى عن شانه وبكره اجل اهلها عليه وعلى جميع الخلق من النبيين والمرسلين
والا كذا الفريز وعلى اهل الطلح المجمعين صلوة وسلاماً مؤمناً وكرامة على اهلها واهلها اهل كل ذكره المذكورين وكلما غفل
تذكره العالمان وبلوهم واصلوة وتلبية الدعوات وارسال التحيات فتودع على يد صحيفه شريفة كرامه من غير شاة
بودن انومي غري شيخ محمد طاهر رسانيد زود شوق ساقند چون شمع ج خاتون وسواف ارباب كشت وشهود
بودن حرت بفرحت افرو وجزا الله سبحانه فخير من وقت صحيفه الشان خود از اوراق ووراق اين طالع
عليه سخن رسيان ورده بنجد كليمه كشت غني واما معلوم شريف است كه وجود مبارك غير محال است وحيث
منشأه نقص شرارت پس وجود ورجب ثابت باشد بلطافه و عدم نصيب محض و اما غير محال است ابدان
وغير نقص راجع اين ممكن وجود ثابت كردن غير محال اجراء و شوق في حقيقة شريك كردن است او را و كمال
و كمال حق بل سلطان بچنين ممكن اين جيب گفتن تمانه وصفات افعال و اعيان صفات و افعال و افعال

ساختن سودا و دست و پا و اعضا و اعضاء که هر یک از اینها در ذاتی است و چنانکه خود
عین سلطان عظیمشان که منشأ خیرات و کمالات است تصور نماید و صفات و افعال همه در او عین صفات و افعال
جمله او و نیز غایتی الی الباقی بقضیه تشکیک وجود و چنانکه تعالی اولی و اقدم گفته اند این یعنی وجوب تشکیک ممکن
واجب تعالی و کمالات و فضائل که از وجود او ناشی گشته اند تعالی مدعی ملک و کبریا و عدل و رحمت قدسی آمده و
الکلیله و مراد از العظمة ازادی اگر عالم نظر از زمین و فیه آگاه یکستند بر ممکن و وجود ذات تشکیک
و غیر و کمال که مخصوص بان حضرت است بل اعتبار اختصاص وجود ممکن اثبات نمی نمودند و تنها لایق اخذنا
انسیب اولی و اخذنا اکثر موفی علی مخصوص تا خزان ایشان ممکن اعیان و وجوب تعالی دانسته اند و صفات و افعال و
میگویند همسایه و تشکیک هم و همه است بدو و حق که او طلس شده است و در ضمن فرق و نهان خاص
بالدیه است ثم بالدیه است این بزرگوار این چند را تشکیک جو در نظر نموده اند و از شغفیت گرفته اند
وجود را جو یافته اند و بعضی کمالات گفته میگویند هر چه جز شرارت و نقصانی نیست اگر هست نسبی اعتبار
است هم قابل نسبت با انسان شرارت دارد که فیل حیات است و نسبت بجهنمی که در آن هم مخلوق است
و احبات است و تریاق نافه مقتدر ایمان درین اگر شرف مشهور است هر قدر که ظاهر ساخته اند و یافته اند
الحکم از انحاء کثیره که درین باب بجز بقدر ظاهر ساخته اند تفصیل و نامایند و در مرتب جویم الدین الی الله
که امام و مقتدر تا خزان موفی است درین مسایبان میکند بدانان بجز مکشوف گشته است و در تحریر جویم و با فرق
در میان و در مرتب و در مقام معلوم کرد و در وقت بجز دیگر بجز غلط نشود و جویم الدین و و با جان و دیگر مانند که
اسما و صفات و جویم بل علایق ذات و چنانکه تعالی عین یکدیگر انداخته علم و قدرت چنانچه میخیزند
عین یکدیگر اندیز پس در آن موطن هیچ اسم و رسم تعدد و دو کثر نباشد و تمایز و تباین خود غایتی مافی الیها
آن اسما و صفات شین و اعتبارات و حضرت عالم تمایز و تباین پیدا کرده اند اما لا و تفصیل اگر تمیز
است جویم اول است و اگر تفصیل است همه متعلق ثانی تعیین اول را وحدت می نامند و از حقیقت
محمدی میداند و تعیین ثانی را وحدت میگویند و حقایق سائر ممکنات و امکانها در آن حقایق ممکنات
نامیده اند این دو تعیین بلوک وحدت و وحدت اند و مرتبه و چنانکه ثابت میماند بگویند این عیان بود
از وجود خارجی نیافته اند و در خارج غیر از احدیت مجرد و هیچ موجودی نیست و این کثرت که در خارج میباشد

عکس آل عیان ثابته است که در مراتب ظاهر وجود که خدا و در خارج ملکوت است شکست هست و وجودی که پدیدار
 در رنگ انکه در مراتب صورت شخص شکست گردد و وجودی که در مراتب پدیدار این عکس را وجودی که در مرتبه
 نیست و در مراتب روی حلول نکرده است و در روی آن مراتب چه سبب تفتیش نگشته اگر انقاش است در
 تخیل است که در روی مراتب متوهم شد این تخیل و متوهم چون منته خداوند است بل سلطان که انقال نام
 دارد و بر روی تخیل مراغه نکرده و ثواب خدا را بدی بر آن قریب باشد این کثرت که در خارج وجودی پدیدار
 است بدین قسم قسم اول تفتیش که بشهادت تعلق دارد این سر تفتیش انقیات خارجیه میگویند
 و در مرتبه امکان انبات میان تشریفات منته عمارت این تفتیش پنجگانه است و این تشریفات منته انقیات
 نیز میگویند چون غایب خارج از ذات و حقیقت که در غیر از اسما و صفات و در جمیع سلطانهها که من دان
 تعالی و تقدس نزوایشان ثابت نشده است و صورت علیها عین این صورت دانسته اند و شیخ و مثال
 آن همچنین صورت شکسته اعیان ثابته را که در مراتب ظاهر وجود و وجودی پدیدار کرده است عین آل عیان را
 تصور کرده اند نه شد آن ناچار حکم با اتحاد و نوده اند و بعد است گفته اینست بیان مندرج شیخ محمد بن
 ابن العربی در مسئله وحدت وجود و بر وجه اجمال عین معلومند و این معلوم که شیخ آنها را مخصوص بنجام اقل
 مبداء و میگویند که علم النبوة این معلوم را از خاتم الولايت اخذ نمایند و شرح مخصوص رتوجیه آن تکلفات نماید
 باجماع پیش از شیخ و همچنین که این طایفه باین معلوم اسرار زبان نگشاده است و این حدیث را برین نحو
 بیان نموده هر چند چنانچه از توحید و اتحاد و غلبات سکندر زیشان بظهور آمده اند و انما حق و سبحان گفته اند
 اما در اتحاد و معلوم ساخته اند و نشان توحید را در نیافتن پس شیخ بر این تقدیران این طایفه آمده
 و حجت متأخرین ایشان گشته مع ذلک و قایق کثیره درین مسئله متفق مانده است و اسرار غایب و نیاید
 بر منصفه ظهور نیامده که تفسیر باظهار آن توفیق یافته است و تحریر بیشتر گشته و الله الحق و هو مدعی السبیل
 مقدوما صفات ثمانیه واجب الوجود تعالی و تقدس شریف باشد بمنزله یک از قسم چوبی و بیگونی بود و همچنین
 این صفات از یکدیگر متمایز میباشند و در مرتبه حضرت ذات تک و تقدس نیز ثابت است از آنکه
 با لوسم الجمول الکافی تمیز که در آخر فهم دارد اما باشد از آن جنبه پس معلوم است چه قبض و تجزیه و انجا
 متصور نیست تحلیل و ترکیب در آن حضرت بل سلطان باره و عالیت و حکمت الکنانی از آن باجماع و انجا صفات

در مرتبه تفتیش
 در مرتبه تفتیش
 در مرتبه تفتیش

که در مراتب
 در مراتب
 در مراتب

در عرض ممکن است از آن جنبه سلب است بلکه شش از آن در آن صفات و لا انفعال با وجود این سلب
یعنی در وسعت بی کیفی آنها و صفات واجب حل سلطانها و خدا علم تفصیل تمیز میدارده اند و منکس گشته در هر
اهم و صفت تمیز را مقابل است در مرتبه عدم و نقیصت در آن موطن شفا صفت علم را در مرتبه عدم مقابل
است و نقیصه که عدم علم باشد که بمنجهل است و صفت قدرت را مقابل است عجز که عدم قدرت باشد علی هذا
و آن عداوت تقابله نیز در علم واجب حل شفا نقیصه تمیز میدارده اند و برای مسا و صفات تقابل خود
گشته و مجال ظهور کوس نهانده نزد فقیر آن عداوت آن مکرر مسا و صفات حقایق ممکنات انداخته تا
آن عداوت در یک اصول مواد آن با هیات اندان کوس همچون اصول در آن مواد پس حقایق ممکنات
شیخ محمد الدین طایان مسا و صفات تمیزه اند و در مرتبه علم و زو فقیر حقایق ممکنات عداوت اند که تفاضل مسا و
صفات اند و مکرر مسا و صفات که در برای آن عداوت و خدا علم هر گشته و با یکدیگر متمیز شده و تفا
مقابل سلطان هرگاه نیست با این از آن بیات متمیز بوجود ظلی که بر توی است از حضرت وجود برین
گردانیده موجود واجب ساخته با مکرر بر توی از حضرت وجود برین مایه متمیز انداخته مدار آثار خارجیه گردانید
پس وجود ممکن علم و خدا جبر و بزرگ مسا و صفات او بر توی است از حضرت وجود و از کالات تا با وجود مثل علم
مکن بر توی است از علم و حسیب تا که تقدیر ظلی است از آن که در مقابل خود و منکس گشته است و قدرت ممکن نه ظلم
است که در عجز و مقابل دست منکس شده و همچنین وجود ممکن ظلی است از حضرت وجود و کمرات عدم که مقابل
اوست منکس گشته است و نیا در دم از خانه چیزی نیست و تو داری همه چیز درین نیست بلکه در فقیر
ظلم شی عین نیست بلکه شبحی است و مثال آن شی و مل یک بر دیگری منتهی است برین دفعیه ممکن عین حسیب است
بوجود حقیقت ممکن عدم است و کمسی که از آنها و صفات در آن منکس گشته است شجر و مثال آن مسا و صفات
است نه عین آن با این است اوست درست نباشد بلکه هم از دست چه آنچه ذالی ممکن است عدم است که نضر است
و نقص منبث را نشان است و هر چه از جنس کالات در ممکن پدایست از وجود و هو الهم این همیشه متفاد از آن حضرت
است حل سلطانها و بر توی است از کالات ذاتیه او سبحانه پس با جا را و تا که در میانها درین باشد و برای
سبحانه علیه ملکات بود که بعد از عدم فوق علیه ملکات تحقیق این بحث کما فیجوز و کتب فی کما بنام فرزند علی علم و
در بیان حقیقه وجود و تحقیق بیات ممکنات نوشته است طلب بر این پس عالم با مر نامزد شیخ محمد الدین طایان

از آنها و صفات است که در خانه علم نیز پیدا کرده و در آت ظاهر وجود و در خارج نمودی حاصل کرده است و در نزد
 فقیر عالم عبارت از عبادات است که آنها و صفات و هر چه جل سلطانها در خانه علم در آنجا شکر گشته اند و در
 خارج با بجا و حق سبحانه آن عبادات بآن مخلوق بوجود شدند پس عالم خشت ذاتی پیدا شد و شریعت جیل
 ظاهر گشت و غیر و کمال همه بدینجا قیاس و شد و حیل و ملاکها ^{ما الاصل} ^{چنینست} ^{فان الله} ^{والصالح} ^{سید} ^{الغیر} ^{نفس}
 مودیان هر صفت است و الله سبحانه العالم پس این تحقیق معلوم گشت که عالم در خارج موجود است و وجود ظلی
 بل باین نهایت مافی الباب بین خارج و غیر ظلی همان خارج است و رنگ وجود و صفات پس عالم را عین حق ^{عالم}
 سلطانها نمیتوان گفت و معلوم یکدیگر می جاز نباشد ظلی شخص را عین شخص نمی توان گفت لوجود الله تعالی
 فی خارج جهان الا این متعارفان را اگر کسی ظلی شخص را عین شخص می دیر سبیل تسامح و تجوید خواهد بود که خارج از
 است اگر گویند که شیخ محمدی الدین و تاجان او نیز عالم را ظلی حق میدانند تا ملی پس فرق چه بود که گویند که ایشان
 وجود آن ظلی اجز در دهنی امکانند و بوی وجود خارجی در حق آن تجویز نمی نمایند با حمله کثرت موجود را
 بظن حدت موجود و غیر نمایند و در خارج موجود را حد میدانند تا نشان ناکیدیه ما پس نشان جل ظلی بر جل
 و عدم آن جل اثبات وجود خارجی گشت و مظل اعدم اثبات آن وجود ایشانان و چون مظل وجود خارجی
 اثبات نمی نمایند یا بر سبیل محمول میبازند این فقیر چون ظلی ا در خارج موجود میدانم بجل مباد و نمایند
 و نفسی وجود صلی را ظلی فقیر و ایشان شریکند و در اثبات وجود ظلی نیز متفق لیکن این فقیر وجود ظلی را
 اثبات نمایند و ایشان وجود ظلی را در دهن و تحلیل می انگارند و در خارج جز احدیت مجوده را موجود میدانند
 و صفات ثمانیه را که برای اهل سنت و جماعت ضعیف است و کما عنهم وجود آنها در خارج ثابت شده است نیز در علم
 اثبات نمیکند علما از طوا هر ایشان ضعیف الدنالی عنهم و طرف مقصار را اختیار فرموده اند حق متوسط ^{نفس}
 این فقیر بوده که بآن موافق گشته اگر ایشان نیز این خارج را ظلی آن خارج میبافتند از وجود خارجی عالم
 انکار نمینمودند و بدو هم تحلیل و تقصیر نمودند و انکار از وجود خارجی از صفات و حیل بود نیز نمیکردند
 و اگر علما نیز آگاه میشدند که ممکن را وجود صلی را اثبات نمیکردند و بوجود ظلی اکتفا نمینمودند و آنچه فقیر و ضعیف
 نوشته است که اطلاق وجود بر ممکن بطریق حقیقت است نه بطریق مجاز و مافی این تحقیق نیست زیرا که ممکن
 خارج بوجود ظلی بطریق حقیقت موجود است نه بسبیل توهم و تحلیل که از علم سوال صاحب توهمات که عیان

اینجا خلقت حق سبحانه
 خارج موجود است و در علم حق

علما و اولاد اشارتی باین فرموده است اینجا که گفته فوق عالم الوجود عالم الملك بود و پس نسبت بکمال و جوب
 نیز در آن موطن تصور باشد چه کائنات جوئیست بیست میان است و وجود و خفیت لا وجود و لا امکان و لا وجود است
 معرفت در اوطاف نظر و فکر است بمجوسان غفیا عقل ازین معرفت چه دریاید و غیر از انجا نصیب آن چه بود و این
 عصمه الله سبحانه و دیگر سیادت پادشاه میرحسب الله درین نگاه اینجا بود و ندانم حال چون متوجه آنجا و شد و در صحبت و خدمت
 ایشان را مستقیم دانند و السلام علیکم و علیکم السلام **مکتوب یوم** بخیر و مزارگی تعالیق و معارف گامی است
 فیض آنچه خواجہ محمد سعید سلیمان در بیان آنکه ما را فاق و نفس و فعل لطال است و در بیان ولایت شریعت
 و کبری و کمالات نبوه و تحقیق حقیقت تجلی انحال که بعضی صوفیه را رواداده اند که نفس فعل حق است نه نفس
 بصفت ذات **بسم الله و سلام علیک** و الله الذین معطی بر هر چه در این فاق و نفس ظاهر شود و با غلطیست شمر
 است پس سر او را نفی بود تا اثبات نموده آید و چون ما را فاق و نفس گذشت از قید طلیت است
 و تجلی فعل و صفت میگذشت معلوم شد که قبل ازین هر تجلی که رواداده بود و در سیر فاق و نفسی اگر چه از تجلی
 ذات دانند و تعلق بطال فعل و صفت و نیست و نفس فعل و صفت ذات خود چه صد تا و آخرت بر که رواداده
 طلیت نهایت نفس منتهی میگردد و پس هر چه در فاق و نفس ظهور کند و فعل آن دایره است فعل و صفت نیز خند
 فی حقیقه طلال حضرت و قائم عالمی و فاعل ما و فعل امر بهمانند ولایت این مرتبه ولایت معلوم است بجلالت
 ولایت مرتبه سابق که با فاق و نفس تعلق دارد و که ولایت ظلی است متشبهان دایره فعل و تجلی برقی که تا
 از مرتبه اصل است میراست که کماست از قید فاق و نفس و از دایره جمعی که از دایره فاق و نفس و
 گذشتند و از طلال با جمل پیوستند دنیا تجلی برقی در حق ایشان در حق است چه ممکن ما را می این بزرگواران
 که تجلی برقی ناشی از آن است بلکه ما را این بزرگواران از تجلیات و ظهورات فوق است زیرا که هر تجلی و ظهور
 بهر مرتبه که تعلق کند از شأن طلیت بیرون نیست و گرفتاری فعلی اصل ایشان از طلال فارغ ساخته است
 و از زلف البصر خلاف کرده نهایت کمال و ولایت ظلی که ولایت منوری است تجلی حصول می یونید و این تجلی بر
 قدم اول است و ولایت کبری که ولایت انبیا است تعلیم بصوات و تهلیات و ولایت شریعت و ولایت اولیا است
 پس بعد از آنکه از اینجا تفاوت ولایت اولیا و ولایت انبیا ما در یافت صلوات الله تعالی و تسلیما بر شهبای تعلیم
 که نهایت آن ولایت برایت این ولایت است انکمالات نبوه انبیا علیهم السلام که گوید که درایت نبوت نهایت ولایت

لکن حضرت خواجه شمس قدس سره فیضی از ولایت انبیا علیهم الصلوٰت و التحیات برسمیت و ارادت و اگر گفته اند که گفته
 مانهات را در ولایت و درجی کنیم این غیر انقدر رسیده که نسبت و ضوابط نشدند چون کمال بعد ولایت کبری
 می یونند و از کمالات آن ولایت حط و افرونگید و بخلاف طرق و مکان که نهایت کمال شان تا تجلی برتی است
 است بماند و تعالی زیر آنکه فعل اولی نیز از ما باز و دیگر است و همچنین صفت اولی از ما و از فعل و فعلی نیز
 از ما و از فعل صفت اولی از ما باز و دیگر است سیر وین مراتب سیر و از برایت حقیقت تجلی فعل و تجلی
 صفت و تجلی ذات و در مظهر تنه و از سلطنت و دم و دایره خیال اینجا بخاک حاصل میگردد و زیرا که سلطان
 دم و خیال او برین دایره و آفاق نفس سلطنت می نیست نهایت و دم مانهات ظل است هر جا ظل بود
 و دم بود پس جبار و در ولایت ظل و خلاصی و قید و دم خیال برین نشاء میسر است با وجود دم اولی است این
 طالع اولی را در آخرت است طالع آخری اینجا میسر است در ولایت ظل برین نشاء حصول مطلوب
 غیر از سخوت و دم و خیال نیست و در ولایت صلی مطلوب علت تراش و دم ستره و مبر است مانا که حضرت
 آدم از حیطه و دم و قید خیال هم تنگ مانده و از کسوت مینا در مابود که مطلوب عریان را پس هم و خیال در کس
 کشد و در ساد کسوت منقطع فاک اندوده می فرماید من شوم عریان تن و از خیال و تا آخر هم در مانهات
 الوصال پیش نو انگه کنیم که در آفاق و نفس تجلیات ظلال افعال صفات است نتجیات نفس افعال صفات
 میانش است که کون از صفات حقیقه است چنانچه مذهب علمای ما زید است شکر الله تعالی ما معین نه از صفات صفات
 که باعث الانشعور برین صفت چون رنگ ضافه غالب است نظیر صفات و دیگر آرا از صفات ضافه نگارده اند
 نه این چنین است بلکه این صفت از صفات حقیقه است که رنگ ضافه آن منسج گرفته است و این صفت کوی
 پایان ترجمه صفات است رنگ صفات علای و از مثل فیضی از علم حیات و از و خلقی قدرت و ارادت
 نیز دارد و این صفت کوی از خریات است که فی حقیقه ظلال می اندیم چون تخلیق و در تزیین و احیاء و امات
 و انعام و اطلاق این خریات و ظل افعال که فی حقیقه ظلال آن صفت و از دایره صفات حقیقه خارج
 و این ظل از دو وجه است وجه اولی با فعل و ولایت و دیگر مفعول این دو وجه در نظر کشف تماشای وجه اول
 عالیت و وجه ثانیه ماسخ و القیاد و وجه اول در نظر مفعول صلی در آید و وجه ثانیه در رنگ ظل آن مصل
 القیاد و وجه اولی از وجوب آورد و وجه ثانیه از امکان این وجه ثانی مبادی قویات غیر انبیا است

علیه السلام و تسلیات اولیا کرام و سایر نام دین فعل حق جل سلطان چون باعتبار چنین مگر از وجوب دارد
 رنگی از امکان ناجای ممکن باشد زیرا که در این وجوب ممکن است و اینها این فعل چون باعتبار وجه توفانی
 معنی بقدم دارد و باعتبار وجه توفانی قدیمی صدور ناجا را عادت باشد زیرا که مرکب از تکریم طاعت و تکریم
 و جمعی که فعل حق را جل سلطان قدیم گفته اند نظر بوجه اولی است و جمعی دیگر که عادت و التسه اند منظور از
 وجهی آخری است نظر طاعت اولی بلند است و نظر طاعت ثانی هر چند هر دو فروع از حق و طرف مذکور است
 و حق متوسط است که این فقیر آن دنیا زبانه است ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
 العظیم مثل این تحقیق در صفات تحقیقیه نیز بعضی از مکاتیب تحقیق یافته است طلب نماید و بدست که
 وجه ثانی در فعل عبارت از خلق خاص است که بزرگ گرفته است و این خلق نیز که با جزی است از جزی است مطلق
 خلق مثلا و این خلق خاص که تعلق بزرگ گرفته است نیز جزی است دارد در رنگ خلق ذات زید و خلق صفات
 زید و خلق فعال زید و این جزی است خلق زید در رنگ طلال اندر آن خلق زید را که همچون کل است و خلق
 زید را نیز خلق است و نظری و آن کسب ید است که تعلق بخلق نموده است این کسب زید را خانه بدخود
 نیارده است بلکه کسب بدست است از خلق حق جل علایق این معارف معلوم گشت که فعل طلب کردن
 است که خلق زید بود و مثلا خلق زید را نیز خلق است که خلق فعل زید بود و این خلق را نیز خلق است که کسب
 باشد چون این علوم دانستی بدانکه در نظر سالکان در وقت ملکوتی است که نسبت کسب بدست
 گردد و صفات زید و تفرقه شوند و اجابا فعل آن فعل حق را میداند تعالی و تقدس بلکه فعال شکسته و متبا
 خلایق را فعل یک فعل می یابند و ظهور معنی تجلی فعال می انجامد انصاف می باید داد که این تجلی فعل حق است
 سبحانه یا تجلی خلق از طلال آن فعل است که بر اب منزل نموده هم طلیت یافته است بر تجلی فعل جمعی است که
 قیاس می یابد که در نظر از طلال کفایت نموده مهل مهل گاشته اند و مجوز و موزر ارام یافته باید دانست که در
 وجود و چون که نسبت و اضافت است اچار و مرتبه فعل یافته شود و چون این نسبت بمال مناسب است
 بلکه مخصوص بمال عالم است که تقدس پس بوجه اولی از فعل که لا فکر یافته است مناسب شد اگر گویند
 از این بیان و جوب مرتبه ذات و صفات تعالی و تقدس ثابت نباشد ذات و صفات او و اما تقدس
 و جوب گفته نشود پس جوب حضرت ذات و صفات معلوم و جوب انچه امکان و اتنا و انحضرت

در این علم و تسلیات اولیا کرام و سایر نام دین فعل حق جل سلطان چون باعتبار چنین مگر از وجوب دارد

وکیل خطایم العین

عالم یقین حق یقین که بعضی صوفیه قرار داده اند فی حقیقه و در شرط اند از شرط علم یقین
 و پیش است تابعین یقین چه رسد بیان آنکه صاحبین علوم مجرای این است و به چه بعد و سلام
 علی عباده الذین صطفی مدتی است که از احوال خیر مال خود اطلاع نه بخشد و اندک السؤل من الله سبحانه و تعالی
 و استقامت که بر اندک علم یقین عبارت از شبهه و ابیات که فاعل یقین علمی نماید این شهود فی حقیقه استظهار
 است از اثر مبرز پس از تجلیات و ظهورات و در ایامی قاف و نفس دیده شود و بعد از قبیل استدلال
 از مبرز است اگر چه آن تجلیات را تجلیات ذاتیه نامند و آن ظهور را بی کیف خوانند چه ظهوری در وقت
 حصول از آثار آن نمی حصول عین آن نمی پس سیر فاعلی و نفسی تمامه قدم از دایره علم یقین بر
 کشد و غیر از استدلال از مبرز نفسی آن نباشد و الله تبارک و تعالی ما ندیم آیات فی الآفاق و فی انفسهم
 حتی یبین لهم الحق و دیگران سیر فاعلی علم یقین دانسته اند و عین یقین حق یقین در سیر
 ثابت نموده اند و سیر و نفس سیر گفته اند آن ایشانند و من چنین میارید میدانند که حضرت حق
 بر بنده از بنده نزدیکتر است پس از بنده تا حق جل جلاله جانب فرسیت سیر و دیگر متخلل است که وصول
 بقطع آن منوط است این سیر ثالث نیز فی حقیقه مثبت علم یقین است هر چند از دایره طایفه برتر است
 اما از شایسته طایفه پاک و برتر است زیرا که همانا صفات اجبی جل سلطانها فی حقیقه خلال حضرت ذاتند
 تعالی و تقدس هر چه شایسته طایفه است و دخل آثار ابیات است پس ایشانان از سیر علم یقین
 یک سیر مخصوص علم یقین ساخته اند و سیر دوم از حاصل عین یقین حق یقین گردانیده اند و
 سیر ثالث نخواستند تا دایره علم یقین تمام نشود و عین یقین حق یقین هنوز و پیش است
 و نیاس کن گشتان من بهار راه از عین یقین و حق یقین چه گوید و اگر گوید که فهم کند و کرد و یاد
 این معارف از حیث ولایت ارباب لایت در رنگ علما رخواهر و در او رک آن عاجزند و در رنگ اقل ضرر
 این علوم مقبض از شکوة انوار نبوت اند علی اربابها الصلوة و السلام و تجتیه که کند از تجدد اللفظانی به
 بقیت و وراثت از گذشته اند و بطراوت ظهور یافته صاحبین علوم و معارف مجرای این است
 که الخلق علی الناظرین فی علومه و معارفه التي تتعلق بالذات والصفات والأفعال و تتلبد بالحوال
 والتجلیات و الظهورات فیعلون ان هؤلاء المعارف والعلوم ویراه علوم العلماء و وراء معارف الاولیاء

بلعلم صلاه بالنسبه الى تلك العلوم فتميز تلك المعارف لتلك القشر والله سبحانه الهوى ومانع من سرها
مجدوی گذشته است اما مجد و مانع دیگر است و مجد و الف و دیگر خیا نچه در میان آن فرق است و مجد وین
اینها نیز همان فرق است بلکه زیاده از آن مجد و نیست که هر چه در آن مدت از فیوض باستان برسد
او برسد اگر چه قطرات او تاوان وقت نوزد و بدلا و نجبا باشند خاص کند بر مصلحتی عام را و تسلیم
علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی الصلوات و التسلیات العلی و علی جمیع خوانه
من الانبیاء و المرسلین و الملئکة المقربین و عباد الله الصالحین اجمعین مکاتوب پنجم
بر شمس الدین علی غفرالی صدر یافته در بیان آنکه صفات او تعالی و اعتبار اول و اعتبار اول
است فی النفسها و اعتبار دوم قیام آنهاست بذات و هر دو اعتبار متمیز و خارج اند از هر دو
عباده الدین صفتی محذور و صفات او حی جل سلطانها که موجود اند و قیام بذات دارند و تقدس و
اعتبار دارند اعتبار اول آنکه فی حد ذاتها ثابت اند و اعتبار دوم آنکه قیام بذات و حیثیت
و تقدس اعتبار اول مناسبه با لم دارند و اعتبار دوم اعتباری است که در عالم ستمند اند و هیچ تو حیدی
بعالم و عالمیان ندارند و انضواء نظر کشف باعتبار اول زوات تعالی و تقدس و تفک فیما ید و اثبات ذات
تعالی و تقدس و درای آنها موردی آید باعتبار ثانی نه انجمنین اند و انفعال متعوره و انضواء اعتبار اول
حجابی اند تعالی و تقدس باعتبار احتجاب نوع است و رنگ آنکه یا ضعی که قایم بجامه باشد حجاب
نیست غایب مافی الباطن هر دو اعتبار حصول نفسی و حصول قیام حجابات باطنیت سرحد محذور
همان باطن است اما حجابیت مرفوعه است بخلاف صفات او حی ثالث تقدس که باعتبار اول احتجاب
اند و باعتبار ثانی غیر حجاب فوق و در میان این دو اعتبار را نزدیک بر پانزده سال قطع کرده است
علماء قدسین بفرق این دو اعتبار میهند گذشته اند و گفته اند که حصول عرض فی نفسه همان حصول قیام
در جوهر و ان علماء اخرین بعضی بفرق این دو اعتبار راه یافته اند و تحقیق نموده اند که حصول نفسی به
عرض گیر است و حصول قیامی دیگر لان العرض یقال فی حقه انه وجد فقام فالوجود غیر الیقین این تحقیق
متاخران که در عرض نموده اند نیز بود از برای عروج مستند می و سلیم بود از برای معرفت حاجت مند
سیک از تحقیقات کلامی و فلسفی درین مبر و سلوک مانده است و در مظهر و آشی جل شایسته است

علماء قدسین بفرق این دو اعتبار
میهند گذشته اند و گفته اند که
حصول عرض فی نفسه همان حصول
قیام است

علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفى وعلى الله واصحابه من الصلوة اتعاهوا من المتسلبا المکملها
مکتوب ششم بخیرم راوکی جامع علوم عقلیه وقلیه محمدالدین محمد معصوم سلام الله تعالی صدویافته وریان
از اسرار غامضه از انجا و صدام را با جبهه پیرامون حضرت شریع علیهم السلام میگوید و در محمد و سلام علیهما و اولدین
اعظمی انکارم که مقصود از افزایش من است که ولایت محمدی و ولایت ابراهیمی علیهما الصلوة و التحیات منضبه
گردد و حسن ملاحات این ولایت باجمال صباحت آن ولایت متمیز شود و در فالحی حق یفصح و نااطح
و باین انبیا با و استخراج مقام محبوبیت محمدیه بدرج علیا رسد اما که مقصود از امر با تمام ملت ابراهیم علی نبیا
و علیه الصلوة و السلام حصول این دولت عظمی بوده است ملوات و برکات متماثل صلوة و برکات حضرت
ابراهیم علی نبیا و علیه الصلوة و السلام برای این فرض نموده و صباحت هر دو نبی از حسنات آن
لیکن حسن صفات و افعال آثار متفق و از حسن صباحت است که کثیر المکات است حسن ملاحات
بحضرت اجمال مناسب است گویا ملاحات مرکزی است مرکزین را و صباحت و از آن مرکز و حضرت
ذات تعالی و تقدس چنانچه بساطت است وسعت است نیز آن بساطت و وسعت که در فهم ما و آید
و نه آن اجمال تفصیل که مرکب ما گردد و لاند که الانصاف هوید که الانصاف هو الطیف الخیر بساطت
و وسعت که حضرت ذات تعالی اثبات می نماید انیکه یک صلاوة که عین یک ذکر و چنانچه بعضی گان برده اند از تفسیر
در بیان انبیا و انفرقه ثابت است خارج از حیطه ادراک ما است و بیرون از دایره افهام ما است
و صباحت نیز در انفرقه تمیز باشند و احکام یکدیگر از هر جدا بودند و کمالاتی که با آنها متعلق شوند از هر جدا
جدا باشند و آنچه مقصود از افزایش خود می دانستم معلوم شد که به حصول پیوست و مسؤل هزار ساله
با جابت قرین گشت محمد بنده الهی جعل فی صلة بین الجورین و مصلحین الفتنین اکل الحود علی کل حال و
الصلوة والسلام علی خیر الانام و علی احواله الکرام من الانبیا و الملائکة العظام و چون صباحت نیز رنگ ملاحت
متلون گشته است لاجرم مقام غلظت ابراهیمی نیز و معنی پیدا کرده است و محیط حکم مرکز نیز یافته باید دانست
که مقام محبت بر مرتبه ملاحات ناسبت دارد و مقام غلظت بر مرتبه صباحت ر محبت محبوبیت صرف نصیحات
الرسال است علیه علیهم الصلوة و السلام و محبت خالص مخصوص حضرت کلیم علی نبیا و علیه الصلوة و السلام و حضرت

امور عالم که بر جامع است بر دو طرف خلق و امر اقل است نیز بر خست میا
خلق و امر اقل است پس قلب نیز بر سبیل تشبیه می شود می توان گفت بشوئین تو عالم
نیز و برست مخصوص برش می رسد پس چنانکه از عالم خلق و نماز عالم مرد و نماز
و در و غیر از شش می طلب و کمال برسط علاقه جامعیت بر خست از انوار قیاس
بعد از شش قلب است تمام المعرفه بر جان ظهور است بدو غلطیت قسم است و کبر اصل نیاید بازید انوار
گوید پس بدان از عبودیت معنی صحیح است این سخن بیان است چه کند که از حقیقه معانی گاهی نیاید قند و از کرباب
و بر اقلیت با بل نشانند این سخن هر چند امر و نظر اکثر خلق مستعد نیاید اما امر و زوایا و زیادت
استمال نمایند از امر الله فلا تستعجلوه سبحانه و تعالی عما یشرکون و السلام علی من اتبع الهدی و الاقرن و التو
المحط علی و علی الذل و التسلیمات العلم و علی جمیع الانبیاء و المرسلین علی الملائکة المقربین و علی اهل
عالم المؤمنین و علی کل قلوب یا قریب جمیع آدم را که حقایق و معارف گاهی منظر فیض الهی بر جلال الدین خود بر جمیع
در بیان بعضی از خصائص ظهور نوح عیسی منتهی تا و یک کریم الله نور السموات و الارض و بعضی از صفات
فصل جبر فیضی می آید سبب آنکه فصل علی عبد و سلم علی الله الکرام عالم کبریا و جو و وسعت و فضل و کرم
میه و حد ندارد و قابلیت ظهور برسط حقیقه که مجرد از نسبت اعتبار است و معارف تفصیل شئون صفات است
و شرف از عالم کبر بر شرف حصص است که محل ظهور انوار حضرت ذات جمیع صفات است جل سلطان و باور
عش می دهد بر عالم کبر است ظهور قادران ثنائی غلطیت استانیت نه در باب العالمین سر ستوار و سیان جزا عالم کبر
معمول برش می گردانید که فصل جزا عالم است زیرا که ظهور طو از طلال نه حقیقه ظهور است که با اوست و انوار
و انضا ظهور که نجاست می است بی تحمل استار چند نور استانی بدین دست تا امان نور مقرون بر محبت طلال است
بی توسط غلطیت سینه ظهور ظهور است و هر آن ظهور مقتدر انوار ظهور عیسی است که بجای طلال و طلال محبت ظهور
است در آن که بیکای دریا محیط بر طو طرف آب هر جای بر ند و شفق کو در و در آن که از شعل کلال و کمال ظهور
کبر اند و اطراف انکاف بان چرخش روشن اند اما که در کریم الله نور السموات و الارض مثل زده شکوفا
المعبر فی ارجاء الرجاء کاهن اکوب در یو قد من عجرة مبارکة زیوتة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها بعضی دوا لم
عقسه نادر ایامی است باین صراف برادر که بر تخیل برادر اختیار افتاده تا ظهور آن نور در نیایی تو شرف ظهور

باصل شنبه سازند و نور طیل امور و مقنن اهل صل و اندر عیدی الله لنوره من یشاء علی الاکلیه الترمیه محمول
 علی الله تعالی و مخنی تا و لسان تاویل کشف علینا فتقول بعود الله تعالی سبحان و حسن توفیق الله تعالی
 نور نیست که اشیا و روشن کردن آنها درین با و قالی روشن گشته است چه از سبحان آنها را از ظلمات
 عدم برآورده است و بظلال وجود و تلو و جو و مصطف گردانیده نور ساخته است آسمانها و زمین که بان نور تابان
 روشن گشته اند و در یک شکوه لغو و بید و روان نور تابان با صبحا و بایرون است که در آن شکوه مودع است و خواص
 متشیل و شکوه تابش است آن شکوه است بران صبحا و از زجا به پوره و باوصفات ملاخطه بید و جو و چنان نور
 با ساد و صفات است نمون از شیون و اعتبارات و از زجا به صفات غرطه با عین و عین جمال قمر
 همچون کوکی است و دشان و آن صبحا و در آن شکات مودع است از شجره مبارکه بنور الفیاد است
 که کانیات از ظهور جامع عینی است که انوی در نسبت از آن ظهور بی ظهورات و یکبارگی با ساد و زمین و خلق و از زجا به
 از ان نور آن ظهور جامع را و چون آن ظهور جامع را کانی است و بی جفت است کاشفیه و کاشفیه از ان نور
 گفت یک کاذب که از ان نور که در آن شکات مودع است از آن شجره مبارکه را و میان صفات و تابو است آن شجره
 که مثل نهایت نور یعنی آن پرده زجا به صفت صفات و دشنگند از او و آن نور مودع است و در عین حال
 آن نور مودع که کالات صفات با کانیات است و کالات صفت صفت است و حسن صفات با حسن صفات است
 با وجود نقصان نور و کمال ظهور و کمال الله لنوره من یشاء علی الاکلیه الترمیه محمول علی الله تعالی
 جامع که بر شل است با فیه است فیه های مشاهدات و معانیات و کاشفات است و نهایت تعالیات ظهور
 است ظهورات با شدا و تعلق صفات بعد از آن معانی ظهوری یا بدخا و تعلق صفات و میان خود با بد
 انشاء الله تعالی و این ظهور جامع هر چند بقرآن بصفات است اما صفات درین موهن حجابات است و تعلق
 صفات مروت را تعالی و تقدس مخصوص ظهورات غلیظه است زیرا که ظهورات غلیظه مرتبه علم است و ظهورات
 و مقام عین و در علم صفات حجابات اند و عین نور یعنی که از بد و مرتبه علم حین تعلق کند ظهور او و علم بصفا
 خواهر و در شل طویل با قصه با عالم با جابل صغیرا که بشرا و کاتبین هر صفات که تعلق کند حجابات او و از
 همه تعقیدات کلیه فیه تعلق و خواهر اند گشت و چون آن زیدخت از عالم عین که نشد با وجود صفات نشو و
 و معانی غلیظه است و صالته قرار با بد و صورت غلیظ زید طیل است و زید و بود و فاجی که اصل است اینجا صفات

مجاب است از آنکه این دو خصوص شخصی و صفات خواهد گشت و همچنین مفارقت صفات از حضرت ذات تعالی
 و تقدس بر مراتب ظلال و تصویرات مثال چون وصول باصل گیر گشت صفات را منکسر ذات تمام نخواهد
 یافت و مشهور ذات منکسر از مشهور صفات نخواهد بود و قبلی صفات که از تجلی ذات جدا ساخته اند و تجلی افلا
 علامه و دانسته اند هر صفات ظلال است ابتدا از وصول اصل یک تجلی است که متضمن تجلیات نموده است
 مثلاً بدید اگر می بیند مشهور ذات او از مشهور صفات او منکسر نیست در همان وقت که زیر راسی بیند می باید
 که او عالم و فاضل است علم و فضل چنانچه حجاب دیت او نیستند منکسر و نیز نمیدانند اگر زیر راسی را عقل کند
 و صواب نظایه او را و اگر نماید صفات از ذات او منکسر خواهند بود و حجابات خواهند گشت چنانچه گذشت
 نمی بینی که مرئی و آخرت ذات است همه صفات است تعالی و تقدس ذات معرازا صاف صفت که بجز و اعتبار است
 زیرا که ذات را صفات هرگز تصور نیست و صفات از ذات هرگز منکسر نیستند تجرد بان اعتبار گویند که صفات
 کامل چون که قلمی ذات تعالی و تقدس استیلا می باید ملاحظه اسما و صفات از نظر او ساقط میگردد و غیر از
 ذات احدیت تعالی هیچ مشهور و انبیا نمیشود و ذات تعالی و تقدس صفات باعتبار نظرات گشت اعتبار
 خارج و نفس مرکب است چنانچه تحقیق انشا الله تعالی و فیض این ظهور نماید تنها تصویرات مثال است کمالی که بعد از
 ردد و در آت مثال تصور نمیتواند یافت چه در مثال مرئی را تصور نمیتواند که مشابهت و مناسبت بخارج
 داشته باشد اگر چه انشا بهر رسم بود و امری که هیچ چیز و هیچ وجه و خارج مشابهت ندارد و تصور آن
 مثال محال است کلمات فوق ازین قبیل اند که هیچ چیز و هیچ وجه و مشابهت نمائیت تا در مثال تصویر آن نموده
 ازینجا است که در آن موطن چهل همه وقت و هرگز نیست و عدم ادراک نشاء ادراک است درین انشا بهر خدایا مقام
 غیر از بهل علم یافت امری که تصور نموده است اما این است که در آخرت قوی بخشد و ولی دهند که در شان خود
 متلاشی نکرد و در حقیقت ما ملکا لکاه بود **ع** تو را اول به دلیری بین در به خویش خوان شیری بین **ع**
 آگاه باش که ظهور فوق العرش و در هم نمیدانند که حضرت حق سبحانه و تعالی فوق العرش مستقر بود و مکان
 و جهت او ثابت باشد تعالی عن ذلک و عما یدلیق بخلافه سه تعالی ظهور صوت زید و در است بمانیم
 استقرار از نیست در مراتب هر چند بیرون و در تو هم اقتد و الله المثل الاعلی و موان و آخرت حضرت
 حق سبحانه و تعالی را در بهشت خواهند دید با آنکه بهشت و غیر بهشت نسبت بجهان برابری اند و همه مخلوق و غیر

تعالی و تجلی که ظهور آفریده و بود شایسته عالیت محلیت مذمت نامی الباب بعضی محال تعالیت ظهور
 دارند و بعضی دیگر این تعالیت نیست مگر تعالیت ظهور و دارد فعل مستر این تعالیت نیست با آنکه
 هر دو از این اندکس تفاوت و مظهر است نه و ظاهر و نسبت به ظاهر هر یک ظاهر را با قابل تا قابل و محلیت ظهور
 که مظهر کلیه و غیره باشد و یا عالیت محلیت از این مفهوم بگیرد و از ظاهر هر صورت اند و شایان جناب س
 او تعالی نیستند از تنگی عبارت از کتابین الفاظ و هو می رسد این قاعده باید دانجا که نیست و
 جزو کلن ظرف نه مظهر است و چون قابل نشان عرش عالم خیر است و شایع عرش عالم کبریا که آن است
 بی شایسته غلیظ لایزال همان تجلی است آن شایسته نفسی که قابل است سر خیزد با سمانها زمین نیز از همان تجلی
 رسیده است اما و پیراهن لایزال است مگر قلب که در رنگ عرش از شایسته غلیظ مبر است اگر ظهور را اعتبارا صغیر
 مگر بزرگ تفاوت است **س** بقدر آینه حسن تو دنیا میروید پس تجلی شایسته غلیظ است آن عرش مجی نفسیه
 قلب کل انسان است و دیگر از غلیظ و انگیزه است باید دانست که ظهور شایسته غلیظ مبر است از آنجا
 صفات اجزای تعالی و تقدس متبر است بشیون و اعتبارات و ذرات تعالی است اگر چه صفات و شیون
 در آن مرتبه مجانیات نباشند لیکن روید و انش و انکس و در محبت و اگر جماعتی هم گم گم جماعت احدیت
 مجر و تعالی و قدرت بزرگ امری راضی نیستند و حکم کریم الله الذی یصلحهم من خالص خواهانند هم
 شرکت صفات علی قاعده الراجحان نصیب به و عدلی انسانی است راضی انسان است و فوق بله نه است
 و حد امر انسان را که رنگ جزا راضی او بر آمده است و مکران گرفته با جماعه این عالم جزا راضی است امور دیگر
 در رنگ تحدیدات نامده است در انسان و چیز اند که عرش ندارد و عالم کبریا ازین نصیب نیست و انسان
 جزا راضی است که در عرش نیست و به و عدلی است که در عالم کبریا نیست و شعوریکه به به و عدلی تعلق دارد
 نور علی نور است که مخصوص عالم صغیر است پس انسان مجبور است که لایقت خلافت پیدا کرده است و با
 امانت برداشته است از خالص غیره انسانی باشد که مامله و بجای میرسد که تعالیت ملامت حضرت
 احدیت مجر و پیدا میکند و لی اقران صفات و شیونات مظهرات اند و مگر و تعالی شایسته و حال که حضرت
 ذات تعالی و تقدس هیچ وقت تسجیم صفات و شیونات است هیچ وقت ذات را تعالی انکس از صفات
 و شیونات نیست باینکه انسان کامل چون از گرفتاری ماسواهی ذات احدیت تعالی و تقدس

این صفت از صفات تعالی است
 و در این صفت از صفات تعالی است

آراشته گرفتاری بذات اجل سلطان پیدا کند و انصاف و شیونیت هر مظهر و منظور و مقصود و مظهر و مبادی
 بجزو المانع واجب اورا که تمام تعالی مجهول الکلیفیه حضرت احدیت مجروح پیدا میگرد و دو آن گرفتار کند
 اجل سلطان را در اجل شده بود نسبت قریب چون بذات بیچون در کتابت نماید در نفیقت انسان کامل را
 ذات احدی که در محبتی که انصاف و شیونیت در آن چه شود و مری نشود بلکه احدیت مجروح و فنا
 و تقدست و مری ظاهر و متجلی باشند سبحان الله تعظیم ذاتی که انصاف هرگز انکار ندرشته و در ذات
 این انسان کامل محبت تجرد ظاهر و متجلی گشت و حسن ذاتی خیر صفاتی میزند و این تیت و غلبت غیر
 از انسان کامل حدیث میسر نشده است و حضرت ذات تکا و تقدس به اقرا ان صفات و شهنشاد و هیچ چیز
 غیر از انسان متجلی نماند عرش مجید و عالم کبیر منظم حضرت ذات مستعجم صفات است تکا و تقدس و انوار
 کامل و عالم صغیر منظم ذات احدیت که مجرور از اعتبارات است این مرتب از عجب کیهانی انسان است
 والله سبحانه المعط لما اعطاه و لا معطى لما منعه و السلام علی من تبع الهدى و الاثم متابعة
 المصطفی علیه و علی اله و الصالحین **و از دهم براتب آگاهی بر بود حقیقه:**
 حضرت ایشان ملک میان غلام محمد صدور یافت و ربیان انکه ملک هر چند شاد صلیت و شهنشاد
 در مراتب نفس است اما ان دولت را در انسان کابجز رساخته اند و بقایای نخبه و دانیان تب ملک
 محمد و سلام علی عباده الذین اصطفی ملا که ارام علی بنیا و علیهم صلوة و سلام شاد و شهنشاد و شهنشاد و شهنشاد
 باصل و از شاد به ملکیت و حق ایشان مقصود انسان بیچاره درین نشان که است که از راه ملکیت قدوس
 نهایی تر و مظهر آفاق نفس شهنشاد و می پیدا کند بعد از وصول اصل بر تویی از شهنشاد انوار اصل و در آن
 متجلی ساخت با مشربی زیگ و مانند تربیت ناصحان با جواله میدارند درین رجوع هم تربیت اوست و هم تربیت
 و بگمان زیرا که آن بر تو انوار اصل که همچو جزوا و ساخته اند و دردت رجوع اجزا و دیگر او را نیز منصفه میگرد
 می ساز و متون بلون خود و میاید خیاچی و دیگر از انقص کمال می آرد و از غیب میهود و ملا میگذرد و
 مدت دعوت و رجوع تمام شود و کتاب تا جمل رسد شوق اصل پیدا شود و در رفیق علی از نهاد او سر زدن
 تعلقات شقی و از دست خفت از غیبه شهنشاد کشد و معالیه او که شش با غوشش و ملاقات جسد و اصل العبد
 اینجا با و قیام بدید است که ملک هر چند شاد صلیت و شهنشاد و انسان در مراتب نفس است اما ان دولت

علم و نصیب فی غایت با آنچه علماء دارند احوال هر حدیث و علوم و معارف و نصیب علم را شصت و نه مرتبه از انبیا از علیهم السلام
 معلوم و تسلیمات با آنچه علماء خواهر دارند و با آنچه صوفیه بآن ممتازند اسرار و وقایع است که در شهاب است
 از غمی و اشارت بآن رفته است و پسینا ویل انداز چایاقه فهم کاملان فی المتابعة و لطفون
 بالولاية اثران پسینا تبیت و اشارت شریک و درت حاصل فی انبیا هم بصورت و تسلیمات و معوم بارگاه
 بشرف که است علماء استی کانیان بری اسرار کل مشرف گشته اند و فعلیکه متابعت سید المرسلین و حبیب العالین
 علیه علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین اهل طاعتک اجمعین الصلوات و التحیات علماء و ^{والمجاهدین}
 لکنون سید المرسلین و الملائکة المقربین اهل طاعتک اجمعین الصلوات و التحیات علماء و ^{والمجاهدین}
 متفصل بدیه صاحب علم است یا استفسار دیگر که فانی اند و بقایا بعد تا اکنون بست نیاید و در علم علماء
 بر احوال خود بسند از ابن ارحیم محمد و سلام علی عبادہ الذین اطمینان صحیفه تشریف بدیده رسید غرضی
 صاحب نوشته اندانا لله وانا الیه راجعون بیارن و دوستان غرضانید که گفتا و گفتا و هزار بار که طریقه الاله
 سر و عاقبت در معنی خواجہ محمد صادق و بر روحانیت در معنی همیشه و دام کشوم خوانند و نوشتا و هزار بار بر روحانیت
 یک بخند و نوشتا و هزار دیگر بار روحانیت دیگر کی در دوستان دعا و فاتحه سبیل است نوشته بودند که و مکتوبات را نیز
 یافته است که صاحب منصب صاحب علم است مخدوم قطب الاقطاب صاحب علم است و اقطاب بقعات در یک جری
 و است و پایی می باشد یعنی را علم بداریت خود بود و بعضی دیگر انبیا نوشته بودند که فانی اند و بقایا بعد
 تا اکنون بست نیاید چه توان کرد که شما و صحبت کم بودم و یار نقد رکعت نکردید که از حصول بعضی از احوال شما اطلاع
 داده شود و اکنون از هندوستان فدا و بقا شما را شنیده و یک کمال که گفته اند شما صاحب علم است و شما
 انکار این معنی بنمایید و ساف بپایان است اما فاقات صدوری میر نشود و اطلاع بر احوال کنونی شماست و شما
 در فدا و بقا سخنان گفته اند که هر چه بر فر و اشارت است از خود کسج دریا بدقت حق سبحان و تعالی علم و احوال خود
 شخصه را علم باحوال عطا فرموده پیشو امیاز و معجز را با در بود ساخته بر تبه کمال تکمیل میرساند خاصه
 بنده و صلوات علیهم را به کاش مشیو حسن بن خبیر روز دیگر بگفته اند و بعضی احوال و زاده نبی است شما
 آمدن شما شکل از ایران بر شید قابل شما اگر کسی می آمد و چند روز قیامت میکرد و فهم سخن شید که طاعت
 بوده تا خبر ای شخصه را می نموده پیشو و گفت که احوال حاصل شود اطلاع بر احوال دیگر است و الباقی غرض است و انبیا

وصیت کرده بود که گفتوئی فی ثوبی زمین بر خضر صری چون از یک دیار موطن نویی ست کجای رفتی دارد
 و احوال این موطن نظر با شماست تفاوتش دارد الان بیا بصلوات بقدر شنیده باشند و حضرت پیغمبر
 علیه علی الرضی و السلام شب مولود چون بر تخت کلیم علیه نبیا و علیه بصلوة و السلام گذشتند دیدند که در
 قبر نماز میکردند همان لحظه بآسمان رسیدند حضرت کلیم را آنجا یافتند و ما را این موطن محراب غراب و
 و درین ایام چون تقرب فرزند سی عظمی موعظی نظر بر این موطن بسیار کرده میشود و اسرار غریبه ظهور
 می آید که اگر غنمه از آن درگفت آید باعث فتنه گردد و هر چند سقفت جنت عرش مجید است اما قبر
 نیز روضه است از ریاض جنت هر چند عقل کوته اندیش و تصور آن عاجز باشد چشم دیگر است
 که تماشا می این عجوبها بیناید مجرود ایمان اگر چه بعد اللطیف و التبیحی است اما رفیع کلیم طهر و بوطیبل صا
 است و دیگر بخین از موت گناهی بره است در رنگ و اریوم زحف و سیکه در زمین و با با صبر ماند و میرود
 از شهید است و از قبر مامون و اما که صبر نماید و از غار زان است آن قال لی منت سمعوا طاعة
 و قلت لا اذی الموت اهلا و دوما چند روز است که بلغم و سر فرزون ساخته است و ضعف بدن
 بهم رسیده بضرورت اقتضا بر احوال بنوده آمد و السلام مکتوب بنقدیم بر احسام الدین احمد
 یافت و بیان آنکه مصیبتا الهی عالم اگر چه بظاهر جرات اندامانی بحقیقه باعث ترقیات اند و مرام و فضیلت
 مرگ طاعون باین محمد و بصلوة و تلبیه الدعوات تصدیق و دیگر و در کصیفه شریفه که بر مصحوبش ^{و ما یستفید} میرسد
 باب غر از مصیبتا رساله است بودند مضمون آن شرف گشت انا لله و انا الیه راجعون این مصیبتا
 بظاهر تبرجها بوده است و فی بحقیقه ترقیات مرام نبایات الله سبحانه و تعالی که درین
 نشان بر آنها مترتب شده است عشر عشر این ثمرات است که از غنایات او تعالی در آخرت
 متوقع و مامول است پس بعد فرزندان علین رحمت است هم در حیرت شان منافع و فوائد است
 و هم بر مات شان ثمرات و تاج مترتب است امام اجل محله و جلالت البراءه میگوید که در زمان
 عبد العزیز سرور طاعون و اقصا و در آن طاعون هشتاد و سه سال حضرت الشیخ کاظم
 حضرت پیغمبر بوده علیه و علی الرضی و السلام و التسلیمات و آن سرور و در حق او دعا برکت فرموده فوت کرد
 و چهل سال حضرت عبدالرحمان بن ابی بکر رضی الله عنهما فوت شدند سرگاه با صاحب اکرام خیر الانام

علیه علی الصلوة وعلی السلام این معارف را ندانید عاصیان در کدام حساب خبر آمده است که طاعون ایشان
 سابق از عذاب بوده است و این است را شهادت است و این جماعت که درین و بای میزند عجب از خرم و خوش
 میرند و خوش آید که کسی در این ایام این جماعت را باطنی شود و دست از دنیا بکشد و از
 بلادین مُتّبت بظاهر غضب است و باطن رحمت میان شیخ طاهر نقل میگرداند که در راه مرور در ایام
 طاعون شخصی دیده بود که میگوید که هر که درین ایام نبرد و حسرت خواهد کشید بی هرگاه که نظر کند
 این گذشتگان سر داده میشود و احوال خیریه و معاملات عجب پیش آمده و میگرد و دیگر شهادتی فی سبیل الله
 باین خصائص متمیز باشند و در مفارقت فرزندی غری قدس سره از عظم مصائب است معلوم
 نیست که کسی بشنود این مصیبت مصائب ه باشد اما صبر و شکر است که حضرت حق سبحانه و تعالی
 درین مصیبت این ضعیف قلب را کم است فرموده از اهل نعم عظم انعامات است از حضرت حق سبحا
 سالت نباید که جزا را این مصیبت مُتّبت بآخرت باشد و در دنیا هیچ از آن جزا ظاهر نشود هر چند میداند
 که این مسائل از عظمی سینه است و الا انک و واسع الرحمت فله الاخرة والا ولی المسؤل من الاخوان الکامله
 والاعانة و دعای سلامه الخاتمة والعفو من الذکات اللانتهی للانسانیه والتجاوز من التقصیرات الناشئة
 من اللذیة ربنا اجمع لنا ذنوبنا واسئلنا فی امرنا و ثبت اقلنا منا وانصرنا علی العموم الکافین
 و السلام علیکم وعلی اساطینکم مکتوب شهر و جمیع شهر حال ناگویی صد دریافت و دریافت و دریافت
 علماء و سخن جویست و نصیب علی ظهور هر جویست و نصیب و جویست در جواب التماسی که نموده بود و بعد
 و سلام عباده الذین یصلیون علیهم و سلم و ثمة الانبیاء و در مداحی علماء و عظام کافی است علم و دانش علم شریعت
 است که از انبیا باقی مانده و علیهم الصلوة و التسلیمات و علم شریعت را صورتی است و حقیقتی و مدعیان آنکه
 نصیب علماء ظهور است شکر الله تعالی سبیم که فلق بحکمت کتاب سنت و در حقیقتش آنکه نصیب علماء
 را سخن بیست رضی الله تعالی عنهم که متعلق بمتشابهات کتاب و سنت است و محکات هر چند اینهاست
 کتاب و ادوات و غیرت آن متشابهات اند که از مقاصد کتاب و ادوات و وسائل پیش نیستند از برای
 حصول تاج و سپهر کتاب متشابهات آمد و محکات کتاب فشران لب متشابهات که بریز و اشارت
 میان اصل بنیاد و حقیقت آن معامله نشان میدهند علماء را سخن فشران لب جمع ساخته اند و مجموع

مقامی که در آن است

معرفت و حقیقت شرعیت را در ردی که شخصی تصور نموده اند که شرع و احکام از صورت شرعیت و حقیقت شرعیت
 باشد علم شرع و احکام را صورت شرعیت دانسته اند و علم حقایق و اسرار را حقیقت شرعیت دریافته
 و بهیچ بصورت شرعیت گرفتار گشته اند و حقیقت آن انکار نمودند و پیر و مقدس خود را غیر از ماریه و زور و
 ندانسته و بهیچ دیگر چندان گرفتار آن حقیقت گشته اند چون آن حقیقت را حقیقت شرعیت ندانسته بلکه شرع
 را مقصور بر صورت دانسته و شرع نگاشته و بلی و را آن تصور نمودند لاجرم از حقیقت آن حقیقت
 انکاهی یافتند و از تشابهات نفسی و اگر فتنه و العار و السخون هم الوارثون فی حقیقه جعلند
 و ایام من مجیم و مقصود انار هم ثانیانکه اخوی شیخ نور محمد از جانب ایشان اظهار ساختند که میفرمودند ما را
 از مشایخ سلسله اجازت است از جانب نقشبندیه نیز اجازت است میفرمودند ما که ما پیغمبر و مریدی
 و طریق علیه نقشبندیه تعلیم و تعلم طریق است نه بکلاه و شجره که در سلاسل میگردند است طریق
 این بزرگواران صحبت است و تربیت ایشان انکاسی است لاجرم در بدایت ایشان نهایت بزرگوار
 اند را دریافته است و راه اقرب گشته و نظر ایشان ثانی امراض قلبیست و توجیهشان فهم مثل منویه
 نقشبندیه عجب قافله سالارانند که بزرگوار نهان بچشم قافله را به محذور و خواهند داشت
 و العذر عند کرام الناس مقبول و السلام مکتوب نور و هم میفرمودند صد دریافته و را تابوست سینه
 و اجتناب از بدعت ماضیه و اینک شریف الجواهر و معلومه و تجلیه الدعوات بسبب ادبای اخوی غفر
 میفرمودند بسبب آنکه احوال و اوضاع فقر را این حد و دست و جیب هم است لمسول من الله سلیم است
 و ثباتکم و استعانتکم درین مدت از کیفیت احوال اخوی و اطلاع نیز بخشیده اند بعد سافه از موقوفه است
 انفسی و سبی الدین و متابعت سید المرسلین علیه تعلیم و صلوة و سلام و ایتان است و سینه و اجتناب از
 البدعة الامرونیة و ان كانت البکریة مثل فلق الجمع لان فی الحقیقة لا نور فیها و اخصیاء و لا للعلیل منها اشفا
 و لا للذی اعم منه و اوب و کیف و البدعة اما لافعة للسنة او ساکنه عنها و الساکنه لبد و ان تكون لائکة
 علی السنة فیکون ناسخه لها فی الحقیقه ایضا و ان یجاد علی الفل فخله و البکریه که كانت تکرر کافه للسنة
 نفخته
 فاعرف فیها و ارحمن فیها البیت ستر من این حکم و بحسب البدعة المحدثه فی الدین الکامل الاسلام المرمی بای
 تمام لافعه و لم یعلم ان الکلمات بعد الکمال و اتمام و حصول الضلعه فی الدین و انما هو المحدث و لا

فی الدین الکامل مستلزم لعدم کماله و منبئ عن علم
 تمام النعمة لما اجترأ علیه ربنا لا تقاخذنا انفسنا او اخطانا
 والسلام علیکم وعلی من لدیکم **مکتوب** بسم الله محمد طاهر خشی صدور یافته و فاضل حق
 و تخلص نمودن بر آنکه ارکان و شرائط و ادواب و تعدیل ارکان کما شیئ یجاء یأ و و ما یناسب لکث و
 الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین **حقیقه** مکتوب شریفیکه از نواهی جوینور نوشته بودند رسید چون تخلص خبر
 منصف بوده باعث بی ارامی گشت ترصد خبر صحت است بدست آید تا مرسل دارند و کیفیات احوال
 نویسنده محبت الطوار چون این دارد و ارجل و در جزا و آخرت است سعی در ایتان اعمال صالحه باید نمود
 و بهترین اعمال و فاضلترین عبادات اقامه صلوة است که خداودین است و معراج مومن است پس استقامت
 در ادای آن مرعی باید و شست و احاطه باید نمود که از ارکان شرائط و سنن ^{آن} کلی شیئی و یلیق او ایام
 در رعایت طمانیت و تعدیل ارکان بتکامل رساله نموده می آید نیک محافظت نمایند که اکثر مردم نماز را ضایع
 ساخته اند و طمانیت و تعدیل ارکان را بر نموده اند و عید را در معوج اختیار کرده اند و تهدید آمده و چون نماز
 درست امید عظیم از برای نجات میسر گشت بدین بر باشد و معراج عروج با تمام رسید **بر شکر خدا** و **صلوة**
 و از برای کوری سودا و سیان بدو سلام علیکم و علی سائر من اتهم الله و التزمنا بجملة **حقیقه** علیه و السلام
الحق مکتوب **بسم الله** یکم خواجہ محمد مدین مقلب بهدایه صدور یافته و در بیان آنکه مراد از فایده که در حدیث قدس
 واقع شده است لایسعی ارضی هر کس **حقیقه** است **حقیقه** جامع که بعضی متشیخ از دست آن خبر داده اند اما مضمون که به
 سلوک خدیه و بعد از تصفیه تزکیه **حقیقه** قلب با طمانین نفس از ترک کثرت اعرش و صورت یافته و بهر حال پیدا کرده و در
 این مضمون **حقیقه** با **حقیقه** در جمع و در بیان آنکه این جمیع کمالات که مضمون را ثابت نموده شد در مقام تاقی میل است
 و سلام و ادائی و در این است **بسم الله الرحمن الرحیم** محمد و سلام علی عبادہ الذین **حقیقه** رسید بود و در
 که تو در مکتوبات و رسائل خود نوشتی که **حقیقه** قلبی **حقیقه** است از ظهور عرش و فضل کلی ظهور عرش است
 و در حدیث قدسی آمده است لایسعی ارضی و لا ساسی و لکن قلبی **حقیقه** است از برای حدیث لازم می آید که
حقیقه قلبی اتم بود و فضل مراد را باشد محبت امارا حل این سوال **حقیقه** بر مقدم است بدانکه ارباب ولایت قلب
 گویند و مراد **حقیقه** جامع انسانی دارند که از عالم امر است و بلبسان نبوة علی صاحبها **صلوة** و **سلام**

و نیز قلب عبارت از مضغه است که بصلاح آن صلاح محمد مربوط است و لهذا دان فی الجمله منوط حکما و مستوی
 الی شیء البونی علیه علی آله الصلوٰت و السلامات الی شیء را هم مضغه از اصل است و چون میگوید که کذا و ذلک و غیره
 ملازمی القلب است فالقلب هم هلاق اول است و چنانکه بایزید میگوید قدس الله تعالی اسرارها انوارت قلب او ده و در
 ما فی را در جنب عظمت قلب محض انکاشته و نمکی قلب لازم هلاق ثانی است و این مقام قلب انکی بر پنج است که جز
 لا تجزی را که اکثر و صریح است و اینها پنج است و اینها پنج است و اینها پنج است و اینها پنج است و اینها پنج است
 آن جزو محض و نظیر در یک طبقا سموت و ارض غایب میگردد و این معامله های ملاحظه عقل است
 فاما من المیزان من اینها چون این مقدمه معلوم گشت بدانکه ظهور یک حقیقه جامع مربوط است شک نیست که گفته
 نسبت به ظهور مرام عرش فضلی درین مقام مرام عرش است و پنج بایزید میگوید که قلب او سر از به گفته اند و
 عرش و اینه در حقیقت آن محض و نسبت از قبیل شنبه اشی به انوار فوج شمس است انوار فوج عرش و اینه
 در جنب جامعیت قلب محض و دیده حکم بر حقان عرش و اینه نموده اند و در این اثباته را این غیر در
 جمیع مثل خود مکرر نوشته است و آنچه در حدیث قدسی آمده است موافق با ان انبیا است علیه السلام
 و انبیا است مراد از ان قلب مضغه است و نمیک نیست که ظهور اتم اینها است و مرایت احدیت است
 تعالی مجرور مراد از اسلام است عرش را بر حریف از ظهور مرام که ظهور اصل است نصیب از فرست است اصفا
 مراد از ان موطن اتم از است و چون صفات فی حقیقه طلال حضرت ذب اند تعالی و تقدیر آن
 ظهور از انبیا است پاک و میرا باشد از اینها است که عرش را از این ظهور انانی که اصل صرف تلقی
 دارد و وقتا است و در که این معامله است شمال از حدیث است ان قلب مفهوم بگوید و در تو من از انک میگوید
 جواب نمکی آن باعتبار عدم گنجایش با سوس است و در می دست آن عجب ظهور انوار قدیم است فاما
 صفات این غیر بعضی رسائل تعبیر از ان قلب با این عبارت کرده است انبیا الایض
 و الاقل الاکثر سوال شایان فضیلت حقیقت که از عالم امر است مضغه که از عالم خلق است و مرکب از
 عناصر این فضیلت از که یافت جواب عالم خلق را فضیلتی است بر عالم امر که ادراک عوالم که ادراک
 اکثر عوالم انان مرتب تا صریح این معنی را این غیر در مکتوبی که بنام مرحومی فرموده می باشد
 طریق نوشته است و هیچ ساخته اگر ترویجی فاما انبیا است علی حقیقت این مضغه منوط عوالم است که بر یک

عناصر را به هم رسیده است و خواص را بیکدیگر تخصیص داده است که بعد از تسکین و جذب و بعد از تقصیف
و تزکیه و بعد از تکلیف و اطمینان نفس بیکدیگر محض تفصل و کرم خداوندی مثل سلطان از ترکیب اجزای غیر
صورت یافته است چهار جز و از عناصر و اجزای طیفه و پنج جز و از عالم امیران مرد و حور و با وجود
تقضا و تباين یکدیگر بقدرت کامله و حسب الوجود است و کفایت صورت تقضا و تباين اینها
زائلی گشته جمع شده اند و البته وحدانی پیدا کرده این مجرب را حاصل نموده اند و عظم
و این معامله عنبر خاک است این البته وحدانی نیز بزرگ جز از ارضی برآمده است و بخاک
سحق اریافته **س** خاک شوخاک تا بر دیدگی با که بجز خاک نیست منبر گل به بهر است
ارباب ولایت پادان این علوم و معارف نزد که مقبس از مشکوة الانوار نبوت است علی صاحبها
الصلوٰة و السلام و النجیة و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و ھدو و فضل یفهم و قلبی که حضرت خلیل الرحمن
علی نبینا و علیہ الصلوٰة و السلام آنها و کلهما اطمینان ان مساوات نموده همین مضغه است حقیقت
جاسود علی نبینا و علیہ الصلوٰة و السلام تکمیل پیوسته بودنش باطمینان رسیده و نیز اگر این تکمیل
و این اطمینان در مرتبه ولایت صورت می بندد که زینہ نبوت است علی لدیابها الصلوٰة و السلام
و آنچه ناسبتان نبوت تقصیر مضغه است قلب حقیقت جامه که ان نصیب علم است و حضرت رالته
حائیت علی صاحبها الصلوٰة و السلام و آنچه که ثبات قلب غلب نموده اند گفته اللهم یا علی قلبی ثبات
قلبی علی طاعتک مقصود ثبات مضغه است و بعضی احایث که در باب قلب قلب و گفته اند نظر باحوال انما
اگر قلب منی گرفته شود که شامل حقیقتها مضغه بود و گنجی بشود از حلال این مضغه هرگاه بشناسی آنها
عبدیم لک من شرف شده باشد و نمایان مریت حضرت تعالی و تقدس گفته تقصیر منظر بر روی چو بود
و محتاج باطمینان برای چه با جواب ظهور بر چند ثبوت پیدا کند و از شائبه شیون و صفات دارم چهل
و حیرت بیشتر پیدا کند و نکات یافت زبانه نیز حاصل آمد با است که با وجود این ظهور و با وجود این گنج
اکمال چهل و حیرت طلب لیل بر وجود و صلح نماید و رنگ عوام بی استدلال با تعلیق یقین وجود و صلح
تعالی پیدا کند پس قلب منظر از مناسبت حال آن شد و طلب اطمینان مراد از ضروری بود و این منظر
و بعضی از مسائل خود نوشته است که عارف صاحب یقین را بعد از رجوع حینا ج باشد لال میگرد

درین مقام معلوم شد که در عین حصول وصول احتیاج بدلیل است این مقام موقوف حال کمالات نیست
 بنوع است علی صاحبها الصلوة والسلام و التوجیه و ان مقام مناسب حروف است و چون حروف این ملک
 رجوع بدعوت واقع شود قوی و مطهر و تعلیق تلویح را میسر خواهد بود و هرگاه در عین حصول بخواهیم حروف
 محتاج بدلیل است در زمان فرقت اولی با سلال محتاج بود تا بوسیله ته لال فی عملیاتی پیدا کند تا آنکه
 که ولایتی که چند روز از او پوشیده و نه اند بلای فرقت آن ششم ساخته جای آن دارد که حواره بخلق و مطرب بود
 و بر دوام بخون افزوده باشد کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تعجل بخون و ایم الکفر یعنی وجود که فانی این و
 اطلاق قلب است بیان میکند بگوشت و پوست احتیاج با حقیقت جامع که از عالم است بعد از تصدیق که کنین
 نام بود و دام او را میسر است بخلاف مضغه که عین او و موطا با ملک حوس است تا زمانی که شش را به چوب سلسله نماید
 خلق نه بر آید لهذا حضرت خلیل علی بن ابی طالب علیه السلام و علی جمیع الانبیاء المرسلین و لهذا که المقربین از عیسی
 اطمینان خلق و سوال کرد و گفت نه که می گفتی که فانی فانی دیگر آنکه حقیقت همه ذکر شاعر می گردد و چون مال
 و گرمی سبب ذکر شود و توجیه دیگر میگردد و داین مقام را صاحب عارف قدر این کسر مقصد که گفته است
 داین توجیه قلبی ذکر است فانی تبیر فرموده بخلاف مضغه که ذکر را با و راه نیست تا شش را که با توجیه با ظهور کرد
 باصالت نه نظیرت نهایت عروج و ذکر را و ملین ذکر است فانی که حقیقت همه جل نهایت انوار است و از
 ولایت خاصه نصیب وافر حاصل کند اگر نمایند که مطلوب پیدا کرد ظاهر در وی غل مطلوب خواهد بود و عین
 آن مطلوب در ملک مرات ظاهر که ظاهر در وی شیخ شخص است عین شخص بخلاف مضغه که بخلاف مرات ظاهر
 در وی عین مطلوب است و غل و ایندافرمود و بعد از این معانی و امی طور نظر و فکر است زیرا از اینجا طریقی
 و ممکن فهم گشتی که آن کفر و زند قست هر چند عقل متکبر باور کند که عین یک شی و شی دیگر ظاهر شود و کل
 و کل با بنام نشان از بر قصه عقل است و قیاس غایت بر شایسته که من القاصیرین فرق دیگر است که
 حقیقه جامع از عالم است و مضغه از عالم خلق بلکه عالم خلق و عالم امر هر دو را برای اویند خلق جزو علم است
 و امر جزو صفا و از جامع این هر دو جزو است و صدانی اینجا یافته است که عجوبه روزگار گشته این عجوبه چندان
 عالم خلق و از عالم امر است و هیچ کدام بوسیله بر کینی تناسب و تشابه ندارد و اما بعد و از عالم است
 زیرا که جزو صحنی درین محله سبب است و چینی خالفت و فرق دیگر آنکه سبب حقیقت جامع با عینا هنوز

را شایسته است و مست مضغه که بعد از شکم می آید و با غلبه گشایش مطلوب است که نام و ذرات است
 و آن همی المیزانی است که باغ و غل ماسوی است یعنی که اگر رانیز می گذارد که کل سرد باشد که شود و با طبیعت
 رانیز می ماند که در آن حریم مقدس که در واقع فای اول چون شایسته چون دارد شایان گنجایش چون
 و فزونی نامی چون اصلین چون یافته است چون که گشایش نهی جانب کار و با است همین طلب بعد از جمع
 به جوت فطرت و عین نظارتی دیگر در این است که سید الهی علیه و علیهم الصلوٰه و السلام فطرت فرموده اند که
 علی قلی با چند بیان فرق نماید که در کتاب و در کتاب اسی بر او این مضغه را بر چه گوشت لایبیا چنان
 کران جو بر نفس است که خزان و دهر را عالم خلق در وی مخزون گشته و دفاین مضغای می حکم کرده
 در خون شده باز باقی مسالوات خاصه که گفته و یک و منوط است اول اجزای عشره را به مضغه و تکریمه جذبه
 و سلوک و قیام و در مضغه ساخته اند و در مضغه غلظت و در مضغه غلظت و در مضغه غلظت و در مضغه غلظت
 و در مضغه غلظت و در مضغه غلظت و در مضغه غلظت و در مضغه غلظت و در مضغه غلظت و در مضغه غلظت
 فطرتی ارتفاع داده اند علی هذا القیاس هم اجزای او را از افراط و تفریط بجا قتل و توسط آورده اند و
 بمحض فضل و کرم این اجزا را ترکیب و بمحض همین ساخته اند و آن کامل کرد اندیده قلب آن شخص را که
 الهیت و در کرد و جو داد و مضغه تغییر نموده اند و نیست مضغه که با اندازه جارت و گفت آورده است و عالم
 سیماد که از تضییع گوید که بر آن مرکب این اجزای عشره است و از ترکیب اینها نه و جدائی دارد و گوید بر این
 اجزا که است اما آن اجزای مذکور به گذشته اند و جذبه و سلوک از فطرت ماسوی اند و گذشته فطرت اجزای
 انسان کامل که بقا و با ک پاکیزه گذشته اند چنانچه گذشت و در بر آن چون این اجزا است و تا بر نرسد
 هر چه در او احکام و احوال متمایز است و با چار از مضغه و جدائی نصیبی ندارد اگر چه پدید آمده است اعتباری است
 و حقیقی تفاوت اجزای انسان کامل که از تمایز و تباین بر آمده منترج و مختص گذشته اند و احکام و احوال متمایز
 و در مضغه یک حکم قرار یافته اند پس چار مضغه و جدائی در وی حقیقی بودند و عیبی در مضغه که چون را
 از او و مضغه است سازند و حق نموده هم اجزای او را یکدیگر مخلط کرده و به جدائی و جدائی کنند و اما حکم متمایز
 حکم فایده و در حقیقت علم اسی بر این همه کمالات که در مضغه الهیت نموده است و شایسته است که در مضغه
 از مضغه حرم است هر چند اینها هر اهل است مثل آن که صورت باشد اما شخص ظاهر از آن است یکایک نیست

و غیر از اینها صاحب شریعت علیه و علی اله الصلوٰه و السلام و الحجه و غیر از عمل بفرمیت بدیت نفی خود ملازم
 کاخانه این بزرگ و اعلان بکند و پیش طاق وصول ایشان معلق گشت ایشانند که سماع و نفس الایمان پادشاه
 اند و بعد و قاجار به گشت ثبات و غیر ساخته مکتوف و مشهور دیگران نزد این بزرگواران و فعل ماسوی است
 و معلوم تحقیق آنها قابل لغی معامله این کاهبر در او را دیده و پیش است و در او را معلوم تحقیق است و در اینجا
 و هم نیست و در ای که شفا و معنی است تمام دیگران در ثبات است و بهمت این بزرگواران و لغی
 ماسوی و دیگران مکرر که لغی و ثبات برای آن میکنند تا و اینه اثبات و بحث پیدا کند و تمام عالم کمر بزدان
 عزیز پیدا است بکار که در حق یقین و تحقیق مکتوف کرد و بهمه راجع معین و حق یا مبدع عالمی و بقدر
 کجالت این بزرگواران که مقصودشان از کار که طبعی لا اله الا الله و حق و اینه غیبت تمام حقیقت شود و مکتوف
 و تحقیق شده بود و به در حق داخل شود و وجوب ثبات هیچ چیز محوطه و منظور نبود و اگر فضا در جانب ثبات
 ظاهر شود و آنرا نیز راجع لغی باید ساخت و غیر از کلام بکلمه شنی و مقام ثبات هیچ نصیب نباشد پس نمی گفتم
 اثبات در طرق دیگر مناسب است بلان باشد و بگویم که کای ثبات محض است بعضی از آن مناسب
 بود اثبات مکتوف بکار این کلمه ثبات و غیر از هر چه ترا پیدا کند بخلاف طریق این اکابر که بکار است
 که اول اثبات است و ثانی لغی آن اثبات پس اگر هم بعد در طریق در ابتدای سنا بود و لغی ثبات
 بعد از آن صورت بند و اگر آنرا لغی سوال کند و بگوید که هر چه تقدیر را که بر این طریق را تمام ثبات نصیب
 نباشد و غیر از لغی تقدیر نشان شود و جواب گوئیم که ثبات دیگران در اوایل حال این بزرگواران است
 اما از این بهی بان التفات نمی نمایند بلکه شایان لغی و اینه آنرا لغی می نمایند و مطلوب مثبت و ازان میشود
 بر اینهم اثبات و دیگران ایشان را میسر است و هم لغی ازان اثبات که مناسب است که برای است ایشان را
 مری انجام بی بکمالشان نبرد و هر چه بود لغی از حقیقت معانی ایشان اگاه نبود و شکر عدم حصول این
 اکابر که در آن موطن نفس حصول است گفته شد اگر چه احوال اکابر ایشان لب کشای خاص احوال نمی
 شوند و نهایتا دست گسسته میان سبق الف و باقی کنند و شعر فریاد فطاین همه آخر بهره نیست و هم
 قصه غریب و حدیث عجیب است و در مرقه دستمالی و قدس که دیگران اختیار کرده اند و ایشان را نیز
 اعتبار است و بی جهل و مرتبه و تجلی از غلال هیچ نیست و اما بعد از این علو که از دست او است

بلکه ساد و صفات او بمانند نیز برودن ارحیط فکر و مراقبه است این مقام غیر از جهل و حیرت نصیب نیست
 جهل و حیرت که مردم از جهل و حیرت دهند که آن غصوم است جهل و حیرت تا بنویس عین معرفت و طینان است
 نه آن معرفت و طینان که در فهم مردم نمید که از قبل چون است و از پیچ و خمی فیاضی است از مطن و هر چه بنایست
 بچون خواهد بود و تغییر از آن خواهی که جهل کنیم و خواهی که معرفت بنده بیدار و ایضا توجه این بزرگواران با حد است
 است و نگاه تقدس و از هم صفت جزو است می خواهند نگاه و در رنگ دیگران از دست به صفات فرد و می آیند
 از ذروه و خفیه میگردانند عجب کار و است جمعی ازین طائفه ذکر کم میباشند نموده و بدان گفته نموده و بعضی
 فرد و می آیند و ملاحظه سمیع و بصیرت علم نمایند و باز بر سبیل عروج از عظیم و بصیرت سمیع با سبیل علم میروند و نه گفته
 نماند قبله توجه جزا حدیث و است تعالی نشانند که الله تعالی بقدر قاطع است و کرده و قل الله ثم در هم
 میگردان این معنی است با جمله نظر محبت بزرگواران این طریقه علی بن ابی طالب است بهر ترقی و شایستگی است و ظاهر
 لهذا نهایت دیگران و بدایت ایشان منتهی گشته است و مبتدی طریقه ایشان حکم متباینان طرق دیگر فراتر
 و از ابتدا و سفر ایشان در مطن مقرر شده و به خلوت و در مخبرن بمحصول پیوسته و دوام حضور و لغت وقت نشان
 ایشانند که تربیت طالبان مربوط به صحبت علی بن ابی طالب است و تکمیل نقصان منوط به توجه شریفشان نظر
 شأن شانی نامراض قلیه است و انتفاشان واقع علی منویه کیتو جلایان کا صا الیبعین میکند و یک انتفاقات
 شان برابر ریاضات و مجاهدت سینه **و** نقشه عروجی یافته سالارند که بر ترازو بهر باجمه قافله
 سعادت انار ازین میان کسی توهم نکند که این اوصاف شامل جمیع سائده و تلامذه طریقه علییه باشند و اما سائست
 کلا بلکه این شامل مخصوص با کابر کالبرین طریقه علییه است که کار را به نهایت الهیه رسانیده اند و مبتدیان نیز
 اکابر بنیته ارادت درست کرده اند و مراعات آداب نموده اند باج نهایت و به بیت و حق ایشان نهایت است و نگاه
 مبتدی ازین طریق که منتهی ناقص این طریق بر سر اندراج نهایت و حق او متصور نیست چنانچه او به نهایت
 و حق مبتدی نهایت چگونه تصور شود **و** از گونه برودن همان تراود که دست و بهجات انما طریق
 این اکابر طریق صحاب کرام است علیهم الرضوان و این اندراج نهایت در بهجت شران اندیج است که صحبت
 نیز البشر میسر میشد علی آله الصلوٰه و السلام زیرا که در اول صحبت آن سرور علیه علی آله الصلوٰه و السلام ان میسر
 که در نهایت است که دیگران میسر کرد و این فیوض و برکتها همان فیوض و برکت است که در قرن اول ظهوری است

هر چند در ظاهر از اول و درست نسبت به وسط اما فی الحقیقه آخر با اول از وسط نیز دیگر است و حقیقت
 بیست و نهم آن متوسطان آنرا با در انداختن بلکه اکثری از متاخران نیز معلوم نیست که بحقیقت این معانی
 دارند و سلام علیکم و علی من تبع الهدی و لفرم من الیه الصلوة علی اهل الصلوة و السلام
مکتوب بستان چهارم بحامی محمد و کنی صد در یافت
 در جواب کتابت او السلام و سلام علی عباد الله الذین اصطفی و السلام
 شریفه که از کمال اخلاص و ثبوت مرسل و ثبت بود و مذموب فرحت فراوان گشت نسبت رابطه همواره
 شمارا با اعتبار بیدار و دوسط فیوض الکمال میشو و شکر این نعمت عظمی بجای آید و بقیه مطهره
 باروی طیران این راه اندر مقصود و گلیار نشوند و بکس طغی و شغال نکرند آرزوی آن نموده بودند که در مجبور
 بود جمال لازمی در ملت و ملت مشاهده نمودن از قصور نظریست و نسبت را چه جمال که را با
 انجمال که در دنیا بجز در ایای و نسبت مشهود می کرد و غلی از غلال بی نهایت آن جمال است اولویت
 و راه الورد باید جست بیرون دایره آفاق و آنس باید طلبید که جمال شما دارید فوق متنی شما
 نه تنها تجلی مردم پس منی میل کنند و تناسی نزول و محض نماید کارخانه اکابر بستان این
 بهانه بجا می آید و معلوم من هدیه بجهان معینکم بصورت المعنوی و سلام مکتوب بستان
 بخوانید و شرف الدین حین در آنکه هر عملی تحریر و شریعت و اگر آید و غل و کسب سری بوجه هدیه سلام علی
 الذین اصطفی و صحیفه شریفه که فرزند بی غری مصوب مولانا عبدالرشید و مولانا جان محمد رساله شریفه بودند
 و بیست و نهم نیز رسید بجز آنکه هر چند از تمام جبر صحت شما فوق فرودان رسانیدای فرزند حضرت
 و فرزند منتقم همواره اوقات را بگذراند که الهی جل شاناه مصرف باید است هر عملی که بر وفق شریعت و اگر
 غل و کسب اگر چه بیع و غیره و پس در هیچ حرکات و سکنا مراعات احکام شرعی باید نمود و هر که کرده و خد
 عبادت از طر و غفلت است و چون مراعات او را و نواهی در جمیع افعال نمود و آید از غفلت امر ذمایی آنها بیانی
 میشد و دوم ذکر آنکه حاصل گشت اندوم ذکر و را و دشت حضرت خواجاست قدس الله عنک اسرار که
 آن مقصود بر این است و این در ظاهر نیز شریف است اگر چه بیشتر است و فعلا بکانه و ایام بستانه است و عبادت علی الصلوة
 و سلام و بقیه مکتوب بستان ششم

بیست و نهم او که خواجاست
 بیست و نهم او که خواجاست

میرساند کتب شریفی چون تفسیر احوال پسندیده بود موجب فرحت گشت نوشته بودند که دروایت مامل
 بجای سید است که محل صفات بروی انجالی و تقدس تکلف می نماید و نیز زمانه و راه میله اند می بنایند که
 در این محل تکلف هم بیشتر شود و هجرت صرف بنیاد برسد بودند که در شجاعت از بابا و آبریز نقل کرده است که گفته می
 سبحانه و تعالی روز انزل گل آدم بیشتر است من آب بران گل میرنختم تاویل این چگونه باشد بنده که دغدغه
 طایفه حضرت آدم علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام چنانکه ملا که کم را علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام فضل داده بودند
 روح او را تقدس سره نیز فضل داده باشند و خدمت آبریزی با دسپرده و بعد از آن عسری او بلکه بعد از کمال
 او برین معنی اول اطلاع داده باشند چنانکه حضرت حق سبحانه و تعالی را در حجب و راقی بدیده که افعال
 اجسام صادر نماید ازین قبیل است آنچه بعضی از کبریا افعال شانه خود غیر داده اند که پیش از دو عسری بعد
 متعلقه صادر شده بودند ان صدور افعال از ارواح مجرد ایشان بوده و اطلاع برین معنی ایشان را بعد از
 وجود عسری حاصل شده جمیع افعال در لایحه تنازع می اندازد و ماسا و کلا که بدنی دیگر را و تعلق گرفته باشد
 روح مجرد است که با قدر خداوندی صل سلطه کا بدن میکند و ارباب را و فضیلت می اندازد و این مقام
 مجال سخن بسیار است و تحقیقا غریبه فایض گشته اگر توفیق یافت جای ثبت خواهد نمود و ان شاء تعالی الان وقت
 مساعدت نمود و ایضا پرسیده بودند که در شجاعت می نویسد که چون خواجۀ علاء الدین قدس سره از مولانا نظام الدین
 خاموش قدس سره گران خاطر شده بودند که از ایشان سلب نسبت کنند مولانا در آن وقت اتمام بر داشت
 آنکه فرمود علیه علی الصلوٰه و السلام و از آن حضرت علیه علی الصلوٰه و السلام بجز حضرت خواجۀ نظام
 که نظام الدین آن ماست کسی را بروی مجال تصرف نباشد و جای دیگر در همین کتاب
 می نویسد که پیروی حضرت خواجۀ احرار قدس سره از مولانا سلب نسبت نمودند مولانا می
 که خواجۀ ارباب را پرسید و هر چه بدشتم بردند و در آخر کا و فلس گردیدند این چگونه بود که
 حضرت رسالت علیه علی الصلوٰه و السلام کسی را که از خود ساختا هستند و
 فرموده که کسی را بروی مجال تصرف نیست حضرت خواجۀ احرار قدس سره چگونه بروی تصرف کنند
 بنابر آنکه حضرت قدس سره دین نقل را نمی پسندیدند و در سلب نسبت مولانا توقف و میشتند و
 میفرمودند که مولانا عبد الرحمن غیر ایشان از مردان مولانا سعد الدین کاشغری که در مولانا نظام الدین است

بسیارند و هیچ یکی باین نقل لب نگشاده است و بر دو قول پیش نیامده مولانا فضل الدین علی از کجا نوشته باشد
 و اگر این خبر صدق می داشت بتواتر نقل میشد تواتر الله واهی علی نقله و چون تواتر متداول گشت و بهر
 واحد قرار گرفت معلوم شد که صدق آن تردست و بعضی از نقلهای دیگر که صاحب نجات کرده است
 از صدق دور اند و اهل این سلسله علیه این نقلها تردید دارند و بواسطه علم و ایضا حضرت خواجۀ قدس سره
 می فرمودند که مجلس ضیق و دلالت بر لب بیان دارد و اعاذ الله بانه از این معنی بخوبی نرسودان بیابان
 ربنا ترخ قلوبنا بعد از هدایتنا و لب نامن از یک جمله است الالباب مکتوب است **بسم** یا محمد
 علیه السلام و دلالت بر لب بیان آنکه بهترین است که این نشا از جن و اندوه است و کواران بر لب نعم که از
 الم مصیبت محمد علیه السلام علی عباده الذین صطفی محمد و ما کرد و در و مصاب هر چند نقل از وی است اما که
 است بهترین است این نشا از جن و اندوه است و کواران بر لب نعم این نامه الم مصیبت این شکر پاره را با بکار
 تلخ غلاف تیغ و فرموده اند و این جمله را به ابتلا و امن و سعادت مندان نظر و صلوات بپا دارند خسته
 و آن تلخی را در گشت شکر می خایند و مرارت را بر عکس صفا شایسته می یابند چرا شایسته نیانند که افعال محبوبه
 شیرین اند علی مکرر تلخ میاید که با سوا می گرفتار است و البته ندان دلیل نام محبوب ان قد جلالت ولدت می یابد
 که در تمام این تصویفات باشد هر چند هر دو از محبوبند لیکن دلیل نام محب یا غلی نیست و الاقام قیام بر او نفس است
س چنانچه الالباب النعیم بنیها به الله لا تحمنا اجرهم ولا تقنا بیهیم و شریف ایشان دین غربت اسلام
 اهل اسلام را منتقم است سلکم هدایتا و ابقاکم به اسلام مکتوب **سی** هم بخوبی محمد شرف و حاجی محمد زنی و بجا
 سوال یکی از درفش نسبت رابطة دیگری از فتور مشغولی بسم الله الرحمن الرحیم محمد و سلام علی عباده الذین
 صطفی صحیفه که خودی غرضی شرفی ایستاده بودند رسید و کیفیات احوال که تلویح یافته بود بواسطه بجا رسید
 محمد شرف و درفش نسبت رابطة را نوشته بودند که بعدی است ایافته است که در صلوات آنرا بسجود و غود
 میدانند و می بیند و اگر فرضا غنی کنند **نی** که در دجبت اطوار این دولت متناسی و
 طلاب است از هزاران یکی را مکرر بپند صاحب این معامله مستعد نام الناس است
 چنانکه باندک صحبت مقدمات جمیع کلمات را جذب نماید رابطة را جو الغنی کنند که از بسجود و الیه است نه
 بسجود و جراحی ریب و ماسجد را غنی کنند و ظهور این قسم دولت ماسجد و ان و بر سر است و جمیع

احوال صاحب نظر را متوسط خود دانند و در هیچ اوقات متوجه او باشند و درنگ جماعه بیک که خود را مفتی
 بلند و قبله توجه را از شیخ خود منحرف سازند و معاند خود را بر سر نهند و دیگر خیر فوت دالده فرزندان خود را
 بوزند **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالْغَيْبِ** خوانده فائده خوانده شد و در اثنا خواندن اثر اجابت مبدء گشت مولانا حاج
 محمد انصاری نموده بودند که قریب به ماه است که غمخیزی در مشغولی رفته است و آن ذوق و جلاوت که سابقاً داشت
 نمانده و موت طوارغم نیست اگر درد و بغیر فتور گرفته باشد یکی از ان دو بغیر شایسته شریعت است علیه
 و علی الصلوات و الهیما و التیمات و دویم محبت و خلاص است شیخ خود با نبوت این دو چیز اگر نه اربابان عظمت
 طاری شود بآل ندارد و آخر ادراغ صایغ خواهند گشت اگر عیاد با کلمه حایطه این دو بغیر نقصان پیدا
 کرد در خیالی و در خیالی است اگر چه بخصو و جمعیت باشد که آن است دلج است که عاقبت خیالی دارد و انصاف
 حق سبحانه تعالی بتضرع و ناری ثبات این دو امر خواهند و متفاته برین دو امر مسئله نمایند تا آنها مالک
 و مدار النجاه و سلام عظیم و علی سائر الاخوان خصوصاً علی المحب القدیم مولانا عبد الغفور بر سر قدسی **مکتوب**
سعی و کیم به خواجہ شرف الدین حسین صدور یافته در بیلان و عطف نصیحت اجدید و سلام علی عباده الذین مطیعین فی
 عزیز نیست منعم است باید که تمام عمر باحوال صرف نشود و بکمال تمام بر مریض حق صل و علا صرف یابد تا
 پنججاه جمعیت و جماعت با تعدیل ارکان باید که او باید و نماز باشد و دست نهند و متفاته بر ارکان
 بگذرانند و محجوب خروکش محفوظ نباشد و محفوظ عجله معسر نگردد و تذکر موت و احوال آخرت نصب علی
 با بکمال از دنیا مومن باشند و با خیرت بمقتل بقدر ضرورت بدینا پردازند و سائر اوقات با شغف امور آخرت
 سمور دارند حاصل کلام آنکه دل باید که از گرفتاری ماسوی آزاد باشد و ظاهر با کمال شریعتی و متبرین
س کار نیست غیر این همه هیچ + باقی احوال غیر است و سلام **مکتوب سی و دویم** بر **مکتوب**
 صدور یافته در جواب عرض و آنکه شکایت از جمعیت باطن نوشته بود و ما مناسب آنکه بعد از صلوات و تبلیغ
 الدعوت میراثی بسخنه شریفه که در باب غر نوشته بودند **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالْغَيْبِ** ما هم بتوفیق الهی بجهان
 بقضا و اوقالی رضی شدم شما هم رضی باشد و دعا و فاتحه همه و معاون کردید و دیگر خبر خلاصی شما
 باعث سرست و فرحت گشت و لذت و الم کمی الم تنگی یافت بکجهان و الحمد و المنة علی ذلک شکایت
 از جمعیت باطن نوشته بودند علی ششت ظواهر را تا شریعتیم است و تصرف باطن چون در اطن

کدورت بابت تدارک آن توبه و دستغفار نمایند و چون صورت بایمه ظاهر شود و بیکری تمجید لاجل و ملائمه
 الامام علی علیه السلام لفظ دفع آن بکنند و تکرار صدوقین بدان وقت مقتضی است باقی احوال مستوجب حمد است
 بلکه بی احوال و المنة و دایما و علی کل حال دعوی و بامسجیح من حال اهل انان فخر اثر ضعف و غلبت بنا بر آن فصل
 احوال بپر خفت حضرت حق سبحانه و تعالی ما شمار ابرجاده شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلوٰه و السلام و ائمه
 کرامت فرماید و اسلام مکتوب می نویسم به مولانا محمد صالح کولابی صدور یافته تبیان بکلمه محبوب و نظریات
 و همه حال محبوب اگر انعام فرماید و اگر ایلام نگذرد اقل ایلام از دیا و محبت بخش است از انعام و زمریت حمزه
 شکر و دایما سینه کلمه محمد و سلام علی عباد و الذین صطفی الخوی اغوی مولانا محمد صالح معلوم فرماید که
 محبوب نظر محبت بکفری امر به وقت محبوب است و همه حال محبوب اگر ایلام فرماید محبوب است و اگر انعام
 نماید محبوب نزد اکثر مردم بدست محبت مشرف گشته اند و وقت انعام از دیا و محبت محبوب است از وقت ایلام
 از دیا و هر دو در وقت مساوی است و نزد اقل عکس این معامله است و ایلام از دیا و محبت بخش است از انعام
 او و تقدیر این دولت عظمی حسن ظن است بچوب حتی که اگر محبوب بر علو محبت ابر و سکین نماید و هر عضو و بیکری
 سازد و محبت از این صلاح خود دارند و به بل و مقصود کنند و چون بحصول این حسن ظن که است فعل محبوب از نظر
 محبت تحت بدست محبت ثانی که مخصوص حبیب اهلین است علیه علی که و الصلوٰه و السلام و استیلا و عراست از
 جمیع نسبت اعتبارت مشرف گشت و در ایلام زیاده از انعام محبوب است از دیا و فرج یافت انگار که این مقام
 فوق مقام رضا است چه در رضا و مع که است فعل ایلام محبوب است و اینجا است از دیا و این فعل نیز که هر چند
 از جانب محبوب جابلد بیشتر بود از جانب محبت فرج و در دیا و تر باشد نشان اینها و چون محبوب نظر محبت
 بلکه نفس امر به وقت و همه حال و نظیر آن محبوب است لاجرم محبوب در همه وقت و همه حال بلکه در فعل و نفس امر
 محمود و ممدوح نیز خواهد بود و محبت در وقت ایلام و انعام او ممدوح و ثنا خوان او فی بصدق است پس بنا
 المحب الصادق ان بقول صادق و ممدوقا الحمد مدرب اهلین علی کل حال و بصیر نهان محبت
 من الحامدین که سبحانه فی السراء و النصرا حقیقه مانا که زمریت حمد بر سر کار این بر گذر است که در
 شکر انعام منعم لمحو غسبت که لایح بصفتی بکمال فعل است و در جمیع طوس و جمال محمود است و سواران
 فزایا و در ضعیف و اذیلا و سوادگانا و ایلاما و ایلاما و ایلاما سجا که کماله است که یونان و کفر فی انشاء و جمیع مراتب

الحسن و الجمال و البقی فی حالتی السلام و انصر و بخلان لم یکر فانه مع قصوه سریع الزوال علی شرف الهلاک
 بزوال الانعام و هلاک الاحسان سؤال تو در بعضی از مکتوبات خود نوشته که مقام رضا فوق تمام محبت
 و مقام حبست و اینجا مینویسی که این مقام محبت فوق مقام رضاست تو فین در میان دو سخن صحبت
 جو باین مقام محبت و در آن مقام محبت حبست چه آن مقام مشتمل بر نسب و اعتبارات است اجمالا
 و تفصیلا اگر چه آن محبت را محبت ذاتی گویند و این حبست را محبت ذاتی تصور کنند زیرا که آنجا قطع نظر از احوال و اعتبارات
 و اعتبارات نیست بخلان این مقام که از نسبت مهافتات مبرا است که مراد آنچه بعضی مکتوبات اندراج
 یافته است که فوق رضا قدسگاه نبوت الاغاکم الرسل را علیه و علیهم علی الیکل بصواب است کلمات مگر
 عبارت از این تمام است که مخصوص با دوست علیه و علی الیکل و سلام و کلمه بانه علم حقائق الامور کلهما
 باید داشت که است ظاهر منافعی رضا باطن نیست و مرتب صورت فانی صلاوات حقیقت نه زیر که اظهار
 و صورت عارف کامل را بر صفات بشریت و اگر چه است اندیاتیات کمالات و کرد و بد و آرایش پیدا
 کند و محقق باطل متمیز بود این ظاهر و صورت عارف کامل نسبت به باطن و حقیقت او در هر حال
 یکتا تصور باید نمود نسبت به شخص الالبس البجانه معلوم است که جابه نسبت باطن شخص چه مقدار است
 همچنین است قد صورت نظر بحقیقت او این صورت عارف لای بصیران در یک کوه می انگارند و
 مثل صومی خالق خود خیال میکنند لاجرم در مقام انکارجی آیند و حیران گشت نمایند و السلام علی من اتبع
 الذی یستقیم نسأله بعضی مکتوب سسی و چهارم بنو محمد تباری صد و ریافته در جواب عریضه که از تو را
 احوال نوشته بود محمد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب شریف رسید از تو را و احوال نوشته بود و موضوع
 انجامید بنهند که حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه در ذیل عالم نیست خارج عالم هم نیست چنانچه مفصل عالم
 نیست بلام متصل هم نیست او تقابل این همه صفات دخول خروج و اقبال و انقباض از وی بیجا
 معلوم است خالی از این صفات اربع او را سمانه باید حبست و بیرون این صفات و در تعالی باید یا
 اگر زنگی از این صفات متمیز است که قاری ظلال و شمال حاصل است بلکه بصفت بیچونی و بیچگونگی که در ذی
 عدلیت نیست باشد و انکار ابدی و اقصای بیچونی با مرتبه بیلا که در این است توجیه صحبت گفتن و شوق رست می آید و اگر چه
 که فهم کند و دید یکجا خود سرگردان باشد و همین ملاک کیفیت احوال را نویساند و سلام مکتوب سسی و چهارم نیز از یکی خوا

والتسليمات از همتان که اقل فیل را به طبیعت و درایت از بن علم تزلزل اندازی و اندویدین نشاء برقع
 و جمال نشان بر آیینان بخشیند اما امید است که نشاء آخرت جمیع غفر از همتان نیز به نسبت این است
 مهتر گردانین و تقدیم می آید که درین نشاء نیز بعضی دیگر را و را آن اقل و سب که باین دولت
 مشرف سازند اما علم حقیقه معامله ندهند و تاویل را منکشف سازند با جمله جائز است که تاویل
 مشاء به حاصل آن بعضی بود اما ندهند که چه حاصل دارد زیرا که مشاء بهات کنایه از مساوات است و ما بود که
 مساوات حاصل شود و علم با آن میسر نگردد و این معنی در یک فردی از منتجب خود شاده نموده است بیکان
 آنچه رسید سوال شما ازین معامله امیدوار ساخته است که اینک آنکس که از خداوند کائنات علی کل شیء و کلام
کتاب ششم بنو خاندان صدوقی بعد و یافته در میان بحث امامت حقیقت مذهب اهل سنت و عبادت
 و مذاهب مخالفان و در میان آنکه اهل سنت متوسط اند و میان افراط و تفریط که در فقه اعتبار کرده اند
 و مذهب اهل سنت آنست و صلی الله علیه و سلم و ما یناسب لک بهم بعد الرحمن الرحیم بعد محمد و صلوة و تسبیح الدعوات
 میرساند محبت و روایان و ارجاء طواف الف با ایشان و غایت آسما سخنان ابن طایفه علیه السلام با و صلوات
 و طواف این طبقه سنی از اصل نعم خداوندیت جل سلطانه و اعظم و کل ادعای مجزأ حق فرموده است علیه السلام که
 صلوة و اسلام و ملائمت و محبت پس محب ایشان با ایشان است او در حرم حریم قرطبی ایشان توفیق ناسیجا و شوار
 فرزندی خواهر شرف الدین حسین ظاهر شد که این اوصاف حمیده و ایشان وجود تلقین شمس است و این
 را پس پندیده و با وجود گرفتاریها لا طاعل محبت بعد بجا نه احمد و البته علی و کمال صلاح این حبیب عالم غفر
 و فلان حبیب است و فلاح جمیع کیرش را ظاهر ساخته که ایشان به سخنان توشاند و غایت با تمام علوم تو را ندهند
 اگر چه که بجا یا ایشان نویسی بهتر باشد اجابیه ملتزمند که نوشته شد چون درین ایام از بحث امامت بسیار
 میشود و هر کس دین باب الفیض بخون کن میراند ضرورت دین سمح چند سطر نوشته آمد و حقیقت مذهب اهل سنت
 و مذهب مخالفان بیان نموده شد و شجاعت ائمه علیهم السلام و طاعت تقصیل شریفین و مذهب خنثین تقصیل شریفین که محبت
 خنثین جمیع شود و اختصاص اهل سنت و جماعت به تقصیل شریفین با جمیع صحابه و تابعین ثابت نموده است و بنا بر
 نقل کرده اند که اگر برای کسی از ایشان امام شافعی است و شیخ ابو حنیفه شهرس می فرماید که تقصیل شریفین را بگویم و عمر
 برباتی است قطعی آورد حضرت امیر مؤمنان و شرافت شد که در زمان خلافت او این ملک بود و حضرت عمر فرموده بود

که ابو عمر و محمد بن یحیی این مهت اند چنانچه امام زهبی گفته است و امام بخاری روایت کرده که حضرت امیر فرمود
 است که بهتر است مردم بعد از پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰة و السلام ابو بکر است بهتر علم بهتر مرد دیگر پس گفت پس
 او محمد بن حنفیه بهتر نوی فرمودیم هم که بگوید از مسلمانان جمله تفصیل بخین از کثرت روت ثقات بعد ضرورت
 و قوت رسیدن آنکسان با آنرا و چنانکه با آنرا انصاف چون مجال نکانیافت عبدلایق که از آنرا بر شیده است آنجا
 تفصیل بخین قائل گشت و گفت که چون علی بنین با بر خود تفصیل داده من هم به تفصیل او
 ایستادم بر وی تفصیل میدهم و اگر او تفصیل میداد من هم تفصیل میدادم که است که من معوی محبت علی نامیم
 او منی گفت کم و چون در زمان خلافت حضرت عثمان فزونش فخلال و امور مردم بسیار شد بود و آنکه
 مردم ازین راه که در بی حدید اگشته و عداوت و کینه در میان مسلمانان استیلایانته بضرورت محبت خفین
 بشهرت است و جماعت او نموده اند تا جایی ازین راه سودی با صواب خیر بشهرت علی علیه و السلام و السلام
 پیدا کند و بجای ایشان پیغمبر علیه و علیهما الصلوٰة و السلام بعضی و عداوتی حاصل نیار پس محبت حضرت
 امیر شرط شد آمد و آنکه این محبت ندارد از اهل سنت خارج گشت و حاجی نام یافت و آنکه در محبت امیر
 افراط اختیار کرد و زیاده از آنچه شاید بوقوع آورد و غلوه در آن محبت نمود و به بعضی صحابه بنیشر علیه
 علیهم الصلوٰة و السلام زبان کشود که طریق صحابه و تابعین و سلف صالحین رضوان الله علیهم اجمعین
 که در فضی نام یافت پس اهل سنت متوسط اند و میان افراط محبت امیر و میان تفريط آن محبت که
 روفض و خارج اختیار کرده اند و شک نیست که حق در وسط است و افراط و تفريط هر دو مذموم چنانچه
 امام محمد بن حنبل امیر روایت کرده که گفته که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰة و السلام فرمود که
 در توشه است از علی بن عثمان و هشتمند او را یهود تا آنکه بر مادر او بیتان بستند و دوست
 داشتند او را انصاری تا آنکه فرود آوردند او را بنی نزل که او داشت یعنی ازین
 گفت پس بر امیر فرمود و لاک گردند درین و در دیکه آنکه در محبت من فراط نماید
 و در محبت مرا اثبات کند و دیگری آنکه با من دشمنی نماید و بعد اوت
 بر من بیتان بندد پس حال خارج را بحال بود تشبیه فرمود و حال روانض
 را بحال انصاری که هر دو از حق وسط و دو طرف افتاده و فخلی جاسی باید که اهل سنت

خواجه میفرمود که افراتو محبت ندارد و کماهی لعن محبت لایق بزرگواران حساس نموده ایشان را در وطن
میدانند لهذا ایشان از اینجا خود او را و ایا عظام اهل سنت را که دم از محبت اهل بیت میزنند و افه حسبال محمد میپاشند
علیه علیهم الصلوة و الهیت را و نفس انکارند و بسیار از علماء کرام اهل سنت که نفس افراتو محبت میپاشند
و توغم و تو قیر حضرت خلفا و ائمه یکوشند خواجه میدانند و ای هزار دای این جراتهای ناستایان از آن عاذا بالله
سجتم من افراتو کماک العیبه و من قهر علیها افراتو محبت است که بر کسی نشاند و غیر ایشان را شر و محبت بیشتر است
معاذ بالله که این چه محبت است که شر و حصول آن نیز اسی از عباتین است بنمبر بود علیه علیهم الصلوة و الهیت و علیهم
صالحا بنبر باشد علیه علیهم الصلوة و الهیت که اهل سنت همین است که با محمد اهل بیت تو قیر و توغم جمیع صحابه
و سرور مینمایند علیه علیهم الصلوة و الهیت که اشیاء و شیعیان را از اینها با وجود و ساز عاذا بکبریا و بکبریا و می کند و از عواصب
و دوی و انداختن حججه بنمبر علیه علیهم الصلوة و الهیت و کفر هم مصاحبا و علیه علیهم الصلوة و الهیت
منع که حق را حق میگویند و مثل ابطال او را از عواصب و می دهند و برای و اینها در حلاله
مینمایند و نفس اهل سنت و حق نشنود و گرداند که اهل سنت نیز در کمال ایشان از دیگر صحابه کرام تبرئ است
و سوجهن با ایشان که بر این حال گشتن خج خوشنودی خواجه مربوط بعد از اهل بیت است و منوط به نفس اهل
محمد علیه السلام صلوة و الهیت که اینها از رخ قلوب اعدا و هدی تناد و هب لنا من لدنک حجۃ انک انت الوهاب
نزد اکابر اهل سنت نشکر اعدا که جمیع صحابه بنمبر علیه علیهم الصلوة و الهیت را در وقت شهادت محبات یکدیگر شکر و
بود و جمعی بایل و اینها حقیقت بکار ابرار معلوم نموده بودند و جمعی دیگر نیز بدلیل و اینها و حقیقت
جانب دیگر را یافته و فهمانید و دیگر تو قیر بودند و هیچ جانب را بدلیل ترجیح نداده پس بر طایفه
اولی نصرت جانب امیر واجب آمد که موافق اینها و ایشان است و حکایه دوم نصرت جانب صحابه
امیر لازم که خود اسی از اینها و ایشان است و بر طایفه سیوم توقف لازم است و ترجیح یکی بر دیگری
نظایس هر سه فرقه بمقتضای اینها و خود دل نمودند و این بر ایشان لازم و واجب بود و بجا آوردند
پس ملامت چه کنایش داد و وطن چه مناسب بود و امام شافعی فرماید و نیز منقول از عمر
عبد العزیز است قلت دماء طهر الله عنها ایدینا فلیطهر عنها السننستنا این عبات بنجوم شیو
که کثرت یکی و خطای دیگری هم باب نباید کشود و همه را برزینگی که یا و نباید کرد و هم چنین در دست

نبوی آمده است علیه علی الصلوة والسلام اذا ذكر اسم الله تعالى في حق من ذكره وادعاه وادعاه
 ایشان یاد کرده شود شما خود را بخوانید و بگویید یا رب دیگر کسی اختیار نکند لیکن همه و هر کس بگوید یا رب یا رب
 باشد برسد که حقیقت در جایگاه برده و مخالف او را و مخالف او را بگوید لیکن این خطا چون خطا و جهتها و است
 از طاعت و عین و درست و از تشیع و تحقیر پاک و دبر از حضرت امیر منقول است که فرموده برادران را بر
 یعنی گشتند اینها نه کافر اند و نه فاسقان نیز اگر ایشان را تا و بلی است که شیخ کفر و فسق میکند پس اهل سنت
 در قصد هر دو عقیده محاربان امیر نمایند و هر دو بحقیقت با امیر قائل لیکن اهل سنت زیاده از اطلاق لفظ خطا که
 ناشی از تاویل است و حق محاربان تجویز نمیکند و زبان را از تشیع ایشان نگاه میدارند و محاربان
 غیر البشیر بنیاد علیه علیهم الصلوة و الهیة آن سرور فرموده علیه علیهم الصلوة والسلام الله الله فی جهنم
 لا تتخذونهم عتداً یعنی از خدا برسد چنانچه از خدا برسد صلوات الله و حق سبحانه و تعالی از
 برای تاکیلین کلمه را بکار فرمود دیگر به صاحب مرا نشانه تیر طاعت خویش و نیز فرمود و احادیث کما للبحر
 باهم اقدم اهدیتیم یعنی صاحب من بچوشتما اندر هر کدام ایشان که اقتدا کنند راه باید و احادیث دیگر
 و بایب بظیم و تو قریب صواب بسیار آمده پس همه امیر و مکرم باید و است و ذلات ایشان را بحال نیک محال
 نمودن است و بایب اهل سنت دین مسلم و قصد دین باب علوی نمایند و محاربان امیر را کفر میکنند و باطل میگویند
 و قسام شتم ایشان را بنامش خود را آورده میازند اگر مقصود خود حقیقت جانبی است و اینها خطا محاربان
 پس آنچه اهل سنت اختیار کرده اند کافی است و برحد عدالت است بچون اکابر دین نمودن از و با
 و باین درست که قصد اعتقاد آن نموده و شتم صاحب پیغمبر علیه علی الصلوة والسلام دین و ایمان خود
 کرده و باین نیست که سب جائز نباشد پیغمبر علیه علیهم الصلوة و الهیة با جز و عظم است طوائف مبتدعان هر کدام
 بدعتی را اختیار کرده اند و از اهل سنت جدا گشته و دنیا جمع الطوائف فرق و خارج و رفض و در مسائل اند و از حق
 تمام و جمیع کسب لعن کار بر روی و عظم یا خود و تقو کذا حق چه نصیبی اندوخت و رفض دانه و فرقه اند
 کفر همه پیغمبر علیه علیهم الصلوة و السلام بنمایند دست خلفا و راشدین را عبادت میدهند این تا مع از
 بسیار و حق رفض آمده است کاشکی از منی رفض هم جناب می نمودند و تبری از صاحب پیغمبر علیه علیهم
 صله و است و این تا معی کردند و ان همه و ستان نیز خود را بند و میگو مانند و از کفر نماند

و اینها خطا محاربان است و باطل میگویند و از حق جدا گشته و دنیا جمع الطوائف فرق و خارج و رفض و در مسائل اند و از حق

میکنند و خود را کفار میدانند و کفار را کسان و در حرب را می کشانند و غلبه میبده اند هر وقت کفار از حقیقت
 کفر سخن بگویند کلامی برت پیغمبر را علیه مدیه صلوات الهی است و در کتب خود را تصور کرده اند و ایشان را نیز شریک
 البکر در خیال نموده و این جماعه حکم تقیه کرده اند تا کار بر اهل بیت را منافق و خارج انگاشته اند و حکم کرده اند
 که حضرت امیر سی سال حکم تقیه با خلفا و ثلثه صحبت اتفاق داشته و بناحق تقییم و توقیر ایشان نموده و موجب فزوه
 و عیال مدیه است اگر محبت اهل بیت رسول است و محبت رسول است و مدیه مدیه صلوات و البته شما باید که شریک رسول را
 نیز شریک بشنید و پس لعن اینها بیشتر از لعن اهل بیت کنند هرگز ابو جبریل را که دشمن رسول است علیه صلوات
 صلوات و اجماع اهل کفر و جملای بی شمار این سرور رسانیده علیه علی الصلوة و السلام ازین جماعه کفر
 است که پس لعن او کرده باشند و در سادی اوزبان گفته ابو بکر صدیق سلامتی بکشد علی را رسول هدایت
 علیه علی الصلوات و البته با غرض فاسد خود دشمن اهل بیت تصور نموده پس لعن اوزبان و ازای میانیان
 نامناسب با و فتنه سازانند اینچنین دین است خدا کند جل شانزه که ابو بکر و عمر و سایر صحابه را که اهل بیت علی
 علیه علی الصلوات و السلام دشمن بودند و بغض و عداوت آبل محمد است باشند این بی انصافا کاشکند
 اهل بیت سب کنند لعن تمامی اکابر صحابه ننمایند و سو دشمن بزرگان و دین بیدان از دین را
 دین باب فتنه ایشان با اهل سنت مرتفع میکرد و چه اهل سنت نیز دشمنان اهل بیت را دشمن و طعن
 تشیع ایشان قائل از خویشی اهل سنت است که شخص معین ماکا با نوح کفر قتل بود و باطل اسلام و توجیه
 نمی گویند و طلاق لعن بروی توجیه نمی کنند بکا فزان علی الاطلاق لعنت توجیه میکند اما بکا فز معین
 توجیه لعن میکنند از آنانی که سو خاتمه او بدلیل قطعی معلوم شود و دفعش بی تاشی ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
 لعن میکنند و اکابر صحابه را سب لعن می نمایند و با هم همه همان سطر الصراط دین محبت در دو مقام خلاف
 عقیم است میان اهل سنت و مخالفان تمام اولی که اهل سنت بحقیقت خلفا دارند و باید در هر جای را خلفا
 بحق میدانند زیرا که در حدیث صحیح آمده است که نهی از معنیات است الا بعد ثلاث سنه و این مدت
 بخلاف حضرت امت تمام شد پس مجدداً پنجویک هر جای خلیفه باشند و ترتیب خلافت بر حق باشد و خلفا
 انجا حقیقت خلافت خلفا داشته بنمایند و خلافت اینان را تصحب تعلیب مصبی سازند و امام بحق
 غیر از امیر دیگر برانیدند و بدینی که از امیر خلفا داشته و ارفع شده بود بر تقیه حمل میکنند و

ایمان است تا باینکه بر او ایمان علی و علیه السلام صحبت اتفاق می آید و در عداوت یکدیگر را مخاص
 تصور نمایند زیرا که بر علم اینها موافقان و غیر مخالفان او حکم بقیة البتة صحبت اتفاق داشتند و خلاف آنچه در
 ایشان بوده و بر زبان ظاهر می ساختند و مخالفان نیز بر عزم ایشان عداوت و ستا امیر بودند و ایشان بفاق
 میکردند و معات را بموالات اینها نمودند پس بر عزم ایشان هیچ ایشان است پیغمبر علیه السلام و ایشان منافق و
 خلع بودند و ظاهر خلاف آنچه در باطن بود ظاهر میکردند پس باید قرا و اینها بدترین این است که ارام باشند و برین
 صفت صحبت غیر الشیخ و علیه السلام علی و علیه السلام که این خلاف و میباید از اینجا نمی باشد و برین
 قرن هم باب باشد که بر آن اتفاق و عداوت بغض و کینه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحا و تعالی کلام
 مجید خود این امر را در حدیث بیستم میفرماید: **عَاذُوا بِاللَّهِ سَمَاعُ** من معتقد است که هرگاه سماعان است و این خلاف
 متصف سازند و لا تخافوا خیریت خواهند یافت این مخالفه کلمات قرآنی و احادیث نبوی که در فضل صحبت
 غیر علی علیه السلام و علیه السلام در فضیلت صحاب کرام و علیه السلام علی و علیه السلام است و اینها
 اندر نهاده اند و یادیده اند ایاتی که در آن قرآن و احادیث تبلیغ صحاب کرام را باید دست چون صحاب
 باشند و این که از راه ایشان را باید دست نیز مطعون خواهد بود و لغو و باطل است و آنکه مقصود این جماعت
 که بر ابطال این آیه است که شریعت او علیه السلام علی و علیه السلام است و اینها میکنند که شکلی امیر و موافقان امیر را مسلم
 میدانند و بدین لقیة که از صفات اهل کفر و نفاق است متهم می ساختند جماعت از موافقان امیر و از مخالفان
 که سبک حال با یکدیگر صحبت و نفاق دارند بیکر و ضلع زندگان نمایند چه خیریت در اینها خواهد بود و
 اینها چگونه شایان عطا خواهند بود ابو هریره رضی الله تعالی عنه را که معنی کند و نمیدانند
 که در حق او نصف احکام شریعت مطعون میگردد زیرا که علماء مجتهدین فرموده اند که در احکام
 ستمزار امارات و ارشاد شده است یعنی است بر احکام شریعتی است ثابت شده است از آن
 که از او با تقدیر است ابو هریره ثبوت پیوسته است پس معنی او معنی نصف احکام شریعت باشد و اما
 بجای گوید که راویان ابی هریره زیاد از هشتصد اند از صحاب کرام و تابعین یکی از ایشان
 ابن عباس است و این عمر نیز از وی روایت کند و هم چنین جابر بن عبد الله و انس بن مالک از عفا
 است و حدیثی از حضرت امیر نقل میکنند و معنی ابی هریره آن حدیث مختصر است چنانچه

در حدیث بیستم
 از حدیث بیستم
 در حدیث بیستم
 در حدیث بیستم

علماء یقین آن فرموده اند و حدیث و آثار آن سرور علیه علی الصلوات و السلام مرانی بر همه و را بهیچ علم و ادب
 معروف است قال ابوهریره حضرت محمد اکرم صلی الله علیه و علی الوسلم فقال من سبطکم و ارجو
 ان یض فیهم سفاتی فیضها الیه ثم قال ما یسبط بزرگوار کانت علی فافاض رسول الله علیه و علی الوسلم
 سفاته فیضها الی محمد که فانیست بعد ذلک شایا پس بجز و نعم خود خضی بزرگ دین را دشمن میرفتن و
 وطنش و حق او جانزدن از صفات و درست این همه کلمات و افراط محبت است که نزد یک است سر از بقیه
 ایمان بیرون اندازد و اگر فرضاً غفیه در حق امیر بخوینر نموده آید چه خواهند گفت و اقوال امیر که بطریق تو اتر
 در فضیلت یغین نقل گشته اند و در همین کلمات قدسیه او که درین خلافت و مملکت خود و حقیقت خلافتها
 ثلثه صادر شده بقیه همین قدس است که ترغیبت خلافت خود نماید و بطلان خلافت خلفا و ثلثه را ظاهر سازد و
 اهلها حقیقت خلافت خلفا و ثلثه و بیان فضیلت یغین امر است علی حد و ادوی ان ثقیه که بمحلی غیر از صدق و
 صوب ندارد و بقیه رفع آن صورت نه بزد و ایضا احاطین صحاح که بعد شصت رسیده است بلکه بیشتر از آن گشته
 که در فضیلت حضرت خلفا و ثلثه و غیر ایشان دارد گشته است و جمعی را از ایشان بیشتر گفته است اما عاثر را
 چه جواب خواهند گفت زیرا که ثقیه در حق حضرت یحیی علیه علی الصلوات و السلام مجوز نیست چه تبلیغ بر دیگران
 لازم است علیهم الصلوات و التسلیم و ایضا آیات قرآنی که درین باب نازل گشته اند ثقیه انجا منصوب است حضرت
 حق سبحانه و تعالی ایشان از صفات و احوال و معام ارباب مقبول است که ثقیه از صفات جانت است باید بود
 از نسبت ملوک است که حکم بشر بر صفه ثقیه در یک مایه و عتایا یک روزیاد و در دوزخ را که بخوینر نموده آید که ایشان
 دارد نامی سال در پند این صفت جانت نسبت نمودن و مختصر ثقیه و داشتن
 بسیار است که است اصرار بر صغیر بگیر گفتم که اصرار بر صغیر از صفات ارباب شقاق
 باصحاب اتفاق چه خواهد بود و کاش قیامت این امر را بفهمند از تقدیم یغین گر بخیه اندک است
 جانت امیر است و ثقیه خب را کرده اند که شفاعت صفه ثقیه را که از صفات ارباب اتفاقی است
 می نمیدانند که بخوینر ان منسب که دوزخ و دوزخ و دوزخ می نمود بلکه گوئیم و تقدیم یغین
 هیچ انانیت امیر نیست حقیقت خلافت امیر بر محال خود است و درجه ولایت و رتبه برایش او که مامور است
 و چه محال خود در انانیت ثقیه متقیص و تو من لازم است که این صفه از صفات ارباب اتفاق است و

لوازم صحاب کرم و خلفاء مقام دویم آنکه اهل سنت و جماعت علی سیدم مشاجرت و مناظرات صحاب کرم و غیره را بطریق
 و بطریق مصلحت و بهیئت بر محال نیک معمول میدارند و از هر دو اقتضای رسیدنند زیرا که نفوس ایشان در صحبت
 غیر از شریط و علیهم الصلوٰۃ و التسلیم تنزیل شده بود و بین ایشان از عدالت و کینه پاک گشته غایتی مافی الا
 جل هر کدام را راسی و اجتهاد بوده و در مجتهد راجع بهوائی رای خود موجب بغض و نفرت بعضی از بعضی افتاد و این
 مخالفت مشاجرت لازم گشت و هر یکی را عقیده رای خود موجب اندیس مخالفت نشان و رنگ موفقیت بر پای
 بوده نه برای هوا و کوس نفس از مخالفتان مهادیان حضرت امیر را تلقین میکنند و از اوج علم و شیخ و دین و
 تجویز مینمایند هر گاه صحاب کرام در بعضی امور اجتهاد و رایان سرور علیه و علی اله الصلوٰۃ و التسلیم مخالفت
 کردند بخلاف رای آن سرور علیه و علی اله الصلوٰۃ و التسلیم حکم نموده اند و آن مخالفت ایشان مذکور بود
 وضع آن با وجود تردول می ننماید مخالفت با امیر و اصول اجتهاد و چه اگر فایده مخالفتان چه اصطلاح و
 طلام باشند محاکمان هم غیر از اهل اسلام و از اجلاس صحاب اند بعضی از ایشان بیشتر بجهت تکفیر تشیع
 امیران نیست که بگویند که اینها از اهل اسلام و از اجلاس صحاب اند بعضی از ایشان بیشتر بجهت تکفیر تشیع
 باشند که ایشان را معنوی باشند و اما از شهر دین می غیر و چگونه این بزرگواران معنوی باشند که روایت
 بیکلام اینها را بیکس نکند و تا میسرند و نیز صحیح بخاری کتب است بعد کتاب حدیث و تفسیر و غیره از این
 امیر است و هم از مخالفان امیر و به موافقت و مخالفت راجع در هیچ نوشته است چنانچه از امیر روایت کند از این
 نیز روایت دارد اگر شایه معنی و در حدیث و در حدیث معاویه بودی هرگز در کتاب خود روایت او را راجع
 کردی و هم چنین در حدیث که اتفاقا روایت کرده اند هیچ یک باین وجه در حدیث حدیث فرق
 کرده است و مخالفان امیر را دشمن ساخته اند و نسبت لازم نیست که امیر در هیچ امور خلافیه
 معنی باشند و مخالفان ایشان بظلم هر چند در امر مجانب امیر بوده زیرا که است که در حکام خلافیه
 صدر اول سلمه و تابعین و اندک مجتهدین مذنب غیر امیر را اختیار کرده اند و حکم مذنب بر عیال مذکور
 در حق مجانب امیر متعین بودی بخلاف آن حکم مذکور می قاضی شریع که از تابعین و اصحاب اجتهاد بوده است
 بر عیال هر حکم مذکور و دشمنان امام حسن با علیه الرضوان بواسطه نسبت بغت منظور نشده است
 و مجتهدین اقبل قاضی شریع عمل نموده اند و شهادت پس را برای پدر تجویز مذکور اند و در سال

در حدیث و در حدیث معاویه بودی هرگز در کتاب خود روایت او را راجع کردی و هم چنین در حدیث که اتفاقا روایت کرده اند هیچ یک باین وجه در حدیث حدیث فرق کرده است و مخالفان امیر را دشمن ساخته اند و نسبت لازم نیست که امیر در هیچ امور خلافیه معنی باشند و مخالفان ایشان بظلم هر چند در امر مجانب امیر بوده زیرا که است که در حکام خلافیه صدر اول سلمه و تابعین و اندک مجتهدین مذنب غیر امیر را اختیار کرده اند و حکم مذنب بر عیال مذکور در حق مجانب امیر متعین بودی بخلاف آن حکم مذکور می قاضی شریع که از تابعین و اصحاب اجتهاد بوده است بر عیال هر حکم مذکور و دشمنان امام حسن با علیه الرضوان بواسطه نسبت بغت منظور نشده است و مجتهدین اقبل قاضی شریع عمل نموده اند و شهادت پس را برای پدر تجویز مذکور اند و در سال

دیگر هم گفتند احوال خبری که مخالف رای میسر بود است بر شوق منصف یعنی نخواهد بود و تفصیل آن
 احوال میطلبیم پس برخلافه آیه که پیش از این عرض شد و مخالفان ملعون و طام نباشند حضرت عایشه صدیقه
 رضی الله تعالی عنهما که حصی صبیح باطلین بود و دست و پا بگو مقبول و منظور و علیه الصلوة و السلام بود و حضرت
 پیغمبر مرض موت را به حجره او بسر برده و در کنار او جان داده و در حجره مطهره او مدفون گشته مع
 ذلک آن شرف حضرت صدیقه عالمه و مجتهد بوده است و پیغمبر علیه صلی الله علیه و السلام بیان شطرنج را
 با و حال داشته و هم آن کرام و مشکلات حکام معجری می نمودند و متعلق از وی یافتند این چنین
 صدیقه مجتهد را بواسطه مخالفت حضرت امیر ملعون ساختن و شکیانها شایسته را بوی منتفون
 بسیار ناسب است و در روز ایات پیغمبر است علیه صلی الله علیه و السلام حضرت امیر گرد آمد
 حضرت پیغمبر است و پس عمر است حضرت صدیقه زوجه مطهره است علیه و صلی جمیع اهل بیت صلوات
 و السلام علیه بقول علیه و صلی الله علیه و السلام پیش ازین چند سال و اب فخر آن بوده که اگر علما را
 می بخت مخصوص بر و عایشه مطهره اهل عیسی است آن سر و حضرت امیر حضرت فاطمه حضرت امیر
 را هم میگردید و علیه صلوات و علیه شایسته در غوب بیند که آن سر و حاضر است علیه و صلی الله علیه و السلام
 فقیر برایشان عرض سلام میکند و فقیر میگوید و بجانب دیگر دارند و این تنها فقیر فرمودند که عیسی
 و عایشه عایشه بنوم که ملاعام فرستد بنای عایشه فرستد این زنان فقیر و یافت که سبب عدم توبه
 شریف ایشان آن بوده که فقیر حضرت صدیقه را همان طعام شرب است که بعد از آن حضرت صدیقه
 بگوید آنرا و طبع مطهر را که همه اهل بیت از شرب می سخت و جمیع اهل بیت نوش می نمود پس آن را و باید که حضرت
 علیه و صلی الله علیه و السلام از آن حضرت صدیقه برسد بنا و آن که ایذاست که از آن حضرت امیر سر بر و عیسی است
 اینم نمی نیست آری این را نقد میرسد که محبت حضرت امیر و تقوی او بواسطه محبت و تعظیم حضرت پیغمبر است علیه و صلی
 الله علیه و السلام و بواسطه قرب او علیه و صلی الله علیه و السلام و ملاک کسی محبت میسر است و ملاک آنست که نبی حضرت
 پیغمبر را در آن محل نهد و بر شایسته است و قابل غمازه و عرض اطلاق و این است و بدین شریعت می تواند که
 می توسط حضرت پیغمبر علیه صلی الله علیه و السلام را می پذیرا کردند و از محمد علی که عید و عیسی الکفر محض است
 و علی ندوی بزرگوار و از او را و از او است و آنرا و همان و علیه و صلی الله علیه و السلام و آنرا و بواسطه پیغمبر علیه و صلی الله علیه و السلام

و اینست که در این کتاب آمده است که حضرت امیر علیه و صلی الله علیه و السلام را در حجره مطهره او مدفون گشته مع ذلک آن شرف حضرت صدیقه عالمه و مجتهد بوده است و پیغمبر علیه صلی الله علیه و السلام بیان شطرنج را با و حال داشته و هم آن کرام و مشکلات حکام معجری می نمودند و متعلق از وی یافتند این چنین

خالفه اسی صاحب گشت اگر صاحب با یکدیگر مخالفه نمایند هر اصفهون باشند با آنکه کو هم صاحب اگر هم در هر یک از این
 بان سرور علیه علی که بصلوة و اہتمام مکن نموده با وجود و نزول می ذم بر خلاف ایشان نیامده و در خلاف
 ایشان شیخ دارد گفته چنانچه گشت اگر این خلاف کنندگان و عید و نازل گشتی می بینیم چنانکه در مکالمات سرور
 علیه علی و بصلوة و اہتمام شیخ صورت نمیزند چگونه شیخ آن صوة آمد و عید بران شیخ ترب گشت قال بہت بکار
 تنالی یا ایھا الذین امنوا لاترفعوا فوق صلوٰۃ النبی ولا تبھروا بالقول کبھم بعضکم لبعض الخبط عما لکم انتم
 و ریاسی بدیخلاف غلیم واقع شده بود حضرت فاروق و سعد و معا و حکم و قتل آن بانی نموده بودند و دیگران تمجید
 حکم کرده بودند و مقبول رای آن سرور علیه و ہم بصلوة و اہتمام مکن تمجید فدیہ بوده مو ۱ ضعیف ۲ ۳
 ! اختلافات بسیار است ازین قیاس بہت نقل می که در بیان قرطاس نموده بودند آن سرور علیه علی
 و ہم بصلوة و اہتمام در مرض موت طلبہ قرطاس فرمودہ بود تا از برای پیروی بنویسند ہمی گفتند قرطاس با حق
 و حج دیگر شیخ بیان قرطاس نمود حضرت فاروق از جماعہ بوده کہ بابتان قرطاس ضعیف شدہ و گفت
 کتاب ہدایا عنان ازین راہ بر حضرت فاروق نیز کردہ اند و با ہم امن و شیخ کشادہ کردہ اند و فی الحقیقہ کل
 طعن نیست زیرا کہ حضرت فاروق و ہندہ بودند کہ زبان می قطع گشتہ است و حکام سماوی تمام شدہ غیر را
 و جہتہ داد اہانتان حکام کنیاش نامزدہ دین وقت آن سرور علیه علی و بصلوة و اہتمام ہم ہر خواہند تو
 از امور عہدہ خواہد بود کہ دیگر از اولان شرکت بہت حکم کردہ ولی الابصار پس صلاح دکان دید کہ در طریقہ علیہ حج
 ایشان را تصدیق نباید و ادویہ رای و جہتہ و دیگران کفایت باید نمود و حسب کتابہم قرآن مجید و ماخذ قیاس
 و جہتہ و ہند و مستطابان را کافی بہت حکام را از انجا ہستہا خواہند نمود و تخصیص فکس کتاب ہدایا تواند بود کہ رای
 آن باشد کہ تفسیر این معلوم کردہ باشند کہ این حکام و صد و شوشن آنها اموال خدا ہستہا و کتاب بہت نہ درست تاکہ
 سنت نمودہ آید پس شیخ حضرت فاروق از جہت شغقت و مہربانی بوده کہ ان حضرت و شد و حج باہر تصدیق
 نکند چنانکہ امر بیان آن سرور علیه علی و بصلوة و اہتمام ہم رای اہتمام بوده نہ وجوب تا دیگران از ہم اشتباہ
 آن ہر ہند و اگر اکتوی برای وجوب بودی و تبلیغ آن بالغہ فرمودی و ہجر و حلقان ہر من زبان نمودی
 سوال حضرت فاروق دکان قست کہتہ اہل استمعتی مراد از ان چہ باشد جواب حضرت شایہ بد آن قست
 فرمودہ باشند کہ این کلام ازین اوج بی قصد و ہذا دفع شدہ بہت چنانچہ از لفظ الکتاب منوہم میشود

بہت بکار
 تنالی یا ایھا الذین امنوا
 لاترفعوا فوق صلوٰۃ النبی
 ولا تبھروا بالقول کبھم بعضکم
 لبعض الخبط عما لکم انتم

چهارم در کای چهری نوشته است و الا یفقا فرمودی ^{تحت} لعل اگر چه دین کامل شده باشد و نعمت تمام شده و رضا
مولی بآن بر بسته ضلالت بعد آن چه صورت خواهد داشت یک عتبا چه خود نوشت که دفع ضلالت آن چه در
دسته مال نوشته شده است که گویا نیست دفع ضلالتی کند و در یک ساعت با وجود نشت در ص چهری نویسد که دفع
صلوات نماید این جاحضت فاروق و نه است باشد که این کلام بنا بر شریعت بی قصد ایشان بر زبان رفته است
حقیق این سخن بکنید و تجویز بکنید آن نماید دین آنها سخن خجل باشد گشت حضرت سید جعفر فرمود که بفرزید چنانچه
کنید که نزاع و خصوصیت بر سر نیست و بیکران متوجه سخن نفرمودند و از دوت و در فطاس یا ذکر و زیارت که
اختلافی که صحاب کرام در مواجبهت و یا بآن سر و علیهم الصلوات و لم یکنتم می نمودند اگر عبادا با بعد سجده نشانه عوا
و نصب شیعه بنده اهل اندامی کشید و سر از بقا اهل سلام بیرون می انداخت چه سود ادب و سود معاشرت بآن
سرور کفر است علیه علیهم الصلوات و التیات را عاونا بعد سجده منه بلکه این اختلاف بنا بر مثال امر فاعبر و ابوسه
نیرا که شخصی که با چه جهتا نوشته باشد حکام جهتا و به اول تعلیل جهتا و دای دیگر می نمودن خطا و نه می عنده ای
و حکام منتر که رای و جهتا و در دین عقلی نیست غیر تقلیدی آنجا کنجایش ثار و ایمان و انقیاد و انجایه نامی
جهاب قرن اول از خلقت بری بودند و از آرایش عبادت مستغنی تمام ایشان با صلح جلی و ده و ده و ده
ایشان از دفترشان مطرح غیر محو بوده و مراعات ادب و ان قرن عبا حقیقت یعنی بوده نه با عبادت
و نه در مثال رسول علیه الصلوات و السلام کار ایشان بوده و جهتا با رضایت آن سر و علیه علیهم الصلوات و التیات
منازهت آنجا و ابهات و اولاد و از ولج خود را فای آن سر و نه بوده و در علیه علیهم الصلوات و التیات و از کمال
ماعتقا و فطاس لعاب مبارک آن سر و علیه علیهم الصلوات و التیات میگذشتند که بر زمین افتد بلکه در رنگ بیات آنرا
فرمودند و قصد غرور و خون بساگ و را بعد از قصد کمال خلاص شهر و خورشید است اگر عبا کنی که موهوم سودا بی
تراول این قرون که بر آنکه با خلع است از آن بزرگواران و شود و نه است آن سر و علیه علی الصلوات و السلام محمل
نیک فرو باید و در جمل عبادت باید یافت الظاهر قسم که بلند محو غنا بدست سلاطین است و بهر حال العون سوا
چون و حکام جهتا و در جمال خطار آنجا پیش شده و نون و جمیع حکام شرعیه که از آن سر و منقول است علیه علی الصلوات
و السلام چگونه نموده آید جواب حکام جهتا و در آن حال حکام منتر نامی گشته است زیرا که بر خطا مقرر شدن آنجا جاست
علی نبیا و علیهم الصلوات و التیات پس و حکام جهتا به بعد نبوت جهتا مستبطلان و خلقت آرای ایشان علمی

و کلمه شکر با شکر است زیرا که در اتم سابقه از کتاب با شکر شکر است بلکه مترادف است و کلمه در اتم شکر نیز
 اندک بیشتر مخارج شفاعت این است و اتم سابقه صحتی بر کلمه مصروف و در مجموع دیگر ایان بخواهد
 آورد و انشای او را منور و ملاک میگشت این است و اگر شکر کلمه طیبه شفیق ایشان بی بود و شکر
 خاتم ارسلا علیهم الصلوات و التحیات شفاعت شان یعنی نمود و آمده و در کتب معتبره آن قدر غرض و غرض
 حق جل و علا که در شان است بجا خواهد رفت معلوم نیست که در شان هیچ اتم با طیبه بجا رود و در حدیث
 را که برای این است و در غیره متاخر است که سخن کرست گنا بجا نرود و چون تعجبانه و تعالی
 غفور و خفیه و درود است و در هیچ راه از برای غفور و معفرت برابر این است بر تقصیر نیست و هر چه این است
 خیر الهم کشت و کلمه طیبه که شفاعت کنند ایشان است فضل الذکر آمد و بیشتر شفیق ایشان سید الانبیاء خطایه
 علیهم الصلوات و التحیات و لعل الله یصلی علیهم و علی آله و سلم و غفور و رحیم الرحمن چنین باشد و اگر ملازم
 چنین بود **و** با کرم کار را در شرف است و کان ذلک الله یسیر انبیا اعظم الانبیا و اولی الانبیا
 و شیت اقله و انفع الهم لکن و نیز از فضایل این کلمه شنو قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در این
 قال لا اله الا الله حق تجتهد و نظر کن و بجا آنکه یک کلمه نصرت الاله و کلمه نه دخل جنت میسر شود و در این کلمات
 طیبه برخشد و بهشت فرستد و کنایه شریف و در مشهور دیگر دو کلمه بر کات این کلمه مقدسه را اگر تمام عالم قسمت کند تا
 از لایا به کفایت کند و بهر اسیر با گرداند و کیف باین کلمه طیبه کلمه مقدسه محمد صلی الله علیه و آله و سلم شود و باینه جدید
 انتظام باید و رسالت با ولایت قرن کرد و مجموع این دو کلمه جامع کمالات و ولایت و نبوت است و با و بی سبب این
 هر دو صفت است که ولایت و لفظیات ظلال پاک سازد و نبوت را بدو حدیث را با کرم ترسان بر کات باشد
 و شتابانها و مقام علی الصلوات و التحیات و علیهم الصلوات و علیهم الصلوات و علیهم الصلوات
 و التحیات و التسلیمات و البرکات ایضا چون نظر قدم و این مانده و بال بهمت فرو رود
 سعاد طیبه صرف است در انموطن جزیه پای کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله
 نتوان رفت و جز در کنار این کلمه مقدسه قطع آن مسافت نتوان نمود و دیگر گفتن
 کلمه طیبه معذره آن موطن هم با امداد و اعانت حقیقت این کلمه مقدسه یک کام راه انسان
 مسافت قطع میاید و از خود و در حق جل سلطان نه نزدیک می افتد و هر فردی انسان سعاد با و

و کلمه شکر با شکر است زیرا که در اتم سابقه از کتاب با شکر شکر است بلکه مترادف است و کلمه در اتم شکر نیز اندک بیشتر مخارج شفاعت این است و اتم سابقه صحتی بر کلمه مصروف و در مجموع دیگر ایان بخواهد آورد و انشای او را منور و ملاک میگشت این است و اگر شکر کلمه طیبه شفیق ایشان بی بود و شکر خاتم ارسلا علیهم الصلوات و التحیات شفاعت شان یعنی نمود و آمده و در کتب معتبره آن قدر غرض و غرض حق جل و علا که در شان است بجا خواهد رفت معلوم نیست که در شان هیچ اتم با طیبه بجا رود و در حدیث را که برای این است و در غیره متاخر است که سخن کرست گنا بجا نرود و چون تعجبانه و تعالی غفور و خفیه و درود است و در هیچ راه از برای غفور و معفرت برابر این است بر تقصیر نیست و هر چه این است خیر الهم کشت و کلمه طیبه که شفاعت کنند ایشان است فضل الذکر آمد و بیشتر شفیق ایشان سید الانبیاء خطایه علیهم الصلوات و التحیات و لعل الله یصلی علیهم و علی آله و سلم و غفور و رحیم الرحمن چنین باشد و اگر ملازم چنین بود و با کرم کار را در شرف است و کان ذلک الله یسیر انبیا اعظم الانبیا و اولی الانبیا و شیت اقله و انفع الهم لکن و نیز از فضایل این کلمه شنو قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در این قال لا اله الا الله حق تجتهد و نظر کن و بجا آنکه یک کلمه نصرت الاله و کلمه نه دخل جنت میسر شود و در این کلمات طیبه برخشد و بهشت فرستد و کنایه شریف و در مشهور دیگر دو کلمه بر کات این کلمه مقدسه را اگر تمام عالم قسمت کند تا از لایا به کفایت کند و بهر اسیر با گرداند و کیف باین کلمه طیبه کلمه مقدسه محمد صلی الله علیه و آله و سلم شود و باینه جدید انتظام باید و رسالت با ولایت قرن کرد و مجموع این دو کلمه جامع کمالات و ولایت و نبوت است و با و بی سبب این هر دو صفت است که ولایت و لفظیات ظلال پاک سازد و نبوت را بدو حدیث را با کرم ترسان بر کات باشد و شتابانها و مقام علی الصلوات و التحیات و علیهم الصلوات و علیهم الصلوات و علیهم الصلوات و علیهم الصلوات و التحیات و التسلیمات و البرکات ایضا چون نظر قدم و این مانده و بال بهمت فرو رود سعاد طیبه صرف است در انموطن جزیه پای کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله نتوان رفت و جز در کنار این کلمه مقدسه قطع آن مسافت نتوان نمود و دیگر گفتن کلمه طیبه معذره آن موطن هم با امداد و اعانت حقیقت این کلمه مقدسه یک کام راه انسان مسافت قطع میاید و از خود و در حق جل سلطان نه نزدیک می افتد و هر فردی انسان سعاد با و

سازند این دولت بر سر بنیت و کارهای بنیاست علیهم السلام الحیات و بر سبیل ملک و قدرت و غیره
 حجاب نیز تحقیق است و فی تحقیق این شخص نیز از نوره حجاب است و حق کجالات دنیا علیهم السلام و البرکات
 و حق او که فرموده علی الصلوة و السلام این در آن لحظه خیم آخر هم چند فرموده علی الصلوة و السلام خیر القرون
 و کبریا علیهم السلام لیکن اجماع اهل سنت است بر فضیلت یحیی و بعد از دنیا علیهم السلام و نه یحیی است
 که را بگویم بقت کرده باشد سابق سابقان این است اوست و اوست پیشینان این است او حضرت صادق باقی قبول او
 و بابت فضیلت شرف گشته است و توطئه و از ویران بالا انداخته از حجاب است که فاروق را خلیفه صدیق میگفتند
 و در خطبه حضرت رسول امدی خوانده بود این معاد حضرت صدیق است و حضرت فاروق را در اوست و نیز
 روایی که شبیه سوار فرقت نماید و شخص او و صدا و شاکه فرماید بر سر اهل سخن رویم و گویم که سابقان انکسار
 بیرون شمال خارج اند از معادلات ظلمانی و نورانی فوق قیاب ایشان و اگر تاب بین و کتاب شمال است و حجاب
 شان و در حجاب حجاب بین حجاب شمال کار و بار ایشان علی حدیث است غیج و دلال با ایشان جدا حجاب بین
 و رنگ حجاب شمال از کجالات شایسته و در آیند و ارباب ولایت درنگ عامه موفان از سر ایشان چه و اگر نکر
 حروف مقطعات قرآنی و زبور بر ایشان است و تشابهات قرآنی که نوزاد حجاب قبول ایشان و وصول اصل
 ایشان از اهل غایت است و ارباب ظلال از در عزم خاص ایشان و در سوره مقرران ایشان و در حجاب فضیلت
 ایشان که بفرموده اگر اند و بگویند می گردند و اموال قیامت در رنگ و دیگران انعامه میر و در اهل حجاب من و حجاب
 من حجاب صدقه و بیکسین عید علی الاطهر علیهم السلام و استیلا و التیمات و البرکات و کتب و چه علم و سواد و الی
 صد و یافیه خرق حجب که باعتبار شهود است باعتبار وجود و اینها فک است احمد مهد و سلام علی عباده و الی حجاب
 و صفات و شیون و اعتبار از حضرت ذی القل و القدر و در حجاب خرق است که باعتبار شهود است و
 خرق است باعتبار وجود خرق وجودی منتفع است و خرق شبهه و می نکلن بلکه واقع هر چند ضعیف
 قتل قلبی و نفس خویص بود و آنچه در خبر آمده است این صد سیمین الف حجاب من و توطئه
 که کشف لا حرق سبحان و چه ما انهمی الیه بصرد من طلقه و از این کشف و خرق خرق وجودی
 است که منتفع است و این خبر در بعضی رسائل خود نوشته است از خرق حجاب و حضرت ذی القدر
 و صدق و از این خرق خرق و ولایت چنانچه حضرت حق سبحان تعالی شخصی را بشارت کرد که تو را در حجاب من

و تماشای مستوره را به بند و زنجار خرق حجب و استار باعتبار شهوت فکرها ایس معلوم شد که آنچه
 اینقدر نوشته است از اجزاء خرق منافی خبر عدم خرق حجب نیست آن خرق دیگر است این خرق دیگر
 فلان کن من لم یترک من السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت مصطفی علیه علی الصلوات و السلام
 مکتوب چهل و یکم شیخ فریدالدین عریضی صدر یافته و بیان آنکه مرتب نهایت الهیاته مرتبه پیش میآید
 که فرزه آن موطن باصفاف معنایا و ده از تمام دائره امکان بود بنیایه الدجی و الصبحه بعد علیه علی الله
 الصلوة و السلام و قیود و ج مرتب نهایت الهیاته مرتبه پیش آمد که فرزه آن موطن باصفاف معنایا و ده از تمام
 دائره امکان بوده پس اگر فرزه آن موطن سلوک نموده قطع کرده شود که بایا و ده از مهنای طایفه
 امکان قطع میسر شده باشد فکلفه کسی مسافه طولیه را از آن مرتبه طی کرده باشد پس معلوم شد که نه
 امکان نسبت مرتب و جوب منافقها هیچ مقداری نیست کاشکه حکم قطره و شست نسبت
 بریای میخط پس ناچار بقوت پای خویش بکوی دوست نتوان رسید و بچشم و الهی توان دید
 لا یصل عطا بالملک الا مطایا مکتوب چهل و دوم به خواجہ جمال الدین حسین و دلمه زراحام الدین
 و بیان مختصا نمودن صوفیه بر ادراک و نفس و نبات نمودن تخلیه و تجلیه و آن سر و منبع نمودن حضرت
 ایشان آیین معنی را و نبات الهیاته بر این نفس افاق نبات فرمودن بنیایه هدجی اسم الله الحسین
 محمد مدب جلیله الصلوة و السلام علی سید المرسلین و علی آل الکرام و صحابه العظام الی یوم القیام فرزند عزیز
 منافی فی الدارین بگویند پیشو که چون سالک بعد از تعظیم و تحلیف انیت بکمالی جل سلطان شهنشاه نماید
 و انیت شاد و مجاهدت کشیده پیش میآید و در کعبه حاصل کند و صاف و بلا و باخلاق حسن تبدیل یابد و توبه و انابت
 میسر گردد و در دنیا از دل امیر و در دهر و در کل و رضا حاصل آید و این سکنها صلوات خداوند بر سر و ترتیب و عالم
 شال شده نما و خود را که دست شربت دار از دل صفای پاک و مصفا علیه السلام بر آفتاب را تمام کرده جو از این طایفه
 در تعقیب استیلا و نیکو اندام لطیفه و لطیفه البعدانی که در عالم شال بصورت نوری از انوار استیلا بر آن قرار داده و از انوار استیلا
 لطیفه را به نور نوری از انوار استیلا بر آن قرار داده و از انوار استیلا بر آن قرار داده و از انوار استیلا بر آن قرار داده
 لطایف مسترسینده که شال استیلا بر آن قرار داده و از انوار استیلا بر آن قرار داده و از انوار استیلا بر آن قرار داده
 قرار داده و از انوار استیلا بر آن قرار داده و از انوار استیلا بر آن قرار داده و از انوار استیلا بر آن قرار داده

معلوم فطرت و سموم است ابتدای هر فطرت را بهیچ نفی قرار داده اند و سیر فانی را در ضمن آن سیر قطع نموده
 سفر در وطن در عبارت ایشان کتابت ازین سیر است در طریق این بزرگواران راه اقرب است و
 بوصول نزدیکتر و دیگران بهیچ سیر نشان است لهذا فرموده اند ما نهایت را در بهیچ می کنیم
 با جمله طریق این بزرگواران میان سایر طرق مشایخ قدس سره جمیع هم بسیار است و خصوصاً کاهری
 ایشان توین گفت که فوق اکاهی مای اکثر ایشان است ازینجا سبب فرموده اند نسبت ما فوق همه نسبت است
 و از نسبت حضور و اکاهی مراد شده اند لکن چون در وادی آفاق و افقش و درای سلوک و جذبیه و کلا و ابدی را
 در کمال نیست و گذرگاهانی ناچار این بزرگواران نیز از سیران آفاق و افقش خبر نموده اند و از وادی سلوک
 و جذبیه سخن نرمانده باندازه کمالات می فرمایند لعل بعد از فنا و بقا هر چه بینند و غو و مینند و هر چه می شناسند و غو
 می شناسند غیرت و ایشان در وجود خود و فی الحقیقه اخلاص و در سبب آن محمد و الهی که این بزرگواران هر چند از سیر
 افقش خبر داده اند اما اگر فانیان هم نمیدانند که نفس را نیز در کمال آفاق تحت لاس اند و بعلت غیرت نفسی آن
 فانیان حضرت خواجہ بزرگ قدس سره می نمایند هر چه دیده اند و شنیده اند و دانسته اند آن همه غیرت تحقیق کمال نفی
 آن باید کرد و نقشش بند و لی بند به نقشش نیستند و هر دم از بوی نفی و نقشش و در پیش آرنده
 نقشش بند و لی یک از نقش پاک و نقش با هم که بوی پاک از لوح خاک و اینجا سیر است باید دهنست که نفی
 غیرت دیگر است نه مقامی غیرت دیگران است باینها و اگر گفته اند که ولایت سیران جذبیه و سلوک آفاق و افقش و کمال
 نیست زیرا که وادی این ارکان اربعه ولایت مبادی و معتدلات کمالات نبوت است که ولایت را از آن خبر و بلایا
 است که کاه است اکثر اصحاب انبیا علیهم الصلوٰۃ و السلام و اولی از سایر ائمه به تبعیت و ورث انبیا علیهم الصلوٰۃ و السلام
 باین دولت همت گشته اند و باین راه جامع جذبیه و سلوک قطع منازل بعد نموده و وادی سلوک و جذبیه قلم
 نهاده اند و از او سره خلال تمام سیران رفته و نفس را در کمال آفاق کمال گشتند و از او بی مقام تعلی ذاتی برقی که
 دیگران را کبرق الحیا طاعت ایشان را در پی است بلکه ما را این بزرگواران فوق تعلی است چه برقی و چه غیر برقی
 زیرا که تعلی خود خلقت می بیند و فقط از تعلی برین بزرگواران کوه عظیم است بهیچ کار این بزرگواران جذبیه
 محبه الهی است جل سلطان و چون بنایت بی غایت خداوندی جل سلطان و عظم شانه این محبت ساقه
 فراغت استیلا می باید و قوت و غلبه پیدا میکند از چار محبت ماسوی و عبقه و قدره و روبر و دل می

می آرد و نفسی که گرفتاری بخیر است بد هیچ مرتفع میگردد و چون صاحب دولتی را با سیاست و محبت خداوندی محل
 سلطانه محبت ماسوی بالکل زایل گشت و محبت و گرفتاری جناب کس خداوندی محل سلطانه سیاسی است
 و چارواصاف ذیل و خلاق رویداد تمام مرتفع شد و متعلی با خلاق جمیده گشت و بیانات و عشره تحقیق آمد و آنچه
 فانی تعلق داشت بنی مونه سلوک تفصیل فی ریاضات و مجاهدت شد و میسر شد زیرا که محبت تعاضد علی حکما محبوب دنیا
 چون محبت کمال رسید عطا تمام حاصل آمد و چون اطاعت محبوب بر وجه تمام باز و قوت بشتری حاصل گشت
 مقامات عشره میسر شد و همین سر محبوبی چنانچه سبیل فانی بدست آمد سیر نفسی نیز انجام رسید زیرا که محبت
 صادق فرموده علیه و علی آنکه صلوة و السلام لزوم من حجب و چون محبوب مادی آفاق و دلفن است محبت
 نیز یکم محبت آفاق و دلفن باید گشت پس ناچار سیر نفسی را نیز و پس گذارد دولت محبت حاصل کنی پس
 در گواران بدولت محبت نه آفاق کار داشتند با نفس بلکه آفاق و نفس تا به کمال ایشان است و سلوک و جذب نفس
 مساویان سرایه این بهر گواران محبت است که طاعت محبوب آنرا لازم است و عطا محبوب بر لوط با نیان
 شکر نیست است علی صاحبها صلوة و اسلام و آنچه که دین مرضی است و است تعالی پس علامت کمال محبت کمال
 ایشان شریعت آمده و ایتان کمال شریعت منوط به عدم عمل و خلاص است خلاصی که و جمیع قوال و افعال صورت
 بند و جمیع حرکات و سکات متصور است که در نصیب مناصبی است بفتح لام فخلصه که و اللام این معنایه است
 و خلاص علی خطر عظیم شونده باشد بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که مقصود از سیر و سلوک و جذب و تقصیر
 تقصیر نفس از خلاق رویه و اوصاف و ذلک که نفس آن همه فانی گردد گرفتاری است با نفس محصول مراد است و بهای
 نفس است پس سیر نفسی چاره نبوده و اوصاف و جمیع صفات و جمیع صفات فنی گذرد و سیر آفاق خارج از صفات است
 و غرض من است به بان متعلق نیست زیرا که گرفتاری آفاق بوسطه گرفتاری نفس است و چشم
 که کسی دوست میدارد بوسطه دوستی خود دوست میدارد و اگر فرزند و مال را دوست میدارد
 برای متع و فخلع خود دوست میدارد و چون در سیر نفسی دوستی خود بوسطه است و محبت حق صر
 و صواب گشت فرزند و مال و ضمن آن نیز زایل شد پس نفس ضروری آمده و سیر آفاق
 بعین و ضمیر آن میسر گشت این سیر دنیا علیه صلوات و تلبیلات با نفس مقصود گشت و آفاق بعین
 و ضمن منقسم شد بلی سیر فانی هم یک است اگر فرجهت قطع آن به بند و بی تحمل توفا انجام آن

رسانند و اگر فرصت قطع آن نماند و بتوفقات مبتلا سازند نزد یک است که ذاتی را داخل مالا یمنی
 شمرده شود و از سهولت حصول مطلوب بعد از موده باید سیر لغزشی هر قدر که قطع کرده شود مغتنم است که از سیر یمنی
 رفیق است لغت عظیم است این سیر را با انجام رساند و بیرون دایره لغزش خرد چه در کار است
 که کسی تلویات لغزش را در مرتب آفاق مشاهده نماید و تغییرات خود را در آفاق مشاهده کند چنانچه
 صفای قلب خود را مشاهده نماید مثالی معلوم است از دو آن صفای صورت کوسج به بند چادر و بدین
 خود را کار نظر نماید و لغزش خود صفای آنرا حال کند مثلی مشهور است که دوازده ساله لطیف است
 چه بوجود آن صحیح خود تلویات احوال خواهد دریافت و خبرش صحت و عدم خود معلوم خواهد ساخت
 از سیر آفاق معلوم و صفات تحلیلات و ظهور است بسیار دارد اما صیغیه آنها را چه به غلط است
 و تلمیذی باشد و مثال هرگاه سیر لغزشی ابطال تلقین و کثرت باشد چنانچه در سائل و مکتب تحقیق
 آن نموده است سیر آفاق باید که بطل ابطال متعلق شود چه آفاق همچون ظل است مرفش را و مرتب
 مرتب و او را سبب مشاهده است که احوال لغزش را که در مرتب آفاق مشاهده می نماید و صفای قلب را از آنجا
 میسازد و رنگ از آنست که کسی در خواب با در واقع در عالم مثال خود را با مشاهده بنده یا خود را قطب است
 آنجا مشاهده نماید فی الحقیقه نه با مشاهده و قطب است با مشاهده و قطب است که در خارج باین منصب
 گرد و غایتی مافی الباب از این خواب و ازین و همت استعداد با مشاهده و قابلیت قطب است معلوم می
 گردد و جانی باید که تا معامله از قوت افعال آید و از گون با عین رسد و ازین فیه تیز ترکیه و تجلیه مشروط به
 بنده است و سیر آفاق دیده است استعداد و قابلیت ترکیه و تجلیه است پس تا در خارج سیر لغزشی خود را
 مزی و طهر میزد و بوجده خود را مصفی نماید فی الحقیقه از غایب صیقلیت و از سختی بقا تا به بیرون است و از آنجا
 بجز نیست بدست نیامده پس ناچار سیر لغزشی خل برالی گذشت و نای برالی آمد که مقام است امر و بطاعتی بر لغزش
 و سیر فی الهدی بر اصل بعد از سیر لغزشی صورت بند و کیفیت الوصول الی سواد و هدایت لیل السیال و دهن خیز
 سعادت نماید چون در لغزشی اعلق علمی چه که بدست سالک منسوب بوده رایل میگردد و در قناری که خود را
 رتقم می شود و در قناری دیگران چنین نوال گرفتاری است از قناری رایل میگردد و در قناری دیگران بوی که قناری
 خود است چنانچه تحقیق آن بالا گذشت پس است که سیر لغزشی قطع گشت و سالک بهین کیسیر هم از قناری دیگران بخت پذیر

چاشنی از آنها خارج نمایند بطریق الکس بر روی این نهایت و باطن مبتدی شدنی اندازند و چون ظاهر
 مبتدی بی باطن در مرتبه است و قوت تعلو در میان ظاهر و باطن اقامت است تا چنانچه بر توفیق نهایت و آن
 ولایت از باطن رها بر مبتدی می رود و ظاهر را بر بزرگ باطن او منصف می سازد و ذوق یافت بی نهایت و ظاهر
 او را میگرد و پس است آمد که در مبتدی حقیقت یافت مفعول است و ذوق یافت حاصل ترین بیان علوم و فواید
 نقشبندیه کدس آمدن قالی اسرار هم قوت نسبت به علیه ایشان معلوم میشود و چون تربیت و کمال تمام برین بیست و یک
 در حق مریدان و طالبان مفهوم می گردد و قدم اولی خود خواندند و اندازه حوصله میرشد و باطن صادق عظمی عزیز
 و جلالت دار تا باطنی القات و الکس تربیت اوست تا بعد از آن از شاخ سلسله میگذرد و بعد از آن سلسله را از شاخ
 الهیه فی البدایه که ازین بزرگواران صادر شده است و تپا و اندو و حقیقت این سخن تردد دارند و تجویزی کنند که
 مبتدی این طریق را بر منتهی طرق دیگر باشد عیب است که مسأله مبتدی این طریق را منتهی طرق دیگر از
 کجا فیه انباش از اندک نهایت و درایت ازین بزرگواران سر نیز زده است و این عبارت ولایت برسان
 اند و متعوضان است که دین طریق شیخ منتهی توجه و تصرف خود چاشنی از دولت نهایت خود و بطریق
 الکس مبتدی شد عظمی فرماید و در بیت او نمک نهایت خود تمیز می نماید و مسأله کبیر است و محل تپا کلام
 و حقیقت آن چه کجا پیش تردد است و این اندر لاج دولتی است پس عظیم مبتدی این طریق هر چند حکم منتهی ندارد
 اما از دولت نهایت بی نصیب نیست و قضا اگر این مبتدی را فرصت قطع طریق وصول و طی فایده آن نیست
 از دولت نهایت بی نصیب نخواهد رفت و آن خرد نمک کلیت و را میسر و نمکین خواهد ساخت مبتدی این طریق
 دیگر که از نهایت دور اند و قطع منازل و طی مسافت از بار دای هر رادی اگر این را از فرصت قطع
 نمهند طی مسافت و حق ایشان تجویز نمایند و چون در میان مبتدی این طریق و در میان طرق دیگر فرق
 واضح گشت و مرتبه این مبتدی بزرگوار باب بیت الامم شد باید بدنت که در میان منتهیان این طریق و طرق
 دیگر همین قدر فرق است و مرتبه این منتهی بر منتهیان طرق دیگر همان مقدار ثابت است بلکه نهایت بطریقه
 حریصه و لهذا است اما هر قدر مثل است این سخن با ازین باور دارند و اندک اگر بر سر نهان تپا شاید باور دارند
 بدانکه که بیت و نهایت آمیز باشند نهایت دیگر این است اما نخواهد گشت تا چنانچه نهایت آن نهایت خواهد بود
 بلکه نسبت به پادشاهش بر بیت سلسله دیگر با میگویند که نهایت و اصول سخن است چنان

بسی از منتهیان

و از شما بدیت خود میگوید پس از حق میگوید و نهایت شما را حق چه خواهد بود که از حق حق میبردیم
 چون سلطان از ملکیت اگر خیر حاصل الاصل می پوشم و از تجلیات اعراض نموده تجلی را می پوشیم و ظهورت را طبع
 گفته اند ظاهر را در باطن بطریق خود می پوشیم و چون لطیف مراتب متفاوت است از یک لطیف و یک مرتبه دیگر
 از آن لطیف و دیگر لطیف ثالث قدیم می پوشیم الی اشاره هندی حضرت حق سبحانه و تعالی هر چند باین طریق
 است اما واسطه است نیز زبان و صوت که طول عرض دارد که از مراتب مکان و علایق احد و ثن است و صوت اولی
 و سنگا و سحانه چون و یکو نیست و یک دلان صوت و قمع میشود نیز چون و یکو نیست و صاسیر نیز با وجود
 چون و چندی بقوت بچونی و یکو یکی قطع آن مناسبت بچونی می نماید و از چونی می پوشیم می گراید بچاگان
 بی سر و برگ و حقیقت معلوم و ریابند و گرفتاران عالم چون از چونی چه خبر دارند از ساسی خود را اقرین می
 و گماند و بنادالی غشیا ماهی نمایند **د** سخنری چند ز غوغا و عیب پسندند و عیب هر دین قدیمی فحشد
 که نهایت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات بلکه نهایت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوٰت و التسلیمات نیز حق است
 سبحانه و نهایت انبیا با نهایت این بزرگواران علیهم الصلوٰت و التسلیمات معذرت است بلکه باید که ترجیح مناسبت نداند
 پس تواند که جمعی از نهایتی میسر شد باشد که در نهایت انبیا بود و در نهایت آن بزرگواران علیهم الصلوٰت
 و التسلیمات باشد پس است اند که نهایت همه حق است سبحانه و تفاوت در میان طوایف علی تفاوت و در جاتیم
 ثابت است یا آنکه آنکه کرم که همه نهایت خود را وصول بحق میداند جل سلطان لیکن بسیاری هستند که ظلال
 ظهورت حق را حق میدانند. تعالی و تقدس با وجود تفاوت و درجات انظلال و ظهورت پس نهایت جمیع را با
 نهایت تقدس الایم وصول بحق نشد تعالی و تقدس بلکه بر عزم هر یکی منتهای اوق است سبحانه پس اگر است
 یکی ظلال و ظهورت حق باشند تعالی و تقدس که نهایت دیگر است بر عزم تعالیت و نهایت آن یکی وصول
 بحق باشند تعالی که را و آن ظلال و ظهورت است چرا مستبعد بود چرا اصل انکار و ثبانه باشد **د** قاضی
 گرداند این حافظ را طعن قصه و حاشی که بر این گشته اند بهر شریک جهان بسته این سلسله اند و به
 از حلیه چه سان کسب در یک سلسله را و بنا اعترافنا ذوق بنا و اسرافنا فی امرنا ثابت اقلدنا و انصرافنا علی العلم الکفای
مکتوب چهل و چهارم به محمد صادق و صاحب محمد موسی صدور یافته و جواب استغفار را که از این وحدت
 وجود بر سیده بود و بطریق دادن که از علوم شرعی و انصاف سیده از واجب استغفار عبدالحق چه منتهی است الحمد لله

علی عبادہ الذین صدقوا پسیده بودند که صوفیه بصدقه وجودنا اهل انوار و کفر و زندقمه میدانند و هر دو طایفه از
 فرقه ناجیه اند تحقیقت این معالیه نزد تو حسیست محبت انما تحقیق این محبت را این فقیر در کتب و رسائل نقل و تبیین
 نوشته است و تراغ بعضین المفسرین راجع داشته مع ذلک چون پرسیده اند سوال از جواب چاره بنویسند
 چند کلمه نوشته آمد بدین که از صوفیه علیه هر که بوجدت وجود قائل است و شیارا من حق می بیند و قائل
 و حکم به بیست می کند مرادش آن نیست که شیارا حق جل و علا است و از تفریق منزل نمودن بیک شریعت است
 و حسب ممکن شده و چون به چون آمده که این همه کفر و الحاد است فهو سبحانه الا ان کما کان سبحانه من لا یغیر
 بذاته ولا یبغضاته و لا فی سماءه بحدث الا کولاً او بجان و تعالی بر همان صرفت اطلاق خود است از راجع و
 بحدیثین مکان میل نفرموده بکافی معنی همداوست آنست که شیارا نیستند و موجوداوست تعالی و تقدیر نمود
 که انما حق گفت مرادش آن نیست که من جتم و باحق متحدم که آن کفر است و موجب قتل و ابد کلمه معنی قوال است
 که من جتم موجود حق است بمانند غایه مافی الالباب صوفیه شیارا ظهور حق میدانند تعالی و تقدیر و مجازاتی
 و صفاتی او سبحانه می کشاند بی شایسته منزل و بی سلفه تغییر و تبدل در رنگ که ظل از شخص متشدد و بی توان
 آنست که آن ظل بآن شخص متحد و نسبت به عنایت دارد و الا آن شخص منزل نموده بصورت ظل ظاهر شده است بلکه
 آن شخص صرفت اصالت خود است و ظل از وی بوجود آمده است بی شایسته منزل و تغییر هر چند بعضی اوقات مجبور
 بود به کمال محبت که بوجود آن شخص پیدا کرده اند و دسایه از نظرشان مخفی کرد و غیر از شخص هیچ چیز نشناختند
 نباشد شاید که بگویند که ظل عین شخص است یعنی ظل معدوم است و موجود است و شخص است و پس ازین تحقیق لازم آمد
 که اشیا نزد صوفیه ظهور حق از تعالی عین حق جل و علا پس از شیارا حق باشند و شیارا حق جل و علا پس
 کلام ایشان که همه اوست همه ز دست باشد که تعالی علما و کرام است و تراغ در میان علما و کرام صوفیه عظم اکثر حکم
 سبحانی از یوم القیام فی حقیقه ثابت نباشد و مآل توفیق یکی بوده این قدر فرق است که صوفی اشیا ظهور حق
 حق میگویند تعالی و علما ازین لفظ تیر تماشایی بینایند آنچه تحریر نمودن از توهم حلول و تها سوال صوفیه شیارا
 با وجود ظهور معدوم عاجی میدانند و موجود و خارج جز حق الفی بینا سبحانی و علما اشیا را موجودات خارجیه
 میگویند پس تراغ بعضین مؤمنین ثابت شد خوب صوفیه هر چند عالم را معدوم عاجی میدانند اما خارج وجود و
 از اثبات بینایند از اوست عاجی میگویند از کثرت و همه عاجیها میگویند مذکور که این وجود و بی

و صفات و احوال
 از این است که
 در کتب و رسائل
 نقل و تبیین
 نوشته است

و جو هم نفس امری لیکن چون جهت و اعتبار مختلف است تو هم اجماع متعین نمی نویسد این بحث بنیادی است
 که دو صورت نیدر شکا که در مرات می نماید نفس امر در مرتب هیچ صورت کاین نیست زیرا که آن صورت نه در مرتبه
 مرتبت و نه در روی آن مرتبت بلکه جو آن صورت و در مرات باعتبار تو هم است و پیش از اذایه خیالی آنرا در مرتبه
 حصولی نیست و این وجود و همی و اذایه خیالی که صورت را در مرتب پیدا شده است نیز نفس امر است لهذا اگر کسی گوید
 که من صورت زید را در مرتبه دیده ام عقلا و عرفا و ادین کلام صادق میدانند و حق می انگیزند و چون بنیادی نیان بر
 عرف است اگر شخصی گفته که گوید که من صورت زید را در مرتبه دیده ام می باید که ثابت نشود پس نیز صورت هم عدم
 حصول آن صورت زید در مرتب نفس امر است و هم حصول آن صورت و در مرتبه و باعتبار تخیل تو هم نفس امری نفس امر
 سابق مطلقه نفس امر است نفس امر لا تخیل تو هم و تخیل است عجب معالیه است اعتبار تو هم تخیل که اینا نفس امر است
 اینجا بنیان اعتبار محصل نفس امر گشته است اولاً لما حصل نفس الامر و ثانیاً لیکلفه جوده است اعتبار تو هم تخیل
 دائره و خارج ثبوتی پیدا کرده است و اینجا هم عدم حصول دائره در خارج نفس امر است و هم حصول این دائره
 و خارج باعتبار تو هم تخیل نفس امری لیکن عدم حصول دائره مطلق نفس امر است و حصول این دائره باطله
 تو هم تخیل نفس امری پس اول مطلق است و ثانی مقید است پس ما نحن فیه وحدت وجود مطلقاً نفس امری باشد
 و نقد وجود باعتبار تو هم تخیل نفس امری گشته است پس مطلقه و مطلق و تقیید و ریای این نفس امر ناقص باشد
 و تمام نقیضین ثابت نبود و سوال چون زوال و هم جمیع و اهان فرض کرده شود وجود و همی و نه وجود
 چگونه ثابت باشد جواب این وجود و همی الحجز و خیر است و هم حاصل نشده است تا بزوال و هم زایل گردد
 بلکه بعضی حق جل و علا در مرتبه و هم حاصل شده است و اتفاق پیدا کرده است تا با جز زوال و هم تخیل زید و
 جو و همی باین اعتبار که گویند که حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه پس وجود مطلقاً زوده است و چون مخلوق او
 بلکه مرتبه که باشد اذوال و غلصفه است و حضرت حق سبحانه و تعالی چون از خلق فرمود
 است تا با جز نفس امری گشته در مرتبه که خلق کرده است هر چند آن مرتبه نفس امری نباشد و مجرب و قیاس
 بود اما مخلوق و از مرتبه نفس امر است و آنکه گفتم که حضرت حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه پس وجود مطلق
 فرموده است یعنی اعتباراً در مرتبه ای فرموده است که آن مرتبه را حصولی و ثبوتی نیست مگر جیس و عدم و زوال
 آنکه شیده باقی چیزهای غیر واقع را نماید و یک چیز را در مرتبه دانند آن ده چیز را حصولی نیست

که در جسد و در نفس امری که جز موجود نیست و این در غیر آن که نمود است اگر بقدرت کامل خداوندی جل جلاله
 نباتات و همه متحرقات پیدا کنند و از خلقت و از ازل و از پیش از ازل موجود باشند نفس امری دیگر ندانیم آن در غیر هم نفس
 امری هستند و نه نیستند لیکن بدو اعتبار اگر قطع نظر از مرتبه حس و وهم کرده شود و نیفتند به ملاحظه حس و وهم هستند
 قصه مشهور است که یکی از بلاد هندوستان شعبده بازان پیش سلطان بنیاد شعبده بازی نموده بودند
 درین انجا چهل قسم شعبده باغ و درختهای انبه بنظر آوردند و بنمودی بود اینها را با هم رسانیدند و در میان مجلس و در میان
 و خت های کلان شدند و با آوردند و اهل مجلس از آن با آهنگار دل نمودند و بنوقت آن سلطان
 حکم کرد که شعبده بازان را بقل رسالت جدا و شنیده بود که بعد از شعبده اگر شعبده باز را بکشند آن
 شعبده بقدرت خداوندی جل جلاله بحال خود می ماند و اتفاقا چون آن شعبده بازان را کشتند
 این درختهای انبه بقدرت خداوندی جل جلاله بحال خود ماند و شنیده ام که آن درختها تا این زمان بحال
 خودند و مردم از میوه آنها می خورند و ما ذلک علی الله عز و جل پس وصورت متنازع فیه حضرت حق سبحانه و
 تعالی که جز او در خارج و نفس امر موجودی نیست بقدرت کامله خود کمالات و صفات خود را در پاره صور کمالات
 مرتبه حس و وهم ظاهر ساخت و بوجود و همی ثبوت خیالی آن کمالات را در خیالی اشیا باطله اگر در دنیای
 اشیا را بر طبق آن کمالات در مرتبه حس و وهم ایجاد فرموده تا همی و همی ثبوت خیالی پیدا کرد و پس بود
 اشیا با اعتبار نمود و خیالی است لیکن چون حضرت حق سبحانه و تعالی این نمود را استقرار و ثبات کرد است
 است و در صنم اشیا اتفاق مرغی داشته و معامله ابدی با اینها مربوط ساخته تا با وجود و همی ثبوت خیالی
 اشیا با نفس الامر گشته است و از خلقت محفوظ شده پس توان گفت که اشیا در خارج با اعتبار نفس الامر
 وجود دارند لیکن بدو اعتبار چنانچه اگر گشت حضرت والدیه زکوار این فیکر که از علما و محققین بودند ندانم و غیر بود
 که قاضی سلال الدین اگر کسی که از علما متبر بود و از من پرسید که نفس الامر وحدت است یا کثرت اگر وحدت است
 شریعت که بنای آن بر حکام متباینه و متمایزه است باطل میگردد و اگر نفس الامر کثرت است قول صوفیه که بوحدت
 وجود قایلند باطل می شود حضرت اینان در جواب او فرمودند که هر دو نفس امریت و تشریفان نفس
 بنظر فیکر مانده است که در بیان آنچه فرمودند بکمال در بنوقت بنظر فیکر ریخته و رسو یا آورده و الا امری که
 پس صوفیه که بوحدت وجود قایل اند محققند و علما کثرت وجود دارند نیز نمی مناسب احوال صوفیه

و عدت است و مناسب احوال علمای کثرت نیز که مبنای شریعت بر کثرت است و قنای بر حکام بکثرت مربوط است
و دعوت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیات و تسمیه و تعذیب اخروی بکثرت تعلقی دارد چون حضرت علی علیه السلام و تقاضای
حکومت حاجت آن عرف کثرت را می خواهد و ظهور را دوست میدارد و بقا و این مرتبه نیز ضروری است چه مرتبه
مرتبه مضی و محبوب رب العلیکم است سلطان فی شان خدم و حشم باید عظمت و کبر باری او را فاضل و عطا و کسب
و کرامت معالیه و عدت و وجود هر چند که بحقیقت کمال کثرت نسبت با و در گناه باز عطا ان عالم را علم حقیقت
گویند و این عالم را علم نماز را جلوت چون که محبوب اولیای کثرت است و تقاضای ابدی است یا اعطای فرموده است
و قدرت را در لباس حکمت آورده و سباب را در پوشش فعل خود ساخته آن حقیقت که بهر چه باشد و این مجاز
متعارف گشته نظر بر اله هر چند که بحقیقت است و دلیله که ناشی از انان نقطه است کالها را بحقیقت آنجا چه است
متعارف است بجا نیست و انبیا پس میاید و ندی معنی این قول الخلیفه عبدالعزیز دین بپند که چون در وقت
حق بجا نبوده دین از وی صادر شود که اولیا حق جل و علا از کتاب و نوب محفوظ اند اگر چه بجا نیست که در وقت
انبیا صادر شود و بخلاف انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیات که در متصرف اند و از صد و زین هم از انبیا صلوات
و چون دین از اولیا صادر شود و یقین است که ضرر دین بهم نخواهد بود پس در صورت عدم صدور دین بلیغ
دین درست است کما لا یغنی علی اباب اعلم میفرموند بود که مراد از دین سابق باشد که پیش از ظهور
بدرجه ولایت صادر شده بود و فان الاسلام یجب ما کان قبله و حقیقه الامر عند هکذا همانند دنیا لا یقوت احدنا
ان نسینا او اخطانا و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المعصیة علیه علی که
صلوات و التسلیات علی مکتوب **چهارم** بمقتضای آگاهی معارف و تمکین خویش
حسام الدین احمد صدر یافته در بیان آنکه عالم تمام مجالی است و صفات واجب است جل سلطان مخلوق
ذات که ممکن از انان دولت بی نصیب است و قیامی بخود در حق وی الظرف نهشته اند تمامی عرض است
بوی از جوهریت نیافته و بنای سبب ذلک الحمد و سلام علی عبادہ الذین سطفتی محمد و ما کرم
از هر چه می رود سخن دوست خوشتر است از زمان غریبه نوشته میشود آماج فرماید و طریق بر او قیصر
خویش نموده می آید توبه بلیغ نماند باید دینت که عالم تمام مجالی و مظاهر همه صفات واجب است
تعالی و تقدس اگر بکن حیات است مرآت حیات واجب است تعالی و تقدس و اگر علمت منزه عالم

اوست بجان و اگر قدرت است هم مرتب قدرت اوست تعالی علی هذا القیاس و ذلت او را تعالی در عالم مطهری
 نیست و مرآت ذلت او را تعالی با عالم هیچ مناسبتی نیست و در هیچ چیز شرکی اگر چه آن نسبت
 در هم بود و آن مشاکره و صورت باشد لا اله الا الله یعنی بخلاف سما و صفات که با عالم مناسبتی همی دارند و
 مشاکره صوری دریا اینها ثابت است چنانچه در وجه تعالی علم است و ممکن نیز صورت آن علم ثابت است
 و چنانچه انجا قدرت است اینجا نیز صورت آن قدرت بخلاف ذلت که ممکن از آن دولت برضیبت است و تمیضا
 بود و در حق وی از آن نیستند بلکه ممکن چون بر صور سما و صفات او تکلیف مخلوق است بتما عرض است و بی
 از جوهریت نیافته و قیام او ذلت واجب است تعالی و تقدس او را باب محمول که ممکن بود عرض تقسیم نمود
 از نظر اهری است و قیام بعض ممکن بعضی دیگر ثابت است از قبیل قیام عرض بعضی است از قبیل قیام عرض
 و جوهری که فی حقیقت آن مرد و عرض ذلت بودی قیام دارد تعالی جوهری در میان اینها ثابت نیست قیوم جمیع ممکنات
 اوست تعالی و تقدس پس ممکن را فی الحقیقه ذات بود که صفات او قاعلم بان ذلت باشد بلکه ذلت مرد و جیب است
 تعالی که صفات او تعالی و جمیع ممکنات با او قایم دارند و تبارق که هر یک ذلت خود را بلفظ انانی نمایند آنست
 فی الحقیقه هیچ جهان یکذلت است که همه را قیام با اوست انما که کننده و انما که اندر هر ذلت تعالی مشار الیه هیچ
 اشارت نیست و با هیچ چیز تشریح این معارف عامه را که نظر با موارف توحید و جود می غلط کنند و ذلت
 و کربان یکدیگر را ذات را باب توحید و جود می کشد تعالی و تقدس موجودینند و صفات او را تعالی از غیر اینها
 علمی می انگارند و مطابق ممکنات را میگویند که بوی از وجود با اینها رسیده است الا تعالی ما شئت که که از وجود
 کلام ایشان است و این فقر صفات او را تعالی نیز موجود بود و زاید می دانند چنانچه علما اهل حق فرموده اند
 و ممکنات از عالمی سما و صفات اوست تعالی نیز جود می ثبات بینا می دانند غایب مانی ممکنات را غیر از عرض که
 که قیامی بخود ندارند و جود و جود که قیام بخود دارد و ممکنات اثبات می کند و همه را قیام ذلت او را تعالی که
 بنیاید سوال این تحقیق معلوم میشود که ذلت ممکن عین ذلت واجب است تعالی و ممکن با واجب متحد است بل
 شایان این محال است مستلزم قلب مخالفین است جواب کویم که ذلت ممکن یعنی امریه و حقیقت
 و جهان عرض متعدد و مخصوصه است که محالی سما و صفات واجب تعالی و این عرض را ذلت
 واجب تعالی و تقدس هیچ غیبی نیست و بهر وجهی که می تواند تا تعجب مطابق لازم آید پیش این نسبت

از عرض بیان ذلت تعالی و قیوم جمیع اشیا است سبحانه سوال چون انکار هر یک که بذات خود معلوم
 انامی نماید بر ذلت و جیب تعالی پس لازم می آید که ذلت ممکن یعنی ماهیت و حقیقت او عین ذلت و جیب
 بود تعالی چه اشارت هر کس که لفظ انما ماهیت و حقیقت خود است و این مستلزم قلب حقیقت است و بعد از سخن
 ارباب توحید وجود است و جیب از می اشارت هر کس که لفظ انما هر چند به حقیقت خود است اما حقیقت او چون
 عرض مجتهد است قابلیت این اشارت ندارد و هر عرض بالاستقلال و بالاصالة قابل اشارت حسی نیست چون
 حقیقت او قبول این اشارت را ندارد چنان اشارت را چه مستلزم آن حقیقت گشت پس ماهیت ممکن همان
 عرض مجتهد است هر چند اشارت انما از وجه عدم قابلیت حقیقه او را چه بمفهوم اگر گشته است که ذلت و جیب است
 تعالی و تقدس پس قلب حقیقت نباشد و ممکن جیب گشت تعالی و تقدس و در می سخن ارباب توحید
 شد جیب معلوم است انما ممکن جیب تعالی حجب نماید ممکن بحال خود ممکن ماند بقول سبحانی و اما نهی سنگ
 نگذرد بلکه تواند کرد که صاحب تفسیر است سوال قیام ممکن بذلت و جیب تعالی مستلزم قیام حوادث است نه ذات
 تعالی و آن مستلزم است جوابات متعلق قیام حوادث یعنی حلول حوادث است در ذات
 اولیای که محال است لیکن قیام بخیا یعنی حلول نیست بلکه مبنی ثبوت و تقرر است
 مبنی شیئی و تقرر ممکن بذات واجب است تعالی سوال چون ممکن بذلت و جیب است تمامه
 عرض است داخل او را جاریه نبود که قائم به او باشد و آن محل که ام است ذلت و جیب نیست
 تعالی و هم چنین متعلق محل او نتواند بود جواب عرض است که او را قیام بذلت خود نباشد بلکه قائم
 بود و چون ارباب متقول در قیام عرض غیر از معنی حلول نه فهمیده اند از جاریه عرض اشارات
 محل نموده اند و غیر محل ثبوت او را محال نموده اند و چون قیام را معنی دیگر پیدا شود چنانچه گشت محل هیچ
 دیگر نباشد محسوس مشاهده است که قیام جمیع اشیا بذلت و جیب است تعالی چه حلولی و معنی در بیان نیست
 ارباب محقول از ارباب دارند از آنکه این ان مصداق داشته مانعی نبود و یقین مایه است که اینها را از این میگرد
 و این بحث را بشناختی وضع کرد انیم ارباب حلیم و صاحب سیمیا نیز بیان یافته اند نفس جام غریبه و اعراض عمیه
 در صورت هر کس سید فلان که این جام را در گنج خود قیامی نیست بلکه قیام این بود و بذلت صاحب
 حلیم است و هیچ محل اینها را نبست نیست و نیز سیدانند که درین قیام اشارت انه مالیت و قابلیت بلکه است

و تقریر اینها بذات صاحب علم است بی توهم حلول و در باطن فیه نیز همین تصور است چه حضرت حق سبحا
 و تعالی شهادت در مرتبه حسن و دوهم خلق فرموده و اتفاق و حکام در وضع اینها مراعات نمود و مساویات
 و تنجیم و تقدیب سرمدی باینها بطور ساخت پس این شهادت اقای خود نیست بلکه قایم بذات حق است
 سبحانه بی شائبه حلول و بی حفظه حاکم انبیا و یک صورت کوه یا صورت آسمان که در آئینه ظاهر شود و اگر
 باید که آن صورت را هم دهنده جوهر انکار و آن تا نایل را جوهر انگاشته قایم خود داد و اگر فرضاً شخصی
 آن صورت را عرض اندوز قایم بغیر تصور نماید و بعین عرصه طاب محال آید بود و بی محال نبوت
 اینها را محال دانستن شمس نیز سنیه است که به قلب مردم نگار بدست خود مینویسد و بیدار است و بی
 که آن صورت را محال ثابت نیست بلکه احتیاجی بحال ندارد همچنین نزد ارباب کشف و شهود تمام ممکنات
 در رنگ آن صورت و پیشان تا نایل نیستند غایبانی اباب حضرت حق سبحانه و تعالی آن صورت و تا نایل
 را بعین کامل خود بر بنی اتفاق و حکام داده است که از فعل مصون اند و از زوال محفوظ و مسالمند و بی
 ادبی باینها سر و پوست که از مظهره انشکلیک نظام کلام علما و معتزله است بحکم مرتبه سن غیر رام عالم را
 مجموع اعرص و دهنده است و از طهر خالی انگاشته بی آن الکذب قد یصدق چون اواز گویند نظر
 قیام این اعرص را بدست و جب الوجود جل سلطان ندیده مورد و معنی تشیع عقل و گفته است چه
 عرض را از قیام بغیر چه خود بود و جوهر قابل نیست تا قیام را با دست سازند و از صوفیه صاحب
 فتوحات مکیه عالم را اعرص مجتبه در عین و امد دهنده و عین و امدرا عبارت از ذات احدیت است
 جل سلطان لیکن بعدم بقای این اعرص در دوزمان حکم کرده است و گفته عالم در هر آنی
 بعدم میرود و مثل آن بود و می آید و نزد فقیر این مسأله شبهه و دیت نه وجودی چنانچه در جواب
 و اعیان خفیه این بحث نموده است ساک را در تو طواوالم پیش آنکه ماسوی از نظر و حلقه مقرر کرد و در آنجا
 رسید که عالم معدوم گشته است و آن ثانی می باید که عالم موجود است و آن ثالث باز معدوم می باید و در آن رابع موجود
 انکار و تا که لغتای مطلق مشرف گردد و همیشه ماسوی را معدوم باید ازین زبان و کشف بود و عالم مستعد است و همچنین
 چنین در توسط سه حصول تقابله با کای عالم بنظر میرسد و گاهی بنفشی دیگر و در از این حالت چند
 اشکال متوهم میگردد و بی کار را مسالم تقابله با کای عالم بنظر میرسد و گاهی بنفشی دیگر و در از این حالت چند

پس این محال را چو بشود سالک گشت ز وجود عالم که وجود او همیشه بر یکو تیر است اگر تیر نباشد
 نشود و دست و پایی حایه العلم العیوب و حکم بیدم نهاد اعراض در زمان که بعضی از تکلیفین گفته اند
 در حل است و نبوت نیز چو ستمه و اوله که بر عدم نهایی اوهن آورده اند تا نام اندازین معارف غاصه کما
 سبب است که اکثر ارباب آن بجای آنکهات فرموده و نقل نموده اند که شوق کمالهات فرمایند چون در فیه کمال
 بود و هر کدام از ارباب آن که بت میسر و نه نوشته اند به گفته یمن معارف نموده و ادعای علم علیکم و علی من لکم
مکتوب پهل ششم سالانچه بنگالی احمد و یافته و فضائل طبعیه که متضمن جزئیات حقیقت
 و شریعت است و در بیان آنکه کمال است و ولایت را در جنب کمالات نبوت ترجیح میداری نیست و ولایت را
 از شریعت چاره نیست و همیشه شریعت و حکمت است و این گرفتاران معاند الله العزیز رسول الله علیه
 علیه متضمن طریقت و حقیقت و شریعت است تا زمانی که سالک در مقام نفی نیست در مقام طریقت است چون
 از نفسی تا باطنی شود و جمیع باطنی از نقطه انتفی گردد و در طریقت را تمام کرده باشد و در مقام قرار سید بود
 چون بعد از نفی و مقام انبیا آمد و اولی که بعد از شریعت و ولایت صادق می آید و نفس از امارگی
 باطنیان می آید و مرکز و مظهر میگرد و پس کمالات و ولایت مربوط به جزو اولی است که طبعیه گشت گفت
 و انبیا است باقی ماند خبر و ویم این کلمه مقدسه که ثبت رسالت خاتم الرسل است علیه علی آورد و علیهم الصلوات
 و تسلیات این جزو اخیر محصل و تکمیل شریعت است آنچه در ابتدا و وسط از شریعت حاصل شده بود
 صورت شریعت بود که در احوال و حصول حقیقت شریعت درین موطن است که بر احوال و حصول مرتبه کمال
 حصول می جویند و کمالات نبوت که کمال تابعان را به تبعیت و وراست انبیا علیهم الصلوات است
 و انبیاء حاصل میگردد و نیز درین موطن است طریقت و حقیقت که محصلان و ولایت اند که باشرط طریقت
 از برای تحصیل حقیقت شریعت و تحصیل کمالات نبوت و ولایت را همچون طهارت باید داشت و شریعت
 را همچون صلوات و در طریقت گویند بازاله نجاسات حقیقه است و در حقیقت ازاله نجاسات حکیه است
 بعد از طهارت کمال شریعت از انبیا و کمال شریعت میگرد و در طریقت احوال و طهارت است که نهایت مرتبه شریعت
 و موطن وین است و در حقیقت مومن است پس آنکه در این خبر از کلمه مقدسه را در میانی با فیه میگرد و اول
 در جنب آن فطره می نمودن کمال الله و ولایت را در جنب کمالات نبوت ترجیح میداری نیست و در

مکتوب پهل

در این مکتوب پهل ششم سالانچه بنگالی احمد و یافته و فضائل طبعیه که متضمن جزئیات حقیقت و شریعت است و در بیان آنکه کمال است و ولایت را در جنب کمالات نبوت ترجیح میداری نیست و ولایت را از شریعت چاره نیست و همیشه شریعت و حکمت است و این گرفتاران معاند الله العزیز رسول الله علیه علیه متضمن طریقت و حقیقت و شریعت است تا زمانی که سالک در مقام نفی نیست در مقام طریقت است چون از نفسی تا باطنی شود و جمیع باطنی از نقطه انتفی گردد و در طریقت را تمام کرده باشد و در مقام قرار سید بود چون بعد از نفی و مقام انبیا آمد و اولی که بعد از شریعت و ولایت صادق می آید و نفس از امارگی باطنیان می آید و مرکز و مظهر میگرد و پس کمالات و ولایت مربوط به جزو اولی است که طبعیه گشت گفت و انبیا است باقی ماند خبر و ویم این کلمه مقدسه که ثبت رسالت خاتم الرسل است علیه علی آورد و علیهم الصلوات و تسلیات این جزو اخیر محصل و تکمیل شریعت است آنچه در ابتدا و وسط از شریعت حاصل شده بود صورت شریعت بود که در احوال و حصول حقیقت شریعت درین موطن است که بر احوال و حصول مرتبه کمال حصول می جویند و کمالات نبوت که کمال تابعان را به تبعیت و وراست انبیا علیهم الصلوات است و انبیاء حاصل میگردد و نیز درین موطن است طریقت و حقیقت که محصلان و ولایت اند که باشرط طریقت از برای تحصیل حقیقت شریعت و تحصیل کمالات نبوت و ولایت را همچون طهارت باید داشت و شریعت را همچون صلوات و در طریقت گویند بازاله نجاسات حقیقه است و در حقیقت ازاله نجاسات حکیه است بعد از طهارت کمال شریعت از انبیا و کمال شریعت میگرد و در طریقت احوال و طهارت است که نهایت مرتبه شریعت و موطن وین است و در حقیقت مومن است پس آنکه در این خبر از کلمه مقدسه را در میانی با فیه میگرد و اول در جنب آن فطره می نمودن کمال الله و ولایت را در جنب کمالات نبوت ترجیح میداری نیست و در

در جنب آفتاب چه بود سبحان هندو بی انچه بی ولایت را از نبوت نهضت و نهضت اند و شریعت
 را که اباب است پوست انکاشته چه کن نظرشان مقصود بر صورت شریعت است و از مغر جز پست
 برست نیارده اند و نبوت را به علت توجبه بخلق قاصر انکاشته اند و این توجبه را در رنگ توجبه عوام هم
 و نهضت و ولایت را که توجبه بحق دارد جل و علا بر آن توجبه ترجیح داده اند و ولایت را افضل از نبوت گفته
 میزند نه که در کمالات نبوت نیز در وقت عروج روحین است سبحان چنانچه در مرتبه ولایت بلکه در مرتبه
 ولایت صورت آن کمالات عروجی است که در مقام نبوت حاصل است چنانچه گران ذکر خوانند پست
 بود وقت نزول نبوت در رنگ ولایت روحین است اینقدر فرق است که در ولایت انجا بر توجبه
 بخلق است و باطن بحق است سبحان و در نزول نبوت انجا بر باطن متوجه خلق است و به کلین
 ایشان را بحق جل شانه دعوت ینماید و این نزول اتم و کامل است از نزول ولایت چنانچه در کتب
 و رسائل تحقیق آن نموده است و این توجبه ایشان بخلق نه در رنگ توجبه عوام است چنانچه گمان برد
 اند بلکه توجبه عوام بخلق از جهت گرفتاری ایشان است که با سوسی دارند و توجبه خص خاص بخلق نه بواسطه
 گرفتاری است با سوسی چه این بزرگواران گرفتاری با سوسی را در اول قدم دفع نموده اند و گرفتاری
 بخلق غنی جل سلطانه بجای آن گردیده بلکه توجبه بخلق این بزرگواران را برای هدایت و شایسته است تا
 بخلق غنی جل سلطانه ایشان را نهی فرمایند و بحر ارضی مولای ایشان تعالی و تقدس ولایت
 نمایند و شک نیست که این قسم توجبه بخلق که مقصود از آن تخلیص ایشان است از قریب با سوسی فاضله است
 و آن توجبه که بطنش خود بحق نماید جل و علا مثلاً شخصی بذکر الهی جل سلطانه تنهال دارد دین انسان
 با بنیای پیداشد که پیش راه او چاه است که اگر قدم دیگر بردارد در چاه رود و در صورت
 آن شخص را ذکر گفتن بهتر است یا بنیای را چاه خلاص کردن بهتر شک نیست که تخلیص نامینا
 بهتر است از ذکر گفتن او چه او انالی غنی است از و از ذکر او و نامینا بنده است
 محتاج که قدم صراط از وی ضرورت علی الخصوص که این تخلیص امور شود این همان
 تخلیص و هم ذکر است که امثال امر است در ذکر او ادایک حق است که حق مولا شد بخل
 بود تخلیص که با واقع شود ادای و و حق است حق عبد حق مولی است الی بلکه نزدیک

هست که ذکر گفتن در آن وقت داخل نموده آید چه بعد وقت ذکر گفتن مستحسن نیست و بعضی از کاتبان
 ذکر را گفتن مستحسن است و گوییم منی و در اوقات مکروه روزه نماز و نشستن و نماز ناکنداردن از روزه
 و نشستن و از نماز گذاردن بهتر است باید دانست که ذکر عبارت از هر غفلت است بهر وجه میسر شود
 نه آنکه ذکر مقصود بر تکرار کلمه منی و انبات است یا کما رسم ذکر چنانچه گمان برده میشود پس آنچه
 از امثال او امر و انبها از نوازش می شود آید همه داخل ذکر است بیغ و شری با رعایت حدود و مشروع
 و غیر مستحسن و غیر محتاج و طایق آن بر اوقات و احوال و در هر صورتی که در هر وقت و در هر حال
 آن در راهی جل سلطان نصیب عین مباشر این امور است پس غفلت را گنجایش نباشد لیکن ذکر
 که با هم صفت مذکور واقع شود سهولت آن نیست و محبت بخش مذکور است و قریب الایصال است مذکور بخلاف
 دیگری که با مثال او امر و انبها از نوازی واقع شود که از این صفت قلیل نصیب است هر چند این صفت در بعضی افراد
 که ذکر نشان با مثال او امر و انبها از منای شریع است سهیل ندرت یافته شود حضرت خواجۀ نقشبند میفرمود
 قدیر که حضرت مولانا نین الدین تا بیاوی قدرت سره از راه علم بخدا رسید است جل سلطان و ایضا دیگری که هم
 و سخته و اقامه نمود و بیلایت مروری را که بر اوقات حدود شریع حاصل شود و در یک روز جمیع امور مراعات نمودن
 بی محبت نام بنا صبیح میسر نیست و این محبت نام مربوط بذکر است صفت است تعالی پس اول آن ذکر با بیاد است
 این ذکر شریف گردد و معاد فایات دیگر است انجا از هیچ وسیله ای که در کمال سخن رویم و گوئیم که در این معاد
 سه گانه طریقه و حقیقت و شریعت معاد دیگر است و کار و بار دیگران توان گفت که این معامله در جنبان
 معامله آید هم عددی و بهمانی آنچه در مرتبه حقیقت حاصل شده بود با بیانات تعلق و نسبت صورت این معامله
 و این معامله حقیقت آن صورت است در رنگ صورت شریعت که در ابتدا به ترتیب عوام مجصول پیوسته بود و بعد
 از مجصول طریقت و حقیقت صورت میسر میکرد و خیال باید کرد معامله که صورت او حقیقت باشد
 و مقدر او ولایت بود و کفایت چگونه در آید و در بیان چگونه کند و اگر فرضا بیان کرده شود که در یاد بود
 و باید این معامله در ثبات ابدی اولی القوم است علم الصلوات و التیات و التیات که نصیب قل قلیل
 هرگاه اصول و مینمایه قلیل باشند و عوام با قلیل خواهند بود و سوال ازین معانی لازم می آید که در بعضی افراد
 عاف قدم از شریعت بیرون می نهند و به اولاد شریعت عروج مینمایند جواب شریعت مخالف است و آن معامله را

شریف و زیاده
 مع

باطن متعلق است ظاهر و جنبه بر بعید مکتف است باطن که فاعلان سالک و چون این نشان را در عمل
 باطن را از اعمال ظاهر و عظیم است و در مقامات باطن مربوط باطنان شریعت است که بظاهر تلقی را در
 همه وقت درین نشان ظاهر و باطنی است شریعت چهاره نمود کار ظاهر عمل شریعت است و نصیب باطن
 نتایج و ثمرات شریعت است و جمیع کمالات از او حاصل جمیع مقامات که شست نمانج و ثمرات شریعت مقصود برین
 از انرا فیجوی نیست کمالات اخروی و صفات مسمیه می نیز از ثمرات نتایج شریعت است پس شریعت
 و در دروسات و از معرب و توکل آن عالم منتقص است و جهان فاعلان را از انجا
 ما خود است سوال این بیان لازم آید که کمالات نبوت نیز باطن بحق است بیحانه و ظاهر خلقت
 و خود مکتوبات و رسائل خود نوشته و بالانیز گذشته است در مقام نبوت که محل دعوت است تمام در
 بخلق است وجه توفیق چیست جواب ان معامله بروج تعلق دارد و مقام دعوت مربوط بهبوط است
 پس در وقت خروج باطن بحق پس بیحانه و ظاهر خلقت تا بوقتی شریعت غدا و اسی حقوق اینها
 نماید در وقت بهبوط تمام بطن متوجه باشد و به کلیت خود خلقت را بحق جل علا و کافرا نماید فلانجا
 و تحقیق این مقام است که توجیه بخلق عین توجیه بحق است بیحانه فلانجا و لا فیه این معنی که ممکن است
 و نسبت بیحانه را مرتب و جب است تعالی ممکن بقدر اچه یار که میسر و جب تعالی و تقدس است یا
 قابل مراتب است و تعالی تواند بود بلکه توان گفت که جب تعالی و تقدس مرتب ممکن است و نسبت مرتب و جب
 تعالی جهان متوجه میشود که صور امتیاد مرتب صوت خلوی و سر بانی نیست هم چنین این نسبت یار و مرتب
 و جب تعالی حلول و سر بانی نه چگونه حلول مقصود که در مرتب مرات صور را وجودی نیست وجود صور و مرتب
 تو هم تخیل است و پس آنجا که مرتب است صورتی است و آنجا که صورت مرتب را از انجا بران عاقلان را که صورت
 بیش از ان و خیالی نبوتی نیست غیر تحقیق و بی نبوی نه اگر مکان دارند و مرتبه تو هم دارند و اگر زمان دارند و مرتبه
 تخیل دارند لیکن این نمودی و در انجا چون بعضی خداوندی حل سلطان از غلصه و از غرر و زوال محفوظ و تعامل
 ابدی با آنها مربوط است و عذاب و ثواب سر بانی ایشان منوط بدانست که در مرتب صوت ملحوظ
 اولاً بصورت و الصفات ثانی از برای شهو و مرآت در کار است و در مرآت واجب تعالی ملحوظ اولاً
 همان مرتب و الصفات ثانی از برای شهو در کار است و ایضا و مرتب صورت صورتی مرایا می

این نسبت مرتب
 و بیحانه را
 در مرتب مرات

احکام و امارتند اگر مرتب طولانی است مثلاً صور نیز طولانی ظاهر میشوند و مریای طول مرتب
 میگردد و فهم چنین اگر مرتب صغیر است آن صغیر در مریای صور ظاهر میگردد و بخلاف مرتب ذات
 واجب تعالی که اشیا مریای حکام و امارتی توانندند چه در آن مرتبه علایا و هیچ حکمی و آن مرتبت
 بلکه مرتب است اینجا معلوم است بشیء اگر امارت باشد چه چیز و امانند آری در مرتب منزل که موطن نبوت
 هما و صفات است اگر اشیا مریای صور حکام و اجمعی باشند گنجایش دارد و بصیر و علم و قدرت
 مثلاً که در مریای اشیا ظاهر اند و در بصیر و علم و قدرت مرتبه وجودند که مرتب آن تشبیه است اینها
 حکام مرتبه اند که در مرتب اشیا مریای ظاهر و ظاهر است اند و آنکه گفتم که در مرتب واجب تکلیف و ظاهر و الا
 جهان مرتب است و القیاس ثانی از برای شهود اشیا که کالصور اند و آن مرتب در مرتب حال ابتداء
 است که صور بنظر آورده اند بعد از آنکه انظر بنام مرقع شده بودند چون معامله جوع باخر رسد
 و سر و پشیا دور و دور از دایره شود و استقرار در مرکز دایره امکان میسر گردد و دنیا پارسه و غیب
 مبدل خواهد شد و ایمان شهودی ایمان غیبی خواهد شد تا آنکه معامله دعوت تمام شود
 و ندای الرحیل و زشت آنوقت غیب نخواهد ماند و جز شهود نخواهد بود اما این شهود و اتم
 و کمال خواهد بود از آن شهود و یک قلیل رجوع حاصل شده بود چه شهودی که با خیرت تعلق
 دارد و کمال است از آن شهودی که بدینا متعلق است **س** دنیا را باب الخیم نمیدانند و الا شوق
 پسکین با تجرع باید داشت که از تحقیق سابق لایح گشت که صورتی که مرتب دنیا جزو تحیل شهودی
 نیست مرتب بر صورت تجرد و خود است از حصول آن صورت این صورت را تامل گفت که آن مرتب
 است و نیز توان گفت که آنکه محیط آن صورت و آن صورت است این مرتب و احاطه معیت نه اقبیل
 قرب و احاطه جسم با جسم بعضی بلکه آنجا قرب و احاطه است که عقل و تصور بر آن عاجز است و در اول کیفیت
 این صورت قرب و معیت و احاطه ثابت بود و کیفیت هیچ معلوم نبود و سلسله اعلی همچنین است و نیز که
 حضرت خدیجه را عالم است و هم چنین احاطه و معیت او تعالی معلوم الایمت است و مجهول کیفیت با
 آری که در اولی قرب محیط است و با عالم است اما کیفیت قرب احاطه معیت او تعالی ندانیم که صیبت چنین صفات
 از صفات ثانی است و از تمام امکان و حدوث علامه هر چند نظیری و تشبیهی ندارد در عالم مجاز که قهر و عیقت است

آورده است و بر این وجه صورت ایامی فرموده تا می بینان بنیاد اولی از مجازی بر حقیقت برند و اینست
 یعنی گزیند و سلام علی بن سید الهدی مکتوب چهل و هشتمم خواهد بود محمد قاسم بخشی صد و یازدهمین
 و نهمین بسم الله الرحمن الرحیم بعد از صلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که سید احمد و منته که از کلام آن انور
 حرارت طلب نمود و میشود و بوی از صحبت می آید و اما که این دولت از قریب صحبت است گرفتاریهای بسیار
 ندارد که نیست که کیفیت صحبت دارند مجموع ایام صحبت شناسا نمود نیست که یک عشره گذشته باشد از اندام
 باید است پس سطر که از نظر آنهم برای خدا عز و جل انتخاب می کند از تعلقات شتی خود را جمع مینماید
 بر شام دست شده است و در وجدان خود دریافته اند یک ساعته این صحبت به آثار بعینات مجاهده است
 ازین صحبت که میزنند و بخیلهای خود را دور می اندازند جوهر سعدا و شفا نیست اما به فائده که از قوت باطن
 نیامده است و باید است لیکن بهمت نماند در سنگ طغان از جوهر نفس بخور بر نوبهای خیس که گفته
 بوقت صبح شود و جوهر معلومت بد که با که آنچه عشق و شیب بخور به حال هم بهیچ رفته است فکر
 اصل باید و عمدت این صحبت ای باب صحبت است و اگر این دولت به سر نشود اوقات خود را بذکر الهی جل شانهد
 که خود را صاحب دولت است مشغول باید است و هر چه منافی ذکر است اذان هتایب باید نمود و در محل حرمت
 شرعی نیک ایضا باید فرمود و مبادی نباید گذراند و نماز بخور بجاعت الزام نمایند در تبدیل ارکان شتی
 مرغی دارند و محال نیست نایب که نماز و اوقات سنجید و باید بنام تمام آن نوزاد و حضرت آنک علی کشی قدس
 مکتوب چهل و هشتمم خواهد بود محمد طاب بخشی صد و یازدهمین در ترغیب نمودن بقام رضاییم
 الرحمن الرحیم بعد از سلام علی اعباده الذین صطفی خواهد بود محمد طاب همواره خوانان مطلوب باشند خبر فرست
 قوة العین محمد صدیق نوشته بودند ان الله و ان الله راجعون برادر عزیز حضرت حق سبحانه و تعالی نزد من
 از همه چیز عزیز تر و محبوب تر است چه اموال و چه نفس و احیا و امات فعل است تعالی که دیگر یاد روی
 فعل نیست پس ناچار فعل او تعالی عزیز تر و محبوب تر خواهد بود و جای است که محبان از فعل محبوب
 لذت بگیرند و عیش نمایند بصبر چه دلالت کند که ایامی بکمر است دارد و مقام رضای چند از رغبت و در
 خبر میدهم اما مرتبه از امری دیگر است عشق آن شعله است که چون بر فروخت بهر چه خوشتر
 باقی جلد سوخت به تیغ لافیل غرق برانده و نگار زن پس که پس لاج اندامه مانده باقی حقیقت و شاد و شایسته

سید

شکرست سوز رفت و السلام علی من اتبع الهدی **کتاب چهل و نهم** بخواجه گدا صدور یافته در بیان انبیا
 مسموی گام اول این طریق است معنی کند که این کوتهی نشود و نهد و فصلی علی بنیدیه و علم علیه علی اله اکرام
 نصیحتی که با خودی خواهد محمد گدا نموده می آید بقصدی عقاید کلامیه بعد از بیان حکام فیه و دام و ذکر الهی است
 بزرگای و اگر گفته اند باید که در گفتار سستی باید که غیر مذکور را در عین نگذار و تفنن علمی چینی را از مسموی کو
 نازل گرداند این زمان قلب انسان از اسوا حاصل گردد و در وید و پیش غیر فارغ شود که اگر تکلف و فعل
 اشیاء را بوسی یاد و هنر یاد کند نشناسد و همواره مستهلک و متغیر و مطلوب بود چون معامله با اینجاست
 کلام و دین را در زده باشد معنی نماید که از یک گام هم کوتهی کند و بدید و پیش غیر گرفتار نماند
 گوی تو فنی و سعادت در میان انگذده اند کس به میدان درونی آید و اران را چشید و بفهمد تعلقات
 نشاء که می نماید با شوق و تفنن خود را با باب تفنن مشهور می آید از ارضی بالضرر لا یستحق النظر سله ستره
 و السلام **کتاب پنجاهم** بزرگ شمس الدین محمد در بیانیه در بیان شریعت را صورت است تحقیق
 در بیان انکه از ابتدا تا انتها از شریعت باره نبود و در بیان همکین قلب طینان نفس اعتدال اختری
 قالب که در مرتبه نبوت و با ناسب فناء محمد و سلام علی عباد اللهین صطفی شریعت را صورت است
 و حقیقت صورت شریعت عبارت از اقیانان حکام شریعت است بعد از اقیانان بالهدی و روحه و با جابا و من غن
 سبحانه با وجود مناعت نفس الهیه و با وجود سرکشی و طغیان و تکبر که در حیات او و در معصیت
 موطن اگر ایمان نیست و اگر ناز است صورت ناز است و اگر روزه است صورت روزه و علی نقیاب
 سایر الاحکام شریعتی زیرا که نفس کس عده وجودش آن است و مشا را لیه هر فردی بگوید انما هم اوست رکفر
 و تکبر خود است حقیقه ایمان و حقیقت اعمال عامه چگونه متصور شود رحمت خداوندی است جل شانه که
 مجرد صورت را قبول فرموده بشرات بدخل جنت که محل ضامی است تعالی نموده است و هم که اوست
 تعالی که نفس ایان مبتدیان قلب کفایت فرموده است و به اذعان نفس تکلیف نموده بل جنت ایم
 صورت است و هم حقیقت محاب صورت از صورت جنت محظوظ خواهند شد و ارباب حقیقت اخقیقت جنت است
 صورت و ارباب حقیقه از یک فاکه جنت تناول نماید صورت از ان لذتی یابد و صفا حقیقت لذتی دیگر از این
 مطهر است اما این بن آن سر و علیه علی اله الصلوات و السلام در یک جنت نبند و از یک فاکه تناول فرمایند

اما الله اذ و تعظم هر کدام علیه است و اگر علی نباشد لازم آمد فضل ابدیات او بنین بر صبیح بن ادم بعد از
 پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام و نیز لازم آید که هر که فاعلی از شخص زوجه و نیز از آن شخص فاعل بود
 که زوجه باز و مجزئ است این صورت شرعی بشرط است موجب فاعل است و مستلزم نیست
 از روی صحیح و قول جنب چنانچه گذشت و چون صورت شرعی است درست که ولایت مآ حاصل شود و الله و
 ولی الدین آنرا و این زمان بنایه است چنانکه مستلزم آن گشت که قدم در طریقت هند و ولایت فاعل
 آورد نفس از امام کی بتدریج باطنیان گشت لیکن بنده که طری منافی اصول آن ولایت نیز مباح است
 است و اگر الهی باشد که عمده این راه است از امامت شرعی است و بنایه اندیشه شرعی نیز از ضروریات
 این راه است و ادای فریض از مقرران است طلب برادرین راه نماید ولیه تواند شد غیر مامو شرعی است
 تعالی و متوجه الیه و سلبه بجز از شرع جاریه وجود صورت شرعی و چه حقیقت شرعیست زیرا که اینها جمیع کمالات
 ولایت و ذره حکام شرعی است کمالات ولایت نتایج صورت شرعیست و کمالات نبوت ثمر حقیقه
 شرعیست که با سببی انفاضا است پس بنا مقدمه ولایت طریقت است که آنجا فاعلی مامو مطعوب است و فریض
 مقصود و چون بعضی خداوندی جلایه مامو بکلیف نظر مرتقم گشت و در دنیای دانش از غبار
 نماند فاعل حاصل گشت و مقام طریقت بانجام رسید و سیر الی الله تمام شد بعد از آن شروع در مقام
 اثبات است که معبر بر سیر خالص است و همین مقام است بنا که در حقیقت است که مقصد نصی است از ولایت
 باین طریقت و حقیقت که فاعل است و این مقام است معنای می آید اما در مطننه دیگر و از کفر و انکار و غلبه
 می ماند و از مولای خود اصل سلطه را نشی دیگر و به سبب از روی ریش میشود و گراهی که در جلالت خود است
 میشود گویند چنانچه در مقام چنان برسد از سر کنی خود باز نیاید **و** هر چند که نفس مطعوب گردد
 هرگز نصفا غو و مگر در جهاد اگر سر علیه علی الصلوٰه و السلام در حدیث جفا من الجهاد الا نصر الجهاد
 فرموده است مراد از آن جهاد نفس است اندوخته بکشف فقر و آمده است و بوجدان خود نیست فاعل این حکم
 مستلزم است بعد از حصول اعیان و غیر هیچ سر کنی و طبیان نمی آید و در مقام اقیانوس ممکن بیند بلکه از او رنگ
 قلب نمکن که نشانی مامو نموده ای باید که از دیدن غیر و غیرت گشته است و از حیا و زلف و دلم
 لغت بجا آوری کنی پس از کمالی که بر برابر موقوفه هر چه گویند از دنیا و سر کنی گنجایش دارد اما بعد از حصول اعیان

و این مقام است که فاعل است و این مقام است معنای می آید اما در مطننه دیگر و از کفر و انکار و غلبه میشود و گراهی که در جلالت خود است میشود گویند چنانچه در مقام چنان برسد از سر کنی خود باز نیاید و هر چند که نفس مطعوب گردد هرگز نصفا غو و مگر در جهاد اگر سر علیه علی الصلوٰه و السلام در حدیث جفا من الجهاد الا نصر الجهاد فرموده است مراد از آن جهاد نفس است اندوخته بکشف فقر و آمده است و بوجدان خود نیست فاعل این حکم مستلزم است بعد از حصول اعیان و غیر هیچ سر کنی و طبیان نمی آید و در مقام اقیانوس ممکن بیند بلکه از او رنگ قلب نمکن که نشانی مامو نموده ای باید که از دیدن غیر و غیرت گشته است و از حیا و زلف و دلم لغت بجا آوری کنی پس از کمالی که بر برابر موقوفه هر چه گویند از دنیا و سر کنی گنجایش دارد اما بعد از حصول اعیان

خود پنهان نگشته علی هذا القیاس سایر اجزاء در مقام کمالات نبوت اجزاء قالب نیز باعتبار آمده است
 و از افراط و تفریط باز نگشته از اینجا تو اندر بود آنچه مظهر و فرموده علیه علی الیک الصلوات و السلام اعلی
 شیطان چنانچه در افاق است و النفس است نیز روان جزو ماری است که می خیرت خود است خواست
 تکبر و ترفع خود که بدترین صفات ردیله است و اسلام او کنایه از رفیع این ارذل و ذلیل است پس کمالات
 نبوت هم تکلیف قلب است و در طینان نفس و هم اعتدال اجزاء قالب و ولایت همین تکلیف قلب است و بعد
 اللطیف و اللطیف طینان نفس انما یغفر بعد اللطیف و اللطیف اطمینان در آیه که اطمینان مفرغ ابر معکال و
 به تکلیف بود از اعتدال اجزاء قالب است لهذا رب ولایت بود بعد عدم اعتدال اجزاء قالب
 رجوع مطهره را بصفتان بشریت تجویز نموده اند چنانچه بالا گذشت و طینان که بعد از اعتدال اجزاء
 قالب نفس حاصل میگردد و از رجوع بصفتان رفیع پاک و مسرت پس اختلاف رجوع آن سببی از اختلاف
 مقامات نفس بر نه + + و الفاظ است هر یکی از مقام خود خبر داده است و از یافت خود سخن مانده
 سوال هرگاه اجزاء قالب نیز بعد اعتدال آید و از طینان و سر گشته باز ماند بها و با اینها چه صورت دارد
 و در رنگ نفس مطهره و از اینها نیز بر تفهم گردد جواب فرق است در میان مطهره و این اجزاء مطهره و صفا
 است و پاک و ضعیف است و ملحق به عالم امر است که بکمال استمال و سکر متصف است و این اجزاء بر وسطه
 امتیاز حکام شرعی که مبنای آن بر صحت مناسبت استمال و سکر دارند و در مستهلک گناینش مخالفه
 نیست و آنکه دارد بر وسطه بعضی مصالح و موانع اگر و بعضی امور صورت مخالفه نماید گناینش
 امید است که این مخالفه بفضل خداوندی جل سلطان از ترک استجاب بالا نزو و از ارتکاب گریز
 تنزیه پایان ترفر و دنیا پس جهاد و بر تبه قالب وجود اعتدال اجزاء او تصور شود و در
 جهاد مجوز نباشد تحقیق این بحث در مجلد کتوبات اول در مکتوب بیان طریق که باسم فرزندی غفلی
 مرحوم نوشته شده است تفصیل اندراج یافته است اگر خفای مانده باشد آنجا رجوع نمایند و اگر
 بر محض فضل خداوندی جل سلطان کمالات نبوت که نتایج و ثمرات حقیقت شریعت اند نیز انجام رسد
 و ترقیات آنجا منوط با اعمال نباشد معاد در آن موطن بر محض فضل خداوندی و احسان حضرت
 رحمان است جل سلطان و آنجا از نیت و علم و عمل را آنجا حکم نه فضل و فضل و کرم و کرم است

نیت چنانچه

این مقام نسبت بمقام سابق بس عالی است و مستقام دارد و نورانی است و در سابق قوی
 ازان نبوت این مقام باصالت مخصوص انبیا اولی العزم است علیهم الصلوات و التسلیمات و بتجربیت سبک
 بنوازند و در اوست هرگز اشتیاق سازنده باکر یا کار یا دشواریست و اینجا که غلط کنند و مگویند که در
 موطن از صورت و حقیقت شریعت استغنا حاصل میگردد و احتیاج باتباع احکام شرعی نیمازند زیرا که در
 اصل نیکی است و بنیاد این معامله است و درخت هر چند بالا رود و سر فراز گردد و در و در هر چند بلند
 و کوشکبای عالی بروی راست شود از اصل و بنیاد مستغنی نباشند و احتیاجی ذاتی از ایشان
 نگردد و مثلاً خانه علوم هر چند رفعت پیدا کند و از پستی و درخت و از خانه سفلی و از چاره نبود و احتیاج
 او از سفلی هرگز زایل نشود اگر فرضاً صفای سفلی را به یاد آن خلل در خانه علوم نیز تا غیر خراب
 نمود و زوال خلل برزوا بدو رسانید پس شریعت همیشه وقت و همه حال در کار است و بایگان
 احکام آن هر کس محتاج و چون بنسایت خداوندی صل شانه معاملت ازین موطن نیز بالا رود و کار از
 تفصل بجهت آید قاضی پیش خواهد آمد بس عالی که بالا صلا مخصوص بنجام الرسل است علیه و علیهم
 علی الکل الصلوات و التسلیمات و البرکات و بتجربیت و در اوست تا اگر باین دولت مشرف سازد
 آن کوشک عالی که از غایت رفعت بنظر نیک می در آید حضرت صدیق را در اینجا بطریق و در اوست تا
 داخل می یابد و حضرت فاروق نیز باین دولت مهند است و از امهات المومنین حضرت خدیجه و حضرت
 صدیقه را بان سرور علیه و علی آل و صحابه الصلوة و السلام بملاقات از دواج آنجا نیز می بیند و الامر الی الله
 مکتوب پنجاه و یکم بخواجه محمد صدیق صدر یافته الحمد لله و سلام علی عباده الذین مطیعین
 ایها الاخ الصدیق ان کلامه سبحانه مع البشر قد کون شفا و ذلک الافراد من الانبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
 و قد کون ذلک بعض الملک من متابعین بالتبیه و الراهیه ایضا و اذا کثر بذاتهم من الکلام و انهم
 سعی محنتا کما کان علیه المومنین عمر رضی الله تعالی عنه و نه غیر اللهام و غیر الاتقانی الرود و غیر الکلام
 مع الملک انما یحاطب بهذ الکلام الانسان الکامل بجامع لیلیمی الامر و خلق و الروح و النفس لعل یحاطب
 و بعد منقص بر عتبه من اشیاء و اعمد و افضل العظیم و لا یزیم من کون الکلام شفا و ان کون الکلام من اشیاء
 بخوانان کون الملک ضعیف البصر لا یعمل شفا و انوار کما قال علی آل الصلوات و التسلیمات فی جواب حال

الردیه منه نورانی را ولان فی شفاءه حرق المحب الشیخ و فی الوجودی فالهم فان هم مرفقه شریفه
نکله حکیم با اصد السلام علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاه و دوم بخواجه بکمال کثیره صدر یافته
الحمد و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از کمال محبت و اخلاص صدر یافته بود مع هم ابرار
حضرت حق سبحانه و تعالی بر مجتهدین طائفه استقامت که است فرماید و ایشان محشور دار و دوم قوم لا یشتر
جلیسهم ولا یحرم انیسهم ولا یخفی علیهم و هم علیا و الدوم دار و ذکر الدوم من عرفهم و بعد القدر نظر هم و دار
و کلامهم شفا و معینهم ضیار و مبارکهم من در ظاهر هم غاب و خسر من را باطن هم خوش گفت الهی محبت اینکه
دوستان خود را که دردی گوهر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترانای ایشان را شناخت یعنی
شناخت ایشان و یافت تو از یکدیگر منک نیستند تقدم ذاتی یک اعتبار شناخت راست یک
اعتبار یافت را و مختار قایل تقدم آن طرف است لانه المبدأ من المبدأ اولی و امری و السلام علیکم
و علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاه و سیوم یکی از شاخ نواحی صدر یافته بود الحمد و سلام علی عباده الذین
اصطفی برسید بود و اگر در ریاضت خود را می آرم نفس را استقامت پیدا میشود و میدانند که مثل من صامی
نیست اگر چیزی خلاف شرم واقع میشود خود را محتاج و فروز خیال میکند علاج این چیت توفیق تا
احتیاج و فروقی که سببی از دم است در شوق ثانی که پیدا میشود لغتت عظیم می آید با المبدأ سحانه اگر
بعد از از کتاب مخطوط شری مذمت هم که شیب توبه است پیدا شود و با تیان ذنب بلند و محظوظ بود
که التذاد ذنب اصرار بر ذنب است اگر اصرار بر سینه صغیره است بکبره میرساند و اصرار بر کبره و بکبره
است شکر این لغتت می نماید تا از دی و در دم پیدا شود از از کتاب خلاف شریعت باز دارد
قال له سبحانه تبارک و تعالی لمن شکرتکم لانیذکم ما حصل شوق اول حصول عجلت بعد از اتیان حال
صالحه و این عجلت می است فاضل و مرضی است مهربان که اعمال صالحه را نابود میکند و از خانه کثیر
خطب را ناچیز سازد و دشنامی عجب آنست که اعمال صالحه در نظر عامل مزب می در آیند و شش میانه
قال العاجز بالاضداد باید که حسنات خود را تم دارد و قباخ خضه حنات را در نظر آورد و خود را اعمال خود را
قادر ملک شایان لمن و طو و باید قال علیه علی الاله الصلوات و التسلیمات رب تبارک و تعالی القرآن و القرآن
لمینه و کم من صانع لم یل من صیاده لا الطار و الحوم حیال نکند که حسنه و قبح خدا را در آنکه منوجه شود

در بیان محبت

در بیان عجلت
عجلت که در نفس است
عجلت که در کار است
عجلت که در علم است
عجلت که در عمل است
عجلت که در اخلاق است
عجلت که در دین است
عجلت که در دنیا است
عجلت که در آخرت است

عبدالمجید بن محمد یار و بوی حسین احسان بخند عجب کجا بستند اگر بلکه استیلائی دید قضا و عمل
 باید که از ایشان حشمت منقطع و شرف نه بود و محبت مستغنی و چون دید تصور و اعمال پیدا شود اعمال را
 افزاید قبول مزاوار بود می نماید که این دید پیدا شود و او عجب ندید و در خط القاد و الان ایشان
 ربی شایسته جمیع ملام که این دید تصور اعمال بود کمال میسر میگردد و چنان می نماید که کاتب همین مصل و بکار
 است و حشمت نیست که در کتابت او در آید و کاتب شمال همیشه در کار است که بنویسد و در سوره است و چون
 عارف تا باین سرحد میرسد عملش در عمل **س** قلم اینجا رسید به شکست و السلام علی من اتبع الهدی و کتب
 پنجاه و چهارم بنسبت شاه محمد صدر یافته در بیان آنکه تا بقول سرور و ملک العبد و السلام مرتب و
 درجات دارد و آن هفت درجه است و بیان تفصیل محمد و سلام علی عباده الذین اعطی صواب و انوار علی
 علی الصلوة و السلام که سرای سعادت و عینه و نویی است و درجات و مراتب دارد درجه اولی هر عزم
 اهل اسلام است از ایشان حکام مشرعی و تابعین و سنی و اهل تصدیق قلب پیش از اطمینان نشکر
 درجه ولایت مربوط است و علمای اطهر و عباد و زمانه که ماطه شان باطمینان نفس بنویسته است بر زمین
 درجه تابعین و درجه اول صورت اتباع بر اینند و چون نفس درین مقام از کفر و انکار خود بازگشته است
 لاجرم این درجه مخصوص صورت متابعین شد این صورت متابعین در رنگ حقیقت متابعین است و عباد و کرام
 آخرت است و بخی از عذاب ناست و بیشتر دخول جنت از کمال کرم انکار نفس اعتبار نامود و تصدیق قلب
 کفایت فرمود و هفت و پنج مراتب را مربوط بان تصدیق ساخته **س** می توانی که می شک مرا حسن قبول شایسته
 ساخته نظره بارانی راه درجه دوم از متابعین تابع اقول و اعمال و دست علیه و علی الصلوة و السلام که با
 فلقن دارد از تهنید با خلاق و دفع ذایل صفات و از الامراض باطنیه و علی **س** متوجه که مقام طریقت است
 اند این درجه اتباع مخصوص با باب سلوک است طریقه صوفیه را از شریعت متقدم اند و خود بودی و عباد
 سیر الی الله و اقطر بنمایند و درجه سوم از متابعین تابع اعمال و اذواق و مدارج و انوار علیه و علی الصلوة
 و السلام که مقام این درجه اتباع مخصوص با باب سلوک است ولایت خاصه تلقی دارند و این درجه مخصوص با
 ولایت است که مجذوب سالک باشند یا سالک مجذوب چون مرتبه ولایت انجام رسد نفس مطهر گشت و از طینان
 باز ماند و انکار بازا را کفر با سلام آمد بعد از این هر چه در کتاب است حقیقت متابعین است و اگر نماز و استماع و محضر

درجه اولی

درجه اولی

مشابهت جای آورد و اگر صومیت بهر حکمت و اگر نیکو است و علی هذا القیاس را بیان جمیع احکام
 شرعی حقیقه + + + استابع کلین است سوال حقیقت نماز در روز و چه معنی است نماز در روز و فعال
 افعال مخصوصه است اگر انفعال و یا نفع فرموده است و یا با حقیقت و یا باقیه باشد صورت هر بود و حقیقت
 مدعی آن چه باشد جواب مدعی چون نفس را به دارد که با ذات مگر احکام مساویست اینان حکام شرعی از دیگر
 باعتبار صورت است و نفسی را چون نفس ملکه گشته است در بقاء و رفعت قبول احکام شرعی نموده اینان حکام از دیگر
 باعتبار حقیقت است مثلاً منافق و مسلم و او را نماز میماند منافق چون انکار اهل نماز در صورت نماز بجای آورد
 و مسلم بوجه انقیاد و باطن حقیقت نماز بجای است پس صورت و حقیقت باعتبار انکار و اقرار باطن است این
 درجه چهارم درجه است از متابعت در درجه اولی صورت این متابعت بوده و اینجا حقیقت اتباع است این
 چهارم از انبیا مخصوص علمای رتبه پنجم است شکر الله تعالی میهم که بعد از اطمینان نفس و دولت متابعت بر این
 اولیا الله را قدس الله تعالی اسرار هم بر چند نوعی از اطمینان نفس که بدینکین تعلق حاصل است اما کمال اطمینان
 من نفس را تحصیل کلمات نبوت حاصل است که علمای رتبه پنجم بواسطه کمال اطمینان نفس حقیقه شریعت که حقیقت است
 است متحقق باشند و دیگران چون این کمال ندارند گاهی بصورت شریعت متلبس اند گاهی بحقیقت ملتفت
 متحقق غلامی از برای علمای رتبه پنجم بیان کنم تا بطریق دانی دعوی سرخ نمایند و آواره خود را مملکت بنگار
 عالم را رخ کسی است که او را از تاویل و تشابهات کتاب و سنت نصیب است و از اسرار معروف
 او اهل سوره قرانی بهره دارد تاویل و تشابهات از جمله اسرار غامضه است خیال نمی کرد رنگ تاویل
 بعد از رتبه است و تاویل و تشابهات که آن ناشی از علم ظاهر است با سرکار غلوه و محال بر اسرار سیرت اندر علم
 اصولیات و تعلیمات و این سوزات اشارات حالات ایشان است و بیعت و وراثت این بزرگواران مگر از این
 دولت غنی نیستان در حصول این درجه متابعت که توسط اطمینان نفس است و در وصول بحقیقت متابعت صاحبیت
 است علیه و علی البصوۃ و السلام گاه است که توسط قنای توکل سلوک و جذب میسر گردد و نوازند
 که از حلال و حرام و از تعلیمات و ظهورات هیچ در میان نباشد و این دولت نقد وقت بود و لیکن از راه
 ولایت باین دولت رسیدن اولست از آنکه براه دیگر برسد و آن راه دیگر بزم این تعمیر است و متابعت
 سنت سینه است علی صاحبها الصلوۃ والسلام و التیمیه و امتنا بذا هم و رسم بخت نماز و بخت حرمه و

ص از ان کمال اطمینان
 و رتبه پنجم است
 علمای رتبه پنجم

برعت سینه از تنه بدوی ازین دولت بشام جهان اوند رسد و معنی امر و زست سست که علم و در دمای
 برعت غرق گشته است و غفلت برعت آرام گرفته که اجمال است که درم از رف برعت زنده با حیا است
 لب کشاید اگر نظر را یوقت رواج دهند مای برعت اند و محو کنند مای سست برعتا پس شد راقول
 ضن و البته بخواند که استخوان آن قوی میزند و مردم را بدعت و دالت نیامد چه میگوید اگر ضلالت
 پیدا کند باطل معارف شود تعامل گردد و مگر نمیداند که تعامل و لیل استخوان نیست تعاملی که سست است
 همانست که از صدر احوال مدین یا باجمام جمع مردم حاصل گشته که ذکر فی القادی البیاضیه قال استخوان
 استخوان و در المسجده فاخذ استخوان شایع لجم و انما فاخذ بقول صیبا با لحد وین حیم لیدرجی لال انما
 فی بیده لا دلیل علی بخوارنا لیکن علی الاستمرار علی البطلان و لکن فی القادی البیاضیه و استخوان
 ایستخوانی که آن فیکون شرعا علی البطلان و السلام و اما اولم یکن که لک لکون تعلیم حیه اذا کان ذلك
 من الناس کذا فی البلدان کلها لیکن جماعه الامام حجه التری میفرمود تا معلی میفرمود علی در اولانی باطل است
 نیست که علم تعامل کذا نام و بل جمیع قری و بلدان تحصیل خارج است باقی ماند تعامل و مداول کنی تحقیق
 تقریر است از آن سر و علیه علی البطلان و السلام و در جبر است بسته او علیه علی البطلان و السلام برعت کما
 در حسن برعت که نام استحاب آرام را در حصول جمیع کمالات صحبت خیر الشبه کافی بود و عایه علیه السلام
 و انما سلف هر که بدولت رسوخ شرف گشته است بی آنکه اختیار طریق صوفیه نماید و بسوگ و خد بر قطع مسافت
 کند و سلفه التزام سابق سنت سینه است علی صاحبها الصلوة و السلام و حجت و حجاب برعت نام علیه السلام
 علی متابعه است و حجتا عن ارتکاب البدعه جریته صاحب سینه علیه علی البطلان و السلام که علم و عمل را در حصول
 آن کمالات مطلق نیست بلکه حصول آن تمام بود و بعضی فضل احسان خداوندی است جل علانه و این چنین
 است و درجات سابق را بان ساسی نیست این کمالات بالا صلاه مخصوص نیا و اولو نعم است علیه صلوات و استخوان
 و شجعت و داشت تا که باین دولت مشرف سازند و شجعت از متابعت نام است و در استخوان علیه علی البطلان و السلام
 و کمالاتی که مخصوص مقام محبوبیت است و در استخوان علیه علی البطلان و السلام چنانچه در درجه پنج فاضله کمالات مجرب
 فضل و جهان بوده و درین درجه ششم فاضله کمالات آن مجرب و محبت است و فوقی فضل و حسان است ازین درجه
 شایسته تر از فضل و فیض است این چنانچه در حدیث است و در حدیث اولی علیه مقامات عروج و تعلق دارند و حصول اینها

و غلبه علی عجز

و غلبه علی عجز
 کمالات و در حدیث است

بصورت مبرور است و در چشم از متابعت است که تعلق نزول و بوط دارد و این در صلب است و متابعت جمیع درجات
 سابق است زیرا که درین مطن نزول هم تصدیق قلب است و هم تکلیف قلب است و هم طینان نفس است و هم عقل
 اجزاء قالب که از طینان و سرکشی باز مانده اند و درجات سابق گویا اجزاء متابعت بوده اند و این در جمیع حواس است
 مر آن اجزاء را درین مقام تابع به متبوع بهنجی شباهت پیدا میکند که گویا هم نفعینه از میان بخیزد و استبان را به
 مستور زایل میکند و جهان متوهم میشود که تابع در رنگ متبوع هر چه یکد از اصل یکد و گویا هر دو از یک جنبه آب بخیزد
 و هر دو غوش یک کند را ندید و در یک بستر اند و هر دو در یک شیر و شک اند تا به کجا متبوع کدام و تعبیت که
 در اتحاد نسبت تغایر گنجایش ندارد و عینا مله است و بیخام هر چند با محال نظر مطالعینا به نسبت تعبیت هیچ موط
 و منظور یکد و دو امتیاز را تعبیت و متبوعیت همداشته میشود و اقتدر است که در طفلی پیدا اند و ارث نبی خود میساید
 علیه علی جمیع الانبیاء و صلوات فضیلتها و ان التسلیمات الکلیها ما که تابع دیگر است و طفلی و وارث دیگر هر چند پدر
 قطعا تعبیت انظار بر او تابع جیلوله متبوع در کار است و در طفلی و وارث هیچ حیوانی و در کائنات تابع
 خورشید است و طفلی حلیض ضعیف با جملهر و ولایتی که آمده است از برای انبیاء آمده است علیه صلوات و تعجبات
 سعادت است آن است که طفلی انبیاء علیه صلوات و التسلیمات از دولت بهره و مانند و از اولش ایشان تناول نمایند
 در قافله که دوست و نام نهم و این لبرک رسد و در با یک جرم تابع کامل کسی است که این هفت درجه است
 متجلی شود و آنکه بعضی از درجات خلقت دارد و بعضی ندارد و تابع فی جملة است علی افتاد و متال درجات ملایم و ابر
 اولی فرسند کاش اندر جبراهیم سر انجام دهند تا به طبع مقصود بر صورت شریعت داشته اند و وراعی ان امری که
 انکاشه طریقه تصویر را که در سایه حصول جاب مقابلت است بیک تصور نموده اند و اکثرشان بر مقتضای خود
 غیر از هدایت و مژدوی نالسته توان کریم که در سنگه نهان است زمین و آسمان و همان است حقیقتا که سجاد
 ایاکم تحفیه الله الاله المصطفی علی صاحبها الصلوات و السلام و البرکة و التحية و علی جمیع انوار من الانبیاء و الائمة
 المعظم و علی جمیع انبیا علیهم السلام الی یوم البقیام مکتوب نیجا و چه محمد مژده های عالی درجات اختری خواج محمد سید زکریا
 محمد مژده سلم الهی که مژده یافته در بیان آنکه قرآن مجید جامع جمیع حکام شرعی است و در مناقب امام عظیم جلیله
 و در بیان آنکه اصلین کار شریعت است و ماحی صوفیه علیه آنکه احکام الهامیه هر وقت نماند و ما ناسب و کاش
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عباده الذین حفظه قرآن مجید جامع جمیع حکام شرعی است بلکه جامع

شریک ما تقدم است غایه مافی الباب بعضی از احکام این شریعت از آن قسم اند که عبارت از اشارت لغوی
 دلالت لغوی اقتضا الضمیم میگردند و عواصی از اهل لغت درین فهم برابر اند و قسم دیگر از احکام از آن قبیل اند که
 توسط اجتهاد و تکیا غنیمت میگردد و ندانیم فهم مخصوص بهیه مجتهدین است که آن سرور باشد بقول جمهور و جمعی
 آن سرور و مجتهدان سائر است و شریعت و تعلیم و صلوات و استیارات لیکن کمال اجتهاد و در زمان آن سرور که او
 وحی بوده علیه علی اله الصلوٰه و السلام در میان خطا و صواب سرور و نبودند بلکه روحی قطعی صواب بحق و فاضل
 عقلی تمیز نگشت و حق با اهل عقل مشترک نماید که تقریر و ثبت بی خطا و جزئیات بخلاف اسکایا بعد از انقضای زمان
 وحی بطریق تنها و مجتهدان حاصل گشته اند و میان صواب و خطا سرور و اندام احکام جمعی است که در زمان وحی
 مفر گشته اند و حسب ایضاً آنکه غنیمت میگردند و بعد از آن وحی ناجای و سبب علی بن ابی طالب است و جمعی
 عقاود قسم ثالث از احکام قرآن آن بود که در اوقات بشری و فهم آن با جزئیات تا آنکه از باب شریک احکام حاصل خطا
 حاصل نشود و فهم آن احکام مستوفی بود حصول این علامت خصوص غیر است علیه علی اله الصلوٰه و السلام غیر غیر این علامت
 این احکام سرچین یا غیره از آنکه با وجود این که احکام غیر است علیه علی اله الصلوٰه و السلام ناجای از این احکام است
 بسته داشته اند که خبر است در آنکه احکام اجتهاد و تعلیم است نسبت کنند و اجتهاد را که قیاس منظر آن احکام
 این است و قیاس و در منظر احکام باشد که در میان این منظر فرق بسیار است که یکی مستند بر وحی است و کمال خطا
 طرد و دیگری مودع اهل علم حق باطل و خطا را از آنجا که این شریعت قسم اخیر کمال شباهت حاصل دارد و ثبت
 احکام است در حقیقت حقیقه مشبیه به احکام همان کتاب عزیز است و پس از آنکه احکام اجتهاد و غیر غیر این است
 علیه علی اله الصلوٰه و السلام مجالخ و اوست است اگر آن غیر با اجتهاد و سرور و حکامیکه عبارت و اشارت و دلالت
 لغز ثابت شده اند و همچنین احکامیکه نمائند است از آنکه این اعمال مخالفت نیست با جمیع است تمام احکام
 لازم است پس مجتهدان است و احکام اجتهاد و یتالیه را می نمیکاریم علیه علی اله الصلوٰه و السلام یک بیان افراطی
 را می نمود است اینجا و قیاس است باید است خطی که ثابت شد از غیر غیر این ادوات غیر منافی علیهم الصلوٰه و السلام و حسب
 بر ایشان جهان تابع احکام است که از کتب صحف ایشان بعبارت و اشارت و دلالت ثابت شده اند از احکام
 که با جهاد و سنن ایشان هماهنگ شده زیرا که در احکام اجتهاد و سرگاه مجتهد است و اما البته لازم بوده و خیا می گشت
 سبب بر این را که در این احکام باشد و حکامیکه منظر نهان شده است چنانچه غیر اولی و دوم در آن احکام با علامت حاصل

و پیغمبر غیر از اولی العزم را حکام با اعلام او تعالی ثابت اند تا بقدر چه بود بلکه تسامحت را انجا پیش نیست زیرا که
 با اندازه هر وقت و مناسبت سرگروه احکام ملاحظه است گاهی حرج نیست است و گاهی بر صحت پیغمبر
 اولی العزم را اعلام محال می شده بود و پیغمبر را اولی العزم را اعلام بوجوب آن مابین محل حرج
 بود و ما خود از صحیفه منزل است چنانچه دو مجتهد از یک ما خود و حکم مختلف خود نمایند که از انجا
 حل می نمود و دیگری حرجت سوال این اختلاف و اجتهاد و گنجایش دارد که مدار آن بر طایفه است
 که هم احتمال ثواب دارد و هم احتمال خطا اما این شنی در اعلام او تمام گنجایش ندارد زیرا که اخبار تردد و در میان
 و خطا با نرس نیست بلکه نزوح چون علمای حکم است اگر حل است حرمت گنجایش ندارد و اگر حرمت است خطا
 محال نیست جواب رد است که نسبت بیک قدم حل باشد و نسبت بعزم دیگر حرمت پس حکم خدا محال علیه
 واقع تعدد باشد نسبت بتعدد قوم و لا محذور آری در امت خاتم الرسل یعنی راستی آنیکه کافران درین
 شریعت بیک حکم محکوم اند یک قاعده خود را عرض محل سلطان انجا حکم نیست سوال پیغمبر اولی العزم هرگاه حکم
 امری کرده باشد پیغمبر دیگر متابعت او در اولی العزم محکوم است نماید انچه می باید که حکم نامی باشد حکم اولی العزم
 جائز نیست که بشیخه مخصوص پیغمبر اولی العزم است غیر از انچه نموده اند شریعت است که می باید که حکم نامی
 عام بود نسبت بکافران نام نافر حکم اولی که نسبت بکبر و بی وقار شده بود نامیکه نامی عام نیست بلکه نسبت
 بیک گروهی حکم حرمت کرده است بجز اولی العزم و نافرینی در یک قاعده مجتهدی حکم محال میکند و مجتهد
 دیگر در همان قاعده حکم حرمت مینماید و پیغمبر نیز نیست بر چند در میان این آن تفاوت فاحش است که انجا
 رای است و انجا اعلام در آن قاعده و حکم گنجایش دارد و در اعلام گنجایش ندارد اما تعدد قوم علماء ان مینماید
 و انچه گذشت پس بر شریع با تقدم احکام که از کتب و ضعف پیغمبر ان اولی العزم بحسب لغت مفهوم میگردند
 پیغمبر ان متابعت را نیز در انجا محال بخالف نیست ان احکام نسبت بکافران نام دارد و گذشته اند بر پیغمبر
 قوم که دعوت کنند خلاف ان احکام تبلیغ نخواهد کرد اگر حل است همه حاصل است و اگر حرمت همه حرمت است
 تا نماند پیغمبر دیگر از اولی العزم بیاید و رفع ان حکم نماید این زبان شیخ مقصود است پس شیخ با اعتبار احکام
 باشد که بحسب لغت از صحیفه منزل ما خود اند و احکام که با جهاد و اعلام ثابت شده اند نسبت و اجتهاد و نسبت از پیغمبر
 و انما مقصود نیست که این احکام نسبت بعضی است و بعضی پس اجتهاد و پیغمبر میباشند و انرا همه اجتهاد و مقصود نیست

[illegible]

[illegible]

برینیم خود مساواة پیدا کند زیرا که این کلمات که او حاصل نموده است به واسطه تالیف است و این غیرست علی الصلوة
 و السلام پس این همه کلمات همان تفسیر این تالیفات باشند با کلمات تالیفات دیگر و یک کلمات مخصوصه علی الصلوة
 و السلام و همچنین آن فرد کامل بر تفسیر غیرست نزدیک آن غیرست پس یکی تالیفات کرده باشد و دعوه او را قبول
 نموده بود چه هر تفسیر بر اصل تصاحب دعوت است و بتلخیص شرح تفسیر ماموران عامان دعوت و تبلیغ قصیده
 انکس و بر ظاهر است که هیچ کمالی بر تفسیر دعوت و تبلیغ نرسد فلان حاجب عباد و معطله العبدان حاجب علی عباد و
 و حبیب الله و محمد الامی و تبلیغ شنیده باشند که در خبر آمده است در قیامت سیاسی علمای باغون شهلا وانی
 سبیل السوران کنند و این سیاسی بر زبان حقون راجع آید و امتان اندولت میسر شده است هر چه در این
 طیفه ضمیمه است اصل اصل است و فرغ مستقضا اینجا فضل ایمان سلطان این است با دروایت هر چند در وقت
 و تبلیغ و حاجت است و در میان سلطان در حیات متفاد ترند علماء تبلیغ ظاهر مختصره و در میان باطن تمام در
 و انکس عالم صوفی است که برت احمر است و شایان دعوت و تبلیغ ظاهر و باطن است و نامت و ایش غیرست علی الصلوة
 و السلام و این تمام صبیح ایمان این است که تبلیغ اعمادیت نبوی میاید علی الصلوة و السلام و این تمام
 این است که از این حدیث نبوی میاید علی الصلوة و السلام و این تمام و این است که از این حدیث نبوی میاید
 اند محل خفته است و اگر نیست سلطان ظاهر گفته اند گنجایش دارد فضل مطلق مسلم جامع است که تبلیغ ظاهر و باطن
 و هم تبلیغ باطن هم ظاهر دعوت کند و هم باطن لان الاقتصار تصور انبانی اطلاق افضل باطنی فلا کمین العالم
 علی ظاهر هر چند عده است و مناط حجة و کثیر البرکة و عدم المنفعة اما کمال و معر و طویا باطن است ظاهر بر باطن
 تا تمام است و باطن باطن ظاهر ظاهر جام و انکس باطن باطن جامع سازد که برت احمر است ربنا احم لنا نورنا و غیره
 انکس علی کل شیء قدیر و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب نیاید و هشتم برخواجه جمعی صدر در یافته و وجوب تبلیغ
 او که از عالم مثال بود و در جماعت که به تناقض قائل مجامعت و دیگر که نقل کرده میگردانند کون برز و دنیا
 فلا کثابم الله الرحمن الرحیم محمد رب العالمین و السلام علی من اتبع الهدی و السلام علی من اتبع الهدی که
 احسن نشاء و علو فطرت التفات فرموده بود و باطن ان شرف گشت مسلم الله متقا نوشته بود و در کتب شیخ محمد
 العربی قدس سره در فتوحات یکصدی نقل میکند که آن معر و فرموده علی الصلوة و السلام و این تمام
 حلقی عاتق الف آدم و حقایق می که در بعضی مشاهدات عالم مثال که در وقت طواف کعبه حیدر علی مرتضی که

مجموعه ای میکنند که این ایشان ششاسم و در انسانی طواف ایشان و بیت عربی خوانند که یک از این بیت
این است **ع** الله طمنا کما عظم منیاه بهذالبیت طالعیننا و چون این بیت شنیدم در خاطر گذشت که اینها این
عالم مثال اند و قمار این خلوص که ازینجا بجانب من نگاه کرد و فرمود که من از جلاله ابد تو ام من پیغمبر که
خیزد سال است از فوت تو فرمود که از فوت من یا در از چهل هزار سال است من از روی تعجب تم کز این
ظقت آدم الی البشر علی منیاه و علی الصلوة و السلام تا ایندم هفت هزار سال تمام نشده است و فرمود که
آدم یکی این آدم است که در اول دوره هفت هزار سال خلق شده است نیز فرمود و بیت آخری است نبی علیه
و علی الصلوة و السلام که سابق تحریر یافته است بخاطر گذشت که میباید این قول است خدا و ما که ما درین
بنیایه الله سبحانه و تعالی برین فقیر ظاهر گشته است اینست که این همه آدم که پیش از وجود حضرت آدم علی منیاه و
صلوة و السلام گذشته اند و در جهان و عالم مثال بودند در عالم شهادت و این حضرت آدم است
که در عالم شهادت موجود گشته است و در زمین خلافت یافته و سجود خاک شده صلوات الله علیک و تسلیاته سبحانه و تعالی
و علیهم صمدین غایبانی الباب دوم چون بر صفت جامعیت مخلوق گشته است و در حقیقت خود لطافت او است
بسیار دارد و پیش از وجود او بقرون تطاول و در هر قتی از اوقات نصفه از صفات یا لطیفه لطافت او
باجا خداوند جل سلطان در عالم مثال موجود گشته است و بصورت آدم ظاهر شده و بعضی باسم او گشته و کار و بار
آدم منظر روی یو قوع آمده حتی که اولد و تا سلسله که مناسب عالم مثال است نیز ظهور پرورسته و کمالات همه که
مناسب عالم نیز یافته و نشانند ابواب ثواب گشته بلکه در حق او قائم شده شسته است و در دینی بدو فرشته
بعد از آن در وقت از اوقات بشیعه الله سبحانه و تعالی نصفه یا لطیفه دیگر از صفات و لطافت او علی منیاه و علی الصلوة
و السلام در همان عالم بصفه ظهور آمده و کار و بار یکبار ظهور اول بوجود آمده بود از ظهور ثانی نیز بوجود آمده
و چون آن دوره نیز تمام شدن ظهور ثانی از اوقات و صفات و لطافت او علی منیاه و علی الصلوة و السلام حصول
پیرسته و چون ظهور نیز دوره خود را تمام کرده ظهور را بر ظهور پیرسته الله ما شاء الله تعالی و چون در اوقات
مقابلیه که خلق از صفات و لطافت او درشت تمام گشته آخر الامر آن صفه و اسرار در عالم شهادت باجای
خداوندی جل سلطان بوجود آمده و بفضیل خداوندی جل سلطان معز و کرم گشته اگر کسی هزار آدم
باشند انچه امین آدم اند و دست و پای و نیز و مبارکی و مقدمات وجود او و نیزه شیخ بر گوار که از او

روح است قلوب گرفته باشد و چون خود تجرد بخشد گرد و تناخر چه بود جنیان که تشکلی با شکل میگردند و متحد
 با اجساد میشوند و درین محلی که مناسبین شکل اجساد است بوقوعی از تفرقه تناخر نیست و چه معلوم نگردد که
 جنیان از بقدری اندک سبحانه این قدرت بود که تشکلی با شکل گشته مهال غریب بوقوع از مدار و احکام اگر این قدرت
 عطا فرماید محال تجرد است و چه احتیاج بدین دیگر ازین قیاس است آنچه از بعضی اولیاء بالفعل میکنند که تشکلی
 در امکان متذکر و حاضر میگردند و افعال متباینه بوقوعی از اینجهانیه لطائف ایشان تجردی متناهی و تشکلی با شکل
 متباینه بخیل غریزیه تشکلی در هندوستان متوطن دارد و از آن دیار آمده است بمی حضرت که خطبه میفرمود
 میگویند که آن غریز را در حرم کعبه دیده ایم و چنان چنین در میان باغ غریز گذشت است و جمعی دیگر نقل میکنند
 که ما در اوروم دیده ایم جمعی دیگر از بغداد دیده اند این تشکلی لطائف آن غریز است با شکل متناهی
 و گاه هست که آن غریز را از آن تشکلی اطلاع نموده اند و جواب آن جماعت گاه میگویند که این همه پس نیست
 است پس اینها نه برآمده ام و حرم کعبه را ندیده ام و دروم و بغداد را نمی شناسم و میگویند که شاید کسی را
 همچنین ارتباطات از اعراض احوال و اسوات در آن مخاوف و مبالغات نماید و می بیند که
 آن صور اعراض حاضر شده و غیر علی از اینها نموده است گاه هست که آن اعراض را از رفوان علیه اطلاع بود و گاه
 نبوده از آنها و متباینه بر ساخته اند این نیز تشکلی لطائف آن اعراض است و این تشکلی گاه در عالم نباتات
 بود و گاه در عالم مثال چنانچه در یک شب هزار کس که فرمود علیه و علی الصلوات و السلام بعد از مختلفه و حوائج
 می بیند و متفاوت نمایند این تشکلی صفات و لطائف دست علیه علی الصلوات و السلام بعد از تمام
 مثالی چنین مردمان امور مثال و بیان متفاوت نمایند و تشکلیات موفرا نمایند کمون بر روز که از بعضی متناخر
 گفته اند چنانچه بیان از روی که در تناخر خلق نفس بدین تمانی از برای ثبوت حیات است و برای سلوک
 حشر و حکمت آن بن است و در بروز خلق نفس بدین دیگر از برای این غرض نیست بلکه مقصود ازین تشکلیات
 کمالات است مرآن ارجح اصول بر جرات است مراد را چنانچه جنی بفر و انسانیه لغت پیدا کند و تشکلی او
 بروز نماید این تشکلی برای حیات آن فرد نیست چه احوال حساس متحرک پیش این نیست چه چیز که ازین تشکلی
 دردی عارض میشود و تشکلیات و حرکات و سکنت آن جن است و متناخر تقییر الاحوال عبارت کمون
 هم که کشاید و اقصای او را بجا و فتنه نمی اندازند نزد فقیر کمون بر روز چه در کمالیت کامله اگر تربت

تا نفسی خواهد بود که در وی بروز نماید که بعد از خداوندی جل سلطان صفات کامل خود را در مرتبه
 سنکس سازد و توجه و التفات آن افکاس را ثبات و استمرار در تمام مرتبه نفس بحال بدو انصاف
 و توفیق صفات جمیع را بدو چه کمون بروز در میان خود و کمال فضل بعد از توفیق ایشان را بعد از فضل العظیم و
 بعضی دیگر بقدر اوج قابل زیاده و کمین در روح را بعد از کمال تقدیر پیدا میشود که اگر نخواهد بدین خود را بگذارد
 و بدین یگرانی اخل شود و فضل یکدیگر برتری که این کمال اوج برت را داشت و در جوانی فوت کرد و این عزیزان
 خود را که این کبر بر سید بود گذشت و در بدن آن جوان اخل شد تا آنکه بدن دل و دست گشت و بدن تا
 زنده گشت این قول متعارف است که توفیق بدین ثانی از برای حیات این است و بعد از فوت است که قابل
 بتاخر بعضی نفس حکم است و تاخیر را از برای تکمیل نفس ثبات نماید و آنکه بعضی روح قابل است روح را که
 مکرار و بعد از کمال روح ثبات نفس نماید و توفیق قول بعضی روح از قول بتاخر هم ساقط تر است زیرا که
 تاخیر را از برای تکمیل نفوس متعارف کرده اند اگر چه این اعتبار باطل است و نفس روح را بعد از حصول کمال کمال
 اند اگر چه هیچ کمال نیست هرگاه تبدیل بدن از برای تحصیل کمالات دارد و داده باشد بعد از حصول کمال نفس بدین
 ثانی بساچه بود اهل کمال کمالی نیستند ایشان بعد از حصول کمال تجربه دارند است و تعلق با بدن را که بعضی
 از تعلق بوده است بمحصل پرست و انصاف و نفس روح امانت بدن دل است و احیاء بدن ثانی است پس این
 اول از حصول احکام بر رخ چاره خود و از غلبه ثواب قیام گذرنه و بدن ثانی را چون حیات ثانی ثبات بنیان
 حشر و رحل و در دنیا ثبات گشت احکام که متعلقان نفس و معلوم نیست که در ثواب ثواب قیام قابل باشند و
 و شمر متقد بود افسوس هزار افسوس بن قسم بظلال خود را بسند شیخ گرفته اند و متعجب اهل اسلام گشته اند و افاضل
 لایزال قلوبا بعد از دنیا و سبب امانت که حجت انکانت الواب بحجت لایزال سلیمان علیه السلام صلوات الله علیه
 تیزیل در میان بعضی از علوم و معارف که عالم مثال تلقین دارند با مدد است که عالم مثال جمیع علوم و معارف است
 هر چه جمیع علوم است متعارف و در عالم مثال است معقولات و مشاهدات و امور که متعلق به احوال و احوال
 شکی نیست اما مثال است و بعد از اعلی این تفسیر و تکلیف خود نوشته است که در مرتبه تشریف چنانچه نفس
 نیست مثال نیست بلکه توفیق بعد از مثال و در عالم معنوی غیر از عالم مثال خیال است جمیع اشیا را در خیال صورت
 متصور است کیفیت احوال مستقامت سالک چنان است اشیا را که تشکر کرده بنیایه و از باب علم میارزد و اگر خیال

نبوی و نبوی کند چهل لازم بود از اینجا است که فوق مرتبه ظلال چهل مرتبه است چه تک پوی خیال مرتبه ظلال
 است هر جا خلل نیست خیال آنجا کمال نیست هرگاه صورت تشریح در مثال نبود چنانچه گذشت و خیال
 که بر تلویت از مثال چگونه صورت تشریح می شود و در ظاهر هم لا کمون بین الاکمال و الحیر و هر جا علم بود گفت
 نبودن عرف در کل سانه نشان است و هر جا علم بود گفت و کو بودن عرف در ظلال سانه بیان است
 پس از این سانه ظلال بود و گنگی بان فوق مراتب ظلال است فعل بود یا صفت هم بود یا صفت پس چه
 منحوت خیال است چون ظلال است معلول است و علت جعل محمول پیش ازین نیست که چون زانوار
 علامات مطلوب است مفید علم یقین است عین حقیقی رای ظلال محیال است خلاصی بیخت خیال و قوی می
 که الفیضی از نورنگ سیر فائز و الیل نواز و در آفاق و انفس جهان نمایان منور اکثر اولیا
 بعد از مرگ میسر می شود و حیوات است خیال امن گیر شان و تفری از انکار بر این دولت درین نشا میسر می شود
 با وجود حیات منوی از تصرف سلطان خیال برین آید و مطلوب بی محنت و در کنار سگانه درین
 بجلد و از سحر حقین بزرگواران می یزد و در و در این عالم پر تومی نازند **بنیاد** لا باکی
 لغیبانه و لعلاتش بسکین نتیجه سوره ال حسنه در واقعه و منامات و مثال و خیال می بیند که با و نشاء
 شد و ایم و خدوم و خشم خود را معاینه می نماید و نیز می بیند و آفتاب و ایم و عالم روبا و در عالم لفظ و واقعت
 که عالم شهادت است بجز این کمالات ظهور نمی یابد و درین هیچ دار و یا باطن محض است جواب این بیت
 مظهر از مدق و دریا نشا است که منته با و نشاء و قطبیت در آن جماعه کاین است لیکل انفعی در اینها نصیحت
 است شایان آن نیست که در عالم شهادت ظهور یابد و بازان از و حال خالص نیست اگر نه معنی لغزیه اندک سجا
 قوت پیدا کرده و شایان آن گشت که در عالم شهادت ظهور پیدا کند و قدرت اندک سجا و در عالم شهادت ظاهر گردد و
 بهمان ظهورش که از نصف ظهورات است کفایت می آید و قدرت ظهور می یابد برین قبل است و احوالی که با
 این اده می بیند و خود را در و حاتم عالی می بیند که بنام صلب با ب لایت سرور گشته اند اگر در
 شهادت انفعنی ظهور کند و نشاء است عظیم و اگر لفظ بر مثال کفایت شد به حاصل است و حاجی مصیبت است
 و هر جا یک حکام و خود را با و نشاء می بیند و هیچ حاجی برین و در خضر است و نشاء است پس با حاتم
 بناید نهاد و در شهادت سر چه می شود و از آن اوست **س** چه غلام انام هم به زان باب که درین نظم نیست

حدیث
 در بیان
 در بیان
 در بیان

با جماع اهل حل و عقد و اول کثیر القرون است و در باب فضیلت خلفاء راشدين عنوان شده است علیهم السلام
 که بر تبيين خلافت ایشان مترتب است و در باب سکوت و زینت از زینت و مشاجرات صحابه نیز البشیر علیهم السلام
 و علیهم السلام و ولایتی است و حجت فراوان ساینده این عقاید و کجاست است کلمه و ذائق اهل سنت و جماعت
 شکر الله تعالی علیهم و ما شفقت انما راجع است از وقوع این است نه از اصول شریعت ضروریات و غیر
 دیگر است که با عقاید و عمل غلط دارد که علم حکام و علم فقه متکفل است ضروریات را گذاشته به فضوایات و غیر
 عمر خود را صرف مالدینی کردن و عذر آخر کرده است علامه اعراضی علی بن ابی طالب خال بالاعیاد اگر غایت
 از ضروریات دین از اصول شریعت می بود چنانچه شیعه کمان برده اند باینکه حضرت حق سبحانه و تعالی در کتابت حج و عمره
 تعیین است و موقوفه شخص غنی می نمود و حضرت پیغمبر علیه السلام علی الصلوات و التسلیمات امر بخلافه کیست
 پیغمبر حقیر که را خلیفه می ساخت و در کتابت است چون اتمام این مفهوم نشد معلوم شد که کجاست است
 از فضول دین است نه از اصول دین فضول باید که فضول استقال نماید القدر ضروریات دین پیش است که
 نوبت به فضول غیر پس از اول بقصر اعتقاد چاره نبود که بذات صفات و افعال واجبی بل سلبا و تعلق دارد
 و عقاید با این بود که آنچه پیغمبر علیه السلام علی الصلوات و التسلیمات از نزوح قبل ملام آورده است و بضرورت و توازن
 دین ملام گذشته است از خیر و شر و غلبه ثواب و عزی و دای و سائر سمعیات مبتنی است و جمال مختلف ندارد
 اگر این عقاید نماند از ایمان حکام پیغمبر چاره نبود از ادای فرائض واجبات بلکه از ادای این سببها
 نیز گذر نه نماند حل و مرتب شرعی نماند می نمود و در حدود شریعت احتیاط باید کرد تا ظاهر و متظاهر علی غایت
 آخرت متعقد شود و چون عقاید و عمل درست کند نوبت بطریق صوفیه رسد و امید و کمالات و ولایت گردد
 بحث است نسبت به ضروریات دین کماله و حر فی الطریق است نایمانی الباطن بن مخالفان این باب غلو نمود
 اند و لعن صحابه البشیر علیهم السلام و التسلیمات کرده و بضرورت و در ایشان فضیلت طویل الذل
 ایراد نموده می دیگر از مفسد از دین تنجی نمودن ضروریات دین است و التسلیمات مکتوب شصت و یکم
 و عذر از حرمی مولانا احمد بر کسر دریافت و فضیلت باران مولانا حسن بر حلقه آنها ساختن میانیان و کتب
 بسم الله الرحمن الرحیم بعد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند و عزی پناه مولانا احمد علی الرحمن
 وجود و شریف مولانا در وقت مسلمانان را بر آیت حق قبل ملام و جمعی بود از جهت های و دانی العلم

پیغمبر حقیر

لا تخوننا اجد ولا نقصنا لئلا نرانا وستان ما وواعانت مرگه شنگان اما سوار سواران خدمتگار می بود
 فرزندان هم خوشی بر چرخان و خلع همان لازم است سو نمایند که فرزندان مرموزی بخوانند و بعد مرموزی بخوانند که در دفع
 احسان مرموزی اسکا فاع با احسان فرزندان و نمایند بل جزا الاحسان الاحسان و اطوار و اوضاع مرموزی
 مراعات نمایند احوال احوالات و ارامی دارند و در طریقه ذکر و حلقه شغولی باید که فطر و اقامه شود و یا
 جمعه نموده بشنید و در یکدیگر فائده باشند تا از صحبت ظاهر شود و این فقیر قبل ازین بسبیل اتفاق نوشته
 بود که اگر مولانا مفسر به اختیار کند باید که شیخ حسن را بجای خود و مکتب قضا را این مفسر را بدو سپرد
 هم که مکرر از خط مینامد شیخ حسن را معین بن مری می نامد شیخ بر لبه یا ان گران نماید که با اختیار و ایشان
 انصاف لازم طریقی شیخ حسن بطریق مولانا مناسب میسر دارد و در آخر مولانا نشسته که از جناب گرفته بودند
 شیخ حسن را و ان نسبت شرکت است و یا ان دیگر ازین مبنی قلیل انصاف ندر هر چند کشف و شهود باید که گفت
 و اتحاد و تجلی کردند این ملت و دیگر است و این کل را با دیگر است که فک شون را اینجا بجای نمی خرد و را
 نو حید و اتحاد و مستغفرند با هم باید که یا ان تقدیم شیخ توقف نکنند و در هر حلقه و انست با خود شون باشند
 اخوی خود را در این مبنی را معقول یا ان سانه بجله شغل و دالات نماید شیخ حسن بنفشه بر ما چسبیم هم باید
 که محافظه خاطر هم هر گاه نماید حقوق برادر می بخار و در مطا لکه کتب از دست نهد و در احکام شریعت
 فرماید و مبالغت سینه ترغیب کند و از بدعت تخذیر نماید و طریق القبا و بضرع و زاری را از دست نهد
 و سب و افش ماره از راه ریاست و تقدم بر اقرار در مبالغه اندازد و غراب ابر سراز و هم وقت خود را قاصر
 و ناقص اند و مطالب کمال خود باشد و نفس و شیطا ن و دشمن قحطی مکلین انظر که از راه بد و غاب ناسرانه
 همه در زمین توافقت بود که در طریقه فائز نگین است و هندوستان زینا و دست و دو ساله یک فایز
 و جزو آرد می برد احوال انویسان باشند اگر خوانند که سید از شستن غافل نباشند و یا ان شیخ یوسف با زور و
 و نامد که اینجا بودند و فواید بسیار از خود و در حقیقه فناء اطلاع یافتند و بیجا و با آردان بجانه رفتند و مستعد
 و صادق اخلاص است و اندک سب از الموفق چون شما و در افتاده اید و نصیحت با نعت نموده آمد و بسیار
 باشد و ریاست بلا می جان خود و اندیز سان از ان باشد و یا درین راست لذت پیدا شود و بهنگام
 ابدی ساندربنا غفرنا و تو بتا و اسرافانی امر او ثبت اقامه و انصراف انهم الکافین سبحان رب العزیز

عما یصفون صلوات الله علیه وعلیه السلام علی المرسلین وعلیه السلام **شخصت** و دویم بخان خانان چند ریافت بسیار
اکثر انسان مدنی **الطیبه محمول** است و تمدن نقیض خودی نبی نوع خود محتاج است و کمال انسان مهدی است اعتبار
واینانست که کثرت محمد و سلام علی عباده الذین یغفرون ذنوبهم و کثرت ثمار از حضرت حق بخانه و تقالی
مسالت فیما یند که خیریت و صلاح شما مستقر جمیعیت و رفاهیت غم غمیر از سلمانان است و دعا یتما که با دعا
جمیع بر تالی سلیم الله سبحانه و تعالی الایمان یجینا یکم فی صومئ سید المرسلین علیه وعلیه السلام و علی کل الصلوات
اخصها **والتسبیح** کما هو ان نسبت محبت و ارادت و خلاص شما با کمال علیه تقدیر من سر سر میراند
که بر و جاتم و کمال است بخانان و صدیه و سید و خدمه و کمال با اهل این سلسله علیه یزید یا عزیز یا فواد اند و اهل
این یار او هر چه شیوه و عود است بطریقه این کار که مکرر است اند قات منابت است اینجاست که بعضی اهل
این سلسله بر سبط تقوی نظر درین طریقه علیه یزید یا عزیز یا فواد اند و اهل این سلسله بر سبط تقوی
بجانب خود کشیده و این عمل از خود و کمال این طریقه علیه یزید یا عزیز یا فواد اند و اهل این سلسله بر سبط تقوی
هر اهل سلسله سلطه الطریقه چون اهل این سلسله علیه یزید یا عزیز یا فواد اند و اهل این سلسله بر سبط تقوی
اما و اعانت این کار و اهل این طریقه که آدمی مدنی **الطیبه محمول** است و تمدن نقیض خودی نبی نوع خود محتاج
است قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی حبسک الله **والتسبیح** برگاه و کفایت هجرت غیر از سبط تقوی
الاصحابه و عهد و موثقان و عمل او و باشند دیگران چه ضلالت که نه فنی را این وقت درویشی را عبادت
از عدم احتیاج به سید کمال احتیاج ذاتی انسان است بلکه ذاتی جمیع ممکنات بلکه غنی انسان بهین احتیاج
است و ذل بندگی زمین را دناشی است چه اگر فضا احتیاج از انسان را مل گردد و دست تقوی را کند
غیر از عصیان و سرکشته و غفیان و نافرمان برداری نقد وقت او نخواهد بود قال الله سبحانه و تعالی
ان الانسان لیطغی **ان** راه استغنی غایتی تا فی الله فقر که اگر قناری ماسوی دارسته اند احتیاجی که
باسباب دارند از احتیاج را بسبب الاسباب حواله نمینانند و دولت بهین شده و از افزون نیست او را
میدانند و سطر و مانع فی حقیقه او را شجانه تصور می نمایند و چون اسباب را بر سبط حکم و مصالح درین
آورده اند و حسن قبح را با اسباب متب ساخته این بزرگواران نیز شکر و شکایت را با اسباب
را چه میگویند و تنبک و بد و انظار از ایشان میدانند چه اگر اسباب و فعل نهند کاغذ غمیر را بطل سازند

سبب
که از فساد و احوال
چگونگی محبت و تقوی
نفع این سلسله می شود

نه باطلا سجا نامک وجود شریف سیادت پناه حقایق و معارف اکاه افروغی مغزی میر محمد نمان احمد و شکر
 است دعا و توجیه ایشان که بیت اسرار کلام که بکات و فیوض توجیهات ایشان توایم دولت شماند و در
 حضور و غلبت ایشان احمد و معادلان تمامی پنهان و از کیناال شده است که ایشان از نویسیای شمانا با
 بفقیر نوشته بودند و محبت و اخلاص که شمانا نسبت بفقیر حاصل است در اینجا در جوده و ظاهرا ساخته بودند که
 صوبه واری نیجا را بدگری تفویض نموده اند و وقت توجه و درنگی است فقیر را شمانا مرطالو ان کتوب
 تویمی درین با حاصل گشت و شمار در آن وقت رفیع القدر یافت ظاهر و در جهان است شخصی بی بود و جواب
 آن این عبارت نوشت که خلاص خانان نظر رفیع القدری آید و الا محمد المصباحی و السلام مکتوب شصت
 و سلویم نور محمد انبالی صدور یافت و جواب تفصیلا که پرسید بود که با وجود کثیر اگر طالع بی پیش شیخ دیگر
 برود و مطلب حق جل علانامه مجوز نیست یا نه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و علیه و سلم و علیه و سلم و علیه و سلم
 مکتوب که ارسال داشته بودند رسید پرسید بودند که با وجود حیات میرا طالع بی پیش شیخ دیگر برود و مطلب
 حق جل علانامه مجوز است یا نه بدانند که مقصود حق است سجانا پیرو سیالیت است به حصول جناب مقتدا
 اگر طالع باشد خود را پیش شیخ دیگر بپذیرد و دل خود را وصحت او با حق سجانا همه باید روست که در حق
 پیروی از آن طالع پیشین آن شیخ برود و مطلب شد از نمایا باید از پیرو اول طالع کند و خبر بنگرانی نمایا
 علی الخصوص پیرو کرد و میدی نویتش از خود خبر ندارند و ایمان از کفر جدا می توانند که از حاصل شانه پیرو
 خواهند داشت و سر را کلام را خواهند نمود اگر از خوشی حق پیوست چندین که خبر دار از جهان چنین دانسی
 میدی که برین طالع پیرو اعتقاد کرده باشند و بدگری جرم کنند و راه خدا صل ثانی معلوم ساز و خطرات شیطانی
 است که از راه حیات پیرو مقصود طالع از حق سجانا باز میدار و هر چار شد و محبت دل آینه شود و تو
 جرم باید که در از دست شیطانی پناه با حجت مکتوب شصت و چهارم بمجوز من لعمری
 ترا جمل بیان صدور یافته و بیان آنکه از تون احوال از عدم حصول حال نیامی و نه ملک باشد بسم الله
 الرحمن الرحیم سلم الله سجانا عمالامیق بحاکم الدنيا بحول المؤمنین یا زندان بودی است مناسبان ندان
 و در عالم دانه و حصیبت است از تون احوال گفتک باشد و از علوم حصول حال نگار و زندگان هم لوسر
 ان هم لوسر لیک تنگی و در افغانی مقرون فرموده است اما اگر در افغانی آخرت خواسته

یا کونین از عدم دولت نامد سکر کمال بیرون

باکره کاراد شوا نیست؛ باقی احوال بن محمد و درسیات مآتب فوق ثانی و سید عبدالباقی با شافعی
 گفت مشارالیه اوقات شغاق و حقوق شمارنده و ملاقات کرامی متوجه است مکتوب شخصیت و ترجمه
 محمد ششم خادم صدور یافته در احراز امور لاطاعین بسم الله الرحمن الرحیم بعد محمد و صلوة و تبلیغ الدعوات
 میرساند و درین مآز احوال باطن خود و خیریت بنوشتند اندام با محنت و فحمت باشد امور لاطاعین است دنیا را
 فیها اگر ای نیکند که مکر احوال خیرت را گذاشته کسب عیش و تنال نماید خیریت ناسخیر خواهد بود و با
 حسنات الابرار نیست المصبرین شنیده باشند بهر حال متوجه احوال باشند طفیل را صبر و داند و اضره
 تقدیر بعد از الله سبحانه محمد و الله که فخرای نیجای هر چند برق معلوم نماند اما به سنی که کوشش و فخریت
 و وسعت میگردد و رانند زیاده از قد کفاف میرسد و نری که اندک وقت است باقی احوال بخیر و متوجه
 محمد است و درین پیاده و مباد و کرده بود که اهل در رسید بود و در حال بر طرف شده است الله سبحانه محمد
 و الله علیه و آله و سلم و مکتوب شخصیت و ششم بخان خان محمد و دریافت در بیان تواریخ و اوقات
 و مع و تقوی و مایه نایب لک بسم الله الرحمن الرحیم بعد و سلام علی عباده الذین مطیعون امری و رستگار
 و نالایق تقصیرات و هو است که راننده خوشی آید که از شیخ تواریخ و اوقات گوید و در امر و تقوی و نالایق
 تبارک تبارک و تو بر علیه و آله و سلم ایها المؤمنون علیکم السلام قال الله الذین آمنوا و اتوا بالصلوة
 علیهم السلام انهم یحکمون علیکم و یحکمون فی شئها الا انهم و قال تبارک و آله و سلم و اتوا بالصلوة
 فی النظم اجتهاد و درین حدیث حق کل شخص لا یقصد ان یتغیر احد من البشر کیف ملانیا علیه و سلم و السلام
 لم یکنوا عن التوبة قال خاتمهم و سیدهم علیه و سلم و صلوات الله و نجات انه لیغان علی قلبی انک لا تستغفر
 فی الیوم و الیوم سبعین مرة فان كانت لها صبیح یعلق بحق العذرا و سبحانه و لا یتعلق المحقر فی الجاهل العباد
 حقهم کار ناد و شر بل خمر و مله و ملاه و النظر لے غیر محرم و در مصحف فیه و ضر و عقا و بدیه فتوبه عنها بالیوم
 و الاستغفار و التمسر لا یعمد الی العذر و جل لوترک و من من لایعطف لایبغی التوبة من دانه و ان كانت لها
 یتعلق بمطال العباد و توبتها و المظالم الیهم و الاستحلال فیهم و الاحسان الیهم و الدعاء و ان کان صاحب الیوم
 مریا فلا تستغفر و الاحسان و رها لے اولاده و ورثه و ان لم یعلم لوارث یتصدق بقدر المال فی حق
 علی الفقراء و المساکین فیه صاحب المال الذی او ذی فی حق قال علی کرم الله و وجهه صحت الیابک فی حق

يقول هو الصادق قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما من عبد اذ ذنب ذنباً فقام فقومنا
 وصلى واستغفر الله من ذنبه كما كان حقاً على الله ان يغفر له الله يقول جل وعلا من عمل سوء او اظلم
 نفسه ثم استغفر الله يحجب الله عنهما قال عليه وعلى الله الصلوة والسلام في حديث آخر من اذنب
 ذنباً ثم نادم عليه فهو كفارة وفي الخبر ان الرجل اذا قال استغفر الله واتوب اليك ثم عاد ثم قالها ثم عاد
 ثلث مرات كتب في الرابعة من الكبائر وفي الحديث النبوي انه قال عليه وعلى الله الصلوة والسلام لا يهلك
 المسوفون يقولون سوف توب ويحي لقمان الحكيم لا ينجي الا آخر التوبة الى العذر فان الموت ياتيك ^{الغنية}
 قال البخاري من لم يتوب اذ اصبح وامسى فهو من الظالمين قال عبد الله بن المبارك رحمه الله سبحانه وتعالى فليس من
 اوفى من ما لم يأت فيه تصديقه وقيل جدا من فضة افضل عند الله من ستمائة حجة مبرورة وبنو ابي
 وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين هذا النبي صلى الله عليه وآله وسلم الله قال الله تعالى يقول عبدك اذ
 افتقرت عليك تكن من اعدائ الناس وانه عما نهيتك عنه تكن من اوبى الناس وقع بما رزقك من ^{الغنى}
 الله امر وقال صلى الله عليه وآله وسلم لا يهرية رضى الله عنك وراى عبد الله الناس وقال الحسن بن
 سبيح انه مشقة مرة من الورد خير من الف مشقة من الصوم والصلوة وقال ابو هريرة رضى الله تعالى
 جلدا لله تعالى على اهل الورد والى هذا ما رواه الله تعالى من غنى على الصلوة والسلام لا يفرق بين ^{مثل}
 الورد قال عبد الله بن الجهم بالله التيمم الورد الان مائة عشرة اشياء وفضة على نفسه او يحفظ اللسان عن ^{الغنية}
 والثاني الاحتياط عن سوء الظن والثالث الاحتياط عن السخرية والرابع غنى العبد عن المحاسن ^{الغنى}
 صدق اللسان والسادس ان يعرف منه الله تعالى عليه كيلا يعجز عنه والتابع ان يفوض اليه في العون
 ينفقه في الباطل والثامن ان يطلع نفسه العلو والكبر والتاسع المحافظة على الصلوة والتعاشر ^{استغفار}
 على الستة والجماعة ربنا اتملنا نورنا وغفرنا لك على كل شئ قديم مزمور ما وانشقت ومزمار
 واكرتوبه ان جميع ذنوبه يسر شود وورد وقرئ جميع محرمات وشبهات ما حصل اليه حتى است غفر له وورد
 قصوى والا توبه ان بعض ذنوبه وورد من بعض محرمات وشبهات ما حصل اليه حتى است غفر له وورد
 ويجزى سرت كند ووفيق توبه وورد من بعض محرمات وشبهات ما حصل اليه حتى است غفر له وورد
 لمضاتك وثبتت على نيك وعطيتك حقيقة تسلي المسلمين وقال الفرع المجازين عليه عليهم والكل من ^{الصلوة}

الصلوة
 والصلوة
 والصلوة

شخصیت و مقام نجفیان صدور یافته در بیان صفات اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین باین
 ارکان اسلام و توحید نمودن بر آنکه کلام حق یعنی کلام اسلام گوشش و سلطان وقت نماید پس بعد از این ارجیم
 احمد علیه السلام علی عباد الله الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی کرم و التفات نامر و فخر از امام اوستا حجت بودند
 رسیده که این مشجانه که درین طور روان پر شد و شنباه اغیار سعادت مندر از حسن نشان که در اندام وجود
 شایسته با باقی قرار و در کار سر نیز است و ایمانی باین طالع حاصل است چنانچه است که تعلقات نفسی مانع
 حصول این دولت گشته است و توجهات پرانگند از محبت انیان باز نداشتند که این لغت عظیم بجای
 آور و اسیر و ارباب بود که المومع من احب حدیث نبوی است علیه و علی الصلوة و السلام سعادت و بخت
 آنرا آدمی را انصاف و محبت راسی فرق نماید این سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که در علم و عظیم
 چاره نبود تا فلاح و نجات اخروی متصور شود و محبت حق که مخالف مقتضات اهل سنت است ستم قائل است
 که بابت ابدی و فانی سرگردانند از این سلامت و عمل ابریزد و در اماند است مقتضای گنجایش حضرت
 خدا و ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء ^{من شاء} اهل سنت را ملبان بچار و فخر از اید نامی بدست
 ان تعظیم حقها و باید فرمود از حضرت حق سبحانه و تعالی است برین دولت مقبره و از رسی سالک باید نمود
 بدانند که الله تعالی بذات قدیم خود موجود است و سایر اشیا با بجا و او سبحانه موجود گشته اند و خلق و تعالی
 از عدم بوجود آمده پس الله تعالی قدیم و ازلی باشد و شمایم حادث و نو بدید باشند و هر که قدیم و ازلی است
 باقی و ابدی است و هر چه حادث و نو آمده است فانی و متکامل است یعنی در شرف زوال است و او سبحانه
 یگانه است شریک ندارد و در وجودی نه در استحقاق عبادت و جود و غیره و الله تعالی را شایسته استحقاق عبادت
 سوا و او سبحانه میسر و مراد الله تعالی صفات کامل است از انجیل حیات و علم و قدرت و ارادت
 و سمع و بصر و کلام و تکوین است که بقدم و ازلیت متصف اند و حضرت ذات جل سلطان
 قایم اند تعلقات حوادث در قدم صفات خلل نکند و حدوث متعلق بانه ازلیت انیان
 نگردد و فلسفه از بخودی و متمیز از کردی از حدوث متعلق است قدم متعلق برند و نفسی صفات
 کامل نمایند و عالم بخیریات ندانند که سنانیم تفسیر است که امارت حدوث است نمیشد
 که صفات از سلب باشند و تعلقات صفات بتعلقات حادث باشند و صفات تعلق از جناب

قدس او تامل سلو بیت و او تامله از صفات و لوازم جبر و اجسام و اعراض منزه است زمان مکان
و جهت را در حضرت او تامله گنجایش نیست اینها همه مخلوق ما و نیز که او را سبحانه فوق العرش و اندوخت
فوق اثبات کند عرض با سواي آن همه حادث اند و مخلوق او نیز تاملی و معادش را چه مجال که کما خلق
قدیم گردد و متصرف شود و انقدر هست که عرضش اشرف مخلوقات اوست تاملی و در ذات و صفات و همه کمالات
در وی بیش تر است تا چنانکه حکم برایت دارد که ظهور غیبت و کبر باری خالق جل و علا آنجا پیدا و موبدا است
باین خلایق ظهور از عرضش اندامند و الا عرض و غیره نسبت با و تامله برابر اند که مخلوق و نیکو اما غیر
را قابلیت نمایند که هست و دیگر از انست تا آنکه که صورت شخص اینها نمیدان گفت که آن شخص در آن است
لکه نسبت شخص با آن و سایر اشیا متقابل برابر است تفاوت از جانب قابل است آنجا قبول است شخص
نمیاید و دیگر آن این قابلیت نیست و او تامله جسم و جهان نیست محدود و متناهی نیست طولی و عرضی
و از او تامل نیست پس رنگ نیست بلکه و همه است نه بان است که بفهم ما و اید محیط است نه بان محیط
که در یک باشد و قریب نه بان قریب است و متعلق ما گردد و با ما است نه بهیئت متناهی ایمان ایم که واسطه است محیط
است و قریب با ما است اما اینست که صفات را ندانیم که حدیث و هر چه دانیم و ندانیم که حدی و ندانیم
دارد و او تامله با هیچ چیزی نشود و هیچ چیز با وی متحد نگردد و هیچ چیز در او تامله محلول نکند و او تاملی
و هیچ چیز محال نشود و بعضی ترجیحی و خفاقی است و تامله محال است و ترکیب تحلیل محال حضرت جلالت
منزه است و او را سبحانه مثل کفویت زن و فرزند نیست ذات و صفات او تاملی هیچگونه و هیچون نیست
بله نموده اند و انقدر میدانیم که او تامله هست و با ما و صفات کا که خود را با ما استود هست متصف است
اما هر چه از آن در فهم و ادراک ما و آید و متعلق متصور ما شود و او تامله از آن منزله و تامله است چنانچه که
لا تدرکه الالبصار و در بیان بارگاه است و پیش ازین بفرموده اند که هست و باید دانست که اسرار
الاله تاملی و غیره ازین مرقوم بر ما انداز صاحب هر چه می که طلاق آن رشرع بر حضرت حق سبحانه
است طلاق بیکر و آنچه نیامده است طلاق نباید کرد اگر چه در آن ستمی کمال مندرج باشد و او طلاق
باید که آمده است و نمی باید گفت که نیامده است قرآن کلام خداست جل سلطان که لباس حرف صوته آورده
برین بر علیه علم الصلوات و السلام منزل ساخته است عباد را بان بروی فرموده و چنانچه با کلام خود فرود است

چهارم در عرض

کلام و زبان و لباس حق صوت و در آورده ظاهر میانیم مقام خفیه خود را در عرصه ظهوری که ابراهیم چنین حضرت
حق سبحانه کلام لغوی خود را بسطه توسط کلام و زبان بقدرت کلام خود و لباس حق صوت عطا فرموده و عباد
فرستاده است و او امر و نواهی خفیه خود را در ضمن حرف و صوت آورده برین ظاهر ظهور داده است پس هر دو قسم
کلام کلام حق باشد جل و علا لغوی و لفظی و اطلاق کلام بهر دو قسم بطریق حقیقه باشد چنانچه هر دو قسم کلام عالم
و لفظی بطریق حقیقه کلام ماندند آنکه قسم اول حقیقت است و ثانی مجازی که بخارج انفع جابر است و کلام
لفظی را نفعی کردن و کلام خدا را گفتن کفر است و همچنین کتب صفت میگردانند بر اینبار ما تقدم علی بنیاد علی علم صولت
و التالیات انزال فرموده است هم کلام حق اند سبحانه و آنچه در قرآن و دکان کتب و صفت مذکور است حکما
خداوند است جل سلطان که موافق هر وقت مبادر امان تکلیف فرموده است و درین امانان حضرت حق
سبحانه را در محبت بے جهت و بے مقابل و بیکیف و بی اساطیر حق است ایمان ابراهیم و سیدنا و سیدنا
آن تحمل نشویم زیرا که رویه او قیاسی و بی چون است و درین نشان حقیقت آن برابری چون ظاهر نشود و ظاهر را
تعیین بیان نمود و امی بلفظ و مقترله و سایر فرق مبتدعه که از زمان کورسی بخار رویه آن رویه نماندند
غایت شایسته بکنند و بدولت ایمان انهم مشرف گویند و او قیاسی چنانچه خالق و باده است خالق افعال نیابت
نیز خیر باشد آن فعل یا شریعتی بقدری است که آنما از خیر رضای است و از شر رضای نیست هر چند هر دو را دوست
و شیت است سبحانه لیکن باید دانست که شر تنها را بواسطه او بایده است نسبت نباید که خالق اشر نیابت
ملک خالق بخیر و اشر باید گفت چنانچه گفته اند حضرت حق سبحانه خالق کل شیء باید گفت و خالق القاف و اوقات
و مختار زیرا باید گفت از جهت رعایت او چنانچه قبیل و قیاسی و مقترله از شریعتی که در اذن خالق افعال نبوده و او
وضیع و شر فعلی با او نسبت کنند شرع و فعل تکلیف نیاید میفرماید اری علما حق قدرت بنده را و فعل او و فعل
واده اند و کتب بنده فانیات نموده زیرا که فرق و ضمیمه و در میان حرکت مرقش و حرکت مختار قدرت که نسبت
و حرکت هیچ و غلو نیست و در حرکت اختیاری غل است همین فرق باعث مواخذه میگردد فانیات ثواب
همینا که کثرت مردم و قدرت و لا کتب و لا در حرکت و تلاش هیچ و غلو نیست و اختیار عبودیت و در اند و بنده را و فعل او
و اند ایشان را با او علما را بنده فانیات قدرت و اختیار و بنده فانیات نیست که بنده هیچ نخواهد کرد و هر چه نخواهد
انج و از اینگی و در است که بنده با نچه بکلف نموده است از معذنان تواند آمد مثلا نماز بخورت بر آنرا که در روز

ایشان مجرب نیست قال الله تعالی لا یفتقنهم العذاب ولا هم یفتقنن و سرکرد و دل و ذره از ایمان
خدا بود و او را بهر طایفه از طایفه اگر دروغ ببرد بقدر عصیان و خدش اید و او را از روز جزا خواهند
بر آورد و نیز روی او سیاه نخواهند کرد و چنانچه کفار را سیاه کنند نیز غلیم و نجیب نخواهند کرد و چنانچه کفار را کنند
از خصلت صفت ایمان او و بلا که بنده های خداوند جل و علا که مردم اند و عصیان از امر خدا جل و علا و حق
جائز نیست و با آنچه ما مورد افضل می آورند و از ناشوئی پاک اند و توالد و تقاضای حق ایشان به مقصود است
البعض ایشان از حضرت حق سبحانه و تعالی رسالت برگزیده است و تبلیغ وحی مشرف ساخته بمکان کتب
و صحف انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیات ایشانند که از خطا و ضل موضوعانند و از کید و دشمنی معصوم هر چه ایشان
از حضرت حق سبحانه و تعالی تبلیغ نموده اند به صدق و صواب است و شایسته ایمان است و از این برگزیده
از عظمت و جلال و سبحانتر رسانند و غیر از ایشان امر کار و گزند از این تصدیق قلی است و اقرار رسالت
با آنچه از دین بر او ضرورت باشد است اجالا و تفصیلا ایمان چنانچه از نفس ایمان خارج اند اما ایمان
کمال به او افزاید و حسن به او بکند اما مایه عظم کوفی علی الا حتمه فیهم مانند که ایمان قبول یافته و نقصان نمیکند
زیرا که تصدیق قلبی عبارت از یقین و اذعان قلب است که تفاوت کم و زیاد است و آن عبارت از قبول
تفاوت است که فعل از هر کس و هم است کمال نقصان ایمان با عدا طاعات و محاسن است هر چند طاعت مشایر
کمال ایمان پیش پس ایمان عامه و موانع شل ایمان را بنیایا باشد علیهم الصلوٰۃ و التسلیات که آن ایمان بهر طایفه از
طاعات برود علی این کمال است و است ایمان عوام و موانع بگردان نرسد هر چند این هر دو ایمان نفس
ایمان شرکت دارند اما ایمان بهر طایفه طاعات حقیقت دیگر پیدا کرده است ایمان دیگران گویا و ایمان از
نیست و در میان اینها اما در شرکت مقصود است عوام انسان هر چند با نبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیات و نفس
انسانیت شرکت می کنند اما کمالات دیگر و انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیات درجات علیا رسانیده است و حقیقت دیگران است
که گویا از حقیقت مشترک عالمی و برتر اند بلکه انسان ایشانند و عوام حکم نفس از ایمان عظم علیا رحمت و
اناموس بخدا و ایمان شایسته که بر علیه الرحمة اناموس انشاء الله تعالی که بر کلام لا و به است باعتبار ایمان حال و لغت
اناموس بها باعتبار حال خافه توان گفت اناموس انشاء الله تعالی اما بهر چه که گویند از صورت پستی چنان
بهتر است بهر حال خطاب عامی اگر چه کبار باشند از ایمان بیرون نرود و دل و با هر که هر چه غفلت

بعد از آن عمر بعد از آن عثمان بعد از آن نو طریفه خواهی بود رضی الله تعالی عنهم جمیع حضرت امام حسن فقیه است
از امام حسین رضی الله تعالی عنهما و علمای اهل سنت و علم واجتها و حضرت مالک و رضی الله تعالی عنهما حضرت
فاطمه رضی الله تعالی عنهما ناظر را بتول میگفتند که عینده سال الله است و انقطاع حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی
قدس سره و کتاب غزیه حضرت عائشه را قدیم می برد و آنچه معتقد این فقیر است آنست که حضرت مالک و علم
واجتها و پیش قدم است و حضرت فاطمه و زینب و انقطاع پیش رو بودند فاطمه را بتول میگفتند که عینده سال الله
و انقطاع و حضرت عائشه مر جعفر قادی صحابی است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین شیخ کلید علم صحاب
تیمبر علیه السلام و تسلیات پیش نمی آید اگر آنکه علم این نزد عائشه بود رضی الله تعالی عنهما و آیات و سنن آنست
که در میان صحاب کرام علیه السلام انصوان واقع شده اند مثل محارب جلع محارب جلعین محارب جلعین صرفا دیدند
و از هوا و تصدق دیدار داشت چه نفس این بزرگواران و نصیب غیر البشر علیه السلام و تسلیات
از هوا و نفس نمی کشیده بودند و از حرص و کینه پاک گشته اگر مسالحه دارند برای حق دارند و اگر نمانده
و شاجرت برای حق است هر گز همی بقتضای جتها و خود حمل نموده اند و مخالف را بی شائبه و او تصد
از خود رفع کرده اند هر که در اجتهاد و خود مصیبت در وجه و قبولی و در وجه از ثواب دارد و آنکه خطی است
یکدیگر عذاب او را نقد وقت است پس محلی در آنک مصیبت ز طاعت و در است بلکه امید در خط در جات
ثواب او علماء نموده اند که در آن محاباتی بر جانب می یورده است کرم الله تعالی وجه واجتها و مخالفان از
مع ذلک دارد و حسن نیستند و گنجایش طاعت ندارند چه جای آنکه نسبت کفر یا فسق کرده شود امیر کرم الله تعالی
وجه فرموده است برادران باغی گفتند ایشان نه کافرانند نه فاسق زیرا که ایشان را تاویل است که گفته اند و خود
بنیاید حضرت پیغمبر فرموده است علیه و علی اله الصلوٰه و السلام ای کرم ما شیخ صحابی پس جمیع صحاب پیغمبر را
علیه السلام الصلوٰه و تسلیات بزرگی باید داشت و همه را بنیکی یاد باید کرد و در حق هیچیک از این بزرگواران
بنیاید و بگویند بنیاید کرد و مناغت ایشان را به از مصالح دیگران باید داشت طریق فلاح و نجات
اینست چه دوستی صحاب کرام بر همه دوستی پیغمبر است علیه و علیهم الصلوٰه و تسلیات بزرگی فرمایند و ما
بروای من لم یوق صحابه علامات قیامت که بخبر صادق علیه السلام الصلوٰه و تسلیات از آن خبر داده است
حق است احتمال تخلف کلام اقطاب از جانب مؤسیر بر خلاف عادت و ظهور و ظهور

و آن یک فرد تا جمیع اهل سنت و جماعت اند که ملت ملت العت افسرند علی الصلوة و السلام و التسلیمات و التماس
 صاحبان سرور علیه السلام و تسلیمات اللهم شتتا عل مقتضات اهل سنت و جماعت و امتنا فی روز قیوم
 احسن ما یسیر بنا لا تغفلوا بقلوبنا و بدینا و بسببنا من ملائک حمت انک انت اله العالی جمیع التصحیح و اعتقاد و اقتضا
 ادا و امتنا از نوای شرمیه که کل خلق دارد نیز بخار و بود نماز حققت بے فتور با تعدیل کان با جماعت
 باید نمود که فارق و صیان سلام و کفر همین نماز است چون دار و ملکه برو و جسون میسر جل متبر
 از سلام بدست آمد زیرا که نماز مهمل و ویم است از مهمل پنجگانه سلام و مهمل دل ایان بخدا و رسول
 است جلشانه و مهمل دوم نماز است و مهمل سوم ادا از کوه است و مهمل چهارم روز و ماه و مهمل
 است و مهمل پنجم حوسبت الله است مهمل اول ایان خلق دارد و مهمل ربع افعال خلق دارند و مهمل
 جمیع عبادات و نماز است زیرا که نماز است در روز قیامت ابدار محاسبه نماز خواهد بود و اگر نماز درست
 محاسبه یگونی است الله سبحانه و تبارک و تعالی خواهد گشت و مهمل کن از مخطرات شرعیة بتنا بپذیرد و
 نامرضیات مولی را جلشانه سمیات مهملکاید و است و دعا و تقویات خود را و نظر باید داشت و از ارتکاب
 آن خطای مفضل باید و ندانست و حسرت باید کشید بطریق بندگی الهیت و الله سبحانه و تعالی و اگر در ارتکاب
 ارتکاب مرضی موالی خود نماید جلشانه و از آن عمل خود و تشویر و فضاخ نبود و در تضرع دست اطرار و
 تضرع و نزد یک است که مسرا و از اربعه سلام بیرون گشته و روز و از راه انداختن ساز و زبانه و از آن
 چیزی تماس امر را رسد و دولتی که حضرت حق سبحانه و تعالی شمار ایان متناز یافته است و
 مردم از آن دولت نافعند و بلکه نزدیک است که شامم از او بیاندیشد که بادشاه وقت که بیعت
 مسلمان آمده است و از اهل سنت است و خوشترند به هر چند چند سال است و دین اودان که اودان
 قیامت است و بعد عهد نبوت بعضی از طلب علم و شوی طمع که ناشی از خبث باطن است بامر او سلاطین تقرب
 حبشه براه محرش ملایشان درآمدند و دین چنین تشکیلات نمودند و شبهات پیدا کردند و سواد
 لوحان را از راه بر وند و چنین بادشاه عظیم الشان هر گاه سخن شمار بحسن استماع میفرماید و به قبولی تلقی
 دنیا بدید و دولت است که هر یک بایاشارت کل حق یعنی کلمه اسلام که موافق مقتضات اهل سنت و جماعت
 شکر الله تعالی معینم گوش زد ایشان نمایند و هر قدر که گنجایش دارند سخن اهل حق را بر ضد و از دیگران

م و مکتوب از اربابان اسلام و باغیان و تاجران

مشهد و نظر اکثر کفری بداند و در حق سبقت و در میان آید تا انکار حقیقت اسلام نموده آید و بیان بطلان
و شاعت کفر و کافر می کرده شود و کفر خود را به سلطان است هیچ عاقل نماند پسند و سلطان آنرا بی تمنا
باید با سزا داشت و البته باطله ایشان را بی توفیق نمی باید کرد و اگر حق صل سلطان بی نزد ولی است خاق
سموات است هیچ عقیده آید که البته باطله ایشان پسند را فریده باشند و اگر چه جمیع آمد و اگر پیش ایشان
نشین زنده و از راس اندوز و احمای نایه نمایند چه جای نکرد و دیگر از احمای فتنه کنند کفر و گو با شاعت این امر را
ملاحظه نموده میگویند که این الهی شعرا را خوانند بود و نزد حق صل علما را بخدا صل نشاند و نزد ک خوانند است
بسیار سلطان را نگذاشته اند که این جهادات را محال شفاعت خواهد بود و حضرت حق است جان و شفاعت کفر
کفری حقیقت و دشمنان و نیند و حق عبده و دشمنان قبول نخواهد کرد و در رنگ نیست که با میان سلطان و در
نمایند و هر کس که بدست نماند این باغیان نزد سلطان شفاعت خواهند بود و بسبب این امر هیچ سلطان حاکم
باقت بر چیزی نیست این خدمت باغیان کنند و شفاعت باغیان غلوار سلطان خواهند و اقرب و جویند چرا
خدمت سلطان حق کنند و باغیان را شکست بدهند تا از ازل قرب از ازل حق باشند و در حق مانی نبوند
بجستار سنگی را نگیند و بدست خود بر نشاند و سالها از این پیشش نمایند و توقات از وی میگردانند و بکل
طعام سلطان است و از اسلامان هر که از راه حق و طریق مستقیم در افتاده است اهل مهاد و بدست دادن طریق تقیم
طریق انور است علیه علی الصلوة و السلام و طریق خلفا را شنیدن دست علیه علیه صلوة و تسلیات حضرت
شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره و کتاب غنیه فی مایه و نهیهای مبتدیان که قبول نهانند کماله اند و خارج و شنیده
متزلزل و در بر شریف چه خیریه بخاریه کلانیه زمان انور نبود علیه علی الصلوة و السلام و در زمان خلافت آن
و عمر عثمان علی رضی الله عنهما حکم معین نمودند خلافت بین طوائف و تفرق اینها بعد از آنها از دست مصیفتان
دست نهیهای سید رضی الله عنه معین حادث شد و دست خیران سر فرموده علیه علی الصلوة و تسلیات
کسی بعد از من نخواهد از دست اختلاف بسیار خواهد بود پس لازم گیرید شماست مرا و دست خلفا را شنیدن
مرا از این بدان خود محکم گیرید و در واریه خود را از محرمات امور زیرا که هر بدست خلافت است و دست
بعد از من پسند باشد و در دست پسند که بعد از زمان انور حضرت و خلفا را شنیدن علیه علیه صلوة و
تسلیات حادث شود و از خیر اعتبار را مطلق است و شایان اعتبار نیست شکر این دولت عظمی عجا باید آورد و کلام

اهل کرم و فضل را داخل غرقه ناجیه ساخت که ایشان اهل سنت و جماعت اند و از فرق اهل هر ادب و مذهب
 با عقائدات فاسده ایشان مبتلا نگردانند و از اجتماع شناخت کننده را در حوض صفات مولی جلالت شایسته
 و خالق افعال بنده بنده را گویند و شکر و تحمید و ثناء و تهنیت و تحفه و هدیه و تبرکات
 کامله از وجه تسمیه بنده نیز از ان و طائفه شناخت که با اصحاب اکرام غیر الشریع علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات
 و با کابر دین سوزن خلق نمایند و البته از اوصاف و کید و تصور کنند و بعضی و کینه مبطن چشم سازند حق سبحانه و تعالی
 در حق این بزرگواران احسان بیهم غیر نماید و این دو طائفه کذب کلام حق جل جلاله نمایند و اثبات عدل
 و انفس مکینه و در بیان این بزرگواران میکنند الدخالی آنها را توفیق و مادی و بصیر و مستقیم بنیاد
 گویند و از بنده نیز از ان جماعت بگویند که حق را سبحانه چهره و مکان اثبات کنند و هر جهانی انکارند و امارات
 عدوت و اسکان و وجه قدیم جل سلطان ثابت گردانند بر اصل حقن رویم و گوئیم معلوم ایشان است
 که سلطان کالروم است و سایر انسان کا مجید اگر روح صالح است بدن صالحه و اگر روح فاسد است
 بدن فاسد پس معلوم سلطان کوشیدان اسلام جمیع بنی آدم کوشیدان است و صلاح در ظاهر و کلام
 بهر دو تنی گنجایش وقت باشد و از گذشت کلام اسلام از معتقدات اهل سنت و جماعت نیز گنجایش و باید
 ساخت و در مذهب مخالف باید نمود و اگر این دولت میسر گردد و وراثت عظمی از بنیاد علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات
 بدست آید شما این دولت مفت بدست آمده است قدر آنرا بدانند زیاد و چه جالبه نماید بر خیریه مال و ارام
 مستحق است و بدینجهان الموفق مکتوب شخصیت و ششم خواست شرف الدین حسین مدو ریافت و بیان
 ستون مهدی ساره و دنیا که از جانب مشرق طلوع نموده بود و علامات قیامت و ایضا سب کلام
 الرحمن الرحیم محمد الدی حد انا لهذا و ما کننا نهدی لولا ان به انا الله اهد جهات رسل
 لا لبنا بالحق علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات محمد شریف کوزندلی غری مصحوبه لانا ابو الحسن سر ستاد
 بودند رسانیده و خوشوقت ساخت از ستون نورانی که بجانب مشرق حادث شده است که
 استفسار نموده بودند بدانند که در خبر آمده است که چون باد شاه عباسی که از مقامات فخر حضرت
 سید روحیه علیه السلام بخراسان برسد طلوع کند و جانب مشرق قرقر و بقیع چنانچه بنویسد یعنی عمو که
 در مشرق باشد و اول اطلاع ان در وقت آنکه قوم حضرت نوح بوده است و بنیاد علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات

در زمان حضرت ابراهیم علیهما السلام طغیانه بود و متوکل را در آتش انداختند و چون
 لاک فرعون و قوم او بود و در زمان قتل حضرت یحیی بود پس چون بنی نضیر از حضرت
 و زمانی استعداء بخند از شرفتها این نیامش که در جانب مشرق حادث شد بود اول بصورت عمو منو
 بود و بعد از آن کمی پیدا کرده شباهت بصورت قرن که شناخت حاصل نموده و نیز باین اعتبار نمود
 باشند که هر دو طرف آن شاخ باریک گشته بود که شباهت بدندان دهمشته پس هر دو طرف را دور
 اعتبار نموده اند چنانچه نیزه که هر دو طرف آن باریک باشند از اگر این ستون نیز بجانب فوق و در
 داشته شبیه بدندان که در میان آنها اندک فاصل بوده در صورت تشخیص این معنی نموده باشند
 جمعی دیگر نیز طبعی خبر دادند این طغیانه را علی بن طلوع است که در وقت قدوم حضرت مکه حادث نما
 شد زیرا که قدوم او علیه الرضوان بر سر مایه رخا بود و درین وقت از ایام بیت دهمشته سال گشته است
 و نیز در خبر آمده است در مقامات حضرت محمد علیه الرضوان که در جانب مشرق ستاره طلوع کند که از جانب
 باشند و از این ستاره نیز ظاهر شده است او است با مثل و این ستاره دین اسلام را بود که برای آن
 گویند گفته اند سیر کوکب ثواب از مغرب بشرق است پس وی همان ستاره میر خود بجانب مشرق است
 داشت آن بجانب مغرب باین درازی میاضح پس پشت او است که شناختن باست و از آن
 که بجانب مغرب هر روز بلند می آید سیر قمری است که هر دو طایفه ملک منظم است و بلند سجانه ملک حقیقه
 با جلال وقت ظهور حضرت مهدی نزد یک است تا سر مایه که او ان ظهور او است چه مقامات و مبادی ظهور
 آیند این مقامات و مبادی ظهور او علیه الرضوان از رنگ راحات یغیانه است علیه الرضوان و علیه السلام
 که پیش از ظهور نبوت او علیه السلام طغیانه بود و چنانچه گفته اند که چون قطعه عبد الله که در
 حضرت محمد رسول الله بود علیه السلام و علیه السلام در محرم امده قرار گرفت همه تپاسی وی زمین گشت
 شدند که همه یاطمین از کار خود باز نماندند که تحت الطیس را سر گویان و هیلا و دریا نهند و چهل و در وقت
 کردند و در شب ولادت آنسر علیه السلام و علیه السلام ایوان کسری بنحید و چاه کنده از این بقیاد
 آتش فاری که هزار سال بود که برافروخته بودند و فروده بودند و در وقت حضرت مهدی بزرگ خواهد
 و تقریب یطیم بسبب و اسلام و مسلمانان خواهد گشت و در ظاهر باطن ملامت بود و صرف عظیم خواهد

در این کتاب که در این طغیانه است که در این کتاب که در این طغیانه است که در این کتاب که در این طغیانه است

و صاحب خوارق و کرامات بسیار خواهد بود آیات عجیب و زان و باطنی و ظاهر و باطنی که پیش از وجود
او چیزهای خوارق عادت و سنگ را صاف می نماید صلوة و استلام بطور آید و با وی منبر را بر
چنانچه از اساویت مفهوم میگردد و بدانند که در خبر آمده است که مهدی ظاهر شود و از زمانیکه خبر است
و زبونی سلام و سلام است این آنوقت است که غرابی علی السلام آن سر و علیه علی الصلوة و علی السلام
طوبی فرموده است و بشارت داده و فرموده علیه علی الصلوة و استلام العباد و فی الهم که هر که
یعنی بباد و در زمان فتنه و درنگ هجرت است بسوی من معلوم شاست که سپاسان و در وقت
استیلا فتنه و فساد اگر آنکس جرات مینماید اعتبار بسیار پیدا میکند در وقت تسکین فتنه اگر کسی تر
نماید بجا اعتبار را پس وقت کار کردن قبول فتاد و جمع وقت فتنهاست تمام خود را برضیا
حق جمل علایق را زد و غیر از متابعت شیعی علی صاحب صلوة و استلام و تجمیع هیچ چیز نیست
اگر نخواهند که مقبولان محشود شوند صاحب کهن یک هجرت که در وقت استیلا فتنه از ایشان بگذرد
بود و بر وجه علیار رسیدند تا خود میدادند و داخل خیر الامم میدادند و وقت خود را با هم و حسب زورست نرسید
و بجز در روز و در سنگ سلطان کول نگردد **در سید** دادیم ترا که مقصود ایشان را که نرسیدیم تو شاید برسی
و معذورانه که پیش از ظهور این کتب نباطالم شده بود و ظلمت ذکر و رسته دلتان مفهوم نمی شد و غیر از
خیر در فتنی و آمد ما ستاره و دنباله را نشانید که در وقت لابل الفایع و انصار و الحجاج و دیگر
ستاره موت شخصی حیات آید و ولایت فخر موده اند آنچه از کلام محمدی مفهوم میشود و غرضی استاره و
نطق دارد و چه نیست و فرموده و بالجم هم میدهند و استاره را در میان بند و سفرهای بر و بجز فرمود
و لقد تمیت السماء الدنيا بمصابيح وجعلناها رجوعا للشياطين ايمان يا ايها البصائر ما من من يراهم
غرض هر چه گنید به ثبوت نه پوسته است و در ظل و کام و خیالات است ان الظن لا يغني عن الحق شيئا
بل نقول ان بعض الظن اثم فرزند عزیز بکر رسو کنید که وقت توبه و انابت است و هنگام قبل انقطاع کفر از
حد و فتنهاست و زوکی است که در رنگ ایران نیکان قنبار بریزد و عالم را درگیر بحد و صادق فرمود
است علیه علی الصلوة و استلام ان این می باشد قضاة قطعه لیل علیهم السلام فیما مونا کانی
مونا و بصیر کافر القاعدین باخیر من القائم والماتی فیما خیر من الساعی فکسوا و

در این زمان که
مهدی ظاهر شود
و از زمانیکه خبر است

در این زمان که مهدی ظاهر شود و از زمانیکه خبر است

وافر بود و بگویم بحجراته خان ظل احد منكم فليكن الخبر ابني اوم وفي رواية قالوا انما امرنا قال كولوا احبالا
 یونکم وفي رواية والنوا فيها اجواب یونکم معلوم نشانه باشند درین و زکات کفار و الحوب نواحی ملکوت
 بر سلمان بن ابی حمزه و سلام بن عثمان و نود و چهار امانت بها رسانیدند قدس سره اندر سجده این قسم گلهای بی و بقیه
 اخرا انما ان بسیار خرام شکست ثباتا اندر سجده و انما کم و جمیع علم سنین علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابی طالب
 قال کل علی ملکة القرین مکتوب شخصت و خیم محمد و ابی شعیب و یافیه در بیان تبدیل
 ارکان نماز و طاعت و تسویه صفوف و در بیان انکه یونک بجا و کفار رفته اند تعجین نیست و بنا بر تجمیع فرمود
 و جتباط و تقریر نمودن و اما متعلق بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی و صحیفه که
 داشته بود در رسیدن چهل متضمن ثبات و استقامت باران بوده است و رحمت خداوان رسانید و او کم اندر
 ثباتا و استقامت اندر بار یافته بود امری که بان امور است با جمعی از یاران که در مثل طاعت شده اند ان
 در دست نمایند و نماز و حقیقت با جماعت پنجاه و شصت کس را رسانیدند حمد الله سبحانه علیه و علیک صلواتی است
 که باطن بزرگ الهی جلشانه میسر باشد و ظاهر با حکام شرعی تعلق شود چون اکثر مردم درین ایام در امان
 مسأله است میان ما و طاعت و تقدیر ارکان تقدیری در نزد ضرورت در بیان درین باب تاکید و بیان
 بنویسید و تمام نمایند خبر صادق فرموده است علیه و علی السلام و درین در بیان کسی است
 که از نماز خود بدو و گفتند یا رسول الله از نماز خود چگونه می فرمود و فرمود علیه و علی السلام و تمام تمام
 رکوع نماز را و نه سجده نماز را و نه نیز فرموده است نظر کنند خدا می جلشانه بنامیده که ثبات نماز و صلب
 خود را در رکوع و سجده خود و نیز آن سر و بنایه و علی السلام و در میان که نماز سیکند و در رکوع و سجده
 تمام نماز فرمود و اما تخاف اوست و انکه است علی غیر درین و نیز آن سر و فرموده است علیه و علی السلام
 و اسلام تمام نشود نماز که از شما تا بعد رکوع تمام نه پس در صلب ثبات نماز و در هر سجده و در محل خود و انکه
 و همچنین فرمود علیه و علی السلام و در میان هیچیک نشیند و صلب را درست کنند ثبات نماز را
 تمام شود حضرت رسالت علیه و علی السلام یکی از نماز گذاران میگذاشت و دیگر حکام و ارکان قیوم
 حال بجا می آورد و فرمود که اگر کسی نه درین محصوره باشد یا بی سر و بره فعلی اندر فرموده است کسی باشد که
 نماز گذارد و یکبار از او نپایه نبرد انکس باشد که رکوع و سجده تمام بجا نیار و گفته اند درین محب بر او عید که میگذارد

و علی بن ابی طالب علیه السلام و در بیان که نماز سیکند و در رکوع و سجده

و علی بن ابی طالب علیه السلام و در بیان که نماز سیکند و در رکوع و سجده

در کوه و سجود تمام بجا آورد آن مرد را بخواند و گفت چنانکه هست که تو چنین نماز نیکین گفت چهل سال است
 گفت تو دین چهل سال نماز نکردی اگر کسی نه بر پشت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که بنده منم و من
 نماز بگذار و نیکو و تمام کند که خود موجود را نماز داشت بود نورانی فرشتگان آن نماز را با ساحت ببرد
 و نماز بر نماز گذارنده دعا را نیکو میکند و بگوید حفظک الله سبحانه که محفوظی خداوندی تر از نگاه دارد
 چنانکه تو مرا نگاه داشته و اگر نماز نیکو نگذارد آن نماز ظلمانه بود و فرشتگان اگر است آید و نماز را با
 نبرد و نماز گذارنده را دعای بگوید و بگوید حفظک الله تعالی که محفوظی خداوندی تر از نگاه دارد
 خدایم گرداند ترا خدایم که تو مرا ضایع گردانیدی پس نماز تمام می باید گذارد و بعد از آن بگوید و بگوید
 و سجود و قومه جلالت بجا بیاورد و دیگران را نیز بجا می نمازد و لاله سایه در و بهانیت و بدین عمل کل
 راه باید نمود که اکثر مردم ازین دولت محرومند و این عمل متروک گشته است احیای این عمل را هم با ما
 اسلام است ان شاء الله تعالی و علم الاموال و علم السلام سکینه است مرا احیای نماز بیداران کلمات
 مرده باشد تا کس را شایسته پیدا شود و نیز بیدار کند و نماز جماعت صفها را بیدار کند و با یکدیگر و با یکدیگر
 پیش و پس از اینست می باید نمود که همه را بیدار کند یا بشود ان شاء الله تعالی و علم الاموال و علم السلام اول تسبیح
 میفرمود بعد از آن تحمیدی است و فرمود علم الاموال و علم السلام تسبیح و اقامت صلوة است
 و بنا آتیا من الله و رحمة و هی لنا من انشاء سعادت امار اعمل بنیت درست میشود چنانچه دعا و ارجو است
 اول تسبیح بنیت نماز یا تسبیح بران مترتب شود باید که تسبیح و ازین جنگ جلیل دعای کلمه اسلام باشد و تو من
 و تحمیدی است می دین بود که با آن ماوریم مقصود سر سر جاد و هم من است یا ماوریک نیست خود را باطل
 نسا از علوفه نماز این نسبت المال مقصر است که منافی جبار نیست و در ارجو نماز این نقصان است و تسبیح
 با ابطال عمل نماز تسبیح بنیت میکنند از بیت المال علوفه خورد و جهاد نمایند و امیدوار ارجو نماز خدایا
 و تسبیح بیدار باشد بحال شما عظمی بیدار و باطن خود تسبیح بیدار علوفه نماز جماعت کثیر و ادا شد
 مع ذلک بدولت جهاد و کفار را بکوب شرف گشته آید که سلامت میماند نماز است و مجاهد و نیکو
 شود شهید پاک این تسبیح بنیت مقصود است اگر حقیقت نیست متحقق نشود و تکلف خود را برین بنیت با
 آورد و به حضرت حق سبحانه و تعالی و متضرع آید بود تا حقیقت نیست میسر گردد و در بنا اتم لانا و افاضلنا

انفع علی کل شیء قدیس و نصیحت و دیگر که بیان آن نموده و محلی استرام نما میجوید است که از ضروریات طریقت
 است و خصوصاً هم نشانه آنست که اگر این معنی متعین میاید و بیاری خلایق متعادل میسر شود و همان وقت تقابل
 برین امر باید گذاشت تا موازنه قدرت شما را بطریق دیگر و بیدار سازد و مقدار دیگر که بخاطر خواب غفلت افتا
 باشد چون چند روز چنین کنند امید است که به تکلف و دوست برین دولت میسر گردد و نصیحت دیگر
 احتیاط و مراقبه است چه در کار است که هر چه از هر جا که بخواهد بیاید و خود را ملاحظه حل و حرمت شرعی نماید
 که هر چه فرو نیست تا هر چه و اندکند مولای او در حل و صلوات که با هر شیئی تکلیف نموده است و برضا عدم صلوات
 خود را بر سر سلطانیه که محتاجی عالم علیه السلام و تسلیمات نموده است به سعادت بنده باشد که غفلت شرعی
 مولای خود را تعاضای نماید و به اولی و اولاد و ملک و ملک است و کند غم نماید و پشت و نایت و قضا
 مسااحتی بر میماند و نمی خواهد که دقیقه درین باب فرو گذشت شود و مسلماً حقیقتی که تاکید و مبالغه او در
 امری نمی میفرماید و نه بلیغ بینا و بیچ التفات بان نمیدانند این سلام است یا کفر نیک نظر و زیاده از حد است
 و تامل مابین ممکن است که انساب من الذب کن لا وقت بشارت است و مقرر زانم و ملک اگر کسی
 مصر فرب بود بان خورشید باشد و شافی است دعوت اسلام و قدم عقوبت از دنیا میروند و غلبه
 چه تاکید و مبالغه نماید و لاف لاف کفیه الاشارة دیگر و مواضع خوف و در محالی سبیل او اعدا از برای امن و غایت
 قرآن و سوره اایات مجرب است لا اقل هر روز و هر شب یازده بار بخواند و در حدیث مصطفوی علیه السلام
 الهی و السلام آمده است من نزل منزل لا تم قال اموز کلمات الله الامات من شر اخلق لا اله الا هو
 از محل من نزل اولک اسلام علم من اتبع الهدی مکتوب و هم مولانا عبد الواحد لاهور رحمد یافته و در
 اسرار و حقائق که بی غلطی که چنانچه در انسان نموده عرش است نمونه که بی غلطی است و در انسان چنانچه خلق نموده
 عرش حرم است جل سلطان و ظهیر و ظهیر و ظهور و شرف است از بیت الله نیز در انسان نشانی است که بی غلطی
 است و از عین شال میگذشت و کسب سبقت میگذشت است اربابین دولت عظمی وصاله انبیا علیه السلام
 الشیخ و تبعیت و وراثت این بزرگه اعلان زامتان ایشان هر که را این دولت مشرف سازد و صاحبان
 علیه السلام و تعالیات بکریت محبت انبیا علیه السلام و تسلیمات این دولت بیشتر بوده است و بعد از زان
 صاحب قلم پیدا کرده بعد از قرون تسلط و اگر کسی را باین دولت بوارت و تبعیت مشرف سازد بیشتر

و کبریت احمر باشد و این شخص افضل مرده هجاب کرام است علیهم الصلوات از سابقان است و صاحب این نسبت
 علیه بدولت مکرر مطلوب تئیم است هر چند نفس مکرر هم مراتب است اما بدولت سبقت شرف است
 زیاده این هم مانده پیش ازین هموزن شرح و بدو چون افضل اند بجانه این نسبت علیه سر را بر پیشانی
 پیش نه بر زوال کرد و مانده و نشانه از ان مانده پیشانی غیر قلب اوجا رنجه اند بطل خبر علی نشان
 موطن است اصحاب بند دولت بر صراط مستقیم اند که بدو صل مطلوب می تواند است تا که ازین صراط
 بعین و شمال است وصول و غلبی نطلال است اگر چه در نطلال مراتب اند اما همه در غلبت قسم نیست
 فراق دوست اگر اندک است اندک نیست بدو در می آید اگر تئیم مرده از وصول مطلوب یعنی تئیم مرده در
 تئیم مرده می آید اعیان بکنین مرده که تئیم مرده کبرستان است و ثبوت الله سبحانه علی الصراط المستقیم
 السلام علی من اتبع الهدی که تئیم تئیم و و یکم حفصه محمد و م را و کی جامع علوم عقلی و نقلی و اخباری و حدیثی و فقهی
 تعالی صدور یافته و لا اله الا الله محمد رسول الله کلامی تئیم ثبات مرتبه ذات است ثبات و تقدست
 ظهور مرتبه و جوب صورت ثباتی بصورت نقطه آخر است از ظهور آن مرتبه که بصورت طویل و عرض مشهور گردد
 هر چند در آن مرتبه نقطه را کنجایش است و نه دایره را نه انجا طول اجمال است و عرض معمر را لاجرم در
 صورت کشی که مثبت در رنگ نقطه نماید و کلام محمد رسول الله که نبی از دعوت خلق است که با جسام و
 خواص عقلی دارد و طول بسط را انجا قدم را نه است اما چای صورت ثباتی این مقام در نظر کشی طویل و عرض
 می آید و تقیام سالک بواسطه بقیه سیکار و مانده است کلماتی را رنگ می آید محیط می آید و کلام
 اول را در رنگ نقطه در جنب آن دریا خیال می کنند از اینجا است که این فقیر نیز بواسطه بقیه سیکار مانده بود
 حکم کرده است و نوشته که کلماتی را دریا است که در جنب آن کلام و کلام نقطه است و در تقیام صاحب ثبات
 مکیه گیر گفته است که چه محمدی چه است اند جمع بی پایان آید جل سلطان و چون ابعانی اند سبب است
 بی چون مرتبه و جوب ثبات و تقدست بر تو اندازد و احاطه بی کفایت مرتبه مقدس ظاهر گردد و دعای تمام بیان
 و عرض حکم جزو تئیم سیکار که نسبت بدر کلام پالین چیزی که اول نقطه می آید تا وقت حدیثی که بیان
 می آید و در بای محیط را جزو تئیم سیکار که نسبت بدر کلام پالین چیزی که اول نقطه می آید تا وقت حدیثی که بیان
 زیرا که ولایت مناسب حکم اول است و نبوت ملائم کلماتی را که گوئیم نبوت عبارت از حصول خبر

مستحب است که در هر روز
 تسبیح را صد مرتبه بخواند
 و در هر روز صد مرتبه

مقدمه است و در صورتیکه اولی قلیق دارد و نزول آن یکبار تا بدین مجموع کلمات حاصل مقام نبوت است
ثانی کلمات پنج حاصل مقام نبوت است چنانچه جمع کلمات برود اند و کلمات اولی را خصوص ولایت دانسته اند
این چنین است بلکه هر دو کلمات حق مقام ولایت فاعل تمام نبوت و کمالات ولایت لفظی اند که کمالات نبوت
را و مقام سکبره و کبر و خورند و این کلمات را باین ترتیب بیان می کنند که اولی است و بعد از بعضی کلمات
نموده اولی را مقام نبوت و ولایت نبوت است و کلماتی را باین مقام نبوت سکبره نبوت غلبه است اگر چه
و از کلمات غلبه با سلام حقیقت برود و کلمات اولی را باین مقام نبوت سکبره نبوت غلبه است اگر چه
و السلام و بحمد الله عباد الله این است که در مقام نبوت و ولایت و کلمات اولی را باین مقام نبوت سکبره نبوت غلبه است اگر چه
یافته و بیان آنکه مقام نبوت الهی است فوق تجلیات و ظهورات و فوق ظهور و عرش است و بیان آنکه
و وصول به حقیقت کعبه شوق زیارت و بهر بصورت که بخواهند و در مقام نبوت سکبره نبوت غلبه است اگر چه
هر چند فوق هر ظهور است اما آنکه بهر بیت الله المقدس که بخواهند و در مقام نبوت سکبره نبوت غلبه است اگر چه
نام ظهور و تجلیات و ظهورات و کلمات اولی را باین مقام نبوت سکبره نبوت غلبه است اگر چه
است و شک نیست که محیط دایره با وجود و هستی ظاهر هر که دایره است زیرا که همان نقطه مرکز آن دایره
بهین یافته است و در هر یک نقطه برآمد و محیط دایره داشته است و در آن محیط فیض تقیید نقصان قبل تقیید اول نبوت است
و الا باین نقطه نیز رنگ از هر نقطه است و ظاهر این باین حال است و در هر یک نقطه مرکز آن دایره
دارد و در هر یک نقطه نیز رنگ از هر نقطه است و ظاهر این باین حال است و در هر یک نقطه مرکز آن دایره
هم نشانی نفع است نامی پیش برودم و در هر یک نقطه مرکز آن دایره
که صغر و بهر بیت الله مقدس است کمالات ظهورات آن آخر ظهور کمالات این کعبه خطبه دارند و در هر یک نقطه مرکز آن دایره
چهار طرف افراز حقوق برگز چاره نیست طرق نام برگز که در هر یک نقطه مرکز آن دایره
که تقارر الکعبه قال الله تبارک و تعالی ان اول بیت وضع للناس للذي ببكة و بعدی العالمین
ایات دینیات مقام برادر من علیه السلام کان نبیاً و نبیاً علی الناس جماعیة من جمیع قبا و الیه السلام و کفر فاعلم
منی من العالمین هر چند تفصل الکعبه نبیاتی و حقیقت کعبه می رسد و در قیامات بنی اندازد و در هر یک نقطه مرکز آن دایره
و بعدی است الا انی قلیق دارد و نزول آن یکبار تا بدین مجموع کلمات حاصل مقام نبوت است

مقدمه است و در صورتیکه اولی قلیق دارد و نزول آن یکبار تا بدین مجموع کلمات حاصل مقام نبوت است
ثانی کلمات پنج حاصل مقام نبوت است چنانچه جمع کلمات برود اند و کلمات اولی را خصوص ولایت دانسته اند
این چنین است بلکه هر دو کلمات حق مقام ولایت فاعل تمام نبوت و کمالات ولایت لفظی اند که کمالات نبوت
را و مقام سکبره و کبر و خورند و این کلمات را باین ترتیب بیان می کنند که اولی است و بعد از بعضی کلمات
نموده اولی را مقام نبوت و ولایت نبوت است و کلماتی را باین مقام نبوت سکبره نبوت غلبه است اگر چه
و از کلمات غلبه با سلام حقیقت برود و کلمات اولی را باین مقام نبوت سکبره نبوت غلبه است اگر چه
و السلام و بحمد الله عباد الله این است که در مقام نبوت و ولایت و کلمات اولی را باین مقام نبوت سکبره نبوت غلبه است اگر چه
یافته و بیان آنکه مقام نبوت الهی است فوق تجلیات و ظهورات و فوق ظهور و عرش است و بیان آنکه
و وصول به حقیقت کعبه شوق زیارت و بهر بصورت که بخواهند و در مقام نبوت سکبره نبوت غلبه است اگر چه
هر چند فوق هر ظهور است اما آنکه بهر بیت الله المقدس که بخواهند و در مقام نبوت سکبره نبوت غلبه است اگر چه
نام ظهور و تجلیات و ظهورات و کلمات اولی را باین مقام نبوت سکبره نبوت غلبه است اگر چه
است و شک نیست که محیط دایره با وجود و هستی ظاهر هر که دایره است زیرا که همان نقطه مرکز آن دایره
بهین یافته است و در هر یک نقطه برآمد و محیط دایره داشته است و در آن محیط فیض تقیید نقصان قبل تقیید اول نبوت است
و الا باین نقطه نیز رنگ از هر نقطه است و ظاهر این باین حال است و در هر یک نقطه مرکز آن دایره
دارد و در هر یک نقطه نیز رنگ از هر نقطه است و ظاهر این باین حال است و در هر یک نقطه مرکز آن دایره
هم نشانی نفع است نامی پیش برودم و در هر یک نقطه مرکز آن دایره
که صغر و بهر بیت الله مقدس است کمالات ظهورات آن آخر ظهور کمالات این کعبه خطبه دارند و در هر یک نقطه مرکز آن دایره
چهار طرف افراز حقوق برگز چاره نیست طرق نام برگز که در هر یک نقطه مرکز آن دایره
که تقارر الکعبه قال الله تبارک و تعالی ان اول بیت وضع للناس للذي ببكة و بعدی العالمین
ایات دینیات مقام برادر من علیه السلام کان نبیاً و نبیاً علی الناس جماعیة من جمیع قبا و الیه السلام و کفر فاعلم
منی من العالمین هر چند تفصل الکعبه نبیاتی و حقیقت کعبه می رسد و در قیامات بنی اندازد و در هر یک نقطه مرکز آن دایره
و بعدی است الا انی قلیق دارد و نزول آن یکبار تا بدین مجموع کلمات حاصل مقام نبوت است

بواسطه غلبه سلاست محقق شده است و متوق اداران فرض سم بر وجه کمال است لیکن شریف در شریف است
 استخاره بر فرض مساعدت کم بنماییم خدیج نیک متودیه شود راه رفتن نمک شامید و وصول کعبه بنظر ختم و دید چو
 کرد و تاخیر از فرض این همه غدا شود نمک نیست به حال بقصد ادوار فرض حجر بنویسند استخاره لغا
 باید برآمد بدیده و مصر نظم در حال بدید و اگر وصول میسر شد نعمتی است عظمی و اگر در راه مانده امید و اگر نقد
 وقت است دنیا اعمار لغا و اغفر لنا انک علی کل اثقی قدید و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله
 و بارک و سلم مکتوب مقبول و سیموم حضرت محمد و فرزادگی محمد الدین خواججه محمود و سید محمد صالح
 محمد دریافت در بیان ظاهر و باطن انسان کل من مایا فی کمال کمال الله و سلام علی عباد الله الذین اصطفوا
 انسان عبارات از مجموع عالم خلق و عالم امر است و عالم خلق را صورت و ظاهر است و ظاهر انسان همانند و عالم امر را
 حقیقت و باطن انسان پیدا کنند و اعیان خائیه که حقایق ممکنات گفته اند باطن اعتبار است که ممکنات
 ظلال ان عیانند و ان عیان حصول آنهاست حقیقت و ما سیت ممکنات همان ظلال اعیان است
 که ممکنات آن ظلال ممکنات کشته اند و وجود ظلمی پیدا کرده بخلاف عیان که تعینات و جویان پنج اثبات
 بنمایند و فوق مراتب امکان از امیلا نند زیرا که تعین حدت و متعین حدت اگر مرتبه اعیان آن مرتبه است
 تعین جوی گفته اند و سه تعین گیرا که تعین وحی و تعین ثانی و تعین جوی باشد تعین امکانی داشته اند
 پس تعین جوی را که حقیقت تعین امکانی گویند بر سبیل تجوز خواهد بود که حقیقت امکانی از عالم امکان
 خواهد بود و از مرتبه جوی اصل شده گویند حقیقتی است پس آنچه گفته اند که صوفی کاین باطن است این ظاهر
 باطن است و باطن از ایشان جدا است که با حق است آنجا که مراد از ظاهر عالم خلق و او داشته اند و از
 باطن مراد را خواسته اند و انقیاد را که همین التزمین است پس اگر گفته اند و مقام تکمیل دارند و داشته اند و از
 دعوت افکاشه این مختصر ادین باطن معرفت خاصه است و آن است که شخص باشد از اخلاص حاصل
 نسبت با مجموع عالم خلق و عالم امر صورت ظاهر و حقیقت و باطن و همان اسم بود که مبدأ تعین است
 اما اشارتیهات دیگر که لا اصل اند و آن اسم را حق اتمیت المحض است الله است المحرر قوام الیه و الاعمال
 از این اسم معرفت چون همه مراتب امکان را واسطه کرده و وصول آن اسم که قیوم است و او را میسر شده است و در انوار
 از مراتب امکانی گفته شده و باطن اسم منطبق گشته است و ترتیب بر سبیل عروج و انوار مراتب فوق آن اسم

که کلاصل از میزان هم انطباق یافته است و بر همین خط با حدیث مجرب و در سید سلیمان بن محمد مرآت با نطق باقر
 انامی حقیقت او کشته است که عالم امر او در رنگ عالم خلق او صورت آن حقیقت شده و این صورت و
 رنگی است که در آن حقیقت را که همچون شخص لا بر است در آن عالم امر او چون دیگران باطلان آنها مقصور
 بر عالم خلق و عالم امر است لاجرم صورت و حقیقت اینها بین عالم خلق و عالم امر باشد و آن سکه مبادی
 تعینات ایشانند پیش از قیوم ایشان نباشند سوال عارف هر چند کمال معرفت پیدا کند از جمله کمالات است
 و از بهر آنکه واجب تصف نمیکرد پس کسی که قیوم است و از مرتبه واجب است چگونه حقیقت او بود و در
 باشد جواب کریم که این حقیقت باعتبار شهود است نه باعتبار وجود و ناخطور لازم آمد چنانکه با بقا بالبقا
 این شهود مجرد و تمیز نیست ثمرات و تا بهر آن متصرف است و فرایدها ظاهر است که از غیر نیست
 هم نه غیب حدیث عجیب است پس محقر شد که محلی مجموع صورت و حقیقت دیگران است صورت این
 است که نسبت به حقیقت این صورت همچون جامه کینا است نسبت به شخص لا پس بنیاد پس گران حقیقت
 آنچه در اینجه وجه فهم کنند و غیر تا مثل خود و صفات خود را چه تصور نمایند معرفت این عارف متسلّم معرفت
 حوسبت سبحانها از ازل و ازل الله سبحانها نشان نداشت الوصیت اینکه دوستان خود را کردی که هر که
 ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترانیات ایشان را شناخت و آنچه فقیر و بعضی کتب رسائل خود نوشته است
 که عارف تمام المعرفة بعد از جمیع دعوت بکلیت خود متوجه عالم میگردد و نه آنکه ظاهرش خلق است و باطنش
 بحق جل سلطان مراد از آن کلیت عالم خلق و عالم امر است چنانچه متعارف قوم است یعنی عالم خلق و عالم
 امر و در وجه دعوت میگردد و آن حقیقت و باطن که این فقیر را بالا نوشته است و هم قیوم و مافوق آن
 مراد داشته توجه و بحق جل علما نمی دارد که از عالم وجود است چنانچه گذشت پس هر تقدیر در وقت جمیع
 توجه عارف کامل تمام بجانب خلق است تا آنکه یکدیگر بخیزد و در وی میگوید بحق جل علما و در توسط است
 لیکن بدان شخص ساکب بند تر است که در پیش تمام بحق جل علما سلطان را که از این شخص او را حق
 عباد ناقص است و آنکه ای سرود حق حق خالق جل علما و حق مخلوق همها ممکن بجای و خلق را بجانب
 خلق متوجه جل سلطان پس نسبت او اکمل باشد و اینست که توجه بحق جل علما است بعد از سید سلیمان بن محمد
 این عارف منیب بگزاران کشته است که توجه عملها در هیچکس دیده که بخود توجه باشد تکلیف که از خود منور و کس

که توحید بوی صوت ندارد این عدم توحید خضای کلمات آن عارف است و در میان نزدیک است
که از انقضای نماز و توحید از عدم توحید کمال تصور نمایند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشانرا انعام
داد و که بجهل مرکب خود حکم کنند نه بر اعیان اند که مکتوب بنقش و چهارم بخواجه ششم صدرا
و تامل کریم فیهم ظلم النفسیه الایه و در بیان کریمیا یا عرَضاً الایمانه الایه و در بیان
خلاف انسان کامل عالم و باجایی میرسد که در اقیوم جمیع اشیای سازند و آن ظلم نفسیه است مختص
بنبیم و ظلیل تفسیر نموده اند و سابق باخیرات محبت محبوب که سر ملقه آن محمد رسول الله علیه و آله و سلم
و سلام الله تبارک و تعالی و تعظم ثناء کتاب الدین اصطفینا من عبادنا فیهم ظلم النفسیه
منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله و قال تعالی انا عبادنا العاده علی السموات والارض
والجبال قالین انهم لکشفتم منها حجابها الانسان الله کان ظلوها کما مد الایمان ما را الله سبحانه و تعالی
ان نفسیه الاخطا باید دانست که آن الله خلق آدم علی صورته و تعالی از صورت منوره و تعالی است پس خلقت
بر صورت او سبحانه باین منی تواند بود که اگر مرتبه تنزیر را در عالم مثال صورتش فرض کرده شود و مرتبه تنزیر
جامع خواهد بود که انسان جامع بر آن صورت موجود گشته است صورت دیگر را قالمیت آن نیست که مثال
آن مرتبه قدسه تواند بود و مراتب آن تواند گشت از اینجا است که انسان شایان خلافه و تعالی گشته
زیرا که تا بر صورت شی مخلوق نگردد و شایان خلاف آن شی نباشد به خلیفه شی خلقت شی است و تمام
سبب آن شی است و چون انسان خلیفه حاکم گشت تعالی نایا تحمل را امانت است و استعینش را کمال
عطا یا الملک الامطایه آسمانها و زمین با و کوها با جمیع از کجا یا بند بصورت او تعالی مخلوق کردند
و شایان خلافه و تعالی باشند و تحمل را امانت او سبحانه نمایند و محسوس میکرد که اگر این را امانت
فرشتا باسان زمین گوید و عالمه نایا پاره پاره کردند و هیچ اثری از آنها باقی نماند و آن امانت بفرشتگان
تقریر قومیت جمیع اشیای است بر سبیل نیابت که مخصوص بکمال افراد انسان است یعنی حامل انسان
کامل باجایی میرسد که در اقیوم جمیع اشیای با حکم خلاف میسازند و بهر افاضه وجود و تقارر سائر کلمات
ظاهر منی باطنی و متوسطا و میرسد که اگر ملک است با و متوسل است و اگر انسان است با و متبش منی تحقیق
توحید جمیع اشیای باجانب دست و همه بکار آن ویندین منی را و اندایه فرموده اند که آن ظلم با جهل انفسی ظلم

لفظه بحيث لا یقرب من جوده ولا من جوده الا و لا حکما و تا بر خویشین کلمه نماید شایان کمال را بابت
 نبوده و لا کثیر کجیل بحیث الی کون له علم و لا ادرک المعلوم بل عز من ادرک جمل عن العلم بالمقصود و غیر
 و جمل ران هو کمال معرفت است لان جعلهم هم عرفهم عدلا لشک ان عرفهم الحق کمال الامانه اند و وصف
 کویا علی النج از جمل بار امانت را این عارفی که به منصب یومیت اشیا مشرف گشته است حکم فریاد و در کمال
 مخلوقات را با و مرجع داشته اند هر چند انما مات از سلطان است اما وصول بنهار بود و توسط فریاد است
 اندولت ابوالمشر حضرت آدم است علی دنیا و علی الصلوة و السلام و این منصب را با اصالحه مخصوص
 اولی الزم است علیهم الصلوة و التحیات بتجیبت و وراثت این برگزیدگان هر که را باین دولت مشرف سازند
 با کرمایا کما ان شوانیک و طالق اولی از ایشان کتاب که برگزیدگان از عباد و اوتالی چنین ظاهر الفقه است
 که به منصب دولت و یومیت مشرف است و طالق نماید ازین برگزیدگان که تفسیر ان بمقتضی مودع است
 انانند که بدولت علمت مشرف گشته اند صاحب مدخل مشوره اند هر چند محاط و کار و بار و دشات
 و زیر مر بود است اما غلیل ندیم است و صاحب ان الفقه است این از برای فرحت خود است و ان
 برای مهابت دیگرانست شتان اینها در سطره این مقام عالی حضرت بر اسم غلیل الرحمان است علی دنیا و علی
 الصلوة و السلام هر که را با انتقام عالی مشرف سازد و فوق تمام جانب مقام محبت است کطالفة ثالث که
 سابق باخیلات اند بان مقام علم مشرف گشته اند یاد ندیم دیگر است و محبت محبوب گیر اسرار و معاملات
 به محبت محبوب میگذرد و یاد ندیم را در انجا به مفضل هر چند در وقت کمال اسم الفقه اسرار حقیقه محبت
 به خلیل غلیل القدر در میان خود ان در و او را محرم اسرار محبت محبوب میتوان ساخت سطره محبان حضرت
 کلیم القدر است علی دنیا و علی الصلوة و السلام و سرگروه محبوبان حضرت خاتم الرسل است علیه السلام
 و التحیات و التسلیمات و بتجیبت و وراثت این صاحب لئان هر که را باین مقام مشرف سازند
 و مقامی که مقام محبت اند و کتب و ابی از کتب و ابی این فقیر ذکر یافته اند و صد لشعین انجانی که در کمال
 است علیهم السلام و السلام همه خلی تمام سابقان است که فیض رفقا مانند است از ایشان کتاب
 رَبِّنا اَنْتَ اَمِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ يَتَخَذُونَ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا نَسْكَ و السَّلَامَ عَلَيْنَا اَنْتَ اَمِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ يَتَخَذُونَ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا نَسْكَ و السَّلَامَ عَلَيْنَا اَنْتَ اَمِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً
 بهر میزان طعنه ضرر یافت و بیان که محرم بلیات مروت ساز کفایت است که تضرع و زاری غوغا است

نفس موده است تعالی که خلق ما که از عالم خلق است در او را می بیند و چنانچه گذشت و چون عالم
کری نیک با کشف نشده است تحقیق از ابر و قوت دیگر اندازیم که از کرم حق جل علاه امید داریم و ایم
دگر زنده فی جلا ازین تحقیق و اعتراض قوی فخر گشت یکے آنکه چون زمین و آسمانها نموده بقین
و تشخیص شش و زرا که با بوده و یوم الا اندازیم اثنین چگونه جدایی داشته و یوم الا نشان از یوم الا را با چه
متناز بوده یوم تمیز از یوم مجید چگونه متمیز گشته و چون عبقت خلق عرش بخلق ارض خلق سموات معلوم
گشت حصول ما به مقصود و ثبوت ایام و بوضوح بنامید و اعتراض مندر گشت چه در است که متنا
ایام مخصوص طلوع و غروب نماید چه در پشت این طلوع و غروب است و امتداد ایام ثابت است که
فی الاخیار اعتراض و یک که مندر گشته و مخصوص لهدوم این تفسیر است آنست که در حدیث قدسی است
جل سلطانة الایمنه ارضی و لا سماء و لکن بسعیر قلبی بی لومن این معنی مفهوم میشود که ظاهر اتم مخصوص
عبد مومن است و غیر او این دولت میرساند است و تو در مکتوبات خود خلاف آن نوشته که ظاهر اتم
مرعش مجید است و ظهور قلبی لایست از ظهور عرش و از تحقیق سابق معلوم شده که آثار احکام عرش مجید
علیه است ارض سموات گنجایش نبوده و عرش بود آری زمین همان با نچه در دنیا است قابل است
ان سموت دارند میزان قلبی مومن که مستند این ولت است پس هر دست قلبی اعتبار ارض سموات
شدند نسبت بحیثیه مضمونات که شامل عرش مجید بود تا خلاف مفهوم حدیث که تصور نباشد فادعوا لاکم
السموات ایضا باید است عرش مجید که محل ظهور تمام است چون ارض سموات را با نچه در دنیا است
و قابل آن است اندازیم به توقف ناچیز و مضحک میکند و اثری از دنیا باقی نیامد الا قلب انسانی که
منضم برنگ دست باقی میماند و لا سماء مخصوص دیگر و همچنین ظهور یک در جانب فوق با و اسی عرش ظهور دارد
که از عالم امر صرف است عرش است نسبت بان مرتبه بین حکم است که ارض سموات را نسبت لبرش بوده است
و همچنین هم فوق نسبت تحت خود مین حکم است الی ان می عالم الامر بعد از تعالی این امر همه عالم به
حیرت است و در جبل اگر گرفت است هم مجبور الی کیفیه است که در آخر عقل و فهم حادث نیست شمر از کمال
السموات و قلب انان نیز یکویم است و حیرت جمیع کفیه نیز عرش نیز یکویم بدو عرش مجید هر چند او سم و ظهور
است عالم مجبور الی این ولت خود ندارد و شعر باین کمالی در احوال نیست بخلاف قلب انسانی که

که صاحب شهر است و علم و معرفت خود محمود و عزت و دیگر ثلث است که بیان نماید بیک ساعه نامی
مجموعه انسان که عالم صغیر باشد هر چند که این عالم خلق و عالم امر است اما از اتمه و حدیثی تحقیق حاصل است
که آثار و حکام بران بید مرتب است و عالم کبریا این مینه حاصل نیست اگرست اعتباری است پس این
که از راه این مینه و حدیثی بالانسان توسط او قلب انسان بید عالم کبریا و روشن محمد که همچون ثلث
مر آن عالم را این فیوض و برکات تلیس است و ایضا جزو وارضی که فی تحقیق خلایع مخلوقات است و این
دور می قرب ظهورات است کمالات آن مجموعه عالم صغیر سیرت نموده است و در عالم کبریا تحقیق
تو که مجموعه نیست این سیرت انجا مقصود است پس قلب انسان این کمالات را نیز دارد و بخلاف شیخ
با که داشت این فضل کمالات و قلب نبات نموده می بد چون گنجینه خطه سید اید قل فضل زنی است
فضل کلمه در طبع عویشی می یا پیش و تن و مثل تلیس است یا دیگر که گویا تشنه است و سیرت و دشت و صورا
منور خاصه است و از آن تشنه می آید که بود به طبع بعضی امور نورانیست و دیگر یکا که در دست است
اندر نیست و تنگ نیست که این یاد است بر فضل خبری ثبات نمی نماید و نه بجهان عالم بقایان الامور کلاما
و بنا اتم لنا و نانا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه
اجمعین و بارک و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و المملکة المقربین اجمعین مکتوبه مبارک و مرقوم
مولانا حسن که بعد و یافته و جواب ایضا و اگر اعتراضات بر طوطی کلام نمود و در و در آن کتب نوشته بود
که گویا هر کس از حکام شرعی و دین است که مصلحت بشهر مقصود و در میان استضا می گوید محمد و سلام علی
عباده الذین طاعتهم صغیر شریفه اعمی شیخ حسن ابن احمد قاسم عالم سید چون بوی تشنه و ستمانت شربت
خوشی قوت گردانیده نوشته بود و در کماله که شهر است و مقصد سالکان که منعم با است این است که بر سیدی
نوکر ما یگفت تا وقت که دل می آید و باز او قنیک از او گفتن باز میدهند محل الهامات و تجلیات شود و سالکان
بقام فساد که اهل قدم ولایت است و گفته اند که در فناء است که از دید و دلش سالکان نوحه سخی الغیر است
بر بند و بغیر از وجه تسمیه و تقدیر و دید و دلش سالکان اند که از شهود و مشاهده و غیره که مقصود انکار غیر
خود حق الهی بید قنیک سخی الغیر را می بیند و بین اشکر طریقت می نمایند و نوشته اند که فقیر این طریقت
این معارف را جامی و در آن که اگر مقصود ایشان نیست که حق را حل و صلا سلطانه و دنیا بصدور بصیرت و در

اگر این شهر و دین خود را در پیش ایشان نیز شرک طریقت باشند و اگر با منینه شوزند از پس از چه خبر شد
 خبر بد بدوشه اند که انچه می بیند کل جبرن بود و خواه بکل صورت باشد و خواه همنوی و خواه نوری یا غیر
 ایشان و آن مری را که ذات حق میدانند جل علان حیت می که انچه می بیند است ظهور و میدانند
 نزد افرینجی حاصل و از کار است و خلاف فضل می بیند کشته شی و دیگر که لا تذکره لا اله الا الله
 پس این هم چه خبر بد و چه میداند که می بیند که غیر حق نمی بیند جل علان حیت که از عبارات از شهر و
 مشاهده اند و این همه اندیشه که در تدبیر اهل عیال خود دنیا می غیر است یا نه بدانند و آگاه باشند
 که این همه در انفس و اعضاء ناملاک که بر شایع طریقت کرده اند قدس الله تعالی اسرار هم نشانای آن
 نامائی است بجز او این بزرگواران توحید شهودی که یک و دین است مربوط به بیان سوسی است انچه در
 طریقت این بزرگواران است تا این شهر و از اگر قاری غیا غیاصی نگردد و شما این دولت و بابان
 دولت و خیرت می بیند و در ویت که در عبارت اکابر شایع قدس الله تعالی اسرار هم واقع می شود که
 از خصوص چون است قس و قس که مناسب به تنبیه است و از حیث ادراک که آنها هم چنان است بیرون است
 و این دولت خصوص را در دنیا مخصوص باطن بسته اند و از هر وقت از دینی جاریست لهذا گفته اند
 عالم که دنیا پر مشرک و موصد است و عالم غیر نیز مشرک و موصد است باطن کل همه حق موصد است و ظاهر کل
 مشرک پس باطن کل چنان باشد جل علان و تدبیر اهل عیال و دیگر ظهور لازم نماید و عرض از انچه
 گیت زنها این قسم سخن بکنند و از غیرت خداوندی جل علان و تدبیر اهل عیال انوقت ظاهر شود
 در عرش محارم و ملاحظه بزرگان ضرورت اگر بچشمت و غیرت است مدعیان سخن کنند که باینش دارا ما انچه
 مقرر قوم است و لابد این راه است انچه سخن گفتن نامناسب است شما در سائل مکتوبات فقیر دیدار
 که از توحید شهودی چه قدر نوشته است و از ان ضروریات راه و راه داده باستی با منینه را هفتسار
 نمود و بچسب و سائل میگردید این گلیست که از غفلت مرحومی مولانا احمد علیه الرحمت متعلقه است و حق
 مولانا هر که این سخن را شنید و بخواهد نزدیک واقف بشود که نوشته و منبیا فتید و بیشتر هم هر چه و بداند
 و ملاحظه صحت و عدم کند اگر صحیح است باعث مستر است و اگر غیر است سبب نیا است بهر حال از غیر
 انچه که بکنند از سالی کتابت شما هر وقت قلمی دید در سالی کبار هم نصایح ضروری ضرورت تا الزام

نویسند و چیز را بنویسند راه گفتگو و کشاید پرسیده بودند که قلب را بجا می آید یا از جمله باطن ظاهر و باطن
عارف را در مکتوب به تفصیل نوشته است بملا علی اجمی خواهم گفت که نقل آن بشما و مستدرا از انجا ملاحظه بفرمایند
پرسیده بودند بطریق که به تجلیات و کشفیات است طریق شناختن متوسط و متشیکن طریق چیست نه
اگر این سالک که علم را بحال خود ندارد و در خدمت شیخ کامل کامل راه و این است علم آن شیخ بحال
کافی است و با علم او توسط و انتهای را خواهد داشت و نیز اگر آن شیخ او را بکنوع اجازت ارشاد و خلق داد
احوال مریدان و در ایامی کمالات او خواهد گشت و از انجا ملاحظه بفرمایند که کمال خود خواهد نمود و علم است که از
برای معرفت آنها است که سالک غیر از حق سبحانه و تعالی چه بگوید و مانند وسیله او از جمیع البسیاطی
حالم و صاف شده نهایت را مراتب بسیار است بعضیها فوق بعضی قدم اول و نهایت است آنکه ذکر یا
و این سجانه الموفق نوشته بودند معارف که این انصاف است را تسلی میدهد معارف شریعت است گویا حکم و حکام
شرعی و روحانیت که موصوف است بشهر مقصود و نشانه است از انجا که نشانه همین است نصب الهیت
و با خبر میرویم و میفرمیدیم که ما را در میر و میفرمیدیم که ما را در میر و میفرمیدیم که ما را در میر و میفرمیدیم که ما را در میر
و علی علیه السلام و امید داری - بخشش است ملاحظه این معرفت بسیار مخطوط ساخت و نامایت اول و میفرمید
از انجا که دانید حضرت حق سبحانه و تعالی از همین راه مقصود رسانا و پرسیده بودند که بعضی از رجال فاسق
مطهره التماس می نمایند طراک الملک بر بوا حاصل میگردد و پرسیده می کنند و میگویند که باجمیع شرعی آراستنی
سازیم امر مکتوب طریقت یا مکتوب را با ایشان بگردانند و زینب بعتاب محرم نمایند شاید بکرت طریقه از ان
اشتباه برانید و دیگر از ان دو علم سفید که در جانب شرق معقب یکدیگر ظاهر شده بودند و تفاسیر خود بوده
بعد از تفاسیر یا بلان درین باب مکتوب نوشته است بملا علی اجمی خواهم گفت که ان شاء الله تعالی نقل آن را بنویس
بشما و مستدرا از انجا پرسیده بودند که غتم کلام که در نقل گذاردن و تسبیح و تحمیل کردن ثواب را از انجا
با استاد یا با خواص دادن بهتر است یا یکسره دادن بهتر بدانند که دادن بهتر است که هم لغزنجیر است
و هم لغز خود و در دادن لغز مخصوص بخود است نیز شاید بطفیل دیگر آن عمل را قبول فرمایند و سلام
مکتوب و نوشته هم در ایشان صد رسانده و بیان محبت و خلاص این طایفه علیه که آن محبت
و غلام بنی منافی الله تعالی با ان شاء الله تعالی کاش بخواهد و سلام علی عباده الدین صلی الله علیه و آله و سلم

خوشگوار کرد و خاندان غما احساس نمود و می نمود با وجود سابقه و با حصول مواد مستغنیان از مذیت فقر
 و نه تکرار است باین طبقه علیاً که منتهی از محبت و خلاص بین طایفه علیست و شمار از مروت و خفاص
 این فرقه با حیرت میان این طایفه از انبیا است امر منسجی است و علیان این طبقه را می بینیم
 لایق علیست و می بینیم و چون بنیاد الله سبحانه این محبت است پس باید که در غالب این فرقه که غیر این محبت را
 در دل نگذارند و اگر آفتاب دیگر تمام از دل نخت بند و دل از محبت که طاعت محبوب است و بر او در پا
 بودست و با خلایق را و صاف و شخلق مثل است طاهر گردد این زمان فنا و محبوب طاعت عمل شود
 و تشبیه فی الشیخ که زین الدین است درین راه و این فانی شیخ نامی و سیل فانی اندک و در کمال با تم
 بران مرتبت است که محصل ملائمت است با محله اگر در تبادلی به توسط احدی محبت و اعتقاد محبوب حقیقی
 میسر گردد و دل است عظیم که محصل فنا و بقا است و الا از متوسط کمال مکمل حایر بود و اول مراد خود را در دست
 او باید در بخت و در کمال با یکشت تا آن فنا و سیل فانی اندک گردد و اگر فانی بی سوا تمام
 سازد و در بخت و ملائمت رساند **و** در شکار غلطی های صحرایان بنا بر این کوری سواد میان نهادن
 این سخنان را برای توفیق و تشویق طالبان بهرسان برانموده می کرد و البته سبحانه از هر نوع ابرام فراموش
 رقیه فقر محمد تا ستم بزرگ زاده است و در خدمت فقر بوده اما در جز تربیت برادر کلان بنا بر نوع کلان شده
 است و محتفای در کمال دیده شوق ملائمت نهاد دارد اگر داخل ملازمان سرکار خود ساخته مجال و انکسار
 مرغی از انداکرم لبه بخوابد و فریاده چه قصد لید بدو اسلام مکتوب بقا و و نیم شیخ و سف بر سر
 صد یافته در جواب سال که نوشته بود شوق با عرض از کفر حقیقی و شمار از قبایل اسلام و یا با سبک
 احمد الله و سلام علی عاده الدین بعدی رساله که نوشته مولانا عبدالحی نموده بود که بنا بر دعوت نمود و
 مولانا ای برای بدین رساله را آورده حاضر ساخت چون طالع نموده شد باعث فرحت گشت که شکر
 با عرض از کفر بوده است و شمار از قبایل اسلام بنا بر اسلام حجاز است اسلام طریقت
 نیز از کفر طریقت است در کفر طریقت همه یک است و در اسلام طریقت همه حجازی است و حجازی است
 حجازی است و حجازی است نیز در کفر طریقت است که در کفر طریقت تشبیه است و نتیجه اسلام طریقت نیز
 بر قدر فرق کرد و میان تشبیه نیز است همان قدر فرق میان کفر و اسلام طریقت است طایفه که تشبیه

کلام
 در بیان
 و در بیان

تشیبه تشریف بخدا کرده اند از کمال انستین تشریف از حاشیه است که در نظرشان تشریف آورده است که
تشیبه چه باری که با تشریف جمع شود و در عثمان از ان منظر و آنچه نگردد و بی سبب و منظر
سپاه از بنان بودن چه باری حضرت حق سبحان و تعالی حقیقت اسلام تشریف گردان و انبیا
الاحیاء و علیهم السلام و التسلیم و انما با بوجن میرا بود و هیچ کلمه و ادب و سلام علیکم و علیکم السلام
تسلی و هم شیخ حامد باری مدد یافته و در بیان آنکه پرشید بود که در حدیث مدین اعتقاد می نویسد که
خدا می داند جل شانزه زاده محمد است علیه الصلو و السلام و شما محمد میدانید نزد خداوند است محمد و سلام
علیه و الذین یصلونه صحیفه شریفه که از کمال محبت و خلاص و نور و موت و خفاص شسته ارسال داشته بود
رسید و فرحت فلان و ان سانی حضرت حق سبحان و تعالی برین ولت استقامت که امت و یا مد که حکم طاعت
بان طاعت است و هر دو معنی است نسبت به نسبت علی علی الصلو و السلام معنی عبارت است حدیث علیه
استقامت بوده بود که میگویند که خدا میداند جل شانزه زاده محمد است علیه الصلو و السلام و شما محمد
میدانید علیه الصلو و السلام و تعالیات نزد خداست بل طاعت نزد خداست این عبارت که میفرماید تو میگو
است و غلبات سکه که بر تجمیع است و معنی هر طریقت از شیخ قدس لعل که اسرار معنی میاید و انبار
واقفیت از نظرشان بر تفرم میگرد و مکن را عین حاجت میاند تعالی بلکه ممکن را نمی باند و فرموده است این شیخ نشان
نمیاند برین تقدیر معنی آن عبارت این معنی که امتیاری و انتمی که نزد خدا و میان خدا و میان خدا و میان خدا علیه
الصلو و السلام حاصلست نزد ان امتیاری ثابت نیست و غایت نه بلکه آنکه گفته از یک است نیز صبر
و دیگر است بلکه با آنکه ثابت است از تفرم میگرد و محمد رسول الله علیه السلام علیه السلام که ظاهر
که امالات است و ثابت است امتیاری و چگونه ثابت بود این معنی معنی تجمیع است و چون امالات خفاص بلند
و شیخ از افراد سکه را کشاید محمد باند و رسول بود و تعالی جایز و تبارک است نهایت شیخ از افراد
شنیده باشند و اندک شکر آن در میان مسجد و منبر و مسجد است که موجب قیامت است و الا ع و جنب غایت
ما عالم را که هرگاه توسط با منی نسبت بخود مبتدی و از او حاصل را با او نسبت بود و نسبت آنکه گفتند که
و انتم لکن انک علی کل شیء قدیر و السلام علیکم و علی من لدیک مکتوب است و او یکم بر محمد
صدور یافته و در ظاهر نصوحیت و جلال و فرخ و ثبات و دنیا می نیز ما نیاس که آن محمد و سلام علیه السلام

چه بعد از بدو و در صورتی که حاصل آن در مکتوب نهم برادر جان در سفارش هر دو یافت بدو
 بعد از آنکه علم الاندازا لافیه و الا نشسته و بجای آن البیاضات بصورتی که نوشته قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 الْخَلْقُ عَمَلٌ اللَّهُ رَاحِبُ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَحْسَنِ الْأَعْيَادِ حضرت تاجه علیه السلام تکفل از حق خدا را
 گشته است پس خلق هرگز که میال و باشند تا این که هر که میالی کسی اساءه کرده باشد و بار بار در دشته
 باشد هرگز این کس محبوب صاحب میال نخواهد بود و که او را سبکسا ساخته و صورت او را در خود گرفته تا
 علم و ذک تصدیق جرات مینماید که حافظ حاکم و صاحب دتالی قرآن مجید است کثرت میال و در ششون صد
 که در همه شان نیست و نیز در بعضی از کلام ایشان که ما در اعانت شارا لیه است که ما را برای کرم بهانه کافی است
 و اسلام مکتوبی و و کیم مجتهد خود و از آن که خواهم محمد سعید و اسرار قلوب تو بین و ادنی و پنجده
 علی عباد و الدین صلی الله علیه و آله در مقام قاضی سین و ادنی است و که چنان انسان کل علی بعد از نامی شیر الدین
 سیر الدین تحقیق شود و متعلق با خلق العبد کرد و بلحال بن سیر الدین تمام کند و در اول ظهور و کوس سما و صفا
 را که در بود و البشیر الله بوده با انجام رساند تا این آن میگرد که مشوق با صالیه شانه طلیعت و تو هم
 حالیت و محبت در اول ظهور و فرماید چون صفات ذاتیه مشوق با از ذات او تمام انکس نیست تا ما را
 ظهور ذات هر صفات در عین عاشق خواهد بود و در حق حصول خواهد پیوست که در صفات ظهور
 ذات بود این مقام علم و مقام قاضی سین است که متعلق بطبیور صلی الله علیه و آله است بی شانه ظهور و اگر انبیا است که
 عاشق صادق را که اگر قاری بذات مشوق پیدا شود بحدی که از اسم صفت هیچ نخواهد بود و قوت
 افضل خداوندی جل سلطان اسم و صفت تمام از نظر او بخیر و خیرات هیچ چیز مخلوط او نیست و خداوند
 صفات موجود باشند اما مشهور او بنوعه در خیال هر ادنی بطبیور آید و از تو بین از ترسما در صفات
 علمی چون سبوط واقع شود قدم اول عالم خلق خدا و افاضه و ملک و منصف خاک شایسته که آن غرض ملک
 با وجود دور و محوری قریب بود و عالم قدس محکم و با به است اگر در وجه و صدور را از اعتبار یک عالم
 را اقرب موجودات میدانیم بلکه انضامی عالم امر را از همه قریب یا بییم عالم قدس چون نزد سبوط
 نظر می اندازیم دولت قریب بصیغ عالم خلق می یابیم بلکه انصیب منصف خاک میدانیم بلکه نقطه اولی را در
 جانب هر دو را ملاحظه کنیم از ب نقطه بان جانب هر دو نقطه ثانیه است از آن ملاحظه جانب هر دو که

که ملائطه فرشته آید اقرب بقدر بان نقطه اول نقطه اخیر از هر هفت انفسد فرق است که آن نقطه باشد
 و در هر وجه عرضی از نقطه اول است و این نقطه اخیر مقبل و متوجه همان نقطه اول است نشان ثانی این عرضی
 و مقبل نقطه ثانیه سیل بطور اولی دارد و نقطه اخیر ثبوت بطور اولی نمود و ذات ظاهر خوانا
 فاین هین ذاک ربنا انما نین لدنک حقه و هی لدنک امرنا رشدا و السلام علی من اتبع الهدی کتب و
 و وحیم محمد محمد همان صمد و یافند و بیان آنکه ولایت عبارت از قرب الهی است و خواص و کرامات شرط آن است
 و در بیان حکم محمد بحقیقت مرسلاتین را و این است که آنکه محمد و سلام علی عباده الذین اصطفی سیادت ماب
 انخوی غری میسر محمد همان عرض شوق باشند و بدانند که ظهور خوارق و کرامات شرط ولایت نیست و چنانچه
 علامه کشف بصیرت خوارق نیستند و این نیز بطور خوارق مکلف نیست چه ولایت عبارت از الهی است و
 که بعد از نشان سیم و اولیا خود که است میفرماید شخصی این قرع عطا فرماید و از احوال منیبات محمد
 هیچ طالع ندیده و شخصی میگوید باشد که او را اسم این قرب به خود طالع منیبات بخند و شخصی است از اقریب
 ندیده و طالع منیبات بخند و شخصی است از اهل اسد راجر و صفائی نفس را که بشخص منیبات مبتدا است
 و در مصالحت انداخته که به یحییون اتم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استحق علیه السلام الشیطان تمام
 ذکر الله اوله و اخره و الشیطان الا ان حزن الشیطان هم الحاسر و نشان حال نشان است و شخص اول شخص
 ثانی را بدولت قرب شرف اندواید الله که کشف منیبات در ولایت نشان میفرماید و عدم کشف
 اینها در ولایت نشان نقصان است و تفاوت آنها باعتبار درجات و مراتب است به است که صاحب
 کشف صوغی به صاحب کشف آن صوفی بود و پیش قدم باشد به طریقت و سب که او را حاصل
 شده است صاحب عرف که شیخ الشیوخ است و مقبول جمیع طوائف و که اعتبار اول و آخر و حق و باطل و غیره و
 اگر کسی این سخن را ازین باب بگردد بدان کتاب جرم نماید آنجا که گوشت بعد از کرامات و خوارق را این
 همه کرامات و خوارق بواسطه حق ذیل سلطان نگاه است که در مرتبه فوق آن مقام باشد شخصی ازین طایفه
 که او را هیچ ازین کرامات و خوارق ندیده و یا که این کرامات از برای تقویت یقین و طمأنینه بود و کسی که کرامت
 یقین داده شده است او را بان کرامات حاجت نبود و این کرامات و کرامات است و درون گرفت است و درون
 است بذکر الله یا مکر یا فیه است انهم و امام این طایفه خواجه عبداللہ انصاری که طایفه شیخ الاسلام است در

کتاب کشف
 که در کتب
 که در کتب
 که در کتب

و کوشا ز آل ساسمین فرموده است که فرست بر دو نوع است فرست اهل معرفت است و فرست اهل جمع
 و اهل ریاضت است و فرست اهل معرفت متعلق به شناختن حقیقت است و شناختن با و باطن است
 سبحانه که بحضرت جمیع وصل گشته اند و فرست اهل ریاضت و ارباب جمیع مخصوص که بشعور و احوال متعلق
 است که بتخلوقات متعلق و از و چون اکثر از مخلوقات اهل القطار اند از جنایات حق جل و علا و تنهایی و عبادت
 دارند و لها را ایشان اهل کشف معلوم است و باطنیاتیات مخلوقات است از جنسی نزدشان معلوم است
 و گمان میسرند که اینها اهل الله اند و در حوصله ویند سبحانه و عارض بنمایند اگر کشف اهل حقیقت و فهم میسر
 اهل حقیقت و اورا آنچه حضرت حق سبحانه اجناس بنمایند و بیگویند که اینها اگر از اهل حق محسوبند و بنمایند
 گمان میسرند بر آنکه اینها همه خبر میدادند از احوال غیبی و از احوال غیبی سایر مخلوقات و چون ایشان را
 قدرت بر کشف احوال غیبیست بیکر قدرت خود بود و بر کشف امور که اهل است از احوال مخلوقات و مکتوبات
 می بینند و فرست اهل معرفت را که بذات و صفات و احوال و اجسامی جل سلطان متعلق دارد و این قبایل
 خود و خود را ندانند و اینها را از علوم و معارف صحیح این بزرگان ندانند اند که حضرت حق سبحانه و تقاطع
 این بزرگان را ندانند و فرموده است از ملاحظه خلق مخصوص گردانیده است ایشان را بجنایات حق جل و علا
 و شغل ساخته است ایشان را از امور خود و از حقیقت حقیقت ایشان فریفته که بر ایشان دارد و اگر ایشان
 با احوال خلق متعرض می شدند صلاحیت حضرت جنایات حق جل و علا ایشان بنمایند انتهی کار را و امثال این
 سخنان دیگر نمی فرموده است و من از حضرت خواجہ خود قدس سره شنیده ام که میفرموده که شیخ محمد الدین از
 العربیه نوشته است که بعضی او را یاد کرد که کرامات و خوارق از ایشان بسیار میفرموده است و گفته اند
 از ظهور این کرامات ناوادم بودند و نمی دانند که کاش این خوارق از ما ظهور می کرد و اگر تفاضل و اعتبار
 ظهور و خوارق بودی ذات برین طریقی ندانستی و حال چون ظهور خوارق و ولایت شرط نبود علی زعفرانی
 چگونه متمیز می شود و متمیز از بطل چه بود جدا گردد و جواب که متمیز می شود که بحق و بطل متمیز بود و اعتبار و احتیاج
 با بطل لازم این نشاند و نوی است علم بولایت ولی هیچ در کافیت بسیاری از اولیاء الله اند که بطل
 خود و طهارت ندانند و تکلیف دیگر بر طهارت و ولایت شان لازم بود و درین خوارق چاره خود را نمی زعفرانی
 متمیز می شود و علم بولایت و اجابت و ولایت چون بشیریت بود و متمیز می شود و خوارق چاره خود و چون

او مخصوص بشریت نیست خارق عجم و کائنات علماء دعوت بطاهر بشریت مینانند و او ایام دعوت باطنی
 مینانند و هم باطن بشریت غیر مینانند اول مریدان و طالبان حق را توبه و انابت و دلالت مینانند با تائید حکام
 شرعیه غیب غیر مینانند تا نیکوکار حق جل و علا سلطان راه مینانند تا نیکو مسافر مینانند که جمیع اوقات توبه
 ذکر الهی جل سلطان دارد و یک ذکر سنیاف و مایه و غیره ذکر هیچ چیز را در دل نگذارد تا آنکه نیانی از غیب
 نگوید حال کرد که اگر تکلف یا دشنام یا بدیاوش نیاید یقین است که ولی را از برای این دعوت که باطنی است
 و باطن بشریت متعلق است خوارق چه در کار است پیری و مرگ عبارت است ازین دعوت که باطنی
 کار ندارد دیگر است او اساس نیست با آنکه کویم مرید شد و طالب است قدس ساعت و سلوک طریق خوارق
 و کرامات پیر حیا است نماید و در محافل غیبی بر زبان از وی مدوی بخوابد مدیاید و ظهور خوارق نیست
 و کائنات است نسبت بر بیان کرامات و کرامات و خوارق و خوارق است بگویم مرید حیا است حق بگوید
 که پیر دل مرده را زنده گردانیده است و بشما ده و کاشف رسانیده نزد عوام احیای حسیه عظیم الشان است
 و نزد خواص احیای قلبیه و روحی بر آن فیه الشان است خواص مجربان را ساقس و در سال قدر مینانند
 که احیا حسیه پیش اکثر مردم چون اعتبار داشت اهل المدا لان احیای اعراض نموده با حیا حسیه پرورده اند
 و متوجه احیای دل مرده طالب گشته اند و بحق که احیای حسیه نسبت با حیا حسیه و روحی کامله و روح
 فی طریق است و نظر باین و دخل عبث چه این احیای حسیه حیات چند روزه است و آن حیا حسیه
 حیات دمی است بلکه گوئیم که فی حقیقه وجود اهل المدا که تبی است از کرامات و دعوت ایشان غلبه حق
 جل سلطان حق است از جهت باطنی جل سلطان و احیای قلوب موات نیست از آیتهای غمغشان امان
 اهل ارض اند و غایت روزگار اند بهم بطرون و بهم بر قون در نشان شانت کلام شان و به است و به
 نشان نشان بهم جلبار اند و بهم قوم لایق به طبع بهم لایق به طبع بهم علامتی که حق این طایفه از سبیل انهدانند
 اگر شخصی باشد که تقاضا بر بشریت داشته باشد و در محافل دل اجفرت حق سبحانه و تعالی سبیل و توبه
 پیدا کند و در بر تو از اسوی مفهوم میشود و شخص شخص حق است و در خدا و او ایام است علمها و توبه
 این هم نظر را با بنیاست است بی مناسبت محض محرم مطلق است هر که در وی سهو و غفلت
 و بدین روشنی سود داشت بدو مکتوب بشریت نمیشود و حسن نشان خدا طلب سلطان عبدالرحیم یافته بود و در

از عدالت و انصاف و احکام شرعی و مصلحت ان و نفع فراوان حاصل گردانید و ذوق پیدایش حضرت حق
شجانه و تقالی چنانچه عالم را بنور عدل و عدالت بادشاه وقت منور ساخته است شریعت و ملت محمدی را نیز
بجسمان تمام ایشان نصرت و عزت بخشید و محبت ایشان را بحکم شرع تحت اسفین و راجه شریعت فراوان و بجن
اتهام سلاطین و نظام است انهمی چندگاه است که ضعف پیدا کرده است اما چاره سلام ضعیف گشته کفایت
بله خاشی و هم مساجد بنیاد و در آنجا تعمیر میدادی خود میسازند و زینا میروند عرض که کعبیت مسجدی
بر و مقبری غریزی را هدم کرده بجای می پاره کلان ساخته اند و نیز کفایت سلام هم کفایت بجای آورند و مسلمانان
در اجزای اکثر کلام اسلام عاجز اند روز یکاوسی بود که ترک اکل و شرب بنیاد تمام دارند که در آن روز
در بلاد اسلام هیچ مسلمانان و بارانان نیز وفور شد و در راه مبارک و رضوان بلامان طعام میبردند
میفرود شدند و یکایک از نو مسلمانیان میخواندند و فوس و هزاران فوس و شاه وقت از راه است و ما
فقیران باین روز بلبه و فراسی با کرام و اغراض این صاحب لسان اسلام رونق و شرف و علما و صوفیه
مغز و معتمد بودند و تقویت اینها در رویه شریعت میگوشتند و شریفی که روزی صاحب لسان میبود
علیه الرحمه که کوچی بخاراسی گشت اتفاقا در ایشان خانها حضرت خواجه نقشبند قدس سره در آن کوچ
کلبه های خانها خواجه را می نشاندند و اگر دایک میگردانید و از حسن انشا و مسلمانی که در وقت در آن
کوچه توقف فرموده و گامی خانها را عیبه و منحل خود ساخته بیکل فیوض و در ایشان شرف گردید و باز
تواند و فوتی که باطل اندوده بود و بجز خاندن شرف گشت متقول است که حضرت خواجه نقشبند قدس سره
بعد از وفات میر میر محمد و قدیم و دایان برودیدانید که در خطبه و مجموع نام سلاطین که در ریزه پایان فرود
میخواند و جیش حبیب ابرق همی است که سلاطین نام نسبت بان سرور خلیفان را شنید و در علم علیم و صلوات
و تسلیات نمود و در جاز نداشتند اند که اسمی از ایشان با اسمی کاروبن و سید که در کوفه و شوش و شهرک
سعیم و فیصله برادر مسجد که عبارت از حسین بر زمین نهلول است متضمن غایت تذل و انکسار است
و تذل کمال تو منور و فوتی است لهذا این قسم تو منور مخصوص بسلوت و حبیب بوجود و جل سلطان داشته اند
و غیره و اینجا نیز فرموده متقول است که حضرت حکیم و علی اله الصلو و سلام روزی برسی بر فقه و علم
مجزه طلاییه را بایان آوردان سرور و مود علیه علی اله الصلو و سلام ان خست را گو که غیر برامی طلبان

ارجای خود چند مرتبه خدمت آن حضرت گشته علیه و علی الصلوة والسلام آن عملیه چون انجالی از شما
 نمود سلام و در بعد از آن گفت یا رسول الله اگر فرمای ترا سجده کنم و غیره ترا بجلشانه سجده بجز نیست
 غیر حق را جل سلطان اگر سجده تجویز نمودم میگفتم که از آن هر خود را سجده کند بعضی فقها هر چند سجده است
 سلطانین تجویز نموده اند اما لائق حال سلطانین غلط نمیشد که درین مرتبه حضرت حق سبحانه و تعالی وضع نماید
 و این نهایت ذلل و انکسار را بجز او قائل تجویز نکنند حضرت حق سبحانه و تعالی عالم را مسخر ایشان گردانیده
 است و محتاج ایشان ساخته لشکرین نعمت نظم برآورد و تو افسر چنین که منشی از کمال عجز و کسالت
 بجات حق تعالی مسلم دارند و درین مرام او شرکت بخورند هر چند تجویز این معنی نماید اما حسن تر افسر ایشان
 باید که تجویز این معنی کنند لهذا الاحسان الاحسان چون بادشاه وقت از تقاضای سمالک خود و در حقیقت
 فرموده و در آنجا آمده است تمهل که این فقیر بشیبت حق سبحانه و مدین نزدیکی بدر آنجا فرود رسد و از آنجا
 عند التلاوة و السلام علی من تبع الهدی التزم به و علیه و علی الصلوة و السلامات اعلی مکتوب و
 و سیوم و خواجه ششم بخشی ششم در بیان آنکه هر کدام از اطفال عالم خلق و عالم امر و ظاهر و در و هم ظاهر
 و حقوق این باطن با هم تقسیم معارف و در بیان آنکه معارف و در وقت نزول اقبال باطن هر موجودی
 عبادت است و عالم خلق و عالم معارف نام هر دو هر چند هر دو و در اطفال هر صورت اند نسبت با هم قیوم که در ظاهر
 است که فی حقیقه باطن حقیقه المعارف چنانچه تحقیق آن را مکتوب تجویز یافته است اما چون اطفال
 و صورت را بحدت نظر که بعضی فضل خداوندی بل سلطانیه موجب گشته است ملائکه میانیما انجانیه ظاهر باطن
 پیدا میگرد و در صورت و حقیقت بود میدارند و نه آنکه عالم خلق را تمام ظاهر باطن و عالم امر را باطن چنانچه همه کمال
 برده اند بلکه در لطیفه اطفال عالم خلق و عالم امر هم صورت و هم حقیقت و هم ظاهر و هم باطن
 و همچنین اخفا را هم ظاهر است و هم باطن که عالم خلق و عالم امر خلق و در روز بروز و در حال صلیح و باطن
 موجب غدا و در بل سلطانیه که کم بان باطن که با هم قیوم مربوط است ملحق میگرد و تا بعد که ازین باطن هر چه
 نیامد و بجز ظاهر صرف هر چه بود و حق میگرد و در حقیقت این باطن با هم قیوم نه باطنی است که این باطن از آن
 هم حال میگرد و با این هم اتحاد پیدا میکند که آن اتحاد است سبحان من لا یغیر ما فی ولا یصفاته و لا فی سما
 بحدوث الا که آن بکاین باطن را این هم نشستی میدارند و مجهول الکلیفیه که هم حلول اتحاد میگرد و در حقیقت

متوجه جناب سخن افندی جل شانہ بذكر در اقبال و در ساعده فساد از اسکو اعراض نماید انكوس معمول
 وصفات از جناب مل سلطان و در آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود که عداوت است سبب از تسلط و
 الان خرب لدم العالمون مامله تا بجای میرسد که عداوت که همچون حمل و سولی بوده است و سکو را
 رو به ستار می آید بلکه تمام از نظر سالک مختفی میگردد و غیر انكوس بان اصول معلول و معلول خود و نظر او
 نمیند بلکه انكوس که مرایای معلول خود اند نیز از نظر مختفی میگردد و چه مرایا را از حق چاره نبوده و قیام تمام
 قناست و پس بلند است و اگر این مسالک خافی را بقا بالمد تحشد و بعالم باز گردانند عدم خود را در نیک
 بوست نمک که قایم بدن است خواهد یافت و نزدیک است که از غایت بی سناست که عدم پیدا کرده است
 مقبر از ان پیر من شوخ را و از خود مابین باید امانی بحقیقه درین موطن هم از کو مابین نشده است و در
 سلطان انامی دوست با بجهل عدم و عقیام جزو مخلوق است و دوست دار عالم که دشت فردا آمده است
 قنایع بلکه قایم بان انكوس که با و قیام داشته اند گشته است و این فقیر سالها و عقیام بوده است و عدم خود
 در رنگ پیر من شوخ را و از خود مابین یافته و لید اللتیا و اللتی چون غنایات مینایات خداوندی جل سلطان
 شامل حال و گشت و دید که آن جزو مخلوق بن ترکیب خلل یافته مغایرت گردید و نقص که محمول آن
 انكوس پیدا کرده بود و فقود ساخت و لید مطلق گویا محقق گشت و سنگانکه صورتی را بر کالبد است سنا
 و قیام ان بان کالبد هند و چون صورت درست شود ثبات و سحر پیدا کند ان لید را شکند و قیام او را
 کالبد و در ساخته خود قایم دارند و در این غنیز این انكوس که قیام با و دشتند یافت که قیام خود بلکه با
 خود پیدا کردن این دم اطلاق لفظ ناخبر بکوس بر معلول ان انكوس نالند و جزو عدمی گویا با و سناست
 و یافت که حقیقت فنا درین موطن صورت نسبت و سنا سابق گویا صورت این فنا بوده است و
 ازین مقام چون بقیه آورند و بعالم باز گردانند آن عدم را که نسبت جزو نیست داشت و صلا
 و غلبه او را بود باز گردانیده مجاور و قسری او سناقتند و از حقیقت و صورت او سناست
 گردانیده از اطلاق لفظ انامیردن گردند و برای حکم و مصالحه از باز در رنگ پیر من شوخ را
 و درین حالت اگر چه عدم را باز آورند اما قیام ان انكوس موطن بان و سناست و سناختند بلکه عدم را
 بان انكوس قیام بخشید و در ناخبر و قیامی سابق گذشت هر گاه در ان بقا این نسبت باشد اینجا

و حدت نمی یابد لاجرم نظر انکار گشایی از تئیر است و حق او مدوم است ناجایر بهر دو مقام صلح است
و بهر ابرار مستقیم می یابد و این کرمیه نیز می نماید و لکن دالة الاوه احد بناینها آن در بعضی صلح است
و گاهی منظر اعیان ظاهر و النسبه خلق را عین حق می خواند و در بول عین ب سیدان این هر یک را است
که از تئیر جمعی شکفته منصور و عیقام گوید که کفر از الله و الکفر حب الی حق و المسلمین تغییر این کفر
بکفر شرعیت مناسبت تمام دارد و هر چند که کفر شرعیت مردود است و سخن غدا که کفر طریقت مقبول
و مستوجب جات چنان کفر و تهازل از غلبه محبت محبوب حقیقی ناشی شده است و غیر محبت با
فراموش کرده است پس مقبول بود و آن کفر از سبیلای چهل قدمه برگشته ناجایر و در و باشد و سبیل
طریقت عبارت از تمام فرق است بعد کعبه که موطن تئیر است و حق از باطل و غیر شرع را تهاجمیت
این اسلام طریقت را با اسلام شرعیت مناسبت تمام است بلکه چون اسلام شرعیت بحال سیر سبب تمام
بایدی اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام اسلام شرعیت از فرق و میان آنها باطنی شرعیت باطنی است
و بصورت شرعیت و حقیقت شرعیت مرتبه کفر طریقت از اسلام صورت شرعیت بلند تر است هر چند نسبت با اسلام
حقیقت شرعیت است و اولی است **و** آسمان نسبت به زمین از فرو و مرتبه بلع الی است پیش
بدان از شاخ قدس الله تعالی اسلام بر هر که بطریقت تکلم نموده است و سخنان مخالف طایفه شرعیت گفته و بر موقعا
کفر طریقت بوده است که موطن شرک و سبقتی نمی است بزرگانه که بدولت اسلام حقیقت مشرف گشته اند
از امثال بن محمد پاک و مبارز و طایفه باطنی اقتدا بنیاد دارند و متابعت ایشانند علیهم الصلوات و تسلیات
پس شخصی تکلم بطریقت نماید و بهر دو مقام صلح باشد و بهر ابرار مستقیم نکارد و در میان حق و غرض
تئیر کند و بهر دو با تئیرت قابل بود اگر آن شخص تحصیل خیال و وصول به درجه اولی از کمال این
مستقیم است و بهر ابرار حق و بر صراط مستقیم می اندازد و تئیر باطل از حق نمی نماید از زنا و قود و عاده است که قطع
الباطل شرعیت است و مطلوبش رفو و دعوت انبیا که رحمت عالمیانند علیهم الصلوات و تسلیات پس این
کلمات خلافت را بر حق صادر می شوند و هم از مطلق حق را آب حیات ند و مطلق است و قابل در گشت این
که بنابر سبیل از آنج شگوه ابروده قطعی را خون ناکوار را بقیام مسئله اقدام است جمیع فیاض را بل اسلام تقلید
سخنان کارا را بیکر از صراط مستقیم منحرف گشته پس چنانچه ضلالت و خسارت افتاده اند و در

و در این سخن تمام آنچه در این کتاب است از کلمات و عبارات و تفصیلات و تفسیرات و توضیحات و اینها را در این کتاب آورده است

خود را بر او داده اند نه آنکه از قبول این سخنان شر و طاعتی است که از باب کبر وجود او اند و درین
 مصفوحه عظم این شرط لیسان با حق است سبحان که در این قول است و صدق و امتیاز حق از
 مبطل است تفاوت بر شریعت است و عدم تقاضا بر شریعت آنکه حق است با وجود ذکر و سیرت
 سر که از کتاب خلاف شریعت نخواهد بود و تصور با وجود قول نامحقر و در شب در زندان با تخمیر گران
 پانصد رکعت نماز نافله و امیک و دو طایمیک دست ظلمه یا بن سیر سیده اگر چه از وجه محال بوده غیر
 و آنکه مبطل است اتیان حکام شرعی بر وی چون کوه قاف گران است که بر علی المشکران
 نشان حال نشان بر نه اتیان لایزال حجت و هیلان امن از ارشاد و السلام علی من اتبع الهدی
مکتوب ششم خواجده الحسن بنی الکشمی مدو یافته الحمد لله سلام علی عباد الله الذین اصطفى و سلام
 حضرت رسالت خاتمه علیه و علی اله الصلوٰه و السلام و تحية در مرض موت قرطاس طلیدند و فرمودند
 ای بنی قبر قرطاس کتب کنم کتابی لعلوا بعدی و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنده و دیگر از صحاب
 اکرام رضی الله تعالی عنهم متیان قرطاس نمودند و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه گفت حسبنا کتاب الله
 و گفت انما یستقیموه و حضرت رسالت علیه و علی اله الصلوٰه و السلام و تحية بر حنفی بودند از روی و
 منیر بودند قال الله تعالی و ما یطق علی الهوی الا بالاولی و فی رده و کما قال تعالی من یحکم بما
 انزل الله فاولئک هم الکفرون و الصیاح و غیره بر این بیجا تبلیغ رفع عتقاد است از حکام شرعی و او
 آن کفر و الحاد و زندقه است حل این شبهه قوی نیست بدان ارشد که الله تعالی و هدایا
 این شبهه و امثال این شبهه را که جمعی بر حضرات خلفا را نموده رضی الله تعالی عنهم و بسیار صحابه اکرام رضی الله
 عنهم را در میانید این تشکیکات را ایشان بخوانند اگر بر این انصاف بیایند و شرف صحبت خیر الشیخ
 علیه و علی اله الصلوٰه و السلام قبول نمایند و بدانند که نفوس ایشان در صحبت خیر الشیخ علیه و علی اله الصلوٰه
 و السلام از هوا و وسوسه مری شده بودند و بینهای نشان زعداوت و کینه پاک گشته و دانند که ایشانند
 اکابر و بن و کبرای اسلام که بدل نموده اند طایفه های خود را در علای کلمه اسلام و در حضرت سید نام
 و اتفاق فرموده اند اموال خود را در علای کلمه اسلام از سر تا پدید وین متین دلیل نهاده و در میان
 گذاشته اند عشار و قبایل خود را و اولاد و ازواج خود را و اوطان مسکن خود را و معیون ند و خود را

[illegible]

موافق رای فارق با دو بر اخذ قدید و عید نازل گشت آن سرور فرمود ^{علیه} علی الصلوة والسلام
 نوز العذاب لما تجتمع غیر و سحرین و ما و چه سحر نیز شارت فیکل آن با ساری نموده بود و چه سحر سوم آنکه
 سهولت ایشان بر پنجایه باز است بلکه واقعه علیه و علی الصلوة والسلام و حدیث ذی الیدین آمده که آن سرور
 علیه الصلوة والسلام در نماز فرض رباعی برود و گوشت سلام دادند و ذی الیدین عرض کرده تقصیر الصلوة
 اتم نیست یا رسول الله بعد از ثبوت صدق ذی الیدین آن سرور علیه الصلوة والسلام بر خاسته و گوشت
 دیگر را بن میخسرم تا خند و سجده سهوا که در اندیشه راه سهو و نسیان در حالت صحت و فرغت و بخت صحت کثرت
 جابر باشد صدور کلام فی قصد بی اختیار در مرض موت و در وقت استیلائی و چه بخت صحت کثرت از آن
 سرور علیه و علی الصلوة والسلام چه اجازت نباشد و اعتماد از احکام شرعی را بی چه تمسک نشود زیرا که حضرت
 حق سبحانه و تعالی بوی قطره انس و علیه و علی الصلوة والسلام طعام سهو و نسیان او میفرموده و صواب از
 خطای تمیز ساخته چه تقریر زنی بر خطا مجوز نیست که مستلزم رفع احوال است از حکام شرعی و پس ثابت شد که
 موجب فم قما و فم سهو و نسیان نیست بلکه تقریر بر سهو و نسیان موجب فم قما است از حکام شرعی و آن
 تقریر تقریر است که مجوز نیست مقدور را به آنکه حضرت فاروق بلکه خطا را گفته رضی الله تعالی عنهما و بخت
 بختی است مخصوص با ایشان است بخت ایشان از کثرت رواة ثقات توان گفت که بخت شهادت بلکه
 بعد از آنکه معنی رسید باشند الحاکمان از جمله است یا ز غنا و رواة احادیث صحاح و معان اهل سنت اند
 که از اساتذة خود صحابه و تابعین باشند اخذ نموده اند و رواة جمیع فرق مخالف را اگر چه میگویند معلوم نیست که بیشتر
 عیش اهل سنت برسد که لا یغنی علی القیمة التفرع المضعف و کتب احادیث اهل سنت شحوق بشارت این کلام
 بهشت و اگر گوشت احادیث بعضی نوزده مخالف این بشارت را در روایت نموده باشند نیست که کدام روایت
 بعد از بشارت و دلالت ندارد و اما ثبوت بشارت این کار بر بخت و در آن مجید بلیست بآیات متکثره
 قال تعالی و السالکون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعهم باحسان رضی الله عنهم
 و رضوانه و اعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فیها ابدا ذلک الفوز العظيم قال
 تبارک و تعالی لا یتوی سکن من الفتح قبل الفتح و قال اول ذلک اعظم درجة من الذین انفقوا
 و کلا و علی القیمة بی هرگاه چه سحر یا که پیش از فتح و بعد از فتح اتفاق مستأمله کرده اند و بیشتر بخت باشند از اکابر

صاحب که در مقام توبه و بازگشت حق اند و چو بدو وجه توفیق نگرفت و عظمت درجات ایشان را چگونگی و درگاه ملک و ملکیت
 اهل نفس گیر گشته اند که کیمیا نیست و در شان حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نازل گشته است که سبق با حق
 است و در اتفاق و تفاوت و قال سبحانه و تعالی لقد مضى الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة
 علی شجرة الزیتون از جای بر قفل کرده رضی الله عنه که چنانچه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بدو نیز نزد یکدیگر از آنها
 که در تحت شجره حیت کرده اند و این را سمیت الرضوان گویند حضرت حق سبحانه و تعالی ازین قوم شنود
 و تشک نیست که تغییر شخصی که مشرب بهشت باشد بجای سنت ++ کفر است و از اقبو قبا چه مقدور است
 آنکه توقف حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه و اقیان و طاس از روی و دانکار بوده عیاد امانت
 سبحان من لک التمس سواران و زراسی و نایمی غیرست که خلق عظیم تصف است چگونگی باشد بکار از امان
 صحابی که یکبار یاد و بار شرف صحبت خیر البشر مشرف گشته است اینمنی متوقف نیست بلکه از عوام است و
 که بدولت اسلام مستعد گشته اند این قسم و دانکار ستم نیست فکیف سیکه از کار برونزد و دانکار باشد و از
 اعظم هم با حق و انصاف بود این معنی تحیل نموده آید حضرت حق سبحانه و تعالی و تقدس انصاف با که با کاردین
 این قسم سوظن پیدا نکنند و نا فهمیده بهر کلام موافقه نمایند بلکه مقصود حضرت فاروق استنباط و تفهیم
 بوده چنانچه گفته است مقهور یعنی اگر کسی و استقام طلب بر طاس برآید آورده شود و اگر دین با صبی نداشت
 باشد و ریخت نازک تصدیق ایشان نباید و ادویه اگر بومی امر طلب بر طاس نموده اند باید و مبالغه
 طلب بر سر خم است که در آنجه تمام و انداخته اند و نشت که تبلیغ می بینمی و حب است و اگر این طلب با سر و
 نیست بلکه میخواهند که از روی جهاد و حکم گیری نویسد وقت مساعدت آن نیکند یا به اجتهاد و بعد از احوال
 ایشان باقی است تبطلان است ایشان را که اصل اصولین است احکام اجتهاد و استنباط و احکام
 نمود هرگاه در حضور ایشان که از ان نزول می بوده استنباط ظاهر انگیزش بود و بعد از احوال ایشان که زانو
 انقضاء و محلی است بطریق ولی استنباط اولی العلم مقبول خواهد بود چون الشریع علی و علی الرصد و علی السلام
 با صبی و استقام نفرمودند بلکه ازین امر اراض نمودند معلوم شد که از روی و می نموده است و توفیق بکری می نمود
 استفسار بود هیچ ندوم نیست ملا که کدام از جهت استفسار و استعلام وجه خلافت آورد علی بن ابی طالب علیه السلام
 و استعلام عرض کردند اتجعل فیها من یضد فیها و لیضدک الدماء و یخن نسیم کلک و یقتلک و حضرت زکریا

در وقت بشارت ولادت حضرت مجبی علی بن ابی طالب علیه الصلوٰۃ والسلام گفته الی کیون لی غلام و کانت
 امراته عاقراً و قد ولدت من الذکر بنیا و حضرت مریم ضعی لعل قال لی عنها گفته الی کیون غلام و لم یسن
 یسر و لم اک بنیا و حضرت هم اگر ای هتیهام و هتیهام در تیان سر هاس نف نموده باشند چنانچه
 و چه شود و حضرت مقدسه سادس آنکه حصول حسن ظن بصحبت آنسر و با صحاب بن سر و علیه علیهم الصلوٰۃ
 و التسلیمات و کرامت و ولایت آنکه بهترین قرون قرن او بوده است علیه علیهم الصلوٰۃ و السلام و هم
 او بهترین بنی آدم بود و ولید از انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و اقیانین شود و کرامت القین شود و کرامت قرون
 از انحال بن سر و علیه علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات جامع بهترین بنی آدم اند و از انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات
 به عمل باطل جماعه نخواهند کرد و فسخه کفره جانشین خیر البشیر نخواهند ساخت و آنکه گفتیم که صحاب بهترین
 اند و از ان قرون امت بقص قرانی خیر الامم است و بهترین امت ایشانند چه چیز دل بر تبره صحابی رسد
 پس منکی بر سر انصاف باید آمد و باید فهمید که اگر منشیان فرط اس از حضرت فاروق کفری بود حضرت
 صدیق که بقص سرائی انقاسی بن امت خیر الامم است تفحص خلقت او دیگر و در ماهر و انصار و حق
 سبحانه و تعالی و قرآن مجید خود در ایشان ثنا فرموده است و از ایشان ضعی گشته است و معبود و جنت
 است با و حیت نیکو دند و جانشین بنیام بر نیا خند و چون حسن ظن بصحبت آنسر و با صحاب علیه علیهم الصلوٰۃ
 و التسلیمات که مقدمه محبت است حاصل گشت از رحمت این فسم شهادت میشد و حدس بطلان بن
 پیدا آمد و اگر بیا ذالک صحابه حسن ظن بصحبت او و صحاب و علیه علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات پیدا نشد و کسی
 ظن کشید این سوظن با جار صاحب بن صحبه و با صاحب بن صحبه نخواهد شد بلکه برای حق صاحب
 نخواهد رفت شاعت این امر باید دریافت ما آمن برسول من لم یقر اصحابه قال علیه و عاله الصلوٰۃ
 و السلام فی شان اصحابه الکرام علیهم الرضوان اجمع ففیهم اجمع من الغضم فیغضی الغضم بحسن
 صحابه تلزم محبت اوشت علیه علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و بغض اصحاب تلزم بغض و علیه علیهم الصلوٰۃ
 و التسلیمات و بغض و چون این مقدمات معلوم گشت علی خلف جار یک شبر و انشال بن شبر حاصل شد بلکه
 از جوینده و ببول نجاسه و چه مقدار از این مقدمات توان گفت که صحابه است از جوینده و بنیام که گشت
 مجموع این مقدمات بعون الله سبحانه و هم ماوه این شبر بنیام بود و قمر این تشکیک از نظر جوش آمد که لا اله الا الله

علم فیض المصنف لفظ قدس سر بر بزرگان می آورد و الا نشان این تشکیلات میری بطلان اند و مقتضای
 که در بیان بطلان آن شهادت آورده شود و از قبیل قیاسات است بر آن بدست بلکه از حق شهادت
 و تشکیلات نزد این فقیر در رنگ آنست که شخصی قسی فنون نزد جماعه اهل بیان بیاید و سنگی را که محسوس
 ایشان است بلامل مقدمات را راند و در ایشان اثبات نماید که آن سهل است و این سچا کاران
 چون در دفع آن مقدمات عجز عاجز اند و در عقین مواد غلط آن دلائل قاصر ناچار در شهادت می افتند
 بلکه یقین بر اینست که آن سنگی نمایند و حس خود را فراموش می سازند بلکه بنده می دانند زیر کیل بدیده تمام
 بر ضرورت حسن بیاد و قدمات محرم به اهتم سازد و در مانحن فیه نیز بزرگی و علو درجات خلفا نشسته بلکه
 بزرگی جمیع صحاب کرام حضرت خدیجه الشریع علیهم الصلوٰه و التحیات بقصد تفسیری کتاب سنت محسوس
 و شهادت تا در و طمانین بزرگواران که بلامل را اندوده قدم و طعن بر ایشان نماید آن طعن
 در رنگ حق آن شکاست که در وجود آن نمایند و از بر دین رنبا لا تنزع قلوبنا بعد از هدیتنا و هیتنا
 من لدنک رحمة الاله و الکات شعری ما علم علی سب کبار الدین و طعن کبار الاسلام و طعن طعن
 و سب شخص من العسقه الکفره ما یبذل فی الشرح عباده و کرامه و فضیله و سبیل الی الخیات که سب
 دایه الدین و طعن حجة الاسلام و ما ورد فی الشرح است اعدا الرسول علیه السلام و صلوة و تسبیح و کلمات
 و ابی الهی و طعن حلال علیه عباده و کرامه بل لا عرض عنیم و عن احوالهم اولی و له سب اسلام عن تسبیح اوقات
 و الاستغفار علی الاغیة تکلمت قد خلعت لها ما کسبت و کلم ما کسبت و لا استألو عن کما کما یعلیل حضرت
 و لغالی و قرآن مجید و صفت صحاب علیه و طعن علیه و صلوة و سلام بر ما بنیم میفرماید پس سخی این بزرگواران
 گمان عداوت و کینه با یکدیگر بردن منافی لغرض قرآنی است و نیز ثبات عداوت و کینه دین بزرگواران فخر
 در اولین بدایه کند و همان ظاهر الفیقهین می نماید پس هر دو فریق از صحاب کرام می یاید که معلول باشند عداوت
 مسجیان من ملک بهترین بنو آدم بعد از انبیاء علیهم الصلوٰه و التحیات بدترین مردم باشند بدترین قریون
 بدترین قریون باشند چه اهل آن قرن هم این ان اهل بدوت و کینه متصف گشته اند چه ستمکاران این بزرگواران
 نماید و نیز خود را بزرگواران است و حضرت امیر ارضی الله عنه که خلفا ثلاث رضی الله عنه هم را که انداختند
 و حضرت امیر باین حضرت عداوت بطلان بدین خود قدم طعن است چرا که اگر چون شیر و شکر باشند و قفا

بخدمت چشمه حجابند و اما کتاب خود را مریوط با ایشان میداند و از اینجاست که هیچ گفتار و تصور و عبارت ایشان را
پناه نمی‌بخشد و در خصوص و تشریفات نشان این اشتباه عدم فرق است و میان منت و انتفاع که از جانب صاحب
مذیبه منت و انتفاعی که از جانب عالی حاصل میگردد و وسیله آن که اول کمال بخش است ثانی نقصان از آن
اول مجوز باشد و ثانی مستعمل و لکن سبحانه الله تعالی و دنیا من لدنک رحمة و هدی لناس من امرنا ارشاد الله
علی من ابعدها لکون فی دوششم حضرت مخدوم زاده های جامع الاسرار و العلوم از مجدده محمدی خواججه
مستوفی صدور و ریافت که بعد از سلام علیها و ده الذین اعطی سوال کرده بود که عاقل گفته اند که حضرت حق سبحانه
و تعالی نه داخل عالم است و نه خارج عالم نه متصل است به عالم و نه منفصل از عالم تحقیق این بحث حدیث است
مختصول این نسبت دخول و خروج و اتصال و انفصال نظر بدو وجود و تصور است که موجود یعنی نظر مجزوی
دیگر از این نسبت خالی نیست و در اینجا سخن فیه وجود و کاین نیست تا حصول این نسبت تصور شود چه
او تا موجود است و عالم با سوا هست سبحان موموم و تمخیل هر چند عالم بعینه حضرت حق سبحانه و تعالی
اتفاق و اتفاقا هم برینجه پیدا کرده است که با تفاهم و هم در خیال مرقعه نیست و معالیه تنعم و تقوی بدنی و روحی
است اما ثبوت در مرتبه حسن و هم است و درین حسن هم اول و در کماهی نیست کمال قدرت است سبحان
که موموم تمخیل از حق ثبات و تهنات حکم موجود و عاقل موموم است و حکام موجود و کماهی ساخته اما موموم
موجود است و موموم موموم هر چند خطا بر بیان موموم را نظریه ثبات و تهنات را و نیز موجود تصور نمایند و موجود
دانند تحقیق اینست در کتب رسائل تفصیل نوشته است اگر اعتبار از خدا بخارج و مایه پس جو و نسبت
موموم از این نسبت بیچین باشد و آن گفت که موجود نه داخل موموم است و نه خارج موموم و نه اتصال موموم
دارد و انفصال از موموم زیرا که آنجا موجود است از موموم نامی و نشان نیست تا تصور نسبت با او دارد و باید که
را بدینال است که در عالم نقطه که از سر سره سیر بصورت دایره موموم میگردد و موجود و اینجا همان نقطه است و معنی دایره
خود و موموم ثبوت نیست جایی که نقطه موجود است از دایره موموم که اینجا نامی و نشان نیست در صورتی که نسبت
که نقطه داخل از دایره است و نیز نمی توان گفت که خارج دایره است و همچنین اتصال و انفصال نیز در میان نیست
نسبت به دایره و نیز در نسبت مایه تصور گردد مثبت بعد از اول اثر شمس سال حضرت حق سبحانه و تعالی نسبت
و باطل خود را با عالم ثبات موموم است و حال آنکه موجود را موموم چنانست که یکدام باطل است آنجا که

موجود است از موهوم نام و نشان نیست اما محیط و محاط تصور کرده شود جواب این که با احاطه از اصل
 قریب جسم محسوس است و احاطه از جسم محسوس بلکه از قریب جبر و احاطه از ان نسبت به جسم الکیفیه معلوم
 الایته نزدیک است احاطه از قریب اشیا از انبیا و بیان ایمان ایمان کیفیه از انبیا و کیفیت بخلاف نسبت
 سابق فنون انبیا نموده شده است چنانچه محمول الکیفیه غیر معلوم است اندکیز چه شرح نبوت این نسبت دارد
 نشده است تا اثبات نشان نمانیم و کیفیت نشان محمول انبیا به خبری فیضی اتصال به بعضی را در رنگ نمی در
 به کیفی در آن حشر محل سلطان توان بخورنمود و اما چون اطلاق لفظ اتصال نیامده است و قریب احاطه آمده است
 متصل نماند و قریب محیط با یکلف و اطلاق انفصال محسوس و دخول نیز در رنگ اطلاق اتصال است از ان
 است و در مثال مکرر از ان لفظ جواب را نسبت به دار موهوم و احاطه و قریب محسوس است ثابت نمانیم محمول الکیفیه
 بود نسبت از ان تسبیح جاری نیست و ليس الموجود الا لفظه بحواله به چنین اتصال انفصال محسوس و دخول
 به کیفی در مثال مکرر تصور است اگر چه تسبیح ثابت نباشد چه وجود و طرفین از برای نسبت معلوم الکیفیه است
 و متناهی است و آنچه محمول الکیفیه است از محیط نقل بر است حکم در اینجا از موهوم وجود و طرفین متناهی
 و غیره خواهد بود که از خبر اعتبار ساقط است که قیاس غایب باشد و تنبیه عالم را که موهوم تحصیل گفته استشکال متناهی
 که غفلت عالم در مرتبه دوم خیال انقضای شده است وضع او در جبر و ارات محسوس چیست رنگ نماند و در
 که کمال از موهوم را که تعصب و غیره از اختراع و هم خیال نیست و در نتیجه خلق فرماید و بصنعه کامل غیو آن
 در مرتبه انتقال که حکام بخشد برنجی که اگر هم و خیال الکیفیه تغیر گردد و ثبوت آن خلل پذیرد و در قیاس
 تصویر پیدا کند این دایره موجود موهوم هر چند ثبوت و خارج ندارد و موجود و خارج همان نقطه است و در
 اما اشیا موجود و خارجی دارد و همتنادی بموجود و خارج او را حاصل است چه اگر نقطه نبود و دایره را که
 ناشی شود و در غیر آن باشد که سر و لبان گفته آید و حدیث دیگران آن دایره را اگر در پیش این نقطه
 محسوس و اگر ارات شهردان لفظ گویند گنجایش دارد و اگر دلیل مادی این نقطه گویند نیز گنجایش در پیش
 نظر بخواهیم است و در آن شهردان و ظهور و ظهور است مقام ولایت است و ظاهر ایمان غیب از ایمان شهردانی است
 و اکمل است چه در شهردان اگر قیاسی اطلاق چاره نبود و در غیب این که قیاسی غایب است و غیب چند باصل حاصل
 ندارد اما اصل است مگر قیاسی حاصل است و در شهردان چند حاصل دارد اما غیر اصل است مگر قیاسی نیست

موجود خیال

لا بد از ان

در مرتبه انتقال که حکام بخشد برنجی که اگر هم و خیال الکیفیه تغیر گردد و ثبوت آن خلل پذیرد و در قیاس تصویر پیدا کند این دایره موجود موهوم هر چند ثبوت و خارج ندارد و موجود و خارج همان نقطه است و در اما اشیا موجود و خارجی دارد و همتنادی بموجود و خارج او را حاصل است چه اگر نقطه نبود و دایره را که ناشی شود و در غیر آن باشد که سر و لبان گفته آید و حدیث دیگران آن دایره را اگر در پیش این نقطه محسوس و اگر ارات شهردان لفظ گویند گنجایش دارد و اگر دلیل مادی این نقطه گویند نیز گنجایش در پیش نظر بخواهیم است و در آن شهردان و ظهور و ظهور است مقام ولایت است و ظاهر ایمان غیب از ایمان شهردانی است و اکمل است چه در شهردان اگر قیاسی اطلاق چاره نبود و در غیب این که قیاسی غایب است و غیب چند باصل حاصل ندارد اما اصل است مگر قیاسی حاصل است و در شهردان چند حاصل دارد اما غیر اصل است مگر قیاسی نیست

باجماع حصول نقص است و وصول کمال بین سخن فراخ فهم هر یک سرانجامی نیست بلکه نزد یک است که حصول
 را بهتر از وصول اندر وسعتی از خردی عالم را موعوم و تحمیل آن حتی گوید که از انبوت و تحقق نیست
 باضلاع و هم در این خیال که اگر در هم و خیال مبدل گردان نبوت و تحقق نیز تسخیر شود مثلاً اگر نیز
 در هم بشیر یعنی تصور که در شیه نیست اگر همان شی را وقت دیگر در هم بکنیم حکم کرد آن شی باو هست این دو
 از خلق در صفت خداوندی جل سلطان غافلند بلکه بکنند از انستاب استناد که موجود و موجود و خارج از او جاری
 میخوانند که مابین این دو حکام خارجیه که با عالم مربوط است نماند و دفع عذاب ثواب خردی را میکنند که موجود است
 علیه علم را تسلیم و تسلیم از آن خبر داده است و آتال خلف ندارد و لکن خدب الشیطان الانحراب
 الشیطان هم الله است سوال عالم را چون نبات و متفرق نبات کردید اگر در مرتبه هم و خیال بود و مسلطه فی حقیم
 این نیز در حق آن نبات نمود و بیرون اطلاق و جوهر و جوهری نماید و او را موجود و مابعد و حال آنکه نبات
 و جوهر با یکدیگر متفرق اند و خیال نیز متکلمین است جواب نمودن و این طائفه را بیشتر و اگر مداخل نبات
 و از مابعد را بهر چیز و مابعد کمال میداند همچنین جوهر نفسانی با سواد حق جل عا که سرسرفض شرف است
 است تجویز میگویند و شرف را با خصل می توانند و او مقتدای درین امر شرف و فرست است کشف
 و محسوس ایشان است که وجود و مضمون حضرت حق است سبحانه و تعالی و او را که موجود گردید باعتبار
 که آن غیر انسانی و ارتباطی هر چند بحول کیفیت بوده بآن موجود ثابت است و درین ملک باصل خود قیام دارد
 آن ان غیر قیام بآن وجود است و نیز شوقی که در مرتبه هم و خیال پیدا کرده است ظلم از انظار آن حق است
 و چون آن وجود خارج است و حضرت حق سبحانه و تعالی و خارج موجود است اگر مرتبه و هم را بعد از شرف و تعالی
 خداوندی جل شأنه ظلم از انظار آن خارج نگرایش دارد و ان ثبوت همی را باعتبار این و وظایف اگر بود
 خارج گرداند جایز باشد بلکه عالم را نیز اگر مابین اعتبار ظلیت موجود خارج تصور کند هم جایز بود و ممکن است
 دارد متفاد از مرتبه حضرت وجود است که تقدس از خانه پدر خود و چیزی نیارده است او را بی ظلم
 ظلیت موجود خارجی نقصان برده است و شرفی است باوقالی و اخصل صاف و تسلیم
 تعالی الله عن ذلک علما کبار و این فقیر و بعضی مکاتیب رسائل خود که عالم موجود خارجی
 گفته است از نیز این جان را چه باید نوشت و بر اعتبار ظلیت با بدو و جوهر و که حکم بر مرتبه است

و تحقیق گفته اند اعتبار نمی خواهد بود و الا وجود و کما یوثق بکما وجود و اجماع غیر از ارباب کشف و مشهور و از اهل
نظر و هندال عین حقیقت واجب الوجود و تقابلی گفته اند و ثبوت از صفات کما فی نفسه است نشان بینها
فاصله وجود و چنانچه مبدأ بر غیر و کمال است و نشان هر حسن و جمال عدم که مقابل دست هر کمینه و بد را
هر شر و نقص بود و نشان هر قسم و نادر اگر و بال است از ناشی است و اگر ضلال است هم از ویداست
هنرهای نیز در وی مودع است و خوبها هم در وی مکنون و تقابل وجود و انیت مظهر و مکنون و لا محاله
محض گردانیدن از خوبهای دست و نیز خود را و قایده وجود و ساختن شر و نقایص را بخود گرفته تن هم از
هنرهای خوب است و نیز شر است وجود کشف و اظهار کمالات و نمودن و همچنین کمالات را در بر و در ظاهر
یکدیگر ممتاز ساختن و از اجمال تفصیل آوردن و صفات سخنی است باجماع و نشانکارها و وجود و از
برپاست و حسن و جمال کمال وجود و از تسبیح و شرف و نقص و مودید است و تنه و از انقار است و نیز
وجود و از فل و غفلت و کمین و بی مرد و در ابر و سطر فل و ذات است و شرف و وجود و از حساست و بد
و خوب و وجود از ندگی را مودید است و نم که ستاد و استاد و مودید و مودید و از اد و مودید و مودید و مودید
مهر و فساد و ضلال است از عدم هم شر تر است و نیز مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید
قول تا فیرت که از وی صادر شده است جسم مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید
چون نیستی و بلا شکی وجود و تقابل مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید
تقابل هستی و نیستی مودید و تقابل کمال و نقص مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید
خود راه می نماید پس مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید
که مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید
شکل مشهور است و معلوم است که المیس هم یکی خانه عالی و کلا مودید است که انبی مودید و مودید و مودید
بر سر خود و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید
و عمل خود را بصراط گردانیده و از ابر مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید
شرارت و نقص و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید
نه گفت که من هم شکر خودم شامی که بلند شد بخود و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید و مودید

عدم وجود است که شرارت با او منافات است جواب عدم نیانچه مبرات وجود است و منکر وجود کمال است
 وجود و نیز شرارت عدم است و منکر شرارت لفظی نیست لکن در جانب عدم شرارت را از عدم گرفته است که اگر
 عدم مطلق شر است و در جانب وجود نیز شرارت متوجه بر او افتاده است که از راه امر است و منکریت عدم
 و مبرات وجودی هر شده بود پس شامل شرارت طریقی است ذاتی و عرضی سلم و علی پس بناچار با توفیق و
 شرارت نمودار از نیستی و لا شکیست که از صفات عدم بوده محروم ساخته شود و لکن در جانب وجود
 شرارت که اگر از امر است عدم متوجه شده بود و نیز نصیب او مانده و محاسبات ابدی ساینده و بلا تفرغ و تلبا
 بعد از هدایتنا و هب لنا من الذلک رحمة انک انت الوهاب و السلام علی من اتبع الهدی علی من الذلک رحمة
 علیه و آله العلی و آله و سلم و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
 بر عدم الشرار با ارجح احوال و سلام علی عباد الله الذین هم علی سبیل هدایت و درگاه است که سالک وقت عبور
 نمودار و مقامات بسیار با علم به صلاحت و نجاست شیء با حقیقت این عالم است بعضی مردم از نجاست
 ان مالک ارباب است مقامات توهم یکن و شرکتی را در این مقامات ان مقامات و تمیل می رود و باز
 توهم و تمیل و التمسک نماید و زبان ملاست و شکایت و حق و دراز می کند گفت غلط از روی این می نماید
 توباش است که وصول اسافل مقامات اعلی گاه است که از حصول فقر و احتیاجان بود که با بواب میجا
 دل و باطن خفا صدها باب نفهم میگرد و از اینجا حاجت تو مانند از دول نفهم ایشان و بر تو نماید و در
 کاری بود که این وصول مساوات و شرکت فهم و بسیار است که این وصول از قبیل تماشای بود که بواسطه
 و مسائل بسیار است که خاص امر و سلاطین با نظر اعتبار تماشای کند و منتهی به جمیع پیدا و توهم مساوات ازین
 حصول و تمیل و شرکت ازین سیر و تماشای تصور بود و وصول نمودن باطنی خاصه و تماشای
 با حقوق خدا شکای میجا آرزو محسوس منیع و شرارت است البسی بود که ازین وصول توهم مساوات
 نماید و زنی و مکرانی شمشیر برداری قرین سلاطین عظام است و در اضل که نشان حاضر و غایب
 میطلبند که از اینجا توهم شرکت و مساوات نماید لای و در مندان از و دیواری آید توهم ازین ملاست
 غریبی بهای میطلبند برای طمع و رشوه و محاسن و حضرت حق سبحانه و تعالی انصاف شان هم باست که
 در حق ضعیف محاسن برای رشوه و در توهم ملاست میطلبند و در حفظ عرض مسلمانان بیکوشیدند و از ایشان

علاجه این از انفعالی است که با یکدیگر است و در از صفات انبیا صلوات الله علیهم

که پس بنمایند و حال حالی نیست اگر عقاد و از آنکه صاحب خیال متعده شرکت مساوات است برابر
 بقاقت عالی پس و اگر از ندین تصور میکنند و از زمره اهل اسلام می برانند چه شرکت و زبوت مساوات
 با فیما علیهم الصلوة و التسلیمات کفر است و همچنین فضیلت شیخین علیهم السلام با جماع صحابه را بدین ثابت
 شده است چنانچه نقل کرده اند از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی علیهم السلام بودند بلکه فضیلت
 صحابه را هم برست بر باقی است بر هیچ فضیلتی افضل صحبت خیر البشر علیه علیهم الصلوة و التسلیمات عدلی
 شد فعلی سیر که از صحابه علیهم السلام در وقت ضعف اسلام قتل مسلمانان از برای تاید وین منین
 و نصرت سید المرسلین علیه علیهم الصلوة و التسلیمات عا و شده است اگر دیگران و تمام عمر طریقات و مجاهدات
 طاعتها نمایند بر فضل قبل صحابه سید المرسلین سرور فرموده مدیه علی الصلوة و التسلیمات که اگر اتفاق
 نماند بلکه ضعف مردم رسد و فضیلت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه ازین عا و آمده است که او سبب ساقا
 است و ایمان و هدایت بشری نعمات لاله بند ایشان و نازل شده است که لا یستوی منکم الفوق
 من قبل الصلوة و التسلیمات اولئك اعظم درجة من الذين اتفقوا من بعد و قالوا و كلا وعد الله المحسنی جمیع نظر
 کثرت فضائل و مناقب دیگران انداخته و فضیلت او توقف بنمایند نماند اگر سبب فضیلت حضرت
 و مناقب و لباس است که بعضی از اعا و است که این فضائل و از برای خود فضائل شده که این فضائل را
 پس اتفاضل دیگر است و از این فضائل و مناقب ان بزرگوارین تفسیر سبقت تائید دین و اقامت
 اتفاق با سوال بذل الفرض است و نصرت احکام دین را با علمین چون غیر است از جمیع است از فضیلت
 باشد و همچنین هرگز از سبب است از سبب و ان فضیلت است سابق گویا و از برای سنا و و علم لافقان
 از انوار اربابان است عا و بنمایند و از بركات ایشان است فائز می نمایند و این بعد از نبی علیه الصلوة و التسلیمات
 صاحب این ولت علم صدیق رضی الله تعالی عنه است که سبب مناقب است و اتفاق اموال کثیره و در
 منظر و مجامه شده و در بیل عرض مجاه و در رفو خا و و تها از جهت تائید دین و نصرت سید المرسلین
 علیه علیهم الصلوة و التسلیمات پس فضیلت از دیگران او را مسلم باشد و حضرت نبی علیه علیهم الصلوة و التسلیمات
 عزت و تلبیه اسلام را چون یکبار حضرت فاروق طلبیده و حضرت کن سبانه و تها و نصرت جمیع و عالم
 اسباب نزار کفایت فرموده است و گفته یا ایها النبی صلیک الله عن ابی العاصم بن عمار بن نفیر

(تفاوتی در میان
 صحابه و اهل بیت است)

(تفاوتی در میان
 صحابه و اهل بیت است)

و محبوبان است فرموده است الا فوری بخیر مثل ما اذینت کبریا منته و لا الکی بید اگر در محسن حالت خود دوست
بدوست برساند و از انصاف غیر دوست پاک گرداند عجب عالم است و دوستان اگر گردانند به بند و دلا
بخزند و دیگران اگر گردانند به دفر بلانها نهند سوال گاه است که در وقت درو و دلا از دوستان این خطری می آید و اگر بحر
مفهوم میگردد و وجهش حدیث جواب آن کرده و خطراب معوریت و بهشتی لطیف بشری است که در انصاف
آن حکم رسد اما گاه است چه چاره و دعا و انصاف باین است که در وقت شنیذ باشد بقیه کر و بجه آرمی که
از آن سرورین و دنیا که در وقت سکرات موت ظاهر میشد علیه علم الیه صلوات و سلام و آن بقیه چاره ای
بوده است ناخامنه خاتم الرسل علیه السلام و لهجات برجا و با دشمنان نه آتخف کرد و شدت مجاهدت و
دارد و انصاف و معفات بشریت نماید و نفس را در کمال لغیا و آورده بحقیقت ایمانیان رساند پاک و پاکیزه
دارد پس بدان که آنکه با محبت گشت و نه که ندارد و آنکه چکار دارد و لا لکے بچه کارا و می آید و نزد او جدیت
و محبت داشته باشد و چه دیگر از برای در دلا است که محصا و حق از معر کافیه تمیز کرد و گاه وقت است
بوده باشد و خطوظ خواهد شد اگر معر نیست پیش از ملاک و عالم است و باین زمین نهند شود که کسی نماند
از این نوع باشد باشد حقیقت کرده و عالم از این است که و عالم بد سازد و حقیقت صفات بشریت را از صفات
صفات بشریت علی حده نماید ولی یوسف الولی عزلیست این بیان و کماله جان الهی و الی سبیل ارشاد
و انصاف پر نیاید و بعد کعدم الاشی محض گفته اند پس و او جو و باشد جو و داشته باشد با وجود که در زمین
پیدا کرده باشد و آثار و ترقیات چون بود و اگر بود و نیز بود از دانه خیالی چون برآید باشد که عدم چنین
لاشی است اما این محکام از اشیا با و بر با است و دنیا تفصیل و کثرت اشیا و آرات اوست و حصول علم بسیار
میل سلطانه که در مراتب عدم مشکله گشته و او را تمیز ساخته است و ثبوت علمی بخندد و اما از لا شی محض نیز او را
برآورده است و دنیا آثار و محکام گردانیده و این آثار و محکام و بیرون غایب علم تمیز کاین اند و در مرتبه حسن و محسن
تاب و چون با تحکام صفت خداوندی جل شایه و این شبه ثابت و متغیر پیدا کرده اند و در حال حسن و محسن نیز
مرقه نمید توان گفت که این آثار و محکام خارجی شما از ترقیات عدم چه عجیب است این که در کائنات نمی علم
است کمال قدرت خداوند را اصل شایه شایه نماید که از عدم این همه کائنات را بساخته است و کمالات
و جود و انصاف را در ظاهر فرموده راه ترقی او و کمال مضمون است که صو علیه سار و جوی جل سلطانه و جود و کمال

و با هم سبزه را در دو کسره را در دو صورت حقیقت از ظلال باصل شانه راه افتاده است که در باطن بود که حاصل از
 نمایانها تذکره فی سماء الخدای سبحان و خیال شمار و شبهه این را در آثار ترقیات را در نظر شما
 و شمار نماید که هر سال که هست بیرون علم و خیال نیست غایه نافی الباب خیال خلاق است غلو و مرتبه خیال
 دیگر است و اختراع و هم خیال دیگر اول نفس در سیت و توان گفت که موجود خارجی است نیز و نافی از این
 قلیل الضعیف است و ازین ثبات و بهت و تقلیل اجدوی بعضی از نه نای عدم را که در معرفت علیی نوشته است
 و نقل از سیر محب که در برده اگر ذوق داشته باشند از امل اخط نمایند و البقا از فنا و بقا پرسیده و ندانند پس این کلام را
 در کتب رسائل خود این فقیه بسیار نوشته است معذرا اگر کفایت در دمانه باشد علاجش منصوص و شفا هست تمام
 حقیقت در نوشتن بخوانید اگر کسی بداند که از اسلام دور است و تا کجاست چه فهمیده و چه بداند و بقا شنود و
 وجودی نیست که نموده یا چیز نوشته و چون تعالی میگوید و در العبد عبدنا و اما والرب بسم الله و اما و اما و اما
 و بقا را وجودی تصور نمایند و می شمارند که زنده تینیات وجودی خود نموده باصل خود که زنده و انقیات و نمود است
 متحد میگردد و از خود ناچیز گشته بر خب و بقا پیدا کند در رنگ قطره که از خود نافی گشته بدریا ملحق شود و در غیر
 خود نموده بطلق متحد گردد و اما زنا الله سبحانه عن متقدم است و حقیقت نسا عبات از انسان ماسوی است
 سبحانه و عدم گرفتاری است بغیر او تعالی و پاک ساحل جنت سینه است از جمیع مرادات و خواسته های خود که سنا
 مقام بندگی است و سنا ملک تمام عبادت مرادات موکول و جل سلطان در مرادات سبحانه عین مرادات خود
 یا غفلت است بعد از شهود آیات الهی و البقا پرسیده بود و ندانند که سیر یک در سیر و انفس فرشته اندان کلام باشد
 سیر مراتب عشر عالم خلق و عالم و سیر رتبه و حلالی و غفلت نفس بنیاد پس سیر را در ای نفس علم باشد بداند
 که نفس در رنگ فاق ظلال سمار لیه است جل سلطان و چون غل بفضل خداوندی جل شانۀ خود را در انفس
 ساخته متوجه بصل خود گردد و معجبه بصل خود پیدا کند ناچار بحکم المرمم من جنب را همان مهمل خود خواند یافت
 و اما خود را بر بیان بصل خود را ندانست و چنین چون ان مهمل اصل گیر است از اصل آن مهمل غایت
 بلکه خود را صین آن مهمل خود را یافت و هلم لای ان یبلغ الکتاب اجله این سیر را در ای فافر
 و انفس است اما بداند که هم سیر انفس را سیر الله گفته اند آن سیر گفته شد و ای من سیر است گفته اند و نیز
 سیر محسوس است و آن سیر موصولی فخر و در میان حصول و حصول و کاتب تعارف و تفصیل نوشته است از آنجا

معلوم کرد که شد و دیگر از تربیت ذات و صفات و فعال اجماعی سلطانه پیرشید بود و ندیان آن نیز مخصوص مطلق
 دارد و صلاح نیست که بنویسد اگر نویسد مطلق است معلوم نیست که بفهمد و اگر تفهیم حضور و مفهوم هم کرد و منتفع
 است دیگر از کمالات مرتبه نبوت پیرشید بود و مذکور شد و بقایا محکم و صبر است تقدیر و مراتب کمالات دلایا
 ثلثه است و سایر مراتب کمالات نبوت بجز روش است بر آنکه در مراتب عروج نماز مانند با یکدیگر متمیز
 اند و از سلسله باطل و دیگر رفته و شود آن همه کمالات و دهن اهره دلایات است و چون بطرف میشود این تقصیر
 کم کرد و مومنان با حجاب و بساطت صرف اندیش و عدم کمالات مرتبه نبوت بود و در آن مرتبه نیز سرحد و حدت
 است ان الله واسع عليم اما ان وسعت وسعت دیگر است و اگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاد و از این
 چه نویسد چه مفهوم شود و بنا اتنا من لدنك رحمة و هیه لنا من امرنا و نشد
 بعضی اسرار نماز را که پیرشید بود و در جواب از ابوقت و دیگر انداخته شد که الحاح وقت بسیار تنگ است
 دست زمانه و اهل زمانه سر و کرده چیزهای نوشته می شود و به فقر رحم کنید و باستفسار دلیر نباشید
 و بنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدارنا انصرنا علی القوم الکافرین الحمد لله
 رب العالمین و المنة اولاً و آخرها و الصلوة و التحية علی سوله دعا و اسهدا و علی آلکوا

و صحبه العظام الی یوم القیام

قد استتب بحمد الله المجلد الثاني من مکتوبات

زبدة الاولیاء اسوة الاصفیاء قطب المعانی

الشیخ الكامل محمد دالال الف الثانی

سمی رسول الله بالاسم الذی لبش

به المسیح روح الله علی نبینا و

وعلیه من الصلوات کما لها

افاض الله علی رسولنا

من النوافذ فی

تایخ سابع و عشرین من شهر ذی الحجة سنة الف و مائین و سیم و ثمانین من الهجرة النبویة کمال الله علیهم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين العاقبة للمتقين والصلاة على سوادنا محمد وآله
المعصين ما بعد ذلك فليس منا من لم يذكره في صلواته

الامم العارفين

۵	کتوب اول میر محمد نعمان در جواب ال اربع	۳۱	کتوب هفتم بمیر محمد نعمان در بیان عقائد دینیه
۶	افعال و صفات و حبیبی جل سلطانه	۳۵	کتوب نهم میر محمد نعمان در بیان بی تعلقی از دنیا
۷	کتوب دهم میر محمد و مراد خواججه مصدوم در خوا	۳۵	کتوب دهم میر محمد نعمان فی انصاف و انصاف
۸	کتوب میر محمد نعمان در بیان معنی کلمه طوبی	۳۷	کتوب ششم مولانا ان الله ربنا و ربکم
۹	کتوب چهارم میر محمد نعمان در احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۱۰	کتوب پنجم میر مصوف در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۱۱	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۱۲	کتوب هفتم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۱۳	کتوب هشتم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۱۴	کتوب نهم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۱۵	کتوب دهم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۱۶	کتوب یازدهم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۱۷	کتوب بیستم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۱۸	کتوب سی و دوم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۱۹	کتوب سی و سوم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۲۰	کتوب سی و چهارم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۲۱	کتوب سی و پنجم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۲۲	کتوب سی و ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۲۳	کتوب سی و هفتم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۲۴	کتوب سی و هشتم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۲۵	کتوب سی و نهم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۲۶	کتوب سی و دهم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۲۷	کتوب سی و یازدهم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۲۸	کتوب سی و بیستم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۲۹	کتوب سی و سی و دوم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه
۳۰	کتوب سی و سی و سوم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه	۳۷	کتوب ششم میر محمد نعمان در بعضی از احوال و کرمه

۹۱	کتوب سی و دویم بقصود علی در بیان خطرات	۱۵	کتوب چهل و ششم سلطان قوت در اسرار عا و مدحت علی و علی
۹۲	کتوب سی و سوم بلائش الدین در بیان تحقیق سخن شیخ شرف الدین نجفی میرزا که گفته تا کافر نشود و سر برادر برود و خود جفت نشود و مسلمان شود	۱۶	کتوب چهل و ششم خواجه محمد سید در اسرار اوست
۹۳	کتوب سی و چهارم بوالده میر محمد امین در نصیحت	۱۸	کتوب چهل و نهم میر محمد لیخان در آنکه علم حصوی که عازف را بخود و بوالده
۹۴	کتوب سی و پنجم میرزا مسعود پیر در تعزیت و نصیحت	۱۹	کتوب پنجاه و یکم بنیانی فضل الله رفرق بیان استبداد عللار و ارباب ظاهر
۹۵	کتوب سی و ششم میر محمد لیخان در رفع شبهات	۲۰	کتوب پنجاه و یکم بلائش محمد و رفرق میان تصدیق و کذب آن
۹۶	کتوب سی و هفتم بواله میرزا مسعود پیر در جواب سبیل	۲۱	کتوب پنجاه و دویم به محمد هاشم و فانی فی سبیل الله
۹۷	کتوب سی و هشتم بواله میرزا مسعود پیر در معنی مستغرقی	۲۲	کتوب پنجاه و سوم فی شلال اعیان و الاثر خواجه محمد معصوم رحمه الله
۹۸	کتوب سی و نهم خواجه سام الدین در جواب طالب شو	۲۳	کتوب پنجاه و چهارم بختان ابراهیم و ارباب غیب
۹۹	کتوب سی و دهم بواله میرزا مسعود پیر در نصیحت	۲۴	کتوب پنجاه و پنجم میرزا خاتون در آنکه شریک حقیق
۱۰۰	کتوب سی و یازدهم بواله میرزا مسعود پیر در نصیحت	۲۵	کتوب پنجاه و ششم خواجه محمد عیسی الله در اسف بر محبت گذشته
۱۰۱	کتوب سی و دهم بواله میرزا مسعود پیر در نصیحت	۲۶	کتوب پنجاه و هفتم بواله احمد در بیان حدوث عالم
۱۰۲	کتوب سی و یازدهم بواله میرزا مسعود پیر در نصیحت	۲۷	کتوب پنجاه و هشتم خواجه صلاح الدین در آنکه مکیان در تبه و دم است
۱۰۳	کتوب سی و دهم بواله میرزا مسعود پیر در نصیحت	۲۸	کتوب پنجاه و نهم خواجه شرف الدین در ارجاع حواد
۱۰۴	کتوب سی و یازدهم بواله میرزا مسعود پیر در نصیحت	۲۹	کتوب پنجاه و دهم خواجه محمد عبداله در بیان غیبت ذات انسان
۱۰۵	کتوب سی و دهم بواله میرزا مسعود پیر در نصیحت	۳۰	کتوب پنجاه و یازدهم بواله میرزا مسعود پیر در نصیحت
۱۰۶	کتوب سی و یازدهم بواله میرزا مسعود پیر در نصیحت	۳۱	کتوب پنجاه و بیستم بواله میرزا مسعود پیر در نصیحت
۱۰۷	کتوب سی و دهم بواله میرزا مسعود پیر در نصیحت	۳۲	کتوب پنجاه و یکم بواله میرزا مسعود پیر در نصیحت
۱۰۸	کتوب سی و یازدهم بواله میرزا مسعود پیر در نصیحت	۳۳	کتوب پنجاه و دویم بواله میرزا مسعود پیر در نصیحت
۱۰۹	کتوب سی و دهم بواله میرزا مسعود پیر در نصیحت	۳۴	کتوب پنجاه و سوم بواله میرزا مسعود پیر در نصیحت
۱۱۰	کتوب سی و یازدهم بواله میرزا مسعود پیر در نصیحت	۳۵	کتوب پنجاه و چهارم بواله میرزا مسعود پیر در نصیحت

۱۰۳	کتوب شهادت و سوم میر منصور در کشف راحه	۱۳۱	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
	و قرب معیاد و تعالی	۱۳۲	کتوب شهادت و یکم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۰۴	کتوب شهادت و چهارم خواجہ محمد سعید	۱۳۵	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
	رح در قنای اتم	۱۳۶	کتوب شهادت و سوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۱۱	کتوب شهادت و پنجم مولانا فتح محمد انوار الہی		کتوب شهادت و چهارم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
	ذات عارفانہ	۱۳۷	کتوب شهادت و پنجم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۱۲	کتوب شهادت و ششم میر تقی مصطفیٰ		کتوب شهادت و ششم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۱۳	کتوب شهادت و ہفتم میر منصور در حقیق کائنات		کتوب شهادت و ہفتم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۱۵	کتوب شهادت و ششم میر تقی مصطفیٰ	۱۳۹	کتوب شهادت و ششم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۱۶	کتوب شهادت و ہفتم میر تقی مصطفیٰ	۱۴۰	کتوب شهادت و ہفتم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۱۷	کتوب شهادت و دوم مولانا اسحاق در تریس	۱۴۱	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
	ارباب جمعیہ	۱۴۲	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
	کتوب شهادت و یکم میر عبد اللہ میان تہذیب	۱۴۳	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
	و موجود حقیقت	۱۴۴	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۱۹	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان	۱۴۵	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
	مولود و خواندن	۱۴۶	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۲۰	کتوب شهادت و سوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان		کتوب شهادت و سوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۲۱	کتوب شهادت و چهارم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان		کتوب شهادت و چهارم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۲۲	کتوب شهادت و پنجم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان		کتوب شهادت و پنجم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۲۳	کتوب شهادت و ششم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان		کتوب شهادت و ششم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۲۴	کتوب شهادت و ہفتم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان		کتوب شهادت و ہفتم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۲۵	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان		کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۲۶	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان		کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۲۷	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان		کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۲۸	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان		کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۲۹	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان		کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۳۰	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان		کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۳۱	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان		کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۳۲	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان		کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۳۳	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان		کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۳۴	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان		کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان
۱۳۵	کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان		کتوب شهادت و دوم بخیر و فراد و مستند انبیاءات محبوبان

۱۴۹	کتوب صد و نهم غیر منجی در اهل شکر نعم طاهر	کتوب صد و دوازدهم بقاضی سلم صفات حقیقه و تعالی
	دباطیه	۲۰۷
	کتوب صد و نهم فی الحقیقه کشف اسرار قدر حق	کتوب صد و نهم بلا سلطان سر نهی بیان اکمل
۱۵۰	کتوب صد و نهم فی سلف علیها السلام یا لعنهم و غیره	۲۰۸
	کتوب صد و یکم شیخ عبداللہ منع تفسیر و تاویل	کتوب صد و چهارم در تحقیق صفات و جوی تعالی کفایت
۱۹۷	آیات قرآن بر طبق مذاق فلاسفه	۲۰۹
	کتوب صد و دوم نجای میر محمد نجف در غریب	۲۱۰
	مجاہدات دانرا و تربیت طالبان حق جل و علا	۲۱۱
	کتوب صد و سوم شیخ حمید و تربیت بر قصور	کتوب صد و نهم بولانا شیخ غلام محمد بر بیان معنی کبریا
۱۹۸	در غریب حصول تکمیل کمال	۲۱۲
	کتوب صد و چهارم بخت خدای عز و جہ و احوال معصوم	کتوب صد و نهم بولانا شیخ محمد در شرح قول صاحب
	در بنات حصول بعضی مراتب ان را	۲۲۰
	کتوب صد و پنجم شیخ حسن در جواب کتاب او	۲۲۱
	کتوب صد و ششم بخت خدای عز و جہ در بیان دفعه	۲۲۲
۲۰۰	کتوب صد و هفتم علی بن ابی طالب و تفسیر او	۲۲۳
	کتوب صد و هشتم در بیان فضیلت الطاهر و جہ	۲۲۴
	کتوب صد و نهم بلا طاهر عالم در بیان معانی کمال	۲۲۵
	کتوب صد و دهم بخت خدای عز و جہ و احوال معصوم	۲۲۶
	در بیان کلمه ایجاد عالم در مرتبه دهم است	۲۲۷
	کتوب صد و یازدهم بخت خدای عز و جہ و احوال معصوم	۲۲۸
	در بیان معانی کمال و جایز است که متوسل شود	۲۲۹
۲۰۳	در حقیقت حصول تکمیل کمال	۲۳۰
	کتوب صد و بیستم بخت خدای عز و جہ و احوال معصوم	۲۳۱
۲۰۴	مقام خدیوین اہل برکت و احوال معصوم	۲۳۲

الحمد لله على التمام و آخر دعوانا ان الحمد لله
 رب العالمين

تمت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنْ أَوَّلِ مَا نَزَلَ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ وَفِيهِ نَبَأُ كُلِّ شَيْءٍ

الْأَنْبِيَاءُ

فَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ وَتَقَرَّبْ إِلَى اللَّهِ بِأَسْمَاءِ الْحَقِّ الْأَتَمِّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلد سیوم مکتوب اسمی به
معرفته تحقیق

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد این کلمات طایبات و حروف عالیات که در نقطه از آن مرکز پرکار و حکما بقدر است و برایش محبت
فاتیه سیدنا پیشم غم غیا و خال نیت بخش رضا ع و سان حقایق و در مک انبار و در بیان
وره الناجیت از و ریای مولی این است که در طو کا باطن از کان اعوا بسا حل و درده فانه جان بخشی است
از ناف آهو بیدایسی هویت که بنان بیان سیاحی محض آن و درده غنی المد تعالی فقره بهند الله التیم و در
مشامل و احمیم بهند شمیم ۵ نه هر یک نقطه اش چون نافه پر شمیم وصل جانمان نیزه نمره ولی آن کر
برودت و در کام است چه و اند نافه اش اگر در شام است به سرایم مدر آن سیاه خواص کتم خوشید
چون نه تا کس به همین سرزند فاروق است چون آب بکمون نطق از زبان او کند بدمر ای نسخه
انقلابی و باروق به چرخه تقدیر و نفعت محض به نگارش نقش به غیر از دل غوث بخلق غوث حقایق
و الوصول نهاده قبول خیریت الرحمة و فیه حکمت مشرق افقوت شرق انیوب به لعل حج کلک حاقه
الاشیا به لعل الاحباب و الطیفة نور حقیقه زین العالین عین العالین فوره المناعرة الیامرات الاله
تسلطهم الرموز و الاشارات و انوار النور و البشارات ملاح بحر الملاحه مصباح بهیت الصباحه الصبا بهیر

المصلح من الفسین تشهد بکلمین ستمک الموحدين برهان السلف سلطان الخلف وثیقه تدره الوفود
حلقه المهدی الموعود کار الاصل الفروع سار الدین وشرع دارت سید البشیر موعود المائیه الهادیه متعظم
الالف الثمانی الامام الربانی **س** کاگردوز صفش خامه گاه بدچشم دریا بداز دریا پرکا شامان بهتر
کزین پس گوش باشم همسر یغمه و خاموش باشم همسر مصطفی بالاسم الذکر بشیر علی شیخ احمد بن
عبدالله الفاروقی از بابا و خنجه ندب انقش بندیش بشیر از فروع اودام العبد بجان غل حیات علی الملک
دارو اشم بن بجاریکه ایلمه یوم الدین جفا وقت و حال آن ناظر ان سلیم البال که چون سواد نظیرین
مداو که سواد عظم اسرار حکم است بختنا مند باعلام ربانے زان مداو جمله را و ضو را مند و زان سواد
سودیک اول را بر نور و خوشاماب و مال آن قاریان تقیم الاحوال که چون لسان شان آتشک این کشت
قلیم گرد و بالهام بجان شان و شکر شکر و سر سکر گرد و در جادوان بجان شان و شکر شکر
نیک و حق و را که چون از غایت وقت و غرض حال این نکات و رموز که در راه عقل است از ایشان
پروه بخشاید عزم یافت و تصور دریافت خویش اجمع داشته راه صدقنا پویان باشند و عکس
از ایشان جز ایشان ندانند گوایم به اسلام دارند و قد شرات سعادت ابدی زان بدست از ایشان
خشی رب و احسن الزان خوانندگان کج برین و نمودگان سخن چین که انچه ازین ملمات غنیفیم شان
و موافق طبعشان آید بر مزاره فال بخت خیال صاحب بن مقال را جود دارند و انچه ازین بیان
چنین چنان نیاندازند که نامی نظیر زبان زبان نویسی دارند کنند و حکم المراد زان عا و الما جل جلاله
ساز کنند از ستمه اند که این طالع علیه و اظهار این اسرار خفیه در میان نیندیشان نیندیشان
ضرر است به العبد بجان خوان مارا بسرا بر عیبایش و اسرار غیب پاک دلان صفا کشیدند اگر دانا
و زکیه و عقل غنی مخلصان عالم اسرار بر پا دل کردن خاطر و از مخلص بختا و آنکه گفتند و از بابا و کوربان
نیز شام از اجم صاحب بن اسرار بنور سده بر حال تو هم حال تو هم بران و دلش چون جلوه
مکتوبات مدد افشوحات که در معرفت نام است و تا بخره تمام یافت بعضی تشنگان زلال مقال از
اندکس سازند که اگر اشاره عالیه دارد و شود و بخار اسرار که بعد ازین از خیمه خامه گوهر تار ابداعی به
جمع نموده دریای جلد نانی پدیدار گردد وندگان حضرت از غایت کسار و خشیت و جویا بود و

مرد سوخته قرآن عیان شد محمد بعد از او و آخر اطا صبر و باطن طایب ازین نامیده و فراموش قوت طایر
 و قوت ایمان با و اسمی یوم التناوب و بحق بحق مادی و معنوی از شد و مکتوب و دل بسیار است
 پناه میر محمد زمان و جواب الی و از اقربین حال و صفات و ذات واجب جل سلطان و در و دیانت
 بسم الله الرحمن الرحیم محمد و سلام علی عباده و الذین اصطفی صغیر شرفیه وصول یافت تصدیق
 بسیار که شد حضرت حق سبحانه و تعالی سوا ایشان را مشکوگر و اند چون مکرر از اقربیت افعال و صفات
 و ذات واجب جل سلطان استفسار نموده اند و الا این بیان اندک صورت انعقاد و می نماید
 که هر شی با مسمیت خود آن شی شی است و از برای ثبوت ماسیه مران شی را هیچ وجه حاصل در کائنات
 که ثبوت شی مفسد خود را ضرورت از اینجا گفته اند که جعل نفس با بیات ثابت نیست و با هیچ
 نیستند جعل حاصل از برای اقصاف بیات بوجود در کاست فعل صباغ و در اقصاف ثبوت است بر
 نه اندک ثوب را ثوب ساز و دلون را لون گردانند که آن محال است که تحصیل حاصل است پس جعل در
 نفس شی نشد بلکه در اقصاف شی بوجود شد پس ثابت شد که شی با مسمیت خود خود شی است و با هیچ
 و در نظر کشف و در نظر شے و عکس شے معقود است که عکس فعل شے با مسمیت خود عکس خود فعل و عکس
 بلکه با مسمیت اصل خود فعل و عکس شے است چنانچه فعل مسمیت ندارد و همان مسمیت اصل است که فعل خود را
 نموده است پس اصل قرب باشد فعل از نفس خود چنانچه اصل خود فعل است نه نفس خود چون
 عالم ظلال و عکس افعال واجب است جل سلطان ناچار افعال که حصول و نیدا از عالم بعالم اقرب باشند
 و همچنین افعال ظلال صفات واجب اند چنانچه ناچار صفات بعالم از عالم و از حصول عالم که افعال
 باشند که اصل حاصل اند چون صفات نیز ظلال حضرت ذات تعالی و حضرت ذات جل سلطان اصل
 جمیع حصول است لاجرم حضرت ذات تعالی بعالم از عالم و از افعال صفات واجب اقرب باشند پس
 بیان اقربیت اولیا که در حیز تحریر و بیان اید عطا اگر بر صفات و یا نیدا چنانکه قبول انشیه نمایند
 و اگر قبول نمایند غم نیست که خارج از محبت اند و چون درین بیان مقدمات معقوله نیز مذکور است
 اگر سیادت پناهی غیر نفس الدین علمی را نیز در مطالع الدین مکتوب سازند گنجایش دارد و نوشتن
 بودند که شروع در طبع نالت مکتوبات نمایند چنین کنند که اهل مدور هر چه صلاح بنید چنانکه مبارک باد

و چون میباشد ایستو یقین این امر بنمایند و فرمایند که نسخه را بشمارند و یک نقل آنرا بسببند و فرستند
 مسودات را بجا گرفت نگارنده را شایسته احتیاج افتد و دیگر فقیر و رفیق و مانند آن شایسته این است
 بسبب احتیاجات شایسته رفیق شایسته بنمایند که شود و بماندن هم ولایت بنمایند و مذکور است
 سبب است و در جمیع کثیر باشد و انقدر است که اگر برودند و حاجت محمدا ششم را فرستند که خبر و وصیت
 باشند و اندک بعضی علوم و معارف نماید که جوان قابل ظاهر میشود و شایسته است و انقدر
 و آن شایسته بنمایند و با وجود آنکه جواب گرفته خبر است شایسته و انقدر است که مکتوب هم خبر است
 جامع الاسرار و العلوم مخفی و مراد می گاهی خواص محمد مصوم علیه السلام و در و دانسته و مراد و انقدر است
 از خلق و توسل بجناب حضرت حق سبحانه و تعالی به محمد سید عالمین فی السرا و انقدر است و در و دانسته
 و العصر و سبب النعمه و الثمته و فی الزمته و الزمته و فی الشدة و الرخاء فی العظیة و السلا و سبب السلام و صلوة
 علی من ماودی بنی مثل زیاده و ما اتبلی رسول خواتمه لهذا صاریحه للعالمین و سبب الاولین
 و الآخرين فرزندان گرامی وقت استقامت خدیجه و بیمنه است اما اگر فرصت و سبب مقتضای است
 چون شایسته فرصت داده اند محمد صلی الله علیه و آله و سلم و شایسته و انقدر است
 بر خود تجویز کنند و یک از سبب خبر باید که ناله ازان نباشد تلاوت قرآن مجید و او را ناله قبول
 و آیه و تبارک و تعالی لا اله الا الله باید که بکلمه لا نفی الله یا سواهای نفس خود نماید و دفعه مقاصد و مراد
 نویسن کنند مراد خود و طلبیدن دعوی الوهیت خود کردن است با آنکه هیچ مرادی را در ساحت
 گنجایش نبود موسی در تخیله نماند حقیقت بندگی که تحقق شود مراد خود و سبب متکلم و دفعه مراد و سبب خود
 و مبارزه کردن است بصاحب خود این معنی متکلم نفس مولای خود است و اثبات مولویت خود و خبر
 این امر را نیک و دانسته نفس دعوی الوهیت خود نماید تا زمانیکه از مواهبی و موسسات تمام پاک کردند
 و بنابر او را مرادی نداشته باشند این معنی لعنایت الله سبحانه و تعالی است که در ایام بلا و اوقات استقامت
 بسبب سبب میسر گردد و در غیر این ایام این مواهب و موسسات را بکنند و در گذشته از خبریه و این امر متکلم
 باشد که فرصت مختص است و در زمان تنگ اندک را بسیار قبول بنمایند و در غیر زمان تنگ ریاضات
 مجاهدات شایسته و کار است خبر شرط است ملاقات واقع شود یا نه نصیحت همین است که مراد و سبب مراد و سبب خود

نیز باینست عظمه سازند و حالات نمایند باقی احوال این نشانده چون گذرنده است خود موضوع بیان آن جز
بر غور دان شصت و دارید و بخواندن ترغیب نماید در اهل حقوق را تا توانید انجا بنای رضی سازید
و بعد از سلامتی ایان مود و معاونان باشند کم و موکد نوشته میشود و این وقت را با مود لاطایل حضرت میکنند
و بغیر ذکر الهی جانشان باید که هیچ چیز نیز و از نذر مطلق کتب تحریر طلبه بود و وقت ذکر است مود انفس را
که اله با طاهر اندر تحت لایرید تا تمام منتفی شوند و هیچ مود و مقتضی و دسیند نماند حقه که خلاصی من که
بافضل از هم مقامند است نیز باید که مودشان باشد و تقدیر فعل اراده او تعالی رضی باشد و در جام
اثبات کلمه طیه غیر از غیب نیست که در ای و سایر معلومات و تحکیمات است هیچ نباشد غم حولی و مود طایفه
و باغ و کتب و اشبار دیگر و سوسهل است باید که هیچ چیز فراهم وقت نماند و غیر از مضیات حق جل و علا
مرا و مرنجی شان نباشد اگر مای مود این به پیش یاریت که در حیات ارفته باشد هیچ نماند کند و ایان
این امور را بنده یا غور گذر نهشته اند یا با خدایا و تعالی این امور را بجزایم و شکر بجای آید و مود
که از مخلصه ان بکشم و بفرستد نام باشد نشسته اند و از اطنانک از حیث چند روز هر جا که گذرد
باید که مود حق جانشان گذرد و مایه دنیا سهل است متوجه آخره باشند و الدن و نورانیست بدیند و
ترغیب آخره نمایند تا مایه دنیا بکشد و اگر حق سبحانه تعالی خواسته باشد مایه خواهد شد و الا بحد
او تعالی رضی باشند و دعا کنند که در اسلام جمع کردیم و کلامی ملاقات دنیا را بکرم او تعالی در
حواله نامیم الحمد لله علو کل حال مکتوب سیوم بیاوت ماب میر حبیب لدا نکیوس و در و دیا
در بیان منتهی کل طیه لا اله الا الله الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی لا اله الا الله نیست هیچ حد
که استحقاق الوهیت و عبودیت و شسته باشند مود لایس بیهتمانه جل شان که وجوب وجود است
و از سمات نفوس عدوت منزله و مبر است زیرا که مستحق عبادت که عبادت از کمال تذلل و مضوع و
انگزار است کسب است که جمیع کمالات او ثابت است و جمیع نقائص از وی مسلوب است و همه شبها
بوی وجود و توابع وجود محتاجند و هیچ چیز و هیچ امر محتاج نه و نافع و مضار و ست و هیچ بیه از او
بهری که ضرر و نفع غنیاندر ساینند این چنین کس با این صفات کامله غیر او تعالی نیست و نشانده که ما
چه اگر غیر این صفات کامله بیه زیادتی و نقصان محقق شود غیر نخواهد بود و ان الغیرین تمایز ان

ما بر شمره و اگر اثبات غیر مثبت با ثبات نماید نهائیم لازم می آید نقص و که منافی الوهیت و عبودیت است
 زیرا که اگر جمیع کمالات اورا اثبات نکنیم ما نماید پیدا کنند لازم می آید نقص و همچنین اگر جمیع نقائص را
 معلوب نهائیم نیز نقص لازم است و اگر شیا بوسی محتاج نباشد برای پستی حتی عبادت ایشان
 و اگر ادبشی از ایشان را در امری ایا امور محتاج بود و ناقص باشد همچنین اگر ناقص و حاضر نباشد شیا را
 با وجه احتیاج بود و در پستی عبادت ایشان با خدا و اگر احدی بے اذن او با شیا ضرر و فتنه تو
 را رسانید و یکبار سه اندر دست حتی عبادت نیلاند لایکون الحاح بعد از صفات الکامله الا واحد لا اله
 الا الله و لا یستحق العبادۃ الا هو الواحد القهار رسوال اگر چه ما از باین صفات پنج که
 بعد گذشت است مستلزم نقص است که منافی الوهیت و عبودیت است اما تواند بود که آن غیر
 صفات دیگر دوشسته باشد که باعث استیلا گردد و هیچ نقص لازم نبود و هر چند ما آن صفات را ندیم
 که بحیث جواب الصفات نیز خالص نیست از صفات کمال است یا از صفات ناقصه بهر تقدیر
 محذور بود که لازم است هر چند ما صفات را بخصوص ندیم که بحیث اینقدر معلوم است که زوار کمال
 و نقصان خارج نیست و بهر تقدیر نقص انگیز است چنانچه گذشت و دلیل دیگر بر عدم استحقاق عبودیت
 غیر حق سبحانه و تعالی است که او تالعه هر گاه در جمیع ضروریات وجود و توابع وجود و اشیا کافیه
 باشد و فتنه و ضرر شیا با وسعانه مربوط بود و دیگر بے یکبار و بے حاصل محض بود و هیچ احتیاجی با
 با و نباشد پس استحقاق عبادت او را از کدام راه پیدا شود و شیا چنانچه از نقص و احوال را بویتر
 آید کفار بعد از غیر حق سبحانه را عبادت کنند و اصنام تراستیده را معبود و خود سازند و بزم فاسد بزم
 اینان نزد حق سبحانه و تعالی شغرا را خواهند بود و توسل اینها بحضرت حق سبحانه و تعالی نفع خواهند
 نمود و بی خودان از کجا دانسته اند که اینان را به شفاعت خواهم بود و حضرت حق سبحانه و
 تعالی اینها را ازین شفاعت خواهم فرمود و بجز و توهم احدی را در عبادت شرکای ماضی و جل و علا
 نهایت خللان و خساره است عبادت امر آسان نیست که بهر رنگ و جامه کرده آید و هر عاجزی را
 بلکه عاجزتری از خود راستی عبادت تصور کرده شود و بے منفی الوهیت استحقاق عبادت تصور
 نیست هر که صلاحیت الوهیت را درستی عبادت است و هر که این صلاحیت نیست این استحقاق

نیست و صلاحیت الوهیت مربوط بوجوب وجود است انکه وجوب وجود ندارد الوهیت را نشاید تصور نمود بی عقلی آنکه حضرت حق سبحانه را در وجوب وجود شرک با ندانند و عبادۀ با او شرک با نماند و آنست که وجوب وجود شرط استحقاق عبادت است و چون در وجوب وجود شرک با نیست و استحقاق عبادت هم شرک با نباشد در استحقاق عبادت شرک با خلق مستلزم شرک با ساختار است در وجوب وجود نیز پس تکرار این کلمه طیب هم نفی شرک با وجوب وجود با در ساختار هم نفی شرک با استحقاق عبادت بلکه اسم و احوال و انفع و این راه نفی شرک با استحقاق عبادت است که مخصوص مبعوث انبیا است علیهم الصلوات و التحیات و التسلیمات مخالفان که ملتزم ملت انبیا نیستند علیهم الصلوات و التسلیمات نیز بدلیل عقلیه نفی شرک با وجوب وجود مینمایند و واجب بود جزئی را نمایند و اینست از اما معامله استحقاق عبادۀ نماید و از نفی شرک با استحقاق عبادۀ فارغ از عبادت غیر تجاشی ندارند و انعامت و یر تکامل نموند از انبیا علیهم الصلوات و التحیات که هم و یر مینمایند و رفع استحقاق عبادت غیر نیز مینمایند شرک با این بزرگواران نجس است که عبادت غیر حق سبحانه را قیام است اگر چه نفی شرک با وجوب وجود قابل باشد با اتهام انبیا بنفی عبادت ماسوی حق است سبحانه که لعل و مینامد ملت و دارد و مستلزم نفی شرک با وجوب وجود است پس تا زمانیکه کسی بشیر این بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیمات که بنفی از نفی استحقاق عبادت ماسوی است تحقیق نشود از شرک نزد و از تبعیها شرک عبادت الهی اناقی و انفسی نجات نیابد که شرع انبیا علیهم الصلوات و التحیات متکفل اینست بلکه مقصود از بعثت شان تفصیل اندک است و غیر غیر این بزرگواران نجات ازین شرک نیست و توحید سبب التزم ملت انبیا علیهم الصلوات و التحیات ممکن قال بعد تا که و قال ان الله لا یغفر ان الشریک به مراد الکفریه ما لا اوله سبحانه و تحیل ان مراد الغفران لا یتیم به بشرایع الان عدم التزم الشرایع لازم للشک فذکر الما الزم و اراد الا انهم فمیدنه ما یومهم من ان الشک کما لا یغفر لا یغفر لکما سائر الشرعیات ایضا فمما وجه التخصیص و تحیل ان یکون معنی ان الشک به ان کیفه لمان انکار الشرایع کفر بالشرک سبحانه فلا یغفر و العاقبه من الشک و الکفر بخصوص الغنوم فان الشک کفر خاص من علق الکفر فذکر ان خاص مراده لازم

تخیر نه مانویم من ان الشکر کما لا یغیر لا یغیر الحاکم سائر الشریعات الیه فمما وجه التخصیص باید نیست
 که مردم مستحقان عبادت من غیر حق سبحانه را بدین جهت است که لایزال حدیث است که کسی بنیت عبادت را
 نیک نعل کند بے توقف مکمل بدین مستحق عبادت نماید مران غیر از خدا مال که در بیان این
 آورده میشود از قبیل شبهات است که بر بدیهیات نماید ارا و نقص منافی قصد و معا ضد برین
 مقدمات گنجایش ندارد و نور ایمان ابدان غیر است درک انقیادات نماید بسیار از بدیهیات
 است که بر ایمان و قاضیه فیهان مخفی مانده است و همچنین جمعی که عرض ظاهر و غایب باطن اگر تارند
 و بدیهیات جللیه و نفیه را ایشان متخفیه است سوال در عبارت مشابهت طریقت در سبب
 سرایم باقی مانده است که هر چه مقصود است عبودیت مخفی این عبارت نیست و محکم که از حد
 دارد و کلام است جواب مقصود شخص نموده الیه ان شخص است و ان شخص جان دارد و در حد
 ان مقصود خود را معاف نمیدارد و هر قسم فل و کما که در تحصیل ان پیش می آید تحمل میکند
 اقامه نمود و رزق و این یعنی مودع عبارت است که بنشیند از کمال ان اخلاص است پس مقصودیت
 مستلزم عبودیت ان شیئی شایسته لغو عبودیت غیر حق سبحانه و تعالی و فانی و فانی تحقق شود که غیر حق
 جل و علا مقصود نماید و مراد او جز او تلقای غیر دیگر نباشد و تحصیل انید دولت مناسب ان ملک متغیر
 کلمه طیبه لا اله الا الله لا مقصود الله است چنانکه کما این کلمه باید نمود که در مقصودیت غیر الله
 و نشانه نماید و مراد او جز او تعالی هیچ چیز نبود تا در لغت عبودیت غیر صادق بود و در لغت الله تبارک
 حق باشد و این هم لغت الله تبارک و تعالی و از لغت مقصودیت بغیر عبودیت غیر الله من شرط کمال
 ایمان است که ولایت مربوط است و بغیر الله هو موقوف تا نفس مطمئه گردد و این یعنی موقوف نیست
 و اطمینان نفس بعد از کمال فناء و اقامه مقصود است و در ظاهر شریعت عوا که منی از سر سبب است و مشهور
 از مرجع عبادت که بجنف مخلوق گشته اند نیست که اگر در تحصیل مقصود عبادت الله سبحانه مران
 راجع شریعت بیرون اندازد و در حصول ان زهد و شریعت تجاوز نماید ان مقصود عبودیت باشد و الا بود
 و اگر ان مقصود و همچنین بود و در تحصیل حصول ان انتخاب نکات شریعت نماید ان مقصود ممنوع
 بود و گویا ان مقصود از قاضیه فیهان و ان مطالب این نه بلکه مقصود و فی حقیقه حق است

سبحانه و مطلوب و امر و نواهی شرعیة و قائلے پیش از میل طبع یا این شی مقصود پیدا کرده است
 و انهم منسوب بحکم شرعی است و در حقیقه شریعت که بحال بیان دلالت نماید جسم ماده مقصودیت غیر
 مطلوب است چه در تجویز مقصودیت غیر حق سبحانه و قائلے بسیار است که با مواد مامنه اعتبار
 بود و موس تمام مقصودیت غیر ماضیه مقصودیت حق سبحانه و قائلے که بکند فصول را حصول
 ماضیه حق جل علاه نماید و عبادت ابدی سادیس نفی مقصودیت غیر مطلقا و کمال اعلا
 ضرورتا نماید از زوال رجوع مامون محفوظ بود و ای تصور از صاحبستان را بعد از نفی از او
 و رفیع خفیا صاحب را و باختیار میا ز نواختن را و از جزییه را از وی سلوب گردانید و
 صاحب اختیار را و او را کایه نماید تحقیق این منی در مکتوب بگوید و انوار الله تعالی و انوار الله تعالی
 نوراً و اغفر لنا اننا نعلم علی ربه الهدی و التزم متابعة المصطفی علی و علی جمیع الانبیاء و صلوا
 و التحیات و التسمیات و البرکات انما و الکلمات مکتوب چهارم بیاد و اشیاء و با هر محفل
 نعمان و تامل یکمید ای الله صلواتی علی محمد و آله و عترته و علی جمیع الانبیاء و صلوا
 مراد الکسر میما را و الله سبحانه و رفی که در تحقیق فهم فاصری و آید است که سائر
 نحمد الله انما و قرآن را اگر چه که از لوث تعلقات بشریه پاک شده باشد که غصب پاگان سائر
 اسرار قرآن بود دیگران چه رسد و رفی دیگر انما بخواند قرآن را یعنی نشاید که بخواند قرآن را
 اگر چه که نفوس ایشان از هوا و موس مزک شده باشد و از شرک بدو نفع و از الله فانی و انفس
 مطهر گشته یا نش نیست که مناسب ال مبتدی ساو ذکر است و نفی ماسوی مذکور است بعد
 که بیچ از ماسوی معلوم نمایند بیچ خبر غیر از حق سبحانه و مراد او نباشد اگر بکلمت شایا را بیاد او بدینند
 یا دشش نماید و مقصودش خود و چون چنین شود که شرک پاک گشته باشد از الله فانی و انفس
 شد و این زمان مذکور بجای ذکر تلاوت قرآن نماید و بدو تلاوت ترقیات فرماید پیش از
 اینحال مذکوره تلاوت قرآن نمودن و عمل اعمال هر چه است و بعد از حصول اینحال تلاوت قرآن
 از جمله اعمال مقررین چنانچه ذکر گفتن پیش از حصول این نسبت از عباد اعمال مقررین بوده است
 اعمال برابر از عبادات است و اعمال مقررین از جمله تفکرات تفکر ساعده مقررین عبادت است

اوستین سینه شنیده باشند و تفاع عبارت از باطل سبوح حق همان قدر فرق که در بیان ابرار و غیر ایشان
 است و زعبادت و تنگداریان نیز مانند تفاوت است باید داشت و دگر می که مبتدی را در
 اغراض اعمال مقربین بود نیست که از شیخ کامل کامل اندوخته باشد و مقصودش سلوک طریقت
 بوده الا ان ذکر نیز از جمله اعمال برادر است والله سبحانه الملم بالصواب والسلام علی من اتبع الهدی والذکر
 مناعبة المصطفی علیه و علی الله الصلوات و التسلیات اتمها و اکملها متعقب تحم
 بسیار و در شاوینا بهر محمد همان و بیان بعضی از احوال و اذواق خاصه حضرت ایشان علیهم السلام
 علیهم السلام و مساکم علی عباد الله صلی الله علیه و آله و سلم خفته نماند که تا زمانیکه بنیامه اند سبب آن غایت بصیرت و
 غضب و تامل جلای فرمود و محسوس نقص ندان گشتم از تنگناحی ایمان شهبود بالکلیه مترجم و انظر
 کوچهای خلال خیال و مثال تمام برآمد و در شاه راه ایمان لغیب مطلق العنان تخریر نمودم و از
 حضور لغیب و از عین بعلم و از شهود با استدلال بر وجه کمال پیوستم و هر دگر آن عیب عیب و کمال
 هنر و ذوق کامل و در آن لغز نیافتم و شریتهای خوشگوار بے شک و یاسوس و مریای نره و از
 و رسوا را بچشم و از جمال طعن و ملائت خلق خط گرفتیم و احسن بلا و جفا میروم محفوظ اند و کمال
 بین یکدال گشته بالکلیه ترک اراده و اختیار نکردم و شریتهای خلق آفاق و فنیس با تمام و کمال
 نگشتم و حقیقت تضرع و التماس و استغفار و نعل و انحرار بدست نیاروم و قسط رفیع
 المنزلة استغناهی حضرت حق سبحانه را که محفوف بسبب و اوقات عظمت و کبرایمی است شاید بنوم
 و خود را بنده خوار و ذلیل بے اعتبار و بے هنر و بے اقتدار و با کمال احتیاج و فقیر معلوم نشد
 و ما ابره نفسی النفس الامارة بالسوء الا فاحصر ربی ان ربی عفور رحیم اگر محضر
 فضل تو از منویض و ادرات الهی جل سلطان و توالی عطیات و انعامات نامتناهی او سبحانه
 درین محنت که شامل حال این شکسته بال نشد نزدیک بود که عالمه بیا سس سد و شسته کبیر سسته
 گروه الحمد لله العافی فی عین الملاء و کرمی فی نفس الحففاء و احسن بی فی حالة العناء
 و دهقنی علی الشکر فی السراء والضراء و جعلنی من متابعی الانبیاء و من منتفی
 آثار الاولیاء و من محی العلماء و الصالحاء صلوات الله سبحانه و تسلیاته علی

اکسبیا و مصلحتا مکتوب ششم مبارک آگاه شیخ بذیل الدین و ربیان آنکه ایلام محبوب
 از انعام او و بواسطه اش از جمال و محبوب گزشت **الحمد لله علی عباده الذین حفظت صحیفه شریفه**
 معجزه بی نظیر فیه الهدایه رساله نوشته بودند رسید از جفا و طامه خلق نوشته بودند از خود جمال
 این طامه است و معتدل زنگار ایشانست باعث قبض و کدورت چرا باشند و اکل حال که
 فقیر باین قلمه رسید محسوس میشد که انوار طامست خلق از بلاد و قری در رنگ سحابها نوبانی
 بی در پی میرسد و کار از حنفیه با و جوی برسد لعل تبریت جلال قطعه رطل بنویسد و طام
 تبریت جلال قطعه مسافه بنمایند و در مقام سیر بکاه و مقام فنا باشند و جمال و جلال اسبای
 اندر نوشته بودند که از وقت ظهور فتنه نه ذوق مانده است و حال با آنکه ذوق و حال مضای
 باشد که جفای بنویسد از وفای او بیشتر لذت بخش است چه باشد در رنگ عوام سخن کرده آید
 و در محبت و تاثیر فتنه آید بر طامه گذشته جلال ایشان از جمال نگارند و ایلام را زیاده از
 انعام تصور نمایند زیرا که و جمال انعام مراد محبوب شوب مراد خود است و در طلال ایلام خالص
 مراد محبوب است و خلاف مراد خود است مراد اینجا وقت و حال سابق است نشان اینها از زیاده
 حرمین غیر حرمین نوشته بودند چه دانم است **حَسْبُنَا اللَّهُ وَنَعْمَ الْكَلِيلُ** مکتوب مفهومی بسیار پناه
 میرحب لدا ناک بود و بیان تحمل آید خلق بعد محمد و صلوة و تبلیغ الدعوات بسیار مذکور
 تراتیه سیادت نام اخوی میرسد بسیار درید و رحمت فراوان رسانید از تحمل آید خلق چای
 نمود و از سیر جفای اتنا رب کذرت قال الله تعالی **أمر الحبیبه علیه علی الصلوة والسلام** فاصبر
 کما صبر اولو العزم **صلی الله علیه و آله** و کانت اقامتین آید و جفا است و شاد مقام فرای
 از ان نماند است که پرورده تاب نماند و روح توان کرد و بیت سرگام عاشق شد اگرچه از غن
 عالم است و نماندگی که راست آید بار میاید شیده اندراج یافته بود اگر اجازت باشد و لاله
 آباش منزل خیار کم نمره لتین نمایند تا از افراط جفای انجاری فتنه نفسی راست کند و هذا
 طریق الرخصة و طریق الغرمة الصبر و التحمل علی الذل و درین صنعت بقیه غالب آید چنانچه
 معلوم شماست از غیبت بجز کلمه اقتضای و در انعام مکتوب ششم بنفای آگاه مولانا محمد حیدر

و بیان آنکه غیب ظلیت مشهور و معروف است و محبت شکار غیب مقابل مشهور است که شایستگی
 دارد و غیب ازین شوب مبستر است پس از مشهور و اکمل باشد لیکن هرگاه سلب بدید علی الصلوة
 و السلام و شوب سوار بدولت روزی شرف شده باشد که ما و را در اوقات ظلال است
 و از شوب شایستگی است پس است چو ادرق او علیه علم الصلوة و السلام غیب اکمل از
 بود و انکشاف غیب از برای رفع ظلیت بود چون رفع ظلیت با الکلیه و عین حضور میسر شود غیب دیگر
 بود و انکشاف است که مخصوص سید الکونین است علیه علم الصلوة و السلام و اکمل از بیان
 او را علیه علم الصلوة و التسلیات از تقیام به حجت و وراثت نیز لغیب است چنانچه روتیه نیست
 و مشهور و مشایخه نم نیست از ان مقام تعبیر غیب بهترین عبارات است تفصیل مقام گفتار
 نمی آید مگر آنکه از این یافت خود خواهد دریافت و هو و اذ لا ولا نصیب الا من اقل القلیل السلام
 + مکتوب ختم بیاوت و ارشاد و پناه میر محمد نعمان و ربیان آیه کریمه ما انکم الاول
 فخذوه آیه بسلم لرحم الرحیم قال الله تعالی ما انکم الرسول فخذوه و ما انکم عنه فانهوا و اتقوا الله ذکر
 التقوی بعد ذکر الامثال لا و امر و انتهاء عن المناهی اشاره الى اهتمام الانتهاء الذي حقيقة
 التقوی و انه هو ملاک الدین قال رسول الله صلی الله علیه و الله و بارک ملاک دینکم
 الورع و قال علیه الصلوة و السلام في موضع اخر کما تعدل بالانعة شیئا و الرعة هو الورع
 و الوجه لهذا الاهتمام و الله سبحانه اعلم بالصواب ان الانتهاء اعم و موجود و اکثر
 فغالب انه يوجد في ضمن الامثال ايضا لان الايمان بالامر انما هو عن صفة و هو ظاهر
 و اکثر شرف نفع الانتهاء بغیر جهة عمومه فلا بد من مخالفة مخصوصة مع النفس لاحتلال النفس فيه
 بخلاف صورة الامثال فان النفس قد يتبدل ذوقه و كما في زيادة مخالفة مع النفس کما ان
 اکثر نفع و اقرب طرق الى النجاة فان المقصود الحصول على الکلیات الشریعة فمن النفس انما انتصبت بعد
 الله سبحانه و رد في الحديث القدسی ما قد نفسك فاما ان تنصب بعد اذن کل طریق من طریق
 المشایخ تكون رعاية الاحکام الشرعیة فيها کثیرة يكون اقرب طرق الى الله سبحانه و وجود ذلك النجاة
 مع النفس و هو طریق النفسیة لهذا قال السیدنا و قبلتنا السجدهما و الذين المشهور بنفس قد

وحد طریقاً قرب طرق الی اللہ سبحانہ لوجود کثرت الخلفۃ مع النفس اما یزید
 رعایۃ الشریعۃ فی ہذہ الطریقۃ فما لم یحقی علی المصنف الفطن الخالص طرق المشائخ ومع ذلک
 ننبیہ بزیادۃ ایضاً بعض الرسائل واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال وهو سبحانہ علی
 ونعم الوکیل وصلى الله تعالى على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم وبارك والسلام على ائمتنا
 مکتوب ہم بیادوت وارشاد پناہ میر محمد نعمان و تفسیر تہ کریمہ واذ اسالک عبادک عنی فاذ
 قریب الیہم للہ وسلم علی عبادہ الذی اصطفی قل اللہ تعالیٰ اذ اسالک عبادک عنی فاذ
 قرب حضرت حق سبحانہ و تبارک و تعالیٰ و یگوید ہم است اما ہم را انجا انجائش جو لاکھاہست
 اقریب است تو کا از حیطہ ہم خارج است و از دائرہ خیال بیرون ہما نزدیک وان بسیارند
 اقریب وان قریب نہیں نہایت قریب حصول اتحاد است ہر چند اتحاد ہم جو تو ہم است و اقرب
 از گذشت اتحاد است و جانب قرب اگر عقل از خود نزدیکتری را غیر از بیدار تصور میکنند این
 کوہ نظری عقل است کہ بدو بینی مادہ کردہ است و از خود نزدیکتری را در نیافتہ و تمام
 مکتوب یا زہم بیادہ پناہ شمس الدین علی بن علی در بیان جامعیت انسان کہ کہ رب
 اجزا و عشرہ عالم و خلق است و تہ جہ قلب انسان بر بخش محمد للہ وسلم علی عبادک
 فسطح آدمی نسخہ ایست جامعہ کہ کہ رب اجزا و عشرہ است از عناصر اربعہ و نفس نا طقہ و قلب و روح
 و سر و خفی و خفی و قوی و جوارہ دیگر کہ در انسان است ہمین اجزا است و این اجزا را یکدیگر
 متضادہ اند تضاد عناصر اربعہ با یکدیگر بنا ہرست و ہمچنین خدمت عالم خلق با عالم امر موید است
 و چنانکہ عالم امر ہر یک بام مخصوص است و کمالی بنسب و نفس نا طقہ خود خوانان ہوا خود است
 بہنچہ یکہ سر و بینی اورو غایت خدا و کہ بل سلطانہ این شیا متضادہ و بقدرت کاملہ
 خود و سورت ہر کدام را شکستہ جمع فرمودہ است و مزاج خاص مہیہ و خلق عطا نمودہ و بعد از
 مزاج خاص مہیہ و حدائے حکمت بالہ خود دستور او انجشہ است تا حفظ اجزا متفرقہ متضادہ
 او نماید این مجموعہ را مسمیہ بالانسان مگردانیدہ و باعتبار جامعیت و حصول نہایت وحدت بشر
 است و اختلاف مشرق تا ختہ اند دولت بعد از انسان ہر یکہ را میرشدہ است ماکم کہ

اگر چه بزرگ است اما از جامعیت خالص است و از نهمیت وحدانی بے لغتیب بن ماجرا و جمیع افراد
 انسانے ثابت است و عوام و خواص انسان در مینے شرکت دارند باید دانست که اثر فلک بالا
 عالم کبیر عرش جمید است و تجلی مخصوص بان فوق تجلیات اخرا و دیگر است زیرا که ان تجلیات عالم است
 و ان ظهور جمیع اہما و صفات و جوہے است تعالی و تقدس و ایضاً ان تجلی و ایمی است گنجائش
 است از اندر و قلب انسان کامل کہ مناسب بر شش دارد و از او شش اندر بخوانند ان تجلی
 عرش لغیب افروار و حفظ کامل نایه مافی الباب ان تجلی کلے است و این تجلی نسبت بان
 جزئی است اما قلب بی دارد کہ در عرش نیست و ان شعوبہ تجلی است و ایضاً قلب مغفیت
 کہ گرفتاری بظاہر خود دارد و بخلاف عرش که ازین گرفتاری خالص است پس ان قلب بطول
 این شور و گرفتاری ترنہ ممکن است بلکہ واقعہ زیر کہ حکم المرء مع مہج قلبیہ کہے است کہ از
 گرفتاری دارد و مفتون محبت است اگر محبت سما و صفات است با سما و صفات است و اگر
 محبت ذات است تا و تقدس میل بخا درست کرده و از گرفتاری ہما و صفات و گذشتہ تجلی
 عرش جمید کہ تجلی مجرب و از سما و صفات در حق و غیر واقعہ است و تمام مکتوب و از دم سما
 میر محمد لغمان در نوادہ تضرع و نیاز و ذکر و تلاوة قرآن و طول قنوت و نماز الخ لعل اللہ یسکون علیہ
 للہ تصطفیٰ صحیفہ شریفہ سیادۃ پناہ آنکو وصول یافتہ مسرر گردانید نوشتہ بودند کہ دعا تضرع
 و زاری و دوام التجا حضرت حق سبحانہ بہتر است یا ذکر گفتن بہتر یا بن روشن مزوج مذکر
 بہتر از ذکر گفتن چارہ نیست با اینہم ہر چه جمع شود دولتست مدار وصول بہ فکر نہادہ اند خیر یا خیر
 دیگر در سنگ ثبات و تاجہ فکر اند و نیز پسید بودند کہ ازین سبب خیر کدام بہتر است ذکر گفتن و ثبات
 و تلاوة قرآن و نماز بطول قنوت و ذکر گفتن و ثبات و سنگ خلوت کہ شرط نماز است تا ملکہ
 درست نشود و شروع و نماز ممنوع است چہنیں تا معاملہ فنی با انجام نہ رسد غیر از الفتن و واجبات
 و سنن ہر چه کنند از عبادت نافلہ و خل مال است اولی الامرض خود باید ساخت کہ بطول
 مذکر گفتن و ثبات است بعد از ان ابواب و حسنات دیگر کہ در سنگ تمام صالحہ اند مردان
 باید چو نہت پیش از مال مرض ہر غذا کہ تناول نمایند فاسد و مفسد بہت مصرعہ میر کہ غیر

علة شود و انجام این محال لازم نیست که تعیین نموده آید که آن حال خود کو بای تمامی خود است
 نوشته بود که جلد ثالث بنام چه کسی سجل شود پیش ازین عمل ظاهر انقضیه نوشته بود که باسم شما
 مسجل سازند و جواب کتاب شما حلالم همان سخن است بهتر از شما که خواهد بود و عواره دل را که نمی
 توان گفت که بجانب شماست و چه برای شستن شما و اگر معلوم نیست هر چند در جواب است
 اما ملاقات خالی است بے اعتبار است تقریب فقیر بجا نباشد و انجانی ارحم الراحمین بوده
 متوجه وطن شوند و شما قان آنجای راسر و سازند و اگر و چه برای بماندن آنجا و در بعضی
 کرده باشند و دیگر است والده محملین موفق باشند و بصمت و آبرو بود و واقعه های دور دراز
 که نوشته بودند بطالع در آمد هر چند چیزهای خوشش مگر بسیار دارد اما نیک است که آخر هر کدام
 بخیریت میشود و فرامید که ازین اسم واقعات باید که مبتدا باشند و بنویسند و تقاطعی نماید و تقاطعات
 دنیوی و دوزخیات فانی لاشی محض است عاقل بان معقول نشود و مبتدا نگردد پیش نظر باید
 که احوال عزت بود و دوام بزرگتر شول باشد چه در کمال است که لذت تمام در ذکر پیدا شود و چه باطل
 در آید آن خود دخل بود و حب است در ذکر هر چند شقت بود بهتر باشد تا زنجوق آوا نمود
 اوقات را بزرگتر باشد جل شایه هموار و در بدلتنا و ذکر مطلق نباشد و باید که خدمت شمار نیست
 دانسته در رضا جوی شما باشد و شما نیز خلیه بجانب ایشان بروید و بر فوق تمام بجانب خود کشید
 و دلالت بجنات نماید و تمام مکتوب السیر و هم بسا و قناه میرحب الله المکبوری صدد
 یافته و تحریص سوخ متالعه صاحب شریعه غر علی الصلوة والسلام و متالعبت پیر طریقت
 سلم الله الرحمن الرحیم مکتوب شریف سیاه و ما بخواهی میرسد محبت الله رسیدت و ما من
 که از روی ضطرار و اضطرار با نداجا یافته بود و بوضوح انجام میداد امید می کفر است امیدوار باشند
 و اگر درین دوام رسوخ و از این هیچ غم نیست متالعه صاحب شریعت غر علی الصلوة والسلام
 واقعه و محبت بشیخ طریقت واقف باشند و ملحق و متضرع بود مذکورین و دولت فخر و زود
 دیگر هر چه باشد سهل است و طمانی آن ممکن پیش ازین هم نوشته بود و هم چون از سکونت
 ماکپور کاره اندک الباش و وطن اختیار کنند تحصیل که مبارک باشد شما عکس نمیدید لفظ مبارک

اگر دلالت نمود بحال نیز همان سخن است اشتباق نظر و آید که کونما غنی فلما از اراکلیه کشیده باز
 باش برده اند ما بخا ویرانه اختیار کنند و اجماع ذکر الیه جل سلطانیه محمود و اید و به هیچکس باشد
 باشد ملزم ذکر گفته و اثبات باشد و جمیع مراد است را بتکرار این کلیطیه از راحت سینه باز نداشت
 مقصود و مطلوب محبوب خبر یک نباشد اگر دل از ذکر گفتن مانده شود زبان بگوید بشرط اخلاص که
 درین طریق ممنوع است باقی روش و ادعای طریق را معلوم کرده آید تا تواند اید را تقلید را از دست
 نهد که تقلید شیخ طریقت ثمرات دارد و خلاف طریق او خطر است زیاده چه نوسید است
 علی من اتبع الهدی و الذم متابعه المصطفی علیه و علی الله و اصحابه الصلوة و التسلیما از انما
 و انما کما مکتوب چهارم شمس الدین علم و جواب سوال از وجود واجب تکا و رد
 یافته لعل الله و سلام علی عباد الله ^{الطریق} صحیفه شریفه که از روی کرم و شفقت مرسل داشته بودند بطالع
 آن مخطوط و بلند گوشت جز آنکه الله سبحانه و اندر لاجر یافته بود هرگاه که ذات حضرت حق سبحانه و تعالی
 باینه نمود موجود باشد بود و عینا کان و از انکس قابل میان حبیب وجود که ذات الله سبحانه
 بلا اعتبار الوجوب و الوجود است و میان ممتنع الوجود چگونه متحقق شود و إطلاق واجب الوجود و بروز
 معزز و جوب وجودیچه و چه توان نمود اثبات استحقاق عبادت که منوط بوجوب وجود است چگونه
 خدا بدست و إطلاق واجب الوجود و بروز ذات عظیم الوجود و الوجودیچه اعتبار خواهد بود و خدا و اجواب
 این سواله تفصیل مکتوب از مکتوبات جلده نامه که ظاهر اینام یک از فقیر را و ما است اندر لاجر
 یافته است اگر مطالب فرمایند تا بحیل که خط نمایند یا بحال تواند بود که ما بهیت و جوبی جل سلطانیه بخود
 موجود بود وجود و اثبات وجوب و إطلاق وجوب در آن حضرت جل شان از قبیل متضرعات عقل
 باشد بل الله للشیء الاصل و چنانچه وجوب جو از قبیل متضرعات است اتناء عدم نیز در آن حضرت
 جل سلطانیه از متضرعات است انجا که ذات بحت است جل علایق آنکه نسبت وجوب جو نیست
 نسبت اتناء عدم هم نیست چون نسبت وجوب جو پیدا شد نسبت اتناء عدم وجود عدم که مقابل است
 نیز بودیگشت و نسبت استحقاق عبادت که متضرع بر وجوب جو است نیز بطور آمدن الله و لم
 یکن معد شیء و ان کان من النسب و لا اعتبار فاذا اظهرت النسب ظهر التقابل و السلام و الا و اخر

این کتاب
 از دست
 حضرت
 شمس الدین
 علم و
 جواب سوال
 از وجود واجب
 تکا و رد

مکتوب یا نذر و ہم سیادت پناہ میر محمد عثمان در دو بابت و بیان آنکه لذت ایلام محبوب نظر
 محبت ایلام از زیارت است لحمک لک و سلام علی عبادہ الذین سیادت پناہ اخوی میر محمد عثمان
 معلوم بوده باشد کہ مفهوم شد کہ ہر چند یا ان خیر اندیش در شبت اسباب خاصی کو شنیدند و در شبت
 الحیف اصابع اللہ سبحانہ بارہ ازین امر مقتضای بشریت خزنے پیدا شد و در سینه تنگ و طاس گشت
 مبدل ازمانے بفضل حق جل سلطانہ آنہم خزن و تنگ سینه بضرع و شرح صدر مبدل گشت و بطن
 خاص است کہ اگر مراد این جماعت کہ در صد و آزارند موافق مراد حق است جل شانہ لہ کہ ہ
 و تنگی سینه بے شے است و منافی دعوی محبت است چہ ایلام محبوب زک ایلام ازین محبوب
 و محبوب محبت محبتی بماند از ایلام محبوب لذت بیکدیگر از ایلام ازین لذت شگ و دلدادہ ایلام او
 لذت بیشتر میاید کہ از شائبہ خط فتن مراد او مہرست و چون حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ کہ میل
 آزار انگیز فرستہ باشد ہر آنہ این ارادہ او تکانیز و نظر انگیز لہیات او سبحانہ بجا میل است
 بلکہ سبب لذت اوست و چون مراد این جماعت موافق مراد حق است سبحانہ و این مراد و بجا میل
 مراد است ہر آنہ مراد اینہا نیز نظر محسن موجب لذت اوست فعل شخصی کہ منظر فعل محبوب ہر
 فعل شخص نیز در رنگ فعل محبوب محبوب است و ان شخص فعل بطلانہ این نیز و نظر محبت محبوب ہے و اید
 محبت ملہ است ہر چند ہذا ازین شخص بیشتر تصور بود و در نظر محبت یا ترے در آید کہ نامزد کہ
 غضب محبوب نیز دارد کہ دیوان کان بن راہ و از گونہ است پس بد شخص فہم است و بگویند
 منافی محبت محبوب و کہ شخص پیش از مرآت فعل محبوب چہ نیست جمعی کہ مستعد آزارند و نظر
 محبوب و آید نسبت بظاہر خلافی بیار ان بگویند و تنگی ہای سینه را در سازند و جماعت کہ در صد
 بد نباشند بلکہ یاد کہ از فعل انھا لذت گیرند آری چون بد عالمویم و حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ را
 و التجا و تضرع و زک خوش ہے آید عای و فعل بلیمہ نیاند و سوال عفو و عافیت کنند و آنکہ مرآت
 غضب گفتہ شد زیرا کہ حقیقہ غضب نفیست عد است باد و ستان لہجہ و غضب است و حقیقت
 عین غضب چنان منافق محبت و لیت خادہ اند کہ شرح دہد و نیز در صورت غضب کہ بدو عثمان
 عطا میفرماید خرابہ جماعت منکر است و باعث ابتلائی اینہا و معنی عبارت شیخ محمد الدین عربی

نسخه
مکتوب
مکتوب

جلد

۴۰

نکات

قدس سر معلوم نموده باشند گفته است عارف را محبت نیست یعنی هستی که قصد و فعل به خود
از عارف سلوک از آنکه چون بلیه را عارف را محبوب از خود را و محبوب تصور نماید و عارف چون
محبت بند و در نعم آن بجا نماند اگر چه بصورت دعا و غیره زبان آورد از محبت اقتضای امر و دعا اما
نمی تحقیق پیچ خواهد و با آنچه می رسد نماند است و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب است و هم بولانا
احمد یعنی در و دیانت در سر علم اطلاع سالک احوال خود را و مشاهده آن در مرایا مستر شدن
آنکه در الله سکه علی عیال ^{صطفی} مکتوب شریف رسید نوشته بود مذکور و خود از احوال و مواجید
علوم و معارف انبیا علیه السلام یعنی با علم مع ذلک و شخص طالب را که طریقه گفتیم خلیه متاثر شدند
و احوال غریبه پیدا کردند چه آن چه باشند بدانند احوالیکه در آن و شخص پیدا شد عکس احوال
شمار بوده است که در مرایا است و احوال ظهور آمده و آن و شخص چون صاحب علم بودند درک
احوال خود بودند و شمار نیز دلالت بعلم حصول آن حال تصور کردند و رنگ آینه که دلالت بصورت
کمالات خفیه شخص نماید و نیز برای مکتوبه او را و اساس از مقتضای حصول احوال است علم آن احوال
و لایقی است دیگر جمیع این علم بدیند و جمعی دیگر را ندانند مع ذلک هر دو از ارباب لایق باشند
و در قرب برابر بودند با علم و معارف منقرض انبیا الله است از عدم علم با احوال خود در آرزو باشند
مسئله نمایند که احوال حاصل شود بلکه از احوال گذشته بحال احوال حاصل کردند علم با احوال اگر به توسط
مستر شدن میسر شود و قناعت کنند که در مرایا ایشان مطالبه نمایند و از راه نظایر خط بگیرند احوال
با علم بان احوال اگر به توسط میسر نشد امید است که توسط حاصل گردد نیز نوشته بود مذکور دوام
الکامی الخیریت بسااست که دل در بعضی مشاغل و همی ازین آگاهی حواس نماید شخص آگاهی
و دوام آگاهی باند نمود بدانند که آگاهی عبارت از حضور باطن است بجناب قدس خداوندی جل
سلطانه تنبیه بعلم حصولی که دوام لازم است هیچ شنیده آید که شخصی در وقتی از اوقات زلف
خود غافل گردد و در هوای نسبت بخود پیدا کند غفلت و در میان علم حصول تصور است که غنا و متلا
است و در علم حصول همه حضور و حضور است اگر چه ابتدا ازین حضور دور و نفوس است و حصول غرض
پس آگاهی را دوام لازم آمد و آنچه دوام ندارد و نگولنه است مبطول که اشتباه با آگاهی مذکور دارد

[illegible]

قرار دارد و غیبی مثلش کے مابین امر معروف است بحیث اگر تین من زبان شود ہر سوی ہر یک
وہی از ہزار خواہم کرد و ہر شک نیست کہ بلا نیہ عقل حکم بوجوبش کرم نمایا بدو تعظیم و توقیر و ابرار
میدانند پس شکر حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ کہ انعم حق تعالیٰ است سبحانہ بیدہ متعلق است تعظیم
و تکریم او تعالیٰ لازم آمد چون حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ در کمال تقدس منزہ است و عباد و بندہ
تکلیف تلوث از کمال بے مناسبست چہ در باند کہ تعظیم او تکلیف و چیت و تکریم او سبحانہ و در کمال
بسا است کہ اطلاق بعضی امور را بران جناب القس ایشان تحسین کنند و فی حقیقت نزد او تعالیٰ
ستہر باشد و تعظیم خیال کنند تو بین بود و تکریم تصور نمایند تحقیق باشد پس از مائیکہ تعظیم و تکریم او تعالیٰ
از جناب قدس و سبحانہ مستفاد شود شایان شکر او نباشد سبحانہ و قابل عبادت او بود و تعالیٰ
چہ ہمہ یکا از نزول ایشان باشد نہ و یک است کہ بچو بود مدح قدر کرد و تعظیم و توقیر و تکریم او تعالیٰ
کہ از ان حضرت مستفا گوشتہ است نسبت با ہمین شریعت حقہ است علی مصدر را مصلوۃ و سلام
و التحیہ کہ تعظیم قلبیہ است و شریعت حقہ بین شدہ است و اگر ثنائی لسانی است ہم انجام برین اعمال
و افعال جاریہ از نیز تفصیل صاحب شریعت بیان فرمودہ است پس و شکر او تعالیٰ کہ حضرت را تعالیٰ
شریعت گشت قلباً و قالاً با اعتقاد و عملاً و تسم تعظیم و عبادت او تعالیٰ کہ با وری شریعت او انمود
آدمشایان عطا و نباشد بلکہ بسا است کہ محصل خدا بود و حمد و تہمید فی حقیقتہ سب باشد پس
بیان مذکور عمل شریعت بقول نیز واجب آمد و ادای شکر نعمت بے اتیان آن متعذر گشت و
شریعت و دوزخ و اعدا و عمی عملاً اعتقاد ہی از اصولین است و علی ز فروع نیست و تعین
از اہل نجات نیست و خلاصی از عذاب آخرت در حق او مقصور نہ و فاعل احوال ارکام و امور
پر شیت است سبحانہ و تعالیٰ اگر خواہد عفو فرماید اگر خواہد بقدر ذنب عذاب کند خلود و زانہ
انفا قد اعتقاد است و مقصور بر منکر ضروریات دین فاعل عمل اگر چہ معذب شود و اما مخلوق و نا حق
او مقفود است و چون اعتقادات از اصولین است و از ضروریات اسلام ناچار بیان بخانیما
و در عملیات یا وجود فرعیست چونکہ تفصیل است حوالہ اینہا بکتاب فقہ شمس ثمر در غیب بعضی
از عملیات ضروریہ نیز بیان خواہد نمود و انشاء اللہ تعالیٰ و انشاء اللہ تعالیٰ و انشاء اللہ تعالیٰ و انشاء اللہ تعالیٰ

هستی او تکلیف خودی خود است و او تعالیٰ اینجا نمیست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عدم
 سابق و عدم لاحق را اینجا نمیست پس او تکلیف را نهیست چه در جوب بود که نهیست نام آن درگاه تقدس است
 و سلب مکملیست که آن باگاه محترم و او تعالیٰ سبب است که شریک ندارد و در جوب خود
 نذر الوهیت و استحقاق عبادت چه شریک حق در کار بود که او تعالیٰ کافی نبود و مستقل بنا
 و آن تفصیل است که منافی وجوب الوهیت است و چون کافی نبود و قتل باشد شریک بیکار میماند
 و عیب می افتد و آن نیز علاقه تفصیل است که منافی وجوب الوهیت است پس اثبات شریک
 مستلزم تفصیل احدیست که شریک است که منافی شریک است پس اثبات شریک مستلزم نفی شریک
 آمد و آن محال است پس شریک با یتقائے محال باشد و او را سبحانه صفات کامله است خیر
 و علم و قدرت و ارادت و معبود و کلام و کون و این صفات ثمانیه را صفات حقیقت گویند
 که قدیم اند و خارج موجودند و زائد بر وجود ذات تکلیف و تقدس خجانیست و غیر علما را حق است
 شاکر الله تعالیٰ عظیم و غیر ازل نیست شکر الله تعالیٰ عظیم و وجود صفات زائده از فرق مخالفان
 قابل نیست حتی که صوفیه متأخرین ازین فرقه ملاحیه نیز صفات را عین ذات گفته اند و به مخالفان
 موافق گشته اگر چه از بعضی صفات تجاشسته و زائد از اصول از با و عبارات ایشان نفی صفات
 لازم است مخالفان کمال او نفی صفات کامله نگاشته اند و قبل خود از خصوص فرآنی جدا
 افتاده و هدم الله سبحان و صفات دیگر را اعتبار یا ندای سلیمیه چون قدم و ازلیت و وجوب الوهیت
 و چنانچه گویند او تعالیٰ جسم و جسمانی نیست عرصه جوهر نیست مکانی و زمانی نیست حال و محال نیست
 محدود و متناهی نیست از جهت بی جهت است و از نسبت بی نسبت کنایت و سلبیت از جناب
 او تکلیف سلوب و ضدیت و ندیت در آن حضرت جل سلطانیه مشقود از مادر و پدر و از زن و فرزند
 باک و دلبرست که اینها همه امارات حدوث اند و مستلزم تفصیل و جمیع کمالات مرخبات پس و اثبات
 و جمیع تعالیف از آن حضرت جل سلطانیه سلوب یا بجا صفات مکانی حدوث که سر مقتضی شریک
 دارند و از جناب پس و تکلیف سلوب یا بدوشت و او سبحانه کلیات جزئیات است و
 داننده اسرار و خفایات و در سلوات و در ضحیٰ مانند ذره احقر هم از ضبط علم او سبحانه بیرون نیست

صفات سبحان و عظمی
 از جناب سلوب یا بدوشت

بله چون خالق جمیع شیاو است سبحانه باید که عالم جمیع آفغانیز بود که خالق را خلق
 بود و چون چند نموده که حضرت حق سبحانه و تعالی را عالم خیریات ندانند که آن بمقتل بقدر
 خود کمال نکند چنانچه از کمال بخیر دی زیاده از یک چیز از وجهی بوجود جل سلطان صادر
 و آنهم با نجات با نجات با اختیار و از انز کمال نکند که محصل اکمال تصور نمایند
 واضطرار از اختیار دارند و از جلال که دارند شایمی دیگر را مستند بغیر و دارند سبحانه محصل
 فعال از خود و ترسیده محضات را با و منسوب ازند و خالق سموات و ارضین را محصل یک
 و اندر هیچ طائفه نبیند و این تفسیر از نظایف و عالم بوجود دنیا مه است سبحانه اندر جمیع هستند
 که این پلیدی از ارباب تعقل تصور مینمایند و حکمت منسوب میدانند که کام فایده ایشان را مطابق
 النفس مروتانند و بعد از آنکه قلوب بعد از هدایتنا من لذلك رحمة انك انت الوهاب
 و او تعالی را زائل ابدی یک کلام شکلم است اگر امر است از همان یک کلام است و اگر نه است
 هم الان و همچنین اخبار و استخبارات است از همان یک سخن اگر تورات و انجیل است مملو سخن دلیل
 است و اگر نبور و فرقان است هم از ان کلام نشان است و همچنین سائر صحیف و کتب که بر این
 علیم المصنوع و تسلیمات نازل گشته تفصیل همان سخن است هر گاه از ان ابدی این دعوت مبرور
 آنجا ان واحد بود بلکه گنجایش انم ندانند که اطلاق ان اخبار و سطره تنگ عبارت واقع است کلام
 که در ان آن صادر شود یک کلمه بلکه بحرف بلکه یک نقطه خواهد بود و اطلاق فقط اخبار و در رنگ
 اطلاق است که بواسطه تنگ عبارت واقع است و الا نقطه هم گنجایش ندارد و دعوت در ذات صفات
 آنحضرت جل سلطان از عالم چوپنه و چکونگه است ازین دعوت و تنگ که از صفات همان است
 پاک و منزه است و او را سبحانه در شان و رحمت خواهند دید بعنوان چونی و بیگونی چونی که
 به چون شود ان رویه نیز چون خواهد بود بلکه رای نیز از چون خط وافر خواهد یافت تا چون
 تواند دید که عطا الله کلام طایا امروزمین سمار بر خص خاص از او کیا خود جل ساخته اند
 مشکف گردانیده این مسئله غامضه و این بزرگواران تحقیق است و دیگر از تقلیدی غیر از
 اهل سنت و جماعت از فرق مخالفان چار و منال چار کافران باین مسئله قائل نیست و دیگر

جل سلطان غیرین بزرگواران همه حال به انکارند و مستشهد بخلافان قیاس غالب بر تمام است
 که بین الفساد است حصول ایمان با نیکو قسم که غامضه به نوبت است شنت سینه علی بن ابی طالب
 مصلوته السلام و التجهیز متعذر است لایق دولت بود هر سرگز با برسیجا انکشته هر خبری به محبت
 جمع که ایمان بدولت رویت نهشته باشند چگونه حصول آن سعادت مستعد خواهند شد که
 متکبران است و این نیز عجب که در بعضی باشد و نه میندزیرا که آنچه مبادا از شیخ است حصول
 دولت رویت است مرجع اهل بهشت را و نیامده است که بعضی از اهل بهشت خواهند دید و بعضی
 دیگر نخواهند دید و حق اینها همان جواب حضرت موسی است علی بن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام که در
 سوال فرعون فرموده قال الله تعالی جاکلیا عنہا قال فیما بال القرن الاولی قال علیهم السلام علی بن ابی طالب
 لا یضلل ربی ولا ینسی الذی جعلکم الارض مهدا و سبک لکم فیها سبیلا و انزل من السماء
 ما یدلکم انما یتکلم و ما ورا بهشت نه نسبت به حضرت حق سبحانه برابر است که هر مخلوق و زندگانی
 و او را سبحانه هیچ یکی از اینها معلوم نمائین نیست اما بعضی از مخلوقات را لیاقت ظهور انوار است
 نیست جل سلطان و بعضی را نیست آینه لیاقت ظهور صورت دارد و سنگ کلوز ندارد و لیاقت
 از طرف است با وجود نسبت مساوات از آنحضرت جل سلطان و این قاعده یاد و از آنجا
 که خداست بزرگوار و کل طرف فی مظهر است و در دنیا رویت واقع نیست این محل لیاقت ظهور
 آن دولت ندارد و هر که در دنیا بود و رویت قائل شود که ذات مظهر علی است و غیر حق را سبحانه حق
 دانسته است آن دولت درین نشان اگر همیشه حضرت کلیم الله علی بن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام است
 از دیگران با آن حق بود و حضرت پیغمبر با علی علیه الصلوٰه و السلام اگر باند دولت مشرف شوند
 و خود آن در دنیا نموده است بلکه بهشت رفتند و دیدند که عالم آخرت است در دنیا ندیدند بلکه از دنیا
 برآمده با حضرت ملحق گشتند و دیدند او را و خدا خلق ملوات و ارضین است و خالق جبال و بحار است
 و خالق شجره و انهار است و خالق معادن نباتات است چنانچه شما را از خلق ستار و زمین را از
 است زمین را از خلق انسان زمین ساخته اگر بسیط است مایجاد است و شما کاین گشته است و اگر مرکب
 است هم مخلوق است و سبحانه پدیدار شده با همه جمیع پیش یا را از کتم ندوم بوجود آورده است و حادث گردانیده

قدیم اور سبجائے نشاید و غیر او سبجائے هیچ چیز قدیم نیاید جمیع اهل مست بر صدورش ماسوی
 او سبجائے اجزاء دارند و با اتفاق غیر او سبجائے قدیم ندارند کسی بقدم اینها قائل شود تضلیل
 بلکه تفسیر او حکم نیانید ما حجۃ الاسلام در رساله فقه عن الضلال تصریح داشته نموده است حکم
 بتکفیر جماعه که غیر حق را نیز قدیم دانند کرده و جمیع اقدیم سموات و کواکب امثال اینها قائل شده
 اند قرآن مجید کافیه اینها میفرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَخْلُقُونَ** خلق الله سموات و الارض وما بينهما
 فی ستة ايام هل هو استوی علی العرش و امثال اینها از آیتهای قرآنی بسیارست متعین
 بود که جعل ناقص خود خلاف موضوع شمرده نماید و من لم يجعل الله له نورا فلا نور و یا خیر عباد
 مخلوق حق اند سبجائے افعال عباد نیز مخلوق او اند تا لای چ خلق غیر او را نشاید و یا و ممکن
 نمکن نماید که بقصو قدرت متمم است نقص علم متصف که شایان ایجاد و خلق نیست و آنچه بنده
 در افعال اختیارید و فعل ارادگیست درست که بقدرت و اراده بنده واقعست خلق فعل از
 حق است سبجائے که در فعل او پیش از بنده پیش از خدا که بنده بمجموعه کسبیده خلق حق جل علاه است
 اگر کسب اختیار بنده را ملامد فعل او فعل بنود حکم مقررش میا کند و بخلاف محسوس مشاهده است
 ببدیه سید انیم که فعل مقررش غیر است و فعل مختار دیگر و چنین قدر فرق از برای مخالفت کسب فعل
 کافی است و حضرت حق سبجائے و شکا از کمال افاضت خود و خلق خود را و فعل بنده با هم قصد بنده سبجائے
 است بعد از قصد بنده ایجاد فعل بنده میفرماید پس ایجاد بنده مآلوم بود و معاقبت نشاید
 و قصد اختیار که حضرت حق سبجائے بنده داده است هر وجهی فعل ترک دارد و نیز تفصیل شرح
 فعل ترک را بدانان انبیا علیهم السلام و استیلاست بیان فرموده است با وجود این که بنده اختیار
 نماید جاره را و از انکای ملامد یا مآلوم و شک نیست که حضرت حق سبجائے بنده را الله قدرش اختیار
 داده است که از عهده او او را و توفیق شرعی تواند بر ما مآلوم و کما است که قدرت کامله و بند اختیار نام بخشد
 آنچه باید داده اند و مگر آن مصداق ملامت است و مرض قلبی دارد که در میان شریعت و مانده
 علی المشکر که با توفیق الهی این سلاسل را ملامت علیه السلام است نهایت شرح و بیان این سلسله است
 که درین اوراق تسوید یافته است و لکن سبجائے الوفاق ایمان با آنچه نلما اهل حق فرموده اند باید آورد

به بحث و جدال نباید افتاد و بیست نه هر جای مگر بتوان تا حقن بکند جام سپید را بدست حقن و انبیا
علیهم الصلوٰه و السلامات رحمت عالمیانند که حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را برای هدایت خلق مبعوث
ساخته است و جو سلطان بزرگواران عباد را بجناب قدس خود خوانده است و بدایت اسلام که محل رضا
اوست دعوت سرزوده بیدولت باشد که قبول دعوت کریم نماید و از مانده دولت او منتفع نگردد
و این بزرگواران بپای حضرت حق سبحانه و تعالی متابع نموده اند همه حق و صواب است و ایمان ایمان
آوردن لازم عقل هر چند محبت است اما و محبت ناقص است حجت بانه بعثت انبیا علیهم الصلوٰه و السلام
حاصل گشته است که عباد را محصل غایت گشته است اول انبیا حضرت آدم است علی بنیاد علی علیه السلام
و احمیات و آخر ایشان و غایت نبوت شان حضرت محمد رسول الله است علیه السلام و دولت بانیان
بجمیع انبیا ایمان باید آورد و علیهم الصلوٰه و السلامات و همه انصوم و راست گو باید داشت عدم ایمان
بیک از این بزرگواران ستانم عدم ایمان است بجمیع ایشان علیهم الصلوٰه و السلامات چه یک ایشان
مستقر است و موعودین شان واحد حضرت عیسی علیه السلام بنیاد علیهم الصلوٰه و السلام که از ایمان
خواهر بود و متابعت شریعت خاتم الرسل خواهد بود و علیه السلام و دولت بانیان حضرت خواهر بود
که از خلفا مکمل حضرت خواجه نقشبند است قدس الله تعالی امرها و عالم و محبت است نیز و کتاب فضل
سه نقل متعددی دارد که حضرت عیسی علیه السلام بنیاد علیهم الصلوٰه و السلام بپایان زوال علی بن ابی طالب خلیفه
خواهد کرد و رضی الله تعالی عنه و طلال و احلال خواهد داشت و حرام او را حرام و حلال او را حلال و در میان
علی بنیاد علیهم الصلوٰه و السلامات و بدولت رسالت و تبلیغ او تعالی شرف و با نجه ما و زید و ثمالی را
و مصیبان و آخر ما نه موی جل سلطان در حق شان محفوظ است و از خوراک و پوشاک پاکان و از نیت
شومی محرومانند و از نیت و ناسل هر کتب صحیفه که جل سلطان بوسیله ایشان منزل گشته است و این
شان محفوظ و مامون مانده ایمان آوردن ایشان نیز از ضروریات دین است و درست گوشتن ایشان
نیز از واجبات اسلام و از جمیع اول حق خواص بشر فضل نامه خواص ملک که وصول شان با وجود و عباد
است و قریب سیان به فرجه و ممانعت حاصل نمیشود و تقالید اگر چه کافر سیان است اما بجهت
را بایز دولت جبر که رایج کل انسان است قد الله تعالی فضل الله المجاهدین با ما و الله و انفسهم

علی القاعین ادحیه و کلا و علی الله الحسنى و منبر صادق علیه و علی الله الصلوة و السلام از آنچه خبر داده است
 از احوال قبر و از احوال قیامت و از شرف و نشر و از سعادت و دوزخ همه حق است ایمان با خبره و دیگر
 ایمان بالبدن و از ضروریات اسلام است منکر آخرت در رنگ منکر عالمی است و قطعاً کافر است عذاب
 قبر و صغطه و غیر آن حق است و منکر آن اگر چه کافر نیست اما بدعت است که منکر امارت مشهوره است
 و چون قبر بر خیزد و میان دنیا و آخرت عذاب آن نیز شبیه عذاب نیا دارد که انقطاع پذیر است
 و شبیه عذاب آخرت دارد که از جنس عذاب آخرت است بیشتر مستوجب این عذاب است اندک از
 بول تیره نمیدانند و نیز جماعتی که بنامست و سخن چینی مردم می در آیند و سوال نکره و نامیر در قبر نیز حق است
 و این عظیم فتنه است که در قبر حضرت حق سبحانه و تعالی ثابت دارد و در قیامت حق است البته
 آدمی است و دلان روز نموات پاره پاره خواهند گشت و کواکب بر خواهند ریخت و زمین جبال
 پرچه پرچه خواهند شد و بعد از این پیوست چنانچه خصوص آفرینی آن مناطق است و اجماع جمیع قریه
 اسلام بر آن منعقد آن کافر است اگر مقتدا مومنه و سبیل کفر خود نماید و البما از الزام برود و در
 روز از قبور بگشایند و اجابای استخوانهای بوسید و بخیه نمودن حق است و حساب اعمال و صدور جزا
 و طهر آن صحف اعمال و رسید صحف اربابین همین نشان و صحف صحابا شال نشان نشان و غیره
 و بعضی طایفه بر پشت دوزخ بنهند و از آنجا گذر کنند بهشتیان بجهشت روند و دوزخیان از آنجا دوزخ
 افتند نیز حق است چه اینها همه مومنین اند که منبر صادق بود و آن آنها خبر داده است پس حق توقف بر
 آنها بایستد و مقتدا مومنه و سبیل کفر خود نماید و البما از الزام برود و در
 شفاعت میکان و حق بدان حضرت رحمان جل سلطان نیز حق است پیغمبر فرموده است علیه
 و علی الله الصلوة و التسلیات شفاعتی که اهل الکتاب ابراهیم یعنی یعنی شفاعت من مراحل کبار است از
 است من و خلود کافران بعد از حساب دوزخ و در عذاب نیز حق است و همچنین خلود مومنان
 و جنت و نعمات جنت نیز حق است پس حق اگر چه درست که بشومی گمان خود خندگاه و دوزخ
 رود و بقدر ذنب آنجا مغرب و اما خلود و دنیا و حق و محقق است کسی که در امل می مقدار ذنب
 ایمان بود و دوزخ مخلد نخواهد بود و مال کار و بر جنت است و مرجع او بحسب و مدار ایمان و کفر فایده

بسا است که تمام عمر بکنی ازین دو صفت متصف بود و در آخر بعد از آن تحقیق کرد و دانست که حق تعالی
 ربنا لا تخرج قلوبنا بعد از هدایتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
 و ایمان عبارت از تصدیق قلبی است با مویکذا و دین بطریق ضرورت و تواتر ثبوت پرستیدن
 و اقرار با فی نیز ایمان امور ضروری همچو ایمان بوجود صانع و توحید او و ایمان بحقیقت کتب
 و صحف منزل و ایمان با نبیا کریم و ملائکه عظام علیهم الصلوات و التسلیمات لے یوم القیام و ایمان با خیرت از
 خیر اجساد و خلوق و عذاب و ثواب و فرزند و درخت و شفق و شفق سلوات و انشا که اکابر مذکور
 از جنس جبال همچین بفرضیه صلوة خمس لعین رکعات و ان و بفرضیه زکوة مال و بفرضیه صوم رمضان
 و حج بیت الحرام بر بقدر استطاعت راه و همچنین ایمان بحجرت شرب غمر و قتل نفس بغیر حق و عقوبت
 والدین و سرقة و زنا و اکل مال یتیم و اکل لبوا و امثال اینها که تواتر ثبوت پرستیدن است از ضروریات
 دین اند و چون بارتکاب کبیره از ایمان بخیر یا بدیه احتمال کبیره کفر است و عمل ارتکاب کبیره فسق
 و غرور اوست بر حق باید دانست یعنی ثبوت و تحقیق ایمان خود و غیر آن باید نمود و کلمه شهادت یعنی کلمه
 الشهادت با ایمان نبایست و یقرون ساخت که مبنی از شک است و ثبوت ایمان مستلزم ثبات
 هر چند استثنای را در جواز ندانند که مهم است اما از اشتباه ثبوت عالی هم خالی نیست پس از حیاط و ترک
 صورت شک اشتباه است و فهمانیه حضرت خاتم الانبیا علیه السلام در بیان اثبات ایمان چنانچه
 است که فضل اهل بشر بعد از ایمان صلوة الله تعالی و تسبیح سبحانه علیهم اجمعین حضرت صدیق است
 رضی الله تعالی عنه بعد از آن حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه و جعفر صادق است
 نیز کثرت فضائل مناقب است بلکه سبقت ایمان است و اقدسیه اتفاق اموال و اولیت نذل
 نفس را بر ای تائید دین و ترویج ملة متین چه سابق گوید و از دین ستم و اطلاق است و اطلاق
 می یابد از خوان و ولایت سابق می یابد و مجموع این هر سه صفات کامله حضرت صدیق است
 رضی الله تعالی عنه با سبقت ایمان کسیکه اتفاق مال نذل نفس خود را جمع کرده است او است
 رضی الله تعالی عنه و امیدوار است غیر از دین است میسر نشده است قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 فی مرضه الذی مات فیه له لیسن الناس لحد امی علی فی نفسه و طاله ما بدو لکون ابی مخافة

علمه
 ولو كنت متخذا من الناس خليلا لا تتخزلت ابابكر خليلا ولكن خلة الاسلام افضل سدا
 كل هو . فهذا المسجد عتيقو ابوبكر وقال عليه وعلى اله الصلوة والسلام ان الله بعثني
 اليكم فقلتم كذبت وقال ابوبكر صدقت واساني بنفسه وماله فقل انتم تاركون بي صابى قال
 عليه وعلى اله الصلوة والسلام لو كان بعدى نبي لكان عمر بن الخطاب وحضرت
 امير المؤمنين رضي الله عنه فمروده است كه ابوبكر وعمر وفضل بن امي است انك سكره اربابان
 منقول من بقره هي است واولا زياره زعم خيا نچه فقرى رازند زانجامت و محاربات كوزيار
 است خبيثه البشر عليه عليه السلام و انوشه است بر جامل نيك محمول بدو است
 و از منطقه هوا و هو من است باه و رياست و اطلب نعت و منزلت و بيايد ساخت چنين
 رزائل انفسه اما و است و انفسه من بزرگواران و صحبت خيره البشر عليه عليه السلام و تسليم
 باك و منكه شده بود و زامير است كه و ان مشاجرات و محاربات كه و خلافت امير مفسد بود
 حق بجانب حضرت امير بود است و حقى كند كه و انما انان و نخطي بود و نخطي امى جهاد كى محال
 طاعت و طعن نيك و و قيق خود و كنجائش داد كه صبا به همه عدول نذر و ريات همه قبول و مر
 و اتفاق امير و انان امير مرد و و صدق و وثوق برابر اند و غلبه مشاجره و محاربت جرح
 نشده است پس همه دوست بايد است كه دوستى ايشان بدو نيكو نيم است ما عليه السلام
 و التسليمات كه و مود و ملجم فجمي اجمهم و از اجفان و شنى ايشان اقتنا بيايد و كه انفس
 انفس ان سر و است تا عليه السلام و الحيات كه و مود و من الغضبه من الغضبه و تقويم
 توقيان بزرگواران و تقويم و توقيان خير البشر است تا عليه السلام و السلام و و نعام و تقويم
 او بهر العظيم و توقيان بدين و از حجت و تقويم صحبت خير البشر عليه عليه السلام و التسليمات شيخ
 فرموده ما من رسول الله من لم يوافق احد الا بعد ان يرضى عنه و انما انان هم جاره بود و غير مود
 تا عليه السلام و السلام كه بنا مى سلام بر خيره است يكى شهادت ان لا اله الا الله و ان
 محمد الرسول الله كعبه ايمان و عقدا است به انچه به تابع محمد رسول الله صلى الله عليه
 و على اله و سلم نبوت پيوسته است چنانچه گذشت و و يم او وى صلوات خمس است كه استون بر

هر چه گذارد شود ختم است و کوشش نماید که بعد از ادای هر نماز فرض آن را به الکرسی خوانده شود
 که در خبر آمده است که بعد از نماز فرض هر که آن را الکرسی بخواند یا نه نباشد و از دخول جشت بگذرد
 و نیز بعد از ادای هر نمازی نمازهای پنجگانه باید که تسبیح سه بار کلمه تنزیل سبحان الله بگوید و
 سه بار کلمه تحمید الحمد لله و سی و سه بار کلمه تکبیر الله اکبر و یکبار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له
 له المملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر تا صد و پوره شود و نیز
 هر روز و هر شب صد بار سبحان الله و صد بار بگوید که ثواب بسیار دارد و ایضا صد بار یکبار بگوید
 اللهم اصبر لی فیما اوتیته من خلقک فانک وحده لا شریک لک فک الحمد لک المبتکر
 و در شام بحاجی اللهم اللهم اصبر لک ما بگویند و تمام کنند و در حدیث نبوی آمده است علیه نماز
 صلوات و سلام که هر کس این دعا را در روز بخواند شکر آن روز بجا آورده باشد و هر که در
 شب بخواند شکر آن شب بجا آورده باشد و این ورد را در کافایت که بظهارت بخواند
 بلکه در جمیع اوقات این ورد بومی دلیل را بجا آرند و ادعای نیکوای هم از ضروریات
 رغبت است بمصاف نیکو باید رسانید هرگاه نعم حقیقی جل سلطان از عطیه انعام خود فرماید که
 از چهل حصه یک حصه را فقیر و سائلین باینکه در عوض آن اجر جزیل مجرای میل بشاخوانم و او
 باین انعام بود بلکه بیشتر باشد که در این جز محترم توقف نماید و در اعطای آن بخیل و رزق
 این قسم توقف نماید و اعتدال و امر شرعی بود و می آید نشان آن فرض تلوی است و عدم یقین با حکام
 نیز ساز می مجرب و کلیشه است و گفتن کفایت ندارد و منافقان نیز این کلمه را میگفتند علامت
 قلب میان و امر شرعی است بطوع و رغبت یک حیل که بنیت ادای نیکوای بفقیری می بندد
 بهتر از اتفاق که با است که پس این نیت بدین چنان ادای فرض است و این ایمان لایزال
 اصل نیت با ادای فرض هیچ اعتدالی نیست که تا نیکو حکم قطره دشتی نسبت بدی
 عیال و اسالیب شیطان بعین است که مردم را از انقضای رزق شسته بنوازل لالت نماید و از
 نیکوای میبارد و روزی که ثواب مغان نیز از واجبات اسلام است و از ضروریات دین است
 آن نیز تمام باید نمود و بعد از ادای ناسمعه روزه نباید که روزه غیر فرموده است علی الله الصلوه و السلام

که روزه سپهر است از آتش و روز و اگر با نذر ضروری و سنگ رض روزه قضا شود قضای آن را به
 بے وزنگ بایند و تجال کمال نماید گدازند یا کس بنده است بر خود نیست مولا دار و چاره
 از نیکه تقضای و امر و نواهی و زنگ گانه نماید تا امید نجات متصور بود و اگر چنین نکرده و تیر
 باشد که سزای او نوازه عقوبات بود و کون جسم اسلام جرمیت احرام است و آن شرط دارد که در
 کتب معتبره بیان فرموده اند بعد از تحقیق شرائط ادای آن ضروری است پیغمبر فرمود است علیه السلام
 آیه الصلوة و السلام که هر دم میکند گمان سابق را و در حل و حرمت شرعی نیک احتیاط بایند
 از آنچه صاحب شریعت علیه السلام از الصلوة و التیمه منع فرموده است خود را نگاه باید داشت و نجات
 حدود شرعی باید کرد و اگر مطلوب سلامت و نجات بود خواب گوشتن چند خواب بود و پیغمبر گفت و گو
 تالی آخری را خوانند ساخت و پیغمبر گفت خوانند در دشت از زمان غیر از نماز است و حرمت الله
 نخواهد بود و غیر از نجات و خسارت حاصل مرکب ذکی است و نعلبای گوناگون از خرت طیار
 آماده من مات فقد مات قیامت پیش از آنکه بیدار سازند و سود کنند بیدار شوند و بهشتی و امر
 و نوا شرعی کار کنند و خود را از نعلبای گوناگون از خرت طیار نگاه دارند قال الله تعالی قوا انفسکم
 و اهلیکم ناراً و قودها الناس و الحیارة علیها مائدة کس لینه کما یاری فیفسد کما خور
 و اهلکما خود را از آتشی که میزیم آن دمی و سنگ است بعد از تصحیه و تقا و بعد از اتیان اعمال صالحه
 بمقتضا شریعت حق علیه صلوات و سلام و التحیات و اوقات خود را بیکر الهی جل شانه مسموم باید
 داشت و از یاد او غافل غافل بود و ظاهر اگر خلج خلق شغول دارند باید که باطن بحق باشد صل
 و بیا و او قائل ملتز باید بود و دولت و طریقه حضرت خواجهان با قدس الله تعالی السلام متکبر
 و زایل قدم و صحبت شیخ کامل کامل بنیات البید سحانه میر است شما یار ایمان با نیتنه شمار هم
 حاصل شده باشد بلکه نصیب اگر چه قبل بود و گیشسته هر چه بدست آمده است از باز دارند و در
 آن باشند امید و از یاد نماند و چون در طریقه حضرت آفتابندیه قدس الله تعالی السلام
 اندر ابر نهایت و بدایت است اگر ازین طریق اندک است هم بسیار است که در بدایت از نهایت
 خبر است اما مستبد را باید که هر چند بسیار بدست آید و نظر او اندک بود اما از شکر آن را غرغره بود

و هم شکران نماید و هم زیاده را خواص مقصود حاصل از فکر غلبه زوال گرفتاری مادی و حق است بجا
که مرض قلبی عبارت از آنست و تازمال این گرفتاری حاصل نشود از حقیقت ایمان نصیب شود
ادای ادا و نواهی شرعی و سیر و سهولت سیر نماید و بهر آنکه ذکر و فکر گزافا نیست بپای دل و دل
زمان است و در طعام خوردن باید که خط نفس مطلوب نبود بلکه بنیت قوت و استطاعت عبادت
بود و اگر این نیت در ابتدا دست نهد باید که بتکلف خود را برین نیت آرد و بتجرب و تصریح بود که
این نیت میسر گردد و همچنین در جامع پوشیدن باید که نیت ترکین از برای عبادت و ادا کار بود
که در قرآن مجید آمده است **حَلَفُوا أَنْ لَا يَكُونُوا فِتْنَةً يُخِذُ اللَّهُ النَّاسَ فِي غَيْرِهِمْ** میسر مقصود از جامع تریب پوشیدن و طاعت
نمود که ممنوع است همچنین سعی باید نمود که در جمیع افعال حرکات و سکانات رضامندی و موافقت
منظور بود و مقتضای شریعت خدا و عمل کرده شود این زمان ظاهر باطن هر دو متوجه حق باشند تا ادای
حق بود در طبع علامت خواب است چون بنیت دفع تجانس نماید ادای طاعت کرده
شود و اغماط این نیت همین عبادت کرده و تاداران خواب بود که نما و طاعت بود که بنیت ادای
طاعت است و در خبر آمده است **يَوْمَ الْعِلَّةِ عِبَادَةُ** هر چند میباید که حصول این نیت امروز را شتابند
است که هر چه موانع است و التزام رسوم و عادات است که منوط ننگ ناموس است که ضدت شریعت
غرافا رند چنانچه شریعت از برای رفع رسوم و عادات وارونده است و از برای دفع ننگ ناموس که تا
از برای رانده است آمده اما اگر توفیق الهی سبحانه و تعالی بر ذکر قلبی نماید و نماز پنج وقتی بپوشد
او کند و در حل حرمت شرعیها امکان جیات نماید تا حیل که حال این نیت ظاهر شود و خود بخود خوب
گرداند و دیگر از برای نوشتن انقیاس فصاح است که اگر عمل مقتضای این نصایح حاصل نشود
اعتراف بقصود و نقص خود حاصل است و آن نیز دولتی است **هـ** هر کس که بیافت دولتی یافت
و آن کس که بیافت مدعا یافت پس است بعد از یاد الله سبحانه و تعالی باید و از یافتن خود در بار نبود
و از نا کردن خویش پشیمان نشود و گویا حل تمدد باشد که سر از رقبه بزرگ برآورده بود و باز فست
کشیده و بهما التماس من ذلك رحمة و هی لئلا من امرنا رشد هر چند وقت و حال زمان و کمال
تقاضای آن یک که در هیچ سیر نبوده اما چون شوق و رغبت شمار و رجوع کمال بدین تکلف خود را

برین مأمور و مطهری نشود و بنوده کمال الدین حسین سرور حضرت حق سبحانه و تعالی بختیاریان
گرفتند و بایدها و اسلحه علی بن ابی طالب علیه السلام گشت و بر او و هم بیاد و بنام محمد بن عثمان رود یافته
و در میان بے تعلقی از اسکا و غریب صحبت طالبان حق تعالی علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام
کل حال فی السراء و الضراء صحیفه شریعه مع هدایه که بصحبت علیان و اهل داشته بودند
سید جزاکم الله خیر انوشته بود که مقصود ازین سفر حصول بعضی مقاصد بود و است که متعصب
گشته است امیر و با شد فان مع العسر یسرا یسر ان مع العسر یسر ان مع العسر یسر ان
سفر را بدین یغلب عسر همین از احوال با احوال خود چو نویسد و دوستان را بفره ساز و مع ذلک از ان
نزار شکر است که در عین بلا عافیت است فسیحان من جمیع من الضدین قون بین
المتنافین روزی فقر را در قرآن مجید سیکر و است امر قل ان کان اباکم و اباؤکم و اباؤکم و اباؤکم
و اذ واجکم و عکسید لکم و اموال ان افترقتم ها و حجاره
تختون کساد ها و مساکین ترضی لکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیل
الله و ان الله یهدی الامور لعل الله یهدی الامور لعل الله یهدی الامور لعل الله یهدی الامور
مطالوعان خود نمود و بد که هیچ کس از اینها گرفتاری ندارد اگر نه عطف و مایه شوند و تجویز امری که در صورت
ایمان آن منکار و محسوس است نخواهد کرد و ان امور را برین امر نخواهد کرد و بقیه احرام آنکه چون ما را این
برای خدا صحبت میدارند و ما را هم باید که ایشان را از ما و احوال ظاهر و باطن ایشان خبر داریم
حدیث قدسی یاد اود از ایت علی طالبی فکل لله خاد ما مشهور است زیاده از آنچه با ایشان
بیا این توجه و شکر خدا برین توجه دارند و شیوه بار و ای قافل استخوان دارند و دیگر نویسد که
و سبب مقول شد یا اگر نشده است بجز و الا محل تردد و انحصار کرده نویسد زیاده و چه نویسد
المستول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم و مزید
و تفیکم و حسن عافیتکم و السلام کتوب نور و هم بیاد و بنام محمد بن عثمان رود یافته
بقضائه تعالی علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام و البلاء فضل الحکیم
سلطانان را تحتو عن حکمة و مصلحه لعل الله سبحانه و تعالی به الصلاح ع

جله

آن تکرر هوشیار و هو خیر لکم واللهم لا تعلم والتم لا تعلمی فاصبروا علی بلائکم وارضوا
 بقضائکم سبحانه وتعالی واثبتوا علی طاعته تعالی واجتنبوا عن معاصیه سبحانه
 ان الله وان الله لاجعون قال الله تبارک وتعالی ما اصابکم من مصلیة فیما کسبت
 انکم لیکم ولعقوبکم عن کثیر فتوبوا الی الله سبحانه واستغفروا عما کسبت ایدینا
 واسئلو العفو والعافیه من الله سبحانه فان تعالی عفویک العفو واجتنبوا علی الایمان ما استطعتم فان الصلوة
 فیما من المصلین علیهم الصلوة والصلوة فی عین الایمان مع العافیه لله سبحان الله والصلوة علیکم وعلی
 کلمتکم لستم مولانا ان الله یورثنا ویا فیه ولیندی حمت وراجح وشتن ووصول جمیع نعم بر خود
 لکم الله وکلمتکم لستم مولانا ان الله یورثنا ویا فیه ولیندی حمت وراجح وشتن ووصول جمیع نعم بر خود
 بود و بوضوح اینجا میدانیم که این امور متوقع است هر چه عطا فرمایند باید منت قبول آن باشد
 کرد و متضرع و زاری و بالتجاده انکسار دل من فریاد گویان طلب ادا و سوال مقام فوق باید نمود
 ایان احکام شرعی و نیک و افاضه باید نمود که مصداق احوال استقامت بر تشریفات است تغییر واقع
 از عالم مثال شسته بود و نذر یک بمایه است و الامر الی الله سبحانه و چون صحبت بسیار بود
 ایدیم الله سبحانه که نظر شما بلند افتاده است بجز و موی و رنگ طفلان کول نمیشود ان الله سبحانه
 صغالی لهم و اقد تربیت حضرت عیسی علیه بنیاد و علیه الصلوة و السلام باخوی حافظ مهدی علی گرفته
 بود و بلی حافظ بطریق ما مناسبت بسیار دارد و اما ایقار باید دانست که دولت هر چند بصورت ارجح
 برسد فی حقیقه بشیخ خود ارجع باید و شست تا قیام تو چه کند و شود و و کما خایه خلیل نمیدانند و از خبر جا
 برسد از خبر خود باید دانست که اوجامع است بهر صورت و تربیت او ظهور یا بدنی تحقیق از دست
 انقیام از منزل اتمام طلب است اوقت باید بود تا دشمن بعین راه نماید و پر کند و دست زوشنیده باشند
 هر که کجا میجهد و هر که میجهد با حافط طوعا رسانند و تمام کتب است و حکم بر همه نعمان بود
 یافته و جواب سؤالات را نشان الیه بودن و تکیه بفماز و فضل زود و کیفیت علم حق تعالی بذات سبیل
 و علم احسانه لکم الله وکلمتکم لستم مولانا ان الله یورثنا ویا فیه ولیندی حمت وراجح وشتن ووصول جمیع نعم بر خود
 بلکه باسیت اصل خود بر پا بوند باید که شما را لیس شایا بلفظ مودت و انما امان اصل شادین زمان

در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان

الکرام اعتنا بربحاست سبب غلبت شخص بود و سائله تنگ گرد و کاسحج فی کاسلام و انکس
 از این عباس ضی الدنقا عنہا کرده است کہ مشرکان بنی العین اند و رنگ کلاب قسم تقابلا
 شود و انکا بر دین بسیار است کہ محمول بر توجیه دنا و لست جگوزد نفس عین باشند و انکا
 سرور دین علیہ علی الصلوۃ والسلام از خانه یهودی طعام خوردہ است و نظرف مشرکہ ہمارا
 و حضرت فاروق رضی الدنقا علیہ عنہ نیز از سبوی نہن ترسا طہارت کردہ است اگر گنید کہ یہ انما
 لشکر کونجور بود کہ شاخا باشد و نامخ انخا بود جواب تو اند و انخا کفاست نمیکند اثبات تاخرا بود
 تا دعوی شمر صحت پیدا کند فان النصیم من اولاد ظلمت لیسلم سناخرا باشد باید کہ مثبت صحت نبود و راجع
 از نجاست خبث باطن باشد زیرا کہ منقول است کہ بیچ پیغمبری ترک ببری گنہہ است کہ مال ان
 در اثر شریعت و یاد شریعت یکے از انبیا صحت کشت و آخر محرم گرد و اگر چہ ان امر در وقت و نکاح
 مباح باشد مگر اول مباح بودہ آخر حرام گشت بیچ پیغمبری از ان خوردہ اگر مال کا مشرکان نجاست
 ظاہر قرار یافت و انہا در رنگ کلاب بنج عین میکشتند کہ انہو در کہ محبوب العالمین است
 علیہ علی الصلوۃ والسلام بطرف و انخا ساسنیکر و چہ جای انکاد طعام انہا بخورد و غیر ان
 ہمہ وقت بنج عین است اباحت سابق و لاحق روی گجالتش سار و اکثر مشرکان بنج عین است
 باید کہ از ابتلا چنین بود و ان حضرت علیہ علی الصلوۃ والسلام با انہا از اول با ندانہ ان سنا
 مضی و ولین فلیس و ایضہ و درین دفعہ است معلوم شرافت است کہ حکم نجاست ایشان کرد
 و ایشان از بنج عین استن چہ قد بر سلمان تنگ گرفتہ است و ایشان از امر بنج از بنج است منقول
 خفیعہ رضی الدنقا عنہم باید بود کہ خلیفہ از بر سلمان پیدا کردہ اند و از انکاج برام بر آورده اند
 ایشان از طہول سازند و بنر ایشان از امیب نازند و مجتہدہ جایی اعراض است کہ خطا او انیز
 یکدفعہ تو است و تقلید او اگر چہ خطا کند و وجہ نجاست است جماعہ کہ بجمت ائمہ داشتہ کہ قابل
 محال علیست کہ نمود از انکاج بن محفوظ دارند و صادر یا بند و ستان کر این ابتلا شریعت
 و درین سلسلہ کہ عموم بلوی دارد و اولی است کہ فتوی با سہل السیرامویدند اگر موافق نہ بنج بود
 و قبول ہر مجتہد کہ باشد قال اللہ تعالی یرید اللہ بکمالیسر و کایرید بکمالیسر و قال تعالی

نہالت
 سبب غلبت

یوید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفاً فلتق تنک اگر فتن و ایشان را بجا نیند حکم
 و غیر مضمی حضرت حق است سبحانه شافیه و بعضی مسائل که شافیه و لان تنک گرفته است بدست
 خفیه فتوی میدهند و بطریق آسان میان زشتا و مصارف زکوة نزد شافیه صدقه را بر جمیع
 اصناف مصارف زکوة قیمت باید کرد و یکی از ان اصناف و لفظ غلو را به که درین اوان مفسر و اند
 علما را تفسیر بدست خفیه فتوی دادند و سبب یکی ازین اصناف که بدست کفایت کرده اند و البیاض اگر
 مشرکان بخش عین باشند باید که از ایمان آوردن هم یک نشوند پس معلوم شد که نجاست ایشان بطریق
 خبیث اتفاقاً درست است که زوال پذیر است و مقصود بر باطن است که محل اتفاقاً درست و نجاست در
 بطهارت سیر و خبیث است از چنانچه معلوم وضع و تشریف است و البیاض کلام حسن انتظام انما الله و کون
 بخش اخبار از افعال مشرکان است که ناخجیت و مشوشیت بآن کار ندارد و پیشتر در ایشان حکم
 شرعی است نه از اخبار از شی پس مشرکان هر وقت باید که بخش باشند و مراد از نجاست خبیث اتفاقاً
 بود تا اول متعاض باشد و مسائل چنانچه وقت مخطور بود و از کلام فقیر کرمه و طعم الله
 اولی الکتاب حل لک و درین بحث خوانده بود شما در باران فرمودید مراد از طعام اینجا گندم و غلات
 است اگر این توجیه را اهل عرف پسندند چه مضائقه است اما انصاف رکاست مقصود سبلی است
 تصدیق و ازین حال کلام است که بر خلاف حق هم نمایند و حکم معلوم نجاست شان نکنند و اهل اسلام
 نیز بواسطه اختلاف کفار از ان چاره و کز نیز نیست بخش اند و از اطعمه و اشربه مسلمانان نجاست
 متوهم جناب بخند و ازین راه از همه بتری نمایند و این را احتیاط نه آنرا ندکه احتیاط و در آن احتیاط
 زیاد و به تصدیق و به بیت اند که پیش گو گفتیم نعم دل ترسیم بود که دل زرده شود و به منو بسیار
 در اسلام مقصود است و به منو بسیار و به منو بسیار و به منو بسیار و به منو بسیار
 علیهم السلام خبر داده است از ذات و صفات خود و مثال مرئیه و نامرضیه عباد که عقل و دران
 در خلقت است الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام و جعلنا من امة محمد علیها و علی اله
 الصلوٰة و السلام بنیاعتها اندر عالمیان را علیهم الصلوٰة و التسلیات که حضرت حق سبحانه و تعالی
 بواسطه نبوت این بزرگواران علیهم الصلوٰة و التحیات از ذات و صفات خود با ناقص تعلقان

و قاصدا را کان را خبر داده است و باندازه فهم کوه بر کمالات ذاتیه و صفاتیه خود اطلاع بخشیده
 و مراضی خود را از نامراضی خویش جدا ساخته و منافع و مضری و آخر وی و ما را از مضار ما متنازع نموده
 اگر توسل وجود و شرف ایشان بودی عقل بر شکر و اثبات صانع تعالی عاجز بودی و در اول
 کمالات او سبحانه اقصی قاصدا رسد قدام فلاسفه که خود را اکابر ارباب عقل میگیرند و شکر صا
 بودند و شیا را از نقصان عقل بدین فرسوس ساخته و مجادله کردند که بادشاه روی زمین است
 حضرت غلیل علی بنیاد و علایه الموده و شهادت اثبات خالق نمود و اراض شهوت و دروان
 هم بود و فرعون بیدولت میگفت ما عقلت لکم ماله غیری و نیز فرعون حضرت موسی علیه
 و علایه الصلوة و شهادت خطاب کرده گفته است لئن اتخذت الهی غیری لجعلنک من
 النجمین و نیز آن بیدولت بهمان گفته است یا هامان ابن لی صرحا علی
 البع از سباب اسباب السموات و الارض فاطلع الی الله ^{کذا} و انک من الخاسرین و اثبات
 انبیا و اولاد عظمی و قاصد و بدون ولایت ابن بزگواران باین دولت مرقم میدهند و چون
 انبیا علی الصلوة و التسلیمات دعوت ایشان بخدا که خالق زمین و زمان است جل شانه شهرت یافت
 و کلام ابن بزگواران هر قلم گشت سبها هر وقت که در شجوت صانع تر و در شجوت تسبیح خود مطلع شد
 بی اختیار بوجود صانع قائل گشتند و شیا را با و قائل گشتند و اخذند این نور است که از انوار
 مقتدر گشته است و این دولت که از خوان انبیا بر روی کار آمده علیهم الصلوة و التسلیمات علیهم
 السلام و این سار معیات که تسبیح انبیا علیهم الصلوة و شهادت کلام باریست از وجود
 صفات کمال احوال سلطانه و از اجتناب انبیا و از عصمت ملائکه علیهم الصلوة و التسلیمات و التجات و
 والبرکات و از حرمت و نشر و از وجود و بهشت و دوزخ و تعیم و تغزب انبی و اشیاء که خدا که تشریف
 آن باطن است عقل و ادراک شان قاطر است و بی سماع از ابن بزگواران و اثبات خدا ناقص
 و غیر متقل و چنانچه عقل را می طور است اگر آنچه محسوس که نشود عقل و ادراک انبیا علیهم
 نبوت و کما عقل است آنچه عقل که نشود توسل نبوت بیک و در آید و هر که و رای طوع عقل و هر
 از برای معرفت اثبات نمی نماید فی الحقیقه منکر طوع نبوت است و صدام بداهت است پس از وجود

نور
عقل

چاره بود تا بشکر نعم جل سلطان عقل واجب است دلالت نماید بر عظیمی مطلق بر جل و علایم و
و عمل تلقین دارد و از قبل و سبجاه معلوم ساخته ظاهر سازند بر عظیم و تعالی که از زوا و سبجاه
مستفاد شود و شایان شکر اوست تعالی زیرا که قوت بشری در او اگر آن عاجز است بلکه
براست که غیر عظیم او را سبجاه عظیم و تعالی انکار و از شکر بهر دو طریق مستفاد بر عظیم
جل شایان از آن حضرت تعالی و تقدس مقصور بر نبوت است و مختصر تبلیغ انبیا علیه الصلوة
و التسلیمات و الهام که اولیایا است مقتبس از الوان نبوت است و از برکات و فیوض تنبلیات انبیا
است علیه الصلوة و التسلیمات و عقل درین امر اگر کفایت میکند و فلاسفان که مقتدی خود را
ساخته اند در تبصیر دلالت نمودند و حق را سبجاه انیم شیش می شناختند و حال آنکه با این
مردم و ذات و صفات واجب جل سلطان اینجا اند که حق را سبجاه بیکار و محفل دانسته اند و غیر
از یک چیز و انهم ارجح است اختیار و تا کمال تنه ساخته عقل فعال از غیر تر است و حوادث را از غایت
سموات و ارض را از زمین و منسوبید از دواتر از نور حقیقه جل سلطان منع نموده اند از اثر خود
خود میدانند و اینجا معلول اثر علت قریب است علت البقیه را در حصول معلول تأثیر نبوده اند و با
این عدم تنبیه و اشتیاق را تا کمال بر سبجاه تصور نموده اند و تعلیل اقبیل انکاشته و حال آنکه
حضرت حق سبجاه خود را بخلق سموات و ارض می ستاید و عدم خود را به بشر و دریا مغرب
سیف را و این سفیدان را بر نعم فاسد خود با حضرت حق سبجاه و تکیا هیچ حقیقی نیست و با و سبجاه
بهیچ سر نیازند و وقت ضرورت و احتیاج با یکدیگر اینجا عقل فعال خود رجوع نمایند و قضای حاجت
خود را از دعا نمایند که معالیه را با رجوع داشته اند بلکه عقل فعال نیز حوائج نعم اینجا موجب این خدا
تعالی حاجت از وی محقق است ان الکفرین که مکتوبی لهم عقل فعال چه بود
که سرانجام شایان ما و حوادث باورستند باشند و نفس خود و ثبوت او را از آن سخن است و حق
و حصول و مقبض بر مقدمات زرا اند و در فلسفه است که با حصول نه هلاسیه تمام و نامر جام اند و حقی
که شمار از قادیان و متا جل شایان باز داشته باشند و همچنین امر موم مستند سازند بلکه شمار از آن
نگات عا است که بخیرت فلسفه مستند باشند بلکه شایان بعد خود ارضی و نورسند بنور سبجاه

نمایند از آنکه همتا و وجودشان مجعول سفیضه فووده آمد از سعادت انساب بقدرت قادر
 جل سلطان مستغرق و ندگهرت کله تجوهر من افواهم ان یقولون ان کذبک یا
 کفار و الوباء وجودت پرستها از بنیام حسن حاله که بجنرت حق سجاده جل علاه سنگی تجا
 دارند و بهار اوسیا شفاعت پیش او تکیا سازند عجب آنکه بیعی این سفیها احکامانی مانند حکمت
 منسوب دارند اکثر حکام ایشان سیاه را بپایست که قصد منی است کافه باز و مخالف کتاب است
 اخلاق حکما بنیاد که سر هر جل مرکب بنیشتان است کدام اندیا فووده آید که بر سبیل حکم و تهنیت گفته
 شود و از قبیل اطلاق بصیرت بر جمعی شمرده آید و جمعی ازین سفیها که به التزام طریق انبیا علیهم الصلو
 و التسلیمات تقلید صوفیه الهیه که در عصر از متابعان انبیا بوده اند علیه الصلوات و التحیات و
 ریاضت و مجاهدات اختیار نموده اند و بعضی وقت خود فرو گشته بر خواب خیال خود عباد کرده
 و کثوف خیا خود را افتد ساخته ضلوف فاضلوا نمیدانند که این صفای نفسی است که ای بسا
 دارند صفای قلب و ریج هدایت است چه صفای قلب منوط بمتابقت انبیا است علیه الصلو
 و التسلیمات و تزکیه نفس منوط بصفای قلب است اوست مفرغ نفس که صفای کمال را بود
 طاعت قلب خل نهوا و اقام است تکلم آن دار که چراغی برافروخته باشند از برای تاج کمال
 و شمع کین که بلعینین بود باجماع طریق ریاضت و مجاهدت در رنگ طریق نظر و استدلال و تفت
 اعتبار و عبادت و یاد آنکه هر من بصدق انبیا بود علیه الصلوات و التسلیمات که از قبیل حق جل و علا
 تبلیغ نمایند و تبا نیا و سجا نه می دانند که خایان بزرگواران بنزول ملائکه معصومین آنکه دیگر
 و شمع معن محفوظ است ان عباد کس که علیه الصلوات و التسلیمات وقت شان است و دیگران را نیست
 میسر شده است و از اقام فووده ام معین را می متصور گشته که التزام متابعت این بزرگواران
 نموده آید و بر اثر ایشان رفقه شود علیه الصلوات و التسلیمات میریت محال است سجا که راه صفا
 به توان رفت خروسیه مصطفی علیه و علی جمیع اخوانه الصلوات و التسلیمات سبحان الله و تعالی
 که مفسر خلق الله است و ولایت بعثت حضرت علیه را علیه بنیا علیه الصلوات و التسلیمات و باید خود را
 بنده آن حضرت دانست با حضرت مکر و دو اندر یک است خور بهر نه گیر و صبر میجعل الله نوراً لافالین

قال الله تبارك وتعالى ولقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين انهم لم ينصرون
 وان جندنا لهم الغالبون عجيب ما به استحقاق قصه فلا تسفهوا طرفه بقصص غيوت فسادها
 هم وصيدا بهم ورماد احكامها مخالف احكام انبياست عليهم الصلوات و التسليمات زانمان با
 دست کرده اند و نه ايمان با خرت بقاء عالم قائمند و حال انچه جماعتين است بر صورت عالم
 بجمع اجزا خود و همچنين با اشتقاق سموات و ارضها که اگر بنا گذاریم که جبال و انچه بجا که بر زمین
 موجود است قائل نیستند و سکرش احباب دادند و انکار مخصوص لرزانیانند و ستاخر انچه انچه که
 در زمرا اهل اسلام خود را و فعل ساخته اند همچنان بر حصول فلسفه خود را و انچه اند و بقیه سموات و کواکب
 و امثال آنها قائمند و انچه فناء و هلاک آنها حکم قوت ایشان نمکذیب مخصوص لرزانی است و زرق
 شان انچه ضروریات دین عجیب من انچه را و رسول بیان آرند اما انچه خدا و رسول و فرموده است
 قبول ندارند و صفاته ازین بزرگترند فلسفه چون اکثرش با شفا پس کل آن هم شفا باشد
 حکم کل حکم اکثر است انچه خود را و تعلیم و تعلم انچه که عاصم از خطای فکری است فخر کرده و انچه
 و فتنه انچه در چرخ تقدیر اقصای ذات و صفات افعال و احوال رسیدند جل سلطان دست و پای
 خود را که در انچه عاصم از دست داده و خطیها خوردند و در تیره حکامات مانند در رنگ شمشیر
 سالها اوقات هر یک اطیاسازد و در وقت حرب است و پای خود را که کرده بخارید و مردم علوم فلسفه را
 منق و منظم اند و از غلط و خطا محفوظی نگارند بر تقدیر تسلیم انچه که و علوم صاوق باشد که عقل را
 و انچه است و انچه است و است که انچه از بحث اند و فعل از انچه مالا انچه اند و با خرت که انچه است
 کار اند و نجات اخروی با انچه مربوط نیست سخن و علوم است که عقل را و در انچه انچه انچه و قصود
 و بطور نوبت در انچه نجات اخروی انچه منوط است حجة الاسلام امام غزالی در رساله تصفیه عن
 سیر ما که فلاسفه علم طب و علم نجوم را از کتب الانبیا را تقدم علیه بنیا و علیهم الصلوات و التسليمات
 سرور کرده اند و خواص و دوی غیر از انچه عقل و درک آنها قاصر است از حقیقت و کتب نیز با انچه
 علیهم الصلوات و التسليمات و التحیات اقتباس نموده و علم تهذیب اخلاق را از کتب حواریه و کتب
 هر خصوص و هر انچه انچه نبوی بوده اند از برای نزدیکی با طیل خود و سرور کرده اند پس این سه علم متبرک از

سرشته گشت در خطها که در علم الهی و صفات و افعال الهی جل سلطان خورده اند و در بیان
 باشد و در بیان آخرت مخالف مخصوص سرشته نموده اند شمه زنان بالا ذکر یافته است ما علم مستر
 و مثل آن که آنجا نوع اختصاص دارد اگر شوق و نظم باشد چه کار خواهد آمد که ام هذاب و بال آخرت
 را خواهد و در صلحت علامت اعراضه تعالی عن العبد استغفاله بالادیعین و هر چه با آخرت بکار
 نیاید یا یعنی است و علم نطق که علم الهی است و از انما صم از خطا گفته اند بکار ایشان نیاید و مقصد
 است از غلط و خطا ایشان را بر آورده بکار دیگران چگونه خواهد بود و از خطا چگونه خواهد آمد و باید ربا
 که تفرغ قلب بنا بعد از هدایتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت اله الهای و بعضی از مردم
 که بکار و مفاسد می رسد و از رذیله و تبویلات نفسی نفیون اند و جماعه احکام است مایل نیایند
 علیه الصلوات و التسلیمات بلکه از یک است که علوم کافیه ایشان را صادر دانسته بر تالیف انبیا قدیم
 علیه الصلوات و التسلیمات اعادنا الله سبحانه عن الاعتقاد ^{الاسود} می رسد که او اینها را حکما دانند و علم بخدا
 حکمت گویند تا چار و دین لا اقتدیه حکمت عبارت از علم ربی است که مطابق نفس لا را باشد و علم
 مخالف آنها بود و غیر مطابق نفس مر خواهد داشت باجماع تصدیق اینها و تصدیق علوم اینها است باجماع
 تخریب نیاید و تخریب علوم انبیا است علیه الصلوات و التسلیمات که این دو علم و در طرف نقیض است و
 تصدیق یکدیگر است و تخریب و تخریب می رسد که هر که خواهد ملت انبیا را التزام نماید از عیب حق باشد و
 و از اهل نجات بود و هر که خواهد نفسی شود و در گروه شیطان باشد و خاسر و فاسد و قال الله
 تبارک و تعالی فیما شاء فلیؤمن من شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها و
 ان ینبغیوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بنس الشرب و ساءت مرتقفا
 و السلام علی من اتبع الهدی و الزم متابعة المصطفی علی جمیع اخوانه
 من الانبیاء الکرام و الملائکة العظام الصلوات و التسلیمات
 استها و اکملها و السلام **مکتوب بیست و چهارم** بلامحمد که در شکر خداوند
 میر محمد نعمان است و در یافته در بیان بزرگ صحاب کرام و ائمه و علی و اهل الصلوات و السلام و
 محمد و آلها با یکدیگر قال الله تبارک و تعالی محمد رسول الله و الذین معه اشداء

عَنِ الْكَفَّارِ رَحْمَةً مِنْهُمْ فِي هُمْزٍ زَكَاةً شَجَدَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَصَلُّوا فَمِنْ اللَّهِ وَرَضُوا
 إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى لِيُفِيكَ بِهِمُ الْكَفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَصَلُّوا لِيُفِيكَ بِهِمُ
 وَابْنُ عَبَّاسٍ عَنِ كَرِيمٍ جَمِيعِ صَحَابِ خَيْرِ الشُّعْبَةِ عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ بِكَمَالِ مَحَرِّكَ بَايَكُ
 وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ جَمْعُ كَرِيمٍ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ جَمْعُ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ
 بِسَمَرِ نَزَارٍ وَبَايَكُ مَحَرِّ بَانِ الشَّانِ بَايَكُ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ جَمْعُ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ
 جَمْعُ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ جَمْعُ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ جَمْعُ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ
 كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ جَمْعُ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ جَمْعُ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ
 دِينَ بِسَبِيلِ سَمَرِ نَزَارٍ وَفَرَمُوهُ هَتَّ جَمْعُ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ جَمْعُ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ
 كَلِمَةُ الَّذِينَ هَتَّ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ جَمْعُ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ جَمْعُ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ
 خَوَابُ بَدْوٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ جَمْعُ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ جَمْعُ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ
 حَضْرَتِ فَارُوقِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَفَرَمُوهُ هَتَّ جَمْعُ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ جَمْعُ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ
 لَكَ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ جَمْعُ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ جَمْعُ كَرِيمٍ وَاسْتَعْمَدَ وَفَرَمُوهُ هَتَّ
 ختم شده است علیه علی الصلوة والسلام واما بعد دولت منصفیت شرف گشت ویکه از دایم
 نبوت کمال مهربانی است وشفقت بر خلق وایضا از ائمه که منافی شفقیت مهربانی است واز دایم
 اخلاق است از حسد و بغض و کینه و عداوت وحق جباه که شرف صحبت خیر الشرف شرف گشته اند علیه
 وعلیهم الصلوات ولسلیات چگونگی متصور شود که بهترین این امت که خیر الامم است ایشانند وایشان
 این طاعت که نامش الملل است هم ایشان که فرق ایشان بهترین بوده است و صاحب ایشان بافضلتر
 انبیاء ورسول بوده اگر ایشان باین صفات رویه و صوف باشند که کینه این است موجود از ان نام
 عا رست ایشان چه بهترین این است باشند و این است کلام و جنیر الامم بود و سبقت ایمان
 و اولیت اتفاق اموال و قبل الفرض چه عزت و فضیلت باشند و خیرت و حق را چه تاثیر فضل صحبت
 خیر الشرف وعلیه علی الصلوة والسلام چه اثر باشد جباه که در صحبت اولیای این امت است از انکار
 بنیادین و از ائمه خجاست می یابند و عجب که در صحبت فضل الرسل علیه وعلیهم الصلوات ولسلیات

خود را صرف کرده باشند و از برای نامی و نصرت و بانی و ذیل و انانیتش نموده بودند چنانچه
دارندگان ذیالهم و حق شان توهم نموده آید که آنکه عظمت و بزرگی خیر البشر علیه علی الصلوة
و السلام و احمیه انظر ساقط شود و عیاد بالمدح سبحانه و صحبت و علیه علی الصلوة و السلام صحبت
و ملی است ناقص است توهم کرده و نمود سبحانه و حال آنکه تقریب است که هیچ و لست مبرر به صواب
آن است ز ساقط فیه بنی آن است شیخ شبله علیه الرحمۃ فرموده است ما امن برسول الله
و قد اصاب جمیع کمان می بر آنکه صحابہ کرام علیهم الصلوات و التسلیمات و رفیق بودند و تو
بودند که انما گفت حضرت امیر شمس رضی الله تعالی عنه و عنهم و گروهی دیگر موافق حضرت امیر بودند
که انما گفت و جمیع و این و گروه با یکدیگر عداوت و بغض و کینه داشتند و بعضی از بیضا از صحبت
بعضی اصحاب این صفات خود را بسط می کردند و تقی می نمودند و نیز گمان می کردند که این ذیل
در ایشان تا یک قرن نزدیک بود و است تا بودند این ذیالهم و شمس و باین توهم مخالفان حضرت
امیر را انداخته و می کردند و خیر را می نامانند و ایشان را می سرسازند و انصاف باید بود که برین تقدیر
هم دو فریق مورد وطن میکردند و ذیل صفات انصاف می یابند و بهترین این است بدترین این است
بلکه بدترین جمیع امم میکردند و خیریت آن فرق بشریة تبدیل می یابد که انما انصاف است که نصرت
شعین را رضی الله تعالی عنهما باین توهم بدایند و نموده آید و ما را نامناسب این اکابر دین مستجاب خود
حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه حکم نصرت سرانہ القامی بن است است زیرا که اجماع غیرین است
چون عباس رضی الله تعالی عنهما و غیر این برین که مرید و سیحینی با الکافه دشمنان حضرت
نازل است رضی الله تعالی عنه و مراد از انصاف است رضی الله تعالی عنه پس شخصی که حضرت حق سبحانه
القامی بن است خیر الامم غیر ما یذیل یا دیگر که تحقیر و تضییق و تضلیل و چه حاشا است بود
امام فخر رازی باین که مرید است لال بفضلیت حضرت صدیق رضی الله عنه نموده است زیرا که حکم
که می آید که عند الله القامی که گرامی ترین این است که مخاطب است نزد خدا جل جلاله و تعالی
است است و چون حضرت صدیق حکم نصرت سرانہ القامی بن است است یا دیگر که گرامی ترین این است
نیز نزد حق جل جلاله حکم نصرت حق را باشد رضی الله تعالی عنه و اکابر ائمه سلف که یکی از ایشان امام شافعی

و انچه است از راه مود و محبت از حجب جاه و ریاست بوده است بلکه از روی اجتهاد و استنباط
 بوده اگر چه در اجتهاد و استنباط و در از نسوایات و تصرفات اهل سنت و جماعت است
 رضی الله تعالی عنہم که محقق در این محایات و شجاعت حضرت امیر بوده است رضی الله تعالی عنہ و
 نمایان امیر بر خطا بودن این خطا که نشان آن اجتهاد است از طریق ملامت و درست مقصود
 بجانب میر است و خطا جانب مخالف امیر که اهل سنت بان نماند مخالف الرحمن طر و نمودن زنا و غیر
 است بے حاصل بکامی متغیر و جمال ضرر است که محایب نمیزند رضی الله تعالی عنہم و فیما بین ایشان بیشتر
 اند و بعد از آنکه مقفون و غدا را بخرودی را ایشان و موقوفه است چنانچه در احادیث صحاح آمده است اعظم
 منه علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فانی قد غفرت لکم بحیث رضوان
 شرف گشته اند که انسر و فرموده که پیغمبر یکبار از انصار اهل فرزندیت علیه السلام صلوات و استیانت
 بلکه عاقل فرموده اند که از قرآن مجید مفهوم میگردد که جمیع اهل محبت اند از آنکه کونی منکم من اتق
 من قبل العفو و قال اولئك هم الذين اتفقوا من بعد و قالوا و کلام
 و عدا الله الحسنى والله بما تعملون خبير و منی جنت است و همه صحاب
 که اتفاق و مقال پیشین فرستاده اند از بعد از فتح موعود و محبت اند فرموده اند که صفت اتفاق برقرار
 از برای تعبد نیست بلکه از برای مدح است چه صحاب یا این دو صفت مقصود بودند پس موعود
 به محبت بائست ملاحظه باید نمود که این قسم بزرگواران باید و کرد و شون و نطن با ایشان نمودن چه و
 انصاف و دیانت است سوال جمیع گفته اند که بعضی از صحاب کرام بعد از آنکه انسر و علیه
 علیه السلام صلوات و استیانت بان طریق نماندند و تعصب و خطا حضرت امیر و ندانید که ان
 می بند که اخلاف ایشان بعد کفر شیعه و فضیلت انجامید پس بزم امین این جماعه را دعا که صحاب
 کرام مدد است محروم باشند چه فضیلت صحبت فرع سلام است و چون در سلام شان سخن بود صحبت
 چه تاثیر باشد جواب حضرت خلیفای ثلث رضی الله تعالی عنہم اما حدیث صحاح که بعد از آنست و سنی
 اندیش بر جنبند اند احتمال کفر و ضلالت از ایشان مدعوع است و نیز حضرات شیخین از اهل علمند
 که احادیث صحاح و مطلقا مقفون و در غیر محبت رضوان شرف اند که جمیع اهل ان محبت با حاد است

صالحان را این شهادت گاه فرمود حضرت عثمان که در بدر حاضر بود حضرت پیغمبر علیه السلام و در مدینه گذرشته آمد بود نماز بر لبه بیارای اندی و گشت آن حضرت بوده علیه علی الصلوات و التسلیمات که فرموده بودند که هر چه بدریان را فضیلت حاصل شود ترا هم خواهد شد و و بیت ضحی که حاضر بود آنسر و علیه الصلوة والسلام و پیش از آن که فرستاده بودند از جانب خود بیت و مؤمنان چنانچه مشهور است و نیز قرآن مجید شهادت بزرگ این حضرت پیغمبر را و انعموا علی من اتبع الهدی از کتاب سنت که یک چشم پوشیده مکاره نماید از بحث خارج است شریف فرموده است بیت
 بقرآن و خبر زو نری هاست جالبش که جالبش ندی و چه باشد اگر در حضرت صدیق احوال غمال
 و کفر صورت و شتی صاحب پیغمبر آن عدالت و با آن کثرت او را جانشین پیغمبر ساخته می صلوات
 علیه السلام و در تخریف خلاف حضرت صدیق تکذیب و ستم را در آن قرن غیر القرون است و تجوز
 نهند از کسی که او را درایت دارد کدام غیرت و در آن قرن میماند که سنی ستم را در آن قرن با
 جگر و درضال مفضل ا جانشین پیغمبر سازند حضرت حق سبحانی و تعالی انجماء را انصاف بدیدار طهر
 اکابرین زبان کوتاه کنند و حق تعالی پیغمبر را مداند آنسر و فرموده است علیه علی الصلوات
 والسلام الله الله صحابی لا یختل و هم عرضا من لعل من احبهم فحبی احبهم و ان احبهم
 فبغضی البغضهم زیاده می نویسد و اجلار بدیسی را چه جلاد و بزرگ حضرت صدیق که قرآن مجید
 ببرد او مملو است و مسکوره و دلیل و کریم و فضائل آنحضرت نازل گشته است و از احادیث صحاح
 لا یعد لا یخصی و کمالات و فضائل و دروایت و کتب انبیای ناقده و کثرت اوصاف
 بلکه و کرمه صحابه و هاست کما قال الله تعالی مثلهم فی التوراة و مثلهم فی الانجیل
 و این سبب این است مرحومه که خیر الامم است هم و است هر گاه اول کافر و ضال اندازد و دیگران
 چه اعتدال را بدید که کدام راه و راه سخن کند اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب
 والشهادة انت تحكم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون والسلام علی من اتبع الهدی
 المهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی اله الصلوات و التسلیات ب
 اسمها و اکملها مکتوب است و بحکم بلاط و در بیان تمام

و ترقی مراتب که از ذکر گفتن و تلاوت قرآن پاد و ذکر گفتن چاره بود که ترقی او مربوط به تکرار ذکر است
 بیشتر و کمای بیشتر و کامل کمال گرفته شود و اگر بقدر این شمران شود بسیار است که از قبیل در او بار بود
 نیز این خواب است نه و جبر قرب که مقربان تلقی دارد و آنچه گفتیم بسیار است که از قبیل در او بار بود
 زیرا که عبادت است که فضل خداوند بمل سلطان و متوسطی نسبت طالبان بدکار و کار او را از مقربان
 سازد بلکه دوست که به تکرار ذکر او ارباب ترش برف سازد و از او ایثار و در او این شرط اعتبار اکثر
 است و بر وفق حکمت و عاده است و چون افضل خداوند جل عطا نه مسا که بذر و سبب بود تمام شود
 و از ترقی ترقی آیه هر که خلاصی میگردود و اماره باطنیان آید از آن ترقی از ذکر گفتن حاصل میشود و ذکر
 انجام کلام در او را برید و یکند و کمون مراتب قرب مربوط به تلاوت قرآن و او که از آنرا بطول و اورت است
 آنچه اول از ذکر گفتن میسر گشت این زمان تلاوت قرآن علی مخصوص که در نماز خوانده شود و میسر
 باجماع وین وقت ذکر حکم تلاوت پیدا میکند و اول قبیل و او را بار بوده تلاوت حکم ذکر پیدا کرد
 که در ابتدا و توسط از تقریبات بوده مجتهد است و در وقت ذکر از کعبه ان قرارت قرآن تکرار کرده شود
 که کلمات تکراریات قرآن است و با ستغاده شروع نموده آید جان فائده میدهد که از تلاوت قرآن است
 و اگر بعنوان قرارت تکرار کرده میشود و سنگ عمل بر است هر عمل اتمامی است و تومی که اگر در آن موسم
 بجا آورده شود حسن طاعت پیدا کند و اگر در آن موسم او کرده نشود بسیار است که خطا بود و اگر چه نسبت
 قرارت فائده در آن تشبه خطا است اگر چه اتمام الکتاب تالیس بر وین راه از ضروریات آمد و تعلیم
 او هم از اتم حکم گشت و بدون خطا و غرضی فرموده است بحیث از از روی که چشم است و حاشا
 معبود و تو پرست اول و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب است و ششم بسیار است بنا
 میر محمد طمان در و یافته در بیان آنکه حضرت خوسجا نه و تکیا چنانچه بذات خود موجود است نه وجود
 همچنان بذات خود می و عالم و موصوف بصفات ثانیه است بصفات لایحه و اما کمال و سلسله
 علی عباد الله الذین اصطفی حضرت خوسجا نه و تکیا و نفس وجود و سائر کمالات توابع وجود
 از حیوة و علم و قدرت و سمع و بصر و اراده و کلام و کمون بذات اندس خود کافی است و در حصول
 این کمالات محتاج بصفات لایحه نیست هر چند صفات کامله را ندانند نیز اول سبجانه کافی است پس و تکیا

ماده فائده حاصل میشود و محمول در سلسله است

ماده فائده حاصل میشود

چنانچه بآیات اقدس خود موجود است نه بوجود بچنین بذات خود زنده است نه بموه که منفست
 قائل و بذات خود زنده است نه بصفت عالم و بذات خود باین است نه بصفت بصیر و بذات خود مشهور است
 نه بصفت سمع و بذات خود قائل است نه بصفت قدرت و بذات خود مریب است نه بصفت اراده و بذات
 خود گو یا است نه بصفت کلام و بذات خود مبدی و ایجاد کائنات است نه بصفت تکوین هر چند وجود عالم
 بموسط تکوین و سایر صفات است چنانچه تحقیق این معنی مغرور خیال بر اندازن تکوین و ارادت است
 چه در قدرت تحت فعل ترک است و در تکوین جانب فعل متعین است و نیز قدرت بر ارادت تقدم دارد
 تکوین بر ارادت است این تکوین بخلاف است طاعت نموده است که علما را ملحق از اقصای فعل نموده است
 امور که صفت قدرت و ارادت است الله تعالی در وسط فعل ترک است و ارادت مرجع کبریت است ایجاد
 بعد از جبر ارادت بگویند ملحق دارد اگر ثبات قدرت کرد و نشود که مصحح طرفین است ایجاد بزم اید اگر
 تکوین ثبات کرد و نشود ایجاد و نیز است ندیمان در قدرت مصحح ایجاد است و تکوین با شجر ایجاد است
 پس ثبات تکوین چاره نبوده که عالمی مآثر دیدن مبدء گذشته اند و اشاعه چون صفات و ملحق دارد
 باشد یا بیشتر یافته اند از صفات اضافیه گذشته اند والله یحیی الموتی و هو یمیت السبیل تخلیص
 و تزیین و احیاء و امانت و امثال اینها را بر وجه تکوین و مشق بنهر است از آنکه هر کدام صفت قد
 به هم گفته شود و نه مای تکثر و بی نفوذ است ثبات کرده شود پس هر چند که هر دو یکی را ایجاد و اولیا
 صفات میسر است و در اینجا بذات خود بی توسط صفات حاصل چنانچه اولیا که به ملاحظه امری
 اعتباری جامع جمیع کمالات است بلکه عین هر کمال تجویض و تجزیه و انحضرت متفق است تمام کمالات
 است و تمام شوائب علی هذا القیاس سایر صفات مع ذلک در اینجا صفات سبعه باینما که علما از
 شکر الله تعالی میگویند و آنها قائلند نیز ثابت اند و این صفات کامله که قدیم از افعال آن کمال آید اند
 و منظر هر آن کمال اند و توان گفت که در پوشش آن کمال اند و حجب آن نوار که نمونه اند سوال چنین
 اولیا و حصول جمیع کمالات کافی است صفات بر پید ثبات کرده شود و قول چنانچه قد و مآثر گفته آید
 لهذا افعال خود و مآثر افعال بذات نموده اند و از وجود فعلی قد و اگر بنحیه بنفیه صفات قائل شده اند و
 حضرت ذات تمام و تقدس هر چند در حصول کمالات کافیه است اما در تکوین و تحقیق ثبات از صفات

و کمالی بی نهایت

از آنکه چاره بود چه ذات او قائل و بی نهایت متغیر و تقدس است و در غایت عظمت و جلالت
 کبریا می است کمال فنا و ذات است او را بشمار آن الله لا یغنی عنی العالمین و متبکی
 نکست و بر وفق مادت و روانه و متفاوت از انانیت بستند و تشخیص چاره بود و صفات انیم
 که کیه چنانکه از فرموده خلقت پیدا کرده اند و با شیا مانا سببه و توفی محله حاصل نموده اگر توسط صفات
 خود حاصل نمی از شیا سببه و نیاید زیرا که شیا از سطوات خود از قدرت ذات انما تقدس
 جز امکان فنا و اخلاف و انلازم تغییر نیست بلکه انما که اثبات صفات نمایند از ایجاد شیا نیست
 بحت محل سطح غرضی نهاده اول چه بود که به پرده صفات و در سجات و چه ذات او را که صفات
 نگردد و سوال انلازمه و معتزله هر چند صفات را در خارج اثبات نموده اند اما باعتبار علم قائل
 و در علم کمالات ذاتیه تمام از دست پس ایجاد شیا بذات بحت منسوب گشت که توسط اعتبارات پیدا
 جواب ایجاد عالم در خارج است و عالم در خارج موجود است پس از جنبه خارجی چاره بود و تا قوام
 و وسیله وجود خارجی شیا شده تواند شیا را در خارج از اخلاف و تهلاک محافظت کرد اعتبارات
 علمی بود و ذات خارجی بکار نیاید و محاب علم و محافظت موجودات خارجی کفایت نکند بعضی صفات
 که عالم از علم بود و فیدان اعتبارات علمی انیشا از شیا نفقه نمکند و تواند وسیله وجودات علمی گشت
 اما عالم خارج موجود است اگر چه این خارج ظل آن خارج بود و این وجود ظل آن وجود باشد پس
 از جنبه خارجی که تواند وسیله وجود خارجی عالم گشت چاره نبود پس صفات حقیقت باید که در خارج
 موجود باشند و تربیت شیا نمایند و کمالات ذاتیه را بر وسال خود در برابر عالم جلوه دهند و در منصفه
 ظهور دارند صفات هر چند محجب آیند قائله اما ظهور کمالات ذاتیه بود و انحصار کلمات است حجاب انحصار
 و منکس حجاب بی نهایت است که سبب نمایند که است این ظهور و این نمایند که هر چند ظلمت است اما
 چه توان کرد که در عودنا اظلم مربوط ساخته اند و بود و را بحجاب پر و اخته با ابزات که یکنفله عن الذات
 معصر عریسی از عیشتی که رود که خود رنگ است و من بعد هذا اما یدق صفات ما
 که که اخطی اندیده بنده حق نشود جل سلطانا اما الفضل و قائله از حق جدا نشود و سبحانه الموء
 من احب هر چه حق سبحانه را با شیا نسبت معیت حاصل است اما این معیت که نمائمان

محبت است دیگر است تا محبت پیدا کنند این محبت را ندانند چون در محبت نیز درجات متفاوت است
 با اندازه آن محبت نیز تفاوت حاصل است همین جهت است که سبب حکما از ظلمات و همین محبت است
 در وسط انکسالات محبت است این محبت است که غریب قیوت است و مثبت حریت و عین جبریت و نیز
 معنی است که سبب انانیت است بلکه از انانیت بدرجات کمالیت آمده است که در محبت عالم خود
 با ایشان فرموده است و هو مکرور معیت خاصه حکم حدیث المرء من احب الیها باو می اند
 و یقتضی محبت شتان با بین السعیدین چه در معیت خاصه ثبات محبت از طرفین است و در معیت
 از این طرف است این از ایشان لازم بود و عین و جبران یا حشر را علی فوطات فی جنب الله عالم خیز
 لکل صفات است و در وسط صفات وجود و تقابل پیدا کرده است تا محبت حضرت ذات تعالی و نفس
 توسط محبت ذاتیه با حضرت ذات تعالی از صفات اسعول می اند و در وجه یکجمله بالا گفته است و هو
 گذشته باصل اسعول پیوسته امی و یاقین یکجمله و اگر از اصل بالا فرو آمدن را چه فایده بود و محبت
 باشد اتصال اصل به وقت داشت و بعمل نکل او همیشه میسر بود که انانیت که اصل در دنیا نکل
 نیز باید ساخت و بیال محبت و لا باید است هم این عروج فراخ را نفس هر کس نیست و غور گذشته
 از غور بالا رفتن حصول رباب نظر و فکر لکنا صوفیه نیز از غور ان یک با بین دولت شد و است سرین
 منی بر کشف است بهیت هزار نکته با کثیر تر نخواهد است و نه بر کسر تر باشد قلندری و اندام
 سوال این بر تفاوت است یا نفسی در آب ز فاتی است یا نفسی زیرا که افاق و نفس هر چون و در
 می خواند و اینها در اول خروج است بر خیزند و رباب نظر مظهر است هرگاه مظهری در اول خروج
 آید و سبب که باید شود و اچار از اول خروج منزه باشد و این سبب با این شکل با انیت
 نزد رباب این بر کشف با علم بود و رنگ سید و سبب و اگر است که معلوم و تمیز است و منزه از منزه
 و دیگر بهیت تعلیه عالم جنب ظلال صفات است و صفات ظلال حضرت ذات تعالی از این ظلمت را در جات
 در ارتباط است که هر کدام حجاب مظهر است ان الله سبحانه و تعالی حجاب من نور ظلمت شنیده باشند
 تا جنبه صاف و شود از ظلمت نرید و مراد از حجاب خیا خرق شهود است و آنچه در آخر این خبر
 از من خرق صبیح خیمه است مراد از ان خرق و عود است که مستلزم رخص صفات ملکیت

که محال است این چنین نیست غیره. زیرا مصلحت است که موقوف و خودی دارد و واجب است که نسبت
وقت است که در آن زمان هر یک از آنها را که از آن کافراً و غفراً لک علی کل ثقیف قد است
الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین علیه و علیهم و علی آله
الطاهرین اجمعین **کتوب است** و مفتهم بر علیه کشته و بیان آنچه بنده را باید که
از مراتب خود تمام برآورد و نه خود قائله شانه باشد یا میان مرض است و غرضی و بنده را باید که در او
و علی بن غیر از مولای خود و بل سلطان هیچ نبود و جز مراد مگو مراد بنده هیچ نباشد و اگر چنین نبود و مراد
بقدرت بزرگ بنا و دره باشد و یا از قید رقت کشیده و بنده که گرفتار مراد است و خود است و در هر دو
خود و طبیعت است بنده نفس خود است و در اطاعت شیطان همین است که اندر دست و طبیعت جعل است
و طبیعت که بقای و بقا اتم و کل مربوط است سوال گاه است که باستانها و خوشها را که کل از طبیعت
و از زوایا حصول مطالب شتی ازین بزرگواران هم محسوس گیر و دامانیا و سلطان و امایا علیه السلام
الصلوات و تسلیات آنها و اکتها سر و ششین را و در دست و شش است و در صحت که بر طبیعت است و شش
و آن بجز همین گشته است و در بقا انقیصا باستانها و درین بزرگواران چه بود و جواب بعضی از باستانها
مثلاً این طبیعت است انشا و طبیعت بر طبیعت این باستانها است و در وقت طریقت این اختیار
طبیعت بکسر و کمال است و در وقت بدو و بجزی اغلب تقییم است منافی و طبیعت نیست و بسبب
که قنای در آن نفس و در خود و زیور و بیات طبیعت خارج و در تکلیف است و بیرون از خودی و نفس و در
نفس و فیضیول بیام است یا شسته و محرم و آنچه ضرورت است نفس این باستان نسبت به نفس انسانی
و بجز درای فیضیول و فعال را که در حد و تقسیم با هم بود و فیضیول مباح را نسبت به جوارح است و محرم را
اگر با خودی چنین چنین را با خود قدم بردارد و بر آنجا و در محرم خواهد افتاد پس تقصیر در مباح ضرر است و اگر
از آنجا که باقی باقی شود فیضیول مباح خواهد افتاد و اگر ممکن و فیضیول مباحات کرده شود و در جوارح است
آن در بیرون از بدن با خود و محرم خواهد افتاد و بعضی از باستانها این قبیل است که حصول آن با خود
است مع خلوص الشیخ فی نفسه عن الملذات و فانی و غیره و حقیقت حقیقت است که القاصد است
فان الله سبحانه و اعطانی فکراً حق من یا شین این است که القاصد و در هر دو است

مقتوب است و ششم بلا صانع ترک در میان آن کیفیت تصدق با برادر موقوف به احوال است
 و سلاطین علی بن ابی طالب و ابی جعفر علیه السلام را که بر وجوب عینیت بعضی از اقا ربای خود تصدیق کرده
 و این آثار را گشتن که این نیت آن میت مرحوم را فرج و سرور حاصل شد و خرم و شادمان نظر
 و آمد و چون وقت طهارت آن صدقه رسید اول به وجوب نیت حضرت رسالت خاتمه علیک و علیک
 الحمد الصلوة والسلام الصدقة را نیت کرد چنانچه عادت بود بعد از آن به وجوب نیت آن میت
 نیت کرده و درین زبان در آن میت ناخوشی و اندوه حساس فرمود و گفت و کرد و در آن ظاهر شد که
 حال تعجب هم رود و او به ناخوشی و گفت غایب شد با وجود آنکه محسوس شد که بر کار غلبه آن تصدق
 بآن میت رسید و فرج و سرور و طهارت گشت و چنین سرود باز به بلند نذر آن سرور خود علیه الصلوة
 و السلام و سائر انبیاء که از انبیا و علیهم الصلوات و تسلیات نیز در آن نذر و خل با هم طفیلی آن حضرت
 و نحو حضرت درین امر معلوم شد و همچنین در بعضی اوقات که در و میفرستاد و میفرستاد و آن
 ظاهر نشد علیه و علیهم الصلوات و تسلیات با وجود آنکه معلوم شده است که اگر بر وجوب نیت یک تصدق
 کرد و سائر انبیا و ائمه را نیت کرد و همه برسد و از آن شخص که نیت او داده بود هیچ نقصان نگیرد
 و بکلیت واسع الخیر و بکلیت تصدیق و عدم رضای بود و این اشکال مذکور است آخر الامر
 بفضل خداوند جل شانها ظاهر شد که وجه ناخوشی و کلفت نیت که اگر صدقه بے شرکت بیعتی داده شود
 آن میت از جانب و بطریق تحفه و هدیه تصدق را و طاعت آن سرور علیه و علیهم الصلوات و تسلیات تمام
 و برسد و آن بکات و فیوض حق ادا گرفت و اگر صاحبی تصدق نیت آن سرور و بکلیت علیه و علیهم الصلوات
 و السلام میت را بجهة نفی و بر صورت شرکت میت را اگر صدقه قبول افتد و ثواب آن صدقه است و در صورت
 عدم شرکت هم تو صاحبی تصدق است اگر قبول افتد و هم بکات و فیوض شایسته ابدی آن صدقه است از
 نزو عیب با اهلین علیه و علیهم الصلوات و تسلیات و همچنین هر شخصی که شرکت سازند همین نسبت کامل
 است که در شرکت یکدیگر نواب است و در عدم شرکت دو وجه که آن است از جانب و با و بکلیت و نیز
 معلوم است که در تحفه و نفی و بکلیت شرکت بزرگ بر بکلیت شرکت است اگر چه طفیلی باشند آن تحفه را گذرانند
 بهتر است یا شرکت شرکت نیت که بکلیت شرکت بهتر است و این بزرگ برادران خود را نزد خود بهتر است

عاشق و محبت و محبت و محبت

مادر و پدر و برادر و خواهر و...

از قول امام

از انکس بعضی و دیگران را داخل سازد و ان صحاب کورنگ عیال شریف و علیہم السلام
 و تسلیات ایشان را که طفیل من خل بدیه حضرت علیہم السلام و تسلیات ساخته میشود و منقبول
 نماید بطله قاف است که در هدایت مرسومه اگر با بزرگواران و انرا شریک سازد و از بزرگان
 او بعدینا بدو اگر خدمه او را طفیل او ساخته بدیه فرستند و منقبول نماید که اغوا از خدمه او را دوست
 معلوم شد که بدیه تر رضامندی مولی در افراد صدقه است نه در اشتراک صدقه اما بدیه که هرگاه صدقه
 بمیت نیت بکنند اول باید که بنیت انشور علیہ علی الصلوات و السلام بدیه جدا سازد و بزرگان
 بمیت صدق کند که حقوق انشور علیہ علی الصلوات و السلام فوق حقوق دیگران است و نیز
 برین تقدیر احتمال قبول صدقه است بطیفال انشور و علیہ علی الصلوات و تسلیات ابن فقیر و بعضی قائل
 مونس که در تصحیح نیت خود را عاجز می یابد علایجی بزرین نمی یابد که ان صدقه را بنیت انشور علیہ
 علی الصلوات و السلام نیت نماید و ان میت را طفیل ایشان سازد امید است که بکبریت توسط ایشان
 قبول قدر فرموده اند که صلوات انشور و علیہ علی الصلوات و السلام اگر بر یا ستم واد کرده شود مقبول
 و بانسور علیہ علی الصلوات و السلام از اصول است اگر ثوابان بصلوات فرستند نزد که ثواب
 اعمال بواسطه تصحیح نیت است و از برای قبول ان حضرت که مقبول محبوب است بمانه کافی است کریم
 و کان فضل الله علیک عظیم و در شان انشور نازل است علیک و علی الله الصلوة
 والسلام و علی جمیع احوال الذکر ام من الانبیاء و الملئکة العظام الی الی الی و القیام
 مکتوب است و هم بسا و نه پناه میرحب الله و بیان فهم کردن بعضی کلمات قدسی است
 قرآن و ساقی ان تصور فهم و بعضی کلمات قدسی یات قرآن خاشعه و تر و دیر پیدایش و در تطبیق ان
 عاجز گشت و دفعه رساوس جنابیت الله سبحانه بزرین علایجی یافت که با خود میگفت که این
 نظم قرآن را بکلام خالص شایسته اعتراف نینامی و ایمان بان و اگر ایمان نداری کافی می
 دانم بحث خارجی و اگر ایمان بان و اگر پس تصور در فهمیدن است نه در نظم قرآن که کلام خالق
 و نعمات است و مبدء عقول و ادراکات است و چون بفضل خداوند جل سلطان ایمان بحقیقت کلام با
 حاصل بوده انوسو بیان تر و میسر محمل و ناچیز میگشت و از تر و نجات می یافت و درین اوان بفضل

اولی سبب آنکه تا با اینجا رسیده است که در نظم قرآن هر محلی که انجا از تصور اولی که انجایش نزد و خداست
 بان محل باعث ازدیاد ایمان است بقرآن و همان خاشعه وسط ظهور انجا است و در قرآن و آن
 انشلاق از انشعب مجاز تصور نماید و آن اشکال ابر کمال بلاغت و بر عمت محمول نماید که بشیر و غیر
 آن عاجز است تقدیر ایمان که در ان فهمیدن قرآن حاصل است و فهمیدن آن اگر انجا مجاز گشته است
 که در فهمیدن نیست سبحان الله تعالی فهمیدن مجتهد را فضیلت بسیار و با نکاح کلام حق بسیار زیاده
 و بعضی از همین فهمیدن سبب کمال عین قرآن میگردد و بهر دست می آرد فیض به کثیر
 و کثرت در سبب کثرت از انجا که انما من الله انک کلمه و هی کلمات من امرنا و استکمال کلام
 مکتوب می ام بساده و ارشاد نماید هر چه ایمان در بیان عروج و مراتب اصول و مراتب عبادت
 انکه الله العلیین السلاطین کل سبیل المسلمین است پایه آخر دست و آدمی نگاشت عروج
 از مقام مجرب و اگر نگردد و با هم که می نویسد از وی هیچکس سر و مژده و چون انبایات الله سجده و اعتراف
 باصول خود که او در نکات کل است مرآت اصول را واقع شود بر اصله از اصول اول و در انجا است
 و آن اصل و بعد از ان بقایان و بیان قنایا اطلاق اناسی و از ان نظر انزل گشته بران فصل که
 قنایا اطلاق او در وی حاصل گشته است اطلاق خواهر دریافت و خود را همان اصل خواهد دانست و بخیر
 چون از ان اصل بکرم حق جل و علا او را عروج واقع شود و اصل که حقوق آن اصل است و آن اصل نظر
 مرآتین اصل را قنایا و بقایان اصل و در این اصل انی حاصل خواهد کرد و اطلاق ان از اصل اول
 گشته باصل انی خواهد پیوست و خود را همان اصل انی خواهد یافت و همین نسبت است اصل انی را
 اصل ثالث اگر عروج واقع شود و اطلاق انابران اصل ثالث را خواهد یافت که اصل انی نظر او است و بخیر
 و بر اصله نمائے که در نکات کل است و اصل فوقانی را همین نسبت کایا است اگر بعضی فضل خداوند
 جل سلطان عروج واقع شود و اصل انی را از ان نظر انی ان از ان نظر انی انی را خواهد یافت و
 خود را همان اصل خواهد دانست ^{استغفار} ما شاء الله تعالی علی نقا و کذلک ^{استغفار} و این فصل با این
 کثرت و با این رفعت ابر او خواهند گشت تا قطره را دریا خواهند ساخت و گاه را که خواهند کرد
 و چون این مهول خدای را باشند با جبار از کلمات و برکات نشان نیز بهر کامل نصیب خواهند

در این فصل
 در این فصل

که در پیشه اوقات بفرستند سجده بعضی از احوال خود را در صورت عالم مطالعہ نماید و حسن و جمال احوال را
از آنجا معلوم نماید و چنانچه در واقعات و مناسبات اینک و آنکس و لایحه است و بسیار است که بآنها از غلبه
شود اینک احسان نماید و باین صورت از بدن اگر در معلومی است متوجه فواید است و اگر سفلت است
سفلت است اینک مثال را می دارد و عالم مثال را می بیند است و این بر وی بودن مایه و این عالم را می
است اینک احسان و عالم مثال پیش از مرآت اند و عالم نیست چنانچه گذشت و این که در خود و اینک مثال
است اینک مایه و اینک صورت و شجره آن عقوبت است که ای آن متحی گشته است و از بر تنبیه و اینک
بر وی بساخته اند و عذاب قبر از این قبیل نیست که حقیقت عقوبت است و عقوبت و عقوبت و عقوبت و اینک
نوعی است مایه و اینک در دنیا حقیقتی هم داشته باشد از قسم البهای نوی خود بود و عذاب قبر از عالم
عذاب و این است ششمان مایه ها عذاب نویی نسبت به عذاب خردی اعاد ذال الله سبحانه و تعالی
مقدار و اعتباری نیست اگر شراره آتش و در دنیا افتد چه را پاک بسوزد و مناسباتی گرداند عذاب
قبر را در رنگ عذاب نیست اینست از عدم اطلاع است از صوت عذاب نیز مناسبات این است و اینست
عذاب نیست اینک عذاب خرد و این باطل است بین ابطال سوال که می آید الله یعرفی الا انفس
حیثین مَوْنَهَا وَالْكَفَى كَمَنْ عَمِلَتْ فِي مَنَاجِمِهَا الْفَهْمُ مَشْهُودٌ وَ تَوَفَّى نَفْسٌ چنانچه در صورت است
و عذاب نیست نیز عذاب یکی از عذابها دنیا شمرند و عذاب یکی از عذابهای آخرت گفتند کدام وجه است
جواب فی نوم از آن قبیل است که شخص از وطن با لوف خود بشوق و غیبت از برای میر تا شایه و این
نافرمانی و سرور حاصل کند و نوم و شادمانی و وطن خود را باز رجوع نماید و سیه گاه او عالم مثال است که تقصیر
عجائب در آن ملک است و توفی موت نیز چنین است که آنجا دم و وطن ملک است و تخریب بجا سوار چرخا
که در توفی و خوف و کلفت حاصل نیست بلکه تقصیر و سرور است و در توفی موت شده و کلفت
است اینک من توفی می دنیا بود و عالم که باور نماید از معاملات دنیا باشد و توفی موتی
بعد از تخریب وطن با لوف خود در آن عالم است و عالم با او از معاملات او می باشد و اینک
هنگامی که می شنیدند باشند و عذاب بخت خدایی و ظهور صورتها و اعتقادات مقرر اهل سنت
و جماعت را شکر الله تعالی سیم از دست نه میزند و جواب خیال خود خواند و گویند که نجاست متابعت

این فرق ناجیه تصور نیست نمون طبعی را موقوف و بسته اگر از روی نجات دارند بجان و دل
در اتباع این بزرگواران کوشند خیر بشر است کما علی المرتضیٰ اَلَا لَمَّا كُنْ مِنْ مَسَابِقِ عِبَارَتِ شَامِلِ وَ تَوْفِيقِ
که نزد کمال است که این تمیلات شما را از تقلید این اکابر بریدن آرد و تا به کشفیات خود سازد و نفوذ
بِاللّٰهِ شَیْخَانَهُ هُمَا مِنْ سُنُّوْرٍ اَلْقَسْمَانَا وَ هُنَّ سَبَبَاتِ اَلْحَمْدِ لَنَا شَیْطَانِ
تو بیست واقف باشند که از شرط مستقیم این کویچهان نیز از دست مفارقت تا یکسال هم کشیده
چه باشد این احتیاطها که در التزام متابعت سنت و اهل سنت بنمود و مخصوص نجات و تقلید این
بزرگواران میکرد و اگر چه فراموش گشت که تمیلات خود را متوقف نمود و اگر دانیده شاخصا را بر روی
متوقف ساخته احتمال اوقات با محو طلب بسیار یعنی نمایند چنان زندگانی نمایند که رشته امری نجات
است نشو و رستا و اَمَّا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَتِّیْ لَنَا مِنْ اَمْرِ نَا اَلَسَدَا اَوَّلَ السَّلَا
عَلَى مَنِ اَسْمَعُ اَللّٰهُ بِمِ مَكْتُوبِ سِی و دویم بمقتوی علی در بیان آنکه خطرات
که از سبب واصل گفته اند باندازه تجلی صورت است و در تحقیق حقیقت کثرت و همیشه مایه نجات
است و سَلَامٌ عَلَیْهِ اَوَّلَ اَللّٰهُ اَوْ شَرِّهُ بود نکرده روی را وانی پرسید که از هجوم خطرات
برایشان نم گفت به قضا و هو علی کل شیء شیء حی چون ماط و شمل مغلوب بموم است خطر را از سبب
واصل باید شمرده و از مریجات فصل پیوسته ابواب هر ده را متوجه باید داشت و در زن غفلت را
مسدود این سخن باندازه تجلی صورت که مقدم است از اقدامات این راه صادق است و درین مملکت اگر
است هر چند فی بحقیقت فصل است باعتبار صورت است و اگر مشاهده است هر چند فی الواقع بسیار است
هم بلا فطن صورت کاین و این جلوه نرزا کار این راه از خیر عبادت ناقص است که گفته وجود سالک نیست
و نیز بحق و سطل درین تجلی شکر دارند جوکی نه و فلا سعه یونان نیز ازین تجلی با خبر اند و از علوم و مسائل
این موطن محفوظ و ملذذ غایه مافی الباب حتی را اندولت از راه صفات قلب صل میشود و سطل از
راه حضانی نفس را چنان بحدیث می برود و این فضیلت است که در امام هر دو گرفتار تصورند و از نفس در خبر
بسیار صورت پرست غافل منصف چه اندازد اگر چه با جهل جانان چنان چکار دارد و بکن حق اقبال
نجات از صورت کاین است و سطل بلکه در صورت است به التزام ملت دنیا علیه بصورت و تسلیمات

خلاصه آنرا قرائی صورت محال است و ایضا تجلی صورت و فعل آنرا علم است لیکن چون حال و نور
 و وی بر تومی اندازد و انعام حال نماید و در تخیل شده کثرت است لیکن بنویان منظر است و حدت
 شهود کثرت بهر عنوان که بود و بالی و بال است باید که در نظر باطن از کثرت و شهود کثرت نام و نشان
 نماید و شهود جز واحد حقیقی بهر چه نمود و اما که قدم اول است درین راه میسر گردد زیرا که فاعل عبارت
 از انسان ماسوی است از باطن پس کثرت را در آن موطن چه محال بود و شهود کثرت انجا چه باشد
 و خطره که از سبب اصل از او باشد بهر گفته است مراد از آن وصل وصال باشد و کثرت است که در
 معارف و دور است زیرا که وصل که نزد اکابر این طائفه علیه تعبیر است و مقام بقا باطن اصل است
 که بعد از فنا و بنیان جمیع ماسواصل میگردد و وجود خطره منافی اندولت است و حصول سواد نیز
 آن منزلت و مقام فنا که در بلیه آن وصل است خطره نوعی متغیر میگردد و اگر تکلف و شهادت و دنیا بکنند
 بهر سطره نیایند که در آن ماسواصل محال گشته است نوشته بودند **وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**
 احاطه باین عبارت نیامده است اما که از کلام مولدین است چنانچه احاطه در کلام جمیع کلمه علی است
 و تحارف و عبارات نصیحه یعنی **يَا حَاطِطُ كُلِّ شَيْءٍ قَالِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَكَانَ اللَّهُ تَعَالَى**
شَيْءٍ قَدِيرًا قَالِ اللَّهُ تَعَالَى أَلَا إِنَّهُ يَكُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ظاهر این عبارت را از اول و آخر
 کرده بطریق مستشهاد آورده چنین است بیان این معنی در کلام جمیع عبارات دیگر است چنانچه گوشت
 و البقم نوشته بودند کثرت و همی و قند و اعتبار بنوعی تکرار گشته است که اکثر علما تجدد و وجود و غلظتها
 از فقر و پوست و از لب شتر قناعت نموده اند کثرت و قند و هر چند و همی و اعتبار است اما چون بعضی
 و اینجا و خلاصه مدعی جل سلطانید گشته است متقن و مستحکم است و ساطع و غیو و اخروی و بوی مربوط و
 خاجه بروی مرتب هر چند و هم و اعتبار رتفع شود و ارتفاع این کثرت و قند و ممنوع است چه غرائب
 ثواب نمی و اخروی که محبه صادق علیه علی الصلوة و السلام از آن خبر داده است منوط کثرت است
 و مربوط بقدر و حکم ارتفاع کثرت و قند و نمودن خول الحاد و زندقه است **أَعَاذَ اللَّهُ بِكُلِّ**
 پس صوفیه علیه علمای کرام هر دو نبوت و تهم را بر این کثرت و قند و قایل ند و ساطع اخروی و بوی
 بوی مربوط میداند لیکن این کثرت در وقت عروج چون انشعاب صوفیه میگرد و از او همی و اعتبار

سے یا بند و چون در نفس امر مرتفع نمیشود و سرخیزا رتبه شود و علم از امور جو میداند پس نام ^{فصل} ارجع بلفظ گشت اجاز اتفاق در معنی هر کلام با اندازه دریافت خود حکم کرده است صوفی اعتبار بشود
نموده اند و ارتفاع شهودی را ملاحظه نموده حکم بوی اعتباری کرده اند و علما ملاحظ ثبوت و استقرار نفس
مری و اگر در حکم بوجود و فرموده ^{لَا يَكُونُ حُجَّةً} یعنی را این فقیر و مکتوبات و رسائل خود تفصیل
بیان نموده است و نزاع و یقین ارجع بلفظ و شسته اگر خضای مانده بارجوع باند فرمود نظر علما از
اصول است که مطابق نفس مرتست و نظر صوفی اعتبار سک و غلبه حال است ستار در ^{محقق}
است و در نفس مرتب است اند و از شهود مستحکم ثبوت بر ستار با اقرب بصورت است از آنکه ملاحظه حکم
شهود آنها و حکم بوجود ستار مانده علما که بوجود کثرت قائلند مقصودشان اعتبار ثبوت است
که مبنای آن بر تقدیر است و اجرائی عدد و حد صاحب رعیت که به کثرت متصویت و صوفیه نیز با
مقررند هر چند تکلف تطبیق آن بر ثبوت نمایند و آنچه علما فرموده اند به تکلف صداقت است و حکم
مطابق و هیچ غبار و کدورت ندارد اثبات و جواز عقل شناسی نمایند و انجالیس سخن بود و تکرار ^{حجت}
بیدار کند قائل وجود ضعیفی مفاخر است و از غیبه اثبات مینماید چه جا تحطیه است علما که اگر در
نسبت غلط نمودن غلط محض و محض است مابین اندکان بین و ثمر رعیت را از علما گرفته ایم و در ثبوت
از انبکات ایشان خذ نموده اگر و ایشان انجالیس طبع و اعماد از ثمر رعیت و ملت مرتفع گردد و لهذا
عالم سلف اتصال ممتد گفته اند و طعن او را از سبب تضلیل و تشکیک دین شمرده بطلان حکم
کرده نوشته از غیر پوست قناعت نموده مانا که صور را منفر خیال کرده و تفریه را پوست چه دعوت
و اگر قناری علما بتفریه است و شهود و مظهر صاحب تجلی صور و اشکال انصافا نداده و که کلام
نیغریست و کلام پوست و مانده است ^{أَكَا أَوَا يَأْكُرُ لَعَلَّيْ هُدًى أَوْ فِصْلٍ مَبِينٍ لِّلْغَيَا}
^{أَيُّهَا مَنْ لَّدُنْكَ حُجَّةٌ وَهَلْ لِّكَ مِنْ كَهْرٍ أَرَسَدٌ وَالسَّلَامُ وَكَهْرٌ مَكْتُوبٌ وَبِسْمِ}
^{بِالْأَمْسِ وَوَيَا فِتْنَةَ بِيَانٍ تَحْقِيقٍ بِرُوحٍ شَرَفٍ لَّدِينٍ بِحُجْرٍ مَبِينٍ كَقَوْلِهِ تَا فَرَشُوهُ دُورَهُ وَبَرَدُ}
^{وَبَارُوهُ وَجَفَّتْ تَشْوَدُ مَسْلَمَانِ تَشْوَدُ مَسْلَمَانِ بِتَقَامُتِ بَاشِيدٍ بِسَمِيدٍ بُوَدُ كَقَوْلِهِ تَا فَرَشُوهُ دُورَهُ وَبَرَدُ}
^{شَرَفٍ لَّدِينٍ بِحُجْرٍ مَبِينٍ كَقَوْلِهِ تَا فَرَشُوهُ دُورَهُ وَبَرَدُ}
شرف لدین بجای مبری در رسالارشاد و السالکین نوشته اند که تا کافر نشود و مسلمان نشود تا

سالم سر برادر خود را بر مسلمان نشود و ما با خود رجعت بشود و مسلمان نشود و از این حکمت
 چیست بلا نکره را و از کفر کفر طریقت که عبارت از توبه جمع است که موطن استقامت و تمام عدم
 امتیاز است میان حسن اسلام و قبح کفر بلکه چنانکه اسلام استحسن است و انکفر را انجایز حسن می یابد
 و برادر ظاهر بر اسم الهی و هم لفضل یافته از هر دو خط میگیرد و لذت میبرد و این آن کفر است که منصوص
 از ان خبر داده است و در آن بوده است و بر آن مرده که گفته شعری کفرت بدین الله و
 الکفر واجب لای و عند المسلمین قبیل شیطیات مثل قول الحق و قول سبحان
 و قول لیس فی جنتی سوا الله اینها را آن شجر و جمع اند که نشان آن سهیلای حب غلبه محبت محبوب
 حقیقه است کفر محبوبان نظر نشان استو گشته است و مشهور جز محبوبان ندانم این مقام تمام است
 و مقام حیرت نیز آمان جهل است که محموم است و آن حیرت است که مادم است و چون بقایا است
 از توبه جمع بلند تر سیر یافته شود و علم باین جهل جمع شود و معرفت با حیرت قرین گردد و فرق و تمیز پیدا
 شود و از سبک بجهل آید دولت اسلام حقیقه ظهور نماید و حقیقت ایمان سیر باین اسلام و ایمان از
 زوال محفوظ است و از طریق آن کفر با من و را و حیدر ثوره آمده است اللهم انی اسألك ایمانا
 لیس بعد کفر این همان ایمان است که از زوال محفوظ است کریم الا ان کولیکم الله لا کفر
 حکیم که کفر و کفر کفر نشان حال بل این ایمان است چه ولایت باین ایمان تصونیت است
 در مرتبه جمع هم لطلاق اسم ولایت میتوان نمود و الفرض قصه هر وقت دانست که این مرتبه است که کمال
 ایمان و معرفت است و کفر و جهل هر کفر و جهل که باشد پس است اندانچه شیخ گفته تا کفر طریقت محقق
 نشود باسلام حقیقت مشرف گردد و آنچه گفته که تا برادر خود را نخشد مسلمان نشود و برادر برادر
 داشته که قرین است و همیشه و در دالات بشر و فساد نماید و حدیث آمده است علی قال کله الصلوة
 و السلام که پیغمبری آدم نیست مگر آنکه او را قرینی از جن است برسدند یا رسول الله شما را قرین
 جنی است فرمودند است اما خدا شما را بر وی عانت داده است که از شما را سالم مانده ام این جن
 کلفظ سالم که حدیث و تفسیر است بصیغه متکلم طاعت کرده شود و اگر بصیغه ماضی طاعت کرده شود
 شیخ چنان میگوید که قرین من مسلمان شده است این یعنی اخیر مشهور است و کشتن آن قرین مبتدع

انفیا و دست دوار و زرد شدن است اورا سوال آدمی با وجود عقل و فزونیست باطل و کتب و
 سبک و دلباخت سورا و سارعت نماید و در کتب و مضایق حق جل شانہ میشود و این شیطان فتنه
 و بلاست که حضرت حق سبحانه و تعالی از برای ابتلا و آزمایش عباد و سلاطین ساخته و او را نظر ثانی
 مستور فرموده است و بر احوال و ایشان را اطلاع نداده و او را بر احوال نیان دنیا گردانیده است
 و در رگ پوست نشان رنگ خون جگر و پشته سعادتمندی باشد و اگر چنین باشد با حفظ خدا و
 جل شانہ محفوظ ماند و ملک حضرت حق سبحانه و تعالی در کلام مجید کید او را بشنود یا فرموده است
 و سعادتمندان را دلیر ساخته بے باعانت خداوندی جل سلطان شیطان با آن تسلط حکم و با و
 و بے امداد و فضل و شیر و زنده است **ع** تو مرا دل و دلیری بین و در بخت و خیر و خیر و خیر
 جانب دیگر آنکه شیطان از راه هواهای آدمی جو را بدو مشیت است و او را حالت نماید از چار با نمانست
 نفس مار که دشمن خانگه است بروی نصرت می یابد و او را تقاد و خود میسازد و شیطان میخندد
 ضعیف است که سبک دشمن خانگه کا خود میکند و تحقیق بلای ما را هر است که دشمن جانے مات
 هیچکس دشمن خود نیست گران سین دشمن سیر و با دوا کا خود میکند پس اول دشمن خود را باید بد
 و از انقیاد و نفس و باید بر دوا و از خوار و زار باید داشت سر برادر دشمنین جهاد دیده خواهد شد
 و خوار و زار و اگر گشت حجاب با انگشت نفس این کس است و برادر و خارج از بحث است که از دشمن
 در دعوت نماید و از صراط مستقیم سبیل بخواند و از انقیاد و نفس و اندام دشمن خوار و زار و
 جل سلطان با سهل و جود است **ان** عبادی که کینه دشمنی کشند و کینه دشمنی کشند و کینه دشمنی کشند
 که از قریب انفس آمده اند و بعبادت معبود حقیقی ساخته و الله سبحانه و تعالی گفته تا جاد و نصرت
 سلمان نشو و توانو و کار و ارا و عین ثابته اورا مرد داشته باشد که بسبب ظهور و جود است و خارج
 و در صراط مستقیم این مخالفان عین ثابته مباد و تفسیر آمده است غریزی فرموده **اللات** ای اباها ان
 الحجاب مرا در عین ثابته خود داشته و پدر آن ام هم که راجل سلطان خرمه که عین ثابته و مکسر
 و بر توان هم است جل شانہ چون ظهور آن هم جل شانہ در خارج و توسط آن عین ثابته گشته است و تفسیر
 از آن ظهور و بلایت خود را با جمل و در سبک و عین ثابته بخواند و این عین ثابته را عین ثابته

[illegible]

شباب چنانچہ او ان ہوا و ہوس اس زمانہ تحصیل علم و عمل سے نیز علی کہ مقتضائے شریعت غریب
 اولان باوجود استیلا مولانا شہوانیہ و غنیہ فیلسانیہ وجوداً و باضافہ فریت و اعتبار و اعتداد دارد
 علی کہ در غیبتین او ان بوقوع آید یہ وجود مانعے کہ باعث رنج و سختی شان آنرا با سامان
 بروہ ہے و عدم مانعے کہ مستلزم عدم کہ و کرہ ہے معاملہ از ابر زمین انداختہ از اینجا ہے کہ از نظر
 از حق ملک فضل و ملک طاعت بشتر مقرون ہوا لغہ ہے و عبادت ملک بجز محبت مولیٰ وقت اعتبار
 و اعتداد و سپاہیان و روان استیلا احد است کہ مولیٰ دولت اند اندک تردد شان را وقت باضافہ
 فریت و اعتبار دارد از تو و بسیار ایشان کہ در غیبتین وقت بوقوع آزند و معلوم ہے کہ ہوا و ہوس
 اعدا دارند ہے کہ نفس شیطان باشند و علم و عمل مقتضائے شریعت غرضی حضرت رحمان جل سلطان
 از فطانت و زیرکے و درست کہ اعدای خود را راضی دارند و مولی کہ مولی نعم ہے و رخصت باشد و اللہ
 سبحان الموفق مکتوب و ششم بحجاب میر محمد نعمان و رو و یافتہ در فرشتہات منکران
 علی کہ اللہ و سدا کہ علی عبد اللہ علیہ السلام و در غاب قبر کہ با حدیث صحاح شہورہ ملک با تہیائی
 قرآن نیز ثابت شدہ ہے تردد دارند بلکہ نزدیک ہے کہ احتمال و انکار آن جزم نمایند مقتضای
 شہادہ ایشان حساس حال ہوتا می غیر نفوس است بر پنج واحد و بر پنج اعتدالت و مستقامت کہ
 سنانی تہذیب الیام ہے کہ تہذیب و خطر اب را زانم است جواب حل بن اشکال است کہ حیات
 عالم برزخ کہ موطن قبر ہے از قبیل حیات و نبوی است کہ حرکت ارادی احساس ہر دو لازم است
 کہ انتظام بن فشا و مربوط باین دو امر ہے و در حیات برزخ حرکت سچ در کار نیست بلکہ سنانی آن
 است از برزخی ہے حساس فقط انجا کافی ہے کہ جہان الم و مذاکب یس حیوۃ برزخ کو یا نصف
 حیوۃ و نبوی است و لغات روح میدان انجا نیم تعلق روح ہے بدن کہ در نشاء و نبوی بودہ است
 کہ ہوتا می غیر بدو نیم حیوۃ برزخی احساس اب الم نمایند و سچ حرکت و خطر ایے حیوۃ برزخی انجا
 بودہ و تیار ہے چہ خبر صا و زہر مودہ ہے صا و ق باشد علیہ علی الصلوۃ و التہیات اتہا و
 یا انکو گویم چہ ہوا و این اشکال اشکال بن اشکال تا ہم کہ طور نبوت و را طو عقل و فکر است کہ
 عقل صا و لای تھا فاحر ہے ثبات آن امور بطور نبوت نمودہ و آید اگر عقل کفایت حکم و انبیاء

جمال باشد این سخن بر قبول محمول نباشد و بر لغوه صرف نشود که تمام حقیقت دارد و هر سر مغز است گفتار
 در نوشتن بصورت نیاید اگر در دنیا ملاقات میسر شود و نه با الا ساله آخرت نزد یک است بشناخت امر
 مع من حب استیغاث بخش میجوآن است صحیفه شریفه که مصحوب رویش محمد علی کشمیری رساله شده
 بود و رسید و با آنچه نوشته بود در اطلاع یافت و جواب آنچه بپیشین نوشت تا کنونی نوشته فرزندان
 و دوستان بجمیت باشند و دوکان خود ثابت بودند و تقضای او تمام راضی باشند **مکتوب سید مستقیم**
 و رو یافته علامه ابراهیم و جواب سوال و از منته حدیث متفرق استی و در جواب بختور باید دانست
 که مراد از قول آن سر و طایفه علم الاصله و لا کلام که در حدیث تفرق این است بهفتاد و دوفوق
 واقع شده است کلام فی النار الا واحد که داخل شان است و نار و کشت شان است و در
 آن خلود و نار و دوام و عذاب آن که نفسانی ایمان است مخصوص کفار است غایه نامی الباعث
 باعث و داخل شان و نار و عقوبات سوی شان است تا چاره ایشان منحل ناکرد و در نار با ناله و جیغ
 اعتقاد و عذاب که در بخلاف آنکه یکفر که عقوبات شان نجات بخش از عذاب ناست و فی سبیل الله
 اینقدر است که اگر بعضی از حیضات کمال اعمال سو که در دوران اعمال توبه و مشغولیت مفوض کردند جابر است
 که بقدر زینب عذاب ناست که در داخل نار و عذاب ایشان تحقق نگردد پس فوق دیگر داخل در عذاب
 جموع افراد آنها کاین است اگر چه خلود و دوام حق این فرقه ماجیه و داخل مخصوص بعضی است که کتاب
 اعمال سو نوده اند و کلام حکیم بر نیست باین بیان کمال این معنی و چون انصاف و مبدء عادل قبل اند
 و تحقیق از اخبارات نباید نمود تا زانیکه انکار ضروری است نماید و در تواتر احکام شرعی کند و قبول اعلم
 مجید من الدین با ضرورت نهند علماء و موده اند اگر نوز و نه و کفر ظاهر شود و یکو به سلام یافته
 شود و تقوی اینو بایند و و حکم کفر ناید کرد و الله سبحانه اعلم و کلمه احکم و فیما یاد نیست که در
 از نصف یکم نفر است این است پیش از انعیای ایمان است بهشت خواستند رفت پانصد سال نویسد
 زیرا که یوم نزوح جل علامه رساله است و آن یوما عندک ربک کاکلف بسنة فلما بعد من
 شایان این حدیث تقدیر آن مدت مفوض بعلم الهی است جل شایان که در و در شرب سال ماهه شمار
 متفق شود و مراد از تقدیر فقیر ما نیست که انعام ایمان احکام شرعی نموده است و از مخطورات شرعی

واعتنا میدهند به شرک است و گفتند بدین اسلام قال الله تبارك وتعالى وما يؤمن
 أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ أَكْثَرُ وَهُمْ مُشْرِكُونَ حیوانات را که زنده میمانند و بر سر قریب
 ایشان رفته آن حیوانات را و بجز میمانند و روایات فقهیه این عمل را نیز در فعل شرک ساخته اند و نیز
 باب مبالغه نموده و این ذبح را از بس نفی با یحیی الحاشیه اند که ممنوع شرعیست و در فعل از شرک از فعل
 نیز اقتضای بدین بود که شایبه شرک دارد و وجه مذرب بسیار است چه در کار است که مذرب چه حیوانی کنند
 دار کتاف بجز آن نمایند و بدین یحیی الحاشیه سازند و شایبه عیده چون پیدا کنند و از نیالیم است صیام
 نشاء که بر نیست پیران و بجه بیان نگاه دارند و اکثر نا سهای ایشان از از زود تر شیده روزهای
 خود را بنام آنها نیت کنند و در وقت افطار از برای هر روزه خاص به ضم مخصوص تعیین بنمایند
 و تعیین ایام نیز میکنند از برای صیام مطالب مقاصد خود را باین روزه نام مربوط میسازند و بتوسل
 این روزه از فیاض جوی بر میخوانند و در آن حاجت خود را از آنها می دانند این شرک و عبادت است
 و بتوسل عبادت غیر حاجات خود را از آن غیر غرض است شاعت این فعل آنیک با بدین است
 و حال آنکه در حدیث قدسی آمده است که اذ کما فرموده الصوره لی وانا الحزبی بدین رسوم
 بر طایفه این است و غیر از عبادت صوم شرک نیست هر چند در عبادت شرک اوست با جز
 نیست اختصاص صوم از برای تنهام این عبادت است که بنا که نفی شرک در آن عبادت کردن است
 و جمله است آنچه بعضی از زمان در وقت آنها شاعت این فعل گویند که این روزه را برای خدا
 نگاه میداریم و ثواب نیز بر پیران می بخشیم اگر دین امر صادق باشد تعیین ایام از برای صیام چه حکم
 و تخصیص طعام و تعیین اوضاع شایسته مختلفه در آن برای جدیت بسیار است که در وقت افطار نکات
 محرمات نمایند و افطار با حرام کنند و بجه حاجت سوال و کلامی کنند و باین افطار نمایند و فضا
 خود را مخصوص آن کار باین محرم و نامزد این خود معین خلالت است و توسل شیطان بعین است
 والله سبحانه و تعالی و شرط و دریم که در وقت بیعت سواد میان آورده اند نه از سر قریب بوده است
 که از کبار سبایات است و چون این و سیمه در اکثر اوقات و زمان محقق است و کم زنی باشد که از دقایق
 این و سیمه طایفه بود و بی این و سیمه شرط بیعت شان آمدن زمان که در سوال شرع بر این اوقات

مستغرق شوند و بلیه حاجتی یافت و جز آن میانند و ظل سارقان کردند و بگوهر مسروق متحقق باشند
ایشینه و رسوم سارقان گفت که ثابت باشد و این خیانت و جبهه افروشان نزدیک است که حقوق
شود الا من عصم الله سبحانه و تعالی اینصفا سیه شمرند و بدقت و غایتیم و تحلال نسبت باین
سید و رقی نشان غالبست و خوف کفر از راه این احتمال در باب ایشان بیشتر حکم عقل و
بعد از سینه شرک زمان از سینه از سر قوف و زده که این و سیمه در حق نشان و بهیضه شید و تحلال آن را ازین
قدیمی را در کفر و از سار که بر سیات و حق ایشان منکر تر است و چون زمان را بر بهر
تخلف از احوال نوم بران مکای خیات پیدا میشود و قبح تصرف در اموال غیر از نظر نشان لایل میگردد
و در نبود که در احوال غیر شوم بران نیز تمسک می تصف نمایند و بلیه حاجشی در اموال دیگران خیانت
و سر قوف کنند و کیست که اینصفا با ننگ مامل و انصاف و لایحه گرد و پس متحقق شد که نه سر قوف در حق نشان
الایم هم سلام آمد و از آنکه نسبت بایشان قجران چنین گشت مذ لیل نزد حضرت پیغمبر اسلام
علیه السلام اصحاب خود پرسیدند که سیدانید که سارقین کیست یعنی بدترین ذر و ان کدام است
عرض کردند پس اینم و ما دید حضرت فرمود علی و عیسی و علیهم الصلوات و تسلیات که سارق سارقین کسی است
که از نماز و عبادت و ارکان نماز را تمام و کمال ادا ننماید ازین سر قوف نیز اجتناب ننماید و آداب و تریز
ذر و ان نباشد و حضور دل نیت نماز باشد که در کسب حصول نیت محل صحیح نبوده و قرات را درست باید
خواند و رکوع و سجود را باطمینان بجا باید آورد و قومه و طلبه نیز باطمینان باید ادا کرد و بعد از رکوع دست
باید ستاد و بعد از یک سجده دست ستاد در گنجا بید کرد و در بیان و سجده درست باید نشست
مقبل از یک سجده و نشستن است باید نمودار قومه و طلبه اطمینان میسر شود و هر کس چنین نکند خود را
در قطار سارقان و ظل ساز و مورد و عید گرداند شرط ثالث که در معیت نسبا معصوم است این نه از زمان
است تقصیر معیت نسبا باین شرط و بهیضه است که حصول نادر و اعلی سطح حصول ضاه است از
زمان باخیل عرض کف اینها است نفوس فر و در بر و ان پس نشان و شمیل سابق باشند
و رضای اینها در حصول این محل معتبر باشد پس بنی ازخیل در حق زمان اگر باشد و در ان و شمیل
تا بر زمان باشند از خیانت که حضرت شیخانه در کتاب مجید خود زن را نگیرد و بر و نای تقصیر فرزند

الترائیة والزانی فاجلدا کل واحد منهما مائة جلدة این وسیع سار و محمل دنیا هم
 است و در جمیع اویان مستقیم و منکر است ابو ذریع رضی الله تعالی عنه از حضرت پیغمبر است که علیه
 الصلوة و السلام که فرموده علیه و علی الصلوة و السلام که گروه آدمیان از شما بر نیز نمایند
 که روی شمش فصل است سه روز و نیا و سه روز آخرت اما فصل است که در دنیا است یک است که
 بجا و نورانیت و صفای از ناکنند زایل میگرد و دویم آنکه زنا و زنی فقر است سوم آنکه نقصان
 است و آن سه فصل است که در نیا و سه روز آخرت یک خط و غصه است حل و معطل و دویم
 حساب است سوم غلبه بر دانا که در حدیث نبوی آمده است علیه و علی الصلوة و السلام زنا
 چنان نظر بودی مجرمات است و زنا و دستان گرفتن مجرمات است و زنا و پای فتن که
 مجرمات **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ لِيُضَاهُوا مِنْ أَصْبَارِهِمْ وَ لِيُحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكُمْ**
أَزْكَى لَّهُمْ إِنَّا اللَّهُ حَسْبِيَ الْيَقِينُ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ قُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ لِيَعْنُضْنَ مِنْ
أَصْبَارِهِنَّ وَ لِيُحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ یعنی گوئی محمد و مومنان که پوشند چنان خود را از
 محارم خدا و نگاه دارند فرجهای خود را از مجرمات و بگو مومنان مومنان را که چشهای خود را پوشند از
 مجرمات و محافظ کنند فرجهای خود را از مجرمات باید دانست که دل به چشم است تا زنا نیکه چشم از
 مجرمات پوشیده نشود محافظت دل شکل است و چون چشم گرفتار شود محافظت دل شکل است و چون
 دل گرفتار شود محافظت فرج مستقیم است چشمان از مجرمات خود را که محافظت فرج میسر شود
 بخساره دینی و دنیوی رسانند و در قرآن مجید میفرموده است از آنکه زنا با مردمان بیکجا
 کلام نرم و ملایم گویند در رنگان بکار بر نیجه که مردان بکار بر در دم سودا نندازند و طعم بد
 دل آنها افتد و بگویند زنا با مردان قول مرثیه و حسن را که خاله ازین هم و طعم بود و نیز نمی
 آمده است از آنکه زنا با هم از زینت و محاسن خود در پیش مردان نمایند و مردان را خود را
 اندازند و این نیست آمده است از آنکه با یحیی خود را بر زمین زنده تا معلوم شود زینت پوشش
 چنانچه غلامی مثل اشال آن مدح است آید و او را زنا میگویند که آن مستان زمیل بیال است بسیار با بمل
 بر منم و نسیق است یعنی مستقیم است استیلا با یغی و در ارتقا مقدمات و مبادی مجرمات

تَشَوُّوْا مَسَلَةً اَنْفُسَ مَحْرَمَاتٍ مِثْلَ رَيْدِ وَاللّٰهِ سَجَّانَهُ الْعَاصِمَ وَمَا تَوْفِيقِيْ اَكْبَرُ بِاللّٰهِ
 عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَالْاِيْدِيْ اُنْيَبُ بِرَشِيْدِهِ نَاذِرًا كَذَلِكُنَّ اجْنِبِيْ زَنَ اَوْ زَنَگَمَرُ وَجَنِيْ هَسْت
 وَرَحَى نَظَرُ دُوسِ شَبُوْهَةً رَوَايَسْتِ كَزَنِ غُوْرًا بَرَسِيْ غَيْرِ شَوْهَرِ غُوْمِيَارِ اِيْدُوْغُوْ رَا زِيْنَتِ وَهَسْت
 وَفَرِيْبَ اَزُوْ غَيْرِ شَوْهَرِ مَرُوْبَانَسْتِ اِيْزَنِ خِيَا نَجِيْمِ مَرُوَانِ لَانِظَرُ شَهْوَتِ بَا مَرُوَانِ حَرَامِ هَسْت وَسَا سِر
 اَمَرُوَانِ نِيْزَالِيْ اِيْزَالِيْ شَهْوَتِ مَحْرَمِ زَنَانِ لَانِيْزَ نَظَرُ شَهْوَتِ زَنَانِ مَحْرَمِ هَسْت وَسَا سِر شَهْوَتِ اِيْشِيَا
 حَرَامِ نِيْكَ يَدِ قِيْقَةِ رَا حَايَتِ بَا مَرُوْكَرُ شَاهِ رَا هَجَارَتِ دُنْيَا وَآخِرَتِ هَسْت وَصُوْلِ مَرُوْزَنِ
 تَابُ اَنْ مَضْمُنِ تَعْبِيْرِ دَارُوْ مَوَالِغِ دَر مِيَا نِ هَسْت بِخِلَافِ صُوْلِ زَنِ زَنَانِ تَحَا وَصَفِ رُكَا لِ تَعْبِيْرِ
 اَسَا نِ هَسْت اَحْيَا اَوْ اِيْجَا بِيْشِيْر مَرُوْجِيْ بَا يَدِ وَشَتِ وَوَرَشَتِ نَظَرِ وَسَا سِر اِيْشِيَا اَز نَظَرِ مَرُوْزَنِ
 وَنَظَرِ مَرُوْزَنِ اَز اَرَا لِيْغِ وَبَلَاغِ مَبْدِيْنِ بَا يَدِ نُوْ مَرُوْطِ چَا رَمِ كَرِ وَبَعِيْتِ نَسَا فَرَمُوْدِه هَسْت نِيْوَ اَز قِل
 اَوْلَادِ هَسْت كَزَنَانِ اِيْشِيَا وَخُفْرَانِ غُوْر اِيْكَشْتَنْدَ اَز جَهْتِ زَنِ نَظَرِ اَنْجِيْلِ شَنِيعِ خِيَا نَجِيْمِ مَضْمُنِ
 قِلِ نَفْسِ نَسِيْعِيْ هَسْت مَضْمُنِ قَطْعِ رَحْمِ هَسْت نِيْزَ كَزَنَانِ اَز كِبَارِ سَيِّئَاتِ اَوْ شَرُوْ نَجِيْمِ كَرِ وَبَعِيْتِ نَسَا
 فَرَمُوْدِه هَسْت نَحْوِ اَز جَهْتَانِ وَاقْرَاسْتِ وَجُوْنِ اِيْنِ صِفَتِ دَر نَسَا يَشِيْر مَرُوْدِه هَسْت تَخْصِيْصِ
 اِلَيْشِيَا فَرَمُوْدِه هَسْت اِيْنِ صِفَتِ اَز اَشْرُ ذَمَائِمِ صِفَاتِ هَسْت وَارْزَلِ سَائِلِ خَلَقِ كِيْ مَضْمُنِ كَزَنِ
 هَسْت كَرِ جَمِيْعِ اَوْيَا نِ حَرَامِ وَشَتَنَكِرِ هَسْت دِيْزِ مَضْمُنِ اِيْزَا يِ مَوْجِنِ هَسْت اَلَسْبِتِ بَا وَجَهْتَانِ وَاقْرَا
 فَرَمُوْدِه هَسْت اِيْزَا دَر مَوْجِنِ حَرَامِ هَسْت وَنِيْزِ شَتَلَمِ فُسَادِ فِيْ الْاَرْضِ هَسْت كَرِ نَفْسِ اَرَا نِيْ مَمْنُوْعِ وَخُفْرَانِ
 وَجَحْمِ وَشَتَنَكِرِ هَسْت شَرُوْ شَتَنَكِرِ هَسْت اَز مَعْصِيْتِ دَر اَفْرَا نِ بَرُوَا رِيْ نَجِيْمِ هَسْت عَلِيْهِ عَلِيْ اَلْاَهْلُوْلَا
 وَاسْلَامِ دَر بَرَامِرِيْ كِيْ فَرَا يَدِ اِيْنِ نَتْر اِيْ مَضْمُنِ اِيْشِيَا نِ جَمِيْعِ اَوَا مَرَا نَحَا اَز جَمِيْعِ اَوَا شَرْعِيْ هَسْت سِيْمِ
 وَجِيْ نَكُوْهَةِ وَجِيْ مَعْمُوْمِ وَجِيْ مَحْمُوْدِ كَرِ اِسْلَامِ اِلْجَا اَز اِيْمَانِ بَالِدِ وَبَلَجَلَهْ مِنْ عَدَلِ بَغْوَرَةِ بَرِيْنِ جِيَا
 هَسْت نَا نِيْجَا نَزَا يَسِيْ كَسَلِ مَبِيْ فَوْرِيْجِدِ وَجِهْدِ اَوَا بَا يَدِ نُوْ ذَرَكُوْهَةِ مَالِ بَغِيْبِ وَصَنْتِ بَصَا فِ
 نَكُوْهَةِ اَوَا بَا يَدِ كَرِ وَجِيْ مَعْمُوْمِ رِضَا نِ كِيْ كَفَرِ سَيِّئَاتِ سَالِيَا نِ هَسْت نَحَا بَا يَدِ وَشَتِ وَجِيْ مَبِيْتِ اَلدِ
 كُوْرشَانِ اَلْاَنْ نَجِيْمِ صَادِقِ فَرَمُوْدِه هَسْت عَلِيْهِ عَلِيْ اَلْاَهْلُوْلَا وَاسْلَامِ اَلْحَجَرِ حِيْبِ مَكَا نِ
 اَقْبِيْلِهِ نِيْزَا اَوَا بَا يَدِ نُوْ مَا اِسْلَامِ اَبَرِ يَا مَشِيْ اَشْتِهْ اَنْدِ مَجِيْنِ اَز دَرِغِ وَفَقْوِيْ جَا رِهْ نُوْ كَرِ خُسْرَتِ

نَسَبِ وَجِيْ بَرِيْ اِيْنِ حَرَامِ

پنجم فرموده است علیه علی الصلوة والسلام ملاک دینکد الودع یعنی برپا دارنده دین
شماره است و آن عبارت از ترک مذمبات شرعی است از تامل سکرات اجتناب بدین و انزاع
در رنگ خمر باید داشت و محرم و مستنکر باید داشت و از غنا نیز اجتناب ضروری است که دخل و کسب
که حرام است و آمده است که الغناء رقیة الزنا یعنی غنا افزون زنا است و از غیبت گفتن و غیر
چیزی نمودن نیز اجتناب لازم است که ممنوع شرعی است و نیز سخریه و ادا و مون و نایق هر چه
که باشد مضمی عنه است اجتناب از آنهم ضروری است و مشکون بدلا اعتبار بخند و انداختن نداشت
و نیز مرض یکدیگر سے ندانند که تجاوز کنند و از مرضی بیجهت برسد که مخبر صادق علیه علی
الصلوة والسلام ازین هر دو منع فرموده است کالطیور کلا علی ذلک یعنی مشکون بدلا اصل نایق
نیست و مرض یکدیگر سے رسیدن معلق متحقق نشود سخن باین و مخبر را اعتبار بخند و امور غیبیه
ندانند از اینهاستقتضای نماند و اینها را عالم باور غیبیه ندانند که در شریعت مبالغه مفران آمده
و سحر بخند و ساحر را کافر مانند که حرام قطعی است و قدم را سحر و کفر دارد و هیچ کس از سحر و
نزدیکتر کفر نیست احتیاطا باید کرد و قید از دو قایل آن الشغل نباید کرد است که مسلم تازان
اسلام دارد سحر از وی در وجود نیاید و چون ایمان از وی جدا گردد اعدا نال الله سبحانه
انسان کفر از وی متحقق شود پس گو یا سحر و ایمان نقیض یکدیگرند اگر سحر است ایمان نیست
نیک حالت این و قید باید کرد تا غلطی در کارخانه تحقیق و پژوهی این عمل اسلام از دست نرود
البته آنچه مخبر صادق فرموده است علیه علی الصلوة والسلام و علما و کتب شرعی از این
فرموده اند بچنان دل را مثال آن باید که کوشید و خلاف آن را هم قائل باید اندیشید که نبوت
ابدی رساند و لهذا بجای گوینان گون مبتلا گرداند و چون نسا را با بیعت این همه شراط را
قبول نمودند انشور علیه علی الصلوة والسلام بحد و قول با جمیعیت فرمود و با برحق صلوات
ایشان را طلب مغفرت نمود و ستم تقاری که از آن سرور علیه علی الصلوة والسلام با برحق صلوات
و حق جامع بر وقوع آید امیدوار تمام است که با جابت رسد و بخانه مغفرت فرزند نهاده شود
ایر سفیان نیز در فصل بن حیت بوده است بلکه سرگروه آنها ادب و از زبان آنها سخن میگوید

ازین معیت دستنظار و مرقع و امیدوار غلیم است پس از زمان هر که باین شرط اعتراف نماید
و بقیصا کما عمل کند حکام دین حیات و دخل خود و امیدوار برکات آن دستنظار گردد و وقال
الله تبارک و تعالی ما یفعل الله بعد انکم ان الشکر لله وامنتم
ث ۳ ۳ یعنی چه کار دارد خدا ایستاده بعد از شما اگر شما شکر او بجا آرید و ایمان درست کنید
بجا آورده عبارت از قبول کردن احکام شرعی است و بقیصا آن عمل نمودن است طریق نجای
و راه مستکاری همین متابعت صاحب شریعت است علیه علی اله بهلوله و السلام در اعتقاد و عمل
استاد و پیرو برای آن غرض میگردد که دالات بشریوت نمایند و برکت ایشان تیره سهولت و اعتقاد
و عمل بشریوت پیدا شود و آنکه مریدان بر دانند کنند و هر چه خواهند خورد و پیران سپهر شکران
و از خدای بجا دارند که اینهمه تمنای محض است آنجا به آن کس شفاعت تواند کرد و عالم
مرتضی بود شفاعت او بخند مرتضی وقتی شود که تقاضای شریعتی حاصل باشد و بموجب شریعت
نلتی اگر از وی واقعه شود و شفاعت تدارک آن ممکن بود سوال مذکور بکدام اعتبار مرتضی تواند
گفت جواب چون حضرت حق سبحانه و تعالی مغفرت آدمی خواهد رسید از برای عفو و در
سے آورد شخص نمی تحقیق مرتضی است اگر چه نظام مذکور است و الله سبحانه للوفی است
اتینا من لک ذلک رحمة و کفی لنا من امرنا شکر و السلام **توب جلیل و ویم خیر**
محمد با شرم کشی و نجات او در و یافته بعد از کمال و توبه و توبه الدعوات نیز ساند صحیفه
شریفه که بموجب طایفه المدارس الشریعة بودند رسید چون تضمن محبت و خلاص من حرارت شتابان
بود و فرصت بخشید و وقت مطالعه کتابی انبساط نورانیت شاد و روحی بسیار بنظر درآمد و امید
ساخت الله سبحانه العجل المنة علی ذلک زیرا که چه نویسد محبت الطوار معلوم نشد که ترک
مراسلات سعادت مابین محمد نعمان را باعث چه باشد اگر تویم از اینجانب از بدیج و قوت نداد
و کمال صفات صوریانند فقیر در محافظت مرغیات سمع و عید و امبا و انقوی و در کا طلب
طاری شود و سدره سالکان گردد و رنگ مرغ که محافظت بچکان خوفناک و دیگر دوماه ازین
است که فقیر ضعف دارد و در تنوید جواب بعضی سؤالات که در مکتوب سابق اندراج ننموده بود و در اینجا

اگر سخت شد انشاء الله تعالى خواهد نوشت والا در دوستان التماس عارفانه ملو و محض الله
 و نعم الوكيل والسلام عليكم وكملى سائر اهلى الله ربنا و فرزند
 گرامى بر خود دارا بشند مكتوب چهل و سيوم بجزات خود و فراده های كبر و اوج محمد سعيد
 و خواجگ مسوم سلمه الله تعالى در و یافت در يكالمائى كه در محفل سلطان وقت مظهر گذشته
 الحى الله و سلامه على عباده الذين اصطفى احوال اوصاف انجيد و مستوجب است صحبتها
 عجيب غريب گذارند و بوعنايت الله سبحانه سر كودرين گفته و كودمى امور دينيه و صوال سلاطيه
 مساهله و مباحثه راه نمى يابد و همان عبارات كه در فتاوت و در مجالس صديان ميگرد و درين
 بوفيق الله سبحانه بيان نمايد اگر يك مجلس نوسيد و قري بايد خصوصاً شب كه شب فقهه
 ماه رمضان بود الله انكشفت انبا عليم الصلوات و استليات و از عدم انتقال عقل و از ايمان
 با حضرت و غرائب ثواب ان و از اثبات رويت و از خاتمت نبوت خاتم الرسل از بعد و بمرتب
 و از اوقات اخلافاى شدين رضى الله تعالى عنهم مبعين كسند ترا و بيم و از بطلان نسخ و از احوال
 و بنيان و از غرائب ثواب ايشان و امثال آنها بسيار ذكر كور شد و مجلس تمامه سموع گرد و در مجلس
 درين ضمن شيعى ديگر از احوال قطاب ابدال اوتاد و بيان خصوصيات ايشان گذارند
 ذكر كور گشت الحمد لله سبحانه كه بجايمانند و قيرى ظاهر ميشود و درين واقعات و ملاقات شاد و خور
 سبحانه مصلحتها و سر ما كنون بود الحمد لله الذى هداكنا لهذا و ما كنا لنهتدي
 لولا ان هداكنا الله لقد جهلنا و سئلنا لالحق و كبر نعمه ان را تا سوره مكنيوت رسانيده ام
 بشك انان مجلس گذشته مى تر اويچ شتغال بنمايم ايند و لت عظماء حفظ درين وزارت كه ميرو
 جميعيت بود حاصل گشت الحمد لله او كما و انحرى مكتوب چهل و چهارم مير عبد الرحمان
 ولد مير محمد نعمان در فرقه شهابت منكران رويت اخروي بسم الله الرحمن الرحيم اعترافيكرد
 سكر رويت دارند بلكه دليله كه بر نفع رويت اند انست كه رويت سكر نقض اى محاذات
 و معالجه ميكنند مگر با بارائى وان در حق واجب نقض مفقود است كه مستلزم جهت است
 كه بخوبى حاط و تخديد و نهايت است كه مستلزم نقض است و ان منافى الوهيت است فاعلم الله

نسخه شهابت چهل و چهارم
 اين عبارت فقهيه
 با بعد از حديث
 قدس سره و فاضل
 كز باب فقهيه
 من است

عقل و ادب و کمال و غیره که در کمال جل سلطان هرگاه درین نشاء ضعیف فانی و غیو بهر که عبارت
از دو قطعه عصبه مجوفه است حرکت است قوت آن بدیهه که بشرط مقابل و محاذات حساس
است تا نماید چنانکه در نشاء آخرت که قویه و باقیه است همان دو قطعه عصبیه را قوتی عطا
فرماید که بے شرط مقابل و محاذات البصار سرے نماید و جمیع جهات بود آن سرے یا بے جهت
باشد اینجا سبباً و حیثیت و محال کدام زیرا که فاعل جل سلطان در انکار متبیه اقتدار است و
قابل سعه حساس البصار فانی مافی الباب بعضی اکنه و مصالحه شرط محاذات و تعیین جهت
در احسان البصار معی حشته است و در بعضی اکنه و از منته دیگر اعتبار این شرط نفی نموده و بی
این شرط رویت البصار شرف نموده یک موطن بیک اعتبار نمودن با وجود کمال خفایان
و مقتضیات موطن از انصاف دور است و اقتصار نظر است بر کمشوات عالم ملک شهادت
و انکار است از عجایب عالم ملکوت خالق السموات و الارض سوال اگر حضرت حق سبحانه و تعالی
مرئی شود باید که مخاطب درک بصر گردد و آن مستلزم حد و نجات است فقال الله عن ذلك
علو الله اعلا اجواب گویم روا باشد که سرے بود مخاطب درک بصر باشد قال الله تعالی
تذکره الا تصدروا و هو اللطیف الخیر و منان و آخرت جز
را بینند جل شانه و یقین و جدایان در حق را می بینم جل سلطان و التذکره که بر رویت مرتب شود
نیز بر وجه کمال خود و یا بنده امری هیچ مدرک ایشان نشود و هیچ حاصله از سرے بدست نیاید
و غیر از حیلان رویت بغیر التذکره دیدن هیچ چیز از سرے نقد و وقت شان نبود و بیت غضا شکار
کس نشود و دام باز چین با کاینجا همیشه با بدست است و دام را به نقصانیکه رویت تو هم سگید و احاطه
و ادراک مرئی است که در آن موطن غفود است مجرد ثبوت رویت بے جهت و التذکره یک اثری
از آن رویت جهل شود و هیچ نقص تصور ندارد بلکه کمال افهام و احسان سرے است که حجاب کمال
خود را بر سوختگان نازده سبب جلوه گر سازد و بر زلال صال ویت ایشانرا اتمند و سیراب گرداند
و هیچ نقص تصور نیاید پس و تمامه عائد نشود و هیچ جهت و احاطه اینجا پیدا نگردد و در نظر
نزدیک کمال و نقصان و وزین طرف شرف و زکامین باشد یا آنکه گویم که مقابل و محاذات

حصول ریت شرط باشد باید که چنانچه که در باب مرئی شرط است در جانب الی نیز شرط باشد
 زیرا که تقابل نسبتی است که بتقابلین قائم است که الی و مرئی باشند پس لازم آمد که حضرت علی
 هم اشیا را نیند و صفت ریت اشیا او را ثابت نباشد تعالی و تقدس و این مخالف تصور
 قرآن است قال الله تعالی و هو السميع البصیر و سیری الله

عملکم و دنیا مستلزم انقص است و سلب صفت کامل است از وی چنانکه سوال اگر گویند
 که ریت در رتب تکا عبارت از علم است با اشیا امری دیگر و الی علم که نسبت به ریت نیست
 جواب گوئیم که شک نیست که ریت از صفات کامله است و باستقلال مر و جب را مستحی
 بنسبت است ثابت ارجاء آن علم غلاف است هر است و لو سلم که از اقسام علم بود عدم شرط
 محافات در و لازم نمی آید که بیا علم در قسم است که محافات معلوم و ریت شرط نیست و قسم
 دیگر نیست که محافات و در اینجا شرط است که مستحی بر ریت است و آن در کمالات اسلامی قسام
 علم است که در مرتبه پنهان ثابت است و معقولات از معارف و علم است حاصل نیست محسوس است
 که از این معارف و مرتبه است و از این ندرت به تدریج است که حضرت خلیل الرحمن علیه السلام
 و تسلیم با وجود ایمان و یقین با حیا می مونی سوال ریت اشیا می شود و اما اطمینان قلب
 حاصل فرمایند و نیست که ریت از صفات کامله است هر گاه در واجب تکا کاین نبود و ممکن
 از کجا بیا یزدیرا که هر کلمه که در مکان ظهور نموده است تکس آن کمال است که در مرتبه حضرت و
 و تقدس است کاین ثابت بود و خدا انکه که در مکان بود و در واجب نباشد تعالی و تقدس چه ممکن
 فخر و تفصل است اگر کلامی است در وی عاری است از مرتبه حضرت و جالب است متفرع است
 که همه غیر و کمال است بهیث بنا و در و از انچه چه نیست یا تو ادبی همه چیز و من خیر است
 و جواب دیگر هر چهل سوال گوئیم کاین آخر نفس در وجود واجب هم نشسته است تکا و تقدس
 نفس و ریت نفسی وجود هم بنیاد از ان حساب تو شد او نفسی بل شانه بل این اعتراض صادق
 بنوعی است که محال عقلی است بیانش است که اگر حضرت حق سبحانه و معبود باشد البته و جسته
 از بدات این عالم بود و فوق خواهد بود یا در تحت ابدام خواهد بود یا خلف زمین خواهد بود

یا در مثال آن مستلزم احاطه و تحدید است که مستوجب تفصل است که متانی الوهیت است تا
 و تقدیر عن ذلک سوال تواند بود که در جمیع جهات عالم بود و احاطه و تحدید لازم نباشد
 گویم در جمیع جهات عالم بودن نفی احاطه و تحدید نمی نماید چه برین تقدیریم البته درای عالم
 خواهد بود زیرا که در است لازم خبریت است و الاثنان متغایران قضیه مقرره ارباب عقول
 و آن مستلزم تحدید است پوشیده نماید که لفظی ازین قسم شبهات زائد و دوه غیر حق الزام
 است و میان احکام نیت و احکام شبهات و عدم قیاس کردن است ثابت بر شایع تواند بود
 و بعضی احکام در شایع صادق باشند و در غایب کاذب در شایع کامل باشند و در غایب ناقص
 تباین احکام است علی خصوص کسی و میان موطن بودن بعید بود و بالتراب و رب الارباب
 حق سبحانه و تعالی نامد که باین توهمات و تخلیات مشبه با کما فی خصوص سرائف و تمایز و تحریف
 احادیث صحاح نبوی کنند اما باین بنفیل احکام منزله باید آورد و کیفیت آنرا منقوش اعلم چون
 حواله باید نمود و قصور او را که کیفیت آنرا بخود راجع باشد و شست زانکه او را که خود مستند اساست
 نفی آن احکام باید کرد و از سلاست و سلب و درست تواند بود که چیزهای بسیار که در نفس امر
 صادق باشند از او را که عقول ناقصه مستعد بودند عقل اگر کفایت میکرد مثل این علی سینه استند
 ارباب عقول است و جمیع احکام عقایه محقق بود و غلط نمیکرد و حال خود در یک سلسله الواحد
 یصله عند الله تعالی غلط کرده است که بر این مضعف است و کامل و اضعف است و بی مقام نام غیر از
 طعن او بنماید و با نیعبارت ایراد میکند و العجب ممن یفنی عمره فی تعلیم الاکابر
 العاصمة عن الخطای الفکر و تعلمها ثم اذ اجاء الى هذا المطلب
 الاشراف و حق من الشیاء یضلک من الصبیان علماء اهل سنة
 مشکو الله تعالی جمیع جهات احکام شرعی دارند بقول المعنی باشند آن احکام باینه و لغات عدم
 دریافت کیفیت آن احکام نمایند مثل غایتی بر سوال نکر و بجز و بطریق دیگر
 اعمال افعال آنها که عقول ناقصه از او را که عاجز اند این بزرگوار این مقصد خود را که شست
 ساخته اند و عقول آنها بر این گردانیده اگر توانند او را که خود و فیها و لا قبول احکام شرعی نمایند

در عدم ادراک خود را محمول بر قصور فهم خود میدانند و در سنگ گیران که بر سه عقول شان توان
 و توان در یافت قبول نمایند و هر چه در درک عقول شان نه و آید قبول نمایند مگر میدانند که پشت
 انبیا علیهم السلام است و استیلاست بر وسط قصور عقول است از بعضی مطالب برضیه مولا چون بکار
 عقل هر چند محبت است اما محبت کامل نیست محبت کامله بعیث انبیا تمام شده است علیه السلام است
 و استیلاست قال تعالی وَاَكْفَاكُمْ مَعْلَمِينَ حَتَّىٰ مَبْعُوتٍ كَسُوتُكُمْ بِرِجْلِ خَرْنٍ وَبِعِمْ كَلِيمٍ
 که در رویت شما بر خیزد تا بل و منافات شرط بود اما توان بود که در غایب این شرط نبود و چنانچه
 نیابت وجود است و هر چه محبت از حیثات و وجودات نیست مری بے رویت رانی از حیثات
 منزله است بعد رویت نیز هیچ محبت او را نیابت نباشد و مقابل و محاذات انجا سقوط بود و انجا
 اندام است بجا و استیلاست رویت چون هم چون است چون را به چون راه نیست و هیچ
 خطاب الملائكة الاطیاء ان رویت بچون را بر رویت چونی که بر نیابت چون متعلق است قیام
 از این نماند است و از انصاف و روانه سبحانه الموفق للصواب **مکتوب جلد**
 و چه چیم بولانا سلطان بر شکر و نلو شان نمک مرغ منع از ایمنی آن نقل با الحنه و الله الله
 بر العلیین و الصلوة و السلام علی رسول محمد و الاحمیدین المبرور فاعلموا ان القلب جوار الله
 سبحانه و لیس شیء اقرب الی جناب قدس کالقلوب کم و این آن ای قلب مومنا
 کان و عاصیا فان الجوار ان کان عاصیا لم یج فاحذر من ذلك و احذر و افان لیس بعد
 الله هو سبب الیاء الله سبحانه ذبنا مثل الیاء القلب فانه اقرب ما یصل الی الله سبحانه
 فان الخلق کلهم عبید الله سبحانه و الضرب الیه هاته لعلای شخص یحب الیاء مولا هه هه
 نشان المولی الذی هو المالك علی الاحلاق فلا یتصرف فی خلقه الا بالقدرة
 امر و ایند لیس بداحل فی الایاد بل هو امثال لامر الله تعالی مثل
 الزانی البکر حده ما ید سوط فلو زاد احد علی مائة سوط کان ظلم
 و دخله فی الایاء و آعلیوا ان القلب فضل المخلوقات و اشرفها و کمال
 الانسان ففضلها العباد و جعد ما من العالم الکبر کذلک القلب کما معیه ما فی الانسان کما یبدا

والاجمالہ وکما کان اللہ فی اشد اجالا والاثر جمعیۃ یكون اقرب الجنابہ تعالیٰ ان صافی
 الانسان اما حقہ عالم الخلق او عالم الامر والقلب برزخ دینی مراتب العروج ویر
 الانسان الی الصلوۃ مثلاً یكون عروجہ اولاً الی المراتب الی الطہور ثم الی النور ثم الی
 اصول اللطائف ثم الی الاسم الخفیۃ الذکر مہربہ ثم الی کلیۃ ثم الی ما شاء اللہ تعالیٰ
 بخلاف القلب فان الیقین اصل یعرج الیہ بل یكون العروج منه اولاً الی اللات تعالیٰ
 ذاتہ باب غیب الہویۃ لکن الوصول من طریق القلب حالہ بغیرہ التخصیص یقتضی
 بل انما یستلزم الوصول بعد من اتمام ذلک التخصیص لکن الجامعیۃ والنوسعیۃ فیہ انما یكون بعد
 طمۃ تلك المراتب التخصیصیۃ والملازم للقلب ہاہنا ہاہنا فی التخصیص البسیط لا فی التخصیص
مکتوب جیل ششم فی العروج والنزول الی حضرت محمد زائد خواجہ جیل ششم
 مد ظلہ العالی یقول بالمعنی شریکۃ ونسبۃ بنیۃ وفضل علی سیدنا وسیدنا محمد وال
 واصحابہ علیہم السلام سبحانہ وتعالیٰ اظهر علی ربہ الحائثات نقطۃ ہی مرکز العالم الظاہی وتلك
 النقطة اجماع الجمع العالم والعالم بنامہ تفضیل لذلك الاجمال تلك النقطة كالشمس فی
 السماء بہ یتنور ما فی الافاق فكل من یصل الیہ الغیض منہ سبحانہ یكون یتوسل
 تلك النقطة وتلك النقطة محاذیۃ لنقطة غیب الہویۃ وتلك النقطة كائناً
 مرتبۃ النزول فمالہ یكن النزول فی هذه المرتبۃ من المہبوط
 والاسفلیۃ لا یكون العروج الی تلك المرتبۃ المسمیۃ بغیب
 الہویۃ وهذا النزول الدعوة والتكміل وفي ذلک النزول الذی
 یكون مرتبۃ تلك النقطة یقتیل كان الوجه الی العالم والظہر الی سبحانہ
 وظهر ان هذا التوجه الی العالم والا نقطۃ عند سبحانہ انما ہو الی الموصوفۃ
 جاء وقت الوصال العکس الخال فی هذه الذی شاة انوار الشوق من الجاہلین
 والملاحۃ انما یكون بعد الموت وظهر معنی الکابش القیدی ان حال شوق الدیوار القلبي
 وانا الیہم لا یبند شوقا واعلم انہ مع تحقق النزول فی هذه المرتبۃ لیس دین السلاطین

۸۵

ویدین اللہ سبحانہ حجاب بل الحجب کلہا مفقودہ و لکن التوجہ الیہ سببہ مفقود
 بل موجبہ بکون نمہ بنامہ الی الخلق منہا مقام الدعویہ و قد یقع النزول من تلك النقطة
 ہرگز آفرینہ العالم نظر الی النقطة التي ھے مركز ان العالم ھو مقام الکفر باللہ تعالیٰ انکار عنہ
 و عن انبیاء صلی اللہ تعالیٰ علیہم وسلم و عن آیات تعالیٰ یقع العروج عن تلك النقطة الی مرکز
 دارق الاصل التي ھے اثرة مقامات الانبیاء علیہم السلام و تلك النقطة
 التي ذکرناھا اظلمة غایة الظلمة فالنزول فی ذلك المقام تنویر و الاشرار
 ۱۰ مر عظیم القدر و مقابلہا نقطة الاسلام و ھي النقطة التي یقع العروج الیہا بعد هذا
 النزول الظلمانی مصباح تلك النقطة الظلمانی کلمة لا اله الا الله و السلام
 مکتوب حیل و مفتہ سلطان وقت مظہر و اسرار و ما مدحت علما و صلحا بکثرین دعاگو یا
 احمد بن بابا و تھان مطا و رکاد و خادمان والا ما بارکاه انبار شکستہ و نیاز سندی مینا پیر شکستہ
 امن و امنی کہ بدلت و اقبال ہندگان شامل حال عوام و خواص بہت بجای آرزو و اوقات حلا
 باوان مظہر البابت دعا و زمان اجتماع فقہ افتخ و نصرت حکما و غفر قرین جو ماہ زیر کہ کہ کہ کہ کہ کہ کہ
 سات مذکبشت و کا خانہ خداوندی ممنوع بہت کا کہ بلش غزا و جہاد و مربوط ساختہ اند و
 فراموش یاد دولت قاسمہ سلطنت است کہ تر یوچ شریعت غرض و بان است کہ الشرع تحت اسف
 گفتہ اند و بین کا بطلان الاعتبار نیز مربوط بلشکر دعا است کہ ارباب فقر و مسکینان اند و بہت نصرت
 و قسم بہت قسم بہت کہ از امر مربوط با سبابت ختہ اند و ان صورت فتح و نصرت بہت کہ تعلق بلشکر
 غزا و ارباب و قسم دیگر حقیقت قسم و نصرت بہت کہ از نزول سبابت بہت و کریمہ دعا النصیر کا
 من عبد اللہ اشارت بان بہت تعلق بلشکر دعا و ارباب شک و مربوط ذل و کسار و خداوند
 غرض بہت نمود و از سبب سبب بابت فرمود ع بر و شکستگان ازین میدان کوی و
 دعا و تقاضا مینا یخیا نچہ غیر صادق فرمودہ علیہ و علو الصلوٰۃ و السلام کا برد القصا
 الا الدعاء و سیف و جہا و این قدرت ندارد کہ رو قضا نماید پس شک و دعا با وجود و ضعف شکستہ
 بقوت نیز از ما شکستہ غرض و شکستہ دعا همچون رحم بہت مر شکستہ غرض از شکستہ غرض غالب بہت مراد

این نشان غر از لشکر و عاچاره نبود که قالیب روح قابل تأمید و نصرت نباشد از اینجا است که
گفته اند کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یستغفر بصعاليك اللهم صاحبین
یعنی غیر خدا طلب تو و نصرت میفرمود و توسل فقر را به جبرین با وجودش که غیر او هیچکار با
پس فقر اگر که در دعا اندام بود و خواری و زاری و بے اعتباری که فقر سر او و الوجهی الدار
گفته اند روزگار بکار می آید و بالیق اعتباری اعتبار پیدا میکند و از مکانان و مکانان بیشتر تمام
سپار و نفع صاف و فرموده علیه السلام صلوات الله علیهم اگر دای قیامت خون شهدا را با سیاهی
و زن کنند بدان سیاه را چه آید سبحان الله و بحد هاین سیاه و این سیاه رو باعث غمت و
سرخ روی ایشان گشت و پای ایشان را از حنیض با وجود رسانید بلبه سیاه و یک درون آب
حیات است به شاعری گوید سیاه غلام خوشه تنم خواند لاله رخساره سیاه روی من کرد عاقبت کار
و هر چند این کمترین نمایان آن نیست که نمودار و عداوت کرد و داخل سازد لیکن بهر فقر
احتمال جابت و عار خود را از عار دولت تاسره فارغ نمیدارد و بلبان حال قائم عا و ناخده
سلامت طلب لسان می باشد **مرثیه** **لَقَبْلَ مَنَا اَلَنَّا اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ** **مکتوب**
چهل و هشتم حضرت محمد و مراده خواج محمد سعید مظهر العالی و سر اقریت او تکیا و بیایان
انگشت اف که ذات اعلیٰ مقصود است بسم الله الرحمن الرحیم **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سَلَامٌ عَلٰی عِبَادِ**
الْاَزَلِیْنَ اَصْلَطَ عَالَمِ اقربیت او تکیا اعلیٰ مقصود است که تعلق با سبل معلوم دارد نه بطلی اظهار
معلوم و تصور از صور آن که نصیب علم مقصود است این علم مقصود فی حقیقت عالم نفسی نباشد بلکه
علم بصورتی از صور آن شی باشد و نسبت به نفس آن شی حمل حق و بود سبحان الله جل شئی اعلم با آن
گفته اند اما که صورت و ظل شئی را عین شئی تصور نموده علم صورت شئی را علم شئی دانستند و آن منوع
است و دعوی غیبت غیر سموغ زیرا که شئی و صورت شئی با یکدیگر نسبت تمثینیت دارند و هر جا که نسبت
اثبیت ثابت است تغییر لازم الاثنان تغايران نفی مقرره ارباب حقول است و اذین علم بصورت
شئی بگویند علم شئی که ما بود که صورت شئی تمثال ظاهر شئی است که تلبس حکام و ملامت
ظهور پیدا کرده است و با آن قاطع و امرار شئی است که صورت نامی و نشان آنرا انحنایست

۱ که مصور صورت آن درستان خواهد کشید به حیرت دارم که این را چنان خواهد کشید که ظاهر
 شی بهر طرف خود و صورت شی ظاهر شود باطن موقوف بر نگاه ظاهر شی رنگ محل مرآت آلت
 نموده بصورت شی ظهور نماید یقین است که ظاهر بهر طرف خود نماید بلکه مدتی دیگر پیدا میکند
 صورت چنانچه از اهل باطن شی محروم است از ظاهر شی نیز محروم بود پس با چای علم انصوت
 علم انشی که موهبا شد با حمله علوم فی تحقیق است که در زمین کاین باشد و در زمین چون صورت
 کاین است معلوم هم همان صورت باشد و صورت را بر نگاه باشی نیست تقاریر پیدا شد علم صورت
 است تا علم شی که موهبا شد علم حصول است که حاضر در که انجالی نفس شی است وظیفه و صورت و سایر
 متخلل گشته است پس معلوم درین علم نفس شی بود و صورتی از صور آن شی پس علم حصول شرف بود
 بلکه علم همان باشد و پس ماسوا آنکه علم حصول بود و جعل باشد که بصورت علم خود را و نموده است
 مرکب است که جعل خود را علم میداند و میداند که نمیداند پس علم حصولی را بذات و صفات و جوی تمام
 و تقدس را به خود ذات و صفات و جوی تعالی و تقدس را با علم معلوم نباشد چای علم فی تحقیق علم
 بصورت معلوم است به نفس معلوم چنانچه گذشت و صورت را در آن حضرت جل سلطان از این نیست
 تا علم صورت را علم اصل صورت نموده و به هر چند بعضی گفته اند که حق را جل سلطان مثل نسبت ایشان
 هست لیکن این صورت مثالی اگر ثابت شود غیر صورت فیه است که علم تعلق دارد و اندو که در مثال
 که او سر مخلوقات است کاین باشد و در زمین ثابت بود حدیث قدسی البیعنی ارضی و کلا
 سمائی و لکن لیسعنی قلب عبدی المومن مخصوص بقلی بنده مومن است که سما را از
 سایر اجزای است که بقا و بقا شرف گشته است و از حصول راسته بصورت پیوسته است اینجا اگر نخواهد
 است باعتبار خصوصیت نه باعتبار حصول ۱ و کدام آینه در آید و باید داشت که در علم حصول
 اتحاد عالم معلوم است پس زوال این علم از عالم را نبود که معلوم نفس می است که از وی منفک است
 بلکه علم هم در اینجا عین عالم است و عین معلوم انفکاک چنانچه ایشان دارد و باید داشت که در علم حصول
 چون معلوم نفس شی است بصورت و از اجزای معلوم در اینجا چنانچه است منکشف میگردد و کما در علم
 می در آید و بکنه معلوم میگردد و چون که شی عبارت از نفس شی است و چون جمیع وجوه و اعتبارات

را اینجا عالم اطوار نیز سدا این بزرگواران لعلها بحسب تخیل گشته خود را میسند و انفعال میجویند
 بدایه اندازین فرق از راه محبت آمد که محبت است از غیر محبت است محبت پیوند و دوستی
 این محبت ندارد و علم کفایت میکند و از اعتنای میداند بلکه با میکا آن بزرگان خود را میسند و علم
 همه با ناز و رضا به علم بقدر حیرت تا دلیلی معلول است و آنکه دلیل معلول است باطل است
 معیت پیچ و قیصر را اینجا از اول انشای و بزرگ گوید رخ بنده با حق میجویند و شکر است و **وَلِلَّهِ الشُّكْرُ**
اَللّٰهُمَّ بنده ایدست و از بندگی ماسوی ایدست و **وَاللّٰهُ سَجْدَانِ الْمَوْفِقِ مَكْتُوبِ**
 و یکم علامت محمد را در هر دو یافته و فرق بیان تصدیق قلب یقین آن **اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ**
عَلَىٰ عِبَادِكَ الَّذِينَ سوال بفرست از محققان تکلمین که حقیقت ایمان گویند و گفته اند **مُؤْمِنٌ**
 آن صیغه و گویند عبارت از نفس تصدیق و یقین قلب است مؤمن یا افراد است نفس تصدیق
 و یقین آن آن مصدق به جواب گویند دل و قلب یقین است هر چند وای تصدیق نیست
 متضرع است بر آن یقین بعد از حصول یقین دل را از دو حالت خلوت و تسلیم و انقیاد و بود مؤمن
 یا محمود و انکار یا آن علامت تسلیم انقیاد و رضا قلب است مؤمن و از شر او صد است بان و نکات
 محمود و انکار است قاصد مصدق به و تنگ سینه است بان **قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ مَنْ**
يُرِدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَكْسِرْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ
صَفِيحًا حَرَجًا كَأَنَّما يُصَدِّدُ السَّمَاءَ لَكَ لِكَيْلَ يُجْعَلَ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
 و حصول تسلیم و انقیاد و قلب مؤمن به بعد از حصول تصدیق و یقین بان محضر
 موجب الهی است جل سلطان و بصرف کرم نامناهی و ست تک از اینجا است که ایمان را موجب است
 گفته اند جل شانه و نشا و انکار بعد از حصول تصدیق و یقین بعد از بر سوخته و ترم صفات
 نفس ماره است که بجا به و علود ریاست خود مجبول است و بعد قبول تعین و تقلید و گری می
 میجویند که همه و تصدیق نمایند و کند و تقلید و تعین و گری می بخند و تسلیم انقیاد وادی تمام
وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ که جمیع را محض فضل کرد و خویش را از
 مرض جل بر آرد به تسلیم انقیاد و تقلید انبیا علیهم الصلوات و تسلیات که راه صراط مستقیم اند

و در مورد بجهت نیم گردانید که در رضای دست تعالی و اگر در بطور آنها گذشت و بقدر وجه از او
 زوال طبیعی بر او و با نذولت نخشد لیکن در میان هر اوست تغییر و در الشا و اندام صدق کند
 و بطریق و تمام سال میل و انزال کتاب ملامتین فرمود و حجت را بر نفسین در دست نمود و گفت
 و در و دم بقدر نیم داشتیم گشته در فانی قلب نفس زوال علم حصول و حصول در و یافت و فاعبات
 از میان ما سوختی است بجایه و ما سوختی قسم است افاق و نفس نسیان افاق عبارت از عدل
 علم حصول است نسبت با فاق نسیان نفس عبارت از زوال علم حصول است نسبت با نفس به علم حصول
 با فاق فلق دارد و علم حصول با نفس و ال علم حصول است یا مطلقا هم هر چند تسر دارد که نفس نسیان است
 اما زوال علم حصول مطلقا یا تسر است و نفس کمال است از اولیا نزدیک است که تجویز آن ملامت
 تصور آن را اکثر عقل محال نماید و عدم حصول در یک را بر در یک نقطه انکار از چند حصولی نفس
 تسر است زوشتان پس ال علم حصول زوشتان اگر چه یک باشد مجوز بود و کفایت که زوال
 این علم مطلقا شود و حیث که یکو آید و نسیان دل که نسبت به علم حصول است بقدر نفس
 و نسیان آنانی که نسبت به علم حصول است ستانیم فانی نفس است که تمام و کمال است و حقیقت فانی
 موطن است و فانی اول کالعدم است بر این فانی و کالعدم است و اولی علم حصول فی حقیقت ظل علم
 حصول است پس با فانی آن ظل فانی این بود و حصول این فانی نفس مقام طهیان می آید
 و از حق جل علاه رضی و مرضی میگردد و بعد از بقا و وجود عالمات تکمیل است و با و فلق نیک و و بعد از
 و غذا و اورام و سیر گردد و باطباع مختلفه عناصر را بعد از کالبدن و هر یک تعانی نامی امری از او
 نماید و در شش شش از ششها میکند و هیچ یکی از اطراف بدن را این دولت نیست است
 که انانیت بالیسر را که نامی از عنصرهای است سیاست با صلاح می آرد و قوت شهویه و غضبیه
 او صاف میسوزد که با تمام و سایر حیوانات را در آن شرکت بحسن تربیت با عدل است و سبب
 الطیف که بدترین لطافت بوده است بهترین آنها میگردد و قال علیه الصلوة والسلام حیال
 فی الحاله حیال که فی الاسلام اذا فتحو ا فتغیبه علامت نسیان ما سوختی
 از نفس نسیان تمام و علامت زوال علم حصول و نفس عالم استعار عالم است با الحی عیان و انرا

قال علم معلوم نروى تصور شؤ به علم معلوم لان موطن نفس عالم هست النفس عالم والنج
 علم معلوم قطعي نكرو و نزار اول فاق هست و وثقا مانے فنا نفس ك حقيقت فنا هست ك مسوب
 چنجاه و سيوم الى حضرت محمد و مرزاده خواجہ محمد المعصوم مد ظله زوال العین
 الا فر وجود او شمع ا و بیان ذاك بسم الله الرحمن الرحيم قال الله تعالى هل
 كان لانسان جان من الله هم يكن شيئا مذكورا بلى يا رب هل لي على الانس ان جنير
 من الله هم يكن شيئا مذكورا لا عينا ولا اثر الا شهود اولا وجود اثر بعين الله
 ان كنت جابجوتك و باقيا بنقامك و متخلفا باخلاصك بل صار باقيا بل
 متخلفا في عباد الله و فانياتك في عين البقاء تلك زمينتها و حصول كمال كمال
 من الله هو و الاخر مثله انسان القى في معدن الملح حتى صار شيئا فشيئا منصفا
 ان تمام الملح الى ان صار كله علما بالقيضه عين ولا اثر فلا جرم ايقه قتله و قطعه
 و حصل كله و بعد و متراءه و لو بقي منه عين او اثر لما جاز ذلك و لنعم ما قال في
 انقار سي سيمك كانه نكثك اوفقم كرو و اندر كيم من اين ريا شؤ فان قلت انك
 كتبت في المكاتب و الوسائل ان زوال العين الاثر انما يكون شهود ياك وجود
 الا لا مستلزم الاتحاد و الرندقة و ارفع الا تشيئية الثانية بين العبودية و الرندقة
 فما معنى زوال العين الاثر في الوجود ايضا هالنا قلت انضباغ اشياء بحيث
 يصير احدهما متخلعا عن احكامه و منصفا باحكام الاخر يوجب رفع الاشياء
 عنها حتى يكون اتحاد و رندقة فان الانسان الملق في معدن الملح ما انحل مع الملح
 و نال ان تشيئية بل حصل له من جو الملح و سلطانه فناء عن نفسه و عن صفاته و
 بقاء بالمعنى و احكامه مع بقاء التشيئية غاية ما في البار هذه الالهة الا تشيئية
 يشيئية باشيئية الظل مع الاصل لا استقلال لها و تلك الا تشيئية الزائلة
 نوع الاستقلال في نظر العوام فالاشيئية باقية
 بعد بقاء اتحاد و لا رندقة و اما منعي في الكتب

والرسائل عن الزوال الوجودي فتجول على قصور فهم العوام فانهم يفسرون
 لدفع التثنية ويقعون في الحاد والزندقة تعالى الله عما يقول الظالمون
 علوا كبيرا بقى ان الشيخ الذي بقى من ذلك الانسان بعد ضرورتها حكميا
 في الحقيقة صورة المثل الذي الضيع ذلك الانسان بصيغة لا صورة الانسان
 الا انه قيس ذلك المثل الحكمي بمقياس شيخ ذلك الانسان وصورة صورة
 كانه بقى شيخ الانسان بقى اثره تلبس في تلك الشيخ في العلم الذي قدس
 صورة الانسان ممكن بل واقم واما ما نحن بصدده فليس كذلك فانه
 الاعلى فهو سبحانه لا يتحد مع شيء ولا يتحد مع شيء ولا يقبل بالاشياء
 ولا تفصل الاشياء عنه تعالى والاشياء وايضا غير متصل به سبحانه ولا
 يفصل عنه سبحانه من لا يتغير بزمانه ولا بصفاته ولا في السموات والارض
 الا كوان فهو سبحانه الان كما كان على صرافة التنزيه والتقدس فهو تعالى
 من العلم بالغرب والبيعة المجهولة كيفية لا كقرب الجسيم ومع الجسم ولا كقرب الجسيم
 مع العرض بالجملة صفات الامكان وسمات الحدوث كلها مسلوقة عن شيئا
 قدسه عروج الولىاء لا يزيد في قربيه سبحانه للعبد ووصوله اليه
 لا يحصل اتصاله مع الله والفناء والبقاء احوال للعرفاء غير ما فهموا
 العقلاء وزوال العين والاشهر له معنى لا يفهم الا من رزقه له ذلك كما
 سيجي تحقيقه فاستتمت كلام هذه الطائفة بحسب الطرق القبول ولا تفهم منه
 الظاهر ومعناه لا لابق فانه لما غلط فيه غلطا فاحشا فضل فضل الله سبحانه والوفيق
 للصواب فان قلت قد جوزت زوال العبد ولا من الانسان فانقول في الجاه في القرب الجسيم
 خاتم الرسل عليهم الصلوة والسلامات قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي وما جاء في الحديث
 صل على صخرة الصلوة والسلام انما انا بشر مثلكم اعضب كما يعضب البشر وليس له
 الاثر من الانسان قلت ليس كذلك ولا دالة على بقاء الاثر الا انه لما ارسل

الرجاء الانسان الكامل بعد الفناء والبقاء الى العالم ودعوة الخلق الى الحق سبحانه
 ركبت معه الصفات البشرية والمخصا الصل الانسانية الزائلة بعد كسر سورة
 تلك الصفات لتحصل المناسبة بينه وبين العالم بعد زالت ونفخ الله بآب الافراده
 والاستفادة بينه وبين العالم بتلك المناسبة والحكمة الاخرى هذه الصفات
 البشرية والحاقها بعد زوالها ابتلاء للمكلفين واختيار المدعوين لتبين الخبيث من
 الطيب ويعتزل لكن من المصدق ويحصل اليمان بالغيب بعد ما للامر وستر
 الحال من جوع تلك الصفات قال الله تبارك وتعالى لو جعلناه ملكا لجعلناه حرا
 وللبسنا عليهم ما يلبسون فان قال قائل ما معنى الالعين والامر من الانشاء
 الكامل والحال ان ظاهرة الامر على الصفات البشرية ياكل ويشرب وينام ويستريح
 قال تعالى في شان الانبياء عليهم الصلوة والسلامات وما جعلناهم جسدا
 لا ياكلون الطعام فقلت الفناء والبقاء من الصفات الباطن لا تعلق لظاهرهما
 بالاحالة فان الظاهر ديم على احكام والباطن يتخله ويتلبس فان قيل لطائف الباطن
 متعددة كلها تتحقق بالفناء والبقاء فالى بعض هو قلت المتحقق بها انما هي لطيفة النفس
 هي في الحقيقة حقيقة الانسان المشار اليها بآشارة قول نافي كما مر بالسوء والاولى
 اخرا والقائمة بعد اودة الرحمن جل شانہ ابتداء والرضية عن المرضية انما بقاء
 في شر الاشرار وخير الاحيار فان شره شر ليس و زاد خبره على خبرها
 والتقدير **نسيم** ليس معنى انشاء والزوال الوجودي ومعنى
 البقاء بالله هو زال الامكان من الممكن راسا وحصول الوجود
 له ثانيا فان محال عقل والقول بذلك كفر بل هو خلة وليس اثبت
 ان باب المعقول في العناصر بطريق الكون والفساد
 الا انهم انقوا هيو لاها ثابتا في المحالين سم سندان الصورة
 الوعية ونحن ان نقول بالهيو لاها لا يتوهمها بل نقول ان الفناء والبقاء اعدا

في شر الاشرار وخير الاحيار فان شره شر ليس و زاد خبره على خبرها
 والتقدير **نسيم** ليس معنى انشاء والزوال الوجودي ومعنى
 البقاء بالله هو زال الامكان من الممكن راسا وحصول الوجود
 له ثانيا فان محال عقل والقول بذلك كفر بل هو خلة وليس اثبت

وایجاد من القادر المختار جل شأنه جاء في الخبر لن يلزم ملكوت السموات من
يولد مرتين **ك**انه اشارة الى الابدان الثاني بالوكالة الثانية واسما
قالوا البقاء بالله تجوز **ا**وتشبه بالزوال الصفات الزائلة وحصول الاغنة
الحسيدة **ك**انهما شبه بصفات مرتبة الوجوب تعالت وتقدست
وقد حقت في غير موضع ان ذات الممكن هو العدم ليس هو فلا معنى لزواله فال
الممكن ممكن في جميع الاحوال حال الفناء والبقاء كما كان في حال عدمهما
والواجب تعالى واجب على الاستمرار والدوام لا يلحق بجواب قد
شئ ولا ينفصل عنه امر ولنعلم ما قيل في الشعر الفارسي **س**
روى يمكن درود عالم **ب**حب ابرگر نشد ولسا علم **ب** ولا يخفى عليك ان بقاء الامكان
في الممكن ليس عبادة عن بقاء اثر في الممكن وبقاء ثبوت في مرتبة من مراتب الشبوت
فانه صناف للفناء الابر والظاني من هذا الفناء بعد رد الامانات الى اهلها
ورده الظلال للمعكسة في الاصلها من الوجود ونوابعها من الصفات الكلية والنعوت **الظلال**
الحق هو العدم الفناء الكامل القلي بحيث لم يوجد فيه صفة ولا نسبة شئ ولا لهم فالوجود الاضافي
في العدم يبنى عن ثبوت ولو في الجملة **مكتوب نجاه وحيجا** رم جان جهان ورتاء
شمر مدين ومبارك اعلاي دين بحق سبحانه تعالى توفيق مرضيات خودكرامت فرموده ملك
ومقر ومكرم دارو النبي والامجاد عليه عليهم صلوات وتسليمات **ك**وحي توفيق وسعادت
درميان انگنده اندكس نميدان دشمن آيد سوار از اچه شدي تملذذات وتسلمات ونويرة فانية
دشمن گوار افتد تجليل رسو وكر دشمن ان عمل بهتفتنا شريعت فراموده آيد بازت جبر شوم
والاعلم ثم قائل دارو كالبشاريش اندوده اندا لمي را بان فريده اوده وامي اكثر معالجته ان
حكيم معلق جل شانه فرموده آيد و تلامي ان بشريه بليغي او امر ونوحي شرميكرده شود و با حكمة
بذلك سحر و تردد و برونق شريعت كه مباهي ان بر سهولت هست ملك بدست مي آيد و با
غضبت و فوجت اندولت جاوداني درست ميرود عقل و انديش را كايدي فرمود و در

و سرے الاذین خواجہ محمد عبداللہ و خواجہ جمال الدین مجتبیٰ صوفی و منشی انجلی اہل بیتہ و سادات
 وزیدند و نامہ برائے نمودند کہ باوجود حصول قرب جوار و سرزندند و سیدند و این غریب نیرسید
 و حقوق ششائے بجائی نیار و دندار خواجہ محمد افضل چنگل نامیکہ رشتہ نامی خود را از ایشان
 و در زویدار و بلکہ از ششائے ماہر اسان است از مزین خود چو گوید کہ ہمیشہ از زوی صحبت دارند
 و از قوت بفضل سنیہ آید قول فقہائے عظام است الراضی بالضرر لا یستحق النظر سائر
 و ریائی ظلمات است اما تستفصل کنجیات است و یجا لبنات الدنیا و لو علی سبیل الذکر
 آن گوہر بدست می آید کہ و عا نامی دیگر اگر شیخ آن گوہر میر شود و مقسم است ہر مبارزیکہ قدر
 و قیمت پیدا کردہ است و سببیکہ اعلا و اعلیٰ شدہ است ہر چند سلسلے و زوایہ است اما و
 غوا و شہادت و در مکر کہ سبب کتب و زوایہ باہل ستر و ارباب ضعف مناسب آگاہ و دان اقویا و ماہر
 و مکر کہ برے است قُلْ كُلٌّ لِّعَمَلٍ عَلَيَّ سَائِلٌ عَلَيَّ فَرَّ بَكَرَ اَكْلَهُ عَنِ هُوَا هَكَ سَائِلٌ
 بعد از مضی مدت رخصت چنان ہو چہ كرسند و فرزندی محمد عید را بقبر و در خانہ گذشتہ آید و چون
 فیوض برکات علوم و معارف را کہ بعد از مفارقت فرزندی بظہور آید بود ملاحظہ نمود از سفر
 او پشیمان شد و فرصت را غنیمت شمرده طلبید و غور و دریزہ ہمہ اندامی آنکہ ازین برکات
 و دریزہ نمایند عجاہی بلکہ است کو سیا و جبکہ ملائمت ایم و در زیر قلمندریہ با وجود آنکہ از تقییر
 جدا ایم و کار و بار علیحدہ داریم شہد از علوم جدیدہ بشنود عنوان مکتوب است قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ
 وَتَعَالَى هَلْ لِي عَلَى اَوْلِيَاءٍ حَيِّينَ مِنَ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ مَسْتَعْمِلًا كَوْرًا اَلَا غَنِيًّا
 و آنکہ از شہود او لا وجود االی احضرہ و شہاد مکتوب میدہ آید کہین زوال
 و وجود را از قبیل الحاد و زندہ شمرده ام و اینجا باین عبارت نوشته ام و علاج آن کرم است
 نموده مع قیاس کن گلستان من بجا را با اینہمہ و ولی برکات این واقعات است لولا
 هَلُمَّا وَجَلْتَ تِلْكَ رَبَّنَا اَتَمُّ لَنَا وَاَوْغَفِرْ لَنَا اَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
 مولانا محمد را و چون ستر جان محدود بودہ و کلمہ نوشتہ آید العاقبت بالحق مکتوب
 پنجاہ و مفہم را انحمید احمدی در بیان حدوث عالم و عقل فعال لَعَلَّ لِلَّهِ الْعَلِيِّ

م در حدیث آمده است المؤمن القوی خير من المؤمن الضعیف لا یطیع الا ما یطاع فی شئ

وَالشَّكَّاءُ عَلَى سَبِيلِ التَّوَسُّلِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِذَاتِ الْقُدُسِ خُودِ مَوْجُودِ هَيْتِ مَسْتَحَقِّ التَّوَسُّلِ
 بخودی خود هست اولیائی چنانچه هست همیشه بوده هست و همیشه خواهد بود و عدم سابق و عدم
 راجعاً قبیل سلسل و سبحانه راه نیست چه وجود و جو بکینه عاوم آن درگاه مقدس است و سلب علم
 کینه کائنات آن بارگاه محترم و ماسوا و تقالی که مستحق عالم است چنانچه صریحاً در فلک جلا مقول
 و چه از نفوس چنانچه سباط و چه از کیهان بایجاد و اصل سلطان موجود گشته است و از عدم وجود
 قدم زلته و زمانه جناب قدس او را ثابت است و پس حدوث و اسات و زمانه علم
 سبحانه کائن چنانچه زمین و در و خلق فرموده است سموات و کوکب لیس از خلق زمین و در
 از عدم وجود آورده است کرمه حَلَقَ الْاَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَكَرِيمَهُ وَقَطَعُ مِنْ سَمْعِ سَمَاءِ
 فِي يَوْمَيْنِ مصداق این سخن است شریف باشد بلکه شکر نصیر لے بود که بقدم بعضی سوی کتاب
 و بقدم فلک و کوکب کم کند و سباط عناصر را قدیم و اند و عقل و نفوس از لے قدیم تصور نماید
 اجماع اهل علم بر حدوث ماسوا حق جل و علا متقد گشته است و اتفاق حکم وجود ماسوا بعد عدم
 سابق نموده اند چنانچه امام حجت الاسلام در رساله المنقذ عن الضلال تصریح باین شیعه نموده است
 و جماعت که بقدم بعضی از اجزای عالم قائل گشته اند ازین راه کثیراً تخلف فرموده و ضعیف است و اعتبار
 حکم بقدم شی از شیا ممکن فرموده از ماست است و در خوان فلسفه و چنانچه ماسوا حق را جل سلطان
 عدم سابق کائن است عدم لاحق نیز در نگیرد است کوکب سموات فرود آمد رخیت و آسمانها
 پاره پاره خواهند گشت و زمین و جبال نیز بر چه پدید خواهند شد و بعد م خواهند پیوست چنانچه تصریح
 بدان مامق است و جماع جمیع فرق اسلامی بر این معتقد حضرت سبحانه و تعالی در کلام محمد فرموده
 است فَكَذَّبُوا فِي الصُّورِ نَفْثَةً وَاحِدَةً وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَذَكَرَهُ دَكَّةً وَاحِدَةً
 لَيَوْمَيْنِ وَثُمَّ اتَّوَفَّاكَ وَالسَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ وَفَرَمَوْهُ
 إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ وَفَرَمَوْهُ إِذَا
 انْفَطَرَّتْ وَإِذَا الْأَرْضُ انْكَرَتْ وَفَرَمَوْهُ إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ
 و فرموده وَكُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ الْحَكِيمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ انبیا در قرآن مجید آیتها سبیل

دارد است جاسطه بود که انکار فاعلی اینجا نماید یا باینه نظر آن گذشته باشد و به موقوفات فلسفه
موقوف بود و باطل ثابت عدم لاحق در ممکنات هر رنگ ثابت عدم سابق آنها از ضروریات
دین است و ایمان بآن لازم و آنچه بعضی از علما گفته که هفت چیز را که عرش و کرسی و لوح و قلم و
روز و رزم و روح باشند فاعل خواهند شد و باقی خواهند ماند نه بآن نمی است که اینجا قبول فاعل
و قابلیت زوال ندارند عاقلان و کلاما بلکه فاعل مختار جل شانیه هر که خواهد بود و وجود فاعلی سازد
و هر که خواهد باقی دارد از جهت حکم و مصالحه **يَعْمَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُحْكِمُ مَا يُرِيدُ** ازین بیان
لا یخلف که در عالم مجبیه اجزای خود مستند بواجب است تعالی و در وجود و بقا با وسعیا و متعجب و بی
عبارات از استقراض نفس همان وجود است در آن ثانی و ثالث **إِلَى مَا كَسَاءَ اللَّهُ تَعَالَى**
بر آن وجود که سیمی بجا باشد پس نفس وجود و مستقر وجود و باراده او را مفوض باشند عقل
فعال بود که هر یک از اینها را در حوادث بار آورستند باشند و نفس وجود ثبوت او بر آن سخن
چه تحقق و حصول و مبتنی بر مقدمات نراند و در فلسفه است که باصول فقه حمیه سلامیه تمام فاعل
اند البته بود که ایشان را از فاعل مختار جل شانیه باز داشته باشند این موموم مستند سازد بلکه ایشان را
هر از آن تنگ و عاقل است که بگویند فلسفه مستند باشند بلکه ایشان را خود را ضعیف خواهند باشند که
میل خود ننمایند از آنکه مستند وجودشان بمجول مطلق نموده آید و از سعادت استاقت و فاعل
جل سلطان مستغفروند **كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا كَذَّابٌ**
مکتوب پنجم خواجہ صلاح الدین احرار و آنکه خلق و نمود وجود ممکنات در مرتبه
است که اتفاق یافته است **كَانَ اللَّهُ وَكَمْ كَيْفٌ مَعَهُ وَكَيْفٌ** و چون خواست که کمالات مکنونه خود
ظاهر سازد و هر سوز سعاد که جل سلطان طلب طهری از نظام فرمود و کمالات خود را در آن ظاهر
فرماید و مظهریت وجود و قوای وجود را غیر از عدم قابل نیست چه مظهر و ذات شی ساین و قابل
شده است و باین معقابل وجود عدم است فقط پس حضرت حق سبحانه و تعالی بکمال قدرت و خیر
در عالم عدم هر سه را از تمام مظهری از نظام برین فرمود و از مرتبه حسن و هم هر گاه که خواست
و هر طور که خواست خلق فرمود و خلق الاشیا بر مبی شار و محال و بدی بان مربوط ساخت باید دانست

که مافی عدم خارجی هست نه نبوتیکه در مرتبه حسن و هم پیدا کند که آن بوی منافات ندارد و نبوت
عالم اندر توبه و هم حسن است نه در مرتبه خارج مافی او بود پس در هست که عدم در مرتبه حسن و هم نبوت
پیدا کند و بصنع خداوندی جل سلطانة آسمانی در سوخی اینجا و را حاصل شود و در آن مرتبه بطریق
الکاس و ظلیت حی و عالم و قادر و مدبر دنیا و شفا و گویا بود و در مرتبه خارج هیچ نامی و نشانی از او
نباشد و در خارج غیر از ذات و صفات و هیچ جل سلطانة هیچ چیز ثابت و موجود نبود و با غیبه و تزلزل
گفت الآن که ما کان مثال آن نقطه جوابه و دائره هم موم است که موجود همان نقطه است و پس در این
و در خارج محدود است و نامی و نشانی و در خارج ندارد و هم در آن دائره و در مرتبه حسن و هم نبوت
پیدا کرده است و در آن مرتبه بطریق ظلیت و اماره و اشراق او را حاصل است ازین تحقیق گفت
حاصل میگردد و از آن مقامات معلوم که حضرت شیخ محمد الدین و تاجان و در تکریم عالم فرموده اند
بیان تمیزات نموده و تعلیمات علمی و خارجی ساخته و حقایق و اعیان ثابت را در مرتبه معلوم و
جل سلطانة ثابت کرده و معلوم آن اخبار و خارج که ظاهر و وجود است مقرر داشته و آثار اخبار را خارج
نامیده و کلامی علی المصنف المناظر فی کلامه هم المصنف علی اصطلاحهم و این تحقیق
معلوم گشت که هیچ چیز غیر از حق جل علا و خارج موجود نیست چه اعیان و چه آثار اعیان بلکه نبوت است
و در مرتبه حسن و هم است و هیچ مخطول لازم نیست چنانچه موم می است که با خیر و هم نبوت پیدا کرد
است که با تعلق و هم مقرر گردد و بلکه نبوت آن بصنع خداوندی جل شانه و در مرتبه و هم است و ثبات و تعلق
و اتفاق و هم حکام دین مرتبه دارد و صلعم الله الذی یلقن کما یشیء ازین بیان آنچه گشت
که حقایق حکمات است که در خانه علم و جویز و تعیین پیدا کرده اند و بصنع خداوندی جل سلطانة موم
در مرتبه حسن و هم ثابت گشته یعنی از اخبار ایا و اسما که جل شانه شد و دین مرتبه بکمال ظلیت
و عالم قادر و مدبر دنیا و شفا و گویا گشته و تحقیق شیخ و تاجان او حقایق حکمات معلوم
همار آنکه است که یکی از تمیزات خمس حضرت وجود است با جمله و فهم این فقیر حقایق حکمات است
اند و نبوت شیخ وجودات تمیزات و حضرت شیخ نمودار کثرت را و در خارج اثبات کرده است و گفته
که سو علیه تکثر که حقایق حکمات اند و فقیر از اخبار اعیان ثابت کرده است و در مراتب ظاهر و در مراتب

که جز او در خارج موجود نیست شمس گشته و خارج نمودی پیدا کرده اند میانه و در خارج اند و تحقیق
غیر از این که تمام خارج موجود نیست میفرماید که هر کس را در صورتی که از اوقات بظاهر بود که
کاملات است و آن صورت نسبت به محمول الکلیفیت پیدا میشود که سبب آنکه آنرا در خارج بگوید و اگر این
نسبت به محمول الکلیفیت محمول است حتی که آنرا نیز از این سر اطلاق نداده اند علیهم السلام و استقامت
و اظهار این صورت را در خارج که بعد از حصول آن نسبت به محمول الکلیفیت است خلق گفته است و اینجا شما
دیده و این تحقیق سابق که این فقیر آنرا میگوید گشته است یا اینچنین در خارج وجود فرستاده شود هم بسیار
بجای خارج بر همان بر گشته خود است و وجود است غیر از آنکه نمودی نه شانه که اگر نمود است او را در
و هم است و اگر ثبوت است بصنع خداوند جل شانهم در مرتبه دوم است با کمال و دو ثبوت او در یک مرتبه است
نه آنکه نمود او در جای است و ثبوت در جای دیگر مثلاً داره و مومنه که ناشی از لفظ جواله است چنانچه ثبوت
آن در مرتبه دوم است و در خارج و نمود همان مرتبه است زیرا که در خارج از روی نشانی نیست تا نمود
گرد و غایت نامی را باطنی و هم را نمود خارجی می خوانند و گمانند که صورتش را در عالم مثال و لفظ خبر
باطنی بیند و خیال کنند که آن صورت در عالم شهادت حسن و قبح هر چه بینند و آنوقت که متباین بسیار
میشود که مرتبه را بر مرتبه دیگر شتمه می یابند و حکم یک بر دیگر می کنند پس در عالمی که آن داره و مومنه
که در خیال شمس گشته است بچشم خیال در مرتبه که مرتسم است بینند و چنین است زیرا که از اذلال
که محل لفظ جواله است نام و نشانه نیست تا دیده شود و صورت شمس که در آن می بیند شمس گشته است
منوال است که صورت او در خارج نه ثبوت است و نه نمود بلکه ثبوت و نمود در مرتبه خیال است و
سبحانه اعلم پس از آنکه شیخ قدس سره خارج دیده است یا در آن بطریق انعکاس شود و آنرا که
آن خارج نیست مرتبه دوم است که بصنع خداوند جل شانهم تقریر و ثبات پیدا کرده است و خارج مومنه
خارج و راسی است که از نشانه و احسان برتر است آنچه شمس و مومنه معقول و متخیل است بلکه ملاحظه
داره و هم است موجود خارجی محل ملاحظه و ادراکی در آن تمام است مراتب آنجا که انباشت دارد و
کدام صورت بود که در آن حضرت سبحانه شمس گرد و مومنه در مراتب ظلال است که بعد از
و هم در حسن و قبح دارد و ربنا انتا من لک ثلث مرجه و تهنی لکنا من اهل النار و تنگ

مکتوب پنجاه و نهم خواجه شرف الدین حسین در رجاء حوادث یومیه راوده او تکیا و تکیا و تکیا
 بحق سبحانه و تعالی بر جاده شکریت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و تحیة استقامت بنشیده
 بکلیت گرفتار جانی بن فرخ و گردانا و دوزخیز با تمیز حوادث یومیه چون بالارده واجب الوجود
 جل سلطان کائنات است لعل او تکیا ثابت راوده خود را با نبر او تکیا ساخته آن حوادث را
 مراد خود باید داشت و بان ملتذ باید بود اگر نیکبست این نسبت باید پیدا کرد و الا بالا نبرد
 کشیدست و چون او جل شانده حاضری نمودن در حدیث قدسی آمده است من لم یرض بقصای
 و لم یصبر علی بلائی فلیطلب ربا سوائی و لیخرج من تحت سماوی
 آری مردم فقر و مساکین جماعه زیر دستان بر عایت و حمایت شما اسوده و مرقه الاحوال بوده اند
 و چون ایشان هم صاحبی دارند کانی است نیکبای شما باقی مانده است حضرت حق سبحانه و تعالی
 جزای عاجل و اجل کرامت فرماید و السلام مکتوب صتم بر پیزاده ایشان خواجه محمد عبدالعزیز
 در بیان حدیث ذات انسان بیان آنکه آن ذات ایشان نفس را طه اوست با ذکر فانی نفس و
 قلب زوال علم حصول الحق المبدین سبحانه من لا یتغیر بدل آنه و لا یصفاته و لا فی
 الصفاء بجلی و لا کوان زیرا که در حدیث آنکه ان هر تغییر و تغییری که رفتی است در مرتب علم
 و در حضرت وجود تکیا و تکیا هر چه تنزل و تنزل و چه در خارج و چه در علم راه یافته بیا نشد
 که حضرت حق سبحانه و تعالی چون خود است که کمالات ذاتی و صفاتی و اسمائی خود را ظاهر سازد
 و در مجالی و در مایمی اشیا جلوه دهد هر کمالی را در مرتب عدم نقیض آن کمال که قابل دست
 با ضافه از سایر اعلام تمیز است از برای مرتبه آن کمال تعین فرمود و مراتب خود مقابل شی است
 و سبب ظهور آن شی و بعد ها التلبین الاشیاء و ان اعلام را که قابلیت داشت آن
 دارند هر گاه خود است در مرتبه حق هم ایجاد فرمود و استقرار و تحکام بخشید و ان کمالات را در حقا
 متعکس ساخت و باین الخاسر آن اعلام را در ان مرتبه جمعی و عالم قاف و در مرتبه جمیع و بعضی و متکلم کرد
 لیکن محسوس است که در ان عدم تصرّف میفرمایند بنه آنکه در وی چیزی نیست و دیگر سازند و انی
 تصرف اعلام و نرم میازند بعد از ان بنجام و کمال میانید و رنگ آنکه اول نوم را نرم و اعلام سازند

بعد از آن از موصوفه اشکال پیدا کنند و باید دانست که در این علم عدم نیاجست که قابل وجود باشد
 است پس اینجا اتحاد که در مرتبه اول ظاهر شود و ثبوت و سلبی در یک جایگاه ندارد و باید گوئیم که عدم
 وجود است که نقیض دست و عدم وجود دیگر در او اگر عدم موجود گردد و هیچ چیز منتهی را لازم نیاید
 چنانچه در موجود گفته اند که از مقولات ثانویه است که در خارج معدوم است این تحقیق معلوم گشت
 که حقایق اشیا اعلام اند که کمالات مرتبه وجود و تعالی و تقدست در آنها منعکس گشت است و آنها با
 خداوند جل سلطان تحقیق و ثبوت و سلبی پیدا کرده اند و در مرتبه حسن و بهم استقرار و تدریج حاصل
 گویند و ذات اشیا آن اعلام اند و العکاس کمالات در آنها در رنگ است و پائی اعلام اند و در
 و جواهر آنها بعد از تمیز این مقدمات بخوبی جدا از مقصد معلوم که بولایت خاصه تفریق دارند و کویسیان
 و بگوشت و بشری این شنید بدان ^{الطریق} امر باشد ^{الطریق} لا اله الا الله تعالی ^{الطریق} هذا لا سوا ^{الطریق} که حقیقت انسان و
 آن عدم است که حقیقت نفس با حقیقت است و در ابتدا تغییر از آن نفس نفس ماره می نمایند و هر فردی از
 انسان بلفظه انا اشاره با و میکند پس فرات انسان نفس ماره باشد و سایر لطائف انسان
 در رنگ قوی و جواهر باشند و او را چون عدم فی حد ذاته شرمض لوی از خیریت ندارد و نفس
 نیز شرمض بود و در جو از خیریت و در کتب باشد از شمرات و جمل دست که کمالات منعکس که در
 بطریق خلقت ظهور نموده اند از خود میداند و قیام آنها را که باصل شان ثابت است نفس خیریت
 میکند و خود را با آن کمالات کامل خیر میداند و از این راه دعوی میگردانند و میگویند و بعد از خود
 جل سلطان در کمالات خود را شمریک میسازد و عمل و قوه از خود تصور میسازد و متصرف خود
 همه انکار و میخواهد که همه تابع او باشند و خود تابع نبود و خود را از همه دست فرمیدارد و دیگر برای
 خود دست میدارد و نه برای ایشان و از این تمیلات فاسد عداوت قیام بولایت جل سلطان پیدا
 میکند و با حکام منزل او تعالی نمیگردد و سلبت میبایستی نمی نماید و در حدیث قدسی آمده است
 عادل نفسک فانه ان تصدع ^ک و حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال اافت و حجت خود را
 سبوت ساخته علیهم الصلوات و التسلیمات که رحمت عالم اند از دعوت بحق فرماید جل سلطان و در
 کاخانه دشمن نمایند و از جانب و سوا او ولایت کنند و ازین جهت بسیارند و بر نفس شمرات

اول اطلاع دهند که سعادت از سه دشت دعوت این بزرگواران اجابت نمود و اصل محبت خود
 با گشت و نقاد حکام منزه است باید دانست که طریق تکریف نفس و دفع است طریق است که باقیات
 و مجاهدات تعلق دارد و بطریق انابت است که بریدن مخصوص است و طریق دیگر طریق جذب محبت
 که راه اجتناب است برادران تعلق دارند و در شان ما بین الطریقین طریق اولی فتن است بجانب مطلوب
 ثانی برودن است بمقصود از فتن تا برودن تفاوت بسیار است و چون بسیار است که صاحب دل
 را خواهند که راه اجتناب برند و از جذب محبت بجنبانند عظامی فرایند و کسان کسان بزرگ و درین
 سعادت نمی بود که در این مجید فرسانند و از دید و دلش سویی مانند و از آفاق و نفس بگذرانند
 بیان آفاق و البسه تفکیک فلسفست و فکای نفس موقوف بر فکای نفس ماره و در اول حال
 علم حصولیت و در شان زوال علم حضور و زوال علم حضور تصور نمودن زوال نفس حاضر متصور
 نشود چه تا زمانی که حاضر بر است علم حضور می بر جا است زیرا که علم حضور عبارت از نفس حاضر است
 و امر را بدین بیان پس حال شهود و زوال نفس عبارت از زوال وجودی آن بود بخلاف حال شهود
 که در وقت نفس عبارت از زوال وجودی آن بود بخلاف حال شهود که در فکای نفس عبارت از زوال
 وجودی آن بود بخلاف حال شهود که در وقت فکای آن را که بدین مستلزم زوال وجودی نیست که شهود
 اینجا را بدین شاه حاضر است فکای احدی مستلزم فکای دیگری نیست

تجلیه ساده لوحی خیال نخلد که زوال

نفس حاضر و مقام تقابل بعد که را باقی حید وجود را میسر شود و هم حاصل است چه حاضر در آن موطن است
 سبحان نفس پاک که فایافته است گویم که حاضر در آن مقام نفس پاک است که از العزیزان
 حقیت دانسته است از حضرت حق تعالی و تقدیر آن ازین تعیین ازین حضور و زوال بر است از
 سبب است که گفته اند **س** بخواب اندر یکدیگر می شو شرش و اینجا زوال علم نفس حاضر است که در قسم
 علم حصولیت نه زوال نفس حاضر که مستلزم زوال علم حضور که در زوال نفس حاضر عبارت از زوال
 عین و از او است نه زوال علم نفس حاضر در شان ما بینها مکتوب شخصیت و یکم حضرت خدیو
 خواجهمحمد حید و طلبه و راجع عارف را گاه رویت بعضی ظاهر بر وجه دیگر و در غیر ذلک چون سالک

بصرف ذات تعالی و تقدیر سبحی اند و جمیع نسبت اعتبارات ساقط میگردد و در انوطین عروج و رجوع مشهور
و مبطل و قطع برآمدن و شواهدینا بدو نیوقت نگاه باشد که حکم النظرة الاولی لك نگاه اول که بفرمان
جمیله تلقی کند و بتیقام مدوام بدو سرعت بالا برد و از مجاز که نظره حقیقت گفته اند بحقیقت رساند
اما در نیوقت محافظت از نظره ثانیه که النظرة الثانیة علیه فرموده اند لازم است که مضروب تمام
املا و اعانت انجاخ و چه تصور بود و ما جعل الله لك سبحانه فی العلم المحموس گشته است که
اگر طبع خام نظر نماند و اکتفا بهت خالی افتاده است و در رنگ سراسر رنگ کلوز یا نه و جمعی
نظر مانده و ثالث و رابع که بطاهر جمیله تلقی کند مضروب شده اند و از سابع چه حقیقت
انگاشته اند از باب چند راجع اند و حقیقتی که بیان عروج مینماید از عالم مجاز است که میفرماید
مِنْ أَصْنَافِهِمْ وَ يَحْفَظُوا عَنْهُمْ وَ رَدُّوا نِجْمًا كَافِئَةً وَ كَافٍ مِنْ قَوْلِهِمْ كَلِمَاتٍ جَوَارِحُ
آید و کفر و فسق هم آنها امداد کند هر چند این ظلمت پیش بود امداد و یاده نماید به باطنی گفته اند
که فیوضی در ده جماعه که غرق ظلمت غفلت باشند از نا قابل آن فیوض اینها نیز سبب ظلمت
بیشتری میشود که با جبر و در جوار اینان بود و شخص فیوض دیگران سر قیامت مینماید که هیچکس
زیرا که بواسطه علو در جهان عارفی ان گفت که آن فیوض را در و بجای او نرسد و جبارا که اند
عروج او نماید کافخانه این بزرگواران بلند است هر محله و فیض انجا نافر نیست بلکه انجا
سرست و قیق که برابر با آن حال نکشف است اینقدر دانید که ظلمت هم از برای کمال ظهور
در کار است و بعد از این الاشیا رشنیده باشند و چون الکتاب ظلمت ممنوع است از کمال که هم
ظلمت جبار را هم مقبره بسته اند و در ظهور نور که نور الانوار است نافع ساخته اگر گویند که طاعات
عبادات را خصوصاً او از نور بعضی را در انوطین چراغ نموده و چراغ امداد و در چه نماید گویم که چراغ با نفع
و چون امداد و نور نمائند لیکن نفع امداد و معذب که سابقاً مستحق میگشت در نیوقت حاصل
و در رنگ سابق رجوع بالا مذکور شد و امثال آنها نافع و الله سبحانه اعلم بحقیقة الحال
سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ
مَكْتُوبِ صَحَّتْ وَ دُوْهِمْ خَيْرٌ نَعْدُ وَ مَزَادَهُ خَاجِرٌ مُحَمَّدٌ بِمَعْنَى مَدْفَعُهُ الْعَالِي وَ تَقْضَى فَنَاجِرُ

وجودی از انسان بنا بر عدم فانی او به حقیقت ذوات انسان نفس با طقه است که مشار الیه انسان
 مطلقا ناما و حقیقت نفس با طقه عدم است که بواسطه انکسار بین وجود و صفات وجودی خود را موجود و توهمی
 است و وجود عالم بقا را بستقلال از هسته و این صفات کمال از حیثیت و علم و غیره با وجود تصور
 نموده و بخود قایل انگاشته و باین توهم خود را کامل و غیر یقین کرده و شرارت و نفس را خود را که شکر
 از عدم است که شکر محض است و از انوشتر ساخته و چون عنایت خداوند جل سلطان در حق او در دست
 جمل مرکب تصدیق کاذب و از او را نداند که این کمالات از جای دیگر است و این صفات کمال
 نه از دست و نه قایل با وجود اند که حقیقت ذوات او عدم است که شکر محض است و نقص فاضل از این
 اگر بکرم او فانی غالب مدد دست کمالات را صاحب نگاه برد و او را این امانت با لکل با لاف
 نموده خود را عدم محض یافت و بوی از خیریت در خود ندید این زبان نه نامی از وی ماند و نه نشانی نه
 عینی ماند و نه اثری چه عدم لاشی محض است که در مرتبه از مراتب نبوت ندارد و اگر خداوند مرتبه از مراتب
 او را نبوت مستحق بود و جمیع کمالات از وی مستقیم و در ثبوت عین کمالات از این نفی
 آمد که این فناء و لکل است زوال وجودی فانی هیچ در کار نیست چه وجودی و را هرگز نبوده است باز
 متصور شود و عدمی بود که توهم وجود خود را بر پا میداشت و چون این توهم را لگشت و زوال شود
 متحقق عدم صرفا ندان که لکل لاشی است پس از زوال شهودی چاره نبود و زوال وجودی هیچ و کار
 نباشد و الله سبحانه تعالی الخ فی الحال مکتوب شصت و سی و دوم میر منصور در کشف الحقائق
 و قرب معیت او تعالی و راجع و شستن این غریب محکم و مشکل کتاب کریم و قرب معیت و احاطه و سران
 و وصل وصال و توحید و اتحاد و امثال خدا و آنحضرت جل سلطانها از قبیل مشایخات و تعلیمات
 است القرب معیت و اتصال و اتصال که در فهم ما در آید و عقل شود جناب بندس خداوند جل جلاله
 از ان مدارک معلوم منزه و مبر است لیکن ما را خبر کارانقده معلوم ساخته اند که این قرب غیر بهشتی
 بآن قرب اتصال است که در میان آئینه و در میان صورتی که در آن آئینه توهم است حاصلست که
 از عالم قرب اتصال وجودی توهم است و چون حضرت حق سبحانه و تعالی موجود و حقیقه است و عالم در
 مرتبه حسن و هم مخلوق گشته است با چار قرب اتصال در میان وجه بتا و ممکن از قبیل قرب وجود

که بر تقدیر حصول این فنا نامی در تالی از عدم که حقیقت اوست در ممکن مافی نماند و وجود و صرف در
 هیچ نبود زیرا که هیچ از دو نقیض مستلزم حصول نقیض دیگر است تا ارتفاع نقیض لازم نیاید و وجود و
 صوفیه عین واجب تکلیف یا جنس صفات اوست سبحانه و بر تقدیر قلب حقیقت لازم است و از
 مستلزم الحاد و زندقه است جواب نقیض عدم نه آن وجود است که عین واجب تکلیف یا جنس صفات
 ذاتیه سبحانه بلکه نقیض عدم ظلمه است از ظلال آن وجود و عکس است از عکس آن با محله وجود و
 عدم در طرف و افتد از فغان امکان است و احتیاج بر رفع عدم که نقیض است و از صفات اوجی
 جلشانه اگر از داوره امکان خارج باشد اما چون احتیاجی بذات اوجی دارد تا با عدم تقابل بر سر کدام را
 ثابت است از ثواب مکان بیرون نیستند و همیشه احتیاج بذات تعالی را در انگیزه شان است اگر قدیم
 اند از ذات واجب تکلیف است نفس احتیاج دلیل مکالت اگر احتیاج بر غیر است نقیض کل مراد و
 داوره امکان است و اگر احتیاج بر غیر نیست بوی را مکان دارد اگر چه داخل داوره امکان نبوده و خارج
 اوجی تواند که کمال بخیا و در کمال است تکلیف است پس موجب خلق مولات را تا و تقدیر
 شود که از مطلقه نفس نشاء به تصور منزه و مبرست و صفات اوجی تکلیف بر خیزد و در داوره وجود بر
 اما چون محتاج بذات اند و در شان و در وجود ذات است تکلیف خنجر وجودشان و در وجود ذات
 تعالی چه وجودشان را عدم تقاضی دارد که عدم علم و عدم قدرت باشد و در وجود ذات را تعالی
 و تقدیر هیچ مدعو مقابل نیست هیچ نقیضه مقصود اگر وجود واجب تعالی عاری از عدم نقیض باشد
 محتاج بود بر غیر آن نقیض و احتیاج از صفات نقیض است که مناسب ال مکان است تعالی الله اعلم
 علو کبریا پوشیده نماند که در صفات واجب بل سلطان از اطلاق لفظ امکان تماشایی باین و
 موسم حدوث است و صفات تقدیر اند بر نپند صفات واجب و واجب بذات تعالی است اما نظر بذات
 واجب بل نشاء واجب اند که از ذات شگفت نیستند و حاصل یعنی هر خیزد بر امکان است اما از عدم
 حدوث نیست و عدم حصول نقیض که عدم باشد و وجود واجب تکلیف کشفی است و شهود اگر چه
 بصورت استدلال نموده آید و رنگ نخی بریدی نمی بصورت استدلال زنده بر اصل سخن میوم و
 سوال گویم که بعد از زوال عدم از امکان بر تقدیر قاعده را و بود چه میگوید و در می نماند و بخیر

و تحقق تصدیق نیابت که عدم تعیین و انرا زوی منتفی گشته است لیکن این کن وجود ثبوت است که
 اگر ممکن در مرتبه و هم حسن است که او نایب است و آثار را بر وی مترتب ساخته و ذات کالات مرتبه حضرت
 و جوب است که تقدیر بعد از زوال عدم گشته و در رنگ عاقل ذات و حقیقت ممکن نیست و این مرتبه
 پیش از زوال عدم از صفات عدم بوده است که از او مرتبه حسن و هم نایب گردانیده و محال همان
 ثبوت بعد از زوال عدم نایب نایب او گشته ذات ممکن آمده و صفات را بخود منت یاشسته و کائنات
 عدم بوی بر پانده و این کا خا که نیابت عدم بوده است تا مجددی بر پاست که نقیض آن ثبوت
 بر جاست و امکان را بقا است و چون محال از نقیض ثبوت بالا رود و وجود را تعاقب نماید بلکه عدم
 محال تعاقب و نبود و امکان را محال انگیزش نباشد و زیوت کار و مابری است و ساز و هم گسار
 در و ادنی اینجا باید جست تا هر جا که ثبوت امکان و محال عدم است اگر چه بقا صفت باشد و عدم
 قاب تو سین است و چون امکان و عدم کلیت خست خود بر بستند و کوس رحلت زنده کالات او و
 پیش است نه باشد که در زیوت ممکن است واجب گردد و تنها بلکه قیام او بذات تحت ثبات است دیگر
 و قیام که بظلال ازل بوده است که ازل میشود کسی که خود را کم شد خدا نیست قیام این عارف ذات
 و جوب که بود و تنها در رنگ قیام صفات او است تعالی بذات او سبحانه بلکه قیام او مرتبه است که انجا
 صفات هیچ محفوظ نیست هر چند صفات را از ذات تنها تفکاک نیست لیکن قیام صفات ازل و ابد
 است و عدم دارد و قیام او از لای نیست و بدایع حدوث قسم اما صفات را نقائص است که اعدام
 مثلا عدم علم و عدم قدرت و محاط این عارف از نقائص اعدام بالا رفته است چنانچه تحقیق یافته شود
 نماید که محاط چون از نقائص عدم بالا رود و جوب تحقیق گردد و ممکن واجب شود و ان محاسن
 گویم و جوب و قیام که وجود خارجی پیدا کند و ممکن را خود مرتبه و هم حسن گشته نیست و جوب وجود
 از کجاست و شود و این بیان فرق دیگر در بیان قیام صفات و قیام عارف پیدا شد که قیام صفت است
 و جوب خارجی است و قیام عارف با اعتبار وجود و جوب اگر ثبات و تقرر دارد و مبادا ثبات باید نیست
 بقای انا از عارف با قیامی عدم است که حقیقت اوست و چون عدم زائل گشت انا را مودی نماید
 که بران اطلاق نموده اید محاط ثبوت بعد از زوال عدم اگر چه طویل الذیل است و ثبوت هر چند

ممکن گشته اما کار انا را آنجا مورد نیست گویند و ضم لفظ انا از برای حقیقت عدمیه بوده است که از حقیقت ثبوتیه نفرت داشته بخیر و اعظم و ممکن و ممکن از عدم ممکن گشته است و کار انا ممکن از عدم همین شده احتیاجیکه و ممکن است از عدم آمده است و حدیثی که درین گیر امکان است هم علم بودید گشته اگر گزاشته و ممکن است هم از راه عدم است و اگر امتیاز است هم از راه وی وجود و در ممکن منع است و انهم تخیل تو هم است اگر چه ثبات و استقرار دارد بلایند صفات که بذات و اجزای سلطانه قیام و اندازات غرضانه بتمامه برگم هر یک از آن صفات ظهور میفرمایند آنچه پیش از ذات متصف بصفه بود و چنانکه دیگر متصف بصفات دیگر چه در آن حضرت بعضی و تخیری نیست بسبب حقیقت هر حکمی که آنجا اثبات نمایند با اعتبار کلیت است چنانچه گفته اند ذات الله تعالی کلام و کلام او و کلام او و قیامیکه عارفان را بذات و اجزای جل سلطانه سبب ملاحظه اسرار و صفات پیدا میشود و نیز ازین قیام است که کلیت برنگان نور برآید و برعکس هر یک دیگر متشخص و مرتبه خود را و اینها بدین فهم من فهم است قیام میکند سعدی بدین شیرین سخن گفتن بدین مسلم نیست طوطی را بدو رایت شکر خانی بی این طوطی که هر یک کلیت بزرگ صوت برآید اگر عارف بود از قنای تم ایضاً بآن ظهور پیدا شود و اکمل نقیسات و احوال بود که وجود و موجود چنان نیست که بولات ثلثه او را میسر گشته است و این یقین وجود و حدوث و امکان چون ناشی از مرتبه جمیع است بر نقیسات دیگر که نه ازین مرتبه ناشی اند مرتبت و فصل دارد و مرتبت و فضلی که حروف و کلمات قرآن را بر حروف و کلمات دیگر هر چند هر دو بحدوث و امکان متضمن الیه بود که از ظاهر هر شیء این یقین را بیان نقیسات دیگر برابر میدارند و این حروف کلمات قرآنی را با حروف و کلمات دیگر مساوی دانند ازینجا افضل عارف مدیاب مرتبت او و دیگران مثل مرتبت کلام ظاهر و چنان کلام دیگران قیاس بکامربیت هر کس فسانه بخواند فسانه است و او را که دیدش نقد خود را در آن محجوبان که محمد رسول الله علیه و سلم را بشیر گفتند در رنگا بر بشیر تصور نمودند و از احوال شکر آمدند صاحب لبنان که او را علیه الصلوٰه و السلام بعنوان رسالت و رحمت عالمیان دانستند و از سار سار تمنا زدند بدولت ایمان مشرف گشتند و از اهل نجات آمدند تشبیه و ادا بعضی از مطالب قبیحه که بذات و صفات و اجزای سلطانه تعلق دارد و بواسطه نگر میدان عبارت الفاعل موصوفه صفات ممکن

که مستلزم نقص و قصور است و در حدیث و ان الفاظ را از ظاهر معصوم باید داشت و چنانچه
 خداوند را جلالت از جمیع صفات نقص و ساقط است و در باب اول است و اطلاق بعضی الفاظ
 که در شرح ما حضرت جانشان دارند و در حدیث است متعلق به شایخ عظام بطریق مجوز نموده می آید مثل
 و غیره از ان ترسان و از ان است که کلاً اَوْ اَحْضاً نَا انْ لِّسِنِنَا اَوْ اَحْضاً نَا
 اگر گویند از لفظ تجلی و ظهور ظله و امثال آنها که در عبارات تو واقع میشود لازم می آید متزل وجود
 و مراتب ظهورات جنبه شایخ دیگر گفته اند و حال آنکه توانک متزل وجود عالمی و عبارات است
 گویم که متزل بر تقدیری لازم می آید که منظر اعرین ظاهر بگویم چنانچه دیگران گفته اند اما اگر عین
 ثانوی متزل چنان باشد و چنان این فقره عدم نسبت ظاهر است با منظر و الله سبحانه الموفق
 مکتوب شخصیت و بحکم مولانا صفیر احمد رمی البزار بقای ذات عارف را بر هفت اوصاف
 و سه لطیفه از لطافت بکلیت ذات بر آید و عارف کامل هم معرفت را بعد از بقای ذات چون صفات
 و اخلاق کامله عنایت فرماید بر صفات از ان صفات متصف بعنوان کلیت ذات او خواهد بود
 آنچه بعضی از ذات متصف یعنی با شد و بعضی دیگر متصف با صفت و دیگر مثلاً ذات او تمام علم
 خواهد بود و تمام بصیرت تمام میسر خواهد بود و چنانچه محققان صوفیه و صفات و احادیث جانشان گفته اند که ذات
 الهی کمال علم و کمال قدرت و کمال ستم و کمال بصیرت را از انجا است که مومنان حق سبحانه و بخت است
 خواهند بود که کلیت خود بصیر خواهند بود و چون تمام بصیر باشند صحت را چنانچانیش باشد گفته اند که انچه
 عوام مومنان را بعد از ایتما و الهی در آخرت بر سر خواهند داد و لیکن که خواص مومنان در دنیا سیر
 خواهند بود که نسبتاً انصاف انجا است که انچه از انجا قیاس می برد و قیاس کن گشتا از
 بحار ما ذلک فَضِّلُ اللّٰهُ یُؤْتِیْهِ مِنْ شِئْءٍ وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ ^{لطیف} چنین
 از لطافت آن عارف در یقوت ربنا کلیت او می آید تمامه عارف لطیف روح میگرد و در تمام
 لطیفه قلب میرو و علی هذان القیاس سائر اللطائف الانسانیة من النفس ^{طیفة}
 و السر و الخفی و الاخفی و غیرین منوال است هر چیزی را جزو او می غرضی را عباد و کلام
 کل پیدا میکند مثلاً عارف تمامی خود را عنصر خاک می آید و تمامی غرض را تصور می نماید و چون لطیف

حقیقت جامع است بر یک کل منصف میگرد و تعلق که از انقضای قلیه بوده ازل عشود و منقذ ازین کار
 خالی و مانده در رنگ جدید به روح بنیاد و خیال تغیر میگرد که مدین رفت و آمد کرد و ازین راه
 بوی رسیده است و او بر صرافت صلی خود است و در رنگ نغمه مدویک پنجه دانه خام بر برفت اصل
 باند نه جراته از ارتش دستاثر کند و در طوبی از آب بوسد غایه افنی الباب بعد از رفعت از
 تعلق و بعد از خلوت منصف برنگ ساز اجرا میگرد و در رنگ اخیر که دیگر حکم کل پیدا میکند مقصود
 شصت و ششم محمد بنیم قصور در جواب ال و از منتهی الباز نظره حقیقت به اخوی مجیم
 پرسید بود که الباز قنظر الحقیقه بجه منتهی گفته اند بدانند که مجاز نظر حقیقت است که از نظر
 شاه راه کشاده است مگر باین اعتبار گفته اند من عود بنفسه هذ عود و لا چه معرفت نظر مستلزم
 معرفت اصل است زیرا که نظر بر صورت اصل خود کان است پس سبب نخستان اصل بود کان
 صورة الشئ ما ینکشف ذلک الشئ لیکن ما ینکشف قطره الحقیقه بر تقدیری است که گرفتار
 مجاز در میان نیاید نظره تا تیره نکشد نظره اولی است که قطره حقیقت است که مخبر صادق از
 النظره اولی الذی مودود است علیه علمی الیه صلو و السلام کو یا بلطف کل شاه حصول اندوخت
 کرده و اگر وعیاد ابالله سبحانه که گرفتاری مجاز در میان آمد بیکه نظره تا تیره نکشد بدان مجاز در راه
 وصول حقیقت است قطره چه بودی است که بر شش خود بخواند و بدوی است که حقیقت میگردد
 لهذا مخبر صادق علیه علمی الیه صلو و السلام نظره تا تیره را منظره النظرة الثانیة علیه السلام و
 کلام خیر مضر تر از آن بود که از حق باز دارد و باطل گرفتار سازد و بدو است که نظره اولی و ثانی
 نامم است که باختیار نبود و اگر باختیار بوده حکم قطره تا تیره دارد که میفرماید **قُلْ لِّلْمُؤْمِنِیْنَ یُعْطُوا**
مِنْ کُلِّ خَیْرٍ اَنْ اِذَا سَاَلَکُمْ عَنْ شَیْءٍ قُلْ سَئِلُوا عَلِیَّ بْنَ اَبِی هَاشِمٍ و نظره
 گرفتار بیا بصورتی که پیدا کند و بجهت و دلالت فیما فرقیته گردند بطریق آنرا وصول حقیقت
 سازند و مراجع حصول مطلوب نمایند کلا این خود سدره مطلوب است صاحب حصول مقصود و طلب
 است که در نظر نشان برین گشته است و در غرض حقیقت اتماده جمعی از خیا حسن جمال این
 احسن حق و نه جل شایه گرفتار با خیا می بین گرفتاری بحق میدانند و مشاهده آنها را شایه

حق و انکار **شیخه از خیال کفایت میریت** امروز چون جمال تو به پرده ظاهر می رسد و در حیرت می آید و قوت
 چیست **عَلَى اللَّهِ تَعَالَى لَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا** حق را سبحانه این گونه نظر کن چنان پرده انداخته
 و جمال و لایحه تصور نمود و بگوشیده اند که اگر فضا تاری از سوی حواش بخت که از خلوقات و حیات
 سبحانه در دنیا افتد از چهارت و اشراق آن موی هرگز در دنیا شب نفیقه و ظلمت نشود و قسم
 سوختن که در طور دپاره پاره شدن آن بیک تجلی حق جل علاه و قیام و بیوش گشتن کلام
 الله علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از آن تجلیها بآن منزلت و قرب نفس سرگشته ثابت شد
 است و اینان با این بخیر و بی هر وقت به پرده حق را سینه بگشایان و بوعده رویت اخروی محب
 کنندگان **لَقَدْ اسْتَكْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عَنْهُمَا كَذِبًا بِلَا مَلَأَ مِنْ شَيْءٍ وَجْهَ رَبِّهِمْ**
 * * * **شکرت الله بهم** با نخواستند و اندوید بر این نقشه بر مخالفان انبیا رویت اخروی که
 که غیر از اهل سنت از فرق مخالفه بچکریج از ملین وجه از غیر ملین رویت حق جل علاه کار
 نیست بلکه از احوال عقلی و انکارند اهل سنت تمام از با کفایت گفته اند و خصوص آن را نشانه
 و این براه همان درین نشانه نماند حصول نیدولت قاهره را تصور نمود و اندوید بخواست خیال خود
 گشته ربنا التمام لدنک رحمة و هیئنا من امرنا ارشدنا والسلام علی من اتبع
 الهدی و الاثم متابعه المصطفی و علی الله و التسلیمات استمعوها
 و اکملها **مکتوب شخصیت و مفهم میر منصور در تحقیق کائنات و فرق میان کائنات**
 حضرت ایشان در صاحب موصفات این عرض که کائنات که معاین مستطاب و در هر دو
 و عرض تحلیل میگردد و حضرت شیخ محی الدین بن العربی و ابوالحسن و ابوالفضل و ابوالفضل
 و خارج موجودی نیست و آن وجود ذات حق است سبحانه که از اظفار وجود نامند که در سطر
 و تبس صوغ علیه متکثر که از اظفار وجود میگویند و معبر اعیان نایب اند آن وجود که بر وجه متناهی
 خود است متکثر و منبسط و طویل و عریض و تحلیل نمی آید زیرا که نشانه وجود حق در عوالم
 در آن حقیقه در کسوت کونی و در صو و شکل نمایره حضرت حق است سبحانه که عوالم را متوهم با عالم میگردد
 و عالم هم از آن عالم بیرون نیامده است و بوی از وجود خارجی نیافته که عوالم آن خود علیه است که

در مراتب حضرت وجود ظاهر گشته نمودی و ظاهر پدید آورده و عوام را در تو هم وجود خارجی نمودی
 لیسوی بجای علیا است **س** مجموع کل را با قانون سبق و در تقسیم و تقابل و در حق و حاکم اندیک
 و نخواهیم در وجه ذات حق و شیون ذاتیه حق و آنچه مکتوف و مقلد این فقیر است است که اگر
 عرصه عرصه هم هست و این صورت اشکال که در آن عرصه است صورت اشکال ممکنات است که ضعیف
 خداوندی جل سلطان در مرتبه حسن و در مرتبه قبی پدید آورده است و اقلان یافته و هر چه شد و هر چه
 درین صفو از حسن ممکنات **س** هر چند بعضی از ساکنان را آن شبهه مستقیم و واجب گرد و بعضی آن حقیقت
 ظاهر گرد و ما نمفیه حقیقت از او عالم هست و او تعالی در ازل و الی است و از وید و نش و جل
 است عا کشف و ظهور و ما میر است **س** خلق را و چه کی نماید و در کدام آینه در آید و نهایت
 مافی البابین عرصه مستقیم غل کن عرصه خارجی است که نشان این مرتبه حضرت و جوبست تعالی و اقل
 چنانچه وجود و غیر تبطل جو دان مرتبه است و این مرتبه هم را اگر باعتبار آنکه اطل مرتبه خارج است
 خارج گویند چنانچه دارد و چنانچه باعتبار وجود ظلی او را موجود نیز گویند و این عرصه هم در یک عرصه قرار
 نفس الامری است و انکدام صافه دارد و معامله ابدی بان مربوط است چنانچه خبر صادق از آن خبر
 داده است علیه علی الله معلومه و استلام ملاحظه باینکه و که ازین دو کشف ارام یکجه تفسیر و افسار
 خداوند جل سلطان اقرب الیق است و چنانچه سلسله و ثلث اولی و نسب و ازین دو کدام مناسب
 بدایت و توسط حال ارد و کدام مناسب است سالها این فقیر متفقد مکتوف دل بود
 است و احوال عجیب و مشاهدات غریبه و انموطن گذرانیده و خطها و افر در ان مقام حاصل کرده و آخر
 محض فضل خدا و کند جل شأنه معلوم گشته که هر چه دیده شده و شنیده شد غیر حق است سبحانه
 که نفی آن لازم است و لب اللیتا و لیتی بکم خدا و کند جل شأنه معامله از نفی انبیا و در باطل که خود را بحق
 دانوده بود و از وید و نش خود رنج و گرفتاری نپذیرد با فیصل گشت و موم از موجود جدا شد
 و قدیم از حادث تمیز آمد که حاصل کشف نلسنه است المولف رباعی در عرصه کائنات با ویت
 فهم بسیار گذشتیم سرت چون بهم بگشتیم همه چشم ندیدیم و روی جز ظل صفا آمده ثابت و
 الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله

لقد جاءت رسل ربنا بالحق بالسلوك المكنون ثبت نصرت و هشتم بفقیر محمد انتم کشته شد
مرتبه دوم که عالم در مرتبه نمود وجود دارد و مایا مناسب ذالعهالم را که مومم میگنیم با نفعی است که عالم
نخوت و محمول هم است چگونگی نخوت دوم بود که هم نیز از جمله عالم است بلکه با نفعی است که عالم را نصرت
در مرتبه دوم خلق فرموده است در خیزد دوم در آن وقت بوجود نیامده بود اما و علم الله سبحانه بوده و مرکز
دوم حیات از نو بدی بود است در تنگ دایره که از لفظ جلاله در دوم ناشی گشته است که نمودی را در
بود حکیم مطلق جل سلطان عالم را در مرتبه خلق فرمود و نمود محض ثبوت و ثبات بخشد و از غلط صحبت
آورد و از کذب بصرف کشید و فضل را ماساخت اولک یدبال الله میاناهم مرتبه سوم
مرتبه است که از ایا موجود و هیچ مزاجت نیست و هیچ تدانی نیست و هیچ چشمت از حیات با وی ثبات نگیرد
و هیچ حدی و خدایتی او را پیدا نمیکند و آره موم بود را با لفظ جلاله موجود و هیچ چنگ نیست و هیچ چشمت از
حیات این را با ثبات نیست و هیچ خدایتی این لفظ را بحدوث این دایره پیدا نتوان گفت که لفظ جلاله
دایره است با دشمنان قدام است یا خلفه فوق است یا تحت ثبوت این حیات در آن دایره و البته
با آن است یا است که در مرتبه او ثبوت دارند اما چیس که در مرتبه دیگر کائن است دایره با وی نیجات
و هیچ ثبات نه و نیز از این لفظ را بحدوث این دایره هیچ حدی و خدایتی پیدا نشده است در بر طرفت حالت
سابق خود است و الله المثل کا علی ازین بیان و ازین تمثیل حال عالم با صانع عالم جلشانه با حق
که او را سبحانه با بجا و عالم حدی و خدایتی حاصل نشده است و جهت از حیات کائن گشته این نسبت
آنجا چگونه متصور گردد که در مرتبه جلایا از انیان نامی و نشانی نیست تا تصور نموده آید بے و ایا
چند از کثره نظری حصول این نسبت ثبوت انیجات را و حق صانع عالم جلشانه نسبت به عالم تصور
نظر رویت واجب است که نموده اند و از احوال نکاتیه مجهل مرکب تصدیق کا و دفع و از کتاب نیست
تقدیم داد و گمان برده اند که اگر حق جل علامه گشته شود البته در جهت از حیات خوا بود و از رسانی
متنظم حد و خدایت است از تحقیق سابق معلوم گشت که حق را سبحانه با عالم ازین نسبت هیچ
ثابت نیست رویت اثبات کنند یا نه رویت موجود بود و جهت نمود و چنانچه تحقیق انیفته خواهد نمود
و البته اندک این مخلوق و وقت وجود عالم نیز کائن است زیرا که در وقت صانع عالم از عالم حق

از حجات او خواهد بود و نیز در عالم خواب و در آن متلزم حد و نهایت است و اگر در جمیع حجات عالم
گویند حد و نهایت را چه خواهند گفت و اگر لازم و راسیت است و نیز فساد جهت بوسط است از م نهایت
و آن خود لازم است خلاصی از ان مضیق و اختیار قول صوفیه است که عالم را موموم گویند و این را
بهیت و نهایت دارند و موموم گفتن هیچ مخطو لازم نمی آید که آن در رنگ موجود احکام صاف
دارد و معلوم بدی نعمات و لذایات سرگرمی مربوط است آن موموم دیگر است که در وسط با آن
تاکل است که آن اختراع و هم و ترش خیال است نشان ثانیها بر اصل سخن و هم گویم که دایره موموم را
که نامش از نقطه جبر است با آن نقطه هیچ جهت ثابت نیست و آن نقطه بیرون از حجات است اگر
فرضا آن دایره تا به بصیر گردد و هر آنکه آن نقطه را به جهت خود بداند که جهت و بیان اینجا موقوف
و در سخن فیه اگر ای تمام بصیر گردد و حق را حل و خلاص جهت بیند و مخطو لازم آید و بهشت مومنان
تمام بصیرت خواهند دید و هیچ جهت ثابت نخواهد بود و اولیا را حکم تجلی با خلق در دنیا اندولت
حاصل میگردد و تمام بصیرت و نیز خیر ویت نبود که مخصوص آخرت است اما حکم رسیه و دارو انکه
را حکم خلق با خلق اندر بر که در واجب تمام فرموده اند که از آن تمام که بصیرت همه و که علم خدایان را
از این خلق آئینه نصیب است و حضرت ایشان نیز در آن مقام بزرگ کلیت ایشان می آید و بصیرت
شلا و سار مومنان را در آخرت این نسبت که امت فرموده بدولت ریت شرف خواهند یافت
انشاء الله تعالی هیچ مخطو می اشتبای برین تقدیر لازم نیست و الله سبحانه علم بحقیقت بحال مکتوب
شخصیت و فهم تقاضی موسی شوین در ترغیب التزام شریعت و صحبت ارباب حبیب و اولیا
و صلوة و تبلیغ الدعوات و در ویش رحم و رحمت اشته بودید رسید خوشوقت ساخت سلامت با
باشند طلب نصاب اندر راج یافته بودند و ما الضیحة هی الدین و متابعة سید المرسلین علیه
و علیهم الصلوة و التسلیات غلبه کافی الباب متابعت را قسام است که قسم آن تیار
احکام شریعت است و باقی قسام را فقیر و مکتوبه که بعضی از محبان نوشته است تفصیل فرمود
نموده است خواهم گفت انشاء الله تعالی که نقل از ایشان فرستند با جمله در افاده و مفاد و غیره
بر صحبت است گفتن و نوشتن کفایت نمیشود و حضرت خواجہ نقشبند فرموده اند که هر کس در طریق

در بیان آنکه احوال آنرا از دنیا و آخرت جداست و در دنیا و آخرت جداست

در بیان آنکه احوال آنرا از دنیا و آخرت جداست

ما صحبت و صاحب کرام بدلت صحبت خیر البشر علیه وعلیه السلام صلوات رحمت لیاات از اولیای است
افضل از مذکر هیچ ولی برین صحابه نبی اگر چه درین سنی باشد المستوفی من الاصول
الدعاء بسلامه الایمان ربنا اتنا من لدنک رحمة وهی لنا من امرنا ورحمتنا علی وقر
خود گردانیده است و با صلاح آمده است حضرت حق سبحانه بقامت و ما در سلام مکتوب
مقتضای و مولا انا حق و لا فاضی و بی و تحریفی صحبت ارباب بعیت به انکمل الله و سلام
علی عباده الذین ^ص مکتوب شریف که مکتوب هم علم در پیش برسان داشته بودند سید جواد
نبی از زون و رشوق بوده سرت بخشید و کاغذ علیجاده واقع که رو داده بود نوشته بودند از ظاهر
ان نوشته بخیر انقیم واقعات بیشتر سحر یا بگو و کار از فوت افعیل دید و از گوش بانوش
امروز که یاد آن لغزیر مکن است فوست را غنیمت باید شمرد و تسلیف و تاخیر نماید خدمت حضرت
خواجہ احرار قدس سره فرموده اند که جمعی از درویشان بودیم سخن از ساعت مرده که در روز
و ولایت خواجه اندر میان آمد که اگر میشد و لان ساعت از حضرت حق سبحانه و تقاضا باید کرد
به هر کسی چه گفته چون نوبت من رسید گفتم صحبت ارباب بعیت باید طلبید که در ضمن آن
ساعات بستاند بعضی بکاتب انتقال گرفته مکتوب فرستاده است حضرت حق سبحانه و دعا
مستغفر او را و دیگر انوشی شیخ کرم الدین چند کلاه است که آمده اند شاید که از احوال خود بنمایانند
از دوستان نفع و ما است ربنا اقم لنا نورنا و اغفر لنا الذل علی کل شیء قد بر
و السلام علی من تبع الهدی و الاثر من ابعد المصطفی علیه وعلیه السلام و السلام
مکتوب مقتضای و ویکم بحجاب بیزار و خواجه محمد عبید الله و قنبر میان و قاضی بودیم که عالم است
سیان موجود حقیق که نام عالم است و در المثل الاعلی لفظ جواب که دائره اندوی در نیم گاشته است
چنانچه در خارج موجود است در هم هم موجود و لیکن آن بحجاب بود پیش نموده دائره است و اینجا باز
روپوش موجود در خارج و در هم نه باقیمینه است که در سر مرئیه وجود علییه دار و کلاما که گشت
هم در خارج در هم که آنجا به روپوش دائره است و اینجا بار و پوشش و این دائره مودیه که در
و هم نموده ای را به بود که از غلط حس پیدا گشته است اگر از ظاهر مکتوب موجود گردانند ثبات تقریر

آن متوقف بود و در شکار آمدن و صحبت و شستن انجام بود و بعد از ایشان است که ایشان وضع
 لشکر و لشکران را بنصب میدادند و قطع و وضع را میطوین بیشتر می شناسند اندر راه یافته بود و اگر کسی
 که از اوقات محفوظ خواهند بود و بیاید الغیب عند الله اما حمل الله سبحانه که از هر امان بکرم الله
 با وجود کثرت احتیاط با ارباب تفرقه هیچکس تا این زبان آفت تفرقه نرسیده است و در مطلب
 باز نمانده است و دیگر حریص بود و خواهی اندر راه یافته بود و نفس سران خواندن بصوت حسن و فصاحت
 لغت و فصاحت خواندن به معنای آن است منوع تحریف و تغییر حروف و آن است و التزام رعایت
 مقامات نموده تر و بدیع است و آن بطریق کمال بالتفصیل مناسب آن که در شعر غریب است اگر
 بر هیچ خواننده که در این سرگشته و گشته واقع نشود و در قصاید خواندن شرایط مذکوره تحقیق گردد
 و از اجماع بعض صحیح بخیر و نافع اندر فهم است و خداوند با محاط فقیر بر سر تاسدین باب بطلان نخستین
 منوع نمیکردند اگر اندک تجویز کردند و تجویز بسیار خواهد شد قلیله نقضی الی کثیره قول مشهور است
 و تمام کتب معتبره و مسیوم حضرت خدیو و مراده خواجهمحمد سعید در اسرار صفت حیات
 فوق علم است و در بیان آنکه علم نایب از صفات زائده است از شیون غیر زائده است نیز و کذا
 سایر صفات حضرت شیخ محمد الدین بن العربی قدس سره و متالمان او که تزیینات خوش
 اندختن و ادبیات عالی حضرت علم اعتبار نموده اند و از احقیقت محمدی گفته علیه علم و الصلوات
 و تسلیات و کشف این تقدیر بآنچه ذات دلسته و فوق این یقین لایقین میداند که مرتبه
 ذات بحت است و احدیت مجرّه از جمیع نسبت اعتبارات پوشیده ماند که فوق شان العلم نشان
 الحیوة است که علم تابع اوست و ادا جمیع صفات آنچه علم و چه غیر علم و چه علم حصول و چه علم حصول
 و این نشان الحیوة نشان علم است عظیم الشان شیون و صفات دیگر و حجب آن حکم حواله دارند
 نسبت بدریای محمد عجب آنکه شیخ نیر گوار باین مملکت و سیر نفرموده است و از گشتنهای بیابان
 علوم و معارف چیده و هر چند این نشان حضرت ذات خوشایه اعرس است و بجهت عدم ادراک نسبت
 اما چون شایسته منزلت تعلیم دارد و از مطایع علم و معرفت است قل او کثر و لا اوقت که این فقیر
 بکرم الله سبحانه سیری در آن نشان عظیم الشان افتاده بود و در مقام مسافت بود و منتهی شد

که شیخ انجا کلمه دارد که در آن اقامت و زبیده است شاید در آخر خط از مقام و اگر گفته باشد
بعد مصافت درین طور بعد از این چون بدو اعتبار توان گفت تنگ میدان عبارت است با اعتبار
نشانی آن بعد چون در عالم مثال بعد مصافت مشهور است سبحانک لا علم لنا الا
ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم والسلام علی من تبع الهدی فعل ما نیر ازین بیان هم
که علم در مرتبه حیوة که فوق است ثابت نبود چه علم حصولی و چه علم حصولی و چون در مرتبه حیات
ثابت نبود در مرتبه حضرت ذات غرضانه چگونه ثابت باشد که فوق نفوق است و چون علم
ثابت نباشد فیض و ثابت بود قائله الله سبحانه عن ذلک علو کید و سطی ازین نکات بود
بر معرفت و قیمة است که کم کس از اولیا و العبادان گشت ده است باید دانست که علم و احاطه نشانه
مثلا چنانچه از صفات نامایه حقیقه زائده است چنانچه از حق فرموده اند از شیون در نشانه
ذاتیه غیر زائده است نیز و چون قسم اولی صفات زائده است بر ذات تا متعلق آن نیز
سوالی ذات است سبحان عالم باشد با سوسی با صفات زائده و احوط سلطان چنانچه بدین
طریقت قسم گشته است هم زیاده است پیدا کرده نمایان مرتبه مقدسه حضرت ذات تعالی و تقدیر
نمود و قلوب انجذاب سبب از آنکه حصولی باشد از علم با حصول اگر خصوصیت نیز از علم باطل
حضرت ذات تعالی متعلق است اگر چه تعادی و در میان علم و عالم و معلوم پیدا کرده است چنانچه
اتحاد و غیر ظلم از ظلال مرتبه مقدسه است زمین آن اگر چه جمیع گمان غیبت آن برده اند و قسم
دیگر که از شیون ذاتیه غیر ذاتیه است متعلق آن حضرت ذات است و پس شما و تقدس بالا است
از آنکه با سوسی ذات غرض سلطان متعلق پیدا کند با جمله علمی که زائده است متعلق آن مقصور با سوسی
ذات است قائله و تقدس علمی که زائده نیست و محجور اعتبار است متعلق آن مقصور بر حضرت
ذات است قائله و تقدس علمی که در مرتبه حضرت ذات تعالی متعلق است همان علم زائده است
گشتایان مرتبه مقدسه است که ظلال آن نمایان علم غیر زائده است از اتقای آن علم ثبوت فیض
آن که جعل است لازم نیاید هر گاه که علم از صفات کامله است انجا گنجایش ندارد و فیض این
که هر مرتبه نقص است چه گنجایش دارد که در آن حضرت با بریا بدعا تا فانی البابین هر دو فیض

از ان حضرت مسیح و پیغمبر مخلوق نباشد عارفی گوید وقت ربی جمیع الاضداد کو مایا و سطر
 علوم مرتبه ان مقام تقدس پس چنانچه ازین دو لقیض انجا نمیرسد هرگاه جمیع نسبت اعتبارات و از
 حضرت مسلوب باشد ندلم و عدم علم که از جمله نسبتها بدین مسلوب شدن آن ممکن است که او را نسبت
 و اعتبارات چاره نبود و جمع و دفع لقیض در وی نباشد خالق نسبت اعتبارات منزله است
 نسبت اعتبارات و قیاس غالب بر تمام درین موطن ممتنع است یا آنکه گویم از تقابلی علم
 خاص متلزم عدم مطلق نیست بلکه متلزم عدم علم خاص است که مستعملین نسبت غلیظ است برین
 بیچ مخلوق لازم نیاید و از انحاء لقیضین نشود و فافهم باید دانست که علم که از شیون است تعالی
 بیچ مناسبه ندارد و علم که از صفات را ندیده است اگر چه اصل ان علم همان علم است چه صفت را ندیده
 ظل شان در آن است آنجا مایه کشاف و انکشاف است و حصول است و عین حضور را و علوم و حقایق
 جمل نمیتواند و طرف و افتاد و به تعاضیت و بر بنیاد اندر بنیاد است بخلاف صفت علم که جمل آنرا
 بقاضیت بریاست اگر چه وقوع آن غیر جائز و خطا است و این حال لقیض را باعث خطا
 او گشت است و از تعلق آنجا قبضه میا برده است چه احتمال لقیض کمال بر کمال که باشد آنرا
 و از حضرت گنجایش نیست قدر تکیه و انفرقه بقدر ثبات نموده اند همان است که عجز و طرف
 دیگر از نیست بخلاف صفت قدرت که احتمال لقیض در او اگر چه واقع نیست علمی از القیاس جمیع شیون
 و صفات الواحیدیه تعالی و قدرت و چون شان العلم و البصفت العلم بیچ مناسبیت نباشد
 علم مخلوقات را بان شان عظیم الشان چه نسبت بود و کدام مناسبیت باشد و تعلق آن با مرتبه
 مقدمه چگونه مقصود بود دیگر آنکه بنده نوازی فرماید و انکشاف ناقص مخلوق را از بزرگوشتاف
 خود جلای میهند و بعد از فراق اتم و ابقای مکمل از خود و خود نشند و نیوقت تواند بود که تعلق بیچ
 با مرتبه مقدمه پسیرد آنکه دجایی برسد که اصل را از انجا که تا می کشد و بر بنیاد اصل اصل و اصل
 گردان این خصوصیتی است که بنی آدم محرم شده است و راه ترقی بر ایشان نشاده است هم
 از اصل میگذرند و هم از اصل اصل و جایی میرسد که اصل در رنگ ظن را راه میاند ذلک
 فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و مکتوب و و چه چارم

بجرت من ذواته خارج من موم وشرح كلام صاحب مضمون بيان مخلوقات وتحقيق
 ارسايس تحت الشان ولان باب حيل الاتفاق اين مكتوب شريف بتمام رسيد به
 بحمد الله وسلاطه على عباده الذي يرضى طغى قال الشيخ ابن العربي قدس سره والجملي من ذلك
 لا يكون الا بصورة الجملي في الجملي الى ما اوصورة في مراتب الحق وما راي الحق ولا يمكن
 ان يراه والملازم من مراتب الحق هو الشان الذي الذي الذي ظله الاسم الذي الذي هو
 مبتدءه لتعين الجملي له فان لكل اسم رائد هو مبتدءه لتعين من تعينات المخلوقات
 اصلا في مرتبة الذاتية وهو الشان الذي هو مجرد اعتبار في الذات كما حققت في غير
 وليس المراد من الذات مطلقا فان المطلق لا يكون مرة للمقيد ولما كانت المراتب مقيدة
 مثل الصورة الكائنة فيها واصلا لاصل تلك الصورة لا حرم تعجب المراتب في نظر الجملي
 له بصورة الكائنة فيها من غير زيادة ولا نقصان لان الجملي في ذلك الشان وضوحه في
 هذه المرتبة التي وقع الجملي فيها لا يكون الا مهددة الصورة التي كان الجملي عليها اكان
 ظهوره بهذه الصورة تعينه وعدم تقلقه بالعالم المشرط وبوسط الاسم الظلي هو مبتدء
 لتعين صورة الجملي له وهذه المراتب المقدسة مبنية لساير المراتب فان ظهور الصورة
 في تلك المراتب كائن في زاوية من زواياها ولا تظهر لمراياها باعيان الصور الحاله فيها لثباتها
 بينهما بخلاف هذه المراتب المقدسة فان الصورة غير جال فيها ولا حاصلة في زاوية
 من زواياها لعدم الحالية والمحلية في تلك الحضرة والحسب وعدم التبعض الجزئي في
 تلك المرتبة المقدسة ولو هو ان يظهر هذه المراتب المقدسة بكنيتها بصورة الجملي له في
 تكون هي مرة صولة في الجملي له ما راي سوى صورة في مراتب الحق الذي هو شان الذات
 التي تظهر بصورة الجملي له وما راي الحق المطلق ولا لشان الخاص على التبع والتنزيه والفظ
 التقديسي ولا يمكن ان يراه هذا مبني على راي الشيخ في نفي امكان الروية
 التنزيهية واثبات الروية في الظهورات التشبيهية الجامعة
 اللطيفة بطريق التمثيل والمثال وهو كما ترى مخالفا للفقهاء على اهل السنة

والجماعة شكر الله تعالى سعيهم من ان رويته تعالى في الدنيا جارية غير واقعة وفي
 الآخر كذلك. واقعة لا تكون بمثل ومثال به يراه للمؤمنين بعين كيف. وادراك
 وضرب من مثال لان رويته التمثيل روية كيف وايضا ليست روية له تعالى بل روية
 مخلوق او وحدة واظهره بطريق التمثيل وهو وراء التمثيل والمثال ووراء التوهم والخيال
 وكل الشقوق له تعالى والعجب من كبرياء العرفاء انهم تسلبوا بالتشبيه عن التنزيه
 وبالحدوث عن القديس اذا كنعق بالمثال وعكفوا للمثال وظنى ان ذلك لمض حدث
 لهم من قولهم بالتوحيد الاتحاد واصرارهم على صدور حكمهم بان العالم هو الحق سبحانه
 فلا حرم تكون روية اى فرد من افراد العالم روية له تعالى عندهم للاتحاد بينهما
 من ههنا قال بعضهم بالشعر الفارسي به امر ورجون جمال قولي برده غايه است :-
 دجيرم كم و عده فر ابره كى چيست الا ان التبيين اخضر من تلك الا افراد فردا خاصا
 جاء ما حصل بطريق التمثيل وهو لا يحصى نفعا كان قدس سره بوفور عمل بالكتاب المسمى
 و اقوال العلماء تنبه على سماعه القول باطلاق الروية والحكم بان رويتهم مطلقا روية
 سبحانه ومع ذلك لغلبة السكر وفوت حال التوحيد ما تخلص عن مضيق
 التشبيه مطلقا وما نفعه لتفصيل كمالات التنزيه مفرد ابلز عم
 ان الملازمة الصروف قاصر وناقص ومحد وله تعالى كالمشبه ففرع على التنزيه
 الصروف وحزم بان الكمالات في الجمع بين التشبيه والتنزيه والحكم
 بين احدهما عين الآخر ليرتفع التحديد والتقييد مطلقا
 ولا يخفى عليك ان التشبيه معدوم في الخارج عنده وانما
 الموجود في الخارج هو التنزيه الصروف فلا يكون احدهما
 محددا ومقيدا للآخر على قياس الوجود والعدم الخارجيين فان العدم
 غير محد للوجود ولا لعكس فان الوجود على اطلاقه مع العدم اطلاقا مع
 الوجود غير مقيدا للاحد بالآخر ولو كان العدم محد للوجود لكان يضاف اليه بان الكمالات

بین الوجود والعدم ویکون احدهما عین الآخر و هو سقطة ظاهره فلا
 يكون القول بالتنزيه الصرف تحديده تعالى ولا يكون الجمع كما لا بد نقصا
 والحاق الناقص بالکامل ومعلوم ۱۱۰۰۱

سبب من ناقص والکامل ناقص
 یعنی بصور المعلومه المسماة بالاعیان الثابته عنده ثابتة فی العلم و هو ايضا لا یستلزم
 تحدید الوجود الخارجی حتی یحکم بالانحداد والعینیه بیدها و بین و اندایند الوجود الوجودی
 الموجود الخارجی مثله و اما الموجود العرفی فلا یحد الوجود الخارجی ولا یراجع لتباین الوجود
 الوجودی فی تصور شریک الباری تعالی بثبوت فی العلم لیحکم علیه بالانحداد لا یرجع
 الباری تعالی الموجود فی الخارج لا یحدده ولا یقیده اصلا حتی یجمل فی دفعه قهلا
 غیر واقع بان احدهما عین الآخر هذا ولانرجع الی کلام الشیخ فی الجملی الذی و انما
 سببه فنقول ذکر الشیخ بعد ذکر هذا الجملی حاصله ان العینیه و غایبه
 العروجات و ما بعد هذا الکه لعدم المحض فلا تطعم ولا تغرب نفسا
 لا یفصل العروج فوقه والوصول و راءه فلا مقام
 اعلم من هذا الذی من الجملی الذی مکتوب مقتضا و تحجیم باین قصر حدیث کثیر
 و در بیان آنکه تجلی افعال تجلی صفات و تجلی ذات سبحانه و اعوی خواصه کثیرا ششم گشته باشد که
 تجلی افعال عبارت از ظهور فعل حق است سبحانه بر ساکب بر نیجه افعال عباد و خلایق آن
 نماید و این فعل اصل آن افعال ریایه و قیام این فعل را باین فعل احد ششم و کمال آن
 تجلی است که این خلایق نظر او تمام تحقیر گشته باصل خود ملحق گردد و فاعل این فعل او
 جمادی محسوس حرکت یابد و آنچه ارباب توحید و وجود که نیست بسیار قائلند و عبادت میکنند
 و در وطن گفته اند و این افعال کثیر عباد و افعال یک فاعل عبادتند و نیست آنجا حقایق است
 افعال است که بفعل خود دم شسته و صورت است است که آن افعال ایه فاعل احد حقایق است
 افعال است و احقاق آنجا باصل نشان اینها و ان یکا و ان غیر علی بعض تجلی صفات عباد
 از ظهور صفات حق است سبحانه بر ساکب بر نیجه که صفات عباد و خلایق صفات و بعضی اند

جل سلطانها و قیام آنها را با اصول خاصه یا با علم ممکن را مثل اطلاق علم واجب یا بدقیام با و دانند و همچنین
 او را مثل قدرت او گفتا و دانند و قیام آن با و تصور نماید و کمال این تجلی است که این صفات ظلال تمام
 از نظر سالک مخفی گشته باصول خود ملحق گردد و خود را که موصوف یا این صفات بوده است و در یک
 جمادی است بی حیات و بی علم یا بدانتری از وجود و کمالات و توابع وجود و دنیا نیز و اگر چه
 انجانه تو جبهه نه حضور بوده نه شهودی نه با الحق باصل اگر چه توجه است خود بخود توجه است
 و اگر حضور است خود بخود حاضر و فیضی که سالک است از ین مقام حصول حقیقت فنا و نیستی است
 انتقامی انساب کمالات است که نغم خود آن کمالات را بخود منتسب است و اما امانت است
 باطل است که بهمت و کذب آن امانت را از خود می نگاشت و نیز زوال مورد کلیه امانت است
 اگر او امانتی باشد شرف سازد نیز هرگز از امور وی نباشد و قیام از خود با نغم تو اندر و در سیر
 خود را همان اصل خود یا بدگنجایش اطلاق کلیه نام بران اصل میسر نباشد و خود را معین اصل خود میخواند
 گفت که خودی از وی بر طرف شده است و امانت را از گشته امانتی گفتن از عدم حصول این است
 و سبب آن نیز زبان آوردن از نارسید باید دولت لیکن این قسم الفاظ که از اکابر صا و محققان بر سبب
 احوال شان باید نمود و کمالات آن در آن گفت و گو اعتبار باید نمود و این دولت فنا که حقیقت نیست
 است هر چند نه با حق تجلی صفات است اما حصول آن از بر تو تجلی ذات است و تا ذات تجلی نشود
 این دولت فنا میرسد بلکه تجلی صفات نیز با انجام رسد تا نیا بی نرسد از تجلی ذات است که آن بقیام
 که در نظر او در رنگ جمادیت بنمودن نیز را میگوید و آن عدمی بوده است که اصل هر ممکن است که بواسطه
 انعکاس صفات کا میاضرت و عجب تعالت و تقدس و در می نیازی و شخصی پیدا گشته بود و
 آینه داری از اعلام دیگر جدا شده و چون این ظلال متکسسه باصول خود ملحق گشت ما به امانت
 اعلام نماند و این عدم خاص نیز بعد از مطلق ملحق شدن این زمان از عارف نه نامی نماند و نشانی
 و نه سیم مانده و سیم کشف و گاه که وجود و توابع وجود چنانکه از وی و واسطه گرفته رفت عدم نیز از
 جدا شده باصل خود لاحق شد باید دانست که امتیاز این عدم از اعلام دیگر که بواسطه حصول ظلال
 صفات در و حاصل شده بود و باعتبار توهم بوده است و فی حقیقت در وی هیچ ظلمه کائن نبود

در رنگ مرایا دیگر که حصول صورتها باعتبار توهم است و چون حصول اطلاق روی اعتبار توهم در
 اقیانوس و غیره باشد پس وجود ممکن چنانچه باعتبار توهم است عدم او نیز باعتبار توهم باشد پس
 دائره وهم در اقدار کما فاده اند و چه فی حقیقت وجود بر صفت اطلاق خود است و عدم بر صفت اطلاق
 خود را از انشراح آمده است و این را ترقی کمال اقدار صانع است تا آنکه در مرتبه و هم از ان ایزین
 عالمی را بخلت فرموده است و القان تمام داده و معامله ابدی و عذاب ثواب سرگرد بوی منوط گردانید
 و کما ذلک علی الله عز و جل و آنچه در بالا گفته ایم که حصول نیدولت فنا از پرتو تجلی ذات است لیکن
 حصول نفس تجلی ذات بعد از حصول نیدولت فنا است که تا نرسد نیایی فوق در میان پرتو تجلی
 در رنگ شرف و در میان اسفار صم و طلوع آفتاب یاب و در وقت سفار پرتو تجلی آفتاب است و
 بعد از طلوع انفسر تجلی آفتاب بسا است که بعد از پرتوی انداختن تجلی بعضی را بنفس تجلی شرف
 فنا زد و بوی سطر عود و بعضی عواضل نیدولت قصه نرساند سفار را دریا بند و بعضی علت
 سماوی یا ارضی طلوع آفتاب میدهند و فیضا در شه و اسفار کمال قوت با صره در کائنات است
 آفتاب است که کمال قوت با صره میطابد و مدت نظریه خود را در خفاش میگویند و اگر اسفار قوت
 و در الصبار آفتاب بدو رسا باشد که سته و پرتو تجلی ذات بود و سته و انفسر آن تجلی نبود و
 خفاش است سته و پرتو تجلی آفتاب است و سته و تجلی آفتاب نیست ستمی میگویم سر بسته شاید
 مانع آمد بعد از انصرام تجلی و صفات و بعد از حصول فنار صفات و ذات عارف است تجلی رو میدد که
 گویند پلیمز تجلی ذات است و گویند بزرگ است و در میان تجلی صفات و تجلی ذات صاحب امتیاز
 که این تجلی گویند پلیمز پیش بر نداز تجلی ذات بعد از سته و پرتو و انصیبت او این تجلی بر خیزیم
 این تقسیم اصل است مران تجلی ذات را که شیخ محی الدین بن ابراهیم قدس سره پس از ان تجلی
 باین عبارت فرموده است من اللات لا یتکون الا بصوره المجلی والمجلی له ما را
 تسو محصوره فی مرآة الحق و ما را ی الحق و لا یمکن ————— ا ب ی برای
 شرح این تجلی را انتهای تجلیات گفته است و فوق انتهای نهمین گفته
 و ما بعد هذ التجلی الا بعد المحض فلا نظیر ولا تعجب فی ان الترقی

ما خارج و بدیهه و گوییم این که مران اصناف است

من هذا الوجه من العلم بالذات عجايب رهاست وصول مطلوب حقیقه در احوال این مجلس است و نیز
از انجا می رساند که بگوید **قَدْ كُنْتُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يَكُنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يَكُنْ** و تعهد می نماید آواره شده کان اگر دوی
طهر کنیم و وصول آن عقب بخیریم چه کار کرده باشیم و از جوهر نفیس بخون ریزه تسکین گشته غایت
ما فی الباب یعنی از هر مرتبه مناسب آن مرتبه است نصیبی که از بخون مسیر گردد و هم بخون خواهد بود که
چون رایجیون را دانست پس هر فکری که آن مرتبه یقین گیرنده در رنگ معنوی است که چون معلول
شود که این معرفت را با آنکه این نیست از حیال فقه اندک العلم فی ذات الله سبحانه بهر حال
ای نیست علما من جنس العلم المتعلق بعلم الممكن فانه من مقوله الكلف ولا كيف
و فکر که در ذات الله سبحانه شمر کرده اند بوسط است که او را محاور فکر و خیال است او را محاور
با و توان یافت نه فکر و خیال **رَبِّهَا اَتَمَّ مِنْ كَذَلِكَ حَقِّقْ وَ هَلْ تَأْتِي مِنْ اَسَدَا**
و شیخ قدس سره بایسته سیگفت و البعد هذا العقل کا الوجود والصوره والنور المحض بعد
آن تجلی که عدم گفته است باین اعتبار گفته که عالم ظل صفات از صفات بالا گذشتن و عدم
کوشتن است نه چینی است عاقل که از صفات که اصل است بالا رود و از شیون و اعتبار
و اتی فوق گذرد و چه کار کرده باشد و بر سر چه آمده و فانی و بقا که او را در هر مرتبه بیشتر است
رفتن فوق اصل خود و بر سر ساخته و بقای اصل زصل گذشته و باصل الاصل رسیدن
مخوف بالذات صریح و من هو الله اکیف محذوف و شیخ قدس سره اگر باصل این
سیر رسید از برقی فوق نمی رسد و فی زسانید لیکن حسن ظن قاضیان می کند که افضل خلایق
صل سلطان الله که در کمال انعام است فرموده باشد و حقیقت کمال و دیافنه حال بزرگ را
بمیزان حال و توانا پیچیده نماید آنرا و طایفه او توسط گفته است و از انجا بر اصل گذشته
من استغنی بوجهه معبود والله سبحانه التوفیق بحکمه ذات چه نویسد و چه اندوخت
که فوقی است هر که یافت و دریافت و من بدقلمیدر **ع** قلم انجا رسید و در شکست
انقدر و انجا که بحکمه ذات و حق انبارت که فاعلی و بالا ذکر یافته است و حکم است و انجا
دیگر آن را کمال بر خست او را بر دوام است بلکه بحکمه برقی فی حقیقت بحکمه ذات نیست اگر چه محذوف

گفته اند تجلی شانه از شیون ذات است که سریر الاستیاست هر جا تجلی ذات است ولی با حقیقت
شیون و اعتبارات است دوام از لازم است و نسبتا از اجناس مقصود از تعویات تجلیات از اعتبار
و شیون نشان میدهند حضرت ذات تعالی و تقدس که از تعویات منزله و میراست نسبتا
از اجناس این کذالک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
و ششم حضرت خود و مزاده خواجه محمد معصوم در علو شان العلم و مرتبه مقدسه فوق آن که
معتبر است بنوعی که نشان العلم هر چند بالغه شان حیوة است اما علم را در مرتبه حضرت ذات
تعالی و تقدس هیچ از سقوط اعتبار صفات و شیون شایسته و گنجایشی که حیات را به بساط
صفات و شیون خود چه رسد مرتبه است در موطن تجرد از جمیع نسب که غیر از ظلال نور خود
تجربین غیر اید انکارم که علم را نیز از اجناس گنجایش است نه آن علم که از احصاء یا حضور گویند
که آن با هر دو قسم خود بالغ حیوة است آن علم بچون و بی چگونه است در رنگ حضرت ذات تعالی
و تقدس همه مشهور است بچون بی اعتبار عالم و معلوم و فوق از مرتبه مرتبه است که علم را در آن موطن
در رنگ سایر شیون گنجایش نیست آنجا همه نور است که اصل آن مشهور است که بچون و بی چگونه
است در چنان ظلال حضرت نور بچون و بی چگونه بود از بچون نه اصل که عین نور است چه که در وجه نور
گفت و همه کمالات چه در وجهی و چه امکانی ظلال نورند و نور بر پا اند و وجود همه را نور و گذشته است
و مبدأ آثار شده مرتبه اولی چون از مرتبه حضرت نور صرف از کمال اخطا دارد و جابجاست مشهور نور
است مخبر صادق علیه السلام علی الصلاة و السلام از مخلوق گفته است و تعبیر از آن کاسی عقل فرمود
آنجا که گفته اول ما خلق الله العقل و کاسی که از انور یا فرموده و گفته اول ما خلق الله العقل
و هر دو یکی هستند آن نور است و هم عقل مشهور چون آنسر و علیه السلام الصلاة و السلام نیز فرمود
تجربین و او است و فرموده نوری توان گفت که این مرتبه حقیقت محمدی بود و تعین دل
که متعارف گشته است آن تعین اگر ظلال این تعین باشد منتهی است چنانچه مراد از نور
عقل این عقل نیست که فلاسفه از باطن ایجاب را واجب تا صادر اول گفته اند از اصل
صدر در کثرت ساخته باید دانست که هر جا تعین است را کمال امکان دارد و شوبه از عدم با

همراه است که باعث تعیین تمیز وجود گشته است تا آنکه در بقدر اعتبار لا شیا در صفات و اجزاست
 جل شایخا که تعیین تمیز پیدا کرده اند با وجود قدم واجب و احتیاج نیستند بلکه واجب لذت واجب
 تا آنکه حاصل آن در واجب بالغیر است که از اقسام امکان است هر چند از اطلاق لفظ امکان
 در صفات قدیمه تجاوزی لازم است که موم حدوث است و مناسب با اطلاق و وجوب است که از ذات
 واجب آمده است تا آنکه حقیقت امکان را آنجا نگذاشت است که در جانشین لذت و احتیاج نیست و از
 غیر آمده است هر چند غیر گویند و غیر مصطلح خواهند اما اثبات نیست مقتضی غیریت است الا نشان را از
 قضیه متبرکه ارباب معقول است عجب است که شیخ محی الدین بن اهری و معتین را وجوب گفته است
 و سه تعیین را امکانی نه حقیقت جمیع و آنکه ظلمت و آنکه امکان دارند هر چند از ممکن تا ممکن
 فرق بسیار است یکے قدیم و دیگری حادث بود اما همه از دائره امکان خارج نیستند و بر
 از عدم دارند مرتبه دوم را که نور صرف است و به لا تعین تعیین آنرا ذات بحت واحد موجود و
 دیگران خیال نکنند که آن نیز حجابی است از حجب نورانیت صرف که انا الله سبعین الف
 چرا این نور و ظاهر هر چند تعین نیست اما حجاب مطلوب حقیر است اگر چه آخرین مجرای ملامت
 در احوال است این نور صرف چون در مقام ابر تعین نیست از ظلمت عدم ستره و بر است و
 الله المثل الأعلى مثل ان مثل ان نشان نور ذاتی است که حاجب ص است و است و از عین قرص ستر گشته
 حجاب رسد است فی الخلدیت حکایت نور این مرتبه جلایا فوق تجلیات ذاتیه است از تجلیات ضلوع
 چه گویند زیرا که محلی بے نور است و تصور نیست و انقیام فوق جمیع تعینات است اما نشان آن تجلیات
 ذاتیه همان نور صرف است و تجلی توسط او صورت بند و کو لا محصل القی و حقیقت کعبه بانے کلام
 که حضرت نور است که سجد جمیع آمده است و محل جمیع تعینات شده است هر که ملا و مجاری تجلیات
 فاشی این نور و موجودیت دیگران چه ستایش و نماید چون کمال فصل غایت خدا و مدی
 عارفی را از هزاران بر وصول نید دولت مشرف ساز و به فناء و بقای و بیوطن برافراز و مایه
 که با نور یافته از فوق و فوق خط و افروید و بنور از نور گشته باصل نور برسد و الله
 و فضل الله یونیه من بقاء و الله و العظیم صارف چنانچه در ای طو نظر و فکر است در کلام

کشف و شهود است نیز از باب کشف و شهود مردم انعلوم در رنگ را بای علم عقل اندوز نیست
نبوت باید که بدولت شالوشت انبیا علیهم الصلوات و تسلیات بدرک این حقایق بدایت نواید و بدین
این علوم و معارف است که باید دانست که این نور در رنگ است از انوار شاکه شامه از امکان است
ممکن باشد و از جنس هر عرض بود مرتبه است که غیر از نور بر هیچ چیز اطلاق نمیتوان کرد اگر چه در جوی
وجود بود که در جوی آن اوست تسبیه ازین بیان کسی تو نمکنده که خرق جمیع حجاب ذات تعالی
در حق این عارف متحقق گردد و چنانچه جمیع حجابین نور گفته است و آن منتهی است بعدی که انوار
کرده اند ان الله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لو کشفتم لاحرق سبعین
وجهه ما انتهی الیه زیرا که اینجا تحقیق و بقا محبت که معاد یکدیگر اندازند خرق حجاب
ما بینهما سر تنک انما من لدنک رحمة و هم لک امیرنا رکنک
و السلام علیکم من انعم الله علیکم و هو قسم بحضرت محمد و فراده حاج محمد معبد و راس حقیقت
کعبه ربانے با و قاف عجز و معرفت و حقیقت و صلوة و کلیطه نفع و اثبات الحمد لله الذی
هکذا نالهک و ما کنا لنهتدی لک لولا ان هکذا کنا الله لقد جلاوت رسول کنا با حق
بعد از مرتبه علیر نور صرف که از این فقر حقیقت کعبه ربانے یافته است و نوشته مرتبه است پس
حقیقت قرآن مجید سبحانست جل سلطان کعبه فطیمه حکم قرآن مجید قبله افاق گشته است و بدین
سجودیت همه شرف شده امام قرآن است و ما مردم پیش قدم کعبه فطیمه این مرتبه بعد سه مبارک است
بچون حضرت ذات است تمام و تقدس نیز مبارک امتیاز میچون و چگونگی آن حضرتان و علیا
و سعت دلان در به تقدس از دلاری طولن پهنه عرض است که آن از احسان نقص امکان است
امری است که تا بان تحقق نشود و دریا بدو چنین اعیان دران مرتبه تقدس نه برابر و مبارک است
که آن مستلزم بعض و تجوی است که از نور هم جسم و جسمانے است تعالی الله سبحان الله علی الله الذی
موطن فرض شی غیر غیر متصور نیست که غیرت سببے از غارت نمیشد است بلکه فرض هم
گنجایش ندارد که از قبیل فرض محال است من کمدیق که یکدیگر میگویم با تو از دعوت آن
که باغها بودیم شایان به زعفا هست نامی پیش مردم به زور من بود ان ام کم و دران موطن

هر شی که مرض کرده شود اگر چه مرض محال بود و در آن شی هر چند دور دور رفته شود اگر چه بجز رفته
 نشود و هر گاه امری انجام پذیرد نشود که اختصاص آن شی داشته باشد و در شی دیگر مفروض باشد نشود
 و معذولک امتیاز در آن دوشی مفروض کن و باین بود و احکام یکجای از دیگر بے تمیز باشند
هَبْنَاهُ مَنْ لَمْ يَجْعَلْ لِكُلِّ شَيْءٍ كَيْدًا سَبِيلًا إِلَّا بِالْعِزِّ مَقْتَضٍ عَزَّ وَجَلَّ
 اکابر اولیا است عدم معرفت دیگر است و عجز از معرفت دیگر مثلا حکم لایم امتیاز در آن موطن
 متعذر است نمودن و هر کمان اتساعین دیگر یافتن چنانچه گفته اند علم عن قدرت است و قدرت
 عین اراده انجام عدم معرفت است بامتیاز آن موطن محکم بامتیاز آن موطن نمودن و معرفت لایم
 دریافت کنند آن امتیاز کردن عجز از معرفت امتیاز آن موطن است عدم معرفت جهل است و عجز از
 معرفت علم بلکه عجز متضمن و علم است علم شی و علم لایم دریافت کنند آن شی از جهت کمال غفلت
 و کبر یا بخوان شی اگر علم ثالث را هم درجه کتم انجامیش دارد و آن علم لایم و قصود است که بود مقام
 نبوت و عبودیت خود است و در عدم معرفت که جهل است بسا است که آن جهل مرکب گردد و جهل
 خود را جهل نداند و علم انکار و در عجز معرفت از این مرض نجات تام است بلکه این مرض انجام نگیرد
 ندان و که اعتراف بجهل خود دارد و اگر عدم معرفت و عجز از معرفت یک باشد بدانان عرفا بجهل
 شان در سطح کمال شان بود بلکه انجام هر که جالبتر بود عاقلتر باشد که معرفت انجام عدم دریافت
 معرفت است و در عجز از معرفت این مقدمه صادق است که هر که عاجز تر از معرفت بود عاقل تر و در
 باشد عجز از معرفت محلی است که شباهت بزم دارد و عدم معرفت فنی صرف که راجع از مدد ندارد
رَبِّ نَدَى عَلَاءِ كَمَالِ الْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ سَبِيلًا شی محلی که بن بن اعرابیه گفته است
 اگر این فرق را ملاحظه میفرمود که این فقیران مهتگ است هر که عجز معرفت را بجهل و دیگر
 آنرا عدم علم نیست و انجام گفته **فَمَا مِنْ عِلْمٍ وَفَمَا مِنْ جَهْلٍ فَقَالَ الْعَجْزُ**
عَنْ دَرَكِ الْأَدْرَاكِ و بعد از آن علوم شق اول بیان نموده است و بیان مبانی است
 و آن علوم را بنموده و گفته که خاتم الانبیاء نیز این علوم را از خاتم الاولیا اخذ نمایند و خاتم الاولیا
 بجهل خود را گفته و ازین راه مورد مطاعن خلافت گشته و بعضی در توجیهات این صرف نموده اند

و نیز فقیر که توان گفت نمی تحقیق است معلوم که شیخ گفته است بر لب تابان تر از آن عجز است بلکه
 بان عجز نسبت دارد که بطلان البته است و عجز در آن موطن اصل است سبحان الله قایل بن قول
 حضرت صدیق است رضی الله عنه چنانچه گفته اند و صدق نه بود این عجز از رضی الله عنه که از عجز
 و سبب صدیقان است علم چه بود که از آن عجز سبقت نماید و کدام قاصد بود که از آن عاجز پیش قدم
 باشد بی هر گاه بخواجه صدیق علیه السلام و السلام خیال گوید اگر صدیق چنین گوید چه
 توان کرد و عجب است که شیخ باین گفت و گو دایرین شطح خلاف جواز را مقبولان نظر می نماید
 و در احوال و اولیای شایسته دیگر و در **د** اگر یا کار را در شوا نیست باری گاهی بود که بدعا می بخند
 و گاهی بود که بدشنامی خند نذر و گفته شیخ در خطر است و قبول کننده او یا سخنان او فنی و خطر
 شیخ را قبول نماید و سخنان خلافی او را قبول نماید که در اینست طریق وسط و قبول عدم قبول
 شیخ که اختیار این فقیر است و الله سبحانه اعلم بحقیقت بحال بر بر اصل سخن بدیم و گوئیم که این
 مرتبه مقدسه که از حقیقت قرآن مجید گفته ایم اطلاق نیز در غیر تبه گنجایش ندارد و در **د** که
 کمالات ذاتیه نور نیز در راه مانده انجا غیر از دست یحیون و امتیاز یحیون هیچ غیر از انجایش نمی یابد
 و کریمه قل جاءکم الله لو که مراد از نور قرآن بود تواند بود که باعتبار نزول و تنزل باشد چنانچه
 گفته قل جاءکم الله ایاتیان دارد و فوق این مرتبه مقدسه تبه است پس عالی که حقیقت صلوته
 که صورت آن در عالم شهادت بمصلیان ارباب نیابت بر پا است تواند بود که ایامی باین حقیقت
 صلوته رفته باشد آنچه در قصه حواجر آمده است که تف یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم قاتل الله
 یصلی بلی عباد و تکیه شایان مرتبه تجرد و تنزه بود مگر از مراتب جو صیا در گرد و احوال و قدم غلبه
 ای فالعباده اللاد لقتبنا الله تعالی فی الصادرة من کرات الوجوب لا غیره هو العابد
 او المعبود در مرتبه مقدسه کمال است و امتیاز یحیون است چه اگر حقیقت که به است جزا و است
 و اگر حقیقت قرآن است هم بعضی بود که صلوته جامع جمیع کمالات مراتب عبادات است که نسبت
 اصل کاین است چه عبودیت صرف را مستحق است و حقیقت صلوته که جامع جمیع عبادات است
 درین مرتبه عبادات است مرتبه مقدسه که فوق اوست که استحقاق عبودیت صرف را

فوق را ثابت است که اصل کل هست و ملازمه در انموطن سعت نیز کوتهی میباشد و اما نیز هم در
میاند اگر چه چون و چگونه باشد منتها ای اقدام کلیل را میباید و اکابر اولیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات
اولا و آخرات آنحضرت مقام حقیقت صلوٰۃ است که نهایت مرتبه عبادت است و فوق آن تمام
عبودیت صرف است که هیچ کس را در آن دولت بهیچ وجه شرکت نیست تا قدم بالاتر نهاد تا حد
شویبیاوت و عابدیت قدم را در رنگ نظر گنجایش است و چون معامله عبودیت صرف خدا
قدم کوتهی کند و میرا بنجام رسد لیکن محمد المصباحی که نظر را از انجا منتهی نفرموده اند و بقدر استعداد
گنجایش داده است بلا بودی اگر این هم نبود می گنجایش دارد که در امر با محمد صلی الله علیه و سلم
اشارت باین کوتاهی قدم بوده باشند یعنی ساکن باشی محمد صلی الله علیه و سلم و قدم شکر
منه که فوق مرتبه صلوٰۃ که از مرتبه وجوب صلا در است و مرتبه تجرد و تنزه حضرت ذات را تعالی و قدر
قدم را انجا جلا نگازی نیست و گنجایشی نه و حقیقت کلیطیه لا اله الا الله درین موطن مستحق
میگردد و نوعی عبادت الهی غیر مستحقه اینجا صورت می بندد و اثبات عبودیت حقیقه که جز او مستحق عبادت
نیست و بقیام حاصل میشود و کمال تمایز در میان عابدیت و عبودیت اینجا می یابید و دو عالم
از عبودیت کما ینسب به الامیث و معلوم میگردد که لا اله الا الله نسبت بجال منتهیان لا عبود
الا لله است چنانچه در شرح معنی آن کلمه قرار یافته است لا موجد ولا موجد ولا مقصود و گفتن
نسبت با ابتدا و وسط است و لا مقصود و فوق لا موجد و لا وجود است که در پی لا عبود الا لله
است با مبدء است که در انموطن ترقی در نظر وحدت و ربوبیت عبادت صلوٰۃ است که کائنات
است عبادات دیگر را در تکمیل صلوٰۃ مد و زمانید و فصل آنرا شاید تلمانی گفتار اینجا تواند بود که نماز
حسن لذات گفته اند در رنگ بیان و عبادات دیگر را احسن لذت و اتقانیت مکتوب بنصناد
و هشتم حضرت محمد و مزاده نامی عالی مرتبه خواجه محمد و خواجه محمد مصوم در آنها شایسته
و اشتقاق بالایشان با ذکر ثمرات عساکرهم لله و الصلوة و السلام علی رسول الله
فرزندان گرامی سرخیز مشتاق و خوانان دوام صحبت ما اند و ما هم آرزو مند حضور و ملاقات ایشان
اما چون توان کرد که همه آرزو ما میرسد عساکرهم لله و الصلوة و السلام علی رسول الله و درین طریقه

عسکر به اختیار و به رغبت مانند بسیار منتقم میداند و یک ساعت این عرصه را به بازسامان دادن
 آنگاه دیگر تصور نماید اینجا آن میسر است که در جای دیگر معلوم نیست که مثال آن میسر شود و علوم
 و معارف این مملکت جدیدت و احوال مقامات این محلی عیال و نهی که از جانب سلطان است
 آزاد و هیچ کمال یافت و رضایندی سوگنا خود میداند جل شانہ و سعادت خود درین صفت انکار و
 علی الخصوص درین امام متاجره عجایب که در بار است و درین اوقات هر تفرقه غار غیج و دلال
 لیکن هر دولت تازه به موجب که روز بروز میسر سفر زندان در دل میخند و از دوری نایافت اینجا
 جگر و خطر را به باشد انکار کم که شوق من بر شوق شما چرب غالب است و در هر است که انقدر که بد
 خوانان سپهر است پس خوانان بد نیست هر چند قضیه اصالت و رعیت مقتضای غلبه نیست چه
 اصل را احتیاجی نیست و فرغ سر اسرحتا هم اصل باز پیشگاه چنین آمده و داشت شوق اصل را
 ثابت گشته آری **و** خانه که خدای ندیم چیز و اگر دلبسته است بشما همایه است و اگر اگر
 است هم بگویم **اللهم صل علی محمد و آل محمد** و توهم بجزیت محمد و مراد خود
 محمد مصوم و اسرار چو نه ذات محبوبت و تحقق تجلی ذات و رویت اخروی و چون
 معارف از شیون و صفات بالارود و از وجود اعتبارات ذات تعالی و تقدس فوق انعام
 و از مقامیکه تیر از آن بحقیقت صلوة نموده ایم لغوی پیدا کند توجه و توجه آنجا در رنگ متوجه
 همچون خام بود که چون را به چون را نیست و آن متوجه ذات عارف است بعد حذف جمیع
 و اعتبارات از وی و کلمه عبارت از همان ذات مجرد است که بذات خود نه بوجه و اعتبار متوجه ذات
 و کلمه معروف مطلوب است و آنچه گفتیم که کلمه عبارت از ذات مجرد است زیرا که کلمه شی نیست که
 ما و رای جمیع وجه و اعتبارات شی بود و ذات شی همان است که ما و رای جمیع وجه و اعتبارات
 چه هر چه از وجه و اعتبارات شی اعتبار کرده شود ذات شی ما و رای همه آنهاست و در مرتبه ذات
 اثبات هیچ امر گنجایش ندارد و هر چه اینجا اثبات نموده آید داخل وجه و اعتبارات است و ذات
 ما و رای را از است غیر از لفظ و سلب انعام امری متصور نیست اگر علم باقی است اینجا سلب
 اگر تعبیر و تفسیر است هم سلب هر چه که اثبات را در آن گنجایش نبود و تعبیر از سلب تعبیر نماید و تعبیر

از چنانچه دارد و مجهول الکفیت است و توجیهی که در مرتبه ذات اثبات نموده آید عین ذات نمود
 خواهد بود و در اعتبار ذات چه جمیع وجه و اعتبارات و از مرتبه مسلک شیه است و بغير از کلمات
 نامیده این جا آن توجیه عین ذات است نیز نصیب از چنانچه خواهد داشت پس است آنکه توجیه
 و توجیه و رنگ توجیه الیه چون خواهد بود در چند از چنانچه تا به چون فرق بسیار است و الاثر
 و رب الارباب لهذا توجیه و توجیه نصیب از چنانچه اثبات نموده است که چون حقیقه توجیه الیه
 است فقط و هر گاه ذات و کنه ممکن مجهول الکفیت و چون باشد هیچ در اثبات نامیده
 واجب تا که در کمال لطافت و تقدس متزه است چگونه درک شود و کلام محال از ان است
 آید که اگر خوشن چو نیست چنین؛ چه خبر دارد از چنان چنین؛ ارحم الراحمین از کمال
 رافت و مهربانی و ممکن هر چه چون است نصیب از چنانچه عطا فرمود تا از چنانچه حقیقه
 آنجا می پدید آید و گرفتاری بآن محال نماید و **وَالْأَرْضُ مِنْ كَاسِ الْكُرْهِ** نصیب از آن
 معرفت که ذات را محال گفته اند معرفت متعارف خواهد بود که آن عالم کیف و چون است تعلق
 آن به چون محال است اما امریکه از عالم چون بود و با اتصال به چون و وصل گردود خط
 از ان دولت غلطی فرا گیرد و در محال بود معرفت غیبیه و مسئله دقیقه تعجیبه فلما اظهرت
 الى الان من اهل الكشف والعرفان این ذات مجرد که نصیب از چنانچه دارد
 و تفصیل بیان یافته است مخصوص با عرف تام المعرفت است که وصل حضرت ذات مجرد
 است تا لای تقدس فنامی و بقای در ان درجه علیا حاصل کرده و این دولت از ان بقای
 ذات است و سایر ممکنات را که سوا می آن عارف باشند نصیب از ذات نیست و اصلا ذات
 ندارد که صفات ایشان بآن قایم باشد بلکه وجود بخان خلل سایر صفات او و کسب
 و اعتبارات که قیام باصل خود دارند که سایر صفات باشند با امریکه تمیز از ان بذات نموده
 لطافت سبع انسانی که جا معترین ممکنات است اگر غلطی است و اگر غلطی از صفات است و
 و روحانی او بر تو سایر و اعتبارات ذات تا لای تقدس نفس ذات و در تفسیر نموده اند
 و قیام از اخبار کلمات نموده سوال سایر و صفات را قیام بخود نیست بلکه قیام شان بذات تا

و تقدس بگیرد با آنها چگونه قایم باشد جواب گویم که در یکجه با آنها وقتی قایم توانند که بر وجود اگر آن و مرتبه توهم نبوت و سطر ابرید کرده باشد چرا با آنها قایم نباشد که ضعیف است و آنچه گفتیم و نوشته که ذات ممکن عدم است در رنگ است که بگویند که ممکن را ذات نیست ذات عدم و لا ذات له هر دو بیک معنی است هر چند تدقیق فلسفه نماید و میان این دو مفهوم پیدا کند اما حاصل علم ارو و تحقیق مرجع نشان یکجه بود عدم از برای خود نیست بدگری صیقا را بد و خود را نمیتواند بدوشت و دیگر را چگونه بدوشت و تحقیق بحث است که چون عکس است و صفات و مراتب عدم ظاهر گشته است بظاهر قیام آنها بان مراتب نماید و آن مراتب ذات آنها باعتبار قیام و بی تخیل میگردد و بی حقیقت قیام آنها باصل خود است و تعلق مراتب ندارند و جزو توهم آنها را مراتب عدم کاری نیست جوهریت و ذات آنرا از اینجا که بجا نیست خارج عدم قابلیت عرض بود ندارد جوهر چگونه بود و این عارف تام معرفت که وصل مرتبه ذات است تا الی و تقدس و بقا بذات یافته و همه وقت حکم غفای مغرب را که غریز الوجود و غیر الوجود است بعد از فنا و بقا را ذاتی بوی که امت فرموده اند که قیام این ظلال عکس سما و صفات که حقیقت است بان ذات بود چنانچه اصول بخیا را که هما باشند قیام حضرت ذات است ظلال آن اسما را قیام بر پروان ذات باشد که بعبار عطا فرموده است پس این عارف مرکب از جوهر و عرض باشد و سایر افراد ممکن مجرد از عرض باشد مذکور جوهریت شایسته ندارند خوش گفت صاحب فتوحات مکی که عالم اعراض مجتمعه است که قیام بذات واحد دارد اما شیخ قدس سره و و وقیقه را اینجا فرو گذارسته است یکجه آنکه عارف اکمل را ازین حکم استثنا فرموده است دوم آنکه قیام او بذات احد و شسته تا و حال آنکه قیام او باصل خود است که اسما و صفات باشند بذات تا الی هر چند اسما و صفات را قیام بذات باشد حضرت ذات را از عالم استغنا را ذاتی است قیام عالم بان درجه علیا چه رسد و عالم چه باشد که بوس قیام بان فردو قصوی نماید اما تا نشان کمان کوتاه دست به تو درخت بلند بالایی و دو عالم این عارف از عالم جد است و حکم از احکام عالم مستثنی او محبت ذاتی حکم لرم مع من حیث است

گذشتہ سمیت باصل اصل خود پیدا کرده است و خود را در آن اصل اصول قائم ساخته و
 اکرم الاکرمین، بقصد تکلم بر یک چیز اَعْلٰی جَسَدًا لِّاَلِ الْاِحْسَانِ کافات قرار داد و بر بقا را و
 فرموده است و در آنچه فائے شده بود بان باقی گردانیده و منظر ذات و صفا و صفات
 کرده و میراث جابجاء ساخته پس سائر افراد عالم در جنب جامعیت این عارف عاشق حکم نظر
 داشته شد نسبت بدیای محیط چه صفا و صفات را در جنب حضرت ذات تنها هیچ قدر
 و مقدار نمیست نسبت بدیای او و اینان را در جنب این توان گفت که انهم نیست از اینجا علم و
 و مرک و او را که این عارف را نسبت بدیگران قیاسی دیگر در عظم و علو و در اینجا باید فهمید
 ذٰلِکَ قَضَلَ اللّٰهُ لُوْیٰیْهِ مَنْ یَّسْتَأْذِنُ اللّٰهَ وَ اللّٰهُ ذُو الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ این صاحب دولت که
 بقیای ذاتی شرف و شایسته اند و ذاتی و او اند که قیام صفات او مثل علم و قدرت مابان
 ذات باشد چنانچه اول قیام باصول نشان بوده در رنگ سائر افراد عالم و وجود این چهار
 اکمل الخلاق کلمه آنکه از وی زائل شده بود و عود نمیداد و هیچ مرتبه از مراتب بقا المطلق انا
 بر خود نمیتواند کرد زیرا که بقای اکمل متفرع بر قیامی تم است که نام و نشان مطلق کلمه را بر
 و هشتم است و گنجایش بودیم نگذرشتہ الذائل کا یعود قضیه مشهوره است و آنکه عود نمیداد
 زائل نگشته است مغلوب متور شده بود و بعروض عرض هر کشیده است و غالب مده فانا
 المغلوب قال یغلب باید دانست که نصیب از مرتبه علیا حضرت ذات تعالی و تقدس مخصوص
 باین صاحب دولت است که بمحصلات باقی گشته است و صفات این قیام و هشتم است
 آن نهم قرار و بقای که پیدا کند نصیب از ازاها و صفات است از ذات تعالی و تقدس
 هر چند صفا و صفات از ذات تعالی انفا که نیست اما نصیب از ذات دیگر است و نصیب
 از صفات دیگر اگر چه من عدم انفا که صفات از ذات جمیع را در توهم اندازد و نصیبات را
 نصیبات داناند لیکن هر کدام را علامات و عمارات دیگر است و علوم و معارف دیگر که
 برابر با اصول بند دولت عظمی نمیست لیکن پوشیده ماند که تجلی ذاتی مخصوص باین
 بزرگ نیست و است که غیر او را نیز تجلی ذات شود اما نصیب این نفس ذاتی نشود و چه بجا

در نظر راه خودی است

طلبت سے طلبہ کہ ظہور در مرتبہ ثانیست و نصیر النفس ذات کہ گفته شد متناہی بطلیت بر تالیف
 و النفس تجلی و ظہور اسم روپوش گرد و ظہور ذات کہ بعضی از صفات کائن گرد و آتم ظہور ذات
 است و مرتبہ ثانی نام تجلی ذات نیست بلکه تجلی اعتباری از اعتبارات ذات است تا و نفیس
 چه ذات غرضانہ جامع جمیع اعتبارات است بلکه منزہ از جمیع پس تجلی اعتباری از اعتبارات تجلی ذات
 سوال شیخ محمدی الدین بن ابرہیہ و مالکان او قدس سرہ لکن اسرار حقین اول را تجلی ذات
 و آن ظہور ذات است یقین علی حیلہ کہ اعتباری از اعتبارات ذات است اگر چه جامعیت دارد
 جواب آنچه متقدّمین درویش است است کہ آن ظہور علی حیلہ کہ تفسیر از آن تعین اول کرده اند ہم
 تجلی ذات نیست کہ با خود شیونی از شیونات ذات است تجلی ذات جامع جمیع شیون و اعتبارات
 است بلکه فوق جمیع شیون و اعتبارات اعتبار علم انجا مددگار اعتبارات ذات است کہ در وقت
 وصول شان از دهن غمنازان مرتبہ بعد کوناہ است اگر گویند ظہور در مرتبہ ثانی مقصود علی
 چه در خارج نفس ذات است تالیف پس ظہور آن در مرتبہ ثانی در خارج علم خود بود و ظہور و علی
 یا خارج شوق ثالث مبین گشته است تا آنجا ظہور اثبات نموده آید گویم تا و می کہ نشان علم کہ اعتبار
 است از اعتبارات ذات ظہور فرموده است توانا است کہ بر نیچے ظہور و آید کہ اعتبار ظہور علی
 بعض آن ظہور جامع بود بلکه بر نیچے ظہور تا آید کہ اعتبار علم و سایر اعتبارات انجا گنجایش نباشد
 آن مرتبہ ظہور جامع ماوراء مرتبہ خارج و مرتبہ علم بود کہ ظن خارج بود و بعلم کاندہ شسته باشد و ظہور
 ذات را مقید بنسبت علم ساختن در بار یکوزہ در آوردن است بلکه آب را در سرچین شام و در
 گوید کسے در حقن کاچے قلیہ جویدہ اضاء العمر فی طلب الحلال و آری اعتبار علم جامعترین است
 اعتبارات ذات است آنقدر قبول کمالات ذات کہ در وقت درسیچ اعتبار نیست اگر سبیل
 تجرّظ ظہور علی را ظہور ذات گویند و بران اطلاق تجلی ذات نماید گنجایش دارد اگر چه از اطلاق
 ایشان بعید است از مذاق شان مستبعد کما لا یخف علی التّأطّرفی کلّہم سوال شیخ
 محمدی الدین بن ابرہیہ قدس سرہ رویت اخروی را بصورت لطیفہ جامعہ متالیف ہر ساختہ
 است متقدّمین مسئلہ حیثیت جواب ویت صورت جامعہ مذکورہ رویت حق نیست بل علم

رویت مظهر است از نظام کمالات اوست بجا نهد که در عالم مثال حضور پیدا کرده است پس هر چه منظر
 بجز کیفیت و ادراک و ضرب بس من شالای دیت حق سبحانه بر دیت صورت قرار داد و این بحقیقت نفی
 رویت حق کردن است جل علا و ایضا صورتی که در عالم مثال حاصل گردد هر چند جامع باشد باز
 عالم مثال خواهد بود و در عالم مثال هر چند وسعت دارد یکی از احوال مخلوقه اوست تا جامعیت صورت
 که در او بود و گنجایش دارد که جمیع کمالات و جوییه را جامع باشد و همه را ضبط نماید تعالی مرتبه
 مقدسه گردد و رویت او بر دیت آن شود تا هر گاه بصفت علم که از صفات و جوییه است و جامعیت
 صفات و اشیاء گنجایش ندارد که جامع جمیع صفات و اعتبارات ذاتیه و جنبه بی تحقیق آن بالا گذشت
 و در عالم مثال اگر ممکن مخلوق است چه بود که صورتی در وی جامع جمیع کمالات و جوییه باشد و اگر فرضا
 و تقدیر آنرا جامع گوئیم خطای از خطای مرتبه مقدسه خواهد بود و رویت ظل نه بحقیقت رویت معلوم
 نخواهد بود و خبر صادق علیه السلام فی الصلوة و السلام رویت اخروی را بر دیت قمر لیلۃ البدر تشبیه
 فرموده و پس چنانچه گفته شد و رویت ظل مرنگ دیت قمر است و طشت آب که را با فطرت
 علیا آنرا بسپندند انقدر در درک خود می دانند که ظهور آن مرتبه مقدسه بسیار و آن علم تواند که حاصل آن
 و در ظل مرتبه خارج نبوت پیدا کند که در آن ظهور جامع را در خانه علم ظل بود و جامع که تغییر از آن
 تعین اول نمایند و آن ظل جامع را در عالم مثال ظل بگیرد و جامع که مرتبه ظل جامع علمی نماید و این
 ظل جامع مشاهده که بصورت لطیفه در عالم مثال ظاهر گردد و بصورت انسانی که نماند باشد که جامع از
 مخلوقات است **إِنَّ اللَّهَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ** و آنرا می تواند بود که باین اعتبار آمده شد اما رویت حق
 جل علا که او را طی ظهورات و صورت بود و از عالم بی کیفیت و چون باشد ایمان بر دیت اخروی
 آورد و پس چه کیفیت و چند و چون نباید بر دیت خلوت وجود آخرت را بخلق و وجود دنیا و آنچه
 نیست تا احکام یکبار و دیگر بقیاس نموده آید چشم آنجا دیگر است و فهم و ادراک آنجا دیگر
 آنرا دوام ادبی است و این را زوال و فنا در قضا آنرا سر اسرار لطافت است و این را خست و
 و شیخ قدس سره حق را جل علا در بیان خانه علم ظهور می ثبات ننماید و در مایه ای که
 و مظاہر مشهوده و رویت تجویز نمیکند **وَأَنَّ الْإِنْسَانَ مِنْ جُنُودِ اللَّهِ** چه تواند کرد در عین

شیعیه است نه کسی سرده که گاهی باو جنگست و گاهی صلح اوست که سخن معرفت و عرفان اینها
 نخواهد است و شیع و بسط داده و اوست که از توحید و اتحاد و تفصیل سخن گفته است و نمائند
 و کمتر را بیان فرموده است و اوست که وجود را با کمال حق داده است جل و علا و عالم و موم و تخن
 ساخته و اوست که منزلات مر و وجود را ثابت گردانیده است و احکام هر مرتبه را جدا کرده و اوست
 که عالم را عین حق دانسته است جلشانه و همه اوست گفته و با وجود آن مرتبه تزیین حق سبحانه
 در این عالم یافته است و از دید و دلش او را سبحانه متنزه و مبر و دانسته متناهی که از شیخ متقدم
 درین باب اکثر سخن گفته اند با اشارات و بار نور گفته اند و بیشتر تفصیل آن بیرواخته و انانیکه
 از خطابه بعد از شیخ آمده اند اکثر نشان تقلید شیخ اختیار کرده اند و بطریق اصطلاح او سخن
 رانده و پسندندگان نیز از برکات آن بزرگ استفاده نموده ایم و از علوم و معارف و خطابه
 و از گفته جزا که الله سبحانه عنان حیز الخزاء غایه فانی الباب چون بحکم بشریت نظام خطابه
 خیال صولیا یکدیگر مختلط است و انسان و احکام گاه مخطی و گاه مصیب است لاجرم
 موافقه احکام سواد علم اهل حق را مصداق صولیا بدی ساخت و مخالفه آنرا دلیل خطا یا بدو
 قائل هر که بود و مقول هر چه باشد مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوٰه و السلام و علیکم
 بالسواد اعظم و نیز مقرر است و تکمیل صناعت تلاقی افکار است و اختلاف نظایر سیوییه را بر حید
 توان گفت که بانه احکام علم نحو است اما نحوی که متلاحق افکار سازان و اختلافات افکار سازان
 کما ان یقیح بیا کرده است چه کسی دیگر نیست و نیزیت و گریافته توان گفت که نوع دیگر گفته است
 و احکام علییه یافته است بیا اننا من لک + + رحمة و هی لنا من مزار سگ
 مکتوب شد و من نیز حضرت مخدوم زاده محمد مصوم سلمه الله سبحانه در استناد و شایسته
 الذی ینی هکذا لهدا و ما کان لیه تدلی کذا ان هکذا انا الله لهدا جماعت
 رسول ربنا یا لحنی علیهم الصلوٰه و السلام طه را اصل خود را سر اهل است و هیچ خارجی
 و شک و در میان نشان حامل نیست اگر خار و خشک است اقبال و بخود است و اعراض او از
 اصل و طریقی نشان را مانع در اصل نیست چه هر چه او دارد از حسن کمال جوده و توبه و جود و صفات

۱۲۴ در بیان صفت باصل

از اصل است عدم است که به توسط اصل که نصیب نشده باشد و آن لاشی محض است و مجرد
اعتبار این ظل از کمال نادره اصل خود را فاعولش ساخته امانات او را از خود ناگذاشته
است و خیانت در امانت نموده با وجود قبح ذاتی که از راه عدم دارد خود را حسن کامل ساخته
است لیکن با وجود اقبال خود و اعراض از اصل خود کائن است و اندیاند که بلکه صحتی که خود
دارد و همان محبت فی حقیقت باصل متعلق است زیرا که حسن کمال که متعلق محبت است از اصل
است نه از وی که غیر از عدم و قبح از خود چسبیده و بجز ندارد که محبت بآن متعلق گیرد و بجا حق
غیر حق و چون بکرم خداوندی جل سلطان این مرض خود بینی از وی را مل گردد و از اصل
مرکب که دشت باز بدوانت را از ازل امانت داند و بجای اقبالیکه خود دشت اعراض
از خود پیدا کند و اعراض که از اصل نیست با قبال آن مبدل شود این مان مرسته سادت
بدست آید و امید وصول باصل حاصل گردد و غایه مافی الباب چون عالم ظلال سما و صفات
و اجزاست قبال اصول انهم سما و صفات خواهد بود و این ظلال اعراض اند که قیام آنها باصل
خود است که سما و صفات باشند و بجز در بیان اینجا نیست که بوی قیام بود نظام از سر
حکیم ان الذنوب قد یصلق برین سر راه شده گفته است که عالم تمامه اعراض است و بجز
در بیان اینجا نیست که بوی قیام باشند اما خطا کرده است که قیام این اعراض را با نفس گفته است
و از اصل اینجا غافل مانده که بآن قیام دارند و از صوفیه شیخ محمد الدین بن العربی قدس سره
عالم را اعراض مجتبه نموده است و قیام آنها بذات حق و دشته حل علان با سما و صفات که معلوم
آنهاست فی البیت شعری ما معنی القیام بالذات المحرود عن جمیع الوجوه و الاعترافات
و لا معنی القیام به الا الاختصاص بالذات و لا لغت له فلا قیام و ایضا ان القیام
من جملة الوجوه و الاعترافات المتعینة فلا معنی ثباته فی تلك المرتبة المقدسة
و چون افراد عالم ظلال سما و صفات باشند ناچار وصول ثمان باصول شان خواهد بود و که
و صفات باشند و اگر باصول هم برسند منتی بذات مجرد و مقدس نخواهد بود و از اینجا پیش
نخواهد گذشت و اذالت را هم نخواهد گشتی نیست که عطار ذاتی است اینجا از همه بیسم بود و در

وجه نشان وجه اعتبار پس علم را از مرتبه مقدمه حضرت ذات العالی خیر حیران نصیب نمود و حصول اعتبار
 را گنجایش نباشد لیکن عادت الدعا جاری گشته است که از کمال محبت دریافت خود بعد از قرون و سال
 و از منتهی متباعد صاحب دولتی را بعد از فراغت تمام بقایای کمال می بخشد و نمودن از ذات قدس را
 عطا میفرماید که قیام او چنانچه اول باصل خود بود که تمام صفات باشد بحال قیام با این نمودن
 باشند و مجموع آن اعراض سابقه که داشت و این ذات موهوب حقیقت او بود و کمال است او تمام
 رسد و نعمت حق او تمام گردد و سخن میگویم نیکل تمام نما که قیام عارف مخصوص کن ذات موهوب
 نیست بلکه تمام افراد عالم را که اعراض جمیع اند چنانچه اول قیام با تمام صفات و شدت بحال
 قیام آنها با بذات موهوب مربوط ساخته اند و بان یکذات همه را قیام گردانیده خاص کند
 بنده و صلحت عام را بر خلاف انسان که در کیمید الی جماع علی فی الکرض خلیفه آمده است
 اینجا تحقق میگردد و حقیقت جبران الله خلق آدم علی صوته و بیقیام واضح میشود و آنکه گفتیم
 که او نمودن جبر از ذات قدس را و اعطا میفرماید از تنگی میدان عبارت است و الا نمودن را
 آنجا که گنجایش است و کلام چیز است که بصورت او برآید و صورت را اینجا چه مجال است باید
 داشت که انقیاد تمام ملک و یک عصر شده و نشود و هرگاه بعد از قرون متطا و له پیدا شود و قدوات
 و یک عصر صورت دارد اگر تعین بنده ظهور انقیاد دولت نموده آید و اگر اقل از ما بود و کند در دنیا
 انما من لدنک رکعت و کما من لدنک رکعت با نید داشت عارف که بقایا ذات شرف سازد
 اندازت موهوب آنچه خواهد داشت و در جمیع وجه و اعتبارات خواهد بود و چه هر چه چون اعتقاد
 بوجه و اعتبار است تا بچون نشود از وجه و اعتبار زنده ذاتی را که نصیب آنچه نماند دارد شاه است
 بذات بچون حقیقه جلالت چنانچه وجه و اعتبار ظل را را بیست بوجه و اعتبار که اصل است
 ذات مجرد ظل را که عطا فرموده اند نیز شاه است بذات مجرد بچون و این ذات موهوب که ظاهر
 است چه کند آنست که در همه جمیع وجه و اعتبارات بود و این ذات موهوب جمیع اعتبارات
 و سایر افراد عالم را که نیست که تمام وجود و نشان وجه و اعتبار است ذات نیست تا موهوب
 اعتبارات که از آنکه گفته شود پس چون در لایت آن گفته باشد از آنکه اصل بجهت نشان که بود

لکن راه دارد و وجه را که چنان سبب کند کویا محاوره گفته افتاده است و وجه را از گفته خراف است
 بجهت چگونگی رسد بر خیزد و تر و در تر افتد **س** رسم نری کجی لے احوالے بکین ره که تو سر
 ترکستان است باطلاق محاورات گفته بکنه از تنگه بحال عبارت است محاورات حضرت جبر
 دار و لیکن بمعنی چون در صورت نشانے چون بصورت محاورات تمثیل میگردد و اطلاق محاورات نیز
 تجوز نموده می آید **ب** **لَا تَقْلَحْ لَكَ إِنْ لَسْنَا أَكْوَاحُطًا** نشو و نشو چون اول
 عالم را که اعراض مجتهد اند قیامی بذات موهوبت و فیداشد چنانچه گذشت نسبتی نیز انرا
 توسط اندات عارف بذات اقدس جلشانه موبدا گشت و نصیبی آحاد و از این راه
 از امر تبه مقدس هم حاصل مدح ذوات انجیما همان ذوات عارف است کویا توسط ذوات
 خود ارتباط همچون بذات همچون پیدا کرده اند و ذوات انساب ایشان بذات اقدس توسط
 عارف است که اندات فی بحقیقت ذوات عارف است سخنی غریب خوش کسے را که بذات خود
 انسابی بذات اقدس است جلشانه و موصول است همچون با مرتبه مقدسه انکس اند فوض
 و برکات از این مرتبه مقدسه سالست و سه تقال دارد و توسط در میان نیست و سه تقال دارد
 آن مرتبه منزه است هر کسے را از وصلان بخالق قدرست خدا و خود نصیبی است بطریق ممالک
 والله سبحانه اعلم بحقایق الامور کما هو السلاطه علی من اتبع الهدی مکتوب است و حکم
 بخواجه جمال الدین حسین در حل مایه و تغییر واقع و اولی و بعد و معلوم و تبلیغ الدعوات معلوم
 فرزندی غمی میاید که صحیفه شریفه که رساله اشته بودند چون متضمن عافیت و جمیع امور
 و مشکو بود فرحت بخشید و اتمه که روداده بود نوشته بودند و تغییر نیز اتمه است اند اندراج یافته
 بود که در پے وضو ساختن بود که یکبار بی پوش گشته افتاد و کویا جان از بدن برآمد و چون
 باره با فاقه آمد نور و دیدن بال قناب و خشنده که از خایت لطافت بی پوش ساخته بود
 چنانچه شخصی محبوس را بید و در پرتوی جمال می جوگرد و نامی و نشانے از وی نماند کشف
 فرزندی باو که انسان مرکب از طائف سببه مشهوره است و سر لطیفه را که روبرو میگردد
 و احوال مواجید دیگر تا این زمان احوال او واق فرزندی تعلق به طیفه طلب شده و تجویز

قلب متلون بوده بحال این دارد قوی که به ششور ساخته بود بر لطیف روح تو فرو آمده است و در
 را در مصرف و در آورده ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا ایحرة
 را که چون منشار و انش و شکر که روح بوده است مناور و در می گشت به روشنی نقد و تالمیست
 کار و بار شما بطیف روحی متعلق است و طلقه امروزه پاره اما و اعانت و تکمیل این نسبت بود
 آمده است و ظهور اثر ان شده است معلوم شد که دستت پیدا کرده است و در صد و سرت است
 حضرت حق سبحانه و تعالی با انجام رسانا دو واقعه دوم که نوشته بودند تلافی پرورین بابت شش
 و فخر خلو و یافته تغییر آن مناسب تغییر واقعه اولی است که همه نسبت قلب و دست و حی را بتلاش
 این دو قسم کو کتب ده اندر پرورین چون نظام کوکب است و بابت شش چون منشار دارد و در
 مناسب واقعه دوم اگر بعد از واقعه اولی ظاهر گشته است دست و جمع حصول و نسبت نمود
 و اگر پیش است هم دست چپ است که نسبت حاصل گرد و ظاهر نشود حصول آن را نموده اند
 بعد از ان بواقعه دیگر ظاهر ساخته اند والله سبحانه اعلم بالصواب سبحانه انک لا تعلم انک
 اکاملتها و السلام کتب هشتاد و دوم حضرت خد و مراد و حاج محمد سعید و خواججه محمد
 خطباء و اطهار الامم محاجرت بالبضایات النجیة و سدا علی عباده الذین اصابه
 فرزندان گرامی جمعیت صوکر و معنوی تحقیق باشند درین سفرها و محتاج به پیغمبر بار بر خاست
 اند و فرزندان عزیز بنیاد کم است که از یادشان فارغ باشند هر چند وصول الیهم از نعم حقیقه جانها
 بیشتر تذکره و واقعه زیاده تر و سواخ جدیده روز بروز و رسو و می آید و به بیاض بر سر
 اما سیکه در کند کست و آنکه خطبگیر و کلام و حاج محمد را ششم ختم است که ذوق فهم سخن دارد و
 مانند سگ و لیکن فرین سفر اخیر از شده سخن و مخلصان صمیمی گذر گشته است چنانکه گفته است
 حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ : ز قنا هم کم اند و ذوق هم کم الکیس الله بکاف عباده بل و دیگر از قنا
 شمار از رانیده شئی بعد از نماز تجدیدی بیند که شمار و در بود با یکس ازین یاران پیش وکیل با شش
 رفته آید و کوکر با دشا گردید و تجویز کوکری را بان وکیل تفویض نموده اند که هر که را قایل اند و
 گیرد و هر که را تجویز نمیکند بر دتی چهره او می نویسند و کوکر بگیرند ازین هر سه شاه چهره هر دو شمارا

است و تجویز نو کرے نوودہ دان بارسیوم را چہرہ نموشستہ و نوکرگزفتہ من را شامہرسم ان مالش
 چرا چہرہ نموشت شما گفتید کہ در وقت چہرہ نموشتن روی خود را نزدیک روی او آورد و دیک
 ملاحظہ نمود و گفت سیاہی دارد باز دیک باین لفظ چہرہ گفتہ و نموشستہ حمد اللہ سبحانہ
 کہ خاطر از جانب ہر دو شما جمع گشت کہ قبول کرد و اما از ان مالش خاطر دراز را ماند کہ تجویز نشد
 کاش نو کرے نوکران بادشاہ قبولش فرماید العاقبت باخیر مکتوب شہتا و وسوم ہجرت
 مخدوم زاد نامی کباب سلیمانہ در کاش عک کہ بودن در ان بافتیاست بہ فرزندان گرامیہ جمعیت
 باشند مردم ہمہ وقت مختہائی را در نظر میدارند و مخلص این مصیق بطلند غیبا اند کہ در نامہ را
 و بے اختیاری و ناما می چہ ہا سرجہا است و کلام لغت برابر ان است کہ این کس بے اختیار
 از اختیار او برآورد و اختیار خود او را زندگانے و ہند و امور اختیاری و از ان تا ہر ان اختیار
 او ساختہ و از ارہ اختیار او برآورد و کالمیت بین سید الفصال سازد و در ایام حبس گاہی کہ بطالع
 ناما می و بے اختیار خودی نمودم عجیب میگاہم و طرفہ ذوق ہی یافتہ ہا را بے سخت ذوق
 ارباب ہا را چہ دریابد و از جمال بکا او چہ درک نماید و فطالان را خطہ ضرر شیرینی است و آنکہ
 از تلخہ خط و اگر گفتہ است شیرینی بخوی نیز و در شہارہ کے لذت شناسد و اندر او السلام
 علی من اتبع الحق مکتوب شہتا و و حیا رحم جان فطوح الغفور و ادب بطریقہ تالیف اللہ
 و سید علی عباد اللہ فیض طالعابین راہ را باید کہ بعد تصحیح عقد بموجب آرای صاحبہا
 شکر اللہ علیہم و بعد از علم با حکام فقہیہ ضروری بعد از عمل بمقتضا علم جمیع اوقات خود را صرف و فارغ
 جہانہ گرداند بشرط آنکہ اذکار را از شیخ کامل کامل خذ کردہ باشد زیرا کہ از ان فعل کامل نیاید و آنکہ
 خود را بذکر بنجہ معمول و کہ بغیر از ادای فالعن سخن ہو کہ بہ ہم چیز نیز دارد چتہ کہ ملاوت و آن
 و عبادات نافلہ را نیز موقوف دارد و با وضو و بے وضو ذکر گوید و الیادہ نوشتہ و اوقات ہر
 متغفل باشد دور آموخت و در غرور و خفت از ذکر خلے نباشد و ذکر فکر را با صلا
 و پاکہ دل ذکر زیوان است بہ چند ان بدوام ذکر پردازد کہ غیر مذکور با صحت سید اوخت
 بر بند و از اسوئہ مذکور نام و نوشتانے در باطن و ناما تا آنکہ ماسوای بطریق خطر ہم در دل خطہ

کند و اگر تکلف احضار نماید نیز شود و بواسطه نسیان که از غیر مذکور دل را حاصل گشته است و این
 نسیان که دل را از جمیع اسباب مطلوب حاصل گشته است مقدم حصول مطلوب است و مشرب حصول است
 از حصول مطلوب حصول حقیقه مقصود چه نویسد که در او راست است - کیف الوصول الی السعاده
 و دوی منها قلل الجبال و دهن خيوف و چون برادر عزیز این سبق را بنمایند
 سبحانه یا خام رسا در طلب سبق دیگر نماید و الله سبحانه که الموفق و السلا و علی
 علیه السلام **مکتوب ششم** و در عجم بحضرت احوال اوضاع انجمن دوست و محبت است
 پس الله سلام متکم و استغفار متکم که مشیت الله سبحانه که اگر جمیع رسیده شد
 و ازین عقبات شداید را و کرامی مغرور بجایه میگرداند بنشیند و دعا در طلب ایشان
 تمام جمیع باشد و دست خود را تا می معصوم رضی مولی جلشانه سازند و با او در غفلت
 و خطا نفس ناپید و باطن عیال بپوشد تمام پیدا کنند و فتوری کا خانه اعم نمایند خبر حرمان و
 ندست وقت نخواهد بود و سود نخواهد داشت این صحبت و اندولت را بستم و اندوایم و
 گذرانند خبر شریعت معارف جدید که نوشته شده است همه سبق بعد سبق تمام است
 مکنز را نند و بعد و بعد و حال آن که شوند شاید و بچیز از کمالات آن شکست گردد و سر راه سعادت
 شود و راه تمام بنبرس یافته ام که در مکتوب نوشته نخواهد محمد با شتم گشته سپهر ام که بنمایند
 امید که بگویم خود حق سبحانه و تعالی شما را ضامن گذارد و قبول فرماید اما ترسان و از آن باشند و
 و لب گذرانند بعد صحبت مبادا تا شیری نماید و بحضرت حق سبحانه و تعالی و تصرف باشند و بعد
 باطن حقوق اختلاط نمایند و خاطر داری کنند و با جماعه ستورات بخطط و نصیحت زندگانی نمایند و امر
 و معروف نبی بنکر و حق ایشان درین ننگند جمیع الهیانه را نماز و صلوات و ایتان احکام شرعی
 ترغیب نمایند فاکم مسئولون عن عبتکم حق سبحانه و تعالی شما را علم داده است عمل بر وفق
 آن نیز کرامت فرماید و بر آن استقامت و بدین **مکتوب ششم** و ششم بدر این جمیع
 نادم و در کثرت ظهور خوار حق قللت آن در انکاف فضول مباحات باعث غلبت ظهور خوار
 است علی الخصوص که کثرت مباشرت فضول مجرب شده رساند و از انجا عیال با الله سبحانه و تعالی محکم

میرزا سنان خان بہت کراہی اذیت و بیادرت از ابرے و مولای عبات قریب سلطانم

حکومت

کرامات کو عوارق کجاہ چند دارند و مباشرت مباح تنگ نگر نیستند و بعد از رضایت انفا نموده اگر بخواهند
کشف و کرمت بیشتر شود و راه ظهور عوارق کشاده تر باشد ظهور عوارق شرط نبوده است نه شرط و اما
چه اظهار نبوت واجب است نه اظهار ولایت بلکه تر و انضا و غیره اولی است زیرا که انجا دعوت
خلق است و انجا قرب حق جلشانه و معلوم است که دعوت را انظار لازم است و قرب است
مناسب کثر ظهور عوارق از اولی و ولایت بر فضیلت او بر دیگران که انقدر عوارق از ایشان
بظهور نیامده است ندارد بلکه دوست که دلش باشد که اصلا خا قی از وی بظهور نیاید فیض باشد
از اولیایی که انظار عوارق نموده اند چنانچه شیخ المشیر محمد تحقیق اینچنین در کتاب عوارق درود
است هرگاه در انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام ظهور قلت و کثرت عوارق که شرط نبوت است موجب
فاضلیت و مفضولیت نباشد در ولایت که شرط نیست موجب فضل چرا باشد با حکام که مقصود
اصلا از ریاضات و مجاهدات انبیا علیهم الصلوٰۃ و تسلیات و تنگ گرفتن ایشان مباشرت
مباحات را بر نفوس خویش تحصیل ظهور عوارق بوده است که بر ایشانان واجب شرط نبوت از
بوده نه وصول بدرجات قرب الهی بسلطان چنانچه انبیا علیهم الصلوٰۃ و التحیات محبتا انکه انقلاب
جذب محبت کشان کشان ایشان را می برزند و بجهت شقت شان بدرجات قرب الهی جلشانه
انجا و کار است که راه مردان است و اجتناب راه مردان مردان مشقت و محبت با اوست خود و غیره
و مردان از انجا و نعم میزند و بجهت شقت شان بدرجات قرب میرسانند باید دوست که ریاضات
و مجاهدات شرط راه انابت و ارادت است و در راه اجتناب مجاهدات شرط نیست مع ذلک نافع
و سودمند است مثلا شخصی را که کشان کشان میزند و او بآن کشش سعی و شقت خود را
نیز در برون و کار دارد و در و تر رود از آنکه سعی خود را که نفع میبرد بخند و است که گاهی شتر
تنها که اقوی بود کار بیشتر کند از آنکه کشش مکرر کند که پس سعی و ترود و شقت در راه اجتناب
کمال معلوم هم نموده چنانچه شریف المصطفی است آری حتمال نفع دارد و ولی فی بعض الحال
— و فوائد و منافعه ریاضات و مجاهدات که عبارت از تمسک بر ضرورت مباح است از باب
اجتناب از غیر غیر اینچنین که مذکور شد بسیار است مثل دوام جهاد و اکبر و طهارت و زخافت باطن

از ملوکات دنیا و دنیا دین چه هر قدر که از خواججه ضرور است و ظن نیانیت و آنچه فضول است از دنیا
 است و فخر دیگر ریاضات و تقصایر بر ضرورت قلت محاسبه و مواظده اخروی است و بعضی
 سبب تقصیر و جرات اخروی است چه هر قدر که در دنیا محنت است ضعیفان و زایلان و آخرت برتر
 است پس چه دیگر هم از برای ریاضات و مجاهدات انبیا علیهم الصلوات و تبرکات سلوی
 و جمعی که بالا مذکور شد پیدا گشت پس از آنکه ریاضات و تقصایر بر ضروریات مباحه اگر چه
 وصول در راه اجتناب است اما فی حد ذات محمود و مستحسن است بلکه نظر نفی اندک و ضروری
 و لازم است **تَبَايَعُوا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهِيَ ثَمَنٌ أَمْزَارُ شُكْرٍ وَالسَّلَامُ عَلَى**
مَنْ تَبِعَ الْكَلْبَ كَتَبْتُ لَهُمْ ثَمَنًا وَفَقْتُمْ بَوْلَانَا صَالِحًا كَوَالِي و مریدی حضرت ایشان
 و **عَلَيْهِ السَّلَامُ** و **وَلَا تَكْفُرُوا عَلَى عِبَادَةِ الَّذِينَ** ^{صُطِفَ} **أَنْ هُمْ مِنْ رَبِّكُمْ** و هم مراد اند غرض
 سلسله را و ت من بی توسط به الله متصل است تعالی بدین ثابت مناد **بِإِذْنِ اللَّهِ** است
 سبحانه را و ت من بحال رسول الله صلی الله علیه و سلم بواسطه کثیره است و در طریقه
 تقصید به بیت و یکو سطره میان است و در طریقه قادیانیت و پنج و در طریقه چشتیت
 و هفت را و ت من بابت تک قبول سلطت نماید چنانچه گذشت پس من هم مرید محمد رسول
 ام صلی الله علیه و سلم و هم هم مرید پس ز و او صلی الله علیه و سلم بر خوان آیند و گشت هر خید
 طفیل ام اما خوانده نماید ام و هر خید تا بحکم اما از صالت به هر نیم و هر خید تا بحکم اما شریک و ت
 نشر کنی که از ان دعوا هم سری خیر و گران کفر است بلکه شرکت خادم است با نمودم تا تعلیم
 اند بر سفر جانید و ت حاضر شده ام و تا خواسته اند و ت با نید و ت و از آنکه در هر خید ایسی ام
 اما مرید حاضر و ت و ام هر خید در طریقه تقصید به من عبد الباقی است رضی الله تعالی عنه
 اما تکفل تربیت من الباقی است جل جلاله و هم نوال من افضل تربیت یافته ام و در اجتناب
 سلسله من سلسله رحانه است که من عبد الرحمن ام چه رب من حسن جنبان و هم حسانه و
 من ارحم الراحمین و در طریقه من طریقه سبحانه است که از راه تزیه رفتی ام و از هم و صفت خرافات
 اند پس تا نخواسته این سبحانه را آن سبحان است که بسطای بان فاعل گشته است که

باین ساسی نیست آن از دایره الفتن برآمده است و این ماوراء الفتن اتفاق است و این
 تشبیه است که لباس تنزیه پوشیده است و این تنزیه است که در سبب از تشبیه بوسی زبیدی و آن
 از سبب جوش زده و این از عین صحرای برآمده است ارحم الراحمین در حق من اسباب است از غیر
 از عدل گذشته است و علت فاعلی و تربیت من غیر از فضل خود انسان خسته از کمال کم
 اتمام و غیره که در حق من واروفا و تقدس تجویز میفرماید که فضل و دیگر برادر تربیت من منظر
 باشد و یا من بدیگری و در عین متوجه که در مکرر آیه ام جلتان و محبت و فضل کم نام تمام
 او تکلیف باکریمان کار باد و شوا نیست الحمد لله المحمدي والا کرام والمند
 والصلوة علی رسولنا و الخلیة والا واحدا کلمتوتها و شتم حضرت
 محمد و فراده عالمیته خواججه علیه السلام و اسرار خلعت خلیل لثبات نقین و وجود حضرت
 حق سبحانه و تعالی که بدولت خلعت خود که بالا صالیه مخصوص حضرت ابرهیم است علم
 بنیاد و علیه الصلوات و السلام شرف ساز و ولایت البرسمی سرافرازد و اندازد و این فی دیم خود غیر
 نسبت الشرح الفت که از لوازم خلعت است و میان آن آرد و چون نسبت خلعت که از لوازم آن
 الشرح الفت است و میان آن بدیجه و کرامت اخلاق و اوصاف خلیلان نظر تغذیه که قیام
 و نظر باشد باعث نفرت و بی الفت خواهد بود که منافی مقام خلعت است که در این الفت است
 سوال نقاء قیما و اوصاف خلیلان نظر در مجاز ظاهر است زیرا که در این درین موطون است
 خلعت غالب بدیجه و اوصاف خلیلان استوار سازد اما در مرتبه حقیقت اگر انجا علم شی که انجا
 تبصیر از غیر قبیح و ستم و منسوب است خلعت شدن جائز نیست جواب هر قبیح و جبی از خود
 حسن کن است پس تواند که قبیح از نظریان وجه حسن حسن ماند و حکم حسن کن می تواند یافت
 که هر چند در آن قبیح حسن مطلق پیدا نشده است اما چون وجه حسن او ملحوظ و منظور مولی جل جلاله
 گشته است ناچار حکم اگر ان خیر الله هم الغالبون بر سائر و توجیه آن غالب برده است
 و هم را بزرگ و مساخته و تحسن گردانیده اولیای یکتا الله سیدنا هم حسنان
 باین ارشاد که الله تعالی سواء الصلوات که نسبت در میان خلعت و محبت عموم مخصوص است

خلعت عام است و محبت فرد کمال و چنانچه از انس و الفت محبت است که باعث گرفتاری می شود
و بقراری بی آرامی آرد خلعت هر سرسخت و الفت و آرام است محبت است که نشانه گرفتاری
پیدا کرده از افراد دیگر خلعت متمیز گشته است و گویا جنس دیگر شده و هنری که محبت درین
امتیاز پیدا کرده است از سایر افراد خلعت در دو وزن است و نفس خلعت همیشه و عیش و فرح
و فرسج و انس و انس است از اینجا تواند بود که حضرت حق سبحانه و تعالی غلیل خود را علی بنیامین
و علیه الصلوٰة و السلام در دنیا که در سخن است اجماعی که است فرمود و هم در آخرت قال
الله تعالی فی حقّه و انکنا که اجره فی الدنیا و انکه فی الاخره لمن الصالحین
و چون محبت مشار در دو وزن آمد پس در هر فرد که محبت غالب باشد و در سخن بیشتر بود و اینجا
گفته باشند کان رسول الله صلی الله علیه و سلم متواصل المحزن
و او فرموده علیه و علی الصلوٰة و السلام با اوزی بنی منان او دریت پیرو کمال از
افراد انسانی و حصول محبت او بوده علیه و علی الصلوٰة و السلام و در خندا و محبوب است
علیه و علی الصلوٰة و السلام اما چون نسبت محبت در میان محبوب و نیک محبت است که اگر
آمد حدیث قدسی است الاطال شوق الا بر الی لقاء و ان الیهم اشد شوق اینجا
سوال است مشهور که شوق و مفقود باشد و چون از حضرت اجل علیهم السلام چه چیز مفقود است
شوق چه بود و اشد شوق چه باشد جوابی که می گفتند کمال محبت رفع اتمینیت است و اتحاد
محب محبوب چون که این منتهی مفقود است شوق موجود است و چون تمنا اتحاد و احوال است
محبوب کان است چه شباید که مجبور و صل محبوب هم قناعت کند تا جابر اشد شوق و طایب
محبوب و متوصل الحزن صفت حبیب باشد اگر نیک حضرت حق سبحانه و تعالی جمیع امور قادی است
هر چه بخواد و امیر است پس هیچ چیز در حق او نماند مفقود نباشد تا شوق متحقق گردد و جواب
متناهی امر دیگر است و ارادت آن امر دیگر را و اما از اراده او سبحانه و تعالی تخلف نکند تا متناهی
بود و اراده حصول آن نبود و وجود آنرا نخواهد و عشق چنین بود جمیعها باشد و گفته است
که عشق مجبور و مطلوب باشد و وصل هیچ لحاظ نبود بلکه وصل انخواهد و از اتصال محبوب

باشد این از دو انگیزه است بلکه از نیروی عشق من لم یذلک لم یذلک من یذلک من یذلک
 و گوئیم که خلقت پس مقام عالمی است و تاثیر البرکت است و عالم مجاز می رسد را که با دیگری پس
 و الفت و سکونت آرام است همه از ظلال مقام خلقت است و همچنین هر خطی و نکته و آری
 که از حورسده و ظاهر جمیل کائن است از مقام خلقت و محبت و بجز است که نشاء دیگر و در و
 خلقت و هنر الفت آن در میان نبوده و هر چه بود و نیاید و چه جز و با جز و دیگر
 علی الخصوص هر نسبت تضاد و هشت باشد منضم نشود بلکه هیچ و جو یا یا یعنی فهم نکرد و بلکه
 عالمی در تحت ایجاد و واجب تا و دخل نیاید و هر چه است اگر سلسله ایجاد و حرکت آورده است
 و باعث وجودش شده آن عروق فخلقت الخلق حدیث قدسی است و حسب
 کامل خلقت است چنانچه گذشت پس اگر خلقت نبوده و چه چیز موجود بود و چه چنانچه می گوئیم
 و الفت و بجز و وجود عالم و نظام او هر دو در بطن خلقت است اگر خلقت نباشد نظام نیز درنگ
 وجود و مفقود و در پس خلقت اصل ایجاد آمدیم در جانب حدود و در جانب موجود و خلقت است
 که ممکن با قبول وجود و مانوس ساخته است و در قیاس ایجاد و دره بلکه عدم هم در ضو و تمانه خود بدو
 خلقت آرام یافته است و انبستی خود ساخته بلکه تقیض خود نیز الفت و لسن گرفته و در کلمات
 او شده است و در سطح وجود ممکنات آمد و پس خلقت از جمیع شیاها مبارکتر آمد و برکات او شمار
 موجود و محدود گشت چون منافق و دقیقه مقام خلقت و انبستی و عدم برکات آنرا معلوم است
 و نیز دانستی که مقام خلقت بالا امالات مخصوص بحضرت ابراهیم است علی بنیا و علیه الصلو و السلام
 و ولایت آن ولایت ابراهیمی است پس بعد از آنکه کنون برین فقیر بتوسل برکات این عالم
 ساخته اند که تعین اول تعین حضرت ذات است تعالی و تقدس حضرت وجود آن تعین اول
 و جو و در حضرت غلیل است علی بنیا و علیه الصلو و السلام و تعین و التکرار و التکرار و التکرار و التکرار
 همه ما فی جاکلک للتأسیر اما و سید البشر بتابعیت ملت و امور گشت و تعین و التکرار
 ابراهیم حنیفا علی نبینا و علیه الصلو و السلام و بعد از وی پیغمبر که
 مسوئ گشت ما و بتابعیت او شد علی بنیا و علیه الصلو و السلام و سائر تعینات و تعینات

این تین موجودی مندرج است اگر تین علی علیه السلام است و تین است و اگر تفصیلی است هم مندرج
 مدوی از اینجا تواند بود که حضرت پیغمبر علیه السلام و صلوات الله علیه و سلام الله بر همه علی علیه السلام را
 با بخت یا دیگر و سایر انجین را با بخت علی علیه السلام و صلوات الله علیه و سلام الله بر همه علی علیه السلام را
 را بنوبت یا و غیره و ندیم گنجایش و شست زیرا که تعینات این بزرگواران و منعمین و تین و تین و تین
 علی علیه السلام گفته اند مندرج است علی علیه السلام و صلوات الله علیه و سلام الله بر همه علی علیه السلام را
 گما صلیت علی آلهم تواند بود که بواسطه آن بود که وصول حضرت ذات تعالی و تقدس
 بجهت توسط تین اول و وجود و به توسل تمام کالات و ولایت البرسمین نیست زیرا که قبایل
 مران مرتبه مقدس را اوست و اوست که آئینه داری غیب فیض برده است و الطین بطین
 را بطور آورده پس سبکپوش از توسط او چاره بود خاتم الانبیا علیه السلام و صلوات الله علیه و سلام الله بر همه
 امر متابعت او فرمود تا بهجت او ولایت او برسد و از اینجا حضرت ذات جل شایسته تجزیه نماید
 علیه و علی جمیع الانبیا و صلوات الله علیه و سلام الله بر همه علی علیه السلام را
 خاتم الرسل فضل شد علی جمیع الانبیا و صلوات الله علیه و سلام الله بر همه علی علیه السلام را
 است علی علیه السلام و صلوات الله علیه و سلام الله بر همه علی علیه السلام را
 بود و دیگر از این بهجت او باشد و حال آنکه مقرر اکابر صوفیه است که تجلی ذات بالاصالت
 بر خاتم الرسل است علی علیه السلام و صلوات الله علیه و سلام الله بر همه علی علیه السلام را
 و صلوات الله بر جاب وصول بذات نیز در رنگ تجلی ذات تعالی و تقدس بر دو قسم است باعتبار نظر است
 و باعتبار قدم یعنی نظر وصل است یا ناظر نفس خود وصل آن قسم که وصول نظری است بالاصالت
 نصیب حضرت خلیل است که اقرب تعینات حضرت ذات تعالی است که رب و است خانیچه
 گذشت و اما تین تین زبرد نظر با و آن نفوذ و کشنده و انقسم که باعتبار قدم است بالاصالت
 حضرت حبیب است که محبوب عالمین محبوبان را جای بزرگ خلیلان از آن جا و مانند گنج
 بهجت شان بر نند خلیله باید که نظر او مقام وصول و صلوات الله بر محبوبان علی علیه السلام
 و صلوات الله برسد و در راه کوتهی نغز با جمله تجلی ذات به کیو جبالاصالت مخصوص حضرت خلیل است

و دیگران تابع و پیرو علی بن ابی طالب و علیه الصلوٰۃ و السلام و بوجه دیگر آن تجلیه بالا صالت مخصوص
 بحضرت خاتم الرسل و دیگران تابع او نبند علی و علیه الصلوات و تسلیات و چون حد ثانوی
 اقوی و داخل است و در رتب قرب ناچار تجلی ذات را بیشتر نسبت بحضرت خاتم الرسل
 علیه و علیه الصلوات و تسلیات بوی پیدا کرد و اوصاف علی و علیه السلام از حضرت خلیل از سایر
 انبیاء علی و علیه الصلوات و تسلیات و تهیات فضل آمد پس فضل کلی در میان انبیاء نصیب
 و وزیر گوارا آمده هر چند یک از دیگر فضل بود علی و علیه الصلوات و تسلیات و البرکات
 و حضرت موسی علمونیا و علیه الصلوات و تسلیات چون رئیس مجانب است چنانچه حضرت پیغمبر
 رئیس مجربان است علی و علیه الصلوات و تسلیات و احوال او را علی بن ابی طالب و علیه الصلوات و تسلیات
 بحکم الموعود مع من احب حضرت ذات تکلم معین است که دیگر را نیست و نیز در حضرت ادر
 قد مکاهی است که توسل محبت اوست و این دیگر را انجاء خلیفه نیست اما این فضل راجع
 بهجمله است که توان گفت که تعدیل کلی است چه غیر از انبیاء و علیه الصلوات و تسلیات و مقام
 تابع او نبند علی و علیه الصلوات و تسلیات هم ذلک فضل کلهم است که نصیب خلیل
 و حبیب و علی و علیه الصلوات و تهیات و هر چند هر یک یکوجه تابع و دیگر است و در وصول نظر حضرت
 خلیل اصل است و حضرت حبیب تابع او و علی و علیه الصلوات و تسلیات و در وصول قدیمی حضرت حبیب
 صلت و حضرت خلیل تابع او و علی و علیه الصلوات و تهیات و البرکات و کمالات و فضائل مخصوص
 حضرت کلیم را علی بن ابی طالب و علیه الصلوات و تسلیات و تقدیر که با این فقره ظاهر شده بخاطر است که در کتب
 علمی ثبت نماید الشارح و اما باید دانست که انبیاء توسل بنی حضرت ذات تکلم برسد علی و علیه الصلوات
 و تسلیات آن بنی و میان ذات حضرت تکلم و در میان آن انبیاء حاکم نیست و اینها را حضرت
 ذات بالا صالت نصیب نماید فی الباب اصولی آن درجه الشان از امر موطوعیت آن بنی است
 علی و علیه الصلوات و تهیات بخلاف است بنی که توسل و برسد آن پیغمبر در میان حاکم است مگر
 آنکه فردی را از او است را بالا صالت از حضرت ذات تکلم نصیب بود آنجا نیز حیله نبی مفسود است
 و نصیب او موجود و علیه الصلوات و تسلیات و قلین اهل اقل سوال برین تقدیر فزنی میاید

ان فردوست و سائر انبیا چه بود که چیلوله در سر و مقصود است و تعینت موجود جواب تعینت در فردوست
 باعتبار تشریع است اما تعینت شرعی تعینتی نمی بخشد نرسد و تعینت در انبیا باعتبار تعینت است که بی تعینت
 وصول بان و جدا و لا و بالذات است و دیگر انرا نامانیا و بالعرض چه مطلوب و عموما بیست
 دیگر انرا طفیل و خوانند و تعینت او طلبند اما جمیع کس غره اند و در یک مجلس طایفه فایده عالم
 استیفاء تملذ ذات و نعمات پیغمبر اندیشا نند که زلزله بر دار ایشان اند و الوشش خوشنایان
 مگروندی زاف و ایشانان که کرم خداوند جلش و مخصوص شود و طلیس مجلس کارگرد و چنانکه
 لذت ۵ بار یکا کارا و شوا نیست بمعنای کامل است و تعینت و غیره پیغمبر است هر چند پیغمبر
 گردد و علوی بسیار پیدا کند و وقتی است که سر و پای پیغمبر علیه السلام قال الله تعالی و لقد سجد
 کل منّا العباد نا لمرسلکین اجمعهم لکن فرقنا و ان جندنا کلهم لعالی سوال مراد از تعینت
 ملت ابراهیم که حضرت پیغمبر بان مامور شد تعینت و با وجود تعینت تعینت او در تعینت
 چه باشد علیه السلام جمیع الانبیاء صلوات و تعینت است تعینت تعینت تعینت جنگ ناز
 روست که حضرت پیغمبر علیه السلام علیه السلام تعینت را باصالت اند کرده باشند اما با
 حصول امری ماموریتا تعینت حضرت خلیل علیه السلام و تعینت که در حد آن مراد از تعینت
 آن منبوع است که ماموریتا تعینت او شده است و حصول آن ماموریتا تعینت مراد است
 مثلا شخصی او امری فرض از فرض نماید مع ذلک تعینت تعینت نیز کند و گوید این فرض اینی
 او را کرده است ما هم او را کنیم برین تقدیر امید است که سوا ثواب او فرض ثواب تعینت جدا
 یابد و بان غیر مناسبت پیدا کرده از برکات و استفاده نیز نماید و نقیض آنکه مراد از تعینت تعینت
 تعینت تمام تعینت یا بعضی اگر تمام است با وجود شش بعضی از حکام تعینت کل حکام است اما اگر
 بعضی است هم بحد تعینت حلل از علمای تفسیر نموده اند انجا رجوع باید کرد که بان علمای
 ظهور است بعد از صوفیه مناسبت کم دارد و سبحان الله معارفی ازین ظاهر میگردد که انرا غایت
 نزدیکی است که انجا جبرس هم ازین نفوذ پیدا کنند و معارف نیز در مقام ستیز آید و معارف
 مراد حصول معارف چنانچه است که در اظهار ان خبر کار و بار و انانیت که تعینت اول تعینت

جلد
است و آن رب حضرت خلیل است و سید العین و علو دنیا و علو الصلوات و تسلیم درین هزار سال
هرگز گشته شنیده است که عین اول و کبریا بود و آن خلیل الرحمن باشد علو دنیا و علو الصلوات
و تسلیم و متقدمین این عبارت متعارف نبود و عین و منزل را گنجایش نداشت تا چنین که
انقباض سخنان متعارف گشت عین اول عین علی در یافت و آن مقام الرسل و حضرت
علیه الصلوات و تسلیات امروز که خلاف مقرر از کس ظاهر شود و خیال بد کرد که بر سر او چوین
و چو سان مطلق و سلام گردد و انکار نکرده تفصیل خلیل حبیب دنیا و حبیب جزو خلیل میاید
علیه الصلوات و تسلیم زیرا که سائر تعینات را مندرج در عین اول میدانند هر چند در بالا
و فوق توهم ایشان نموده است و جوابشانی گفته اما معلوم نیست که با آن گفتا نمایند و بان شفا
مشفی گردانند چه توان کرد و جعل و عباد و تعصب و علاجه نیست مگر آنکه مقلب القلوب و البصائر کلام
خود و لها را ایشان را بگرداند و محامل قبول اجتماع سازد و بزرگ حضرت خلیل و صلوات
اذا از امر این که به حبیب فرموده است توان دریافت علیه الصلوات و تسلیم که متوجع را با توبه
چه نسبت است اما محبوبیتی که تعصیب تمام الرسل علیه و علیه الصلوات و تسلیات بر حبیب
و مراتب قرب چه میدانیم همیشه قدم ساخت هزار مراتب قرب بیک نسبت محبوبیت برابر
نمیواند شد محب محبوب از نفس خود غریز میخوابد دیگران چه رسد که بوی شاکرت طلبند
سوال تو در رسائل نوشته که رب حضرت خلیل هم نشان العلم است چنانچه رب حضرت
علیه الصلوات و تسلیات انقدر فرق است که انجا تفصیل است و اینجا اجمال جواب این
بیش از وصول بحقیقت این ولایت خلعت بوده است و چون بحقیقت این ولایت متحقق
شد عالمه چنانچه بود ظاهر گشت که بیا آن معرفت متعلق بطل این حقیقت بوده است و الله
سبحانه اللهم للصواب ازین معارف و فهم گشت که وجود عین ذات نیست بلکه تعین است
اسبق از تعینات حضرت ذات تک و تقدس و آنکه وجود عین ذات گفته است تعین
لا تعین انما شسته است و غیر ذات را ذات دانسته و مناقشه و غیرت حاصل ندارد که از تنگی
عبارت است سوالی بن عین اول و کبریا را که تو یافته بان عین اول علی حکم که دیگران

یافته اند چنانست در میان این دو لعین لعین مجرم هست یا نه جواب لعین وجود ندارد
لعین علمی است و فوق لعین علمی که مرتبه حضرت ذات واللعین گفته اند همین لعین وجود است
که این حضرت ذات یافته اند و در این احوال و در میان این دو لعین شان انجیده است
که اقدم جمیع شیوانات است بعد از انان شان العلم است اجمالا و تفصیلا و تابعه اوست لیکن این تعبیر
سیانگی را منظم و نظری و آید و انساب حضرت ذات تمام از همیشه دارد و متغیر و ثابت
در او بسیار جلوه گریست انقدر مفهوم میگردد که فیوض برکات آن خصوصاً بر روحانان متغیر
است والله سبحانه اعلم بحقیقه الحال سبحانه لا علم لک الا علمنا انک انک انک
تنبیه آنچه بالا گذشت است که وصول نظری بالاصالت لغیب حضرت خلیل است و
قدم بالاصالت لغیب حضرت حبیب دنیا و علی الصلوة و السلام بنیان نبی است که انجا
و شاهه است و یا قدم را انجا انجایش است انجا مورد انجایش نیست قدم چه باث باطل
و صحت بصحلول کیفیت اگر در صورت شایه بنظر مرسوم گشت و وصول نظری میگویند و اگر قدم در
قدی والا نظر و قدم از ان حضرت جلشانه هر دو در الحیران است و الشک که علی من اتبع
الهدی مکتوب است و او هم بقاضی هاعمل فرید بادی و شرح سخن شیخ زوهار
بقیه با بعضی وقایع توحید وجود قال الشیخ الولی در نهان البقلی قدس سر
فی تبیین غلطات المتصوف که دیگر غلط نیست که گویند چه اوست و باین همه جزئیات
متفرق حادث یکذات خواهند و بر سر یکدیگر را گویند که ما خود اویم پس ان کافران را حدیث را خط
باشد و خداوند عالم تمام و تقدس از جمیع و تفرق محمدات منزله است واحد است که جزو اولی
را نه نیست حلول پذیرد و متلون نشود بدین قول کافرنده خود را فاند و خدا را که اگر کسی قر
گوید که فنا شدی قوی را غلط در روح و این ما را در جاست انا لله الله سبحانه لا شیهه پوشیده
که عبارت جمله اوست هر چند و قد اوصوفیه قدس سره قال لعلی الله هم متعارف نبوده است
الامثال الحق سبحانه و لیکن بعضی سببی و امثال انما بوده بسیار است که مودی
عبارات و ان عبارات یک است ابنا سر هر گذشت است هر یک سینه و سبب و سبب

مشهور است که در متأخران صوفیه این عبارت شائع و دائمی است و بیشکلف بهر دست میگویند
 بران قول صراحت دارند مگر قلیله از اینها که درین عبارت و امثالین عبارت تردد دارند بلکه
 صورت انحرافها می نمایند و آنچه این فقیه الزامات ایشان معنی بهر دست میفهمند است که این
 جزئیات متفرق حادث ظهور یکذات اندک و تقدس در رنگ آنکه صورت زید شاد در آن
 متعدد و انعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند گویند بهر دست یعنی اینهمه صوری که در میان متعدد و نمودار
 گردد و هست ظهور یکذات زید است اینجا که نام جزئی است و اتحاد است و کدام حصول قیاسات از اینها
 با وجود این همه صور بر صفت و حالت متصل خود است و این صور در کوه هیچ افزوده است و بهر
 کماست اینها که ذات زید است این صور را آنجا نامی و شائے نیست تا با وای نسبتی از لب
 جزئی است و اتحاد و حصول و سرایان پیدا کنند سرالان کماکان را اینجا باید جست چه در مرتبه که است
 قائله چنانچه عالم را پیش از ظهور آنجا گنجایش نبود بعد از ظهور آنجا هیچ گنجایش نباشد و که
 جبره کیونکماکان گنگاگان عبارت و بار است بسیار از اکابر متقدمین صوفیه ازین عبارت
 توحید امر یعنی حصول اتحاد و فهمند و تحفه و تفصیل قائلان اخبارت می نمایند و بعضی از اینها
 توحیدات الغیارات را بر نهی می نمایند که بقا قائلان هیچ نسبت و مناسبت ندارد و صاحبان
 میفرمایند که قول ناختم از منقول و قول سبحان از باز زید بسطامی بر طریق حکایت بوده است این
 حق جل شگانه و اگر بطریق حکایت نباشد بلکه شایع حصول اتحاد در میان بود قائلان این قول
 روی نایم چنانچه گفتار را و میگویم که حصول اتحاد و قائلند و تحقیق سابق و فهم گشت که درین
 شطرنج نام هیچ حصول اتحاد نیست اگر حاصل است باعتبار ظهور است نه باعتبار وجود چنانچه فهمید اند
 حصول اتحاد بوده ما که این سلسله توحید و توحیدان صوفیه نیک محرز و مشخص نشده بود
 هر کسی از اینجا که شلو حال میگشت کلام در توحید که اتحاد ناما باشد از وی ظاهر میشد و اغلب
 سکون بر آن و غیرت و ظاهر آن عبارت را از شایع حصول اتحاد و صرف نمایشات و
 نوبت بشیخ بزرگوار محی الدین بن العربی قدس سره رسید و انکمال معرفت این سلسله و
 را مشرق ساخت و بتوبه مفصل گردانید و در رنگ صرف خود در دین آورد و هم در کمال مجازین

نکات در معرفت سیرت و کمال
 و سیرت و کمال
 از حق و ده جلد است

طافه مراد او را فهمیدند تحلیله نمودند و طعون و طام ساختند و درین سلسله و اکثر تحقیقات شیخ
محقق است و طاعمان و دود و از صواب بزرگه و فو و علم شیخ را از تحقیق این سلسله باید دریا
نمود و طعن و باید کرد و این سلسله چند میرود و تلاحق نکات را خوان و نهج و منقح تر سبک و در
شعبای طعون اتحاد و دور تر افند و تحویک کمال تلاحق انکار متاخران نحویه خود و منقح تر
است هرگز در زبان سیبویه و خفشان آن منقح و وضوح مذکرات که تکمیل صناعت تلاحق کمال
امام عظم و امام ابی یوسف رضی الله تعالی عنهما تاش شاه و در سلسله خلق قرآن با یکدیگر مناشه
داشتند و در و بدل میکردند بعد از ششماه مشخص شد که قرآن را مخلوق گوید یا فراد و این
طول زمانعت بواسطه عدم تنقیح این سلسله بوده است و زیوقت و محال که تلاحق نکات منقح شوند
است گویم که محل نزاع اگر حروف و کلمات اند که دوال مذکر کلام نفیست شکست که عادت اند
و اگر دلولات مراد باشد قدیم و غیر مخلوق است این منقح از برکات تلاحق نکات است سیر اصل
رویم و گویم که معنی و دیگر هم این عبارت را هست که از حلول اتحاد و بعد است یعنی سبب
موجود است تعالی نه آنکه انبیاء هم هستند و با و متحد تعالی این را خود ابله نگوید و از
چگونه تصور شود و چون و غلبه محبت ماسوی محبوس نظر این بزرگواران است و میگرد و در غیر
و شهودشان نیما ندید گویند مراد است یعنی انبیاء که ثابت مینمود و توهم و تخیل بوده است و خود
اوست تعالی برین تقدیر هم نه شائبه جزئیت و اتحاد است و نه مظلت معلول و معلوم معزولات
نفیر امثالین عبارات را نمی پسند و هر چند ازین مقاسد میر است زیرا که شایان مرتبه تقدیر
و تنزیه خداوندی نیست جل سلطانیه انبیاء باشند که خدا سر او بود تعالی ع و که کدام نیست
در آید او و والیشان را یاری آن کجاست که باعتبار ظهور هم بر او تعالی معمول کرد و اندک
ظلال از ظلال کلمات آنرا منظر ندان ظلال که آنها منظم او نند خداوند جل سلطانیه که او را
هر از ظلال با ذات تعالی در میان بوده باشد **إِنَّ اللَّهَ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ سُبُورِ**
وَضَلَّةٍ سَتِيدَةٍ باشند پس آنجا شش منظر ظلال از ظلال کمال و از سبجانه بروی تعالی معمول
و شش منظر است گفتن سواد است و کمال جرات اما چون و غلبه سبک حال است انقدر موم

نیست و همچنین بر توحید ماله مشهور خود را عین حق و الهیت با اعتبار آن محمول ساختن نیز سزا
 اوست بلکه خلاف آن مشهور هم فعلی از کمالات اوست سبحانه و اولها در اول را است
 ثم در اول را نیز هر چه مشهور است شایان نفی است پس حق نبود جل علاه نقشبند میفرماید
 قدس سره هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد انهم غیر حق است سبحانه بحقیقت کلمه
 لا نفی آن باید کرد و آنچه مختار این حقیر است درین سلسله و ناسبتان تقدیرش تمیز است
 عبارت همه از دست نه باشد یعنی که علمای طوایف هر بران قضا نمایند و گویند صدور و خلق همه از دست
 این خود صادر است پس هر ذلک اینجا علایق دیگر هم است که علمای آن مهتد نگشته اند و بعضی
 بدریافت آن متنازع گشته و آن ارتباط اصالت و ظاهیت است یعنی اگر وجود ممکن است یا
 از وجود واجب تعالی و بر تو وجود اوست سبحانه و همچنین اگر حیوة است ناشی از صفت حیوة
 اوست سبحانه و بر تو حیوة مقدسه است علمی براهین العلم و القدر و الاکرام و
 و غیره پس بطور صوفیه عالم هم صادر از دست سبحانه و نظم کل کمالات او ناشی از آن کمالات
 منزه او و اما مثلاً وجودی که ممکن فاعله از دست حق تعالی است که سبب خود باشد و استقلال و اصل بود
 بلکه آن وجود بر تو فعل وجود واجب تعالی و همچنین حیوة و علم و غیره که ممکن نبوده اند اما سبب
 که استقلال ثبوت از صانع تعالی پیدا کرده اند بلکه وجود صدور از صانع تعالی اینجا ظلال کمالات
 و دلالت سبحانه و صدور مثال آن کمالات همین ارتباط اصالت و ظاهیت و صوفیه بان مهتد گشته
 محاله صوفی را با علمای علیین برده است نه بقا و بقا رسانیده بولایت خاصه تحقق ساخته
 و چون علمای طوایف را این دید میسر نشده است از فنا و بقا بصره و رسید بولایت خاصه تحقق نشده
 و صوفیه کمالات خود را ظلال کمالات واجب تعالی یافته اند و وجود و سایر توابع وجود را تکوین کمالات
 دانسته و بجا خود را پیش از امانت و کمالات او ندیده اند و غیر از آن کمالات را نیز ندیده اند
 بحکم ان الله یأمرکم ان تؤذوا کائنات الاله کمالین امانت را باین امانت بسپارید
 و این کمالات را در دست بدو قاجل میهند خود را معدوم یا بند و میت دانند چه وجود و حیوة چون
 باصل و معدوم و میت ماند و فنا تحقق گشت لعمری که چون اندیشی تو او را نمیخست

سوی انحضرت نسب گردی درست بود آنکه نمی که ظل کیست؛ فارغی که مروی از گریستی بعد از آنکه
 او را بجا شرف از ممره تانیه وجود و تولد وجود از صفات کمال او را عطا خواهند فرمود و بولایت ثانیه
 متحقق خواهند ساخت بن یلم ملکوت السموات من لم یولد مرتین سه هینا لا رب اب
 النعیم نعیمها بار خدا یا از شک عبارات الفاظیکه شروع با طلاق آن اراده شد هست در ملکیت
 و غیر با طلاق بنیامیم و سیکویم وجود ممکن خلل وجود و هست تعالی و صفات و ظلال صفات کمال او را
 ازین اطلاقات ترسان و از زبان ام و چون اولیا تو باین اطلاقات سبقت نموده اند امیدواریم
 ربنا لا تؤخراخذنا ان کسینا الا کخطانا ابیدرست ازین تحقیق که سابق نموده اند
 گشت که سو فیکه تا کند بحکام است عالم را با حق جل و علاست بخنداند و حصول سران اثبات
 و حمله که مینماید باعتبار ظهور طلیت نه باعتبار وجود و تحقق و هر چند از ظاهر عبارات شان تجاوز
 وجود میوم شود اما حاشا که مرادشان آن بود که کفر و الحاد است و چون حمل یک بر دیگر می باشد
 ظهور گشت نه باعتبار وجود معنی همه است همه را در آنکه ظل شی ناشی از آن است و هر چند و ظلال
 حال همه است گویند مافی تحقیق مرادشان از عبارات همه است باشد فلا مجال فی الظن
 فی کلامهم و الحکم بتخلیل قائلیم و تکفیر هم در آنکه ظل شی عبارات از ظهور شی است
 در مرتبه تانیه یا ثالث یا رابع مثلاً صورت زید که در مراتب تنگ گشت است ظل زید است و ظهور زید است
 و در مرتبه تانیه زیدنی حد فاته در مرتبه وجود صلی خود است که بظلم خود او مراتب ظاهر ساخته است
 به آنکه در ذات و صفات او نمونی و غیر بی رود و چنانکه گشت ربنا انعم لنا و رزنا و اغفر لنا
 انک علی کل شیء قدیر و السکرم علی البصر انهدک مکتوب و هم فقیر باشم گشته درجه
 سوار نموده از حقیقت مشاهد عارفان جل و علا پرشید بود که بفرست از خفایا صوفیایان
 رویت و مشاهده و تلمذ بدیده دل و دنیا سیر نمایند کما قال المشیخ العارف فی کتابه العوارف
 موضع المشاهده بصر القلب الخ و شیخ ابو جعفر کلامی قدس که از قاضی بن طاهر
 علیه السلام و از رسا الشان در کتابه عرف آرد و اجمعا علی انه تعالی کا یوفی فی الدنیا
 بالابصار کما بالقلوب الا من جهة الایقان و رفیق میان بن و تحقیق حیات و را کون کلام

بناست و در مرتبه
 کیست و در مرتبه
 و در مرتبه

واجماع باوجود اختلاف بچینی است بدان از استدلال الله تعالی که بخدا این فقیر درین سلسله قلوب
 توفیق آن کس که در میان مذکره قلوب درین نشانه از بخت جلد سلطان غیر اقیانان نصیبیت آنرا
 رویت انکار نماید شام و چون قلب رویت نمود بصیر را چه بود که او درین نشانه درین قلوب ملاحظه
 و سطلی است غایب مافی الباطن اقیانان که قابل حاصل شده است در عالم مثال بصورت رویت ملاحظه میشود
 و موقوف بصورت مرئی چه در عالم مثال هر معنی را صورت است مناسب علم شهادت چون در عالم شهادت
 کمال تقنین رویت است اقل اقیانان نیز بصورت رویت در مثال ظاهر میگردد و چون اقیانان بصورت رویت ظاهر
 شود متعلق آنکه موقوف است ناچار بصورت مرئی اینجا ظاهر گردد و چون آنکه نادر مرآت مثال نشانه
 مینماید از قوسط مرآت زایل گشته و صورت حقیقت دانسته می انکار که حقیقت رویتی او را حاصل گشته است
 و مرئی پیدا نموده اند که آن رویت صورت اقیانان است و آن مرئی صورت موقوف او این از غلط تصور
 و از تمییز صورت حقیقت و همین دید چون غالب آید و از باطن ظاهر می شود و سلاک در توهم می نماند
 که رویت بصورت نیز حاصل گشته مطلق گوش باغوشش آید و اندک که حصول اینست چون در صورت بصیرت
 است نیز مبنی بر توهم نیست بصیرت که درین نشانه فرغ اوست چه رسد رویت او را از اینجا حاصل شود
 و رویت قلبی هم غیر از صوفیه و توهم افتاده اند و حکم بوقوع آن کرده و رویت بصیری مگر با عقلی نیز
 طائفه در توهم و وقوع آن افتاده باشد که مخالف جماع اهل سنه و جماعت است شکر الله تعالی
 موقوف را چون صورت در مثال میدانشد لازم آید که حق سبحانه و تعالی بصورت بود جواب تجویز نموده اند که حق
 سبحانه هر چند مثل نسبت اما مثال است و روا داشته اند که در مثال بصورت ظهور نماید چنانچه صفا
 فصوص ص کس ه رویت اخروی را نیز بصورت جامع لطیفه ثنائیه مقرر ساخته است تحقیق اینجواب
 است که بصورت موقوف بصورت حق نیست سبحانه و مثال بلکه صورت مکشوف است اقیانان است که اقیانان
 او بآن متعلق گرفته است و آن مکشوف بعضی وجه و اعتبارات ذات حق است سبحانه نه ذات حق
 جل علاه و چون ملاحظه عارفان است میر جلد سلطان نفیس خیالات پیدا نمیشود و هیچ رویت در
 متخیل نمیکرد و چه ذات اقدس سبحانه را در مثال صورتی کائن نیست تا آنرا صورتی و ناما بدو اقیانان
 آنرا بصورت رویت و ناما بدو آنکه گویم در عالم مثال صورتی است نه صورت ذات و چون عالم تبار ملاحظه

وصفات است از ذاتی بحد و از جانب تحقیق از اوضاع متعده نموده و با هم پس بناچار تمام این قسم مسائل
 باشد و در مثال از صورت کائن بود و در کمالات و جویی هر جا صفت مثال است که قیام بذات دارد
 و از قبیل مسائل اگر از مثال صورت بود و باین نقص گنجایش در احوالات و از اینجا به حاشا
 که در مرتب از مراتب صورت است لازم تحدید و تقید است و هر قدر که باشد مجوز نیست از حق
 که مخلوق و نیکو سجایا که با کمالش دارند که خالق خود را محدود و مقید سازند هر که تجویز مثال از حضرت
 جل شانده نموده است باعتبار وجود و اعتبار است نه باعتبار عین ذات و هر چند تجویز مثال
 در وجود و اعتبارات حق ذات نکات همین فقیر است اگر آنکه در ظل از ظلال بعیده از آن تجویز نموده
 اید از این بیان خود گشت که در عالم مثال تمام صور حائز صفات کائنات ذات از آنجا که
 آنچه صاحب حق تجویز رویت از روی صورت مثالیه نموده است چنانچه گذشت آن رویت حق نیست
 قائل بکه رویت صورت حق نیست سبب آن چه از اینجا صورت نیست اما رویت بان تعلقی پیدا کند
 و در مثال صورت است ظلی از ظلال بعیده او را کائن است پس رویت آن رویت حق چنانچه باشد سبب
 شیعیه قدس ه و نفی رویت حق جل علاه از معتزل و فلاسفه هیچ کم پائی نمیکند بلکه اثبات رویت
 بر نیجه نماید که است لازم رویت است و آن بلغز و لغو است از صریح نفی لان الکتابیه
 البلیغ من الصبیح قضیه مقرر است انقدر فرق است که قدری آن جماعت عقل و عقلتان است و معتزله
 شیعیه کشف بعید از صحت مانا که اوله عین تامه مخالفان که در تخیله شیعیه است و کشف او از غیر قائل
 سلب از صلوب خوف گردانیده است و ما بل نظر بر ایشان ساخته و چون از اهل سنت بود و صورت
 اثبات آن نموده است و بان گفتار که که از رویت انکاش شده است که لا یؤخّلنا ان ان کسینا
 او اخطا و تحقیق این مسئله دقیقه که در حل بعضی از اوضاع کائنات نوشته است نیز تحریر یافته
 است آنچه از جماع پرسید بودند و او بود که آنوقت حکما که شما این را میخواند و باشد بفرمایید و باشد
 یا جماعت شایع عصر خود خواسته باشد والله سبحانه اعلم بحقیق الحال کما هو نوع و حکم مولانا طاهر
 بخشی در جواب سوله او از فرق میان معرفت و ایمان حقیقی و غیر ذلک لعل محمد و صلوات علیه
 الدعوات میرساند صحیفه شریفه خوی اغری که بصورتش سجاو اول رساله شسته بودند رساله محمد

مسجدی که سلامت و بجا فیت اند چند سوره اند را چون دوزخ بود و در جواب آن آنچه بخاطر رسید نوشته شد
 شد بیک بنامید سوال اول آنکه در میان معرفت و ایمان حقیقه چه فرق است جوابش آنست که
 معرفت و دیگر است و ایمان و دیگر چه معرفت شناختن است و ایمان گردیدن شناخت بود و گردیدن
 اهل کتاب در حق پیغمبر علیه علم و الصلوة و السلام معرفت بود و می شناختند که پیغمبر است چنان
 قال الله تعالی یعرفون کما یعرفون الله انما بوسط عما و چون گردیدن نبود ایمان تحقق نشد
 و معرفت هم در رنگ ایمان و قسم است صورت معرفت است و در رنگ صورت ایمان حقیقت معرفت
 در رنگ حقیقت ایمان صورت ایمان همان است که حضرت حق سبحانه از کمال یافت و رحمت خود و رحمت
 انبیا و نجات اخروی بآن اکتفا فرموده است و آن گردیدن طلب است با وجود انکار و تمسخر
 اماره و صورت معرفت هم مقصود همان لطیفه است با وجود جهل اماره حقیقت معرفت آنست که اماره
 جهالت جلوی خود بر آید و شناسائی پیدا کند و حقیقت ایمان گردیدن است بعد از شناسائی
 و مطمئن گشتن و اوج اماره کی که طبیعی او بوده اگر گویند که در شریعت تصدیق قلبی بنبار کرده اند
 گردیدن همین آن تصدیق است یا امری است و راست آن تصدیق اگر در تصدیق باشد لازم آمد که در
 ایمان هیچ چیز معتبر باشد اقرار و تصدیق و گردیدن و این خلاصه علم است و عمل را که بعضی علماء اعتبار
 در ایمان نموده اند جز و چهارم ایمان میشود جواب یکم که گردیدن همین تصدیق است زیرا که تصدیق
 که حکم است عبارت از اذعان است که معبر گردیدن است اگر پرسند که اهل کتاب حضرت پیغمبر را علم
 و علم و الصلوة و السلام چون لعنوان نبوت میدانند یا چنانکه نبوت او علیه علم و الصلوة و السلام
 و اذعان گردیدن ایشانرا حاصل میشد چه حکم برین تقدیر عین گردیدن است پس ایمان و حق ایشانرا
 چرا تحقق نشود و بکمال علت از کفر بر آید جواب گویم که لعنوان نبوت میدانند اما بواسطه تعصب
 و عناد و قلب ایشانرا اذعان حاصل نمیشد تا حکم بر نبوت او نمایند معرفت و تصور بود و اذعان حاصل
 نشد تا تصدیق گردد و با ایمان سازد و از کفر بر آید و فرق و قیق است بشنود و بوجدان خود و بر زبان
 عذوبه و الفیض کند و ازان لیکن تا اذعان پیدا نشود و ان بنی الدین خوان گفت زیرا که در صورت
 اول تصور است و حال بعرف مشهوره است و در صورت ثانیه تصدیق است که مبنی بر اذعان گردیدن است

[illegible]

که یقین باری حضرت ذات را تامل و تفکر پس یقین حضرت وجود است که محیط همه است و جامع جمیع
 است و خیر مصلحت است و کثیر البرکت است حتی که اکثری را شایخ انطاکیه علیه السلام ذات گفته اند که
 و شمر نیا و ست آن بزرگوار نموده سبحانه ثانی وقت و لطافت دارد که چشم هر کس را و انبیا و اولیا
 و از اصل نمیدانند جدا ساخت لهذا یقین و درین است تحقیق ماند و از یقین تمیز نکشت و هم خیر را
 جدا پرستیدند و جو و مظلوم را بی آن غلبیدند و مبدأ آثار خارجی و در اینست و مکرر است و چون یوحنا
 انگاشتند و این تمیز حق را مایل حق و ولی بود که برای این سکین الیه مانده و خیر و شسته بودند و از
 انبیا و اولیا و کثیر بر جمیع و شجاعت الوان مانده بود و از انبیا علیه السلام تسلیات که برای این در شان
 نگاشتند الحمد لله هذا نالها و ما کننا لنفقدی لولا ان هذا ان الله
 جاکم مکمل ربنا بالکلیه فما خدعنا کما یکنون فی الیوم فی الیوم فیه و علی الصلوات
 و مبدأ یقین و یقین خلعت و خیر مکتوف گردانیدند که مرکز این یقین که بر و شرف است و از یقین
 دیگر نسبت اقریب باصل رب رب حضرت حبیب الله است و نیز مبدأ یقین و یقین محبت علیه السلام
 جمیع الانبیا و الصلوات تسلیات سوال یقین اول چون رب حضرت خلیل بود پس خیر علیه السلام
 خلیل الرحمن الصلوة و السلام که بدام منی فرموده است اول ما خلق الله نور مرکز دایره است
 دایره است و نیز جزو و تقدم است بر کل پس چار مبدأ یقین است و که تعمیر الان بنور بر فرموده است
 از همه است و باشد علیه السلام و السلام و السلام مرکز دایره هم چند جزو دایره است و دایره کل است
 اما آن جزو است که سائر اجزای کل از وی نشی رفته است زیرا که جمیع اجزای محیط دایره طلال آن جزو است
 که مرکز آن است اگر آن جزو بنو و از دایره ناسم و نشانی نباشد پس ظهور شد که رب مبدأ یقین
 حضرت خلیل یقین اول است و فشا یقین اول که جزو مرکز دایره است و از یقین است و رب مبدأ یقین
 حضرت خاتم الرسل علیه السلام صلوات و تسلیات پس این از همه حقیقت خاتم نبوت بود و فشا
 ظهور دیگران هم و باشد علیه السلام جمیع الانبیا و الصلوات و البرکات ازینجا است که در حدیث قدسی است
 در شان حبیب الله لولا که لما خلقت الافلاك ولما اهبطت البرقوت و یقین مبدأ یقین حضرت خاتم
 علیه السلام صلوات و تسلیات مرکز دایره یقین اول است که مبدأ یقین حضرت خلیل است علیه السلام

و السلام با جا و ولایت محکم که منشأ آن محبت است مرکز ولایت خلیفه باشد که منشأ آن محبت است
 علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و ولایت خلیفه با وجود اولیت و میان ولایت محکم و در میان حضرت
 ذات تکوین و تقدس محل جزو مامل نباشد چه مرکز دایره از دایره سبقت ذاتی دارد پس خلف جا
 سلف نبود بلکه امر یکست و وجه دیگر از برای سبقت و قرب این مرکز بشنو چون انبیا علیهم
 السلام درین نقطه مرکز دور رفته میشوند ازین نقطه که حاصل آن محبت است محبوبیت میگردند و صورت
 دایره پیدا میشود که مرکز آن محبوبیت است ^{آن محبت} و مبدأ ولایت موسوم است
 علی بنیما و علیهم الصلوٰۃ والسلام و محبوبیت آن مبدأ ولایت محمدی علیه السلام و علیهم الصلوٰۃ والسلام
 پس این مرکز محبوبیت که دایره گشته است پیش قدم آمد و محضرت ذات تعالی نزد یک گشت
 چه مرکز را سبقت و قرب است که دایره را نیست و چنین این مرکز را نسبت بحیط دایره سبقت
 و قرب است که محیط را نیست پس لایت محکم از ولایت موسوم سابق آمد و اقرب علم
 صاحبها الصلوٰۃ والسلام و وجه دیگر از برای سبقت و قرب لایت محکم بشنو چون الفضل بعد
 الشجانه درین مرکز محبوبیت دور دور رفته میشود آن مرکز نیز صورت دایره پیدا میکند که مرکز آن
 محبوبیت صرف نیما و محیط آن محبوبیت مترجم محبت ظاهر میگردد که انصیب بر وی را فرود است
 دوست بختی او علیه السلام و علیهم الصلوٰۃ والسلام بلکه بختی ولایت موسوم نیز علی بنیما و علیهم الصلوٰۃ
 والسلام که نسبت بحیط دایره دارد از آنجا آمده است که ولایت محمدی هم برقت مرکز است منشأ
 محبت نیز از برکات آن لایت است که با تفرج آن مرکز تامل دایره گشته است مرکز دیگر از
 پیدا شده باید دانست که این مرکزیت ثالث کار بسیار پیش بود و نزدیکتر از نزدیکتر ساخت
 با کربان کارنا و شوائفیت و زیاده برین و فانی و سرار چه و انموده آید و از آنرا تعین و اقل
 ازین گفته شود هر چند در تعین اول نیست که جزو دوست یا جزو خدا و بیک همطایر و وسط
 اما در نظر کشف بر اصل تعین اول سبقت دارد و مبالغه زدی بطور نبی و محتر است حصول
 که جزو را میسر گردد و کل را نیز میسر است زیرا که کل عبارت از آن جزو را در جزئی و دیگر است پس
 سبقت و ترک در جزو پیدا شود و در کل نباشد و همان حبیت جوایب لے که در جزو و بطریق

و در مرکز

احکامات پیدا شود و در کج تبعیت و وساطت جزو خواهد بود نه بطریق اصالت و شکی نیست که
 احکامات را سبقت می‌دهد که تبعیت را نیست و اصل را قریب است که فرع را نه پس اگر مرکز دائره و مرکز
 مخصوص خود را در اثر پیش قدمی نماید گنجایش دارد و تحقیق در جواب است که کمال جزو در کل
 ملزمت نماید که کمال را ماهیت حلیه آن جزو ناشی شده باشد و اگر کمالی باشد و جزو که بعد از آن
 ماهیت جزو پیدا شود و لازم نیست که در کل ملزمت کند که آن جزو بعد از انقلاب ماهیت خود جزو آن
 کل نماید و است تا ملزمت آن نماید و ثلثه فقره که یک جزو آن بعد از کسیر طارک و دو از ماهیت فقره
 طارک انقلاب یافته آن گفت که کمالات و هدایت این جزو فضا که کل و بوده است ملزمت خود را
 چنان جزو بعد از انقلاب جزو و نموده است تا ملزمت کند فافهم و قسم علیه معرفت و همچنین
 سوال یقین اول موجود و وجود و در خارج است یا ثبوت علمی دارد و پس هیچکدام از این تردید
 درست نمی‌آید چه در خارج نیز در این بزرگواران جزو کمالات احدی موجود نیست و در این خارج
 از یقینات و تنبیهات نامی نشانی نه و اگر ثبوت علمی گویم لازم آید که یقین علمی از وی سابق
 و آن خلاف محض است و جواب گویم و نفس مرثابت است و اگر ثبوت خارج همه بگویند یا بخنفس
 که در اولی علم هم او را ثبوت است نیز گنجایش دارد و الله سبحانه و تعالی المصلح المکمل
 و جبار هم چنانچه خود و مزاده خواهد بود معلوم و در قانع کمال جهان است و مرتبه تعارض
 که فوق است و تنبیهات حبیب و خلیل و کلیم علیهم السلام از این مرتبه و بهر یقین حضرت ایشان
 از این ذات حضرت حق سبحانه و تعالی فی حد ذاته جمیل است و حسن جهان است و او را ثابت است
 نه از حسن جهان که شرف مرکب دارد و در حق تعالی در آید و در آن حضرت مرتبه است و فکر
 که این حسن جهان هم از غایت عظمت و کبرای آن بان مرتبه نبوده اند سید و حسن جهان
 نمیتوان ساخت یقین اول که یقین و وجود است یقین کن کمال جهان است و یقین اول و آن
 و از این تنبیهات که کمال جهان هم از غایت گنجایش نیست که او از غایت عظمت و کبرای هیچ یقین
 متعین نمیکرد و در کلام آئینه و آید و مع ذلک ستر و نشان از این مرتبه تقدس مرکز دائره این
 یقین اول و ولایت نخواهد اند و نشان از غایت یقین نموده اند چنانچه یقین اول و نشان از ولایت خلیفه است

علیه السلام کند بیان سرین مما که برین حقیر ظاهر ساخته اند نیست که نقطه مرکز دایره ولایت خلت
از سائر نقطه آن امتیاز محبت یافته است اگر چه بسیط است اما چون متضمن اعتبار محبت
و اعتبار محبت است صورت دایره پیدا میکنند و از آن مرکز دایره پیدا میگرد و که محیط آن
اعتبار محبت است و مرکز آن امتیاز محبت و نشاء ولایت موسو علی بنیا و علیه الصلوٰه و السلام
اعتبار محبت است که محیط آن دایره است و نشاء ولایت محمدی اعتبار محبت است که مرکز آن
است حصول حقیقت محمدی اینجا بقو با یزید و بعد از ترسای این نقطه مرکز دایره ثانی که
محمدی این مربوط است نیز دست پی در دو و اعتبار در یک بود گشت و بسو دایره برآمد که مرکز
آن محبت صرف است و محیط آن محبت متبرج محبت و نشاء ولایت احمد بر آن اثره
و احمد هم دویم آنسو است علیه الصلوٰه و السلام که در ازل بنوآت آن هم منحرف است چنانچه گفته اند اینجا
تواند بود که حضرت عیسی علی بنیا و علیه الصلوٰه و السلام که در ازل بنوآت گشته است بشاء قدوم
آن حضرت با هم آمده است و این هم مبارک را با ذات احد بل ثانی خلیفه تقرب است و یکم
از آن هم دیگر حضرت فاطمات جلایا نیز و کمترین چنانچه پید گشت و این هم از هم مبارک
احد یک قطعه نیم جدا شده است که بعد از محبت که باعث ظهور و انبیا گشته و انبیا هم که در احد از
یافته است از حروف مقطعات ثانی است که در او اعلیٰ صوت منزل گشته است و از هر خامنه
و این صرف یک نیم را بان سر و خصوصیتی خاص که باعث محبت او گشته است و او را از نفوذ
داده است بر هر صلحی دویم و گویم که محیط آن اثره که عبارت از محبت است که متبرج محبت
نشاء ولایت فردی را فراد است آن سر و علیه علی علیه الصلوٰه و السلام که با وجود حصول ولایت
محمدی مرکزی نشاء محیط دایره داشته باشد و کمالات آنرا کم گفته و معلوم شد که این ولایت
ثانی او را از ولایت موسو حاصل گشته است و او را از طفیل این دو ولایت عظیم جامع کمالات
مرکز محیط شده و مقر است که هر کما لیکامت را میگردی این است نیز آن کمال حاصل است
و حسن سنته حسنه پس آن سر و را علیه علی علیه الصلوٰه و السلام تو سلطان فرد کمالات محیط آن
نیز میسر شود ولایت خلت و حق و علیه علی علیه الصلوٰه و السلام نیز تا گشت و دعا اللهم صل علی

چکا صلیکیت علیک ابراهیم : بعد از ارسال حاجت مقرون گشت و رسول سبحان شکر فرمود علی
 و علی الصلوة و السلام بعد از نماز ولایت خلعت کار و بار بآبان هر دوازده است که در مرکز ولایت خاند
 اند و تیر آن بلاحت یافته است و آن فرور از بر سر حراست و محافظت است از تمام عالم با برادر
 خود و خلوتخانه غیبی با مصلحت و در شسته هیکلها با البیغم بغیمها وللاستق للمسکین
 ما یستجس ع با در است که محیط کرنا لث هر چند نسبت بحیط مرکز تعین مل هر چند
 اما هم است چه هر چه بخت ذات جانشانه نزدیک تر است با ستر است صغر آن در یک صغر نشان با
 و نیست که با وجود صغر جا سترین جمیع صفا عالم است و ایضا شخصی که کجالات این محیط محقق گشت
 و از احوال هر که تفصیل محیط امان به مناسبه که محیط تفصیل است تراکب شود به تکلف از تفصیل
 رفت و کجالات آن تفصیل نیز محقق گشت بشود با وجود کمال قدر عین نظام عالم حکمت منوط
 ساخته اند و ترتیب محبوبان نیز از وجود سبایا ره نمود هر چند جو سبایا از بجای نباشد زیاده
 از بود شش رت نمود سئنه الله الی قد خلعت من قبل و کن تجد استنه الله
 تبدلک مشیمه بی هر چند بعضی کلمات را بتوسط ذوی رافرا و است خود چنان می دوسل و
 بعضی مقامات برسد انقص آن بی ازین اه لازم نیاید و آن فرافرتی باین توسط بر این بی
 نشود و چنان در این کمال امتنا است آن بی یافته است و به طفیل و باین دولت رسید پس کمال
 نه حقیقت از آن بی است و نتیجه متابعت است و انفر و شیش خادم او نیست که از خزان
 خرج کرده و با سحاف مرت طیار کرده و کار و ک باعث فرید حسن جمال مخدوم میگردد و غلطت کبریا
 اومی فراید اینجا که انقص مخدوم است و کلام فریت خادم امداد و اعانت از کمان انقص است اما از
 خادم و غلمان که امداد و اعانت و قشود و صبر کمال است و موجب امداد و اعانتان انقص باشد که کمال
 بدگیری غلط کند و در توهم منقص است با دشنامان با امداد و خدم چشم ملکه بگیرند و قلعها فتور نمایند
 امداد و غیر از غلطت و اهرت با دشنامان بی معلوم نیش و دوزخ از شرف عزت خدم چشم بی ظاهر
 نیکو و دامت ان خدم و غلمان انبا اند علمیم اصول و تسلیمات اگر از حیا امداد و این بزرگواران
 برسد چکا توهم منقصت شان است و آنکه گویند که این بزرگواران صلاحتاج با دافستند و جبر است

الکمال فیما لا یفعل صلی است کما بره صریح است چاین بزرگواران نیز ندگان خدا اند چنانچه
 همواره فرموده برکات فضل و محبت و امید دارند و همیشه خوانان ترقیات اند و حدیث آمده است
 من ادب منوی بوما که فهو مغبون و الشرف و راس خود فرموده است علیه و علی علیه الصلوة و السلام
 سلوا فی الوسيلة و حدیث صحاح آمده است کان رسول الله صلی الله علیه سلم یستفتح
 بصالحک اللهم احب من یسئ فی غیره علیه علم الصلوة و السلام و جنگها طلب ترمیز و
 بتوسل فقر مصاحبین این همه طلب با دعا و اعانت است جمیع که اندا و اعانت امتان و حق
 این بزرگواران تجویز نموده اند این بزرگواران را محتاج با دعا و او شان بنیدان نظرشان بر بزرگ
 انبیا افتاده است علیم صلوة و تسلیات و صلوات حاجت شان را نظر انبیا آمده هر فکر که نظرشان
 بر عبودیت این بزرگواران نیز می افتاد و احتیاجات ایشان که بولای خود دارند چنانچه
 شان میگشت از امداد امتان بکار نمی نمودند و از اعانت خدام و علمان شان احتیاج نمی کردند
 رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ نَا وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَالْبَسْلَاءُ عَلَى نَبِيِّنَا
 و علی جمیع اکابر نبیاء و علی الملائكة الکرام العظام
 مکتوب و پیچهم مولانا صاحب کولابی در این امر که مخصوص بولایت حضرت امین است
 ولایت این فقیر چند مرتباً بولایت محبت و ولایت موسس است علما صاحب الصلوة و السلام و
 این دعا که بجهت صلوات و تسلیات مکرر بنسبت محبوب و نسبت محبت است که رئیس محبوبان حضرت
 محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و انس محبان حضرت کلیم الله علیه و نبیا و علما الصلوة و السلام
 بوسیله متابعت حضرت خاتم الانبیا علیه السلام و علی کل الصلوة و السلام با ولایت بر کلی و ما و دیگر
 و ما علیه السلام بر بولایت است اگر چه صلی این ولایت و ولایت نبیا بر خود است علیه علم الصلوة و السلام
 که ولایت محمدی باشد که نشان آن با بالک نسبت محبوبیت حضرت است لیکن چون اشار ولایت موسس
 که باصالت ناشی از تجت حضرت است با این ولایت نم گشته است و نصیغ برنگ آن نیز شده است چنانچه
 پیدا کرده است بلکه توان گفت که حقیقت دیگر گشته و غیره داده و نتیجه دیگر آورده و خوشتر گفت
 ازین انبیان که ساقی و منی نگذرد و در لغت از سرماند و دستار و رَبَّنَا إِنَّا لَمِنَ الَّذِينَ رَجَعُوا وَهَيَّ

سُبْحًا اِنْشَاءً مِنْ لَدُنْكَ سَخِمَةٌ وَهِيَ الْكُتَابُ اَقْرَبُ نَارِ الشَّكْلِ وَالْمَسْكِ اَلَمْ عَلَيَّ اَكْبَرُ مُحَمَّدٌ مَسْلُومٌ بَابِ خَيْرٍ
اگر شما از آن کار و بار که باین ولایت مربوط است بفرمایید و با اشارت به آن سالاریه که باین ولایت
منوط است ظاهر میسازد قطعه العلوم و درج المعلوم هرگاه ابوهریره در این مقام عظمی که از حضرت شیخ
گرفته است علیه السلام الصلوة و السلام قطعه المعلوم گوید از دیگران چه گفته اند و منشی سرالیه است
که با شخص خاص عباد خود در میان میدارد و ناخبر می رود و حواله آن نمیکند از حضرت خاتم الاول
علیه و علیهم الصلوة و السلام است که حجت عالمیان است از کمال معرفت و وفوق قدرت آن سرار را با
ابوهریره و غیره و میان آورد و قاطب لمیت ستمانی الشیخ آن قدر که نمون را با ایشان آید و فرود
و مثل من مفلس که بضاعت از تذکر و خطرات آن سرار برسان از آن است و چگونگی بنا نیست خود
با این خرابی و او را رگه بآن مطالب علیانی نماید اما میباید صریح بآریان کار و شواهد
بله خدا بخشنید باید جلالت و حد را بخشنید که میباید این کرم و حق امر و زنیست خال
از خاک برداشته غلیظه خود ساخت و به نیابت خود قیوم شایا گردانید و بیوسطه و التعلیم جمیع
اشیا فرمود و ملا که را که عباد کرم او نیت نمایند و اگر دانید و انیان را بآن بزرگوار سجود و نمود
بلیس که لقب معلوم ملوک و عباده و در طاعت و عبادت شان عظیم داشته چنان در سجود و ابواب
آورد و تعلیم و توفیر او نمود و از درگاه معلک خود را نده ملعون و مطر و گردانید و ملاطمت و سلطنت ساخت
و آن شست خاک را قدرتی و همه بخشید که تحمل بار امانت او نمود که سموات وارض و جلال تحمل آن
ابا نمود و ترسید و نیز او را قوت عطا فرمود که بآن قوت قاطبیت روت خالق سموات و ارض
که بچون و چگونگی است با چو نگی و چگونگی خود پیدا کرد اما آنکه جل بآن چگونگی تجلی او سبحانه پدید
و خاک تر گشت آن خدا که قدیم الاحسان و ارحم الراحمین است توان است که شش من پسین ندان
بدرجات سابقان سازد و طفیل شان شریکین و لسان گردانده اگر بادشاه در پیران باید
توای خواجیه سلطنت مکن شبیه حضرت حق سبحانه و تعالی همیشه بر تنزیه و تقدس حق است و انصاف
حدث و سموات انقص منزله و مبل است تغییر و تبدیلی او را در آن حضرت جل سلطانیه باز نیست و انصاف
را در آن با که منجانش میجویند خالیت و محلیت آنجا گرفت و حکم با تمام و عدیت مبنی بحا و فرزند

خداوند و او را هر چند در حضرت قرب وصل پیدا کند اقبال فریب هم نخواهد بود و در حق تعالی
 عزم بر عرض انجام اگر قرب است و اگر وصل است هم چون یک کار و بار این بزرگواران است
 جلاسل از عالم چوین است و عالم چون نسبت با عالم چوین حکم قطره دار نسبت به کجا و کجا
 است و این واجب است و نیز عالم چون وضیق زمان و مکان کلان است و عالم چوین از شکله
 و است است و از زمان مکان گذشته آری سیدان عبارت و تعبیر و العالم مسم است و در عالم
 و ناریک لعلوه من العبادرة و بعدة عن الاشارة الاحمر الراحمین فو علی و هو
 نصیب از چوین دوده در عالم چوین سر داده است و بمحالات چوین شرف ساخته است اگر رضا
 تعبیر ازان چوین نمائید بنید ازان است که باطلان لذت جماع را بنا سیدان با لذت
 و شک تعبیر کنند چوین هر دولت از یک عالم چوین است و آن تعبیر و معبر از و عالم متباین ناجا چوین
 کس تعبیر چوین چوین نماید و چوین احکام چوین اجرا کند چوین دار که مورد طعن و طرد گردد
 با کجا و زنده نمیشود پس وقت غموص آن سر را ز راه عبارت و تعبیر مذکور از تحقق حصول
 آن زیرا که تحقق شدن ثبات امر اکمال ایمان است و نیز نمودن ازان چوین عبارات چوین
 کفر و احوال و معرف الله کل لسانه انجاما باید کرد و سبب انتم کنا لودنا و اغفر لنا ذلک
 علی کل شیء قدیر الحمد لله اولا و آخره و الصلوة علی رسولہ دایما و سوره
 مکتوبه و ششم بفقیر ششم کشته و سبب که متعلق است بدو هم مبارک انور و صلوات
 علیه سلم و حضرت پیغمبر علیه علیه الصلوات و السلام سبب بدو هم است که دو هم مبارک و در قرآن
 مسطور است فرمود محمد رسول الله و نیز فرمود حکایت نبات روم لند همه احمد و هر کدام این دو هم
 مبارک اولایت علییه است و ولایت محمدی هر چند ناشی از مقام محبوبیت است علیه صلوة و السلام
 اما انجام محبوبیت صرفا کن نیست فرجه از نشانه محبت نیز دارد اگر چنانچه فرج بالا صالت
 ثابت نباشد اما مقام محبوبیت صرفا اولایت احمد ناشی از محبوبیت حضرت است که ناشی از محبت
 این ولایت از ولایت سابق پیش قدم است و یکم حایه و بلوغ و دیگر است و محبت و محبت
 هر چند و محبوبیت تا بهر بود مستمنا و بی نیاز علی و را کما مقرر باشد و در نظر محبت یا تر دایم و عبادت

و بیشتر محبت بخود جذب باشد و روش یافته و الیه برگردد و از دست نه تنها انتم زیای اوست ببلای من
 برود اوست و مرا از بلا افرات عشق است که مطلوب عاشق است سبحان الله و بحمد سبحان
 ساهی که مرکب از کایه قهار است و از حلقه حرف بهم که از خود منحل مرا ایستد جلش از دایم چون
 گنجایش ندارد که در عالم چون تغییر از آن سر کنون بغیر از حلقه بهم توان کرد اگر گنجایش میدست
 حضرت حق سبحانه و تعالی بان تعبیر میفرمود و احد احد است که لا شریک است و حلقه بهم طوق عبود
 است که بنده را از وسوسه تمیز گردانیده است این سه همان حلقه بهم است و لفظ احد از برای عظمت
 او آمده است و لفظها اختصاص بر او کرده علیه علی الصلوٰه و السلام چون نیست نام و در حلقه
 و کرم تر بود از هر چه باشد بعد از هزار سال که از تا شیری نخواهد آمد و تنبیر معرفت حاصل آنوالت
 با نیلایت کشید و ولایت محمد با ولایت احمدی انجامید و کار و بار از دوطوق عبودیت یکسان شد
 و بجای طوق نخستین حرف الف که زمری از رب است تنگ گشت تا محمد احمد شد علیه الصلوٰه و السلام
 بیا نشینست که دوطوق عبودیت عبارت از دو حلقه بهم است که در اسم مبارک محمد صلی الله علیه و آله
 و صبحه سلم و بارک اندر آید یافته است تا نزد بود که آن دوطوق اشارت بدو تعین و باشد علیه الصلوٰه
 و السلام یک از آن و تعین بسند شریعی است و دوم تعین روحی بلکه و دو تعین بسند خبر خدیو بهر طور
 موت فتور یافته بود و تعین روحی گرفته اما اثر آن تعین باقی مانده بود و هر ارسال با است تا آن
 اثر نیز رایل شود و نشان از آن تعین بخانه و چون هزار سال خرد و اثر می از آن تعین ماند و طوق
 عبودیت از آن طوق گسسته شد و زود و فانی بمان طاری گشت و الف الوهیت که از او رنگ
 بقای منی الله توان گفت سبحان شبت ما چار محمد احمد گشت و ولایت محمد و ولایت احمد تعالی
 انجس صلی الله علیه و آله و صبحه سلم از دو تعین آمد و احکامات از یک تعین باشد و بس این اسم
 بجهت اطلاق اقر باشد و از عالم در تر بود سوال فنا و بقا که شایخ قرار داده اند و ولایت را از
 مربوط ساخته پیغمبری است و این فنا و بقا که دو تعین محمد گفته شد یکجا معنی جواب فنا و بقا که ولایت
 بآن مربوط است فنا و بقا شهودی است اگر فنا و زوال است باعتبار نظر است و اگر بقا و ثبات است
 بم باعتبار نظر بخاصات بشری راست است از زوال فانی بن تعین پنجین است بلکه اینجا به

دانسته مگر این سلسله عدم داشت و تر محض است قبح و نقص است یکی این سخن چنانکه در مکتب مهرت دیده
 از وجود آمده است اما چون مرآت عدم ظاهر شده است حکم مرآت گرفته نصیبه از قبح یافته است و
 پیدا کرده و مگر این قبح ذاتی دارد و نقد خط و لذت که از این سخن می باید از حسن خلق بعضی که سبدا از
 حسن خلق نمی داید چنان سبسته این بیشتر دارد نسبت با کمال بسط و سبب نسبت ذاتی که از این
 منفذ کائنات است از این طبع نیست قصه شهرت است که کائناتی را محایط طاران گذشت از فوط و
 خوش نا خوش گشته بهوش شده افتاد و بزرگه آن اده میگذشت چون بر سر مالد و مطلع میشد
 فرمود که بخاسته زو شام او بگذارد که از بوی ناخوش آن خوش گشته بهوش شد بدینا که زود
 آمد مکتوب و بنهم عجب یک با و تال شاد و پناه میزنون بخجده طهارت که نعم طاهره و باطنیه
 که فاضل زکات اکابر و انصهرت و لکمل الله و سلا م علی عباد الله الذین اصطفوا
 من لیکر الناس لم لیکر الله حقوق علماء مشایخ ما ورا انصهرت الله تکامیم و نومه و انصهرت
 دور افتاد و کان بلکه بر کافا دل اسلام هندوستان آن قدرت که در حق تفریر و خیر و خیر است
 اعتقاد و بر فوق آرائی صاحب اهل سنت و جماعت که توه الله سبحانه فالامصار از تحقیقات
 این بزرگواران که گمانیم و ایم و صحت عمل بهوجب علمای خفیه ضعیف است که غنیمت و تحقیقات
 ایشان حاصل کرده و نیز سلوک طریق علی صوفیه و قدس الله اسرارهم و دین و دایر زکات آن
 بقعه شریفه مستقام است و تحقیق مقام جذبه سلوک فنا و بقا و سیر الله و سیر الله که بر تیر و لایم
 است از مویض کل بران عرصه تبر که فاضل با کمال اگر طاهر است صلاح بخا یافته است و اگر باطن است صلاح
 انجا حاصل نموده شکر فیض تو جمن چون کند ای بر جبار که اگر خدا و اگر کل همه پرورده است و
 بحر سبها الله سبحانه و اهالیها من الاوقات و البلیات بحرمه سید السادات
 علیه و علی الصلوٰه و التسلیات یا رسا که تبرکیات از انج یا علیا یا بن یا رسا می آید
 حضرت فردوسی البرکات انجای علم و خصوص شفاق ملازمان ارشاد و ولایت پناه و فاد و فاضل
 سید الله که نسبت با بن حقیر انهار میباید و میباید که عالمی بخت بخت آیت ایشان را تبر و وطن
 کائن است و بعضی علوم و معارف ترا که تسوید نموده و طالع فرموده اند و پسندیده این قسم بشارت

از بزرگان با عبت از ویاد امیدوار میگردد و در برخی بعضی اوقات و مواعید و لیسه میاز و چون بزرگ
ایام تبارکے شیخ ابوالکلام صوفی آمد و کما لطف ایشان نمود و انواع مہربانیے بیان فرمودہ و اجار
مقام و برکات ایشان نمودہ و چون کلمہ تصدیق گشت و خود را فریاد ایشان او چون نقل بعضی مہربانی
این فقیر را انوی محمد ششم کہ از وستان جاجمند بہت بصحیح فی شال الیہ رسد شہت بہت بقا
بان نمودہ و حرفی از مشورہ علوم و معارف لطائف علیہ درین قیمنہ جرج ساخت از عنایات شرفا
حضرت امیدان دار و کہ در اوقات مہربانی و دعا خیر و ناسخ سلامت خاتمہ منسی بخوانند فرمود
رَبِّیَّ اَلنَّاسِ مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هِیَ لَنَا مَلِكٌ اَسْتَکْرِعُوَاتٍ فَقِیْرٌ اِنْ فَقِیْرٌ اَحْفَضَتْ اَلنَّاسَ وَ جَا
ہر کہ از جناب بابت و نجابت پناہ ملا و اہل بند یک شاہ و جناب و دہ سنگاہ علامتہ اورا لای
حسب جناب طر شریعت حافظ الملت قاضی تو لک اہام اللہ بکرا تہم تبلیغ فرمایند بخود فرمود
گر ای نیز فقیر را دای عرض نمایند و التماس فی تحمید نمایند کہ متوجہ بہ شیعہ نور الحق و کشف
گرفتاری حضرت یعقوب حضرت یوسف علیہما السلام با بعضی اسرار غریبہ معلوم عجبہ اللہ علیہما السلام
و سلا علیہما السلام فضائل کلمات انوار انوی شیخ نور الحق از سر گرفتاری کہ حضرت یعقوب
بحضرت یوسف وہ صلوات اللہ سبحانہ و تسلیما تہ تعالی علیہما و علیہما باہام و
تمام سقا نمودہ بودند و این فقیر نیز در محابود کہ شوق کشاف نیمہ داشت چون شوق ایشان
علامہ ان شوق شد بے اختیار بکلیت متوجہ کشف این قیقہ گردید و بآد نظر ظاہر سقا کنند کہ
خلقت او حسن جمال و علی دنیا علیہ الصلوات و السلام از جنس خلقت و حسن جمال از
نشارہ و نیو نیست و ظاہر گشت کہ جلال جنس جمال بہشتیان است و شہوگر و دیدار وجود الہی شای
صباحات او را شہا بہت بجز و غلمان است بعد از ان بچہ تفصیل ان بجز و فضل خداوند
جل سلطانہ فاضل گشت و قید کتاب آورده و در سن شہت سبحانہ کہ علم لنا اکامنا
و پسند نہ طوطی صفہ نموده اند و بچہ اسد ازل گفت ہاں گویم و سوال نہیں فرمود
و گرفتاری کہ حضرت یعقوب حضرت یوسف بودہ است علی نبیا و علیہم الصلوٰۃ
و التسلیما از کلام راہ بودہ و حال شہ حضرت حق سبحانہ و تہا اورا ما بارک اہام اورا علی سبحانہ

وعلیهما الصلوة والبرکة والرحمة والبرکة والرحمة والبرکة والرحمة
 اَنَا اَخْلَصْتُهَا لَهُمْ بِجَالِ الصَّلَاةِ ذِكْرُ الدَّارِ قَائِمُهُمْ عِنْدَ تَاكُلِ الْمَصْطَفِيِّ اِنْ اَخْلَصُوا
 بس گفتماری با وون حق جل علاه مناسبتان بنیاده اولی الایدی والا بهار
 وخلصان گزیده لایتنه من مخلوق بگنجایش وار وگفته نشود که این گرفتاری با وون حق
 تعالی که مخلوق پیشین مراتب حسن جمال ذیست سبحانه چنانکه صوفیه گفته اند و شهود و حد و در
 مراتب کثرت تجویز کرده و تسکارت ویت اخروی و دین نثار در جمالی و نظام هر دو کمالات شایسته
 و یکسان شایسته انبیا نموده زیرا که این قسم کشف و شهود که سالکان صوفیه را در غلبات توحید و
 نشانه فانیه دست میدهند و یکسان که خواص انسان اینجا را از ان تکلیف و ودانیا ان
 کمشوف و شهود و توحشی و تنزه نمایند هرگاه معالیه بچنین بود به انبیا بر گزیده ثبوت این نوع
 احوال اچه احتمال است بلکه تصور این معنی و حق این بزرگواران عین جمال است جواب این سوال
 بنیه بر مقدمه است و آن است که حسن جمال خیرت و چنانکه مذکرات و نعمات آن مومنان نیز در
 حسن جمال نیوی است نه مثل مذکرات و نعمات اینجا که آن حسن جمال خیر و نیرت
 و آن لذت و تنم مرضی و مقبول مولی جلشانه و این حسن جمال همیشگی و نقص است و این لذت
 و تنم همیشگی و مقبول غیر متعلیم ادا و آخرت و اینها امد و ادنی و اغرض به لی گشت جلیسای
 سوال حسن جمال ممکن چون استعاره از مرتبه حضرت و جویسته تعالی و ممکن پیشین و نظم و مراتب
 مرتبه نباشد چه ممکن از خود پیشین را و آنچه دار و استعاره از حضرت و جویسته تعالی و تقدیر حسن
 تفاوت و دین مومنان که کجا اید و چرا یک مرتبه و مقبول و یکمرتبه ناقص و غیر متعلیم گری دو
 جواب منی بر چند مقدمه است مقدمه اولی انکما عالم تمام مجالی و نظام هر اسما و صفات الهی است
 جلشانه و مراتب کمالات اسمائی و صفات او حق مقدمه دوم آنکه صفات و جوی جلیسای آنها هر چند
 و جوی اینها چون استیجاب و وجود و قیام اینان را حضرت ذات تعالی ثابت است آنچه از مکان
 در جی کائنات است و جوی تالی و حق شان غیر مقطوع چه جوی شان بخیریت بلکه ذات تعالی
 است هر چند اینجا را غیر ذات گویند اما از غیریت چاره نازد و نه نیست و میان اینجا کائنات

والاشنان متعارفان مقصود بر این باب بقول است مع ذلک طلاق امکان مستحق نشان نباید کرد که
معموم حدوث است لان کل ممکن حادث عندهم و وجوب انبیا نیز در آن موطن نباید تجویز نمود که
که موموم الفکاک نشان است از حضرت ذات سبحان قدس مقدمه نالت آنکه سحر را با حاکمان است مدعی
سنة حدوث آنجا گنجایش است اگر چه حصول انعدم محال بود لیکن آن استخوانه ناشی از نفس دیگر شده است
بلکه از جای دیگر آمده مقدر بر آنکه آنها و صفات واجب ارجلسلطان چنانچه در جانب خود نشان
کائن است در جانب شمال هم نشان نیز حسن جمال ثابت اگر چه ثبوت این حسن مرتبه حسن موم بود
مناسبت هم است و هر چند ستار از جوار باشد که عدم رانی حد ذاته غیر از شر و قبح نصیب نیست و وجود
که سحر مریض و کمال است و تبا نه حسن جمال بد نیست حسی که در عدم نمودار گردد و در رنگ است که
رالت که خلاف ایند شیرین و زانند مقدمه خامس آنکه کرم الله سبحانه بنظر کشف لایح گشته است که
نشاره جانب هم ممکن از کمال قدرت ترسیت نمود از راه مرتبه حسن هم بصنع کامل خود ثابت است و تقریر
بخش میزند و ظاهر حسن جمال صفات که در جانب شمال هم نشان ندارد شده بود و ساخته و نیز در جهت
که در نشانه آخرت جانب چو ممکن از ترجمه داده و ظاهر حسن جمال صفات که در جانب خود نشان ثابت است
خواهند ساخت چو این بنیادیات چنانکه معلوم گشت تفاوت در میان حسن جمال این نشانه و حسن
آن باشد که در همت شد و هم که حسن دیگری ایچ گردد و غیر مریضی از مریضی دیگر و از این تحقیقات هم
سوال شد و هم توضیح مقدر شد که جواب ال دل مریضی بوده است کلا یخفف علی العظم
للمعامل و چون بنقد و واضح گشت در جانب ال دل گویم که بفضل قدر و کمالشانه بکشف صریح معلوم
گشته است که وجود حضرت یوسف علی نبینا وعلیه السلام هر چند درین نشانه پیدا شده است
اما خلاف سایر موجودات این نشانه وجود او از نشانه آخرت است و جانب خود او از ترجمه واضح
او در ظاهر حسن جمال که تعلق بوجود آنها و صفات ارشته ساخته اند و سابعده میله که نفس او یا باصل
او تعلق گیر و متغیر گردانیده و از حالت عدم که نشانه تیر سحر و نقص است او را و اصل او را پاک کرده و نیز
استیلا جانب نور وجود که نصیب ایشان است و در دیگر داشته ناما اگر قناری حسن جمال او در رنگ
گرفتاری حسن جمال بخت تیان محمود و مد نصیب کل گشته و هر چند سحر باطن بود که در جمال

[illegible]

میداشت منسوب کوئی آمد جلشانه و پیغمبر علیہ السلام از دنیا اعلوئی فرمود و جانشین است
که منرا کار کرامات است و قابلین مقامات و قتل فی کل طاعه لایزال و طاعه همیشه ساد و است
نه و طاعه و نبوی که مخلوط بنبر آداب عدم است لهذا کتاب این تحسن باده نزد این فقیر است هر
عبارت از طوطوان اسم الله است جلشانه که مبدعین آن شخص است و آن هم بصورت شجاری و اخبار
و بصورت حور و قصور و کسوت و لایزال غلمان ظهور فرموده است چنانچه در اسم الله جلشانه تفاوت
است باعتبار علو و فضل و باعتبار جامعیت و عدم جامعیت و جانات نیز با اندازه آن تفاوت است
اگر دشمن این ظهور شود و مشاهده اثبات نموده آید تحسن زیرا است و وضع شی و موضع خود است
و غیر این موضع مثال این سخنان اطلاق نمودن جرات است و وضع شی و غیر موضع خود مانده که
علیه از شرط محبت و کمال شمتیاق که مطلوب ندیدم قدر آنکه که از مطلوب م جان ایشان میرسم
و نسبت آن است که محبت مین مطلوب مقصود انگاشته اند و عاشقیها که نفس مطلوب بیکر دیکر
و میان آورده و خطها برده اند و مشاهده و مشاهده اثبات نموده بزرگ گوید و بیوت و از جام
است و بخود و در سو که آواز بایی بر آید و بلی این قسم معاملات و عاشقیها و در آید و آید
محبت مجوز است بلکه شخص از بر سر خلافت و از راه شوق اتفاق مطلوبی تمام است و خطها ایشان
حکم معلوم و دوستان حکم صحود و خبر آمده است مین بلال علی السید شایع بر شهادت خود زنده
بهد بلال باند است که مکتوف این فقیر نیست که رویت هر شخص همیشه و جبهت نیز با اندازه آن
اسم الله است جل سلطان که مبدعین آن شخص است و کسوت اخبار و اخبار و حور و غلمان شستی
ظهور فرموده است تا بینم که بعد از خپگاه بکرم خدا و کد جلشانه این اخبار و اخبار و غیر ما که ظاهر
آن هم تقدیر بود و اند زمانه حکم عینا بلیه میکنند و وسیله دولت رویت نیز نکشاند آن شخص را میکند
و با زحمات صلی می آید و داود و خود و شغل می آید و هکذا الی الابد اکند و رنگ تجلی و است
برقی که درین نشانه اثبات کرده اند که تجلی ذات حضرت جلشانه مرستد آن دولت را همیشه و در
اسما و صفات بعد از خپگاه زمان سیر حجاب بین اسما و صفات مرتفع میشود و حضرت ذات را بر
اسما و صفات متجلی بگرد و چون آن اسم الله جلشانه اعتبار از اعتبارات حضرت ذات است

تا لونا چا شعلت رویت هر شخص هم جان اعتبار داشته خواهد بود که آن شخص است از اینجا که متغیر
و تجزئی خبر وزیر که ذات غرضانه تمام آن اعتبار است نه بعضی آن ذات اعتبار است و بعضی دیگر
و دیگر که آن علامه نقص حدوث است لکن آنکه سبحانه عن ذلك گفته اند ذات الله تعالی علم و
قدرة و کلا راد و هر چند اعتبار تمام ذات است اما مرتبی جان اعتبار است از اعتبارات دیگر که
تا که لا اعتبار از اینجا باید جست گفته نشود که چون در اعتبارات تمیز نمود و هر یک معنیات باشد
لکن متعلق رویت اعتبار را ساختن در میان اعتبارات کثیره چه متنی باشد زیرا که گویم که این اعتبارات
هر چند معنی ذات اند بلکه عین یکدیگر متغیر و امتیاز چو نه که نزد گرفتاران عالم چون معتبر است
اما امتیاز چو نه در میان شان کائنات است و صاحب و تان که نام چن بلام چون یوست
یوستن چو امتیاز چو نه شان برایشان نیز وضوح است و از درنگ امتیاز کوشان چشم
می یابند آری صاحب و تان که بدو معتبران هم جامع باشد بر سبیل عدل علی تفا و آله الاحبات
ولو علی سبیل الاحمال و از جمیع اعتبارات ذات تعالی و تقدس نصیبت رویت و جمیع اختصاصات که چنانچه
ضیق جامعیت احوال نصیب است هر وقت دانست که است احاطه و درک و حق و نیز مفقود باشد
و کمیک که ذکر که آن بصائر صفا و من الله فی ما یدرست بنده که حضرت حق شجاعا
خود مخصوص ساخته بدولت فکا آن شرف میگذازد و از قید عدم که ماست او شده بود خلاص میازد
عین از آزادی نیگذازد و اولاد از چنین فدا وجودی می بخشد که شبیه وجودش را اثر بود و تعلق
تر جمیع جانب خود ممکن است باشد و منظر کالات جانب خود و اسما و صفات که جلالت بود و
تحقیق آن سابقا ذکر یافته است حضرت یوسف علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام که وجود
باید و است شرف شده بود و این عارف بود و تانے بود و تانی و چون آن جلالت بود
او را احاطه نمود و این چون بعد از کمال حاصل گشت نور باطن اکتفا و در حسن نظر او از خیر و از این
دشت چنین و تندی بعد از آنکه تعلیم بصولات و تعلیمات غریز الوجود است و اقل قلیل از این بکار
هر چند نمی نیست اما تعجیب انبیا شریکین و است خاصه انبیا است تعلیم بصولات و اگر چه تعلیم
اما سفر و نشین خوان نعمت شان است و هر چند خادم است اما نشین و خدا و ان است و ان

که صاحب هر از مقبولات اکابر بود که اسرار باطنی رسیان از مذکر انبیا و اهل غبطه نمایند و کثرت
 باطنی خوانند علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات چنانچه خبر صادق نیز علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات این خبر داده است
 اما این هم معلوم دخل فضل خبر است فضل کلید را انبیا است علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات این فضل هم
 او را چون بدولت متابعت شان می گشت تر است از ایشان است او پیش از زمانت و از ایشان است
 کریم و لقد سَبَقَتْ كَلِمَاتُ الْعِبَادِ ذَا الْكُرْسِيِّ اِيَّاهُمْ اَلْمُنْصَوِّدُونَ وَاِنْ جُئِدْنَا
 اَلْمُنْصَوِّدُونَ نَفْسُ كَرِيْمٍ است که شان این بزرگواران نه همیشه برده است و بر وجه نصرت داده است
 ساخته سوال این وجودی که ببارق ام الفنا بخشیده اند آیا او باین وجود هم درنگ است موجود است
 این نشانه در مرتبه جسم هم است یا ازین مرتبه برآمده است و اگر برآمده است وجودی که برپا
 کرده است یا زو حال آنکه مقرر قوم است که در خارج غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ چیز موجود نیست جواب
 آنچه در آخر کلام معلوم گشته است گویم که برآمده است و فضل امری گشته مرتبه و هم هر چند باعتبار ثبات
 و تقرر حکم نفس امر پیدا کرده بود و اما فی بحقیقت نفس امر نبود که نفس امر آن مرتبه است که بیا انیم تیر
 است و بیان هم خارج موجودات نشانه آخرت هم در مرتبه نفس امر نه بلکه صفات و احوالات است
 صفات ثنائیه تقیید همه در آن مرتبه اند و در مرتبه خارج غیر از ذات اقدس واجب جلاست و غیر صفات ثنائیه
 او تکلیف چه چیز موجود نیست پس جودات را سه مرتبه پیدا شد مرتبه و هم که نصیب اکثر افراد ایشان است
 انبیاء با جمع هم علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات که از مرتبه برآمده اند و چنین ملائکه کرام علی کتبنا و علیهم
 الصلوٰۃ و التسلیمات که جودشان مناسب و نشانه آخرت است و اقل از او بیا که کرام نیز باین دولت شریف
 گشته اند و در هم نفس امر محلی گشته مرتبه دوم نفس امر است که صفات و افعال آنچه جلاست و انجا کلام
 و ملائکه کرام نیز در مرتبه موجودند و وجود و نشانه آخرت نیز در مرتبه ثابت است و همچنین انبیا و اقل از او بیا
 نیز باین مرتبه یافته اند علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات انقدر است که صفات و احوالات
 در هر کس انتقام است که شرف جزا را دست و سایر موجودات و اطراف و اکناف آن کس که علم و حس است
 مرتبه سیم خارج است موجود در انجا داشت صفات ثنائیه واجب جود است ثنائیه تقدس اگر ذوق است باعتبار
 مرکز و غیر مرکز است که شرف یا بعد سلسله است سوال این مرتبه و هم مرتبه نفس امر فرق کدام مرتبه دارد و کدام

فربان مربوط است جواب نشان هر چه و کمال حسن جمال وجود است و وجود را هر چه قوت و مقدار بیشتر
 پیدا شود ظهور این صفات کما لمرآید و تشک نیست که وجود نفس امری از وجود و حق قوی و مثبت است پس
 ناچار نیز و کمال است و کمال بود و در قیاس سخن است که در مرتبه صفات افعال و کما موجد گشته است
 و بعضیات خالقیه و راز قیاسی جوار پیدا کرده باشد و نیست که ثبوت عدم و همچنین ثبوت کمال که نشانه
 عدم و آنها ملحوظ است اگر چه از کمالات صفاتی بود و مرتبه مرتبه حس و هم است که از عدم بالکمال
 نشود و عین اثر عدم را مل و گردد و شایان وصول مرتبه نفس از هر چه و اگر چه در ثبوت و در حیات
 باعتبار قوت و ضعف عدم هر چند قوی بود و گرفتاری مرتبه و هم اتم باشد و چون ضعف گردد و گرفتاری
 کمتر بود و بسیار از ادب که بسیر سلوک از مراتب عدم گذشته اند و غیر از اثری از عدم و آنها باقی نمانده است
 هر چند آن اثر باقی است و دخل مرتبه نفس را نشود و اما از مرتبه و هم گذشته بنقطه خفایت آن میسرند
 و نظار گریان مرتبه نفس را میگردند و ضعیف از مقام حاصل میکنند محسوس گیر و در کمال و کرام و ملائکه
 عظام علی بقا و الا در درجات عظیم الصلوٰه و التسلیما و همچنین بعضی از تالمان دنیا را که
 اقل از این شند خفایت مقام مرتبه نفس را میگردند و هر کرام را بجا علی تفاوت و ملائکه ثبوت است ظاهر
 و مقامی است علی حد و حروف و کلمات قرآنی نیز انجا میگویند و ند و نیاند که مقام عیا فوق مقام انبیا است
 علیکم الصلوٰه و التسلیما که بسیار از مقام برآمده اند و مقام فوق ناسند و میان برزخ شد
 اقامت نموده اند که مقام فوق مخصوص ملائکه و صفات حضرت و حبیب وجود است که وجود و در خارج
 غیر و سبحانه و حروف کلمات چون سمات حد و دارند قابلیت وصول بتمام ندارند اما از مرتبه وجود
 آن مرتبه پیش عدم اند و چنگی در زمین مولات خود رفته اند و نیز گاهی که در مرتبه های مرتبه نفس را قرار دارند
 انکار گریان مرتبه فوق اند و از کمال گرفتاری در مقام چشم گشته همچنانی بجا قبضه سلوک و عبادت است
 که این بزرگواران این طواری اقامت بجا که می جمع من احب با محبوبی معینیت بهیول الکفایت
 دارند و وجود با وی اند و پس تا و نیست باطل و جمع مانوس مانوس اند و این نشان که نیست
 حروف و کلمات قرآنی را با آن مرتبه مقدمه ملاحظه نموده اند معلوم گردید که این معیت را با معیت دیگران
 هیچ نسبت نیست این معیت بر علیه است هیچ در و ک نمی آید که البطن بطون مربوط است و هم در

نشا ایقان است که رویت بکسر و نشاء که عبارت از رویت قلبت علی تفاوته الدرجات تخییر
 است که بافت مربوط است صاحبی که از اکابر این طائفه علیه است و کتابی اجماع مشایخ از
 نقل میکند و میگوید که اجماع کرده اند بر آنکه رویت حق جل و علو درین نشاء نه بجهنم نه بدین تعلیمت غیر
 از ایقان امری بجز ایحاکا شیخ سوال مقرر انطیافه علیه است که یقین است که جهت علم یقین علم یقین
 و حق یقین و علم یقین عبارت از استدلال از تر موش گفته اند چنانچه یقین بوجود آتش مثلاً که از
 راه استدلال علم بوجود زمان حاصل گردد و علم یقین عبارت از ویدن آتش گفته اند مثلاً و غیره
 عبارت از تحقیق شان بآتش در شسته مثلاً و چون رویت قلبی هم نبوده علم یقین بکدام منتهی است باید
 و اجماع مشایخ بر عدم رویت مطلقاً چگونگی صادق بود و جوابی ندوید که مراد از اجماع مشایخ مطلق بود
 و مثلاً از آن بر خلاف آن حکم کرده باشند و تجویز رویت قلبی نموده و زوایین فیهما حکم ثابت نشده
 و این تجویز بنیوت نه پیوسته و این درجات ثلث است که در یقین گفته اند هر دو داخل علم یقین است و این
 استدلال بر آنکه در علم یقین زرفه و آنچه در علم یقین است آتش گفته اند رویت و فاعل آتش
 بر وجود آتش استدلال کرده اند نه رویت آتش چنانچه در علم یقین استدلال علم و فاعل آتش بر وجود آتش
 اینجا از رویت و فاعل است بر وجود آتش یقین نامی است که است از یقین اول بر سطح قوت علم
 خود که انجا علم دلیل است و اینجا رویت دلیل است و همچنین و حق یقین بدان تحقیق شد نیست
 و اینجا استدلال بآتش که این یقین از هر دو سابق تم و کمال است که از نفس خود که و فاعل آتش
 استدلال بوجود آتش نیاید از نفس تا فاعل فاعل و فاعل است قال الله تعالی سُبْحَانَ اَیَاتِنَا
 فِي السَّمٰوٰتِ وَفِي الْاَرْضِ وَفِي نَفْسٍ مِّنْكُمْ حَتّٰی یُبَیِّنَ لَکُمُ الْاٰیٰتِ قَالَ اللهُ تَعَالٰی وَفِي الْاَرْضِ اٰیٰتٍ
 لِّلْمُؤْمِنِیْنَ وَفِي نَفْسِکُمْ اَفَاکُمْ تَصْرِوٰتٌ اَیْچِه و افاق و نفس پدید میشود به مراتب
 و نفس مظهر پس در فاعل و نفس و فاعل آتش است نه آتش پس معلوم آنکه
 و نفس استدلال باشد که حقیقت علم یقین است و حق یقین در مظهر و افاق و نفس با تحقیق نمود
 سبحان الله بزرگان بافت مظهر و نفس مقرر ساخته اند و مظهر و نفس به حاصل از تکیه
 فواید همچنانکه اینها بر سر کوه است و با تو در زیر کایم است آنچه است و دیگران گویند چون

طهوران جمال بیرون ز تو نیست باور و اما من هر چه بپند کشم به نام تو گوید و زه کرس
 نیک کس این بود که هر چه می گفتند و خود بودند صاحب خصوص مایه الجلی من المذات که
 یکبار آن بصورتی که در کتب مذکور است بعد از آنکه با حق و بقا هر چه می بیند و خود می بیند و هر چه
 می شناسد و خود می شناسد و حیرت ایشان در وجود خود است و فی انفسیکم افلا یبصرون
 و زو فی انفسهم هر دو رنگ افاق بی حاصل است و از یافت مطلوب عالمی و بی نصیب هر چه
 افاق نفس است استدلال است مطلق و بالک است مقصود و حصول مطلوب را از افاق نفس
 است و با سوسی سلوک و جذب بنویس که سلوک سرافانی است و جذب انفسی پس سلوک و جذب و سیر
 و انفسی هر دو خل سیر الی الله باشند آنچه گفته اند که سیر و سلوک افاقی سیر اند و جذب و سیر
 سیر الله چه توان کرد و ایشان را چنان دانند و در حدیث می خواند که علم الله اکمل من علم
 الاشرار و ایشان را چه یار که سخن خلاف مذاقشان گوید اما چون معالیه از تعلید گذشته است تا
 هر چه می باید بگوید و مخالف قوم باشند و یا مرفق با یوسف ح را بعد از گذشت تعلیل التزام و اوجین
 که است و اوست خطا است هر چه که لا یؤخذ ان الشیء او اخطا کما سوال بین درجات
 ثلث یقین چون خل علم یقین گشت عین یقین نه و توجه بود جواب عین یقین مثلاً عبارت این
 است که نفس خان آباتش کائن است و چون استدلال به بنده می رسد که در آن باشد و
 نیز حالت آباتش پیدا خواهد شد که در آن آباتش ثابت است و زو فی انفسهم حالت متعین عین یقین است
 که فوق علم استدلال است و بیرون افاق و نفس است و چون به استدلال و بیان نجاست است که
 خاتمه مرتبه علم است اما جاز علم کشف آمده و از غیب بشود و حصول انجامیده باید دانست که
 و حصول دیگر است و رویت و احسان میگوید صیغ ابصار در وقت ششمان نور آفتاب است و
 رویت و احسان آن متحقق تر نسبت به تحقیق شدن در خان و در چه دارد و شامل علم یقین عین یقین است
 بقیقه که ذکر یافته تا زمانیکه تحقیق بدخان جمیع نقطه آن را که در نقطه آن خزان علم یقین است
 چه هر نقطه که مانده است حجاب است که تسلیم استدلال است و چون جمیع نقطه متحقق شده و نقطه
 آخر آن برسد به لایزال که محبت به محارفات مانده است و در رنگ نفس خان عین یقین

تأیید بود و فایده آن حق البقیین چون نوشته آید که لکمال تحقیق آن معلوم بود بشماره آخر و یکی است و اگر نصیحت از آن
دولت در دنیا کائنات است مخصوص باخص خواص است که سیر الفتنه که شباهت بحق البقیین دارد و در دنیا
و ظل علم البقیین شده و نظر آن حکم اتفاق گرفته و علم حضور ایشان که باطن بود و هست علم حصول
گشته و بعد البقیین و در او را اتفاق و نفس حق شان حاصل شده و قلیل از همان تائید در بیان
حسب جمال محمدی علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام که متعلق بحیثیت پروردگار عالمیان گشته است
و او صلی الله علیه و سلم این جمال محبوب البقین آمده حضرت یوسف هر چند بصاحبی گشته
محبوب حضرت یعقوب است است علی بنیاد و علیه الصلوٰۃ و السلام اما حضرت یحیی که خانه پدر
است بلا تخته که دارد محبوب خالق زمین و آسمان است و علیه الصلوٰۃ و السلام و توحیات و توحیات و زمین
بطفیل و خلق فرموده است کجا و هر که باید دانست که خلق محمدی در رنگ خلق سایر افراد و دانا
نیست بلکه مخلوق بیچیز و بی اثر و عالم ناسبند و در او صلی الله علیه و سلم با وجود نشاء و غصه
از نور حق جل و علا مخلوق گشته است کما قال علیه و سلم علی الله الصلوٰۃ و السلام و خلقه
من نور الله و دیگر از این دولت میسر نشده است بیان آن بدقیقه نیست که ما سابق گشته
است که صفات ثمانیه حقیقیه حضرت واجب بود و جل سلطان هر چند در جل اراده و جوب است اما باین
احدیا جیکه اینجا حضرت زبانت ثمانی را که امکان در دنیا کائنات است و چون و صفات حقیقت
را که امکان الکی باشد گشت و صفات ثمانی حضرت واجب بود و ثمانی ثبوت امکان بطریق و اولی
باشد و عدم در شان نیز اول دلیل باشد بر امکان ایشان و در کشف صریح معلوم گشته است که خلقت از
علیه علی الله الصلوٰۃ و السلام است از این مکان است که صفات ثمانی تعلیم حافه مکانیکه
مکانات عالم کائنات است هر چند بدقت نظر صحیفه مکانات عالم را مطالعه نمود می و وجود و غیره
انجا شهود میگرد و بلکه در ثمانی خلقت و امکان و علیه علی الله الصلوٰۃ و السلام و عالم ممکنات ناشد بلکه
فوق این عالم باشد ایا او را سانه بود و غیره در عالم شهادت سانه هر شخص انحصار الهی حضرت است
لطیفتر از وی و در عالم نباشد او را سانه چه صورت دارد و علیه علی الله الصلوٰۃ و السلام و توحیات
بشود و صفات علم از صفات حقیقیه است و در جل اراده موجود و خارج است و چون آن صفات

اضافه فرمایند و بدان قسم با بدست علم اجمالی با علم تفصیلی آن قسام از صفات اضافی خواهند بود
 و در این امر ثبوت نفس امری که مقرر صفات اضافیه است چنانکه گذشت و مشهور دیگر در علم جملی
 که از صفات اضافی گذشته است نور است که در نشان مختصر بعد از تفصیل از صفات اضافی جامع متکثره
 بمقتضا حکم مصداق بصورت انسانه که حسن تقویم است ظهور نموده است و مستبعد واحد شده است
 استماع با بدو و در انقذار احوال هر چند علم مطلق را مقید ساخته است و از حقیقت با اضافی و در اینجا
 زیاده و نقص پیدا گشت و هیچ چیز را مقید نگردانیده و جمالی علم عبارت از نفس علم است امر
 را در نفس علم بخلاف تفصیل علم تقاضای خبریات متکثره مینماید تفصیل تصور گردد و در حقیقت است
 که نظم مطلق است و طریقه مقید است که نفس مطلق است همین قسم باز که در مطلق علم نسبت بدات
 عالم جلیس طایفه با بدو و که عالم نفس علم تقاضای معلوم مینماید و در اینجا در علم خصوص کائنات
 بخلاف صفات دیگر که این قابلیت ندارد و توان گفت که قدرت عین قادر و عین مقدور است و از
 عین برید و عین ادب پس علم را با ذات عالم اتحادی است و محتمل است که غیر از انیت از اینجا و از
 با احدا بدو دریافت چه در سطح و میان ارواحان صفت علم است امری است که اتحاد مطلق در
 این حجابیت را در اینجا چنانچه این و ایضا علم را حسن است و انیکه غیر از این صفات این حجابیت
 نیست لهذا بر علم این فقیر محبوبترین صفات و البته نزدیک حلقه علا صفت اعلم است و چون حسن
 شایسته چو نه و در حسن او که آن قاصر است او را که نام آن حسن مربوط بشمار آخرت است که
 مطلق است و چون خدا را غرض و حق بیند جمال محمد را در یاد هر خید و درین نشان و در ثلث حسن
 حضرت یوسف مسلم و ثلث باقی به تقسیم شد اما در آن نشانه حسن بن محمد علی است و جمال جمال
 محمدی تعلیم صلوات و ثلثیات که محبوب ضیاء و درست جلیس طایفه چگونگی حسن و دیگریری را
 با حسن صفت علم شاکر است بود که حسن و در سطح اتحاد است مطلوب حسن عین مطلوب است و دیگریری را
 اتحاد نیست آن حسن نیست پس خلقت محمدی علیه صلوات و ثلثیات با وجود حدیث مستند
 بعد از آن گشت نکاد و حکام او نیز نبوده و چون ثلث شد و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن
 بر کائنات نیست چون چندین با چار مطلق محبت جمیل مطلق گشت و محبوب اندر آن

تعالیٰ جمیل بحسب الجمال سوال کردیم بحکم ولایت دارد بر آنکه محبت حضرت حق سبحانه بغير وسيله
 عليه وآله وسلم نیز متعلق میشود و دیگران هم محبوب و تکیا باشد و بتخصیص آن حدیث کرد و دیگران
 موجود نیست جواب محبت و دوست محبت است که بذات محبت متعلق است و محبتی است که بغير واسطه
 او متعلق دارد و قسم اول محبت ذاتی است و اعلامی قسم دوم محبت است چه یکسری چه چیز است
 ندارد چنانکه خود را و نیز انقیاس محبت احکم و او ثقی است که بعد از وضعی زوال پذیرد و نیز متعلق
 این محبت محبوب صرف است که شائبه بحیث ندارد بخلاف قسم دوم محبت که عرضی است و زایل
 پذیرد متعلق او هر چند من جمیع محبوب است اما از وجه متعدد و محلیه نیز دارد و چون حسن جمال عالم
 علیه و علیهم الصلوٰه است لیکن استند حسن جمال حضرت ذات است لکن آنکه گذشت ناچار قسم اول
 که بذات جل علا متعلق است باو علیه علم الصلوٰه و السلام متعلق باشد و در رنگ ذات سبحانه متعلق
 محبت او نیز صلی الله علیه و آله می شود و دیگر از احوال این دولت میسر نشده است و
 از حسن ذات قلیل انصیب از قسم دوم محبت با ایشان متعلق باشد و یک وجه ایشان را محبوب گویانند
 محبوب مطلق اوست صلی الله علیه و آله و سلم که در رنگ ذات محبت همیشه محبوب است محسوب میگردد
 که آن قسم غلبه محبت که حضرت موسی است با حضرت حق سبحانه و او بان محبت لیس و حسین
 آمده بهانطور افراط محبت حضرت حق سبحانه است با حضرت خاتم الانبیا علیه و علیهم الصلوٰه و السلام
 هر چند این فقیر در بیان این دو محبت خواهم بنمایم که تفاوتی در میان این دو محبت تفاوت
 وضع پیدا آورد و محبتی که خالق است از محبت مخلوق شدید تر باید بحکم کرمیه آگاه این محبت
 هم الغالبون بهر تفاوت ظاهر میشود که یا این دو محبت را بمرکز عدالت برابر بخنداند
 و سر مو تفاوت کم بیش تجویز نموده سوال صوفیه علیه السلام افراد عالم را نظام و مجالی سازد و
 در مشیت اند جل سلطان و حقایق اشیا را همان سبب یافته و اشیا را ظلال آنها دانسته است پس تمام عالم را
 اسما و الحی و مشیت اند جل سلطان و تخصیصی که ظهور بعضی اسما را تخلیفت السنو و نویدی علیه و آله
 الا الصلوٰه ذات کلام چنانچه گذشت و چنانچه باشد جو احباب اشیا از صفو فیان احسان است
 اند که موصوفیه اسما اند جل سلطان نه سبب بالفسها و انچه اسما را ظهور و انچه موصوفیه اند

اگر چه بسبیل تجویز آن را ظهور اسمائیز گویند بلکه صورت علمیه شیئی نزد انجیا نیز عین آن شیئی است
 نه شبح و مثال آن شیئی و آنچه این فقیر و خلقت انشور گفته است ظهور نفس اسم الهی است محل طلاء
 نه ظهور صورت علمیه آن اسم نشان مابین نفس و شیئی و بلی ظهوره العلیه آتش را که تصور نمایند و نسبت
 علمیه و آن اشراق و اضمارت کجا است که کمال آتش به بود و در صورت علمیه آن نیز از
 و مثال آتش کاس نیست ارباب بقول از این مذبان بلکه عین آتش گویند اما کشف صریح ماکلف
 عینیت است و صورت علمیه آتش خورشید آتش نیست که در خارج موجود است محسوس کرد و که در خارج
 صور علمیه ما است امکان وجود آن از قبیل امکان عالم است و وجود عالم که در مرتبه و هم بصیغه ظاهرند
 جسطحان ثبات و تقریر پیدا کرده است و آنچه ظهور نفس اسم الهی است جسطحان چنانچه خلقت
 انشور و گدشته است علیه علی آله الصلوة و السلام امکان آن از قبیل امکان صفات اضافی است و چون
 آن نیز در رنگ جوآن صفات و مرتبه نفس و مرتبه آتش و علیه علی آله الصلوة و السلام
 هیچکس نظر نمی داند که ظهور نفس اسم الهی باشد که الاقرآن مجید که آن نیز ظهور نفس اسم الهی است
 جسطحان چنانچه تذکران بالا ذکر یافته است غایت مافی الباشا را ظهور است از صفات تحقیق است
 و منشا ظهور محمد از صفات اضافیه با جا را از اقدم و غیر مخلوق گفتند و این حادث و مخلوق و معلوم
 را بنام ازین و ظهور اسمی هم معتبر است که آنجا ظهور متعین می باشد بهر صورت صور و شکل که کعبه
 که خود و الاطلاق است عبارت از رنگ کلون نیست و همچنین جدران و تعین نیست که از انجیا
 نباشند که کعبه است و محموله است پس آنجا ظهور است اما هیچ صورت نیست و این را عجب است
 بشود بنوعی درین دولت خاصه محسوس دیگر را ترک نیست اما انقدر می باید که از این است و علیه
 الصلوة و السلام بعد از تخلیق تکمیل و بلیه علی آله الصلوة و السلام بقیه مانده بود که در خوان است
 ضیافت که همان زیاده و تها لازم است که اولش گو یا نصیب و مان بود آن تقدیر یکبار و او شده
 است او علیه علی آله الصلوة و السلام اولش گو یا عطا نموده اند و آنرا انجیل یا ساخته تخریط است
 و بتبیت و لذت او شریکین و لذت حاصله و گرانیده علیه علی آله الصلوة و السلام باکرمان
 و شوانیت و این تقدیر سنگان غنیه حشر آدم است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام

که نصیب غلبت و زشت خردا و هست کما قال علیه و علی الله الصلوة اگر مواعظ که الخلفا فافهمها
 خلقت عن بقية طليدة ادم بلی و لا ارض من کاسل الکرافه نصیب سوال حضرت
 محمّد الدین بن العربی و ابان و اذ هیئت محمد را عبارت از حضرت اجمال علم دهم شده اند و از ائمه اول
 گفته و تحلیله ذات دهم و فوق آنهم تبار القین تصور نموده حضرت ذات بخت است جلشانه و از آن
 قسم علم دهم شده و صفات صافی و دخل است که دون صفات حقیقیه است و در آن حدیث عبارت
 شیخ محمّد الدین و خارج از ذات احدی بر وجه را موجد و مبداء و وجود صفات را اگر حقیقیه باشند
 جزو علم ثابت نمی نماید پس آن چاقین اول نزد او علم حلیه بود و ثبوت صفات بعد از آن صورت
 که ثبوت شان فرع ثبوت علم است که جزو علم الشیان را ثبوت مبداء از حدیث علم از پیش می باشد
 جمیع کمالات بود و در فیه از آنجه که شریف است است که صفات حقیقیه انما می و در کمالات
 جلشانه و خارج موجد و از تفاوت است باعتبار کمالات و عدم مرکزیت است چنانچه گذشت
 انقول موافق برای حکما اهل سنت و جماعت است شکر الله تبارک و تعالی که وجود صفات را در بار وجود
 ذات تکلیف نموده اند برین تقدیر علم حلیه القین اول گفتن منته ندارد بلکه مطلق حقین نمودن
 هم گنجایش ندارد بر طبق جمیع صفات صفت محبوه است که صفت العلم بالعلم است علم را بر وجود
 سبقت دادن صورت ندارد علی الخصوص که بعلم قید منضم شده باشد آن از مطلق علم بایان است
 و در حل صافا است چنانچه گذشت از آنکه علم حلیه القین اول علم گویند گنجایش هم دارد که ثبوت
 العلم تفصیله باشد سوال شیخ محمّد الدین که علم حلیه را حقیقیه محمّد گفته است و این نشان را
 را ظهور آن دهم در اول ظهور است چنانچه گفته یا ظهور صورت این هم چنانچه در سایر مکات
 جزو صفت است پس از آنکه ثبوت اول نزد او قسین و ثبوت علم است چه و ثبوت و ثبوت علم گفته است
 ثبوت جزو القین صحت و ثبوت علم است که در خارج از این ذات گفته است
 صورت آنرا اثبات کرده و انقضای علم که حقیقیه محمّد باشد و نشان را محمّد بر این پایه می فرمود
 باجماع از شیخ ظاهر است ظهور صورت علمیه است اگر چه صفات منته باشند جلشانه چه صفات را
 ثبوت جزو علم نیست و در خارج غیر از ذات بخت هیچ چیز نزد او موجد و در سوال در آن منتهی است

علم و عالم معلوم است که حاصل انعلم حضور است لیست هم انجا انجایش بود چه حصول صوت
و علم حصولیت و در علم حضور مانع نفس معلوم است نه صوت معلوم جواب انفرقه مرتبه ذات بحت
نیت جلالتا لهذا از ائیین جنزل گفته است پس خارج موجود نباشد و چون در خارج موجود
و از ثبوت علم خارج و لهذا از ائیین علمی گفته است و ثبوت علم را از صوت معلوم چاره نباشد
ازین بیان لازم آمد که در علم حضور هم صوت معلوم با وجود حضور نفس معلوم کامی است که مانع از علم
خالص نیست عیار و روی راه یافته است که از ان نفس بصورت آورد و فهم کس را بنیقت رسد و اما
بحت جلالتا در عمل نشود و حصول بیچون این قیقه را در نیاید سبحان الله من فیه و ما ندو و من
را چه یا که بعد از ان رسال انبثت خاتم الرسل علیه و علیهم السلام و تسلیات سخن ان معارف را
اکابر انبیا را و السلام بر زبان آمد علیهم السلام و تحیات و اکبرکات و در و من سماء و ارضه و قاف
کلمات مبدی را بیان نایم و ملی چون شده را بر پشت از خاک به نمر و گزید را هم سر از خاک به
من خاکم که ابرو بجاری به کند از لطف برین قطره باری به اگر بر وید از تن صدر با نم به چو سینه
لطفش که تو انعم الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی کو که ان هدانا
الله و لعلنا نجاء رسولنا بالحق الصلوة بحاظه بود که شمه از صباحت و طاحت که و حدیث نبوی
است اخیری یوسف اجم و ان الله یوسد علی الصلوة و الخیات بر و زو اشات
درین باب سخن گوید و اید که در و اشات در و انقصه قاصرت و مستمعان ان فم ان تا ج و
مقطعات سر ان همه منور و اشات است بحتایق احوال و قاف را سر که در میان محبت محبوب
است لیکن کسیت که از او را بد علم سخنین که حکم خدام و غلمان حدیب ان علمین بر نرد و خدام را جاست
که بعضی سر ان خفیة من و الملام بود بلکه تبعیت مخدوم با خدام جائز است که معاملات میان آن در و
اولش شرکین دلت خاصه مخدوم گردد اگر شمه از مننه انهار تا نایه عابین بود و سر خود را بر او و
که ابو سره رضه نموده است و حق او صادق و یضیق صدر و لا یطیق سانی انقدر وقت است که
اعظم کنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و بتدک اقدامنا و انصه تا علی النعمان الکوا و
والسلاهم علیکم و علی سائر من انتم اهله و التزمه متابعة المنصطفی

علیه وعلیٰ و اوصیاء البرة النقیة **مکتوب صلی وکیم** شیخ عبداللہ دینہ نقیہ ناول
 آیات قرآن بحقی مذاق فلاسفہ مسلک اللہ سبحانہ و عاقلہ عن الیلیلات کتاب تفسیر الرحمن
 کہ سہل شہید بودہ بعضی از موضع از اساطیر و دین و سہل و کما مصنف کتاب خلیفہ
 بندہ سلفہ دارد و زیادت کہ حکما را عیال بنیاماز و علیہم صلوات و استیانت آیت و سوره
 بنظر و تامل کہ بیان از اہل نظر حکما کہ خلاف طواریب است حدیث صلوات و تہجیات کردہ است و تفسیر
 قول بنیاماز و حکما را و گفتمہ است و بیان کریمہ اولیٰ الذین لیس لہم فی الآخرۃ بالتفاک الکلیہ
 و الحکماء الا اللہ العسیٰ العقلی الہی وجود جامع انبیا علیہم صلوات اتفاق حکما کہ نجایش دارد
 و غلامہ خردی قول شہناز اہل تہمت علیہم صلوات خلاف قول انبیا بودہ حدیث صلوات و استیانت
 فلاسفہ کہ خلاف حقیقہ انبیا ہے نایز قصہ شہناز نعم خلاف حقیقت کہ اجماع انبیا بر تہمت ان
 است و در موضع دیگر احتجاج و تفسیر از مذاق حکما بیان میکنند کہ خلاف سہلین بودہ
 فلاسفہ ان کتاب ضررهای نفسیہ یا خیالیہ است انہما یعنی لازم دہستہ تجدد کلیتہ تصدیق گشت اسلام
مکتوب صلی وکیم بنیاماز و عیال بنیاماز و عیال بنیاماز و عیال بنیاماز و عیال بنیاماز
 الخیر اللہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفا و انما فخر انجید و مستوجب است للثناء
 و المنة دائما و علی کل حال مدتی است کہ احوال غیر مال خود و اطلاع ندادہ اند اما مدتی
 کہ گذشتہ را گردانیدہ باشند و انکسار اہل مدہ و ان فراغت بجا مدہ رواورہ وقت گذشتہ
 است نہ موم نور و خواب نصف شب بر خواب و صبح سازند و نصف دیگر را برای طاعت عباد
 اگر این بہت نتوانند و زہد بیاورند شش شب از نصف تا سہ شب ملتزم باشند و سہ شب
 کہ در وہام حصول بندہ است متور و با خلق ہمان قدر خفا و انساب نمایند کہ ادوی حق
 نمودہ و الا ضرورتہ تقدیر بعد از انساب با خلق زیادہ بر قدر حاجت فقر نیست و غلام
 یعنی و بسا است کہ در سرمای عظیم بران متفرع شود و دخل مخطرات شریعت و طریقت گرد و شیخ
 کہ بر مریضان و غلامان و انساب نمایند بران را ناجا از اراوت برآور و و طاعتشان متورار
 و عیاد اباسیما مدتی است کہ تہمت انبیا ہے نایز قصہ شہناز نعم خلاف حقیقت کہ اجماع انبیا بر تہمت ان
 است و در موضع دیگر احتجاج و تفسیر از مذاق حکما بیان میکنند کہ خلاف سہلین بودہ

سبب است گفت شان باشد موجب کثرت و قدرت شان نزد اخلاق مغربست که بقیه حاجت آشنائی باین هم قابل است شمارا توفیق الله سبحانه اینجاست میسر است ارباب ابتلا چه کنند که بروام بار باب تفرقه محسوسند قدر این نعمت بدانند و بقیه ان عمل نیک از حال طالبان خبر دار باشند و بطاهر و باطن توجه تربیت شان شود زیاده چه نویسد و مقتضای وسع کرم و شایسته محمد اکبر در تربیت بر بقصور احوال ترغیب حصول تکمیل کمالی که کمال الله و سبک هم علی عباد الله ^{صلی الله علیه و آله} است و شریف انوی غری شیخ حمید رشید خوشوقت ساخت نعمت است در پیروزان یقین و صحبت شخصی حمزه را اینجا قبضه اش اوندی جلیله است پیداشود و از اسامی و کلمات و لهجای شان ابر و دت حاصل گردد و مع فلک آن برادران است مغرور و بزرگوار خود را غرور نباشد که مثل شهوت منور و هله دور است معلوم نیست صدیکه ملخام یافته باشند و این حال که طالبان در ابتدا روید و ذوق ولادت میبخشد و در گذشت که طهارت اسبق الف و با آموخته سازند کار است که از شیخ مجربیت برسد و از اذواق و التذافات بدرجه ولایت خاصه نخل کردند هنوز ایوان استقامت است بهر فکر رسیدن ناپسند است باید که اوقات خود را موی سازند و شریعت و طریقت بطاهر و باطن تجلی باشد تکمیل دیگری فرع کمال خود است که درجه ولایت خاصه تکمیل چنان و صحبت طالبان را بشود میشود و احوال موجود و امید دارد اگر بعد فنا و بقا رسد غنیمت است و در یوقت حکم کبریت در آزار میگردیده باشند اما بعد از تخراب و توجبات بهر که تعلیم طریقت گویند است بلکه لازم و تأمل ترسان و از این باشند با که ازین راه شیطان بر نیاید شود اما خدا ناکنده سبحانه عن مژده عدو که بنما گفته بودم اگر تمام کرده اید و چندان عدد را بکار دارید بعد از آن خبر کنید تا مناسباتی اعلام نموده آید انشاء الله تعالی یا رانی را که بنام لوطی و دعا سازند صحیفه شریفه که حقیقت نوشته بودند نیز رسید حمد الله سبحانه و نیوت که کمال قربانیت دارد و تقوه الله علی الله الناس و خیر آمده و لهای مردم حضرت حق سبحانه و تعالی است و اوله و ثقلین آن درگاه اندکس از بد بلسطانه توقع از حبه عای طهرانیست و فاتحه سلامتی خاتمه میبندد

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ عَزَّ وَجَلَّ وَكَلَّمَكَ اللَّهُ الْغَوِيُّ وَاسْتَلَامَ أَوَّلَهُ وَآخِرَهُ مَكْتُوبٌ

و چهارم حضرت دو رکعات حضرت مخدومه خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم در شربت وصول بنصف مراتب را نشان داد **الحمد لله وسلامه على عباده الذين اصطفى** فرزند آن گرامی بود که از احوال ظاهر و باطن خود نوشته اند شاید بوسه تمام امام مفاوت استیصال و افتادگان طاری شده باشد امام احمد الرحیم دارم که **بسم الله الرحمن الرحیم** که با فواید کسب و عواید امارت کابریست با این تمهید را می شما خاطر همیشه متوجه احوال شماست و خوانان کمال شکر و زور نماز یاد و مجلس سلوک هشتم ظاهر شد که طبعی که هشتم از سر جمع باشد خلعت و دیگرین متوجه که بجای آن خلعت نشاندید خاطر اند که این خلعت را ندیده و یکسے خواهند و دایه و از روی آنست که اگر آنرا بدین بفرزندی رشتی محمد معصوم بدین ابدار الحو و یکدیگر بفرزندی محبت فرمودند و خلعت او را تمام پوشانیدند و انجاعت را که کتایت از سعادت قیومیت بوده است که تربیت و تکمیل خلق است و باعث ارتباط این عرصه مجتله بوده و انجاعت جدیده را چون معامله بانجام رسد متوجه خلعت گردد و امید است که از کمال کرم آنرا بفرزندی غری محمد سعید عطا فرمایند این فقیر بخواهد متضرع این سالت نماید و از اجابت بیفهمد و فرزندنی را مستحق ایندولت میابد **بسم الله الرحمن الرحیم** و شوازیست که اگر استعداد است تمام داد و راست تمام نمودم از خایه نیری خست و پیر و همه چیز است **بسم الله الرحمن الرحیم** **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ** میدانید که شکر عبارت از صرف عبادت جمیع مالم الغم الله علیه من الجوارح والقوى الظاهر والباطنة الى ما خلق واعطاه لاجله لولا ما حصل الشكر والله سبحانه الموفق انقیم علوم از هر انجیست هر چه بفرموده گفتند و ما انجائی آن نام است که مردم مفتون بگردند و دیگر آن شکله که هشتم آن معامله شاید و عالم مثال بود و درین ایام شد و خافیه نماز نشاید و روحانیت خارجین الدین را هم در خلعت باشد محمد معصوم شکل را شاید و خاطر داشته باشند **مکتوب** و پنجم نیز حسن بک و جاکتایت او که در بیان احوال خود نوشته است باجای سته و نه دیار بط **الحمد لله وسلامه على عباده الذين اصطفى** صحیفه شریفه را می

شیخ حسن بن محمد رسیده فرستاد ساخت علوم و فنون را در این راه یافته بود و مطالعات فراوان
 بر فرحت افزوده و حمد الله سبحانه که علوم صحیح را در معارف و در طب و کتب سنت اند و توفیق حق
 فرموده باین حضرت حق سبحانه تهافت کرامت فرمود و بقیه کتابها صمد علیه ساند شمر از رفیع بر عینا
 نوشته بودند چه نوشته است که درین طو ظلمات بدست صاحب توفیق رفیع یعنی از رفیع یا در حقیقت
 سنتی از سنن علی بدو را حدیث صحاح آمده است که هر که احبار صنعت نماید بعد از آنکه عمل این صنعت
 مرتفع شده باشد انگار که بر نوا صمد شهید است از پنج بزرگ انبیا و در باند اما نقد و فقیر غایت
 کند که کار باقیان فتنه بخشد و یک سبب باعث ظهور سبب رسید به نگر و در آن زمان است و اول آن
 ضعف اسلام رساله که فرستاده بودند از مطالعات و در اختیار و و الحمد لله علیهم السلام که در علوم
 موفقت با بنفیر بسیار است و در کشف مطالعات افتاده است و نظر نامی نیک بندر و کتاب
 شما را که متضمن حالها و علوم و دستفرا را بود باغی محمد ششم کشته میوه بود و یک در وقت جواب
 حاضر ساز و اتفاقا هم ساخت بنا بران و تفصیل جواب توقف و اقامه شد و بنی بجا مانده بود و از آن
 سلاطین احوال پسندیده است و صحت علوم کائن و بجز در تربیت تعلیم فرزندان غفلت نپاوه و از آن
 بیخ و داند و با و افکار و باطن برایت مرسته نمایند و سایر ارباب عالمند را بکلیه بیخ و مل اسلام ان
 بقدر ادوات بشریعت و انوار صفت نمایند و از ارباب بدعت تهدید و تحریک کنند و الله سبحانه الموفق
 بعضی از کاتب جلد ثانی را خواججه محمد ششم نویسانده و فرستاده است منتفع کردن از او قات فقیر مختلف
 است و بعضی اوقات رغبت بر تسوید علوم و معارف اختیار پیدا می شود و در اوقات دیگر با آنکه هر
 غیر با فاضلین از نوشتن نفرت پیدا می کرد و با هم دیگر بدست فکر گرفتن خوش نمی آمد بنا بران
 و تفصیل جواب شما را که میسر نداشت و فرمود و می توانم که بتجلیت چه نوشته است باقی احوال جواب
 حمد است از این راه عسکریان الله سبحانه مخلصه میسر شده است حضرت حق سبحانه در کتابها
 و راه و جمیع یاران انجای او عوارث مخصوص است و السلام مکتوب و ششم محضرت خیر و
 سلم الله سبحانه و دیان اقامه که انور و اصله المدعیه و سلم و در این زمانه ای علما یافته
 صحیفه شریفه نیز فرزندان گرامی رسید حمد الله سبحانه که بصحت و عافیت اند و حاله که تبارکی هر روز

رومی اوده است می نویسم که یک ساعت نماید که شب که شب نشین بود و بجای آن سطلانی رفته بود و بود
از یک پیر شرب گشته آمده سه پیاده از حافظ شنوده زیاده از دو پیر شرب گشته بود که خواب شرب
بعد از طلوع صبح چون کوفت شرب گشته بود خواب رفت می بیند که حضرت رسالت پنا و صلی الله علیه و آله
از برای فقیر جازت نامه نوشته اند چنانچه عادت مشایخ است که خلفا را می نویسند و یکی از ایشان
من درین معامله هست درین ثنائی که می بیند ظاهر گشته است که در بعضی این جازت نامه نحو می نوشتند
و تعیین جفته و بعد از آن وقت معلوم است آن یار که مصلحت را می بیند که گویا این جازت نامه در
لافت آن هر دو برده علیه السلام و الصلوات و التسلیات و التضرع و شریف آن جازت نامه می نوشته اند
یا نویسنده این تخلص شده اما نسبت بان سر و معلوم است و بعد از نوشتن بجهت خود درین فرموده اند
و علی السلام و الصلوة و التسلیات و التسبیح و التضرع و شریف آن جازت نامه درین فرموده اند
داده اند و در مقام شفاعت نصیحت بنایت و کافه هم طولانی است و سطرهای بسیار نوشته اند من در این
پیرسم که ارباب نام و دل کلام است و ثنائی که نوشته اند کلام و درین وقت می بینم که من آن پیر و علیه
و علی السلام و الصلوة و التسلیات و التسبیح و التضرع و شریف آن جازت نامه درین فرموده اند
و علی السلام و الصلوات و التسلیات و التسبیح و التضرع و شریف آن جازت نامه درین فرموده اند
و نخل حرم شریف ایشان گشته ام کلا ترسمات مومنان و حضور آن سرور و بعضی خطبات با تمام
میفرماید و میگویند که انتظار تو دهم چنان و چنان باید که درین اثنا اقامت رو و ادا از خاطر رفت
و توجیه توجیه بود و مانند میشد و مانند میشد و مانند میشد و مانند میشد و مانند میشد
باشند که درین باب سختی پیشتر هم کور میکردم که این نسبت علیا عجیب است که باندازه خود ظاهر و فیکند و بنابر سبک
که در این طالع هر از صیرور که آخرت بود و نعم البدل میکردان و این واقعه شریف آن تردوات حاصل گشت
قرینیت است وقت تراکم کلمات که درام حیرت و چه نوانیت مگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله
بخلاف طاعت بر نیاید توجیه آن نماید که لایحه امر و فطاعتها متلون فرموده ایم که بر عادت است
علیه السلام و الصلوة و التسلیات و التسبیح و التضرع و شریف آن جازت نامه درین فرموده اند
و دیگر در مکتوبه نوشته است که در بیان واقعه که رومی داده بود که یا نالت را بنویسی قبل از خود و بعد از آن

طاهر گشت که بحضرت ام از انیز قبول فرمودند تا قبول طاهر گشت الله سبحانه و الحمد لله والمنة علی اللہ
 و علی جمیع العماء و دین ایام ساف غریب علوم عید و مید و کو تا آن ورق مرقوم گشته است و ما
 بر یکدیگر ظاهر شده و فرزندان و روحا و عمر نزدیک چه شوخ و فیما صنیع الله تعالی میگوید و در بنام
 عز و کثرت انبیا من لدنک رحمة و همی کما من امرنا شد و السکله علی من اتبع الهدی
 مکتوب صلیع و هم در میان بنی و نسبت رابط و التذاذ و طاعات بنوا محمد شرف بعد محمد
 و صلوات و تبلیغ الدعوات سیارند که حقیقه شریفه اخوی غری سید محمد الدین سجانه که بصحت و صافیت
 بوده اند و بر شید بود و مذکر کم این چیست که چون و نسبت رابط و تذاذ و در دو تان سار طاعات التذاذ
 بدانند که همان وجهی که سبب مؤثر رابط گشته است مانع التذاذ اوست که است که نسبت بر قبض بود که
 که در طای میگوید و بر سطر انکاجات اگر چه اندک بود و وجه اول من موم نیست بلکه از انوار سلوک طاهر
 است و عرض جو دم و لمارک بتوجه استغفار شود تا بگویم که سجانه از ان رفیع گردد و چون تیز
 میان قبض گردد و دست میطلبید بهر حال تو به استغفار نام است حضرت حق سجانه و تلعا با استقامت
 دارا و در نام مکتوب صلیع و هم رابط طاهر خادم در بیان معانی که باصل الاصل تعلق دارد و در غیر
 نیست منقول است و معانی که باصل الاصل تعلق دارد و در غیر است که از بنوا البصیرت ایام
 میتوان معلوم کرد و این معانی تا وقتی است که سیر و مقاماتی است که انخار با عالم سادستی می باشد
 است و لو بالوجه و الاسم و کائنات خاتیم تعلیم رضا است و شخصه را سیر فوق مقام رضا میگوید و انخار
 معلوم و نخواهد بود و بصورتی که و نه با امر از این زمان انخار و بعضی حصول مقامات فوق خواهد بود و
 چیز می انخار معلوم و گردد و در بنیقات هم نبوت و رسالت مشاهده انیز منقود است و نگار که حضرت
 حق سجانه و تلعا فراد و از علم انخار انصیب گرداند و خاتیم این سیر نامرئیه مخصوص است که بر
 آن پوشیده اند و نام مکتوب صلیع و هم حضرت محمد و مراده و حاجه محمد مصوم سلمه شجاریا
 ایجا و عالم در مرتبه و هم است اما بر سطر استقامت و تعلق ایجا و نفس امری گشته است و انیز بر سر
 و فاجه است و بیان انجم و در نفس امری است و هم کثرت و تحقیق انکه فضای کلمات و جود ثبات
 انچه منضم است این مکتوبی است و خدا و ایام نام نام نه و مرتبه و هم عبارت از مرتبه است که در بنوا مومنی بود

چنانچه مستزید باشد اگر در مراتب متوهم شود بجا می آید بود است چه مراتب اصلا صورتی که نسبت و تیش است
 و نه بی بجا نبوده اند و در کشف صحیح و شهود صادق لا یمکن است که حضرت حق سبحانه و تعالی از امکان
 خود عالم را در غیر تیر خلق فرموده است و بعینه کامل غلیظ نمود و محض بود و بخشد و در غیر تیر هر چند بود بی
 است اما چون عالم در غیر تیر مخلوق شده است نموده با بود آدم است طریقی او او تکلیف است بود و بعد از
 و چون نمود با بود و انفس مرتبی گشت و احکام و آثار صادق بود و بی مرتب شد و انیمه و دم و در مرتبه علم
 و مرتبه خارج است و انیمه تیر پیش از مرتبه علم شایسته و شایسته تیر بجا در و در ثبوت و شایسته تیر
 خارج است بخلاف ثبوت علمی که از وجود تیر می گویند بر طرف دیگر وجود حاکم است و ظهوری که در تیر
 و هم است نیز شایسته تمام ظهور حاکم دارد و بخلاف مرتبه علم که بجا بطون و کون است که گویا در مرتبه علم ظاهر
 خارج انداخته ایجاد عالم را بجا فرموده و بطل خود حاکم عالم را در مرتبه علم خارج موجود ساخته پس در
 خارج تیر یک ذات احدیت جلوسا به هیچ چیز موجود نباشد و بطل خارج موجود طایفه عالم با این نوع و کثرت
 خداوند جلوسا به موجود بود و در خارج نفس امر و حدیث او و بطل خارج نفس امر که در تیر چنانچه و علم غیر
 کثرت است پس هم وحدت نفس امری باشد و هم کثرت و هر کدام را اعتبار علیّه باشد و لا محاله
 چنانچه این خارج وجود در عالم را بطل است سایر صفات آن از حیوة و علم و قدرت و غیره تیر در
 اطلاق صفات چه است جلوسا به بلکه نفس امر که در ثبوت عالم ثابت نموده نمی دینیز بطل نفس امر
 مرتبه خارج است و نیاوردم از خانه چیزی نخست به تو دادی همه چیز من چیزیست و قال الله
 لا اله الا انت و قد مر انک ترک الی ربک کیف فکذا الخ سوال تو در مسائل خود نوشته که بطل هر چه دارد
 از اصل است و بطل پیش از امانت و اصل هر چه میدانیست اگر سالک استحق حکم طاعت هر چه دارد از
 و کمال وجود و کمالات تو ابر وجود بود و اصل خود بدو خود را از جمیع کمالات کمال یابد یا بجا نباشد و تر
 مستحق گردد و نامی نشان از روی نامها حاصل این کلام جدید و کمالات اباصل و این جمیع است
 و با وجود ثبوت که تقرر سالک گفته است که در مرتبه علم شایسته تیر بجا در و در ثبوت که شایسته
 عاریت پوشیده باشد و نامی که این جاها از روی نیست از دیگری است که بجا نیست پوشیده است و چون
 این و در غالب دید و استقامت تمام پیدا کند و نام که با وجود و کسب عالم بجا در و در ثبوت که شایسته تیر

و خود را بر بند و عریان یا بدجک که از تنه ایشان از بر سنگ خود فعالیت بخشد و خود را زاجا و زرا و دیگر و چون مردم
 سالک میرتبه تو هم و خیل غرق گشته است و تکیه خیل نیز او را کافی است چه سبکی این خیل و از این سبکی
 میرا ندو و در عهد میگردد و آنچه مقصود از فنا و نیستی است بوجود آرزو بقدره از فنا زوال گرفتار
 غفل است حصول گرفتاری حاصل چون جو غفل حاصل بقدری گشت و وجود و ذوقی از نا جا گرفتار
 بظن حاصل گشت و گرفتاری حاصل بجا آن نیست و اگر این خیل بمحصول نمی پوست دولت و اگر گرفتار
 غفل میری گشت بلکه مدار سلوک این راه بر تو هم و خیل است احوال ملجید که معانی خیر بر این نیست و تو هم
 میگردد و تجلیات تنوینات مکان و در آن خیال شهو میشو و فلولا الوهیه لغیر اللههم و لولا
 الخیال السیر الحلال و این به هیچ چیز نافه از تو هم و خیال فتنه و اکثر ادراک انکشافات و طهارت
 و اتم بر تو هم است که چنانچه هزار ساله راه را که در میان عبودیت بکرم خدا و در قدرت ظهور نماید و در
 وصول میرا ندو خیال است که در باقی و اسرار غیب الغیب و در آن خود و کشف نیاز و وسایل استعدا
 مطلع میگردد از اثر نیست و تو هم است که حضرت حق سبحانه و تعالی عالم را و از امر بتاحتیا فرموده است و از آن
 ظهور کلمات خود و ساخته و از بزرگ خیال است که حضرت واجب الوجود از امر به عالم مثال گردانیده است
 که او همه جمیع عالم است حتی که مرتبه و جوهر جلالت نیز صورت و انعام گفته اند و حکم کرده که حق واجب سبحانه
 را مثال هست و لله المثل الا علی صواب حکام و جوهریت است که عارف را در مراتب خیال خود چنانچه
 و ذوق و یافتن تفاوتی میفرماید سوال تحقیق سابق و معرکست که فنا و نیستی با اعتبار خیل است اگر
 معتبر غلبه سازد و وجود و ذوقی سازد و احکام صادق بر وی مترتب شود نه با اعتبار تحقق و خود و در بعضی
 نوشته که این فنا با اعتبار وجود است و ذوالعین و اثر است حقیقت بینا و بصیرت حجابین جوهر
 ظن حاصل بقدری پوست و وجود و ذوقی گشت نا جا حکم زوال جوهر نیز کرده و ابد و اتمام عین را
 گفته شد سوال بحکم بقای وجود و ثبوت و استقرار آن صادق است یا کاذب که تو هم و
 نیز حضرت خود و مراده محمد مصمم علیه السلام در بیان آنکه معاملات بجا میرسد که صورت بهر مدتی
 حصول نمیکند از زمان هر فرقه از ذرات او را شاه است بطول بیان آنکه حجابیناف و جوهر حجاب
 سبحانه و بعضی و بعضی و در آن و همچنین و انانیت او و ال و صاحب شهر و را با سیر نیز عین نسبت

علیه و علیهم الصلوٰت و السلام این معارف نقل معنی یافته چون خارج مقامات مثل لاطمی که در معانی را باصل
 رساند این دان علم وی را باشیاء تعلق خوا کرد و از قیاس طلیت ملو خوا بدو یعنی شیاء مستکوم و بوندی و جویی پیچ
 از انشاء و حصول کند زیرا که هر چیزی در و حاصل خوا شد بطریق مستو ان شی خوا بدو یعنی شی
 کما قبل فی تعریف العلم هو حصول صورة الشی فی العقل اذ لا شک ان الصورة الحاصلة من الشی فی
 الفعل شیء و مثال لذلك الشیء کما یدل به الکشف الصریح و الاکلام الصحیح
 این مانی را که علم را بحت سبحانه پیچ نسبتی سوا نسبت صانیه به مصنوعیات ثابت خوا کرد و از طلیت و
 و مراتب تیش تاشی خوا بدو و اینها طوم و طبع کالات و انیه است جذات را سبحانه از عالم قنار و اتی است
 ان الله یخلق من العالمین بخلاف مراتب بعضه اما و صفات که بجا این نسبت تصدیق نیست
 این مقامات گذرد و باصل الاصل برسد این نسبت بی نصیبت و عقیام هادف هر فرد از فردات نشان
 کرد و بجا تیش نفس از ندی جاشای بخلاف در علم حصول که در انصوت عالم هر شی را بجا تیش و کشت و غو
 جمیع شیاء گرد و کذا کات بچنین صورت طلیت و مراتب هر شی صاحب العالم را بسوی خود کش و ظاهر
 او را بر و ان خود بخوار و چون بفضل الله سبحانه از قد حصول طلیت و ابر هم هر فرد از ذرات موجود را
 عرض چه جوهر چه آفاق و چه نفس را در او دانه غیب انیب گرد و نابد و است که بجا تیش سالقا انحصار
 مرات جمیع شیاء بود و هر چه بیک و برای خود بیک و هر چه از وی صدور می یافت ناجا را جبهان شخص کشت
 خواهیت میکرد و یا به حال چون مرات خود را از انیمه و کار با گردانیده و از تقدیر طفل از بازنده و ملو
 تا و گذشته که هر چه در و کذا نماند و بر و ان خود انداز و بر و ان چاره هر چه خوا کرد و برای خود بخوار و ملو
 برای حق خوا کرد و نیست کند و نیست و محفل است در متیق این زمان حبیل و ف بجا تیش کشته
 و بفضل و بفضل و سبحانه و بچنین تعلیم و توقیری و تعلیم و توقیر حق است سبحانه و امانت و سواد و سوا
 به امانت و سواد و سبحانه همین نسبت بوده صحاب ان هر در را با نسر و علیه و علیهم الصلوٰت و التحیات
 علیه و علیهم الصلوٰت و تحیات که حبب بفضل ایشان شمر بجا تیش انسر و است علیه و علیهم الصلوٰت و السلام و در
 علیه و السلام من اجهم فلیجی اجهم و من بعضهم فلیبعض البعض نیز همین نسبت اهل بیت است
 علیه و علیهم الصلوٰت و السلام اما ظهور این نسبت و حضرت مرتضی و فاطمه الزهرا و حسین علیهم السلام

اجماع است و در بقیہ المذنبی عشرت نیز است آن مشہور و دیگر دو دور ما و را می خاص این نسبت محسوس شود
 و السلام مکتوب و یازدهم بشیخ نور محمد تہاری در بعضی از اسرار غیبیہ مقام قافیہ سید را وانی
 و سرانکہ عارف کامل شمال خود را دینویا بدین معارف نیز منقول میسخت و در سلسلہ قافیہ نیز
 و ظاہر رنگی از نظم پیدا است کہ ذاب عین و اثر از ساکن حصول پیوستہ بخلاف سلسلہ اعداد
 کہ انجا هیچ حکم و اثری از نظم نماند پس غیرتہ تانیہ ناچار نظم امری باشد مستفاد از مرتبہ وجود آن
 خلعت است خاص کہ عارف بعد از تمامی سلسلہ از مرتبہ اصل غایت فرمودند و تفسیر از آن با فاضل
 نیز توان کرد این سرست بسبب غرض تفصیل آن در موضہ دیگر انشاء شد سجایہ ثبت یا بدین
 و این سلسلہ امری بود کہ بوی زعدم را انجا راہ نداشت و نشانیہ مکان را انجا نبود و پس از انفعال
 و غیرتہ اثبات نامیم از خود وجود بود و از غیر کر نشانی از غیر نماند و لوجہ من وجہ قدر
 بعینہ من عدیمہ کحل ہر خد انفعالیکہ در مرتبہ قافیہ سید اثبات نمودہ آید نیز قیاس است و نظم
 کہ در آخرتہ بود و اصول الیہ شائبہ ظہیر نیست و شایان غیرتہ علیانہ انفعالی کہ شایان غیرتہ
 باشد نیست کہ بوی ظہیر بدوہ نیافتہ باشد و غیرہ را هیچ وجود در میان مطلق نبود زیرا کہ غیر
 از لوث عدم شایست و از نقص امکان بیرون بود اگر انفعالات مراتب لثالی چنان بود و غایتش را
 با مدہ نیست کہ درین سلسلہ اعداد و کر شدہ ذکر یافت عارف کامل شمال خود را می یا بدین سرست کہ شمال
 و حکم بین گرفته زیرا کہ شمال از مقتضیات عدم بود و فلما زالت احکام العدم فما بقی الا الوجود
 ۲ الصوف و لیس شہ شمال بل کلتا لیدایہ سبحان عین فافهم ولا تقم فی الزندقہ و چون برین سلسلہ
 و معارف غریبہ اور با قیاس بنوقا کہ اللہ سبحانہ لودنی فتکلی یا بیا نحو تحقیق این دونو بود و نیز
 با سوار دانستہ است کہ بالا و کر یافتہ زیرا کہ تا حکم و اثری از عارف قافیہ است و از لوث عدم بماند
 اور الیاق این دونو نیست بعد از تحقیق این دونو تدلی است کہ در منزل دارد چون کلمہ متحقق
 و عارف مطلق نماند این زمان صحت توسل علی ہر گرد و ہر خندار توسل علی شری حکم نماند است
 لیکن چون یا تبدلی شرف میازند صحت توسل درینوقت متوہم میگردد و لہذا از فی خان قافیہ
 باین صفا فرمود کہ نبوت صحت توسل ثابت است نہ حقیقت آن ادا دینی بل ادا دینی ادا

من القوس الثانی هناك اثر ولا حکم فلا قوسین ههنا حقيقة وهذا المعارف ملکی
 الله سبحانه یشهرها علی الخصال الحواص من عبادة والسلام علی من اتبع الهدی
 والازم متابعة المصطفی علیه وعلى الصلوة والبرکات علی کتب **مصحف** وروایم
 شریعت بنای قاضی سلمه در بیان آنکه صفات تحقیقیه او تمامه عن امتد و غیر ذات سبحان **الحکم**
 و مسکنه علی عباده الذین **علما** اهل سنت و تکرار الله تاسعین صفات ثمانية تحقیقیه واجب
 تمامه بلا زیاده گفته اند که لا مودلا غیره این معرفت در احوال عقل است که بر نور است و برکت متابعت
 انبیا علیهم صلوات است سیما در یافتن اندر عقل ازین عبارت ارتفاع نقصین فهمند نه گفته اند که در
 تائید تائید و کمال اتحاد زمان شرط است و چون در حضرت جلسا خاصا یک زمان گنجایش ندارد
 تا نقص تصور گردد و در آنچه علما و دفعه تافق لفظ غیر تصرف کرده اند و از غیر شش خاص است
 در کائنات بلکه نظر شش شعاع این تصنیف نماید و نفی غیرت بجهت که باشد ثبات میکند یا کیم
 و ایضا جلسا در بنای غیرین است اقدس و تمام میکند که اندر غیر ذات او سبحانه نمی تواند کرد
 و تقدس و نسبت انبیت پیدا کرده اینجا آن قضیه تفرقه را باستقلال الاثنان متعارفان
 است و نقص حصول شان خورده و آنکه گفته شد که در احوال عقل است با منته است که عقلان معتد
 نمیکرد و اما در آن مقام است و آنچه عقل بخلاف حکم میکند چگونه بخلاف حکم نماید که از انصاف
 کرده است بلکه از حیطه ادراک و بیرون است حکم با ثبات و نفی آن چه صورت یزد و نسبت انبیا
 لذات **رحمة** و هم **کلام** از **کتاب** **مصحف** و سیر و هم **بلا** سلطان سرکه در بیان آنکه
 صفات او با بحیات حکم سائر کلمات متصف اند و تحقیق سنی نیام صفات نبات جلسا به
 واجب الوجود جلسا در قیام نبات او را در تمام تقدس مثل الحیوة و القدلة و العلم
 و غیره از کمال تقدس تنزه میسر نیست بعضی صفات ممکن اند که صفات ممکن از قیام بجواهر
 دارند و صفات ممکن جلسا به تقوم جواهر اند که قیام جواهر با نداشت و ایضا صفات ممکن حکم
 دارند و جواهر عقل اند از حیوة و علم و غیره را به نصیب تقدس است که ممکن توسط شاک و عالم و عالم
 را با آنها انفسها و عالم نمیشوند بخلاف صفات تقدس که جلیب الوجود و تقدس و در کشف این

اینجا نیز در یک صورت خود بخاطر عالم مدققت کمال است زیرا که خود را و اشیاء خود را که علمشان از قبیل علم حصولی
 مفهوم میگردد از عالم علم حصولی مجزئین هر صفتی و شائی که در مرتبه وجودی علی و تقدیراتی است نموده و یکی از مرتبه
 حیات علم کشفی میگردد و از نوعی صرف بنظر میگردانند و کما آن نور ممکن است و کما علم کشفی است و کما علم کشفی است
 کما آن اینجا بمن و میوید است بخلاف صفات دیگر از قدرت و ارادت و غیره کما بمن و صانع بخلاف کشفی است
 بلکه آنچه کما است و از مظهر انجشاف کما است که بصفت علم تعلیق دارد و چون علم تابع حیوة است از صفت
 هم خارج نموده و قدرت و ارادت و قدر در مظهر است و از مظهر و بطریق علم گفتار توان نمود و مقصود از کما کما
 و کما این را میگویند است معرک هر صفت چون جامع است ناچار این صفات کمال هر کما است که در کما است
 اولم نظیر گفته شود که از این بیان لازم آید قیام معنی صفت هر گاه همی و عالم باشند از قیام حیات
 و علم کما ناچاره بود و گویم که هر دو قیام بذات و بالذات یکسان است و کما یکی با صالت و کما یکی با صفت ناچاره علم و قیام
 و علم گفته اند که عرض و تقاضا عرض هر دو قیام محمل عرض اند تحقیق این بحث است که صفات در هر صفت
 بذات قدر است که در هر قیام عرض است بجز هر کما بلکه قیام مصنوع است بصانع قیام مصنوع است
 هر چند ناچاره صفات و اینجا صفات بلکه انقیام در هر قیام شئی است بذات خود و تقدیر فرق است
 که ناچاره و توان است و اینجا زیاده و نقص نیست اما آن یادی بخیریت رسانیده است و لا غرض مؤید
 پس هر دو جان را معتبار ثابت شده و قیام تحقق گشت و حصول انصاف اینجا انصاف انسان است بر انسانیت
 جوهر جوهریت بلکه گویم و مظهر کما ذات و کما صفات حقیقیه مظهر اند که بصفت ذات قیام و کما
 صفت و انصاف اینجا کما نیست نه در صفت ذات ملاحظه موصوف است و نه در صفات ملاحظه موصوف
 است هر گاه وجود و جوهر و مظهر و انصاف گنجایش نبود و صفت و انصاف چنان باشد که در وجود
 و مظهر ملاحظه موصوف هر دو میچیز گنجایش نیست و آنهم چون اگر حیوة است نور است و اگر علم است
 علی هذا القیاس این نور از کما نیست چون را اگر طوری در مرتبه ثانی فی غیره متعالی ثبات نموده اند
 قابل مظهر است از غیر از جوهر و کما دیگر نخواهد بود و لهذا القین نزد این حقیر معین وجود آمده است و کما
 قیاسات تابع اند از این القین اول امر خدای تعالی انصاف تعالی اینجا مطلقاً علوم این فقیر گنجایش ندارد
 ما چون قیام این لفظ متعارف گشته است اهم در الملاقاة سبب مینمایم ربنا انعم الیما

وَأَغْفِرَ لَكَ الْكُفْرَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِّنْكَ مَكْتُوبٌ وَحِجَارٌ مِّنْهُمْ وَحَقِيقٌ مِّنْهَا أَجْعَلُهَا كَيْفَ تَشَاءُ
 فنقل علم و تامله بکلمات خویش و در بیان آنچه منتهی از قیام بعین چاره بود و اثبات محال است
 و کافرت و بیان ائین جودی و مبادی اقیانوس بنیاد و توحید و انبیای علی بعین ملائکه کرام علی
 الانبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام و مبادی اقیانوس و لیا و علوم منوین کفار و موجودات نشانه از روی
 صفات حقیقیه که در مرتبه حضرت ذات و تامل اثبات یمین هر چه عقیدتی از این اثبات در حضرت جلیلا
 منزلی پیدا نگیرد و در مرتبه دیگر و رای مرتب و ای ثابت نشود و بوجهی از وجود الفکاک نشان جوت
 نمی بند و نامرتبه ثانی متحقق نشود و الفکاک بوجهی از وجود حاصل گردد و عقین منزل حضور نبند
 حضرت ذات و تامل صفات حقیقیه است و کما کویا و سیک تبه کاسن از دیبا وجود زیادتی کویا علی
 تامله و تفکر در سبیل این صفات تفصیل کلمات مندرجه حضرت ذات و تامل سبانه اما حکم شان حکم
 سایر احوال تفصیل علامه است جلال مرتبه است تفصیل از مرتبه کائنیت بلکه مرتبه تفصیل از
 مرتبه جلال است و در حضرت جلیلا نه این معنی مفقود است و تفصیل عین مرتبه جلال است و این
 معرفت و کما حصول است از نظر کشفه بان مهتر گشته است و علم و اجبی جلیلا نه و از مرتبه کباب
 صفات متعلق گشته است و رنگ علم بذات خود و علم کلمات مندرجه ذاتیه و علم حضور است و
 با وجود زیادتی کویا علی علم اند و حضور شان رنگ حضور نفس عالم است از کمال کائنات حضرت
 ذات تامل که جم غفیر از صوفیه صفات اعلیٰ فی ذات گفته اند و تامل و انکار زیادتی صفات و ده اند و منتهی
 اثبات لا غیره فرموده و کمال است که با وجود تصدیق لواثبات لا غیره فرموده آید با وجود زیادتی
 سطحی صریح کرده شود این کمال موافق مذاق علوم انبیاء است علیه الصلوٰۃ والسلام مطابق
 ضابطه فرقه ناجیه بل سنت و جماعت است که از معنی باند است که انکشاف و تامل در این مرتبه حضرت
 ذات تامل صفات مقدسه و سبانه تعلق دارد از قبیل علم حضور است چه صفات مقدسه نیز حکم حضرت
 ذات تامل و تقدیر چنانکه گذشت و آنچه گفتیم که از قبیل علم خصوصی است زیرا که علم حضور عبارت
 از حضور نفس عالم است و چون صفات نفس عالم نیستند باید که علم آنها علم حضور نباشد اما چون
 از آنها منزه نگیرد و حضور نفس شان کائن است از قبیل علم حضور بود و انکشاف که بصفت علم

تعلق دارد از قبیل علم حصولی است و آنچه گفتیم که از قبیل علم حصولی است زیرا که علم حصولی عبارت از صورت
 حاصله است از معلوم و در علم و نزد این تفسیر محقق و کشف گشته است که صورتی که معلومی و معلوم باشد
 منتفی نیست و علم از آنجا که محل بی صورت معلوم در کیفیت حصول صورت و ذات عالم تعالی بلکه علم و اولی
 است معلوم و انشأ نیست بآن چه آنکه صورتی از معلوم و علم ثابت شود و خانه علم از جمیع نقوش صورت
 علمیه غایب و صفات مع ذلک کالیغز و عین عکس متعال ذلک فی الذکر صرف و فی السما
 انقید که شوق گیر و در که چون علم از آنجا معلومی تعلق بیگانه و این تعلق صورتی از معلوم است هر یک
 و قیامی بآن علم پیدا میکند بآنکه معلومی و حصولی و علم پیدا کند و چون از تعلق علم صورتی از معلوم
 میگرد و قیامی بعلوم بلکه بعلوم پیدا میکند است محلی بدین از قبیل علم حصولی بود و چون صفت علم تعلق
 بحالات مندرجه ذاتیه و تعلق پیدا کند با چار از آن حالات باین تعلق صورتی علمیه نیز خواهد شد و قیام
 علم پیدا خواهد کرد و اگر چه معلوم و حصولی از آنجا در علم ثابت نباشد سوال این صورت علمیه را قیامی صفت
 علم پیدا کردی یا معلوم نشد که محل ثبوت این صورت کدام است معنی این چنانچه از قیام بعین چنانست
 از محلیت بعین نیز او را چاره نبود جوابی منتهی از قیام بعین چنانست اما اثبات محل او را چه جواب
 نیست مقصود از اثبات محل از برای سنی اثبات قیام اوست بآن که از راه دیگر قیام هرگاه در جواب محذور
 ممکن که کمال الطلال اندر آن صورت علمیه را و انصوح و قیامات این جواب را نگفته باشند که اینجا را چه
 محلی و مکانی ثابت نیست بلکه هیچ در کانیست اگر معمول این جواب هر چه در محل نباشد چه جای
 تعجب است این صورت علمیه در رنگ اعراض تصور نمائی که قیام بعین دارند و بر قیاس اعراض اثبات
 محلشان در کانی این صورت علمیه اصول بلکه با قیامات جواب را ند که قیام اعراض بآن محاسبت است بعد از
 چه رسد بلکه در اعراض هم گوئیم که مقصود از اثبات محل از برای انشاء اثبات قیام آن محاسبت محلی
 نه آنکه محل استقلال مقصود باشد محقق است که این صورت علمیه در مرتبه وجودی که آن محلی مکان اینجا گفته
 نیست و غیر از قیام آنجا تصور صفات حقیقه واجب الوجودی که حضرت ذات اقدس قیام دارند و چه
 و محلیت اینجا که آن نیست و ثبوت ذنبی و خارجی که گفته اند در مرتبه امکان و تقسیم یافته است زیرا که
 در حضرت خارج را گنجایش است و نه علم را هرگاه وجود را در حضرت جلیطه با نباشد وجود

دینی و خارجی را که اقسام او نیز انجا چه بحال بود و ظرفیت علم و خارج انجام وجود را چه کجا بشناسد
 این صور علمیه ثابت باشند و قیام بصفت علم و نیز چه ثبوت علم و خارجی را چه کجا تحقق نشود بلکه وجود
 علم و خارجی عارشان بود که از صفات امکان سمات حد و است فان کل ممکن حادث عند علم
 و در مرتبه و جوب وجود و ثابت گشته است اما ظرفیت خارج و علم و الوجود را پیدا شده که
 ظرفیت و ظرفیت را انجا بحال نیست نیک استماع نامی صورت معلوم عبارت از نفس است حصول
 آن حصول او و علم چه می باشد تاخران صوفیه علم گفته اند که صوفیه علم که عبارت از همان نامیه
 و حقایق ممکنات مذکور است نشان در خانه علم است و این در خارج علم بوی وجود و با حقایق رسید است
 لیکن عکس آن صوفیه علم چون در مراتط وجود که جز او و خارج موجود نیست افتاده است و شوم
 میگرد و که انصاف و خارج موجود و در رنگ صوفیه که چون در مراتط منکسر میگردد و شوم میشود که از
 صورت و مراتط است خیالیت شعری مراد و لا الاله الا الله و ما فیض حصول الصور و علم و ما بصورت نشان
 الانفس العلم و فی الخاتیم علیها از لای قریب و جدا تعلق بمعلومات متکثره و حقیقت مراد
 صور متعدده متمیزه لتلك المعلومات من غیر ان ینتد حصولها و حلولها
 فذلک العلم الا ان کیف تحت الصور المتعدده فی و هو هیئت لرم البعض ان نفس الامثل و فوض
 نشی فی غیر شیء و هو یوجب الذرکی الی فی اللذات و لا یجب ان یستلزم ان یارب مفعول صورت حاصل
 معلوم را و در این ثابت کرده اند و حصول آن را و در این است نه و علم چه انصاف و نشان هر علم است
 نه حال علم و متبادر عبارت صوفیه تاخرین حصول این صورت است و علم که از باطن وجود گویند
 سبحانه اعلم باید دانست که این صوفیه علم که از تعلق صفت بحالات مندرجه ذاتیه او ثابت گشته اند
 بنظر کشف الایم میگرد و که ایشان را حیوة و علم نام است و انما فیها مناسبت علم حضور بود ایشان را
 بحالاتی که در آنها مندرجه است کاس خیاچه تحقیق این محبت در کتب و تفصیل بیان نموده است اگر
 غایت این معرفت خفای بماند و احتیاجی فقه بخارج و باید کرد و چون از بیان سابق فهم شد
 که ذات اندلس قائل و صفات مقدسه و سبحانه و دیگره کاس این اند و از شهود ذاتی صفات
 هیچ یقین و تنوع در انصاف صلیبها پیدا نشده است و این انصاف به مقدسه که حضرت ذات
 صفات

عالمی و مرتبه ثانیه معلوم است اول بشیاء غیر و تبدیل آن نزد حق تعالی از روی کشف و تهر و هر یک حضرت
وجود است که غیر محض و کمال هر فاعلیست و قابلیت ظهور جمیع کمالات دارد بطریق ملکیت و غیر وجود را
ایند و آن میسر نشده است لهذا اگر علی با مرتبه بعدی متعلق شود و آنرا کمالات او نماید چنانکه
گذشت هر آینه اول چیزیکه از حضرت جلشانه منتر عوگر و حضرت وجود خواهد بود و کمالات بجز اول
او خواهد بود از اینجا است که جمیع صفات صوفیه و غیر هم وجود را عین ذات سبحانه تصور کرده اند و تعین
وجود را تعین نگاشته و ثبوت این تعین سبق ما و را می علم و خارج است چنانچه تحقیق اینصفت و متعلق
کثیره بیان یافته است و این حضرت وجود بطریق ملکیت جامع جمیع کمالات ذاتیه و صفاتیست
اجمالا و این مرتبه جامع اجمالیه التفصیل است که توان گفت که تعین نامی است اول چیزیکه در مرتبه
تفصیل ثبوت پیدا کرد و محققه بخیر است که ام جمیع صفات و این صفت حیثیت کو یا اصل صفت
حیثیت است که و را می مرتبه حضرت ذات است لکن هر آینه لا غیره در حق او ثابت نبود و او بدایع غیرت
مشابهت و بعد از صفت بحدود صفت اول بطریق ملکیت چنانچه صفت بحدود گذشت کائن است
و این صفت جامع جمیع صفات است و صفت القدرة و الارادة و غیره با وجود استقلال کو یا اجر می
او نیز از آن صفت است از حضرت ذات لکن تقدس نوعی از اتحاد است و غیر از آنست چه در صورت
علم خصوص اتحاد علم و عالم معلوم است و قدرت هر که با قادر و مقدر متحد نگشته است و در ارادت
احد المقدورین است نیز این اتحاد کائن نیست علمی بذات القیاس نزد این حقیر بذات تعین حضرت غلیل
علیه بنیا و علیه الصلوات و السلام بالا امالت تعین اول است که تعین وجود است و مرکز این تعین
اجزا را دوست بالا امالت بذات تعین حضرت خاتم الرسل علیه علیهم الصلوات و السلام است چنانچه در کتاب
تحقیق این بحث تفصیل ذکر یافته است و چون ولایت حضرت غلیل علی بنیا و علیه الصلوة و السلام
ولایت هر فیله است علی بنیا و علیه الصلوة و السلام هر آینه سید العین حضرت امین بنی بر همین تعین
وجود باشد علم بنیا و علیه الصلوة و السلام و سید العین بر همین بری و سید بالا امالت صفت از حصص
این تعین اول وجودی از امتان نیز اگر کسی را برکت متابعت انبیا علیهم الصلوات و السلام است
و این تعین چون نبی باشد و حصصا فقط از حصص نقطه آن تعین سید العین بجز و مجوز است

واقع تا درین تعیین مبداء بعین پیدا نشود و حصول بجزئیات ذاتی بالا صالت گنجایش ندارد و باید که علمیه
 که مقرر این حضرت ند علی بنیا و علیهم الصلوات و تسلیات نیز سبک و تعینات و تعیین بعین جوهری است
 و حصول بجزئیات ذاتی که مقرر بود است باید داشت که این صفت اعلم که در مرتبه تفصیل تعیین بودی
 گشته است هر چند حصص از حصص آن تعیین جوهری با چون جامعیت دارد و گویا در سبک است
 جامع جمیع حصص آن تعیین است آنرا هم چنان است و علم تفصیل اجمال علم مرکز دارد و در تفصیل علم
 محیط پس مرکز این تعیین علم که اجمال است کانه ظل مرکز آن تعیین و در آن جوهر است و این علم که
 تعیین تعیین کرده که مبداء بعین حضرت خاتم الرسل علی بنیا و علیهم الصلوات و تسلیات خارج حضرت
 علم است الا بلکه این اجمال ظل مبداء بعین است و علیهم الصلوات و تسلیات علم مرکز تعیین و در آن
 وجود است که امر و نیز این اجمال علم تعیین و در گفته اند و مرتبه فوق را تعیین دانست و تعیین حضرت
 وجود و گاشته بله عین جوهر است اما بعین مسمو است چنانکه گذشت پوشیده ماند که تعیین اول
 هر چند حصص در جان سبک و تعینات انبیا و کرام و ملائکه علیین غلام است تعلیم الصلوات و تسلیات
 اما در مرتبه چون اجمال کائنات است مباد و هر کلام علمی تفصیل معلوم میگردد و در سبک و سبک نشود
 و چون تفصیل یافت مباد و هر کلام تمیز گشت و نام علمی یافت شکایت آن تعیین و در آن جوهر
 اعم حیوة است و حصص دیگر هم اعم است علی هذا القیاس من مشهور میگردد که اعم حیوة با اعتبار علمیه
 که در مبداء بعین ملائکه علیین غلام است علی بنیا و علیهم الصلوات و تسلیات و نیز حضرت روح
 را که مناسبت بملا اعلی دارد و انعام تعلیم علی بنیا و علیهم الصلوات و تسلیات و حضرت مبداء
 علی الرضوان چون مناسبت خاص حضرت روح و بعد از انعام مبداء و در است علی بنیا و علیهم الصلوات
 و تسلیات باید داشت که هر کلام از صفات ثانیه که در مرتبه تعیین یافته تفصیل یافته است مبداء است
 هر یک بنیم بزرگ مقدار را چنانچه علم مبداء بعین حضرت خاتم الرسل علیهم الصلوات و تسلیات
 و قدرت مبداء بعین حضرت علی است علی بنیا و علیهم الصلوات و تسلیات و مقرر مبداء بعین حضرت
 علی بنیا و علیهم الصلوات و تسلیات اینها کلید قدر سبک و تعینات سائر انبیا است علیهم الصلوات
 و تسلیات هر که در این بزرگواران که مناسبت با سبک خاص دارند و بنی خاص مقدار انبیا را

مناسبت است جزایات آن اسم مبارک تعینات آن است و اولیای کسی که بر قدم پیغمبری بنیاد برآورد
مقتدر کائنات و علیهم الصلوات و التسلیمات مبارک تعینات شان جزایات اند و جزایات آن اسم را
که مبارک تعین آن پیغمبر است علیه الصلوة و التسلیم و همچنین تعینات مبارک مومنان و بنیات اند و
جزایات آن اسم را که مبارک تعین پیغمبری است که انبیا بر قدم او نیک علیه الصلوة و التسلیم و مبارک تعینات
کفایا هم لفضل نفی و دارند و ازین مبارک مذکور و علاحد اند و چون مبارک تعینات ممکنات معلوم
بدانکه تمامی واره و جوی منتهای این تعینات است از گذشت آن شروع و در واره ممکنات است
و حضرت حق سبحانه و تعالی خست که از کمال کرم و جلال خود فیوض انعامات خود را بیکران عطا
فرماید و کبر بخشنه نماید خلق را و فرماید از کمالات وجود و توابع وجود خود بالیشان بخشنده است از انجا که
جدا شود و انجا می گردد و کمالات از سات نقص است تعالی الله عن ذلک علما و کثیرا مقصود از انجا
انفاذ انعام و احسان است بالیشان تکمیل و تهتم کمالات است و صفاتی توسل شان جانشا و کمالات
نفسه جدا و تعالی کامل اند و هیچ احتیاجی بظهور و مظهر ندارند و در حضرت جلشانه و کمالات افضل حاصل است
بالقوه نیست که حصول آن محصور بامری بود اگر شهید و مشاهد است و در حضرت جلشانه از وجود خود
و اگر علم و معلوم است هر خود عالم و خود معلوم است همچنین و خود حکم است و خود سامع جمیع کمالات
انجا مفصل و متمیز اند لیکن لغیر ان جوی که چون به چون را نیست خلق چنانکه در کمالات
او سبحانه و در دست و که کم آینه و آید و او عالم چه بود که تفصیل آن اجمال نماید و ان حضرت جلشانه
و صحن احوال تفصیل است و در عین صیق سبوت و چون تفصیل و وسعت انجا بچون نه است متوجه میگردد
که احوال تفصیل در کای است که خلق عالم بود است و تکمیل آن احوال این تفصیل است و حق است
که انجا احوال است و هم تفصیل که امر و الله و استعجاب که باید دست که خلق انجا علم و مرتبه و مرتبه
است که انجا بچون حق و در انفق با مرتبه و تقدیر نیست و در علم و ادب و درین هر خود مقتضی خود وجود
آفرینش اما انفا عده انجا مفصل است که وجود عالم پس چه شد که در خفایتی بماند و انکه پس از انکه
است و هر چه نیست و جهت اثبات نموده صورتیکه در مراتب متوجه میگردد و در مرتبه کمال است
حاین ثبوت را هیچ فراتر از حدیقه به ثبوت از یک اصل این صورت است اصل نیست و ثبوت نیست

[illegible]

تذلل الحجة لان الله تعالى اذا تجلى الشيء خضع له وخضع قال الشيخ وهذا الذي
قاله الواسطي صحيح في حق اقوام وهذه الآية تحكم بخلاف هذا الامر لقوم آخرين
وهم ارباب التمكن يجمع لهم بين المشاهدة والفهم لا يخفى ان ما قاله الواسطي اولا
يدل على ذلك كرى لاهل التمكن خصوصاً لانهم الذين احياءهم الله سبحانه بعد
الموت اى ابقاهم بعد الفناء واهل التلوين لا فناء لهم ولا بقاء فاحيوة لهم موهوبة
ثانياً لا منهم في وسط الطريق والفناء والبقاء احوال لا تنبأ وقوله الثاني ان ذكر
التمكن خصوصاً لانهم الذين احياءهم الله سبحانه بعد الموت اى ابقاهم بعد الفناء
واهل التلوين لا فناء لهم ولا بقاء فاحيوة لهم موهوبة ثانياً لا منهم في واسط
الطريق والفناء والبقاء احوال لا تنبأ وقوله الثاني ان ذكر في بيان الآية يدل على
الذكر لاهل التلوين في حال الاحتجاب والاستتار لا في وقت المشاهدة ولما
كانه اوان الذهول فبينا في هذا القول قوله الاول ان ذكر هذا المعرفة في وسط
حاله في موضع آخر لا في بيان هذه الآية فلا منافاة والاعتراض الشيخ قدس
سبحه بان ما قاله الواسطي صحيح في حق اقوام اى لاهل التلوين وهذه الآية تحكم بخلاف
هذا الامر لقوم آخرين وهم ارباب التمكن لان الواسطي بين في معنى الآية ان المذكور
مخصوصاً ارباب التمكن لانهم هم الاحياء بعد الموت اى لاهل التلوين غاية ما
الباب ذكر ثانياً معرفة براسها في بيان احوال اهل التلوين لا تعلق لها ببيان
الآية فلا اعتراض عليه بانها تخالف حكم الآية لان الآية وردت في
حق قوم وهذه المعرفة بيان احوال قوم آخر ولوان الواسطي لم
يخص لذكرى باهل التمكن اولا وان ثبت الذي كرى لاهل التلوين
ايضا في حال اجتماعهم بقوله الثاني لما حصل المنافات بين قوله ولما ورد
اعتراض الشيخ عليه والظاهر عندى ان التكمية بيان حال الفريقين فمن كان له قلب
هم ارباب القلوب الذين تلون احوالهم وهم اصحاب التلوين وقوله تعالى القى اسمه وهو سديد

بیان حال اهل التکلیف فانهم القوا سمعهم للفهم في حال عين الشهود الا ان الذکر فی
 للقوم الاول في بعض الاوقات وللثاني في جميع الاحوال كما ترى ولوقال لا يتخذ
 سره وهذه الآية يحكم بخلاف هذا الامر ليقوم بخبرين ايضا لكان انسب وكلمة
 اولئکه الخلف فلا ينافي الجمع بين الفريقين في الذکر فی ثم قال الشيخ بعد ذلك
 فوضع الفهم محل الحادث والمکاملة وهو سمع القلب وموضع المشاهدة بصير
 القلب فمن هو في سکر الحال يغيب سمعه في بصره وهو حال الصحو والتکلیف لا يقيس به
 في بصره لتمكنه ناصية الحال فيفهم بالوعاء الوجودي المسعد لفهم المقال كان الفهم
 مورد الالهام والسماع والهام ليست عيان وعاء وجوديا وهذا
 الوجود يكون موهوما لمشاء انشاء ثانيا للتمكن في مقام الصحو وهو غير الوجود لكن
 يتلذذ في عند لمعان نور المشاهدة لمن جاوز على امر الفناء الى مقر البقاء
 فموضع الفهم محل الحادث والمکاملة اي مع الله عز وجل يغيب سمعه في بصره
 اي لا يفهم وقت المشاهدة وهو حال الحال التلويين يذ هل عند المشاهدة كما قاله
 الواسط لا يقيس سمعه في بصره اي يفهم في عين المشاهدة وهو حال التکلیف يحجب
 من المشاهدة والفهم كما امر لمن جاوز متعلق بقوله موهوما اي موهوما
 لمن جاوز عن الفناء ووصل الى البقاء لا يخفى ان ما معنى المشاهدة في اهل التلويين
 والمشاهدة انما يكون في الذات كما قالوا وهو غير اصل بعد الى الذات
 فالاولى في حقه للمکاستفة بالصفات المتغيرة المتلونة وما هو في الذات لا تلويين له
 ولا تغير في تلك الحاضرة المقدسة تارة الدهول واخرى الشعور بل شعور في عين
 الدهول وفهم في نفس الشهود والظاهر من كلام الشيخ قدس سره جواز وفهم السامع
 في الدنيا بصير القلب وصاحب التعرف قدس سره وهو امام الطائفة بمنزلة ربه تعالى
 في الدنيا بالبصر وبالقلب معا وادعي الجماع عليه وقالوا اجمعوا على انه تعالى لا يرى في الدنيا
 باراد بشار وبالقلوب الا من جهة اليقان ما قاله صاحب التعرف قدس سره ان قرب

الى الصواب عندى بل هو الصواب لان ما يتخيل منه سبحانه يبرى فانما هي وبه خيال
او كشف صورة في الخيال لا يقان الذى حصل للقلب والموقف به ايضا صورة كوضوئ
للقلب فانهم يجوز ان يمثال الحق سبحانه وان لم يكن له تعالى مثل فذلك المثل الاعلى وانما
ارتسم في الخيال صورة الايقان وصورة الموقف وان لم يكن له تعالى صورة في
الواقع لان المعاني الحاصلة للقلب لساير اللطائف بل كلها ووجد بها صورة
في الخيال الذى هو مثال الله تعالى هو وسع العوالم كلها فليس ههنا الايقان للقلب
وصورة ايقان وصورة موقف بل في الخيال الصورة روية مرئية ولا روية في الحقيقة
لذلك تعالى فضلا عما ان يكون للبصر وانما هي روية مثالية للقلب تمثل ايقان بغير
الرؤية تمثل موقف بصورة المرئية فظهر منه انه راية حقيقة وما هي الا روية خيالية بل يقول
ان صورة الموقف به ليست صورة مثالية للحق سبحانه بل صورة كشف تعلق ايقان
به ظهرت في الخيال وحاشا لله ان يكون له تعالى صورة ولو في الخيال وانما هي صورة
لبعض مكشوف فاد قلب لسالك من الوجوه والاعتبارات التى لها تعلق بالذات
تعالى لهذا اذا وصل لعارف الى الذات تعالى لم يتخيل له مثل هذا الخيال فليس لذات
تعالى صورة ولو في المثال والخيال وليس له تعالى مثال عندى كما لا يمثل سبحانه
اذ الصورة ليست له في النهاية ولو في مرتبة من المراتب وهو سبحانه منزلة من
التحديد والتقييد وجميع المراتب مخلوقة لله تعالى فافهم الخيال الذى اعطانا
سلطان الخيال وجعلها مرآة لحصول صور معاني الكمال ولولا الخيال لما اذكرنا
درجات الاتصال عن درجات الانفصال ولما علمنا وادرات الاحوال فان لكل
معنى حال صورة فيه ان كوشفت يدرك بها ذلك المعنى والحال فمثل اللطائف
السبع السيرة والسلوك والانتقال من حال الى حال وبيان الخيال لدرجات
السيرة والسلوك الحاصلة للسالك بصورها المرسومة فيه وارساء تعزيز الرغبة
الى الموفق وايضا بآراء تحصيل السيرة على بصيرة وتيسر السلوك على صفة وسبيل

عن الجہل ویكون من اهل العلم قللہ سبحانہ درجہ والسلام علی من تبعہ ^{الکتاب} مکتوب
 صدر و سر و سم یوناما عبد القادر انبانی قال الشیخ رضی اللہ تعالیٰ عنہ فی الباب الثانی
 من کتاب العوارف فی بیان الحدیث المرفوع الی الرسول اللہ تعالیٰ علیہ والہ وسلم
 ما نزل من القرآن الہ ولما ظهر و بطن فی کل حرف و کلمہ مطلق و نیلہ سری ان ینزل المطلق
 لیس بالوقوف بصف الفہم علی دقیق المعنی و غامض السر فی کلائیہ و کذلک المطلق ان یطالع عند
 کلائیہ علی شہود المتکلم بہا کما ہما مستودع و وصف من اوصاف و لغت من لغتہ فی کلائیہ
 التجلیات بتلاوة الایات و سماعہا و تصدیقہ مرابا من عند عظیم الجلال الی اخر ما قال
 فی تأیید ہذا التوجیہ و شرحہ و یحظر بہا الی بکرہ اللہ المتعالی ^{الکتاب} و لقران البائتہ
 الحدیث العجاز و البطل بفسیرہ و اولیہ علی اختلاف صفاء الفہم علی دقیق المعانی و
 غامض السر و الحد و نہائیہ مراتب الکلام و ہوشہود المتکلم بہا و ہو التجلی المعنی
 المنبئی عن عظیم الجلال و المطلق ما ہو فوق ذلک التجلی المعنی و ہو التجلی الذاتی المعنی
 عن اللہ ^{الکتاب} باعتبار ان ثبت لحد الکلام و نہائیہ مطلقہ فیکون المطلق وراء الکلام و وراء
 نہائیہ الکلام صفة تعالیٰ و شہود المتکلم فی مراتب تلك الصفة تجلی تلك الصفة
 و نہائیہ مراتب کما لہا و الاطلاق علی راء تلك التجلی یكون بالتدرج منہ الی تجلی ذاتی
 کمالہ فالوصول الی الذات ہما یكون بتوسط صفة الکلام و بتوسط تلاوة
 النظم القرانی الدال علی تلك الصفة فلا بد من الخطوتین خطوة من النظر الدال
 الی الحد لول الذی ہو الصفة و الخطوة الثانیة من الصفة الی الموصوف قال
 العارف قدس سرہ خطوتان وقد وصلت و ما ذکر الشیخ قدس سرہ الی
 الخطوة الہولی و اقرہا ہذا السیر و قد فائدة التلاوة بہا لا غیر ^{الکتاب} سبحانک
 لا یمثلنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الخلیم و قال الشیخ بعد ذلک ان قد نقل
 عن جعفر الصادق رضی عنہ ابلہ الکرام انہم انہم مغشیا علیہ ہو فی الصلوة
 فینزل عن الخلق قال ما زلت اردد الایہ حتی سمعتها من المتکلم بہا فالصوفی لما کانت

ناصية التوحيد والقي سمع عند سماع الوعد والوعيد وقلبه بالخاص عما سوى
 الله تعالى صار بين يدي الله حاضر اشهد ان لا اله الا الله في التلاوة
 كقوله موسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام حيث سمعه الله تعالى منها خطأ
 اياه بانى انا الله فاذا كان سماعه من الله واستماعه الى الله صار سمعه بصورة
 سمعه وعلم عمله وعلمه وعاد آخرة اوله واوله آخرة الى ان قال فاذا تحقق الصوفى بهذا
 الوصف صار وقت سرمد في شهوده موبدا وسماى متواليا متجددا قوله فالصوفى
 لما احس الله ناصية التوحيد بيان نقول لا مامر منه وشرح بسماعه من التكلم بان
 الصوفى لما غلب عليه حال التوحيد زال عن نظره شهود الغير صار بين يدي الله حاضرا
 شهيدا لمجد كلما سمع كلاما من نفسه او من غيره ان سمعه من الله سبحانه ويرى لسانه
 ولسانه غير كخبرة موسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام فالامام كلما كرر الاية سمعها
 من نفسه ومن لسانه الى ان كثر له في اثناء التكرار حال التوحيد فسمعها من لسانه
 بها والكان صدر منه ومن لسانه فانه وجد لسانه كالتبصرة الموسوية في الكلام
 الظاهر من اللسان كالكلام الظاهر من تلك الشجرة في ان كلام الله سبحانه اقول
 وبالله سبحانه العصمة والتوفيق ان المسموع من الشجرة الموسوية كان كلام الله سبحانه
 لا محالة حتى لو انكره احد كان كافرا والمسموع من الال سنة ليس في الحقيقة كلاما
 وان تحيل الصور في غلبة التوحيد ان كلام الله حتى لو انكره احد لم يكن كافرا بل يكون
 مختصا بداره من حصول من حركة اللسان واعتماد المخارج وكذا ذلك في الشجرة فاين احد
 الكلامين من الآخر فان الاول تحقيق والآخر تخيل والعجب من الشيوخ الاجل قلنا
 سره ان بانهم ساقى التوحيد حتى جعل التخييل تحقيرا وجعل الكلام الصادق من العبد
 في غلبة الحال صادرا من الحق سبحانه وقلنا نكر في موضع آخر من كتابه الاقوال الصادقة في
 التوحيد عن اربابها في غلبة الحال او حملها على الكمية من الله سبحانه فزارا عن مثابة ^{جلد}
 الحلول والتمحاد وما فرغت عن شوب الحلول بل حكم بالتمحاد العينية والحق في

هذا المقام ان الحكم بالاتحاد والعينية في غلبة الحال فتجلى لا تحقيقه سواء كان الاتحاد في
 الذات او في الصفات او في الازال فقال سبحانه من لا يتغير بزمانه ولا بصفاته ولا في اسمائه
 بحدوث الازوال ولا يكون له اتحاد معه احد ولا يتحد صفاته احد من صفاته تعالى ولا افعال
 احد مع افعاله سبحانه فهو سبحانه هو ولكن ممكن جاد في الذات والصفات
 والافعال الحكم بالاتحاد بين القديم والحادث من تزيينات العشق وغبابات المحبة والسكر فلا
 يواخذ عليهم بشائبة الحلول مظنة الاتحاد المستلزقة للكفر والاتحاد فانه غير مراد لهم
 حاشا لله سبحانه ان يكون مرادهم ما هو غير كائن بحد ذاته قدسه تعالى فانهم اولياء الله جل
 سبحانه المحفوظون من تجويز ما لا يجوز على الله والذين تشبهوا بهم من غير حال بدون صدق وكلم
 اكلمهم وفهمهم مرادهم نوقوا في الاتحاد والزندقة حتى اثبتوا الحلول والاتحاد مع
 سبحانه وحكموا بصحة الممكن ما حبا فهم الزنادقة للخارجة من المحبة قاتلهم الله اني
 يوكون لا يخفى ان ما ذكره الشيخ قدس سره في بيان قول الامام رضي الله تعالى عنه ^{عليه السلام}
 في حق قوم من اهل الثالوثين استولى عليهم السكر وغلب عليهم التوحيد لكي يخلصوا بشان الامام
 لا يجوز صدق في حق رضي الله تعالى عنه عندكم من كابر ارباب التكبير والصحة لا بدبر
 عنده التخييل بالتحقق والاسماع من الغير بالسما من الحق سبحانه فليطلب
 الكلام على حسن مناسبه حاله غير هذا الوجه وهو انه يمكن ان يسمع العبد كلام
 الرب تعالى بلا كيف كما سمع موسى في الطور على نبيينا وعليه الصلوة والسلام
 فان قلت ما معنى سماع الكلام من الله تعالى ولا يسمع الا ما هو حرف وصوت
 قلت ممنوع الا يرى ان الله تعالى يسمع كلامه بلا حرف وصوت فجاز ان يكون
 العبد اذا صار متحلقا باخلاقه تعالى يسمع بلا حرف وصوت ولا سيما ان بين هذه الهمم ^{التي}
 من قياس الغائب على الشاهد مع وجود الفارق كيف يقاس الشاهد في مصنف الروحاني بمتنص ^{المرتب}
 والمقدم والمتأخر والغائب لا يجري عليه زمان لا تقدم ولا تأخر ولا ترتيب فجاز في الغالب ^{المرتب}
 اشياء لا يجوز في الشاهد فليفهم والله سبحانه اعلم بالصواب والتحقيق ان السماع

ان كان نجاسة السمع فلا بد ان يكون المسمع حروفاً او صوتاً واما اذا كان السماع
بكل جزء من اجزاء السماع غير مخصوص بالنجاسة فجاز ان يحصل بلا حروف وصوت من
المسموع فانا نسمع بكلماتنا وبكل جزء من اجزائها كما نسمع من اجزاء الحروف ولا صوت
وان كان يقتضئ في الخيال الحروف والصوت الخيالية نعلم ان الكلام المتأخذ من المسموع كلياً
كان ولا حروف والصوت وتكسب ثانياً في الخيال الحروف والصوت الخيالي الميراث الغنم
والا فها هم على ان يقول ما هو اعجب منه ان الله تعالى سميع كلامنا المركبة من الحروف
والكلمات المتوئمة المقدمة المتأخرة لكن سماعه تعالى انما يكون بلا توسط حروف وكلمة
بلا ترتيب وتقدم وتأخر لان الكلام المركبة ترتب لتقدم المتأخر فبقية زمانا ولا حروف
عليه سبحانه تعالى وهو تعالى خلق الزمان فبالمكان سماع الكلام المركب من الحروف والكلمات
بلا توسط حروف وكلمة فاولى ان يجوز سماع الكلام ليس من اجزاء الحروف ولا صوت فاقم ولا
تكن من المقاصرين في كامن العقلاء الجاهلين بالله سبحانه الملم بالصواب الذي اتممت به
ثانياً بعد استويد هذه المسطور في تحقيق هذا الكلام ان فهم العبد المستعبد خطابه
تعالى واخذة منه سبحانه انما يكون ولا يتلقى روحاني بلا توسط صوت ولاء
ثم تمثل هذه المعنى المتلقى في سلطان الخيال الذي فيه ارسم صور الاشياء كلها
بصورة حروف وصوت كان لا فائدة والاستفادة في عالم الشهادة لا تكون
الا بتوسط اللفاظ والحروف ويجوز ان يطلق على هذا التلق سماع بكيفية ايضا
لا بد ان يكون سماعه ايضا بكيفية لا سبيل لكيفية ما الحرف فيه فصح ان يجوز ان
كلامه تعالى الجرم من الحروف والصوت بلا حروف بعد ذلك تمثل ذلك الكلام في الخيال
بصورة حروف وكلمة ليحصل الاستفادة في عالم الاحسام ايضا ولا
يطلع على هذه الدقيق ترفع بعض فهم احسن حال انهم يسمعون كلامه تعالى لكن بتوسط حروف
وكلمات حادثة في السمع وبعضهم اطلقوا القول بانهم يسمعون كلامه تعالى ولم يفرقوا بين ما يلقى
وما لا يلقى وهم في الحال الباطل لم يعرفوا ما يجوز على الله تعالى ان يجوز الحق والحق لا يحققت بفضل الله

و احسانہ تعالیٰ قولہ صار سمعہ و بصیرۃ سمعہ الی ان قال و عاد اخره اوله و اوله
 اخره ان اخذ سمعہ و بصیرۃ حکم سمعہ ای سمع بکلیۃ و بصیرۃ بکلیۃ و علم لکلیۃ کہ سمع
 ببصرۃ و بصیرۃ ببصرۃ الاخر مشاہدہ کہ یکنون السمع غیر البصر ثم بین قول و عاد اخره
 الخفاء و حاصلہ ان الله سبحانه و تعالیٰ لما قال بقوله الست برکم قسمت اللہ بلاء
 واسطۃ علی غایۃ الصفاء ثم لم یزل الذرات تنقلب فی الاصلاب و تنقل فی الارحام و
 یزرت الی اجسادہا فاحتمت بالحکمۃ عن القدرۃ و تراکم ظلمہا فی القلب فی الاطوار
 فاذا اراد الله تعالیٰ بالعبد حسن السماع بان یبصرہ صوفیا یا لایر قیہ فی
 رتبۃ الترتیبۃ و التجلیۃ حتی یخلص الی قضاء القدرۃ و یزال عن بصیرۃ الفائقہ لکمال
 الحکمۃ فیصیر سمعہ بالست برکم کشفاً و عیاناً و توحیداً و عرفاناً تلبیاناً و برہاناً
 حیث اخذ لسانہ و لسان غیرہ فی حق حکم شجرۃ موسیٰ لیسمنہ من کلامہ تعالیٰ
 لیسمنہ موسیٰ من تلك الشجرۃ ثم عاد اخره اوله و اوله اخره سمع کلامہ تعالیٰ
 اخر اکمالہ سمع اوک و علی هذا حمل قول الجضانہ قالنا اذ کر خطاب الست برکم ای کان
 ذلک الخطاب الی الذی سمعہ ان من تعالیٰ علی کمال السنۃ هذا و لا یخفی علیک ان الخطاب
 الاول من تعالیٰ کان تحقیقاً و سماع اللہ من تعالیٰ کان علی سبیل الحقیقۃ و هذا
 المأخوذ المسموع من کمال السنۃ انما یکون خطاباً للہ علی سبیل التخیل و التوہم كما فی
 احدہما عین الاخر و العجب کل العجب ان الشیخ قدس سرہ مع جللہ قدرہ جعل
 احدہما عین الاخر و لم یفرق بین الملتحق و المتخیل و ما ہوا عین السكر و
 التوحید مثلاً مثل قولہ انا الحق و سبحانی و لیس فی حبس سوا اللہ
 و اعجب من هذا ما قال بعد ذلک فاذا تحقق الصوفی مہذا الوصف صار
 وقتہ سرمد و شہوۃ موبدا و سماعہ متوالیاً متجدداً ان یدہب علیک ان الصوفی
 هذا المقام ما تحققہ الا بالتجلی المعنوی الصفاق کام و هو مقام التلویح کما فی این
 وقتہ سرمد و شہوۃ موبدا و اما الدوام و السرمد الوقت الذی فی الوصول الی اللہ تعالیٰ و تجلیۃ

و اوله و اوله اخره

وذلك المشهود المشاهدة لا يكون الا للوصول الى الذات تعالى كما قاله ومما حصل
 في مرتبة الصفات يسمى بالمكاشفة بالشهود واما هو ضد اليك بان التفكير الواحد والبرهان
 الذات لا اهل التنوير المقتدين بالصفات فانهم ارباب القلوب واصحاب القلوب
 سبحانه لا يعلم لنا المعلمة انك انت العلوي الحكيم مكتوب في كتابه لا شيخ مودود ومحمد
 قد سره في الباب التاسع من كتاب العوار في ذكر من انتمى الى الصوفية من جملة اهل البيت
 يقولون بالحلول خلدتم الله سبحانه ويزعمون سبحانه يحل فيهم ويحل في جسامهم فيصير
 الى فيهم معنى من قول النصارى في الا اله هو عا والناسوت ومنهم من يستقيم النظر الى المستحقات
 اشارته الى هذه الهم ويتناول له ان من قال كلمات في بعض غلبات كان مضمرا شيئا ما عدا
 مثل قول الحلاج ان الحق وما يحكي عن ابي يزيد قوله سبحانه انما سأل الله سبحانه ان يعتق
 في ابي يزيد انه يقول ذلك الى على معنى الحكاية عدا الله تعالى وهكذا ينبغي ان يعتق
 ذلك ولو علمنا انه ذلك القول مضمرا شيئا من الحلول رددناهم كما نرددهم انتهى في القيل
 بقدر ما معنى الحكاية عن الله تعالى وما وجه تخصيص ارباب السكون بغير هذا القول
 على معنى الحكاية اللهم الا ان يقال انه قد سره اراد ان القائل مثل هذا القول
 ان كان هو العبد كما هو الظاهر عند اكثر فلا بد ان يكون حكاية من اراد يقول
 فان العبد لا يصير بالكن القائل به في الحقيقة هو الرب سبحانه وليس العبد
 مثل الشجرة الموسوية فلا اعتراض على الحجة ولا تعرض على ابي يزيد قد سره تعالى
 اسرارها والظاهر من عبارة الشيخ انه لو لم يحل على معنى الحكاية يفهم من القول وليس
 كذلك اذ يجوز ان يقول ذلك عند غلبات التوحيد واستتار اسوى الواحد المشهود
 عند لمعان نور الشهود بلا شائبة حلول واتحاد مع قوله ان الحق عند اختصاصه
 عن نظره لست انا شئ وانما الموجود الحق لا الى متحد الحق واحال في الحق فان
 كفر ومناف للتوحيد المشهود وان المشهود فيه ليس الا الواحد الاحد وعلى تقدير الحلول والا
 اتحاد المشهود متعدد ولو على صفة الاتحاد لا يقوله ومنهم من يستقيم النظر الى المستحقات

استشارة الى هذا الوجه أي الحلول والجمع بين الشيخ كاجل ان يفهم من امثال هذه
العبارات الاتحاد والحلول والحال المتبادر من هذه الاقوال الظهور وهو ور
الحلول لان الحلول كيون نفس شئ في شئ مثل كيون نفس في المبدأ والظهور
كيون نفس شئ في شئ مثل كيون عكس زيد في المرأة والاول محال في مرتبة
الوجود ونقص لتلك المرتبة المقدسة والثاني لا يمنع للثبوت ولا نقص عند حصول
فان الله والسين لازم للغير المتألفي المقدم والثاني لا يستلزم كما ينبغي فلو ظهرت
الكلمات الوجوبية في ارياء الاعلاء والامكانية لم يلزم من حلول تلك الكلمات
في تلك الارياء ولا تغيرها ولا انتقالها المنا في المقدم وانما ظهور الارياء في مرات
فجوز شهو كماله تعالى في ارياء الامكانية ليس تجوز لحلول تلك الكلمات فيها
بأنه تجوز الظهور الكمال في المرأة ولا نقص فيه وان كان الجوز لمثل هذا الوجه صاحب نقص وعجز
على الجادة كذا المقصود وفعمة الحلول عند التمسك بالكون على شئ والله سبحانه اعلم بحقائق الامور
مكتوبة في غير هذا الموضع ويري ان ضياء كرم غلت الحمد لله وسكرو على عبادته الذي يصفه
صاحب الشريعة اعمى عرى حجاب كبر ربيد خوشوقت ساحتها حمد الله سبحانه كما وجود
اسباب مناسبتها بحسب ارتباط فقره كدشت توني راه نيافته است ومانا في وقت كدشت
بلکه در آن ارتباط قوت بخشیده حضرت حق سبحانه ورحمت ايشان الله تعالی است که است فرمايد
که سرای ساحت شفق شاعرین در دست شوق از نو غالب مدد گوشت ضیا کرده است
غير از همه سبحانه وود جماعت بخود در آن شفق میشود راه ملاقات مردم مسدود گشته است
اوقات بسی عجیب بسر ورمای تمام عمر گویا حالا میشود حمد الله سبحانه وعلی اله
بانی احوال مردم با غایت مقرر است وقرن زمان وخلقان همه بحسب میگذرانند حجاب
عبدالمیش از راه مبارک وصال بدست تشریف برده حمد الله سبحانه که خواج درین آفاق
بسیار حاصل کند ووق اتانم گردانیدند از غنای توحید در بار تشریف غوطه خوردند و
حسرت اندازند از راه باطن بلکه باطن بطون میرود تفصیل احوال را چون طوطی بجا آید

شایسته فصلی که بگوید که **کتوبت** و **شک عبارت** کتوبت که تضرع بر است الحکم الله و سکه علی
 عباد الله ^{نظف} محیف کسی که از روی شفقت و مهربانی از دین فقیر ساخته بود و در مطالعان شرف
 اندازد یافته بود که غریزی بر عبارت کتوبت که در غیر نوشته بود و عرضها دارد و حل آن بدو نوشت
 و بعضی از یاران چون تعیین موضع اشتباه نوشته بودند باز آن چند مقدمه در حل آن مبتدا
 نوشته آمد و الله سبحانه له ادری الی السبیل الرشاد خدا مکر ما سیر مرا و سیر مرا که میرست
 که بوجدان صاحب این فلق دارد و الزام امری نیست که بغیر فلق دهمشته باشد پس حجت و برآید
 بر اثبات آن طلبین که گنجایش ندارد و مع ذلک کسی که حضرت حق سبحانه قوت قدر و کبریا
 اگر در احوال او ضاع صاحب آن سیرتیک ملاحظه نماید و فیوض بکات و علوم و معارف الهیه باشد
 که او بان ممتاز است مشاهد کند تواند بود که حکم سیر مرا که او نماید و هیچ محتاج بدلیل نبود در آنکه
 بعد از ملاحظه قوت بعد و مقابل و اجتماع که قرار با تمسک حکم کند که نور قوت خدا و نور شمس است اگر چه
 بر غیر ارباب حس محبت نبود و نیز حضرت خواجها قدس سره در او اکل حال سیر این فقیر را سیر او
 مقرر فرموده بودند شاید یاران هم نمینهند از ایشان شنوده باشند و این بیات شوم می مطابق حال
 فقیر و نسبت میخوانند **عشق** عشق و عاشق است و تیر و عشق و عاشق با دو صطلح نفی و یک
 عشق عاشقان تن زده کند عشق عشقان خوش زور کند و از مردان هر که وصل گشته است
 بر او اجتنابی زده است راه اجتناب مخصوص به بیانیت علیهم الصلوات و تسلیات صاحبان
 قدس سره در بیان مجذوب و سالک سالک مجذوب و تعریح با بیننده فرموده است در راه میرانرا
 راه انابت و راه مردان را راه اجتناب گفته چنانچه ^{قال الله تعالی} من یشتاء و یهید الی الیبت
 من یندب آری راه اجتناب با الصلوات مخصوص بیانیت علیهم الصلوات و تسلیات صاحبان
 در سالک کمالات به بحیث ایشان است نه انچه اجتناب مطلقا مخصوص انبیاست علیهم الصلوات
 و سالک در آن صلاصصیت که آن غیر واقف است خود ما وصل فیوض سالک توسط و صلوات
 خیر البشر علیه و سلم و تسلام تا زلمنه است که حقیقت آن آنک که محمدی المشرقیست
 محمدی مظهر نوحه است در بیان خود نشانه و چون بکمال متابقت بلکه بعضی فضل و مقام عجمی

حقیقت را بان تحقیقت اتحادی شد توسط برخواست چه توسط جلیوت و مشارکت است و در میان
 متوسط و متوسط و حاجب مجنون آنجا که اتحاد است معاملة بترکت است اما چون لکتا بعد از
 و طبعی است از قبیل شرکت خادم بود یا خدوم و آنکه گفتم که حقیقت او را با حقیقت آن هر دو
 و علی الاصوله در تمام الکتاب و اتحادی پیدا میشود باینش است که حقیقت محمدی علیه السلام
 و السلام جامع جمیع صفات است و از حقیقه صفات گویند و حقایق دیگران در رنگ جزایند و او
 با جزئیات زیرا که اگر محمدی المشرک است حقیقت سالک رنگ جزئی است مر آن کور و معمول است
 بروی حقیقت غیر محمدی المشرک رنگ جزئی است مر آن کل را و غیر معمول است بروی حقیقت
 غیر محمدی المشرک اگر اتحادی در وجود پیدا شود با حقیقت پیغمبری خواهد بود که این قلم است
 و معمول بران حقیقت خواهد شد و شرکت در کمالات مناسب است او را پیدا خواهد کرد و لیکن این قسم نیست
 خادم بود یا خدوم چنانچه گذشت و چون این جزو العباد کمال متابعت بلکه محض فضل محبت
 خاص یک خود پیدا میشود و شوق و وصول آن دامنگیر او میگردد آن قیدی که در جزئی آورد و در
 الفضل خدا که جلای روز و مال شد آرد و بتدریج بعد از زوال این جزئی را بان کل نهایی
 و احاطی حاصل میشود و آنکه گفتم محبت خاص پیدا میشود و رنگ آن محض فضل بن غیر پیدا شد
 بود و در غایب آن محبت میگفت که محبت حق سبحانه ازان جهت است که او تعالی
 ربیع است علیه السلام علیه و آله و سلم و بیان شیخ تاج و یاران دیگر ازین مقوله تعجب میکردند و میگویند
 که از خاطر شما مرفعه باشد و اما این قسم محبت پیدا شود و احاط و چگونگی تصور بود و ذلک
 فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظمی و حقیقت توسط و عدم توسط را با او
 بنماید یک تمام فرمایند طریق جذبه را چنانچه کشش از جانب مطلوب است و غایت با هر حال
 متکفل حال طالب است اما چار بقوان ساطع کند و در طریق سلوک چون کمالات حالت است از
 و ساطع بار خود و در نفس ضعیف هر چند و ساطع در کانیست اما نامی جذبه بنوط سلوک است اگر
 سلوک که عبارت از ایمان شریعت است از توبه و زهد و غیره با جذبه بنظم نگردد و جذبه تمام و
 بسیاری از نمود و ملاحظه او دیده ایم که جذبه را ندانند اما چون متابعت صاحب رعبت علیه السلام

و السلام متعلق گشته اند خراب مابعد اند و غیر از صورت جذب نصیبی ندارند سوال حصول جذب بخوبی از
محبوبیت می طلبید کفایت را که اعداد اند اند نصیب از جذب چگونه تجویز نموده آمد چنانچه جذب بود که
بعضا از کفار بخوبی از سینه محبوبیت و شسته باشند که باعث حصول جذباتان شده باشد و چون
از این متابعت صاحب شریعت علیه علی الصلوات و السلام متعلق باشند فاسد و فاسد اند
و آن جذب غیر از محبت بر ایشان درست نموده که علام استخوان خود که مجمل خدا و آنرا از
تو به عنوان آوردند اظلم الله و لکن کما نوا انفسهم یظلمون و در طریق جذب اگر توسط متابعت صاحب
شریعت علیه علی الصلوات و السلام که عبارت از سلوک است و صلیک مطلوب می شود میو سطر و
حیولت امر می آید بود گفته اند لود لود لود لود علی الله یعنی اگر کشیده شود حضرت حق
سبحانه و رسانیده شود باطن بطون هر آینه در میان شما و در میان حق جل جلاله و حجاب
امری نخواهد بود و شاید که بجا طرح حرف شما هم مانده باشد که حضرت خواجہ با قدس سره میفرمودند
که وصول از راه محبت که حق را جلیس طایفه بانیده است اگر میسر شود ناجای به توسط امری خواهد بود
که مناسب محبت است و اگر وسط است و سلسله تربیت است که عبارت از سلوک است و راه محبت
یکی از طرف محبت است و حدیث المرء من احب علی صاحب الصلوة و السلام غیره سید الخیرین میفرماید
زیرا که مرد را با محبوب چون محبت بنیوت پرست و سطر مرقع گشت اجتماع و مانده نظر باصل
خود شام است و هیچ چیز در میان حق مانع نیست اگر انبیا و خلا و کتب جانشانه طایفه را باصل خود
سپیده پیدا شود و کشش با و هویدا گردد بدولت متابعت صاحب شریعت علیه علی الصلوات و السلام
آن حال را بان اصل سلوک و محاتی محال دیدر آینه بی حیولت امری خواهد بود و چون آن اصل
اسم است از سبب آنکه جلیس طایفه ناجای در میان هم و مسک او حاصل نخواهد بود و وصول نظر از این
باصل الاصل که اسم است میو سطر امری خواهد بود و الفهم هر که اصل حضرت ذات است
بوصول چگونگی توسط و حیولت امری در حق و نفوذ است هر گاه در صورت وصول حضرت ذات
سبحانه حیولت و حجابیت صفات را بجای جلیس طایفه گردد حیولت و حجابیت غیر صفات حجاب
گنجایش دارد سوال صفات لوجبی را جلیس طایفه هر گاه الفکاح کما حضرت ذات را و کما جائز نباشد

ارتقاء حیلوت صفات از میان اصل موصول الذی به معنی بود و جواباً کذا چون وصول تحقیق
 باصل خود که است از بهر آنکه جلشانه و آن سالک خلل دست حاصل گردد و هرگز در میان
 حضرت ذات تنها چه توسط حیلوتی نخواهد بود و چنانچه در میان هم و رسماً او حیلوت امری را
 نیست پس ارتفاع لازم آمد و نه انفکاک مثل بن تحقیق بالا گذرشته است و در میان آنجا و حقیقت
 سالک حقیقت عمده علی علم الاصلوة و السلام و نیز شمه ازین بیان و در میان وصول طایف
 هم گذرشته **تنبيه** ده و محلی ازین عدم توسط که در طریق جذب و غیره گفته شده است هنگام
 از تعبیت خیر البشر علیه و السلام و السلام گمان نبرد که آن کفر و الحاد و فساد است و نه نکاست
 از شریعت حق و علی علم الاصلوة و السلام و بالا گذرشته است که مذیه می توسط سک که حساب
 از میان شریعت است علی صاحبها الصلوة و التحیه ابر و تمام است و نفقت است که بصورت نفقت
 برآمده و محبت را بر صاحب بی تمام تمام کرده باحکام بخت صیحه و الحام صریح نیز یقین پوست
 است و هیچ دقیقه از وقایع این راه هیچ معسر نشسته از معارف این قوم بیو سطا و متوسط
 متابعت او علیه و السلام و السلام و شری را در رنگ شری می توسط فیوض برکان
 این راه بی تعبیت و بی طفیل وصال **هـ** محالست سعد که له صفای توان رفت خبر در **مصلحه**
 و افلاطون از خبر دی صفا که نفوس غم و از ریاضات و مجاهدات یافت خود را از لوث انبیا علیه السلام
 و استیامت ستغنی داشت و گفت سخن قوم مهمل بود که حاجه بنا الی صهیون نیست که این صفا
 که ریاضات می توسط متابعت انبیا حاصل شده است علیهم الصلوات و التسلیمات حکم آن را و در سماع
 زانمود و سازند از بهر الشکر خلاف کنند متابعت انبیا است علیهم الصلوة و التسلیمات که حقیقت
 من نقل گشت نیده در خلاص ساز و نفس را از امار که بطنیان را در یکیم طلق جلع و طاعت انبیا
 و نعمه شرا انبیا را علیهم الصلوات و التسلیمات از برای تمجید و تحریب ماره شمر ساخته است و فرمای
 احاطه بلکه معلوم او را و غیر متابعت این بزرگواران در شسته علیهم الصلوة و التسلیمات اگر نه از انبیا
 و مجاهدات بی متابعت این بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیمات کرده شود و سر از امارگی او کم گردد
 از راه یا و سر کشی او نایس هر چه گیرد و علتی علت شود از راه مرض است و در سطر انبیا است

علیه صلوات و التمجیات و بدو بخاطر القضا و باید دانست که جذبه را سه خیز را سلوک جاوید است تمام
 باشد جذبه بر سلوک یا موفرا افضل هر تقدیم جذبه بر سلوک که سلوک خادم است و در آخر جذبه بر سلوک
 مخدوم است که بدولت سلوک او را جذب میسر نشده است و در تقدیم جذبه بر همین است که او
 بالذات مطلوب محسوب است لهذا این مراد او را ندانند و میسر می آید و ان و رئیس محبوبان محمد و علی
 صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم که مقصود ذاتی و در عواوِل ازین دعوت است علیه علی اله الصلوٰۃ
 و السلام و دیگر ازنا بلیغی او طلبید از مردان باشند یا مردان لولا که لما خلق الله الخلق
 ولما اظهر له ربوبیة كما ورد چون دیگران همه طفیلی او باشند و مقصود اصلی ازین دعوت
 بود علیه علی اله الصلوٰۃ و السلام یا چهار مرتبه حاجت او باشند و متوسط و فیوض برکات اخذ نمایند علیه
 و علی اله الصلوٰۃ و السلام و با بنیینه اگر همه را ال و گویند که خائش دارد علیه و علی اله الصلوٰۃ و السلام
 که بنده را و نیز و متوسط و کمال خد نمایند چه هر گاه وجودشان متوسط و وجود صورت ندارند
 کمالات دیگر خود تابع وجود اند متوسط و وجود دارند علیه و علی اله الصلوٰۃ و السلام علیه و علی اله الصلوٰۃ
 چنین باید استماع فرمایند که شوق گشته است که محبوبیت او علیه و علی اله الصلوٰۃ و السلام بان
 واجب جانشان کائن است که بذات محبت او تکلیف به ملاحظه شویون و اعتبارات تعلق گرفته است
 حضرت ذات تعالی بان محبت محبوبش به بخلاف محبوبیت دیگران که بان محبت کائن است که
 تعلق شویون اعتبارات دارد و تلبیس است و صفات است یا بطلال اسما و صفات متفاوتة الدرجات
 فان فضل رسول الله لیس له حد فی عرب عدم ناطق بینه علیه
 و علی جمیع اخوان من الانبیاء و المرسلین و الملائکة - المقربین الصلوٰۃ و التسلیما تحقیق انقیاد
 است که توسط انوار کائنات علیه و علی اله الصلوٰۃ و السلام بدو میسر تواند بود و یک و علیه و علی اله الصلوٰۃ
 علیه و علی آله و سلم حامل حاجت و در میان سالک میان مطلوب معنی و ویم است که سالک
 افضل و متوسطیت و تابعیت او علیه و علی اله الصلوٰۃ و السلام مطهر است و هر دو در طریق سلوک
 پس از رسیدن بحقیقت محمدی توسط هر دو معنی کائن است بلکه می تواند که درین طریق از شیوخ
 هر که در میان آمده است متوسط و حاجت هر دو سالک است و علی که در آخر جذبه تدارک آن تمام

اگر چه در آیه ان من خضعت لک
 کما یخضع لک

یا علی

و اما از پرده و بلبه پرده که گذشت زیرا که در طریق خبر و بعد از رسیدن بحقیقت تحقیق توسط معنی تا
 است که گفتار تعین است نه حیل و است و حجاب پرده ظهور و شامه و مانند آنها بود گفته نشود
 این تمام اگر چه یک معنی بود قصور بجای حضرت خاتم علیه علم الصلوة و السلام و تعین لازم بود
 گویم که این عدم توسط مستلزم کمال انتخاب است و علم صاحبها الصلوة و السلام مستلزم تصور و در
 توسط است زیرا که کمال متوجه نیست که تا به او بطفیل و جمعیت او جمیع درجات کمال برسد و هیچ
 دقیقه و زنگه دارد و این معنی عدم توسط کائن است نه در وجود توسط که انتخاب شود بلبه پرده است که
 است و درجات کمال است و اینجا در پرده کمال عدم توسط بود و تصور توسط از شوکت و عظمت
 محترم است که خادم او و هیچ تعالی زوی خلقت نکند و جمعیت او شریک است نه کمال او را و در
 اینجا است که این فرموده است علیه علم الصلوة و السلام علم است که بیا ربی انزل علی صلوة
 و تسلیات و رحمت آخر که توسط و بلبه حیل و است امری که بود و در حدیث صحیح آمده است علم صاحب
 الصلوة و السلام ندیده که چون نماز داخل شود حجابیکه در میان نبوده خلعت مرتفع میگردد و بعد از صلوة
 معراج میسوزد و خط و افرازان نصیب نمی شود و اصل گشت چه رفیع حجاب مخصوصی اصل شریف است پس
 توسط و حیل و است ثابت گشت این موقت از خواص ارباب الدنیا این تفسیر است که بعضی فضل و کرم
 از اعطاء فرموده اند بحقیقت آن تحقق ساخته **۱** من انما کم که بر تو حجاب و کن از لطف بر تو
 بخوش گفت **۲** اگر باد شده بر دیر فرزند تو بیاید تو میخواهی جلالت مکن نشایخ طریقت که سکن
 در توسط و عدم توسط از تو و خفاها دارند علیه علم الصلوة و السلام تسلیات جمعی توسط رفعت از در و در
 عدم توسط و هیچ کدام نشان تحقیق توسط و عدم توسط نموده است و از کمال تصورشان سخن گفته
 اباب طاهر از تو ایست که عدم توسط را کمال میانش کفر دارند و قائلان از او است نه تفلک کنند
 و توسط را کمال بیان تصور نمایند و قائلان از او کمال لبان شمرند و حال عدم توسط معنی کمال
 تابع است و توسط شمر تصور تابع است که امر کل الاله منهم لعدم الاله عن حقیقه الاله
 قال الله تعالی بل کان بها علم یحیط به علمه و لما یتهم تا و یله کذلک الذین
 من قسب لهم و مخدوم او ایسم گفتن انکار می این ظاهر نیست زیرا که او کسی که می است که

روحانیان را نه تربیت او و طبیعت باشد حضرت خواجہ حرار قدس سرہ با وجود بی نظیر و چونکہ امدادی از حضرت خواجہ بقصد قدس سرہ یافته بودند ایسی می گفتند و همچنین حضرت خواجہ بقصد با وجود بی نظیر چون مردان از روحانیت حضرت خواجہ عبدالحق قدس سرہ بپایانده بودند ایسی می گفتند و خصوصاً شخصی که با وجود او سبب اقرار بر بی نظیر دارد و بزور انکار بر پیر عمر او سبب عجب انصاف خدا دارد از کریم القبط عبدالکبیر منصفانی است یعنی علم بر خند با بلغه و وجه اشکال می بخشد علم دارد یعنی برین هر چند بنده باقی است اما تکفل تربیت من بعد باقیست اینجا کدام تحریف است و در جواب الله تعالی انصافی بدین خود را قصور یک دینی معنی می بخشد که از بسط کلام کسر بره و غلبات می کشند شده است گفته باشند لازم نمی آید از آنکه القصور و قائل آن متعسر و ستم باشند تا دیگر از روی فضل بود پس ما فرست کرد و قوی بقصد کمال نوقت صادر شده است و در وقت دیگر نوبت نداشت جلشان چونکه قصور آن معرفت را دریافت است از آن میگذشته و بقیام فوق رسیده و مکتوب شریف انداخته یافته بود که با سبب اگر آن قسم نخوانی شطرنج آمیز نویسد که بایش دارد اما از باب صحت طهارتین نخواند یا بدست استبداد خود را بر کمالین نخواند نوشته است فشار آن سکر است دلی مزج سکر دین باب است بقدر نبوده غایت مافی الباب سکر است بشیر است هر چند سکر بشیر شطرنج غالبتر سکر سبک باید که بے تخاصی قول ای رفیع لوحی از محمد از آن بوجود آید پس هر که صحو دار و گمان نمی کند که سکر مزه است که آن میں تصور است صحو خالص نصیب عام است هر که صحو را ترجیح داده است مرا دش علم بصحت و صحو صرف همچنین هر که سکر را ترجیح میدهد مرا دش غالب سکر است نه سکر خالص که آن است چندی قدس سرہ که در کمال باب صحو است صحو را بر سکر ترجیح میدهد بنزدان عبارت سکر آمیز دارد که چنانچه این نیز موده و بالعاف و لم یؤلف و گفته دلون الماء لولایة و فرموده المحدث اذا قون بالقلم ام یبعی الذی صاعب رف که در کمال باب صحو است و کتاب چندان معاف سکر است که چنانچه در آن در و این فقره در حق بعضی معارف سکریه او را قدس سرہ همه کرده است اینجا سکر است که تجویز افشار را سرانوده می آید و از سکر است که مباحات و تمنا کرده و میشود و از آن است که در خود بود و بر گری ظاهر کرده می آید اگر صحو خالص باشد افشائی هر را بر نجا کفر بود

و خود را از دیگری بهتر دانستن شرک باشد بقیه سکر و سحر و زنگ است که مصلح العالم است اگر نگردد
 طعام طبل و بیکار بودی اگر تشنگی نبودی غم عشق نبودی و چندین سخن فخر گفته و شنودی به صاحب
 عوارض قدس سره که قول قدسی نه دلی رقیبه کل ولی اگر از حضرت شیخ عبدالقادر قدس سره یاد
 شده است بر علیه سکر محمول داشته است مرادش تصور این قول نیست که او میگوید که آن عین
 اوست بلکه بیان آن قلم نموده است یعنی صدور این قسم سخن که مبنی از سبلمات و فخر است بی لقیه
 سکر که این نیست که در صوحا صلع اشال این سخنان تکلم نمودن شواست این فقیر که این دعا
 در بیان علوم و اسرار باطله علیه نوشته است ظاهر اینجا نظر شریف شما قرار یافته است که از روی
 صوحا صلع نوشته است به منزه سکر حاشا که از انحرام و منکر است و کلاف سخن باقی است سخن باطل
 که بصوحا صلع متعین ندایا زنده انقسم سخنان فانی و دلها مردم را از جانب نرسد و فایده حفظ
 اینها از خبر بر نیست و هم قصه غریب حدیث عجیب است بخند و این هم سخنان که مبنی از فاشی است
 باشد و از ظاهر معروف هر وقتی از مشایخ طریقت قدس سره که اسرار هم ظهور کرده است و عاقله معروف
 این بزرگواران گشته ام می نیست که این فقیر را از ابتدا کرده باشد و انحراف نموده گیس هذا
 اول قارون که کسرتی که کسله پس اینهمه شور و غوغا چیست اگر لفظ صادر شده است که این شر
 مطابقت بعلم شرعیه ندارد آنرا باید که توجه از ظاهر صرف نموده مطابق باید ساخت و سگما را هم
 نباید که در اشاعت فاحشه و تفضیه فاسق هر گاه در شریعت حرام و منکر باشد تفضیه سگما بخود آید
 چه مناسبت و شکر شجر آن مناد کردن که ارم بدین باشد طریق سگما و منکر نیست که که که ظاهر
 مخالف علوم شرعیه است اگر از شخصی صادر شود باید و بدیهه قائل آن نیست اگر ملحد و فانی بود
 روحان باید کرد و در صلاح آن نباید که شود و اگر قائل آن نکند از مسلمانان و دیگران باید دور حل
 داشته باشد و در صلاح سخن و باید که شود و محل صحیح از برای آن پیدا بایند و یا از آن قائل حل
 آن باید طلبید و اگر در حل آن عاجز بود یعنی تشنه باید که و ام معروف نهی منکر رفیع اولی است
 که با جابت نزدیک است و اگر مقصود اجابت نباشد و تفضیه مطلوب امر دیگر است الله تعالی
 توفیق و با محبت آنکه از کتب شیخیه این مفهوم میشود که بعد از تمام کتاب فقیران عزیز است

مبات خود موجود است و همچنین صفات نیز او تکذبات و حسب الموجد و نه بشارت و نه بود و کرد و کرد
 بلکه وجوب نیز در غیر گنجایش نیست که وجوب وجود و از اعتبار است اما اعتبار یک پیرا شد و کرد
 ایجاد عالم حسب اعتبار از اعتبار وجود و که مقدار ایجاد است چه حضرت ذات را جلالتا به اعتبار
 و به اعتبار این موجود از عالم و از ایجاد عالم است غناست **إِنَّ اللَّهَ لَعَفَىٰ عَنِ الْعَالَمِينَ** قاطع است
 و تعین علم حقیقی را اطلاق و تعین گفتن باعتبار است که آن و تعین باعتبار حضرت ذات است
 تکلیف ملاحظه صفات و این تعین مخصوص صفت است که کافضل است مضافات را غرضانه باید دانست
 تعین اول تعین جسمی است چون بدقت نظر کرده شود بفضل الله سبحانه و تعین مرکز آن تعین
 حسب احوال حقیقت جسمی است علیه مطلق الصلوة و سلام و محیط آن کالدائرة است و حضرت مثال
 و آن محیط کافضل است مرکز آن خلقت است که حقیقت البرهیمی است علمی نهایی و علیه صلوة و سلام
 لیس حسب مطلق مضافات کافضل شد مرکز و از این مجموع مرکز محیط کالدائرة است تعین اول است
 و سهمی است با شرف است بر این و مرکز است که عبارت از حسب است و در نظر کشف نیز باعتبار است
 و غلظت این خبر تعین جزو مایه میگردد و چون محیط دائرة کافضل است مرکز آن و ناشی است از
 و آن مرکز اصل مضاف است آن محیط را اگر تعین نماند گویند گنجایش دارد اما در نظر کشف و تعین
 نیست بلکه تعین است که شغل حسب خلقت است که مرکز محیط کالدائرة است و تعین نماند و در نظر کشف و تعین
 وجود است که کافضل است و تعین اول اینجا گزشت و چون مرکز اصل محیط مضاف محیط را
 از توسط مرکز و وصول بطور طایره نباشد چه وصول بطول به راه مرکز است که اصل جهان
 دارد است ازین میان مناسبت و اتحاد حضرت حبیب را بحضرت خلیل الله باید دریافت
 علیها و علی جمیع الانبیاء و المرسلین الصلوة و تسلیات و چون اصل است و وصول ظل و طلب
 لاجرم حضرت خلیل الله توسط حضرت حبیب را در خواسته است و از روی آن فرموده که دست و
 دخل شود که وارد علیها و علی جمیع الانبیاء الصلوة و التسلیات آنها و احکامها
 سوال چون ملاحظه شد حضرت حبیب را امر با تعین ملت حضرت خلیل الله یعنی بود و علیه
 الصلوة و تسلیات و حضرت در بیان صلوة و سلام بر خود کمالیت و کمالیت علی ابراهیم

چرا فرمایند صلوات و تسبیحات جواب حقیقت شی هر چند بلند تر بود و بیشتر به اقرب باشد بظهور
حقیقت و عالم غایب تر بود و بصفا و شربت و شکر بیشتر باشد پس وصول بین ظاهر و باطن
عروج بان حقیقت متضمن عروج بود و یعنی که حضرت ابراهیم علیهما السلام علیه الصلوة و السلام عطا شده
شاه راه است وصول حقیقت ابراهیم که در جواب حقیقت محمدی آفکنده است چنانچه گذشت و حضرت
ابراهیم همین راه با بخار رسید است بنابراین مرشده که متابعت آن ملت نمود و حقیقت تحقیق
وصول فرمایند و انوار و کمال صلیت فرموده علیه علیه السلام علیه الصلوة و السلام که صلوة و رحمت بر او علیه السلام
بعد از حصول و ملت وصول حقیقت آباء انکه گوئیم گاه هست که فاضل است متابعت مفضل و مفضل
و ازین امر متابعت هیچ تصور و فاضلیت اولاد نمی آید ^{نالت الدین خالی} لبسته علیه و علی الله الصلوة
و السلام و دستا و زهم فی الکامر او شورت با حجابی و تضمین و شربت
شان نیست و الا شورت را چه فائده باشد که حقیقت حضرت صدیق امینی رب و از بهار الحسنة
که بدو ائمتین است و متوسط امری محل حقیقت محمدی است برنجی که هر چه در آن حقیقت است
بطریق تجسیت و وراثت و انظار ملت از اینجا است که او رضی الله تعالی عنه اکمل و افضل از آن است
آنرا علیه الصلوة و السلام ما صبی الله شیئا فی صلاته الا و قد هدیه الله فی صلاته
ابی بکر و غیره را چه گشت که حقیقت انرا فی علیه علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام نیز همان حقیقت
محمد است علیه علیه جمیع اخوانه الصلوة و السلام بطریق صالحت و ظلیت و در آن حقیقت حضرت
صدیق امینی رضی الله تعالی عنه کمال است و آن حقیقت را بکمال اینجا هر دو صالحت و از نظر ظلیت و میان
عالم نیست اگر فزالت بکلیت و جزئیست است چنان سر و کل است علیه علیه الصلوة و السلام
لهمنا آن حقیقت سیم بر دست علیه علیه الصلوة و السلام و حقائق عالم که در عالم بنیاد علیه علیه الصلوة
و تسبیحات نامشی از آن حقیقت انرا فی علیه علیه بنیاد و علیه علیه جمیع اخوانه الصلوة و السلام
سوال عارفان حقیقت خود که عبارت از هم الهی است جلشانه که رب است ترسقا قبول از وصول
بان حقیقت جابر است یا جواب حصول بان حقیقت بعد از طی مرتب سلوک که عبارت از انسانی
سیم اندک گفته اند و در نوعی است که وصول در اینجا ظلال انرا هم است که در وظایف

خود را بحقیقت خود دانوده است و برنگ اصل برگزیده و این اعتبار درین باب بسیارست و محسوس است
 و رسالت اگر بعضی فضل از تعقیبه مخلص میسر شود و شک نیست که ترقی ازین نخل حقیقت ناهایز است
 بلکه واقع و اگر وصول بنفس حقیقت خود و اقدس ترقی از انچه مخلصان تجت و دیگری جایز نیست از این حقیقت
 نهایت مراتب معلوم و فایز است اما اگر طفیل را بحقیقت دیگری که فوق حقیقت اوست رسالت
 جایز نیست بلکه واقع این سیر کو یا قیسری است که وای سیر طبعی و مستعد اوست چنانچه پنداریز
 و سابق و بیان وصول بحقیقت محمدی گذشته است علیه علم اولی الصلوة و السلام سوال ترقی
 از حقیقت محمدی که حقیقت بمقتضی است و حقیقتی از حقائق کمالات فوق آن نیست آجایز است
 یانه و نور رسالت خود نوشته که ترقی از حقیقت محمدی و اقدس حقیقت این عالمیت است آجایز
 نیست زیرا که فوق آن مرتبه مرتبه لائقین است که وصول بحاق بتدوین این محال است و وصول بحاق
 بلی تکلیف گفتن مجرد و تفوه است که پیش از رسیدن بحقیقت معلولان آن تسکین نموده و یاد ایا بعد از وصول
 بحقیقت کاکم بود و وصول بحاق لازم است که ریب و رنج ناشایسته نیست و آنچه نوشته ام که ترقی
 از حقیقت محمدی اقدس و از ان حقیقت نخل آن حقیقت بوده است که عبارت از جمال حضرت صلوات
 گفته اند و معتبر و مجده کرده و از وقت شتاده نخل بود باصل و چون بعضی فضل خدا و کجده باصل و از ان
 و از سایر اطلال مخلص میسر نموده است و از ان حقیقت بمقتضی واقع نیست بلکه جایز است که قدم از انجا برد
 و پیش نهاد و تقیم و در جواب ندان است و از یکان آمدن که محال عقلی است و شرعی سوال ازین
 تحقیق لازم می آید که حضرت خاتم الرسل علیه السلام صلوات و تسکین از ان حقیقت ترقی واقع شود
 جواب آنحضرت علیه السلام و السلام نیز باعلو شان که انجا به و صلال همیشه ممکن است و سرگز از یکان
 نخواهد بود که در و بوجهی است که مستلزم تحقیق است و لو هیت نقالی الله ان یكون له ندب
 من طریق دع ما اذ عده النصاری فی بیهم انهم سوال از تحقیق سابق و وضع گشت که دیگر از ان
 نیز طفیل و ارثت و علیه السلام صلوات و تسکینات و وصول بحقیقت بمقتضی و محاقی و اتحادی با
 ثابت است و شریکته و کمال حاصل و کائنات پسین تقدیر فوق و بیان متبوع و در میان
 و طفیل درین کمال که متفهمین فهم حجاب با تقاع و سطر است و فوق جمیع کمالات است چه بود و کلام

منزلت باشند و متوجع و محیل و تابع و طفیل نیست جواب اصولی بحاق و دیگران این حقیقت از طریق
 احقاق خادمیت بخدوم و وصول طفیل است به حیال اگر وصل از خدمت فرصت است که قتل طفیل از خدمت
 خادمیت است و اگر از انبیا است علیهم الصلوٰۃ والسلام استیانت هم طفیل است و خادم که اولش خورشید است و او
 شریک بخدوم و کلام عزت و آبروست و جنب و طفیل هر چند جلالت اسم تقدست المطفیل لطفیت
 خادمان که با کمند عالی به تبیت مخدوم میسرند و از طریق مخصوصه اولش میخورند و عزت و احترام می یابند
 از بزرگتر مخدوم است و از علو متابعت اوست کویا مخدوم را با وجود عزت ذاتی خورتنه دیگر از راه
 احقاق خادمان میباشند و از دایه و ارفاع شان و نیاید یکسان نام که و حدیث نبوی است
 علی صاحب الصلوٰۃ والسلام من کلمتہ حسنة فلا اجرها و اجور علی ان یستوعر را در سنت حسن او
 تابعدان بیشتر باشند و اصل اجور شان یاده تر بود و موجب زواید منزلت او باشند سرتیوانان
 با متوجع چه شریک باشد و کلام ساعات متوجع گردد و بشنود بشنود است که همین سیکانم باشد و شریک
 کید و ملت بوند اما بهر کدام شان معالجه جدا باشد و هیچ یک را از دیگری علی حلاصه نمود و از واجبه مطهرات
 و محبت آنان سرور و بجهت کام باشند و از یک طعام و شربت مل فرمایند علی و علی اهل بیت صلوات
 و السلام لیکن معالکه که با سرور باشند با آغوشان باشند و التذام میسر و در که او را باشند اینا را بنو و علی
 علی الصلوٰۃ و السلام و اگر اینجا را در جمیع امور از شما شریک با او بود و فضیلت اینجا نیز دست فضیلت
 او بر لازم آید علی و علی اهل بیت صلوات و السلام که فضیلت اینجا یعنی کثرت ثواب الله است
 سوال این تعیین چه که تعیین و الی است و حقیقت محمد است علی و علی الصلوٰۃ و السلام ممکن است
 یا واجب و ثابت است یا قدیم صاحب حق تعیین دل را که حقیقت محمد گفته است و تعیین را
 بوجدت کرده و همچنین تعیین آنرا که و حدیث گفته است و تعیین ثابته که از احقاق ممکنات گوید
 و از غیر ثبات نموده هر دو تعیین را تعیین جو بے میگوید و قدیم میداند و تنزل میگرداند و می
 و ثابته و جبده بود تعیین ممکنه و معتقد تو درین مسند چیست جواب این فقیر هیچ تعیینی تو
 نیست که نام تعیین بود که تعیین را تعیین سازد این الفاظ موافق مذاق حضرت شیخ محمد الدین قمی است
 اوست قدس سره و اگر سر هم در عبارات فقیر این قسم الفاظ اگر واقع شود از قبیل صنعت کلام است

بهر حال گوئیم که آن تعین یقین امکانی است و مخلوق و حادث است قال علیه و علی اله
 الصلوٰۃ والسلام اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِيَّ و در انجا ویت دیگر تعین قسطنطین
 آن نور هم آمده است چنانچه فرموده قبل خلق السموات بالفی عام و انما له و بهر مخلوق
 و سبق عدم است ممکن است و حادث و چون حقیقت اصناف که سبق صفات است مخلوق
 ممکن گشت صفات و دیگران بطریق اولی مخلوق خواهند بود و امکان و حدوث خواهند داشت
 عجبت که شیخ قدس سره حقیقت محمدی را بکلیه صفات جمیع کمالات را که اعیان تا گفته
 است از کجا حکم بوجوبشان میکند و قدیم میدانند و التزام خلاف قول بنی برینا علیه السلام
 الصلوٰۃ و السلام ممکن با جزا خود ممکن است و بصورت و حقیقت خود ممکن تعین و وجوب
 حقیقت ممکن بر چه بود حقیقت ممکن البته باشد که ممکن باشد که ممکن را با وجوب تقابل
 اشتراک و امتزاج نیست غیر از آنکه ممکن مخلوق است و او تعالی خالق او و شیخ بنیان
 در بیان وجوب ممکن تمیز نمی کند و خود میفرماید عدم التمییز بنیها اگر واجب ممکن گوید ممکن
 واجب یک ندارد و اگر میگوید و شش فرانید کمال کرم و عفو است سرنگی لا تَوَاحِدُ لَكَ اِلَهٌ سِوَا
 اَوْ اَحْطَا نَا کَسْوَال تود در مسائل خود و در بیان وجوب تعالی و ممکن نسبت به حالت غایت
 اثبات کرده و ممکن اخلل واجب تعالی گفته و نیز واجب تعالی باعتبار اصالت حقیقت ممکن را ملاحظ
 اوست نوشته و معارف کثیره بران متفرع ساخته اگر این اعتبار شیخ قدس سره نیز واجب تعالی
 حقیقت ممکن گوید چه مخلوق لازم می آید و چه لام بود و چرا انقسام علوم که اثبات نسبت نماید و نیز
 واجب تعالی و ممکن شرع به ثبوت آنها وارد نشده است هم از معارف سکریه است و از
 تارسانی است بحقیقت معامله هر ممکن چه بود که اخلل واجب باشد تعالی و واجب تعالی چه اخلل
 بود که اخلل موم تولید بشکل است و بنی از شایسته عدم کمال لطافت اصل هرگاه محمد رسول الله
 از لطافت خلل نبود خدا محمد را چگونه اخلل باشد موجود در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت
 ذلت تعالی و صفات نمایه حقیقت او تعالی و تقدس و مساوی آن هر چه باشد با کمال
 او تعالی موجود گشته است و ممکن و مخلوق و حادث است و هیچ مخلوقی اخلل غایت خود است

عزت باشد و متوجع و میل و تابع و طفیل نیست جواب اصولی حاق و دیگران این حقیقت قبول
 احق خادم است بخندوم و وصول طفیل است به صیل اگر وصل از خض غایت است که قبل طفیل از خود
 خادم است و اگر از انبیا است علیهم الصلوٰۃ والسلام است هم طفیل است و خادم که اولش خورست او را
 شرکت بخندوم و کلام عزت و ابروست و در باب و طفیل هر چند علی بن مسیوم لقب است المطفیل طفیل است
 خادمان که با کلمه عالیہ بتعین بخندوم پسند و از طعم مخصوصه او ش بخورند و عزت و احترام می یابند
 از بزرگے بخندوم است و از علو متابعت اوست گویا بخندوم را با وجود عزت و ذاتی عزت و دیگر از راه
 احق خادمان پیدا میشود و از یاد ارتضاع شان و دنیا بدینک تا حاکم و حدیث نبوی مرده است
 علی صاحب الصلوٰۃ والسلام من کلمتہ حسنۃ فذلہ اجرہا و اجرہا کثیرا و من کلمتہ مسیئۃ فذلہ
 تابعدان بیشتر باشند و اصل ابورشان یاده تر بود و موجب زواید و شرف او باشد شریک بیان
 با متوجع چه شرکت باشد و کلام سادات متوجع گردد و شرف نشود و است که جمعی سیکام باشد و شرف
 کید و است بوند اما با هر کدام شان معالجه باشد و پیچیکه لازم دیگر می طلعا نمود و از او به طهارت
 و محبت آن سرور و بجهت کام باشند و از کطعام و شرف مل و نمایند علیہ علم اہل بیتہ الصلوٰۃ
 والسلام لیکن معالجه که با انسر و باشد با انسا باشد و التذاتی سرور که او را باشد انسا را بنود علیہ
 علیہ الصلوٰۃ والسلام و اگر انجاء و جمیع امور انجا شرکت با او بود و فضیلت انجاء نیز و سنگ فضیلت
 او بر سرانم اید علیہ علم اہل بیتہ الصلوٰۃ والسلام که فضیلت انجاء یعنی کثرت ثواب الدنیا است
 سوال بن تعین چه که تعین و الی است و حقیقت محمد است علیہ علم اہل الصلوٰۃ والسلام ممکن است
 یا واجب و ثابت یا قدیم صاحب تعین و الی که حقیقت محمد گفته است و تعین ان
 بوجدت کرده و همچنین تعین بنی را که وحدت گفته است و اعیان ثابۃ که از احقائق ممکنات گویند
 و از غیر ثبات منوره و هر دو تعین و القین جوئے میگورید و قدیم میدانند و شرف تعین دیگر که روحی
 و شرف و جسد بود تعین مکانی و معتقد تو درین مسئلہ چیست جواب این فقیر هیچ تعینی نداند
 نیست کلام تعین بمع و اگر تعین المستعین ساز و این الفاظ موافق مذاق حضرت شیخ محمد الدین قمی باشد
 او است فکر نفسی تا اسراریم و عبارات فقیر این قسم الفاظ اگر واقع شود از قبل صفت کلامی

آله الصلوة والسلام سلم و تحسلی است و چون نظر بعد بریت و معجز و بشیریت او صلی الله تعالی
 علیه وآله وسلم نموده آید و ملاحظه عزت و جلال عظمت و کبریا یی و متغافل از حق او تعالی گردد
 شود و حصول حران و فقدان کماله از کمالات بے غایت او تعالی و حق آن سرور و نیز
 علیه وآله الصلوة والسلام هیچ مستبعد نبود بلکه شایان حال بگردد باشد که میوه و کمالی ظهور
 و کرمه کاندید که اکابر کثرت و در بر نیفتن گواه عدل و اثبات فقدان و حق کل بنیاد بل
 ممکن هر چند بجزات علایا رسد از حقیقت واجب چه در یاد و حادث از قدیم چه در اکثریت
 چگونه احاطه غیر متناهی نماید و آنچه نوشته اند که هر کمالی در نوع بشیر مکرر است و حضرت
 تمامیت بالفعل حاصل است علیه و علی آله الصلوة والسلام بے فضل کلی بر کل خصوص یا نرسد
 است علیه و علی آله الصلوة والسلام اما کماله باشد که واجب فضل جزو بود و هست که مختص
 به بعضی از انبیا و اکرام و ملائکه عظام باشد علی بنیا و علیم صلوات و سلامات و هیچ
 قصوری و فضل کلی او نهند علیه و علی آله الصلوة والسلام و احادیث صحیح آمده
 است که بعضی از کمالات و افراد امتنان باشد که انبیا غبطه آن نمایند علیم صلوات و سلامات
 و حال آنکه فضل کلی مراد نبی است بر جمیع افراد امتان و نیز در حدیث آمده است که شهید
 فی سبیل الله به چند چیز بر انبیا مزیت دارند شهید را احتیاج بعسل نیست و انبیا را
 غسل بانداد و بر شهیدان از جنازه نیامده است چنانچه مذکور است امام شافعی است
 در انبیا نماز جنازه باند کرد و در قرآن فرموده که شهید را شاموتی نپندارید که احیا
 انبیا را مروت فرموده انبیا فضائل جزیه اند قصوری و فضل کلی انبیا ندارند پس قلند
 که بسبب فقدان بعضی از فضائل جزیه خرفه و اندوهی نسبت بان سرور علیه و علی
 آله الصلوة والسلام جاری گردد که سبب حصول سعادتی حصول آن فضائل شود
 مثلاً بانبوت و وجه شهادت جمع شود و اگر مسلم داریم که جمیع کمالات جمیع افراد انبیا
 در آن حضرت بالفعل حاصل است علیه و علی آله الصلوة والسلام گوئیم که چون هست
 علایای آن سرور بلند افتاده است علیه و علی آله الصلوة والسلام بان کمالات

اكتفاء من غير مدخل من غير مدخل این شوق فوق میفرماید چون کمالات فوق از امکان
 حصول بشری خارج اند تا چاره و ام حزن و افراط اند و نقد وقت است تحقیق این بحث
 است و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال که مدار کار و طریقت و حقیقت و در قربت و معرفت
 بر فناست و بر زوال بشریت و احکام امکان **۵** هیچکس را تا نگردد او فنا نیست و
 بارگاه کبریا هر قدر که از وجود بشریت باقی است حجابی به همان قدر است و ارتفاع
 صفات بشریت با کل در کل ممکن نیست چه در خواص چه در اخص خواص شیخ عطاء و یار
۵ نئے بیته که شاهی چون پیغمبر نیافت او فقر کل تو بیخ که بره از فقر کل و ال صفات
 بشریت و امکان با کل نموده که حصول آن مستعد نیست که مستلزم قلب مطابق است
 چه ممکن اگر تر قی نمود از امکان خود متغیر گردد و هر آینه واجب شود آن حال عقلی است و شیخ
 و آنچه بزرگ گفته است **۵** چه ممکن گردد امکان بر نشاندن بجز واجب و و چیزی نماند
 معمول بر تشبیه است نه محمول بر تحقیق و تقریر که آن غیر واقع است عزیز می فرماید
 سیه روز ممکن و دو عالم جدا هرگز نشد و الله اعلم به سوال بقای احکام و آثار امکان در مقام
 قافیه مدینه ظاهر است که قوس امکان و قوس وجوب بخار با است اما در مقام اودانی که با است
 مخصوص میان هر دو است علی علیه السلام و الله اعلم و الله اعلم بقای احکام امکان بچشمی است
 مابه الامتیاز و در وجوب امکان عدم است که طرفی از امکان است چه طرف دیگر از امکان
 که وجود است قدرش سرک است در میان وجوب و امکان و در مقام اودانی
 احکام عدم و بر زوال می آرد و رفع امتیاز قوسین مبنای نه آنچه امکان با کل و نقد میگردد
 و انقلا بوجوب نماید که آن محالی است کما مر فی نقد است که در مقام قافیه مدینه
 حجب ظلماتی نبر آمده است که از آثار عدم است و در مقام اودانی اگر حجاب است
 نورانی است و از راه طرف وجود امکان آمده است و برین توجیه توان حل کرد و سخن
 بیت آن بزرگ را که بالا گذشت است و از نشاندن گردد امکان زوال احکام
 عدم آنچه سر سر کرد و است مراد توان در است سوال هرگاه طرف عدم از امکان

زائل گشت و باز الا تمایز که در میان امکان و وجوب یعنی مرتفع شد و غیر از وجود که طرف
دیگر امکان است و قدر مشترک است در میان وجوب و امکان و اینجا نامیده است آنرا که
امکان از حقیقت خود محال گشته بوجوب که وجود صرف است ملحق شد و قلب حقیقت لازم
آمد و سنی بیت آن بزرگ که مذکور شد به مجرد واجب و چیزی نمی ماند بر حقیقت محمول گشت
جواب این وجود که در طرف ممکن کائن است ظل آن وجود است که در وجود ثابت
است نه عین آن وجود است و این وجوب که از زوال طرف عدم در ممکن پیدا
شده است وجوب بغیر است که قیسه از ممکن است نه وجوب بالذات تا قلب حقیقت لازم
نیاید چنانچه ارتفاع این عدم از راه ذات ممکن نیامده است تا واجب بالذات گردد و محال لازم
بلکه ارتفاع این عدم در ممکن بواسطه استیلا وجود حضرت واجب الوجود و تهرمان حق
و جوب است تعالی و تقدس بر ذات ممکن متبادر از وجوب که در صریح سابق قیسه
است وجوب ذاتی است نه وجوب بغیر و وجود را قدر مشترک گفتن در وجوب امکان
از قبیل اشتراک لفظی است نه معنوی اگر چه آنرا کلمه مشکک گویند چه وجود ممکن با وجود
واجب تعالی نه محقیقت هیچ مشترک نیست تا کلیه و جزیه تصور شود و سوال فنا و بقا
که صوفیه علیه گفته اند و ولایت را عبارت از ان فنا به پیچیده است هرگاه ارتفاع صفات
بشریت تصور نباشد فنا چه گنجایش دارد و جواب آن فنا که در ولایت معتبر است باعدا
شور و شهود است که عبارت از انشیان ماسوائی حق است سبحانه نه ارتفاع ماسوکی
غایت مافی الباب صاحب آن فنا و غلبات مگر عدم شعور شیایا عدم اشیای نگار
آن را ارتفاع ماسوائی می فهمد و بان تسلیم می یابد و اگر بعض فضل و از ترسته
داده بدولت صحو شرف سازند و صاحب تمیز گفتند میداند که آن فناشیان
اشیا بوده است نه اعدام اشیایا و این شیایان اگر زائل گشته است گرفتار
به اشیای است که ممکن داشته و مذموم بوده و نفس شیایا که اشیای برمان صرف است
بر جا و بر پا است و از لفظ و اعدام او مستقر الا انتقار سیاهی و حبشگی

که خود نکست به و چون بفضل این دید و این نیز عطا شد آن تسلی ز ازل گشت بجای
 آن خزن و اندوه و بی آرامی نشست و دانست که بود او مرضی است که بسی اتمام او
 ناپود شود و یافت که در رنگ و وبای طلاس که همیشه جانگاه اوست نقص مکان قصور
 حدودش همواره جانگاه او خواهد بود و عجیب مد است عارف هر چند بالا تر میرود و ذرات
 و عوجات بیشتر بنیادین و نقص و روی زیاده تر میگردد و تصور بیشتر و نظر قوی
 و بی قوار و بی آرام میسازد و همان قصه شاکر در سن تابست که از روی تعجب شنید
 گفت که هر چند کار بیشتر میکنم و در تری افتم مگر از اینجا است که آن سرور فرموده علیه علی اله
 الصلوٰه و السلام که او در یاکت ربهم یخلق محمدا و نیز فرموده علیه علی اله الصلوٰه و السلام
 ما اودی بنی مثلها و ذیت انا که مرا در این ایذا می بین و نقص و قصور است
 که موجب کمال خزن و اندوه است چه اندای دیگر در انبیای دیگر نتوان گفت که بیشتر بود
 علیه بنیا و علیه الصلوٰه و السلام حضرت نوح علیه بنیا و علیه الصلوٰه و السلام
 و بنجاه سال و قوم بوده و دعوت کرده و ایذا می گو ناگون کشید بقول است که قوم
 او علیه السلام در وقت دعوت القدر سنگ بروی میزدند که از بسیار رنگ بار
 میپوشید و غلطی افتاد و در سنگها سقوط میکرد و چون بحال می آمد شروع در
 دعوت میکرد و قوم با او همان قسم معامله میشدند و الی ان ینبلی الکتاب لجله باند
 دانست که این و دیگر نقص و قصور از دور است بلکه از قرب حضور است چه که دور است
 در محل محض و نورانی بسیار بظرف می آید و که دور است بسیار در محل مکرر و طمانه اندک
 و آنکه در سابق گفته شد که مدارکا قرب و معرفت بر فنا است زیرا که سالک تا از خود
 فانی نشود و بالکل از صفات بشریت و امکان خود نه بر آید مطلوب سده چهره او
 با مطلوب قبیل جمع و و نقیض است که در امکان ثبوت عدم ضروری است و در
 وجوب سلب عدم ضروری و نامطلوب نرسد از کمالات مطلوب چه در یاد و کمال
 او را غیر ماضی کمال خود چه در کمال که لا اله الا الله و یغایره نصیه قرآنی

مقول است صبی که بلذت جماع رسیده است اگر از کمال آن گوید شیرین خواهد گفت نه تلخ
و شیرینی انرا در رنگ شیرینی نبات خواهد داشت که وجدانی او غیر آن نیست و این کمال
او نیست بلکه کمالیت که مجمل مختصر آن صبی است که فی تحقیق راجع به است نه بان
هر چه از مطلوب ز قبل خود بی علام او گوید از خود گفته باشد و هر چه از دستا بد خود راستود
باشد اینجا عافی فرماید لاند بود که در کرمیه و ان من شئ الا کسبه فیه فیه فیه فیه فیه
لشی باشد یعنی هیچ چیز نیستیم و تقدیس تالش نمی نماید که خود را لهن اقال البسط
سجانی لاهاده التسبیح الیه خوش گفت **س** لے شده هم جمال خوشیتم پیوسته
هم خیال خوشیتم به قسم خلقان انجان زمان کمان هست اگر مریم بنه شست خیال اگر
معتوق خیالے و در سر است و نیست معشوق آن خیال گیر است به صاحب فصول ربایه
و البخلی من لذات لادیکون الا بصورة المجملی ما رای سوى صورته فی مصادیق
و اما **س** که در علم امکان رویت را از روی متالبت گفته است نه از روی تحقیق زیرا که
در دنیا جابر است و در آخرت واقع و چون فاکلیت سالک ممتنع شود و وصول انصال
مطلوب **س** آن ممنوع گشت و معرفت بی وصول صورت نه است ناچار عجز از معرفت لازم
آمد و عجز از معرفت عین معرفت گشت گفته نشود که عجز از معرفت چگونه معرفت باشد که
اوست زیرا که عجز از معرفت عبارت از معرفت است با نه لا یعرف قال الصدیق
اکابر رضی الله تعالی عنه **س** درک الاله کسبها من لم یجعل الخلق
سبیل الاله **س** معرفت برتر گے فرماید **س** سبحان خالق لے که صفاتش ز کبریا به بر خاک عجز می نهند
عقل انبیا به هر گاه انبیا علیهم صلوات و تسلیات و معرفت صفات کبریا عاجز آمدند و ملاکه
اکرام علی نبیا و علیهم صلوات و تسلیات گویند سبحانک ما عرفناک حق معرفت و صدیق اکبر
رسول رسول این است خیر الامم است اعتراف بعجز نماید و دیگری چو بود که دم از معرفت زند
مگر که جل مر کب خود را معرفت انکار و و غیر حق را حق شناسد و این عجز از معرفت نیابت است
مراتب عروج است و منتهای غایات مارج قریب تا به لفظ آخر رسد و طی مراتب تعلیمات

در طهارت نماید و وصل اتصال را که در میان آن خورشید بود عین فعل فی الفضائل است بد
 دولت این عجز شریف نشود و از خدا ناشناخته است خلاص نگردد و غیر حق را حق
 نداند سوال پس چه معرفت خدا جل شانه بجه بنشیند بود و جواب و جواب معرفت
 آن حقیقی است که هر چه شریع بان وارد شده است در معرفت ذات و صفات واجب
 باشد از شناختن آن واجب است و هر معرفتی که از غیر شریعت مستفاد میگردد و در فقر
 آن معرفت خدا گفتن جرات است و بطین و تخمین بر حق حکم کردن جل علا الحقون علی الله
 ملاک معلوم نگردد از اینجا گفته باشند سراج است و امام احمد امام عظیم کو فی رضی الله تعالی عنه
 سبحان الله ما عبدناک حق عبادتک و لکن عرفناک حق معرفتک اگر چه این قول بر اکثری است
 و اما قابل توجیه و جیه است زیرا که حق معرفت است که حق سبحان را جمیع آنچه شریعت بان
 تعلق گرفته است از کمالات و تزیینات و تقدیسات او قائل شناخته شود چه ما و ای
 آن از معرفت چیزی مانده است که مانع حق معرفت گردد سوال درین معرفت عوام و خاص
 شرکت دارند بلکه مساوات و لازم می آید که معرفت عوام مومنان مثل معرفت خاصان باشد
 باشد علیم اهلوات و اهلیات که هر راق معرفت حاصل است این مسئله در رنگ و رنگ
 است که امام عظیم موده است الا یمان لا یزید و لا ینقص و لا یفترس
 گفته اند که ازین عبارت لازم می آید که ایمان عامه مومنان مثل ایمان انبیا و علیم
 اهلوات و اهلیات و اهل بیت این شبه قوی مدنی بر و فیه است که این فقیر را بجز
 فضل و کم آن مهند ساخته اند و آن دقیقه است که حق معرفت است که بان
 معارف شریع عارف عجز از معرفت لاحق شود و مثلاً شریعت دارد گفته است
 به ثبوت صفت علم و واجب را قائل و آن علم در رنگ ذات واجب قائل
 بیچون و بیچگونه است و از حیث ادراک ما بیرون اگر العلم را قیاس بعلم خود کرده
 بشناسد نشناخته باشد بلکه اینجا شناخت محمول و مختصر خود است نه معرفت
 علم حق که صفت کمال است سبحان پس درین صورت نفس معرفت نیست و حق معرفت

چه بود و اگر معلوم از قیاس و تخمین بر عجز آید و به وجدان و حال باید که آنرا نمی توان
شناخت و دانند که نصیب از ان غیر از ایمان بر نبوت این صفت کمال نیست
این زمان هم معرفت حاصل گشت و هم حق معرفت پس از تحقیق اصل معرفت
حق معرفت آمد و آنچه حق معرفت نیست اصل معرفت هم نیست پس عوام را در حق معرفت
با خواص شریک نشد و اسوات چه گنجایش دارد و سوال چون حق معرفت بود باید که
عوام را نفس معرفت هم نبود که حق معرفت هم نیست جواب معرفت را صورتی است و
حقیقتی آن معرفت که عین حق معرفت است حقیقت معرفت است که مربوط است به عجز از
معرفت و وصولش آنکه بعد از این عجز نرسد و از مشابهت معالیه صفات امکان نرسد چنانچه
گذشت از کمال فضل است که صورت معرفت را نیز در نفس ایمان اعتبار کرده اند و
نجات را بان مربوط ساخته چنانچه صورت ایمان را نیز معتبر داشته اند و دخل جنبه
بران مترتب ساخته و صورت ایمان صورت معرفت کافی است و در حقیقت ایاد
از حقیقت معرفت چاره نبود پس ازین تحقیق معلوم شد که ایمان را نیز دو فرد است
و حقیقت و آنچه نصیب عوام است صورت است و آنچه خواص عطا شده حقیقت پس از این
عوام مثل ایمان انبیا شد که اخص خواص اند اسرار و صلوات و اہل کیامت چنان ایمان
دیگر است و این ایمان دیگر و باید که مائت ندارند و در حقیقت ایمان چون عجز
از معرفت ما خود است و معرفت بانه لا یعرف موجود هر آنی زیاده و نقصان آنجا
منقوض باشد چه در معرفت سلب معرفت احتمال تفاوت و جات است پس حقیقت
ایمان زیاده و نقصان بود و الله سبحانه اعلم بحقیقت احوال سوال ازین تقریر
آنکه علوم و معارف کشفیه صوفیه از حیرانها بر ساقط باشند و معرفت حق جل و علا
بأنها هیچ مربوط نبود که حق معرفت معلوم شرعی حاصل شد و معرفتی نماند که صوفیه
آن را بتلاش اکتساب نمایند پس صوفیه را از علما و معرفت حق جل شانه بیچیزیت
ثابت گشت جواب علوم و معارف کشفیه صوفیه معذات اندر آن عجز را که بجای

حق معرفت
بأنها هیچ
مربوط نبود
که حق معرفت
معلوم شرعی
حاصل شد و
معرفتی
نماند که
صوفیه
آن را بتلاش
اکتساب
نمایند پس
صوفیه را از
علما و معرفت
حق جل شانه
بیچیزیت
ثابت گشت

در حقیقت
ایمان صورت
معرفت است
و آنچه خواص
عطا شده
حقیقت پس
از این
عوام مثل
ایمان انبیا
شد که اخص
خواص اند
اسرار و
صلوات و
اهل کیامت
چنان ایمان
دیگر است
و این ایمان
دیگر و باید
که مائت
ندارند و در
حقیقت ایمان
چون عجز
از معرفت
ما خود است
و معرفت
بانه لا
یعرف
موجود
هر آنی
زیاده و
نقصان
آنجا
منقوض
باشد
چه در
معرفت
سلب
معرفت
احتمال
تفاوت
و جات
است
پس
حقیقت
ایمان
زیاده و
نقصان
بود و
الله
سبحانه
اعلم
بحقیقت
احوال
سوال
ازین
تقریر

النهایة منتصیان الشیاء را میسر میگردد و این بزرگواران بر بخاشی این معارف کشفیه
 بدولت آن عجز نمیشد و پس معارف این بزرگان معتبر باشند که وسیله حصول
 حق معرفت است و در لایحه وصول باین حقیقه سوال چون عجز از معرفت ثابت شد
 و کمال منحصر و عجز آمد پس صوفیه علیه که مراتب سه گانه اعتبار نموده اند بجهت سینه بود
 و از علم یقین و عین یقین و حق یقین چه مراد باشد جواب این فقیر را در سینه یابم
 مشاجره است این بزرگواران این مراتب سه گانه را نسبت بذات حق جل علاه
 اعتبار کرده اند و علم یقین و عین یقین و حق یقین در آن حضرت جل سلطان
 اثبات نموده و در تمثیل که آورده اند علم التشن را که با استدلال از دغان حاصل شود
 علم یقین نسبت به التشن گفته اند و دیدن التشن را عین یقین تصور نموده اند و متصور
 شدن حق یقین و این فقیر این مراتب سه گانه را در آیات که در اوال اند بر حضرت
 ذات واجب جل سلطان فرو آورده است و علم و عین و حق در و اوال گفته اند و در
 کوان از علم و عین و حق برتر است و در تمثیل علم و عین و حق نسبت بدخان دانسته
 نه نسبت بالتشن است چه اگر علم دغان با استدلال حاصل گشته است علم یقین است
 نسبت بدخان که مستلزم التشن است اگر دغان را دیده است و از اینجا استدلال
 بوجود التشن کرده عین یقین است نسبت بدخان و اگر بدخان تحقیق گشت و از اینجا
 استدلال بالتشن کرد حق یقین است نسبت بدخان و این استدلال اتم است از
 استدلال سابق که آن استدلال از آفاق است و این استدلال از نفس کسی بدخان
 مستحق گشته است و عین یقین دغان و اسطه است و در حق یقین و اسطه
 نیست بلکه همان نسبتی که دغان را بالتشن کائن است و از این همان نسبت حاصل
 میگردد و به اعلا می مدارج قرب میرسد که ما و را می علم و عین و حق است گفته نشود که
 چون و اسطه مرتفع گشت رویت مستحق شد که عین یقین است زیرا که گویم ارتفاع
 و اسطه در تحقیق رویت کفایت نمیکند چیزی را می دیگر باید که وجود آن مفعول است و چون

مراتب یقین همه راجع بآیات گشت و معرفتی تا آنکه راجع بدلول باشد یا چار عجز از معرفت
 در بدلول لازم آید و معرفتی غیر از سلب معرفت آنجا مستحق گشت و اگر این مراتب
 سته گانه یقین راجع بآیات کرده نشود و بدلول راجع باشد عجز ازین معرفت صحت
 پیدا و سلب معرفت را بنفعی چه بود بسم الله الرحمن الرحیم بحمد الله و سلام علی
 عباده الذین اصطفی را بهمانه که بجهان نبی موصول اند و اندر این است که تعجب
 نبوت تلقی دارد علی راجع بجا الصلوٰۃ و السلام و موصول اصل الاصل است و موصول
 این راه بالا صالت انبیاء اند علیهم الصلوات و التسلیمات و صحابه ایشان و از سائر ائمه
 تا اگر بایند و است بنوازند اگر چه قلیل بودند بلکه اقل و درین راه توسط و حیل و است
 هر که ازین و اصلمان فیض میگیرد بوسیله توسط احدی از صعل خدینا دید و هیچ کس دیگر
 را حائل نیست و راسی است که بقرب ولایت تلقی دارد و قطاب او تاد و بدلا و
 سخیا و عامه اولیا و الله بصین راه و مصل اند راه سلوک عبارت ازین راه است بلکه
 جذبه متعارفه نیز و دخل همین است و توسط و حیل و درین راه کائن است و پیش
 و اصلمان این راه و سرگروه انجیا و غنیه فیض این بزرگواران حضرت علی مرتضی
 کرم الله تعالی و جبهه الکریم و این منصب عظیم الشان بایشان تلقی دارد و بقیام
 کویا هر دو قدم مبارک آن سرور علیه و علی الصلوٰۃ و السلام برفیق مبارک او
 کرم الله تعالی و جبهه حضرت فاطمه و حضرت حسنین رضی الله تعالی عنهم و بقیام
 بایشان شریکند انکارم که حضرت امیر قبل از نشاءه غصری نیز ملاذ این مقام بوده
 اند چنانچه بعد از نشاءه غصری و هر که افاض و ولایت ازین راه میرسد توسط ایشان
 میرسد چو ایشان نزد لفظ منتها کئے این راه و مرکز این مقام بایشان تلقی
 و دره حضرت امیر تمام شد این منصب عظیم القدر بحضرات حسنین ترتیباً مفوض
 و مسلم گشت و بعد از ایشان بهر یک از ائمه اثنا عشر علی الترتیب و التفصیل قرار
 گرفت و در عصا این بزرگواران و همچنین بعد از آنحال ایشان هر که افاض

مکتوب است و سیوم و زخمه تباری در بیان آنچه بهایم که موصول بود بخداوند

و هدایت میرسد توسط این بزرگواران بوده و بحیلوله ایشان هر چند اقطاب
و نجای وقت بوده باشند و بلاذ و لمجا رحمة ایشان بوده اند چه طواف را غیر از محفل
بر مرکز چاره نیست تا آنکه نوبت بحضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رسید قدس سره
و چون نوبت این بزرگوار شد منصب مذکور با و قدس سره مفوض گشت و تا آنکه
امم مذکورین و حضرت شیخ بهیچکس برین مرکز مشهور و دیگر و و وصول فیوض و
برکات دین راه بصره که باشد از اقطاب نجای توسط شریف او مفهومی بشود و چنان
مرکز غیر او را پیشتر شده از اینجا است که فرموده شعرا فلک شمس الاولین و ثانی
یا ابد اعلی افق الحلال تعزب به مراد از شمس فلک فیضان هدایت و ارشاد است
و از اقوال آن عدم فیضان مذکور و چون بوجود حضرت شیخ معامله که با اولین تلقین
داشت با و قرار گرفت و او وسطه وصول رشد و هدایت گردید چنانچه پیش از
اولین بوده اند و نیز نام معامله توسط فیضان برپا است بتوسل او ست ناجای ست
آمد که فلک شمس الاولین و ثانی از سوالین حکم منتقض است بجهاد اولین
زیرا که در میان معنی مجدد الف ثانی در مکتوبات جلد ثانی اندراج یافته
است که هر چه از قسم فیض و انعتاب بمانان برسد توسط او باشد هر چند قطع
و اما و باشد مذکور و بجای وقت بوند گویم که مجدد الف درین مقام مایب شایسته
حضرت شیخ است و بنیابت حضرت شیخ این معامله با و مربوط است چنانچه گفته
نوار القمیرت فادین نور شمس غلام مذکور سوال منتهی مجدد الف که بالا مذکور شد شکل
است زیرا که در مدت مذکوره حضرت عیسی علیه بنیا و علیه الصلوة و السلام فرمایند
نزول فرمود و حضرت مهدی علیه الرضوان نیز خواهند ظهور نمود و معامله این به
بزرگواران برتر از آن است که توسط احدی اخذ فیوض نمایند چنانچه گویم که معامله توسط
مربوط به راه دومی است از و راه مذکور که عبارت از قرب لایت است و در راه اول که
عبارت از قرب نبوت است معامله توسط مفقود است هر که بآن راه وصل گشت

وہیچ حالے و متوسط درمیان ندارد و بے توسط احدی خدمت یحییٰ و برکات ثانیہ
توسط وحی و ولایت در راہ اخیر است فقط حاملہ آن موطن علاحدہ است چنانچہ گذشتہ
حضرت علیہ علیہ بنیاد علیہ الصلوٰۃ والسلام حضرت محمدی علیہ الرضوان علیہ
اول و صل اند چنانچہ حضرات شیخین رضی اللہ تعالیٰ عنہما براہ اول و اصل گشتہ
و ضمن آن سرور اند علیہ و علیہ الصلوٰۃ والسلام و انجاشان خاص از علم
تفاوہ و رجائتہا **بیمہ** باید دانست رواست شخصے از راہ قرب ولایت
بقریب نبوت برسد و در ہر دو معاملہ شریک باشد و البقیل بنیا علیہم الصلوٰۃ والسلام
اور انجام جا بدہند و کارخانہ با و مربوط سازند و انجام معاملہ با و سوط گردانند
خاص کنندہ مصلحت عام را بہ ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ
و بفضل العظیم سبحان ربک رب العزت عما یصفون و سلام علیہ المرسلین و بحمد
لہ رب العلمین و بحمد لہ رب العلمین

لہم الحمد والمنہ کہ جلد ثالث مکتوبات امام ربانے حضرت مجدد الف ثانی
رحمۃ اللہ علیہ تبارخ و از دہم ربیع الثانی سن یکھزار و دصد و شصت و شصت
بر پنجہ اہتمام ہر نربیتان شریعت مصطفیٰ مولوی شیر محمد خاں صاحب سلمہ لندہ
تمام رسید و بحسن خاتمت انجامید نقلاً

احوال حضرت مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ و انظر

از زبان خامہ حقیقت تر جان حبیب الدین سوزان

الحمد للہ رب العلمین و الصلوٰۃ والسلام علی خیر خلقہ محمد وآلہ و صحابہ جمعین
اما بعد این نکلہ الیہ و بعضے از احوال مقیم ہر اوقات اہلال و مقوم ہر تہا بحال

حضرت شیخ احمد سہندی الفاروقی نقشبندی کہ مقدامی اباب عرفان و
پیشوا سیحاب ذوق و وجدان بوده است ہیچکس حقایق شریعت طریقت را
و مصنفات خود چنان مضبوط و مربوط نکرده است کہ وی در کتابت خود بظاہر
خبر و باطن نور محمد مظهر و مقامات احمدیہ نیگوید کہ ولادت خدمت مولانا در سن
نہصد و ہفتاد و یک بودہ است و بر پیشانی نورانی از ایام طفولیت نوار
رشد و ولایت و آثار لطف و عنایت ظاہر ہے شدہ اند تا آنکہ ہدایت
نجات صاحب حال و قال حضرت شاہ کمال بطریقہ قادریہ در آمد و موید
الطاف بزرگانہ شد و حفظ کلام اللہ نمودہ از پدر فرمود شیخ عبدالاحد علوم
متعارفہ و معارف توحید تحصیل فرمودہ و سلسلہ چشتیہ اجازت ارشاد یافتہ قائم
الیشان گردید و در عمر مقتدہ سالگاہ کہ آغاز شباب است و بحکم حدیث نبوی شیعہ
است از جنون و جمیع علوم ظاہری و باطنی از امثال و اقران خود گویشت
و بود چنانچہ سعدی شیرازی فرمودہ قطعہ شب تاریک دوستان خلائی
مے تابد چو روز رخ شندہ بہ این سعادت بزور بازیست تا نہ بخشد خلایق
بختندہ بہ آخر و دہلے بہ خدمت صاحب الشریعت و الطریقت و تحقیق حضرت
خواجہ محمد باقی رضی اللہ عنہ کہ یکے از اکابر نقشبندیہ اندیش و سہل پنجاب
بہاؤ الملتہ والدین خواجہ بہاؤ الدین نقشبند رحمۃ اللہ علیہ میر سید سیدہ
اغظ طریقہ انیقہ ایشان نمودہ در دو ماہ کم و بیش دیدار نمود و رسید بانچہ رسید
گویند کہ خواجہ در آن روز مابیکہ از خلعتان نوشتہ بود کہ شیخ احمد نام مروی است
از سر سبز کشمیر العلم و قوی العمل روزی با فقیر مستند نشست و بخواست کردہ
بود سی عجباب و زگار از شاہدہ میشود و بان می ماند کہ آقا بے شود کہ عالم
از ان روشن گرد و وفات شیخ و بیست و ہفتم صفر سن بچہزار و بیست و چہار
و او را در سر سبز مراہس ازین نمودہ میشود کہ حق آگاہ خیر خواہ خلق اللہ

سید و مولای ما شیر محمد خاضا حیات الله عافیه کلمات طیبات ایشان را بر ارجی فانی
 خلاق بقالب طبع درآورده است و تصحیح آن حتی الامکان جهد بلیغ بکار برده یقین غیا
 بیغایت الهی است که بذکر قبول مذکور شود و بعین ضمانت و سوزان خود شرف پیش ازین
 مجوش سبحان بک با لافرت عمایصفون سلم علی المرسلین و محمد و آل محمد علیهم السلام
 حمد و از و سبحان که فات و صفاتش از و سمیت حدوث و مکان مبل و تقلید و تنه پیش از
 ادراک و نقل همچو ناقصان ترا علی سبحان عظم شأنه لا یحیط بحقله و بهامو القدر الدی
 الامو و حده لا شریک له شیء فی السیاد ان ثبت الکاملون المثل الی علی لکنه و را الوار
 مشکل و وصف سبحان عمایصفون و صلوة و سلام بر نبی کریم که انک علمی خلق عظیمه صفی از
 کلام خلاقش است و لولاک لما خلقت الافلاک شهره افاق ما یطعن عن الهوی انک لا و
 یوحی و صف کلام دست و دنی فتدلی بکمان قیاسین و ادنی بیان قرب مقام و فستو
 الود و تسلیاته و برکاته مدیه علی آله و صحابه کما ذکره الذکر و غفل عن کراهه الخافون بعد
 سیکو گنگکار شهر سار امید و ارجحت حان شیر محمد خان بن علی ام محمد خان باشند و همچو طالب
 علایا مرزده و قاصد اتقان صدق و را بشری ساکنان ساک طریقت احمدیه اصحاب و اغانی
 مقامات مدیه جدید را نداده و درین ایام فخر و خنده فرجام کلمات طیبات حروف طلیات تنصیر علی غیر
 و معارف عجیده بر اطفیف و دقائق شریفه با کلمه بها احسن العرفاء و انشایها و احسن الیاد
 من نیکو انوار النبوة یعنی مکتوبات معارف فتوحات الامام الهام قدوة العلماء الرخنین الشرف
 بشرف صاحب البلیات الاصلیه مخزن اسرار البیوت و دقائق المکاشفات القرآنیة آیه من البلیات
 الاحیاء سیدی اصفی علی اسم الذکر بشرف علیها ام از بان خود مدانی حضرت شیخ احمد مجد الفانی
 و در او هم برهه انانی کلمه جبرمی حلیه طبع پوشیده و مرغوب لها تا شیخ تماشگر دیر الالهمنا
 ببرکات و از و ز قنایم مقامات او فکر که هرگاه در مطالعش وقت غوش دست دهد و حامی خیر از
 راقم انتم مضائق الله ندانم اللهم تعالنا با تحبنا و ترضی بیدنا و افترنا با بخیر و انتم لنا باخیر و جعل
 عواقب امورنا باخیر آمین یا رب العالمین بر خجک یا ارحم الراحمین فقط تمت



سید و مولای منی که ما را شریف محمد خا نصاحب کلام اللہ عافیت کلمات طیبات ایشا زار ابراهی فانی
 خلائق اقبال طبع در آورده است و تصحیح آن حتی الامکان جهد بلیغ کرده و فیض عباد
 بیغایت اتم است که ذکر قبول مذکور شود و بعین مضامین و سوزان خوشنویس پیش ازین
 مجوش سبحان یک باب حضرت عمایصفون سلم علی المرسلین و محمد در باب اهلین و بیرون
 حمد و از دیوان کلمات و صفاتش از و سمع حدوث و مکان مبلر و تقدیس و تنزیه پیش از
 ادراک و نقل همچو ما نقصان بر او علی فسجا نه اعظم شانه لا یحیط بحقله و بهامو اللہ العالی
 الامور و حده لا شریک لیس که شئی غیر از او باشد و ان ثبت الکاملون المثل الی اعلی لکنه و الی الی
 بشکل و وصف شجاعت عمایصفون و صلوة و سلام بر نبی کریم که انک العلی خلق عظیم صفته از
 کلام خلاقش است و لولا که لما خلقت الافلاک شهره افاق ما یطیق عن الهوی ان لا و
 یوحی و وصف کلام اوست و درنی فتدلی بکمال قیاسین و ادنی بیان قرب مقام و فصول
 العدد و تسبیح و برکات و تملیه علی آله و صحابه کما ذکره الذکر و ن غفل عن کراهه الغافلون بعد
 سیکو گنگنه کاشه سراسر امید و ارجحت حال شیر محمد خان بن علی ام محمد خان باشند و همچو طالب
 علمایار فروده و قاصدین صدق تصور ابشری ساکنان لک طریقت احمدیه اصحاب و اغانی
 مقامات فیله جدید را ند که درین ایام فخر خنده فرجام کلمات طیبات حروف لایات تشتمل علی غیر
 و معارف عجیب و سرار لطیف و دقائق شریفه و انکلم بهما احسن العرفان و انشا الیها و احسن الیها و
 من شکوة الیها النبوة اعنی مکتوبات معدن فتوحات الامام الهام قدوة العلماء الرسخین الشریف
 بشیر لقا صاحب الالایات الاصلیه مؤخر اسرار الدیة وقف و دقائق المکاشیات القرآنیة آیه الی
 الاحیاء سیمو یصفی بالاسم الذکر بشیر علی امیر مام بر باغون صدقانی حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی
 و در دهم ربیع الثانی فی کلام بحر حلی طبع بر شید و مرغوب لها ما یخ تاسخ گردید اللہ العنا
 بر کاه و از در قفا من مقامات اتمه که هر گاه در مطالعش وقت غوش دست دهد و حامی خیر از
 اقم انتم مضائقه ندازند اللهم تعالنا با تحبنا و ترضی بربنا و افتخر لنا باخیر و اقم لنا باخیر و اقم
 عواقب امورنا باخیر آمین یا رب العالمین برکتک یا ارحم الراحمین فقط تمت

محکم
 دشت

رسالہ روز فاضل دیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

صلی الله تعالی علیه و آله وسلم ازین معنی آزرده شده فرمود که بر خیزد پیش من شمع سزاوارست و مخالفه و دامن
بود که از فتنه مذکور پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جمعی را مقرر ساخت که همراه با من بفری روند و بعضی از آن جمیع
تخلف نمودند و بعضی حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم رسید ه آن حضرت مکرر با بعضی فرمودند که چهره جوش
سأمة من الله من تخلف عنه و مع هذا ان بعض تخلف کردند و متابعت نمودند پس گویم امری که حضرت پیغمبر صلی الله تعالی
علیه و آله وسلم در باب نشن و صیت فرمودند بمقتضای کبریه کوره حی است و منعی که عمره کرده منع و رد و حی است و رد
کفرست علی اعترقم به و علی دل علیه و آله تعالی بمن حکم با انزل الله فاولک هم الکافرون و کما فرایب خلافت پیغمبر
صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و نیز از تخلف جمعی را مقرر بمقتضای لیل مذکور کفرست و تخلفان خلفای ثلث القبا
و چون حضرات در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که فعل حضرت وحی است اواقع این کلام پس گویم اخراج حضرت پیغمبر و ان
از دنیا با ضرورت وحی است آوردن عثمان را و انقضای امور و بطلان و قطع او کفرست بدو و جادل ایلی که حضرت فرمودند
و دیم قوله تعالی لا تتوبوا یومنون بالذیوم الاخر و اودن من حاد و الله رسول او و کانوا یؤمنون بآیاتهم و اخوانهم
او عشرتهم قول و با الله عصمة و التوقیة لاسم که جمیع اقوال افعال ان حضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بموجب
است و استشهدا و ولایتان بکبریه غیر ما هم نام زیرا که ان مختص بقرین است قال القاضی البیضاوی من حی فکما سجد و باطن من
الموی فی البصده لفظه بالقران عن ابوی این اگر جمیع افعال اقوال ان حضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بموجب حی می بود
بعضی اقوال افعال انس و علیه الصلوة و السلام غرض از غی شده و عتاب می آمد که فی قوله تعالی یا ایها الیمنی لم تحرام
الله ان تبغی من صفات رواج و انک قد غر و جل غفلا و عکلم اذنت لهم و قوله سبحانه کان الیمنی ان یکون له سرور حتی یخین
فی الارض سریدون عرض الدینا و قوله تعالی لا تصل علی احد منهم مات ابد بر و ایتی در و این بعد از ادای نماز سرور
است صلی الله تعالی علیه و آله وسلم برای منافق و بر و ایتی پیش از ادای نماز بر آن و بعد از غم بر ادای آن و بر تقدیر
این افضل محقق است سوار کان فعل الجوارح افعال القلب مثل ذلک فی القرآن کثیره پس تواند بود که بعضی افعال افعال
انس و علیه الصلوة و السلام از روی ای چشما و باشد قال القاضی البیضاوی فی تفسیر قوله غر و جل کان الیمنی ان یخین
و دلیل علی ان الایمان یجهدون و انه قد کون خطا و لکن بایقرون علیه و آله و صحاب کرام در امور عطفیه و احکام صحت
مجال اختلاف و منع خلاف و هستند و بعضی از اوقات وحی موافق برای صحاب یا نزل شده چنانکه در ساری بد
مطابق رای میر المنین عمره وحی آمده چه توجه انس و با امور عطفیه که فرموده قال القاضی البیضاوی مدوی الله علیه
الصلوة و السلام انی یوم بیدر عین اسیر انهم اجاس و حقیل ابن بیطالب قت و فیهما فقال ابو بکر رضی الله عنه
انک استقیهم لعل الله یتوب علیهم فخذ منهم فیه یقوی بها صحابک قال عمر رضی الله عنه ضربنا قلوبنا فیهما فانهما لکنهم

فَمَا كَانَ عَنْ اللَّهِ لَكُنْ مِنْ فَلَانٍ وَكُنْ عَلِيًّا وَصَفْرَةً مِنْ أَخَوَاتِهَا فَلَمْ يَضَرْبْ عَنْهَا قَوْمٌ فَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ تَعَالَى صَلَّي
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ إِنَّ الْمَيْلِينَ قُلُوبٌ جَالٍ حَتَّى يَكُونَ الْبَيْنُ مِنَ الْبَيْنِ إِنَّ اللَّهَ لَشَدِيدُ قُلُوبٍ جَالٍ حَتَّى يَكُونَ
 بَيْنَهُ مِنَ الْحَجَرَةِ وَإِنْ شَكَكَ يَا أَبَا كُرْمٍ عَلَى بَرٍّ مِمَّنْ عَلَى بَنِيهِ عَلَيْهِ اللَّهُ فَفَضَّلَ الْبَصُولَاتِ لَيْسَ لِي قَالُ فَمَنْ تَعْبَى قَانِي
 وَمِنْ عَصَانِي فَأَمَّاكَ غُفْرًا حَتَّى مِمَّنْ عَلَى بَنِيهِ عَلَيْهِ اللَّهُ الْبَصُولَاتِ قَالُوا لَنْ نَذَرَ عَلَى لَارِضٍ مِنْ الْكَافِرِينَ فِي بَارِ
 فَخَيْرُ صَحَابَةٍ اخْتَارَ الْعَدَنِيَّةَ فَتَرْتِ لَعْنَى آيَةِ مَا كَانَ لَبْنِي أَلَمْ يَدْخُلْ عَمْرُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَلِكَ
 تَرْتِ يَكُنِيَانِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَبَاكَيْتَ فَقَالَ ابْنِي عَلَى صَحَابِي فِي خَدَمِهِمْ أَهْلًا وَتَقَدَّرَ
 عَلَى عَدَنِهِمْ أَدْنَى مِنْ مَذْهَبِ الشَّجَرَةِ بِشَجَرَةٍ قَبِيرَةٍ قَالُوا فَخَالَفَنِي بِيضَاوَى بِيضَاوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ قَالُوا تَوَلَّى
 الْعَدَابَ مَا لَمْ يَخْرِجْ عَمْرُ وَحَدَّثَ مِنْ مَعَاوِظٍ وَذَلِكَ لَمْ يَشَارِبَ إِلَّا تَحْنَانُ بِيضَاوَى كَيْفَ تَوَلَّى بُوَدَامَ أَنَّ حَضْرَتَ بَابِ
 وَطَاسٍ فِي خَيْرِ شَيْءٍ سَامَةٍ فَرَوْحُ جَبِينِ مُخْرَجِ أَنَّ حَضْرَتَ مَرْدَانَ الْبَطْرِيقِ وَجِي نَاشَ بَلْكَ بِطَرِيقِ سَرَى حَتَّى بَابِ
 وَفَخَالَفَ أَهْلًا لَمْ يَكُنْ كَقَبْرِ رِيكَ أَنْ تَسْمُخَ خَالَفَهُ صَحَابِي كَيْفَ أَمَّ أَمَّهُ هَسَتْ جَنَانُكَ بِالْكَذِبِ وَبِأَجْوَدِ تَحْقِيقِ نَمَانٍ تَوَلَّى
 الْبُكَارِ بَرَّانَ خَالَفَهُ أَرَدَتْ فِي عَتَابِيَا مَدَّةً حَالًا كَمَا نَكَلُ جَيْزَ أَرْسُولِ بَشِيرَةٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ صَحَابِي
 صَادِقٌ مَشِيدٌ حَتَّى سَمِعَ تَعَالَى فِي الْحَالِ لَمْ يَخْلُفْ بَنِي سِكْرٍ وَبَرَّ بَابِ شَرَّانَ وَعِيدَ نَارَ فَرَمَوْكَ قَالُوا عَمْرُ قَالُوا بَابِ
 الْبَيْنِ آمَنُوا لَاتَرْتَقُوا الصَّوْكَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ الْبَيْنِ لَا تَجِدُوا بَابَ الْقَوْلِ كَبِيرٍ لَعْنَتُكُمْ بَعْضُكُمْ لَنْ تَجْطِ أَعْمَالَكُمْ دَانَهُمْ لَاتَسْمَعُوا قَالُوا
 شَارَحَ لِمَوَاقِفَ لَعْنَتِهِمْ قَالُوا لَنْ لَعْنَتِهِمْ عَزَّ وَفَاةُ الْبَيْنِ صَلَّي اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى عَقِيدَةٍ وَاحِدَةٍ أَلَا
 كَلَامٌ يَطُوقُ الْبَقَا وَفِيهِ الرَّاغِقُ تَمَثَّلَتْ رَاغِقَاتُ فَيَا لَيْسَ لَمْ أُولَا فِي أَسْرَاجِهِمَا دِيَّةً لَا يُوجِبُ بَابًا وَلَا يُكَفِّرُ وَلَا كَانَ نَصِيحُ
 بَيْنَهُمَا قَامَتُهُ وَأَمَّ الْمَدِينِ أَوَامَةً مَنَاجِجَ أَسْرَاجِ الْقَوِيمِ وَذَلِكَ كَمَا خَلَفَ قَوْمٌ عَدَنَ قَوْلِ الْبَيْنِ صَلَّي اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَضَ
 الْبَيْنُ قَالُوا لَقَرِطَ سَانُخٍ وَكَانَ خَلَفَ قَوْمٌ بَعْدَ كَسْفِي تَخَلَّفَ عَمْرُ بَيْنَ سَامَةٍ رَمَّ فَقَالَ قَوْمٌ بُوَجُوبِ الْبَابِ لَعْنَتُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 جَبْرًا حَتَّى بَرَّ سَامَةٍ رَمَّ لَعْنَتُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ قَوْمٌ بَاتَخَلَّفَ لَهْطًا لَمْ يَكُنْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّي اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 فِي مَرَضِهِ أَلَا كَسْفِي كَوَيْدِ الْبَقَا مَقْدَمُهُ مَمْنُونُهُ نَادَى كَيْفَ تَبَوَّاتُ احْتِبَادَ لَهْطٍ وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رُوحِي بُوَدُوبِ
 صَادِقٌ أَلَا كَيْفَ مِمَّنْ أَعْمَالٌ وَقَوْلُ لَهْطٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بُوَجُوبِ حِي سَتِ حَادِحًا كَامِ جَبَلِهِ يَوْمَ تَعْدِي بُوَجُوبِ
 وَجِي شَدِيدٌ كَيْفَ كَمَا دَارِ جَمِيعِ اقْوَالِ اَفْعَالِ هَرَقَوْلِ قَوْلِ رَسْتِ صَلَّي اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَاصَّةً عَلَى سَبِيلِ التَّفْضِيلِ كَمَا
 يَخْلُفُ عَلَى فُطْنِ الْبَقَا وَلَا يَلْزَمُ أَنْ يَكُونَ اقْوَالُ جَمِيعِ الْمُحِبِّينَ قَالَهُمْ بُوَجُوبِ حِي لَانَّ احْتِبَادَهُمْ تَبَوَّاتُ بُوَجُوبِ لَعْنَتِهِ عَلَيْهِ
 يَا أُولَى لَا بَصَارَ عَلَى أَمَّا قَوْلُ ثَبَاتِ تَمَلُّقِ الْمَقْدَمَةِ لَا يَجِدِي لَعْنَتُهُ لَانَّ افْتِتَاحَ الْمَقْدَمَةِ اِقْبَالَهُ بَابُ مَخَالَفَتِهِ كَقَرِّ سَنَدِهِ
 بِأَمْرِ قَانِهِ وَاسْجُدْ بِدَارِهِ عِبَادَةً عَلَى مَا وَارَ النُّهْرُ اَفْعَدَ جَمِيعَ اَفْعَالِ اَقْوَالِ أَنَّ حَضْرَتَ صَلَّي اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

موجب می است هر ازان که الله بجا ن علم سوا می امور را چنانکه که از آن سرور علیه صلوة و سلام صادر شده
 سوا کان با لوی الحلی و با محض و همین قدر از تعظیم مردم عالمیان کافی است چه احادیثی که در مراجع خلفای ثلاث وار
 گشته اند از قبیل اخبار از عیبات اند و موطن طریق الوحي لا غیر و لا مدخل لرایع الا چنانکه فیة قال عز وجل عهدت
 العیبة لعلها الهو و قال سبحانه عالم الغیب لا یظهر علی غیره الا من اراد من رقی من رسول بارین تقدیر لازم است که اگر که
 و ما یطوق عن الهوی عامر از قرآن و وحی خفی مراد از آنکه الا یخفی شکی نیست که از آن کار و مخالفة چنین افعال قول
 مخالفة وحی لازم می آید و مخالفة وحی کفر است و الاحادیث الواردة فی رد التحم الله الیه علی اینها من اعلام الله سبحانه کثرة
 بحیث وصلت کثرة الطرق و لقد وردت الی حدیث شہرہ بل الی حدیث اتر من مفسر قلند که عده منها ما روی القریب
 عن النبی صلی الله تعالی علیه و السلام انه قال لابی بکر انت صاحبی فی انوار و صاحبی علی الخوف منها ما روی القریب
 الیهم عنه علیه صلوة و اسلام انه قال اتانی جبرئیل بیدی فارانی باب الجنة الذی یدخل من فیها منی فقال ابوبکر
 رسول الله و انت فی کنت ملک حتی اظن الله فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه و السلام انما انک یا ابوبکر من
 یدخل الجنة و منها ما روی البخاری و سلم عن النبی صلی الله تعالی علیه و السلام انه قال خلعت الجنة الی ان قال روایت فقیر
 البغایة حارثة فقلت لمن قال لهما من الخطاب فاروت ان اوله فانتظر الیهما فذكرت غیرک فقال عمر ابی بکر
 الله علیک اغار و منها ما رواه ابن ماجه من النبی صلی الله تعالی علیه و السلام انه قال ذلک رجل ارفع ارجلی حتی
 فی الجنة قال بوسعید و الله ان ابی ذلک لا عمر بن الخطاب حتی مضی سبیل و منها ما اخرج ابو علی من عمار بن یاسر قال
 صلی الله تعالی علیه و السلام اقدمت ابی بکر و عمر و لکن الله قد منها و منها ما اخرج ابو علی قال رسول الله صلی الله
 و الله و سلم اتانی جبرئیل فقلت یا جبرئیل حدیثی فیضاً لعمربن الخطاب فقال بوجه یک البت فوج فی قومه ان قد
 فضائله و ان عمر حسنه من حسنات ابی بکر و منها ما رواه الترمذی و ابن ماجه عن علی بن ابی طالب عن النبی صلی الله
 تعالی عنهما انه علیه السلام قال ابوبکر و عمر سیدک اول الجنة من الاولین و الاخرین الحسن و الحسنین من المهاجری
 البخاری و سلم عن موسی الاشعری انه قال کنت مع ابی بکر صلی الله علیه و سلم فی حال طرس حیطان الله منه و حار
 فاستقیح فقال لابی بکر صلی الله علیه و السلام انی فوج و بشره بالجنة ففتحت کما فاذا ابوبکر فبشرته بما قال رسول الله صلی
 الله تعالی علیه و السلام محمد و انتم استفتح رجل فقال لی فوج و بشره بالجنة علی لبوی لیسیر فاذا عثمان و فاخر
 قال النبی صلی الله تعالی علیه و السلام فوج الله سبحانه قال الله استعان به و اولیضا و سلم که خرج من ان بطریق می
 بوده فلانم که اخراج و نفی ما را که در بوده است چنانکه او اندو که اخراج و توفیق و تقریب و جل خوشه باشد
 چنانکه اشهر و علیه صلوة و السلام و حدیث ما فرموده البکرا البکرا جلدانه و تقریب عام و چون امیر المؤمنین

عثمان فردی توفیق اخرج بود طلوع داشت بعد مفی مدت محسوسه و غریب اورا جبریه آورد و لا محمد و نبیه
و آیه لا یجدوا قوالیه منہا منوت کفار می کند و کفر مردان ثابت نشده که کبودت او منع باشد فافهم و
ولا تعسف تحت خطبہ الشوا و نیز شیعہ ثانیاً بطریق منع و مناقضه گفتند که وود مع خلفای ثلاث حضرت یحیی
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم متفق علیہ فریقین نیست چه در کتب شیعہ انجری از ان نیست و آنچه دلالت بر وود کند مثل
مذکورین و غیرہا در کتب فریقین مسطور است و نیز بعضی از اہل سنتہ تجویز دفع حدیث برای مصلحت کرده اند پس اعتماد
بر حدیث غیر متفق علیہ نیست اقوال فی دفع الاشکال بطریق ثبات المقدمۃ الممنوعۃ و اللہ سبحانہ اعلم چون شیعہ از
کمال تعصب عناد و طعن سلف و سب خلفای ثلاث بلکه کفر ایشان اسلام و عبادہ خود خیال کرده و احادیث
صحاح کہ در مباح و مناقب ایشان فی سب و دلیل خراج میکنند و تحریفات و تصرفات در آنامی نمایند حتی و کلام
اللہ کہ ما را سلام بران است و از صدر اول بتواتر منقول است و هیچ شبہ با و را نیافید و قبول زیادہ و نقصان
نمی کند آیات مختصره و کلمات مخرجه درمی آورند و در آیات قرآنی تصحیفات می نمایند چنانکہ در کربلا علی بن ابی طالب
و قرآنہ فاذا قرأناہ فاتبع قرآنہ بنین طریق تصحیف و تحریف می کنند از علی بن حمزہ و قرآنہ فاذا قرأناہ فاتبع قرآنہ از کمال
ضلالت میگویند کہ بعضی آیات قرآنی را حضرت عثمان پوشیده داشته است کہ در مباح اہل بیت بود و اندوختن
را در اہل قرآن نشاخته و نیز خواہد گفت کہ طالعہ از ایشان شہادہ نرواز برای نفع و صلاح کرده خود تجویز کرد
اند پس بویسط این مفاسد مورد طعن گشتند و اعتماد و عدالت ایشان را سباط فرمود و کتب مدونہ ایشان از
ورطہ اعتبار ساقط شد و حکم توریت و انجیل محرفه گرفتند و در کتب اہل سنتہ مثل صحیح بخاری کہ اصح کتب
بعد کتاب اللہ است صحیح مسلم و غیرہا جواز مباح و تعظیم خلفای ثلاث نیست و انجوشان از فاد طبقہ و کمال
فراج خود ذم خیال کرده اند تصور باطل و خیال فاسد است و اقلیل و جہلان صغیر است مگر شرک را تلخ و
تحقیق آن بالاکشت و اذ الذین فی قلوبہم زنج فلیستون ماتا یہ منہ ابتعا و انقضت و انکہ گفتہ اند کہ بعضی اہل سنتہ
وضع حدیث برای مصلحت تجویز کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیہ نیست بر تقدیر است کہ اہل سنت کلام
آن بعضی رو کنند و در مقام انکار او نباشند و انہا کذب آن نمایند و اواقع میس کند کہ بلکہ ایشان در کتب
خود کذب افسار او را تصریح کرده اند و از در جہ اعتبار و اعتماد ساقط نموده ظالمانہ ہم شنی و ابلس الحی الوضیع
ایسرا باطل انظار پسین بطلانہ و ہذا شیعہ در جہا بطریق منکھتہ کہ مخافہ خبر واحد لانیم کہ کفر است
چہ مخافہ اخبار اجماع از مجتہدین واقع شدہ پوشیدہ ماند احادیثی کہ در توصیف و تعظیم خلفای ثلاث وارد شدہ
انرا گرچہ از روی اغاظا حادمانا ذکر شدہ رواۃ و لغو طرق انہا بحدیث و تواتر معنوی رسیدہ اند کما مر و شک نیست

که انکار مدلول آنها کفر است و مخالفت چنین اجارا حاد از محمد صلی الله علیه و آله اقامه و بکار نام او بجهت محمد صلی الله علیه و آله که
 رئیس این امت است مطلق جزو احد بلکه افعال صحیح بل بر نفس مقدم میبارد و میخانه آنها تجویز نمیکند و بعضی
 شیعه بعد تسلیم در روح خلفای ثلاث در جواب گفتند و منع مقدمه فیمینه نمودند که عظیم و توقیر حضرت پیغمبر
 الصلواتی علیه السلام نسبت بخلفای ثلاث قبل از صدور مخالفت از ایشان در لاله جبرسن و سلامه غایت نمی کنند
 چه عقوبت قبل صدور عصیان آنکه معلوم الصدور باشد لایق نیست لهذا حضرت امیر از علی بن الحکم خبر داده عقوبت
 نفروده پوشیده نماند ادا می که در بدایت ایشان وارو گشته اند لاله جبرسن و سلامت غایت میکنند و از
 این خاتمه خبر میدهند چنانکه از احادیث مذکوریم این دلالت مفهومی میشود و امثال این احادیث از صحیح و حسن
 بسیار است و چنانچه عقوبت قبل صدور عصیان آنکه معلوم الصدور باشد لایق نیست بخین مدح کسی معلوم
 الذم و مستوجب عقوبت اهم است سر او از نیست و نور و دالمدح بدل علی حسنم حال و دالاندا حضرت امیر این بلجم را خبر
 عقوبت نفروده مدح و توصیف او به هیچ وجه کرده اعتبار عظیم و توقیر او هم داشته تحقیق این محبت در کرمه نقد
 الصدقین ابوینن مذکور خواهد شد قال علماء اوارار الله محمد صلی الله علیه و آله سجانة خلفای ثلاث بقتضای کرمه نقد
 الصدقین ابوینن از بیا یونک تحت الشجرة برضوان حق ملک منان شرف شده اند پس بایشان کفر یا
 شیعه در جواب بطریق مناقضه گفتند و استلام برضوان ایشان را منع نمودند و نمودند که مدلول این سخن نیست
 رضای حضرت الصلواتی است از فعل خاص که بیعت باشد کسی شکر این نیست که بعضی افعال حسنه مرصیده ایشان
 واقع است سخن این است که بعضی افعال قبیحه از ایشان بوجود آمده مخالفان عهد و بیعت است چنانکه در امضا
 مخالفه نص حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نمودند غضب خلافت کردند حضرت فاطمه الزهرا و ساجد چنان
 در صحیح بخاری مذکور است و در مشکوٰه در مناقب آن حضرت علیه الرضوان منقول است که من اذا نهضت اذانی فقد
 اذی الله کلام صادق بصورت ان الذین ایزون الله رسولهم انعم الله فی الدنیا و فی الآخرة ناطق است
 که بواسطه این افعال ذمیمه منع و نصبت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و مخالفان حبش سائر ضمود و طعن و
 دینت شدند چه سلامت غایت بحسن خاتمه اعمال و وفای کردن بحضرت رسول متعال است اقاوال و اثبات
 المقدمه المنعوتة و بیان الاستسلام و مدلول ایه کرمه تحقیقا و تقریقا رضای حق است سجد از عیون منان
 در وقت بیعت ایشان بن سرور علیه الصلوة و السلام غایه مافی ابابان الدقیق بقیض الی علیه پیغمبر رضای
 سجدانه عنهم نعم کون البیعة مرضیه انما یفهم من انها کانت علیه الرضا و یکن مولای سجد بها مرضیه کون هی
 مرضیه بالاطریق الاولی و اما ان البیعة هی المرضی علیها اعداء مع عدم کون الموصوفین بهم مرضیه کما

زعموا فلا يعجزهم اسلامنا لا يحجز على من لداني دراية في هذا ليل الكلام ولما انبسط عليهم الحق سمعوا خطا بهم ندبنا
 بس گویم جامع که حق سبحانه و تعالی از آنها راضی شده باشد و نه ستم باشد سرانجام و بول ایشان است که بگویند
 و طاعت بر آنها ازلی فرموده باشد که ادل علیه قوله سبحانه بعدة تعلم فی قلوبهم فانزل السکينة علیهم و هم
 علیه الصلوة و السلام و ایشان انجنت مبشر ساخته باشد از خوف سود خاتمه و نقص عهد و بیعت مصونان
 باشد علی انما نقول اگر ادا از آیه رضای حق سبحانه و تعالی باشد از آن فعل خاص که بیعت است که از عو گویم
 که حق سبحانه از بیعت ایشان راضی شد و این قول از حسن ساخت جامع که آن موصوف اند مرضی و محمود و
 باشد چه الله تعالی از فعل کفار راضی نیست و همچنین از اعمال جامع که لغیرهم العاقبة اند و آن افعال است
 مستحسن ساخته اگر چه فی نفسها حسن و صالحه باشد و در باب اعمال صالحه ایشان میفرماید و الذین کفروا و اعمالهم
 کسراب فضیحة یعنی افسان مادی اذ جادالم عیبه و مثیلا و روحایی بگرمی فرمایند من یرید منکم عن دینیت
 و یو کافر فاد نک حبش علیهم فی الدینا و الاخرة پس فعلی که در آخره کالیدیه و خیر شود و رضای حق سبحانه
 تعالی از آن فعل هیچ معنی ندارد چه رضای بنهات مرتبه قول امه و در قبول خداوندی عزوجل باعتبار ایل
 است انما العبرة لخواصهم و در بعض از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از برای خلافة امیر المؤمنین
 الله تعالی عتبات نشده است بلکه دلیل از شفاع و ردوان که اگر در دمی یافت بتواتر منقول میشود لانه
 یوفو الدواعی علی فقهه فصل الخیب علی المنبر و نیز حضرت امیر المؤمنین رضی الله عنه احتجاج میکرد و ابو بکر رضی الله عنه از خلافة منع
 میساخت چنانکه ابو بکر رضی الله عنه را از امامت منع میکرد و مجیر لاکه من قریش و انصار قبول کردند و ترک نامتو
 قال شارح التجرید کیف یزعم من لدانی مسکرات اصحاب رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم مع انهم یحرم
 و خاسرهم و قتلوا اقاتابهم و عثارهم فی انفسهم رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و اقامه شرعیة و انقیاد امر
 و اتباع طریقه انهم خالفوه قبل ان یقفوه مع وجوده انفسهم و القطیعة الظاهرة و الهیة انفسهم علی الماد بل غلبنا
 امارات در روایات را بقید باجماعها القطع بعدم مثل انفسهم بل انهم ثبوت فن یوثق بین یحذین مع
 شده محبتهم و میر المؤمنین و قلهم الاحادیث اکثره فی مناقبه و کماله فی امر الدینا و لم یقل فی خطبه و رساله
 و مناخراته و محافاته و عند اخره سخن البیة جعل امر الخلافة شورایی بین ستم نفر و دخل علی رضی فی اشوری و
 قال عباس فعلی رضی الله تعالی عنهما و دیگر حتی بقول اناس بنام رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 تابع این همه فلا یتخلف منک شیء و قال ابو بکر رضی الله عنه فی رسالت رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 یحیی الامم فیه و یو کماله لا یتأخر عنه و علی رضی الله عنه یحیی الامم فیه و یو کماله لا یتأخر عنه و علی رضی الله عنه یحیی الامم فیه و یو کماله لا یتأخر عنه

والله وسلم ونهی ظاهر از آن حضرت فاطمه علیها الرضوان که در حدیث وارد گشته است مطلق میروم و هر که باشد
 مراد نخواهد بود زیرا که آنحضرت رضی الله تعالی عنهما در بعضی اوقات آنحضرت امیر رضی الله تعالی عنهما از آنرا داشته
 چنانکه در اخبار و آثار آمده و نیز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعضی اوقات خود را فرموده لا توفی فی فی
 عایشه فان النبی لا یتوفی و انما فی ثوبی امرأة الا عائشه رضی الله عنهما از آنرا خود فرموده و شک نیست که حضرت صدیقه
 علیها السلام آنحضرت امیر از آنرا داشته پس گویم تواند بود اندای که در احادیث نبوی از آن وارد گشته است مخصوص
 باشد با ندائی که از سوی نفی و ارا و شیطانی بوده باشد و از آنرا که از منظر ظاهر کلام حق که مطابق حدیث
 و نص است حاصل شود و منبر و منبری عندها باشد و معلوم است که باو است از آنحضرت تسبیح علیها الرضوان از حدیث
 دیگر منبر و منبر است از حدیث که در منبر ان متک بحدیث نبوی علیه الصلوٰه و السلام بوده
 که سخن عاشقانه از آنرا است که صدقه تاجع هواد نفی و داخل و عید نباشد اگر کسی گوید که چون صدیق
 علیه الرضوان متک بحدیث بوده و حکمی که از آن حضرت سرور علیه الصلوٰه و السلام شنیده بود داخل کرده و حضرت
 زینب علیها الرضوان چنان غضب شده و آنرا کشیده که آن از آنرا بی تحقیق از آن سرور بوده و هو منی عنده جواب
 گویم که این غضب از آنرا اختیاری و تصدی نبوده بلکه بقضای طبع انسانی و جبلت انسانی بوده که در حق
 قدرت و اختیار نیست و نهی منع آن تعلق ندارد تا قاتم قال علماء ما رواه ابنه حضرت الله تعالی ابو بکر بن عمر صاحب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خوانده و صاحب پیغمبر قابل ذم و لعن نیست سلیع در جواب بطریق منع گفتند که این
 قال اصحابه و هو یحاده الکفر و است برینکه صاحب سلم و کاف و واقع اوست یا صاحبی بسوی ارباب حق
 خیرام الله الواحد القهار نیز میگوید مقصود است پس حضرت یوسف علیه السلام که پیغمبر اوست و کس صاحب و خوانده
 که بت پرست بودند پس ظاهر شد که مجروح صاحب پیغمبر بودن و دلیل خوبی نیست بر کار وی به بهبودی است
 اقول متبا للمقدمه الممنونه که صاحب بشیر الانسان سبب البتة مؤثر است و انکار تاثیر ان مصداق بدایت و
 معارض حرف و عادت است بزرگی میفرماید هر که از آنرا صحبت میگرداند و بر او مقرر میشود و چون در میان
 مسلم و کافر مناسبت متحقق شود و از قبول تاثیر صحبت یکدیگر محروم با آنکه منقول است که اندوخت پرست از کشته
 صحبت حضرت یوسف علیه السلام سلمان شدند و از کیش مشرکان بر برگشته پس حضرت صدیق رضی الله
 تعالی عنه با وجود مناسبت تمام از سعادۃ صحبت آن حضرت علیه الصلوٰه و السلام چراستند نشود و از
 کمال و معارف او چون محروم ماند و حال آنکه ان سرور علیه الصلوٰه و السلام پیغمبر خدا صاحب انوار
 فی صدری الا و قد صیت فی الی بکره و هر چند مناسبت بیشتر فواید صحبت افزون تر باشد آنحضرت صلی الله

رحم الرحيم صیاب فضل گشت و هیچ یکی از آنها میرسد و آنرا سید چه مناسبه بان سرور از جمیع
 دشت قال علیه الصلوة و السلام بفضل ابوبکر کثرة الصلوة و لا کثرة السیام و لکن شی و قری علیه علما
 گفته اند که آن شی حسب پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و لهذا و فی سبب انصاف باید کرد که چنین صاحب پیغمبر
 چون قابل نم و هن باشد کبرت کلمه تخرج من افواههم ان یقولون الا که با قال علما و ما و را از انهم که حضرت
 امیر یا وجود کمال شجاعت در وقت بیعت مردم با خلفای ثلث بودند و منع نفرمودند و خود نیز متابعت نمودند
 فرمودند و این نیز دلیل حقیقه بیعت است و اگر نه قح آن حضرت لازم آید شیعه در جواب بطریق نقض گفتند و
 باز ام مشترک و ان کردند و مکن توجیه بطریق المنع ایضا کما لا یخفى علی من لدانی درایتی المناطه و فرمودند
 که قبل از آنکه حضرت امیر از تهمید و کفین خارج شدند خلفای ثلث در سقیفه بنی ساعده اکثر اصحاب اجماع
 برای ابی بکر رضی الله عنه بیعت و از آن حضرت بعد از اطلال برای ثلث اتباع و بیع مالک اهل حق یا باعث دیگر مبارز
 نشدند و این دلالت بر حقیقه بیعت نمیکند چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر حضرت امیر و
 و سایر صحابه با کفایت و شجاعت جنگ نکردند و از آنکه معظمه مهاجرت نموده و بعد از مدتی که متوجه مکه شدند و حدیث صلح
 نمودند و مراجعت فرمودند پس هر وجهی که برای جنگ نکردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه انجند
 برای جنگ نکردن حضرت امیر تمهائی نگذارد شی و از این چه ظاهر است که حقیقه کفار قریش اصلا متصور نیست
 و نیز دلیلی تحقیق این نقض در بالاین جاری است چه فرعون در دعوی خدای چهار صد سال برسد سلطه
 بوده و هر یک از شداد و عمرو و غیره بنامیر سالها دین دعوی باطل بودند و حضرت الله تعالی با کمال قدرت
 ایشانرا بپاک نموده هر گاه در راه حق سبحانه و تعالی در دفع جنم کجند و داده نبوده تنها بطریق اولی می کجند و آنچه
 که حضرت امیر ایشان بیعت کردند و قیام آن بلاء اگر ا و فقیه منوع است اقوال فی حل الاشکال الله سبحانه و تعالی
 الحال که علمای ما و را از انهم مجموع تاخیر حرب حضرت امیر بحضرت ابی بکر و متابعت او بصدیق دلیلیست
 خلافت حضرت ابی بکر رضی الله تعالی عنهما ساحتی و شک نیست که آن منقض غیبه و تاخیر حرب حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و بارک با کفار قریش و تاخیر اهلک الله تعالی فرعون و شداد و عمرو و
 چه شق ثانی از دلیل در اینجا اصلا متحقق نیست بلکه نقیض آن ثابت است زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 و بارک حضرت الله تعالی غیر از مدت و تشیع ایشان فرموده و خبر میدی یا ذکر کرده اند فاین بذات آن
 و چون شیعه در بیعت امیر بصدیق رضی الله تعالی عنهما مجال انکار نداشته اند که این خبر صحیح و او را رسیده و انکار
 ان معاصم بدیهه عقل بود بصرفه بلکه ا و بتبقیه قابل گشتند و در ابطال خلافت صدیق رضی الله تعالی

بهتر ازین مجال سخن نیافتد و مخلصه از برای خود ازین نتوانستند پیدا کرد فاقول فی بیان حقیقه خلافت ائمه
 رضی الله تعالی عنه در دفع احتمال الکراره و التقیه که اصحاب کرام رضی تعالی عنهم بعد حلت حضرت پیغمبر صلی
 علیه و آله وسلم و بارگشیش در دفن بنصب ایام شغول گشتند و نصب امام را بعد از انقضای زمان نبوت و هجرت بزرگ
 بل جملوه اہم الواجبات زیر که اسرار علیہ الصلوٰۃ و السلام امر فرموده بود باقامه حد و دودست نخورد و تهنیت
 از برای جهاد و حفظ اسلام و اقامه التیمم واجب لمطلق الایۃ کان مقدور فرمود واجب لهذا صدیق اکبر رضی الله تعالی
 عنه گفت ایہا الناس من کان یحب محمد فان محمد اقامات ومن کان یحب العبد فان العبد لا یموت لا یموت لا یموت
 الامر من یقوم بہ فانظروا و یا تو اراکم فقاووا صدقت پس دل حضرت عمر بعد بیعت کرد رضی الله تعالی عنہما
 بعد از ان جمیع اصحاب از جہا جریں و انصار رضی الله تعالی عنهم بیعت کردند و بعد از بیعت ایشان حضرت ابی
 بکر رضی الله تعالی عنه بر منبر برآمد و بجانب قوم ملاحظہ نمود زیر سر رضی الله تعالی عنه نیافت فرمود کہ حاضرین از یہ
 چون حاضر گشت صدیق رضی الله تعالی عنه فرمود کہ می خواہی کہ اجماع مسلمانان را بشکستی زیر سر رضی الله تعالی
 عنه گفت لا یتربیب یا خلیفہ رسول اللہ پس بعد بیعت رضی الله تعالی عنه بیعت کرد باز حضرت صدیق رضی الله
 تعالی عنه در قوم ملاحظہ فرمود حضرت امیر سایناف فرمود کہ طلبند چون حاضر شد صدیق گفت کہ بخوابی
 کہ با جماع مسلمانان شکست آری گفت لا یتربیب یا خلیفہ رسول اللہ فدلیع حضرت امیر وزیر از براتی خبر
 بیعت خود عند گفتند کہ ما غصبنا الائمۃ اخرنا عن المشورۃ و انما نری ابابکر اخی الناس یہا انما نصاحبنا لغاوانا
 لغوف شرف و خیر و لقد امرہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله وسلم بالصلوٰۃ بین الناس ففی قال شلفی و جلیفہ
 علیہ ما یج الناس علی خلافت ابی بکر و لکن انما اضطر الناس بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله وسلم فلم یجد تحت
 ادیم اسما اخری من ابی بکر فلو ہر قاہم و ایضا اجماع ائمہ بر حقیقہ خلافت ابی بکر و علی و عباس افندہ بود
 و علی و عباس با بکر منازعہ نکردند بیکہ بیعت کردند پس اجماع بر امامت ابی بکر تمام شد چہ اگر ابو بکر بر حق نمی بود
 علی و عباس با او منازعہ میکردند چاہیہ علی بجا و یہ منازعت کرد با وجود شکوت از معاویہ طلب حق کرد
 تا آنکہ خلق کثیر را بکشتن و اومع ان الطلب اذا ک شد فی اعدل الامر سہل کنون عہد ہم بالنبی آخر
 و ہم ہم فی تنفیذ احکامہ از غلبہ ایض عباس از امیر طلب بیعت کرد و امیر قبول نکرد اگر حق جانب او میدید
 قبول میکرد و حال آنکہ زیر کمال شجاعت با وجود ہمویشم و جمعی کثیر با و متفق بودند و اجماع کافی
 است از برای حقیقہ خلافت ابی بکر اگرچہ نص بر خلافت او وارد نشده اما قال بموجب العلم ان بکرا اجماع اتوی
 است از نصوص غیر متواتر چہ مول اجماع قطعہ است و مولی ان نصوص فنی با آنکہ گوئیم کہ نصوص ہم

دارد گفته اند از برای حقیقه خلافت او کما ذکره المحققون من ائمه اثنا عشرین و بعضی قول الجمهور من
 علی اهل البیت علیه السلام که بعضی المحققین اند علیه الصلوٰه و السلام لم یصل علیها لانه اجد ان لم یاجربها لاحد
 و باید که ظاهر حقیقه خلافت الصالحین و ظلم احتمال الاکراه و ائقیقه تقیه از ان احتمال دشت که اهل بیت محصر
 ملک حق نمی بودند و بعد از خیر القرون و قوی مستعد شیک شد قال ابن الصلاح و اندری الصالحین علیهم
 عدول و قال ابن الخوام الصالحین علیهم من اهل الجبۃ قطعاً قال سبحانه و تعالی لا یستوی منکم من نفع من
 قبل الفتح و قال ابو الکرک عظم وجهه من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا کل واحد احد الحسنه لانهم انما طلبوا
 فقیته بینهما الحسنه و بی الجبۃ و لا یتوهم ان التقیه بالاتفاق و انتقال فیها یخرج من لا یقف بدلیل بینهما
 ملک القیود و خرجت من الخالف فلا مفهوم له علی ان المراد من اصف مذکور است و بالبقوه و انهم
 و انهم الکراره و تقیه مستلزم نقص آن حضرت است کرم الله سبحانه و وجهه زیرا که در اکراه ترک
 خودیت است و در نفقت کتمان حق که میبوی عنه است هرگاه مومن عامی چهار اکن تبرک اولی اضی نشود
 مرکب بینهما عنده و کفیف الله و رقی بنت رسول الله تعالی علیه السلام که در شجاعت
 و صبر در بی نظیر بود و مرکب چندین امور ناشایسته گرد و و اینها از کمال جهالت و فساد فضالت
 و حق ان حضرت صلاح کمان کرده اند و نقصان او را کمال دانسته و من ذین که سودا علم فراده
 حسنا و قول علماء ما در ان انهر چون شیعه رب لعن فیهما شیخین ذوی النورین و بعضی از
 از ورج طاهرات رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که کفر است تجویز کنند بر پادشاه اسلام بلکه
 بر سر ان نام بنابر امر ملک علام تل و قمع اینها علای الدین الحق داخل لازم است و تخریب است و اخذ
 اموال و امتعایان جانر شیعه در جواب بطریق منع گفته اند که شایع عقائد نیست و در سبک تخفیف
 کفر باشد اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از فرق اسلامی شمرده و صاحب اقصا
 برین دفته و نیز و امام محمد غزالی سبب شیخین کفر نیست و شیخ اشعری شیعه را اهل قبله را کافر
 نمیداند پس اگر حضرت در کفر شیعه گفته اند موافق بلیل مومنان است و نه مطابق حدیث و روای
 و قول مثبت القدره الممنوعه که سبب شیخین کفر است و احادیث صحیح بران دالی است منها ما اخرج لمجال
 و الطبرانی و المعالم عن عویم بن ساعده انه صلی الله علیه و آله و سلم و بارک قال ان الله تعالی اختارنی
 و اختارنی اصحابا یصل منهم و نزاروا انصارا و اصهارا فمن سبهم فعليه لعنة الله و الملائکه و اناس من
 المبعوثین لا یقبل الله منهم و لا عدل و لا کما اخرج الدارقطني عن علی رضی الله تعالی عنه عن ابی عبد الله

الصلوة خلف الرافضة لانهم انكروا خلافة الصديق وقد اجتمعت الصحابة على خلافة ذي الخلاصة من انكر
 خلافة الصديق فانه كافر وكیره الصلوة خلف صاحب سوارا وبعده ولا يجوز خلف الرافضة ثم قال ان كل
 ما هو موی يكفر به لا يجوز والا يجوز ديكره وكذا من انكر خلافة عمر في الاصح هرگاه انكار خلافة ایشان كفر باشد
 فكيف حال من سبهم ولعنهم پس ظاهر است شيعه مطابق احاديث صحاح ووافق طريق سلف است وآنكه
 از بعضی از اهل سنه عدم تكفير شيعه نقل كردند بر تقدير صححه و دلالة آن بر عدم تكفير اينها محمول بر وجوب
 و تاويل است عدم تكفير شيعه نقل كردند بر تقدير صححه و دلالة آن بر عدم تكفير اينها محمول بر وجوب تاويل
 است لطابق الاحاديث و مذمب جمهور اعلی و ايفر شيعه از سب لعن حضرت عائش صديقه و داده
 حضرت عليها الرضوان بسبب مخالفتهم و تشنيع ثابت كردند و گفتند آنچه از جنبت فحش در مادر عائشه
 بشيعه نسبت کرده اند حاشا ثم حاشا اما چون عائشه مخالفت امر و قرن فی بيوتكن نموده بنصرت درآمده و
 آنحضرت اقدام نموده و بحكم حديث حركت حربى حرب حضرت امير حرب حضرت پيغامبر است صلى الله تعالى
 عليه وآله وسلم و محارب پيغامبر يقينا مقبول نيست بنا برين مورد طعن شده پوشيده نماند كه امر
 ملازمه بيوت و نهى از خروج اينها مطلق كه شامل جميع اقوال و از منتهى باطل و مراد دينيه و خروج
 بعضی از اوج آنست و ر عليه الصلوة و السلام با و در بعضی اسفاردان و دلالة ميكند پس امر بعلامه
 بيوت مخصوص گشت بوقت دون وقت و حال دون حال و در رنگ عام مخصوص بعضى شد
 و عام مخصوص بعضى از روى مدلول ظنى است مجتهد را جائز است كه افراد ديگر هم بعلته شتر كه از ان
 اخراج بايد و شتر كه يك نيكه حضرت صدقيه رضی الله تعالى عنها عالمه و مجتهد بوده و نزدی از انجى
 روايت ميكند كه او گفته كه ما اشكل علينا اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم حديث فقط فان
 عائشه را او جدا نموده مانده علما و مجتهدين نزدی از موسى باطل خود را پست مى گفتند كه او گفته ما را است
 و دشمن من عائشه رضی الله تعالى عنها پس تواند بود كه حضرت صديقه خروج خود را و بعضى اوقات
 يا بعضى احوال از برای بعضى منافع و مصالح از ان مخصوص کرده باشد و لا مخد و رفیه و لا طعن على
 نقول ان ظاهر من الآية نهى الخروج بلا استد و حجاب كمال عليه قوله سبحانه بعد لا تبتر من تبرج الجاهلية
 الاولى و اما الخروج مع استد و حجاب فخرج عن النهى و خرج حضرت صديقه از برای اصلاح بود و تبرج
 حرب كما قال بعض المحققين و اگر از برای حرب باشد چنانكه مشهور است خلافاً باسباف لانه عن جنبا
 و لا عن بلوغا نكه شارح موافق از آمدن نقل ميكند كه واقعات جل موفين از روى حبيب بود

و المحمدين و انما كان محمدا لا مواخذة له قال القاضى ابو يعقوب فقلت لى لى كتاب من السد لولا
 حكم من السد سبق اثباته فى اللوح و هو ان لا يعاقب المحمدي فى جديده با انك كونه خطاى مجتهد من زود
 خداى عزوجل بدایت است كما نقل ازین عن عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه قال سمعت رسول الله صلی
 الله تعالی علیه و آله و سلم و ابرك يقول سالت بل عن اختلاف اصحابی من بعدى فادعى السدائى یا محمد ان
 عندى بمنزلة النجوم فى سماء بعضهما اقوى من بعض و كل نور من اخذ شىء مما هم عليه فوعدى على بدعى ثم قال
 اصحابی كالنجوم بايهم اقتدتم تتبعتم حديثى و كذبى و كذبى و كذبى و كذبى و كذبى و كذبى و كذبى و كذبى
 به ثبوت نرسیده باشد یا مخصوص باشد بحرف مخصوص چه تواند بود كه اخذ برای عهد باشد یا برای
 نسبت باطله خود و تشریف كتب اهل سنت آورده اند كه در كتب شیعه چنین است كه در وقت حضور این امم كنوم
 اعمی در حدیث حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم كسى كه از اهل آن حضرت عبور كرد حضرت پیغمبر
 صفی اعراض فرمود و نكوتر است و اهل سنت در كتب خود آورده اند كه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 عایشه بكلف مبارك خود و برداشت تا شامى معی گذرد كه كویس از معینه افتاد و بعد از مدتی فرموده
 یا حمیر اهل شعبه این علی ابی زرارى اس نسبت توان كرد پوشیده ماند تواند بود كه این واقعه پیش از
 آیه حجاب متحقق شده باشد و منع از حضور این امم كنوم بعد از نزول آن و همچنین تواند بود كه آن امم كنوم
 باشند مخفی چنانكه در اخبار صحاح و در است و غفر قریب مذکور خواهد شد كه حیث در سجد حضرت پیغمبر صلی
 الله تعالی علیه و آله و سلم نیز مبارزى میگرد و آن در سنگ تیر اندازی است در حق انكه هر دو آند و جدا و اند و تیر
 اندازی شروع است فلذا ناها و شك و نیز وقوع آن بود در سجد لانه بر شروعه میگذرد لا یخفى و لو سلم
 كه بعد از نزول آیه حجاب بود پس گوئیم كه حضرت صدیق در آن وقت صغیر بوده نه مكلف كه ایضا ملامت
 البخاری و سلم عن عائشه رضی الله تعالی عنها قالت و لد لقرائت النبى صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 و ابرك یوم علی باب حجرى و الحبت طبعون بالجراب فی السجده رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 لیستى بر دائره لا نظار بعینهم اذنه و عاتقه ثم اقول من اجل جی كون اناتى انصرف لا قدر سجدت
 اسن الحرفیه علی الطوبیاء انكره و اصحاب كرام و اندن و در میان حكم نمودن از كمال بل و ابی و ط
 بی سعادتی است و طریق سلم است كه مناعات و اخلاقاتی كه در میان انان غشده بعلم حقیقه مفوض
 ساند و حمد ان را جزیه یكی یاد كنند و حب ان را حب پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام و اخذ من
 اجبهتم محمداى صهم حدیث صحیح است قل انفعه و بر منقول عن عمر بن عبد الغفر نزلك ما طهر الله عنك انیا

لعالي وسلم قال فاطمة فعيل من الرجال قالت زوجي وعن ابن عمر رضي الله تعالى عنهما
 ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بارك قال ابن الحسن والحسين يعني من الدنيا وعن علي رضي الله
 تعالى عنه قال الحسن اشبه برسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم بايمن يده الى الراس والحسين
 اشبه بالنبى صلى الله عليه وآله وسلم باكان افضل من ذلك عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما قال كان
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حامل حسن بن علي علي عاتقه فقال جل نعم المربي كبت باعلام فقال
 النبي صلى الله تعالى ونعم المربي وعن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت ان الناس يخرجون بيديهم
 يوم حالت بيوتون يذكرون فضات رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وبارك وقالت ان رسول
 الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم بارك كن خريمن فخر بفيه عاتقته وخصه وصعيه وسودة والحربا لآخرهم
 سلمة يسارن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فكلم خريما سلمة فقلن لها كلن رسول الله صلى
 الله عليه وآله وسلم بارك يكلم الناس فيقول من اراد ان يهدي الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 فليست به اليه حيث كان فكلمة فقال لها لا تؤذي في عاتقته فان الوحى لم ياتني وانا في ثوب امرأة
 الامانة قالت اتوسياي الله من اذك يا رسول الله ثم انهن دعون فاطمة فارسلن الى رسول
 صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فكلمة فقال يا بنسبة المحبين ما حسب قالت بلى قال فاجبى به وعن عائشة
 رضي الله تعالى عنها قالت ما عرفت على احد من بنى النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وبارك ما عرفت
 على خديجة وارايتها ولكن كان كثر ذكرها ورجا فخرج اشارة ثم يعطها اعضا ثم يبعثها في صدرها فخرجت
 فرجا قلت لكانه لم يكن في الدنيا امرأة الا خديجة فيقول انها كانت وكانت وكان في منها ولد
 وعن ابن عباس رضي الله تعالى عنها قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وبارك
 العباس منى وانا منه وعنه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم اجوا الله العبدكم
 من نعمته فاجبون لحب الله واجوا اهل بيتي لحيي وعن ابى ذرارة قال وهو اخذ بابا الكعبة سمعت النبي
 صلى الله تعالى عليه وآله وسلم يقول الا ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سيفته نوح من ركبها نجى ومن
 تخلف عنها هلك فليسكن هذا آخر الرسالة الهى بحق نبى فاطمة به برقوى ايمان كفى خامرة
 اكر دعوتهم ركنى وهو قول به من دوست ودا ان آل رسول الحمد الله وسلام على عبادى الذين
 اصطفاهم اغفر لى ولو الهى بحق النبى اعزبى اهل بيته وحسن ايها واليه حجة جميع حجاب خضر
 الهى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وبارك عه دخلقة ورضى لفظه وزنه عوشه ودا طمان

الحمد لله سبحانه على الاعتناء والصلوة والسلام على حبيب محمد النبي الامي سيد الانام الي يوم القيمة

خاتمه الطبع

هزار باسکر و حسان ایند و نشان را و درود بیکران حبیب جان را که درین آوان بر تو امان کتاب مستطاب معدن فتوحات اعنی هر سه دفتر مکتوبات امام ربانی غوث عالم حضرت محمد الف ثانی علیه الرحمة و الرضوان مع رساله رور و انفس رویم و شمیم شنیعه با تمام عاصی بالولع معاصی شیر محمد خان بن غلام محمد خان باشند و هجر مالک مطبع احمدی دلی حلیه طبع پوشید امید از قاریان با جلدی و صفای کلمه حق و دعای از دعا دینغ نفرایند اللهم افش لنا بالخیر و اتم لنا بالخیر و اجعل عواقبنا بخیر

